مبانی علمی
دستور زبان فارسی

از

پروفسور احمد شفائی

دکتر در زبانشناسی فارسی



نام کتاب. مبانی علمی دستور زبان فارسی

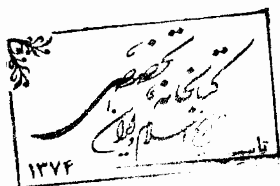
نویسنده: پروفسور احمد شفائی

چاپ اول: ۱۳۶۳

چاپ: چاپخانه خوشه

تیراژ: ۳۳۰۰ جلد

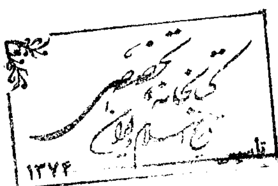
بعنوان نشانه‌ای کوچك از سپاس و
قدردانی: ببرادر عزیز وارجمندم
دکتر رضا شفائی تقدیم میگردد .



فهرست مندرجات

شرح	صفحه

شرح	صفحه



شرح	صفحه

لطفاً قبل از خواندن تصحیح فرمائید



صفحه	سطر	نادرست	درست
۱	۱۶	شعار	اشعار
۲	پاورقی سطر ۱	پنچگانه	ششگانه
۱۵	۱۰	وحدت»	وحدت)
۱۹	۶	صرفه‌ی	صرفی
۴۶	۱۵	مجموعه‌ای	مجموعه‌ی
۵۶	۳	توانسته	نتوانسته
۶۴	۲۳	ierprem	Premier
۶۶	۱۵	شهر	شمر
۷۱	۳۱	شکا	اشکال
۹۸	۲۳	که فعل بعنوان یکی از مهمترین اجزاء	فعل بدون این زمره در معنای کامل
۱۸۰	۶	زنانشناسی	زبانشناسی
۲۷۴	۱۹	تس آیی	پس آیی
۳۰۳	سطر آخر	«ـا» (	«ـ ان» (
۳۱۹	۹	فارسی	روسی
۳۵۱	پاورقی سطر ۳	یارای	دارای
۳۷۱	۲۸	گذشته	گشته
۳۷۹	۲۳	آنها را	آنها
۴۲۱	۲۴	تطبیث	تطبیق
۴۳۰	۴	درد	دارد
۴۵۰	۱۶	خوشبختی خوشبختی	خوشبخت خوشبختی
۴۶۰	۲	ر	در
۴۶۰	۲۹	فرکراد	فراکرد
۴۸۲	۳۲	سنی	کنی
۴۸۹	۳۲	جای این سطر با سطر بعدی	عوض شود
۵۰۹	۲۴	خددوند	خداوند
۵۲۹	۱	سلوبی	اسلوبی
۵۴۵	۹	زمانها	زمان
۵۷۹	۹	فروکرد	فراکرد
۶۱۲	۲۳	ور	ودر
۶۳۹	۸	همسر	همسرت

بنام خدا

پیشگفتار

(شمه‌ای از تاریخچه‌ی تدوین‌دستور زبان فارسی)

کوشش در تدوین قواعد و قوانین زبان فارسی از دیرزمان، هم در داخل ایران توسط دانشمندان و محققان ایرانی و هم در خارج آن از سوی پژوهندگان خارجی بعمل آمده است. ولی چون از طرفی انگیزه‌ی اصلی تدوین‌کنندگان این قواعد باهم متفاوت بوده و از سوی دیگر نیز شرایط کار آنان با هم فرق داشته است، طبعاً سبك پژوهش و درنتیجه نیز محصول آن کم‌وبیش اختلافاتی با هم داشته و دارد. با استثنای محدودی میتوان گفت که زبانشناسی بطور عموم و پرداختن بتدوین قواعد زبانی بطور خاص برای دانشمندان و محققان ایرانی غالباً تابع پژوهشهای ادبی بوده، در درجه‌ی دوم اهمیت قرار گرفته و بعنوان یك رشته‌ی مستقل جلب‌توجه نمیکرده است. در برخی موارد خاص نیز این عمل محصول نیاز فردی و خصوصی بوده است. نگاهی کوتاه به کتب «المجمل» یا «جرجانیه» تألیف ابوبکر عبدالقاهر جرجانی (نیمه‌ی دوم سده‌ی پنجم هـ ش.)، «المفصل» تألیف علامه جارالله زمخشری خوارزمی (سده‌ی پنجم هـ . ش.) و «المعجم فی معائیر شعارالعجم» تألیف شمس‌الدین محمد قیس‌رازی (سده‌ی هفتم هـ . ش.)و یا نظری بمقدمه‌ی فرهنگ جهانگیری (سده‌ی دهم هـ .ش.) و برهان قاطع (اوایل سده‌ی ۱۱) و فرهنگ انجمن‌آرای ناصری (اوایل سده‌ی سیزدهم)و نظایر متعدد آنها این حقیقت را آشکار میسازد که هرچند اطلاعات زبانشناسی مندرجه در آنها نسبت بزمان خود بسیار اصیل و ارزنده بوده وشالوده‌ی‌نیکویی

برای پژوهشهای دقیقتر بعدی بشمار میرود، ولی در هر حال این اطلاعات عموماً وابسته به مشاهدات و تفحصات صاحبان آنها بوده، وضعیت یك سیستم علمی مرتبط نداشته، غالباً نیز مربوط به صرف (مرفولوژی ـ علم اشکال کلمات) و واژه‌شناسی (لکسیکولوژی) بوده و در آنها کمتر صحبتی از نحو بمعنای دقیق و خاص امروزی بمیان آمده است. کتاب «قواعد صرف و نحو فارسی» تألیف عبدالکریم‌ابن ابی‌القاسم ایروانی (اوایل سده‌ی سیزده) و کتاب «صرف و نحو فارسی» تألیف حاج‌محمد کریمخان کرمانی (مقارن همان اوقات) نیز کتبی هستند که صاحبانشان برای کمك بآموزش زبان فارسی بفرزندان خود نوشته‌اند و زاییده‌ی یك نیاز مبرم اجتماعی نبوده است.

البته انگیزه‌ی بنیانگذار اصلی دستور زبان فارسی، یعنی میرزا حبیب اصفهانی جنبه‌ی اجتماعی مشخصی دارد. میرزا حبیب ضمن تدریس زبان فارسی در اسلامبول نیاز بتدوین یك گرامر سیستماتیك را بخوبی احساس کرد وبرای نخستین بار ضمن وضع واژه‌ی «دستور» بجای «گرامر» بتدوین دستوری برای زبان فارسی مبادرت ورزید. دو کتاب «دستور سخن» و «دبستان پارسی» را در اسلامبول منتشر نمود (اواخر سده‌ی سیزدهم هـ . ش.) این دو کتاب بموازات جنبه‌های مثبت متعدد خود در عین حال جنبه‌ی کتاب درسی دارند و بالطبع نمیتوانند پژوهشهای عمیق علمی را در خود منعکس سازند. بعلاوه در این دو اثر نیز اطلاعات دستوری از حدود صرف زبان بالاتر نرفته و اطلاعات نحوی آنها تقریباً در حکم صفر است. چند دوره «دستور زبان فارسی» دانشمند و ادیب برجسته‌ی ایرانی میرزا عبدالعظیم قریب نیز تا حدودی ادامه‌ی «دستور سخن» است و بعلاوه تأثیر گرامر زبان فرانسه در آنها بخوبی مشهود است[۱]. کتاب درسی دیگر «دستور زبان فارسی» تألیف گروه پنج نفری استادان (قریب، بهار، فروزانفر، همائی، یاسمی) نیز کم‌وبیش همطراز دستور قریب است. بالاخره باید با احترام فراوان از کتاب هفت جلدی «دستور جامع» تألیف دانشمند محقق عبدالرحیم همایون فرخ نام برد. این اثر درحقیقت دریایی بیکران از مقولات دستوری است که مشحون از اطلاعاتی گرانبها درخصوص پدیده‌های زبان‌فارسی میباشد. گنجینه‌ی سرشاری است از نمونه‌های غنای حیرت‌انگیز ادب فارسی و شواهد و امثال بیحد و حصر. با وجود این اثر نامبرده نیز ازنظر شیوه‌ی‌پژوهش و برخورد با پدیده‌های زبانی با کتب درسی بالا تفاوت محسوسی ندارد (هرچند

۱ـ مثلا وجوه پنجگانه‌ی افعال فارسی (اخباری. شرطی. امری. التزامی. وصفی. مصدری) که عیناً ترجمه‌ای از دستور زبان فرانسه است. در آینده خواهیم دید که در فارسی کنونی‌افعال فارسی تنها سه وجه (اخباری، امری، التزامی ـ شرطی) دارند. ا. ش.

که مؤلف آن بارها بـوجود این تفاوت اشاره میکند). درست است، تعویض بسیاری از اصطلاحات کهنه با اصطلاحات تازه (مناسب یا نـامناسب) و تغییر محل برخی از مقوله‌های صرف زبان بویژه در آن جلب‌توجـه میکند و این کتاب بخصوص از لحاظ وفور شگفت‌انگیز شاهد مثالها اثری کـم‌نظیر است. معهذا انتظار خواننده‌ی کنجکاو و مشتاق را برنمی‌آورد. خواننده منتظر است در این اثر قطور و جدی که محصول چهل سال پژوهش فاضلی متبحر است بایك تدقیق علمی نوین و یا تفسیر و تعمیم کاملا تازه‌ای برخورد نماید، ولـی این انتظار بی‌نتیجه میماند و خواننده تنها شیفته‌ی وسعت دامنه‌ی تفحص مؤلف درگردآوری شاهد مثالها میگردد. صرف چهل سال عمر، خواندن صدها کتاب علمی و ادبی، جمع‌آوری هزاران هزار شاهد مثال و... سپس گروه‌بندی آنها کاری است که هر پژوهنده‌ی زبانشناسی را در برابر عظمت پژوهش و علو همت مرحوم همایون فرخ وادار بتعظیم و تکریم مینماید.

گروه سوم از کتب دستوری آنهایی هستند که در سالهای اخیر تـوسط تعداد زیادی از محققین در ایران انتشار یافته است. شیوه‌ی اصلی پژوهش در همه‌ی آنها تقریباً یکسان است. البته گامهایی بجلو و درسمت تدوین دستور علمی زبان برداشته شده، ولی هنوز تا آستانه پیش نرفته‌اند. مشخصات عمومی این کتب را میتوان بدینگونه خلاصه کرد: پدیده‌های زبـانـی فقط تصویـر و توصیف میشوند ولی تفسیر و تحلیل نمیگردند، تعمیم علمی درآنها وجود ندارد، دلیلی برای پدیده‌ها ارائه نمیگردد و مهمتر از همه رابطه‌ی زبان با تفکر و زبان با جامعه در آنها مبنای کار قرار نمیگیرد.

خوشبختانه در این اواخر عده‌ای ازادبا ودانشمندان ایرانی درصدبرآمده‌اند تجددی در شیوه‌های پژوهش خود پدید آورند. از شیوه‌های کهن دست بردارند و دستورزبان را درسطح علمی معاصربنگارند. این آثارنمودار گرایش‌دانشمندان زبانشناس ایرانی ببررسیهای پیگیر علمی و تاریخی زبـان و ایجاد یك دستور آکادمیك میباشد. در اینجا قبل از همه باید از سه جلد «سبك‌شناسی» مرحوم ملك‌الشعراء بهار نام برد که بویژه از نظر برخورد تاریخی اثری بسیار ارزنده است. بعد نیز باید از سلسله مقالات مندرج در جلد مقدمه‌ی لغتنامه (شماره ۴۰) و نیز از اثر آقای باقر آل‌ابراهیم، مقالات مرحوم دکتر محمد معین و بـویژه از سلسله مقالات مندرجه در شماره‌های ماهنامه‌ی «سخن»، از کتب دستور آقایان شریعتی، مشکور، ذوالنور و دهها نظایـــر آن و بخصوص از کتاب ارزنـده‌ی «زبانشناسی و زبان فارسی» آقای دکتر پرویز ناتل‌خانلری نام برد. بطورکلی در آثار گروه چهارم مقدمات بررسیهای علمی و تاریخی روی پدیده‌های زبـانی کاملا مشهود است و این خود گواه بارز آنست که هم اینك زمان تدوین گرامر آکادمیك زبان فرارسیده است و دانشمندان زبانشناس ایرانی موظفند دست در

دست یکدیگر و خالی از هرگونه کوته‌نظری (خدای‌نخواسته) بـــرای تـدوین دستور علمی و دقیق زبان اقدام نمایند.

ذکر چند کلمه‌ای نیز پیرامون تدقیقات زبانشناسی فـــارسی در خارج از ایران بیمناسبت نخواهد بود. پژوهشهای زبانشناسی دانشمندان خارجی سمت و هدف دیگری داشته و دارد. هدف این تدقیقات البته آنقدرها هم که خود مدعی هستند علمی و خیرخواهانه نبوده و غالباً در پرتو هدفهای سیاسی معینی مستور میماند. بطور خلاصه میتوان گفت‌هدف اصلی این‌پژوهشها تهیه‌ی کادر متخصص و ایرانشناس بوده و میباشد. ولـــی خود پژوهشها و سمت پژوهشها عموماً متناسب و هماهنگ با کامیابیهای نوین دانش زبانشناسی معاصر پیش رفته و هم‌اکنون نیز پیش میرود. نیاز بآموزش زبان فارسی و دست یافتن برگنجینه‌ی سرشار ادبیات پرارج این زبان در خارج از مرزهای کشورمـــان دانشمندان را وادار کرده است که با اتکاء بر کامیابیهای نوین بتدوین دستور زبان فـــارسی بپردازند. از اوایل سده‌ی نوزدهم میلادی مراکز مهم شناسایی و تدقیق زبـــان فارسی و حتی کرسیهای ویژه‌ی این زبان در دانشگاههای کشورهای مختلف از قبیل روسیه و امریکا و فرانسه و انگلستان و هندوستان و چکوسلواکی و غیره بوجود آمده است و هم‌اکنون نیز دانشمندان و ایرانشناسان این مراکز سرگرم پژوهشهای علمی و تاریخی پیرامون زبان ما هستند و میتوان گفت که شالوده‌ی نیرومندی برای تدوین گرامر علمی فراهم کرده‌اند.

بطوریکه اشاره شد آثار دانشمندان ایرانی با وجودیکه ازلحاظ عمق‌احاطه‌ی آنان برزبان و دقت اطلاعات بطرز غیر قابل مقایسه‌ای برآثار خارجیان بـــرتری دارد، معهذا چون برملاك علمی دقیق و واحدی متکی نیستند ارزش‌یابی پدیده‌های گرامری در آنها بطرق متفاوتی صورت میگیرد. در این ارزش‌یـــابیها استنباط شخصی و احساس درونی محقق نقش اساسی و قطعی دارد. نگارنده بدون آنکه قصد انتقاد اثر مشخصی را داشته باشد مایل است برای اثبات مدعای خود بر یکی از مهمترین و ارزنده‌ترین این آثار استناد جوید.

آقای دکتر پرویز ناتل‌خانلری که شخصیت علمی ایشان مورد احترام کامل است در شماره‌ی ۱۲ ـ ۱۱ از دوره‌ی ۱۴ ماهنامه‌ی «سخن» تحت‌عنوان «بحثی در نحو فارسی» مقاله‌ی نسبتاً مفصلی منتشر ساخته‌اند. قبل از هر چیز باید گفت که این مقاله با سبك پژوهشهای نوین نگارش یافته و ارزش‌یابی علمی پدیده‌های زبانی در آن مشهود است. معهذا فقدان بنیان استوار علمی و عدم استفاده از ملاکهای مشخص و قطعی در اغلب موارد بچشم میخورد و لزوم پی‌ریزی مبانی گرامر علمی را بیش از پیش آشکار میسازد. مثلا در همان نخستین صفحه(۹۴۱) تعریف جمله باین شکل داده میشود: «مجموعه‌ای ازکلمات که‌دارای معنی مستقل

و تام باشد جمله خوانده میشود». البته ممکنست برای تحلیل همه‌جانبه‌ی همین یك تعریف مقاله‌ای جداگانه و مفصل نوشت، ولی این هدف در حال حاضر و در اینجا در برابر ما نیست. فقط باختصار میتوان چنین پرسشی را در برابر این تعریف مطرح کرد: مگر فقط و فقط ملاك معنایی (سمانتیك) باید در ارزش‌یابی و تعریف واحدهای زبانی بکار رود؟ مگر ملاکهای صوتی (فونه‌تیك) و دستوری (گراماتیك) با ملاك معنایی وحدت ندارند؟ پس چطور شده که در این تعریف دو جنبه‌ی دیگر این واحد زبانی (جمله) نادیده گرفته شده است؟ اگر در نظربگیریم که تفکر عبارت از انعکاس واقعیات عینی در مغز انسان است و اگر در نظربگیریم که زبان و تفکر با هم وحدت (البته نه عینیت) دارند و بالاخره اگر در نظربگیریم که زبان درحقیقت قالب شکل‌یافته‌ی تفکر است، پس آشکار میشود که رابطه‌ی تفکر با زبان صرفاً براساس عامل معنایی برقرار نگشته، بلکه عوامل صوتی و دستوری نیز در بخشیدن شکل مادی تفکر نقش مهمی دارند. پس باید درتعریف هرواحد زبانی (و از جمله نیز خود جمله) عوامل سه‌گانه‌ی صوتی و معنایی و دستوری را توأما در نظر گرفت. مثلا بطور تقریبی و با اختصار میتوان جمله را بدینگونه تعریف کرد: «جمله مجموعه‌ای مسدود از کلمات (و گاهی نیز حتی یك کلمه) است که از لحاظ معنایی فکر نسبتاً کامل و مستقلی را بیان کند، ازلحاظ صوتی یك گروه موزون و مسدود رابوجود آورد و ازلحاظ دستوری یك‌مجموعه‌ی مرتبط، پیوسته و منطبق با قواعد گرامری زبان موردنظر را تشکیل دهد.»

در این مقاله همچنین مباحث مختلف بطرز عجیبی باهم درآمیخته و مشتبه شده‌اند و این خود حاکی از عدم توجه مؤلف محترم بملاکهای معتبر تشخیص در هــــر زمینه میباشد. مثلا گفته میشود: «وابسته‌هــــای نهاد عبارتند از صفت، مضاف‌الیه و بدل». (صفحه ۹٤۱). «نهاد» (مبتدا) زمره‌ی نحوی است و حال‌آنکه «صفت» یك‌اصطلاح و یك زمره‌ی کاملا صرفی میباشد. ذکر این دو اصطــلاح در یك ردیف بمعنای اشتباه کردن نحو با صرف است و این ازخطاهای پوزش‌ناپذیر در زبانشناسی معاصر است. در نحو «صفت» وجود ندارد و در صرف نیز «نهاد» (مبتدا) نیست. در نحو در جرگه‌ی اعضای جمله بغیر از «نهاد» (مبتدا) و «گزاره» (خبر) باید از «تعیین‌کننده‌ها» و «متممها» و «قیود» نام برد. صفات عموماً در جمله در وظیفه‌ی تعیین‌کننده و یا در نقش‌گزاره بکار میرونــد. مضاف‌الیه نیز چیزی جز تعیین‌کننده‌ی اسمی و یا متمم اسمی نیست (مثل: کتاب احمد، پریدن مرغ، گفتن حرف). در مورد سایر تعریفهای این مقاله نیز میتوان با نظایر این نارساییها برخورد نمود.

از آنچه باختصار تمام گفته شد نتیجه میشود که برای تدوین یك دستور علمی و آکادمیك زبان فارسی هم موقع مناسب فرارسیده و هم بحد کافی امکان بوجود آمــــده است. بــایــد با اتکاء بــــرمبانـــی علمی بتعریف سیستماتیك

واحدهای زبانی و زمره‌های گرامری پرداخت و برای هر واحد زبانی ملاك علمی دقیق و مشخصی را جستجو نمود. این هدفی است که نویسنده‌ی این سطور در برابر خود دارد و مصمم است با بهره‌گیری از تجارب حاصله طی ۳۷ سال تدریس زبان فارسی و قواعد گرامری آن و با اتکاء بر مساعدت بیدریغ دانشمندان ایرانی عقیده‌ی خود را در زمینه‌های مختلف دستور اعم از صرف یا نحو بروی صفحه‌ی کاغذ بیاورد و امیدوار است که در انجام این نیت از کمك فکری و معنوی دانشمندان زبانشناس ایرانی بنحو اکمل برخوردار گردد.

★ ★ ★

به پیروی از سنتی دیرین و معقول در دستورنویسی ابتدا از صرف و سپس از نحو صحبت خواهیم داشت. اما از هم‌اکنون باید یادآور شد که صرف و نحو (این دو شاخه‌ی اصلی در دستور هر زبان) با یکدیگر پیوندی ناگسستنی دارند. شکل‌گیری کلمات (موضوع علم صرف) بخاطر آماده ساختن مصالح زبانی برای پیوستن بیکدیگر (موضوع علم نحو) صورت میگیرد. بحث صرف عیناً شبیه کارگاهی است که در آنجا مصالح ساختمانی باشکال مختلف و مناسب درمی‌آیند تا در کارگاه بعدی این مصالح ساختمانی بیکدیگر پیوند بخورند. با اذعان بارتباط ناگسستنی این دو کارگاه کاملا مسلم است که در هریك از کارگاهها عملیات ویژه‌ی خود آن صورت میگیرد ولاغیر. نمیتوان این دو کارگاه را در هم ادغام کرد، درهم آمیخت. نمیتوان صرف و نحو را باهم اشتباه کرد.

هم‌اینك بخش نخستین این اثر که مخصوص بررسی صرف زبان فارسی است تقدیم علاقمندان محترم میگردد. در بخش دوم از کلیات علم نحو، موضوع علم نحو، نحو ترکیبها و بالاخره نحو جملات ساده‌ی فارسی صحبت خواهد شد. بخش سوم ببررسی نحو جملات مرکب فارسی که بحثی کاملا جدید است اختصاص دارد.

بخش یکم

صرف زبان فارسی

موضوع علم صرف

موضوع علم صرف در وهله‌ی نخست بررسی اجزاء کلام و در مرحله‌ی بعدی بررسی خصوصیات شکل ظاهری و تغییرات حاصله در آن شکلها میباشد.

اجزای کلام

آنچه تاکنون در دستورهای زبان فارسی پیرامون اجزاء کلام، تعداد و خصوصیات آنها گفته شده عموماً مبتنی برملاك معنایی بوده است. نظری بدستورهای زبان فارسی موجود صحت این مدعا را بسهولت نشان میدهد. مثلا تعریف نخستین و اساسی‌ترین جزء کلام یعنی اسم در همه‌جا تقریباً چنین است که اسم کلمه‌ایست که برشخص یا چیزی دلالت میکند، در پاسخ «که» و «چه» قرار میگیرد و... دردستور جامع که‌محصول پژوهشهای چندین ساله‌ی دانشمند و محقق ایرانی مرحوم همایون‌فرخ است و میتوان آنرا یکی از بهترین دستورها دانست (لااقل بدلیل فراوانی شاهد مثالها) تعریف اسم بطور دیگری داده شده است: «اسم واژه‌ایست گردیدنی (تغییرپذیر) که بتنهایی بی‌آنکه زمان را در آن دستی و کاری باشد باندیشه راهنمایی میکند...» (صفحه ٤٣ هفت جلدی). در این تعریف مجرد و نامأنوس که نیازمند تفسیر نیز هست بازهم ملاك معنایی ملاك اصلی و اساسی است و صحبتی از سایر خصوصیات اسم بمیان نمی‌آید. اسم برای خود و بخودی‌خود که اسم نیست. اصولا هیچ مفهومی نمیتواند در مغز انسان بطور مجرد و مجزا از سایر علایق بوجود آید. هر مفهومی قطعاً در مجموعه‌ای از شرایط زمانی و مکانی و انتسابی (شرایط وجودی) قابل تصور

است. تصور مجرد اشیاء بدون سلسله علایق زمانی و مکانی وانتسابی برای بشر غیر ممکن است. چطور میشود مثلا مفهوم «کتاب» را بطور مجرد در مغز بوجود آورد؟ چگونه میشود «کتاب» را تصور کرد و شکل آنرا، مجموعه‌ی خواص آنرا، وضع مکانی آنرا، انتساب و تعلق آنرا و... بالاخره شرایط وجودی آنرا در نظر نگرفت؟ تازه، اگرهم فقط علائم ظاهری و خصوصیات اساسی اشیاء را در نظر گرفته و اسامی را که بیان زبانی مفاهیم هستند با تعریف معنایی آنها مشخص کنیم این اشکال پیش میآید که آخر این «اسم» چیست؟ بچه درد میخورد؟ در کجا موجود است؟ متعلق و وابسته به کیست (به چیست؟). جزء چه نوع از اشیاء است؟ منشاء چه اثری است؟ مورد چه تأثیری است؟ و... پس لازم است کـه اسم در حال رابطه با سایر مفاهیم گوناگون، یعنی در درون جمله، اسم بـاشد، نه بطور مجرد و بدون علاقه با سایر اسامی و مفاهیم. باید در تعریف اسم تمام خصوصیاتی را که زبانشناسی تاامروز بآنها پی‌برده است بطورخلاصه گنجانید. باید در تشخیص آن ملاکهای مختلف موجود را بکار بست.

در قدیم پزشکان برای تشخیص مرض یك بیمار بگرفتن نبض، دیدن زبان، لمس عضو رنجور و احیانا نیز گوش دادن بضربان قلب و سایر عوامل تشخیص متوسل میشدند. ولی در حال حاضر وسایل مدرن کاملتر و بسیار دقیقتری که محصول پیشرفتهای دانش امروزی هستند بکمك پـزشك معالج میشتابند. در تشخیص اجزای کلام نیز باید ملاکهای تشخیص مدرن و کاملتر و دقیقتری راکه محصول پیشرفت زبانشناسی امروزی هستند مورد استفاده قرار داد. یك مثال ساده بیاوریم: کلمه‌ی «طلا» در فارسی معمولا اسم شمرده میشود و حقیقتاً نیز چنین است. درمثال «طلا فلزی گرانبهاست» نمیتوان تردیدی داشت که «طلا» مانند اسم بکار رفته است. چرا؟ – زیرا این کلمه در مثال مشخص مزبور بیك رشته خصوصیات صوتی، معنایی و دستوری اسامی پاسخ مثبت میدهد. اما در مثال «ساعت طلا» دیگر نمیتوان از اسم بودن «طلا» صحبت کرد. زیرا در زبان فارسی هرگاه دو اسم در حال اضافه متعاقب یکدیگر قرارگیرند قطعاً بایدبین‌آنها رابطه‌ی انتساب و تعلق و تخصیص و... وجود داشته باشد: مدیر دبیرستان، کتاب دانشجو، تخته‌ی کلاس، برادر محمود... پس دیده میشود کـه در مثال دوم «طلا» زمره‌ی صرفی اصلی خود را که اسم باشد موقتاً ترك گفته و بزمره‌ی صفات (صفات نسبی) پیوسته است.

عین این استدلال را میشود در مورد صفت و سایر اجزای کلام فارسی هم بعمل آورد و در آینده اینکار را خواهیم کرد. مثلا در مـورد صفت هـم در دستورهای زبان فارسی فقط با تعریف معنایی آن بـرخورد میشود و از دیگر خصوصیات صوتـی و دستوری آن صحبتی در بین نیست. کلمـه‌ی «خوب» اصیل‌ترین صفت فارسی شمرده میشود، زیرا مضمون آن دلالت برتوصیف‌اشیاء

و بیان خصوصیات و علامات آنها مینماید. در جملهی «این کتاب خوب است» و در ترکیب «کتاب خوب» بدون شك کلمهی «خوب» صفت است. امـا در جملهی «خوبان شهر ما وفا دارند» دیگر نمیتوان مدعی شد که «خوب» صفت است، زیرا این کلمه در اینجا بارزترین و مشخصترین علامت صرفی اسامـــی یعنی علامت «جمع» را قبول کرده است و بنابراین اسم شده است. همچنین کلمهی «جوان» درمثال «اینشخص هنوز جوان است» ـ صفت و در مثال «جوان از پیر پـرسید» اسم است.

تصور میرود ذکر همین دو سه مثال کافی باشد تا نشان‌دهد که ملاك معنایی بتنهایی برای تشخیص دقیق و کامل اجزای کلام (و بطور کلی هر واحد زبانی) کافی نیست و باید ملاکهای دیگری را نیز بکار برد.

برای بدست آوردن ملاك تشخیص جامع و دقیق باید از کلیهی خصوصیات اجزای کلام که در اثر پیشرفت زبانشناسی معاصر آشکار شده‌اند استفاده‌نمود.

و اینك بذکر مختصر همین خصوصیات میپردازیم.

هر واحد زبانی و از جمله هر جزء کلام سه‌جنبه‌ی عمده دارد و بعبارت دیگر هر واحد زبانی دارای سه عامل وجودی میباشد و این سه عامل عبارتنداز:

۱ـ عامل معنایی (سمانتیك). مغز انسان در اثر فعالیت خود واقعیات را در خود منعکس میسازد. انعکاس واقعیات در مغز نیز تفکر است. تفکر نیز برپایه‌ی مفاهیم استوار است. پس عامل معنایی یامشخصه‌ی معنایی مهمترین عامل‌وجودی واحدهای زبانی و از جمله اجزای کلام میباشد. تصادفی نیست که این عامل از دیرباز یگانه عامل تشخیص و تعریف واحدهای زبانی بوده است.

۲ـ عامل صوتی (فونه‌تیك). برای آنکه مفهومها بصورت کلمات ادا شوند باید زبان آنها را تلفظ نماید و قالب مادی برآنها بپوشاند. یك مجموعه‌ی صوتی مشخص برای بیان یك مفهوم بصورت کلمه بکار میرود و همین مجموعه‌ی صوتی در مورد هر واحد زبانی ترکیب ویژه‌ای دارد که یکی از مهمترین وجوه تمایز آنها را تشکیل میدهد.

۳ـ عامل دستوری (گرامانیك). هر واحد زبانی در شکل و فـرم معین در درون یك جمله یا یك ترکیب بکار میرود. شکل و فرم واحد زبانی موضوع علم صرف است و بکار رفتن آن واحد در داخل جمله یا ترکیب موضوع علم نحو.

همین سه جنبه و سه مشخصه میتوانـد (و بـایـد) راهنمای تعیین ملاك تشخیص اجزای کلام قرار گیرند. هر جزء کلام بعنوان یك واحـد زبانی دارای مشخصات معنایی، صوتی و گرامری ویژه‌ی خود میباشد. بدیهی است که این خصوصیات در زبانهای مختلف باشکال متفاوتی جلوه‌گر خواهند بود، زیرا با وجودیکه مفاهیم در مغز تمام افراد بشر بطور یکسان بوجود میآیند (علم منطق، یعنی قانون تفکر در تمام دنیا و برای تمام افراد بشر یکی است) در هر زبان‌شکل

زبانی ویژه‌ی خود را میگیرند و در هر زبان خصوصیات صوتی-دستوری ویژه‌ای از خود بروز میدهند.

پس در تشخیص هر جزء کلام باید سه مشخصه‌ی نامبرده توأما و در حال رابطه‌ی ناگسستنی با یکدیگر مورد بررسی قرار گیرند. بعبارت دیگر در ارزیابی و تشخیص هر جزء کلام باید سه ملاك معنایی و صوتی و دستوری بطور توأم تطبیق شوند. چنانچه هر سه ملاك مزبور توأماً وابستگی یك کلمه را بفلان جزء کلام تأیید کردند در آنصورت میتوان اطمینان بیشتری داشت که کلمه‌ی مزبور منسوب بهمان جزء کلام میباشد.

این نکته را نیز باید در نظر داشت که در زبان فارسی معاصر بعلت نبودن یك رشته علائم صرفی ویژه در پایان اجزاء کلام تشخیص ظاهری آنها تا حدود معینی دچار اشکال میگردد. مثلا در زبان فارسی بین کلمه‌های «خوب» و «چوب» یا بین کلمات «زشت» و «خشت» و «کشت» از لحاظ صوتی فرق چندانی نیست و علائم فارقه‌ی صفت در «خوب» و «زشت» و بسیاری نظایر آنها وجود ندارد. در زبان دیگری از زبانهای هند و اروپایی (مثلا زبان روسی) در اثر وجود پساوندهای ویژه‌ی صفات بسهولت میتوان آنها را از اسامی جدا کرد. از طرف دیگر فقدان همین سیستم علائم صرفی در اجزای کلام و برخی خصوصیات دیگر سبب شده است که پدیده‌ی گذر یك جزء کلام بجزء دیگر آنقدرها محسوس صورت نگیرد. خود این مسئله نیز لزوم تطبیق ملاك تشخیص جامع را برای زبان فارسی با شدت بیشتری بمیان میگذارد.

و اینك پس از مقدمه‌ی بالا بشرح یکایك اجزای کلام میپردازیم و در هر مورد خواهیم کوشید خصوصیات اساسی و عمده‌ی آن جزء کلام را با تکیه بر موازین علمی یادآور شده و بخصوص زمره‌های گرامری خاص آن جزء کلام را دقیقاً مشخص سازیم. همین زمره‌های گرامری هستند که در اغلب موارد بعنوان ملاك اصلی تفکیك بکار میروند. درعوض، آنچه مربوط بخصوصیات عادی و معمولی اجزاء کلام است و در کتب درسی مندرج است در اینجا با کمال اختصار و بصورت گوشزد ذکر خواهد شد.

الف- اجزای اصلی کلام

۱- اسم

اسم مهمترین جزء کلام است و تصادفی نیست که در کلیه‌ی دستورهای زبان دنیا اسم را درصدر اجزای کلام بررسی میکنند. هنگامی که بشر اولیه پدیده‌های اطراف خود را از راه مشاهده‌ی ساده درك میکرد، برای بیان آن پدیده‌ها از یك مجموعه‌ی صوتی ویژه‌ای که در اصطلاح امروزی زبانشناسی «کلمه - جمله» نامیده میشود استفاده میکرده و در عالم خود نام

آن پدیده را ذکر میکرده است. آیه‌ی شریفه‌ی قرآن کریم: «وعلم‌الادم اسماء الحسنی» گواه بارز این مدعا است که بشر در بدو خلقت فقط نام اشیاء و حوادث را میبرده است.

بعدها که تفکر بشری در سیر تکاملی خود توانست بوجود دو عنصر مجزا از یکدیگر، یعنی بوجود «عمل» و «عامل» در هر پدیده پی ببرد بازهم نام آن دو عنصر را برده است: نام عمل و نام عامل را. البته دانش زبانشناسی امروزی هنوز بمرحله‌ای نرسیده است که معلوم کند بشر آن زمان ابتدا نام عامل (اسم) را برزبان میآورده یا نام عمل (فعل) را. ولی در هر صورت بازهم صحبت از نام است و تردیدی نیست که نخستین تصور بشر از اجزای کلام همانا اسم بوده است.

ناگفته نماند که تلفظ نام پدیده‌ها «اسم» و درك متقابله‌ی آن از طرف بشر اولیه یك کامیابی مهم بشمار است. پیدایش زمره‌ی اسم در زبان نمودار تکامل فکری بشری و توانایی انجام عمل تجرید است. اگر تفکر بشری قادر بانجام‌عمل تجرید نمیشد چگونه ممکن بود با تلفظ یك نام بتواند بطرف خود مفهوم‌مشخصی را برساند؟ برای توضیح بیشتر عمل تجرید در مغز انسان فرض کنیم که کلمه‌ی «استکان» را تلفظ میکنیم و طرف مقابل ما فوراً در مغز خود آن جسم معروف را با تمامی مشخصاتش مجسم میسازد. اما میدانیم که دردنیای ماميلياردها استکان وجود دارد و شنونده‌ی ما با انجام عمل تجرید فقط هیأت یك استکان را در ذهن میآورد و این همان عمل تجرید است که ما را قادر بانجام چنین تصوری مینماید: یعنی از مجموعه‌ی اشیاء همنوع یك نمونه‌ی آنرا در ذهن مجسم میکنند. پس معلوم میشود که در هر اسمی یك درجه تجرید وجود دارد و درك مفهوم اسامی ساده‌ترین درکها است. تصادفی هم نیست که کودکان نخستین کلماتی را که فرا میگیرند و تلفظ میکنند اسامی هستند (ماما، پاپا...).

اما وقتی صحبت از تشخیص نخستین جزء کلام، یعنی اسم میشود نباید تصور کرد که این تشخیص مطلق و دائمی است، بلکه باید دانست که تشخیص مزبور یك راهنمایی عمومی است برای اینکه بتوان کلماتی را که خاصیت اصلی گرامری آنها اسم بوده است از کلماتی که گاهی در شرایط معین و در متن معین اسم میشوند جدا کرد.

و اینك از تعریف معنایی اسم آغاز میکنیم.

اسم عبارت از کلمه‌ی معناداری است که برای نامیدن موجودات و عناصر (انسان، حیوان، نبات، اشیاء ...)، پدیده‌های طبیعی (باران، برف، توفان، زلزله...)، پدیده‌های زیست‌شناسی و جامعه‌شناسی... و بالاخره برای نامیدن مفهومهای مجرد (دانش، تحصیل، وجدان، شجاعت، خوبی، پاکدامنی...) وغیره

و غیره بکار میرود. البته غیر ممکن و یا بسیار دشوار است که بتوان تمام عناصری را که کلمه‌ای «اسم» میتواند بآنها اطلاق گردد ذکر نمود. بهمین‌دلیل نیز در دستورهای زبان امروزی بجای این تعریف طولانی و همیشه نارسا اصطلاح دستوری «اشیاء» را بکار میبرند و بدیهی است که این کلمه بعنوان یك اصطلاح باید معنای خاص خود را داشته باشد نه آنچه در فرهنگها نوشته شده و مقصود چیزهای ملموس است. پس تعریف اسم را میتوان اینطور بیان کرد:

اسم کلمه‌ایست که نمودار اشیاء باشد و بپرسشهای «که؟» و «چه؟» پاسخ دهد.

این تعریف معنایی اسم را تقریباً در تمام کتب دستور امروزی با اختلاف کم وبیش محسوسی میتوان دید و حتی شاید در برخی از آنها با تعریف مشروحتر و مفصلتری نیز برخورد شود. شرط اساسی آنست که محتوی لغوی اسم باید ما را متوجه اشیاء سازد و ملاك لغوی آن نیز آنست که باید بتوان در مقابل هر اسم یکی از دو پرسش «که؟» و «چه؟» را قرار داد. یك نکته‌ی دیگر را نیز باید متذکر شد و آن اینست که هدف ما در اینجا ذکر تمامی مشخصات معنایی اسم (اسم خاص، عام، ذات، معنی، اسم جمع و...) نیست. کتب درسی موجودمطلبی را در این زمینه فروگذار نکرده و محققان و دانشمندان ایرانی الحق تمام جوانب را شکافته و گوناگونیهای معنایی اسامی را با دقت و موشکافی ویژه‌ی خود بیان کرده‌اند. هدف اساسی ما اینست که ملاك معتبری برای تشخیص اسم و دیگر اجزای کلام ذکر کنیم.

از لحاظ صوتی متأسفانه در حال حاضر نمیتوان تعریف جامع علمی برای اسامی فارسی آورد. همینقدر میتوان گفت که اکثریت قریب باتفاق اسامی فارسی کوبه‌ی لفظی را در آخرین هجای خود دارند: پدر، برادر، دبیرستان، صاحبخانه...

تدقیق علمی مبحث صوتیات در فارسی هنوز مراحل مقدماتی خود را می‌پیماید. هنوز خصوصیات صوتی اسامی فارسی در آزمایشگاههای مجهز صوتی مدرن بطور همه‌جانبه مورد تدقیق قرار نگرفته است. البته هم‌اکنون گامهای بلندی در این راه برداشته شده است که هنوز کامل نیست. چند اثر علمی و رساله و دانشنامه و مقاله نیز در همین زمینه بنظر نگارنده رسیده است، اما مجموعه‌ی این کارها هنوز اجازه نمیدهد که تعریف علمی و کامل اسامی فارسی را از لحاظ صوتی داد.

اما تعریف دستوری اسم با تفصیل بیشتر و کاملتر امکان‌پذیر است.

میدانیم که دستور یا گرامر زبان دارای دو رشته‌ی مهم صرف ونحو میباشد و بطوریکه اشاره شد این دو رشته با یکدیگر پیوند عضوی و ناگسستنی دارند.

از نقطه‌ی نظر صرفی هر اسم فارسی باید دارای خصوصیات ویژه‌ی معینی باشد. این خصوصیات در قالب آنچه «زمره‌های گرامری» اسم نامبرده میشود تجلی میکند. نخستین شرط زمره‌ی گرامری (و یا کاتگوری گرامری) عبارت از اینست که فاقد معنای لغوی باشد (زمره‌ی لغوی). مثلا علامت جمع «ها» دراسامی یك زمره‌ی گرامری است، زیرا در عین حال که نمودار و معرف جمع بودن اسامی است بخودی‌خود معنای لغوی ندارد. همینطور است سرافزوده‌های فارسی «به» و «از» و «در» و «بر» و «با» و... که‌همگی زمره‌های گرامری هستند وبخودی‌خود فاقد معنای لغوی میباشند.

هر اسم فارسی باید بتواند زمره‌های گرامری مشخصی را بشرح زیر قبول کند.

۱- زمره‌ی گرامری حال. گفته شد که هر مفهوم فقط در مجموعه‌ای از شرایط زمانی و مکانی و انتسابی قابل تصور در مغز انسان است و تصور مجرد اشیاء بدون این رشته علایق برای بشر غیر ممکن است. این علایق فکری در صرف هر زبان بوسیله‌ی مرفمهای شکلسازی[1] بیان میشود که مجموعه‌ی آنها را «زمره‌ی گرامری حال» در اسامی مینامند.

زمره‌ی گرامری حال در اسامی نمودار مناسبات مختلفه‌ی اسامی مستعمله‌در جمله با سایر اعضای جمله میباشد. مثلا وقتی گفته میشود: دانشجو کتاب را از دوستش گرفت و باستاد داد... هرکدام از اسامی «دانشجو» «کتاب» «دوست» «استاد» دارای زمره‌ی گرامری حال معینی هستند: «دانشجو» در حال فاعلی‌است و مرفم شکلساز صفر دارد. «کتاب»در حال متمم‌بیواسطه است ومرفم «را»نمودار گرامری آن حال است. «دوست» نیز در حال متمم با واسطه است و مرفم «از» نمودار گرامری آن است. بالاخره نیز «استاد» در حال متمم با واسطه است و «به» نمودار گرامری آن حال میباشد. بنابراین نخستین ملاك تشخیص صرفی اسامی عبارت از اینست که باید یکی از مرفمهای شکلساز نمودار زمره‌ی گرامری حال را(درفارسی بنامهای «سرافزوده» و«پی‌افزوده» نامیده‌میشوند) قبول‌کنند.

باید گفت که زمره‌ی گرامری حال یك زمره‌ی عمومی و همگانی برای اسامی است. اما هر زبانی برای بیان مناسبات اسامی با دیگر اعضای جمله از وسایل

۱- مرفمها عبارت از اجزایی هستند که در ترکیب کلمات هرزبان موجودند و دارای‌معانی لغوی یا گرامی میباشند. مثلا «نامه» دارای یك مرفم لغوی «نام» و یك مرفم واژه‌ساز «ه» می‌باشد ولی «برادرم» شامل یك مرفم لغوی «برادر» و یك مرفم شکساز «م» است. مرفم واژه‌ساز واژه‌ی نوی میسازد ولی مرفم شکساز فقط مناسبات واژه را با واژه‌های دیگر تغییر می‌دهد و معنا ثابت میماند. ا. ش.

صرفی مخصوص بخود استفاده میکند. مثلا میدانیم که در زبان عربی زمره‌ی گرامری حال اسامی بوسیله «رفع» و «فتح» و «کسر» عملی میشود.

۲ـ زمره‌ی گرامری عدد. طبیعی است که قبول زمره‌ی گرامری عدد نیز یکی از خواص اصلی اسامی هر زبانی است. زیرا اشیاء میتوانند مفرد، یا جمع و یا دوگانه (تثنیه) باشند. مفرد و جمع بودن اسامی نیز باید توسط مرفمهای شکلساز نشان داده شود تا بتواند زمره‌ی گرامری عدد را تشکیل دهد. در دستورهای زبان فارسی موجود تنها بوجود علائم جمع در اسامی اشاره میشود و طبعاً چنین تصوری پیش می‌آید که اسامی فاقد علائم جمع (اسامی «مفرد») نمودار یك شیئی واحد هستند. اما درحقیقت چنین نیست. اسامی «کتاب» و «قلم» و «کودك» و... میلیونها نظایر آن در حال غیر مشخص خود یك شکل تعمیم یافته از کلیه‌ی کتابها و قلمها و کودکان و... موجود در جهانند و هرگز مفرد نیستند: کتاب دوست وفادار انسان است. قلم وسیله‌ی نوشتن است. کودك چراغ فروزان خانواده است... تنها درصورتیکه صحبت از کتاب و قلم و کودك معین و مشخصی در میان باشد و قبلا درخصوص آنها صحبتی رفته باشد یك اسم مفرد خواهند بود: کتاب همچنان روی میز بود. قلم از دستش افتاد. کودك بمعلم پاسخ داد...

البته مقصود ما در اینجا پرداختن باین بحث جالب و بسیار طولانی نیست. در اینجا میخواهیم یادآور شویم که بهنگام ذکر اصطلاح «مفرد» آنرا در مقابل «جمع» میگذاریم و مقصودمان اسامی‌ای هستند که فاقد علامت ظاهری جمع‌اسامی میباشند (البته اسم جمعها مانند ارتش، دسته، رمه... مستثنا هستند).

در دستورهای زبان فارسی تاکنون اصطلاح «علامت جمع» بکار رفته است. اما اگر اصطلاح مرفم نمودار زمره‌ی گرامری جمع بکار رود بدرك علمی مسئله کمك بیشتری میشود. میدانیم که مرفمهای نمودار این زمره‌ی گرامری در اسامی فارسی بغیر از «ها» و «ان» چند مرفم دیگر مأخوذ از عربی نظیر «ات» و «ـ ین» و اشکال جمع مکسر میباشند.

پس دومین ملاك تشخیص صرفی اسامی فارسی عبارت از اینست که باید یکی از مرفمهای شکل‌ساز نمودار زمره‌ی گرامری عدد را قبول کند.

۳ـ زمره‌ی گرامری تعیین و تفکیك. هر اسم عامی که برای نخستین بار در متنی بکار رود حرف تعریف (آرتیکل) غیر معین «ی» (که در دستورها «یای‌نکره» نامیده میشود و اصطلاحی غیر علمی است) قبول میکند. این «ی» یك مرفم شکلساز است و نمودار زمره‌ی گرامری تفکیك میباشد و نشان میدهد که کلمه‌ی مورد الحاق آن هنوز برای طرفین معلوم و مشخص نیست: بازرگانی بشهری وارد شد...

اما اگر در دنباله‌ی همین متن گفته شود: «اما بازرگان از شهر خوشش نیامد» دیگر این دو اسم حرف تعریف غیر معین «ی» را نخواهند پذیرفت، زیرا دیگر برای طرفین صحبت معلوم است که کدام بازرگان از کدام شهر خوشش نیامده است.

حال که صحبت از حرف تعریف نکره بمیان آمد بیمناسبت نیست از حرف تعریف دیگری نیز که در دستورها بنام «یای وحدت» نامیده میشود ذکری بمیان آورد. بطوریکه میدانیم در دستورهای زبان فارسی دو اصطلاح «یای نکره» و«یای وحدت» بکرات ذکر میشود واحیاناً گاهی‌باختلاف معنایی‌بین آنهااشاره‌مینمایند. اولا ما دلیلی نمی‌بینیم که این مرفمها را با نام حروف الفبا بنامیم (یای‌نکره، یای وحدت» بکرات ذکرمیشود واحیاناً گاهی باختلاف معنایی بین‌آنهااشاره مینمانند. حروف که بخودی‌خود نمیتوانند خاصیت گرامری داشته باشند. اینها مرفمهایی هستند که در جریان تحول تاریخی زبان بوجود آمده، هرکدام نام و نقش معینی دارند و باید با نام دستوری خود نامیده شوند. ثانیاً این‌دو «ی» بدون تردیدحرف تعریف هستند و همان نقش دستوری را بازی میکنند که مثلا در زبان فرانسه آرتیکلهای معین و نامعین Le،les،la،une،un،des ایفا مینمایند. تنها اختلافشان دراینجاست که در زبان فرانسه این آرتیکلها قبل از اسم میآیند ولی در زبان فارسی بعد از اسم. اختلاف جالب دیگر نیز آنست که در زبان فارسی اگر اسمی آرتیکل نپذیرد یا اسمی مشخص است و یا اسمی تعمیم یافته (اسم نوع جنس). دلیل اصطلاح «تفکیك» نیز آنست که این مرفمها حقیقتاً نیز شیئی را از اشیاء همنوعش تفکیك میکنند.

نکته‌ی دیگری نیز که ذکر آن لازم مینماید اینست که در برخی دستورها فرق محسوس و آشکار بین این دو حرف تعریف (نکره و وحدت) نادیده‌انگاشته میشود وآنها را نظیر هم قلمداد میکنند. البته درست‌است‌که هردو حرف تعریف نمودار دو مفهوم نکره بودن و وحدت میباشند. اما بین آنها اختلاف معنایی دقیق و اختلاف دستوری آشکار نیز وجود دارد. آرتیکل نکره و آرتیکل وحدت هردو هم‌نمودار غیرمعین‌بودن اشیاء وهم‌نمودارواحدبودن اشیاءاست‌ولی‌درآرتیکل‌نکره رساندن مفهوم غیرمعین بودن‌در درجه‌ی اول‌اهمیت است: مردی‌درخیابان‌میرفت. معلوم است که صحبت فقط از یك مرد در میان است، ولی این مرد برای طرفین غیرمعین است و همین غیرمعین بودن در درجه‌ی نخست اهمیت قرار دارد. اما وقتی گفته میشود: روزی شش ساعت کار میکنم. در اینجا نیز روز معین و مشخصی درنظر نیست، ولی‌مقصود اینست که در یك روزشش ساعت کارمیکنم.

فرق آنها از لحاظ دستوری نیز آنست که حرف تعریف نکره میتواند بآخر کلمات جمع نیز اضافه شود: معلم سئوالاتی از ما کرد... و حال آنکه حرف‌تعریف

وحدت فقط و فقط بآخر کلمات مفرد افزوده میشود. و بالاخره این نکته را نیز باید گفت که همیشه حرف تعریف وحدت را میتوان با عدد «یك» عوض کرد و بتناسب معنا بجای «یك» از «دو» و «سه» و... استفاده نمود:

من روزی شش ساعت کار میکنم = من در یك روز شش ساعت کار میکنم
من در دو روز ٦ × ٢ ساعت کار میکنم
من در سه روز ٦ × ٣ ساعت کار میکنم

و حال آنکه این مانور محاسباتی را در مورد آرتیکل نکره نمیتوان انجام داد. با این ترتیب دیده میشود که سومین ملاك تشخیص صرفی اسامی فارسی قبول یا عدم قبول آرتیکل میباشد.

و اما از نقطه‌ی‌نظر نحوی هر اسم باید بتواند در جمله در محل اعضای‌اسمی جمله (نهاد، گزاره‌ی اسمی، متمم، تعیین اسمی) بکار رود. دراینمورد درمباحث آینده بتفصیل صحبت خواهد شد. در اینجا فقط گفته میشود که اعضای اسمی جمله باید بپرسش‌های «که؟» و «چه؟» پاسخ دهند، یعنی باید اسم باشند:

حسن آمد. این **کتاب** است. من **حسن** را دیدم. **بکتاب** مراجعه کردم. جلد **کتاب** سبز است...

اما عکس قضیه صحیح نیست یعنی اجباری در بین نیست که اعضای‌اسمی جمله حتماً با اسم بیان شوند. ضمایر (جانشینها) که جایگزین اصلی اسامی هستند همیشه در نقش اعضای اسمی جمله بکار میروند: **تو** آمدی. کتاب **من اینست.** حسن **با ما** صحبت کرد. مسئول این امر **کیست؟**

اعداد نیز جزء زمره‌ی اسامی هستند و بیجهت نیست که در برخی از زبانها (مثلا روسی) اعداد را «اسامی عدد» مینامند. اعداد نیز میتوانند جانشین اسامی شده و در محل اعضای اسمی جمله بکار روند: **پنج** از **چهار** بزرگتر است. نمره‌ی او **بیست** است.

بغیر از ضمایر و اعداد سایر اجزای کلام میتوانند با قبول زمره‌های گرامری اسامی جانشین اسم شوند (Substantivation) و در نقشهای اعضای اسمی جمله بکار روند و بدیهیست که در این موارد بخصوص باید آنها را اجزای اسم‌شده‌ی کلام نامید. میتوان مثالهایی برای مواردی که صفات و افعال و وندها و افزوده‌ها و پیوندکها (حروف ربط) وادات و حتی حروف جانشین اسم شده و در محل اعضای اسمی جمله بکار رفته‌اند ذکر کرد. در آینده در بحث «بیان اعضای جمله با اجزای کلام» بتفصیل از این مقوله صحبت خواهد شد و دراینجا فقط چند نمونه:

خوب باید **از بد** تمیز داده شود (صفت در نقش نهاد و در نقش متمم با واسطه)

«**نمیدانم**» راحت جان است (فعل و جمله در نقش نهاد)
«**از**» یك سرافزوده‌ی فارسی است (سرافزوده در نقش نهاد)
مهمترین پیوندك فارسی «**که**» است (پیوندك در نقش گزاره‌ای اسمی)
«**الف**» نخستین حرف الفبای فارسی است (حرف در نقش نهاد).

از مجموعه‌ی آنچه گفته شد نتیجه میشود که هر اسم فارسی باید:

۱ــ از لحاظ معنایی نمودار اشیاء باشد وبپرسش «که؟» و«چه؟» پاسخ‌دهد.
۲ــ از لحاظ صوتی باید کوبه‌ی لفظی را روی آخرین هجای خود قبول کند.
۳ــ از لحاظ صرفی باید زمره‌های گرامری حال و عدد و تعیین و تفکیك را بپذیرد.
٤ــ از لحاظ نحوی باید بتواند در محل اعضای اسمی جمله بکار رود.

البته ممکن است هریك از سه ملاك بالا را با تفصیل بسیار شرح داد، ولی این کاری است که همه‌ی دستورنویسان کرده‌اند و باید اعتراف کرد که در این موارد سنگ تمام گذاشته‌اند. بعلاوه هدف اصلی ما تهیه‌ی دستور برای دبیرستانها نیست. کتب‌درسی موجود کاملامیتوانند جوابگوی این‌نیازها باشند.

۲ــ صفت

در دستورهای زبان معمولا صفت را بعد از اسم ذکر میکنند و بتعریف آن میپردازند. این مسئله نیز تصادفی نیست، زیرا صفت همیشه مشایع وفادار اسم است و در خدمت آن قرار میگیرد. صفت بدون اسم نمیتواند موجودیت داشته باشد. همراهی صفت با اسم در جمله یکی از علائم اساسی و یکی از ملاکهای معتبر تشخیص صفات است.

صفت بدون تردید پس از اسم بوجود آمده است. گفته شد که تفکر بشری پس از آنکه قادر بانجام عمل تجرید گردید توانست با تلفظ کلمه‌ای (که ما آنرا اسم نامیده‌ایم) مفهوم مشخصی را بطرف بفهماند. اما رفته رفته عوامل وعناصر دیگری نیز توجه بشر اولیه را بخود جلب کرد. بشر بتدریج متوجه خصوصیات گوناگون اشیاء، متوجه علائم ظاهری و خواص باطنی آنها گردید و طبعاً نیاز به بیان آن خصوصیات نیز در او بوجود آمد. این خصوصیات نیز مانند نام اشیاء در مغز بشر مفهومهایی بوجود آورد و این مفهومها نیز طبعاً نام آن خصوصیات بودند. منتها این مفهومها مستقیماً نمودار خود اشیاء واجد خصوصیات نبوده، بلکه مربوط باشیاء بودند. اینها «نام صفت» و یا باصطلاح «اسم صفت» بودند. بشر در مراحل بسیار بعدی از پیشرفت تفکر و زبان قادر شد که همین کلمات، یعنی همین «اسم صفت‌ها» را نیز بار دیگر تجرید نماید (درجه‌ی دوم تجرید) و بدین‌ترتیب صفتها بعنوان یك جرگه‌ی مستقل نطق بشری و بعنوان یك جزء

کلام بوجود آمدند.

در هر صفتی که ما تلفظ میکنیم تفکر ما دو درجه تجرید انجام میدهد: در درجه‌ی نخست آنرا مانند یك اسم تجرید میکند و از تمام اسامی مشابه فقط یکی را در نظر میگیرد، در درجه‌ی دوم خود اسم بودن آنرا نیز تجرید میکند و آن کلمه را بعنوان علامت اشیاء بکار میبرد. اطفال خیلی پس از درك اسامی بدرك صفات قادر میشوند، زیرا نمیتوانند هر دو درجه تجرید را در مراحل اولیه‌ی عمر خود انجام دهند. مادران نیز همیشه صفات اشیاء را با وسایل عیانی (حرکات چشم و ابرو و لب...) و یا صوتی (مچ‌مچ...) بکودك میفهمانند نه بوسیله‌ی نام آنها.

هنوز هم در برخی از گرامرها غالباً دیده میشود که صفات را در جرگه‌ی اسامی میآورند. در زبان روسی صفات و اعداد بنام «اسم صفت» و «اسم عدد» نامیده میشوند. بعضی از دانشمندان متخصص زبان فارسی نیز در آثار خود صفات فارسی را در جرگه‌ی عمومی اسامی آورده و آنها را مانند نوع معینی از اسامی تحلیل مینمایند.

پس از این مقدمه‌ی کوتاه، طبق آنچه قبلا گفته‌ایم، خواهیم کوشید که صفات را نیز بعنوان یکی از اجزاء مستقل و معنادار کلام از نقطه‌ی‌نظر ملاکهای مقرر تعریف کنیم.

تعریف معنایی صفت. صفت کلمه‌ایست معنادار که برای نامیدن چگونگی، جنس، رنگ، خواص... و بطورکلی برای نامیدن علایم ظاهری و باطنی اشیاء بکار میرود. علایم مزبور بقدری گوناگون هستند که اگر خواسته باشیم یکایك آنها را نام ببریم در تعریف کامل و همه‌جانبه‌ی صفات دچار اشکال فراوانی خواهیم گردید. از این‌رو در کتب گرامر علمی اصطلاح «علامت» را بکار برده و آنرا شامل کلیه‌ی خصوصیات ممکنه‌ی اشیاء و مفاهیم میسازند.

بدین‌ترتیب باید گفت که صفت کلمه‌ی معناداری است که برای نامیدن علامت اشیاء و مفهومها بکار میرود و رابطه‌ی بسیار نزدیك و ناگسستنی با اسم دارد. کلمات بزرگ، کوتاه، درشت، نرم، گرم، سرخ، زشت، زیبا، گران، سبك... و هزاران هزار نظایر آنها صفاتی هستند که برای بیان علامت اشیاء بکار میروند و این وظیفه را منحصراً هنگامی انجام میدهند که در مجاورت اسم اشیاء قرار گیرند. از طرف دیگر کلمات مزبور علامت اشیاء را مستقیماً وبدون واسطه بیان میدارند، بهمین دلیل نیز آنها را صفات اصلی یا صفات توصیفی مینامند.

اما کلمات دیگری نیز وجود دارند که برای نامیدن‌علامت اشیاء مورداستفاده قرار میگیرند و صفت نیز هستند، ولی وظیفه‌ی خود را مستقیماً انجام نداده،

بلکه بطور غیر مستقیم و با واسطه‌ی اسامی دیگری به بیان **علامت اشیاء میپردازند.** **کلمات:** تهرانی، پشمی، صنعتی، دینی، بازرگانی و هزاران نظایرآنها نیز صفت هستند. اما این کلمات علامت اشیاء را با واسطه و از طریق انتساب آن علامت باسم دیگر بیان میکنند. اینها نیز صفات نسبی نام گرفته‌اند.

تعریف صرفی صفت. در زبانهایی مثل روسی که صفات دارای مرفمهای واژه‌ساز و یا علائم فارقه‌ی صرفه‌ی هستند کار تشخیص نسبتاً آسان است. مرفمهای واژه‌ساز و یا پسوندهای صفت‌ساز نمودار بارز صفت بوده و بآسانی باعث تمیز آنها میگردند. در زبانهایی مثل زبان فرانسه نیز که صفات علائم فارقه‌ی مشخصی ندارند ولی جنس مؤنث آنها گاهی با علائمی ممتاز میگردد بازهم کار تشخیص صفات تا حدودی آسان میشود. اما در زبان فارسی که عموم صفات‌جامد (نه البته صفات مشتق) فاقد علائم فارقه‌ی صرفی و یا پسوندهای صفت‌ساز هستند از روی **شکل آنها بنوع صرفی آنها نمیتوان پی‌برد.** هیچگونه فرق برجسته‌ای بین کلمات خوب وچوب، بدوحد، پیر و شیر، پست و دست... وجود ندارد. اینها کلمات بسیار مشابهی هستند که در نظر اول فقط محتوی معنایی آنها باعث تمیزشان از یکدیگر میگردد. هر فارسی زبانی میفهمد که مثلا «خوب» ــ صفت و «چوب» ــ اسم است «بد» ــ صفت است و «حد» ــ اسم... اما برای آموزنده‌ی خارجی‌زبان فارسی باید ملاك دقیقتری پیشنهاد کرد تا باتطبیق آن ملاك بسهولت قادر به تفکیك صفات از اسامی گردد. علاوه براین برای خود اهل‌زبان نیز باید ملاك علمی و عملی مشخصی آورد تا با اتکاء برآن بتواند در هر مورد خاص بطور قطعی حکم کند که کلمه‌ای مورد تحلیلش صفت است یا اسم و یا مثلا ظرف. عین این نکته را در مورد صفات نسبی نیز باید گفت. در عبارت «خانه‌ی پدری» کلمه «پدری» ــ صفت نسبی است ولی در عبارت «پدری در حق اولاد...» کلمه‌ی «پدری» اسم مجرد است نه صفت نسبی.

پس دیده میشود که در فارسی برای تشخیص صفات از اسامی باید در جستجوی زمره‌ی گرامری ویژه‌ی صفات برآمد و از آن در تشخیص صفات از سایر اجزای کلام کمك گرفت. هر صفتی چون نمودار علامت اشیاء است خواه ناخواه دارای درجه‌ای میباشد. اگر سیبی **درشت** باشد سیب دیگر میتواند **درشت‌تر** از آن باشد، اگر اتاقی گرم باشد میتوان آنرا **گرمتر** از آنچه هست نمود و اگر دانشجویی **کوشا** باشد میتواند **کوشاترین** دانشجویان هم باشد.

پس زمره‌ی گرامری درجه د ر صفات میتواند یکی از علائم فارقه‌ی آنهاباشد و ملاك تشخیص معتبری برای صفات گردد. متأسفانه اصطلاح گرامری «درجه» در صفات غالباً در معنای دقیق علمی آن بکار گرفته نمیشود. «درجه» عبارت‌ازآنچنان مرفم شکلسازی است که بتواند نمودار اختلاف علامت موجود بین اشیاء بوده و

در عین حال محتوای معنایی مشخصی نداشته باشد. «بزرگ» و «بزرگتر» و «بزرگترین» سه درجه از صفت «بزرگ» فارسی هستند، زیرا در دومی وسومی مرفمهای «تر» و «ترین» از یکسو نمودار اختلاف علامت بوده و از سوی دیگر بخودیخود دارای معنای لغوی نیستند و فقط معنای گرامری دارند («تر» و «ترین» معنای لغوی مشخصی ندارند). اینست که باید گفت در زبان فارسی صفات دارای سه درجه (عادی، تفضیلی، عالی) هستند. زبانشناسانی که صرفاً با اتکاء برمحتوای لغوی مدعی هستند صفات فارسی دارای پنج درجه (عادی، تفضیلی، عالی، افراطی و متساوی) میباشند باین نکته توجه ندارند که ترکیبهای «بسیار بزرگ» و «همانقدر بزرگ» نمودار زمرهی گرامری «درجه» نبوده، بلکه آنها عبارت از ترکیبهای عادی فارسی هستند که از لحاظ محتوا مفهوم «افراط» و «تساوی» را میرسانند ولی فاقد مشخصات گرامری زمرهی درجه میباشند. این ترکیبها البته وظیفهی مقایسه را انجام میدهندولی صحبت مابرروی زمرههای گرامری است نه زمرههای لغوی. نمیتوان اصطلاح دقیق گرامری «درجه» را بآنها اطلاق نمود. اصطلاحات گرامری اصطلاحات دقیق و مشخصی هستند که اگر رعایت نشوند باعث بروزاختلافات فاحشی درارزشیابی علمیبسیاری اززمرههای گرامری میگردند.

زمرهی گرامری درجه در صفات فارسی معمولا ویژهی صفات توصیفی است و معتبرترین ملاك تشخیص صرفی آنها بشمار میرود. هر کلمهای که قادر بقبول زمرهی گرامری درجه گردید صفت است. اما میدانیم که کلمات بتنهایی، بخودی خود و در خارج از جمله مورد استعمالی ندارند و ارزشیابی آنها نیز در اینشکل فاقد اهمیت است. زمرهی گرامری کلمات فقط در جمله و در متن معین میشود. از طرف دیگر پدیدهی انتقال اجزای کلام را نیز نباید از نظر دور داشت.

در زبان فارسی هر صفتی میتواند در محل اسم قرار گیرد. جانشین اسم شود و زمرهی گرامری ویژهی اسم را نیز بپذیرد. شکی نیست که «بزرگتر» و «کوچکتر» از لحاظ ساخت گرامری خود دو صفت اصیل فارسی در درجهی تفضیلی میباشند. اما در عبارت «بزرگترها باید مراقب کوچکترها باشند» هردو صفت مزبور با قبول زمرهی گرامری عدد (علامت جمع «ها») که ویژهی اسامی است جانشین اسم گردیدهاند.

صفات نسبی فارسی بندرت زمرهی گرامری درجه را قبول میکنند. علاوه بر این در مورد این صفات نیازی نیز بتطبیق این ملاك تشخیص نیست، زیرا صفات نسبی فارسی صفات مشتقی هستند که از الحاق یك پسوند صفتساز (یای نسبت) بیك اسم بوجود آمده و همین ترکیب نیز نمودار صفت بودن آنهاست. «بازرگانان تهرانی» و «قالی کرمانی» ترکیبهایی هستند که جزء دوم آنها را صفت نسبی تشکیل داده و در انتساب «تهرانی» و «کرمانی» بصفات نسبی

تردیدی نمیتواند وجود داشته باشد.

تعریف نحوی صفت ـ وظیفه‌ی اصلی و اساسی صفت در هر زبانی عبارت از اینست که در جمله در نقش عنصر تعیین‌کننده بکار رود. صفت از این نقطه‌ی نظر یك عنصر طفیلی یا انگل گرامری است، زیرا فاقد استقلال نحوی بوده و همیشه باید در مشایعت اسمی بکار رفته آنرا تعیین و توصیف نماید: مردرشید، پاسدار از جان گذشته، کلاس بزرگ. طفل باهوش، سیب سرخ، درخت بلند، آب سرد...

میدانیم که اعضای جمله عبارتند از: نهاد (مبتدا)، گزاره (خبر) متممها، قیود و تعیینها.

نهاد و گزاره اعضای اصلی یا درجه‌ی یکم جمله، متممها، قیود و تعیینها نیز اعضای فرعی یا درجه‌ی دوم جمله شمرده میشوند. اما نهاد، گزاره، متمم و قید استقلال نحوی دارند و میتوانند مستقلا وظیفه‌ی نحوی خود را در جمله بعهده بگیرند: **درخت** سبز است. این **کتاب** است. من **با برادرم بسفر** رفتم.

در مثالهای بالا «درخت»، «کتاب»، «برادر» و «سفر» بترتیب در نقشهای نهاد و گزاره و متمم و قید مکان بکار رفته‌اند و هرکدام از آنها دارای استقلال کامل نحوی میباشند. جملات بالا نیز فاقد تعیینها هستند. اما در جمله‌ی «درخت **سبز** سایه‌ی **زیبایی** انداخته است» کلمات «سبز» و«زیبا» صفاتی هستند که در وظیفه‌ی تعیین برای نهاد (درخت) و متمم (سایه) بکار رفته‌اند. دیده‌میشود که هردو کلمه فاقد استقلال نحوی بوده و انگل گرامری اسامی تعیین‌شونده گشته‌اند. اگر اسامی مزبور نباشند صفات مزبور نیز مورد استعمال خود را از دست میدهند.

اگر صفتی در جمله از حالت طفیلیگری نحوی خارج شده مستقلا بکار رود مسلماً دیگر صفت نبوده، مانند اسم یا ظرف در وظایف نحوی مربوطه بآنها استعمال شده است: باید **خوب** را از **بد** تمیز داد.

در جمله‌ی بالا «خوب» و «بد» با وجودی که اصلا جزء جرگه‌ی صفات‌هستند موقتاً از آن جرگه خارج شده در جرگه‌ی اسامی درآمده‌اند. دلیل این امر نیز آنست که اولا هر دو کلمه در جمله مستقلا بکار رفته‌اند و بنابراین دیگر عنصر تعیین‌کننده نیستند (ملاك نحوی صفات)، ثانیاً هردو کلمه‌ی بالا مرفمهای نمودار حالت اسامی را قبول کرده‌اند: «خوب» پی‌افزوده‌ی «را» را پذیرفته و «بد» نیز سرافزوده‌ی «از» را قبول کرده است. «خوب» در رل متمم بیواسطه و «بد» در رل متمم با واسطه بکار رفته است و بنابراین هر دو کلمه جانشین اسم گردیده‌اند.

تا اینجا خصوصیات اصلی صفات، زمره‌ی گرامری ویژه‌ی آنها و ملاکهای تشخیص صفات را یادآور شدیم. آنچه مربوط بساخت مرفولوژیك صفات و

خصایص معنایی این دسته از اجزای کلام است بحد کافی وشاید نیز بیش از حد لزوم در کتب درسی موجود است. همینقدر کافی است گفته شود که فارسی معاصر وندهای صفتساز بسیار فراوانند و بحث روی آنها بسیار بسیار طولانی خواهد بود. همچنین در فارسی کنونی دامنه‌ی پیدایش صفات مرکب نیز بسیار گسترده است و خودنیز مبحث بسیار جالب و طولانـی دارد. هیچکدام از این مباحث بعنوان هـدف در برابر ما قرار ندارد و اگر بخواهیم بچنین مباحثی بپردازیم بدون تردید ازمسیر اصلی خود منحرف گشته، گذشته ازملال‌خاطر خوانندگان، باعث‌ایجاد سردرگمیها و آشفتگیها خواهیم شد. اگر توفیقی حاصل شد و عمری باقی ماند در نظر است جدا از این مقال (که صرفاً یك مقال گـرامری است) شرحـــی نیز در زمینه‌ی لکسیولوژی (علم واژه‌سازی) بروی کاغذ بیاوریم و هم در آنجا است که نه‌تنها از صفات مشتق و مرکب، بلکه از اسامی و بخصوص افعال مشتق و مرکب و نیز از اعداد و ظروف مشتق و مرکب صحبت بمیان خواهیم آورد.

۳ـ کنایات (ضمایر)

باید گفت کـه بحث کنایات (که در دستورهـای زبان معمولا تحت عنوان «ضمایر» از آنها نام میبرند) مغشوشترین بحث دستورهای زبـان فـارسی را تشکیل میدهد. نظری سریع بدستورهای زبان موجود این آشفتگی و تشتت آراء را نشان خواهد داد. در اینجا البته هدف ما بررسی انتقادی این آراء و عقایـد نیست. ما این تشتت را محصول ارزشیابی زمره‌های گرامری صرفاً از روی ملاك واحد معنایی میشماریم. چون در تطبیق این ملاك هر محقق میدان آزادی عمل بسیار وسیعی دارد، استنباط شخصی او یگانه عامل حلال است. اینست که خواه ناخواه اختلاف بروز خواهد کرد.

بطوریکه قبلا نیز گفته شد اگر در ارزشیابی زمـرههـای صرفی سه ملاك «معنا ـ صرف ـ نحو» توأما تطبیق شود بدون تـردیـد دایـره‌ی این تشتت و پراکندگی عقاید تنگتر و محدودتر گشته و در نتیجه نیز ارزشیابـــی دقیقتر و حساستر صورت خواهد گرفت. همینقدر کافیست یادآور شد کـه در اثر این تشتت آراء نه‌تنها اصطلاحات «کنایات» و «ضمایر» و «جانشینها» و... نظایـر آنها بطرز غیر قابل قبولی باهم در یك ردیف بکار رفته‌انـد، بلکه گـاهی حتی پیوندکها (حروف ربط) و زمانی نیز پسوندها و مرفمهای دیگر با کنایات‌حقیقی فارسی مخلوط گردیده‌اند و گاهی نیز بعکس، کنایات اصلی فارسی در زمره‌ی ظروف و یا قیود قلمداد شده‌اند. ما ضمن بررسی جداگانه‌ی هریك از انـواع کنایات باین آشفتگیها اشاره خواهیم کرد و در اینجا قبل از هر چیز بتعریف کنایات میپردازیم.

در دستورهای زبان فارسی از یکطرف با اصطلاحـات گـونـاگونی نظیر

«ضمایر» و «کنایات» و «جانشینها» و... برخورد میشود و از سوی دیگر در برخی از این دستورها حتی «موصول» و «ادات» نیز جزء این زمره‌ی صرفی گنجانیده شده‌اند. اما در تمام آنها یك فکر مشترك وجود دارد و آن اینست که کنایات مربوط باسامی شمرده میشود. در کاملترین و مشروحترین این دستورها که «دستور جامع» است چنین میخوانیم: «ضمیر که فارسی آن جای‌نشین است کلمه‌ایست که بجای اسم (خاص یا عام) بکار میرود. هرچند که ضمیر در جای اسم قرار میگیرد و دلالت برصاحب اسم میکند، اما خود صاحب اسم شخص یا شیئی صاحب نام نیست.» و کمی دورتر: «تمام حالاتی که برای اسم هست برای ضمیر نیز هست.» (دستور جامع ــ صفحه ٦٣١). بحث ضمایر در دستور جامع طی ٥٥ صفحه (از ٦٣١ تا ٦٨٥) بطول میانجامد. در این بحث که نموداری ازیك پژوهش طاقت‌فرسا و ارزنده‌ی یك محقق دانشمند است تمام ضمیرهای فارسی بدو نوع عمده: ضمیرهای شخصی و غیر شخصی تقسیم میشوند. اما جزء **ضمایر غیر شخصی** با ضمایر «کو؟» و «که؟» و «کدام؟» و «چه؟» (صفحه ٦٧١) و «همه» (٦٧٤) و «هرکس» (٦٧٥) و «دیگران» و «یکدیگر» (٦٧٥) و «خود» و «خویش» و «خویشتن» (٦٧٦) و «بعضی» و «بسیاری» و «برخی» و «کمی» و «اندکی» (٦٨٣) و بالاخره «فلان ــ بهمان» و «کسی» و «شخصی» (٦٨٤) برخورد میشود.

اولا باید پرسید که کلمه‌های «کو» و «کمی» و «اندکی» و... چطور در جای اسم قرار گرفته‌اند و چه رابطه‌ای با اسامی (خاص یا عام) دارند؟ مگر این کلمات از محل و مقدار پرسش نمیکنند؟ ثانیاً چطور شده است که ضمایر «که» و «هرکس» و «دیگران» و «خود» و «خویش» و «خویشتن» و «فلان» و «کسی» و... جزء ضمایر غیر شخصی قلمداد شده‌اند؟ مگر اینها مستقیماً مربوط باشخاص نیستند؟

تصور میرود همین نمونه‌ی کوچك برای اثبات نظر اولیه‌ی ما مبنی برتشتت آراء و عقاید و آشفتگی و نابسامانی در ارزشیابی این زمره‌ی مهم گرامری کافی باشد.

حال اگر بررسی خود را روی مدارك دیگر زبانشناسی ادامه دهیم مشاهده میکنیم که تعاریف مربوط بکنایات در عین حال که اختلاف چندان محسوسی با هم ندارند همه یکطرفه و نارسا میباشند. تعاریف مزبور نمودار بررسی محدود این دسته از اجزای کلام از زوایای دید مختلف بوده و برجنبه‌های مختلف آنها پرتو میافکنند. در آثار زبانشناسی علمی از یك طرف گفته میشود که کنایات کلماتی هستند که باشیاء و علایم آنها اشاره میکنند ولی از آنها نام نمیبرند و محتوای آنها را تعیین نمی‌نمایند. در جای دیگر نیز تصریح میشود که کنایات عبارت از کلمات اشاره‌کننده‌ای هستند که خود فاقد معنای مشخص بوده ولی

بمعنای مشخص اشاره میکنند. در دستور جامع نیز، بطوریکه دیدیم در دنباله‌ی تعریف اولیه‌ی «جانشینها» گفته میشود که «هرچند ضمیر در جای اسم قرار میگیرد و دلالت برصاحب اسم میکند اما خود صاحب اسم شخص یاشیئی صاحب نام نیست». جنبه‌ی عمومی تعاریف بالا نیز بآسانی دیده میشود. در تمام این تعاریف دو نکته‌ی زیر بچشم میخورد:

نخست آنکه کنایات عموماً جانشین اسامی تصور میشوند و دیگر آنکه این کلمات بخودی‌خود و در خارج از متن و بصورت مجرد نماینده‌ی معنا و مفهومی نیستند و محتوای مشخصی ندارند. اینها منحصراً در داخل متن، در شرایط ویژه، با ارتباط با مرجع خود نمودار مفهوم مشخص میگردند. تمام این گفته‌ها در مورد پاره‌ای از کنایات و بویژه در مورد آندسته از کنایات که ما آنها را تحت عنوان «جانشینها» نام خواهیم برد کاملا صادق هستند. برای روشن شدن مطلب کلمه‌ی «من» را که جانشین شخصی است در نظیر بگیرید. این کلمه را روی کاغذ یا تخته بنویسید. خواننده هیچ‌چیز مشخص و معینی از آن درك نخواهد کرد و فقط خواهد فهمید که مراد از آن اول شخص مفرد است و بس. حالا، این اول شخص مفرد بطور مشخص کیست، نامش چیست، چه خصوصیاتی دارد؟ هیچکدام از این مطالب از کلمه‌ی «من» استنباط نخواهد شد. اما همینکه شما خودتان کلمه‌ی «من» را تلفظ کنید مخاطب بتناسب درجه‌ی آشنایی با شما کم و بیش درك میکند که چه مضمونی در درون این کلمه‌ی کوچك نهفته است و آنوقت است که «من» یك کلمه با مضمون کامل میگردد. همچنین اگر طی یك کلام مربوط و پیوسته، یا در دنباله‌ی یك مکالمه کلمه‌ی «من» نوشته شود (باصطلاح مرجع آن معلوم باشد) بازهم همان منظره در برابر چشم مجسم میگردد و کلمه‌ی «من» مشخص و دقیق میگردد و بهرحال در نامساعدترین شرایط حداقل از حالت ابهام خارج خواهد شد. عین این استدلال را در مورد جانشینهای اشاره‌ای «این» و «آن» و نیز جانشینهای تأکیدی «خود» و «خویش» و «خویشتن» نیزمیتوان بعمل آورد. این جانشینها نیز بخودی‌خود و در خارج از متن مربوط بغیر از مفاهیم کنایه‌آمیز چیز دیگری نیستند. ولی اگر قبلا در متن از آنها صحبتی شده و بعد بمقتضای کلام مجدداً ذکر نام آنها لازم باشد در آنصورت هر کدام مفهوم مشخص خود را خواهند رسانید. از اینجا است که باید گفت معنای مشخص و دقیق جانشینها (نه تمام کنایات ــ بلکه فقط جانشینها) در طی کلام مربوط و پیوسته استنباط خواهد شد.

بدیهی است که مرجع جانشینها اسامی‌ای هستند که دارای معنای لغوی کامل میباشند و هنگامی که تکرار آن اسامی در متن لزوم پیدا کند جانشینها را جایگزین آنها میسازند. اصطلاح «جانشین» یا «جای‌نشین» نیز صرفاً از این نقطه‌ی‌نظر برای ایندسته از کنایات اصطلاح بسیار مناسب و گویایی است و تا

حدود زیادی خصوصیات آنها را منعکس میسازد. اما تمام این خصوصیات منحصراً مربوط بجانشینها است نه مربوط بتمام کنایات. جانشینها کلماتی هستند که بنحوی از انحاء مستقیماً جایگزین اسامی اشخاص یا اشیاء گردیده‌اند. اختلاف نظرها نیز از همینجا آغاز میشود. ظاهراً اینطور است که در مراحل اولیه، وقتی انسان برای نخستین بار شروع بتطبیق جانشینها در کلام نموده، چون این کلمات بجای اسامی بکار میرفته‌اند نامی مناسب با وظیفه‌شان بآنها داده است. دقت در کلمه‌ی Pronom فرانسه و یا کلمه‌ی Mestoimniye روسی (جایگزین اسم) گواه بارز این مدعا میتواند باشد.

اما این تعریف را نمیتوان شامل کلیه‌ی کنایات نمود و بهمه‌ی آنها اطلاق کرد. این تعریف در کاملترین شکل خود نیز نمیتواند بعنوان تعریف جامع و همه‌گیر، تعریفی که بتواند همه‌ی خود ویژگیهای لغوی و دستوری این دسته‌ی جالب از اجزای کلام را دربرگیرد ارزشیابی گردد. کنایات کلماتی هستند که مرجع آنها صفات، اعداد، ظروف و غیره (بطورکلی اجزاء نومیناتیف کلام، نه اجزای پردیکاتیف) میباشند. بآسانی میتوان دید که مثلا کنایات پرسشی «چون؟» و «چطور؟» مربوط بچگونگی اشیاء (مربوط بصفات یا ظروف چگونگی) هستند، کنایات «اندکی» و «کمی» و«چند» مربوط به‌کمیت اشیاء (مربوط باعداد) وکنایات پرسشی «کی؟» و «کجا؟» مربوط به ظروف زمان و مکان هستند. این کلمات یك اختلاف اساسی با جانشینهای اصلی دارند و آن اینست که مانند جانشینها بجای اسامی نمی‌نشینند و مانع تکرار آنها نمیگردند، ولی در عین حال یك وجه مشترك نیز با جانشینها دارند و آن نیز همانا جنبه‌ی ابهام وکنایه‌آمیز آنهاست. جانشینهای شخصی، اشاره‌ای و تأکیدی مضمون دقیق و مشخص خود را درکلام مربوط و در موقعیت معینی کسب میکنند ولی سایر کنایات حتی در کلام مربوط نیز قادر نخواهند بود نمودار مضمون کاملا مشخص از چگونگیها و کمیتها و ظروف گردند. با این ترتیب دیده میشود که نه در مدارك زبانشناسی عمومی و نه در کتب درسی و دستورها با تعریف جامع و کاملی برای کنایات برخورد نمیشود. در همه‌جا جنبه‌ی ابهام این کلمات مورد قبول است (ملاك معنا) ولی خصوصیات دستوری آنها مورد توجه قرار نمیگیرد.

قبل از هر چیز باید گفت که کنایات در ردیف اجزای اصلی کلام قراردارند، نه اجزای کمکی (مثل پیوندکها، سرافزوده‌ها، اصوات، نداها). خصوصیت‌عمده‌ی اجزای اصلی کلام نیز از یکطرف معناداری آنها و از طرف دیگر استقلال گرامریشان است. جنبه‌ی معنایی این کلمات از نظر گذشت و معلوم شد که از این نقطه‌ی نظر کنایات جرگه‌ی ویژه‌ی از اجزای کلام را تشکیل میدهند. اینها کنایه هستند، بخودی‌خود معنای کامل ندارند ولی وظیفه‌شان اینست که بمعنای کامل اشیاء اشاره کنند، کنایه باشند. اما این کلمات از لحاظ گرامری باید

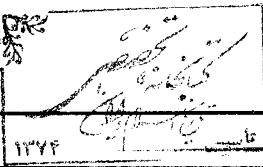
استقلال داشته باشند. تمام صحبت بر سر همین «استقلال گرامری» است. اگر این استقلال گرامری به درستی فهمیده و مشخص گردد مسئله‌ی کنایات و محل آنها در سیستم اجزای کلام نیز حل و فصل خواهد شد. این استقلال گرامری نیز همان ملاك عمده‌ایست که توأم با ملاك معنا می‌تواند بیافتن تعریف جامع ایندسته از اجزای کلام کمك کند. بنظر ما استقلال گرامری را باید بصورت استقلال نحوی تفسیر کرد و گفت که کنایات باید قادر باشند در جمله در محل یکی از اعضای نامی (نومیناتیف) جمله بکار روند. نگارنده بررسیهای متمادی در این زمینه دارد و این بررسیها صحت مدعای ما را ثابت میکند. در زیر نیز ضمن بررسی یکایك کنایات استدلال خود را تکرار خواهیم کرد و در هر مورد صحت آنرا نشان خواهیم داد.

با این ترتیب یکدفعه برای همیشه «موصولها»[۱] و پسوندها از جرگه‌ی کنایات خارج میشوند. زیرا موصولها در مرحله‌ی کنونی زبان فارسی دیگر وجود ندارند و پسوندها نیز هرگز نمیتوانند عضو مستقل جمله گردند. در فارسی معاصر فقط پیوندکها وجود دارند و درست است که مثلا پیوندك «که» ریشه‌ی خود را به موصول میرساند ولی در فارسی کنونی این کلمه تمام خصوصیات جانشینی موصول را از دست داده و صرفاً بمثابه‌ی یك پیوندك وابستگی در زبان بکار میرود.

پس از این مقدمه‌ی نسبتاً طولانی باید گفت که کنایات خواه از نقطه‌ی‌نظر خصوصیات لغوی ـ معنایی، و خواه از نظر خصوصیات گرامری شباهت چندانی بسایر اجزای کلام نداشته و از این لحاظ نیز خود ویژگیهایی دارند.

میدانیم که هریك از اجزای کلام (اسم، صفت، فعل، ظرف...) از لحاظ‌لغوی دسته‌ی متشکلی را تشکیل میدهند و خصوصیات مشترك و واحدی دارند. اما این مسئله در مورد کنایات صادق نیست. کنایات بعنوان دسته‌ی بخصوص از اجزای کلام نه‌تنها در مجموع خود فاقد وحدت عمومی (لغوی، معنایی ودستوری) هستند، بلکه یکایك کنایاتی نیز که در دسته‌ی معینی داخلند خصوصیات ویژه‌ای از خود نشان میدهند. مثلا در بین جانشینهای شخصی فقط «ما» و «شما»هستند که میتوانند مرفم نمودار جمع قبول کرده بصورت «ماها» و «شماها» درآیند و سایر جانشینهای شخصی چنین نیستند. همچنین جانشین تأکیدی «خود»میتواند پسوند نسبی قبول کرده بصورتهای «خودم، خودت، خودش...» استعمال شود و

۱ـ موصولها عبارت از جانشینهای نسبی بوده‌اند که در پارسی باستان و میانه وجود داشته‌اند ولی در فارسی معاصر دیگر وجود ندارند. خصوصیت جانشینهای نسبی نیز این بوده است که مانند جانشینها می‌توانسته‌اند استقلال نحوی داشته باشند و عضوی از جمله باشند و در عین حال وظیفه‌ی پیوندك را نیز ایفا نمایند. ا. ش.



حال آنکه این خصوصیت در جانشینهای تأکیدی «خویش» و «خویشتن» موجود نیست.

از مجموعه‌ی آنچه گفته شد نتیجه میشود که کنایات زمره‌ی گرامری متشکل و یکنواختی نیستند و مثل سایر اجزای کلام نمیتوان همه‌ی آنها را با ملاك واحدی سنجید. علایق همبستگی کنایات زیر نام واحد آنقدرها استحکام ندارد. تنها جنبه‌ی مشترك و عمومی در تمام کنایات همانا عدم صراحت وجنبه‌ی ابهام در بیان معناست. تازه در همین مورد نیز دیده شد که همه‌ی آنها بیك درجه شریك نیستند. از لحاظ گرامری نیز بطوریکه در زیر خواهیم دید دسته‌های مختلف کنایات و انواع گوناگون هر دسته واجد خصوصیات جداگانه‌ای میباشند. بنابراین در بررسی کنایات نمیتوان ملاکهای عمومی و مشترکی برای آنها برگزید و باید هر دسته و نوع را جداگانه تحلیل کرد. از اینجا است که بحث کنایات را ما نسبت بسایر مباحث مبسوطتر خواهیم آورد.

بنظر ما اگر کلیه‌ی کنایات موجود در زبان فارسی را به سه دسته‌ی زیر قسمت کنیم بررسی متشکل آنها بهتر تأمین خواهد شد.

دسته‌ی یکم ــ جانشینها.

دسته‌ی دوم ــ کنایات پرسشی.

دسته‌ی سوم ــ کنایات غیر معین و مبهمات.

دسته‌ی یکم ــ جانشینها خود شامل سه نوع میباشند:

الف ــ جانشینهای شخصی (خود شامل گروههای منفصل و متصل بوده و هریك از آنها نیز اقسامی دارند).

ب ــ جانشینهای اشاره‌ای.

ج ــ جانشینهای تأکیدی.

دسته‌ی دوم ــ کنایات پرسشی خود شامل کنایات مربوط باشخاص (که؟ و کی؟)، مربوط باشخاص و اشیاء (کدام؟ و چه؟)، مربوط باعداد (چند؟)، مربوط بزمان (کی؟)، مربوط بمکان (کجا؟) و مربوط بچگونگی (چون؟ و چطور؟) میباشند.

دسته‌ی سوم ــ کنایات غیر معین یا مبهمات متنوعترین دسته‌ی کنایات را تشکیل میدهند. در این دسته مبهمات مربوط باشخاص (بعضی، برخی، فلان، همه، کسی...)، مبهمات مربوط باشیاء (برخی، پاره‌ای، چیزی)، مبهمات مربوط بچگونگی (طوری، نحوی، جوری)، مبهمات مربوط به کمیت (اندکی، کمی، بسیاری...)، مبهمات مربوط به‌زمان (وقتی، لختی...)، مبهمات مربوط بمکان (جایی، محلی...) وبالاخره مبهمات تعمیمی مانند «همه» ومبهمات انکاری نظیر «هیچکس» و «هیچیك» و غیره داخلند.

و اینك ببررسی جداگانه‌ی هریك از این سه دسته میپردازیم.

دسته‌ی یکم
جانشینها
۱ـ جانشینهای شخصی

نخستین و مهمترین نوع جانشینها طبعاً جانشینهای شخصی هستند. اصطلاح «جانشین» میتواند چنین توهمی ایجاد کند که این کلمات از لحاظ منشاء تاریخی خود بعد از اسامی اشخاص بوجود آمده‌اند. اما زبانشناسی معاصر بصرف اینگونه توهمات نمیتواند درخصوص قدمت تاریخی یك زمره‌ی گرامری حکمی صادر کند. هیچگونه دلیلی در دست نیست که بگوییم در مرحله‌ای که اسامی بوجود آمده‌اند جانشینهای شخصی وجود نداشته‌اند. بعکس، با اتکاء بر قوانین پیشرفت تفکر و جامعه در مراحل بدوی میشود مدعی شد که جانشینهای شخصی ازقدیمترین کلمات زبان بوده‌اند. اینکه درمرحله‌ی کنونی زبان جانشینهای شخصی را گاهی برای اجتناب از تکرار نام اشخاص بکار میبریم هرگز نمیتواند دلیلی برقدمت پیدایش اسامی باشد. در پارسی باستان با جانشینهای شخصی بعنوان یك زمره‌ی گرامری پیشرفت کرده و تکامل یافته برخورد میشود. در آن مرحله جانشینهای شخصی مانند برخی دیگر از زبانهای هند و اروپایی بوسیله‌ی مرفمهای شکلسازی در حالات مختلف اسم بکار میرفته و باصطلاح صرف میشده‌اند. اول شخص مفرد در پارسی باستان Adam بوده که «من» امروزی جایگزین آنست و از اینجا رابطه‌ی بسیار نزدیك اسامی و جانشینها کاملا استنباط میشود. شکی نیست که بشر هنگامی که شروع بنامیدن اشیاء و پدیده‌ها کرده نیاز بنامیدن خود، طرف مقابل و طرف غایب را نیز داشته است. نمیشود تصور کرد که بشر محتاج بنامیدن اشیاء بوده ولی احتیاج نداشته است که از خود حرف بزند. طرف مقابلش را بنامد و یا از شخص سوم صحبت کند.

میدانیم که در تمام زبانهای دنیا سه شخص گرامری وجود دارد: متکلم (اول شخص)، مخاطب (دوم شخص) و غایب (سوم شخص). این سه شخص اشکال مفرد و جمع (و گاهی تثنیه) دارند ولی افراد و جمع در شخص دخالتی ندارد. وقتی کسی از خود صحبت میکند و یا خود را مینامد متکلم و یا اول شخص است. این متکلم میتواند از طرف دو و یا چند نفر دیگر نیز که درلحظه‌ی تکلم از لحاظ بیان فکر معینی با او در یك ردیف هستند صحبت کند و در آن صورت از جانشین «ما» که جانشین اول شخص جمع است استفاده میکند. در دستور جامع با چنین عبارتی برخورد میشود: «... در زبان عربی ضمایر شخصی مانند صیغه‌های فعل **چهارده** است درصورتیکه در فارسی فقط **شش** است». (صفحه ۱۳٦) خوشبختانه دانشمند محترم همایون فرخ در صفحه‌های بعد با توضیح اضافی دیگر برفع سوء تفاهم احتمالی میپردازد و مینویسد که: «...سه شخص در شش صورت...»

در کتب درسی جانشینهای شخصی فارسی بصورتهای من، تو، او (وی) ــ در مفرد و ما، شما، ایشان (آنها، آنان) ــ در جمع ذکر شده‌اند. «من» جانشین مربوط بگوینده است. جمع مضمونی و معنایی آن نیز «ما» است که جانشین اول شخص جمع است. گاهی نیز همین جانشین نمودار اول شخص مفرد میگردد. متکلمهای معینی در موارد معینی بجای «من» از «ما» استفاده میکنند. «تو»جانشین مربوط به مخاطب است ولی گاهی میتواند مربوط بشخص تعمیم یافته و غیرمعین باشد: تو گویی که دنیا را باو داده‌اند... در اینگونه موارد مسلماً مقصود از جانشین «تو» مخاطب معینی نیست. پیدایش جانشین سوم شخص «او» و «وی» نه‌تنها در زبان فارسی، بلکه در بیشتر زبانها مبهم است. اما یك اصل عمومی‌در همه‌جا وجود دارد و آن اینست که جانشین سوم شخص مفرد غالباً با جانشین اشاره‌ای «آن» نزدیك و یا یکی است. جانشینهای شخصی فارسی را در کتب دستور معمولا بدو دسته‌ی بزرگ منفصل ومتصل قسمت‌کرده و خودجانشینهای متصل را نیز به دسته‌ی فاعلی، مفعولی و نسبی تقسیم مینمایند. ما نظر خود را پیرامون این تقسیم‌بندی در زیر خواهیم گفت و اکنون همینقدر متذکر میشویم که جانشینهای متصل فاعلی در مرحله‌ی کنونی زبان عبارت از مرفمهایی هستند که بآخر صیغه‌های افعال می‌چسبند و در اشکال زمان حال و گذشته در سوم شخص مفرد اندك تفاوتی نیز باهم دارند: ــ م، ــ ی، ــ (د)، ــ یم، ــ ید، ــ ند. جانشینهای متصل مفعولی و نسبی نیز از لحاظ شکل یکسان ولی از لحاظ وظیفه متفاوتند و عبارتنداز: ــ م، ــ ت، ــ ش، ــ مان، ــ تان، ــ شان.

در اینکه جانشینهای منفصل جانشینهای حقیقی هستند شك و تردیدی نیست. اینها همانطورکه قبلا گفته شد استقلال نحوی دارند و در جمله‌میتوانند مستقلا در محل یکی از اعضای اسمی جمله بکار روند. اگر این ملاك را قبول کرده‌ایم باید بگوییم که‌مرفمهای نمودار جانشینهای شخصی که‌بنام «جانشینهای متصل» نامیده شده‌اند در مرحله‌ی کنونی زبان دیگر نباید جانشین شمرده‌شوند. درست است که این مرفمها ریشه‌ی خود را بجانشینهای شخصی میرسانند، ولی در زبانشناسی نمیتوان سیر تکاملی اجزاء کلام و زمره‌های گرامری را نادیده انگاشت. باید ضمن تعقیب این سیر تکاملی در ارزشیابی کلمات در مرحله‌ی فعلی زبان برملاکهای استوار علمی تکیه نمود. این مرفمها بدون شك نمودار جانشینهای شخصی هستند ولی نمیشود آنها را با سایر جانشینهای شخصی در یك ردیف قرار داد و خواص جانشینها را شامل آنها نیز نمود.

بنظر ما مرفمهای نمودار جانشینهای شخصی فاعلی را باید پی‌افزوده‌های شخصی نامید، زیرا در حال حاضر اینها چیزی جز پی‌افزوده‌های نمودار شخص در حالت فاعلی نیستند ولذا باید باین صورت نیز نامیده شوند. مرفمهای نمودار جانشینهای مفعولی و نسبی را نیز باید پی‌افزوده‌های مفعولی ونسبی نامید تا با

این اصطلاح بتوان تمامی خصوصیات لغوی و دستوری آنها را نشان داد.

پی‌افزوده‌های نسبی عموماً بآخر اسامی میچسبند و انتساب آن اسامی را باشخاص نشان میدهند: کتابم، دفترت، برادرش... این پی‌افزوده‌ها درحقیقت جانشینهای شخصی را در حالت اضافه عوض میکنند: کتابـــم = کتاب من، دفترت = دفتر تو، برادرش = برادر او...

پی‌افزوده‌های مفعولی در فارسی کلاسیك دایره‌ی استعمال بسیار وسیعی داشته‌اند. در دیالکتها و شیوه‌های محلی نیز هم‌اکنون زیاد دیده میشوند. آثار فردوسی و سعدی نمونه‌های بارز و برجسته‌ی استعمال فراوان این پی‌افزوده‌ها میباشند. این پی‌افزوده‌ها با وجود شکل کوتاه ومختصر شده‌ی خود و باوجودیکه ظاهراً طفیل کلمات دیگر هستند تا حدودی استقلال نحوی سابق خود را حفظ کرده‌اند، بدین‌معنی که میتوانند در داخل جمله محل خود را تا حدود معینی‌آزادانه تغییر دهند. در مصراع «که از چنگال گرگم دررבودی...» پی‌افزوده‌ی مفعولـی «ـ م» جانشین «مرا» است (که مرا از چنگال گرگ دررבودی...) و بآسانـی میتوان دید که ممکنست آنرا در آخر فعل «درربودی» و بشکل «درربودیم» نیز آورد. همچنین‌درمصراع «که‌رستم‌منم‌کم‌نماناد‌نام... پی‌افزوده‌ی‌مفعولی«م»جانشین «مرا»(درحالت‌مفعول‌بواسطه)است (که‌رستم‌منم‌که‌مرا‌نام‌نماناد) ومیتوان‌آنرا درآخر فعل «نمانـاد» و بصورت «نمانادم» نیز آورد. این استقلال نسبی نحـوی خود نمودار آنست که این مرفمها هنوز هم آثار استقلال کـامل نحـوی خود را در مرحله‌ای که جانشین منفصلی بوده‌اند حفظ کرده‌اند. این پی‌افزوده‌های مفعولی پیوسته نمودار اسم در یکی از حالات مفعولی میباشند و در کتب زبانشناسی اروپایی نام Encliti que بآنها داده شده است.

و اینك ببررسی خصوصیات صرفی جانشینهای شخصی میپردازیم.

جانشینهای شخصی باید بتوانند تمام زمره‌های صرفی اسم را قبول کنند. قبلا گفتیم که زمره‌های صرفی اسامی فارسی عبارتنداز زمره‌ی حال، زمـــره‌ی عدد و زمره‌ی تعیین و تفکیك. و حالا ببینیم که جانشینهای شخصی منفصل کدام یك از این زمره‌ها را قبول میکنند.

زمره‌ی گرامری حال. در دستور جامع چنین نوشته شده است. تمام‌حالاتیکه برای اسم هست برای ضمیر (مقصود البته جانشین شخصی است – ا. ش.) نیز هست». (صفحه ۶۳۱ و ۶۳۳)

درحقیقت نیز چنین است و تقریباً همه‌ی حالات اسم در مورد جانشینهای شخصی منفصل وجود دارد. فقط این جانشینها (استثنای جانشین اول شخص مفرد) نمیتوانند جزء دوم ترکیب اضافه‌ای را تشکیل دهند و باصطلاح نمیتوانند مضاف‌الیه واقع شوند. جانشین «من» در ترکیبهای اضافه‌ای وصفی نظیر «من بیچاره» بکار میرود و سایر جانشینهای شخصی فاقد چنین خصوصیتی‌هستند.

در دستور جامع گفته میشود که جانشینهای شخصی «... در ٥ صیغه‌ی دیگر بدون کسره گفته میشوند: تو بیچاره، او بیچاره...» (صفحه ٦٣٥). بنظر ما ارزشیابی دانشمند محترم در اینجا کاملا صحیح است و ترکیب اضافه‌ای‌وصفی «من بیچاره» از لحاظ خصوصیت گرامری با ترکیبهای مجانب وصفی «توبیچاره» و «او بیچاره»... فرقی ندارد و تنها فرق عبارت از اینست که رابطه‌ی وصفی در این موارد تاحدی تضعیف گشته و برابطه‌ی بدلی نزدیك میشود.

سایر حالات اسامی را در جانشینهای شخصی منفصل میتوان دید: مرا... از تو... بما... برشما... با ایشان... برای آنها... جز تو..

زمره‌ی گرامری عدد. زمره‌ی گرامری عـدد در جانشینهای شخصی منفصل بطور ناقص وجود دارد. در زبان فارسی و بسیاری از زبانهای دیگر جانشینهای اول شخص و دوم شخص مفرد و جمع ریشه‌هـای مختلف دارنـد و حـال آنکه جانشین سوم شخص جمع با افزودن مرفم نمودار جمع (ها، آن) برجانشین سوم شخص مفرد که بصورت جانشین اشاره‌ای است بدست می‌آید:

در زبان فارسی: من، تو ــ ما، شما.

ولی: او، آن ــ آنها، آنان.

در زبان فرانسه: vous 'nous – tu , je

ولی: elles , ils –elle , il

در زبان روسی: vy,my – ty , ya

ولی: oni–ona , on

درزبان‌آذربایجانی: siz,biz-san,man

ولی: onlar– o

برای این امر میتوان دلیل منطقی زیر را اقامه کرد:

«ما» و «شما» درحقیقت جمع مستقیم «من» و «تو» نیستند. «من» متکلم‌است و «تو» مخاطب. گفتیم که وقتی کسی میتواند بگوید «ما» که‌علاوه برخودش عده‌ای را نیز که در لحظه‌ی تکلم در مورد ویژه‌ای با او در یك ردیف قرار دارندبحساب آورد. حتی ممکنست که متکلمی در مورد معینی مخاطب را نیز با خود در یك‌ردیف گذاشته و جانشین «ما» را در معنای «من + تو» بکاربرد. عین این استدلال را در مورد «شما» نیز میتوان بعمل آورد.

اما در مورد جانشین سوم شخص مفرد مسئله طور دیگـــری است. سوم شخص یا آنکه غایب است و یا بهرحال دور از محیط صحبت میباشد و باید باو اشاره کرد. در این مورد سوم شخص درحقیقت مثل یك «شیئی» منظور میگردد و همانطورکه اسامی اشیاء جمع بسته میشوند سوم شخص نیز با مرفم نمودار معمولی جمع می‌آید: کتاب ــ کتابها. آن ــ آنها. و نیز بهمین دلیل است کـه جانشین سوم شخص مفرد از شکل جمع صرفی جانشین اشاره‌ای بدست می‌آید:

آنان، آنها.

بطورکلی میتوان نتیجه گرفت که «من» و «تو» شکل جمع صرفی ندارند و فقط جمع معنایی دارند، ولی «او» و «وی» شکل جمع صرفی دارند. ضمناً بیدلیل نیست که «ما» و «شما» (یعنی جمعهای معنایی «من» و «تو») گاهی خود مرفم نمودار جمع قبول کرده بصورت «ماها» و «شماها» درمی‌آیند. (جالب است که‌در زبان معاصر تاجیکی اشکال «مایان» و «شمایان» نیز متداول است).

درخصوص جانشین «ایشان» نیز با نکته‌ی جالبی در دستور جامع برخورد میشود. در آنجا گفته میشود که «اوشان» اگرچه لفظی درست است ولی کمتر استعمال میشود... بر «او» جمع بسته‌اند و برای سوم شخص جمع است. از «ایشان» نیز پیداست که بر «این» جمع بسته شده است. کلمه‌ی «ایشان» در اصل و حقیقت جمع «این» است». (صفحه ٦٣٨).

صرفنظر از برخی ملاحظات سطحی اگر دانشمند محترم بمنشاء «ش» اشاره میکرد البته بسیار خوب میشد. در زبان پهلوی «اویشان» بمعنای «ایشان» امروزی بوده است. پس معلوم میشود که باید ریشه‌ی «ش» را در پهلوی‌جستجو کرد. چیزی که مسلم است «ش» در سوم شخص مفرد جانشینهای ملکی موجود بوده و هست. از طرف دیگر در زبانهای پهلوی و پارتی صیغه‌های ماضی ازصفت مفعولی و جانشین ملکی ساخته میشده است. بگفته‌ی دکتر احسان‌یار شاطر در آن‌دوره‌برای ادای «من گفتم» عبارت «گفته‌ی‌من» با ضمیر ملکی بکار میرفته است (رجوع بصفحه‌ی ١٤ از جلد مقدمه‌ی لغتنامه‌ی دهخدا)، بدین معنی که بجای «او گفت» از شکل «ـ ش گفته» استفاده میشده است و بعبارت دیگر جانشین ملکی بجای جانشین شخصی استعمال میگردیده است. این را هم بگوییم که «من» کنونی نیز دنباله‌ی adam پارسی باستان نیست، بلکه دنباله‌ی mana یعنی جانشین ملکی اول شخص مفرد است.

زمره‌ی گرامری تعیین و تفکیك. جانشینهای شخصی در مورد معین و در متنها عناصری کاملا مشخص هستند، ولی خارج از متن جز اشاره‌ای باشخاص سه‌گانه چیزی نمیباشند. از طرف دیگر در بحث «اسم» گفتیم که «ی» (یای نکره) یك مرفم شکلساز است که نمودار زمره‌ی گرامری تعیین و تفکیك میباشد. هر کلمه‌ای که این حرف تعریف را قبول کند مسلماً غیر معین است. جانشینهای شخصی منفصل در داخل متن همیشه عناصر مشخصی هستند و بنابراین هرگز «ی» غیرمعین را قبول نخواهند کرد. چگونه ممکنست کلمه‌ای کاملا مشخص یك مرفم نمودار تنکیر را بپذیرد. پس باید گفت که جانشینهای شخصی نیز مانند اسامی خاص، اعداد و بسیاری ترکیبهای معین دیگر فارسی (در بحث نحو ذکر آنها خواهد آمد) هرگز نمیتوانند حرف تعریف غیر معین «ی» را بپذیرند.

آنچه تاکنون گفتیم مشخصات صرفی جانشینهای شخصی بود. اما گفته‌شد

که هر جزء کلام باید با ملاك نحوی نیز سنجیده شود.

جانشینهای شخصی فارسی با وجودیکه در پاره‌ای از موارد قادر بقبول تمامی نمودارهای صرفی اسامی نیستند، ولی بهرحال جانشین اسم هستند و قانوناً باید واجد خصوصیات نحوی اسامی باشند. این مدعا را آزمایش کنیم:

اسامی از لحاظ نحوی میتوانند در رل اعضای اسمی جمله (نهاد، گزاره‌ی اسمی، متمم، تعیینهای اسمی) بکار روند. جانشینهای شخصی نیز واجد این خصوصیات میباشند:

من آمدم. **تو** رفتی. **او** گفت... (جانشین شخصی در رل نهاد).

برادرم **ترا** دید. دانشیار **از او** درس پرسید (جانشین شخصی در رل متمم بیواسطه و با واسطه)

گوینده‌ی این حرف **منم**. آیا این **تویی**؟ ـ بله‌این **اوست**... (جانشین شخصی در رل گزاره‌ی اسمی).

پس دیده میشود که جانشینهای شخصی از لحاظ خصوصیات نحوی کاملا در ردیف اسامی قرار دارند.

جانشینهای اشاره‌ای

در تقسیم‌بندی پیشنهادی ما جانشینهای اشاره‌ای دومین نوع از دسته‌ی جانشینها هستند و بطوریکه گفته شد خود جانشینها نیز نخستین دسته‌ی کنایات را تشکیل میدهند.

درخصوص منشاء تاریخی این نوع از جانشینها نیز باید آنچه را در مورد جانشینهای شخصی گفته شد تکرار نمود و نباید تصور کرد که اینها پس از اسامی بوجود آمده‌اند. در همان موقعی که بشر اسامی اشخاص و اشیاء را میگفته است گاهی نیز بمقتضای شرایط زمانی و مکانی باشیاء و اشخاص دور یا نزدیك خود با ژست اشاره مینموده و معمولا یك ترکیب صوتی نیز بصورت یك کلمه با این ژست همراه میساخته است. این ترکیب صوتی نیز چیزی جز جانشین اشاره‌ای نبوده است.

در زبان فارسی دو جانشین اشاره‌ای «این» و «آن» وجود دارد. همه‌ی زبانشناسان در این باره متفق‌القولند و جز این راهی نیست. در پارسی باستان جانشین اشاره‌ای بصورت aita وجود داشته است و این کلمه بعدها در سیر تدریجی تکاملی خود بصورت جانشین اشاره‌ای فارسی معاصر درآمده است[1].

۱ـ جالب اینست که در زبان روسی که یکی از زبانهای خویشاوند زبان فارسی درخانواده‌ی زبانهای هند و اروپایی است جانشین اشاره بصورت eto تلفظ میشود که شباهت بیشتری به aita پارسی باستان دارد. ا. ش.

تقریباً در همه‌ی کتب دستور زبان فارسی با دو اصطلاح «ضمیر اشاره» و «اسم اشاره» برای این دو کلمه برخورد میشود که نمیتوان در آن باره سخنی نگفت و بی‌اعتنا از آن گذشت. باید دید که چه عامل و یا عواملی سبب شده است که محققان و زبانشناسان ایرانی در قالب دو کلمه‌ی «این» و «آن» گاهی اسم و زمانی ضمیر مشاهده کرده و میکنند. مگر میشود که کلمه‌ی واحدی گاهی دریك زمره‌ی صرفی و زمانی در زمره‌ی صرفی دیگر طبقه‌بندی شود؟ چیزی که مسلم است اینست که در همه‌جا توجه بوظیفه‌ی این کلمات و مورد استعمال آنها انگیزه‌ی اصلی وضع دو اصطلاح بالا و انتساب آنها بدو زمره‌ی متفاوت صرفی بوده است. هروقت این جانشینها در شکل «این کتاب» و «آن قلم» بکار روند و کلمه‌ی مدخول خود را تعیین کنند دانشمندان ایرانی اصطلاح «اسم اشاره» را بآنها اطلاق میکنند و آنها را جزء اسامی میشمارند(!!) هروقت نیز این‌جانشینها بشکل مستقل «این» و «آن» بکار روند آنها را ضمیر اشاره مینامند. اما لازم‌است با صراحت کامل گفت که هیچگونه دلیل علمی و منطقی در اینجا بچشم نمیخورد. تنها تغییر وظیفه‌ی نحوی یك کلمه هرگز بما اجازه نمیدهد که چگونگی صرفی و زمره‌ی صرفی کلمات‌را عوض کنیم وباید ملاکهای صرفی وصوتی ومعنایی هم‌باین تبدیل کمك کنند (قبلا در این‌خصوص صحبت کرده‌ایم). حسن همیشه حسن است شغل و وظیفه‌ی او نمیتواند تأثیری در نام او بگذارد. حسن میتواند یکروز رئیس اداره، روز دیگر مغازه‌دار و روز بعد نیز بیکار باشد، ولی در همه حال همان حسن خواهد بود. این دو کلمه نیز همواره جانشین اشاره‌ای هستند وبس. حال اگر در مشایعت کلمه‌ی دیگر و برای تعیین نحوی آن بکار روند رل نحوی تعیین‌کننده بآنها واگذار شده و زمره‌ی نحوی تعیین‌کننده خواهند بود. در غیر اینصورت نیز بعنوان یك کلمه‌ی مستقل در رل یکی از اعضای اسمی جمله (نهاد، متمم، گزاره‌ی اسمی، تعیین اسمی) استعمال میشوند. در هر حالت مشخصات صرفی آنها عوض نشده و همیشه جانشین اشاره‌ای خواهند ماند.

آقای همایون فرخ در اثر معروف خود عقیده‌ی کاملا تازه‌ای در مورد طرز استعمال این دو کلمه ابراز میدارد که بیمناسبت نیست شاهدی از آن آورده شود. این دانشمند نیز مانند سایر دانشمندان زمره‌های صرفی و نحوی کلمات را بطور مغشوش بررسی میکند و معتقد است که «این» و «آن» در حالات استعمال مختلف زمره‌های گرامری خود را نیز عوض میکنند. او مینویسد که این دو کلمه بین ضمیر غیر شخصی(!) و حرف تعریف مشترکند. اینست آنچه در دستور جامع‌آمده است: «هرگاه مقررات اسم برآنها جاری باشد و صرف بشوند... در این حالت ضمایر غیر شخصی میباشند... ولی هرجا که این دو کلمه جمع بگیرند(!) و مرجع نداشته اشند و در پیش از اسم یا ضمیر واقع شوند مثل اینکه اسم یا ضمیر را توصیف و معرفی کنند حرف تعریف(!) میباشند و جزء

صفتها(!) طبقه‌بندی میشوند». (دستور جامع. صفحه ٤٢٤).

دیده میشود که تغییر وظیفه‌ی نحوی و تغییر طرز استعمال این دو کلمه دانشمند محترم را متقاعد ساخته است که آنها زمره‌ی صرفی خود را نیز عوض کرده، گاهی جزء جانشینها و زمانی جزء صفات قرار گیرند.

جالب اینجاست که در همان صفحه‌ی ٤٢٤ مینویسند: «در تمام زبانهای آریایی این حروف را حرف تعریف مینامند و جزء صفت طبقه‌بندی میکنند. ما نیز آنها را نوعی از صفات تشخیص داده جزء صفات طبقه‌بندی کردیم». دراینجا باید گفت که تصور نمیرود کسی بتواند مدرکی برای ادعای اخیر بیاورد و ثابت کند که حروف تعریف جزء صفات هستند. صفات زمره‌ی مستقلی از اجزاء معنادار کلام هستند که خصوصیات گرامری ویژه‌ای دارند (رجوع ببحث صفات) و حال آنکه حروف تعریف از زمره‌های کمکی صرفی هستند، استقلال گرامری ندارند و هرگز نمیشود آنها را در ردیف صفات آورد.

باری، جانشینهای اشاره‌ای فارسی همیشه و در همه حال جانشینهای اشاره‌ای هستند. منتها بمقتضای شرایط زمانی و مکانی (در زیر خواهد آمد) طرز استعمال متفاوتی دارند و رل نحوی خود را عوض میکنند.

باید با اتکاء برواقعیات زبان فارسی بررسی کرد که چه وقت جانشینهای اشاره‌ای را مستقلا و چه‌وقت همراه با یك اسم بکار میبریم.

قبل از هرچیز باید یك اصل مسلم زبانشناسی عمومی را پذیرفت وپیوسته برآن اتکاء داشت. آن اصل اینست که بشر هرگز چیزی را که لازم نیست در زبان نمی‌آفریند و تلفظ نمیکند. آن چیزی تلفظ میشود که ذکرش ضرورت داشته باشد و اگر گفته نشود باعث سوء تفاهم و یا ابهام گردد.

براساس این اصل ببینیم چه وقت مثلا «این کتاب» و چه‌وقت فقط «این» میگوییم. تمام صحبت بر سر معین بودن و معین نبودن اسامی است. این همان است که ما شرایط زمانی و مکانی نامیده‌ایم. اگر باید بچیزی اشاره شود و آن چیز معین باشد تردیدی نیست که نیازی بذکر عنصر تعیین‌کننده‌ای بصورت عامل نحوی «این» و «آن» نخواهد بود. فرض کنیم کتاب یا سیبی جلو ما روی میز گذاشته‌اند. اگر ما دست را روی آنها بگذاریم و یا بآنها اشاره کنیم ویقین داشته باشیم که طرف مقابل ما در نوع آن تردیدی نخواهد داشت مسلماً خواهیم گفت «این». ولی اگر احساس نماییم که لازم است نوع آن چیز نیز گفته شود در آنصورت از ترکیب «این کتاب» یا «این سیب» استفاده خواهیم کرد.

باید گفت که این مسئله در مورد مفاهیم ذاتی و مشخص (اسامی ذات)مانند کتاب وقلم وسیب و... با مفاهیم مجرد (اسامی معنا) مانند فکر و شعور و وجدان و... فرق میکند. در مورد مفاهیم مشخص مسئله همان است که گفتیم. ولی در مورد مفاهیم مجرد غالباً ذکر نام مفهوم ضرورت پیدا میکند، زیرا خودمجردبودن

مفهوم سایه‌ی ابهامی برروی آن میافکند و غالباً لازم میشود که آنرا با جانشین اشاره‌ای روشن ساخت. برای روشن شدن فکر میتوان گفت که از لحاظ ساخت نحوی بین ترکیبهای «این کتاب» و «این قلم» از یکطرف و ترکیبهای «این‌جا» و «اینطور» از طرف دیگر هیچ فرقی نیست. اینها هر دو ترکیبهای تعیینی هستند. اما از لحاظ خصوصیات لغوی ـ معنایی بین آنها فرق زیادی میتواند بوجودآید. در ترکیبهای دسته‌ی اول چون با مفهوم مشخص سروکار داریم معمولا نیازی بتعیین‌کننده‌ی گرامری آن بمیان نمی‌آید و بهمین دلیل است که در ترکیبهای نظیر «این کتاب» رابطه‌ی نحوی و یا باصطلاح «چسب گرامری» بین دو عنصر ترکیب ضعیف و نااستوار است و بآسانی میتوانند از هم جدا شوند. اما در ترکیبهای دسته‌ی دوم نظیر «اینجا» و «اینطور» رابطه‌ی نحوی و یا «چسب گرامری» بین دو عنصر ترکیب نسبتاً محکمتر است و بهمین دلیل نیز ترکیبهای «اینجا» و «اینطور» را میتوان با یك تغییر کوبه نمودارهای مفاهیم جدید دانست. اما هرگز نمیتوان در ترکیب «این کتاب» کوبه‌ی واحدی بوجود آورد و از آن مفهوم واحد جدیدی اراده نمود.

ذکر یك نکته‌ی دیگر باقی میماند و آن اینست که باید دید چه‌وقت «این» و یا چه‌وقت «آن» گفته میشود. شاید تصور شود که این مطلبی پیش‌پاافتاده است و نیازی بشرح و تفصیل ندارد. «این» برای اشاره بنزدیك و «آن» برای اشاره بدور بکار میرود. البته این درست است، ولی آخر مفاهیم «دور» و «نزدیك» در طبیعت و زندگی با مفاهیم مزبور بعنوان اصطلاحات گرامری بسیار فرق دارد.

باید دید که مکان گرامری با مکان طبیعی چه اختلافاتی دارد.

برای اینکار باید قدری در اطراف اصطلاح «محیط صحبت» حرف زد. فرض کنیم که بازهم روی میز جلو ما دو کتاب گذاشته‌اند. یکی از آنها از لحاظ مکانی قدری دورتر و دیگری قدری نزدیکتر است. بدیهیست که ما در شرایط بالا برای اشاره بکتاب نزدیکتر از «این» و برای اشاره بکتاب دورتر از «آن» استفاده خواهیم کرد. تا اینجا مفهوم دور و نزدیك از لحاظ بعد مکانی قابل انطباق با دور و نزدیکی واقعی بود، زیرا «کتاب» یك اسم مشخص و یك مفهوم ذاتی است. اما مسئله در مورد مفاهیم مجرد خودنمایی دیگری دارد. در آنجا شرایط زمانی (نه مکانی) در ادای دو جانشین بالا عهده‌دار رل‌میگردند. بعبارت دیگر درآنمورد دور و نزدیکی زمانی شرط است نه مکانی. فرض کنیم دو فکر یا دو موضوع مطرح شده است و ما باید از آنها ارزشیابی بعمل آوریم. بدیهیست فکری که از لحاظ فاصله‌ی زمانی بلحظه‌ی تکلم نزدیکتر است با «این» و آنکه از لحاظ زمانی بلحظه‌ی تکلم دورتر است با «آن» بیان میشود. این دور و نزدیکی مکانی وزمانی را برای استفاده از جانشینها تحت اصطلاح «محیط صحبت» آورده‌ایم. پس در محیط صحبت آنچه بمتکلم و لحظه‌ی تکلم نزدیکتر باشد با «این» و آنچه دورتر

باشد با «آن» بیان میشود.

و اینك پس از این مقدمات ببررسی ملاکهای صرفی و نحوی برای تشخیص جانشینهای اشاره‌ای میپردازیم.

در تطبیق ملاکهای صرفی، بطوریکه گفته شد. باید جانشینهای مزبور بتوانند زمره‌های گرامری اسم را قبول کنند.

زمره‌ی گرامری حال. «این» و «آن» وقتی تنها استعمال میشوند مانند یك جانشین واقعی و مانند یك اسم قابلیت آنرا دارند که زمره‌ی گرامری حال را قبول کنند.

میدانیم که جانشینهای اشاره‌ای «این» و «آن» در فارسی معاصر میتوانند با تمام سرافزوده‌های «به» و «با» و «از» و «در» و «بر» و «جز» و «برای» و... ونیز پی‌افزوده‌ی «را» استعمال شوند. بآن... با آن... از این... براین... برای آن... جز این... آنرا...

همچنین این‌جانشینها میتوانند جزءدوم ترکیب اضافه‌ای‌باشند: خصوصیت آن این است که... وقتی نیز که این جانشینها بصورت «این کتاب» و «آن قلم» بکار میروند و یا باصطلاح در داخل ترکیب استعمال میشوند بدیهیست که مجموعه‌ی ترکیب از لحاظ گرامری و لغوی حکم یك اسم را پیدا میکند و در آنصورت بازهم تمام سرافزوده‌ها و پی‌افزوده‌ی «را» را که نمودار زمره‌ی گرامری حال اسامی هستند میتوانند بپذیرند: باین کتاب... از آن دانشجو... با آن دوست... برای این حرف... جز این کلمه... در آن باره... این مطلب را...

زمره‌ی گرامری عدد. «این» و «آن» مثل سایر اسامی فارسی میتوانند پساوندهای نمودار جمع «ها» و «آن» را قبول کنند: اینها... آنها... اینان... آنان... اما سایر پساوندهای نمودار جمع که امروز در فارسی متداول است و ماءخوذ از عربی است (ـ ات، ـ ین) بجانشینهای اشاره‌ای نمی‌چسبند.

زمره‌ی گرامری تعیین و تفکیك. همانطورکه در مورد جانشینهای شخصی گفته شد مرفم شکلساز «ی» (یای‌نکره) که نمودار زمره‌ی گرامری تعیین وتفکیك است فقط بکلمات غیر معین علاوه میگردد. جانشینهای اشاره‌ای نیز بمقتضای طبیعت معنایی و لغوی خود عناصری مشخص هستند و هرگز نمیتوانند حرف تعریف نکره را قبول کنند. پس باید گفت که جانشینهای اشاره‌ای نیز مانند جانشینهای شخصی‌واسامی‌خاص‌واعدادو... نمیتوانندحرف تعریف‌نکره‌بپذیرند.

از لحاظ تطبیق ملاك نحوی نیز باید گفت که جانشینهای اشاره‌ای خواه در شکل مستقل خود و خواه در داخل ترکیب بعنوان یك عنصر اسمی میتوانند در رلهای نهاد و متمم و گزاره‌ی اسمی و تعیین اسمی بکار روند:

این خوب نشد. **این حرف** کاملا صحیح است. (در رل نهاد).

مقصود **این** بود. جایزه‌ی شما **این کتاب** است (در رل گزاره‌ی اسمی).

من **این** را نمیخواهم. تـو **از آن** صحبت میکنـی. **آن کتاب را** بیاور... (در رل متمم).

این کتاب... **آن** دانشجو... صحبت **آن**... طعم **این**... (در رل تعیین اسمی).

جانشینهای تأکیدی

در تقسیم‌بندی پیشنهادی مـا جانشینهای تأکیدی سومین و آخرین نـوع جانشینها را تشکیل میدهند. این جانشینها را در دستورهـای زبان فـارسی باسامی مختلف «ضمایر مشترك» و «ضمایر مشارکت» و «ضمایر نفس» و «ضمایر تأکید» نامیده‌اند و بدیهی است که برای هریك از این اصطلاحات نیز دلایلی اقامه میشود. دو اصطلاح «مشترك» و «مشارکت» صرفاً از روی وظیفه‌ی نـحـوی این جانشینها بوجود آمده‌اند. این جانشینها خواه مستقلا استعمال شوند و خواه در ترکیبها بکار روند همیشه و در هر حال در هر سه شخص مفرد و جمع تغییرـ ناپذیر و مشترك میمانند و بهمین دلیل نیز «مشترك» نامیده شده‌اند و یا آنکه زیر عنوان «ضمایر مشارکت» از آنها نام میبرند. در دستور جامع نیز باین نکته اشاره‌ای هست: «... از آنجهت این ضمایر را ضمایر مشارکت خوانده‌اند که در هر ٦ شخص (!) یکسان باشند». (دستور جامع. ص ٦٧٦). دو اصطلاح «ضمایر نفس» و «ضمایر تأکید» نیز مبتنی برمعنی این جانشینهاست. از آنجهت «ضمیر نفس» نامیده شده‌اند که بخود شخص وبنفس اوبرمیگردند، بنفس اشاره‌میکنند. ظاهراً این اصطلاح قدیمترین اصطلاح باید باشد چه این ضمایر در قـدیمیترین اشکال خود در پارسی باستان نیزنمودار نفس بوده‌اند. «ضمیر تأکید» نیزظاهراً جدیدترین اصطلاح این جانشینهاست که مبتنی بربیان معنای تأکید توسط آنها است و این معنا از موارد استعمال بعدی آنها ناشی است.

باری، در کتب دستور موجود جانشینهای تأکیدی فـارسی را شامل سه کلمه‌ی «خود» و «خویش» و «خویشتن» دانسته‌اند. درحقیقت نیز هر سه کلمه‌ی بالا با وجود اختلافات کم وبیش که بین خود دارند واجد خصوصیات مشترکـی نیز میباشند. در زیر به بیان همین وجوه تشابه و تمایز میپردازیم.

قبل از هر چیز باید گفت که هر سه کلمه‌ی بـالا جزء دسته‌ی جانشینها هستند، زیرا معنای مشخص و دقیق آنها طی کلام مربوط و پیوسته استنباط میشود، در خارج از متن و بصورت مجرد نمودار معنا و مفهومی نیستند و این خود بارزترین علامت ایندسته از اجزاء کلام میباشد.

اما از آنجا که هریك از این سه جانشین خصوصیات ویژه نیز دارند بهتر است آنها را جداگانه از نظر گذرانید.

۱ـ جانشین تأکیدی «خود». بدرستی نمیتوان گفت که کلمه‌ی (h)uva در پارسی باستان منشاء کدام یك از این سه جـانشین («خود» و «خویش» و

«خویشتن») است. کلمه‌ی بالا معمولا در معنای نفس شخص بکار میرفته است. تبدیل h به x (خ) در مراحل بعدی صورت گرفته است. در پارسی میانه با اشکال x̌at «خوت» (خود) و x̌ēš «خوش» (خویش) و x̌ štan «خوشتن» (خویشتن) برخورد میشود و این سه کلمه نشان میدهند که در این مرحله بین آنها تفکیك بعمل آمده است.

بهرحال، جانشین «خود» در فارسی معاصر نسبت بدو جانشین دیگر کثیرالاستعمالتر است و میتوان گفت که بتدریج دو جانشین دیگر را از میدان بدر میبرد. این جانشین منحصراً در زبان ادبی بکار میرود و در زبان محاوره عموماً همراه با پی‌افزوده‌های نسبی بصورت خودم، خودت، خودش... استعمال میشود.

این جانشین در فارسی معاصر موارد استعمال متفاوتی دارد ودر هر مورد نیز خصوصیات ویژه‌ای از خود بروز میدهد. همین خصوصیات را از نظر بگذرانیم.

مورد یکم- «خود» جزء اول یك ترکیب تعیینی اضافه‌ایست. در این صورت جانشین «خود» با جانشینهای شخصی، اسامی و یا ترکیبهای بعد از خود یك ترکیب اضافه‌ای بوجود میآورد و صرفاً معنای تأکید میدهد: **خود من** او را دیدم. **خود تو** این حرف را زدی. **خود استاد** اینطور گفت. **خود خوانندگان** چنین اظهار عقیده کردند...

طبیعی است که میتوان ترکیبهای «خود من» و «خود تو» و... را با اشکال «خودم» و «خودت» و... نیز عوض کرد بشرط آنکه کوبه‌ی منطقی را روی هجای اول بگذاریم و از این راه جنبه‌ی تأکید آنرا روشنتر سازیم. اما البته اینکار را در مورد ترکیبهای نظیر «خود استاد» و... نمیتوان انجام داد. بنابراین نخستین مورد استعمال «خود» عبارت از استعمال آن در وظیفه‌ی تعیین‌شونده است. از آنجا که تعیین‌شونده همراه با تعیین‌کننده‌ی خود یك ترکیب تعیینی بوجود میآورد و این ترکیب میتواند مانند هر اسم دیگر در وظیفه‌ی نهاد و متمم و گزاره‌ی اسمی جمله بکار رود، پس جانشین مزبور در نخستین مورد استعمال خود میتواند درداخل ترکیب تعیینی دروظیفه‌ی اعضای اسمی‌جمله استعمال‌شود:

خود شما چنین گفتید. من **از خود تو** میپرسم. مقصود من **خود اوست**...

مورد دوم- «خود» در ظاهر بعنوان بدل بکار میرود. در اینصورت عباراتی نظیر: من خود، تو خود، او خود... بوجو دمیآیند: دررفتن جان از بدن گویندهر نوعی سخن **من خود** بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود. در این مثالها درظاهر امر جانشین «خود» بعنوان بدل استعمال شده است. ولی نباید در قضاوت عجله کرد و لازم است قدری بیشتر در اینخصوص بتعمق پرداخت. بطوریکه میدانیم

در زبان فارسی معاصر یك سلسله جملات ویژه وجود دارند که میتوان آنها را زیر عنوان «جملات دو وجهی» نام‌برد. نمونه‌ی اینگونه جملات‌عبارتند از: **من‌سرم** درد میکند. **اسب قیمتش** گران است...

تحلیل دقیق اینگونه جملات نشان میدهد که نهاد اصلی آنها همانا «سر» و «قیمت» است نه «من» و «اسب». دلیل این امر نیز اینست که گزاره‌ها منحصراً با«سر» و«قیمت» مطابقه‌دارند نه‌بادوکلمه‌ی«من» و«اسب» که‌ظاهراً درمحل نهادبکار رفته‌اند. طبعاً‌این‌پرسش‌پیش‌می‌آید‌که پس‌دراینصورت«من»و «اسب»دراین‌جمله‌ها چه وظیفه‌ای برعهده دارند. دانشمندان زبانشناس فارسی از دیرباز متوجه ویژگیهای جالب اینگونه جملات گشته و عقاید و آراء متفاوتی در بـاره‌ی آنها ابراز داشته‌اند. مثلا برخی از دانشمندان که بیشتر باهمیت منطقی و مضمونی کلام توجه دارند معتقدند که «من» و «اسب» نهاد بوده و مجموعه‌ی «سرم درد میکند» و «قیمتش گرانست» رویهمرفته گروه گزاره را تشکیل میدهد. بـا این تحلیل بآسانی میتوان مخالفت کرد، زیرا در اینصورت در نمونه‌ی «من سرم درد میکند» مطابقه‌ی نهاد و گزاره بطرز مضحکی دچـار اختلال میشود: من... درد میکند... و بعلاوه هرگز دیده نشده است کـه جمله‌ی کـاملی نظیر «سرم درد میکند» بتواند بدون قید و شرط در وظیفه‌ی گزاره بکار رود.

گروهی دیگر از دانشمندان نیز که بیشتر پای‌بند شکل و فـورم هستند مجموعه‌ی «من سرم» و «اسب قیمتش» را نهاد شمرده و ناچار گشته‌اند بقیه را که عبارت از «درد میکند» و «گرانست» باشد گزاره پندارند. با این تحلیل نیز نمیتوان بدون قید و شرط موافقت داشت، زیرا مجموعه‌ی «من سرم» و «اسب قیمتش» در فارسی نظایری ندارند و با هیچیك از قوانین دستوری این زبان وفق نمیدهند. هر دو دسته از دانشمندان اهمیت کوبه‌ی منطقی و یا تغییر مکان برخی از اعضای جمله را بعنوان وسیله‌ی مؤثری بمنظور برجسته نشان دادن آن اعضا از نظر دور داشته‌اند. آنها تمام توجه خود را بمضمون و یا بفورم معطوف داشته و از آنچه خود نیز طی صحبت روزانه و نگارشات عـادی انجام میدهند غـافل مانده‌اند. درنتیجه نیز ناچار شده‌اند بطور مصنوعی مجموعه‌هایی را بعنوان نهاد و یا گزاره قلمداد نمایند که تشکل آنها با هیچیك از قوانین دستوری زبان وفق نمیدهد. حقیقت مسئله عبارت از اینست کـه جملات بالا در اصل بـاین شکل بوده‌اند: **سر من** درد میکند. **قیمت اسب** گران است.

بدیهیست که در هر دو جمله‌ی بالا نهادها بترتیب عبارت از «سر» و«قیمت» میباشند و گزاره‌ها نیز با آنها مطابقت دارند. از سوی دیگر میدانیم کـه اگـر بخواهیم یکی از اعضای جمله را برجسته و متمایز نشان دهیم ساده‌ترین وسیله آنست که آنرا بابتدای جمله منتقل بسازیم. حال اگر در مورد دو جمله‌ی بـالا خواسته باشند «من» و «اسب» را برجسته نشان دهند و بفهمانند که صحبت

اساسی روی این دو مفهوم دور میزند و توجه طرف را بهمین دو کلمه جلب کننده ساده‌ترین راه آنست که آنها را از داخل جمله بابتدای آن بیاورند: من سر... درد میکند. اسب قیمت... گران است. اما اجرای اینعمل بطور مکانیکی امکان‌پذیر نیست، زیرا چون این دو کلمه‌ی در رل تعیین‌کننده در داخل ترکیب اضافه‌ای بکار رفته‌اند پس از انتقال بابتدای جمله جای آنها در جزء دوم ترکیب خالی میماند. لازم میشود که این محل خالی را با عنصری که بتواند جایگزین عناصر اصلی باشد پر کرد. این عنصر نیز قطعاً چیزی جز پی‌افزوده‌ی نسبی نخواهد بود. در نتیجه‌ی این عملیات جملات بالا بشکل: «من سرم درد میکند» و «اسب قیمتش گران است» درمی‌آیند. در این دو جمله «من» و«اسب» با کوبه‌های منطقی تلفظ میشوند (تا توجه طرف را بیشتر بخود جلب‌کنند). بعد نیز یك‌مکث کوتاه داده میشود و سپس باقی جمله خوانده و یا تلفظ میشود. پی‌افزوده‌های نسبی نیز در داخل جمله نمودار وظیفه‌ی نحوی اصلی آنها میباشند. این دو جمله در این شکل اولا مقصود گوینده و نویسنده را برمیآورند و توجه طرف را بدو کلمه‌ی «من» و «اسب» معطوف میسازند. ثانیاً دو کلمه‌ی «من» و «اسب» جایگزین خود را در داخل ترکیبها باقی گذاشته‌اند و با این ترتیب وظیفه‌ی‌نحوی خود را حفظ نموده‌اند. خواننده یا شنونده پس از خواندن جملات «من سرم درد میکند» و «اسب قیمتش گران است» قبل از هرچیز میفهمد که صحبت روی «من» و «اسب» دور میزند ولی این‌دو کلمه نهادهای گرامری جمله نیستند. نهادهای گرامری این دو جمله همانا «سر» و «قیمت» میباشند. از اینجاست که اینگونه جملات را جملات «دو وجهی» میتوان نامید که در آنها دو «وجه» و دو «سیما»ی برجسته وجود دارد: ۱)ـ نهاد گرامری (سر). ۲)ـ تعیین نهادی (من). ضمناً باید گفت که اصطلاح «تعیین نهادی» اصطلاح مشروط نگارنده است و اصراری در ابقای آن نداریم.

باری، پس از این مقدمه باید گفت که در جمله‌های «من خودم گفتم» و «او خود از موضوع آگاه است» نیز نظیر همین جریان رخ داده است و ترکیبهای «خود من...» و «خود او...» بصورت «من خود...» و «او خود... درآمده‌اند. منتها یك تفاوت در اینجا وجود دارد و آن اینست که در مثالهای نمونه‌ی اولی نهادهای اصلی («سر» و «قیمت») جزیی وابسته و متعلق به تعینهای نهادی خود («من» و «اسب») بودند («سر» وابسته به «من» و «قیمت» نیز وابسته به «اسب» است) ولی در اینجا نهادهای اصلی (خود) چیزی جز نفس «من» و «او» نیست و بهمین دلیل نیز مطابقه‌ی نهاد و گزاره در هیچ مورد دچار تناقض و اختلال نمیگردد. در هر دو مثال (خود من آمدم = من خود آمدم) چه «خود» را نهاد بشماریم وچه «من» را، در هر حال مطابقه‌ی نهاد وگزاره تأمین شده است.

از مجموعه‌ی آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که در مورد دوم هرچند که

جانشین «خود» در ظاهر بصورت بدل بکار رفته است، ولی درحقیقت چیزی جز تعیین نهادی در شکل خاص خود نیست.

تبصره‌ـ باید گفت که گاهی در شعر و بمناسبت ضرورت شعری ترتیب توالی بالا نیز برهم میخورد و عبارات «من خود» و «تو خود» و... نیز بصورت «خود من» و «خود تو»... (بدون اضافه) بکار میروند که البته نباید آنها را یك پدیده‌ی نورماتیف زبان فارسی دانست:

ساقیا سایه‌ی ابراست و بهار لب جوی
من نگویم چه‌کن، ار اهل دلی، **خود تو** بگوی: (حافظ)

مورد سوم‌ـ «خود» جزء دوم یك ترکیب تعیینی‌اضافه‌ای‌است. دراینصورت ترکیبهایی نظیر «کتاب خود» و «دفتر خود» و... بوجود میآید که در آنها «خود» چیزی جز تعیین‌کننده‌ی ساده نیست. در دستور جامع در اینمورد گفته میشود که «این ضمیر مشارکت برای نسبت، یعنی تعلق و تملك نیز استعمال شود ودر اینصورت مضاف‌الیه واقع میشود». (ص ٦٧٦):

هر که **مزروع خود** بخورد خوید وقت‌خرمنش خوشه باید چید. (سعدی)

مورد چهارم‌ـ «خود» بعنوان یك عضو مستقل جمله بکار میرود. دراینگونه موارد «خود» عیناً مانند ضمایر شخصی، اسامی و یا ترکیبها میتواند همانند یك عضو مستقل جمله استعمال شود: **خود** برگشت. **از خود** پرسید. **خود را** سرزنش کرد...

بدیهیست که جملات بالا را بطور ابتدا بساکن هرگز نمیشود استعمال‌کرد. باید قبلا مرجع «خود» مشخص باشد تا بتوان آنرا بکار برد. اما چنانچه مرجع «خود» عبارت از جانشین دوم شخص مفرد (تو) باشد و این جانشین چنانچه مرسوم است در شکل تعمیم یافته‌ی خود بکار رود و مقصود بیان حکمی و اندرزی باشد نیازی بمرجع مشخص ندارد. تنها در این صورت است که «خود» میتواند یك مرجع عمومی داشته باشد. در دستور جامع درخصوص این طرز استعمال «خود» گفته میشود که کلمه‌ی «خود» مانند اسم نیز استعمال میشود و معنی شخص و ذات میدهد (ص ٦٧٧). مثال آنجا نیز اینست:

زخود بهتری جوی و فرصت شمار
که با چون خودی گم کنی روزگار.

در مثال بالا درست با همان موردی روبرو هستیم که قبلا اشاره شد، یعنی مرجع «خود» چیزی جز جانشین تعمیم‌یافته‌ی «تو» نیست. در بحث نحو جملات ساده نیز باین‌گونه جملات که ما آنها را یکی از انواع جملات «یك ترکیبی» نامیده‌ایم با تفصیل بیشتری برخورد خواهیم داشت.

باید گفت که علیرغم استعمال مستقل جانشین «خود» با بکار رفتن آن در وظیفه‌ی گزاره‌ی اسمی برخورد نمیشود و این نیز دلیل دیگری براینست که

برخلاف گفته‌ی صاحب دستور جامع «خود» در اینگونه موارد نمیتواند اسم باشد، زیرا اگر اسم میبود میتوانست مانند هر اسم دیگر در وظیفه‌ی گزاره‌ی اسمی نیز بکار رود.

پس جانشین تأکیدی «خود» بعنوان یکی از اجزای اسمی کلام دارای خصوصیات زیر میباشد:

ـ از لحاظ صرفی. این جانشین نمیتواند زمره‌های گرامری ویژه‌ی اسم (عدد و تعیین و تفکیك) را بپذیرد. بدین معنی که این جانشین هرگز نمیتواند علامت جمع قبول کند و یا آنکه حرف تعریف نکره و وحدت بپذیرد. تنها زمره‌ی گرامری صرفی این جانشین همانا زمره‌ی گرامری حال است. یعنی آنکه این جانشین میتواند افزوده‌های نمودار حال را بپذیرد و مانند سایر اسامی در حالات مختلف صرف شود.

ـ از لحاظ نحوی. بطوریکه دیدیم این جانشین میتواند در جملات در چهار وظیفه‌ی زیر بکار رود:

ـ در وظیفه‌ی تعیین‌شونده: خود من، خود تو...

ـ در وظیفه‌ی تعیین نهادی: من خود، تو خود...

ـ در وظیفه‌ی تعیین اسمی با بیان منسوبیت و مالکیت: کتاب خود، دفتر خود...

ـ استعمال مستقل در وظیفه‌ی نهاد یا متمم: خودگویی و خودخندی... با خود حرف میزد...

و گفته‌شد که‌استعمال مستقل «خود» دروظیفه‌ی گزاره‌ی اسمی‌ممکن‌نیست.

۲ـ جانشین تأکیدی «خویش». این جانشین نیز مانند «خود» فقط در زبان ادبی و شعر مورد استعمال دارد و در زبان محاوره هرگز بکار نمیرود.

پس از توضیحات نسبتاً مفصلی که در مورد «خود» داده شد بهتر است که در مورد دو جانشین دیگر مستقیماً از خصوصات معنایی و صرفی و نحوی آنها (سه ملاك تشخیص) صحبت کرد.

از لحاظ خصوصیات معنایی باید گفت که بدون تردید این کلمه نیز جزء جانشینهاست. اگر از تقسیم‌بندی‌غیر دقیق‌دستور جامع مبنی‌براینکه جانشینهای تأکیدی را قسم دوم از پنج نوع «ضمایـــر غیر شخصی» (ص ٦٧٦) میشمارد صرف‌نظر کنیم باید گفت که تعریف دیگراین کتاب«... میشاید که‌آنرا («خویش» را) ضمیر مالکیت و نسبت هم نامید و بندرت مـانند فـاعل استعمال میشود» (٦٧٧) تا حدود زیادی نمودار واقعی خصوصیات معنایی و گرامری این جانشین میباشد. براستی نیز در این جانشین مفهوم تأکید کمتر بچشم میخورد و معمولا اشاره بنفس در آن جلب‌نظر میکند.

از لحاظ خصوصیات صرفی باید گفت که این جانشین نیز مـانند «خود»

نمیتواند زمره‌های صرفی اسامی، یعنی زمره‌ی عدد و زمره‌ی تعیین و تفکیک را بپذیرد، بعبارت دیگر هرگز علامت جمع و حرف تعریف نکره قبول نمیکند. اما «خویش» نیز مانند «خود» میتواند با افزوده‌های نمودار حال استعمال و در حالات مختلف اسامی بکار رود: از خویش... بخویش... خویش را...

از لحاظ خصوصیات نحوی نیز بطوریکه در بالا اشاره شد این جانشین در مرحله‌ی کنونی زبان فارسی نمیتواند در جمله در وظیفه‌ی نهاد یا گزاره‌ای‌اسمی بکار رود، زیرا با حالت استعمال فاعلی آن برخورد نمیشود. در دستور جامع در مورد خصوصیات نحوی این جانشین با توضیحات دقیق و صحیحی برخورد میشود باین شرح: «خویش همواره یا مفعول باشد یامضاف‌الیه. فصحا واستادان آنرا مانند فاعل یا مضاف‌الیه استعمال نکرده‌اند و دیده نشده است و نگویند: خویش کرد... و از این روی شاید که کلمه‌ی «خویش» ضمیر یکی از صورتهای تصریفات ضمایر فارسی باستانی است که هنوز بجای مانده و بهمان شکل قدیم باقی است و طریق استعمال آن تفاوتی نکرده است». (ص ۶۷۹). هرچند که دانشمند محترم قدری سربسته و پوشیده سخن گفته است ولی باحتمال قوی مقصودش همان کلمه‌ی (h)uva پارسی باستان است که در حالات مختلف غیر فاعلی صرف میشده و در الحاق با پی‌افزوده‌ی سوم شخص مفرد (š یا uš)در پارسی میانه بصورت x̌ēš درآمده است. بگمان ما نیز حدس دانشمند محترم صحیح است و علت عدم استعمال «خویش» در حالات فاعلی و بکار رفتن انحصاری آن در حالات غیر فاعلی اینست که این جانشین بمنشاءخود همچنان وفادار مانده است.

باری، جانشین «خویش» فقط میتواند در وظیفه‌ی متمم یاتعیین‌کننده‌ی اسمی نمودار مالکیت و منسوبیت بکار رود:

ما آزموده‌ایم در این **شهر بخت**خویش باید برون کشید از این ورطه **رخت**خویش.

۳ـ **جانشین تأکیدی «خویشتن»**. این جانشین نیز مانند دو جانشین قبلی مورد استعمال خود را تنها در زبان ادبی کلاسیک و در شعر می‌یابد و در زبان محاوره هرگز با آن برخورد نمیشود.

از لحاظ خصوصیات معنایی این جانشین به «خویش» نزدیکتر است، ولی از لحاظ خصوصیات گرامری قرابت بیشتری با «خود» دارد. در این جانشین مفهوم «نفس و اشتراك» بارزتر از مفهوم تأکید است. انتقاد دانشمند محترم همایون فرخ از عقاید میرزا حبیب اصفهانی کاملا بجا و درست است. بطوریکه معلوم است میرزا حبیب با استناد برعلایق معنایی زمره‌های گرامری تحت تأثیر کلمه‌ی «تن» در جانشین «خویشتن» قرار گرفته و مدعی شده‌است که «خویشتن» منحصراً باعضاء و جوارح اشاره میکند. ولی صاحب دستور جامع با ذکر شواهد

فراوان این مدعا را رد میکند (رجوع بصفحات ٦٧٥ تا ٦٧٨ دستور جامع).
از لحاظ خصوصیات صرفی این جانشین نیز مانند دو جانشین قبلی است، یعنی هرگز نمیتواند زمره‌های صرفی عدد و تعیین و تفکیك را بپذیرد. اما این جانشین برخلاف «خویش» میتواند با قبول سرافزوده‌های نمودار حال در حالات مختلف اسامی بکار رود.
باید گفت که این‌جانشین برخلاف «خویش» میتواند‌درحالت فاعلی‌نیزاستعمال شودوبنابراین میتوان بعنوان خصوصیت نحوی این‌جانشین چنین گفت که‌میتواند دروظیفه‌ی نهاد ومتمم و تعیین‌کننده‌ی اسمی نمودار مالکیت ومنسوبیت‌بکاررود.
ترك‌دنیا بمردم آموزند **خویشتن** سیم و غله اندوزند. (سعدی)
ـ در رل نهاد.
آهوی پالهنگ در گردن نتواند **بخویشتن** رفتن (سعدی) ـ در رل‌متمم یا قید.
مهمترین مورد استعمال این جانشین نیز بکار رفتن دروظیفه‌ی تعیین‌کننده‌ی اسمی است:
بدام زلف تـــو دل **مبتلای خـــویشتن** است
بکش بغمزه که اینش **سزای خویشتن** است. (حافظ)
تبصره ـ مثالها از دستور جامع برداشته شده است.

دسته‌ی دوم

کنایات پرسشی

گفته شد که کنایات دسته‌ی غیر متشکلی از اجزاء معنادار کلام هستند که نه‌تنها وحدت گرامری ندارند، بلکه فاقد وحدت لغوی و معنایی نیز هستند. تنها جنبه‌ی مشترك و عمومی کنایات همانا **جنبه‌ی ابهام و عدم صراحت** میباشد.اینها کلماتی هستند که مرجعشان اسامی، صفات، اعداد و ظروف (بطورکلی اجزاء نومیناتیف یا نامی کلام) میباشد. از نظر خصوصیات نحوی نیز باید گفت کـه کنایات میتوانند در جمله در محل یکی از اعضای اسمی جملـــه (نهاد، متمم، گزاره‌ای اسمی، قید، تعیین‌کنندی اسمی) بکار روند.
جانشینها که دسته‌ی ویژه‌ای از کنایات را تشکیل میدهند تا اینجا بررسی شدند و اینك کنایات خاص مورد بررسی قرار میگیرند. کنایات خاص (مقصود کنایات پرسشی و کنایات غیر معین است) برعکس جـانشینها بجای اسامـــی نمی‌نشینند و مانع تکرارشان نیز نمیگردند. اینها حتی در کلام مـربـوط نیز نمیتوانند مانند جانشینها نمودار مضمون مشخصی از مفهومها، چگـونگیها و اندازه‌ها باشند.

برای آنکه مانند همیشه شمه‌ای از تاریخچه‌ی بررسی این گروه از اجزای کلام را ذکر کرده باشیم بمشروحترین دستور زبان فارسی - دستور جامع مراجعه میکنیم.

قبل از هر چیز باید گفت که در این کتاب کنایات پرسشی جزء هیچکدام از دسته‌های کنایات فارسی گنجانیده نشده‌اند. فقط در دو سه مورد ضمن بحث از سایر کنایات و جانشینها نامی از اینها نیز برده میشود. این نکته باعث کمال تعجب است که پژوهنده‌ی دقیقی مانند آقای همایون فرخ با همه‌ی دقت و مراقبتی که در جمع‌آوری و تحلیل واحدهای زبانی بکار برده چطور از آوردن این گروه مهم در جرگه‌ی کنایات غفلت ورزیده است. اگرهم احیاناً برای اینعمل دلیلی داشته‌اند برای ما آن دلیل روشن نیست. باری، در صفحه‌ی ٦٧١ از کتاب «دستور جامع» چنین میخوانیم: «کو، که، کدام، چه و مرکبات آنها چون برای پرسش و بآهنگ پرسیدن استعمال کنند(!) ضمایر پرسش «استفهامی» نامند».

قبل از هر چیز این پرسش پیش می‌آید که مگر این چهار کلمه (بویژه «کو» و «کدام») میتوانند در حالت غیر پرسشی نیز بکار روند؟ هر کلمه باید در مجموعه‌ای خصوصیات صوتی، صرفی و نحوی خود ارزشیابی شود نه در شکل نگارشی آن. در گرامر اصولا صحبتی از شکل نگارشی نیست و نمیتواند هم باشد.

باری، نکته‌ی دیگری که در تعریف بالا بچشم میخورد اینست که پژوهنده‌ی محترم نیز مانند بسیاری دیگر از محققان «کو» را جزء کنایات پرسشی آورده است. متأسفانه این کلمه کوچکترین وجه مشترکی (غیر از پرسش مطلق) با سایر کنایات پرسشی فارسی ندارد و اصولا تعریف مربوط بکنایات نیز در باره‌اش صادق نیست. **کلمه‌ی «کو؟» هرگز نمیتواند در محل یکی از اعضای نومیناتیف جمله جمله بکار رود** (خصوصیت اصلی کنایات) برعکس، این کلمه عبارت از یك پرسش پردیکاتیف است ومفهوم پردیکات (وقوع عمل وحالت) در آن بطور وضوح خودنمایی میکند. وقتی گفته میشود: کو؟ بسهولت میتوان آنرا در برابر «کجاست؟» قرار داد. دیده میشود که این کلمه کوچکترین ارتباطی با اجزاء نومیناتیف کلام ندارد. این کلمه همان است که در زبانشناسی عمومی نام «کلمه - جمله» بخود گرفته است و زبانشناسان معتقدند که «کلمه - جمله»ها یکی از انواع جملات یك ترکیبی هستند و باید در بحث نحو از آنها صحبت شود. بنابراین در اینجا از شرح بیشتر درباره‌ی آن خودداری میشود و در بحث نحو با تفصیل بیشتری از آن صحبت خواهد شد.

در دستور جامع طی صفحات ٦٧١ تا ٦٧٣ از اشکال جمع «که» و «چه» نیز بعنوان ضمایر پرسشی یاد میشود و حال آنکه اینها «ضمایر پرسشی» تازه‌ای نیستند و فقط شکل جمع کنایات پرسشی اصلی میباشند. در یکجا نیز با

کلمه‌ی «کجا» برخورد میشود که بیمناسبت نیست در اینجا آورده شود: «هرگاه کلمه‌ی «کجا» برای پرسش باشد **قید استفهامی مکانی**(!) است، یعنی در چه محل و چه‌جا، و هرگاه بمعنی «جایی که» «که در آنجا» باشد قید مکانی ساده میباشد... و هرگاه بمعنای «که‌آن» باشد ضمیر مبهم است و برای تأکید نیز باشد». (صفحه ٦٧٥).

براستی اگر بنا باشد بانتقاد جدی و اصولی از این طرز بررسی و تحلیل و بویژه از این طرز نامگذاری بپردازیم صحبت بسیار بدرازا میکشد و بدون تردید از اصل موضوع بکلی دور خواهیم افتاد و سمت عمومی بررسی نیز تغییر خواهد یافت. فقط باید گفت که دانشمند محترم با اتکاء برملاك معنا (وصرفا ملاك معنا) و با استناد برمحسوسات خود زمره‌های صرفی و نحوی را بطرز شگفت‌آوری با هم مخلوط کرده است. «قید» یك اصطلاح نحوی است و بآن‌دسته از اعضای جمله اطلاق میشود که وظیفه‌شان بیان چگونگی و یا شرایط دیگرزمانی و مکانی اجرای عمل باشد. «قید» نام وظیفه‌ی نحوی کلمات در جمله است و حال آنکه در بررسیهای صرفی هرگز نباید اصطلاح «قید» را بکاربرد. مگر ما میتوانیم مثلا وقتی از حسن و حسین و احمد و... صحبت میکنیم کلمه‌های رئیس ومعاون و پیشخدمت و آهنگر و... را نیز در همان ردیف ذکر کنیم؟

البته هر زمره‌ی صرفی میتواند (وباید) در نحو عهده‌دار رلی در جمله گردد. همانطورکه هر انسان میتواند (وباید) عهده‌دار وظیفه‌ای در اجتماع باشد. بدون تردید کلمه‌ی «کجا» نیز بعنوان یك زمره‌ی صرفی میتواند در جمله در رل قید مکان بکار رود. باری، بفرض آنکه «قید» را در معنای «ظرف» بپنداریم و پابند اصطلاح نگردیم تازه می‌بینیم که صاحب دستور جامع «کجا» را فقط وقتی برای پرسش باشد «قید استفهامی مکانی» میشمارد نه‌کنایه. از اینجا معلوم میشود که ایشان اصولا «کجا» را بعنوان کنایه‌ی پرسشی قبول ندارند و حال آنکه بنظر ما این کلمه یکی از کنایات پرسشی اصیل فارسی است و در جمله معمولا در رل قید مکان بکار میرود.

بهرحال، کنایات پرسشی بعنوان یك گروه از کنایات ویژگیهایی نیز دارند وآن اینست **که همه‌ی آنها راجع باجزاء نومیناتیف کلام پرسش میکنند.** از خود این تعریف کوتاه میتوان ملاك تشخیص معتبری نیز برای آیندسته از اجزاء کلام بدست آورد. مهمترین ملاك سنجش کنایات پرسشی همانااینست که **کلمه‌ای که در پاسخ آنها قرار میگیرد ضرورتا و الزاما بایدمنسوب بیکی ازاجزاء نومیناتیف کلام (اسم، صفت، عدد، ظرف) باشد.**

فهرست ناتمامی از کنایات پرسشی فارسی بیاوریم:

الف)ـ کنایات پرسشی مربوط باسامی: که؟ کی؟ چه؟ کدام؟

ب)ـ کنایات پرسشی مربوط بصفات و ظروف چگونگی: چطور؟ چگونه؟

چون؟ چسان؟...

پ)ـ کنایات پرسشی مربوط باعداد: چند؟ چندم؟

ت)ـ کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف زمان: کی؟

ث)ـ کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف مکان: کجا؟

ج)ـ کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف کمیت و مقدار: چقدر؟

دیده میشود که ملاك سنجش مذکور در بالا در مورد تمام آنها صادق است: پاسخ کنایات دسته‌ی اول اسم است. پاسخ کنایات دسته‌ی دوم صفت یاظرف چگونگی است، پاسخ کنایات دسته‌ی سوم عدد است، پاسخ کنایات دسته‌های چهارم و پنجم و ششم نیز بترتیب ظروف زمان و مکان و کمیت و مقدار است.

و اینك ببررسی خصوصیات صرفی و نحوی کنایات پرسشی فارسی میپردازیم.

بدیهی است که چون کنایات پرسشی مربوط باجزاء مختلف نومیناتیف کلام هستند خصوصیات گرامری متفاوتی نیز از خود نشان میدهند و لازم است که این خصوصیات را نیز برحسب وابستگی آنها باجزاء کلام مربوطه مورد بررسی قرار داد.

الف)ـ کنایات پرسشی مربوط باسامی.

این کنایات عبارتنداز «که؟» و «کی؟» (برای انسان) و «چه؟» (برای غیر انسان و «کدام؟» (برای انسان و غیر انسان).

چون این کنایات مربوط باسامی هستند طبعاً باید آنها را از نظر زمره‌های گرامری مربوط باسامی نیز سنجید.

تمام این کنایات نمودارهای گرامری زمره‌ی حال را در اسامی قبول‌میکنند، یعنی میتوانند با سرافزوده‌ها و پی‌افزوده‌ی «را» بکار روند:

ـ از که؟ بکه؟ باکه؟ برای که؟ بجز که؟ که‌را؟ ازکی؟ بکی؟...

ـ ازچه؟ بچه؟ باچه؟ برای‌چه؟ بجزچه؟ چه‌را؟...

ـ از کدام؟ بکدام؟ باکدام؟ برای کدام؟ بجز کدام؟ کدام‌را؟...

دیده میشود که از این نظر فرقی با اسامی ندارند. اما این کنایات نمیتوانند نمودارهای گرامری زمره‌ی صرفی تعیین و تفکیك را بپذیرند. ببینیم چرا این پدیده رخ میدهد. دلیل این امر آنست که مفهوم نامعین بودن و تنکیر در خود مضمون این کنایات مندرج است. اگر کلمه‌ای بنفسه واز لحاظ مضمون خود غیر معین است دیگر نیازی بنمودار گرامری تنکیر نخواهد داشت. کنایات پرسشی مزبور بخودی‌خود نامعین هستند. پس نیازی بافزودن حرف تعریف نکره در آخر آنها نیست.

کنایات پرسشی مزبور میتوانند نمودارهای گرامری زمره‌ی کمیت و عدد را در اسامی (علامت جمع) قبول کنند: که‌ها؟ کیان؟ چه‌ها؟ کدامها؟

از نظر خصوصیات نحوی نیز باید گفت که کنایات پرسشی مربوط باسامی نیز مانند خود اسامی در جمله در رل اعضای اسمی جمله بکار میروند:

که آمد؟ کی اینحرفها را زد؟ چه اتفاق افتاد؟ (در رل نهاد).

چه میگویی؟ کدام را میخواهی؟ با که صحبت میکنی؟ (در رل تمم بیواسطه و با واسطه).

مقصودت چیست؟ این کیست؟ برادرت کدام است؟ (گزاره‌ی اسمی).

کدام کتاب را برداشتی؟ کتاب کی نزد تست؟ (تعیین اسمی).

ب)- کنایات پرسشی مربوط بصفات و ظروف چگونگی.

قبلا گفتیم که اغلب صفات فارسی بعلت نداشتن علائم فارقه‌ی مرفولوژیك بسهولت میتوانند در جمله هم در رل تعیین‌کننده (وظیفه‌ی اصلی صفات) و هم در رل قید چگونگی (وظیفه‌ی نحوی ظروف چگونگی) بکار روند. بدیهیست که وقتی صحبت از کنایات پرسشی در میان است، این کنایات بدون تردید فاقد علائم فارقه‌ی مرفولوژیك بوده و بنابراین تفکیك آنها بدو گروه مجزا (کنایات پرسشی مربوط بصفات و کنایات پرسشی مربوط بظروف چگونگی) غیرمقدور است. بهمین دلیل نیز باهم بررسی میشوند.

در رابطه با این خصوصیت باید گفت که فقط زمره‌ی صرفی درجه است که باید در مورد این کنایات تطبیق شود. اما بـا کمی تأمل میتوان فهمید کـه این کلمات بمقتضای مضمون پرسشی خود نمیتوانند زمره‌ی درجه را بپذیرند. در اینجا ما اصولا از چگونگی مطلق اشیاء و اعمال پرسش میکنیم نـه از مقایسه‌ی این چگونگیها. ما میپرسیم: حال شما چطور است؟ ما میپرسیم: باین پـرسش چگونه باید پاسخ داد؟...

در مثال اول چگونگی حال و در مثال دوم چگونگی پاسخ مورد پرسش‌است. پرسش ما بمنظور استفسار از خود چگونگی است و بس.

بدیهیست که اینگونه کنایات طبعاً نمیتوانند نمودارهای گرامری زمـره‌ی صرفی کمیت (علامت جمع) را قبول کنند، زیرا چنین زمره‌ی گرامری اصولا در صفات و ظروف فارسی وجود ندارد.

از نظر خصوصیات نحوی این کنایات میتوانند در جمله در رل تعیین‌کننده‌ی وصفی (رل نحوی خاص صفات) و در رل قید چگونگی (رل نحوی خاص ظروف چگونگی) بکار روند:

ـ چگونه پرسشی از شما بعمل آمد؟ (تعیین‌کننده‌ی وصفی).

ـ شما چطور پاسخ دادید؟ (قید چگونگی).

پ)ـ کنایات پرسشی مربوط باعداد.

این کنایات در فارسی باشکال «چند؟» (برای اعداد اصلی) و «چندم؟» (برای اعداد ترتیبی) دیده میشوند. در بحث اعداد خواهیم دید که اعداد اصلی فارسی برخلاف برخی دیگر از زبانهای هند و اروپایی (مثلا روسی) فاقد علائم فارقه‌ی صرفی هستند و زمره‌ی صرفی ویژه‌ای نیز ندارند. خصوصیت عمده‌ی اعداد اصلی فارسی اینست که‌میتوانند جانشین اسامی گردیده‌ودرنتیجه زمره‌ی‌صرفی حال را بپذیرند:

پنج از چهار بزرگتر است. دوازده را بر شش تقسیم کنید! چهار را از هفده کم کنیم! سه را با دوازده جمع کن!

پس باید نتیجه گرفت که کنایه‌ی پرسشی «چند؟» نیز باید واجد همین خصوصیت باشد و بتواند با قبول سرافزوده‌ها و پی‌افزوده‌ی «را» جانشین اسامی گردد. درحقیقت نیز استعمال سرافزوده‌های عمده‌ی فارسی با «چند؟» (بچند؟ باچند؟ ازچند؟ تاچند؟...) و نیز استعمال پی‌افزوده‌ی «را» با «چند؟» (چند را؟) در بدو نظر ممکنست. اما باید قدری بیشتر تعمق کرد و درجه‌ی کامل بودن حکم را بدقت سنجید.

الحاق افزوده‌ها به «چند؟» بمنظور تغییر شکل و معنای گرامری آن صورت میگیرد نه بمنظور تغییر معنای لغوی آن. بعبارت دیگر این افزوده‌ها نیز مانند تمام افزوده‌های دیگر مرفمهای شکلسازند. الحاق این افزوده‌ها بکنایه‌ی «چند؟» بمنظور استفاده‌ی نحوی است. پس بهتر است چند مثال ساده‌با کنایه‌ی‌پرسشی مزبور در اشکال مختلف بیاوریم و درجه‌ی کامل بودن حکم را وارسی کنیم.

کنایه‌ی پرسشی «چند؟» در جمله معمولا در رل تعیین‌کننده‌ی مجانب (بدون اضافه) بکار میرود:

چند روز استراحت کردید؟ این کتاب را بچند ریال خریدید؟ از چند نفر پرسیدید؟ چند جا را دیدید؟

در تمام مثالهای بالا «چند؟» یا بطور منفرد و یا با سرافزوده‌ها بکار رفته است. ولی در هر مورد خود آن کنایه در رل تعیین‌کننده قبل از یك اسم (روز، ریال، نفر، جا) آمده و باصطلاح داخل درترکیب گردیده‌است. همینکه نام‌ترکیب بمیان آمد باید فورا آنرا معادل نحوی اسم شمرد و نتیجه گرفت که این افزوده‌ها بخاطر ترکیب و همراه با ترکیب آمده‌اند نه بخاطر کنایه‌ی پرسشی و همراه با آن، زیرا که ترکیبها از لحاظ نحوی واجد تمام خصوصیات اسم میباشند.

چند مثال دیگر بزنیم:

قیمت این کتاب چند است؟ کتاب را بچند خریدید؟...

در این مثالها «چند؟» ظاهرا در جمله بطور مستقل بکار رفته و رل نحوی

مستقلی برعهده گرفته است: در مثال اول ـ گزاره و در مثال دوم ـ متمم. اما با کمی تأمل بآسانی میتوان فهمید که در هر دو مثال بعد از «چند؟» یك واحد پولی (ریال یا تومان) مستتر است و اهل زبان چون واحد پول رایج درکشورشان را میدانند از ذکر آن خودداری میکنند. پس بازهم حالت اول پیش می‌آید و باید گفت که ما در اینجا نیز با ترکیبهایی از کنایه‌ی «چند؟» و یك اسم روبروهستیم نه با خود «چند؟».

بدو مثال دیگر توجه کنیم:

چند گویید ما که‌ایم و چه‌ایم؟... تا چند در این عقیده پافشاری؟.

در مثال اول «چند؟» مترادف «چقدر؟» است و «چقدر؟» نیز کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف کمیت و مقدار است نه عدد. بهرحال در این مثال «چند؟» درجمله در رل قید کمیت و مقدار بکار رفته و آن واحدی نیست که مورد تحلیل ماست. در مثال دوم نیز محسوسا بعد از «چند؟» یك واحد زمانی و یا یك اسم زمان (مثلا «وقت») مستتر است و ترکیب «چند؟» با آن اسم نوع گرامری این کلمه را عوض کرده، آنرا بمترادف کنایه‌ی پرسشی زمانی «کی؟» تبدیل نموده است.

از مجموعه‌ی گفته‌ها بالا باید نتیجه گرفت که کنایه‌ی پرسشی «چند؟» مربوط باعداد اصلی میتواند در داخل ترکیبهای تعیینی در رل تعیین‌کننده‌ی مجانب استعمال شود.

و اما کنایه‌ی پرسشی «چندم؟» که مربوط باعداد ترتیبی است واجد خصوصیات اعداد ترتیبی میباشند. اعداد ترتیبی نیز (چنانچه خواهیم دید) خصوصیات نحوی صفات را دارند و در جمله در رل تعیین‌کننده‌ی مجانب یا اضافه‌ای بکار میروند: نفر چندم؟ چندم روز؟

ضمنا باید خاطرنشان ساخت که «چندم؟» مانند سایر کنایه‌های پرسشی مربوط بصفات نمیتواند زمره‌ی گرامری درجه («تر» و «ترین») را بپذیرد.

ت)ـ کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف زمان.

این کنایه در فارسی بصورت «کی؟» ادا میشود. از لحاظ صرفی این کنایه مانند هر ظرف زمان دیگر فارسی فقط میتواند آن سرافزوده‌هایی را بپذیرد که با اجرای رل نحوی خاصش موافقت داشته باشند و آنرا در عهده‌داری این رل نحوی (قید زمان) یاری رسانند.

«کی؟» یا در حالت فاعلی در رل‌قید زمان بکارمیرود: کی‌آمدی؟ کی‌میروی؟... و یا آنکه اصولا با سرافزوده‌ی «از» (نمودار آغاز زمان عمل) و «تا» (نمودار پایان زمان عمل) همراه است:

از کی بشهر آمده‌ای؟ تا کی در اینجا خواهی ماند؟

البته گاهی سرافزوده‌های دیگری نیز مانند «به» و «برای» میتوانند «کی؟»را مشایعت کرده در ایفای وظیفه‌ی نحوی‌اش کمك نمایند: ادامه‌ی گفتگوی شما به کی (چه وقت) محول شده است؟ اینها را برای کی (چه وقت) نگاهداشته‌ای؟

در هر دو مثال بالا کنایه‌ی «کی؟» در رل قید زمان بکار رفته است و مسلم است که در فارسی ادبی کنونی در چنین مواردی ترجیحا از ترکیب «چه‌وقت؟» استفاده میکنند و استعمال «کی؟» با سرافزوده‌های «به» و «برای» در زبان‌محاوره متداولتر است.

ث)ـ کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف مکان.

این کنایه نیز در زبان فارسی بصورت «کجا؟» بیان میشود و بطوریکه قبلا نیز گفتیم یکی از کنایات پرسشی اصیل فارسی است. خصوصیات صرفی و نحوی این کنایه نیز شبیه کنایه‌ی زمانی «کی؟» است. این کنایه باید در جمله در رل قید مکان بکار رود و بنابراین سرافزوده‌های مشایع آن معمولا «از» (نمودار نقطه‌ی آغاز حرکت) و «تا» (نمودار نقطه‌ی پایان حرکت) و «در» (نمودار محل اجرای حرکت) میباشند: از کجا میآیی؟ بکجا میروی؟ تا کجا خواهی خواند؟ در کجا هستی؟

تبصره‌ـ در فارسی کنونی (بطوریکه همه میدانیم) عموما و در زبان محاوره خصوصا سرافزوده‌ی «به» و «در» پیش از قیود مکان غالبا میافتند:

(به) کجا میروی؟ (در) کجا هستی؟

این کنایه گاهی نیز در داخل ترکیبهای تعیینی اضافه‌ای در رل تعیین‌شونده بکار میرود: کجای این رومان را پسندید؟

ج)ـ کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف کمیت و مقدار.

این کنایه نیز در فارسی بصورت «چقدر؟» بیان میشود. در اینجا نیز مانند سایر کنایات پرسشی مربوط بظروف باید منحصراً آن خصوصیات گرامری را مورد توجه قرار داد که در ایفای رل نحوی کنایه (قید کمیت و مقدار) مورد استفاده‌اند. این قبیل کنایات چون جانشین اسامی و صفات نیستند بنابراین خصوصیات صرفی آنها را نیز ندارند. تنها نمودار گرامری‌ای که میتوانند بپذیرند برخی سرافزوده‌ها هستند وبس. این کنایه بیشتر در حالت فاعلی بکار میرود:

چقدر حرف زدی؟ چقدر کار کرد؟

دسته‌ی سوم

کنایات غیر معین (مبهمات)

کنایات غیر معین و یا باصطلاح بسیاری از دانشمندان زبانشناس ایرانی «مبهمات»، طبق تقسیم‌بندی پیشنهادی ما آخرین دسته‌ی کنایات را تشکیل میدهند.[1] درست است که صاحب «دستور جامع» زیر عنوان «مبهمات» و یا «اشارات» و یا «موصولات» پنج دسته‌ی بزرگ از کنایات را در نظر گرفته‌است که در ترکیب آنها هم کنایات غیر معین حقیقی و هم جانشینهای تأکیدی و اشاره‌ای و هم تعدادی پیوندکها (حروف ربط) و ترکیبهای‌پیوندکی (نظیر: آنکس که، هرکس که، هر آنچه...) داخلند (دستور جامع. چاپ دوم. ص ٦٦٩ تا ٦٧٦) ولی باید گفت‌که پژوهنده‌ی محترم بهرحال قسمت عمده‌ی‌کنایات غیرمعین‌فارسی را در اینجا گنجانیده است.

درباره‌ی تعداد کامل و قطعی ایندسته از کنایات و خصوصیات لغوی و معنایی و گرامری آنها نیز بین زبانشناسان و محققان وحدت نظر وجود ندارد. برخی از دانشمندان زبانشناس غیر ایرانی فقط «برخی» و «بعضی» و «فلان» و «کمی» و «اندکی» و «چیزی» را جزء این دسته داخل کرده‌اند و ضمنا کلمه‌ی «هر» را زیر عنوان «کنایه‌ی معین‌کننده» آورده‌اند (یوری‌روبینچیك دکتر علوم فیلولوژی و کارمند ارشد انستیتوی خاورشناسی شوروی). پاره‌ای دیگر از همین محققان در کلمه‌ی «هر» خصوصیات نحوی آنرا در نظر گرفته و بهمین‌دلیل آنرا «ضمیر غیر مستقل» نامیده‌اند (مرحوم پروفسور لازار پیسیکوف).

در تقسیم‌بندی عمومی ما کنایات بگروههای شخصی، اشاره‌ای، تأکیدی، پرسشی و غیر معین دسته‌بندی شده‌اند. در این تقسیم‌بندی نیز ویژگیهای لغوی ــ معنایی این کلمات ملاك قرار گرفته‌اند و بنابراین اگر در بین آنها بطور ابتدا بساکن خصوصیات نحوی بعضی از آنها را ملاك گرفته و آنها را «تعیین‌ــکننده» و یا «غیر مستقل» بنامیم درست مثل‌اینست که گفته‌باشیم: درکتابخانه‌ی من... جلد کتاب فارسی و... جلد انگلیسی و... جلد آلمانی و... جلد کتاب تاریخ و... جلد کتاب فلسفه و... جلد کتاب قطور و... جلد کتاب قرمزرنگ و... وجود دارد!! چرا اینطور گفتار بنظر غریب میآید؟ ــ بدلیل آنکه سنجش ما

---

[1] ــ جزء کنایات زبان فارسی یکی دو گروه کوچك دیگر نیز وجود دارند که باید آنها را «کنایات انکاری» و «کنایات تعمیمی» نامید. ولی چون گروهها تعداد ناچیزی دارند و بعلاوه در شرایط معینی بوجود می‌آیند از ذکر جداگانه‌ی آنها خودداری می‌شود و در همین بحث حاضر به مقتضای مورد ذکری از آنها خواهد رفت. ا. ش.

با ملاك واحدی صورت نگرفته و در جریان گفتار واحدی سه دفعه ملاك را تغییر داده‌ایم. اصطلاح «ضمیر معین‌کننده» و یا «غیر مستقل» نیز در ردیف اصطلاحات شخصی و اشاره‌ای و تأکیدی و... همانقدر غریب و نامعقول خواهد بود. درست است که «هر» حقیقتا نمیتواند در جمله مستقلا بکار رود و حتما باید آنرا با اسمی همراه ساخت ولی در هر حال باید گفت که کلمه‌ی «هر» همراه با اسم مشایع خود یك ترکیب جانشینی تعمیمی را تشکیل میدهد و این جانشین با جانشین تعمیمی دیگر فارسی یعنی «همه» دسته‌ی مخصوصی از جانشینها را بوجود میآورند.

باری، بنظر ما زیرعنوان کنایات غیر معین‌فارسی باید این‌کلمات راجمع‌کرد: بعضی، برخی، پاره‌ای، فلان، فلانی، کمی، اند، اندی، اندکی، بسیاری، چندی، قدری، مقداری، کسی، چیزی، طوری، جوری، طرزی، لختی، وقتی، زمانی، جایی، محلی...

و اینك بشرح خصوصیات لغوی و گرامری ایندسته از کنایات فارسی میپردازیم.

۱ـ کنایات «بعضی» و «برخی». بطوریکه معلوم است این دو کنایه در اصل از الحاق حرف تعریف نکره‌ی «ی» باسامی «بعض» و «برخ» با معانی لغوی «جزء» و «بخش» و «حصه» بوجود آمده‌اند. دو اسم اخیر در فارسی کنونی معمولا مورد استعمال مستقل خود را از دست داده‌اند و جز عده‌ی معدودی از نویسندگان (که این دو کلمه را در حال اضافه با یك اسم جمع بکار میبرند: بعض اشخاص) کسی باستعمال مجزای آنها نمیپردازد. در اینجا هرچند که حرف تعریف «ی» در اول در رل اصلی خود باسامی «بعض» و«برخ» چسبیده وجنبه‌ی مرفم‌شکلساز داشته است، لیکن بعدها همین مرفم **شکلساز** با اسامی مدخول خود درآمیخته و تبدیل بمرفم واژه‌ساز گردیده و کلمات جدیدی بصورت «بعضی» و «برخی» بوجود آورده که در مرحله‌ی کنونی زبان دیگر نمیتوان آنرا از ترکیب اسامی مدخول خود خارج ساخت. بنابراین تلاش اشخاصی که میکوشند با اتکاء بر منشاء اصلی کلمات همیشه آنها را در همان حال رکود و عدم تحرك نگاهدارند و با دخول اشکال جدید وتغییر یافته‌ی این‌کلمات بزبان بشدت مخالفت‌میورزند، بنظر ما تلاشی بیهوده است. زبان هر قومی پیوسته در حال پیشرفت و تکامل و روانی و ساده شدن است. این یك جریان طبیعی هر زبانی است، جریانی است که حیات زبان آنرا طلب کرده و میکند و خواهد کرد. مخالفت با این جریان در حکم مخالفت با قوانین مسلمه‌ی تحرك زبان و جامعه است (البته ما با این‌مدعای خود هرگز طرفدار ایجاد هرج‌ومرج در زبان نیستیم. سوء تفاهمی نشود). یکی از خصوصیات قطعی هر زبان و از جمله البته زبان فارسی اینست که عناصر

شکلساز متدرجا بعناصر واژه‌ساز بدل میشوند و نمیشود این سیر تکاملی را در زبان نادیده انگاشت و با آن بمخالفت برخاست.

در فارسی کنونی که مورد بررسی ما است هر دو کنایه‌ی بالا همیشه قبل از اسامی در حال جمع آمده و با رابطه‌ی نحوی (مجانبت (بدون اضافه) تشکیل یك ترکیب تعیینی مجانب را میدهند:

بعضی اشخاص... برخی چیزها...

این ترکیبهای تعیینی نیز مانند هر ترکیب تعیینی دیگر میتوانند نظیراسامی واجد خصوصیات گرامری اسم گشته سرافزوده‌های «به» و «با» و «از» و «در» و... و یا پی‌افزوده‌ی «را» را بپذیرند: با بعضی اشخاص... ببرخی چیزها... از بعضی مطالب... برخی کلمات را...

ضمنا باید گفت که در ترکیبهای بالا میتوان سرافزوده‌ی «از» را بین اجزاء ترکیب آورد: بعضی از اشخاص... برخی از چیزها... این امر نیز بدون شك معلول معنای لغوی اصلی اسامی «بعض» و «برخ» است و باید از این پدیده چنین نتیجه گرفت که این دو اسم در داخل ترکیب نیز تا حدود زیادی معانی لغوی اصلی خود را نگاه داشته و همسنگ مترافات خود، یعنی «قسمت» و «بخش» و... گردیده‌اند، با این اختلاف که کلمات اخیر را ضرورتاً باید با «از» بکار برد ولی استعمال «از» همراه با «بعضی» و «برخی» امری اختیاری و پدیده‌ای اسلوبی است.

یکی از محققان ایرانی ضمن صحبت از «بعضی» مینویسد که این کنایه گاهی نیز میتواند در جمله بصورت مستقل بکار رود و حتی علامت جمع «ها» نیز بپذیرد: بعضیها خیال میکنند که... این نکته البته درست است، منتها بایدافزود که هرچند «بعضیها» گاهی مانند کنایه‌ی غیر معین (در معنای بعضی اشخاص) استعمال میشود، ولی در فارسی کنونی گاهی نیز مانند یك کنایه‌ی معین بکار میرود. بدین‌معنی که گاهی گوینده بدلایلی مایل نیست نام شخص کاملا معین را ببرد و در این مورد با کنایه‌ای که غالبا با ژست چشم و ابرو نیز همراه است کلمه‌ی «بعضیها» را بزبان میآورد و شنونده نیز کاملا بمقصود او پی میبرد و مرجع «بعضیها» را خیلی خوب میفهمد.

در فارسی کلاسیك و کنونی کنایه‌ی «پاره‌ای» نیز بسیاری از ویژگیهای لغوی و گرامری کنایات غیر معین «بعضی» و «برخی» را مالك است. معهذا بسیاری از محققان بدلایلی که برما معلوم نشده است این کنایه را جزء کنایات غیر معین فارسی داخل نمیسازند و از آن نامی نمیبرند. فرق این کنایه با دو کنایه‌ی اولی در اینست که این کنایه نمیتواند مانند اسم علامت جمع قبول کند

و نمیتوان شکل «پاره‌ای» را با «ها» جمع بست. بنظر ما دلیل این امر نیز آنست که در «پاره‌ای» هنوز قسمت اصلی آن (پاره) معنای لغوی خود را بطور کامل حفظ کرده و حرف تعریف «ی» هنوز توانسته است با آن درآمیزد.

برخی از زبانشناسان ایرانی (عبدالعظیم قریب، عبدالرحیم همایون فرخ) و غیر ایرانی (یوری روبینچیك) کلمه‌ی «هیچ» را جزء کنایات غیر معین میآورند. بنظر ما این کلمه خواه در زبان فارسی و خواه در تاجیکی جزء کنایات غیر معین نبوده، بلکه کنایه‌ایست که بهتر است آنرا «کنایه‌ی انکاری» خواند. آرزو مانوف زبانشناس تاجیك نیز کلمات «هیچ» و «هیچیك» و «هیچکس» را کنایات انکاری زبان تاجیکی مینامد و بنظر ما کار درستی میکند. ضمنا باید گفت که «هیچ» موقعی که **در جملات انکاری** بکار رود هم میتواند بعنوان عضو مستقل جمله (هیچ نگفت)[1] و هم میتواند مانند تعیین‌کننده‌ی یکی از اعضای اسمی جمله (هیچ حرفی ندارم) بکار رود. در حالت اول نیز تنها کلمه‌ی «چیز» از دنباله‌ی ترکیب حذف شده است.

باری، در هر حال بهتر است که «هیچ» را کنایه‌ی انکاری شمرد نه غیر معین. کنایه‌ی «هیچ» را در جملات تصدیقی نیز میتوان استعمال کرد، ولی دراین صورت جمله باید ضرورتا جمله‌ی پرسشی باشد و ضمنا در اینجا «هیچ» خصوصیات لکسیك خود را ازدست داده وواجد ویژگیهای ادات پرسشی میگردد: هیچ (آیا) خبر دارید که...

۲ـ کنایه‌ی «فلان». هم در زبان فارسی و هم در زبان تاجیکی «فلان» را کنایه‌ی غیر معین میشمارند و در حقیقت نیز این کلمه از لحاظ معنای لغوی خود یك کنایه‌ی غیر معین نمونه‌ای میباشد. این کنایه از لحاظ نمودارهای گرامری خود با کنایات «بعضی» و «برخی» و «پاره‌ای» اختلافاتی دارد. مثلا اسم متعاقب «فلان» میتواند مفرد یا جمع باشد (فلان شخص... فلان اشخاص...) و حال آنکه اسم متعاقب کنایات «بعضی» و «برخی» الزاما باید جمع باشد. اختلاف دیگر آن است که برخلاف کنایات «بعضی» و «برخی» پس از کنایه‌ی «فلان» استعمال سرافزوده‌ی «از» ممکن نیست و این خصوصیت همانا معلول معنای‌لغوی این‌کنایه است که با معانی لغوی دو کنایه‌ی نامبرده در پیش مغایر است.

در فارسی کلاسیك کنایه‌ی «فلان» میتوانسته امت بعنوان عضو مستقل جمله نیز بکار رود: «گفت من فلانم و این همان سنگ است که در فلان تاریخ بر سر من زدی». (سعدی) ولی در فارسی کنونی کنایه‌ی «فلان» خصوصیت

۱ـ البته در اینجا «هیچ» جزء اول ترکیب مجانب «هیچ چیز» است. ا. ش.

استعمال مستقل خود را در حدود زیادی از دست داده است و بغیر از استعمال در ترکیبهای تعیینی مجانب نظیر «فلان حرف» و «فلان چیزها» میتواند بشکل ترکیب «فلان و بهمان» نیز بکار رود.

۳ـ کنایه‌ی «فلانی». این کلمه را نیز زبانشناسان فارسی و تاجیك جزء کنایات غیر معین شمرده‌اند. ولی بنظر ما میرسد که در مرحله‌ی کنونی زبان فارسی بسختی میتوان با استعمال این کنایه در شکل کنایه‌ی غیر معین برخورد کرد. هم‌اکنون وقتی از شخص معینی صحبت در میان است و نمیخواهند نامش را ببرند معمولا از «فلانی» استفاده میکنند: فلانی بشما سلام میرساند... مثل اینست که کنایه‌ی غیر معین برای اشاره بشخص معین مورد استفاده قرار گرفته است. این خود یکی از خصوصیات بسیار جالب زبان بعنوان وسیله‌ی آمیزش و اختلاط است که انسان یك کلمه‌ی نامعین مبهم را برای افاده‌ی مفهومی معین که مایل نیست نامش را ببرد بکار میگیرد.

٤ـ کنایه‌های غیرمعین «کسی» و «چیزی». این دو کنایه نیز از الحاق حرف تعریف نکره باسامی «کس» و «چیز» بوجود آمده است. درخصوص انتساب این دو کلمه بگروه کنایات غیر معین و نیز درباره‌ی استعمال مستقل «کس» درمعنای «شخص» و «انسان» و همچنین درخصوص تعیین زمره‌ی صرفی آنها اختلافاتی بین متخصصان موجود است که بحث در ان از حوصله‌ی این مقال خارج است و در بخش نحو بتفصیل در آن باره صحبت خواهد شد. همینقدر در اینجا میتوان گفت که این دو کلمه همیشه ودرهمه‌جا نمیتوانند کنایه‌ی غیرمعین شمرده‌شوند. این دو کلمه تنها موقعیکه در جملات تصدیقی بکار میروند و مفاهیم «شخص غیر معین» و «چیز غیر معین» را میرسانند بصورت کنایات غیرمعین درمی‌آیند: کسی آمد. چیزی گفت. ولی اگر همین کنایات در جملات انکاری استعمال شوند دیگر کناه‌ی غیر معین نبوده، بلکه جزء کنایات انکاری شمرده میشوند و معانی «هیچکس» و «هیچ‌چیز» را افاده خواهند نمود: کسی نیامد = هیچکس نیامد. چیزی نگفت = هیچ چیز نگفت.

این دو کنایه‌ی غیر معین در جملات تصدیقی میتوانند بعنوان عضو مستقل جمله بکار روند و در اینگونه موارد گاهی سرافزوده‌ی «از» بین این کنایات و اسم جمع مشایع آنها قرار میگیرد: کسی از آشنایان سررسید. چیزی از محفوظات خود بگویید.



چند کنایه‌ی غیر معین که در بالا بآنها اشاره شد کنایاتی بودند که عموما مربوط باشخاص و اشیاء بوده و بنابراین همانطورکه قبلا نیز گفته شد جزئی از گروه بزرگ کنایات را تشکیل میدهند. لیکن ثابت شد که کنایات فقط

مربوط باسامی نبوده، بلکه میتوانند مربوط بعلائم و چگونگی اشیاء (صفات)، مربوط بتعداد اشیاء (اعداد) و بالاخره مربوط بچگونگی حرکات (ظروف) نیز باشند. از این نظر باید گفت که کلمات: اند، اندی، اندکی، کسی، چندی، بسیاری، لختی، طوری، جوری، وقتی، قدری، زمانی، جایی، محلی... نیز در جرگه‌ی کنایات غیر معین فارسی داخلند. با کمال تأسف باید گفت که کلمات بالا که مربوط بسایر اجزاء کلام (غیر از اسم) بوده و از هر حیث واجد خصوصیات سایر کنایات هستند تاکنون درکتب دستور زبان‌فارسی جزءکنایات نیامده‌اند. فقط دانشمند برجسته و محقق شهیر عبدالرحیم همایون‌فرخ در «دستور جامع» خود کلمات: اندی و اندکی و کمی و بسیاری را درجرگه‌ی کنایات غیر معین آورده است که البته عملی شایان تقدیر است (دستور جامع. ص۶۷۳). تمام کلماتی که در بالا از آنها نام بردیم از نظر خصوصیات لغوی ــ معنایی خود جزء کنایات غیر معین بوده و همگی در جمله در رل قیود مختلف بکار میروند، زیرا نمودار مفاهیم قیدی هستند.

و اینك خصوصیات هر دسته‌ی آنها را جداگانه بررسی میکنیم.

۵ــ کنایات «کمی»، «اند»، «اندی»، «اندکی»، «قدری»، «لختی» و «مقداری».

همه‌ی این کنایات نمودار کمیت غیر معین میباشند. برخی از این کنایات (اندی، قدری، مقداری) همیشه نمودار مقدار و کمیت اشیاء بوده و برخی دیگر (کمی، اندکی، قدری) نیز میتوانند نمودار کمیت در اشیاء و یا در زمان باشند.

این کنایات دارای خصوصیات گرامری زیر میباشند:

الف)ــ در جمله میتوانند بطور مستقل در رل قید اندازه و مقدار بکار روند:

کمی حرف زد. قدری غذا بخور. اندکی تأمل کردیم...

ب)ــ جزء اول یك ترکیب تعیینی مجانب گشته و در جمله در رل قیدمقدار و یا قید زمان بکار روند:

کمی بعد دوباره شروع بصحبت کرد. اندکی قبل اینجا بود. چندی پیش‌او را دیدم...

ج)ــ مانند کنایات «بعضی» و«برخی» دراینجا نیز بین‌آنهاو اسم‌مشایعشان (اسم در حال جمع و یا اسم جمع) سرافزوده‌ی «از» میتواند علاوه شود:

کمی از غذا را خوردم. اندکی از نطق او را شنیدم...

د)ــ کلمه‌ی «اند» در فارسی نمودار عددی از ۳ تا ۹ است و از این نظر میتواند بحق جزء کنایات غیر معین شمرده شود:

صد واند ساله یکی مرد غرچه چرا شصت‌وسه زیست آن مرد تازی؟

لیکن این کلمه معمولا پس از اعداد اصلی و نومراتیف مربوط بآن عدد و یك «و» آمده، حرف تعریف نکره نیز پـذیـرفته بصورت: ده‌سال و انـــدی... استعمال میشود.

ﻫ)ـ کنایات «بسیاری» و «مقداری» نیز در ترکیبهای قیدی همراه با «از» بکار میروند و اسم متعاقب آنها (تعیین‌شونده) نیز همیشه در حالت جمع مبآید و یا آنکه خود اسم جمع است:

بسیاری از حرفهای او نامسموع بود. مقداری از غله را برای زمستان ذخیره کرد...

اما باید دانست که استعمال «از» ضرورت ندارد:

بسیاری (از) حرفها... مقداری (از) غله...

۶ـ کنایات «طوری» و «جوری» و... همه نمودار چگونگی هستند. ایندسته از کنایات غیر معین فارسی خصوصیت مشترکی دارند و آن اینست که همه‌شان در جمله بطور مستقل در رل قید چگونگی بکار میروند:

بالاخره طوری او را قانع ساختم. باید طوری با او کنار آمد.

باید گفت که استعمال مستقل این کلمات در جمله در رل قید چگونگی‌شرط اساسی و اصلی است تابتوانند کنایه‌ی غیر معین‌شمرده شوند. درغیراینصورت آنها وظیفه‌ی نحوی کاملا متفاوتی داشته و در تشکیل یکدسته‌ی مهم از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی رل بسیار حساسی برعهده دارند (در این باره در بخش نحو جملات مرکب بتفصیل کافی صحبت خواهد شد):

طوری حرف میزد که همه را دچار شگفتی کرده بود.

۷ـ کنایات «لختی» و «زمانی» و «وقتی» و... نیز نمودار زمـان غیر معین میباشند و مانند کنایات دسته‌ی ششم تنها موقعی میتوانند کنایـه‌ی غیر معین شمرده شوند که در جمله بطور مستقل در رل قید زمان بکار روند:

وقتی در بیابان راه گم کرده بودم... (سعدی)

در غیر اینصورت نیز آنهـا در تشکل جملات مـرکب وابسته‌ی سنته نیك فارسی (بعدها خواهد آمد) رل مهمی بازی میکنند.

۸ـ کنایات «جایی» و «محلی» و... نیز نمودار مکان غیر معین هستند ومانند دو دسته کنایات بالا فقط هنگامی کنایه‌ی غیرمعین شمرده میشوند که مستقلا در جمله در رل قید مکان استعمال شوند:

بالاخره جایی برای استراحت پیدا کرد.

٤ـ اعداد

اعداد یکی از اجزاء کلام هستند که از نظر خصوصیات لغوی، معنایی و گرامری خود گروه غیر متشکلی را بوجود آورده‌اند. تصادفی هم نیست که برخی از محققان آنها را شبیه اسامی و بعضی دیگر شبیه صفات شمرده‌اند. برخی نیز مانند صاحب دستور جامع اصولا آنها را در سیستم عمومی اجزاء کلام جای نداده و در بحث صفات بآنها اشاره میکنند. درست است که اعداد بعنوان یك جزء کلام گاهی نمودارهای اسم و زمانی نیز نمودارهای صفت را دارا میشوند ولی وجه مشترك گروههای مختلف عدد را باید ارتباط آنها با شمارش دانست و گفت که اعداد کلماتی هستند که برای شمردن، درجه‌بندی و گروه‌بندی اشیاء بکارمیروند.

چیزی که مسلم است اینکه اعداد اصلی غالباً بجرگه‌ی اسامی نزدیکترند و همانطورکه صفات عبارت از نام چگونگیها بودند اعداد اصلی را نیز میتوان نام مقدارها شمرد. باحتمال قوی نیز دلیل آنکه در بسیاری از دستورهای زبان اعداد اصلی را بنام «اسم عدد» نامیده‌اند همین است. پس در هر عدد اصلی مانند هر اسم دیگر لااقل یك درجه تجرید مربوط باسم وجود دارد. علاوه براین در اعداد اصلی درجه‌ی تجرید دیگری نیز که مربوط بتصور مطلق شماره (بدون در نظر گرفتن اشیاء مورد شمارش) است وجود دارد که تجرید اخیر منحصراً محصول درجه‌ی تکامل معینی از تفکر بشری است. بدین ترتیب دیده میشود که اعداد اصلی عبارت از نمودارهای کاملا مجرد از تعداد اشیاء همجنس میباشند.

وجود دو درجه تجرید در اعداد اصلی باعث میشود که کودکان حتی تاسنین پنج وشش سالگی بدلیل ناتوانی درانجام عمل تجریدقادر بدرك مفهوم‌عدد نبوده‌و معمولا سن خود را نیز همانطورکه مادر بآنها آموخته بـا انگشتان دست نشان میدهند. از طرف دیگر اگر توجه کنیم که در تمام دنیا تعداد ارقام اصلی برابر تعداد انگشتان دو دست است معلوم میشود که بشر نیز در مراحل اولیه‌ی تکلم از ده انگشت دستها برای شمارش استفاده میکرده و هنوز قادر بـانجام عمل تجرید و درك مجرد عدد نبوده است.

اعداد اصلی اگر بطور مجزا و مستقل بکار روند بگروه اسامی نزدیك میشوند ولی در داخل ترکیبها واجد خصوصیت تعیین‌کننده میگردند که آنها را بصفات نزدیك میسازد. در ترکیبهای «پنج کتاب» و «پنج گوسفند» عدد «پنج» بعنوان عنصر تعیین‌کننده عرض‌اندام میکند. همانطورکه ممکنست «کتاب» و «گوسفند» را با کمك صفاتی نظیر «جالب» و «فربه» مشخص کرد و چگونگی آنها را بیان داشت. کتاب جالب... گوسفند فربه... همانطور نیزمیتوان این دومفهوم را بوسیله‌ی تعدادشان مشخص کرد و گفت: پنج کتاب... پنج گوسفند. در هر دو صورت عمل تعیین و تشخیص انجام گرفته، منتها از دو جهت مختلف. پس

معلوم میشود که اعداد اصلی نیز در داخل ترکیبهای تعیینی رل تعیین‌کننده و مشخص‌کننده را به‌عهده دارند. در بخش نحو بتفصیل بیشتری از این مقوله صحبت خواهد شد.

گفتیم که صاحب، دستور جامع اصولا اعداد را بعنوان یك جزء مستقل کلام نپذیرفته و از آنها زیر عنوان «صفات عددی» در بحث صفات نام میبرد. مسلما محقق محترم همین جنبه و طرز استعمال اعداد اصلی را در داخل ترکیبها در نظر گرفته و برآن شده است که بدون توجه دقیق در سایر مشخصاتشان آنها را در ردیف صفات بیاورد. اینست آنچه آقای همایون فرخ در این باره مینویسد:

«...یکم ـ صفات عددی. صفات عددی که معمولا در جلو موصوف یعنی معدود درآیند...» (ص ۳۰۳)

از طرف دیگر باید متوجه بود که اعداد در طبیعت بخودی‌خود وجود ندارند و از این نظر نیز نظیر صفات و جانشینها هستند. اما این وابستگی و طفیلیگری گرامری اعداد آنها را تا سطح اجزاء کمکی کلام پایین نمیآورد و نباید آنها را خارج از جرگه‌ی اجزاء اصلی کلام شمرد.

البته بحث ما در اینجا روی خصوصیات اعداد بعنوان یك زمره‌ی گرامری است و ارقام ریاضی را در نظر نداریم. در عملیات ریاضی اعداد بصورت ارقام مورد استفاده قرار میگیرند و این ارقام نیز علائم ریاضی هستند که برای انجام عمل محاسبه بکار گرفته میشوند. ضمنا باید گفت که درریاضیات ارقام برحسب قرار گرفتنشان در داخل رقم بزرگتر مفاهیم متفاوتی را میرسانند. در رقم ۵۵۵۵ هریك از چهار «۵» نمودار مقدار مشخصی است و حال آنکه در گرامر فقط ازعدد «پنج» صحبت میشود که در همه‌جا مفهوم واحدی را میرساند. البته در محاسبات شفاهی ریاضی هنگام خواندن ارقام بعنصر زبانی متوسل میشویم و در آنجا اعداد مانند اسامی بکار میروند. بهترین دلیل صحت این مدعا نیز آنست که در اینگونه موارد سرافزوده‌های عادی فارسی و پی‌افزوده‌ی «را» در حالات‌غیرفاعلی مشایع اعداد میباشند: پنج را از هفده کم کنید! بیست وشش را بر سی وچهار بیفزایید!...

از آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که اعداد زمره‌ی ویژه‌ای از اجزاء کلام هستند که برحسب مورد استعمال خود و برحسب انواع خود (اصلی، ترتیبی، کسری...) دارای خصوصیات هیبرید بوده، گاه‌مانند اسم (اعداداصلی وکسری) و گاه مانند صفت (اعداد ترتیبی) بکار میروند.

پس از این مقدمه بیمناسبت نیست چند کلمه‌ای نیز درخصوص تقسیم‌بندی متداول اعداد از لحاظ ترکیب و از لحاظ افاده‌ی معنا ذکر کرد. بدین‌منظور هر دسته از اعداد را جداگانه بررسی میکنیم.

اعداد اصلی فارسی را از لحاظ ساخت و ترکیب میتوان‌به‌سه دسته‌ی‌ساده و مشتق و مرکب تقسیم کرد.

اعداد ساده و جامد عبارتند از اعداد اصلی از یك تا ده و اعداد بیست وصد و هزار.

قسم دیگر از اعداد اصلی مانند سی، چهل، پنجاه، شصت، هفتاد، هشتاد و نود در جریان تغییرات تاریخی صوتی خود بصورت اعداد مشتق درآمده‌اند و هنوز هم در آنها ریشه‌های اعداد جامد کم و بیش محسوس است. اما باید گفت که این تغییرات صوتی باعث شده که ریشه‌ها و وندهای واژه‌ساز باهم‌درآمیخته و واحد لغوی‌ای نزدیك بکلمه‌ی جامد بوجود آورده است. معهذا ملاکهای جاری لکسیکولوژی بما اجازه نمیدهد که آنها را کلمات جامد بنامیم و باید آنها را جزء اعداد مشتق فارسی کنونی بشماریم. صاحب دستور جامع نیز به پیروی ازهمین ملاك این اعداد را جزء جرگه‌ی اعداد مشتق میداند ولی با تأسف باید گفت که ایشان اعداد از یازده تا نوزده را نیز در همین ردیف آورده جزء اعداد مشتق فارسی قلمداد میکنند (ص ۳۰۴) که البته نمیتوان با آن موافقت کرد. در اعداد یازده، دوزاده... نوزده دو عنصر جامد واژه‌ساز کاملا مشهودند و مسلما جزء اعداد مرکب فارسی میباشند.

و اما اعداد مرکب فارسی نیز مانند سایر کلمات مرکب شامل دو گروه مجزا از یکدیگرند.

در گروه نخست اعداد مرکبی داخلند که درحقیقت از راه رابطه‌ی معنایی (داخلی) و بدون کمك واسطه‌های گرامری (ظاهری) بهم چسبیده‌اند. این طرز ترکیب را در اصطلاح زبانشناسی ترکیب دترمیناسیون و ترکیبهای اینگونه را ترکیبهای دترمیناتیف مینامند. خود این گروه نیز شامل دو دسته‌ی نسبتامتمایز از هم میباشند.

دسته‌ی نخست عبارت از اعداد یازده، دوازده، سیزده، پانزده، شانزده، هفده، هجده، نوزده، دویست، سیصد و پانصد میباشد که در آنها اجزاءمتشکله از راه دترمیناسیون و بدون واسطه‌ی گرامری بهم چسبیده و بعلاوه خود این دو جزء ضمن ترکیب دچار تغییر مختصر صوتی‌نیز گشته‌اند. درنتیجه‌ی همین‌تغییر مختصر صوتی نیز اجزاء متشکله‌ی عدد مرکب شکل اصلی خود را کمی تغییر داده‌اند. مثلا اعداد یازده و پانزده و... در دوران پارسی میانه متشکل گشته (در معنای دو با ده، سه با ده، پنج باده...) و بتدریج بصورت‌امروزی درآمده‌اند.

دسته‌ی دوم از گروه اول اعداد مرکب فارسی بازهم با رابطه‌ی دترمیناتیف بوجود آمده‌اند و فرق آنها با دسته‌ی نخست در اینست که درآنها اجزاء متشکله در همان شکل اولیه‌ی خود باقی مانده و اختلاط صوتی پیدا نکرده‌اند: چهارده،

ششصد، هفتصد، هشتصد، نهصد، وهزار، پنجاه هزار...

گروه دوم از اعداد مرکب فارسی که اکثریت اعداد راتشکیل میدهند آنهایی هستند که اجزاء متشکله‌شان بوسیله‌ی یك عنصر گرامری («و» با صدای O) بهم مربوط گشته و اصطلاح زبانشناسی کوپولاسیون آنها را بهم پیوند داده است. این نوع ترکیبها را نیز ترکیبهای کوپولاتیف مینامند. این دسته شامل کلیه‌ی اعداد مرکب نظیر بیست‌ویك، چهل‌وسه، صدوبیست وپنج، هزار ونهصد و هشتاد وسه... میباشند.

اعداد ترتیبی فارسی در تمام اشکال خود جزء اعداد مشتق بشمارند، زیرا در تمام آنها ریشه‌ی عدد اصلی با پسوند واژه‌ساز (ـ م) یا (ـ مین) درآمیخته است.

اعداد کسری فارسی از لحاظ طرز تلفظ خود کمی باهم متفاوتند، ولی در هر حال جزء اعداد مرکب بشمار میروند. اگر آنها را بصورتهای متداول‌ریاضی امروزی (سه‌چهارم هفت‌دهم، صدوبیست‌وپنج هزارم...) تلفظ کنیم دیده میشود که هم عناصر ترکیب دترمیناتیف درآنها وجود داردو هم‌پسوند واژه‌ساز «ـم». اما برخی از این اعداد بصورتهای‌سه‌یك، چهاریك... پنج‌درصد... صدی پنج... نیز تلفظ میشوند که در آنها عناصر ترکیب دترمیناتیف با کوپولاتیف بچشم میخورند.

درخصوص آنچه در فارسی «اعداد توزیعی» نامگذاری شده‌اند در زیر نظر خود را بیان خواهیم داشت.

آنچه گفته شد مربوط بخصوصیات ساختمانی اعداد بود. اینك نیز طبق روش عمومی خود بشرح مختصات گرامری (صرفی و نحوی) اعداد میپردازیم.

اعداد اصلی دو طرز استعمال متفاوت ازیکدیگر دارند.

چنانچه بطور مجزا و مستقل بکار روند مشابه اسامی هستند و بنابراین پاره‌ای از خصوصیات صرفی اسم را نیز دارا میباشند. مثلا اعداد اصلی در حالت مجزا میتوانند زمره‌ی گرامری حال را در اسامی بپذیرند و باسرافزوده‌ها و پی‌افزوده‌ی «را» بکار روند. اما اعداد اصلی در داخل ترکیبها رل تعیین‌کننده دارند و در فارسی کنونی عموما جزء اول یك ترکیب تعیینی مجانب (بدون اضافه) بوده، در شکل: سه کتاب، پنج دانشجو، هفت قلم... بکار میروند. در اینصورت اعداد مزبور معنای دقیق ریاضی خود را حفظ میکنند. اما در فارسی کلاسیك گاهی با ترکیبهای مجانبی نظیر «سالی سه» برخورد میشود که در آنها مفهوم تقریب و تخمین موجود است و مقصود اینست: در حدود سه سال. در فارسی کنونی نیز نمونه‌ی: سه سالی مشغول این کار بودم... وجود دارد که بازهم عنصر تنکیر (حرف تعریف نکره) رل خود را بازی کرده و مفهوم تقریب

را بوجود آورده است.

ممکنست که ضمن محاسبات شفاهی ریاضی برخی از اعداد اصلی جزء اول ترکیبهای تعیینی اضافه‌ای قرار گیرند: ده ما بر یك... سی ما بر سه... که البته نباید آنرا حالت عمومی شمرد.

اعداد اصلی فارسی معمولا زمره‌ی گرامری کمیت قبول نمیکنند. تنها اعداد ده، صد، هزار و میلیون از این قانون مستثنی میباشند. در فارسی کنونی با اشکال ده‌ها، صدها، هزارها (هزاران) و میلیونها زیاد برخورد میشود. مسلم است که در این اعداد مفهوم دقیق موجود نیست، بلکه مقصود از بیان این‌اشکال فقط ایجاد تصوری از حدود نهایی میباشد: مقصود از ده‌ها آنست که شیئی‌مورد نظر بین بیست تا نود است.

اعداد اصلی هرگز حرف تعریف نکره قبول نمیکنند و دلیل آنرا هم قبلا گفته‌ایم.

اعداد ترتیبی فارسی در هر دو شکل خود واجد خصوصیات صفات‌میباشند. این اعداد در فارسی کنونی بصورت متداول خود (با ــ م) بکار میروند و در اینصورت معمولا جزء دوم ترکیب تعیینی اضافه‌ای هستند: کلاس سوم... سال پنجم... شماره‌ی دوم...

در فارسی کلاسیك و در اشعار گاهی با اشکال اعداد ترتیبی با پسوند «ــ مین» برخورد میشود که در این صورت جزء اول ترکیب تعیینی مجانب هستند: دومین سال... نخستین روز... این دو طرز استعمال اعداد ترتیبی فارسی مورد تصدیق تمام محققان است و نیازی ببحث ویژه ندارد.

باید یادآور شد که در بیشتر زبانهای هند و اروپایی اعداد ترتیبی مربوط به «یك» و گاهی نیز «دو» شکل متفاوتی از شکل عادی خود دارند. مثلا درفارسی اشکال: اول،نخست، نخستین، درفرانسه‌اشکال Secondair, ierprem در روسی اشکال Pêrviy (اولین) و Vtoroy (دومین)... این اشکال‌باشکل اصلی‌اعداد یك‌ودومتفاوتند. دلیل‌این‌امر نیزباحتمال‌قوی آنست‌که اولی و دومی بودن اشیاء در همان ابتدا بعنوان یکی از خاصه‌های آنها موردتوجه قرار گرفته است.

گفته شد که در برخی از کتب دستور زبان فارسی اعداد ترتیبی جزء گروه صفات شمرده میشوند. در دستور جامع که عموما اعداد جزء «صفات عددی» شمرده میشوند اعداد ترتیبی نیزبعنوان صفات مشتق موردبررسی قرارمیگیرند: «نوع دوم از صفات مشتق اعداد ترتیبی میباشند که‌با افزودن‌یك«میم» (م) بآخر اعداد اصلی چون یکم، دوم، سوم... یا با افزودن «مین» بآخر اعداد چون دومین، سومین، هزارمین ساخته میشوند». (ص ۳۲٤). صرف‌نظر از جنبه‌ی کاملاسطحی

و تصویری گفته‌های بالا که در آن اثری از تحلیل و ارزشیابی پدیده‌های زبانی و ذکر دلیل آنها نیست باید گفت که در این طرز تصویر تمام زمره‌های گرامری و صوتی و گرافیکی نیز با هم مخلوط گشته‌اند. «م» چیست؟ - یکی از حروف الفبای فارسی. حروف الفبا نیز در بحث گرافیك مورد بررسی هستند و هرگز داخل زمره‌های گرامری نیستند. وقتی صحبت از رل همین «م» در تشکیل واحد جدید زبانی در میان است باید اصطلاح مربوط بآن را نیز تا حدودی که نمودار رل گرامری آن است بکار برد. باید آنـرا مرفم واژه‌ساز و یـا پسونـد «ــ م» خواند نه «میم». بهرحال، مقصود اینست که در از تساب اعداد ترتیبی بجرگه‌ی صفات محققان ایرانی همه متفق‌القولند. ولی بنظر ما نبایـد انتساب را مطلق وقطعی شمرده بویژه نباید اعداد را عموماً واعداد ترتیبی را خصوصاً از جرگه‌ی اجزاء مستقل کلام خارج ساخته، در جرگه‌ی صفات حل نمود.

قبلا نیز گفته شد که تنها در صورتی میتوان از انتساب یك کلمه بیك جزء کلام صحبت کرد که تمام ملاکهای صوتی، معنایی و گرامری ویژه‌ی آن جزءکلام توأما در آن کلمه صادق باشند. با این ترتیب بآسانی میتوان فهمید کـه اعداد ترتیبی را نمیتوان جزء صفات شمرد. درست است که این اعداد معمولا ازلحاظ نحوی و معنایی واجــد خصوصیات، صفت هستند ولـی این اعـداد نمیتوانند مهمترین و معتبرین ملاك تشخیص صفات را کـه عبارت از «درجه» است قبول کنند. هرگز نمیشود گفت: اولتر، چهارمتر... پس‌انتساب اعداد ترتیبی‌بجرگه‌ی صفات کاری نادرست و غیر علمی است. اعداد ترتیبی چون ردیف و ترتیب قرار گرفتن اشیاء را مینمارند واجد خصوصیات تعیینی و توصیفی صفات هستند و وجه‌تشابه آنها با صفات در همین‌جا پایان میپذیرد.

از لحاظ خصوصیات نحوی نیز گفتیم کـه اعداد تـرتیبی در جمله در رل تعیین‌کننده (خواه اضافــه‌ای: نفر دوم... و خـواه مجانب: دومین نفر...) بکار میروند. ضمنا باید گفت که گاهی اعداد ترتیبی با پسوند «ــ مـی» در صورت «دومی» و «سومی»... نیز بکار میروند که در این صورت بیشتر مفهوم اشیایی کسب میکنند و میتوانند مستقلا بکار روند: اولی به دومی گفت... بدیهی است که این عمل موقعی امکان‌پذیر است کـه قبلا درخصوص مفهوم مشخص اشیاء طبقه‌بندی شده صحبت بعمل آمده و آن اشیاء برای طرفین صحبت معلوم باشد.

اعداد کسری در محاسبات مجرد ریاضی میتوانند بطور مجرد بکار روند ودر اینصورت سرافزوده‌ها وپی‌افزوده‌ی «را» را که نمودارهای زمره‌ی گرامری حال در اسامی هستند میپذیرند. اما در اینجا نیز این اعــداد مانند اعـداد اصلی نمیتوانند علامت جمع قبول کنند (مگر آنکه عمل جـانشینی اسم در آنها انجام شود). اعداد کسری ضمن شرح مسائل ریاضی‌و یا درمحاورات میتوانندبصورت

تعیین‌شونده بکار رفته جزء اول ترکیب تعیینی اضافه‌ای باشند: سه‌پنجم کتاب را خواندم... چنانچه اعداد ترتیبی در اشکال متداول عربی خود نیز بکار روند بازهم جانشین اسم هستند: نصف کتاب را خواندم... ثلث کار را تمام کردم...

بالاخره درخصوص آنچه بنام «اعداد توزیعی» در دستورهای زبان بیان و تشریح شده‌است باید گفت که این عمل بصورت یك سنت متداول درآمده و محققان بتبعیت یکدیگر آنرا تکرار نموده‌اند. اصولا بنظر ما انتساب این‌ترکیبها (چون همیشه بصورت ترکیب میآیند) بجرگه‌ی اعداد درست نیست. مگر اجباری در میان است که هر کلمه که از یك جزء کلام اشتقاق یافته باشد باید در جزء همان گروه شمرده شود؟ ــ هرگز چنین اجباری نیست. بلکه غالبا نیز برعکس است و کلمات مشتقه از یك جزء کلام معمولا نوع صرفی خود را نیز تغییر میدهند. مثلا میدانیم که صفات نسبی گروه بسیار بزرگی از صفات فارسی را تشکیل میدهند که همگی از اسامی بوجود میآیند (با افزودن پسوند واژه‌ساز «ــ ی» بنام «یای نسبت» بآخر اسامی): ایرانی،میهنی، آهنی،شهری، روستایی، پولادی... ولی همه‌شان جزء صفاتند نه اسامی. همچنین اسم فعلهای مجرد مانند خوبی، بدی، زشتی، زیبایی... همه از صفات بعمل میآیند. ولی بدون تردید جزء گروه اسامی هستند. آنچه بنام «اعداد توزیعی» در دستورهای زبان مورد بحث است خواه از لحاظ خصوصیات صرفی و خواه از نظر مشخصات نحوی خودرل تعیین‌کننده‌ی حرکات و اعمال را بعهده دارد و بنابراین مشمول تعریف ظروف و قیود است نه اعداد. وقتی گفته میشود: **یکان یکان** شهر ابجد حروف تا حطی پس آنکه از کلمن **عشرعشر** تا سعفص... تردیدی نیست که «یکان‌یکان» و «عشرعشر» چگونگی شمارش را میرساند و شمارش خود یك عمل است و آنچه توصیف عمل میکند ظرف است نه عدد. پس این کلمات و ترکیبها از لحاظ معنای عمومی گرامری (نه لغوی البته) فرقی با این عبارت ندارند: **آهسته آهسته** بشمارید... همه‌ی آنها در پاسخ «چگونه بشمارید؟» قرار میگیرند.

دیدیم که اسامی و صفات دارای زمره‌ی گرامری ویژه‌ی خود بودند، ولی اعداد برخلاف آنها فاقد زمره و یا زمره‌های گرامری ویژه هستند و بمقتضای طبیعت رنگارنگ و مختلف خود زمره‌های گرامری اسم و صفت را میپذیرند. البته در هر زبان اعداد نیز تابع ویژگیهای گرامری سیستم همان زبان میباشند. مثلا در زبان روسی اعداد مانند اسامی و صفات دارای زمره‌های حال و کمیت میباشند و حال آنکه اعداد اصلی فارسی و ترکی (مثلا) زمره‌ی گرامری کمیت ندارند. بعلاوه در زبان روسی اعداد اصلی «یك» و «دو» زمره‌ی گرامری جنس را نیز قبول میکنند (مذکر، مؤنث و خنثی). از سوی دیگر در ترکیبهای عددی فارسی اعداد روی معدود خود تاثیر نحوی نمیگذارند و معدود آنها همیشه مفرد

است (در ترکی نیز چنین است) و حال آنکه در روسی اعـداد «دو» و «سه» و «چهار» روی معدود خود تأثیر نحوی متفاوتی از سایر اعداد میگذارند. در بیشتر زبانهای هند و اروپایی نیز اعداد از چهار ببالا فاقد زمره‌های گرامری جنس و کمیت و حال هستند.

در بسیاری از کتب دستور نیز از اعداد غیر معین نام میبرند. در دستور جامع نیز تمام آنچه ما جزء کنایات غیر معین آوردیم جزء «صفات عددی نامعلوم» آورده میشوند. در آنجا گفته میشود که «صفات عددی نامعلوم» آنهایی هستندکه برعددی یا مقداری نامعلوم و مبهم دلالت کنند» و بعد نیز صورت آنها را بشرح زیر: هر (!)، اندك، بسا، بس، چند، چندان، چندین و... ذکر میکند (ص ۳۲۷ تا ۳۳٤). در بحث کنایات گفتیم که این کلمات چیزی‌جز کنایات‌غیر معین‌نیستند و بنظر ما انتساب آنها بجرگه‌ی کنایات خیلی مناسبتر از اعداد است، زیرا در هر صورت اعداد باید شمارش و ترتیب را بطور مشخص و یا تقریبی بنمایانند و حال آنکه این خصوصیت در کلمات بالا موجود نیست.

و بالاخره در پایان این بحث باید از نومراتیفها نـام برد. تاکنون در کتب دستور فارسی همیشه از این کلمات که مشایع اعداد اصلی بوده، جنس و نوع و زمره‌ی معدود را نشان میدهند صحبت شده است. آقای محمد جواد شریعت نیز در «دستور زبان فارسی» خـود آنها را «معدودهـای کلی» نـامیده است. (دستور زبان فارسی مزبور ص ۲۲۷). این اصطلاح از نظر بکار رفتن کلمـه‌ی «کلی» شاید قدری مناسب باشد، ولی استعمال «معدود» در آن اصلا بیجـــا و بیمورد است. معدود اصلی همیشه بعد از این کلمات میآید و اگر اصطلاح‌مزبور را بپذیریم ناچار باید معتقد بوجود دو معدود باشیم: معدود کلی و معدود حقیقی و واقعی. بنظر ما بهتر است همان اصطلاح عمومی «نومراتیف» را بپذیریم که هر چند کامل و همه‌جانبه نیست، ولی درعوض قابل فهم میباشد.

نومراتیفها در زبان فارسی رواج فراوان دارند و چنانچه پژوهشهای‌تاریخی نشان میدهد در ابتدا اینقدرها هم زیاد نبوده‌اند. در «دستورنامه»‌های آقـای دکتر محمد جواد مشکور (از صفحه ٦٤ تا ٦٦) و در «دستورزبان فارسی» آقای محمد جواد شریعت (از صفحه ۲۲۷ تا ۲۲۸) به‌تعداد زیادی نومراتیفهای‌مستعمل در فارسی اشاره میشود و تا آنجا که ما اطلاع داریم یکنفر از محققان ایرانی مقیم شهر دوشنبه پایتخت تاجیکستان شوروی تـــز علمی دکترای خود را بتحقیق پیرامون نومراتیفهای فارسی اختصاص داده است. بنظر ما ذکر نومراتیفها در اینجا گفتار ما را از مسیر اساسی خود منحرف میسازد و باید بحث ویژه‌ای‌بدان اختصاص داد. آنچه در اینجا (در بحث اعداد بعنوان يك جزء کلام) میتوان گفت همانا پاره‌ای از خصوصیات گرامری نومراتیفها است بدین‌شرح:

ـ نومراتیفهای فارسی هرگز در ترکیبهای اضافه‌ای بکار نمیروند وهمیشه بصورت مجانب در داخل ترکیب عددی بین عدد و معدود استعمال میشوند: دو رأس گوسفند، سه قبضه تفنگ، چهار فروند هواپیما، پنج تخته قالی، سه‌حلقه انگشتر، یك دست لباس، دو قواره پارچه...

ـ نومراتیفها اسامی ویژه‌ای هستند که برای بیان جنس و نوع معدود بین عدد و معدود میآیند و هیچیك از زمره‌های گرامری اسم و صفت را قبول نمیکنند و درحقیقت یك زمره‌ی خنثی میباشند.

۵ـ فعل

بدون شك اسم و فعل قدیمترین اجزاء کلام بشری هستند. در بحث اسم متذکر شدیم که بشر اولیه با دنیای خارج خود تنها از راه مشاهــده در تماس بوده است. بدیهی است که در آنجا ما اصطلاح «مشاهده» را در معنای علمی آن بکار بردیم و مقصود از آن تنها رؤیت با چشم نبود. این مشاهده از راه تأثیر عوامل و پدیده‌های محیط روی حواس پنجگانـــه‌ی بشر و فعالیت مغزی او در نتیجه‌ی این تأثیر صورت میگرفته است.

بشر اولیه در چنان فاصله‌ی زمانی دوری از ما بسر میبرده است که وقوف برتمامی جزئیات و اسرار زندگانی معنوی او از توانایی دانش امروزی ما خارج است. اما میتوان با اتکاء برقوانین منطق و یا اصول مستقل تفکر بشری و با استفاده از کمکهای گرانبهایی که کاوشهای باستانشناسی در این زمینه کرده و میکنند راجع بپاره‌ای از آن اسرار معلوماتی بدست آورد. باید مشعل فــروزان قوانین منطق را بدست گرفت، بربال اندیشه سوار شد و تا سرحد دنیای‌ابهام و سکوت ابدی پیش تاخت. باید تا جایی پیش راند که دیگر اندیشه در تیرگی و ابهام فرو رود و از حرکت بازماند. درآنجا باوضوح کم‌وبیش میتوان دید که‌بشر اولیه بصورت دسته‌های کوچك یا بزرگـ در اطراف رودها ومغاره‌ها و جنگلهای مناطق معتدله و گرمسیر آنروز بسر میبرده است. در همان نقاط بوده است‌که عالیترین مظهرتمدن بشر اولیه یعنی خط بوجود آمــده است. در آنــدوره بشر جهش آذرخش را با چشم میدید. ومتعاقب آن نیز غالبا غرش سهمگین تندر را با گوش میشنیده و از بیم برخود میلرزیده است. ریزش برف و باران را میدیده و یا با پوست بدن خود احساس میکرده است. تابش نوازشگر اشعه‌ی روانبخش خورشید را با شادی و شعف حس مینموده و از زندگی و لــذاید مادی آن بهره برمیگرفته است. گاه نیز در معرض هجوم درندگان قرار میگرفته و زمانی تلخی شکست و ناکامی را میچشیده و مکدر میگشته است. تمامی این پــدیــده‌ها و احساسات و حالات را بشر مشاهده میکرده و چون در حال اجتماع بسر میبرده

ناچار بوده است مشاهدات خود را بهمنوعانش که در گرداگردش بوده‌اند منتقل سازد. برا ی‌این منظور از ترکیبهای صوتی خاصی استفاده میکرده است که ما در زبانشناسی امروزی آنها را مشروطا «کلمه ـ جمله» مینامیم. با این ترکیبهای صوتی بشر در عالم خود و بخیال خود نام آنچه را مشاهده میکرده میگفته است.

لیکن پس از گذشت اعصار و قرون متمادی بشراولیه در اثررشد وتوسعه‌ی سلولهای مغزی خود توانسته است فرق موجود بین این پدیده‌ها را لااقل در شکل عمومی احساس نماید. مثلا برای بشر آندوره تفاوت بین غـرش تندر از یکطرف و گرسنه شدن خودش از طرف دیگر، فرق زمین‌لرزه از یکسو واحساس شادمانی و سرور از سوی دیگر، همچنین تفاوت بین دمیدن خورشید از یکطرف و هجوم درندگان از طرف دیگر بتدریج روشنتر و روشنتر میشده است. بعدها نیز در مرحله‌ی تفکیك عمل و عامل، یعنی در مرحله‌ای که بشر در هـر پدیده بوجود دو عنصر پی برده و نام آنها را جداگانه برزبان رانده است فـرق بین پدیده‌های نامبرده در بالا اهمیت ویژه‌ای کسب کرده است. بعبارت دیگر،اختلاف عنصر عمل با وضوح بیشتری برای انسان محسوس میشده است. در آن مرحله دیگر برای بشر اولیه راه رفتن فرزندش و یـا وقوع زلزله دو پدیده‌ی یکسان نبوده است و نیز خوابیدن طفل و باریدن برف در او یکنوع تأثیر برنمی‌انگیخته است.

البته در تعیین چگونگی و جزئیات این تفکیك است که دیگر انـــدیشه بـه بن‌بست میرسد. بعلاوه بیش از این لازم هـــم نیست و بقیه را میتوان پس از بازگشت از سیر و سفر تاریخی خود بقرون و اعصار از دیدگاه محتشم دانش امروزی و تحلیل ره‌آوردهای جالب آن دریافت.

یك کتاب فـرهنگ را بگشاییم و از چند صفحه‌ی آن آنچه را بنام «فعل» مینامیم و میدانیم برداشته جداگانه بنویسم و بعد بدقت آنها را با هم مقایسه کنیم. بآسانی دیده میشود که دریك دسته ازآنها (راه رفتن، خوردن، نوشتن...) حرکت فیزیکی بطرزی بارز بچشم میخورد. در دسته‌ی دیگر آنها (فکر کردن، فهمیدن، دوست داشتن...) حرکت فیزیکی عادی وجود ندارد، ولی عامل «تغییر» و «دگرگون شدن» در آنها کاملا محسوس است. در دسته‌ی سوم نیز (ایستادن، نشستن، خوابیدن...) وجود حالت بـا وضوح بیشتری احساس میشود. البته ممکنست در سیاهه‌ای که در برابر داریم با افعال دیگری نیز برخورد شود، ولی میتوان آنها را نیز بنحوی و یا تعبیری در یکی از دستجات بـــالا گنجانید. از اینجاست که در دستورهای زبان معمولا با تعاریفی نظیر: «فعل کلمه‌ایست که بر کار، حرکت و یا حالت دلالت نماید» برخورد میشود.

درست است که همه‌ی کتب دستور در این باره نیز وحدت نظر ندارند و

حتی پاره‌ای از آنها فقط اصطلاح «حرکت» را یگانه مشخص‌کننده‌ی فعل دانسته و متذکر میشوند که حالت نیز در اصل عبارت از حرکتی است که مدت زمان معینی بدون تغییر ادامه داشته باشد. برخی دیگر نیز با بکار بردن اصطلاح «پروسه» (جریان عمل) برای فعل کوشیده‌اند که سر حد بین حرکت و حالت را از بین بردارند. بهرحال آنچه مسلم است اینست که فعل با سه عنصر «حرکت» و «حالت» و «پروسه» ارتباط ناگسستنی دارد و بدون وجود این سه عنصر تصور فعل ممکن نیست.

اما کمی تعمق بما هشدار میدهد که تعریف فعل را با اشکال بالا بهرحال تعریفی نارسا بدانیم. در دنیایی که ما را احاطه کرده اشیاء دارای خصوصیاتی هستند، حرکاتی میکنند، حالاتی دارند، علائمی از خود نشان میدهند، علائم و مشخصات خود را عوض میکنند، با اشیاء دیگر مناسباتی دارند، این مناسبات را تغییر میدهند... (مفید است، راه میرود، خوابید، درخشید، سرد شد، احترام کرد، دشمن شد...). بیان پدیده‌های بالا بصورتهای داخل پرانتز مسلما فعل را بوجود میآورد. اما این خصوصیات، علامات، حرکات و حالات میتوانند بطورمجرد و بدون ارتباط با اشیاء نیز تصور شوند (آواز، حرکت، لبخند، عمل...). در این صورت است که آنها در زبان بصورت کلمات مستقلی که معمولا اسم یا صفت هستند درمیآیند و تعاریفی که تاکنون در باره‌ی اسم و صفت آورده‌ایم در آنها صادق میگردد. کلمه‌ی «دو» را در نظر بگیریم. در این کلمه مفهوم حرکت سریع وجود دارد، ولی فعل بمعنای کامل آن نیست، زیرا این حرکت بطور مجرد و بدون انتساب بشخص یا چیزی بیان شده است. این کلمه در شکل موجود چیزی جز اسم نیست، ولی اسمی است که از لحاظ معنا حاوی مفهوم حرکت میباشد. اما اگر همین حرکت را بشخصی نسبت دهیم و آنرا بصورت «پسربچه میدود» درآوریم فعل کامل عیار میشود. همچنین میتوان کلمه‌ی «سرخی» را در نظر گرفت. این کلمه مفهوم علامت و خصوصیت ظاهری را میرساند ولی فعل نیست، زیرا در آن انتساب بشخص یا چیزی منظور نشده و بطور مجرد بیان گشته است. این کلمه نیز درشکل موجود چیزی‌جز اسم‌نیست ولی اسمیست‌که از لحاظ معنا حاوی علامت است. اما اگر همین خصوصیت و علامت را بچیزی نسبت دهیم و آنرا با انتساب بزمان معینی بصورت «سیب سرخ شد» درآوریم «سرخ شدن» فعل میشود. ضمنا اگر همین خصوصیت و علامت را بطرز دیگری باشیاء نسبت دهیم و آنرا بصورت «سیب سرخ» درآوریم «سرخ» صفت‌میگردد.

پس معلوم میشود که تنها محتوی لغوی حرکت، پروسه و حالت برای پیدایش «فعل» در معنای کامل آن کافی نیست. باید این حرکت و پروسه وحالت حاصلی نیز داشته باشد که در زمان معینی آنرا از خود بروز دهد. پس میتوان

تعریف فعل را بصورت زیر بیان کرد: فعل کلمه‌ایست که برحرکت پروسه ویا حالت اشیاء دلالت نماید.

از سوی دیگر در زبانشناسی امروزی کلماتی مانند مصدرها (گفتن، رفتن، آمدن...) و صفات فعلی (گوینده، شنونده، بینا، روان پرستار، گفته شده...) و اسم مصدر (دانش، بینش، جنبش...) و اسم فعلها (ناله، مویه، خنده...) را نیز در سیستم عمومی فعل جای میدهند و برای این انتساب نیز دلایل قانع‌کننده‌ای اقامه میکنند که در محل خود در این بحث بذکر آن دلایل نیز میپردازیم. البته‌در این کلمات یا اصولا حرکت و حالت وپروسه از اشیاء تجرید شده‌اند و یا آنکه درجه‌ی انتساب بقدری ضعیف است که بدشواری میتوان آنرا احساس نمود. اما اگر در نظر بگیریم که این کلمات پاره‌ای از خصوصیات نحوی فعل را (قبول متمم و قید) غالبا از خود بروز میدهند باید اذعان نمود که ممکن نیست ارتباط آنها را با سیستم گسترده‌ی افعال ندیده گرفت (صرف‌نظر از اینکه همه‌ی آنها از افعال مشتق هستند) و آنها را جزء اسامی و یا صفات شمرد.

باری، پس از این مقدمه باید گفت که فعل در بین جزاء کلام موقعیت‌ویژه‌ای دارد. فعل نمودار حرکت، حالت و پروسه است و بدیهیست که ادای فعل در تکلم موجب بیان و ادای فکر میشود و هدف غائی تکلم نیز بدون تردید بیان‌فکر است. برخی از دانشمندان زبانشناس تحت تأثیر همین اهمیت فعل آنرا مقدم بر هر جزء دیگر کلام دانسته و در بیان اهمیت آن راه مبالغه پیموده‌اند (دراین باره در بخش نحو بتفصیل صحبت خواهد شد). مقصود این است که گفته‌شود سیستم فعل در هر زبانی و از جمله نیز در زبان فارسی از نظر وسعت دایره‌ی خود، از نظر رنگارنگی زمره‌های گرامری خود و بالاخره از لحاظ خصوصیات نحوی خود حقیقتا نیز مقام اول را دارا میباشد.

بطور کلی سیستم فعل دارای دو گروه کاملا متمایز از یکدیگر میباشد.

در گروه اول که آنها رااشکال قابل تصریف فعل مینامند و غالبا نیز افعال اصلی و خالص بآنها اطلاق میشود خود کلمه‌ی فعل دارای نمودارهای صرفی ویژه‌ای بوده و این نمودارها مشخص‌کننده‌ی زمان عمل، عامل و طرز و وجه‌عمل میباشند.این کلمات برای‌بیان اشخاص وازمنه‌ی مختلف‌و نیزبرای بیان طرزهای مختلف اجرا اشکال متفاوتی بخود میگیرند و بهمین دلیل است که آنهارا اشکال قابل تصریف فعل مینامند: رفتم، رفته بودی، رفته است، میروند، خواهیدرفت، برو، باید برود...

در گروه دوم که آنها را شکا غیر قابل تصریف فعل مینامند مصدرها، اسم مصدرها، اسم فعلها و صفات فعلی (صفات فاعلی و صفات مفعولی) داخلند. این گروه شکل ثابتی دارند و نسبت باشخاص وازمنه‌ی مختلف تغییر نمی‌پذیرند.

اینها با وجودیکه ریشه‌ی خود را از فعل میگیرند، ولی گروه مشترك بین فعل و اسم، فعل و صفت و فعل و ظرف (باصطلاح «گروه هیبرید») را تشکیل میدهند که ضمن حفظ بعضی از خصوصیات معنایی و نحوی فعل میتوانند در جمله رل اسامی و صفات و ظروف را عهده‌دار شوند: گوینده‌ی رادیو... خواستن‌توانستن است... پرستار بیمارستان... گوش شنوا... چشم بینا... آب روان...

ما بررسی خود را از اشکال قابل تصریف فعل (که بطور شرطی آنها را «فعل» مینامیم) آغاز میکنیم، زیرا تمام رنگارنگیها و ویژگیهای سیستم فعل در این گروه متجلی هستند و بدون وقوف برآنها درك چگونگی گروه دوم کارآسانی نخواهد بود.

مسئله‌ی دیگری که هم‌اکنون نیز در برابر ما قرار میگیرد اینست که در کتب درسی دبستانها و دبیرستانها معمولا بحث فعل را از مصدر آغاز میکنند و حتی وجود کلمه‌ی عربی «مصدر» موجب بروز چنین تصور نادرستی شده است که گویا افعال از مصدر ناشی هستند وسرآغاز افعال نیز مصدراست. درنتیجه‌ی همین توهّم نیز گاهی چنین عقیده‌ای ابراز میشود که گویا از لحاظ قدمت تاریخی نیز مصدر (که چیزی جز نام حرکت وپروسه و حالت نیست) مقدم برسایر اشکال فعل است و منشاء پیدایش اشکال دیگر فعل میباشد. این تصور البته نادرست است. استناد بمصدر در کتب درسی منحصراً بمنظور سهولت تعلیم ساختمان اشکال فعل است و هرگز نباید این استناد را دلیل قدمت تاریخی مصدر دانست. برعکس با توجه بمعنای مجرد هر مصدر و با توجه باینکه تفکر بشری همواره از مشخص بمجرد رفته و میرود و نیز با در نظر گرفتن این‌نکته‌که در اشکال قابل تصریف فعل درجه‌ی تجرید بسیار کمتر از شکل مصدر است بسهولت میتوان استنباط نمود که مصدر شکل بعدی افعال است و محصول دوره‌ایست که تفکر بشری قادر بانجام تجرید کامل گردیده است. بررسی‌مدارك و اسناد زنده‌ی زبانی نیز این مدعا را تأیید مینماید. در متنهای کتیبه‌ی بیستون فقط با چهار شکل مصدر: nipištanay (نوشتن) و Kantanay (کندن) و Kartanay (کردن) و dahištanay (دستور دادن) برخورد میشود و حال آنکه بقیه‌ی اشکال تصریف‌شده‌ی فعل بوفور در آن بکار رفته‌اند.

تا اینجا ما تعریف لغوی فعل را براساس خصوصیات لغوی آن بیان کردیم. مانند سایر اجزاء کلام اکنون نیز خصوصیات صرفی و نحوی فعل را موردبررسی قرار میدهیم.

از نظر خصوصیات صرفی خود افعال غنی‌ترین جزء کلام هستند. افعال از یکطرف دارای یك رشته زمره‌های گرامری عمومی و اصلی بوده (که مربوط بتمام افعال در زبانهای دنیا است) و از طرف دیگر افعال هر زبان برای خود زمره‌های گرامری اختصاص نیز دارند که با سیستم عمومی زبان در ارتباطاست. همانطور

که اسمها در هر زبانی الزاما دارای زمره‌های گرامری حال وعدد هستند وصفات نیز ضرورتا با زمره‌ی گرامری درجه مشخص میشوند افعال نیز دارای سه‌زمره‌ی گرامری عمومی و اصلی (شخص و زمان و وجه) هستند. دلیل اینکه این سه زمره جزء زمره‌های عمومی افعالند اینست که تصور کار وپروسه و حالت بدون انتساب آنها بشخص (مقصود عامل است نه شخص واقعی)، بدون انتساب‌بزمان و بدون در نظر گرفتن طرز اجرا ممکن‌نیست. علاوه براین افعال‌هرزبان بمقتضای طبیعت همان‌زبان بایك یا چند زمره‌ی گرامری ویژه مشخص میگردند که در زیر بشرح آنها خواهیم پرداخت.

از اینها گذشته، افعال دارای زمره‌های معنایی و زمره‌های لغوی ــ گرامری نیز میباشند. از زمره‌های معنایی افعال باید بزمره‌ی «گذر» (افعال لازم و متعدی) و از زمره‌های لغوی ــ گرامری باید بزمره‌ی «نهاد» (افعال معلوم و مجهول)اشاره کرد. در بحث حاضر این زمره‌ها را نیز بنوبه‌ی خود تشریح خواهیم کرد.

وجود این زمره‌های متنوع نشان میدهد که بحث فعل و تحلیل همه‌جانبه‌ی این جزء کلام بسیار طولانی و ضمنا بسیار جالب خواهد بود. بدیهیست که برای این تحلیل نیز مانند همیشه بذکر نکاتی خواهیم پرداخت که حتی‌المقدور در دستورهای عادی گنجانده نشده‌اند.

در مرحله‌ی اول طبعا ببررسی سه زمره‌ی گرامری اصلی افعال میپردازیم.

قبل از هرچیز باید گفت که مقصود ما از اصطلاح «شخص» در گرامر البته همیشه و در هر حال مفهوم عادی و لغوی آن، یعنی انسان نیست. درست است که انسانها بیشتر اوقات عامل عمل مندرج در فعل هستند ولی موجودات جاندار و غیر جاندار نیز میتوانند عامل عمل وپروسه و حالت و بعبارت خلاصه منشاء اثر باشند. اینها در زبان معمولا بصورت سوم شخص (مفرد یا جمع) قرار میگیرند (مگر در محاورات آلگوریك که از زبان موجودات دیگر صحبت مشود).

زمره‌ی گرامری شخص در افعال.

این زمره‌ی گرامری نیز مانند هر زمره‌ی دیگر با وسایل گرامری (که معمولا بصورت پی‌افزوده‌های شخصی نمایان میشوند) افاده میگردد. بجدول عادی‌صرف افعال در یکی از ازمنه‌ی مستعمل در فارسی توجه کنیم: میروم، میروی، میرود، میرویم، میروید، میروند.

در اینجا عناصری که در انتساب عمل باشخاص بکار رفته‌اند و باصطلاح زمره‌ی گرامری شخص را بوجود آورده‌اند همانا: «ـم» و «ـی» و «ـد» و «ـیم» و «ـید»و «ـند» هستندکه پی‌افزوده‌های شخصی‌نامیده میشوند.این پی‌افزوده‌ها در عین حال نمودار جانشینهای شخصی «من» و «تو» و «او» و «ما» و «شما» و «آنها» نیز بوده و گاهی هم ما را از ذکر این جانشینها معاف میدارند.

میدانیم که در فارسی پی‌افـزوده‌های شخصی تنها در سوم شخص مفرد زمانهای گذشته و زمان حال با هم فرق دارند و در سایر موارد یکی هستند. در سوم شخص مفرد زمان حال پی‌افزوده‌ی شخصی بصورت «ـد» دیده میشود وحال آنکه این پی‌افزوده در سوم شخص مفرد زمانهای گذشته وجود ندارد.

ضمنا باید گفت که در برخی از زبانها همراه با زمره‌ی گرامری شخص با زمره‌ی گرامری جنس در افعال برخورد میشود. در زبان عربی بطوریکـه همه میدانیم حرکات آخر صیغه‌های‌افعال نمودارجنس شخص (مذکرومؤنث) میباشد. در زبان روسی معاصر که سه جنس مذکر و مؤنث و خنثی وجود دارد زمانهای حال و مستقبل افعال فاقد زمره‌ی جنس هستند، ولی زمانهای گذشته‌ی آنها سه جنس مذکر و مونث و خنثی را نشان میدهند.

دیده میشود که زمره‌ی گرامری جنس در بعضی از زبانها بعنوان یك زمره‌ی گرامری اختصاصی بروز میکند. ولی وجود آن در هر زبانی ضرورت ندارد، زیرا زمره‌ایست وابسته بطبیعت وساخت عمومی زبان. ضمنا بیموردنیست‌خاطرنشان شود که بیشتر زمره‌های گرامری اختصاصی افعال در زبانهای امروزی بنحوی‌از انحاء با زمره‌های گرامری اصلی و عمومی مرتبط هستند.

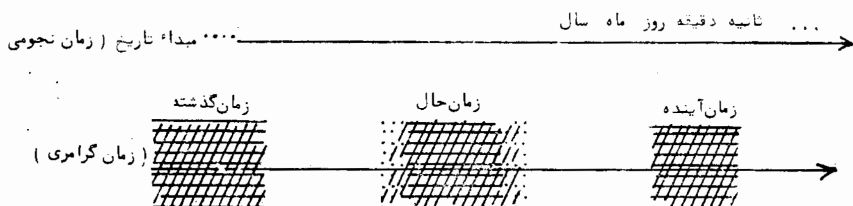
زمره‌ی گرامری زمان در افعال فارسی.

از نخستین ادوار تاریخ بشری همیشه طلوع آفتاب پس از سپری شدن‌شب تار و یا تابش اشعه‌ی روانبخش خورشید بـهـاری پس از گـذشت روزهـای محنت‌بار و شکنجه‌آور زمستان و صدها و هزارها نظایر آن توجه بشر را بوجود یك مفهوم ادواری در پدیده‌های طبیعی جلب میکرده است. بتدریج و بمرورزمان این پدیده‌های ادواری در اثر تکرار متمادی و در اثر انجام عمل تعمیم در مغز بشر بصورت واحدهای اندازه‌گیری وقت درآمدند. روز و هفته و ماه و سال بتدریج بعنوان واحدهای زمان نجومی متداول گردیدند و بعدها نیز واحدهای کوچکتری از قبیل ساعت و دقیقه و ثانیه و... ابداع شدند. متدرجا نیز برای اندازه‌گیری زمانی پدیده‌های زندگی و ثبت آنها در تاریخ مبداءهای معینی بـوجود آمـد و پدیده‌ها را نسبت بآن مبداءها سنجیدند. البته تمام اینها صرفا مربوط بزمان نجومی است که درك آن در اثر پدیده‌های طبیعی در مغز انسان انجام گرفته‌است.

در مراحل پیدایش دانش زبان و بعدها نیز در مراحل تقسیم‌بندی اجـزاء کلام خواه‌ناخواه در بحث «فعل» بعنصر «زمان» توجه شد و مفهوم زمان‌گرامری بوجود آمد. درك مفهوم زمان نجومی از یکطرف و زمان گرامری از طرف دیگر، تعیین ویژگیهای هریك و برقراری حدود فارقه‌ی آنها از یکدیگر از دیرباز نظر دانشمندان و متخصصان زبانشناس را بخود جلب کرده و میکند. زمان گرامری از لحاظ افاده‌ی مفهوم زمانی با زمان نجومی یك ارتباط عمومـی و کلی دارد و

حتی گاهی برای افاده‌ی مفهوم زمان گذشته و حال و آینده از اصطلاحات‌مربوط بزمان نجومی (دیروز، فردا... که همگی قیود زمان هستند) استفاده میکنند. لیکن باید گفت که بین این دو اصطلاح یك فرق اصلی و عمده وجود دارد که اکنون بذکر آن میپردازیم.

زمان نجومی یك مفهوم دقیق و مشخص، یك مفهوم مطلق و تغییر ناپذیر است: سه روز، چهار هفته، پنج ماه، شش سال... و چون دقیق و مشخص‌است باید دارای مبداء سنجشی نیز باشد که بتواند بخوبی قابل اندازه‌گیری گردد. این مبداء نیز حوادث مهم تاریخی در زندگی خلقها است (۱۹۸۳ میلادی و یا ۱۳۶۲ هجری شمسی). اما زمان گرامری هرگز یك مفهوم مطلق نیست، بلکه مفهومی نسبی است و نسبت بمبداء معینی بطور نسبی اندازه‌گیری میشود. آنچه در زمان گذشته انجام شده بطور کلی گذشته نامیده میشود و دیگر ثانیه ودقیقه و روز و سال و ماه و سده و... در آن تأثیری ندارد و بهرحال گذشته است و نامی جز این نمیتواند داشته باشد. آنچه هنوز نیامده وخواهد آمد بازهم ارتباطی با واحدهای زمانی نجومی ندارد و بطورکلی زمـــان آینده نامیده میشود. اگـر بخواهیم زمان نجومی و گرامری را بشکل عیانی نشان دهیم میتوان چنین طرحی رسم کرد:



بطوریکه از طرح بالا دیده میشود در زمان نجومی تمام اندازه‌گیریها ازمبداء تاریخ معینی آغاز شده و برحسب واحدهای متداول سنجش زمان صورت‌میگیرد. ولی در زمان گرامری واحد زمانی و بطورکلی «واحد سنجش» وجود نداردوچون «واحد» نیست پس میتوان نتیجه گرفت که اندازه‌گیریها نسبی است. در زمان گرامری مبداء سنجش همانا زمان حال است. هرچه در حال حاضر و در لحظه‌ی تکلم جریان دارد و موجود است (خواه همین الان آغاز شده و خواه میلیونهاسال قبل از این، خواه یك‌دهم ثانیه پس از این تمام شود و خواه میلیاردها سال بعد) مربوط بزمان حال است. خودبخود نتیجه میشود که هرچه مربوط به پیش از لحظه‌ی تکلم (زمان حال) است، خواه یك ثانیه و خواه چندین قرن پیش است، زمان گذشته گرامری نام دارد و هرچه هنوز رخ نداده مـربـوط بزمان آینده‌ی گرامری است. دیده میشود که در زمان گرامری باید سنجش را از مبداء زمان حال (لحظه‌ی تکلم) انجام داد.

توجه بیشتر بشر بپدیده‌های طبیعی و اجتماعی که زاییده‌ی طبع کنجکاو او است باعث پی بردن باسرار پدیده‌ها و درك آنها گردیده است. ریزش دائمی آبشارها، جریان دائمی آب رودخانه‌ها، طلوع و غروب متناوب خورشید، تناوب زمستان و تابستان، توالی طراوت بهاری پس از سرمای زمستان... هزاران و هزاران پدیده‌ی دیگر خواه در صورت جریان دائمی و خـواه در شکل تناوب و تکرار، در تفکر و شعور انسان بشکل یك حال و حـرکت دائمی نقش میبندد و منعکس میشود. برای بیان این حالات و حرکات دائمی و یا متناوب (که بهرحال دائمی است) در گرامر از شکل زمان حال استفاده مشود:

آبهای سفید رود بدریای خزر **میریزد.** خورشید از خاور **سرمیزنـد** و در باختر **فرو میرود.**

زمستان پس از پاییز **میرسد.** زمین بدور خورشید **میگردد**...

از طرف دیگر برای بیان خاصه‌های طبیعی و دائمی اشیاء که مسلما ابدی هستند چاره‌ای جز استفاده از شکل زمان حال نیست:

آتش **میسوزاند.** یخ سرد **است**...

و مسلم است که ضرب‌المثلها و کلمات حکمت‌آمیز زبان فارسی غالبا بـا زمان حال بیان میشوند:

باد باران **آورد** بازیچه جنگ. زمستان **میگذرد** وروسیاهی بزغال **میماند**...

البته تعداد اینگونه مثالها را میتوان بقدر دلخواه افزایش‌داد. نتیجه‌ی‌عمومی اینست که نمیتوان شکل زمان حال را که نمودار خاصه‌های دائمی است بازمان گذشته یا آینده عوض کرد. مثلا نمیتوان گفت: زمین بدور خورشید میگردید(!) زمستان پس از پاییز می‌آمد...

دیده شد که زمان حال گرامری زمانیست که همیشه درترکیب خودعناصری از گذشته و آینده دارد. از طرح مربوط بزمان گرامری میتوان دید که ممکنست مستطیل نمودار زمان حال را از دو طرف تا بینهایت ادامه داد:



طرح بالا نمودار گردش زمین بدور خورشید است که میلیاردها سال قبل آغاز شده و کسی نمیداند چقدر ادامه خواهد داشت. اگر از دانشجویی که مثلا در سال دوم دانشگاه تحصیل میکند بپرسند که چه میکند در پاسخ خواهدگفت: **در دانشگاه تحصیل میکنم.** مسلم است که این دانشجو قبل از لحظه‌ی پرسش در دانشگاه تحصیل میکرده و احتمالا تا سه سال دیگر نیز بتحصیل خود ادامه خواهد داد.

دیدیم که مبداء زمان گرامری زمان حال است، یعنی زمانیست که نمودار حال و حرکت و پروسه‌ای دائمی و یا متناوب و یا نمودار خاصه‌های عمومی اشخاص و اشیاء است:

بنی‌آدم اعضای **یك پیکرند** که در آفرینش زیك **گوهرند**. (سعدی)

طبیعی است که اگر در اینگونه موارد شکل زمان حال را با زمان گذشته عوض کنیم دیگر جنبه‌ی عمومی و دائمی آن از بین خواهد رفت. مبداء سنجش زمان حال نیز لحظه‌ی تکلم (تفکر) است و در این هم شکی نیست که جریان این حالات و حرکات دائمی وابستگی با شخص متکلم و اراده‌ی او ندارد و خاصه‌ی خود اشخاص و اشیاء است.

از طرف دیگر باید توجه داشت که فعل یعنی کلمه‌ی نمودار حال و حرکت وپروسه فقط از راه زمره‌ی گرامری زمان با واقعیت مرتبط میگردد. زمره‌ی گرامری زمان نیز در عین حال با زمره‌ی گرامری وجه اخباری وحدت تشکیل میدهد، زیرا وجه اخباری نمودار مناسبات گوینده، یا نویسنده با واقعیت از راه بیطرفی کامل و از راه نقل عینی ماجرا است. این وجه آنچه را که درحقیقت جریان دارد (داشته و یا خواهد داشت) صرفا بمنظور اخبار بیان میکند وعقیده و نظر شخصی گوینده را در آن دخالتی و تأثیری نیست. زمره‌ی گرامری زمان در وجه اخباری همیشه معنی حقیقی خود را حفظ میکند.

نکته‌ی دیگری را که باید تذکر داد اینست که گاهی گوینده یا نویسنده از شکل زمان حال برای مقاصد تصویری استفاده مینماید. مثلا در زبان فارسی شکل زمان حال در عین حال میتواند مضارع را نیز برساند و بطوری که میدانیم در مضارع مفهوم زمان آینده مندرج است نه حال. مضارع برای بیان حرکتی بکار میرود که انجام آن در آینده منظور نظر است و بهرحال زمان حال نیست. وقتی گفته میشود: همین روزها بسفر **میروم** طبیعی است که درمغز متکلم‌مفهوم زمان حال وجود ندارد، منتها چون انجام سفر در نظر است متکلم آنرا در این شکل میآورد و درحقیقت خود را در وضع سفر قرار میدهد. در زبان ترکی برای بیان زمان حال و مضارع دو شکل جداگانه وجود دارد:

«آلیرام» (میگیرم یا میخرم ـ همین حالا) و آلارام (میگیرم یا میخرم ـ در آینده).

از طرف دیگر گاهی نیز متکلم یا نویسنده برای بهتر مجسم ساختن پدیده‌ی گذشته از شکل زمان حال استفاده میکند و بدیهی است که در این صورت در جمله و در کلام از عناصر و کلمات دیگری نیز که دال بروقوع حادثه‌ی گذشته است (قرینه‌ها) استفاده خواهد شد.

موضوع کاملا متفاوتی نیز که در زبان فارسی باید در بحث زمره‌ی گرامری زمان بررسی کرد موضوع «گونه‌های فعل» است (اصطلاح «گونه» از

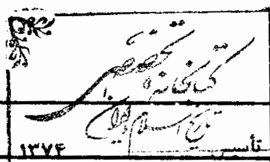
احمد کسروی است). در برخی از زبانها چگونگی و طرز انجام عمل در گذشته و حال و آینده بوسیله‌ی زمره‌ی گرامری ویژه‌ای بیان میشود. مثلا در زبان‌روسی زمره‌ی گرامری Vid (نمود) در خود شکل مصدر افعال خودنمایی میکند و نشان میدهد که عمل گذشته بطور یکباره و قطعی، یا تدریجی و یا پیاپی و نظایر آن انجام شده است. در فارسی این زمره‌ی گرامری در خود شکل فعل نشان داده نمیشود، ولی بهرحال برای بیان چگونگی و طرز اجرای عمل در گذشته از صیغه‌های فعل و یا گونه‌ها استفاده میشود. گاهی گونه‌های فعل را بغلط با مفهوم زمان اشتباه میکنند و مثلا تصور مینمایند که در زبان فارسی گویا چهار (حداقل) زمان گذشته وجود دارد: ماضی مطلق، ماضی استمراری، ماضی نقلی و ماضی مقدم یا بعید.

البته زمان گذشته بیش از یکی نمیتواند باشد و اصولا وجود چهار زمان گذشته غیر قابل تصور است. آنچه مربوط بطرز انجام عمل در گذشته است کمترین ارتباطی با اصل مفهوم زمان گذشته ندارد. پس در بکار بردن اصطلاحات «ماضی مطلق» و «ماضی نقلی» و... باید متوجه بود که این کلمات صرفا اصطلاح است و بهتر است بجای آنها «گونه‌ی مطلق ماضی» و «گونه‌ی استمراری‌ماضی» و... را بکار برد. عنصر اصلی و زیربنای ساختمانی این گونه‌های ماضی‌افعال فارسی عنصری است که آنرا «اساس فعل» نامیده‌اند و از لحاظ قدمت تاریخی مقدم برشکل مصدر است. اما در گرامرهای تدریسی بمنظور سهولت آموزش شکل مصدر را مبنای کار قرار میدهند و «اساس» را با حذف «نون» از آخر مصدر میسازند. اساس فعل از لحاظ شکل خود با سوم شخص مفرد گونه‌ی مطلق ماضی و با مصدر مرخم نیز یکی است: رفتن–رفت (او رفت، باید رفت). این اساس در عین حال گاهی در طی مراحل تحول خود مبدل باسم شده و بعنوان یك اسم در جمله بکار میرود: سوخت زمستان... کشت بهاره... ریخت لباس... رسید پول... برداشت محصول... گذشت زمان... نهاد بشر...

اینك نیز ببررسی‌برخی ازویژگیهای‌گونه‌های ماضی‌افعال فارسی‌میپردازیم.

گونه مطلق ماضی – این‌گونه از افعال فارسی پدید آمدن (یا نیامدن) وانجام پذیرفتن (یا نپذیرفتن) قطعی فعالیتی را در گذشته میرساند. گوینده ضمن بیان این‌گونه در عین حال میرساند که عمل بطور قطع انجام یافته و اکنون نیز بدون توجه بنتایج مترتبه برآن فقط و فقط وقوع آنرا خبر میدهد (بدیهیست که گونه‌ی مطلق ماضی جزء وجه اخباری است): دانشجو آمد. کودك خوابید. استاد از سفر بازگشت. رفیقم بسفر نرفت. کسی حرف نزد.

لیکن گونه‌ی مطلق ماضی گاهی نیز برای بیان یك عمل مستمر در گذشته استعمال میشود: «پس از سرزنش آنروزی دیگر هر روز مرتبا سر درس آمد



(می‌آمد)». و دیده میشود که عمل حضور مرتب در سر درس عملی است طولانی و تکراری که ظاهرا باید با گونه‌ی استمراری بیان شود، لیکن وجود قید زمان «هر روز» در جمله ما را از آوردن گونه‌ی استمراری بی‌نیاز ساخته است.

همچنین گونه‌ی مطلق ماضی فارسی گاهی‌در رل‌گزاره‌ی جملات پیروشرطی تحقق‌پذیر (شرط مربوط بآینده) جانشین شکل مضارع التزامی میگردد:

اگر هوا خوب شد (بشود) بگردش خواهم رفت.

گاهی نیز همین‌گونه‌ی ماضی مطلق برای بیان عملی که در آینده‌ی بسیار نزدیك اجرا مشود و یا شروع باجرا شده است‌بکار میرود: ما رفتیم (داریم میرویم) شما هم بیایید.

گونه‌ی استمراری ماضی. این‌گونه از زمان گذشته‌ی افعال فارسی اساسا برای بیان حرکت و عمل و حالتی است که در گذشته بطور مستمر و یا تکراری انجام شده است. این شکل در فارسی کنونی موارد استعمال متعدد و گوناگونی دارد که اینك باختصار بآنها اشاره میشود.

۱ـ حال و حرکتی را میرساند که در گذشته بشکل یك پروسه‌ی مداوم‌انجام شده و هم‌اکنون نیز هنگام تصویر آن پروسه آنرا در گونه‌ی استمراری میآوریم که با پذیرش پیشوند «می» قادر به بیان مفهوم استمرار باشد:

اوراق کتاب را بانوك انگشتانش **ورق میزد**،بعد یك‌یك آنهارا **مطالعه‌میکرد.**

بدون عجله سرگذشت خود را **نقل میکرد.**

۲ـ حال و حرکتی را میرساند که در گذشته بشکل یك عمل مکرر ومتناوب صورت گرفته است:

هر روز پیش از طلوع آفتاب **برمیخاست**، رختخوابش را **جمع میکرد**، در اطاقش را **قفل میزد** و پی کارش **میرفت**.

۳ـ در جملات پیرو شرطی مربوط بگذشته استعمال میشود و در این صورت شکل تصدیقی آن نمودار شرط تحقق‌ناپذیر و شکل انکاری آن نمودار شرط تحقق‌پذیر میباشد:

اگر دیروز عصر بمنزل شما **می‌آمدم** شما را **ملاقات میکردم** (مقصود اینست که نیامده و دیدار نیز صورت نگرفته است)

اگر بچشم خود **نمیدیدم باور نمیکردم** (بچشم خود دیده و باور هم کرده است)

٤ـ در مورد بیان آرزو و تمنای وقوع حالتی یا عملی که در گذشته بصورت دیگری (غیر از آنچه مورد آرزو و تمنا بوده) انجام شده بکار میرود: کاش بحرفهای مادرم **گوش‌میدادم** (داده‌بودم) (یعنی گوش‌نداده‌واکنون پشیمان‌است).

٥ـ گاهی نیز این آرزو و تمنا میتواند مربوط بآینده باشد: هنوز عملی انجام نشده و گوینده از هم اکنون آرزو دارد که آن عمل در شکل دلخواه صورت پذیرد:

دلم **میخواست میدیدید** آنها چه میکنند.
چه خوب بود گاهی **میآمد و تماشا میکرد.**

۶ــ یك شکل ویژه‌ی دیگر از گونه‌ی استمراری افعال فارسی نیز هست که از لحاظ ساختمان گرامری خود مشتمل بر دو فعل است و ساختمان مرکبی است. این شکل نماینده‌ی حرکت و کاری است که در عین ادامه‌ی انجام پروسه مانندش عمل دیگری نیز رخ داده، و یا آنکه جنبه‌ی استمرار آن بطور عیانی و وضوح مشهود است:

وقتیکه وارد اطاق شدم برادرم **داشت نامه مینوشت.**
هوا **داشت تاریك میشد...** آفتاب **داشت غروب میکرد...**

باید متذکر بود که اینگونه‌ی ماضی استمراری نمیتواند پیشوند انکاری بپذیرد، یعنی نمیتوان گفت: داشت نمی‌نوشت...

نکته‌ی دیگر آنست که دو فعل فارسی «داشتن» و «بودن» در ترکیب افعال مرکب فارسی از نظر محتوی معنایی خود نمیتوانند نمودار عمل انجام شده در گذشته در طرز مربوط بگونه‌ی مطلق باشند و درنتیجه نیز گونه‌ی مطلق ماضی این دو فعل (بدون قبول پیشوند «می») همیشه نمودار استمرار است:

پدر خیلی **عجله داشت** که فرزندش را ملاقات کند (عجله میکرد)
مادر بداشتن چنین فرزندی **افتخار داشت** (افتخار میکرد)
آهنگ آن‌به زوزه‌ی‌گرگها درزمستان **شباهت داشت** (همانندی‌میکرد)
سرشك همچنان برخساره‌ی دختر **جریان داشت** (میغلتید)
قضا را بصحرا **گذر داشتم** (گذر میکردم)
براحوال موران **نظر داشتم** (نظر میکردم)
از دور کشتی **نمایان بود** (دیده میشد)
ما هر سو **نگران بودیم** (نگاه میکردیم)
ایشان **منتظر بودند** (انتظار میکشیدند)

گونه‌ی نقلی ماضی. تعاریفی که در دستورهای زبان برای این‌گونه از ماضی داده میشود آنقدرها منعکس‌کننده‌ی حقیقت نیست. برای درك معنی اصلی گونه‌ی نقلی ماضی باید بعناصر متشکله‌ی آن توجه کرد. گونه‌ی نقلی ماضی فارسی عبارت است از ترکیب یك صفت مفعولی (مربوط بگذشته) و رابط خبری در شکل مخفف آن (فعل «استن» در فارسی کنونی دیگر بکار نمیرود)، یعنی‌فعل کمکی نمودار زمان حال. پس خود ترکیب گونه‌ی مزبور عبارت از ترکیب‌گذشته و حال است و طبعا باید خودگونه‌ی مزبور نیز این خصوصیت را حفظ کرده باشد. درحقیقت نیز همینطور است. یعنی گونه‌ی نقلی ماضی نمودار حال و حرکتی است که در گذشته انجام شده (یا گاهی آغاز شده) و آن حال و حرکت در صورت صفت مفعولی در حال حاضر بازگو میشود. وقتی میگویند: رفته

است... یعنی آن شخص در حالت «رفته» موجود است و در نتیجه ممکنست از این وضعیت او در حال حاضر نتیجه‌گیری لازم را بعمل‌آورد.
برای درك بهتر این مسئله قبل از هر چیز باید گفت که چون در ترکیب گونه‌ی نقلی أفعال فارسی صفت مفعولی وجود دارد، پس باید بمعنای صفت مفعولی مزبور توجه خاصی بعمل آورد. میدانیم که افعال از لحاظ بیان عمل و حالت بدو نوع مهم قسمت میشوند:

الف)ـ افعالی که نمودار حالت هستند: نشستن، ایستادن، خوابیدن... بدیهی است که صفت مفعولی اینگونه افعال بخودی‌خود نمودار ادامه‌ی حالت تا حال حاضر است و بهمین دلیل نیز گونه‌ی نقلی افعال حالتی در عین حال‌نمودار حالتی است که هم‌اکنون نیز وجود دارد. وقتی گفته میشود: طفل خوابیده است... آنها نشسته‌اند... من بیمار شده‌ام...
تمام اینگونه افعال میتوانند هم زمان گذشته و هم ادامه‌ی حالت را در زمان حال نشان دهند.

ب)ـ افعالی که نمودار کار وحرکت میباشند: رفتن، آمدن،گفتن، خوردن... در این صورت این‌گونه از ماضی نمودار عمل و کار انجام شده در گذشته است که خود عمل پایان یافته ولی در حال حاضر میتوان از انجام آن نتیجه گرفت و یا آنکه بنتیجه‌ی آن توجه نمود: من کتاب را خوانده‌ام... ـ یعنی اگر مایل باشید میتوانم نتیجه‌ی خواندن، یعنی آگاهی برمضمون آنرا باطلاع شما برسانم.
در شکل انکاری گونه‌ی نقلی ماضی این توجه بنتیجه بهتر محسوس است:

تا حال عمارتی باین زیبایی **ساخته نشده است.**

توجه مختصری نشان میدهد که عمارت مزبور هم‌اکنون در نهایت زیبایی ساخته شده و در برابر چشم قرار دارد. یا از جمله‌ی:

من شما را **فراموش نکرده‌ام...**

بسهولت استنباط میشود که حالا هم شما را بیاد دارم. شکل کلاسیك گونه‌ی نقلی فارسی که در آثار متقدمان آمده است عبارت از صفت مفعولی است که‌پس از آن نیز فعل کمکی: استم، استی، است... میآید. در اثر «احسن‌التفاهیم فی معرفة‌الاقالیم» سیاح و جغرافی‌دان و عالم مشهور سده‌ی دهم میلادی مقدسی در باره‌ی این شکل و این «است» نکات جالبی بیان شده است. مرحوم ملك‌الشعراء بهار نیز در جلد اول سبك‌شناسی خود آنها را «افعال نیشابوری» مینامد:

کنون رزم سهراب و رستم شنو دگرها **شنیدستی** اینهم‌شنو. (فردوسی)
آن **شنیدستم** که در صحرای غور بار سالاری بیفتاد از ستور. (سعدی)
... خود آب **شنیدستی** کاتش کندش بریان. (خاقانی)

دلیل آنکه مرحوم ملك‌الشعرا بهار اینگونه افعال را افعال نیشابوری‌نامیده شاید استناد بگفته‌ی مقدسی باشد که در اثر نامبرده در بالا مینویسد: «زبان نیشابوری فصیح و مفهوم است جز آنکه اوایل کلمات را کسره میدهند ویایی

می‌افزایند مثل: بیگو، بیشنو... و نیز سینی... (در افعال) زیاده کنند مثل: بگفتستی و بخفتستی...».

این شکل کلاسیك گونه‌ی نقلی ماضی در آبادیهای پامیر غربی نیز درزبان محاوره مشاهده میشود. در شاهنامه‌ی فردوسی، در مثنوی ویس و رامین، در اشعار انوری، عطار، سعدی و جامی و... نیز با این شکل زیاد برخورد میشود. در ۸۹۰۵ بیت مثنوی ویس و رامین ۲۵ دفعه با این شکل تصادف شده است (بدون اول شخص و دوم شخص جمع). در شاهنامه نیز با استعمال شکل کلاسیك این‌گونه‌ی ماضی ۳۱ دفعه برخورد شده است که از آن سه دفعه در اول شخص جمع و ۲۸ دفعه در اول شخص و دوم شخص مفرد بوده است. بااستعمال این شکل در دوم شخص و سوم شخص جمع برخورد نشده است.

نتیجه‌ی عمومی اینست که شکل قدیمی گونه‌ی نقل ماضی که در ادبیات کلاسیك استعمال میشد در فارسی کنونی متروك گشته است.

گونه‌ی مقدم (بعید) ماضی. اصطلاح «بعید» گاهی باعث بروز سوء تفاهم میشود و تصور میکنند که عمل مربوط بگذشته‌ی «دور» است و حال آنکه در ابتدای بحث جاری افعال ثابت کردیم که در زمان گرامری مفاهیم دور و نزدیك وجود ندارد. این‌گونه‌ی ماضی هرگز دلالت برآن ندارد که‌عمل درگذشته‌ای «دور» واقع شده است. ممکنست که همین عمل در چند ثانیه قبل اتفاق افتاده باشد. در اینجا صحبت از دو عمل است که یا هر دو در گذشته بوده و از لحاظ توالی زمانی با هم مقایسه میشوند و یا آنکه یکی از آنها در گذشته رخ داده و با زمان حال (لحظه‌ی تکلم) مقایسه میشود. از این نظر اصطلاح «گونه‌ی مقدم ماضی» برای بیان مقصود خیلی مناسبتر از «بعید» است. در ساختمان این‌گونه ازماضی افعال فارسی نیز مفهوم زمان گذشته در هر دو جزء آن تکرار میشود: صفت مفعولی (گذشته) و اشکال بودم، بودی، بود... که آنها نیز مربوط بگذشته هستند. مضمون دقیق این شکل نیز از ترکیب دو عنصر متشکله بدست می‌آید.

پس گونه‌ی مقدم ماضی نمودار حال و حرکتی است که در گذشته انجام شده و با حال و حرکتی که پس از آن رخ داده مقایسه میشود و یا آنکه با حال و حرکتی که هم‌اکنون جاریست در مقام مقایسه گذاشته میشود. بیکی دو مثال زیر توجه کنیم:

کسی **آمده است** و میخواهد شما را ببینند.

در این‌مثال معلوم‌میشودکه‌شخصی که‌آمده‌حالاهم اینجاست‌و مایل‌بدیدار...

اما اگر همین جمله را در شکل:

کسی **آمده بود** و میخواست شما را ببینند.

بیاوریم گونه‌ی مقدم ماضی بکار رفته و معلوم میشود که شخص مورد بحث حالا دیگر اینجا نیست و رفته است.

مثال دیگر:

اعلانی را که چند روز پیش **خوانده بود** دوباره از سر تا پا میخواند.

در اینجا بوضوح دو عمل گذشته با هم مقایسه میشوندو عمل مقدم باگونه‌ی مقدم و عمل بعدی با گونه‌ی استمراری بیان شده است. برای شکل انـکـاروی اینگونه از ماضی نیز میتوان همین استدلال را نمود.

نتیجه‌ی عمومی آنست که نباید در تعریف این‌گونه از ماضی بـی‌احتیاطـی نمود و مثلا گفت: «ماضی بعید آنست کـه زمان آن نسبت بحال دور بـاشد». (سید کمال طالقانی) و یا «وقوع کـــاری را در گـذشته‌ی دوری میرسانـد». (عبدالحسین سعیدیان)، زیرا مفاهیم «دوری» و «نزدیکی» با مفهوم اصلی زمان گرامری مغایرت جدی و اصولی دارد. در زمان گرامری فقط مقایسه‌های نسبی زمانها وجود دارد و بس.

★ ★ ★

پس از بررسی مختصر زمانهای گذشته‌ی افعال فارسی بازمیگردیم بزمان حال. در ابتدای این بحث زمان حال بعنوان مبنای اندازه‌گیری زمان گـرامـری توصیف گردید. ولی یك خصوصیت مهم مربوط باشکال همین زمان حال فارسی که عبارت از بیان مفاهیم زمانی مختلف است ناگفته ماند که اکنون در آن باره قدری صحبت خواهیم کرد.

میدانیم شکلی که در فارسی کنونی برای بیان زمان حال بکار میرود درعین حال «مضارع» نیز نامیده میشود. در تعریف اصطلاح «مضارع» نیز تقریبا بین محققان وحدت نظر وجود دارد. این است نمونه‌ای از این گفته‌ها:

«در زبان فارسی مضارع هم برای زمان حال است و هم برای زمان آینده». (دستور جامع. صفحه ٤٤٥). «افعال زمان حال اخباری و التزامی را در زبـــان فارسی افعال مضارع هم مینامند. زیرا هم برای زمان حال بکار میرود و هم برای زمان آینده». (محمد جواد شریعت. دستور زبان فارسی. صفحه ۱۲۱). آقـای محمد جواد مشکور نیز در یکجا بین حال و مضارع فرقی نمی‌بینند و مینویسد: «هرگاه فعل در حال حاضر روی دهد آنرا مضارع یا حال میگویند.» (محمد جواد مشکور. دستورنامه. ١٣٤٦. صفحه ۸۲) و دیده میشود که بین دو اصطلاح بالا فرقی قائل نیست. ولی در جای دیـگـر مینویسد: «فعل مضارع آن است کـه مشترك بین اکنون (حال) و آینده (مستقبل) بـــاشد». (دستورنـامـه. صفحه ۸۹/۹۰) و بسهولت دیده میشود که در طی چند صفحه دو نظر متناقض بیان داشته‌اند. آقای ر.ذوالنور نیز در کتاب خود مضارع را مـربوط بزمان حـال و آینده‌ی نزدیك میشمارد: «فعل مضارع عملی است که توسط فاعل یا مسندالیه در زمان حال و آینده‌ی نزدیك بوقوع پیوندد». (دستور پارسی ١٣٤٨ صفحـه ۱۷٤). البته اگر از این نوشته‌ها چنین نتیجه‌گیری کنیم که اصطلاح «مضارع» مربوط به شکل ویژه‌ای از افعال فارسی است که هم برای بیان زمان حال و هم

برای بیان زمان آینده بکار میرود استنتاج درستی بعمل آورده‌ایم. ولی اگر نوشته‌های بالا را بدقت بررسی کنیم دیده میشود که صاحبان آنها باحتمال قوی منظور دیگری داشته‌اند. آنها اصطلاح «مضارع» را مربوط بخود زمان میدانند و تصور میکنند که مضارع گویا «زمانی» است مشترك بین حال و آینده. بنظر ما این استدلال نمیتواند صحیح باشد، زیرا با در نظر گرفتن آنچه قبلا گفته واثبات شد نمیتوان دو زمان گرامری را درهم آمیخت. بهیچوجه معقول نیست اگر گفته شود که زمانی زیر عنوان «حال ـ آینده» وجود دارد. متأسفانه باید گفت که این اصطلاح در کتب گرامر و سایر مدارك زبانشناسی فارسی نیز که توسط دانشمندان غیر ایرانی تهیه شده بهمین شکل «زمان حال ـ آینده» وجود دارد که بدون تردید قابل انتقاد است. مسئله عبارت ازاین است که‌اصطلاح «مضارع» مأخوذ از زبان عربی است (معنی لغوی اصلی آن «شباهت باسم» و «شبیه باسم» است) و چون در عربی شکل مضارع هم برای بیان زمان حال و هم برای بیان زمان آینده بکار میرود در فارسی نیز آن اصطلاح را عینا پذیرفته‌اند. بعدها نیز طبق قانون «همنامی ظرف و مظروف» (در لکسیکولوژی قانونی وجود دارد مبنی برآنکه گاهی هم خود شیئی و هم محتوی آن را با یك نام مینامند) از شکل‌مضارع زمان افاده شده توسط آن نیز اراده شده است.

باری، بطوریکه میدانیم در زبان فارسی اگر بطور منفرد و مجزا نوشته و یا گفته شود «میروم» معلوم نیست که عمل در زمان حال انجام میشود یا مربوط بآینده است. برای تشخیص دقیق زمانی که شکل مضارع «میروم» افاده میکند باید از قرینه‌های کلام استمداد جست: شخصی بدوستش تلفون میکند و از او میپرسید: «چه میکنی؟» او میگوید: «**نشسته‌ام** روزنامه **میخوانم**». شکی نیست که دراینجا صحبت از زمان‌حال است بویژه آنکه شکل «نشسته‌ام» ازفعل حالتی «نشستن»دراینجاقرینه‌ی‌گرامری‌زمان‌حال‌است‌و نشان‌میدهد که«میخوانم»نیزمربوط بزمان حال است. اما اگر همین مکالمه‌ی تلفونی باین شکل صورت گیرد: «اگر ترا بیکی از ولایات مأمور کنند چه میکنی؟» و طرف جواب بدهد: «فورا میروم». در این صورت از قرینه‌ی کلام معلوم میشود که صحبت مربوط بزمان آینده‌است.

قرینه یکی از وسایل مهم لغوی ـ گرامری است که اشکال بسیار گوناگون دارد و یکی از آنها نیز در حالت مورد نظر ما قید زمان است (قرینه‌ی‌گرامری):

هم‌اکنون چه میکنی؟ **حالا** چه میکنی؟...

در اینجا ممکن است چنین پرسشی پیش آید: در زبان فارسی برای افاده‌ی زمان حال بغیر از قرینه‌ی کلام واسطه‌ی دیگری هست یا نه؟ باید جواب داد که البته چنین واسطه‌ای موجود است و نمیتواند نیز موجود نباشد. زبان چنان منبع سرشاری است که قادر است جزئیات و دقایق فکر را در قالب مادی الفاظ بانواع مختلف بریزد. البته قرینه‌ها یکی از مؤثرترین وسایل هستند ولی‌وسایل

دیگری نیز برای افاده‌ی دقیق زمان حال بکار میروند که عبارتند از:

۱ــ استفاده از شکلی که در دستورهای زبان فارسی زیر عنوان «مضارع ملموس» آمده است. این شکل عبارت از ترکیب دوگونه مضارع است: یکی از فعل «داشتن» و دیگری از فعل مورد نظر. هر دوگونه مانند گونه‌های عادی‌مضارع از حیث شخص و زمان صرف میشوند و فقط فعل «داشتن» بمقتضای خصوصیت گرامری خود معمولا پیشوند «می» نمیپذیرد:

دارم میروم... دارد میخواند...

۲ــ استفاده از گونه‌ی نقلی ماضی افعال حالتی:

نشسته‌ام... ایستاده است... خوابیده است...

گفته شد که اینگونه از ماضی افعال حالتی فارسی هم نمودار زمان حال و هم نمودار زمان گذشته است و قرینه‌ی کلام میتواند در تشخیص دقیق زمان بما کمك کند.

۳ــ بکار بردن وسایل تصویری بیان زمان حال: فعل مورد نظر را بصورت مصدر کامل آورده و فعل کمکی «مشغول بودن» را نیز در حالت تفکیك قبل وبعد از آن بکار میبرند و صرف میکنند:

مشغول خواندن هستم... مشغول نوشتن است...

در غیر این موارد شکل مضارع افعال فارسی نمودار حرکت و عملی است که در آینده رخ میدهد و میتوان آنرا با شکل مستقبل عوض نمود.

واما چند کلمه‌ای پیرامون مستقبل.

آقای محمد جواد شریعت در «دستور زبان فارسی» خود مینویسد که: «فعل آینده یا مستقبل آن است که بر عملی در زمان آینده دلالت کند و امروزه این فعل بیشتر در نوشته‌ها بکار میرود و در مکالمه فعل زمان حال را بجای فعل آینده بکار میبرند». (ص ۱۲۴ / ۱۲۳). صرفنظر از اعتراضی که باستعمال ترکیبهایی نظیر «فعل آینده» و «فعل زمان حال» وارد است باید گفت که در این گفته‌ها تا حدود زیادی حقیقت وجود دارد و شکل‌اصلی مستقبل در حال حاضر بیشتر بزبان قلم اختصاص‌می‌یابد. اما آنچه آقای‌ذوالنور مینویسد و مضارع را مربوط به «آینده‌ی نزدیك» میشمارد (ص ۱۷۴) بنظر ما اصولا قابل قبول نیست. طبق آنچه قبلا گفته شد اصطلاحات «دور» و «نزدیك» را برای زمان گرامری نمیتوان اصطلاحات علمی تلقی کرد و پذیرفت.

برآنچه آقای محمد جواد شریعت نوشته شاید بتوان این گفته را نیز افزود که در فارسی کنونی صرف‌نظر از اینکه شکل مستقبل تدریجا بزبان ادبی مکتوب منتقل میشود کم‌وبیش حاوی مضمون تأکید زمان آینده نیز میباشد. صاحب دستور جامع در این باره بدرستی اظهارنظر میکند و مینویسد: «... مضارع در فارسی هم برای حال است و هم برای آینده، اما هرجا که بخواهند مؤکدا فعل را

برای آینده استعمال کنند مصدر مرخم فعلی را کـه مقصود است و بشکل سوم شخص ماضی مفرد است و در جلو آن زمان مضارع «خواستن» را میآورنـد...» (ص ٤٤٧). بنظر ما استدلال آقای همایون فرخ صحیح است و چون در فارسی شکل مضارع قادر نبوده و نیست که آینده را با تأکید برساند و همیشه نیازی بقرینه‌های مختلف معنایی و لفظی و گرامری بوده است، مقتضیات زبان بعنوان مهمترین وسیله‌ی اختلاط و آمیزش بشری الزام نموده است که شکل دیگری را برای بیان مؤکد زمان آینده بیابند.

درخصوص شکل مستقبل نیز باید گفت که این شکل محصول ادوار اولیه‌ی فارسی دری است. این شکل از ترکیب مضارع فعل کمکی «خواستن» و مصدر مرخم فعل مورد نظر بوجود میآید:

خواهم رفت... خواهی گفت... خواهند آمد...

در آینده هنگام بحث از زمره‌ی گـرامـری وجه در افعال فـارسی بشرح خصوصیات افعال وجهی فارسی خواهیم پرداخت و در اینجا باختصار یـادآور میشویم که فعل «خواستن» و تمام نظایر معنایی آن در فـارسی از افعال وجهی بشمارند و این افعال پیوسته باید فعل بعد از خود را بصورت مضارع التزامی و یا مصدر مرخم بکار برند. مضارع التزامی و مصدر مرخم نیز در فارسی جـزء مترادفات صرفی هستند (مترادفات سه نوعند: لفظی یا لغوی، صرفی و نحوی که بموقع صحبت خواهد شد).

نظری بآثار اولیه‌ی فارسی دری نشان میدهد که با اشکال: خواهم گفتن، خواهی رفتن... و اشکال: آمدن خواهد... زیاد بـرخورد میشود. در آن ادوار البته فعل «خواستن» هنوز معنای لغوی خود را کاملا حفظ کرده و بتبعیت از یك قانون عمومی مستلزم آن بوده است که فعل بعد از آن بصورت مصدر کامل یا مرخم درآید تا بتواند واجد خصوصیات اسم گردد (عمل جانشینی اسم): کتاب میخواهم = نوشتن میخواهم... هم اکنون نیز در بسیاری زبانهای دنیا افعال مبین تمایل وخواهش یك‌مصدر همراه‌دارند: درزبان فرانسه Je veux aller در روسی ya xaĉu itti و در ترکی Getmak istayiram وبالاخره در فارسی ـ رفتن میخواهم.

اما باید دانست که آنچه گفته‌شد مربوط بهمان ادواراولیه‌ی اشکال‌مستقبل است و ارتباطی با وضع امروزی آن ندارد. در حال حاضر فعل وجهی «خواستن» در ترکیب مستقبل معنای لغوی خود را بکلی از دست داده و بصورت یك مرفم درآمده است که وظیفه‌ی آن منحصرا بیان زمره‌ی گرامری «شخص» و «زمـان» است و بس.

و اینك بشرح سومین زمره‌ی گرامری فعل، یعنی زمره‌ی گـرامـری وجـه میپردازیم.

زمره‌ی گرامری وجه در افعال فارسی.

آقای محمد جواد مشکور در کتاب خود چنین منویسد: «... هـــر فعل سه مفهوم کار یا حالت، زمان و شخص را دربردارد» (دستورنامه. ص ۷۲). آقای ذوالنور نیز نظیر همین عقیده را، منتها بشکل نسبتا متفاوتی ابراز میدارد: «هر فعل دارای سه مفهوم است:

۱ــ محتوا که بیان‌کننده‌ی کار و حالت است.

۲ــ شخص یا شیئی که فاعل یا مسند است.

۳ــ زمانیکه لحظه‌ی وقوع فعل است». (صفحه ۱٤۷).

بآسانی دیده میشود که هر دو دانشمند نظر واحدی را در قالبهای نسبتا متفاوتی عرضه داشته‌اند و ضمنا هر دو نفر با توجه بخصوصیات ظاهری هرفعل بذکر این سه «مفهوم»(!) پرداخته‌اند. اما آقای ذوالنور در جای دیگر در تعریف وجه اینطور مینویسد: «هر فعل از نظر کاری که در جمله انجام میدهد به شش وجه بکار میرود...» (صفحه ۱۸۰). این طرز بیان در هر حال و بهرتقدیر فاقد معنی است. مگر فعل هم کار انجام میدهد! گذشته از این، اصولا معلوم‌نیست که بالاخره «وجه» چیست و تعریف آنرا چگونه باید فهمید. فقط میشود حدس زد که ایشان اصطلاح «وجه» را در همان معنای متداولش بکار برده‌اند و حال آنکه «وجه» بعنوان یك اصطلاح گرامری دارای مضمونی کاملا دقیق و مشخص باید باشد تا بتواند اصطلاح نامیده شود. ضمنا باید گفت که صاحبان‌دستورهای بالا بتقلید از دستورهای فارسی دوره‌های قبل و بویژه از دستور زبان فارسی‌مرحوم قریب گرکانی (که آنهم بتقلید از گرامر زبان فرانسه نوشته شده است) برای افعال فارسی شش وجه قائلند. در سایر کتب دستور نیز اصولا تعریفی برای «وجه» بچشم نمیخورد و فقط بطور ابتدا ساکن گفته میشود که وجوه افعال در فارسی شش هستند: اخباری، شرطی، امری، التزامی، وصفی و مصدری. مگر میشود از تعداد «وجه» در افعال فارسی صحبت کرد ولی بهیچوجه تعریف دقیق آنرا نداد! بنظر میرسد که «وجه» بقدری مفهوم پیش‌پا افتاده‌ایست کـه نیازی بتعریف ندارد. اگر چنین است پس‌چرا بوجود وجوهی‌نظیر «وصفی» و«مصدری» اشاره میشود و حال آنکه درزیر خواهیم دید که‌اینها را اصولا نمیتوان «وجه» نامید. شاید هم عمدا بسکوت برگزار کرده‌اند و فقط بتکرار گفته‌هـــای قبل از خود پرداخته‌اند. در این صورت نمیشود بگفته‌های اینان بنظر یك مطلب علمی و جدی برخورد کرد. باری، علاوه براینها در همه‌جا نیز دوزمره‌ی گرامری «وجه» و «زمان» با هم مخلوط و مشتبه گردیده‌اند (محمد جواد شریعت. دستور زبـــان فارسی. صفحه ۱۲۲. محمد جواد مشکور. دستورنامه صفحـه ۸۳ و ۸۹ و ۹۰. ذوالنور. دستور پارسی. صفحه ۱٤۸ و ۱٦۵ و ۱۷۵). در همه‌جا امر و التزام و ماضی و مضارع و مستقبل با هم در یکجا و بطور مختلط آورده میشوند.

در زبانشناسی معاصر زمره‌ی گرامری «وجه» را زمره‌ای میدانند که برای بیان مناسبات گوینده یا نویسنده با طرز اجرای عملی‌که توسط‌فعل افاده‌میشود بکار میرود و بدیهی است که این زمره نیز باید مانند هر زمره‌ی گرامری دیگر **منحصرا با وسایل گرامری** افاده شود نه با وسایل لفظی. بعنوان مثال سه‌شکل: «میروی» و «باید بروی» و «برو» را از فعل «رفتن» در نظر بگیریم. در تمام آنها دو قسمت کاملا مجزا از یکدیگر وجود دارد:

یکی ماده‌ی فعل که در اینجا عبارت از ریشه‌ی فعل «رفتن»، یعنی «رو» است.

دیگری **شناسه** که همان وسیله‌ی گرامری بیان زمره‌ی گرامری فعل است.

تبصره— دو اصطلاح «ماده» و «شناسه» از آقای دکتر پرویز ناتل خانلری است و بنظر ما اصطلاحات بسیار مناسبی است.

در سه شکل بالا شناسه‌های «می» و «به» در اول و «ی» در آخر ریشه‌های فعل چیزی جز مرفمهای شکلساز نیستند. اینها بخودی خود فاقد معنای لغوی بوده، ولی در ترکیب با ماده‌ی فعل بما میفهمانند که شکل اولی (میروی) دوم شخص مفرد زمان حال از وجه اخباری فعل «رفتن» است و شکل دومی (بروی) دوم شخص مفرد مضارع التزامی از وجه التزامی همان فعل است و بالاخره شکل سومی (برو) نیز دوم شخص مفرد وجه امری همان فعل میباشد.

دیده میشود که اینهمه معلومات اضافی را دو سه عنصر بظاهر بسیار ناچیز در اختیار ما میگذارند. اینها نیز چیزی جز معانی گرامری این شناسه‌ها نیستند.

در شکل اولی که نمودار وجه اخباری است گوینده نسبت بطرز اجرای عمل «رفتن» مناسبات بیطرف دارد و فقط انجام آنرا خبر میدهد و بهمین دلیل نیز وجه اخباری نامیده میشود.

در شکل دوم که نمودار وجه التزامی است گوینده مناسبات خود را بطرز اجرای عمل «رفتن» باین صورت ابراز میدارد که آنرا لازم میشمارد، مصلحت میداند، آرزو میکند...

و بالاخره در شکل سوم که نمودار وجه امری است گوینده اجرای عمل «رفتن» را از مخاطب خود بشکل امر طلب میکند.

بنابراین بار دیگر بمنظور تأکید بیشتر تعریف زمره‌ی گرامری وجه را اینطور بیان میکنیم:

وجه عبارت از مناسبات گوینده یا نویسنده نسبت بطرز اجرای عملی است که توسط فعل بیان میشود. هرگاه این مناسبات با **وسایل گرامری** (مرفمهای شکلساز) بیان میشود زمره گرامری وجه بوجود میآید.

با این ترتیب دیده میشود که در زبان فارسی کنونی بیش از **سه** زمره‌ی گرامری وجه در افعال موجود نیست: وجه اخباری، وجه التزامی و وجه امری.

در فارسی کلاسیك وجه تمنائی نیز موجود بوده است که هم‌اکنون متروك گشته و بقایای آن در عبارانی نظیر: زنده‌باد! نوش‌باد! دورباد! مریزاد! مرساد! مرنجاد!... موجود است.

ممکنست در اینجا اعتراض شود که در فارسی کنونی وجه شرطی نیزوجود دارد. باید گفت که در حقیقت نیز وجه شرطی در فارسی موجود است، ولی برای آن زمره‌ی گرامری ویژه‌ای نیست و این وجه همراه با وجه التزامی در یك شکل گرامری میآید. توجه کنیم:

میخواهم بروم... میخواهی بروی... میخواهد برود...

اگر بروم... اگر بروی... اگر برود...

و بآسانی دیده میشود که با وجود اختلاف وجه (مناسبات گوینده با طرز اجرای عمل مندرج در فعل ـ در اولی‌ها التزامی و در دومیها شرطی) مرفمهای شکلساز هر دو وجه یکی است. بنابراین میشود پیشنهاد کرد که آنچه درفارسی بنام «وجه التزامی» نامیده میشود زیر عنوان «وجه التزامی ـ شرطی» نامگذاری شود.

اما درخصوص «وجه مصدری» و «وجه وصفی» باید گفت که این دو اصطلاح بتقلید گرامر زبان فرانسه‌آمده واصولا فاقد جنبه‌ی‌علمی میباشند. «وجه‌مصدری» با تعریفی که برای «وجه» کردیم اصولا مفهومی ندارد. هرچند که آقای محمدجواد مشکور تعریف مصدر را اینطور قید میکند: «مصدر کاری است که از کسی یا چیزی سر بزند ولی زمان نداشته باشد» (دستورنامه. ص ۷۲) وقتی در این گفته تعمق شود انسان بی‌اختیار تصور میکند که شاید نویسنده خواسته است خوانندگان خود را دست بیندازد! مگر مصدر هم کار است؟! مگر مصدر از کسی یا چیزی سر میزند؟! علاوه براین مگر ممکن است تصور کرد که کاری سربزند ولی خارج از زمان باشد؟! مصدر کلمه‌ایست که برای نامیدن کار یا عمل یاحالت یا پروسه بکار میرود. مصدر نام عمل و کار و حالت و یا پروسه است وبنابراین هرگز نمیتواند نمودار مناسبات گوینده با طرز اجرای عمل مندرج در فعل باشد (تعریف وجه). پس اصطلاح «وجه مصدری» اصطلاحی فاقد محتوا است.

درخصوص «وجه وصفی» نیز باید گفت که در آن نیز اثری از مناسبات گوینده با طرز اجرای عمل احساس نمیشود. آنچه بنام «وجه وصفی» نامیده میشود عبارت از صفات مفعولی است که از فعل مشتق گردیده و باوجودیکه جزء سیستم افعال بشمارند در زمره‌ی صفات و اسامی نیز داخل میشوند و در حقیقت یك زمره‌ی هیبرید کلمات میباشند.

باری، پس از این مقدمات باید گفت که از سه وجه موجود در افعال فارسی وجه اخباری ضمن شرح ازمنه‌ی افعال بررسی شد. وجه اخباری عبارت از چنان بیان گرامری است که در طی آن گوینده یا نویسنده عملی را در گذشته، حال و

یا آینده خبر میدهد و خود نسبت بابراز عقیده در آن باره بیطرف میماند.

وجه اخباری فارسی کنونی دارای چهار گونه‌ی ماضی (مطلق، نقلی، استمراری و مقدم) و یك گونه حال و مضارع و یك گونه‌ی مستقبل میباشد. تمام این گونه‌های وجه اخباری تاکنون از نظر گذشته‌اند. و اینك وجه التزامی ـ شرطی.

وجه التزامی ـ شرطی. در کتب گرامری که در این اواخر توسط دانشمندان ایرانی نوشته شده است غالبا دو گونه‌ی وجه التزامی (ماضی و مضارع) بطور جداگانه بررسی شده و هر کدام در بحث زمانی مربوط بخود میایند و تعاریف نسبتا متفاوتی نیز دارند. مثلا آقای محمد جواد مشکور در ماضی التزامی فقط مفهوم شك و تردید می‌بینند و مینویسند: «ماضی التزامی آن است که در مورد شك و تردید بکار رود، مانند: شاید گفته باشد... باید رفته‌باشد.. (دستورنامه. ص ۸۷). البته ماضی التزامی غالبا مفهوم شك و تردید را میرساند ولی این حکم را نمیتوان باین آسانی تعمیم داد وبطوریکه در زیر خواهیم دید گاهی تحت‌تأثیر عناصر دیگری و بدون وجود مفهوم شك و تردید نیز پای ماضی التزامی بمیان میآید. همین محقق محترم در مورد مضارع التزامی نیز مینویسد: «مضارع‌التزامی آن است که کار را بنحو شك و تردید و خواهش بیان کند». (همان اثر. صفحه ۹۰) و دیده میشود که در اینجا مفهوم «خواهش» نیز بر دو مفهوم قبلی علاوه شده است. آقای ذوالنور نیز مانند آقای مشکور در مورد ماضی التزامی تنها بوجود شك و تردید و در مورد مضارع التزامی (که در زبانشناسی معاصر زیر عنوان «آنوریست» نامبرده میشود) بوجود شك و تردید و لزوم و آرزو اشاره مینماید. (دستور پارسی. صفحه ۱۷۲ و ۱۷۷). ولی ایشان برخلاف همقلم خود زیر عنوان «وجه التزامی» نیز وجود مفاهیم شك و تردید و التزام و تمنا را یادآور میشود که البته دقیقتر است. در این مورد آقای ذوالنور چنین مینویسد: «هرگاه جمله رساننده‌ی شك و تردید و التزام و تمنا باشد فعل آن وجه التزامی دارد». (همان اثر. ص ۱۸۱) و می‌بینیم که ضمن آنکه بیان ایشان علمی‌تر و دقیقتراست مفهوم «وجه» را با جمله و کلام (بطور کلی با تظاهرات تفکر) مرتبط میشمارد که البته شایان دقت است.

گاهی نیز برخی از محققان ضمن تفکیك دوگونه‌ی زمانی وجه التزامی تعریف نسبتا جامعتری بآن میدهند. مثلا آقای محمد جواد شریعت در «دستور زبان فارسی» خودخواه در مورد ماضی التزامی و خواه در مورد مضارع التزامی بوجود شك و تردید و تمنا و آرزو اشاره میکند (دستور زبان فارسی. صفحه ۱۱۷ و ۱۲۲). آقای دکتر ناتل خانلری در کتاب درسی خود که با سبك ویژه و جالبی تدوین گشته است با زبانی ساده که خاص اینگونه کتب باید باشد مینویسد: «... اما در بعضی صیغه‌های دیگر از واقع شدن کاری یا وجود حالتی در کسی یا

چیزی خبر نمیدهیم، بلکه کاری را که باید انجام بگیرد، یـــا ممکن است انجام گرفته باشد و یا ما میخواهیم که انجام بگیرد بیان میکنیم. در این حالتها بوقوع فعل یا وجود حالت و صفت یقین نیست...» (دستور زبان فارسی. روش نـو. صفحه ۳۱/۳۰) و دیده میشود که با وجود آنکه تمام موارد وجه التزامی فارسی دربرگرفته نشده، ولی در هر صورت تا حدودی بمفهوم عمومی «وجه» نـــزدیك گشته و بخصوص این وجه را با وجه اخباری مقایسه کرده و آنها را از هم متمایز ساخته است.

البته اگر این دانشمندان و محققان قبل از هرچیز تعریف گرامری‌دقیق «وجه» را خاطرنشان میساختند و برآن متکی میشدند تا حدود زیادی از این تشتت‌آراء جلوگیری بعمل میآمد.

در وجه التزامی فارسی مناسبات شك و تردید، آرزو، تمنا، خـــواهش، پیشنهاد، امر (البته بطور ملایم و نزدیك به پیشنهاد) و نظایر آن وجود دارد. اگر قدری بیشتر توجه کنیم و بکوشیم که تمامی این مناسبات را تعمیم دهیم‌دیده میشود که در وجه التزامی دو مفهوم اساسی: **تمایل و تردید** وجود دارد کـــه مفاهیم دیگر را بنحوی از انحاء تابع خود میسازند. در یك‌گونه از وجه التزامی یعنی مضارع التزامی و یا آئوریست مفهوم تمایل و در گونه‌ی دیگر آن، یعنی ماضی التزامی مفهوم تردید بیشتر بارز است. این نیز طبیعی است، زیرا تمایل همیشه نسبت بحادثه‌ای ابراز میشود که هنوز رخ نداده و در شرف وقوع باشد (مضارع) و در مورد حادثه‌ی گذشته نیز این تمایل طبعا و بـــرای اقناع نفس برپایه‌ی احساس خوشبختی بیان میشود و این احساس نیز چیزی جزواردساختن عناصر شك و تردید در آن نیست. پس در گونه‌ی ماضی التزامی غالبا مفهوم‌شك و تردید بچشم میخورد و در گونه‌ی مضارع آن نیز مفاهیم التزام و آرزو...وجود دارد. بنابراین میتوان بطور مشروط با تعاریف آقایان دکتر خانلری و ذوالنور موافقت کرد.

متأسفانه چون تعاریف مزبورعموما مبتنی برملاك قطعی ومسلمی نیست غالبا با توضحات سطحی و تصویری نیز همراه است که تا حدودی آنها را از ارزش میاندازد. مثلا آقای مشکور در صفحه‌ی ۸۸ اثر خود مینویسد: «پیش از ماضی التزامی الفاظی که دلالت برشك و تردید کند آورده میشود» و درصفحه‌ی ۹۰نیز در مورد مضارع التزامی متذکر میشود: «... غالبا یك (که) پیش از آن می‌آید». آقای ذوالنور نیز به پیروی از همین نظر مینویسد: «قبل از ماضی التزامـــی کلمه‌هایی مانند: کاش، شاید، ایکاش... می‌آید» (ص ۱۷۲) و در مورد مضارع التزامی میگوید: «چون وقوع وجه التزامی(!) مسلم نیست، بهمین‌دلیل قبل ازآن «کاش» و «اگر» و «شاید» آورند» (ص ۱۷۷). دیده میشود که اگر این توضیحات نبود تأثیر مطلوبتری در خواننده بوجود میآمد. اما آقای دکتر خانلری که بطور

کلی برخورد دقیقتری با پدیده‌های زبانی و گرامری دارند بنکته‌ی جالبی اشاره میکنند که‌درخور توجه کامل است. ایشان مینویسند: «وقوع این صیغه همیشه همراه و وابسته بوقوع یك فعل دیگر است...» (ص ۳۱/۳۰) و در صفحه‌ی ۳۱ بازهم اینطور ادامه میدهند: «هرگاه واقع شدن فعل مسلم نباشد فعل از «وجه التزامی» آورده میشود. فعلی که بوجه التزامی است همیشه دنبال فعل دیگر میآید». البته این تذکرات عموما محدود و ناقص است ولی در هر حال در آنها هسته‌ی جالبی از یك حقیقت بزرگ وجود دارد.

قبل از ورود باصل مطلب تذکار یك نکته‌ی دیگر نیز ضرورت دارد و آن مسئله‌ی اصطلاحات «افعال کمکی» و «افعال معین» در دستورهای موجود فارسی است و در همه‌جا از این اصطلاحات استنباط واحدی بعمل نمی‌آید.

آقای محمد جواد شریعت مینویسد که «در زبان فارسی پنج فعل کمکی وجود دارد که‌عبارتنداز بایستن، شایستن، توانستن، خواستن، یارستن» (دستورزبان فارسی. صفحه ۱۰۸). آقای مشکور نیز نظری شبیه نظر بالا ابراز میدارد بااین تفاوت که دو فعل «بودن» و «شدن» را نیز برافعال پنجگانه‌ی بالا میافزاید وجالب توجه است که متذکر میشود: «غالبا پس از فعلهای خواستن، بایستن، یارستن، توانستن، شدن و بودن که از افعال معین هستند مصدر بصورت مخفف یا مرخم بکار میرود» (دستورنامه. ص ۷۳) و مشاهده میشود که هر دو دانشمند عموما زیر عنوان «افعال معین» افعالی را در نظر میگیرند که مستلزم ذکر فعل بعد از خود در وجه التزامی یا مترادف صرفی آن، یعنی مصدر مرخم باشند (البته باستثنای فعل «بودن» و باستثنای فعل «شدن» در معنای «گردیدن»، نه درمعنای «ممکن بودن»). اما از قرار معلوم آقای شریعت با نظر همکار خود آقای مشکور در مورد تعداد افعال معین فارسی مخالف است، زیرا در دنباله‌ی بحث خود تأکید میکند که «بعضی افعال شدن و بودن را هم جزء افعال کمکی حساب میکنند غافل از اینکه در زبان فارسی بآن دسته از افعال کمکی میگوییم که در حالت عادی قبل از فعل یا مصدر اصلی بیایند و افعال بودن‌وشدن‌اینگونه نیستند» (همان اثر. صفحه ۱۰۹). استنباط ایشان از ویژگیهای گرامری‌افعال بایستن‌وشایستن و خواستن و توانستن کاملادرست است وفقط میتوان باایشان اندکی‌درخصوص خود اصطلاح«افعال معین»صحبت کرد.اماآقای‌مشکورواقعاً نیزنظرثابتی‌درخصوص افعال معین ندارند و ضمن آنکه افعال بودن و شدن را بناحق جزء افعال معین داخل میکنند در صفحه‌ی ۷۵ دستورنامه‌های خود افعال گشتن و گردیدن و در صفحه‌ی ۹۹ نیز «است» و «نیست» را براین دسته میافزایند و با این ترتیب مخلوط عجیبی بوجود میآورند که معلوم نیست ملاك اصلی ایشان در انتساب افعال بجرگه‌ی افعال معین چیست. آیاملاك ایشان لزوم ذکروجه التزامی یامصدر مرخم است، یا ساختن فعل مرکب دیگر و یا تشکیل گونه‌های مرکب زمانی از

افعال؟ آقای ذوالنور درخصوص افعال معین فارسی نظر استوار و ثابتی دارند که البته با نظر آقای شریعت هم متفاوت است،ولی بهرحال‌متکی برملاك‌مشخصی است. ایشان فعلی را «معین» میشمارند که در ساختن گونه‌های مرکب زمانی و یا در ساختن زمره‌های گرامری و لغوی افعال بکار رود. اینست آنچه دراین باره مینویسند: «بعضی از فعلها برای تصریف احتیاج بفعل دیگری دارند. این‌دیگرها را فعل معین گویند و عبارتند از: ۱ـ بود، ۲ـباش، ۳ـاست، ٤ـخواه، ٥ـباید، ٦ـ بایست، ۷ـ بایستی، ۸ـ شد، ۹ـ گردید، ۱۰ـ آمد» (دستور پارسی.صفحه ۱۵٦/۱۵۷). و بالاخره باید گفت که آقای همایون فرخ در «دستور جامع» خود نظر کاملا متفاوتی با نظر دانشمندان بالا ابراز میدارند. ایشان بطور کلی زیر عنوان «فعل معین» تمام افعالی را که بنحوی از انحاء خواه در ساختن گونه‌های مرکب زمانی افعال، خواه در ساختن افعال مرکب و خواه در تشکیل افعال مزدوج (که قسم دوم آنها در وجه التزامی یا مصدر مرخم است) بکار میرونــــد در نظر میگیرند. ایشان افعال معین فارسی را به سه دسته قسمت میکنند:

- افعال معین اصلی ــ خواستن، بودن، شدن.
- افعال معین دوگانه که آنها را «فعل تأکیدی» نیز مینامند و عبارتند ازچهار فعل بایستن و شایستن و توانستن و خواستن.
- افعال معین فرعی که بقول ایشان در فارسی زیادند و... با آنان افعال جدید یا مجعول ساخته میشود. (دستور جامع. صفحه ٤٦۹).

دیده میشود که ملاك ایشان ملاکی عمومی و اندکی نیز مغشوش است و هر فعلی را که «اصلی» نباشد فعل معین میشمارند و توجهی زیاد بوظایف گرامری آن ندارند.

بنظر ما بهتر است افعال کمکی یا معین را افعالی دانست که‌بکمك آنها افعال مرکب فارسی بوجود میآیند و در بحث افعال مرکب بتفصیل بآنها اشاره خواهد شد. اینها افعالی هستند که معانی لغوی خود را کم یا بیش از دست داده وصرفا برای حمل بار گرامری فعل (شخص، زمان، وجه) استعمال میشوند. این افعال در فارسی فراوانند و خود بدو گروه مجزا قسمت میشوند که در آن باره صحبت خواهد شد.

دسته‌ی کاملا متفاوتی از افعال هستند که در ساختن گونه‌های مرکب زمانی افعال فارسی بکار میروند و بدون آنها اشکال: آمده است، رفته بود، شنیده‌شد، خواهم گفت، و خوانده باشد... بوجود نمی‌آید. بهتر است برای اینگونه افعال اصطلاحی نظیر «افعال مشایع» و یا اصطلاح مناسبتری برگزید.

و بالاخره باید گفت که در هر زبانی و از جمله نیز در زبان فارسی کلماتی بنام «کلمات وجهی» وجود دارد که خود مبین مناسبات گوینده با طرز عمل بوده و در وجه گرامری فعل بعد از خود مؤثـرند. این کلمات از اجزاء مختلف کلام

هستند و گروه ویژه‌ای از آنها که از افعال هستند معمولا بنام «افعال وجهی» نامیده میشوند و خصوصیت این افعال اینست که اولا پیوسته همراه با فعل اصلی بکار میروند و ثانیا مستلزم آن هستند که فعل مشایع آنها (فعل اصلی) در وجه التزامی و یا مصدر مرخم و یا گونه‌های ویژه‌ی دیگر بباید. اینها عبارت از اشکال گوناگون زمانی افعالی هستند که نمونه‌های اصلی آنها چهار فعل خواستن، توانستن (یا رستن)، بایستن و شایستن میباشند.

پس از این مقدمات که متأسفانه بعلت اختلاف‌نظرهای زیاد بیش از اندازه طولانی شد میتوان بشرح زمره‌ی گرامری وجه التزامی در فارسی و انگیزه‌ی معنایی ــ گرامری آن پرداخت.

اصطلاح «معنایی ــ گرامری» نیز بدان جهت بکار برده شد که زمره‌ی وجه بنابرتعریفی که از آن شد بیان مناسبات گوینده با اجرای عمل مندرج در فعل است و بطوریکه میدانیم هرگونه مناسبات ذهنی یا بوسیله‌ی عناصر معنایی افاده میشود ویا بمدد عناصر گرامری. وجه التزامی نیز گاهی صرفا تحت تأثیر معنای عمومی جمله و بدون دخالت عناصر گرامری بیان میشود، گاهی هم بطوری که آقای دکتر خانلری نوشته است تحت تأثیر افعال دیگری که آنها را افعال وجهی نامیدیم افاده میشود. خود تأثیر معنایی نیز گاهی در داخل جمله‌ی ساده و زمانی نیز در چهارچوب جمله‌ی مرکب ابراز میگردد و بنابراین چنانچه بخواهیم تمام جوانب و اطراف این انگیزه‌ها را در بحث صرف دربرگیریم کاری بینهایت دشوار و حتی غیر ممکن خواهد بود. بنظر ما برای احتراز از اطناب بهتر آنست که از روش عمومی چشم پوشیده و فقط موارد استعمال وجه التزامی را درفارسی بررسی نماییم وضمن آن‌هم رل معنایی جملات ساده و مرکب را از نظر بگذرانیم و هم رل عناصر لفظی و گرامری را بررسی کنیم. البته این طرز بررسی ممکنست قدری متشکل و علمی بنظر نرسد ولی کمی حجم میتواند جبران نقص عدم‌تشکل را بنماید.

موارد استعمال وجه التزامی در زبان فارسی.

بطور خلاصه باید گفت که وجه التزامی در فارسی معاصر در موارد زیر بکار میرود:

۱ــ در جملات ساده.

الفــ درصورتیکه اجرای عملی بصورت پیشنهاد مطرح میگردد. مسلم است که‌پیشنهاد خود یکی از اشکال ابراز تمایل است‌ودر هرپیشنهادی مفهوم‌تمایل مندرج است: **بفرمایید برویم** منزل... بنشینیم قدری **صحبت کنیم.**

بــ ممکن هم هست که ابراز تمایل بصورت امر ملایم درآید: از این کار **دست برداریم!** (شاید تصور شود که این شکل بیان همان وجه امری است،ولی

باید گفت که وجه امری علامت فارقه‌ای دارد و آن اینست کـه امر تنها نسبت بدوم شخص ــ مفرد یا جمع ــ صورت میگیرد.

ج‍ــ بعد از فعل نمونه‌ای «خواستن» و کلیه‌ی نظایر آن که بنحوی از انحاء مفهوم تمایل را برسانند مانند: مایل بودن، میل داشتن، قصد داشتن، تصمیم داشتن (گرفتن)، اراده کردن، درصدد برآمدن و... در اینگونه موارد زمان فعل وجهی تأثیری نداشته و فعل بعـد از آن بصورت آئوریست (مضارع التزامـی) درخواهد آمد:

میخواهم **بروم**. قصد دارد **بـرگردد**. تصمیم دارید **بخوابید**. درصدد است **تحصیل کند**...

این‌گونه افعال را در دستورهای فارسی زیر عنوان «افعال ارادی» نام برده‌اند که بنظر ما اصطلاح کاملا مناسبی است.

د‍ــ بعد از فعل نمونه‌ای «توانستن» و کلیه‌ی نظایر آن که بنحوی از انحاء مفهوم امکان اجرای عملی را برسانند مانند: قادر بودن، امکان داشتن، توانایی داشتن، یارای... داشتن... در اینگونه موارد نیز زمان فعل وجهی تأثیری نداشته و فعل بعد از آنها بصورت آئوریست درخواهد آمد:

میتوانم **بگویم**. قادری **حرف بزنی**. امکان دارد **برگردد**.

این‌گونه افعال را نیز در دستورهای زبان فارسی زیر عنوان «افعال‌اقتداری» نام میبرند که بازهم البته اصطلاح مناسبی است.

بطوریکه بارها گفته‌شد درزبان فارسی آئوریست ومصدر مرخم‌دومترادف صرفی هستند و میتوانند در برخی موارد یکدیگر را تعویض نمایند. معمولا در جملات با شخص معین از همین آئوریست و در جملات بیشخص از شکل مصدر مرخم استفاده میشود:

میتوان **گفت**. ممکنست **برگشت**. میتوانم **بگویم**. ممکنست **برگردم**...

در فارسی کلاسیك گاهی شکل مصدر مرخم در جملات با شخص معین نیز آمده است:

توانم **گفت**...

ه ــ بعد از فعل «بایستن» (در اشکال ممکنه‌ی زمانی آن) و کلیه‌ی نظایـر مفهومی آن که معنای‌الزام را برسانند برحسب‌مورد گاهی‌آئوریست، زمانی‌ماضی التزامی و گاهی نیز گونه‌ی استمراری ماضی بکار میرود. چنانچه صحبت ازلزوم انجام (یا عدم انجام) عملی در آینده باشد بعد از اینگونـــه افعال کـه آنها را «افعال الزامی» مینامند فعل اصلی بصورت آئوریست خواهد آمد:

باید **بروم**. لازم است در ظرف امروز **تدارك** سفر را **ببینم**...

در این گونه موارد در جملات بیشخص عموما از مترادف صرفی آئوریست، یعنی مصدر مرخم استفاده میشود و نوع تیپیك جملات بیشخص فارسی بوجود

میآید:

باید رفت... نباید گفت...

چنانچه صحبت از گذشته در میان باشد دو وضع متفاوت پیش میآید:

۱ـ عملی در گذشته انجام شدنی (یا نشدنی) بوده و بدلایلی انجام نشده (یا شده) است. در این صورت هنگام ذکر آن حادثه از گونه‌ی استمراری ماضی استفاده میشود و دیگر پای شك و تردید نیز بمیان نمی‌آید:

بایستی این کار را **میکردیم (نمیکردیم)**... نبایستی این حرف را **میزدیم**...

۲ـ اگر انجام (یا عدم انجام) عملی در گذشته مورد شك و تردید است و گوینده بهنگام ذکر آن عمل احتمال نسبتا قوی بوقوع (یا عدم وقوع) آن میدهد، در این صورت از گونه‌ی ماضی التزامی استفاده میشود:

درست بیاد ندارم... باید این فیلم را **دیده باشم.**

ظاهرا او نباید این حرف را **زده باشد**...

وـ بعد از فعل «شاید» و کلیه‌ی نظایر معنایی آن که در فارسی بنام افعال احتمالی نامیده میشوند (نباید این «شاید» را با ریشه‌ی فعلی آن ـ شایستن ـ اشتباه کرد) برحسب مورد گاهی از آئوریست (یا گونه‌ی مطلق ماضی)، زمانی از گونه‌ی استمراری ماضی (یا گونه‌ی مقدم)، گاهی نیز از ماضی التزامی و حتی از گونه‌ی نقلی ماضی استفاده میشود.

چنانچه صحبت از احتمال انجام (یا عدم انجام) عملی در آینده باشد معمولا از آئوریست استفاده میشود:

شاید **بروم**... احتمال دارد که امروز **برگردد**...

در اینمورد گاهی هم از گونه‌ی مطلق ماضی استفاده میشود:

شاید آمدم... بلکه رفتم...

چنانچه صحبت از عمل گذشته‌ای باشد که انجام شده (یا نشده) و حالا صحبت از همان عمل است و ضمن صحبت احتمال سر نزدن (یا سر زدن) آن تحت شرایط معینی بیان شود. در این صورت معمولا از گونه‌ی استمراری ماضی (یا از گونه‌ی مقدم) استفاده میشود:

اگر... میشد شاید این کار را **نمیکردم** (کار را در گذشته کرده است)

اگر... بود شاید **برمیگشتم** (برنگشته است)

اگر... بود شاید **رفته بود** (نرفته است)

ـ چنانچه صحبت از عمل گذشته است و در باره‌ی انجام (یا عدم انجام) آن شك و تردید و یا احتمال وجود دارد، در این صورت معمولا از ماضی التزامی استفاده میشود:

شما این رمان را خوانده‌اید؟ ـ یادم نیست، شاید **خوانده باشم.**

در اینمورد نیز گاهی گونه‌ی نقلی ماضی بکار میرود:

از کجا میدانید، شاید تا حالا **آمده است**.

۲ــ در جملات مرکب.

در دو نوع از جملات مرکب وابستهٔ فارسی کنونی گزارهٔ فراکرد پیرو بصورت آئوریست میآید.

الفــ در جملات مرکب وابسته با پیرو مقصدی. گزارهٔ فراکرد پیرو مقصدی در فارسی کنونی معمولا با آئوریست بیان میشود و این یکی از ویژگیهای اینگونه فراکردها است:

ــ آمدم که شما را **ملاقات کنم**.

ــ این نامه را فرستادم تا شما را از نظر خود **آگاه سازم**.

دلیل این امر نیز واضح است. در هر مقصد خواه‌ناخواه مفهوم تمایل مندرج است و تمایل انگیزهٔ اصلی هر مقصد است. بنابراین طبیعی است که باید گزارهٔ فراکرد پیرو مقصدی با آئوریست بیان شود. البته گاهی نیز ممکنست بجای آئوریست از گونهٔ التزامی ماضی استفاده شود:

این نامه را فرستادم تا شما را از نظر خود **آگاه کرده باشم**.

بــ در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی تحقق‌پذیر. در اصطلاح گرامری شرط تحقق‌پذیر بشرطی اطلاق میشود که انجام آن در شرایط معینی امکان‌پذیر باشد. اینگونه شرط معمولا شرطیست که برآینده گذاشته میشود و صرفا بهمین دلیل نیز تحقق‌پذیر است (زیرا آینده همیشه امیدبخش است و در اختیار ما میتواند قرار گیرد). گزارهٔ اینگونه فراکردهای پیرو شرطی معمولا با آئوریست بیان میشود:

اگر هوا مناسب **باشد** فردا بگردش خواهم رفت.

اگر از تصمیم خود **منصرف شود** من دیگر اصرار نخواهم کرد.

چنانچه درس را **حاضر نکند** نمرهٔ بد خواهد گرفت.

مانند جملات ساده در اینجا نیز گاهی **گونهٔ** مطلق زمان گذشته جایگزین آئوریست میشود:

اگر هوا **خوب شد** بگردش خواهم رفت.

اگر از تصمیم خود **منصرف شد** من دیگر اصرار نخواهم کرد.

چنانچه درسش را **حاضر نکرد** نمرهٔ بد خواهد گرفت.

و اما شرط تحقق‌ناپذیر شرطیست که برگذشته گذاشته میشود و انجام آن فقط در عالم خیال میتواند مقدور باشد:

اگر این حرف را **نمیگفتم** (حرف را گفته است) خیلی خوب میشد.

اگر **باران میبارید** (باران نباریده است) چقدر بموقع بود!

و دیده میشود که در اینگونه موارد تحقق‌پذیری شرط غیر ممکن است.

گزارهٔ اینگونه فراکردهای پیرو شرطی معمولا با گونهٔ استمراری زمان

گذشته بیان میشود.

در سایر انواع جملات مرکب فارسی نیز هروقت که صحبت از تمایل بانجام عملی در آینده باشد از آئوریست استفاده میشود.

چون مسئله‌ی استعمال آئوریست در جملات مرکب فارسی بحثی بسیار طولانی دارد و در بخش نحو بتفصیل کامل (باجبار) از آن صحبت خواهد شد در اینجا بهمین مختصر قناعت میشود و توجه علاقمندان را بآن بخش جلب‌مینماییم.

وجه امری.

مناسبات امر در اثر وجود مناسبات حقوقی خاصی بین دونفر بوجودمی‌آید. در زبانشناسی امروزی همه‌ی زبانشناسان متفق‌القولند که وجه امری فقط یك شخص دارد و آن نیز دوم شخص است. بنابراین وجه امری در هر زبانی تنها شامل دو صیغه (دوم شخص مفرد و جمع) میباشد. دراین مناسبات گوینده‌اجرای عمل مندرج در فعل را از مخاطب (یا مخاطبهای) خود طلب میکند. امر دوم‌شخص مفرد عموما با ریشه‌ی فعل یکی است و بطوریکه میدانیم در افعال فارسی (افعال ساده) یك مرفم شکلساز «به» نیز برآن افزوده میشود که گاهی در زبان محاوره دچار تغییرات صوتی مختصری هم میگردد. در افعال مرکب نیز استعمال «به» در زبان محاوره میتوان گفت عمومیت دارد و در زبان گاهی با عدم استعمال آن هم برخورد میشود.

دیگر زمره‌های معنایی و لفظی و گرامری افعال فارسی

تا اینجا اطلاعاتی فشرده درباره‌ی فعل، تعریف فعل‌ونیز سه زمره‌ی‌گرامری اساسی افعال فارسی (شخص و زمان و وجه) بیان شد و خاطرنشان گردید که سه زمره‌ی گرامری نامبرده نمودارهای اصلی و مشخصه‌های عمده‌ی اشکال قابل تصریف فعل را در فارسی تشکیل میدهند. که فعل بعنوان یکی ازمهمترین اجزاء خود قابل تصور نیست. اما باید دانست که فعل بعنوان یکی از مهمترین اجزاء کلام دارای زمره‌های گرامری و معنایی و لفظی دیگری نیز میباشد که مسلما باید مورد بررسی قرار گیرند تا بپاره‌ای از اختلاف‌نظرهای موجود در آن زمینه نیز پایان داده شود.

زمره‌ی گرامری گونه.

شاید خواننده تعجب کند که مقصود از این اصطلاح چیست و چه نکته‌ی نوی در زیر این عنوان بیان خواهد شد. حقیقت اینست که این اصطلاح نو در اصل مربوط بمسئله‌ی نوی نیست و در تمام دستورهای زبان فارسی بدون استثناء اصطلاحات «صیغه‌های افعال» و «زمانها» و «ساخت» (اصطلاح اخیر از آقای دکتر خانلری است) وجود دارد. اما در هیچیك از این دستورها درخصوص

زمره‌ی گرامری «گونه» (البته بعنوان زمره) صحبتی نشده است. ذهن‌خوانندگان و بسیاری از پژوهندگان زبان بااصطلاحات کهنه آشنا است، ولی‌تاکنون توجهی بتعمیم خصوصیات آنها و گردآوری آنها زیر عنوان یك زمره‌ی گرامری بعمل نیامده است.

ما قبلا درخصوص اصطلاح زمره بطور کلی و زمره‌ی گرامری بالاخص صحبت کرده‌ایم و میدانیم که‌زمره‌های گرامری بوسیله‌ی‌مرفمهای شکلسازی‌بیان میشود که آن مرفمها نمودار عمومی معنا ی‌مشخصی میباشند. البته در اینجا ما کاری بآن نداریم که در بعضی از دستورهای زبان فارسی زمره‌ی گرامری گونه‌ی افعال را با زمره‌ی گرامری زمان اشتباه نموده و مثلا در فارسی بوجود چهار و یا پنج ماضی (!) اشاره مینمایند. قبلا باثبات عدم صحت اینگونه مدعاها پرداخته‌ایم. همچنین کاری بآن نداریم که هم‌اکنون نیز برخی از محققان اصطلاح «افعال ماضی» را بکار میگیرند. مقصود ما اینست که در افعال فارسی یك‌زمره‌ی معنایی دیگری نیز وجود دارد که آن نیز طرز و گونه‌ی اجرای عمل مندرج در افعال است.

برای روشن شدن مطلب بهتر است بطور مشخص مثلا گونه‌ی مطلق ماضی را با گونه‌ی استمراری آن مقایسه نمود. تفاوت شکلی این دو گونه آشکار است. در گونه‌ی مطلق ماضی این عناصر شرکت دارند: اساس فعل + شناسه‌ها. شناسه‌ها نیز مرفمهای شکلسازی هستند که نمودار زمره‌ی گرامری شخص و زمان و وجه در افعال میباشند. اما در گونه‌ی استمراری ماضی قبل از این‌عناصر یك پیشوند «می» نیز موجود است (البته در فارسی معاصر چنین است، در فارسی کلاسیك مرفمهای دیگری موجود بوده‌اند که ذکر آنها لزومی ندارد، زیرا اگر یکی از اینها اثبات شد اثبات بقیه خودبخود انجام میشود).

گونه‌ی مطلق ماضی: رفت + م = رفتم.

گونه‌ی استمراری: می + رفت + م = میرفتم.

در بحث مربوط بزمان افعال فارسی گفته شد که گونه‌ی مطلق ماضی نمودار چنان عملی است که در گذشته بطور یکباره و قطعی انجام یافته و درحال حاضر نیز نتیجه‌ی آن مورد توجه نیست و فقط وقوع عمل اطلاع داده میشود: رفتم... گفتی... آمد...

ولی گونه‌ی استمراری ماضی نمودار چنان عملی است که در گذشته یا بطور مستمر و مداوم و یا بکرات و بدفعات انجام شده است: میرفتم... میگفتی... میآمد...

ما این اختلافات آشکار معنایی را با چه وسیله درك میکنیم؟ مگر نه اینست که وجود یا عدم وجود «می» در ابتدای اساس فعل نمودار همین اختلافات‌معنایی است؟ مگر این دو عنصر («می» و شناسه) هر دو تا عنصر گرامری نیستند؟مگر

همین عناصر نمودار طرز اجرای عمل در گذشته نمیباشند؟ مگر این عناصر در تمام گونه‌های ماضی افعال فارسی عمومیت ندارند؟ پس چرا ما نباید آنها را در یك زمره‌ی گرامری گرد آوریم و بوجود این زمره‌ی گرامری معتقد گردیم؟

همچنین بآسانی میتوان فرق بین اشکال «رفته‌ام» (گونه‌ی نقلی ماضی) و «رفته بودم» (گونه‌ی مقدم ماضی) را دید:

گونه‌ی نقلی ماضی: رفت + ه + ام = رفته‌ام.

گونه‌ی مقدم ماضی: رفت + ه + بود + م = رفته بودم.

مگر همین اختلاف ظاهرا ناچیز در شکل افعال راهنمای ما در درك اختلاف مهم طرز اجرای آنها در گذشته نیست؟ شکل «رفته‌ام» نمودار گونه‌ی نقلی ماضی است و نشان میدهد که عمل «رفتن» در گذشته بطور قطعی انجام یافته، ولی در حال حاضر نتیجه‌ی آن مورد توجه ما است. در صورتیکه شکل «رفته بودم» نمودار گونه‌ی مقدم ماضی است و نشان میدهد که عمل «رفتن» در گذشته مقدم بر عمل دیگری صورت گرفته است و مقایسه‌ای در کار است: وقتی شما آمدید من رفته بودم.

نظیر این استدلال را در مورد گونه‌ی مستقبل و مضارع نیز میتوان بعمل آورد و متوجه شد که یکی از آنها نمودار انجام قطعی عمل در آینده و دیگری نمودار انجام محتمل آن است.

پس باید گفت که در افعال فارسی بموازات سه زمره‌ی اساسی قبلی زمره‌ی گرامری گونه نیز وجود دارد که طرز اجرای عمل مندرج در فعل را از لحاظ چگونگی اجرا، طول مدت اجرا (البته بطور نسبی) و نیز قطعیت اجرا نشان میدهد.

زمره‌ی معنایی ـ گرامری تاثیر.

یکی دیگر از زمره‌های موجود در افعال فارسی زمره‌ی تأثیر است که یك زمره‌ی معنایی ـ گرامری است. در تمام دستورهای زبان فارسی راجع بافعال لازم و متعدی و گاهی نیز افعال «صیروره» صحبت میشود، ولی درخصوص زمره‌ی تأثیر که هر دو دسته از این افعال در آن داخلند حرفی بمیان نمی‌آید. در اغلب این نوشته‌ها صحبت از تجاوز یا عدم تجاوز فعل از فاعل بمفعول در میان است که بنظر ما برای خواننده و بویژه برای دانش‌آموزان و یا دانشجویان‌چندان قابل درك نیست. ببرخی از این تعاریف اشاره کنیم.

«فعل لازم آنست که عمل فعل از فاعل تجاوز نکند و بخودی‌خود دارای‌معنی تمام باشد. فعل متعدی آن است که عمل فعل از فاعل گذشته به مفعول برسد، یعنی معنی آن وسیله‌ی کلمه‌ی دیگری که مفعول خوانده میشود تمام شود (دکتر محمدجواد مشکور. دستور نامه. ص۱۸۰). ما البته تردیدی نداریم که محقق محترم

بخوبی از مضمون افعال لازم و متعدی آگاهند، ولی بیایید کمی دقت کنیم. آیا عبارات «بخودی‌خود دارای معنی تمام باشد» و «عمل فعل از فاعل گذشته بمفعول برسد» و «معنی آن بوسیلهٔ‌ی کلمه‌ی دیگری... تمام شود» قابل انتقاد نیست؟اگر معنای فعل «دویدن» را تمام و معنای فعل «خوردن» را ناتمام بپنداریم کاردرستی کرده‌ایم؟ معنی یك زمره‌ی لغوی است و هر کسی مقصود از «خوردن» را بدون کمك هر عنصر دیگری بخوبی میتواند بفهمد. آنچه در فعل «خوردن» ناتمام و نیازمند توضیح است معنا نیست، بلکه نارسایی تصور عمل «خـوردن» است. «عمل از فاعل بمفعول برسد» یعنی‌چه؟ دانشجو چگونه میتواند مقصود را درك کند؟ چه منظره‌ای در جلو دیدگان آموزنده مجسم میشود وقتی میخواند که عمل از فاعل میگذرد و بمفعول میرسد؟

یك تعریف دیگر از این گونه:

«فعل لازم فعلی است که بفاعل اسناد داده شود. فعل لازم احتیاج بمفعول ندارد. متعدی فعلی است که توسط فاعل روی مفعول واقع شود... فعل متعدی فعلی است که با داشتن فاعل بمفعول هم نیاز داشته باشد». (ر. ذوالنور.دستور پارسی. تهران ۱۳٤۸ صفحه ۱۵۹). در اینجا هم عبارات «فعل لازم فعلی است که بفاعل اسناد داده شود» و «متعدی فعلی است کـه توسط فاعل روی مفعول واقع شود» چیزی بما نمیگویند. هر فعلی بدون شك بفاعل اسناد داده میشود. مگر در افعال متعدی عمل فعل بفاعل اسناد داده نمیشود؟ جمله‌ی «متعدی فعلی است که توسط فاعل روی مفعول واقع شود» بویژه جمله‌ایست که درك آن‌چندان آسان نیست.

نمونه‌ی دیگر:

«افعال بر دو نوع است: یکم آنکه امری از جانب فاعل صادر شود بـدون آنکه برمفعول واقع شود... اینگونه افعال را «لازم» مینامند. دوم آنـکه فعل از فاعل سر میزند و برکسی یا چیزی فرود میآید واینگونه فعل حتما باید مفعول داشته باشد» (همایون فــرخ. دستور جامع. ۱۳۳۷. ص ٥٤۲/٥٤۱). عبارت «فعل از فاعل سر میزند و بر کسی یا چیزی فرود میآید «نیز چـه منظره‌ای در برابر چشم مجسم خواهد نمود؟ انصاف باید داد. آیا آمـــوزنده از این تعاریف خواهد توانست بکنه این زمره‌ی معنایی - گرامری پی ببرد؟ - باحتمال قــوی جواب منفی خواهد بود. دلیل آنکه دستور زبان یکی از دروس دشوار گـردیده و کسی هوس فرا گرفتن آنرا ندارد صرفا همین است که دانش‌آموزان یك دفعه و برای همیشه با زبانی ساده و صریح و کاملا مفهوم (عاری از هـرگونه تکلفات لفظی) با اصل موضوع آشنا نمیشوند. چگونه میشود بدرستی فهمید که مثلافعل از فاعل تجاوز میکند و بر مفعول فرود میآید؟! مگر نمیشود از این ساده‌تر چیز نوشت؟ مگر ممکن نیست ماهیت اصلی این مسئله را با بیانی ساده و روشن در

ذهن آموزندگان رسوخ داد؟

یکی دو تعریف دیگر:

«اگر بتوانیم پس از ذکر مصدری سئوال کنیم: «چه چیز را» یا «چه کسی‌را» و این سئوال ما بجا باشد و پاسخی داشته باشد آن مصدر را متعدی وگرنه لازم مینامیم» (محمد جواد شریعت. دستور زبان فارسی. اصفهان ــ ۱۳۴۵. صفحه ۱۰۷). در این تعریف یك راهنمای عملی وجود دارد که البته بد نیست، ولی باز هم پی بردن بکنه مطلب همچنان دشوار میماند. خواننده درحقیقت از اندیشه در باره‌ی درك موضوع آزاد میشود و فقط باید بطور مکانیکی بعد از هر فعل از خود بپرسد: «چه‌را؟» و یا «که‌را؟» و اگر جواب یافت بگوید که فعل متعدی است وگرنه لازم.

در تمام این تعریفها یك ابهام عمومی وجود دارد که بنظر ما ناشی از بی‌توجهی صاحبان دستور باصل مسئله‌ی آموزش میباشد. دانش‌آموز مجبور است که تعریف را با زحمت از بر کند و پس از چندی نیز از یاد ببرد. همین موضوع است که دستور زبان را بصورت درسی دشوار، مبهم و ناخوشایند درآورده است و حال آنکه اگر یك‌دفعه و برای همیشه بماهیت مسئله پی ببرد اولا آنرا هرگز فراموش نخواهد کرد و ثانیا دستور زبان برایش درسی جالب خواهد شد و ثالثا برای آموختن زبانهای بیگانه نیز کلید معتبری در دست خواهد داشت، زیرا در اینجا زمره‌های عمومی گرامری و لفظی را بخوبی درك میکند و این زمره‌ها در تمام زبانها کم‌وبیش یکی است وتنها ویژگیهای گرامری سیستم هر زبان ممکنست تغییرات نامحسوسی در آنها بوجود آورد.

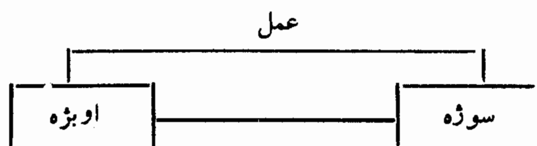
قبل از هر چیز باید گفت که اصطلاحات گوناگون فاعل، مسند، نهاد، مبتدا، مفعول، متمم، خبر، گزاره، مسندالیه و... و... اصطلاحاتی هستند که از دیرباز در دستورهای زبان فارسی بکار میروند. در استعمال این اصطلاحات یکنوع آشفتگی که اصولا مغایر با روح اصطلاح است بچشم میخورد. باید این‌اصطلاحات را بدقت بررسی کرد و بهترین و مناسبترین آنها را برگزید. برای این کار قبل از هر چیز باید بتفکیك منطق از گرامر پرداخت. میدانیم که منطق عبارت ازقانون تفکر بشری است و برای تمام افراد بشر در سراسر جهان یکی است .پس‌خوب است که اصطلاحات منطقی را اصطلاحات بین‌المللی گرفت که عمل تفاهم نیز آسان گردد. در همه‌جا فاعل یا نهاد منطقی را سوژه مینامند و بنظر ما ضرری ندارد که ما هم آنرا سوژه بنامیم. مفعول منطقی را هم اوبژه اصطلاح میکنند و ماهم آنرا اوبژه مینامیم. البته عیب وارد کردن یکی دو اصطلاح بین‌المللی‌در زبان با مزیت تحصیل یك نتجه‌ی ارزنده (تفکیك زمره‌های منطقی و گرامری ازهم و پایان بخشیدن بآشفتگی‌ها) تا حدود زیادی جبران میشود. خبر منطقی راپردیکات مینامند ولی چون در مقایسه‌ی زمره‌های منطقی و گرامری همیشه گزاره‌ها برهم

منطبق هستند برای برگزیدن پردیکات ضرورتی در میان نیست و ما پیشنهاد میکنیم همان اصطلاح مأنوس «خبر» را بجای خبر منطقی بکار بریم و خبرگرامری را بنا به پیشنهاد آقای دکتر خانلری «گزاره» بنامیم. مبتدای گرامری را نیز با اصطلاح ایشان «نهاد» خواهیم نامید. برای مفعولهای گرامری نیز بهتر است اصطلاح مناسب متمم را برگزید و آنرا با علاوه‌های «بیواسطه» و «با واسطه» از یکدیگر جدا ساخت، زیرا بطوریکه در نحو خواهیم دید هر دو متمم وظیفه‌ی واحدی را درقبال فعل برعهده دارند و آن نیز تکمیل کردن معنای اشیایی آن است. جدا کردن متممها با نامهای مفعول و متمم از یکدیگر حاصلی جز تشدید آشفتگی ندارد. فعل نیز در همه‌جا فعل است و اصطلاح مناسبی است. در کتب دستور نیز درخصوص آن و انواع آن توضیحات کافی وجود دارد.

حال بپردازیم بشرح زمره‌ی معنایی ـ گرامری تأثیر در افعال فارسی. در معنای هر فعل خصوصیتی است که جریان انجام و تحقق‌پذیری آنرا از لحاظ چگونگی و مدت انجام بما میرساند. برای مثال دو فعل «رفتن» و «خوردن» را در نظر بگیریم. برای انجام عمل «رفتن» بغیر از خود سوژه یا عامل عمل چیزدیگری لازم نیست. اگر سوژه یا عامل عمل موجود باشد تحقق‌پذیری عمل ممکن‌خواهد بود و نیازی بعنصر دیگری در میان نخواهد بود. مجری منحصر بفرد عمل «رفتن» همانا خود سوژه است. عمل در داخل سوژه انجام میشود و همانجا باقی میماند و برای تحقق‌پذیری ناگزیر نیست که از داخل سوژه بگذرد. اگر مثلا عمل «رفتن» را بشخصی نسبت دهیم آن شخص در اثر یك رشته اعمال فیزیولوژیکی بحرکت درمیآید و بمقصد معینی میرود. بآسانی دیده میشود که هیچ عنصر دیگری که خارج از آن شخص باشد مورد لزوم نیست. اگر بخواهیم نمودار خطی چنین فعلی را نشان دهیم بطور تقریبی اینطور میشود:

سوژه ـ عمل

اما در اجرای عمل «خوردن» مسئله کاملا طرز دیگری است. در اینجا بطور وضوح بغیر از خود سوژه عنصر دیگری نیز (اوبژه) لازم است تا عمل «خوردن» بتواند تحقق‌پذیر گردد. چگونه میتوان «خورد» درصورتیکه چیزی برای خوردن وجود نداشته باشد (البته ممکن است «غصه» خورد و یا مثلا «تأسف» خورد). در این صورت بآسانی دیده میشود که انجام فعل فقط با سوژه مقدور نیست و وجود اوبژه نیز ضرورت قطعی پیدا میکند. نمودار خطی تقریبی فعل «خوردن» اینطور است:



پس در اینگونه افعال، برای تحقق‌پذیری عمل لازم است که حادثه‌ی «گذر» از سوژه به اوبژه صورت گیرد. در زبانهای فرانسه و روسی نیز اصطلاحاتی برای اینگونه افعال وجود دارد که در آنها مفهوم «گذر» و «عبور» بچشم میخورد و بنظر ما بد نیست ما نیز دو اصطلاح «گذرا» و «ناگذر» را بترتیب برای افعال متعدی و لازم بکار بریم و از دواصطلاح متعدی و لازم دست برداریم. این پدیده را در گرامر زمره‌ی معنایی ـ گرامری تأثیر افعال مینامند و افعال از این نظر بدو دسته‌ی گذرا (متعدی) و «ناگذر» (لازم) تقسیم میشوند. این زمره‌ی معنایی ـ گرامری در پیدایش زمره‌ی لفظی ـ گرامری دیگری که ما آنرا زمره‌ی «نوع» نامیده‌ایم و باعث پیدایش افعال معلوم و مجهول میگردد تأثیر بسزایی دارد که اینك بشرح آن میپردازیم.

زمره‌ی لفظی ـ گرامری نوع.

طبق معمول ابتدا نظری بمندرجات چند دستور زبان بیفکنیم.

از همان ابتدای تدوین کتب دستورزبان فارسی محققان بوجود دو نوع معلوم و مجهول در افعال فارسی اشاره کرده‌اند و بدرستی هم متذکر شده‌اند که تنها افعال «گذرا» میتوانند نوع مجهول داشته باشند و افعال «ناگذر» همیشه معلوم هستند.

در دستورهای قدیمی با تعاریفی نظیر «فعل معلوم آن است که فاعلش معلوم باشد» و «مجهول آن‌است که فاعلش‌مجهول باشد» برخوردمیشود که‌خوشبختانه در حال حاضر طرفدار چندانی ندارد و فقط آقای محمد جواد شریعت ظاهراهنوز هم مایل نیستند ارتباط خود را با دستورهای کهنه قطع کنند (رجوع به «دستور زبان فارسی» ایشان. ص ١٢٦).

تعاریف کنونی این زمره‌ی لفظی ـ گرامری نیز با وجودیکه هسته‌ای معقول دارند معهذا مثل دیگر تعاریف راهی برای پی بردن باصل مطلب و درك ماهیت واقعی زمره‌ی نامبرده ارائه نمیدهند. اینك برخی از این تعاریف:

«فعل معلوم آن است که بفاعل نسبت داده شود و فاعل آن معلوم باشد. فعل مجهول فعلی است که بمفعول نسبت داده شود». (محمد جواد مشکور. دستورنامه. ص ٨١). از این تعریف چه چیز میشود فهمید؟ عبارات «فعلی که بفاعل نسبت داده شود» و «فعلی که بمفعول نسبت داده شود» یعنی‌چه؟ مگر فعل راهم میشود بمفعول نسبت داد؟ هر فعلی اعم از گذرا ناگذر، معلوم یا مجهول بهرحال منتسب بفاعل است و بس. مفعول تنها میتواند در افعال گذرا در تحقق‌پذیری عمل دخیل باشد.

تعریفی دیگر:

«فعل معلوم آن است که بفاعل اسناد داده شود. هرگاه گوینده یا نویسنده

بخواهد در جمله بفعل اهمیت بیشتری بدهد و آنرا باعتباری مشخص کند ومهم جلوه دهد آنرا بصورت مجهول آورد. مجهول فعلی است که بمفعول اسناد داده شود». (ر.ذوالنور. دستور پارسی. ص ۱٦۰). در اینجا بازهم همان مسئله‌ی اسناد فعل بفاعل و مفعول مطرح است. در اینجا آقای ذوالنور صحبتی در مورد اهمیت دادن بفعل بمیان آورده‌اند که براستی برای ما معلوم نیست و نفهمیدیم که این صحبت برچه زمینه‌ی فکری مبتنی است.

آقای همایون فرخ نیز معلوم و مجهول را دوگونه‌ی تصریف فعل متعدی میدانند که خیلی تازگی دارد:

«اینگونه افعال بردو قسمند، یعنی بدو طریق صرف میشوند: قسم اول آنکه مقصود گوینده ذکر فاعل، یعنی کننده‌ی فعل و هم ذکر فعلی است که از او سرزده یا میزند. زیرا از کننده‌ی امر، یعنی فاعل اسم‌برده میشود ومعلوم‌میگردد. چون «نادر هند را گرفت». دیگر آنکه مقصود گوینده ذکر و معرفی مفعول است یعنی آن کسیکه یا آن چیزیکه فعل برآن وارد شده است، صرفنظر از آنکه فاعل ذکر و معرفی بشود یا نشود. چون «کبوتر گرفته شد». این قسم فعل را فعل مجهول نامند». (دستور جامع. ص ٤٤۲). در این تعریف مسئله‌ی مقصود گوینده یا نویسنده در معرفی فاعل و مفعول تا حدی درست است ولی بیان این مطلب گرهی را نمیگشاید و بازهم اصل ماهیت زمره‌ی مزبور مشخص نمیگردد.

آقای دکتر خانلری نیز مسئله‌ی اسناد فعل را بفاعل و مفعول ملاك این تعریف قرار داده‌اند:

«فعل معلوم فعلی است که بفاعل اسناد داده شود. فعل مجهول فعلی است که بمفعول نسبت داده شود». (دستور زبان فارسی. روش نو. ص ۸٤).

اینگونه تعاریف البته ناقص، مبهم و احیانا نیز گمراه‌کننده است و در هر حال بدرك دقیق زمره‌ی گرامری کمك نمیکند. برای آنکه چگونگی مسئله بخوبی روشن شود بهتر است چنین مثالی ذکر کنیم:

دانشجو کتاب را خواند

در این مثال «دانشجو» عبارت از سوژه‌ی منطقی S و «کتاب» - ابژه‌ی منطقی O و «خواند» نیز خبر منطقی P است. اما اگر این جمله را از نظر گرامری تحلیل کنیم «دانشجو» عبارت از نهاد (مبتدا) و «کتاب» عبارت از متمم بیواسطه و «خواند» نیز گزاره است. حال اگر نمودار جمله‌ی بالا را از نظر دو تحلیل رسم کنیم چنین میشود:

تحلیل منطقی:	S دانشجو	O کتاب را	P خواند.
تحلیل گرامری:	نهاد	متمم	گزاره. :

اینگونه سازمان جمله را سازمان آکتیف یا فعال مینامند و علامت آن اینست که سوژه‌ی منطقی با نهاد گرامری منطبق است و خود نهاد نیز در اجرای عمل مندرج در فعل فعال است. اوبژه‌ی منطقی در این سازمان با متمم بیواسطه یکی است و فعل گزاره هم از نوع معلوم است. اصطلاح «معلوم» که از عربی گرفته شده بطورمشروط نگهداری‌میشودوبهتراست‌اصطلاح‌مناسبتری‌که باسازمان‌جمله نیز وفق داشته باشند برای آن یافت. بهرحال اصطلاح «معلوم» را اگر هم بپذیریم باید آنرا اینطور فهمید که سوژه‌ی منطقی آن فعل در رل نهاد جمله‌بکار میرود و از این راه نیز معلوم است. حال اگر فکر مندرج در جمله‌ی بالا رابطرز زیر بنویسیم:

کتاب توسط دانشجو خوانده شد

دیده میشود که از لحاظ منطقی تفاوتی در رساندن فکر بطرف رخ نداده و بازهم مثل سابق «دانشجو» سوژه و «کتاب» نیز اوبژه است. اما اگر ایندفعه جمله را تحلیل گرامری کنیم دیگر «دانشجو» نمیتواند نهاد جمله باشد. در این جمله «کتاب» (اوبژه) در رل نهاد بکار رفته است و بپرسش «چه؟» پاسخ میدهد. «دانشجو» نیز در رل متمم با واسطه استعمال شده است. پس نمودار جمله از لحاظ دو تحلیل مزبور چنین خواهد بود:

تحلیل منطقی :	O	S	P
	کتاب	توسط دانشجو	خوانده‌شد .
تحلیل گرامری:	نهاد	متمم باواسطه	گزاره .

اینگونه سازمان جمله را سازمان پاسیف یا غیر فعال مینامند و علت آن این است که نهاد در اجرای عمل مندرج در فعل فعال نیست. در این سازمان سوژه با متمم با واسطه منطبق است و اوبژه نیز با نهاد. فعل نیز از نوع مجهول است. اصطلاح «مجهول» را هم اگر قبول کنیم باید آنرا اینطور بفهمیم که‌سوژه‌ی آن فعل در رل متمم با واسطه بکار رفته است و میتواند هم ذکر نگردد (کتاب خوانده شد) و از همین راه نیز نوعی «مجهول» است.

از مجموع آنچه گفته شد این نتایج بدست می‌آید:

۱ــ فعل معلوم در سازمان آکتیف جمله بکار میرود و فعلی است که سوژه‌ی منطقی آن (اجراکننده‌ی آن) در رل نهاد جمله بکار رود.

۲ــ فعل مجهول در سازمان پاسیف جمله بکار میرود و فعلی است که سوژه‌ی منطقی آن در رل متمم باواسطه بکار رود. نهاد جمله نیز چیزی‌جزاوبژه‌ی منطقی فعل نیست.

۳ــ زمره‌ی گرامری ــ لفظی را که مناسبات بین فعل و سوژه را از یکطرف و فعل و نهاد و گزاره و متممش را از طرف دیگر مشخص میسازد زمره‌ی نوع مینامند. دلیل این نامگذاری اینست که صورت «خوانده شد» که شکل مجهول

«خواند» است هم عنصر گرامری (مرفم شکلساز) دارد و هم عنصر لفظی «شد».

٤ـ فقط افعال گذرا میتوانند نوع مجهول داشته باشند، زیرا ساخت نوع مجهول مستلزم آنست که فعل مورد نظر گذرا باشد تا بتواند متمم بیواسطه داشته باشد. اگر متمم بیواسطه نباشد نهاد جمله در سازمان پاسیف نمیتواند بوجود آید و در نتیجه نیز ساخت جمله میسر نخواهد بود.

در پایان این بحث بیمناسبت نیست بار دیگر یادآوری شود که روش ما تاکنون در شرح پدیده‌های گرامری این بوده است که برخوردی علمی با اصل پدیده‌های زبانی داشته باشیم و ماهیت آنها را توضیح دهیم. ما بتشریح جزئیات ساختمانی زمره‌های صرفی (اسم، صفت، عدد، جانشینها، کنایات و فعل) نمیپردازیم و این جزئیات در کتب درسی موجود و بویژه در دستور جامع بنحو شایان تحسینی آمده است و ما را از تکرار آنها بی‌نیاز میسازد. درخصوص‌طرز ساختمان نوع مجهول افعال فارسی نیز مراجعه بکتب موجود کاملا کافی است. تنها لازم است گفته شود که صفت مفعولی از فعل گذرا را باید برافعال کمکی «شدن» و «گشتن» و «گردیدن» افزود: خوانده شد... افزوده گشت...

* * *

تا اینجا اشکال قابل تصریف فعل و زمره‌های گرامری آن بررسی‌شد. اینك نیز ببررسی قسمت دوم از سیستم افعال یعنی اشکال غیر قابل تصریف فعل میپردازیم.

اشکال غیر قابل تصریف فعل آنهایی هستند که همیشه و در هر حال شکل واحدی دارند، صرف نمیشوند، شخص و زمان و وجه در آنها نمودار بارزی ندارد. این‌ها عبارتند از مصادر فارسی وعربی، اسم مصدرها، صفات فعلی‌فارسی و عربی، اسم فعلها.

طبق معمول در اینمورد نیز درخصوص ساخت صرفی این اشکال صحبتی نخواهیم داشت. در کتب دستورزبان در اینمورد بتفصیل صحبت شده و نیازی بتکرار احساس نمیشود. آنچه در اینجا مورد توجه قرار میگیرد و ذکر آنرا لازم میشماریم خصوصیات معنایی و درنتیجه نیز خصوصیات گرامری ایندسته از کلمات میباشد. از هم‌اکنون نیز باید گفت که هرچند این کلمات را از نظر وابستگی عمومی آنها بسیستم فعل و با توجه به هیبرید (دوتیره) بودنشان جزء اشکال غیر قابل تصریف فعل شمرده ودر یك‌گروه داخل‌نموده‌اند ،ولی از نظر خصوصیات معنایی و گرامری گروهی کاملا همگون را تشکیل نمیدهند و بهتر است که هر دسته را جداگانه بررسی نمود.

۱ـ مصدرهای فارسی. میدانیم که مصادر فارسی مختوم به «ـ تن» و «ـدن» و «ـ یدن» (در مصادر مشتق) هستند. چنانچه آخرین واک ریشه‌ی فعل (واک قبل از پسوند مصدری) مصوت ویا صامت‌زنگی‌باشد مصدربه «ـدن» ختم‌میشود:

آمدن، دیدن، آزمودن، بردن سپردن... در غیر اینصورت نیز همیشه «ـتن» در آخر مصدر قرار میگیرد: گفتن، بستن، خواستن، کاشتن، پنداشتن...

مصدرها از لحاظ معنا نمودار نام عمل، حرکت، حالت وپروسه میباشند و بنابراین در عین وابستگی به سیستم افعال ارتباط بسیار نزدیکی نیز با اسامی دارند. خصوصیات نحوی آنهانیز در رابطه باهمین دوتیرگی معنایی (اسم وفعل) مشخص میگردد، بدین معنی که مصدرها بنابر خصوصیات اسمی خود در جمله در رل اعضای اسمی بکار میروند:

ـ **خواستن توانستن** است (خواستن ـ نهاد، توانستن ـ گزاره‌ی اسمی).

ـ **از دیدن** شما مسرورم (دیدن ـ متمم با واسطه).

ـ **شنیدن** کی بود مانند **دیدن**... (شنیدن ـ نهاد، دیدن ـ تعیین‌کننده‌ی اسمی).

همچنین مصدرها بدلیل وابستگی به سیستم فعل میتوانند در کنار خود متمم و بعضی از قیود را داشته باشند:

ـ گفتن **حقایق** شرط مردانگی است («حقایق» ـ متمم بیواسطه برای «گفتن»).

ـ پرسیدن **مجهولات از دیگران** عیب و عار نیست («مجهولات» ـ متمم بیواسطه برای «پرسیدن» و «دیگران» ـ متمم با واسطه برای «پرسیدن».

ـ شرط اصلی **فهمیدن بدقت** گوش فرا دادن است («بدقت» ـ قید چگونگی برای «گوش فرا دادن»).

ـ رفتن **بجبهه** واجب کفائی است («جبهه» ـ قید مکان برای «رفتن»).

مسلم است که مصدرها در قبول متمم بیواسطه تابع زمره‌ی گرامری تأثیر خود خواهند بود. بدین معنی که افعال ناگذر نمیتوانند متمم بیواسطه داشته باشند.

و اما آنچه مربوط بمصدر مرخم است باید گفت که این کلمات نیز در فارسی غالبا همانند اسم استعمال شده و در جمله عهده‌دار رل اعضای اسمی میگردند:

ـ کشاورزان **کشت** بهاره را شروع کرده‌اند («کشت» ـ اسم ـ متمم بیواسطه).

ـ از **دوخت** لباستان بسیار خوشم آمد («دوخت» ـ اسم ـ متمم باواسطه).

ـ **شکست** دشمن مهاجم قطعی است («شکست» ـ اسم ـ نهاد).

گاهی نیز خصوصیات فعلی از خود بروز داده، متمم و بعضی از قیود را میپذیرند:

ـ بازگشت **بمیهن** زندگی دوباره بمن اعطا کرد («میهن» ـ قید مکان برای «بازگشت»).

ـ برخورد او **با این پدیده** بسیار جدی است («پدیده» ـ متمم با واسطه

برای «برخورد»).

۲ـ مصادر عربی. میدانیم که در فارسی معاصر در مقیاس بسیار گسترده‌ای از مصادر عربی استفاده میشود و این کلمات هم‌اکنون جزء ترکیب لغوی زبان گردیده‌اند: تحصیل، ریاضت، سیاحت، شهادت، اشتغال، استمداد، انصراف، تحمیل، مکاتبه، منازعه... و صدها و صدها نظایر آنها همانند مصادر واسامی فارسی خصوصیات دو تیرگی خود را حفظ کرده‌اند، یعنی از طرفی مانند اسامی عادی در جمله در رل اعضای اسمی بکار میروند و از سوی دیگر نیز همانند افعال واقعی دارای متمم و قید میباشند. در مثالهای زیر بهر دو جنبه‌ی این کلمات اشاره میشود:

ـ **مکاتبه با دوستان** لازم است. در این مثال مصدر عربی «مکاتبه» ازیکطرف مانند اسم در رل نهاد جمله بکار رفته و از طرف دیگر نیز مانند فعل برای خود متمم با واسطه‌ای بصورت «با دوستان» دارد.

ـ **استمداد از یاران واقعی** عار نیست. در اینجا نیز مصدر عربی «استمداد» هم در رل نهاد بکار رفته و هم برای خود متمم باواسطه («یاران واقعی») دارد.

ـ من **بتحصیل اشتغال** دارم. در اینجا مصدر عربی «تحصیل» مانند یك اسم در رل متمم باواسطه بکار رفته و ضمنا نیز مصدر عربی «اشتغال» قسمت اسمی گزاره را تشکیل داده است.

ـ **تحمل دشواریها** مرد را آبدیده میسازد. در این مثال نیز مصدر عربی «تحمل» در رل نهاد بکار رفته‌و ضمنانیز متمم بیواسطه‌ای‌چون «دشواریها»دارد.

ـ **عزیمت بمقصد** هدف اصلی او بود. در این مثال نیزمصدر عربی «عزیمت» از یك طرف مانند اسم در رل نهاد بکار رفته و از سوی دیگر نیز مانند یك فعل برای خود قید مکان «بمقصد» دارد.

لازم بتذکر است که تعداد اینگونه مثالها برای مصادر عربی بمراتب بیش از مصادر اصلی فارسی است.

۳ـ اسم مصدرها. قسم نخست اسم مصدرهای فارسی از الحاق مرفم واژه‌ساز «ش» بنام «شین مصدری» بآخر ریشه‌ی فعل بعمل میآید: روش،ورزش، کوشش، جنبش، بینش، گسترش، شمارش، گرایش، گزینش...

تمام این کلمات محسوسا معنای اسم دارند و برخی از آنها نظیر دانش، بینش... بکلی در جرگه‌ی اسامی داخل گشته‌اند. شرح مفصل اینگونه کلمات در کتب دستور زبان و بویژه در «دستور جامع» و دستورهای سالهای اخیر موجود است. آنچه مورد نظر ما است اینست که اینگونه کلمات همه‌جا مانند اسامی‌بکار رفته و در جمله نیز در محل اعضای اسمی استعمال میشوند:

ـ **ورزش** باعث تحکیم تندرستی است. («ورزش» ـ اسم ـ در رل نهاد).

ـ از **گسترش** فرهنگ در کشور بسیار خرسندیم. («گسترش» ـ اسم ـ

در رل متمم با واسطه).

– من این **روش** را نمی‌پسندم. («روش» – اسم – در رل متمم بیواسطه).

– کلید موفقیت در کار بدون شك **کوشش** است. («کوشش» – اسم – در رل گزاره‌ی اسمی).

– حاصل **ورزش** همانا نیرومندی است. («ورزش» – اسم – در رل تعیین‌کننده‌ی اسمی).

از طرف دیگر این کلمات نیز بدلیل انتسابشان بسیستم افعال میتوانند متمم و قید نیز در کنار خود داشته باشند:

– گردش **در ساحل دریا** مفید است. («ساحل دریا» – قید مکان برای «گردش»).

– گشایش **کنفرانس** چند روزی بتعویق افتاد. («کنفرانس» – در رل متمم بیواسطه برای «گشایش»).

قسم دوم اسم مصدرهای فارسی از الحاق مرفم واژه‌سازِ«ی» بنام «یای مصدری» بآخر صفات فعلی (فاعلی و مفعولی) فارسی بدست می‌آید: **نویسندگی، گویندگی**... شیفتگی، گسیختگی، وارستگی... پویایی، راهنمایی، **بازگشایی**... روانی... پرستاری، خواستاری...

تبصره– میدانیم که‌مرفم واژه‌سازِ«ی» میتواند بآخر صفات عادی فارسی نیز افزوده گشته و اسامی نمودار مفاهیم مجرد را بوجود آورد: خوبی، زرنگی، هشیاری، مردی، قهرمانی... ولی اینگونه اسامی ارتباطی با اسم مصدرهای مورد نظر ما ندارند، زیرا اینها از صفات بوجود آمده‌اند نه از ریشه‌ی افعال.

اینگونه اسم مصدرها نیز مانند قسم نخست دارای خصوصیات دوگانه‌ی اسم و فعل بوده و میتوانند در جمله از طرفی در رل اعضای اسمی بکار روند:

– **پویایی** سبب موفقیت خواهد شد. («پویایی» – اسم – نهاد).

– **از راهنمایی** شما متشکرم. («راهنمایی» – اسم – متمم با واسطه).

– **نویسندگی** را ترك گفته است. («نویسندگی» – اسم – متمم بیواسطه).

– شغل او **پرستاری** است. («پرستاری» – اسم – گزاره‌ی اسمی).

– او شغل **رانندگی** دارد. («رانندگی» – اسم – تعیین‌کننده‌ی اسمی).

از طرف دیگر نیز این کلمات بدلیل رابطه‌شان با سیستم افعال میتوانند متمم و قید بپذیرند.

– **پرستاری از کودکان** وظیفه‌ی مقدس مادران است. («کودکان» – متمم با واسطه برای «پرستاری»).

– وارستگی از **دنیای** مادی خصلت اصلی مردان خداجوی است. («دنیای مادی» – متمم با واسطه برای «وارستگی»).

– **راهنمایی** او در حال حاضر بدون شك بسیار ارزنده است. («در حال

حاضر» ـ قید زمان برای «راهنمایی»).

۴ـ **صفات فاعلی.** چنانچه از نامشان پیدا است اینها کلماتی هستند حاوی مضمون صفت که در عین حال دلالت برکنندهی کار و دارندهی حالت نیز دارند. خصوصیت اخیر نیز صرفا معلول اشتقاق آنها از فعل میباشد. پس هیبرید بودن (دوتیرگی) معنایی آنها از همینجا آشکار میگردد. این دسته از کلمات اصولا بین فعل و صفت مشترکند، منتها مانند اغلب صفات اینها نیز گاهی مبدل باسم یا ظرف گردیده و با آنها در یك ردیف قرار میگیرند.

هرچند که صفات فاعلی کنونی فارسی از لحاظ شکل صرفی خود نسبتا متنوعند، ولی این صفات از تمامی افعال فارسی بوجود نمیآیند.[1] قسمت عمدهی این صفات از الحاق مرفمهای واژهساز بآخر ریشهی افعال بوجود میآیند: گوینده، شنونده، گیرنده، بیننده... گویا، شنوا، بینا، شیوا... افتان، خیزان، نالان، روان... قسم دیگر آنها نیز از الحاق مرفم واژهساز «ار» بآخر اساس فعل بوجود میآید: پرستار، خواستار...

درست است که قسمت عمدهی صفاتفاعلی نامبرده درمرحلهی کنونی زبان مبدل باسامی یا صفات و یا ظروف گردیده و خصوصیات معنایی صفت فاعلی خود را از دست دادهاند: گویندهی رایو... نویسندگان معاصر... (اسم)، چشم بینا... گوش شنوا... انسان دانا... (صفت)، افتان وخیزان خودرابشهر رسانید (قید حالت ـ ظرف)، معهذا تمام این کلمات ارتباط اشتقاقی خود را با فعل همچنان حفظ کرده، در موارد لازم در جمله میتوانند متمم قبول کنند و در عین حال نیز برحسب زمرهی صرفی خود مانند اسم یا صفت و یا ظرف در جمله بایفای رل نحوی متناسب بپردازند:

ـ **گویندهی** رادیو چنین اظهار داشت... («گوینده» ـ اسم ـ در رل نهاد).

ـ او **نویسنده** است. («نویسنده» ـ اسم ـ در رل گزارهی اسمی).

ـ **جوینده یابنده** است. («جوینده ـ اسم ـ در رل نهاد... «یابنده» ـ اسم ـ در رل گزارهی اسمی).

ـ او گوش **شنوا** دارد. («شنوا» ـ صفت ـ در رل تعیینکننده).

ـ آب **روان** صفای خاصی دارد. («روان» ـ صفت ـ در رل تعیینکننده).

ـ **نالان و گریان** بخانه رسید. («نالان» و «گریان» ـ ظرف ـ در رل قید حالت).

ـ الا ای طوطی **گویای اسرار**... («اسرار» ـ اسم ـ در رل متمم بیواسطه برای «گویا»).

۱ـ در بخش نحو جملات مرکب وابسته بتفصیل بیشتری در این باره صحبت خواهد شد. ا. ش.

ـ گوینده‌ی این کلمات ادامه داد... («این کلمات» ـ در رل متمم بیواسطه برای «گوینده»).

و اما آنچه مربوط بصفات فاعلی عربی مستعمل در فارسی است باید گفت که اینگونه کلمات در فارسی معاصر رواج فراوانی یافته و حتی در پاره‌ای از موارد فارسی زبانان بکار بردن آنها را براستعمال صفات فاعلی فارسی متناظر ترجیح میدهند. مثلا همه‌ی ما از کلمات «ممتحن» (بجای امتحان‌کننده) و «متصدی» (بجای عهده‌دار وظیفه) و نظایر متعدد آنها بسادگی استفاده میکنیم. کلمات: عالم، عاقل، جاهل، ناصر، صابر، مفسد، مشرك، محسن، منصف، ممتحن، منازع، منافق، محارب، محاسب، متکلم، متصدی، متشکل، متغیر، متناسب، متنازع، منتظر، منقسم. منصرف. فعّال، عطار، قصاب، بقال، مستشار، مستوفی، مستکبر... و صدها نظایر آن در فارسی کنونی جزء ترکیب لغوی زبان گردیده و متداول هستند. این کلمات گاهی مانند صفت و زمانی مانند اسم بکار میروند: مرد عاقل... علمای شیعه... عنصر فعال... بقال سر کوچه... و بهمین ترتیب نیز در جمله در رل اعضای اسمی و یا در رل تعیین‌کننده استعمال میشوند. نکته‌ی جالب توجه اینکه این اشکال بدلیل وابستگی بسیستم افعال عربی غالبا میتوانند متمم یا قیدی نیز بهمراه داشته باشند:

ـ **عالم بجزئیات** امور... («جزئیات» ـ متمم با واسطه برای «عالم»).

ـ **متناسب با مقتضیات** زمان... («مقتضیان زمان» ـ متمم با واسطه برای «متناسب»).

ـ **ممتحن ریاضی**... («ریاضی» ـ متمم بیواسطه برای «ممتحن»).

ـ **مفسد فی‌الارض**... («فی‌الارض» ـ قید مکان برای «مفسد»).

ـ **صفات مفعولی**. میدانیم که صفات مفعولی فارسی تنها یك شکل دارند و آن نیز از الحاق مرفم واژه‌ساز «ه» بآخر اساس فعل بدست می‌آید: گفته، رفته، نهفته، شکسته، شوریده... درعوض، و برخلاف اشکال متعدد صفات فاعلی فارسی. اینها از اغلب افعال ساخته شده و موارد استعمال فراوانی نیز دارند. از آنجا که این کلمات خصوصیات گوناگون معنایی و گرامری از خود نشان میدهند نگارنده درصدد برآمد که بمنظور آشنایی بیشتر با این خصوصیات فهرست تقریبی از انواع بسیار متداول آنها را ترتیب دهد. در حدود ٦٠ نمونه از صفات مفعولی افعال ناگذر ساده و مشتق نظیر (افتاده، ایستاده، برآشفته، پریده، پوسیده، چکیده، خفته، درمانده، رسیده، ژولیده، شایسته، فرورفته، گذشته، مانده، نکوهیده، ورزیده...) و تقریبا ۸۰ نمونه از افعال گذرای ساده و مشتق نظیر (افراشته، برافروخته، بخشوده، پسندیده، تابیده، خواسته، دانسته، سروده، شکسته، فرموده، کاشته، گزیده، مالیده، نوشته، وازده...) و در حدود ۱۹۰ نمونه از

افعال ناگذر مرکب و از افعال مجهول مرکب نظیر (آسیب‌دیده، انجام شده، بار شده، برگزار شده، پف کرده، پیش‌بینی نشده، تاراج شده، تحریف شده، تلف شده، جلو افتاده، جبران شده، خاطرنشان شده، دزدیده شده، زخم خورده، زیان‌دیده، سرماخورده، شناخته شده، فراموش شده، کتك خورده، گم‌شده...) جمع‌آوری نمود و ببررسی آنها مشغول شد. نخستین نکته‌ای که جلب توجه‌کرد این بود که صفات مفعولی افعال گذرای مرکب فارسی نظیر: باطل کردن، برباد دادن، تباه کردن، ثبت کردن، جبران کردن، خراب کردن... معمولا در فارسی کنونی کمتر بکار رفته، بلکه در موارد لازم شکل مجهول همان افعال (باطل‌شده، برباد رفته، تباه شده، ثبت شده، جبران شده، خراب شده...) استعمال میشود. نکته‌ی جالب دیگر این بود که در فارسی معاصر تعداد زیادی ترکیبهای خاص وجود دارند که هر چند در ظاهر بصفات مفعولی مرکب شباهت دارند، ولی از افعال مرکب متناظر خود بوجود نیامده‌اند. اینها از پیوستن یك صفت مفعولی ساده (از افعال گذرا یا ناگذر) به یك اسم بوجود می‌آیند: آفتاب زده، پابسته، دست‌گشاده، دلخسته، دلخواسته، دلسوخته، دنیا دیده، دهن دریده، ذوق‌زده، رنج‌دیده، ستمدیده، سرافکنده، سرسپرده، کار کشته، ماتم‌زده، مادر مرده... تعداد تقریبی این اشکال نیز به ۵۰ میرسد.

بررسی این چهار گروه نکات زیر را آشکار ساخت.

الف)ـ اشکال صفت مفعولی افعال ناگذر ساده و مشتق عموما مانند صفت بکار میروند:

نخود برشته... گل پژمرده... شاخه‌ی خمیده... کودك خوابیده... آب رفته... موی ژولیده... کردار شایسته... گل شکفته... عاشق شیفته... غذای مانده... رفتار نکوهیده... ولی برخی از این اشکال در فارسی معاصر گاهی مانند صفت و زمانی مانند اسم استعمال میشوند:

ـ کارمند **بازنشسته**...(صفت ـ تعیین‌کننده). **بازنشستگان** مشمول‌مقررات جدید شدند («بازنشسته» ـ اسم ـ نهاد).

ـ طفل **خفته**... («خفته» ـ صفت ـ تعیین‌کننده). **خفته** را **خفته** کی کند بیدار. («خفته» ـ اسم ـ نهاد و متمم بیواسطه).

ـ دوران **گذشته**... («گذشته» ـ صفت ـ تعیین‌کننده). **گذشته** آیینه‌ی عبرت آینده است. («گذشته ـ اسم ـ نهاد).

ـ اقتصاد **وابسته**... («وابسته» ـ صفت ـ تعیین‌کننده). **وابسته‌ی** نظامی ایران را در سوریه ملاقات کردم. («وابسته» ـ اسم ـ متمم بیواسطه).

ـ بازرگان **ورشکسته**... («ورشکسته» ـ صفت ـ تعیین‌کننده). **ورشکستگان** بتقصیر مجازات شدند. («ورشکسته» ـ اسم ـ نهاد).

ضمنا باید در نظر داشت که برخی از اشکال مزبور بدلیل نیروی اداره‌ی

نحوی قوی خود[1] غالبا یك متمم با واسطه نیز بهمراه خود دارند:
ـ اقتصاد وابسته بشرق و غرب باعث زیـان کشور است. («وابسته» ـ صفت و در رل تعیین‌کننده‌ی «اقتصاد» است و در عین‌حال خود متمم با واسطه هم دارد).
ـ عمارت چسبیده بساختمان ما پنج اشکوبه است. («چسبیده» ـ صفت و در رل تعیین‌کننده برای «عمارت» است و در عین حـال خود متممی بـا واسطه دارد).
ـ انسان **وارسته** از علایق مادی بمراتب منزه‌تر ازدیگران است. («وارسته» ـصفت و در رل تعیین‌کننده برای «انسان» است و در عین حـال خود متممی با واسطه نیز دارد).
ب ـ اشکال صفات مفعولی افعال گـذرای ساده و مشتق نیز عموما صفت هستند و در جمله در رل تعیین‌کننده بکار میروند: پرچم افراشته... خـانـه‌ی آراسته... پرسشهای پیچیده... رفتار پسندیـده... گفتار سنجیده... امـا بسیاری از این اشکال در فارسی معاصر همانند اسم در جمله بکار رفته، عهده‌دار ایفای وظیفه‌ی اعضای اسمی جمله میگردند:
ـ **اندوخته‌ی** دوران‌جوانی‌دستگیره‌ی‌روزپیری‌است. («**اندوخته**ـ‌اسم‌ـ‌نهاد).
ـ **تافته‌ها** این روزها خریدار زیاد دارند. («**تافته**» ـ اسم ـ نهاد).
ـ بازرگانی **خواسته‌ی** بسیار داشت... («**خواسته**»ـ اسم‌ـ متمم‌بیواسطه).
ـ **سپرده**‌های بانکی ما باعث رونق اقتصاد کشورمـان است. («**سپرده**» ـ اسم ـ نهاد).
ـ از **سروده**‌های شما بسیار لذت بردم. («**سروده**» ـ متمم باواسطه).
ـ **فرستاده** را نزد امیر بردند... («**فرستاده**» ـ اسم ـ متمم بیواسطه).
ـ **فرموده‌های** شما را اطاعت کردم. («**فرموده**» ـ اسم ـ متمم بیواسطه).
ـ ناهار امروز ما **کوفته** است. («**کوفته**» ـ اسم ـ گزاره‌ی اسمی).
ـ**گماشته** آمد. («**گماشته**» ـ اسم ـ نهاد).
ـ تمام **گفته‌های** خود را پس گرفت. («**گفته**» ـ اسم ـ تعیین‌کننده‌ی‌اسمی).
ـ **نوشته‌های** او همه خوب و جالبند. («**نوشته**» ـ اسم ـ نهاد).
ـ از **کرده‌ی** خود بشدت پشیمان شد. («**کرده**» ـ اسم ـ متمم با واسطه).
در اینجا نیز برخی از این اشکال غالبا در کنار خود متممی با واسطه دارند:
ـ افسرده از پیش‌آمدها... دوخته بلباس... انـدوده بـا غبار... آکنده از جواهر... آلوده برذایل اخلاقی... پوشیده از گل و ریحان... سپرده ببانك...
ج)ـ اشکال صفت مفعولی افعال مرکب ناگذر و یا مجهول نیز عموما صفت

---

[1] ـ در خصوص «اداره‌ی نحوی» افعال رجوع به بخش جملات ساده شود. ا. ش.

و در رل تعیین‌کننده بکار میروند: دستهای پینه بسته... نان کپك زده... دندان کرم خورده... پیشخدمت کمربسته... دستهای سرما زده...آبروی بربادرفته... اموال تاراج شده... حوادث پیش‌بینی نشده... شاخه‌ی خم شده...

این اشکال کمتر مانند اسم بکار میروند، معهذا مواردی از این طرزاستعمال آنها دیده میشود:

ـ **گمشده‌ی** خود را بازیافت («**گمشده**» ـ اسم ـ متمم بیواسطه).

ـ **زیان‌دیده** نزد ما آمد. («**زیان‌دیده**» ـ اسم ـ نهاد).

ـ او واقعا **دلباخته** است. («**دلباخته**» ـ اسم ـ گزاره‌ی اسمی).

اغلب این اشکال از نیروی اداره‌ی نحوی قوی برخوردار بوده، متممی با واسطه و گاهی نیز قید مکان بهمراه آنها میآید: آسیب دیده از... ابراز شده به... احاله شده به... احداث شده در... ادا شده به... با... اخراج شده از... آرایش یافته با... اقامه شده علیه... ایجاد شده توسط... پیوند خورده با... ترتیب یافته در... جلب شده به... خالی شده از... خریداری شده از... در...

چند نکته‌ی جالب دیگر نیز در این اشکال وجود دارد.

۱ـ بسیاری از آنها در فارسی معاصر توسط صفات مفعولی عربی تعویض میشوند:

احاطه شده (محاط)... اختصاص یافته به... (مختص به...) اخذ شده از... (مأخوذ از...)... ادامه یافته تا... (ممتد تا...)... ادغام شده در... (مدغم در...)... ارسال شده به... (مرسول به...)... استعمال شده در... (مستعمل در...)... استناد شده به... (مستند به...)... اشتباه شده با... (مشتبه با... اشتقاق یافته از... (مشتق از...) اضافه شده بر... (مضاف بر...)... اطلاع یافته بر... (مطلع بر..)... استقرار یافته در... (مستقر در...)... تدوین شده توسط... (مدون توسط...)... تشکیل شده از... (متشکل از...)... ختم شده به... (مختوم به..)... بتعویق افتاده (معوق)... تجربه دیده (مجرب.)...

گاهی نیز یك مرفم صفت‌ساز «ی» (یای نسبت) بآخر اصل اسم‌مصدرعربی اضافه شده و شکل مجهول فارسی را عوض میکند: اعزام شده به... ـ اعزامی به... تحویل شده به... تحویلی به... تحمیل شده بر... ـ تحمیلی بر...

بندرت نیز از صفت مفعولی زبان فرانسه در مورد کلمات خارجی استفاده میشود:

آسفالت شده ـ آسفالته...

و بالاخره باید گفت که برخی از اشکال مزبور که از ریشه‌ی فارسی گرفته شده‌اند میتوانند بدون فعل کمکی «شده» نیز بکار روند: جاری شده‌ـ جاری... خشنود شده ـ خشنود... جایگزین شده ـ جایگزین... چیده شده ـ چیده... جدا شده ـ جدا... دلگیر شده ـ دلگیر...

د)ـ در مورد ترکیبهای صفت مفعولی مستعمل در فارسی نیز باید گفت که این ترکیبها نیز صرف‌نظر از اینکه از فعل مرکبی بوجود نیامده‌اند، معهذا خودشان در حال حاضر یك کلمه‌ی مرکب را تشکیل میدهند و مانند تمام کلمات مرکب فارسی زیر یك کوبه‌ی عمومی تلفظ میشوند. این اشکال نیز عموما مانند صفت و در رل تعیین‌کننده بکار میروند:

سرباز تمرین دیده... اسیر دست بسته... امانت دست نخورده... عاشق دلخسته... مرد دنیا دیده... پیر سالخورده... مسافر سرگشته... مربی کار آزموده... گونه‌ی گود افتاده...

ولی گاهی نیز تبدیل باسم شده، در جمله در رل اعضای اسمی بکار میروند:

ـ **حکام‌دست نشانده...** (صفت ـ تعیین‌کننده). حکام‌مرتجع **دست‌نشاندگان** امپریالیسم هستند.
(اسم ـ گزاره‌ی اسمی).

ـ **عاشق دلداده...** (صفت ـ تعیین‌کننده). او **دلدادگان** فراوان دارد (اسم‌ـ متمم بیواسطه).

ـ **مادر دل شکسته...** (صفت ـ تعیین‌کننده). **دل‌شکسته‌ای** نزد وی آمد (اسم ـ نهاد).

ـ **مرد ستمدیده...** (صفت ـ تعیین‌کننده). **ستمدیده** را نزد او خواندند. (اسم ـ متمم بیواسطه).

ـ **غلام سرسپرده...** (صفت ـ تعیین‌کننده). همه‌ی اینها **سرسپرده** هستند. (اسم ـ گزاره‌ی اسمی).

در پایان بحث باید گفت که در دستورهای زبان فارسی به پیروی از سنتی دیرین آن شکل صفت مفعولی را که در زبانشناسی «ظرف فعلی» مینامند و در حقیقت نقش قید حالت و یا گزاره‌ی درجه‌ی دوم را در جمله بازی مینماید زیر عنوان «وجه وصفی» نام میبرند. در این دستورها کلیه‌ی موارد استعمال این شکل تصویر و توصیف میشوند. بطوریکه در بحث «وجه» افعال گفتیم این اشکال ارتباطی با «وجه» گرامری ندارند و بهتر است آنها را بهمان نام «ظرف فعلی» نامید که بیشتر با وظیفه‌ی گرامری آنها نیز انطباق دارد. درمثال:

ـ او در برابر پدر **ایستاده**، مراتب احترام را بجای آورد.

بخوبی دیده میشود که در اینجا «ایستاده» وضعیت «او» را بهنگام ادای مراتب احترام نشان میدهد.

گاهی نیز همین شکل بعنوان گزاره‌ی درجه دوم و بمنظور جلوگیری از بیان گزاره‌های کامل مورد استفاده قرار میگیرد:

ـ دانشجو **وارد شده**، **سلام کرده**، سرجای خود نشست.

بهرحال، این شکل فقط در ظاهر مانند صفت مفعولی جلوه‌گر است و

بطوریکه دیدیم از نظر معنا و وظیفه‌ی گرامری ارتباطی با صفت مفعولی ندارد.

۶ـ صفات فعلی لیاقت و وجوب. قبل از تعریف و شرح ایندسته از صفات فعلی لازم است متذکر شویم که صفات فاعلی درحقیقت نمودار مشخصات عامل **در زمان حال** میباشند. دقت در صفات فاعلی گوینده، شنونده، دانا، شنوا، نالان و غیره نشان میدهد که این خصوصیات هم‌اکنون، در حال حاضر و در لحظه‌ی تکلم در موصوف موجودند. بهمین ترتیب نیز باید گفت که صفات‌مفعولی درحقیقت نمودار مشخصات عامل **در زمان گذشته** میباشند. دقت در صفات مفعولی گفته شده، شنیده شده، دانسته، جدا شده و... نشان مدهد که این خصوصیات‌صرفا مربوط بگذشته‌ی موصوف میباشند. با این ترتیب میتوان (و باعتقاد ما بهتر است) صفات فاعلی را زیر عنوان «**صفات فعلی مربوط بزمان حال**» و صفات مفعولی را نیز زیر عنوان «**صفات فعلی مربوط بزمان گذشته**» نامید.

پس از این مقدمه و در همین رابطه باید گفت که صفات فعلی لیاقت ووجوب نیز درحقیقت نمودار مشخصات عامل **در زمان آینده** هستند. خود مفهوم «لیاقت» و «وجوب» خواه‌ناخواه توجه ما را بآینده جلب مینمایند. دقت در مضمون صفات فعلی: خوردنی، دیدنی، شنیدنی، رفتنی، گفتنی... بسهولت نشان میدهد که این صفات دو دسته‌ی نسبتا متفاوت را تشکیل میدهند: آندسته از این صفات‌نظیر: خوردنی، دیدنی، شنیدنی... که در آخر آنها «یای لیاقت» موجود است نمودار صفاتی هستند که هم‌اکنون در موصوف موجودند، ولی استفاده از آنها هنوز صورت نگرفته است و مشوق ما به استفاده از آنها درآینده میباشد. ولی‌دسته‌ی دوم این صفات نظیر: رفتنی، آمدنی... که در آخر آنها «یای وجوب» موجوداست نمودار صفاتی هستند که هم‌اکنون در موصوف موجودند ولی بمرحله‌ی عمل درنیامده‌اند و تحقق‌پذیری آنها موکول بآینده گردیده است. پس با این ترتیب بهتر است که اینها را نیز «**صفات فعلی مربوط بزمان آینده**» نامید.

این صفات از الحاق مرفم واژه‌ساز«ی» («یای لیاقت و وجوب») بآخرمصدر فارسی بوجود میآیند. (یادآور میشویم که صفات فاعلی از الحاق مرفمهای واژه‌ساز **بآخر ریشه‌ی فعل** و صفات مفعولی نیز از الحاق مرفم واژه‌ساز **بآخر** اساس فعل بوجود می‌آیند). از این لحاظ ارتباط صفات فعلی لیاقت و وجوب با صفات فاعلی و مفعولی از یکطرف و با اشکال غیر قابل تصریف فعل از طرف دیگر محرز میگردد.

نکته‌ی جالب توجه در مورد این صفات فعلی آنست که مرفم «ی» در برخی موارد مفهوم وجوب و لزوم ودر موارد دیگر مفهوم لیاقت و شایستگی رادرمدخول خود میرساند. بررسی دقیقتر این کلمات آشکار میسازد که دو عامل زیرموجب بروز این تفاوت میگردند:

عامل نخست همانا عامل معنای لغوی خود صفت است. بعضی از صفات

مزبور اصولا حاوی مضمون لزوم و وجوب میباشند: من **آمدنی** هستم... تو این راه را **رفتنی** هستی... جان **کندنی** را باید کند... برخی دیگر نیز بیشتر مستعد دریافت مضمون لیاقت هستند: غذای خـوردنـی... مطالب گفتنی... داستان شنیدنی... فیلم دیدنی... والبته برخی دیگر را برحسب مورد میتوان در هر دو معنا بکار برد.

عامل دوم، بنظر ما، عامل صرفی صفات مزبور است، بدین معنی کـه در جملات سادهی اسمی عادی صفات فعلـی لیاقت را فقط میتوان در سوم شخص (مفرد یا جمع) بکار برد:

ـ این فیلم دیدنی است... این کار شدنی است... این غذاها همه خوردنی هستند... و حال آنکه گزارهی اسمی مربوط بصفات فعلی وجوب میتواند در هر سه شخص بیاید:

ـ من باصفهان رفتنی هستم... بالاخره شما آمدنی هستید...

و بالاخره در رابطه با جنبهی دوتیرگی این صفات باید گفت که این کلمات، همانند دیگر صفات فعلی، میتوانند هم‌مانند صفت و هم‌مانند اسم بکار روند:

ـ اومطالب **گفتنی**فراوان‌دارد. (صفت)ـ **گفتنی‌های**اوزیاداست. (اسم‌ـنهاد).

ـ مصاحبم داستانی شنیدنی نقل کرد. (صفت)ـ شنیدنی‌ها بیش از اندازه هستند. (اسم ـ نهاد).

و بهمین ترتیب در اثر انتساب این کلمات بسیستم افعال وجود متمم یـا قید در کنار آنها امکان‌پذیر است:

ـ **بسفری دور** رفتنی هستم. («سفر دور» ـ قید مکان برای «رفتنی»).

ـ این **عادت ناپسند** را ترك کردنی هستم. («عادت» ـ متمم بیواسطه برای «ترك کردنی»).

۷ـ اسم فعلها. قبل از هر چیز باید گفت که این دسته از اشکال غیر قابل تصریف فعل از لحاظ محتوا و مضمون تفاوت چندانی با اسم مصدرها ندارند. فقط یك‌استدلال سنتی مبنی‌براشتقاق مستقیم ازافعال است که اسم‌مصدرها را از اسم فعلها جدا میسازد. اسم مصدرها، بطوریکه گفتیم، یـا مستقیما از الحاق «ش» بآخر ریشه‌ی فعل (گردش، نوازش...) و یا از الحاق «ی» («یا»ی مصدری) بآخر صفات فعلی (نویسندگی، پرستاری...) بدست میآیند. اما اسم فعلها یا ارتباط ساختمانی مستقیمی با افعال ندارند و یا این ارتباط آنقدرها مستحکم و پابرجا نیست و تنها همین خصوصیت است که آنها را در گروه جداگانه‌ای جای داده است. اسم فعلهای فارسی نیز دودسته‌ی متمایزرا دربرمیگیرد. قسم‌نخست آنها شامل معدودی کلمه است که از الحاق مرفم واژه‌ساز «ه» بنام «ها»ی‌مصدری بآخر ریشه‌ی معدودی افعال ویژه بوجود می‌آیند وعبارتنداز: گریه، خنده، مویه، ناله... در این کلمات مفهوم فعل و عمل بخوبی احساس میشود، گویی کلمه‌ی

«عمل» قبل از این اسامی و یا فعل «کردن» بعد از آنها بحال استتار موجوداست: (عمل) گریه... (عمل) خنده... و یا: گریه (کردن) خنده (کردن)...

قسم دوم این کلمات از الحاق مرفم واژه‌ساز «ی» («یا»ی مصدری) بآخر بعضی صفات فارسی بوجود میآید و عبارتند از: زاری، سوگواری، شادی، شادمانی، عزادری، هواداری، پایکوبی، غمگساری... در اینجا نیز دیده میشود که در تمامی صفات مزبور مفهوم عمل بطرز کم‌وبیش محسوسی وجود دارد (شاد، زار، سوگوار، عزادار، پایکوب...) و غیر از صفات عادی فارسی نظیر: خوب، بد، زرنگ، بدبخت، بینوا و... میباشند. در صفات عادی فارسی مفهوم ثبات بچشم میخورد نه دگرگونی موقتی. خوب، بد، بدبخت و زرنگ و... صفات دائمی و خاص اشیاء است و با طبیعت و خوی آنها بستگی دارد و حال آنکه زار، عزادار، سوگوار... صفاتی هستند که موقتا برشخص عارض شده و ممکنست در آینده نیز زایل گردند. پس در این صفات مفهوم دگرگونی، تحول و تطور موجود است و خود همین دگرگونی و تحول است که نمودار حرکت و عمل میباشد.

باری، اسم فعلهای فارسی نیز، مانند دیگر اشکال غیر قابل تصریف فعل، خاصیت دوتیرگی دارند و بین اسم و فعل مشترکند. اینها غالبا مانند اسامی بکار رفته و در جمله در رل اعضای اسمی هستند:

ـ گویند **گریه** عقده‌ی دل باز میکند... (**«گریه»** ـ اسم ـ در رل نهاد).

ـ از **هواداری** شما متشکرم. (**«هواداری»** ـ اسم ـ در رل متمم با واسطه).

ـ کار دائمی او **خنده** است. (**«خنده»** ـ اسم ـ در رل گزاره‌ی اسمی).

ولی چون این کلمات مرتبط با سیستم افعال هستند میتوانند در موارد معینی خصوصیات فعلی خود را بروز داده و بدلیل همان مفهوم عملی که در نهادشان موجود است متمم یا قید نیز بپذیرند:

ـ گریه **برای مصیبت وارده** البته غیر ارادی ولی بهرحال بیفایده است. («مصیبت وارده» متمم با واسطه برای «گریه»).

ـ پایکوبی او **در این مجلس** نمودار خصلت دائمی وی نیست. («در این مجلس» ـ قید مکان برای «پایکوبی»).

با ین ترتیب بحث مربوط باشکال غیر قابل تصریف فعل را نیز بپایان برده و درنتیجه ببحث در اطراف فعل، این جزء بسیار مهم و جالب کلام نیز خاتمه می‌بخشیم.

۶ـ ظروف

در قسمتهای قبل در آغاز هر بحث معمولا نظری اجمالی (و غالبا انتقادی) باسناد و مدارک علمی موجود انداخته و سپس به بیان عقیده و نظر خود میپرداختیم. اما اکنون درصدد هستیم که تا حدود امکان این روش را دیگر دنبال

نکنیم، زیرا تصور میرود که ادامه‌ی آن از طرفی در اثر یکنواختی خود باعث ملال خوانندگان میشود و از طرف دیگر نتیجه‌ی چندانی نیز ببار نخواهد آورد. مقصود اصلی ما تاکنون این بود که گفته شود و مسلم گردد که مدارك موجود در زمینه‌ی دستور زبان فارسی اکثرا نمیتوانندتا سطح یك‌دستور علمی،آکادمیك و جامع زبان ارتقاء یابند، پاسخگوی نیازهای فزاینده‌ی پژوهندگان جوان و کنجکاو باشند و دستور زبان را از این حالت رکود، کسالت‌آور و «غیر قابل‌درك» خارج سازند. بدون تردید صاحبان این کتب از دانشمندان متبحر در فن تدریس و از استادان مسلم زبان هستند و احاطه‌ی آنها بویژه بردقایق معنایی و سایه روشنهای مضمونی کلما ت‌و جملات مورد کمترین شك و تردیدی نیست و ما صمیمانه در برابر احاطه‌ی آنها برزبان و در برابر کوششهای آنان سر تعظیم فرود میآوریم.

اصل مسئله در طرز برخورد این دانشمندان با پدیده‌های زبانی و در روش تحلیل آن پدیده‌ها است. روش آنها معمولا عبارت از برخوردی تصویری ونسبتا سطحی است، بدین معنی که به بیان آنچه در زبان مشاهده میشود و بصورت قانون زبان درآمده است بسنده میکنند، بندرت درصدد کشف و بیان علت و یا علل وجودی آن پدیده‌ها و بویژه درصدد کشف و بیان ارتباطات گوناگون صوتی و معنایی و گرامری بین آنها برمی‌آیند. صرفا نیز در همین‌جاست که راه وروش و برداشت ما از آنها مجزا میگردد. ما معتقدیم که دستور علمی و آکادمیك زبان باید برای دانشجویان و پژوهندگان جوان و مشتاقان فن زبانشناسی بحثی جالب، سرگرم‌کننده، مطلوب و (البته) مستدل و منطقی باشد تا آنان را اززحمت «ازبرکردن» قواعد و قوانین بظاهر خشك و جامد زبان بی‌نیاز سازد. بالاخره دستورزبان نیز مانند فیزیك و شیمی و ریاضیات و علوم طبیعی باید برای خود هواخواهانی داشته باشد.

باری، از این ببعد خواهیم کوشید تا سرحد امکان به بیان اندیشه و نظر خود بپردازیم و از جدلهای طولانی و احیانا ملال‌انگیز پرهیز کنیم.

ظروف آخرین گروه از جزاء اصلی کلام (و یا باصطلاح «اجزاء معنادار کلام») را تشکیل میدهند. در دستورهای زبان گفته میشود که ظروف کلماتی هستند که برای بیان مشخصات، خصوصیات و بطورکلی «علائم گرامری»حرکات و حالات وپروسه‌ها (سیستم افعال) بکار میروند. از همین تعریف ساده میتوان دریافت که ظروف از نظر وظیفه‌ی گرامری خود تشابه ویژه‌ای با صفات دارند. دیدیم که صفات نیز برای بیان علائم گرامری اسامی بکار میروند. همانطور که اسامی میتوانند از نظر علائم گرامری خود (شکل، رنگ، بو، طعم، وزن، ارزش، خصوصیات فیزیکی و...) توسط کلماتی بنام صفات مشخص گردند، افعال نیز میتوانند از نظر علائم گرامری خود (زمان، مکان، چگونگی، حالت، مقدار، سبب

و...) توسط کلماتی بنام «ظروف» مشخص شونـد. وقتی گفته میشود: کتاب خوب، اطاق **زیبا**، هوش سرشار، انـدیشه‌ی ژرف... کلمات خـــوب و زیبا و سرشار و ژرف بعنوان صفات برای بیان علائم گرامری اسامی بکار رفته‌اند. اما ذکر تعریف مجرد و مبتنی برمشخصات معنایی بالا هرگز ما را به تشخیص کامل و دقیق صفات و تفکیك آنها از ظروف راهبر نمیگردد. در ترکیبهای «کار کردن مفید» و «تکلم بیمورد» و «دوندگی مفرط» نیز کلمات «مفید» و«بیمورد» و«مفرط» برای بیان علائم گرامری مصدر «کار کردن» واسم مصدر عربی «تکلم» و اسم‌فعل «دوندگی» بکار رفته‌اند و طبق تعریف بالا ظاهرا باید جزء ظروف شمرده شوند (زیرا با سیستم افعال درارتباطند). اما درحقیقت چنین نیست. زیرا اولامشتقات فعلی بالا **همگی جانشین اسم** شده‌اند و همگی بپرسشهای «چه‌چیز مفید» و «چه چیز بیمورد» و «چه چیز مفرط» پاسخ میدهند و بنابراین کلمات مزبور بـازهم برای بیان علائم گرامری اسامی بکار رفته و صفت هستند (هـــرچند کـه تأثیر سیستم فعل در آنها محسوس است و با صفات عادی تفاوت ملموسی دارندکه‌در بحث نحو از آن صحبت خواهد شد) و ثانیا پیوند گـرامـری صفات «مفید» و «بیمورد» و «مفرط» با آنها در سایه‌ی «اضافه» صورت گرفته است و چنانچه‌در نحو خواهیم دید در ترکیبهای اضافه‌ای فارسی اسم مقام عمده را داراست وعضو اسامی ترکیب بشمار میرود. دراینگونه ترکیبها صفات **دروضع وابسته‌ی‌شدید** نحوی (اضافه) قرار میگیرند.

پس معلوم میشود که صرفا با توجه بشکل ظاهری و معانی کلمات نمیتوان آنها را به گروههای اسامی و افعال و... منسوب دانست و توجهی به‌پیوندهای گرامری کلمات مزبور ننمود. برای روشن شدن بیشتر مطلب خوب است مثال ساده‌ی زیر را بیاوریم:

امروز ناهار **خوبی خوردیم...**

در اینجا کلمه‌ی «خوب» مسلما صفت است، زیرا اولا بـرای بیان علامت گرامری اسم «ناهار» (مشخصه‌ی معنایی) آمده است **و ثانیا پیوند گرامری آن** با موصوف بوسیله‌ی «اضافه» صورت گرفته است (مشخصه‌ی گرامری). پس‌میتوان با اطمینان کامل گفت که در مثال بالا «خوب» صفت است. اما در مثال:

امروز **خوب** ناهار خوردیم...

بازهم کلمه‌ی «خوب» بکار رفته است. اما این دفعه این کلمه ظرف است و نه صفت، زیرا اولا برای بیان علامت گرامری فعل «ناهار خوردن» بکا ررفته است و ثانیا پیوند گرامری آن با فعل بوسیله‌ی «مجانبت» نه اضافه) بـرقرار گشته است. **خود رابطه‌ی نحوی مجانبت** علامت گرامری مشخص‌کننده‌ای برای ظروف است و استقلال نحوی نسبی آنها را باعث میگردد. **ظروف هـرگز در حـــالت اضافه با فعل قرار نمیگیرند.**

از مجموعه‌ی آنچه گفته شد میتوان چنین نیتجـه گرفت: ظـروف کلمات معناداری هستند که برای بیان علائم گرامری ویژه‌ی افعال (زمان، مکان، چگونگی و حالت، مقدار، سبب و...) بکار رفته و با پیوند نحوی مجانبت در کنار افعال قرار میگیرند و هرگز با افعال رابطه‌ی اضافه برقرار نمیسازند. اما تعریف ظروف بهمین‌جا خاتمه نمی‌پذیرد. در دستورهای زبان فارسی بدرستی تذکر داده‌میشود که ظروف برای بیان علامت گرامری صفات نیز بکار میروند و ترکیبی از قبیل «ناهار نسبتا خوب» را بعنوان مثال میآورنـد. درواقع نیز درمثال بـالا کلمه‌ی «خوب» برای بیان علامت گرامری اسم «ناهار» بکار رفته و با پیوند نحوی‌اضافه بآن مربوط گشته است. پس مسلما این کلمه صفت است. اما کلمه‌ی «نسبتا» نیز که چیزی جز ظرف نیست برای بیان مقدار و درجه‌ی خوبی «ناهار» بکار رفته و علامت گرامری صفت «خوب» را در **داخل ترکیب مزبور** نشان داده است. در اینجا طبعا این پرسش پیش میآید که چرا ظروف برای بیان **علامت** گرامری یك علامت گرامری دیگر (صفت) نیز بکار میروند. دلیل این مطلب را باید در ماهیت گرامری و معنایی خود صفات جستجو نمود. صفت از نظر خصوصیت گرامری خود جزء مستقلی از کلام نیست و چون دو درجه تجرید دارد جدا از اسم قابل تصور نمیباشد. پس وقتی صفتی همراه اسمی بکار میرود تـرکیبی از لحاظ گرامری منسجم و مرتبط تشکیل میدهد. در بحث نحو خواهیم دید که ترکیبها یك واحد زبانی **نومیناتیف** هستند، یعنی از نظر ارزش نحوی برابر اسم (نـام) میباشند، ولی در عین حال نیز در ترکیبهای وصفی عملی بصورت عمل «انتساب» صفت بموصوف صورت گرفته است: ناهار خوب، = ناهاری که خوب‌است. پس طبعا این «خوب بودن» میتواند حدودی نیز داشته باشد و این حد نیز بوسیله‌ی علامت گرامری دیگری که همانا ظرف است مشخص میگردد.

عینا با همین استدلال میتوان گفت که ظروف میتوانند بـرای بیان علامت گرامری ظروف دیگر نیز بکار روند. مثلا وقتی گفته میشود:

او **خوب** حرف میزند...

بدون شك کلمه‌ی «خوب» ظرف است، زیرا علامت گرامری عمل «حرف‌زدن» را نشان داده و خود نیز با پیوند گرامری مجانبت بآن پیوسته است. از طرف دیگر «خوب حرف میزند» خود یك جمله (ترکیب پردیکاتیف) است و جمله نیز مسلما میتواند قید داشته باشد. در جمله‌ی «خوب حرف میزند» و یا در ترکیب قیدی «خوب حرف زدن» کلمه‌ی «خوب» نیز میتواند حدودی داشته باشد و این حدود نیز بوسیله‌ی ظروف مقداری نظیر «بسیار» و «زیاد» و «کم»... علامت‌ـ گذاری میشود.

بنابر تمام مراتب بالا تعریف نسبتا کامل ظروف را میتوان بـدینگونه بیان داشت:

ظروف کلمات معناداری هستند که برای بیان علائم گرامری ویژه‌ی افعال و نیز برای بیان علائم گرامری برخی صفات و ظروف دیگر در داخل ترکیبهای وصفی و قیدی بکار میروند و هرگز با فعل و یا کلمه‌ی مورد استناد خود درحالت اضافه قرار نمیگیرند.

تعریف بالا البته تعریفی عمومی است و مسلما تمامی ظروف نمیتوانند برای بیان علامت گرامری صفات و ظروف دیگر بکار روند.

در دستورهای زبان فارسی انواع ظروف از لحاظ معنا داده شده است و چون صاحبان دستور عموما برمعنا متکی هستند بتناسب سلیقه‌ی خود انواع معنایی ظروف فارسی را بطرز نسبتا متفاوتی داده‌اند. آنچه بیش از همه جلب توجه میکند اینست که در برخی از دستورها کلماتی از قبیل «آری» و «نه» و «کو؟» و «کجا؟» و «گویی» و «گویا» و «قدری» و «اندکی» و... را که ارتباطی هم با ظروف ندارند در عداد ظروف آورده‌اند. بنظر آنها کلیه‌ی کلمات معناداری که در زمره‌ی اسم، صفت، فعل، جانشین، کنایه و عدد درنیایند ظاهرا باید درگروه ظروف گنجانیده شوند، و حال آنکه در زبان فارسی گروهی کلمات بنام «کلمات وجهی» وجود دارند که هرچند نباید آنها را جزء جداگانه‌ای از کلام شمرد (زیرا از اجزاء دیگر کلام برداشته میشوند) ولی این کلمات برای بیان مناسبات ذهنی گوینده یا نویسنده با فکر مندرج در جمله بکار میروند (نه با فعل). ضمنا نیز کلماتی نظیر «کو؟» و «آری» و «نه» و «آفرین» نیز وجود دارند که بنفسه حاوی مضمون پردیکاتیف بوده و «کلمه ـ جمله» هستند. این تشتت‌آرا، بنظر ما، تا حدودی نیز معلول آنست که بسیاری از ظروف فارسی فاقد شناسه‌های ویژه‌ی صرفی بوده و باعث ایجاد سردرگمی و توسل پـژوهشگران بصرف ملاك معنا میگردد و در همینجاست که اشتباه رخ میدهد. در برخی از زبانها، مثلا روسی، ظروف شناسه‌های فارقه‌ی صرفی دارند و هر دانش‌آموزی میتواند از روی آن شناسه‌ها بوجود ظروف پی ببرد. دلیل مدعای ما اینست که در مورد آندسته از ظروف فارسی که‌دارای شناسه‌ها ی‌فارقه هستند(طبعا، عادتا،قانونا، بآهستگی، پس‌پسکی...) اختلاف نظر کمتر وجود دارد. از طرف دیگر، بطوریکه معلوم‌است، در فارسی معاصر بغیر از ظروف مختص تعداد زیادی نیز ظروف مشترك وجود دارند که هرچند مثلا در گروه صفات داخلند، ولی در شرایط نحوی ویژه‌ای باید موقتا جزء ظروف بشمار آیند، و بالعکس، برخی از ظروف در شرایط نحوی معینی در نقش صفات ظاهر میشوند. از همه‌ی اینها گذشته، بطوریکه در بحث مبهمات دیدیم، برخی از کنایات غیر معین مربوط بظروف شباهت فراوانی‌بظروف اصلی دارند ودر همانجا گفته شد که‌اینها میتوانند درجمله درمحل‌قید بکارروند.

از مجموعه‌ی آنچه گفته شد واضح میگردد که دلیل اصلی تشتت‌آرا درمورد ظروف فارسی وجود عوامل زیر میباشد:

ــ وجود ظروف مشترك در کنار ظروف مختص.
ــ وجود شباهت بین ظروف و برخی از کلمات وجهی.
ــ وجود شباهت بین ظروف و برخی از «کلمه ــ جمله‌ها».
ــ وجود شباهت بین ظروف و برخی از کنایات غیر معین.
ــ بکار نبستن ملاکهای تشخیص علمی دقیق (ملاکهای صوتی، معنایی و گرامری).

آنچه گفته شد بحثی عمومی پیرامون تشخیص ظروف از دیگر اجزاء کلام بود. اینك نیز بمنظور آنکه ملاك تشخیصی برای برگزیدن ظروف فارسی بدست داده باشیم باید بتعریف کامل ظروف تکیه کرده وملاك تشخیص مطلوب رابدست آوریم. تعریف نسبتا کامل ظروف را بار دیگر با تأکید بازگو میکنیم: ظروف کلمات معناداری هستند که برای بیان علائم گرامری ویژه‌ی افعال و نیز برای بیان علائم گرامری برخی صفات و ظروف دیگر در داخل ترکیبهای وصفی و قیدی بکار میروند و هرگز با فعل و یا کلمه‌ی مورد استناد خود در حالت اضافه قرار نمیگیرند. در این تعریف هم مشخصات معنایی و هم مشخصات گرامری ظروف در نظر گرفته شده است. با این ترتیب ما کلیه‌ی کلمات موجوده در زبان را که از لحاظ معنا بیانگر علائم گرامری ویژه‌ی افعال ویا برخی صفات و ظروف در داخل ترکیبهای وصفی و قیدی باشند جمع‌آوری میکنیم تا فهرستی (البته ناقص) از ظروف را در اختیار داشته باشیم. بعد برای تفکیك ظروف مختص از ظروف مشترك ملاك زیر را بکار میبریم: ظروف مختص آنهایی هستند که یا اصولا در داخل ترکیبهای اضافه‌ای قرار نمیگیرند[1] و یا اگر هم برخی از آنها جزء اول ترکیب اضافه‌ای را تشکیل دهند مجموعه‌ی ترکیب باید بازهم ظرف (یا قید) باشد. مثلا ظرف مکان «زیر» را در نظر بگیریم. این کلمه جزء اول ترکیب اضافه‌ای قرار میگیرد (زیر میز)، ولی مجموعه‌ی ترکیب بازهم قید باقی خواهد ماند. پس باید گفت که کلمه‌ی «زیر» کلیه‌ی مشخصات ظروف مختص را داراست و خود نیز جزء آنها میباشد. اما کلمه‌ی دیگر، مثلا «فردا» را در نظر بگیریم. دیده میشود که این کلمه تمامی مشخصات ظروف زمان را داراست، از لحاظ شرکت در تشکیل ترکیبهای اضافه‌ای نیز میتواند هم جزء اول و هم جزو دوم ترکیب باشد. اما وقتی جزء ترکیب اضافه‌ای میشود ترکیب حاصله (فردای آنروز) بازهم قید زمان جمله باقی میماند، اما وقتی جزءدوم ترکیب اضافه‌ای میشود (برنامه‌های فردا) دیگر قید زمان نیست. پس باید گفت که «فردا» و نظایر آن جزء قیود مشترك میباشند. عین این استدلال را میتوان درباره‌ی ظروف چگونگی نظیر

ـــــــــــــ

۱ــ مثلا ظرف زمان «هنوز» و یا ظرف چگونگی «فورا» را در نظر بگیریم که هرگز در ترکیبهای اضافه‌ای داخل نمیگردند.

«دوستانه» و «عاقلانه» و... نیز تکرار نمود. این کلمات جزء اول ترکیب اضافه‌ای نمیشوند، ولی میتوانند جزء دوم ترکیب اضافه‌ای باشند (رفتار دوستانه، گفتار عاقلانه) و بسهولت دیده میشود که در ترکیبهای بالا این دو کلمه صفت هستند. پس باید «دوستانه» و «عاقلانه» و نظایر آنها را ظروف مشترك شمرد.

نگارنده براساس ملاك بالا تمامی ظروف ممکنه‌ی فارسی را جمع‌آوری نموده، عملیات تفکیکی را بجا آورده و درنتیجه فهرست زیر را (البته ناقص) از ظروف فارسی تهیه نموده است. در این فهرست ابتدا ظروف مختص و سپس ظروف مشترك آورده شده‌اند.

۱ــ ظروف زمان.

ظروف مختص: حالا، اکنون، الان، بعد، هنوز، همیشه، همواره، پیوسته، در حال حاضر، فعلا،عجالتا، آنگاه،آنوقت، گاهگاه، تاحال، تاکنون...

ظروف مشترك: صبح بامداد، ظهر، عصر، شب، شبانگاه، غروب، دی، دیروز، دوش، امروز، فردا، امسال، پارسال...

۲ــ ظروف مکان.

ظروف مختص: بالا، پایین، زیر، رو، عقب، جلو، پیش، پشت، پهلو، کنار، گوشه، لبه، درون، میان، داخل، بیرون، پیرامون، اطراف، مقابل، لابلا...

ظروف مشترك: اینجا، آنجا، هرجا، همه‌جا، دور، نزدیك...

۳ــ ظروف چگونگی و حالت.

ظروف مختص: زود، دیر، بسرعت، بتندی، بکندی، بشدت، بدقت، بزحمت، بدرستی، بسختی، بدشواری، براحتی، بآسانی، بخوبی، براستی، بشوخی، بدروغ... با اکراه، با تردید، با شوق، با تأمل، با غرور، با شعف، با خوشحالی، با ناراحتی، با عجله، با متانت... بیدرنگ، بی‌تأمل، بلافاصله، بیخود، ناخودآگاه، بی‌پرده، ناگهان... کاملا، طبعا، طبیعتا، عینا، مرتبا، دقیقا، غفلتا، منظما، مستقلا، مجددا، تقریبا، نسبتا، فورا، قطعا، ندرتا، احیانا، جدا... یواشکی، دزدکی، پس‌پسکی...

یکی‌یکی، دوتا دوتا، سه‌تا سه‌تا، ذره‌ذره، قطره قطره، رفته‌رفته، تندتند، راستی‌راستی، آرام‌آرام،دوان‌دوان، نالان،گریان، خندان، افتان و خیزان... کورمال‌کورمال، پاورچین‌پاورچین...

ظروف مشترك: دوستانه، عاقلانه، صمیمانه، قهرمانانه، جانانه، کورکورانه... رك و پوست کنده، خودبخود، دوباره...

٤ــ ظروف کمیت و مقدار.

ظروف مختص: خیلی، بارها، بدفعات، کمابیش...

ظروف مشترك: بسیار، زیاد، فراوان، اندك، بینهایت، بیشتر، کمتر...

۵ـ ظروف سبب. این ظروف غالبا همراه با سرافزوده‌ی «از» بکار میروند و تمامی آنها مختص هستند و برخی از آنها بعنوان نمونه عبارتند از: از غضب، از خشم، از ترس، از تنبلی، از خوشحالی...

۶ـ **ظروف مقصد.** این ظروف نیز غالبا با سرافزوده‌ی «به» و یا «برای» همراهند و همگی مختص هستند و بعضی از آنها عبارتنداز: برای نماز، برای سپاس، برای انتقام، بستایش، بنماز...

غیر از اینها نیز در فارسی معاصر با کلماتی چون: حتما، یقینا، مسلما، حکما... برخورد میشود که میتوان آنها را ظروف «تأکید» نامید و میتوان هم در جرگه‌ی ظروف چگونگی جای داد.

نکته‌ی قابل ذکر اینست که ظروف بعنوان یك زمره‌ی صرفی در داخل جمله عهده‌دار رل قید میگردند. ولی عکس موضوع صحیح نیست، بدین معنی که هر ظرفی در داخل جمله میتواند قید باشد، ولی هر قیدی اجبارا از ظرف بعمل نمی‌آید. در فارسی کنونی قیود زمانی، مکانی، چگونگی، حالتی، مقداری، سببی، مقصدی، شرطی، خلافی، تشبیهی و انکاری زیادی وجود دارند که در ترکیب آنها نیز ممکنست ظرفی بکار نرفته باشد. چون در بحث نحو جملات ساده بتفصیل از قیود صحبت خواهد شد در اینجا از ذکر آنها خودداری میشود.

ب. اجزای کمکی کلام

بیمناسبت نیست قبلا کلمه‌ای چندپیرامون اجزای کمکی کلام‌و دلیل‌پیدایش آنها ذکر شود.

بشر علاوه بربیان مفاهیم اصلی و معنادار کلام (اجزای اصلی کلام که شرح آنها گذشت) نیازمند بیان اجزای کمکی دیگری نیز بشرح زیر میباشد.

۱ـ بدون تردید اعضای جمله در هر زبان باید با پیوندهای نحوی مناسبی (که ویژه‌ی آن زبان است) با یکدیگر مرتبط باشند تا بتوانند جمله را بوجود آورند. صرف قرار گرفتن کلمات معنادار در کنار یکدیگر عموما نمیتواندجمله‌ای بوجود آورد. در کتب علمی نحو این پیوندها و یا علایق نحوی را بنامهای: «اداره» و «مطابقت» و «مجانبت» مینامند و ما نیز در بحث نحو جملات ساده از آنها سخن خواهیم گفت. در اینجا فقط متذکر میشویم که اسامی در جمله از طریق آنچه «زمره‌ی گرامری حال» نامیدیم با دیگر اعضای جمله مرتبط میگردند. البته مسلم است که هر زبانی برای بیان این «زمره‌ی گرامری حال» مرفمهای ویژه‌ی خود را بکار میگیرد. در زبان فارسی قسمت عمده‌ی این مرفمها را سرافزوده‌ها (حروف اضافه) و پی‌افزوده‌ی «را» تشکیل میدهد. پس نخستین دسته از اجزای کمکی کلام همانا افزوده‌ها هستند که در دستورهای زبان «حروف اضافه» نام گرفته‌اند و بنظر ما اصطلاحی غیر گویا و نارسا میباشد.

۲ـ جملات بعنوان مهمترین واحد نحوی در مراحل رشد بعدی تفکر بشری گسترش فراوان یافته و انسان ناگزیر گردیده است که ارتباط معنایی بین جملات را با ابزارهای گرامری ویژه‌ای که نام «پیوندك» (حروف ربط) گرفته‌اند برقرار سازد. از سوی دیگر، گاهی در داخل جملات ساده نیز با دو یا چندنهاد، تعیین‌کننده، متمم، قید و گزاره برخورد میشود که آنها را «اعضای همجنس‌جمله» مینامند و طبعا بین آنها نیز باید پیوندکهای نحوی موجود باشد. پس دومین دسته از اجزای کمکی کلام پیوندکها هستند.

۳ـ انسان ضمن بیان فکر خود غالبا ناگزیر از بیان احساسات درونی خود (تحسین، تعجب، حیرت، انزجار، تحذیر...) نیز میگردد. این احساس‌بوسیله‌ی کلمات ویژه‌ای که «نداها» نام گرفته‌اند ادا میشود. بنابراین سومین دسته از اجزای کمکی کلام «نداها» میباشند که گاهی نیز زیر عنوان «اصوات» از آنها نام میبرند.

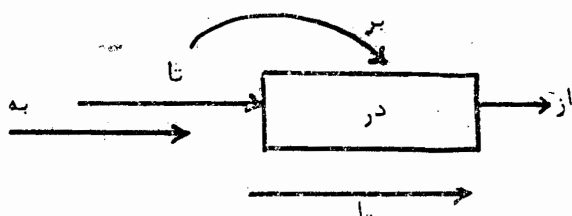
٤ـ و بالاخره در هر زبانی مرفمهای کوچکی نیز وجود دارند که نقش آنها غالبا تأکید و تقویت بیان است. این مرفمها را نیز «ادات» نامیده‌اند. پس آخرین دسته از اجزای کمکی کلام را «ادات» تشکیل میدهند.

و اینك بشرح مختصر هریك از دستجات چهارگانه‌ی بالا میپردازیم.

۱ـ افزوده‌ها

افزوده‌ها بعنوان نخستین دسته از اجزای کمکی کلام برای بیان مناسبات گوناگون زمانی و مکانی و انتسابی اشیاء بایکدیگر (شرایط وجودی اشیاء) بکار میروند. بعقیده‌ی کلیه‌ی زبانشناسان این ابزارهای صرفی در تمام زبانهای‌جهان در ابتدا کلمات دارای معانی لغوی بوده‌اند. اما معنای لغوی آنها بدلیل عدم‌لزوم و عدم استعمال رفته‌رفته قسما و یا تماما ازبین رفته و جای خود را بمعنای گرامری داده است. میتوان با تعبیر خاصی گفت که در «جامعه‌ی الفاظ و کلمات» تقسیم کار بوجود آمده و برخی از آنها مانند افزوده‌ها و دیگر اجزای کمکی‌کلام عهده‌دار بیان مناسبات گوناگون گردیده‌اند. نظری سریع بافزوده‌های اصلی موجود در زبان فارسی کنونی (به، از، در، بر، با، تا، جز، برای...) میتواند شاهد گویای مدعای ما باشد.

حال بتعریف اصلی خود از افزوده‌ها برگردیم. گفتیم که این اجزاء برای بیان مناسبات زمانی و مکانی و انتسابی اشیاء با یکدیگر بکار میروند. اگر معانی گرامری سرافزوده‌های اصلی فارسی را در نظر بگیریم و بخواهیم نموداری ازاین معانی تهیه کنیم احتمالا این نمودار چنین خواهد بود:



در طرح بالا دیده میشود که سرافزودهٔ «به» سمت حرکت بطرف شیئی منظور را، سرافزودهٔ «تا» حرکت تا خود شیئی منظور را، سرافزودهٔ «از» حرکت از شیئی منظور را، «با» حرکت بهمراه شیئی منظور را، «بر» حرکت بطرف شیئی منظور ولی از بالا را و بالاخره سرافزودهٔ «در» قرار گرفتن در داخل شیئی منظور را نشان میدهند. همگی این افزوده‌ها نیز نمودار مناسبات مکانی و و زمانی (بشرط آنکه شیئی منظور خود عنصر زمانی باشد) میباشند. افزوده‌های «جز» و «بی»[1] و «بدون» و «برای» نیز محسوسا برای بیان انواع مناسبات انتسابی بکار میروند.

درخصوص پی‌افزودهٔ «را» بین دانشمندان اختلاف‌نظر وجود دارد و این اختلاف‌نظر نیز ناشی از توجه بتحولات تاریخی این مرفم میباشد. مرفم «را» ریشهٔ خود را از پارسی باستان در شکل Rady میگیرد که در پارسی میانه بصورت «را» (و در معانی «برای» و «برای خاطر» و «بجهت» و...) درآمده و در مراحل اولیهٔ فارسی دری نیز همان معانی را کم‌وبیش حفظ کرده است. حتی‌در شعر معاصر نیز گاهی معنای قدیمی خود را افاده میکند. اما در فارسی کنونی این پی‌افزوده شکل و وظیفهٔ ثابت و مشخصی کسب کرده و نمودار حالت‌مفعولی (مفعول بیواسطه) اسم گردیده است. بنابراین باید آنرا افزوده دانست و نمودار گرامری یکی از حالات اسم.

از طرف دیگر میدانیم که در فارسی معاصر کلمات چندی از قبیل: روی... زیر... کنار... پهلوی... پشت... بالای... پیش... و غیره نیز وجود دارند که همه نمودار مفهوم مکانی بوده و در حالت اضافه با اسمی بکار میروند. در دستورهای زبان این کلمات را «اسم اضافه» (در مقابل «حرف اضافه») نامیده‌اند و بهتر است آنها را «افزوده‌های اسمی» نامید.

چون در دستورهای زبان فهرست کامل افزوده‌ها آمده و درخصوص معانی گوناگون آنها توضیحات بسیار مشروح و بسیار دقیق و کامل داده شده است از تکرار آنها در اینجا خودداری میشود. باید اذعان نمود که صاحبان دستورها

۱ـ مرفم «بی» گاهی مرفم واژه‌ساز است مانند بیسواد، بی‌تجربه... والبته در اینصورت افزوده نیست. ا. اش.

در مورد شرح معانی گوناگون افزوه‌ها براستی خدمات بسیار ارزنده‌ای انجام داده و ما را از هرگونه توضیحی در این زمینه کاملا بی‌نیاز ساخته‌اند. کیست نداند که در دستورهای زبان فارسی (و یا مثلا در لغتنامه‌ی «دهخدا») درخصوص معانی «به» چه موشکافیهایی ظریف بعمل آمده است. عین این نکته را در مورد معانی گوناگون «را» و «از» و غیره نیز میتوان یادآور گردید.

۲ـ پیوندکها

پیوندکها دومین دسته از اجزای کمکی کلام هستند و نقش نحوی نسبتا مشابهی با افزوده دارند. تفاوت در اینجاست که افزوده‌ها در برقراری مناسبات نحوی بین اعضای جمله بکار میروند و حال آنکه نقش اساسی پیوندکها در برقراری مناسبات نحوی بین اجزای جمله‌ی مرکب (فراکردهای جمله‌ی مرکب) متمرکز گردیده است:

باران شدیدی بارید **و** رفت **و** آمد دشوار شد.

برادر کوچکم نزد من آمد **تا** تحصیلاتش را در اینجا ادامه دهد.

در دو مثال بالا دو پیوندك «و» و «تا» برای برقراری پیوند نحوی بین فراکردهای جملات مرکب (در مثال اولی «پیوسته» و در مثال دومی «وابسته») بکار رفته‌اند. گذشته از این در بین جملات ساده نیز گاهی با جملاتی برخورد میشود که در آنها یك عضو (نهاد، گزاره، متمم، قید، تعیین‌کننده) دو یا چند دفعه باشکال مختلف بیان میشود:

احمد و حسن برادرند

دانشجو **کتاب ودفتر وقلم‌وکیف** خود رابرداشت وبدانشگاه‌رفت.

و دیده میشود که در مثال اول دو نهاد (حسن و احمد) و در مثال دوم چهار متمم بیواسطه (کتاب، دفتر، قلم،کیف)در یك جمله‌بکار رفته‌اند. این‌اعضای‌مکرر را در اصطلاح نحوی «اعضای همجنس» مینامند. درحقیقت مثل اینست که دو یا چند جمله که کلیه‌ی اعضای آنها مشترك بوده و فقط یك عضو آنها متفاوت‌است در یکدیگر ادغام شده‌اند و باصطلاح ریاضی از اعضای مشترك آنها «فاکتور» گرفته شده است. بهرحال، طبیعی است که بین اعضای همجنس ناگزیر باید رابطه‌ی نحوی برقرار باشد تا جمله از هم نگسلد و آنها بتوانند در داخل یك واحد نحوی (جمله) قرار گیرند. این پیوند نحوی نیز توسط پیوندك صورت میپذیرد.

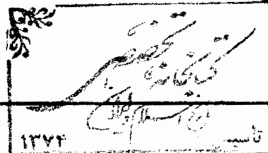
گفتیم که کلیه‌ی دانشمندان زبانشناس متفق‌القولند که اجزای کمکی‌کلام (و از جمله پیوندکها) از اجزای مستقل و معنادار کلام بوجود آمده‌اند. در گروه‌مورد بررسی ما (پیوندکها) نیز معانی لغوی در اثر عدم نیاز تماما و یا قسما ازبین رفته است. کاملا طبیعی است که وقتی بعضوی از اعضای جمله نیاز لفظی مبرمی

نبوده و فقط نقش رابط بین اعضا واگذار گردد، آن عضو رفته رفته تمام و یا پاره‌ای از معانی لفظی خود را دست میدهد. به پیوندکها نیز، مانند افزوده‌ها، نقش برقراری انواع ارتباطات نحوی واگذار شده است و اجرای این نقش البته مستلزم داشتن معنای خاص لغوی نمیگردد. اینست که این معنای لغوی بتدریج ضعیف و نامحسوس گشته و در مراحل بعدی بکلی از بین میرود. نگاهی سریع به پیوندکهای معاصر فارسی این مدعا را بثبوت میرساند. هرقدر پیوندکی قدیمی‌تر و کهنه‌تر باشد شکل مرفولوژیك آن مختصرتر و فقیرتر میشود و بهمان نسبت نیز معانی گرامری بیشتری کسب میکند و غنی‌تر میگردد. برعکس، هر اندازه پیوندکی جدیدتر و تازه‌تر باشد شکل مرفولوژیك آن مشحون‌تر و غنی‌تر، ولی معنای گرامری آن فقیرتر است. بعنوان مثال میتوان پیوندك ساده‌ی «که» فارسی را در نظر گرفت. این پیوندك قدیمی‌ترین پیوندك فارسی است که ریشه‌ی خود را بپارسی باستان میرساند. در آن هنگام معنای لغوی خاصی‌داشته و ضمنا نقش برقراری ارتباط را نیز عهده‌دار بوده است. این پیوندك در حال حاضر از لحاظ شکل مرفولوژیك خود ساده‌ترین پیوندك فارسی است و تمامی معانی لغوی قدیمی خود را ازدست داده‌است، ولی‌درعوض دامنه‌ی‌بیان‌معانی گرامری آن‌چنان گسترده است که تقریبا در کلیه‌ی‌انواع جملات مرکب وابسته‌ی فارسی بکار میرود و کاملا طبیعی است که در هر جمله‌ی مرکب معنای گرامری خاص خود را ایفا میکند. برعکس، پیوندکهای نسبتا جدیدی چون «در حین آنکه» و «قبل از آنکه» را در نظر بگیریم. این دو پیوندك هرکدام از چهار عنصر بوجود آمده‌اند، از نظر شکل صرفی غنی هستند، برخی از عناصر متشکله‌ی آنهامعنای لغوی خود را کمی نیز حفظ نموده‌اند، اما از نظر معنای گرامری خود پیوندکهای فقیری میباشند. هرکدام از آنها فقط در یکی از انواع جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی فارسی بکار میروند وحتی نمیتوانند جای یکدیگر را هم بگیرند. از این دو مثال ساده میتوان دریافت که بهمان نسبت که شکل‌مرفولوژیك یك پیوندك تقلیل می‌یابد، معنای لغوی آن ضعیف و یا محو میشود، و درعوض معنای گرامری آن توسعه میپذیرد و از لحاظ مضمون غنی و سرشار میگردد. بعبارت دیگر، شکل مرفولوژیك پیوندکها با مضمون گرامری آنها در تناسب معکوس هستند. بطوریکه اگر شکل مرفولوژیك پیوندك را با حرف F و معنای گرامری آنرا با حرف C نمایش دهیم فرمول زیر بدست می‌آید:

$$C=\frac{1}{F}$$

از آنچه گذشت میتوان تعریف عمومی پیوندکها را بشرح زیر بیان داشت:

پیوندکها آندسته از اجزای کمکی کلام هستند که معانی لغوی خود را تماما و یا قسما از دست داده و برای برقراری پیوندهای نحوی بین فراکردهای



جملات مرکب و یا بین اعضای همجنس جملات ساده بکار میروند. شکل مرفولوژیك پیوندکها با معانی گرامری آنها نسبت معکوس دارد و بعبارت دیگر «فقر» صرفی (مرفولوژیك) پیوندکهای ساده با «غنای» گراماتیك آنها جبران میگردد.

گذشته ازین پیوندکها خصوصیت جالب دیگری نیز دارند و آن اینست که یك پیوندك ساده میتواند وظایف نحوی متفاوتی را برعهده گیرد واین خصوصیت نیز زاییده‌ی فقدان معنای لغوی در حال حاضر، ولی تفاوت احتمالی آن معنا در ادوار اولیه بوده است. بعنوان مثال میتوان پیوندکهای ساده‌ی «که» و «تا» و «چون» را مثال سازد که هرکدام در چند نوع از جملات مرکب وابسته مورد استعمال دارند (رجوع بنحو جملات مرکب وابسته در بخش سوم این اثر) و البته در همین رابطه در هر یك از جملات نقش نحوی جداگانه‌ای را ایفا مینمایند. عکس این قضیه نیز صحیح است، بدین‌معنی که چند پیوندك ساده و یا مرکب مختلف‌الشکل میتوانند وظیفه‌ی نحوی واحدی را برعهده گیرند. مثلا پیوندکهای‌شرطی «اگر» و «هرگاه» و «بشرطیکه» و «چنانچه»... از لحاظ شکل ظاهری کمترین شباهتی باهم ندارند، ولی همگی پیوندکهای شرطی معاصر فارسی هستند و در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی میتوانند بکار رفته و یکدیگر را عوض نیز بکنند. همچنین پیوندکهای ساده و مرکب «که» و «تا» و «چون» و «وقتیکه» و «زمانیکه» و «همینکه» و «پس از آنکه» و «پیش از آنکه» و...اختلافات زیادی از نظر شکل مرفولوژیك باهم دارند، ولی همگی آنها پیوندکهای زمانی هستند و در جملات مرکب وابسته با فراکردهای پیروزمانی مورد استعمال‌دارند.

تا اینجا بذکر مختصر خصوصیات عمده‌ی لغوی ـ گرامری پیوندکها پرداختیم و اکنون ببحث دیگری پیرامون چگونگی وظیفه‌ای که پیوندکها درانجام نقش ارتباطی خود برعهده دارند میپردازیم.

در بخش نحو خواهیم دید که در ارتباط دو یا چند کلمه و دو یا چند جمله با یکدیگر اصولا دو نوع اساسی بچشم میخورد:

۱ـ در برخی از آنها رابطه‌ای بنام «رابطه‌ی پیوستگی» موجود است.معنای این اصطلاح آن است که عناصر متشکله‌ی ترکیب و یا جمله‌ی مرکب در عین‌حال که استقلال لفظی و گرامری و صوتی نسبی خود را تا حدودی حفظ‌میکنند درحال پیوند با یکدیگر قرار میگیرند، باهم یکنوع «اتحاد فدراتیف» بوجود میآورند و باصطلاح گرامری در حال پیوستگی بایکدیگر هستند. در بیت زیر از سعدی:

درشتی و نرمی بهم در به است　　　چورگزن که **جراح و مرهم نه** است.

در هر مصراع یك جمله‌ی ساده وجود دارد. در مصراع یکم بجای یك نهاد دو نهاد («درشتی» و «نرمی») و در مصراع دوم بجای یك گزاره، دو گزاره («جراح» و «مرهم‌نه») دیده میشود. بعبارت دیگر، مصراع یکم دارای دو نهاد

همجنس و مصراع دوم نیز دارای دو گزاره‌ی همجنس میباشد. هر دو نهاد و هر دو گزاره استقلال نسبی لفظی وگرامری و صوتی‌خود را تاحدودی حفظ‌کرده‌اند. اما در عین حال نمیتوان منکر پیوند فدراتیف آنها گردید. این پیوند نیزبوسیله‌ی پیوندك پیوسته‌ی «و» برقرار گردیده است. در جمله‌ی مرکب زیر نیز:

زنگ زده شد و دانشجویان بکلاسها رفتند

دو فراکرد جمله‌ی مرکب پیوسته‌ی بالا در عین حال که استقلال نسبی لفظی و گرامری و صوتی خود را حفظ کرده‌اند پیوند آشکار پیوستگی نیز باهم دارند و پیوندك «و» بازهم در برقراری این پیوند بکار رفته است.

۲ـ در برخی دیگر از آنها رابطه‌ای بنام «رابطه‌ی وابستگی» موجود است. معنای این اصطلاح آنست که یکی از دو عنصر متشکله‌ی جمله‌ی مرکب استقلال لفظی و گرامری و صوتی خود را تا حـــدودی از دست داده و در وضع وابسته بدیگری قرار گرفته است. درمثال:

چند دقیقه زودتر از خانه خارج شدم تا تأخیری نداشته باشم.

بخوبی دیده میشود که فراکرد دومی (تا تأخیری نداشته باشم) در وضع وابسته با ولی شکل گرفته است و پیوندك «تا» نمودار این وابستگی گـردیده است.

از آنچه گفته شد نتیجه میشود که پیوندکهای مستعمله در دو نوع‌ارتباط طبعا بایستی متفاوت باشند و چنین نیز هست. پیوندکهای موجود در فـارسی معاصر بدو دسته‌ی مهم «پیوندکهای پیوسته» و «پیونـدکهای وابسته» تقسیم میشوند. پیوندکهای پیوسته در برقراری ارتباط نحـوی بین اعضای همجنس جملات ساده و نیز بین فراکردهای جملات مرکب پیوسته مورد استعمال دارند. نمونه‌هایی از این پیوندکها اینها هستند:

ـ و، یا، هم... هم، یا... یا، نه... نه، خواه... خواه و...

(در جملات ساده و بین اعضای همجنس)

ـو، اما، ولی، لیکن، معهذا، پس، بنابراین... (در جملات مرکب پیوسته).

پیوندکهای وابسته نیز منحصرا در برقراری ارتباط نحوی بین فراکردهای جملات مرکب وابسته بکار میروند و نمونه‌های چندی از آنها عبارانند از:

ـ که، تا، چون، اگر (پیوندکهای ساده)

ـ تاکه، چونکه، زیراکه، وقتیکه، همینکه، درحالیکه، بسببآنـکـه، بقصد آنکه، بمجرداینکه، پس‌ازآنکه، پیش ازآنکه... (درجملات‌مرکب وابسته).

چون در بحث نحو بتفصیل بیشتری از این پیوندکها صحبت خواهد شد در اینجا بهمین‌قدر اکتفا میشود.

۳ـ نداها

در مقدمه‌ی این بحث خاطرنشان ساختیم که نداها بـــرای بیان احساسات

درونی گوینده یا نویسنده نسبت برویداد مندرج در جمله بکار میروند. این احساسات متنوع و گوناگون هستند و عمده‌ترین آنها عبارتنداز: تحسین، شیفتگی، تعجب، حیرت، نفرت و انزجار، درد و تألم، اندوه، پشیمانی و تأسف، تحذیر، وحشت و...

هر زبان برای بیان احساسات نامبرده معمولا دو وسیله در اختیار دارد:

۱)ـ استفاده از اصوات و کلمات فاقد معنای لغوی مانند: آه! وه! به! آخ! اه! اوف! وای! هی! ای! و...

۲)ـ استفاده از الفاظ و کلمات دارای معانی مشخص و نمودار احساسات مزبور مانند: آفرین! احسنت! بارك‌الله! مریزاد! تبارك‌الله! لوحش‌الله! معاذالله! نعوذبالله! خوشا! دریغا! افسوس! زهی! و...

متاسفانه در بسیاری از کتب دستور زبان فارسی دو گروه کلمات بالا بطور مختلط زیر عنوان «نداها» ذکر گردیده‌اند. بنظر ما بین این دو گروه مرزی کاملا روشن و نمایان وجود دارد و آن نیز فقدان و یا وجود معنای لفظی است. نداها فقط بگروه کلمات فاقد معنای لغوی اطلاق میشود و تصادفی هم نیست که نام «اصوات» بآنها داده شده است. گروه دوم کلمات بالا همانها هستند که در کتب گرامر علمی نام مناسب «کلمه ـ جمله‌های ندایی» گرفته‌اند و ما در بحث نحو جملات ساده بآنها اشاره خواهیم کرد.

٤ـ ادات

ادات کوچکترین گروه از اجزای کمکی کلام را تشکیل میدهند. اینها کلماتی هستند بکلی فاقد معنای لغوی که غالبا برای تأکید و تشدید معنا بکار میروند. ادات عمده‌ی فارسی عبارتنداز:

۱ـ «به» تأکید که گاهی بغلط «بای‌زینت» نام گرفته است. این کلمه در ابتدای گونه‌ی مطلق ماضی (اصولا در فارسی کلاسیك و در شعر) و یا در ابتدای وجه امری (اصولا درفارسی‌معاصر) بکار میرود: برفت، بگفت، بشنید، بنشست... برو، بنشین...

اصطلاح «بای زینت» مسلما نادرست است، زیرا در زبانشناسی معاصر این یك اصل مسلم است که در زبان هرگز عنصر زاید و تزیینی بکار نمیرود. نکته‌ی جالب اینست که «به» در ابتدای گونه‌ی ماضی غالبا در فارسی کلاسیك و درشعر و «به» در ابتدای وجه امری غالبا در فارسی معاصر استعمال دارد.

۲ـ «نه» نفی یا انکار در ابتدای افعال، نرفت، نمیگفت، نیمد، نبایدبرود.. این مرفم در ابتدای وجه امری گاهی شکل «مه» میگیرد مگو: مرو!

۳ـ «آیا» ادات پرسشی است که در جملات پرسشی مورد استعمال دارد: آیا نامه خواهد نوشت؟

٤ـ «هم» ادات تأکید ویژه است که رواج فراوانی دارد. آنها هـم با سلام گرویدند. همی گفت...

٥ـ «اما» ادات استثناء است که همه آنرا میشناسیم.

و بدینجا بخش صرف یا مرفولوژی را بپایان میبریم و در بخش بعدی ببحث در اطراف ترکیبها و جملات ساده خواهیم‌پرداخت. بخش سوم نیزویژه‌ی جملات مرکب فارسی خواهد بود که بیاری خداوند بزرگ در آینده تقدیم خواهدگردید.

بخش دوم

نحو

تعریف و اطلاعات عمومی

نحو دانش مربوط بقوانین پیوند کلمات در داخل ترکیبها، قوانین پیوند کلمات در داخل جملات ساده و قوانین پیوند جملات ساده بمنظور تشکیل واحدی بزرگتر، یعنی جملات مرکب میباشد. از همین تعریف اولیه و بسیار ساده‌میتوان دریافت که در نحو صحبتی از اجزاء کلام، اشکال ظاهری و دگرگونیهای آنها در میان نبوده، بلکه از وظایف و نقش آنها بمنظور تشکیل ترکیب و یا جمله بحث میشود. در نحو صحبت از وظیفه‌ی کلمات است نه از شکل آنها. در صرف در حقیقت مصالح ساختمانی برای ترکیبها و جملات آماده میشوند تا بتوانند در محلهای مناسب خود بکار روند. از اینجا نیز روشن میشود که رابطه‌ی بین‌صرف و نحو رابطه‌ای عضوی و ناگسستنی است. اما نباید آنها را با هم درآمیخت، باهم اشتباه کرد و در یکجا ببررسی هر دو بحث گرامری پرداخت. هرکدام از این دو دانش بحثی جداگانه و ویژه‌ی خود دارند.

مدتی مدید (دقیقا تا حدود ۳۵ سال قبل) دانشمندان زبانشناس ترکیبهای کلمات را جزئی از علم صرف میشمردند و آنها را در آنجا بررسی میکردند. آنها با این ترتیب صرف و نحو را باهم درمیآمیختند. بدیگر سخن، آنها ترکیبهای کلمات را هم نوعی «ویژه» از کلمات مرکب دانسته و هر دو را در صرف مورد تحلیل قرار میدادند. اما در زبانشناسی معاصر این روش را غیر علمی میدانند. زیرا در ترکیبها صحبت از چگونگی پیوند کلمات و نقش کلمات در داخل‌ترکیبها در میان است و این، البته، موضوع علم نحو است. ما در اینجا مناسب دیدیم در نهایت اختصار باختلاف بین ترکیبها و کلمات مرکب اشاره‌ای داشته باشیم.

هرچند که دو اصطلاح «ترکیب» و «مرکب» منشاء لفظی واحدی دارند، اما نباید فراموش کرد که اینها هر دو «اصطلاح» هستند. البته در هر رشته از علوم، و از جمله نیز در زبانشناسی، اجبارا باید از یك‌سری «صطلاحات» بهره گرفت، زیرا بدون وجود «اصطلاحات» نمیتوان مفاهیم علمی را دقیقا تشریح کرد. خاصیت «اصطلاح» آنست که **در چهارچوب دانش معینی معنایی دقیق و واحد را بیان میکند و همیشه نیز در همان معنا بکار میرود.** کلمه‌ی «مقاومت» در فیزیك اصطلاحی است که هر دانش‌آموز دبیرستانی معنای دقیق آنرا میداند و هرگز نمیتوان آنرا با مترادفش (مثلا پایداری) عوض کرد. اما واژه‌ها، برخلاف‌اصطلاح، **در چهارچوب‌متن معینی معنای‌مشخص خوددارادارند** ودرمتن‌دیگری میتوانند معنای کم‌وبیش متفاوتی از آنرا داشته باشند.

پس از این مقدمه‌ی کوتاه باید گفت که از نظر تاریخی نیز کلمات مرکب از ترکیبها بوجود آمده‌اند. دانشمندان نیز در این فکر اتفاق عقیده دارند. منتها بمرور زمان و در اثر تکامل عادی هر زبانی ترکیبهای معینی در معرض یکرشته دگرگونیهای صوتی، معنایی و دستوری قرار گرفته‌اند که بکلی از منشاء اصلی خود دور گشته، بصورت کلمات مرکب درآمده‌اند. در اینجا با کمال اختصار بهمین دگرگونیها واختلافات موجود بین ترکیبها و مولود گرامری آنها (کلمات مرکب) اشاره میکنیم.

۱ـ دگرگونیهای صوتی. در ترکیبها هریك از عناصرمتشکله‌استقلال‌صوتی خود را حفظ میکند. مقصود از استقلال صوتی نیز همان کوبه‌ی لفظی است. بعنوان مثال دو ترکیب «صاحب اتوموبیل» و «پدر دانشجو» را در نظر میگیریم. در این ترکیبها هریك از کلمات «صاحب»، «اتوموبیل»، «پدر» و «دانشجو» با کوبه‌ی لفظی خود (که در فارسی در هر چهار مورد در آخر کلمه است) تلفظ میشوند و استقلال صوتی خود را کاملا حفظ کرده‌اند و تنها رابطه‌ی نحوی «اضافه» است که آنها را بهم پیوند میدهد. اما در کلمات مرکب «صاحبخانه» و «پدرزن» چنین وضعی موجود نیست. در اینجا ما شاهد وجود یك کوبه‌ی اصلی و عمومی در انتهای کلمات مرکب بالا هستیم و ضمنا رابطه‌ی نحوی «اضافه» نیز دیگر بین آنها وجود ندارد. درحقیقت همین درهم‌آمیختگی صوتی و ایجاد کوبه‌ی واحد است که ما را از بکار بردن پیوند دیگر نحوی («اضافه») بی‌نیاز ساخته است.

۲ـ دگرگونیهای معنایی. در ترکیبها هریك از عناصر متشکله استقلال‌کامل معنایی خود را حفظ میکند، معنای عمومی ترکیب بآسانی از مجموع جبری معانی اجزاء استنباط میشود. وقتی گفته میشود «صاحب اتوموبیل» ما معنای دوکلمه‌ی «صاحب» (دارنده) و «اتوموبیل» را با تمام حساسیت وحدت خود از نظر میگذرانیم، بآنها توجه داریم و در مجموع نیز شخصی را در نظر میگیریم که

مالك حقوقی اتوموبیل است. عین این مطالب را میتوان در مورد «پدر دانشجو» و یا هر ترکیب مشابه دیگری تکرار کرد. اما در کلمات مرکب «صاحبخانه» و «پدر زن» چنین وضعی موجود نیست. در اینجا اجزاء متشکله‌ی کلمات مرکب معانی لغوی خود را کاملا و صددرصد حفظ نکرده‌اند و یا لااقل ما بهنگام تلفظ آنها توجه چندانی بمعانی جزئی هریك از اجزاء نداریم. البته نمیتوان منکر تأثیر معانی فردی اجزاء متشکله در معنای مجموع گردید (در مرحله‌ی کنونی زبان)، ولی این معانی فردی آنقدرها در مرکز توجه نیستند و نوعی پرده‌ی ابهام برآنها گسترده شده است. ما در اینجا معنای **عمومی واحد** دیگری را در نظر میگیریم، شخص واحدی را مورد توجه قرار میدهیم که البته خواص معینی (ناشی از معانی فردی اجزاء) دارد.

۳- **دگرگونیهای دستوری.** در ترکیبها رابطه‌ی نحوی بین عناصر متشکله کاملا آشکار و محسوس است و حال آنکه در کلمات مرکب این رابطه‌ی نحوی تا حدود زیادی حساسیت خود را از دست میدهد. برای اثبات فکر خود بایدمثالهای روشنی آورد. ترکیبهای مصدری متداولی نظیر «خوردن غذا»، «انجام مأموریت» و یا «پرواز هواپیما» را در نظر بگیریم. در اینجا فورا احساس میشود که «غذا» و «مأموریت» متممهای صریح مصادر فارسی و عربی «خوردن» و «انجام» بوده و «هواپیما» نیز انجام‌دهنده و فاعل «پرواز» میباشد. پس می‌بینیم که رابطه‌ی نحوی بین آنها حاد و حساس است. اما در فعل مرکب «فکر کردن» دیگر چنین حساسیتی از لحاظ دستوری بین اجزاء وجود ندارد و کسی توجه نمیکند که «فکر» متمم است.

باری، صرفا بدلیل آنکه در ترکیبها اجزاء متشکله‌ی آنها استقلال صوتی، معنایی و دستوری دارند ضروری است که توجه خاصی به پیوند نحوی بین‌آنها مبذول گردد. این پیوند نحوی نیز خواه‌ناخواه در چهارچوب قواعد نحوی باید بررسی و مشخص شود. پس مسلم شد که ترکیبها نخستین موضوع بررسی علم نحو را تشکیل میدهند.

اول ـ ترکیبها

قبل از هرچیز باید بویژه خاطرنشان ساخت که ترکیبها صرف‌نظر ازشکل پیوندگیری عناصر متشکله و نیز تعداد آن عناصر بهرحال یك واحد نحوی نومیناتیف (نامی) هستند، بدین‌معنی که ترکیب بهرشکل که باشد مانند اسم در جمله بکار رفته و بپرسشهای ویژه‌ی اسم، یعنی «که؟» و «چه؟» پاسخ میدهد. هرگز نباید ترکیب را با جمله که یك‌واحد پردیکاتیف (خبری) است اشتباه‌نمود.

ترکیبهای کنونی زبان فارسی از نظر شکل پیوندگیری عناصر متشکله‌ی خود در دو دسته‌ی بزرگ گرد آمده‌اند: ترکیبهای اضافه‌ای و ترکیبهای مجانب.

باید ببررسی چگونگی این پیوندها و نقش گرامری هر کلمه در داخل ترکیب پرداخت.

ـ ترکیبهای اضافه‌ای عمده‌ترین و بزرگترین دسته‌ی ترکیبهای کنونی زبان فارسی را تشکیل میدهند و چنانچه از نامشان نیز پیداست پیوند اجزاء آنها از راه رابطه‌ی نحوی «اضافه» برقرار میگردد: کتاب مفید، درآهنی، آثار ادبی، دانای اسرار، نویسنده‌ی کتاب، دفتر دانشجو، منزل ما، ساعت طلا، لب لعل، هنگام استراحت، عدد سه، ردیف سوم، کتاب خودم، خوداستاد، وسط اطاق، لب‌دریا، همه‌ی اشخاص، سوم ماه، بهترین دانشجویان (با اضافه)، خوب خوب...

با استثنای محدودی میتوان گفت که در ترکیبهای اضافه‌ای دو عنصری فارسی کنونی معمولا جزء اول ترکیب اسم بوده و همان اسم است که عنصر عمده و اساسی ترکیب را تشکیل میدهد. جزء دوم ترکیب اضافه‌ای معمولا عنصر درجه‌ی دوم و عنصر تعیین‌کننده‌ی جزء نخست میباشد.

در ترکیبهای دو عنصری مجانب، بعکس، اضافه وجود ندارد و پیوند اجزاء از راه رابطه‌ی دیگر نحوی، یعنی مجانبت برقرار میگردد: دو دانشجو، این کتاب، کدام اثر؟ چه‌چیز؟ چند لحظه، بعضی اشخاص، فلان موضوع، بهترین اثر، همه کس، هرچیز...

در این ترکیبها برخلاف دسته‌ی یکم معمولا جزء دوم ترکیب اسم بوده و بازهم همان اسم است که عنصر عمده و اساسی ترکیب را تشکیل میدهد.

البته ترکیبهای چند عنصری اضافه‌ای («زنجیر اضافه») و ترکیبهای‌مختلط زیادی از هر دو نوع نیز وجود دارند که در پایان از آنها صحبت خواهد شد.

و اینك لازم است هریك از دو دسته ترکیبها را با تفصیل بیشتر مورد بررسی و تحلیل قرارداد. باید دید که اجزاء متشکله‌ی ترکیبها چه ساخت مرفولوژیك دارند، چه مناسبات معنایی بین اجزاء آنها موجود است و بالاخره باید ببررسی مناسبات گرامری بین آنها و طرز شکل‌گیری آن مناسبات‌پرداخت. پس از بررسی ترکیبهای دو عنصری پیرامون زنجیرهای اضافه و ترکیبهای مختلط ببحث خواهیم پرداخت.

الف ـ ترکیبهای اضافه‌ای دو عنصری

گفتیم که ترکیبهای اضافه‌ای عمده‌ترین و پردامنه‌ترین دسته‌ی ترکیبهای فارسی معاصر را تشکیل میدهند. پیوند نحوی اجزاء این ترکیبها همانا «اضافه» میباشد. طبیعی است که بمنظور بررسی کامل و همه‌جانبه‌ی ایندسته از ترکیبها باید ابتدا آنها را تقسیم‌بندی نمود و بعد بشرح مشخصات معنایی و گرامری هر گروه پرداخت. برای اجرای تقسیم‌بندی نیز بدون‌شك ملاك ومعیار علمی‌مشخصی لازم و ضروری است. بنظر ما و باتکاء برتجارب تدریس چندین‌ساله بهترین

ملاك نیز ساخت مرفولوژیك اجزاء ترکیب است، زیرا با این ترتیب اولا میتوان همه و یا لااقل قسمت اعظم ترکیبهای ممکنه را دربرگرفت و احاطه کرد و ثانیا برپایه‌ی ساخت مرفولوژیك اجزاء با سهولت بیشتری میتوان مناسبات معنایی و گرامری آنها را مورد تحلیل قرار داد.

بدیهی است که در معیار ساخت مرفولوژیك اجزاء فقط میتوان اجــزاء اصلی کلام را در نظر گرفت و اجــزاء کمکی فقط در صورتی میتوانند در محل اعضای ترکیب قرار گیرند که جانشین اسم شده باشند.

با این ترتیب میتوان تصور نمود که گروههای زیر میتوانند انواع ترکیبهای اضافه‌ای فارسی را تشکیل دهند:

گروه یکم ـ اسم + صفت.

گروه دوم ـ اسم + صفت نسبی.

گروه سوم ـ اسم + صفت تفضیلی (وبالعکس).

گروه چهارم ـ اسم + صفت عالی (و بالعکس).

گروه پنجم ـ اسم + اشکال صفت فاعلی (و بالعکس).

گروه ششم ـ اسم + صفت مفعولی (و بالعکس).

گروه هفتم ـ اسم + اسم.

گروه هشتم ـ اسم + مصدر (اسم مصدر، اسم فعل) (و بالعکس).

گروه نهم ـ اسم + عدد اصلی.

گروه دهم ـ اسم + عدد ترتیبی (و بالعکس).

گروه یازدهم ـ اسم + جانشین شخصی (و بالعکس).

گروه دوازدهم ـ اسم + جانشین اشاره‌ای.

گروه سیزدهم ـ اسم + جانشین تاکیدی (و بالعکس).

گروه چهاردهم ـ اسم + کنایه‌ی پرسشی (و بالعکس).

گروه پانزدهم ـ اسم + کنایه‌ی غیرمعین.

گروه شانزدهم ـ اسم + ظرف (و بالعکس).

گروه هفدهم ـ صفت + صفت.

گروه هجدهم ـ کنایه‌ی تعمیمی + اسم.

ضمن بررسی خصوصی هریك از گروهها خواهیم دید که گــاهــی ترتیب توالی اجزاء تغییر یافته ولی اضافه همچنان حفظ میگردد و این تنها در صورتی امکان‌پذیر است که جزء دوم ابتدا جانشین اسم گردد. در غیر اینصورت و در صورت تغییر محل اجزاء اضافه نیز حذف میگردد.

و اینك ببررسی مشخصات معنایی و گرامری هریك از گــروههای بــالا میپردازیم.

گروه یکم ــ اسم + صفت.

ترکیبهای مزبور بزرگترین و متداولترین گروه ترکیبهای اضافه‌ای فارسی را تشکیل میدهند. در اینجا جزء یکم ــ اسم (مفرد یا جمع) و جزء دوم ترکیب نیز صفت (فارسی یا عربی) است: کلاس روشن، اراده‌ی قوی، دشمن زبون، ایمان راسخ، آسمان صاف، قلب پاك، عمل خیر، اعمال پسندیده، کلمات‌دلنشین، اشعار نغز، گفتار مهیج...

در این گروه از ترکیبهای اضافه‌ای جزء دوم برای تعیین علامت گرامری جزء یکم بکار میرود. اینها نوع اصیل ترکیبهای تعیینی فارسی معاصر را تشکیل میدهند.

در ادبیات کلاسیك و در شعر کلاسیك و معاصر گاهی ترتیب توالی عادی اجزاء برهم میخورد. دراینصورت اگر صفت مزبور جانشین اسم نشده باشد رابطه‌ی نحوی اضافه بدلیل عدم نیاز[1] حذف میگردد، ولی نقش نحوی اجزاءتغییر نمیپذیرد: آسمان صاف = صاف آسمان... اراده‌ی قوی = قوی اراده... مرد نیك = نیکمرد... تنها تغییری که عارض میشود (علاوه برحذف اضافه) همانا تغییر صوتی است، بدین معنی که ترکیب مجانب دومی با سرعت بیشتری تلفظ گشته و درحقیقت از این راه نیز همبستگی آنها تأیید میگردد. گاهی نیز در اثر ازدیاد همبستگی ترکیب مبدل بکلمه‌ی مرکب میشود.

بدیهی است که در گروه بالا جزء نخستین (اسم) عضو عمده‌ی ترکیب‌بوده و جزء دوم عضو وابسته بدان خواهد بود.

گروه دوم ــ اسم + صفت نسبی.

این ترکیبها نیز عموما خصوصیاتی نظیر خصوصیات ترکیبهای گروه یکم را از خود بروز میدهند. در اینجا نیز جزء یکم (اسم مفرد یا جمع) عضو عمده‌ی ترکیب بوده و جزء دوم برای نشان دادن علامت گرامری آن بکار میرود: کتاب درسی، تقویم بغلی، ساعت دیواری، کشور صنعتی، صنایع روستایی، دوست تهرانی، کلاه پوستی، پالتو چرمی، در آهنی، سگ شکاری، هواپیمای مسافری، موی طلایی...

در یکدسته از این گروه که درآنها جزءدوم ترکیب نمودار جنس‌و ماده‌ایست که جزء یکم از آن ساخته شده است گاهی بجای صفت نسبی نام خود آن جسم بکار میرود و در ظاهر مثل اینست که دو اسم متوالی یکدیگر قرار گرفته‌اند:

۱ــ چون صفت یك جزء وابسته‌ی کلام است و بدون موصوف نمی‌تواند بکار روداینست که اگر قبل‌از اسم بکار رود مسلما اسم بعداز خودرا تعیین خواهدکرد واز این راه با آن در رابطه‌ی نحوی قرارخواهدگرفت. وبنابراین بوجود رابطه‌ی نحوی اضافه نیازی‌نخواهدبود. ا. ش.

ساعت طلا، قاب نقره، ظرف بلور... این گروه را در دستورهای زبان فارسی با توجه بخصوصیات معنایی آن زیر عنوان «اضافه‌ی بیانی» نام میبرند. ما با این نامگذاری مخالفتی نداریم، ولی نباید تصور کرد که جزء دوم ترکیب حقیقتا نیز اسم است، زیرا چنانچه خواهیم دید، اگر جزء دوم ترکیب اضافه‌ای اسم باشد رابطه‌ی نحوی بین آنها رابطه‌ی انتساب خواهد بود نه توصیف و تعیین.

تغییر محل اجزاء متشکله در این گروه (با حفظ اضافه) صورت نمیگیرد، ولی در فارسی کلاسیك و در شعر با ترکیبهایی مانند طلایی‌مو، سیمین‌بدن... برخورد میشود که البته چون عنصر تعیین‌کننده (صفت نسبی) ماهیت مرفولوژیك خود را تغییر نداده و همچنان صفت مانده است رابطه‌ی نحوی اضافه بدلیل عدم احتیاج حذف میگردد.

گروه سوم ــ اسم + صفت تفضیلی (و بالعکس).

این ترکیبها نیز تفاوت چندانی با گروه یکم ندارند و فقط تعداد آنها بمراتب کمتر است: کار بهتر، دوست وفادارتر، کلاس بالاتر، لباس برازنده‌تر، یار صمیمی‌تر، رزمی جانانه‌تر...

در اینجا بازهم عضو عمده‌ی ترکیب همانا جزء یکم (اسم) بوده و جزءدوم برای تعیین علامت گرامری جزء یکم بکار میرود. در فارسی کلاسیك گاهی اجزاء ترکیب بالا ترتیب توالی خود را تغییر داده و اضافه نیز حذف میشود. اما گاهی بعضی صفات تفضیلی تبدیل باسم گردیده و با حفظ رابطه‌ی نحوی اضاه در نقش جزء یکم بکار میروند: بزرگتر خانواده، کوچکتر فامیل... و بدیهیست که در اینصورت باید این ترکیبها را جزء گروه هفتم (اسم + اسم) بشمار آورد.

گروه چهارم ــ اسم + صفت عالی (و بالعکس).

در فارسی معاصر با نظایر اینگونه ترکیبها بندرت برخورد میشود، ولی ترتیب معکوس آن (صفت عالی + اسم) در موارد معینی بکار میرود: مهدی بهترین دانشجویان کلاس است... در بخش صرف و در مورد استعمال صفت عالی حالات مختلف اینگونه ترکیبها از نظر گذشت (مراجعه شود).

گروه پنجم ــ اسم + صفت فاعلی (و بالعکس).

جزء دوم این گروه از ترکیبهای اضافه‌ای را یکی از اشکال صفت فاعلی فارسی (ببخش صرف مراجعه شود) تشکیل میدهد: سرعت فزاینده، خون جهنده، حرف زننده، مرد دانا، گوش شنوا، آب روان، چشم گریان، بانوی پرستار...

این گروه از لحاظ مناسبات معنایی و گرامری بین اجزاء با گروه یکم‌تفاوت

چندانی ندارد و بخصوص در برخی از انواع آنها (دوست دانا، چشم بینا...) که جزء دوم تا حدود زیادی تبدیل بصفت شده است همان مناسبات نحوی وجود دارد. تنها اختلاف آنها در این است که اولا تعداد ترکیبهای این گروه کمتر از گروه یکم است و ثانیا در فارسی کلاسیك با حالات تغییر محل اجزاء و حذف اضافه نسبتا کمتر برخورد میشود. اما درصورتیکه صفت فاعلی مزبور تبدیل باسم شده، و یا اینکه حقیقتا نیز خصوصیات خود را بعنوان صفت فاعلی حفظ کرده باشد (هم صفت باشد و هم دلالت براجراکنندهٔی کار نماید) میتواند در نقش جزء اول ترکیب بکار رود: گویندهٔی رادیو، نویسندهٔی کتاب، دانای‌اسرار، گویای حقایق... بطوریکه ملاحظه میشود در حالتیکه صفت‌فاعلی تبدیل باسم‌شده باشد (مثل گویندهٔی رادیو) قرارگرفتن آن درجای نخست ترکیب‌امری عادی‌است‌و در صورتیکه در نقش صفت فاعلی باقی بماند و صفت نشود بازهم بدلیل حفظ مفهوم «فاعلیت» میتواند جزء اول ترکیب باشد. البته در اینگونه موارد بایدآنها را جزء گروه هفتم بشمار آورد.

گروه ششم ـ اسم + صفت مفعولی (و بالعکس).

صفات مفعولی فارسی نیز واجد خصوصیات معنایی صفات عادی هستندو بنابراین مناسبات معنایی و گرامری اجزاء متشکله در این گروه با گروه یکم تفاوت محسوسی ندارد: رفتار پسندیده، گفتار سنجیده، دوست رنجیده، خاطر افسرده، گل نوشکفته، میوهٔی گندیده...

در اینجا مناسبات نحوی بین اجزاء همان مناسبات تعیینی است، بدین‌معنی که جزء یکم عضو عمدهٔی ترکیب بوده و تعیین‌شونده است، عضو دوم نیز نقش تعیین‌کننده را بازی کرده، علامت گرامری جزء اول را نشان میدهد.

بهنگام تغییر محل اجزاء ترکیب چنانچه جزء دوم همچنان صفت باقی‌بماند طبعا اضافه حذف میشود: افسرده‌خاطر، شکفته گل... ولی چنانچه صفت‌مفعولی تبدیل باسم گردد اضافه همچنان باقی خواهد ماند: گفتهٔی شما، کردهٔی او... که بازهم باید آنها را جزء گروه هفتم بحساب آورد.

گروه هفتم ـ اسم + اسم.

این گروه از ترکیبهای فارسی نیز بسیار زیاد و موارد استعمال فراوانی دارند. در اینجا مناسبات نحوی بین دو جزء ترکیب با شش گروه قبلی تفاوت جدی و اساسی دارد. بدین معنی که در اینجا دیگر جزء دوم برای بیان علامت گرامری و توصیفی جزء اول بکار نرفته، بلکه هر دو جزء مشترکا نمایانگروجود مناسبات گوناگون انتسابی، تعلق، مالکیت، بیان جنس، تشبیه و غیره میباشند. چون در این گروه هر دو جزء ترکیب اسم هستند تعیین دقیق عضو عمده قدری

دشوارتر است، ولی بازهم لازم است جزء اول را عضو عمده شمرد، زیراانتساب و تعلق نسبت بآن صورت میگیرد.

بدلیل وجود مناسبات انتسابی گوناگون بین اجزاء، خود این گروه شامل چند جرگه‌ی زیر میگردد:

الف)ـ یك جرگه از ترکیبهای این گروه نمایانگر وجود رابطه‌ی انتساب‌جزء اول بجزء دوم میباشد. درب کلاس، کلید اطاق، زنجیر چرخ، شیشه‌ی پنجره، جلوخان منزل، آستر لحاف، رویه‌ی لباس...

بدیهیست که‌رابطه‌ی‌انتساب‌رابطه‌ای‌قراردادی (ودرنتیجه‌موقتی)است: کلاس مالکیتی‌روی«درب» خودندارد، پنجره‌نیز مالك‌شیشه‌نیست. دراینجانمیتوان‌اسامی دو طرف را آزادانه، بلامانع و بدون استثناء تغییر داد. البته این تغییر تا حدودی امکان‌پذیراست: درب اطاق، سقف اطاق پنجره‌ی اطاق... ولی‌نمیشودمثلاگفت: «شعور اطاق» یا «زبان اطاق»... لازم است که بین دو جزء ترکیب چنان مناسبات معنایی موجود باشد که بتواند انتساب معقول و منطقی را امکان‌پذیر سازد.

البته کلیه‌ی انواع این گروه را نیز در نحو زیر عنوان «ترکیبهای تعیینی» نام میبرند. تنها فرق آنها در این است که در اینجا جزء دوم علامت گرامری جزء اول را در رابطه با خصوصیات ظاهری و باطنی و فیزیکی و... آن نشان‌نمیدهد، بلکه با اشاره بانتساب یك اسم‌باسم دیگر علامت گرامری آنرا بمنظور تفهیم بیشتر آشکار میسازد.

در این جرگه تغییر مکان اجزاء (با حفظ اضافه) اگرهم ممکن باشد باعث تغییر کلی در معنای ترکیب میگردد: «زنجیر چرخ» بکلی غیر از «چرخ زنجیر» است، زیرا هردو اسمند و عمل انتساب دگرگونه میگردد: هر دو ترکیب در این گروه داخلند، ولی معانی متفاوتی را بیان میدارند.

ب)ـ جرگه‌ی دیگر از این ترکیبهای اضافه‌ای نمایانگر وجود رابطه‌ی تعلق و مالکیت جزء دوم روی جزء یکم میباشند: کلام سخنران، حدیث ائمه، کتاب دانشجو، منزل پدرم، اتوموبیل حسن، کتاب استاد، کیف نوآموز، ساك ورزشکار، ماشین کارخانه...

در این جرگه جزء دوم باید یا عنصری ذیروح و یا شخصیتی حقوقی باشد تا بتواند رابطه‌ی تملك را تحقق‌پذیر سازد. جزء دوم این ترکیبها معمولا نام شخص و یا نام بنگاه حقوقی است و جزء یکم نیز نام اشیایی است که مورد تملك میباشند. اینها همانها هستند که در دستورهای زبان فارسی معمولا زیر عنوان «اضافه‌ی ملکی» از آنها نام میبرند که بنظر ما اصطلاحی چندان علمی نیست.

در این جرگه نیز تغییر مکان اجزاء (با حفظ اضافه) در صورتی‌هم که ممکن باشد منجر بتغییر کلی در معنای ترکیب میگردد: «اتوموبیل کارخانه» مسلماغیر

از «کارخانه‌ی اتوموبیل» است.

ج)– در جرگه‌ی بعدی از این گروه ترکیبها که در دستورهای زبان نام «اضافه‌ی تشبیهی» گرفته‌اند جزء نخست جزء عمده است و جزء دوم نام‌شیئی مورد تشبیه میباشد: قد سرو، لب لعل، چشم نرگس...

وجود رابطه‌ی «مشابهت» بین دو جزء در این جرگه کاملا آشکار است و جالب است که در اینجا در صورت تغییر مکان اجزاء متشکله و حفظ اضافه باز هم رابطه‌ی «تشابه» برقرار خواهد ماند: لعل لب، نرگس چشم...

گروه هشتم ـ اسم + مصدر (اسم مصدر، اسم فعل) (و بالعکس).

چون مصادر و اسم مصدرها و اسم فعلها خصوصیات اسم را در خود حفظ کرده‌اند و ضمنا نیز اسمی نیستند که بتوانند شخصیت حقوقی داشته باشند، بنابراین مناسبات نحوی بین اجزاء این گروه نظیر مناسبات نحوی جرگه‌ی اول از گروه هفتم میباشد: وقت خوابیدن، قدرت فکر کردن، توانایی کار کردن، هنگام استراحت، اثرات ورزش، زمان مطالعه، مضرات تنبلی و بیکاری، صدای ناله...

در تمام نمونه‌های این گروه بازهم عضو عمده همان اسم اولی است.

تغییر مکان اجزاء متشکله در اینجا چنانچه ممکن باشد دگرگونیهای جالبی را در مناسبات معنایی و گرامری بین آنها بوجود میآورد. دربین مثالهای بالا میتوان «زمان مطالعه» را برگزید و آنرا بصورت «مطالعه‌ی زمان» درآورد. البته ترکیب جدید (اسم مصدر + اسم) جزء همین گروه داخل میگردد و مناسبات معنایی آن همان مناسبات جرگه‌ی یکم از گروه هفتم است، ولی در اینجا بین اجزاء ترکیب مناسبات گرامری کاملا متفاوتی بچشم میخورد، بدین‌معنی که «زمان» درحقیقت متمم بیواسطه ی‌اسم مصدر گذرا ی(متعدی) «مطالعه» خواهد بود. نظایر ترکیب بالا را میتوان در ترکیبهای «خوردن غذا» و «صرف ناهار» و «تکلم جمله» و «ادای معنا» و صدها نمونه‌ی دیگر دید. از طرف دیگر درترکیبهای مدل «مصدر + اسم» برحسب زمره‌ی تأثیر «فعل مصدر» میتوان با مناسبات گرامری متفاوتی نیز روبرو شد: مثلا در ترکیبهای «پرواز هواپیما» و عبارت‌پردازی ادیب» و «ناله‌ی بیمار» دیده میشود که جزء دوم ترکیب (هواپیما، ادیب و بیمار) درحقیقت انجام‌دهنده‌ی (فاعل) عمل مندرج در جزء یکم میباشد.

از مجموع آنچه گفته شد نتیجه میگردد که در ترکیبهای گروه هشتم‌چنانچه مصدر و اسم مصدر در جزء یکم قرار گیرند باید بمناسبات نحوی بین اجزاء ترکیب توجه خاصی مبذول داشت، زیرا معمولا در آنها با مناسبات «فعل ـ متمم» و یا «فعل ـ فاعل» روبرو خواهیم بود.

گروه نهم ـ اسم + عدد اصلی.
اعداد اصلی معمولا جزء نخست ترکیبهای مجانب را تشکیل میدهند و در همانجا نیز بررسی خواهند شد. معهذا گاهی و در برخی موارد خود این اعداد نیز میتوانند جزء دوم ترکیب اضافه‌ای قرار گیرند و گروه کوچك مخصوصی را بوجود آورند: عدد دو، رقم شش، ساعت یازده‌ونیم، سال ۱۳۵۷... گاهی نیز اعداد ترتیبی در جزء دوم ترکیب اضافه‌ای در شکل اعداد اصلی بکار میروند: کلاس سه (سوم)، شماره‌ی چهار (چهارم)... که بآسانی میتوان آنها را بصورت اصلیشان درآورد. دراینگونه ترکیبهای اضافه‌ای درحقیقت عدد بیانگر مضمون جزء اول ترکیب است.

گروه دهم ـ اسم + عدد ترتیبی (و بالعکس).
اعداد ترتیبی در زبانهای مختلف و از جمله نیز در زبان فارسی همانند و همسنگ صفات هستند. مناسبات نحوی بین اجزاء این گروه از ترکیبهای اضافه‌ای نیز با مناسبات موجود در گروه یکم یکسان است: نفر دوم، ردیف سوم، کلاس چهارم، روز پنجم، سال ششم...
در فارسی کلاسیك غالبا ازشکل دومین، سومین، چهارمین‌و... نیزاستفاده میشود و ضمنا تغییر محل اجزاء ترکیب همراه با حذف اضافه (زیرا جزء دوم همسنگ صفات است) نیز متداول بوده و هست: دومین روز، سومین ردیف...
ترتیب معکوس ترکیبهای بالا با حفظ اضافه نیز در فارسی کنونی متداول است: هفتم تیر، بیست‌ودوم بهمن... ولی کمی دقت آشکار میسازد که دراینجا «هفتم» و «بیست‌ودوم» در اصل جزء دوم ترکیب اضافه‌ای «روز هفتم» و «روز بیست‌ودوم» بوده است که اسم «روز» بدلیل عدم نیاز حذف شده است.

گروه یازدهم ـ اسم + جانشین شخصی (و بالعکس).
جانشینهای شخصی بندرت میتوانند جزء اول ترکیب اضافه‌ای باشند، محل معمولی آنها در ترکیبها همانا جزء دوم ترکیب است. در زنجیرهای‌اضافه نیز همیشه این جانشینها حلقه‌ی آخر زنجیر را تشکیل میدهند: کتاب مورد توجه من... منزل پدر شما... برادر ارشد تو... اظهارات دیروزی ما... آثار ادبی ایشان...
در اینجا چون جزء دوم جانشین شخصی است و میتواند شخصیت حقوقی باشد اینست که مناسبات نحوی بین اجزاء اینگونه ترکیبهای اضافه‌ای نظیر مناسبات نحوی جرگه‌ی دوم از گروه هفتم میباشد.
از لحاظ قانونی (چون جانشینهای شخصی نظیر اسامی هستند) مانعی برای تغییر محل اجزاء و حفظ اضافه نباید موجود باشد. ولی معمولا تنها در مورد جانشین اول شخص مفرد اینعمل متداول است: من بینوا.

گروه دوازدهم ـ اسم + جانشین اشاره‌ای.

محل جانشینهای اشاره‌ای در داخل ترکیبهای فارسی معمولا جـزء اول ترکیبهای مجانب است و در همانجا بررسی خـواهند شد. درحقیقت نیز آنها مانند اعداد اصلی در نقش تعیین‌کننده‌ی مجانب اشیاء دور و نزدیك بکارمیروند و بآن اشیاء اشاره میکنند. معهذا گاهی این جانشینها در متن معینی استقلال معنایی و گرامری پیدا میکنند، بدین‌معنی که قبلا در مورد شیئی معینی در متن صحبت میشود، آن شیئی برای طرفین صحبت معلوم میگردد و بعد بهنگـام یادآوری از آن شیئی در داخل یك ترکیب اضافه‌ای آنرا بصورت جانشین ذکر میکنند: خصوصیات آن... سیمای این...

گروه سیزدهم ـ اسم + جانشین تاکیدی (و بالعکس).

در بخش صرف بهنگام بررسی جانشینهای تأکید ی‌دیدیم که سه جانشین تأکیدی «خود» و «خویش» و «خویشتن» در فارسی معاصر خصوصیات معنایی و گرامری متفاوتی از خود بروز میدهند (مراجعه شود). آنچه در اینجا مورد توجه ما است امکان کاربرد آنها در داخل ترکیبهای اضافه‌ایست (خواه در جزء یکم و خواه در جزء دوم) و بنابراین مستقیما ببررسی همین امکانات میپردازیم.

دیدیم که «خود» چهار مورد استعمال دارد که دو مورد آن مربوط بترکیبهای اضافه‌ایست: این جانشین میتواند هم در جزء دوم و هم در جزء یکم ترکیبهای اضافه‌ای بکار رود:

۱)ـ لباس خود... کتاب خود... و دیده میشود که چون «خود» میتواند شخصیت حقوقی باشد در این شکل واجد خصوصیات جرگه‌ی دوم از گروه هفتم میگردد (مناسبات تعلق و مالکیت).

۲)ـ خود استاد... خود دانشجو... در اینجا با مناسبات معنایی کاملا متفاوتی روبرو هستیم. در اینجا ما مناسبات ایضاحی و بدلی را در مقابل داریم.

جانشین «خویش» فقط میتواند جزء دوم ترکیب اضافـه‌ای بـاشد: کتاب خویش... اندیشه‌ی خویش... و دیده میشود که برحسب معنای لغوی جزء یکم با مناسبات ملکی و یا انتسابی روبرو خواهیم شد.

جانشین «خویشتن» فقط میتواند جزء دوم ترکیب اضافه‌ای باشد: من خود بچشم خویشتن...

گروه چهاردهم ـ اسم + کنایه‌ی پرسشی.

در بخش صرف دیدیم که کنایات پرسشی کنونی فارسی میتوانند مربوط باسامی، صفات، اعداد و ظروف باشند. در اینجا توجه ما اصولا معطوف امکان کاربرد این کنایات در داخل ترکیبهای اضافه‌ای خواهد بود.

کنایات پرسشی مربوط باسامی («که؟» و «کی؟» و «چه؟» و«کدام؟») غالباًدر ترکیبهای مجانب مورد استعمال دارند و در آنجا بررسی خواهند شد. این‌کنایات گاهی میتوانند قسمت دوم ترکیبهای اضافه‌ای را تشکیل دهند: کتاب که؟ گفته‌ی کی؟... ولی هرگز قادر نیستند جزء اول ترکیب اضافه‌ای باشند.

کنایات پرسشی مربوط بصفات و ظروف چگونگی («چون؟» و «چسان؟» و «چطور؟» و «چگونه؟») غالبا بشکل مستقل بکار میروند که در اینجا مورد توجه ما نیست. کنایه‌ی «چگونه؟» بندرت جزء دوم ترکیب اضافه‌ای میگردد: گفتار چگونه؟، ولی در ترکیبهای مجانب میتواند در نقش تعیین‌کننده و در جزء اول بکار رود. در این موارد غالبا اسم تعیین‌شونده همراه با آرتیکل غیرمعین خواهد بود: چگونه گفتاری؟

و اما کنایات پرسشی مربوط باعداد («چند؟» و «چندم؟») دو مورد استعمال متفاوت دارند. بدین معنی که کنایه‌ی «چند؟» مربوط باعداد اصلی مانند خود آن اعداد در ترکیبهای اضافه‌ای بکار نمیرود، ولی کنایه‌ی «چندم؟» مربوط باعداد ترتیبی همانند خود آن اعداد جزء دوم ترکیب اضافه‌ای را تشکیل میدهد: نفر چندم؟ کلاس چندم؟ و چون اعداد ترتیبی و کنایات پرسشی مربوط بآنها خصوصیات صفات را دارا میباشند، بهنگام تغییر محل اجزاء اضافه‌ی آنها نیز حذف میشود: چندم روز؟

کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف زمان فارسی («کی؟») بندرت در جزء دوم ترکیب اضافه‌ای دیده میشود: این صحبت کی است؟ و غالبا دراینگونه موارد از مترادف آن «چه‌وقت؟» و نظایر آن استفاده میشود.

کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف مکان فارسی («کجا؟») نیز غالبا مستقل بکار میرود. ولی با استعمال آن در داخل ترکیبهای اضافه‌ای گاهی برخورد میشود: کجای کار؟ حرف کجا؟

وبالاخره کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف کمیت و مقدار، یعنی «چقدر؟» غالبا مستقل و گاهی نیز در ترکیبهای مجانب بکار میرود. با استعمال آن در داخل ترکیبهای اضافه‌ای بندرت برخورد میشود: چقدر کام تمام شده است؟ در اینگونه موارد معمولا بین کنایه‌ی پرسشی و اسم متعاقب آن یك افزوده‌ی «از» اضافه میشود: چقدر از کار؟

گروه پانزدهم ـ اسم + کنایه‌ی غیرمعین.

در بخش صرف دیدیم که‌کنایات غیرمعین‌میتوانند مربوط‌باسامی («بعضی»، «برخی»، «فلان»، «فلانی»، «کسی»، «چیزی»)، مربوط بظروف چگونگی

(«طوری»، «طرزی»)، مربوط باعداد و ظروف کمیت («اند»، «اندکی»، «کمی»، «قدری»، «بسیاری»)، مربوط بظروف زمان («لختی»، «زمانی»، «وقتی») وبالاخره مربوط بظروف مکان («جایی»، «محلی») باشند. این کنایات نیز در رابطه با انتسابشان باجزای مختلف کلام خصوصیات معنایی و گرامری متفاوتی از خود بروز میدهند. برخی از این کنایات اصولا در ترکیبها (خواه اضافه‌ای و خواه مجانب) داخل نگشته و همیشه بطور مستقل بکار میروند. از آن جمله‌اند کنایات غیرمعین «طوری» و «جوری» و «لختی» و «زمانی». برخی دیگر از کنایات غیرمعین نیز تنها در ترکیبهای مجانب بکار میروند. از آن جمله‌اند کنایات «بعضی» (بعضی اشخاص) و «برخی» (برخی چیزها) و «فلان» (فلان شخص) و «کمی» (کمی بعد) و «اندکی» (اندکی دورتر) و «چندی» (چندی قبل) و غیره. وبالاخره نیز عده‌ای از کنایات غیر معین فقط میتوانند در جزء دوم ترکیبهای اضافه‌ای بکار روند: گفته‌های فلانی، کتاب کسی، قیمت چیزی...

دیده میشود که این گروه از کنایات از نظر خواص گرامری گروهی بسیار ناهمگون و نامتجانس هستند. البته میتوان دلیل این عدم تجانس را یافت، ولی بگمان ما در اینجا لزوم چندانی ندارد و چنانچه در آینده پژوهشگرانی بخواهند در این زمینه فعالیت کنند از هم‌اکنون میتوان راه پهناوری را بآنان ارائه داد.

باری، در ترکیبهای اضافه‌ای اخیر نیز کنایات غیر معین در نقش عنصر اساسی ظاهر گشته و بنابراین مناسبات موجود بین اجزاء ترکیب نظیر مناسبات گروه هفتم (جرگه‌ی یکم یا دوم) خواهد بود.

گروه شانزدهم ـ اسم + ظرف (و بالعکس).

در بخش صرف و بهنگام بررسی ظروف گفتیم که ظروف هرگز در حالت اضافه با فعل و با صفت و ظرف مورد انتساب خود قرار نمیگیرند. بنابراین استعمال ظروف در داخل ترکیبهای اضافه‌ای دچار محدودیتهای اجباری خواهد بود. اما در همان بخش ظروف دیدیم که برخی از ظروف مشترك گاهی میتوانند در نقش جزء دوم ترکیب اضافه‌ای ظاهر شوند که البته در آن حالت خاص دیگر ظرف نبوده، بلکه صفت خواهند بود. مثلا ظروف مشترك چگونگی از قبیل «آهسته» (کلام آهسته) و «سریع» (رفتار سریع) و «پیاپی» (حملات پیاپی) و «بی‌پرده» (تذکرات بی‌پرده) و «رك و پوست‌کنده» (پاسخ رك و پوست‌کنده) و «دوباره» (مراجعه‌ی دوباره) و نیز کلیه‌ی ظروف مشترك چگونگی‌ازمدل «دوستانه» (برخورد دوستانه) همگی میتوانند در نقش صفت در جزء دوم ترکیبهای‌اضافه‌ای ظاهر شوند. در تمامی این موارد نباید اینها را ظرف شمرد، بلکه ترکیبهای حاصله نیز ترکیبهای گروه یکم بوده و مناسبات بین اجزای ترکیب نیز همان مناسبات خواهد بود. همچنین میتوان یادآور شد که ظروف مشترك مقدار نیز

نظیر «بسیار» (تلاش بسیار) و «زیاد» (گفتگوی زیاد) و «فراوان» (محصول فراوان) و «اندك» (زمان اندك) و «بیشتر» (کار بیشتر) و «کمتر» (توقع کمتر)... نیز وقتی جزء دوم ترکیب اضافه‌ای باشند در جرگه‌ی صفات داخل گشته و ترکیبهای مزبور بمدل «اسم + صفت» تبدیل میگردند. برخی از ظروف مشترك زمان نیز از قبیل «دیروز»، «امروز»، «صبح،» «عصر» و «شب» و... میتوانند جزء دوم ترکیب اضافه‌ای باشند: هوای دیروز، ناهار امروز، کار صبح، عبادت شب... در تمامی این ترکیبها کلمات مزبور تبدیل باسامی زمان گردیده و دیگر ظرف نیستند. مناسبات بین اجزاء ترکیب نیز مناسبات جرگه‌ی یکم از گروه هفتم خواهد بود.

نتیجه میشود که قرار گرفتن ظروف در جزء دوم ترکیب اضافه‌ای غیرممکن است.

از طرف دیگر بسیاری از ظروف مکان فارسی میتوانند در جزء یکم ترکیب اضافه‌ای بکار روند: کنار میز، گوشه‌ی اطاق، بالای دیوار، زیر سقف... وچون ترکیب اضافه‌ای حاصله میتواند در نقش قید مکان بکار رود، پس باید آنها را اسم مکان شمرد نه ظرف. همچنین تعدادی از ظروف مشترك زمانی میتوانند در جزء اول ترکیب اضافه‌ای بکار روند: صبح روز بعد... غروب دیروز... نیمه شب ۷ تیر... ترکیبهای اضافه‌ای حاصله میتوانند در جمله در نقش قید زمان بکار گرفته شود. پس باید آنها را اسم زمان شمرد نه ظرف. مناسبات بین اجزاء ترکیب نیز مناسبات جرگه‌ی یکم از گروه هفتم خواهد بود. اما در دو دسته ترکیب بالا علاوه برمناسبات انتسابی وجود مناسبات زمانی و مکانی نیز بنحو بارزی بچشم میخورد.

نتیجه میشود که قرار گرفتن ظروف در جزء یکم ترکیب اضافه‌ای نیز غیرممکن است.

پس بطورکلی باید گفت که ظروف در ترکیبهای اضافه‌ای شرکت نمیکنند و چنانچه در داخل این ترکیبها با ظروف مشترکی برخورد شود آن ظروف تبدیل بصفت یا اسم شده‌اند.

گروه هفدهم ـ صفت + صفت.

ظاهرا صفت نباید جزء یکم ترکیب اضافه‌ای باشد. اما در فارسی معاصر با ترکیبهای اضافه‌ای زیادی نظیر خوب خوب، زودزود، سفیدسفید، سبز سبز، درشت‌درشت، ریزریز... برخورد میشود. کلیه‌ی این ترکیبها از تکرار يك‌صفت تشکیل مشوند و همگی نیز مفهوم تشدید را میرسانند. بعقیده‌ی ما هر دو صفت موجود در داخل ترکیبهای بالا جانشین اسم شده‌اند. در ترکیب «خوب‌خوب» مقصود اینست که از مجموعه‌ی «خوبها» (دقت کنید: «خوبها» علامت جمع‌گرفته

است، پس اسم شده است) این یکی از همه خوبتر است. دلیل مدعای ما نیز آن است که رابطه‌ی بین اجزاء ترکیب رابطه‌ی انتساب است نه اتصاف.

گروه هجدهم ــ کنایه‌ی تعمیمی «همه» + اسم.

کنایه‌ی تعمیمی «همه» در فارسی معاصر گاهی در ترکیب اضافه‌ای وزمانی نیز در ترکیب مجانب بکار مرود. چنانچه اسم بعد از آن جمع و یا اسم جمع و گروه باشد «همه» جزء یکم ترکیب اضافه‌ای قرار میگیرد: همه‌ی اشخاص، همه‌ی کلاس... ولی چنانچه اسم بعد از آن مفرد و نمودار زمره و کاتگوری باشد بدون اضافه در کنار اسم قرار میگیرد: همه‌کس، همه چیز... درصورتیکه «همه»جزء یکم ترکیب اضافه‌ای باشد اولا میتوان آنرا با اسامی مترادفش از قبیل «تمام» و «کلیه» و «مجموع» عوض نمود: تمام اشخاص، کلیه‌ی امور، مجموعه‌ی عوامل... و ثانیا درصورت تغییر مکان اجزاء ترکیب و حفظ اضافه دیگر «همه» کنایه‌ی تعمیمی نبوده، بلکه اسم و در معنای همگان و «عموم مردم» است: عقاید همه.

باری از مجموعه‌ی آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که در ترکیبهای اضافه‌ای کنونی فارسی اصولا بیان مناسبات «اتصاف» و «انتساب» جای اصلی را احراز مینمایند. مناسبات بیانی، بدلی، تشبیهی و تشدید در مراحل بعدی از اهمیت قرار دارند.

و اینک ببررسی دسته‌ی دوم از ترکیبهای تعیینی فارسی میپردازیم.

ب ــ ترکیبهای مجانب دو عنصری

گفتیم که در ترکیبهای مجانب رابطه‌ی نحوی موجود بین اجزاء ترکیب فقط «مجانبت» است. خصوصیت اصلی این رابطه آن است که در اثر تغییرات صوتی و همبستگی تلفظ دو جزء ترکیب درهم می‌آمیزند، منسجم میشوند و غالبا نیز از صورت ترکیب خارج گشته در جرگه‌ی کلمات مرکب داخل میگردند.

در ابتدای بحث ترکیبها یادآور شدیم که در ترکیبهای مجانب معمولا جزء دوم ترکیب اسم است نه جزء یکم و همان است که عضو عمده‌ی ترکیب را تشکیل میدهد و درحقیقت عنصر تعیین‌شونده است. ضمنا ما بهنگام بررسی ترکیبهای اضافه‌ای حالات تغییر مکان اجزاء را نیز ذکر کرده و بوجود ترکیبهای مجانب اشاره نمودیم. در اینجا نیز بمنظور جمع‌آوری و تهیه ی‌فهرست کلیه‌ی ترکیبهای مجانب ممکنه‌ی فارسی بهمان ملاك ساخت مرفولوژیك اجزاء متوسل میشویم. میتوان تصور نمود که گروههای زیر علی‌الاصول میتوانند انواع ترکیبهای مجانب فارسی را تشکیل دهند:

۱ــ صفت اصلی + اسم.

۲ــ صفت نسبی + اسم.

۳ـ صفت تفضیلی + اسم.
٤ـ صفت عالی + اسم.
٥ـ صفت فاعلی + اسم.
٦ـ صفت مفعولی + اسم.
۷ـ عدد اصلی + اسم.
۸ـ عدد ترتیبی + اسم.
۹ـ جانشین شخصی + اسم.
۱۰ـ جانشین اشاره‌ای + اسم.
۱۱ـ جانشین شخصی + جانشین تأکیدی
۱۲ـ کنایه‌ی پرسشی + اسم.
۱۳ـ کنایه‌ی غیر معین + اسم.
۱٤ـ کنایه‌ی تعمیمی + اسم.

ولی اینکه عناصر حاصله همچنان در حال ترکیب باقی خواهند ماند و یا آنکه بکلمات مرکب مبدل میشوند مسئله‌ایست که درخور توجه و دقت فراوان است و نمیشود با بی‌اعتنایی از کنار آن گذشت.

برای آنکه تشخیص دهیم عنصر ترکیب یافته حقیقتا نیز در حال ترکیب باقی مانده و یا کلمه‌ی مرکب شده است باید بتعریف اصلی ترکیب مراجعه‌کنیم و اختلاف ترکیبها و کلمات مرکب را در هر حـــال در مـدنظر داشته باشیم. **ترکیبها واحدهای زبانی نومیناتیف هستند** که میتوانند در جمله در محل یکی‌از اعضای نامی جمله بکار روند. ضمنا نیز در ترکیبها باید سه خصوصیت اصلی مشروحه در ابتدای این بحث که همانا استقلال صوتی، معنایی و گرامری اجزاء متشکله است موجود باشد. اما در «ترکیبهای» گروه یکم و دوم و ششم دیـده میشود که چنین خصوصیتی وجود ندارد، بدین‌معنی که عنصر لفظی حاصله (بلند همت، تیزپرواز، خوش قیافه... سیمین‌بدن، زرین‌کلاه... شکسته‌خاطر، افسرده حال...) نمیتواند یك واحد نومیناتیف باشد. این واحد درحقیقت یك واحـــد آتریبوتیف است و تنها میتواند جانشین صفت گردد. پس باید نتیجه گرفت که گروههای یکم و دوم و ششم را باید از فهرست بالا حذف نمود و با این‌ترتیب انواع ترکیبهای مجانب کنونی فارسی شامل یازده گروه میگردد که اگر بخواهیم آنها را بترتیب اهمیت و کثرت تقریبی تعداد مرتب کنیم فقط هفت گروه زیر جلب توجه میکند:

گروه یکم ـ عدد اصلی + اسم.
گروه دوم ـ جانشن اشاره‌ای + اسم.
گروه سوم ـ کنایه‌ی پرسشی + اسم.
گروه چهارم ـ کنایه‌ی غیرمعین + اسم.

گروه پنجم ــ صفت عالی + اسم.
گروه ششم ــ کنایه‌ی تعمیمی + اسم.
گروه هفتم ــ جانشین شخصی + جانشین تأکیدی.

چهار گروه باقیمانده نیز در موارد خاصی و غالبا در فارسی کلاسیك استعمال محدودی دارند که بآنها اشاره خواهد شد.

و اینك در ابتدا ببررسی خصوصیات معنایی و گرامری هفت گروه اصلی میپردازیم و سپس بچهار گروه دیگر اشاره‌ای گذرا خواهیم داشت.

گروه یکم ــ عدد اصلی + اسم.

در فارسی معاصر با نمونه‌های فراوانی از این گروه ترکیبها برخوردمیشود که همگی ترکیبی مجانب را تشکیل داده و در جمله در محل یکی از اعضای اسمی میتوانند بکار روند: سه دانشجو، پنج کتاب، چهار قالی، شش اسب... اینهانیز مسلما ترکیبهای تعیینی هستند، زیرا مشخصات اسم بعد از خود را از لحاظ تعدادش معین میکنند. میدانیم که غالبا بین دو جزء اینگونه ترکیبها (بین عدد و معدود) کلمه‌ای بنام «نومراتیف» داخل میگردد که درحقیقت مشخص‌کننده‌ی زمره و نوع عمومی معدود میباشد. نومراتیفها در زبان فارسی دامنه‌ی کاربرد بسیار گسترده‌ای دارند و نکته‌ی جالب توجه آنست که آنها هرگز در ترکیب اضافه‌ای داخل نمیشوند: سه نفر دانشجو، چهار جلد کتاب، پنج تخته قالی، سه حلقه چاه، دو قبضه توپ، سه فروند هواپیما، شش رأس اسب، یك حلقه انگشتر، دو دست لباس، هشت قواره پارچه...

بوضوح مشهود است که کلیه‌ی ترکیبهای بالا ترکیبهای تعیینی مجانب فارسی بوده و در جملات میتوانند در محل اعضای اسمی بکار روند: سه نفر دانشجو وارد کلاس شدند... ما از دو جلد کتاب استفاده کردیم... یك آتشبار چهار قبضه توپ است...

در تمامی اشکال این گروه عنصر اول یعنی عدد ــ تعیین‌کننده و عنصر دوم (اسم) ــ عضو عمده‌ی ترکیب یا تعیین‌شونده است.

گروه دوم ــ جانشین اشاره‌ای + اسم.

این گروه از ترکیبها نیز در فارسی معاصر بحد وفور استعمال دارند: این کتاب، آن دانشجو، همان مقاله، همین موضوع... و بازهم بآسانی دیده‌میشود که کلیه‌ی اینگونه ترکیبهای مجانب میتوانند در جمله در محل یکی ازاعضای اسمی آن بکار روند و بپرسشهای «که؟» و «چه؟» و «از که؟» و... «با چه؟» و «که‌را؟» و... و «کیست؟»و «چیست؟» و نظایر آنها پاسخگو باشند. این کتاب مال کیست؟ استاد از این دانشجو تعریف کرد. برادر من همین دانشجو است... او

این کتاب را از برادرش گرفته است...
در اینجا نیز جزء اول ترکیب (جانشین اشاره‌ای) عنصر کمکی و تعیین‌کننده است و جزء دوم ترکیب (اسم) عنصر اصلی و تعیین‌شونده میباشد. پس اینها نیز ترکیبهای تعیینی فارسی را تشکیل میدهند.

گروه سوم ـ کنایه‌ی پرسشی + اسم.
در این گروه کنایات پرسشی چندی مورد استعمال دارند که همگی آنها در جزء اول و در نقش تعیین‌کننده بکار میروند: چه کسی؟ کدام حرف؟ چگونه چیزی؟ چند کتاب؟ چقدر سرباز؟...
و بازهم بآسانی میتوان دید که کلیه‌ی واحدهای مزبور عبارت از ترکیبهای مجانب هستند که میتوانند در جمله در نقش یکی از اعضای اسمی بکار روند: چه کسی اینجا آمد؟ از کدام حرف خوشتان نیامد؟ چند کتاب را مطالعه کردید؟...

گروه چهارم ـ کنایه‌ی غیر معین + اسم.
با مراجعه بفهرست کنایات غیر معین فارسی در بخش صرف و با توجه بمندرجات گروه پانزدهم از ترکیبهای اضافه‌ای میتوان دید که تنها برخی از کنایات غیر معین فارسی میتوانند جزء اول ترکیبهای مجانب قرار گیرند: بعضی اشخاص، برخی چیزها، فلان شخص، کمی وقت، اندکی حوصله، قدری تحمل چندی پیش... بنابراین باید توجه داشت که گروه ناهمگون کنایات غیر معین فارسی همگی قادر نیستند در ترکیبهای مجانب فارسی و در نقش تعیین‌کننده بکار روند. اما نمونه‌های بالا از این ترکیبها کاملا میتوانند بعنوان یك واحد نومیناتیف (ترکیب) در محل اعضای اسمی جمله بکار روند: **بعضی اشخاص آمدند و برخی چیزها** را پسندیدند... لازمه‌ی موفقیت **قدری بردباری** است...

گروه پنجم ـ صفت عالی + اسم.
در بخش صرف دیدیم که صفات عالی فارسی چهار مورد استعمال متفاوت دارند و تنها در یك مورد صفت عالی میتواند جزء اول ترکیب اضافه‌ای باشد (باین مورد نیز در گروه چهارم از ترکیبهای اضافه‌ای اشاره کردیم). در سه مورد دیگر صفت عالی بدون اضافه با موصوف خود مرتبط میگردد. چون دربخش صرف شرح این حالات آمده است در اینجا فقط بذکر یك مثال از هر مورد اکتفا کرده توضیح مختصری نیز خواهیم داد: احمد بهترین دانشجوی کلاس است... در اینجا «بهترین» یك ترکیب مجانب را با «دانشجو» تشکیل داده و مجموعا در نقش گزاره‌ی اسمی جمله بکار رفته است.
مورد دوم ـ یکی از بهترین دانشجویان کلاس ما احمد است... در اینجابازهم

«بهترین دانشجویان» یك ترکیب مجانب است که در نقش نهاد جمله استعمال شده است. مورد سوم ـ احمد و علی بهترین دانشجویان کلاس ما هستند... صرف‌نظر از مورد استعمال و خصوصیات دیگر نحوی در اینجا دیده میشود که نمونه‌های دوم و سوم از لحاظ ساخت مرفولوژیك یکی هستند. پس بطور کلی میتوان گفت که‌صفت عالی بدو شکل درترکیبهای مجانب داخل‌مشود: ۱)ـ همراه با یك اسم مفرد (بهترین دانشجو) و ۲)ـ همراه با یك اسم جمع (بهترین دانشجویان).

گروه ششم ـ کنایه‌ی تعمیمی + اسم.

این ترکیبهای مجانب در فارسی معاصر موارد استعمال نسبتا زیادی‌دارند و اصولا با اشتراك دو کنایه‌ی تعمیمی «همه» و «هر» بوجود می‌آیند: همه‌کس... همه چیز... هر شخص... هر حرف... تفاوت ترکیبهای حاصله از «همه» و «هر» آشکار است. «همه» تنها میتواند با اسامی نمودار زمره و کاتگوری داخل ترکیب گردد نه با اسامی مشخص. ولی «هر» میتواند با کلیه‌ی اسامی تشکیل ترکیب مجانب بدهد: هر شخص، هر قلم، هر دانشجو، هر عقیده...

گروه هفتم ـ جانشین شخصی + جانشین تأکیدی.

در بخش صرف باینگونه ترکیبها اشاره‌کردیم: من خود(م)، شما خود(تان)، آنها خود(شان)... و در همانجا متذکر شدیم که مناسبات‌معنایی بین اجزاء این ترکیبها مناسبات بدلی و تأکیدی است نه تعیینی. اینها مسلما ترکیب هستند و میتوانند در محل اعضای اسمی جمله بکار روند: من خودم با ایشان صحبت‌کردم. من از شما خودتان سئوال کردم. گوینده‌ی این حرف او خودش بود... دلیل‌وجود مناسبات بدلی و تأکیدی در این ترکیبها نیز آن است که بسهولت میتوان هریك از دو جزء ترکیب را حذف کرد بدون آنکه موازین نحوی کلام برهم بخورد: من (خودم) با ایشان صحبت کردم... من از شما (خودتان) سئوال کردم... گوینده‌ی این حرف او (خودش) بود...

بغیر از هفت گروه بالا چهار گروه دیگر نیز در فارسی و بخصوص در فارسی کلاسیك دیده میشوند و نمونه‌هایی از قبیل: عظیمتر کاری... دمنده اژدها... توفنده جنگاور... سوم نفر... چهارم روز... تو بینوا... ما ملت مسلمان... دارند. کمی دقت نشان میدهد که سه نمونه‌ی اول درحقیقت اشکال معکوس ترکیبهای اضافه‌ای هستند که درنتیجه‌ی تغییر محل اجزاء ترکیب و بدلیل آنکه عنصر تعیین‌کننده خصوصیت نحوی خود را تغییر نداده (اسم‌نشده است) اضافه در آنها حذف گشته است. اما نمونه‌ی چهارم‌حالتی استثنائی‌است، جزء دوم عنصری تعیین‌کننده و صفت است و قانونا بایستی با اضافه بعنصر

اول مربوط گردد. دلیل این امر نیز آنست که در مورد جانشین «من» اضافه‌حفظ نمیشود: من بینوا... شاید هم دلیل حذف اضافه دشواری تلفظ بوده باشد.

ج- زنجیر اضافه

گفتیم که عنصر تعیین‌کننده‌چنانچه بارابطه‌ی نحوی «اضافه» بعنصر تعیین‌شونده مربوط گردد یك ترکیب اضافه‌ای دو عنصری را بوجود میآورد. اما تعیین کردن اشیاء و اشخاص و نشان دادن خواص‌گوناگون آنها نمیتواند درچهارچوب یك کلمه محدود گردد. ممکن است برتعداد کلمات تعیین‌کننده افزود و از این‌راه درجه‌ی مشخص شدن اشیاء رانیز زیادترکرد. هرقدر تعداد تعیین‌کننده‌ها بیشتر شود کلمه مشخصتر و دقیقتر و دایره‌ی کانونی تمرکز انوار حقیقت تنگترخواهد گردید. از ترکیب دو عنصری «کتاب دانشجو» فقط معلوم میشود که کتاب (غیر معین) متعلق بدانشجو (بازهم غیر معین) است. اما این کتاب چه کتابی و این دانشجو چگونه دانشجویی است؟ پاسخ این پرسشها از ترکیب بالا بدست نمی‌آید. ولی چنانچه گفته شود: کتاب دانشجوی سال سوم... دایره‌ی شناخت ما از دانشجو دقیقتر و مشخصتر میگردد. حال اگر گفته شود: کتاب دانشجوی سال سوم دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران... عمل تعیین مشخصات دانشجو بطرزی بسیار دقیقتر صورت گرفته است. اما هنوز هم معلوم‌نیست که این کتاب چگونه کتابیست. کتاب اسم‌است واسم نیز میتواندسر حلقه‌ی ترکیب اضافه‌ای قرار گیرد و مشخصات آن آشکار گردد: کتاب فارسی دانشجوی سال سوم...

از آنچه گفته شد نتیجه میشود که زنجیر اضافه چیزی جز بهم‌پیوستگی ترکیبهای اضافه‌ای نیست. ما بوجود هجده گروه از ترکیبهای دو عنصری اضافه‌ای در فارسی اشاره کردیم و زنجیر اضافه قانونا باید بتواند قسمت عمده‌ای از گروههای هجده‌گانه را دربرگیرد.

در اینجا مهمترین مسئله‌ای که پیش می‌آید موضوع ارتباط کلمات داخل زنجیر اضافه است و این مسئله‌ایست درخور اهمیت فراوان که باید روی آن قدری بیشتر دقت بعمل آورد. در ترکیبهای اضافه‌ای تنها دو جزء و دو عنصر وجود دارد و آن دو عنصر مسلما بایکدیگر درارتباطند و جز این نمیتواند باشد. اما در زنجیر اضافه مسئله‌ی ارتباط اجزاء بایکدیگر و بعبارت دیگر مسئله‌ی پیوند حلقه‌های زنجیر بطور متفاوتی جلوه‌گر میشود. نمیتوان بطورکلی حکم کرد که هر حلقه با حلقه‌ی مجاور خود (قبلی یا بعدی) مرتبط است.

بررسی انواع زنجیرهای اضافه‌ی موجود نشان میدهد که ارتباط و انتساب کلمات داخل زنجیر (حلقه‌های زنجیر) با گروه ترکیبهای دوعنصری بستگی‌کامل دارد. البته باید قدری بیشتر در این زمینه توضیح داد. یك ترکیب اضافه‌ای دو عنصری از گروههای یکم تا ششم را در نظر بگیریم: کلاس روشن... سگ

شکاری... مرد فهمیده... در تمام آنها جزء دوم ترکیب بهرحال صفت است و علامت گرامری جزء اول را از لحاظ چگونگی مشخص میسازد. حال اگر صفتی دیگر در حال اضافه براین ترکیب بیفزاییم چنین میشود: کلاس روشن وسیع... سگ شکاری درشت... مرد فهمیده‌ی زرنگ... در اینجا دیده‌میشود که حلقه‌ی دوم زنجیر (وسیع، درشت، زرنگ) با حلقه‌ی اول (روشن، شکاری، فهمیده) ارتباطی نداشته، بلکه مستقیما بهمان کلمه‌ی سرحلقه (کلاس، سگ، مرد) مرتبط است. طرح این ارتباط چنین است:

کلاس ← روشن وسیع

حال اگر حلقات دیگری نیز از جنس صفت برزنجیر بالا بیفزاییم بازهم همان طرح تکرار میشود:

کلاس ← روشن وسیع زیبا

درحقیقت در این‌گونه زنجیرهای‌همگون **ارتباط‌موازی** موجوداست **نه‌متوالی**، یعنی حلقه‌های بعدی بطور موازی بسر حلقه مربوط میشوند. ترتیب توالی‌صفات مزبور نیز وابسته بدرجه‌ی اهمیتی است که ما در مورد مثال مزبور برای آن صفات قائل هستیم. در مثال بالا صفت «روشن» را بر «وسیع» و «وسیع» را بر «زیبا» ترجیح داده‌ایم. اما درمثال زیر:

کلاس وسیع زیبای روشن

درجه‌ی اهمیت صفات تغییر یافته است، ولی بازهم هر صفت بصفت قبلی خود مربوط نگشته، بلکه مستقیما با سر حلقه‌ی زنجیر، یعنی اسم «کلاس» مرتبط است. البته باید تذکر داد که دراینگونه موارد میتوان بجای اضافه از «ویرگول» نیز استفاده نمود و فقط آخرین حلقه را توسط پیوندك «و» آورد:

کلاس وسیع، زیبا و روشن...

همچنین میتوان بین حلقه‌های بعدی اینگونه زنجیر همگون اضافه از «و» استفاده کرد: کلاس وسیع و زیبا و روشن و...

حال اگر ترکیب اضافه‌ای دو عنصری از گروههای هفتم و هشتم را در نظر بگیریم و اسمی دیگر در حال اضافه برآن بیفزاییم چنین میشود:

درب کلاس دانشکده... وقت خوابیدن کودك...

در اینجا فورا متوجه میشویم که حالت قبلی تکرار نمیشود، بدین‌معنی که حلقه‌ی جدید (دانشکده، کودك) با سر حلقه در ارتباط نبوده، بلکه با حلقه‌ی قبلی خود مربوط است: درب ← کلاس ← دانشکده... وقت ←

←— خوابیدن ←— کودك...

این نوع ارتباط را ارتباط متوالی مینامند، یعنی هر کلمه با کلمه‌ی مجاور بعدی خود در ارتباط قرار میگیرد.

میتوان حلقه‌های همگون دیگری نیز برزنجیر بالا افزود و بازهم شاهدهمان ارتباط متوالی بود.

درب ←— کلاس ←— دانشکده‌ی ←— شهر ←— ما ...

وقت ←— خوابیدن ←— کودك ←— همسایه‌ی ←— ما....

در اینجا باید تذکر داد که اگر بخواهیم از ترکیبهای گروه یازدهم (اسم + جانشین شخصی) استفاده کنیم باید جانشین شخصی را در آخرین حلقه‌ی‌زنجیر آورد (مثالهای بالا).

نتیجه میشود که ترکیبهای اضافه‌ای گروه یازدهم همیشه باید آخرین حلقه‌ی زنجیر اضافه را تشکیل دهند. عین این نکته را باید در مورد برخی از ترکیبهای اضافه‌ای گروه پانزدهم نظیر «حرف کسی» و «قیمت چیزی» تطبیق نمود. اینها نیز حلقه‌ی آخر زنجیر را میسازند.

اما مشاهده و بررسی زنجیرهای اضافه‌ی موجود در زبان فارسی نشان میدهد که اکثریت آنها زنجیرهای ناهمگونی بوده و در داخل آنها حلقه‌هایی از نوع صفات یا اسم بچشم میخورند که مسئله‌ی ارتباط حلقه‌ها را قدری دشوار میسازند و باید بتفصیل بیشتری در آن باره پرداخت.

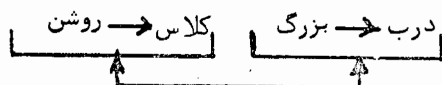
برای سهولت درك مطلب بهتر است ابتدا ترکیب اضافه‌ای دو عنصری از گروه هفتم را در نظر گرفت:

درب کلاس

و بعد هرکدام از دو جزء ترکیب را بصورت ترکیبهای گروه یکم تا ششم درآورد:

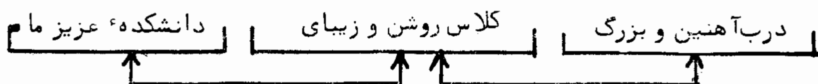
درب بزرگ کلاس روشن

بسهولت دیده میشود که صفت «بزرگ» مستقیما مربوط به «درب» و صفت «روشن» مربوط به «کلاس» است. پس طرح ارتباطی آنها چنین خواهدبود:



دیده میشود که در اینجا هر حلقه از جنس صفت با اسم قبلی خود بلوکی تشکیل میدهد که آن بلوك با بلوك بعدی در ارتباط قرار میگیرد. بین صفت «بزرگ» از بلوك اول و «کلاس» از بلوك دوم، یا بین صفت «روشن» از بلوك‌دوم با «درب» از بلوك اول ارتباطی نیست.

اگر همین روش را ادامه دهیم زنجیرهای اضافه‌ای مختلطی‌را بوجودمیآوریم که در همه‌ی آنها قانون بالا حکمفرماست. بدین‌معنی که ترکیبهای توصیفی در داخل زنجیر اضافه‌ی مختلط در حکم کلمه‌ی واحدی درمی‌آیند و بلوك مستقلی‌را تشکیل میدهند. این نیز کاملا عادی است، زیرا صفات جزء مستقل نیستند و با اسم‌مربوطه تشکیل یك‌عضو میدهند. مثال‌زیر نمودار یك‌زنجیر اضافه‌ای‌مخلوط‌میباشد:



د- ترکیبهای زنجیری مختلط

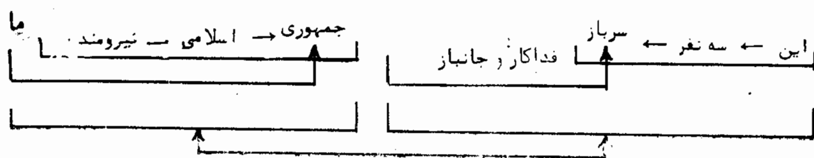
چنانچه از نامشان نیز پیداست در ترکیبهای زنجیری مختلط هر دو نوع ترکیب (اضافه‌ای و مجانب) وجود دارد. بعبارت دیگر، در این زنجیرهای‌مختلط هم از رابطه‌ی اضافه و هم از رابطه‌ی مجانبت استفاده میشود:

دو کلاس روشن و وسیع این دانشکده‌ی ما

ضمن بررسی مثالهای مزبوربازهم مسئله‌ی ارتباط‌عناصر داخل زنجیرجلب توجه خواهد نمود. تا آنجا که مربوط بترکیبهای مجانب است حل مسئله‌چندان دشوار نیست، زیرا میدانیم که در ترکیبهای مجانب هر کلمه بکلمه‌ی بعدی‌خود مربوط است و بنابراین هر کلمه با کلمه‌ی بعدی خود بلوك نحوی مستقلی تشکیل میدهد که باید آنرا در حکم یك حلقه از زنجیر دانست. در این حلقه نیز مسلما اسم عضو اصلی است و باید آنرا در مرکز ارتباطات نحوی قرار داد. درترکیبهای اضافه‌ای توصیفی نیز، بطوریکه در زنجیر اضافه دیدیم، هر صفت مستقیما بموصوف خود مربوط میگردد و با آن یك بلوك تشیکل میدهد. صفات متوالی در داخل ترکیب اضافه‌ای نیز با سرحلقه‌ی خود در ارتباطند (ارتباط موازی). پس آنها هم با یکدیگر یك بلوك نحوی مستقل تشکیل میدهند که باید همه را در حکم یك کلمه و یك حلقه از زنجیر تصور نمود. بالاخره در ترکیبهای اضافه‌ای انتسابی نیز حلقه‌های زنجیر بطور متوالی با یکدیگر درارتباطند. پس هریك از آن کلمات خود یك حلقه‌ی مستقل زنجیر را تشکیل میدهند. از ترکیب و تلفیق این سه خصوصیت میتوان رابطه‌ی کلمات را در داخل زنجیرهای مختلط مشخص نمود. مثلا اگر عبارت زیر را در نظر بگیریم:

این سه نفر سرباز فداکار و جانباز جمهوری اسلامی نیرومند ما...

طرح ارتباطی کلما تداخل زنجیر مختلط چنین خواهد بود:



و بدینجا بررسی مختصر ترکیبها، یعنی نخستین موضوع علم نحو پایان می‌پذیرد.

دومین موضوع بسیار مهم علم نحو همانا جمله است که هم‌اینك بشرح آن میپردازیم.

دوم ـ جمله

بدون شك قبل از هر چیز باید چنان تعریف جامع و علمی از جمله داد که بتواند متضمن تمامی خصوصیات معنایی، صوتی و گرامری این واحد عمده‌ی نحوی زبان باشد. تعاریفی از قبیل «بیان حکم و خیال را درباره‌ی شخصی یا چیزی جمله مینامند» که صرفا مبتنی برخصوصیات معنایی جمله است در حال حاضر نمیتواند پژوهشگران زبان‌را قانع‌سازد. البته دراینگونه‌تعریفها جنبه‌های مثبت و درست و واقعی زیاد است و نباید آنها را بکلی نادرست و مردود شمرد. این تعریفها محصول مطالعات متمادی و بررسیهای فراوان صاحبنظران است. ولی تجربه نشان داده است که دانش‌آموزان دبیرستانی این تعریفها را فقط ازبر میکنند و پس از مدتی نیز طبعا از یاد میبرند. دلیل این امر نیز آنست که اولا این تعریفها بدون استدلال و بصورت فرمول و حکم داده میشود، بسیار فشرده و خشك است و پی بردن بمضمون دقیق آن نیز بسیار دشوار میباشد. ثانیا (و مهمتر از همه) اینگونه تعریفها خصوصیات سه‌گانه‌ی جمله را (معنایی، صوتی و گرامری) بعنوان یك‌واحد زبانی درنظر نگرفته وفقط بخصوصیات‌معنایی آن اشاره نموده است. بنظر ما باید قبل از هر چیز کلیه‌ی خصوصیات ممکنه‌ی جمله را با دقت و با حوصله از نظر گذرانید، ر‌ه‌ی یکایك آنها غور و تأمل نمود و بعد برپایه‌ی همان بررسی نیز تعریف جامعی برای جمله یافت.

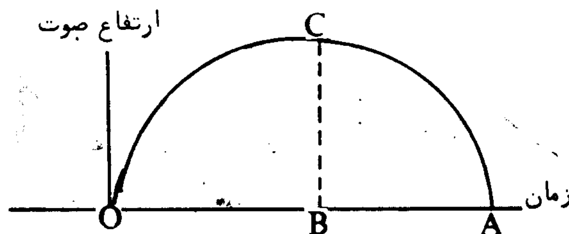
ذکر این نکته نیز از هم‌اکنون ضروری است که دانشمند آذربایجان شوروی دکتر حسن محمودزاده بیش از ۳۵ سال است که در زمینه‌ی جملات ساده‌ی فارسی سرگرم پژوهش میباشد و از دو تز دکترا و فوق دکترای خود نیز درهمین زمینه دفاع نموده است. ما با آثار ارزشمند این پژوهشگر ممتاز آشنایی داریم و در نوشته‌ها ی‌خود بمقتضای مورد از عقاید ایشان نیز با ذکر نامشان استفاده میکنیم و نظر خود را نیز نسبت بدرجه‌ی صحت و سقم این آثار اظهار میداریم.

جمله قبل از هر چیز کوچکترین واحد زبانی برای برقراری اختلاط بین افراد بشر میباشد. مقصود از اختلاط Communication عبارت از انتقال فکر از طرفی بطرف دیگر میباشد. پس از ادای جمله باید فکر بدرستی و بطور کامل و بدون تحریف بطرف مقابل رسیده باشد تا عمل اختلاط صورت‌پذیر گردد. ضمنا دیدیم که جمله کوچکترین واحد زبانی است. این امر بدان‌معنی است که واحدهای بزرگتر زبانی (جملات بسیار پیچیده، سلسله‌ی جملات) نیز

میتوانند در برقراری اختلاط مورد استفاده قرار گیرند، ولی جمله کوچکترین و فشرده‌ترین و مسدودترین شکل آن واحدها را تشکیل میدهد. بازهم در نخستین خصوصیت جمله گفتیم که جمله یك **واحد زبانی** برای برقراری اختلاط بشر است. این امر نیز بدان معنی است که وسایل غیر زبانی از قبیل وسایل صوتی (مرس) و انواع وسایل بصری مخابراتی نیز و همچنین اشارات و علائم متداول بین لال و کرها میتوانند در برقراری اختلاط بکار گرفته شوند، ولی هیچکدام از آنها جمله نامیده نخواهند شد. جمله واحد زبانی اختلاط است و در آن باید زبان اشتراك ورزد.

جمله باید بتواند فکر **نسبتا** کاملی را بیان کند. افزودن کلمه‌ی «نسبتا» در این تعریف تصادفی نیست. فکر کامل ممکن است طی چند عبارت و فراز و حتی چند جمله‌ی متوالی و مسلسل بیان گردد. جمله باید بتواند فکری را بیان کند که پس از پایان یافتن جمله برای شنونده و یا خواننده بطور ناخودآگاه پرسشی بمیان نیاید و نارسایی آشکار فکر در آن‌احساس نگردد. البته پیدایش‌پرسشهای تکمیلی و تعمدی و مبتنی بر کنجکاوی خاص در اینجا مورد نظر ما نیست. مقصود پرسشهایی است که بطور ناخودآگاه و طبیعی پیش می‌آید و ناشی از عدم تکامل بارز بیان فکر است. مثلا اگر گفته شود: تا من آمدم... هر شنونده یا خواننده فورا و بطور ناخودآگاه منتظر میماند تا بقیه‌ی مطلب ادا شود و لااقل مقصد و دلیل «آمدن» بیان گردد. پس چنین عباراتی را نمیتوان جمله نامید.

جمله باید یك گروه مسدود صوتی باشد. مقصود اینست که بهنگام صحبت آهنگ ادا باید در پایان جمله بصفر برسد و این خود علامت آن است که گوینده خواسته است پایان‌پذیری فکر خود را باین وسیله اعلام دارد. نمودار هندسی گروه صوتی مسدود چنین است:

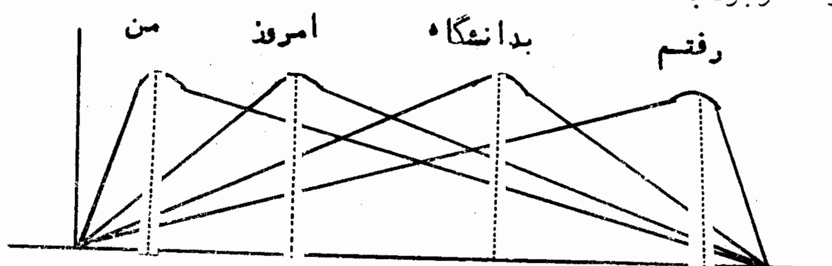


در شکل بالا دیده میشود که در ابتدای تلفظ جمله (نقطه‌ی O) آهنگ ادا صفر بوده است. بهنگام تلفظ جمله آهنگ ادا از نقطه‌ی اوج C میگذرد و این همان نقطه‌ایست که نمودار ایراد کوبه‌ی منطقی در بیان جمله است. در پایان تلفظ جمله (نقطه‌ی A) نیز آهنگ ادا مجددا بصفر میرسد و بدین ترتیب گروه صوتی مسدود میگردد. بد

نیست مختصری نیز پیرامون نقطه‌ی اوج صوتی و یا کوبه‌ی منطقی جمله صحبت شود. هر گوینده ضمن ادای جمله طبعا و بمقتضای نیاز فردی و فکری خود روی یکی از اعضای آن تکیه‌ی خاصی دارد و میخواهد آن عضو را مهمتر وبرجسته‌تر از دیگران وانمود سازد. این تکیه و توجه بهنگام نگارش توسط کشیدن خط در زیر کلمه‌ی مورد نظر و یا بوسیله‌ی درشت نوشتن آن مشخص میگردد. ولی بهنگام تلفظ وسیله‌ی آسانتر و گویاتری در اختیار گوینده است و آن همان ایراد کوبه‌ی منطقی میباشد. بدین‌معنی که بهنگام تلفظ عضو مورد نظرش گوینده آنرا بلندتر و باشدت بیشتری ادا میکند. جمله‌ی ساده‌ای بشکل زیر در نظر بگیریم:

من امروز بدانشگاه رفتم

درجمله‌ی بالا چهار عضو وجود دارد و طبعا هریك از چهار عضو نیز میتواند مورد توجه خاص گوینده قرار گیرد. پس در تلفظ جمله‌ی مزبور چهار آهنگ ادای مختلف و چهار نقطه‌ی اوج صوتی مختلف (چهار کوبه‌ی منطقی مختلف) میتواند موجود باشد:



خوشبختانه در این او اخر برخی از دانشمندان زبانشناس ایرانی توجه فراوانی نسبت بشناخت علمی پدیده‌های زبانی و تحلیل آنها برمبنای آخرین دستاوردهای زبانشناسی مبذول داشته‌اند. در لحظاتی که این صفحات را برای آخرین‌بار از نظر میگذراندم و آنها را برای چاپ آماده میساختم جزواتی چند از آقای دکتر خسرو فرشید ورد استاد دانشکده‌ی ادبیات دانشگاه تهران توسط خود معظم‌له وطی یك آشنایی مسرتبخش بدستم رسید که بااشتیاق و ولع‌فراوان بمطالعه‌ی آنها پرداختم و باید بگویم که عمق اندیشه‌ی این دانشمند در مسائل زبانی بخصوص حس احترام کامل مرا برانگیخت. بین جزوات مزبور بخصوص جزوه‌ای زیر عنوان «پژوهشی در نحو فارسی معاصر» توجه مرا در وهله‌ی اول بخود جلب کرد. در نخستین صفحه‌ی آن اثر تعریف بسیار موجز و جالب جمله بشرح زیر مندرج است: «جمله صورتی است از زبان که دارای آهنگی خاص و درنگی پایانی و معنایی کامل باشد و در ساختمان زبانی وسیعتری بکار نمیرود.» البته در اینجا از خصوصیات گرامری جمله ذکری بمیان نمی‌آید، ولی اشاره به «آهنگ خاص و درنگ پایانی» که نمایانگر توجه ویژه‌ی دانشمند نامبرده

بخصوصیات صوتی جمله است بسیار درخور تحسین میباشد. نکته‌ی بسیارجالب دیگری نیز که در تعریف بالا بچشم میخورد اینست که گفته میشود «جمله در ساختمان زبانی وسیعتری بکار نمیرود». این نیز بدان معنی است که دانشمند مزبور کاملا بحق وبرخلاف دیگر زبانشناسان ایرانی اجـزاء متشکله‌ی جمله‌ی مرکب (فراکردها) را جمله نمیشمارد و این نکته‌ایست کـه در حال حـاضر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. آقای دکتر فرشید ورد در جای دیگر از نوشته‌ی خود فراکرد را زیر عنوان «جمله واره» و «جمله‌ی کوچك» نا ممیبرد که البته بنظر ما «جمله واره» مناسبتر و گویاتر است.

باری، خصوصیت مهم دیگر جمله مشخصات گرامری آن است. جمله باید از لحاظ گرامری طبق قوانین داخلی زبان شکل بگیرد. مسلم است که در تلفظ یا نگارش هر جمله باید قوانین صرفی و نحوی موجود در زبان بدقت رعـایت گردد. لازم است. که هریك از اعضای جمله در شکل صرفی متناسب بـــا رل نحوی خود باشد و نیز باید هریك از اعضای جمله درمحل قانونی خود قرارگیرد. در همین بحث ضمن صحبت از اعضای مختلف جمله و چگونگی بیان آنها باجزای کلام بتفصیل بیشتری از این مقوله صحبت خواهد شد. بنابـراین در اینجا از ذکر آن خودداری میشود.

و بالاخره بـایـد گفت که هسته‌ی مـرکـزی مضمون جملـــه را خبریت (Prédicativité) تشکیل میدهد و باید بیشتر در آن باره توضیح داد. خبریت عبارت از بیان واقعیات است، تصدیق یا انکار وجود پیوند و علاقه بین اشیاء و علائم گرامری آنها میباشد. وقتی میگوییم: این کتاب است... او اینجا نیست... حسن آمده است... واقعیتی را بیان کرده‌ایم، بوجود یـا عـدم وجود پیوندی بین اشیاء و علائم گرامری آنها اشاره نموده‌ایم. خبریت عـامل اصلی انجام نقش اختلاطی جمله، یعنی انجام وظیفه‌ی کمونیکاتیف است. جمله بـایـد بتواند فکر را از طرفی بطرف دیگر (از متکلم بمخاطب) برساند و انجام این‌امر مستلزم وجود خبریت است.

عنصر دیگری نیز که در تشکل جمله دخالت دارد بیان مناسبات بین فکر مندرج در جمله با واقعیات است که آنرا «توجیه» (Modalité') مینامند. توجیه و آهنگـ ادا هر دو در بیان خبریت و تکامل آن خدمت میکنند. توجیه نیز دو نوع اساسی دارد: توجیه عینی (Modalite' objective) و توجیه ذهنی (M. subjective) توجیه عینی همان بیان مناسبات موجود بین فکر مندرج در جمله با واقعیات است و اینعمل توسط اشکال قابل تصریف افعال بسهولت انجام میشود. وقتی گفته میشود: حسن آمد... فورا معلوم میشود که حسن بعنوان سوم شخص مفرد در زمان گذشته آمده است و حالا ما بدون

توجه به پیامد ورود او فقط از عمل آمدنش خبر میدهیم و با این ترتیب مناسبات بین فکر مندرج در جمله را با واقعیات آشکار میسازیم. اما توجیه ذهنی عبارت از بیان مناسبات بین فکر مندرج در جمله بـــا واقعیات، منتها از نظر خصوصی گوینده یا نویسنده است. در اینجا نظر گوینده یا نـویسنده در بیان مناسبات دخالت میکند و بنابراین توجیه ذهنی میتواند در جمله‌ای موجود و در جملـه‌ی دیگر موجود نباشد. وقتی گفته میشود: او باید بیاید... بوضوح دیده میشود که نظر گوینده در انجام عمل آمدن دخالت دارد، ولی در جمله‌ی «حسن آمد» دیگر توجیه ذهنی موجود نیست. گوینده فقط آمدن حسن را خبر میدهد و بس، در بیان مناسبات خود با عمل مندرج در جمله «بیطرف» میماند.

تا اینجا کلیه‌ی عوامل لازم در شکل‌گیری جمله را ذکر کردیم و اینك باید با تأکید تمام تذکر دهیم که کلیه‌ی مشخصات مذکور در بالا فقط در حال وحدت عضوی و ناگسستنی با یکدیگر میتوانند نمودار جمله باشند. مقصود اینست‌که میتوان مثلا چند کلمه را با شکل صرفی معین و مناسب، با ترتیب توالی موافق با قوانین زبان متعاقب یکدیگر آورد، ولی اگر یکی از عناصر نامبرده در بالا و مثلا انسداد آهنگی بین آنها وجود نداشته باشد و کلمات بالا گـروه صوتـی مسدودی را تشکیل ندهند نمیتوانند جمله نامیده شوند. این رشته کلمات در بهترین حالات خود میتوانند یکی از فراکردهای جمله‌ی مرکب را تشکیل دهند. ما در بخش سوم و بهنگام بحث پیرامون جملات مرکب، خواهیم‌دید که فراکردهای جمله‌ی مرکب را هرگز نمیتوان جمله نامید.

از تمام آنچه گذشت میتوان نتیجه‌گیری کرد و حاصل آنرا در شکلی فشرده بعنوان تعریف جمله بیان نمود:

جمله کوچکترین واحد اختلاطی زبان است‌که‌فکری نسبتاکامل را بیان کرده، از لحاظ صوتی گروه مسدودی را با کوبه‌ی منطقی تشکیل داده، از لحاظ گرامری طبق قوانین داخلی زبان شکل گرفته و از لحاظ مضمون عمومی خود نیز نمودار بیان مناسبات فکر مندرج در جمله با واقعیات و نیز بیان مناسبات گوینده یـا نویسنده نسبت بفکر مندرج در جمله باشد.

کاملترین وسیله برای بیان گرامری خبریت همانا استفاده از اشکال صرف شده‌ی افعال در نقش گزاره میباشد. در اشکال صرف‌شده‌ی افعال نیز، بطوریکه در بخش صرف دیدیم (مراجعه شود) هر سه زمره‌ی گرامری فعل (شخص، زمان و وجه) بطور عیانی و آشکار متجلی هستند و این سه زمـره مشخصات اصلی گزاره را در داخل جمله تشکیل میدهند. اما نباید در این راه بمبالغه پرداخت و تصور کرد که گزاره «روح» جمله است و بیان خبریت بدون وجود گزاره ممکن نیست. خبریت یك زمره‌ی منطقی است و حال آنکه گزاره و مناسبات بین گزاره و نهاد یك زمره‌ی گرامری میباشد. مناسبات بین گزاره و نهاد در تمامی جملات

ساده وجود ندارد. ما با این مناسبات فقط در جملات ساده‌ی دو ترکیبی روبرو میشویم. در برخی از انواع جملات ساده‌ی یك ترکیبی، بطوریکه دردنباله‌ی همین بحث خواهیم دید، گزاره‌ی گرامری وجود ندارد (در جملات نامی و در کلمه ـ جمله‌ها)، ولی آنها مسلما جمله هستند و بنابراین خبریت در آنها موجود است. خبریت که یك زمره‌ی منطقی است میتواند بوسیله‌ی آهنگ ادا نیز بیان گردد. آهنگ ادا نیز که یك زمره ی‌صوتی – گرامری است میتواند هم واقعیات را بیان کند و هم مناسبات گوینده را با واقعیات (توجیه).

و اکنون باید گفت که تعریف بالا از جمله ارتباطی با ساخت گرامری آن ندارد و مربوط بهرنوع (اعم از ساده یا مرکب) میباشد و اختصاص بجملات ساده و عادی نخواهد داشت. در بخش سوم از این اثر و بهنگام بحث از جملات مرکب مجددا بابن نکته‌ی مهم برمیگردیم.

جملات ساده در زبان فارسی

تعریف جمله را در بالا گفتیم و متذکر هم شدیم که تعریف مزبور عمومی است و بهر دو نوع ساختمانی جملات مربوط میباشد. جملات ساده دارای یك مرکز پردیکاتیف میباشند و یك واحد ساده‌ی کمونیکاتیف (اختلاطی) را تشکیل میدهند.

جملات ساده‌ی فارسی تقسیم‌بندیهای متفاوتی دارند ومسلما نیزهر تقسیم‌بندی برملاك مشخصی متکی است. معمولا در کتب گرامر ملاکهای زیر برای تقسیم‌بندی جملات ساده بکار میروند:

۱)ـ ملاك اشتراك هسته‌ها ی‌پردیکاتیف (نهاد و گزاره) و یا عدم اشتراك یك و یا هردوی آنها. از این نظر کلیه‌ی جملات ساده بدو نوع اساسی «دو ترکیبی» و «یك ترکیبی» تقسیم میشوند.

۲)ـ ملاك اشتراك و یا عدم اشتراك اعضای درجه‌ی دوم. از این نظر کلیه‌ی جملات ساده بدونوع بسیط و گسترده تقسیم میشوند.

۳)ـ ملاك مقصود بیان و آهنگ ادا. از این نظر نیز تمامی جملات ساده بچهار نوع: نقلی، پرسشی، امری و ندایی تقسیم‌بندی میشوند.

و اینك بشرح هریك از تقسیم‌بندیهای بالا میپردازیم.

۱ـ جملات دو ترکیبی و یك ترکیبی

بطوریکه میدانیم هسته‌ها ی‌پردیکاتیف جمله‌ی ساده و یا اعضای اصلی آنها همانا نهاد و گزاره میباشند. تعیین‌کننده‌ها، متممها و قیود نیز که اعضای‌درجه‌ی دوم جمله را تشکیل میدهند در خدمت اعضای اصلی جمله و بهتر بگوییم در خدمت اجزای کلام اصلی موجود در جمله (اسم و فعل) میباشند و در اطراف

آنها متمرکز میگردند. اعضای اصلـی جمله درحقیقت همانند دو قطب یك پیل الکتریکی میباشند که در اثر عبور جریان (اجرای تکلم) عناصر دیگری در اطراف آنها متمرکز میگردند و این عناصر همان اعضای درجه‌ی دوم خواهند بود. نقش اعضای درجه‌ی دوم جمله همانا تعیین مشخصات اعضای اصلی، بیان خصوصیات آنها و هرچه دقیقتر نمایان ساختن آنها میباشد.

اما بطوریکه در زیر خواهیم دید برای شکل‌گیری جمله وجـود و اشتراك اعضای اصلی ضرورت مبرم ندارد. جمله ممکن است فقط با وجود یکی از اعضای اصلی و یا حتی فقدان هر دو عضو شکل بگیرد. درصورتیکه هر دو عضو اصلی شرکت نداشته باشند جمله توسط کلمه و یا کلماتی که نام «عضو عمده» را بخود میگیرد متشکل میشود. در این صورت آهنگ ادا در شکل‌گیری جمله نقش قاطعی برعهده خواهد داشت.

باری، چنانچه نهاد و گزاره هر دو در جمله اشتراك داشته باشند جمله را دو ترکیبی و چنانچه فقط یك عضو اصلی و یا یك عضو عمده اشتراك جـویـد جمله را یك ترکیبی مینامند.

۱ـ جملات دو ترکیبی

جملات دو ترکیبی برپایه‌ی دو عضو اصلی (نهاد و گزاره) استوار میشوند:

دانشجو آمد. استاد درس را شروع کرد. این کتاب است. او دانشجـــو نیست...

بطوریکه دیده میشود در مثالهای بالا هم نهاد (دانشجو، استاد، این، او) وهم گزاره (آمد، شروع کرد، کتاب است، دانشجو نیست) اشتراك دارند. اما ذکر مرفولوژیك اعضای مزبور ضرورت ندارد. ممکن است یکی از دو عضو اصلی و یا حتی هر دو عضو بقرینه‌ی کلام مستتر گردند. عمل استتار اعضای جملـه همیشه در اثر وجود قرینه صورت میگیرد و بدون قرینه نمیتوان عضوی را ذکر نکرد. استتار عضو و یا اعضای اصلی سبب تغییر ترکیب جمله نمیگردد. مثلا ممکنست در جمله‌ای نهاد بدلیل وجود قرینه مستتر (حذف) گردد: (من) آمدم... (شما) فرمودید... (آنها) رفتند... در هـــر سه مثال بـالا نهادهـــا اشتراك مرفولوژیك ندارند ولی وجود شناسه‌ها (ـم... ـید... ـنـد) بعنوان قـرینه‌ی صرفی دال بر وجود جانشینهای شخصی «من» و «شما» و «آنها» در نقش نهاد میباشد. در جملات جوابیه ممکنست گزاره بدلیل وجود قرینه (قرینه‌ی موجود در جمله‌ی پرسشی) مستتر گردد: کی آمد؟ ـ دانشجو (آمـــد)... چـه کسی بپرسشها پاسخ داد؟ ـ استاد (بپرسشها پاسخ داد).

در هر دو مثال بالا دو جمله‌ی جوابیه در پاسخ دو جمله‌ی پرسشی آمده‌اند و در هردوی آنها گزاره‌ها مستتر شده‌اند، زیرا نیازی بـذکـر آنهـا نیست.

میدانیم که طبق یك اصل مسلم زبانشناسی چنانچه نیازی بذکر عضوی ازاعضای جمله نباشد آن عضو معمولا ذکر نمیگردد (مگر آنکه تأکید خاصی در بیان آن عضو مورد نظر باشد). دو جملهی جوابیهی بالا نیز مسلما جزء جملات دوترکیبی خواهند بود. وجود و عدم وجود اعضای درجهی دوم در داخل جملات دو ترکیبی تأثیری در ساخت ترکیبی آنها ندارد و حال آنکه وجود اعضای اصلی ضروری است. اعضای درجهی دوم در اطراف اعضای اصلی متمرکز میگردند و گروه نهاد یا گزاره را تشکیل میدهند. چنانچه عضو و یا اعضایی از جملهی ساده در اثر وجود قرینه مستتر گردد جملهی ناقص بوجود میآید که در دنبالهی همین بحث با تفصیل بیشتری از آن مقوله صحبت خواهد شد.

از طرف دیگر چون در بررسی ملاك تقسیمبندی (اشتراك و عدم اشتراك اعضای درجهی دوم) بتفصیل از کلیهی انواع جملات دو ترکیبی صحبت خواهد شد در اینجا بهمینقدر اکتفا میکنیم و بشرح جملات یك ترکیبی که در کتب دستور زبان فارسی تاکنون آنقدرها مورد بررسی نبودهاند میپردازیم.

الف- جملات یك ترکیبی

اشاره کردیم که در جملات یك ترکیبی یکی از دو عضو اصلی و یا هر دو عضو اصلی اشتراك نمیکنند و فقط یك «عضو عمده» هستهی اصلی جمله را تشکیل میدهد. قبل از هر چیز باید بار دیگر متذکر شد که باید بین جملات یك ترکیبی و جملات ناقص بوجود فرق اصلی کاملا پی برد ومرز بین آنها را بروشنی مجسم ساخت. در جملات ناقص عمل استتار و حذف عضوی فقط بدلیل وجود قرینه در جمله (یا در متن) و بدلیل عدم نیاز بذکر آن صورت میگیرد وچنانچه بخواهیم ، بآسانی میتوانیم عضو حذفشده را در محل خود قرار دهیم. اما در جملات یك ترکیبی اصولا امکان ذکر عضو یا اعضای اصلی در میان نیست. بنابراین باید تعریف دقیق جملات یك ترکیبی را بشکل زیر بیان نمود:

– در جملات یك ترکیبی فقط یك عضو بنام «عضو عمده» وجود دارد، سوژه وپردیکات منطقی هردو در سیمای همان یك عضو متجلی میگردند. در اینجا فقط یك عضو عمده وجود دارد وبس. آوردن عضو اصلی دیگر در جملات یك ترکیبی غیر ممکن است. در بعضی از انواع جملات یك ترکیبی نیز، بطوریکه در زیر خواهیم دید، میتوان یك جانشین شخصی در محل نهاد تصور نمود. اما این جانشین شخصی نهاد اصلی و منطقی جمله نخواهد بود و اگر آنرا در محل نهاد بکار بریم مقصود اصلی از ذکر جمله بصورت یك ترکیبی مختل میگردد. بررسیهای سالیان متوالی تدریس و تفحص نشان داده است که در فارسی معاصر پنج نوع زیر از جملات یك ترکیبی وجود دارد:

۱)– جملات بیشخص، ۲)– جملات با شخص غیر معین، ۳)– جملات با شخص

عمومی، ٤)ـ جملات نامی، ٥)ـ کلمه ـ جمله‌ها.

باید در همینجا خاطرنشان ساخت که دکتر حسن محمودزاده در تز فوق دکترای خود که بنظر اینجانب رسیده و مورد تقدیر عالی قرار گرفته است بوجود نوع ششمی زیر عنوان «جملات با شخص معین» فارسی اشاره میکند که نمیتواند مورد موافقت ما باشد. زیرا با تعریفی که ما برای جملات یك ترکیبی قائل هستیم و بصحت آن نیز ایمان داریم سازگار نیست. استاد نامبرده بیت زیر را از مولانا جلال‌الدین رومی بعنوان مثال ذکر میکند:

«دوش شراب ریختی، ازبرما گریختی،
بار دگر گرفتمت، بار دگر چنان مکن»

و متذکر میشود که در بیت بالا دو نهاد بصورت اول شخص و دوم شخص (تو و من) وجود ندارند و فقط گزاره‌ها (ریختی، گریختی، گرفتمت، چنان مکن) موجودند. درست است که در بیت بالا ذکر جانشین‌های شخصی «تو» و «من» جمله را از زیبایی می‌اندازد، لزومی هم ندارد، ولی بخوبی معلوم است که‌مقصود از «تو» همانا معشوقه‌ی شاعر است و مقصود از «من» نیز خود شاعر. ذکر این دو جانشین مقصود اصلی از ذکر جمله را مختل نمیسازد، تحریفی بوجود نمیاورد و فقط کلام را از زیبایی مطلوب می‌اندازد. این نیز یك مسئله‌ی اسلوبی است.

باری، اینك میپردازیم بشرح هریك از انواع پنجگانه‌ی جملات یك ترکیبی فارسی معاصر.

۱ـ جملات بیشخص.

در کتب دستور و دیگر مدارك زبانشناسی فارسی کمتر از این نوع جملات بحث میشود واگر هم‌شده بنظر ماتاکنون‌نرسیده است. اما دانشمندان‌زبانشناس غیر ایرانی توجه خاصی باین‌گونه جملات مبذول داشته و هرکدام بفراخور درجه‌ی آشنایی خود بزبان و تبحر در پژوهشهای زبانی عقاید و نظرات خود را بطرق گوناگون ابراز داشته‌اند. ما با تعداد زیادی از این نوشته‌ها آشنایی داریم وضمن ارج نهادن بزحمات آنها متذکر میشویم که این پژوهشها عموما در سمت بررسی هرچه بیشتر انواع جملات بیشخص صورت گرفته است. میتوان گفت که در حال حاضر تقریبا کلیه‌ی انواع ممکنه‌ی این جملات را شناخته و معرفی کرده‌اند. این خدمت علمی بدون تردید درخور هرگونه تقدیر میباشد. اما آنچه شایسته‌ی یادآوری است این است که تقریبا در هیچیك از آثار مزبور علت و یا علل‌پیدایش جملات بیشخص فارسی و جریان تاریخی تحول و تطور آنها مورد توجه قرار نگرفته است و حال آنکه یك چنین پژوهشی میتواند در درك ماهیت وجودی اینگونه جملات بسیار مؤثر و مفید واقع گردد. در پژوهشهای موجود در این زمینه نیز مانند اغلب پژوهشهای دیگر پدیده‌های زبانی تصویر و توصیف

میگردند، تحلیل نمیشوند ودرنتیجه نیز نوشته‌های مزبور نمیتوانند در سطح علمی شایسته قرار گیرند.

باری، ما در اینجا خواهیم کوشید با استفاده از تمامی ویااکثریت نوشته‌های موجود در این زمینه کلیه‌ی انواع ساختمانی جملات بیشخص فارسی را تحت سیستم معینی ذکر کرده و در هر مورد نیز تلاش خود را در سمت روشن ساختن علل پیدایش آنها (البته در حدود امکان) بکار اندازیم.

گفتیم که دکتر حسن محمودزاده تحقیقاتی مفصل و ارزنده پیرامون جملات ساده‌ی فارسی بعمل آورده و از جمله نیز بخش ویژه‌ای را ببررسی جملات بیشخص فارسی اختصاص داده است. تا آنجا که برما معلوم است نامبرده آخرین دانشمند خارجی است که در این زمینه سخن گفته و بنابراین ظاهرا و قانونا باید گفته‌های او را ماحصل پژوهشهای قبلی بحساب آورد. ما نیز در حال حاضر از نوشته‌های او استفاده میکنیم و طبق روش خود او ابتدا از قدیمترین دانشمند ایرانشناس روس یعنی آلفرد آرندس سخن میگوییم.

آلفرد آرندس در سال ۱۹۴۱ (۱۳۲۰) در اثر معروف خود بنام «نحومختصر زبان فارسی ادبی معاصر» ضمن بحث از جملات بیشخص آنها را در سه گروه جمع‌آوری مینماید.

در گروه یکم از جملات بیشخصی صحبت میکند که در اثر بکار بردن اشکال فعلی فاقد شخصی نظیر باید، بایست... شاید، نشاید... نمیتوان... میشود... همراه با مصادر مرخم بوجود می‌آیند: باید دید، بایست شنید، نشاید رفت، نمیتوان فهمید، میشود گفت... تردیدی نیست که ترکیبهای فعلی مزبورهسته‌ی مرکزی جملات بیشخص فارسی معاصر را تشکیل میدهند ومیتوان در اطراف‌آنها کلمات دیگری در نقش اعضای جمله (باستثنای نهاد) گرد آورد. در مرحله‌ی کنونی زبان کسی نمیتواند نهادی برای این جملات بیابد. اینها اشکال اصیل جملات بیشخص فارسی معاصر را تشکیل میدهند. اما در همینجا باید گفت که آرندس تمام این اشکال را در یك گروه گرد آورده است و حال آنکه بین اشکال «باید گفت» و «نشاید رفت»... از یکطرف و اشکال «نمیتوان فهمید» و «میشود گفت»... از طرف دیگر تفاوت محسوسی نیز وجود دارد. دسته‌ی اول در فارسی معاصر هرگز در صورت شخص‌دار بکار نمیروند و حال آنکه دسته‌ی دوم میتوانند در موارد معینی با شخص بکار روند. بدیگر سخن، اشکال باید گفت و نشاید رفت در فارسی معاصر تقریبا بکلی منجمد و غیر قابل تصریف گشته‌اند و حال آنکه اشکال «میتوان»... و «میشود»... را هنوز هم ممکنست در شکل با شخص بکار برد: میتوانم بروم... افسرده نمیشوم... اما همه‌ی این اشکال خصوصیت مشترکی نیز دارند و آن اینست که جزء افعال وجهی فارسی هستند که پس از خود ذکر آئوریست و یا مترادف صرفی آن، یعنی مصدر و یا مصدر مرخم را

الزام مینمایند. صرفا نیز همین خصوصیت است که بـاعث پیدایش جملات بیشخص فارسی معاصر میگردد. ما در پایان بررسی اجمالی ـ انتقادی خود و بهنگام طرح نظر خویش دربارهٔی افعال بیشخص مجددا باین موضوع بازخواهیم گشت.

آلفرد آرندس در گروه دوم از تقسیمات خود جملات بیشخصی را داخل میکند که از لحاظ ساختمان خود جملات اسمی بوده و «پردازه»ی[1] آنها را کلماتی ازقبیل «معلوم» و «روشن» و «یقین» و... نظایر آنها تشکیل میدهد: معلـوم است... یقین است... بدیهی است... مسلم است... ضمنا نیز متذکر میشود کـه این جملات بیشخص بعد از خود ذکر یك فراکرد پیرو را الزام مینمایند. این حکم نیز کامل و دقیق نیست. درست استکه جملات مزبور گاهی بعداز خود ذکرفراکرد پیروی را طلب میکنند و این فراکرد نیز همانا فراکرد پیرو نهادی خواهد بود (ببحث نحو جملات مرکب وابسته در بخش سوم مراجعه شود): معلوم است که چنین امری رخ نخواهد داد... یقین است که اینطور خواهد شد... بدیهیست که این مطلب درست است... مسلم است که اندر قضاوت لیلی... ولی گاهی نیز میتوانند با استناد برگفته‌های قبلی واصل متن در شکل مستقل بکار روند: بله، درست است... البته، یقین است...

و بالاخره نیز آرندس ضمن بحث از گروه سوم متذکر میشود که بـرخی افعال ازقبیل: آمدن، رفتن، رسیدن... و غیره گاهی ترکیبهای ویژه‌ای بوجود میآورند که آن ترکیبها نیز هستهٔی جملات بیشخص را تشکیل میدهند: بنظر می‌آید که... تصور میرود که... بنظر میرسد که... باید گفت که این گروه نیز صرف‌نظر از شکل ساختمانی ویژهٔی خود (جملات فعلی هستند نـه اسمی) از لحاظ خصوصیات نحوی با گروه دوم تفاوت چندانی ندارند. در اینجا نیز معمولا پس از آنها یك فراکرد پیرو نهادی ذکر میگردد: بنظر میآید که مسئله روشن شده است... تصور میرود که دوست شما امروز از سفر بازخـواهد گشت... بنظر میرسد که او قادر بدرك این مسئله نیست...

بطورکلی دیده میشود که هرچند تقسیم‌بندی مزبور آنقدرها جامع وکامل نیست، ولی آرندس در ۴۳ سال قبل مـوفق شده است اشکـال عمدهٔی جملات بیشخص فارسی را بیابد و آنها را توضیح دهد. این نیز بدون تردید قابل بسی تقدیر است و گامی بس مهم در جهت آشنایی و تحقیق اینگونـه جملات بشمار میرود. اما آرندس نتیجه‌گیری علمی لازم را از مشاهـدات ذیقیمت خود بسر نیاورده و در همان مرز تصویر و توصیف برجای مانده است.

۱ـ اصطلاح «پردازه» از آقای دکتر خسرو فرشیدورد اقتباس شده و منظور همان قسمت اسمی گزاره‌های اسمی می‌باشد. ا. ش.

دومین دانشمند زبانشناس شوروی که پس از آرندس تحقیقات نسبتا مفصلتری پیرامون جملات ساده‌ی فارسی بعمل آورده است استاد فقید دانشگاه مسکو لازار پیسکوف میباشد. پیسکوف با بهره‌گیری کامل از نوشته‌های آرندس و با استفاده از دستاوردهای عمومی دانش زبانشناسی بطورکلی و پژوهشهای زبان فارسی بالاخص توانسته است تحقیقات گسترده‌ای پیرامون جملات ساده‌ی فارسی انجام دهد. نامبرده کتابی زیر عنوان «مسائل نحو زبان فارسی» (سال ۱۹۵۹ = ۱۳۴۸) نوشته و چهار سال بعد از آن نیز از تز فوق دکترای خود زیر همان عنوان دفاع نموده است. لازا رپیسیکوف در دو اثرنامبرده از جملات بیشخص فارسی صحبت میکند و ابتدا از جملات بیشخص اصیل‌فارسی که برمبنای یك فعل وجهی (باید، شاید، میتوان...) و یك مصدر مرخم بوجود می‌آیند آغاز مینماید. او متذکر میشودکه اشکال غیرقابل تصریفی نظیر باید، بایست، میبایست، میشود. میشد، میتوان... و غیره که همگی واجد خصوصیات وجهی بوده و بعد از خود ذکر مصدر مرخم را ایجاب مینمایند جملات بیشخص اصیل فارسی را بوجود میآورند.

پروفسور پیسیکوف سپس از دسته‌ی دوم جملات بیشخص صحبت میکند و متذکر میشود که برخی افعال عادی و شخص‌دار مانند «شدن» و «داشتن» و «خواستن»... گاهی در شکل بیشخص استعمال شده و اشکالی نظیر: خوب شد... چه شد... عیب ندارد... نمیخواهد (در معنای «لازم نیست») بوجود میآورند که میتوانند هسته‌ی اصلی جملات بیشخص را تشکیل دهند. بعقیده‌ی ما آوردن اشکال منجمد فعل «شدن» در کنار اشکال منجمد دو فعل «داشتن» و «خواستن» اندکی دور از احتیاط دستوری است. فعل «شدن» در فارسی‌معاصر تقریبا همیشه بعنوان فعل کمکی و در صورت غیر مستقل بکار میروت و حال آنکه فعل «داشتن» هنوز در مرحله‌ی گذر بسوی فعل کمکی قرار دارد. فعل «خواستن» نیز در فارسی معاصر معمولا مستقل است و تنها شکل «نمیخواهد» (در معنای «لازم نیست») و شکل منجمد «میخواهد» (در معنا ی«خواه») دو شکل استثنائی منجمد آنرا تشکیل میدهند.

بالاخره لازار پیسیکوف از اشکال ویژه‌ی ساختمانی نظیر سردم شد و گرمش شد و گرسنه‌مان شد و خوشم آمد و بدت آمد و گریه‌اش گرفت و خنده‌ام گرفت و چندشم شد و یادم آمد... و غیره صحبت میکند که نسبت به تقسیم‌بندی آرندس قدری کاملتر است. نامبرده متذکر میشود که در اینگونه جملات گویا «امکان بکار بردن نهاد» وجود دارد و بهمین دلیل نیز در آنها «گرایش بسوی جملات دو ترکیبی» بچشم میخورد (تز فوق دکترا صفحه ۴۸۳). ضروری است گفته شود که در مدعای بالا دو نکته‌ی مهم وجود دارد که متأسفانه بعقیده‌ی ما هردوی آنها دور از منطق و غیر علمی است واز عدم توجه در پدیده‌های زبانی

سرچشمه میگیرد. نکته‌ی نخست آنست که پیسیکوف از «امکان بکار بردن‌نهاد» صحبت میکند. مدعای خود را براین واقعیت مستند میسازد که ممکن است گفته شود: **من** سردم شد... **او** گرمش شد... **ما** گرسنه‌مان شد... تصور میرود هر دانش‌آموز دبیرستانی هم بآسانی متوجه میشود که جانشینهای شخصی مزبور در جملات بالا هرگز نمیتوانند نهاد باشند. ساده‌ترین دلیل آن نیز اینست که گزاره‌های هر سه مثال (و نیز کلیه‌ی مثالهای ممکنه‌ی دیگر) همیشه در شکل سوم شخص مفرد است و جز این نیز نمیتوانند باشد. دراینصورت طبعا این پرسش پیش می‌آید که: پس مطابقه‌ی بلاتردید نهاد و گزاره چطور میشود؟ گذشته از این برهمه روشن است که در جملات شخص‌دار میتوان نهاد را بدلیل شناسه‌های موجود در گزاره حذف کرد. اما در اینجا شناسه‌ی موجود در گزاره همیشه ما را بسوی سوم شخص مفرد راهبر میشود و حال آنکه در مثالهای بالا جانشینهای شخصی میتوانند از تمام اشخاص و کمیتها باشند. نکته‌ی دوم اینست که پیسیکوف ادعایی برخلاف جریان مسلم تحول تاریخی زبان مینماید. تردیدی نیست که جملات اولیه‌ای که بشر بزبان آورده است جملات دو ترکیبی بوده‌اند، نهادی و گزاره‌ای داشته‌اند. پس سیر قهقهرائی تحول زبان در گفته‌ی بالا چگونه مستدل خواهد گردید؟! باری، امکان کاربرد جانشینهای شخصی مختلف در ابتدای جملات بیشخص مزبور دلیل کاملا متفاوتی دارد که دردنباله‌ی همین بحث و پس از بررسی اجمالی ــ انتقادی گفته‌های دانشمندان زبانشناس از آن صحبت خواهد شد.

دکتر یوری روبینچیك زبانشناس دیگر شوروی است که همزمان با پیسیکوف سرگرم پژوهش پیرامون دستور زبان فارسی بوده است. نامبرده در جزوه‌ای بنام «زبان فارسی معاصر» (۱۹٦۰ = ۱۳۳۹) انواع جملات بیشخص فارسی را تا شش نوع بالا میبرد که در اصل تکرار مشروحتر و ریزتر همان انواع قبلی است و تنها فرق در آن است که برخی تفاوتهای جزئی را در ساخت جملات ملاك قرار داده و برتعداد انواع افزوده است. اما دانشمند زبانشناس دیگر شوروی بنام آ. بلیتسین که تحت رهبری روبینچیك تز دکترای خود را در موضوع «جملات بیشخص در زبان فارسی معاصر» بپایان برده است با تفصیل بیشتر و طبعا نیز (بمقتضای نوع تز) با دقت بیشتر ببحث پیرامون اینگونه جملات پرداخته است. بلیتسین ابتکار جدیدی بکار بسته و جملات بیشخص فارسی معاصر را بدو دسته‌ی بزرگ: جملات بیشخص فعلی و جملات بیشخص اسمی قسمت کرده است. سپس نیز در هر دسته بشرح گونه‌های مختلف موجود و ذکر خصوصیات آنها میپردازد. میتوان گفت که دانشمند نامبرده کلیه‌ی انواع جملات بیشخص فارسی معاصر را در زیر چتر همان دو دسته‌ی بزرگ گرد آورده و تصویر نموده است. منتها او نیز در این اثر عمیق و ارزنده‌ی علمی و

تحقیقی خود قدم از دایره‌ی تصویر و توصیف فراتر نگذاشته نسبت بجریان تحول تاریخی و تکامل ضروری اینگونه جملات بی‌اعتنا مانده است. چون در زیر از تقسیم‌بندی دیگر این جملات توسط دکتر حسن محمودزاده که در اصل شباهتی نیز با طرز تقسیم بلیتسین دارد صحبت خواهیم کرد. بمنظور پرهیز از اطناب و تکرار مطالب از ذکر آنها خودداری میشود.

آخرین دانشمند شوروی که سالهای متمادی (در حدود ۳۵ سال) درزمینه‌ی جملات ساده‌ی فارسی سرگرم پژوهش بوده، تز دکترا و فوق دکترای خود را نیز در همان رشته تهیه نموده است دکتر حسن محمودزاده میباشد. این دانشمند در سال ۱۹۷۵ (۱۳۵٤) یك کتاب درسی زیر عنوان «نحو جملات ساده در زبان فارسی» بزبان آذربایجانی منتشر نمود و در ۱۹۸۲ (۱۳٦۰) نیز شکل جامعتر همان اثر را بزبان روسی انتشار داد. در سال ۱۹۸۳ نیز از تز فوق دکترای خود زیر همان عنوان با موفقیت دفاع نمود. خوشبختانه هردوکتاب‌مزبور در دسترس نگارنده‌ی این سطور است و میتواند با تفصیل بیشتر از آنهاصحبت نماید. دکتر محمودزاده در کتاب اولی خود بتفصیل از جملات بیشخص فارسی صحبت میکند (۱۱ صفحه). دانشمند مزبور در ابتدای بحث خود تعریف کاملا صحیحی از جملات بیشخص بیان میکند و متذکر میشود که در جملات بیشخص نهاد وجود ندارد و تصور آن نیز غیرمقدور است. خود این تعریف موجزپاسخی دندان‌شکن ببرخی ملاحظات در زمینه‌ی «امکان ذکر نهاد» و «گرایش بسوی‌جملات دو ترکیبی» (نظر پیسیکوف) بشمار میرود. دکتر محمودزاده نکته‌ی جالب‌دیگری نیز بیان میدارد و آن اینست که وی با استناد برگفته‌های دانشمند زبانشناس روس وپیشکسوت نحو زبان روسی شاخماتوف متذکر میشود که هرچند عضو عمده در جملات بیشخص از لحاظ شکل شبیه گزاره است، ولی این عضوعمده مسلما گزاره نخواهد بود. این تذکر نیز مورد تأیید کامل ما میباشد. ما معتقدیم که در جملات بیشخص فارسی عضو عمده‌ای که در ظاهر بصورت گزاره جلوه‌گر است درحقیقت گزاره نیست و بطوریکه در دنباله‌ی همین بحث خواهیم دید تلفیقی کامل از نهاد و گزاره است که در نقش عضو عمده بکار رفته است.

باری، دکتر محمودزاده نیز مانند سلف خود بلیتسین جملات بیشخص فارسی را بدو دسته‌ی بزرگ: فعلی واسمی تقسیم کرده‌ودر هردسته بجستجوی انواع ممکنه میپردازد و از این لحاظ تفاوت چشمگیری با بلیتسین ندارد. اما این دانشمند نیز مانند دیگران فقط تلاش خود را در پیدا کردن کلیه‌ی انواع مختلف جملات بیشخص فارسی مبذول میدارد و چیزی پیرامون سیر تاریخی تحول این جملات نمیگوید. درصورتیکه بنظر ما بررسی جملات بیشخص فارسی از زاویه‌ی تاریخی کمك شایانی بدرك ماهیت وجودی آنها نموده و میگوید که چگونه نهاد اولیه در جریان این تکامل تاریخی در پرده‌ی اختفا مستور گشته و

در برخی از آنها در مرحله‌ی اختفا میباشد.

ما ضمن قبول کلیه‌ی انواع جملات بیشخص فارسی که توسط بلیتسین و محمودزاده ارائه شده‌اند و ضمن قدردانی صمیمانه از زحمـــات علمی این دو دانشمند ببررسی انواع جملات بیشخص فارسی میپردازیم. در هر مورد خواهیم کوشید تا آنجا که در حیطه‌ی قدرت ما است سیر تاریخی تحول آنها را دنبال نماییم. ضمنا نیز بمقتضای موقعیت برخی انواع دیگر را یادآور شویم و یـا از برخی انواع پیشنهادی درگذریم.

قبل از هر چیز لازم است در اطراف ریشه‌های تـاریخی جملات بیشخص بتوضیح مختصری مبادرت ورزید. بشر اولیه بهنگام تفکیك عمل از عامل، فعل از فاعل و مسند از مسندالیه مسلما متوجه دو عنصر بوده والا تفکیك مفهومی نداشته است. پس تردیدی نیست که جملات ساده‌ی اولیه‌ی بشری جملات دو ترکیبی بوده‌اندکه درآنها نهاد وگزاره هردو درکنارهم وجود داشته‌اند. درجریان پیشرفت‌وتکامل‌زبان عوامل‌گوناگونی‌که درزیر به‌آنهااشاره‌میشودباعث‌شده‌اندکه در زبان فارسی یکی از دو عضو اصلی و یا حتی هر دو عضو بکار گرفته نشوند، درهم ادغام گردند و جمله بصورت یك ترکیبی با یك عضو عمده درآید. وجـود عضو عمده در جملات یك ترکیبی ضروری است و بطوریکه در زیر خواهیم دید این عضو باشکال و صور مختلف تظاهر میکند و در هر حـــال نمودار هسته‌ی پردیکاتیف جمله خواهد بود. در جملات بیشخص فارسی نیز عضو عمده همان کلمه و یا ترکیبی است که هسته‌ی پردیکاتیف جمله را تشکیل میدهد وبطوریکه در بالا اشاره کردیم نباید آنرا با گزاره‌ی معمولی اشتباه نمود.

جملات بیشخص فارسی معاصر تنها دارای یك عضو عمده هستند که گاه میتواند اعضای درجه‌ی دومی هم در کنار خود داشته باشد. اما تمامی این جملات در مرحله‌ی فعلی زبان و در صورت کاربرد مجزا و منفرد (نه در ترکیب جملات مرکب) دارای نهاد نیستند و نمیتوان نیز نهادی برای آنها تصور نمود.

و اما درخصوص تقسیم‌بندی جملات بیشخص فارسی باید متذکر شدکه ما در بالا با گفته‌های آرندس، پیسیکوف، روبینچیك، بلیتسین و محمودزاده آشنـا شدیم. در تقسیم‌بندی دو دانشمند اخیر ملاك مشخصی بچشم میخورد که همان ساخت گرامری خود جمله‌ی بیشخص بود. در تقسیم‌بندی سه دانشمند اولی در اصل ملاك قطعی و مشخصی دیده نمیشود. بعقیده‌ی ما دلیل اصلی این تشتت آراء در برگزیدن ملاك تقسیم‌بندی را باید در عدم توجه پژوهشگران بجریـان تکامل تاریخی ساخت جملات بیشخص فارسی جستجو نمـود. این دانشمندان ناگزیر شده‌اند برمبنای بررسی ظاهری و تحلیل ساختمانی و یا معنایی انبوه مثالهایی که دراختیار داشته‌اند ملاکی نه‌چندان پخته و دقیق برگزینند و عمل تقسیم را انجام دهند. ولی ما معتقدیم که اگر کلیه‌ی نمونه‌های مـوجود از این

جملات را از نظر سیر تکاملی تاریخی آنها بررسی نماییم بوضوح تمام دو گروه عمده و اصلی را در آنها تشخیص خواهیم داد. در یك گروه از آنها نهاد اصلی جمله بمرور زمان و تحت تأثیر قوانین مسلم پیشرفت زبان در داخل جمله حل گردیده، از تجلی افتاده، رنگ باخته و حالا دیگر شناخته نمیشود: باید گفت، نمیتوان فهمید، نشاید رفت، سردم شد، لجش گرفت... دلیل اصلی این مدعا نیز آن است که این گروه از جملات بیشخص در مرحله‌ی کنونی هرگز نمیتوانند نهادی داشته باشند. حتی اگر در ترکیب جملات مرکب وابسته بعنوان فراکرد پایه نیز بکار روند قادر نیستند فراکرد پیرو نهادی (که بتواند جانشین گرامری نهاد گردد) داشته باشند. ما بطور مشروط اینها را جملات بیشخص اصیل فارسی مینامیم. اما گروه دوم آنهایی هستند که اصولا فاقد نهادند و طبعا باید جای خالی نهاد را حفظ نمایند. بهمین دلیل است که این گروه قادرند در ترکیب جملات مرکب وابسته یك فراکرد پیرو نهادی بپذیرند و نهاد غیر موجود خود را در شکل فراکرد پیرو بدست آورند: بنظر میرسد که... معلوم است که...کافی است که... اینها را نیز بطور مشروط «اشکال بیشخص از جملات بیشخص» خواهیم نامید. از همین توضیحات ساده آشکار میشود که اگر ما کلیه‌ی جملات مزبور را بدو گروه: جملات بیشخص اصیل و اشکال بیشخص قسمت نماییم اولا گامی جدی در تحلیل تاریخی ایندسته از جملات یك ترکیبی برداشته‌ایم و ثانیا باحتمال قوی توانسته‌ایم کلیه‌ی انواع ساختمانی آنها را بطور دقیقتری احاطه نماییم و از صافی ملاك خود بگذرانیم.

گروه یکم ـ جملات بیشخص اصیل فارسی. گفتیم که در این گروه از جملات در اصل نهاد وجود داشته‌است، ولی‌این نهاددر جریان تحولات‌ساختمانی و معنایی رنگ‌باخته، جای گرامری خود را از دست داده و دیگر شناخته نمیشود. بزرگترین دلیل وجود نهاد مخفی در این جملات آن است که آنها بهیچوجه نمیتوانند نهادی دیگر بپذیرند و حتی اگر این نهاد درشکل یك فراکرد پیرو نهادی هم باشد باز نمیتواند جایی در ساخت نحوی آنها بیابد. بزرگترین دسته‌ی این گروه همان است که اغلب دانشمندان بآنها اشاره کرده‌اند. این گروه شامل جملاتی است که در آنها اشکال منجمد و ثابت فعل «بایستن» نظیر باید، بایستی، میباید، میبایستی، نباید، نبایستی... و اشکال منجمد فعل «شایستن» نظیر شاید، نشاید... در کنار یك مصدر مرخم و یا یك مصدر (اغلب در فارسی کلاسیك) قرار گرفته‌اند. جملاتی نظیر باید رفت یا نشاید گفت را در نظر بگیریم. در حال حاضر دشوار است کسی بتواند برای آنها نهادی تصور نماید. اما مگر واقعا نیز چنین است؟ ــ البته خیر. در ادوار اولیه‌ی فارسی دری دو فعل «بایستن» و «شایستن» دارای معانی مستقل بوده و بالطبع نیز در شکل افعال مستقل بکار میرفته‌اند. هرکدام ازاین دوفعل اشکال قابل‌تصریف مختلفی

هم داشته‌اند. درنتیجه نیز جملاتی نظیر: رفتن باید... گفتن نشاید... وجود داشته‌اند. البته در اشکال تصریف‌شده‌ی این افعال پیدایش جملات بیشخص و اختفای نهاد امکان‌ناپذیر بوده است (زیرا این اشکال دارای شناسه هستند و از روی شناسه فورا میتوان نهاد را یافت) و فقط در سوم شخص مفرد و شکل عمومی آنست که چنین امکانی بوجود می‌آید. کاملا واضح است که در شکل: «رفتن باید» مصدر «رفتن» ــ نهاد است و فعل مستقل «باید» (در معنای «لازم است») نیز گزاره. در شکل «گفتن نشاید» نیز مصدر «گفتن» ــ نهاد است و فعل مستقل «نشاید» (در معنای «شایسته نیست») نیز گزاره. اما اگر توجه‌کنیم که اولادو فعل «باید» و «شاید» هردو از افعال وجهی هستند که نقش بسیارمهم گرامری دارند و در کنار خود وجود آئوریست، یا مترادفات صرفی آن (مصدر یا مصدر مرخم) را الزام مینمایند و ثانیا دقت کنیم که دو مصدر «رفتن» و «گفتن» هردو در مثالهای بالا جانشین اسم شده‌اند تا بتوانند در نقش نهاد بمانند وثالثا نقش اصلی افعال وجهی در فارسی همانا ابراز تأثیر روی وجه گرامری فعل مجاور است نه بیان معنای لغوی (نقش گرامری دارند و نه‌لفظی) بسهولت‌آشکار میشود که زمینه‌ی مساعدی برای تغییر مکان دو عضو جمله و انتقال دو فعل وجهی بابتدای آن بوجود می‌آید: باید رفتن... نشاید گفتن... این مرحله همانا حساسترین مرحله ی‌تشکیل جملات بیشخص است، زیرا دو فعل وجهی «باید» و «شاید» در ابتدای جمله دیگر رنگ گزاره بودن خود را باخته‌اند و دو مصدر «رفتن» و «گفتن» نیز بدلیل قرار گرفتن در انتهای جمله جلا و رونق نهاد بودن را از دست داده‌اند:

بانبوه زخمی بباید زدن سپه را همه پیش باید شدن (فردوسی)

بخصوص وقتیکه دو مصدر مزبور بصورت مرخم نیز درآیند و بمرور زمان نیز معانی لغوی دو فعل «باید» و «شاید» در درجات بعدی اهمیت قرار گیرد و نقش تحمیل وجه آنها بارز گردد، دیگر بازشناختن «رفت» و «گفت» بعنوان نهاد کار دشواری خواهد گردید. اما نهادها درحقیقت همچنان وجود دارند و مسلما نمیتوان نهاد دیگری برای آنها تصور نمود. اینست که اینها جملات بیشخص اصیل فارسی معاصر هستند.

اشکال منجمد فعل «توانستن» نظیر «میتوان» و «نتوان» و «بتوان» و... در کنار مصدر و یا مصدر مرخم نیز دسته‌ی دیگری از این جملات را تشکیل‌میدهند: نتوان گفت... میتوان رفت... با استدلالی نظیر آنچه در بالا کردیم بسهولت میتوان فهمید که در دو مثال بالا نیز جریان: گفتن نتوان... و رفتن میتوان... و بعد نیز جریان: نتوان گفتن... و میتوان رفتن... و بالاخره نیز: نتوان گفت... و میتوان رفت... رخ داده است. بنابراین در دو مثال بالا نیز دو مصدر مرخم «گفت» و «رفت» در اصل همان نهادهای‌مختفی جملات بوده و«میتوان» و«نتوان»

نیز گزاره‌های اولیه بوده‌اند:

توان بحلق فـــرو بـــردن استخوان درشت
ولی شکم بدرد چون بگیرد اندر ناف. (سعدی)

از فعل کمکی «شدن» نیز یکی دو شکل منجمد (میشود، میشد، نمیشود، نمیشد) وجود دارند که در کنار مصدر مرخم ویا مصدر تشکیل جملات بیشخص اصیل را میدهند: نمیشود فهمید... میشود تصورکرد... نمیشد تشخیص داد... مسلم است که با استدلالی نظیر بالا و با توجه بـاینکه در اینگونـه مثالها فعل «شدن» در معنای «امکان داشتن» است میتوان درك کرد که در مثالهای بالا نیز مصادر مرخم «فهمید» و «تصور کرد» و «تشخیص داد» در اصل همان نهادهای مختفی هستند که در کنار خود نیز گزاره‌های اصلی (نمیشود، میشود ونمیشد) را دارند.

دسته‌ی دیگری از جملات بیشخص اصیل فارسی آنهایی هستند کـه درحقیقت یکنوع واحد فرازئولوژیك (ترکیبهای استوار بامعانی مشخص) را تشکیل داده و در آنها سه عنصر اساسی زیر وجود دارند:

- برخی افعال مشخص فارسی از قبیل: آمدن، گرفتن، شدن...
- بعضی اسامی مشخص از قبیل: حیف، بد، خوش، خواب، مـــات، لج، حرص، خنده، چندش، سرد، گرم...
- یك ضمیر متصل مفعولی (آنکلیتیك) در دنبال اسامی بالا.

با فعل «آمدن» این جملات: بدم میآید... حیفش آمد... خوشمان آمـد... خوابتان می‌آید...

با فعل «بردن» این جملات: ماتم برد... خوابمان میبرد....

با فعل «گرفتن» این جملات: حرصم گرفت... لجت گرفت... خنده‌مـــان گرفت... گریه‌شان گرفت...

با فعل «شدن» این جملات: سردم شد... گـرممان شد... چندشم شد... دعوام شد...

اینگونه جملات را نیز در فارسی معاصر باید جزء جملات بیشخص اصیل شمرد، زیرا نهاد آنها تا حدودی مختفی است ونمیتوانانند نهاد دیگری در هیچ شکل گرامری بپذیرند. اما باید گفت که درجه‌ی اختفای نهاد در این جملات کمتر از سه دسته‌ی اولی است. در آنجا جابجایی کلمات و ضعیف شدن معنای لغوی و تقویت نقش وجه‌دهنده باعث اختفای نهاد میشد وحال آنکه دراینجا آنکلیتیك بعنوان مفعول (صریح یا غیر صریح) و نیز معنای کلاسیك بـرخی افعال نقش عمده‌ای در پیدایش ترکیبهای استوار و پایدار داشته‌اند. در این جملات بسهولت میتوان فهمید که اسم‌مقدم برآنکلیتیك چیزی‌جز نهاد جمله‌نیست. البته‌گزاره‌های تمامی این جملات در سوم شخص مفرد است و این امر کاملا طبیعی و علمی‌است، زیرا باید با همان اسامی مفرد مطابقه داشته باشند: بدم آمد = بد بمن آمد...

حیفش آمد = حیف باو آمد... ماتم برد = مات مرا برد... خوابمان میبرد = خواب ما را میبرد... حرصم گرفت = حرص‌مرا احاطه‌کرد... لجت گرفت = لج برتو مستولی شد... خنده‌مان گرفت = خنده برما مستولی شد... سردم شد = مرا سرد شد... یا سرد بسوی من آمد... گرممان شد = ما را گرم شد... چندشم شد = چندش برمن عارض شد...

تا اینجا تقسیم‌بندی ما با تقسیم‌بندی دکتر محمودزاده تقریبا یکسان بود و تمام جملات ما از نوع جملات فعلی بودند. البته درتقسیم‌بندی دکتر محمودزاده برخی مثالها در دسته‌ی چهارم وجود دارند که مورد موافقت ما نیست و جای‌آنها در این گروه نمیباشد. در آنجا مثالهایی نظیر احتمال میرود... گمان میرود... فرق نمیکند... اهمیت ندارد... جا ندارد... وجود دارند که فاقد آنکلیتیک‌میباشند و حال آنکه در مثالهای ما در همه‌جا این عنصر گرامری وجود دارد و در تمامی مثالهای ما بدون استثناء میتوان یك جانشین شخصی موافق با آنکلیتیك در ابتدای جمله ذکر کرد و این ملاك درحقیقت شاخص اصلی دسته‌ی چهارم میباشد: (من) بدم آمد... (او) حیفش آمد... (ما) خوشمان آمد... (شما)خوابتان می‌آید... (من) ماتم برد... (ما) خوابمان میبرد... (من) حرصم گرفت... (تو) لجت گرفت... (ما) خنده‌مان گرفت... (من) سردم شد... (ما) گرممان شد... (من) چندشم شد... (من) دعوام شد...

در اینجا چنین پرسشی پیش می‌آید که چرا بکار بردن این جانشینهای شخصی (منطبق با آنکلیتیك) در ابتدای جملات مزبور ممکن است؟ مگر اینها نهاد نیستند؟ ـ این جانشینها بدون شك نهاد نیستند، زیرا گزاره‌ها همیشه‌در شکل ثابت سوم شخص مفرد هستند و حال آنکه این جانشینها میتوانند از همه نوع (از لحاظ شخص و کمیت) باشند. این جانشینها در حقیقت شکل دیگر همان آنکلیتیکها هستند که برای برجسته نمایاندن آن عنصر بکار رفته‌اند. بیمناسبت نیست در اینجا گفته شود که در فارسی معاصر نظایر فراوانی از اینگونه نهادهای غیرواقعی در یك‌سری جملات وجود دارد که آنها را جملات «ذو وجهین» و «ذات وجهین» مینامند. در جمله‌های نمونه‌ی: اسب قیمتش گران است و من سرم درد میکند... اسم «اسب» و جانشین شخصی «من» در بدو امر ممکنست همانند نهاد تلقی شوند. ولی کمی تأمل ثابت میکند که نهادهای واقعی و حقیقی همان اسامی «قیمت» و «سر» هستند که همراه با کلمات «اسب» و «من» تشکیل ترکیب تعیینی «قیمت اسب» و «سرمن» میدهند و اینها هستند که نهادهای اصلی جملات را تشکیل میدهند: قیمت اسب گران است... سر من درد میکند... اما چون خواسته‌اند اجزاء دوم ترکیبهای اضافه‌ای بالا (اسب و من) را برجسته نشان دهند و توجه را بآنها جلب نمایند از یك وسیله‌ی عادی زبان فارسی، یعنی انتقال آنها بابتدای جمله استفاده نموده‌اند: من سر... درد

میکند... اسب قیمت... گران است. اما دیده میشود که جای اسامی «من» و «اسب» در داخل ترکیب خالی مانده است. چاره‌ی این امر بسی آسان است: یك پسوند نسبی که نمودار عناصر جابجا شده باشد در محل آنها قرار میدهند: من سرم درد میکند... اسب قیمتش گران است...

چهار دسته جمله‌ای که تاکنون از نظر گذشت همه از گروه یکم بودند ودر تمام آنها نهاد مختفی در داخل جمله بطرزی مستدل نمایانده شد. مابقی نمونه‌هایی که توسط دانشمندان ارائه شده‌اند جزء گروه دوم میباشند.

گروه دوم ــ اشکال بیشخص از جملات بیشخص. در این گروه از جملات بیشخص فارسی عضو عمده معمولا درصورت افعال، ترکیبهای فعلی و یا در صورت گزاره‌ی جملات اسمی بکار میرود که **همگی آنها بدون استثناء در شکل سوم شخص مفرد هستند.** این کلمات در حالت عادی میتوانند در داخل جملات ساده در نقش گزاره‌ی جملات دو ترکیبی بکار روند و نهاد مربوط بآنها نیز اسامی و یا ترکیبهایی باشند که بتوانند با سوم شخص مفرد مطابقه نمایند. بطوریکه گفتیم خصوصیت اصلی تمامی نمونه‌های این گروه آن است که اولا فاقد نهاد هستند و ثانیا (و مهمتر از همه) فعل و یا رابط گزاره‌ای آنها در شکل سوم شخص مفرد است.

در دسته‌ی نخست این جملات بعضی افعال یا ترکیبهای فعلی در شکل سوم شخص مفرد عضو عمده‌ی جمله‌ی بیشخص را تشکیل داده، فاقد نهاد بوده وخود آنها نیز فراکرد پایه‌ی یك جمله‌ی مرکب وابسته میباشند. این فراکردهای پایه‌ی بدون نهاد الزاما یك فراکرد پیرو نهادی بدنبال خواهند داشت که خود آن فراکرد پیرو نقش نهاد غیر موجود را بازی مینماید. برای برخی از این افعال نمونه‌هایی میآوریم:

بنظر میرسد که مطلب بقدر کافی روشن شده باشد...
تصور میرود که بزودی برادرم از سفر برگردد.
طولی نکشید که او از سفر بازگشت...
معلوم میشود که شما هنوز باصل مطلب وارد نشده‌اید...
بفکرم (بخاطرم) رسید که باید بدوستم نامه بنویسم...
اهمیت ندارد که دشمن چه میگوید...
فرقی نمیکند (ندارد) که او بیاید یا نیاید...
احتمال (گمان) میرود که امشب باران ببارد...
جا دارد که نمایشگاهی هنری ترتیب دهیم...
یادم رفت بشما بگویم...
خوب شد که متوجه اینموضوع شدید...
نشد که بسفر بروم...

نمیشود چنین اقدامی کرد...

دیده میشود که فراکردهای پایه‌ی جملات مرکب وابسته‌ی بالا **همگی** فاقد نهاده بوده و گزاره‌های آنها در سوم شخص مفرد است. این فراکردهای پایه در شکل حاضر خود اشکال بیشخص از جملات بیشخص هستند، ولی افعال آنها در صورت استعمال مجزا و منفرد میتوانند گزاره‌های جملات ساده‌ی دو ترکیبی عادی باشند: از دور سوادآبادی **بنظر میرسد**... اجرای این منظور کاملا تصور میشود... انجام‌این‌امر **طولی‌نکشید**... نتیجه‌ی‌آزمایش‌فردا **معلوم‌میشود**... مطلب مهمی **بفکرم (بخاطرم) رسید**... گفته‌های غرض‌آلوددشمنان **اهمیت‌ندارد**... بود ونبوداو **فرقی نمیکند (فرقی ندارد)**... بارندگی‌شدید **احتمال‌میرود** (دارد)... تشکیل یك نمایشگاه هنری کاملا **جا دارد**... صحبت با شما **از یادم رفت**... این یادآوری شما **چه خوب شد**... دیدار او **میسر نشد**... انجام این کار **ممکن نمیشود**...

بطوریکه دیده میشود در کلیه‌ی مثالهای بالا افعال نمودار گزاره در سوم شخص مفرد بکار رفته و نهادهای مربوطه نیز کلمات و ترکیبهایی هستند که با سوم شخص مفرد وفق دارند. اینگونه جملات را البته بطور بسیار مشروط و فقط درصورت بکار رفتن در نقش یك فراکرد پایه میتوان اشکال بیشخص از جملات بیشخص نامید و اطلاق «فعل بیشخص» بآنها میسر نیست.

دسته‌ی دوم که شباهت لفظی و معنایی زیادی نیز با دسته‌ی اول دارد معمولا شامل اسامی مجردی میگردد که همراه با یك رابط گزاره‌ای («است»، «بود»، «میباشد»...) در نقش فراکرد پایه بکار میرود. این فراکرد پایه البته باید فاقد نهاد باشد و فراکرد پیرو جانشین نهاد غیر موجود میگردد: بدیهی است که... مسلم است که... یقین است که... راست است که... درست است که... دروغ است که... معلوم است که... حیف است که... دشوار است که...آسان است که... ممکن است که...

در تمام مثالهای بالا میتوان فرکرد پیرو دلخواهی که البته از لحاظ معنا مطابقت داشته باشد گذاشت و این فراکرد پیرو مسلما فراکرد پیرو نهادی خواهد بود (زیرا فراکرد پایه خود فاقد نهاد و جزو جوی‌های آن میباشد). هم در دسته‌ی اول و هم در دسته‌ی دوم عامل اصلی وعمده‌ی ایجاد اشکال بیشخص قبل از هر چیز شکل سوم شخص مفرد است که زمینه‌ی مساعدی برای فقدان نهاد فراهم میسازد. در مرحله‌ی بعدی نیز معنای لغوی خود آن کلمات است که غالبا مناسبات ذهنی گوینده یا نویسنده را نسبت به امور مختلف بیان میدارد. دسته‌ی دوم را نیز بطور بسیار مشروط و فقط در صورت بکار رفتن در نقش فراکرد پایه میتوان اشکال بیشخص نامید و لاغیر.

دکتر محمودزاده در کتاب خود تعدادی چیستانرا نیز برای گروه دوم مثال

میآورد که در آنها عنصر مورد سئوال صراحتا گفته نمیشود و فقط خصوصیات آ ندر شکل پوشیده و معمائی بیان میگردد. تمام این چیستانها بازهم اشکال بیشخصی هستند که عضو عمده‌شان در سوم شخص مفردست: نه دست دارد، نه پا، خر میبرد همه‌جا (نامه).

۲ـ جملات با شخص غیر معین.

تا آنجا که برما معلوم است از اینگونه جملات نیز در آثار محققان‌زبانشناس ایرانی نامی برده نمیشود و ساخت ویژه‌ی گرامری آنها مورد تحلیل قرارنگرفته است. اینها جملات یك ترکیبی فاقد نهادی هستند که عضو عمده‌ی آنها معمولا در شکل سوم شخص جمع می‌آید. ظاهرا سوم شخص جمع باید اشاره‌بشخصی داشته باشد (آنها)، ولی این شخص غیر معین است، مشخص نیست، معلوم نیست که عامل عمل دقیقا چه کسانی هستند. اینگونه جملات در موارد مختلف بکار میروند، ولی در تمامی موارد مزبور جنبه‌ی عمومی و مشترکی نیز وجود دارد و آن اینست که گوینده یا نویسنده توجهی بذکر دقیق عامل عمل ندارد، گاهی نیز عمدا از ذکر منبع (عامل) خودداری میکند. برای نویسنده و یاگوینده بیان اصل رویداد مهم است، نه عامل عمل.

اغلب اوقات وقتی گوینده یا نویسنده بخواهد رویدادی را به «همگان» و یا به اکثر مردم و یا حتی عده‌ی معتنابهی از آنان نسبت دهد از ذکر اسامی آنان و حتی از ذکر کنایه‌ی تعمیمی «همه» خودداری کرده و فقط بذکر اصل رویداد میپردازد و عامل آنرا درسوم شخص جمع فعل‌متجلی میسازد. در ادبیات‌فارسی، خواه در نثر و خواه در نظم، با نظایر فراوانی از این جملات برخورد میشود:

گویند مرا چوزاد مادر پستان بدهن گرفتن آموخت. (ایرج‌میرزا)

در رفتن جان از بدن **گویند** هر نوعی سخن

من خود بچشم خویشتن دیدم که جانم میرود. (سعدی)

گویند بوی زلف تو جان تازه میکند سلمان، قبول کن که من ازجان شنده‌ام (سلمان ساوجی)

از نیستان تا **مرا ببریده‌اند** از نفیرم مرد و زن نالیده‌اند (مولوی)

کاملا واضحست که در هیچیك از مثالهای بالا نمیتوان جانشین سوم‌شخص جمع را در محل نهاد بکار برد، زیرا آن جانشین که بنفسه باید مشخص باشد هرگز نمیتواند مقصود گوینده یا نویسنده را برآورد.

و نیز ممکن است که گاهی رویداد مورد نظر از دیدگاه نویسنده یا گوینده حقیقتا جنبه‌ی عمومی داشته و شامل همگان گردد. دراینصورت نیز مسلما نمیتوان جانشین سوم شخص جمع را در محل نهاد قرار داد:

بهر فسرده لب خشك و چشم تر **ندهند**
قبول داغ محبت بهر جگر **ندهند**. (صائب تبریزی)
نگاهی را بصد جان **میفروشند**
بخر، ایدل که ارزان **میفروشند**. (سنجر کاشی)
در عهد جمال تو **نگیرند** زگل آب
عکس تو بهر آب که افتاد گلابست (میرغروری کاشی)

گاهی نیز عامل عمل از نظر گوینده یا نویسنده در هیأت طبیعت و آفرینش جلوه میکند. در اینصورت نیز غالبا بشکل سوم شخص جمع توسل میجوید:

مرا نه سر، نه سامان آفریدند
پریشانم، پریشان **آفریدند**
پریشان خاطران رفتند در خاك
مرا ازخاك ایشان**آفریدند**. (باباطاهرعریان)
نهاده‌اند زروز نخست بردل من غمی‌که تادم مردن نمیرود زتنم. (مؤیدثابتی)

و بالاخره گاهی گوینده یا نویسنده عالما عامدا و با منظور خاصی عامل عمل را (که غالبا خود او میباشد) پنهان میسازد و آنرا بدیگران نسبت میدهد و بدینطریق شایعه‌ای منتشر میکند. این طرز کار بویژه در زمان معاصر که شایعه‌پراکنی رواج دارد متداول است:

میگویند از فلان روز قیمت... گران میشود...

بدیهی است در کلیه‌ی موارد بالا توجه اساسی معطوف بیان خود رویداد یا خبر است و عامل عمل موردنظر نمیباشد.

۲ـ جملات با شخص عمومی.

با نظایر اینگونه جملات نیز بحد وفور در محاورات عادی و بخصوص در امثال و حکم وپند و اندرز (خواه در نثر و خواه در نظم) برخورد میشود. دراینجا با جملات یك ترکیبی بدون نهادی روبرو هستیم که عضو عمده‌ی آنها در شکل گزاره (و غالبا در دوم شخص مفرد) می‌آید، ولی هرگز نمیتوان یك جانشین شخصی را بطور مشخص در محل نهاد قرار داد، زیرا دراینصورت خصوصیت اصلی محتوای جمله که همانا شمول عامه است از بین میرود. مضمون اینگونه جملات بتمام افراد بشر و یا حداقل بگروه بزرگی از انسانها مربوط میباشد.

مهمترین دسته‌ی این جملات آنهایی هستند که عضو عمده‌شان در شکل فعل دوم شخص مفرد آمده و متضمن بیان اندرز و پند و یا ایراد مثلی مشهور باشد. بدیهی است که چنین مضامینی معمولا همگان را دربرمیگیرد، شخص آنها شخص عمومی است نه مشخص:

هرچه **کنی** بخود **کنی**، گر همه نیك و **بدکنی**...

بد مکن که **بد افتی، چه‌مکن** که خود **افتی...**

از مکافات عمل **غافل‌مشو** گندم از گندم بروید جو زجو...

... بجز متاع محبت که گر تمامت عمر

بدین‌متاع **تجارت کنی زیان نکنی.** (ملك‌الشعراء بهار)

با ضعیفان هر که گرمی کرد عالمگیر شد

ذره‌پرور باش تا خورشید تابانت کند. (میرظلی تبریزی)

فی‌الجمله، حدیث مطلق از **من بشنو**

آزار مکن که تا **نیازارندت.** (بابا افضل کاشانی)

بیت اخیر بویژه از آنجهت جالب توجه است که عضو عمده‌ی جمله‌ی یك ترکیبی دومی (...تا نیازارندت) در شکل سوم شخص جمع فعل آمده است، ولی این شکل بهمگان مربوط است و بنابراین باید آنرا هم جزء ایندسته از جملات یك ترکیبی شمرد.

رباعی زیر نیز نمونه‌ی خوبی برای اینگونه جملات میتواند باشد:

صد خانه اگر بطاعت **آباد کنی** به زآن نبود که خاطری **شاد کنی.**

گر بنده کنی بلطف آزادی را بهتر که هزار بنده **آزاد کنی.**

(علاءالدین سمنانی)

و بالاخره شعرمشهور زیر ازهاتف اصفهانی‌مشحون ازاینگونه جملات‌است:

چشم **دل باز کن** که **جان بینی** آنچه نادیدنی‌است آن بینی.

آنچه بینی، دلت همان خواهد و آنچه خواهد دلت، **همان بینی.**

دل هر ذره را که **بشکافی** آفتابیش در میان **بینی**

از مضیق حیات **درگذری** وسعت ملك لامکان **بینی.**

تا بجایی رساندت که یکی از جهان و جهانیان **بینی.**

با یکی **عشق ورز** از دل و جان تا بعین الیقین **عیان بینی.**

که **یکی** هست و هیچ نیست جز او وحده لااله الاهو! (هاتف اصفهانی)

در برخی دیگر از این جملات مضمون پند و اندرز وجود ندارد، خطابی‌ساده است، ولی این خطاب مرجع مشخص دوم شخص مفرد را ندارد:

بمویی بسته صبرم، نغمه‌ی تا راست **پنداری**

دلم از هیچ میرنجد، **دل** یاراست **پنداری.** (نظیری نیشابوری)

در وادی **محبت دانی** چکار کردم؟

اول بسر دویدم، آخر زپا فتادم. (فروغی بسطامی)

چو شمع آتش سوزان درون جان دارم

ببین بروشنی فکر و گرمی سخنم. (مؤید ثابتی)

حتی گاهی جانشین دوم شخص مفرد («تو») بضرورت شعری ذکر نیز میشود، ولی کاملا مشهود است که این «تو» یك جانشین عمومی است،

نه مشخص.

گذشت عمر و تو گویی خیال و خوابی بود
گذشته حسرت و آینده چون سرابی بود. (دکتر علی صدارت)

گذشته از شکل دوم شخص مفرد که شکل تیپیک اینگونـــه جملات است گاهی شکل اول شخص مفرد نیز در ضرب‌المثلها باعث تشکیل اینگونه جملات یك ترکیبی میگردد:

تر تیزك کاشتم قاتق نونم بشه قاتل جونم شد.

شکل اول شخص جمع نیز غالبا گروهی از اشخاص را شامل گشته و نوع دیگری از این جملات را میسازد:

امشبی را کـــه درآنیم غنیمت شمریـــم
شاید، ای جان، نرسیدیم بفردای دگر.
(عماد خراسانی)

یك‌بیك وعده‌ی او را همه دیدیم، کلیم
نیست یك وعده که شرمنده‌ی صد فردا نیست. (کلیم کاشانی)

دو بیتی زیر از دکتر علی صدارت نیز نمونه‌ی همین جملات است:

چـــه رازها کـــه نگفتیم و همچنان در دل
نهفته ماند چو گنجی کـــه در خـــرابی بـــود.
زعمر طـــرف نبستیم جـــز در آن محفل
کـــه همزبـــان قلمی، همنشین کتابـــی بـــود.

٤ـ جملات نامی.

چهارمین نوع از جملات یك ترکیبی فارسی را جملات نامی تشکیل میدهند. بطوریکه از نامشان نیز پیداست اینگونه جملات شامل یك اسم و یا یك ترکیب بوده و منحصرا خصوصیت نامی دارند. «کلمه ـ جمله»ها نیز بطوریکه خواهیم دید شامل یك کلمه و یا یك ترکیب هستند. ولی در آنجا کلمه‌ی مزبور معمولا اسم نبوده و بعلاوه خصوصیات معنایی و گرامری ویژه‌ای دارند. اما در جملات نامی اسم مورد بحث معمولا نام پدیده‌ای، شخصی و یـا چیزی است کـــه بـا آهنگ ادای کامل و مسدود نوشته و یا گفته میشود و در نگـارش پس از آن نقطه میگذارند. اینگونه جملات اساسا در داستانها، رومانها و بطورکلی در زبان مکتوب بکار میروند:

توفان!... حریق!... صدای تیر!... یك بامداد بهاری!... مادر!...

مدتها دانشمندان زبانشناس میکوشیدند که اسم مزبور را همانند نهادجمله و یا همانند گزاره‌ی اسمی تصور نمایند: تـوفان (رخ داده است)... (این)... حریق است... ولی این نظریه در حال حاضر بدلیل زیر بکلی مردود شناخته‌شده

است: اگر نویسنده میخواست اسم مزبور را در نقش نهاد و یا گزاره‌ی اسمی بکار برد چه مانعی بر سر راهش بود؟ــ مسلما هیچ مانعی نبود. پس باید دلیل پیدایش اینگونه جملات را در قصد ویژه‌ی نویسنده از این طرز نگارش جستجو نمود. نویسنده برای ازدیاد تأثیر و بمنظور آنکه از توضیحات اضافی و مفصل پیرامون رویداد یا نام شخص و شیئی موردنظر اجتناب نماید و بمنظور آنکه بخواننده میدان وسیعی برای اندیشیدن بدهد بهتر دانسته است تنها نام آنرا بنویسد و اندیشه درباره‌ی آنرا بخواننده‌اش واگذار نماید. درحقیقت نویسنده با نگارش اینگونه جملات فقط موضوعی بــرای تفکر در دسترس خواننده‌اش میگذارد و باو میفهماند که تو مختاری هرچه درباره‌ی توفان، حریق، صدای تیر، بامداد بهاری و یا کلمه‌ی مقدس «مادر» میدانی بیندیشی. دیده میشود که تنها با این برداشت گرامری است که میتوان دلیل اصلی پیدایش این جملات رایافت. اینها مسلما جمله هستند، آهنگ ادای انسدادی دارند و فکر را بطرف منتقل میسازند. اسم و یا ترکیب مزبور نیز مسلما عضو عمده‌ی اینگونــه جملات یك ترکیبی خواهد بود.

۵ــ کلمه ــ جمله‌ها.

گاهی با کلمات و یا ترکیبهای ویژه‌ای برخورد میشود که سه خصوصیت اصلی زیر در آنها بوضوح دیده میشود:

۱ــ بهیچیك از اعضای پنجگانه‌ی جمله (نهاد، گزاره، تعیین‌کننده، متمم و قید) شباهت ندارند.

۲ــ مضمون و محتوای آنها بوسیله‌ی کلمات دیگری باز نمیشود.

۳ــ آهنگ ادای مسدود و کامل دارند، فکــر را میرسانند، یك جملــه را عوض میکنند.

سومین خصوصیت مذکور در بالا فورا ما را متقاعد میسازد کــه چون این کلمات خصوصیت اختلاطی (کمونیکاتیف) دارند، پس مسلما جمله هستند. اما اینها نوع ویژه‌ای از جملات را تشکیل میدهند که در زبانشناسی بآنها «کلمه ــ جمله» و یا «عوض جمله» اطلاق میشود. زبانشناسان در اینکه کلمات مزبور جمله هستند اتفاق نظر دارند و مسلما نیز هیچکس آنها را جزء جملات دو ترکیبی نمیشمارد. اما دکتر حسن محمودزاده در کتاب خود ضمن توضیح و قبول کلیه‌ی مشخصات بالا آنها را صرفا «جملات ویژه» مینامد و تأکید دارد که نمیتوان آنها را یك ترکیبی و یا دو ترکیبی دانست. ما معتقدیم که دلیلی برای عدم انتساب آنها بگروه جملات یك ترکیبی وجود ندارد. گفته‌ایم که در جملات یك ترکیبی فقط یك عضو عمده وجود دارد که آن عضو عمده نیز نه نهاد است و نه گزاره. پس چه دلیلی دارد که اینگونه جملات را یك ترکیبی نشماریم و همان یك کلمه

و یا ترکیب را عضو عمده بحساب نیاوریم؟!

واما درخصوص تعیین انواع اینگونه جملات باید گفت که دکتر محمودزاده با اتکاء برخصوصیات مندرجه در بالا انواع زیر را متذکر میشود و ما نیز ضمن ابراز موافقت با نظر ایشان و بمقتضای مورد نظر خود را ابراز خواهیم داشت.

ـ نوع یکم از این جملات آنهایی هستند که در پاسخ تأییدی و تصدیقی پرسشی در اشکال «آری» و «بلی» و نظایر آنها بکار میروند. گاهی نیز قیدی و یا قیودی برای تأکید در تصدیق بهمراه دارند:

امروز سر درس حاضر خواهی شد؟ ـ **بله!**

درست را حاضر کرده‌ای؟ ـ **آری، البته!**

دیده میشود که کلمات بالا واجد هر سه خصوصیت نامبرده هستند: بهیچیك از اعضای جمله شباهت ندارند، نیازمندتوضیح اضافی نیستند وبخودی خود نمودار فکری میباشند و ضمنا نیز مضمون کامل کمونیکاتیف دارند، فکر را میرسانند و از آهنگ ادای مسدود و کامل برخوردارند.

دکتر محمودزاده بحق متذکر میشود که گاهی اینگونه کلمه ـ جمله‌های پاسخی از تصدیق آمیخته بشك و تردید حکایت دارند، و در این صورت گوینده ناگزیر از بکار بردن برخی کنایات («چرا») و کلمات وجهی («گویا») میگردد:

نخواهی آمد؟ ـ **چرا...**

برادرت آمده است؟ ـ **گویا...**

و مسلم است که نمیتوان اینگونه کلمه ـ جمله‌ها را با جملات ناقص جوابیه اشتباه کرد. در جملات ناقص جوابیه یك یا چند عضو جمله که درجمله‌ی پرسشی مندرج است به قرینه حذف میشوند و بآسانی میتوان عضو یا اعضای محذوفه را برپاداشت:

چه کسی امروز تأخیر کرده است؟ ـ **محمدعلی** (امروز تاخیر کرده است).

نوع دوم از این کلمه ـ جمله‌ها آنهایی هستند که در مقام انکار و نفی فکر مورد پرسش بکار میروند. اینها غالبا شکل «نه» و «خیر» و «نخیر» و امثالهم را دارند که گاهی نیز ظروف انکاری از قبیل «هرگز» و «ابدا»... آنها را مشایعت میکنند. ولی باید توجه داشت که کلمه ـ جمله‌ی اصلی همان کلمات «نه» و «خیر» و... میباشند:

برادرت آمد؟ ـ **نه.**

بازهم تنبلی میکنی؟ ـ **نه، هرگز، ابدا.**

یادت هست چه گفتم؟ ـ **خیر...**

در اینجا نیز دیده میشود که کلمات مزبور را فقط باید کلمه ـ جمله نامید، زیرا خصوصیات مندرج در بالا را در خود متجلی دارند.

سومین و مهمترین نوع کلمه ـ جمله‌ها را کلماتی تشکیل میدهند که مبین

احساسات درونی وعواطف بشری بوده دارای مضامینی ازقبیل تحسین، تعجب، تأسف، شادی و سرور، غم و کدر، انزجار و نفرت، تردید، تمسخر، ترحم، وحشت و اضطراب، تحذیر... و غیره میباشند: آفرین! احسنت! بارك‌الله! دریغا! عجب! حیف! آه! فغان! افسوس! هیهات! دردا! مبادا! الحذر! ازوای! آوخ! و...

بطوریکه دیده میشود کلمات مزبور غالبا همان نداهای متعارف فارسی و عربی هستند که در صورت جمله‌ی مستقل بکار رفته‌اند.

ذکر یك نکته در اینجا ضروری است و آن اینکه کلمه ـ جمله‌های مزبور نیز مانند دو نوع اول باید در کلام مربوط بکار روند. بدین معنی که یا در مقام بیان مناسبات درونی شنونده با فکر مطروحه استعمال میشوند و یا آنکه فکری بدنبال خود دارند و مناسبات گوینده را با آن فکر افاده مینمایند. بچند مثال از مورد اول توجه کنیم:

بابا، امروز از درس شیمی نمره‌ی بیست گرفتم. ـ **آفرین!**

دوستم بدلیل بیماری نمیتواند در این سفر ما را همراهی کند. ـ **حیف!**

امروز دانشیار ما بیمار بود و سر درس حاضر نشد. ـ **عجب!**

با مورد دوم استعمال کلمه ـ جمله‌های ندایی غالبا در شعر برخورد میشود. قبلا نیز باید گفت که در اینمورد گاهی کلمه ـ جمله‌های مزبور در شکل فراکرد پایه بکار میروند و فراکرد پیروی متعاقب آنها می‌آید. اما نباید وجود این فراکرد پیرو را ناقض شرط اصلی ما تلقی نمود که گفتیم مضمون و محتوای آنها بوسیله‌ی کلمات دیگری باز نمیشود. این فراکرد پیرو (بطوریکه در مثالهای زیر دیده میشود) برای بیان مضمون کلمه ـ جمله بکار نمیرود، بلکه بازهم مناسبات گوینده را با فکر افاده مینماید، منتها ایندفعه این فکر متعاقب کلمه ـ جمله می‌آید و در فارسی وسیله‌ی گرامری دیگری برای برقراری این ارتباط جزهمین فراکردهای پیرو موجود نیست:

مست بگذشتی و از حافظت اندیشه نبود
آه اگر دامن حسن تو بگیرد آهم. (حافظ)

حقا که همنشین گلی، ای بنفشه مو
سیمای شرمگین تو دارد صفای گل. (شهریار)

فغان که نیست بجز عیب دیگران جستن
نصیب مردم عالم زآشنایی هم. (صائب تبریزی)

حیف فرهاد که با اینهمه شیرین کاری
شدبخواب عدم ازتلخی افسانه‌ی خویش (صائب)

هلاك شیوه‌ی حسن توأم، ولی **صد حیف**
که التفات تو چون رحمت خدا عام است.
(قطره‌ی اصفهانی)

خوشا نوبهاران و فصل جوانی که **بگذشت** با دوستان زندگانی
خوشا برتو، ای شاخه‌ی گل که داری بهر نوبهاری نشاط‌جوانی! (نظام‌وفا)
بسته‌ام در خم گیسوی تو امید دراز **آن مبادا** که کند دست طلب کوتاهم!
(حافظ)

و بازهم مؤکدا خاطرنشان میسازیم که کلمه ـ جمله‌های فارسی جزء جملات یك ترکیبی هستند و با تعریفی که برای جملات یك ترکیبی کرده‌ایم و مورد قبول همگان نیز هست موافقت کامل دارند. کلمه و یا ترکیبی نیز که هسته‌ی مرکزی آنها را تشکیل میدهد همان عضو عمده است.

بدین‌ترتیب ما بررسی جملات یك ترکیبی فارسی را بپایان بردیم و اکنون میپردازیم ببررسی ملاك دوم تقسیم‌بندی، یعنی ملاك اشتراك و یا عدم اشتراك اعضای درجه‌ی دوم. بعبارت دیگر، اینك بررسی جملات بسیط و گسترده راآغاز مینماییم.

۲ـ جملات دو ترکیبی بسیط و گسترده

در زیر و پس از شرح انواع جملات ساده از لحاظ مقصد بیان و آهنگ ادا بخش جداگانه‌ای زیر عنوان «اعضای جمله» خواهیم داشت و در آنجا ازمشخصات هریك از اعضای جمله و ساخت مرفولوژیك آنها بتفصیل صحبت خواهد شد. در اینجا فقط بذکر تعریفی از جملات بسیط و گسترده و ایراد چند مثال از هریك بسنده مینماییم.

الف‌ـ جملات دو ترکیبی بسیط. ـ جملات دو ترکیبی بسیط و یا مختصر آنهایی هستند که هر دو عضو اصلی، یعنی نهاد و گزاره را دارا میباشند. ضروری است در همینجا متذکر شویم که اصطلاح «دارا باشند» در گرامر بدان معنی نیست که هر دو عضو اصلی حتما در متن ذکر شوند و یا در تکلم بیایند. چه‌بسا ممکنست که یکی از دو عضو اصلی و بخصوص نهاد بدلیل وجود مطابقه‌ی معمولی و متعارف بین نهاد و گزاره در تکلم، یا در نگارش اشتراك نجویند، ذکر (نوشته) نگردند:

آمدم (من)... خواهیم گفت (ما)... میشنوید (شما)...

عدم ذکر نهاد در مثالهای بالا مانع از تشکیل جملات دو ترکیبی بسیط نمیگردد. ممکنست که در جملات ناقص پاسخی (جوابیه) گزاره (یا نهاد) بدلیل وجود قرینه در جمله‌ی پرسشی ذکر نگردد:

ـ کی آمد؟ ـ حسن (آمد)...

ب‌ـ جملات دو ترکیبی گسترده. ـ در این جملات علاوه بر دو عضو اصلی یك و یا چند عضو درجه‌ی دوم نیز وجود دارند، ذکر میشوند و الزاما اشتراك میورزند. در اینجا باید تذکر داد که برخلاف اعضای اصلی، استتار و عدم ذکر

اعضای درجه‌ی دوم غیر ممکن است و ضروری است که آن اعضا مستقیما در تلفظ و نگارش بکار روند. از طرف دیگر نیز باید خاطرنشان ساخت که وجود اعضای درجه‌ی دوم ضرورت گرامری و منطقی ندارد و وابسته بفکر گوینده یا نویسنده میباشد. درصورتیکه وجود اعضای‌اصلی شرط بنیادی‌پیدایش جملات دوترکیبی است.

اعضای درجه‌ی دوم عبارتند از: تعیین‌کننده‌ها، متممها و قیود.

در جملات دو ترکیبی گسترده ممکنست یکی از این سه عضو، دو تا از آنها و یا هرسه عضو شرکت جویند. حتی‌ممکنست که هریك ازاعضای سه‌گانه‌ی بالا چند دفعه نیز تکرار شوند که در آنصورت اعضای درجه‌ی دوم همجنس بوجود می‌آیند که در زیر بآنها نیز اشاره‌ای خواهیم داشت.

نمونه برای جملات دوترکیبی گسترده با اشتراك نهاد، گزاره وتعیین‌کننده:

برادر **بزرگم** آمد ـ نهاد + تعیین‌کننده + گزاره‌ی فعلی.

خط **دانشجو** خوب است ـ نهاد + تعیین‌کننده + گزاره‌ی اسمی.

در دو مثال بالا صفت «بزرگ» و اسم «دانشجو» در نقش تعیین‌کننده برای نهادهای «برادر» و «خط» بکار رفته‌اند.

نمونه برای جملات دو ترکیبی گسترده با اشتراك نهاد، گزاره و متمم:

من **کتاب را** آوردم ـ نهاد + متمم با واسطه + گزاره‌ی فعلی.

دانشجو **بپرسشها** پاسخ داد ـ نهاد + متمم با واسطه + گزاره‌ی فعلی.

علی **از احمد** بزرگتر است ـ نهاد + متمم با واسطه + گزاره‌ی اسمی.

نمونه برای جملات دو ترکیبی گسترده با اشتراك نهاد، گزاره و قید:

دانشجو **خوب** جواب داد ـ نهاد + قید چگونگی + گزاره‌ی فعلی.

برادرم **امروز** برگشت ـ نهاد + قید زمان + گزاره‌ی فعلی.

پرهیزکاری **بسیار** خوب است ـ نهاد + قید مقدار + گزاره‌ی اسمی.

و بالاخره نیز نمونه‌ای برای جملات دو ترکیبی گسترده با اشتراك هر سه عضو درجه‌ی دوم:

من امروز کتاب دانشجو را از برادر بزرگم گرفتم ـ نهاد + قید زمان + متمم. بیواسطه + تعیین‌کننده + متمم با واسطه + تعیین‌کننده + گزاره‌ی فعلی.

و اینك لازم است مطالبی نیز پیرامون جملات ناقص و جملات ساده با اعضای همجنس بیان نمود. اینها دو نوع مهم از جملات ساده بوده و در عین حال از نظر اشتراك اعضا با هم درتضادند.

جملات ناقص.

درشروع بحث‌جملات یك‌ترکیبی با تأکید زیاد پیرامون مرز قطعی آن‌جملات‌و

جملات ناقص صحبت کردیم و خاطرنشان ساختیم که در جملات ناقص وجود قرینه‌های لفظی و یا گرامری باعث عدم ذکر یك یا چند عضو جمله میگردد. البته با اتکاء برهمان قرینه‌ها میتوان عضو یا اعضای مستتر را بجای خود گذاشت و جمله را بصورت کامل درآورد. همچنین باید گفت که تشکیل جملات ناقص از ضروریات کلام سلیس میباشد: وقتی ذکر عضوی یا اعضایی از جمله بدلیل وجود قرینه لزومی نداشته باشد مسلم است که کاربرد آن عضو یا اعضا بسلاست و روانی کلام خدشه وارد میسازد.

با انواع این جملات اکثرا در محاورات عادی برخورد میشود. قسمت عمده‌ی آنها نیز از نوع جملات پاسخی (جوابیه) هستند. جملات ناقص طبعا میتوانند دو ترکیبی یا یك ترکیبی باشند، ولی جملات نامی و کلمه ـ جمله‌ها از قانون بالا مستثنا هستند. دو جمله‌ی اخیر نمیتوانند بشکل جمله‌ی ناقص درآیند، زیرا آنها خود بنفسه جملات منسجم، کامل و تامی بوده، دارای عضوی که قابل اختفا باشد نیستند.

بهنگام تهیه‌ی مثال برای اینگونه جملات اتفاقا دو مجموعه از داستانهای صادق چوبك در دسترس ما قرار داشت که هر دو بمقتضای سبك نگارش چوبك مشحون از مثالهای مطلوب است. بنابراین اغلب مثالها نیز از همین دو مجموعه برداشته شده‌اند.

در بین انواع جملات ساده با حذف نهاد و گزاره بدلیل وجود قرینه‌ی گرامری (مطابقت نهاد و گزاره) بیش از سایر موارد برخورد میشود.

اینك دو مثال برای حذف نهاد:

ـ مش غلامرضا آدم با خداییه... راس میگه، هر کاری کرد خوب کرد...

ـ جشمتو باز کن، حالا ببند... باز کن... بسیار خوب، شد مثل اولش...

دیده میشود که نهاد جمله‌ی اول (مش غلامرضا) در دو جمله‌ی ناقص بعدی تکرار نشده و لازم هم نبوده است. در مثال دوم نیز «چشم» با وجودیکه درابتدای متن در نقش متمم بکار رفته، ولی در جمله‌ی ناقص آخری (شد مثل اولش) در نقش نهاد است و مستتر نیز شده است.

گفتیم که قسمت اعظم جملات ناقص با نهاد مستتر در مکالمات و در جملات پاسخی بوجود می‌آیند:

ـ دانشجو چه میکند؟ ـ درس جواب میدهد...

ـ متصدی این قسمت کیست؟ ـ آقای...

در هر دو صورت ملاحظه میشود که قرینه‌های گرامری و لفظی قبل از خود جمله‌ی ناقص آمده‌اند.

چند نمونه برای حذف گزاره. در اینجا نیز غالبا جملات ناقص از نوع جملات پاسخی هستند:

ـ شما کمکی نمیخواین؟ ـ چه کمکی؟ (میخوام)...
ـ مگه تو بلدی رخت بشوری؟ ـ بله که بلدم (رخت بشورم)...
در نمونه‌های بالا جملات ناقص فاقد گزاره جملات پاسخی هستند. ولی ممکن نیز هست که قرینه‌های موجود در داخل متن باعث حذف گزاره شوند:
ـ گیرم خدا بیامرز یا خدا نیامرزی‌یم گفتن... چه فایده؟ (دارد)...
در مثال بالا قرینه‌ی معنایی حاصله از متن وجود دارد و میتوان گزاره‌ای در شکل «دارد» برای جمله تصور نمود. مثالی دیگر:
ـ تموم گناهایی که کردم یه طرف (بماند)، رفتارم با این دخترك بیگناه یه طرف (بماند.)
در مثال بالا نیز قرینه‌ی معنایی حاصله از متن وجود دارد و میتوان گزاره‌ای در شکل «بماند» تصور نمود.
ممکن نیز هست که فقط قسمت اسمی گزاره حذف شود:
ـ خسته میشی؟ ـ (خسته) میشم...
و البته ممکن هم هست که اعضای درجه‌ی دوم جمله بدلیل وجود قرینه حذف شوند:
مثال برای حذف متمم:
ـ کمك میخوای؟ ـ (کمك) نمیخوام..
ـ شما رختارو بشورین، بدین من، (رختارو) واستون آب میکشم، روطناب میندازم...
در هر دو مثال بالا حذف متممها آشکارا دیده میشود.
مثال برای حذف قید:
ـ دیگه اینجام نمیام، بیام (اینجا) چی؟...
در مثال بالا حذف «اینجا» در نقش قید مکان در قسمت دوم جمله بوضوح دیده میشود. در مثال زیر نیز قید مکان حذف شده است:
ـ مثه اینکه اونجام حساب وکتابی نیست، باید (اونجا)خیلی بلبشوباشه...
گاهی نیز دو عضو یا بیشتر بدلیل وجود قرینه مستتر میشوند:
ـ کی داره تو باغ کشیك میکشه؟ـهمون مردك (داره‌توباغ‌کشیك‌میکشه)...
ـ اینجا چه هست؟ ـ کتاب و جزوه (اینجا هست)...
ـ چه‌وقت برای‌دیدن ساختمونش تشریف‌فرما میشین؟ـ همین امروز،امروز بعدازظهر... (برای دیدن ساختمون میام)...
ـ یه خواهش ازت دارم ـ چه خواهشی؟ (از من داری)...
در مثال اول و دوم قید مکان و گزاره، در مثال سوم قید مقصد و گزاره و بالاخره در مثال چهارم متمم و گزاره مستتر گشته‌اند.

جملات با اعضای همجنس.

اگر در دو یا چند عضو جمله سه خصوصیت نحوی زیر توأما موجود باشد آنرا را «اعضای همجنس» مینامند:

۱)ـ همگی وظیفه‌ی نحوی واحدی را در جمله ایفا نمایند.

۲) بین ـ آنها رابطه‌ی وابستگی نحوی موجود نباشد.

۳)ـ همگی بعضو واحدی از جمله مربوط باشند.

ظاهرا باید قدری بیشتر توضیح داد. برای اینکار بهتر است ابتدا یکی دو مثال ذکر کرد و وجود سه شرط را در آنها وارسی نمود:

ابر و باد و مه و خورشید و فلك در کارند

تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری. (سعدی)

بروز نبرد آن یل ارجمند **بشمشیر و خنجر، بگرز و کمند**

برید و درید و شکست و ببست یلان **را سر و سینه و پا و دست.**

(فردوسی)

در بیت اول پنج اسم «ابر» و «باد» و «مه» و «خورشید» و «فلك» همه در نقش نهاد بکار رفته‌اند (وظیفه‌ی نحوی مشترك)، بین آنها رابطه‌ی وابستگی نحوی موجود نیست (رابطه‌ی نحوی وابستگی بین اسامی همانا رابطه‌ی آتریبوتیف است که در اینجا وجود ندارد) و بالاخره نیز همگی بعضو واحدی ازجمله که همانا گزاره میباشد (درکارند) مرتبط هستند. پس اینها نهادهای همجنس جمله میباشند.

در دو بیت بعدی که از اشعار مشهور فردوسی و نمونه‌ی بسیار زیبای لف و نشر مرتب است چهار اسم «شمشیر» و «خنجر» و «گرز» و «کمند» در نقش متمم با واسطه بکار رفته‌اند و بین آنها رابطه‌ی وابستگی نحوی موجود نیست و همگی بچهار گزاره‌ی دومی مربوطند. پس اینها نیز متممهای با واسطه‌ی همجنس میباشند. چهار فعل «برید» و «درید» و «شکست» و «ببست» نیز چهار گزاره‌ی همجنس هستند که بسهولت میتوان سه شرط بالا را د رآنها دید.

و بالاخره چهار اسم «سر» و «سینه» و «پا» و «دست» نیز چهار متمم بیواسطه‌ی همجنس خواهند بود.

با کمی دقت میتوان اعضای همجنس جمله را با عمل «فاکتورگیری» در جبر مقایسه نمود. درآنجا واحدهای همجنس در داخل هلالها (پرانتز) قرار میگیرند و عنصر مرجع در خارج از آن:

$$ab+ac+ad=a(b+c+d)$$

در اینجا نیز میتوان جملات بالا را باز کردو آنها را مثلا باین شکل نوشت:

ابر در کار است باد در کار است مه در کار است خورشید در کار است فلك در کار است

یا:

(ابر و باد و مه و خورشید و فلك) درکارند...

چون رابطه‌ی نحوی بین اعضای همجنس رابطه‌ی پیوستگی است، بنابراین طبعا باید از پیوندهای پیوستگی داخل جملات ساده (و، یا، هم، خواه، بلکه، نه...) و نیز از «ویرگول» (که نشانه‌ی درنگ و مکث در تلفظ است) استفاده نمود.

در دو مثال بالا همه‌جا از پیوندك پیوستگی «و» استفاده شده است. دلیل آن نیز مسلما ضرورت شعری و وزن است که سعدی و فردوسی را بکار بـرد «و»وادار نموده است. درنثرغالبا بین‌اعضای همجنس ازویرگول استفاده میشودو فقط آخرین عضو همجنس توسط «و» بدیگر اعضا می‌پیوندد:

احمد، حسن، قاسم و ابراهیم برادرند.

در پیدایش اعضای همجنس در داخل جمله محدودیتی وجود ندارد. کلیه‌ی اعضای پنجگانه‌ی جمله میتوانند در صورت اعضای همجنس و با همان مشخصات فوق‌الذکر بکار روند. در زیر ببررسی جداگانه‌ای هریك از این اعضای همجنس پرداخته و در هر مورد نیز باابزار گرامری پیونددهنده‌ی آنها اشاره خواهیم نمود.

۱ـ نهادهای همجنس. ـ مسلم است که نهادهای همجنس در عین استقلال نحوی خود همگی بگزاره‌ی واحد و یا بگزاره‌های همجنس دیگر مرتبط خـواهند بود. بازهم برحسب تصادف بهنگام نگارش این سطور این دفعه کلیات «شهریار» در دسترسمان بود و برآن شدیم تا مثالهای لازم را از سروده‌های این‌سخنسرای چیره دست برگزینیم. از شعر «صدای خدا»ی او آغاز میکنیم:

ـ شرط بود **با همه یکرو شدن**   **درد بشر دیدن و دارو شدن...**

در این بیت گروههای مصدری «با همه یکرو شدن» و «درد بشر دیدن» و «دارو شدن» همگی در نقش سه گروه نهادی همجنس هستند که برای گزاره‌ی واحد «شرط بود» آمده‌اند. بین نهاد اولی و دومی بضرورت قطع مصراع فقط یك‌درنگ (ویرگول) آمده، ولی بین نهاد دومی و سومی از پیوندك «و» استفاده شده است. اما در بیت زیر از همان شعر:

عدل و مساوات در او کارساز   لغو در او **برتری و امتیاز**

که در وصف مکتب‌اسلام سروده شده است دو نهاد «عدل» و «مساوات» برای گزاره‌ی «کارساز» و دو نهاد دیگر «برتری» و «امتیاز» برای گزاره‌ی بعدی «لغو در او» (است) آمده‌اند و بین آنها پیوندك «و» جای گرفته است.

و بالاخره در بیت زیر:

عشق و آزادگی و حسن و جـوانـی و هنر

عجبا، هیچ نیرزید کـه بـی‌سیم و زرم.

نیز اسامی «عشق» و «آزادگی» و «حسن» و «جوانی» و «هنر» نهادهـای

همجنسی برای گزاره‌ی واحد «نیرزید» **میباشند.**

این نکته درخور تذکر است که وقتی صحبت از نهادهای همجنس درمیان است مقصود فقط تنها نهاد نیست (در شکل یك اسم، یك جانشین و یا هر کلمه‌ی اسم شده‌ی دیگر)، بلکه ممکنست (بطوریکه دیده شد) این نهادبمقتضای طبیعت گرامری خود تعیین‌کننده‌ها و حتی متممها و قیودی نیز در اطراف خود داشته باشد که مجموعا بصورت گروه نهادی درآیند.

در قصیده‌ی مشهور ابن‌یمین فریومدی:

خار بدرودن بمژگان، خـاره بشکستن بسنگ،
سنگ خاییدن بدندان، کوه ببریدن بچنگ...
لعب با دنبال عقرب، بوسه بـر دندان مـار،
پنجه در چنگال ثعبان، غوص در کـام نهنگ،
از سر پستـان شیـر شرزه دوشیدن حلیب،
وز بن دندان مار گـرزه نـوشیدن شرنگ...
صدره آسانتر بنزد من کـه در بـزم لئام
باده نوشم سرخ و زرد و جامه پوشم رنگ رنگ...

گروههای طولانی و گستردی نهادهای همجنس متوالی همگی از یك نهاد اصلی که همانا مصدری است تشکیل یافته‌اند و در اطراف آن مصادر تعیین‌کننده‌ها و متممها و قیود نیز مجتمع گشته‌اند. کلیه‌ی اینها را نهادهای همجنس میشمارند که همگی بیك گزاره‌ی اسمی «آسانتر» (است) مربوط گشته‌اند.

۲ـ گزاره‌های همجنس. ـ بدیهیست که گزاره‌های همجنس باید به نهادی واحد و یا به نهادهای همجنس مرتبط باشند. گزاره‌های همجنس مسلمامیتوانند فعلی یا اسمی باشند. و بازهم از سروده‌های استاد شهریار مدد میگیریم:

آدمیان زنده بیکدیگرند — **دست و دل و دیده و پا و سرنـد.**

در بیت بالا اسامی «دست» و «دل» و «دیده» و «پا» و «سر» همگی گزاره‌های اسمی مربوط بنهاد واحد «آدمیان» میباشند که با پیوندك پیوستگـی **«و»** بهم مربوط گشته‌اند.

در بیت زیر از همان شعر «صدای خدا»:

گنج بکان است **درآر و ببر!** — رزق بکشت است **بکار و بچر!**

گزاره‌های همجنس «درآر» و «ببر» در یك گروه و «بکار» و «بچر» در گروه دیگر همگی بنهاد واحدی کـه همانا جـانشین شخصی مستتر «تـو» است ارتباط دارند.

در بیت زیر:

حسن تعاون، مدنیت، وداد — مایه‌ی **الفت** بود **و اتحاد**

نیز از همان شعر دیده میشود که نهادهای همجنس «حسن تعاون» و«مدنیت»

و «وداد» توسط ویرگول بهم پیوند خورده و همگی بدو گزاره‌ی همجنس اسمی (مایه‌ی الفت و اتحاد) مربوط میباشند.

در بیت زیر نیز استاد شهریار در توصیف مولای متقیان چنین سروده‌است:

نه خدا توانمش خواند، نه بشر توانمش گفت
متحیرم چه نامم شه ملك لافتی را

دو گروه گزاره‌ای همجنس «نه خدا توانمش خواند» و «نه بشر توانمش گفت» مستقلا بنهاد واحد («من») مربوط بوده و بین آنها تنها ویرگول جای گرفته است.

در بیت زیر:

امان که کار من، ای شوخ، **زار کردی و رفتی**
بشوخی آمدی و کار زار کردی و رفتی

گزاره‌های همجنس «زار کردی» و «رفتی» و «بشوخی آمدی» و «کارزار کردی» و «رفتی» همگی بنهاد واحد «ای شوخ» مربوطند و پیوندك «و» آنها را بهم متصل کرده است.

دقت در کلیه‌ی گزاره‌های همجنس بالا ما را متوجه نکته‌ای میسازد و آن اینست که در همه‌جا گزاره‌های همجنس علاوه برشخص واحد (نهاد واحد) زمان و وجه واحدی نیز دارند. بگفته‌ی آقای دکتر خسرو فرشیدورد «فصاحت و زیبایی کلام ایجاب میکند که کلمات و جملات و گروههای همپایه هرچه بیشتر باهم تناسب و تشابه داشته باشند». مقصود آقای دکتر روشن است و ما آنرا در بالا با زبانی دیگر بیان کرده‌ایم. اما استاد نامبرده بنکته‌ی دیگری نیز اشاره میکند که البته مورد تأیید ما نیز هست و فقط باید کمی دقیقتر ادا شود. عین گفته‌ی آقای دکتر چنین است: «ولی گاهی کلمات و جمله‌ها و گروههای همپایه قرینه‌ی یکدیگر نیستند و فی‌المثل وجه و زمان و حد فعل جمله‌های همپایه باهم اختلاف دارد.» مثالهای ایشان نیز عینا اینها هستند: من نرفته‌ام و نخواهم رفت... مجلس وعظ دراز است و زمان خواهد شد... نه من رفته بودم، نه او رفت... همه‌ی اینها درست است، ولی در اینجا صحبتی از شخص افعال (نمودار نهاد مشترك یا همجنس) در میان نیست. بنظر ما باید کلمه‌ی «شخص» را نیز برمشخصات گزاره‌های همجنس افزود. این مسئله از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، زیرا تفاوت نهادهای مربوط بگزاره‌های همجنس جمله را ازصورت جمله‌ی ساده خارج ساخته و آنرا تبدیل بجمله‌ی مرکب پیوسته مینماید. اتفاقا نیز این نکته مورد توجه آقای دکتر فرشیدورد قرار نگرفته است، زیرا در دنباله‌ی همان بحث مثالهای زیر را برای «جملات همپایه» میآورند: نه من بخانه‌ی شما می‌آیم، نه تو بخانه‌ی ما بیا... می‌آیی یا بروم؟... بیا والا میروم... گاهی تو بیا، گاهی من می‌آیم... اول تو برو، بعد من میروم...

بنظر ما در مثالهای بالا نمیتوان صحبتی از گزاره‌های همجنس‌بمیان آورد، زیرا شرط اصلی گزاره‌های همجنس ارتباط نحوی آنها با نهادی واحد و یا نهادهای همجنس است و این شرط در مثالهای بالا وجود ندارد. شاید هم مقصود آقای دکتر از «جملات همپایه» واقعا نیز همین‌گونه جملات هستند که در آنصورت بحث دیگری در پیش است. بهرحال با تعریفی که ما برای جملات ساده با اعضای همجنس قائلیم نمیتوان آنها را در جرگه‌ی دلخواه داخل نمود.

در اینجا نکته‌ی بسیار جالب دیگری نیز قابل ذکر است که خوشبختانه مورد توجه دکتر حسن محمودزاده قرار گرفته است. آن نکته عبارت از اینست که گزاره‌های همجنس نیز مانند هر عضو همجنس دیگر باید از لحاظ معنایی و گرامری مستقل باشند و بیکدیگر وابستگی نداشته باشند. از این‌رو ممکن است که دو یا چند گزاره حتی بنهاد واحدی هم مربوط باشند (شخص آنها مشترك باشد)، ولی نتوان آنها را گزاره‌های همجنس نامید. در مثال زیر:

دیروز قدری کسالت داشتم و از خانه خارج نشدم

با وجودیکه دو گزاره‌ی «کسالت داشتم» و «از خانه خارج نشدم» شخص واحدی دارند و بنهاد واحدی مربوطند گزاره‌های همجنس شمرده نمیشوند، زیرا دومی نتیجه‌ی طبیعی اولیست و بنابراین نمیتواند استقلال مطلوب معنایی و گرامری را داشته باشد.

اما درخصوص پیوندهای گرامری گزاره‌های همجنس باید گفت که بازهم چون این گزاره‌ها باید مستقل باشند و با یکدیگر پیوند وابستگی نداشته باشند، پس پیوند نحوی آنها از راه کاربرد ابزار پیوند پیوستگی باید صورت گیرد. این ابزارها نیز در کلام ملفوظ «مکث» و «و»و در کلام مکتوب «ویرگول» وپیوندکهای پیوستگی ویژه‌ی جملات ساده از قبیل: و، هم، یا، ولی، اما، بلکه... میباشد.

۳ـ تعیین‌کننده‌های همجنس. ـ برای بررسی تعیین‌کننده‌های همجنس باید بار دیگر ببحث زنجیر اضافه و ترکیبهای زنجیری مختلط مراجعه نمود. در آنجا انواع تعیین‌کننده‌ها و طرز همبستگی آنها از نظر گذشت. هم در آنجا دیدیم که تعیین‌کننده‌ها یا مستقیما و یا غیر مستقیم به‌تعیین‌شونده مرتبط‌میگردند. والبته ممکن است که دو دسته تعیین‌کننده‌ی همجنس بدو تعیین‌شونده‌ی دیگر نیز مربوط باشند.

با ذکر یکی دو مثال از استاد شهریار در این زمینه بسنده میکنیم:

دلـم بـحـال **گل و سرو و لالـه** میسوزد
زبسکه باغ طبیعت پـرآفت است، ایـدوست!
شاهدی نیست در آفـاق به یکرویـی مـا
کـه بـدل آینه‌ی **غیب و شهود** آمده‌ایم.

در تعیین‌کننده‌های‌همجنس ممکن‌است بدلیل‌ضرورت شعری‌،یابسبب تأکید

ویژه‌ای اسم تعیین‌شونده مکرر نیز گردد:

برخاست مرغ همتم از تنگنای خاك کاورا **هوای دام تو و دانه‌ی تو** بود.

٤ـ متممهای همجنس. ـ بدیهیست که متممهای همجنس بفعل (یاگزاره‌ی) واحد و یا بگزاره‌های همجنس مرتبط خواهند بود. میدانیم که متممهای‌بیواسطه گاهی با «را» و زمانی بدون آن ذکر میشوند. در متممهای باواسطه نیز معمولا سرافزوده‌ای وجود دارد. پس دربررسی متممهای همجنس بایدازیکطرف‌افزوده‌ها و از سوی دیگر پیوندکهای پیوستگی از نظر بگذرند. پیوندکهای پیوستگی نیز همانها هستند که در مورد نهادها و گزاره‌ها... گفته شد.

در مورد متممهای بیواسطه‌ی معین باید گفت که معمولا «را» در پایان آخرین متمم ذکر میشود: دانش‌آموز **کتاب، قلم، دفتر و کاغذ** را برداشت و در کیف **گذاشت.**

دیده میشود که بین متممها نیز از ویرگول استفاده شده و فقط آخرین‌متمم با «و» آمده است. پیوند نحوی متممهای بیواسطه‌ی غیرمعین نیز نظیر متممهای **معین است.**

گاهی نیز بضرورت شعری مرجع متممهای بیواسطه (فعل یا گزاره) بین‌آنها قرار میگیرد:

خلوتی داریم و حالی با خیال خویشتن
گر گذاردمان فلك حالی بحال خویشتن. (شهریار)

فردا که رهزنان دی از **راه میرسند**
نه بلبلی بجای گذارند، نه گلی. (شهریار)

عین این مطالب‌را نیز بایددر مورد سرافزوده‌های مربوط بمتممهای باواسطه گفت. با این تفاوت که سرافزوده‌ها معمولا یکبار و در ابتدای متمم اولی می‌آیند:

از پدر، مادر، برادر و خواهرم خداحافظی کردم و رفتم...

با برادر، خواهر و دوست کوچکم بسینما رفتم...

گر دوستان **بعلم و هنر** تکیه کرده‌اند
ما را هنر نداده خدا جز توکلی. (شهریار)

فلك **بموی سپید و تن تکیده** مرا خواست
که دوك و پنبه برازد بزال پشت خمیده. (شهریار)

هدهد گرفت رشته‌ی صحبت **بدلکشی**
بازش سخن **ز زلف تو و شانه‌ی تو** بود. (شهریار)

٥ـ قیود همجنس. در اینجا نیز شرایط مذکور در باره‌ی اعضای همجنس بقوت خود باقیست. قیود همجنس نیز مانند متممهای همجنس **بفعل و** یاگزاره‌ی واحد مربوطند. پیوند نحوی آنها نیز همان پیوندکهای پیوستگی **ویژه** و بخصوص «و» است. **در بیت:**

رود از دیده چو با یاد منش اشك نـدامت
لاله **از خاکم** و **از کالبدم** ناله برآید. (شهریار)

دو قید مکان «ازخاکم» و «از کالبدم» بوسیله‌ی «و» بهم پیوند خورده و هر دو بگزاره‌ی مشترك «برآید» مربوطند.

ممکن نیز هست که قیود همجنس بدو گزاره‌ی همجنس مـربوط بـاشند. در بیت:

پیداست از گلاب سر شکم که من چو گل
یکروز خنده کردم و **عمری** گریستم. (شهریار)

نیز دو قید زمان «یکروز» و «عمری» بدو گروه گـــزاره‌ی همجنس «خنده کردم» و «گریستم» مربوطند.

۳ــ انواع جملات ساده‌ی فارسی از لحاظ مقصد بیان و آهنگ ادا[1]

در اینجا ملاك تقسیم‌بندی همانا مقصود گوینده یا نویسنده از بیان مطلب و در رابطه با آن نیز مسلما آهنگ ادای ویژه‌ی بیان آن مقصد است. از این‌نظر جملات ساده‌ی فارسی را بچهار نوع اساسی زیر میتوان تقسیم کرد:

۱ــ جملات نقلی یا خبری[2].
۲ــ جملات پرسشی.
۳ــ جملات امری.
٤ــ جملات ندایی.

لازم بتذکر است که آقای دکتر فرشید ورد جملات پرسشی و امری وندایی را زیر عنوان عمومی «جملات انشایی»[2] ذکر میکنند و متذکر میشوند که درجملات خبری امکان تصدیق و انکار وجود دارد، یعنی میتوان خبر را تصدیق یـا انکار کرد، ولی در جملات پرسشی و امری و ندائی (جملات انشائی) چنین امکانـــی موجود نیست.

۱ــ جملات خبری یا نقلی.

در جملات خبری یا نقلی گوینده یا نویسنده میخواهد اطلاعـات معینی را پیرامون رویدادی، حالتی و یا جریانی در اختیار طرف خود بگذارد. این اطلاع بشکل ساده، بدون ابراز عقیده‌ی شخصی گوینده یا نویسنده، و درنتیجه نیز با آهنگ ادای عادی بیان میشود. بهنگام ادای اینگونه جملات نقطه‌ی اوج صوتی

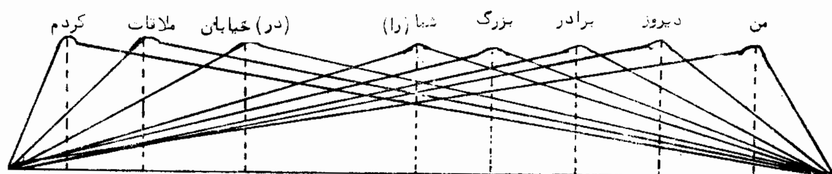
۱ــ دو اصطلاح «مقصد بیان و آهنگ ادا» از دکتر حسن محمودزاده می‌باشد. ا. ش.
۲ــ دو اصطلاح «خبری» و «انشایی» نیز از دکتر خسرو فرشیدورد است. ا. ش.

(کوبه‌ی منطقی) روی عضوی است که گوینده مایل است آنـــرا بیش از دیگر اعضا برجسته جلوه دهد.[۳] برای برجسته نمودار ساختن عضوی از اعضای‌جمله دو طریقه‌ی متفاوت زیر متداول است: ۱)ـ تغییر محل عضو مورد نظر و انتقال آن بابتدای جمله. این طریقه همیشه و در هر مورد قابل استفاده نیست و راه حل عمومی نمیباشد. و تنها در موارد ویژه‌ای قابل اعمال است. ۲)ـ بردن‌نقطه‌ی اوج‌صوتی (البته در تکلم) روی عضو مورد نظر. این روش در تکلم راه حل‌عمومی و قطعی است. عضو مورد نظر البته میتواند نهاد، گزاره، متمم، قید یا تعیین‌ـ کننده و حتی اجزاء متشکله‌ی گزاره‌های فعلی بـــاشد. در ابتدای این بحث و بهنگام شرح مشخصات صوتی جمله طرح کوچکی از این تغییر محل نقطه‌ی اوج صوتی را ارائه دادیم. اینك نیز همان طرح را درمقیاس نسبتا وسیعتری تکرار میکنیم. نخست برای نمونه جمله‌ی ساده‌ی گسترده‌ی زیر را نیز میآوریم:

من دیروز برادر بزرگـ شما را در خیابان ملاقات کردم.

جمله‌ی بالا شامل یك نهاد (من)، یك قید زمان (دیروز)، یك متمم بیواسطه (برادر)، دو تعیین‌کننده (بزرگـ و شما)، یك قید مکان (خیابان) و یك گزاره (ملاقات کردم) میباشد. خود گزاره نیز فعلی ترکیبی است که هریك از اجزاء آن میتوانند کوبه‌ی منطقی جداگانه‌ای داشته باشند و درنتیجه نیز بهنگام تلفظ نقطه‌ی اوج صوتی را پذیرا شوند. پس دیده میشود که در مثال بالا هشت عنصر وجود دارد که هرکدام در تلفظ میتوانند نقطه‌ی اوج صوتی را تشکیل دهند.

نمودار این تغییرات صوتی چنین خواهد بود:



البته جملات نقلی یا خبری از نظر تصدیق یا انکار فاکت مندرج در خـــود میتوانند تصدیقی یا انکاری باشند. در جملات نقلی تصدیقی تنهااز وقوع‌رویداد، از وجود حالت و جریان صحبت میشود، تصدیق میگردد: برادرم دیروز از سفر بازگشت... این دانشجو مشغول جـواب دادن درس است... من فـردا بمشهد عزیمت خواهم کرد... بچه حالا در خواب است... احمد سال گذشته در دانشگاه تحصیل میکرد...

۳ـ در نگارش البته عضو موردنظر با وسایل مختلف کتابتی (خط کشیدن زیر کلمه، درشت نوشتن) مشخص و نمودار میگردد. ا. ش.

منظور از ذکر مثالهای متعدد بالا این است که گفته شود افعال مختلف با اشخاص و زمانهای مختلف **وجه اخباری** میتوانند در نقش گزاره‌ی جملات نقلی (خبری) تصدیقی بکار روند.

در مثالهای بالا میتوان علامت گزاره‌ها را تغییر داد و آنها را بجملات نقلی انکاری تبدیل نمود. در اینمورد دکتر حسن محمودزاده بنکته‌ی جالبی اشاره‌میکند که شایسته است ذکر گردد. استاد نامبرده میگوید که شکل دوامی ماضی‌وحال افعال ترکیبی فارسی که با اشتراك فعل کمکی «داشتن» درست میشوند از این قانون مستثنی میباشند. مقصود ایشان اینست که مثلا در جملات: او داشت میرفت... من دارم مینویسم... نمیتوان شکل انکاری را از تغییر علامت ساده‌ی افعال بدست آورد. این نظر البته درست است و حاکی از دقت و توجه خاص پژوهشگر مزبور است. ولی ایشان دلیل این امر را متذکر نمیشوند و فقط بذکر واقعیتی انکارناپذیر میپردازند که البته درخور تقدیر است. بنظر ما دلیل این امر آنست که خصوصیت استثنائی مزبور همانا ناشی از وجود فعل کمکی «داشتن» و مشخصات معنایی و گرامری آن فعل میباشد. باید دید که این فعل چه ویژگیهای معنایی و گرامری دارد. معلوم است که «داشتن» فعلی نمودارحالت دوام میباشد. اما باید توجه داشت که فقط رویداد مثبت است که میتواند حالت دوام داشته باشد. اگر رویدادی منفی اعلام شود ذکر حالت دوام برای آن اساسا لزومی پیدا نمیکند و فقط کافیست آنرا انکار کرد. خود فاکت انکار علامت آن است که حالت «عدم وجود» ادامه دارد. پس در دو مثال بالا میتوان با حذف فعل «داشتن» اشکال انکاری آنرا بدین‌طریق بدست آورد: او نمیرفت... من نمینویسم...

دکتر محمودزاده که سالیان درازی در زمینه‌ی جملات ساده‌ی‌فارسی سرگرم پژوهش بوده در مورد جملات نقلی تصدیقی بنکته‌ی جالب دیگری نیز اشاره‌میکند که باید با ابراز قدردانی از زحماتشان آنرا در اینجا آورد. نامبرده مینویسد که گاهی بمنظور تشدید و تقویت فکر مندرج در جملات نقلی تصدیقی ازشکل ویژه‌ی انکاری گزاره استفاده مینمایند:

چه فکرها که نکردم؟!... چه معلومات ذیقیمتی که بدست نمیآوردم؟!...

استاد نامبرده در اینجا نیز فقط بوجود رویداد زبانی اشاره مینماید و دلیل آنرا ذکر نمیکند. بنظر ما دلیل این مطلب را نیز باید در فرمول ریاضی معروف (منفی در منفی = مثبت) و یا در فرمول منطقی (انکار انکار = تصدیق) جستجو نمود: فکرهایی که نکردم کدامند؟... معلومات ذیقیمتی که بدست نمیاوردم کدامند؟... بعبارت دیگر: فکرهایی که نکردم موجود نیست... معلومات ذیقیمتی که بدست نمیاوردم وجود ندارد... و دیده میشود که طبق قوانین ریاضی و منطقی مذکور در بالا نتیجه‌ی مثبت بطور مؤکد بدست می‌آید.

و اما در جملات نقلی انکاری مسلما باید وقوع رویداد یا وجود حالتی انکار گردد. عمل انکار نیز معمولا از راه افزودن ادات نفی «نه» بابتدای اشکال افعال ساده و یا بابتدای فعل کمکی در افعال ترکیبی صورت میگیرد. لازم بتذکر است که این «نه» اولا همیشه با کوبه‌ی منطقی تلفظ میشود و ثانیا نیز پیوسته متصل بفعل نوشته میشود: دانشجو امروز نیامده است... او دیگر این اشتباه را تکرار نخواهد کرد...

در جملات اسمی نیز ادات نفی «نه» بابتدای رابط گزاره‌ای علاوه شده و در آنجا نیز کوبه‌ی منطقی را بروی خود خواهد داشت: برادرم حالا دیگر دانشجو نیست...

در جملات نقلی انکاری گاهی انکار از طریق دیگری نیز صورت میگیرد، بدین‌معنی که گوینده یا نویسنده فاکت مثبت را بوسیله‌ی کنایات پرسشی «کی؟» و «که؟» و «چه؟» و «کدام؟» و کلمات متناسب دیگری زیر سؤال ریتوریك میبرد و با این ترتیب بطرف میرساند که بنظر او جزانکار چاره‌ی دیگری‌در میان‌نیست:

کی میتواند این حرف را گفته باشد؟ = کسی این حرف را نگفته است...

برای من چه لزومی دارد؟ = برای من لازم نیست...

البته نباید تصور کرد که انکار تنها از راه افزودن ادات انکار «نه» و یا اثبات پرسش بطریق بالا حاصل میشود. گاهی بهنگام انکار جزئی، انکارقسمتی از فاکت و رویداد از سرافزوده‌هایی نظیر «جز»، «غیر از»... و گاهی نیز «مگر» استفاده میشود. بدیهیست که دراین صورت اصل فاکت عمومی بصورت تصدیق می‌آید و فقط جزء مورد انکار با سرافزوده‌های بالا متمایز میشود: همه آمدند جز او... بغیر از تو همه درس را جواب دادند... همه چیز داشت مگر آسایش خیال...

۲ـ جملات پرسشی.

در جملات پرسشی مسلما پرسش مطرح است و پرسش نیز ظاهرا پاسخی درپی خواهد داشت. اما چون پرسش مطرح است پس در جملات پرسشی‌مسئله‌ی مخاطب نیز خودبخود مطرح میگردد. این مخاطب ممکن است انسان باشد، ممکن هم هست که انسان از خود پرسش کند و بالاخره امکان نیز دارد که پرسش از مخاطب غیر حاضر (غایب) و حتی خیالی بعمل آید که پاسخی نیز از آن انتظار نمیرود. با این ترتیب آشکار میگردد که در رابطه با بررسی جملات پرسشی ظاهرا باید مسائل زیر نیز مورد مطالعه قرار گیرد:

۱)ـ نوع خود پرسش و نوع مخاطب.

۲)ـ ابزار گرافیك، صوتی و گرامری بمنظور تشکیل جملات پرسشی.

۳)ـ نوع جمله‌ی پاسخی و ساخت گرامری آن.

باید گفت که اصولا دو نوع پرسش وجود دارد و هر دو نوع پرسش نیز

وابستگی کامل بمخاطب دارد.

در پرسش نوع اول که مخاطب نیز انسانی است و درمکالمه شرکت‌میجوید گوینده یا نویسنده واقعا درصدد است پیرامون مطلبی که خود نمیداند ازمخاطب که شخصی حاضر است پرسش نماید. بدیهیست که در این صورت قطعا نیز در انتظار پاسخ خواهد بود و پاسخ نیز معمولا داده میشود: امروز درس جواب دادی؟ ـ بله... برارت از سفر برنگشته است؟ ـ هنوز نه... فردا بسفر خواهی رفت؟ ـ بله، حتما...

اینها جملات پرسشی واقعی و حقیقی هستند و عموما در برابر آنها جمله‌ی پاسخی نیز موجود خواهد بود.

ابزار گرافیك، صوتی و گرامری اینگونه جملات پرسشی بدین‌شرح است:

مهمترین وسیله‌ی گرافیك دراینگونه جملات پرسشی و بطور کلی درهمگی آنها نقطه‌ی پرسشی(؟) است که در نگارش در انتهای جمله گذاشته میشود. بهنگام تلفظ نیز کوبه‌ی پرسشی روی عنصری که مورد پرسش است قرار میگیرد (ابزار صوتی). البته عنصر مورد پرسش نیز همانند نقطه‌ی اوج صوتی میتواند متغیر باشد. نشان دادن آن عنصر در نگارش تا حدودی دشوار است و معمولا از وسایل دیگر گرافیك از قبیل خط کشیدن در زیر کلمه، درشت و یا پررنگ نوشتن آن استفاده میشود.

بکار بردن ادات پرسشی «آیا» را نیز باید از ابزار گرامری تشکیل جملات پرسشی دانست:

آیا برادرت از سفر برنگشته است؟ ـ هنوز نه...

گاهی نیز بعضی کلمات (عموما از نوع قید) میتوانند جزء ادات لفظی‌جملات پرسشی گردند: **بالاخره**، باین پرسش پاسخ خواهد داد **یا نه؟** ـ بله، پاسخ میدهد...

کنایات پرسشی نیز از دیگر ابزار گرامری مستعمل در جملات پرسشی هستند. این کنایات در بخش یکم (مبانی علمی صرف زبان فارسی) بررسی‌شدند و برحسب نوع پرسش یکی از آنها که مناسب باشد بکار میرود: **کی** اینجاآمد؟ـ برادرم... **چه** وقت آمد؟ ـ دیروز بعدازظهر... **چه**میکنی؟ ـ درس حاضرمیکنم... دیروز **چطور** درس جواب دادی؟ ـخیلی خوب... **چقدر** سیب خریدی؟ـدو کیلو...

حرف ربط شرطی انکاری «مگر» نیز گاهی در این جملات پرسشی بعنوان ابزار گرامری بکار میرود: مگر برادرت آمده است؟ ـ بله... مگر درست راحاضر نکرده بودی؟ ـ نه...

بطوریکه گفتیم دراینگونه جملات پرسشی معمولا جمله‌ی پاسخی وجود دارد و این جمله‌ی پاسخی نیز معمولا جمله‌ی خبری است که غالبا نیز از نوع کلمه ـ جمله‌های تصدیقی یا انکاری و یا از نوع جملات ناقص است که برخی از اعضای آن بقرینه حذف شده‌اند. این جملات در نگارش معمولا پس از «تیره» (ـ) نوشته

میشوند. مثالهای بالا میتوانند نمونه‌هایی برای اثبات مدعا باشند.

در پرسش نوع دوم که بازهم مخاطب انسان است گوینده یا نویسنده پرسش را طوری مطرح میکند که انتظار پاسخی از آن ندارد. معمولا اینگونه پرسشها آمیخته با هیجانات و احساسات است. گوینده یا نویسنده با این‌ترتیب درحقیقت میخواهد هیجان و ناراحتی خود را ابراز دارد و توقعی نیز برای شنیدن پاسخ ندارد:

باین زودی از من چرا سیر گشتی؟
نگارم، بدین زود سیری چرایی؟
که دانست کز تو مرا دید باید
بچندان وفا اینهمه بیوفایی؟ (فرخی‌سیستانی)

مرا بجرم چه کردی برون زگلشن کویت؟
بری زنخل تو خوردم، گلی زباغ تو چیدم؟
(صباحی بیدگلی).

عزم دیدار تو دارد جان برلب آمده
بازگردد یا برآید؟ چیست فرمان شما؟ (حافظ)

تا چند بحال ما نمیپردازی؟
این دولت حسن تا بکی میماند؟ (صابرشیرازی)

کلیه‌ی اینگونه پرسشها را در اصطلاح زبانشناسی پرسشهای ریتوریك مینامند.

نوع دیگر پرسشهای ریتوریك پرسشهایی است که انسان از خودمینماید. طبعا دراینگونه پرسشها انتظار پاسخ نمیرود. در اینجا معمولا انسان از خود کسب تکلیف میکند، احساسات درونی و هیجانات او انگیزه‌ی اصلی پرسش است. ابزار صوتی، گرافیك و گرامری پرسش همانهایی هستند که در بالا گفتیم. چون معمولا پاسخی هم براین جملات مترتب نیست، جمله با همان نقطه‌ی پرسشی ختم میگردد:

خوب، حالا چکار کنم؟... کجا بروم؟...
چقدر باید صبر کنم؟... از کی بپرسم؟...
قمری سوخته بالم به پناه که روم؟
تا بکی سرکشی، ای سرو خرامان از من؟
(کلیم کاشانی)

دهان یا نوش؟ قد یا سرو؟ تن یا سیم خام است آن؟
جبین یا زهره؟ رخ یا ماه؟ ابر و یا هلال است آن؟ (اوحدی مراغه‌ای)

کاملا مشهود است که چون جملات بالا پاسخی بدنبال ندارند و از طرفی نیز گاهی مبین احساسات درونی هستند، از این‌رو برخی از آنها بجملات ندایی

نزدیك میشوند. در آثار ادبی معمولا در کنار نقطه‌ی پرسشی یك نقطه‌ی ندایی(!) نیز گذاشته میشود.

گاهی نیز مخاطب انسانی موجودی غایب و خیالی است و گـاهی نیز ذات اقدس باریتعالی مخاطب انسان قرار میگیرد. بدیهی است که دراینگونه مـوارد چون خود پرسش‌کننده نیز انتظار پاسخی‌ندارد پرسشهای‌ریتوریك واقعی‌بوجود می‌آیند. در اینجا نیز گاهی تعجب، تنفر، شکایت، اعتراض وگاهی آرزوی‌پرسش کننده نیز انگیزه‌ی اصلی طرح جمله است و در این صورت جمله‌ی پرسشی تا حدود زیادی بجمله‌ی ندایی نزدیك میگردد:

این دیگر چه بود؟... چرا اینطور شد؟... خدایا چکنم؟...

منم که دیده بدیدار دوست کردم بـــاز
چه شکر گویمت، ای کارساز بنده‌نواز؟ (حافظ)

و بالاخره نوع دیگر پرسش ریتوریك آن است که مخاطب نیز انسان است، ولی پرسش بمنظور کسب اطلاع برواقعیت مجهولـی صورت نمیگیرد. مسئله برای پرسش‌کننده واضحست، منتها او پرسش خود را در جهت عکس مطرح میکند تا پاسخ دلخواه را بطور منطقی بدست آورد. بدیهیست که در اینجا نیز معمولا پاسخی در دنبال پرسش نمی‌آید:

مگر بتو نگفتم که نباید از کار طفره بروی؟ (باو گفته است که نباید طفره رفت)...

کجای دنیا چنین چیزی هست؟ (در هیچ جای دنیا چنین چیزی نیست)...

دیده میشود که ابزار صوتی، گرافیك و گرامری پرسش در تمام این انواع نیز همانها هستند که گفته شد.

۳ـ جملات امری. ـ

در بخش صرف گفتیم که وجه امـــری فقط یك شخص دارد و آن نیز دوم شخص مفرد یا جمع است. بنابراین قانونا باید در جملات امری نیز گـزاره در شکل دوم شخص از وجه امری بیاید. دراینگونه جملات متکلم انجام امری را از مخاطب خود طلب میکند، میخواهد. آهنگـ ادا نیز طبعا آمرانه است: برو!زودتر برگردید! دیگر از این کارها نکنید!

اما گاهی نیز در جملات امری انجام عمل بصورت خواهش، تمنا، پیشنهاد و نظایر اینگونه انگیزه‌های معنوی مطرح میگردد. در چنین موارد گزاره‌ی جملات امری نیز میتواند در تمام اشخاص بیاید و وجه آن نیز طبعا وجـــه التزامـــی (آئوریست) خواهد بود:

بفرمایید برویم منزل!... لطفا قدری صبر کنید!

در اینجا نیز کوبه‌ی منطقی در تلفظ روی عنصری است که مورد نظرگوینده

است. اما در اینمورد مانند جملات نقلی این عنصر نمیتواند کاملا آزاد باشد، بلکه عناصر معین و محدودی در داخل جمله میتوانند مورد نظر گوینده قرار بگیرند:

لطفا امروز برای ناهار بمنزل ما تشریف بیاورید!

دیده میشود که در جمله‌ی بالا فقط کلمات «امروز» و «ناهار» و «منزل» میتوانند زیر کوبه‌ی منطقی قرار گیرند. اینها همان کلماتی هستند که گوینده روی آنها تأکید میورزد و مایل است بفهماند که کلمه‌ی دیگری نباید جایگزین آنها گردد:

امروز ــ نه امشب... برای ناهار ــ نه برای شام یا عصرانه... منزل ما ــ نه مثلا باغ...

٤ــ جملات ندایی. ــ

اینگونه جملات را آقای دکتر فرشید ورد «جملات احساسی یا هیجانی» نامیده است. این نامگذاری البته مبتنی برمضمون عمومی آنهاست و نامعقول بنظر نمیرسد. درحقیقت نیز دراینگونه جملات عواطف و احساسات گوینده یا نویسنده از قبیل: تعجب، حیرت، حسرت، تأسف، تحسین، تحقیر، ترس، آرزو، انزجار، شك و تردید، سوگند، دعا و نیایش و غیره بیان میشود. مسلم است که در تمامی آنها نقطه‌ی ندائی (!) در پایان جمله علامت مشخصه‌ی گرافیك وآهنگ ادای ندایی نیز علامت مشخصه‌ی صوتی اینگونه جملات خواهد بود.

ضمن بررسی جملات پرسشی متذکر شدیم که در برخی انواع پرسشهای ریتوریك احساسات درونی گوینده یا نویسنده نیز در شکل پرسش بیان‌میشود و جملات مزبور را بنوع جملات ندایی نزدیك میسازد. باید گفت که علاوه بر برخی از انواع جملات پرسشی انواع ویژه‌ای نیز از جملات نقلی و امری میتوانند با بیان احساسات درونی گوینده یا نویسنده و با قبول آهنگ ادای مناسب بصورت جمله‌ی ندایی درآیند. قدری تأمل در ماهیت وجودی اینگونه جملات نیز بما میگوید که فی‌الواقع احساسات درونی میتوانند یا در شکل خبر و نقل، یا در شکل پرسش و یا در شکل امر و الزام بیان گردند. دکتر حسن محمودزاده بحق متذکر میشود که در سه دسته از جملات مزبور علاوه بر بکار بردن آهنگ‌ادای ویژه‌ی ندایی میتوان با افزودن کلمات ندایی و گاهی نیز با تغییر محل عادی اعضای جمله آنها را بصورت جملات ندایی درآورد. برگفته‌های این زبانشناس ماهر میتوان این نکته را نیز علاوه کرد که بکار بردن سوگند، دعا، یا نفرین‌ونیز بکار گرفتن کلمه ــ جمله‌های ندایی غالبا جملات خبری و نقلی عادی را بصورت جملات ندایی درمیآورند.

و اینك مثالهایی که از اشعار فارسی برای هریك از موارد بالا گردآورده‌ایم:

ــ هست آیین دو بینی زهوس   قبله‌ی عشق یکی باشد **وبس!** (جامی)

بیت بالا دو جمله‌ی ساده‌ی نقلی است و فقط در مصراع دوم بکار بردن

«وبس» که یك کلمه ــ جملهی ندایی است جملهی دوم را بصورت جملهی ندایی درآورده است. در دو بیت زیر:

گر با دگران به از منی، **وای بمن!**
ور با دگران مثل منی، **وای همه!**
(ابوسعید ابوالخیر)

سالی دگر گذشت و امیدی دگر گذشت
آوخ که تا شدیم خبر، بیخبر گذشت! (رشید یاسمی)

نقش کلمه ــ جملههایی ندایی «وای» و «آوخ» در تشکیل جملات ندایی کاملا مشهود است.

مثالی دیگر:

اگر میشناسی خداوند را بذات خداوند یکتا **قسم!**
که عشقت زدل رفتنی نیست نیست **بپروردگار توانا قسم!**
(علی اطهری کرمانی)

بآسانی در دو بیت بالا دیده میشود که صرف بکار بردن سوگند جمله را بصورت ندایی درآورده است.

تنت بناز طبیبان نیازمند **مباد!**
وجود نازکت آزردهی گزند **مباد!** (حافظ)

مبارك **بادت** این سال و همه سال
همایون **بادت** این روز و همه روز!
(قاآنی شیرازی)

حسن تو همیشه در فزون**باد** رویت همه ساله لالهگون **باد!** (حافظ)

در نمونههای زیر نیز مضمون دعا در شکل بدیعی باعث پیدایش جملات ندایی گردیده است:

دامن زکفم میکشی و میروی امروز
دست من و دامان تو فردای قیامت!
(هاتف اصفهانی)

خدا بشکوه زبان من آشنا نکند!
من و شکایت از آن بیوفا؟ خدا نکند!

چند نمونه از جملات امری که بصورت ندایی درآمدهاند:

در جبههی گشادهی گلها **نگاه کن** دلگیر از گرفتگیباغبان **مباش!** (حافظ)

باز است درهای قفس، ای مرغ دل **پرواز کن!**
گلهای این گلزار را **مدهوش از آواز کن!** (ابوالحسنورزی)

خون میرود میان دل و چشم من، **بیا!**
بنشین میان چشم و دل، این ماجرا بپرس! (سلمان ساوجی)

یا من ناصبور را سوی خود از وفا **طلب!**
یا تو که پاکدامنی صبر من **از خدا طلب!** (اهلی‌شیرازی)

چند نمونه نیز از جملات پرسشی ـ ندایی:

چه مبارك سحری بود و چه فرخنده شبی
آن شب قدر که این تازه براتم دادند! (حافظ)

شرح این آتش جانسوز نگفتن تا کی؟!
سوختم، سوختم، **این راز نهفتن تا کی؟!** (وحشی‌بافقی)

و اینك نیز نمونه‌هایی چند از تلفیق عوامل مختلف امر و پرسش و ندا و دعا در تشکیل جملات ندایی:

«وحشی» **چه‌کنی** ناله که معمور نشد دل!
بگذار که این غمکده آباد نباشد! (وحشی‌بافقی)

چون بی‌رخ دلبر است ایام بهار
عیشم **بچه** دل باشد و شادی **بچه** کار؟!
در باغ بجای سبزه گو تیغ بروی!
از ابر بجای قطره گو تیر ببار!
(شمس‌الدین جوینی)

و بالاخره باید گفت که تغییر در ترتیب توالی اعضای جمله و بخصوص انتقال گزاره بابتدای جمله خواه‌ناخواه توجه را بگزاره جلب مینماید و این خود عاملی مهم در پیدایش جملات ندایی است:

چنین است پاداش نیکوکاری!

اعضای جمله

گفتیم که نهاد و گزاره هسته‌ی پردیکاتیف و مرکز ساختمانی جملات دو ترکیبی را تشکیل میدهند. دراینکه نهاد و گزاره اعضای اصلی جملات ساده‌ی دو ترکیبی هستند کمترین اختلاف نظری بین دانشمندان زبانشناس وجود ندارد. اما درخصوص اینکه کدام یك از این دو عضو اصلی گویا از اهمیت بیشتری برخوردار است هنوز هم گاهی بعضی اختلاف‌نظرهایی بچشم میخورد. برخی از دانشمندان زبانشناس ایرانی گزاره را (فعل را) عضو مهم و اساسی جمله میشمارند و حتی کار مبالغه را بجایی میرسانند که تعداد جملات را از روی تعداد افعال معین میکنند و میگویند «در هر عبارت همانقدر که فعل است همانقدر نیز جمله است». بنظر ما اثبات بطلان این مدعا در حال حاضر نیازی بتوضیح ندارد. این دانشمندان بدلیل وجود مطابقه‌ی معمولی بین نهاد وگزاره و وجودشناسه‌های نمودار شخص و زمان و وجه در آخر افعال باین «نتیجه» رسیده‌اند که گویا میتوان از گزاره بوجود نهاد پی برد و بنابراین گزاره است که در شکل‌گیری جمله نقش قاطع برعهده دارد. اما اکثر دانشمندان زبانشناس معاصر اصولاً منکر

وجود امتیاز معنایی و گرامری بین نهاد و گزاره هستند. بنظر ما نیز توّهم‌برتری گزاره برنهاد معلول عدم توجه بسیر تکاملی زبان در مرحله‌ی تفکیك میباشد.این دو عضو از همان ابتدای پیدایش با هم وحدت‌عضوی و مطابقه‌ای داشته‌اندوصرفا در اثر همین وحدت است که نمودار گرامری آن، یعنی «مطابقه» بمیان آمده‌است. مطابقه‌ی نهاد و گزاره (وجود شناسه) دلیل وحدت آنهاست، نه دلیل برتری یکی بر دیگری. شناسه درحقیقت تجلی نهاد در گزاره است و هرگز نمیتواند دلیل امتیاز گزاره برنهاد باشد. چون در گزاره‌ها (خواه فعلی و خواه اسمی) بهرحال فعل اشتراك میورزد و چون فعل دارای زمره‌های گرامری متنوعتر و غنی‌تری از اسم است، لذا در ظاهر امر گزاره «معتبرتر» از نهاد جلـــوه میکند. امــا این «اعتبار» ظاهری و صوری است و زاییده‌ی طبیعت مرفولوژیك خود فعل میباشد.

باری، بررسی اعضای جمله را از بررسی اعضای اصلی آن آغاز میکنیم.

نهاد

نهاد برحسب طبیعت منطقی ــ گرامری خود باید واجد خصوصیات اسامی باشد، باید نام موجودات، عناصر، پدیده‌های طبیعی واجتماعی، مفاهیم مجرد و... و... و دریك کلمه نام «اشیاء» را برساند و در پاسخ «که؟» و «چه؟» قرارگیرد. چون نهاد باید واجد خصوصیات اسامی باشد پس طبعا در بررسی نهاد باید بدو جنبه‌ی زیر توجه نمود: ۱)ــ بیان نهاد با اجزای کلام، یا بررسی نهاد از دیدگاه مرفولوژیك. ۲)ــ زمره‌های گرامری نهاد همانند اسم، یا بررسی نهاد از دیدگاه نحوی.

مطالعات زیاد نشان داده است که بررسی جداگانه‌ای این دوعامل مآلا ما را بتکرار برخی مطالب وادار میسازد که البته شایسته نیست. از طرفی نیز چون در کسب زمره‌های گرامری عدد و تعیین ــ تفکیك توسط نهـــاد اختلاف‌نظری وجود ندارد (نهادــ اسم ــ میتواند مفرد یا جمع باشد... نهاد ــ اسم ــ میتواند معین یا غیر معین باشد..) اینست که ضمن بررسی نهاد از دیدگاه مرفولوژیك از قبول زمره‌های گرامری عدد و تعیین ــ تفکیك هم صحبت خواهیم داشت. ولی چون در مورد زمره‌ی گرامری حال نهاد برخی اختلاف‌نظرها وجود دارد، در پایان بررسیهای خود نگاهی نیز گذرا بآن مسئله خواهیم داشت.

بیان نهاد با اجزاء کلام. ــ

چون صحبت از اجزاء کلام و کـاربرد آنها در نقش نهاد درمیان است از خوانندگان تقاضا داریم بمنظور ایجاد شرایط مناسبتر برای ما و جلوگیری از تکرارهای غیر ضروری قبلا بحث مربوط بصفات، اعداد، جانشینها و کنایات را در بخش صرف از نظر بگذرانند.

نهاد طبعا باید با اسم بیان شود و در این رابطه کوچکترین محدودیتی‌وجود ندارد. مقصود آن است که کلیه‌ی انواع معنایی اسامی از قبیل اسم عام، خاص، اسم ذات و معنا، اسم جمع و غیره و نیز اسامی مفرد و جمع میتوانند در نقش نهاد جمله بکار روند:

کتاب روی میز است... احمد **دانشجو** است... **تهران** شهری بزرگ و پر جمعیت است...

اسلام دینی انسان‌ساز است... **گردان** شامل سه گروهان است... **رمه** در صحرا است...

شکوفه‌ها شکفته‌اند... **بهار** فصل بیداری طبیعت است... **پرندگان** درپروازند...

توپخانه فعالیت میکند...

طبیعی است که اسامی مشتق و مرکب نیز مشمول همین قانون خواهندبود:

گاهواره محل استراحت نوزاد است... **صاحبخانه** امروز نزد ما آمد...

مسلم است که مصادر، اسم مصدرها و اسم فعلها نیز در عداد اسامی بوده‌و بآسانی میتوانند جانشین اسم شده و در نقش نهاد بکار روند:

خواستن توانستن است... **کار نیکو کردن** از پر کردن است... **ورزش** باعث نیرومندی و سلامت است... **گرسنگی** او را از پای درآورد... **خوبی** هرگز گم نمیشود... **گریه** برهر درد بیدرمان دواست...

درخصوص مطابقه‌ی نهاد و گزاره نیز در کتب دستور توضیحات کافی آمده است و نیازی بتکرار نیست.

جانشینهای شخصی بعنوان نمایندگان اصیل اسامی اشخاص نیز طبعابدون محدودیت میتوانند در نقش نهاد باشند: **من**آمدم... **تو** خواهی‌رفت... **ما**دانشجو هستیم... **آنها** در کارخانه کار میکنند...

غیر از جانشینهای شخصی که فی‌الواقع‌نیز نمایندگان‌اصیل اسامی‌هستند، دیگر جانشینها، کنایات، صفات، صفات فعلی، اعداد، افعال، پیوندکها،افزوده‌ها، نداها، اصوات، حروف و...بطورکلی واحدهای مختلف زبانی که‌فی نفسه‌محتوای نامی ندارند گاهی در شرایط خاصی جانشین اسم میشوند تا بتوانند در نقش اعضای اسمی جمله (نهاد، متمم، تعیین‌کننده‌ی اسمی، گزاره‌ی اسمی) بکار روند. در بخش صرف از این جریان «جانشینی اسم» اندکی صحبت کردیم. در این‌باره در تمامی کتب گرامر و کتب درسی مربوط بزبان صحبت شده است. اما در اینجا ما درصدد هستیم بطور کلی، یکبار برای همیشه، ماهیت معنایی۔ گرامری این پدیده‌ی زبانی را البته از نقطه‌ی نظر خود توضیح دهیم تا هر وقت صحبت از جانشینی اسم باشد دیگر نیازی بتوضیحات مکرر نداشته باشیم.

میدانیم که هریك از اجزاء کلام از لحاظ خصوصیات معنایی ویژه‌ی خود

نامزد عهده‌داری وظیفه‌ی معینی در نحو (در داخل ترکیب یا در داخل جمله) میباشند. در میان اجزای کلام فقط اسم و فعل هستند که استقلال کامل گرامری دارند و بخودی خود هسته‌ی پردیکاتیف و مرکز ساختمانی جمله را تشکیل میدهند. دیگر اجزای کلام بنحوی از انحاء در خدمت این دو عنصر و گاهی نیزدر خدمت عناصر وابسته بآنها قرار میگیرند و در کنار آنها بکار میروند. فی‌المثل صفات برای تعیین علامت گرامری اسامی، اعداد برای تعیین شمارش اسامی، ظروف برای تعیین موقعیت و شرایط اجرای افعال (علامت گرامری آنها) بکار میروند و در خدمت آنها هستند. حال اگر دیده شود که کلمه‌ای غیر از اسم «جانشین اسم» شده و موقتا در متن معینی خواص اسامی را کسب کرده است باید بسراغ آن عامل معنایی و گرامری رفت که باعث این پدیده گشته، ولی در ظاهر بچشم نمیخورد. بدون شك یا عنصر معینی در اصل در کنار آن کلمه بوده و کلمه‌ی مزبور در ارتباط با همان عنصر در نقش اصلی و عادی خود بکار میرفته است و بعد بدلایلی و بقراینی از ذکر آن صرف‌نظر شده و بتدریج از نظر محو شده است، یا آنکه کلمه‌ی مزبور حقیقتا نیز محتوای اشیایی یافته، خصوصیات اسم را دارا گشته و مثلا «اسم صفت»، «اسم زمان» و یا «اسم مکان» شده‌است.

با ایراد چند مثال خواهیم کوشید فکر خود را بیشتر توضیح دهیم:

فرض کنیم جانشین اشاره‌ای «این» در جمله‌ای در شکل مستقل بکار رفته است: این کتاب است... این دیگر خیلی بد شد...

دیده میشود که «این» در دو مثال بالا مستقلا استعمال شده، کوبه‌ی ویژه‌ی مستقل دارد و در نقش نهاد بکار رفته است. اما میدانیم که «این» باید برای نشان دادن و مشخص کردن اسامی بکار رود. پس آن اسم در کجاست؟ چرا در کنار این جانشین نیست؟ با کمی دقت میتوان دریافت که استعمال جانشین اشاره‌ای در شکل مستقل تنها در دو صورت زیر امکان‌پذیر است: یکی آنکه شیئی مورد نظر در معرض دید طرفین صحبت قرار دارد، گوینده با دست یا چشم بآن اشاره میکند و شنونده نیز کاملا متوجه شیئی مورد اشاره میگردد. در اینصورت **لزومی ندارد** که گوینده نام آن شیئی‌را ببرد. دیگر آنکه قبلا در خصوص مطلبی صحبت جریان داشته است، هر دو طرف بخوبی از آن مطلب آگاهی دارند و حالا گوینده میخواهد نتیجه‌گیری کند، نظر خود را درباره‌ی آن مطلب بیان نماید. آیا لازم است که در چنین شرایطی تمامی مطلب را ادا کند؟ — هرگز. کافی است بگوید: این دیگر خیلی بد شد... شنونده نیز کمترین تردیدی در درك مطلب پیدا نخواهد کرد. از اینجاست که میگوییم: جانشینهای اشاره‌ای بآسانی میتوانند در نقش نهاد استعمال شوند و تنها شرط آن است که یا شیئی مورد نظر در معرض دید هر دو طرف باشد و یا آنکه مرجع جانشین اشاره‌ای در متن مشخص باشد و استنباط گردد:

این کتاب است... **آن** لیوان آبخوری است... **این** کاملا خوب شد... **همین** کافیست... **همان** خوب است...

حالا بسراغ جانشینهای تأکیدی بــــرویم. در بخش صرف پیرامــــون این جانشینهای فارسی توضیحات نسبتا مفصلی داده شد و در اینجا بطور خلاصه تذکر داده میشودکه جانشین تأکیدی «خود» در حال حاضر جانشینی همگانی شده است، ولی منحصرا در زبان ادبی بکار میرود و در زبــــان محاوره بندرت میتوان آنرا دید. این جانشین در زبان محاوره غالبا همراه با پی‌افزوده‌ی نسبی (آنکلیتیك) و در نقش نهاد بکار گرفته میشود:

خودم دیدم... **خودتان** اقدام کنید... **خودشان** قبول دارند...

بآسانی دیده میشود که اشکال «خودم» و «خودت» و «خودشان» جانشین «خود من» و «خود تو» و «خود ایشان» هستند و ترکیبهای تعیینی بالا کاملا حق دارند در نقش نهاد بکار روند. در اینجا فقط جانشین شخصی جای خود را بـــه آنکلیتیك داده است. اما درفارسی‌کلاسیك ودرشعراین‌جانشین (خود)میتوانست مستقلا استعمال شده و نقش نهاد را برعهده گیرد:

خود گویی و خود خندی... **خود** نمیدانست چه کند... **خود** نمیدانــم چـــه باید کرد...

دقت در مثالهای بالا فورا بما میگوید که مسلما یك جانشین شخصی مناسب قبل از «خود» در جمله بوده است: (تو) خود گویی و... (او) خود نمیدانست چه کند... (من) خود نمیدانم...

و باز هم پرسیده میشود که آیا با وجود شناسه‌های موجود در آخر افعال ذکر جانشینهای شخصی «من» و «تو» و «او» لزومی دارد؟ ــ البته خیر. پس‌دلیل حذف این جانشینهای شخصی روشن شده است.

چند کلمه پیرامون جانشین تأکیدی «خویش». در بخش صرف دیدیم کـــه این جانشین فقط و فقط در زبان ادبی و درشعر مورد استعمال دارد، آنهم نه در نقش نهاد. دلیل آنرا نیز ذکر کردیم که از قرار معلــــوم «خویش» از ریشه‌ی xēš پارسی میانه است که در آنجا در حالات فاعلی بکـــار نمیرفته است و ظاهرا همچنان بمنشاء خود وفادار مانده است.

جانشین تأکیدی «خویشتن» نیز منحصرا در شعر و در فارسی کلاسیك بکار میرود، در زبان محاوره هرگز دیده نمیشود. اما این جانشین برخلاف «خویش» میتواند مستقلا در نقش نهاد بکار رود:

تـــرك دنیا بمردم آمــــوزند **خویشتن** سیم وغله اندوزند (سعدی)

در بخش صرف از کنایات پرسشی نیز بتفصیل کافی صحبت شده است. در اینجا باختصار متذکر میشویم که تنها آندسته از کنایات پرسشی که‌مربوط باسامی هستند (که؟ کی؟ چه؟ کدام؟) میتوانند در نقش نهاد بکار روند:

کی آمد؟... چه‌گفت؟... که باید جواب بدهد؟... کدام خوب است؟...

و مسلم است که چون این کنایات مستقیما راجع باسامی پرسش دارند، جانشینی آنها از اسامی امری کاملا عادی است: کی؟ = چه کسی؟... کدام؟ = کدام کس (چیز)؟...

در مورد کنایات غیر معین نیز باید گفت که فقط کنایات غیر معین مربوط باسامی مانند «برخی»، «بعضی»، «فلانی»، «فلان»، «کسی» و «چیزی» میتوانند در نقش نهاد بکار روند:

برخی اینطور تصور میکنند... **بعضی** عقیده دارند...

دیده میشود که پس از هریك از دو کنایه‌ی مزبور با در نظر گرفتن‌شناسه‌ها و قرینه‌ی معنایی جمله میتوان اسامی مناسبی گذاشت: برخی (اشخاص)... بعضی (دوستان)... اما اگر احتمال اشتباهی دربین باشد دیگر نمیتوانند مستقلا بکار روند و الزاما نام آن عنصر ذکر میشود: بعضی مطالب...

کنایه‌ی «فلانی» ظاهرا بناحق نام کنایه‌ی غیر معین گرفته است، زیرا غالبا اشاره بشخص معینی است که گوینده نمیخواهد نامش را ببرد. پس ذکر آن نام نیز لزومی ندارد:

فلانی میگفت که... **فلانی** آمد...

کنایه‌ی «فلان» در فارسی معاصر مستقلا بکارنمیرود، ولی‌در فارسی‌کلاسیك گاهی با استعمال منفرد و مستقل آن در نقش نهاد برخورد میشود:

فلان آمد... و مسلم است که کلمه‌ی «شخص» و یا «کس» متعاقب آن مستتر است.

دو کنایه‌ی غیر معین «کسی» و «چیزی» نیز فی‌نفسه مستقل هستند و در جملات تصدیقی در معانی «شخص غیر معین» و «چیز غیر معین» بکار میروند:

کسی آمد... **چیزی** گفت...

و دیده میشود که لزومی نیست کلمه‌ی دیگری همراه آنها باشد. اما همین دو کلمه در جملات انکاری در نقش کنایات انکاری هستند و معانی «هیچکس» و «هیچ چیز» را میدهند:

کسی نیامد... **چیزی** نگفت...

درخصوص کنایه‌ی تعمیمی «همه» نیز باید گفت که این کنایه چنانچه مجزا و مستقل استعمال شود جانشین اسم گشته و میتواند در نقش نهاد بیاید: همه آمدند... و بازهم بوضوح دیده میشود که وقتی میتوان چنین شکلی را بکار برد که قبلا در متن راجع بمضمون کنایه اطلاعاتی داده شده باشد. در اینصورت جانشین «آنها» قبل از آن (آنها همه) و یا بعد از آن (همه‌ی آنها) مستتر است.

و حالا میرسیم ببررسی اعداد و جریان «جانشینی اسم» آنها. در صرف در بخش اعداد گفته شد که چنانچه اعداد**بطور مجزا و مستقل** بکارروند خصوصیات

تعیین‌کننده را از دست داده، باسامی نزدیك میشوند و پاره‌ای از خصوصیات اسم را دارا میگردند. هم در آنجا گفته شد که اعداد اصلی در محاسبات ریاضی مانند اسامی بکار میروند و میتوانند در نقش نهاد باشند:

پنج از **چهار** بزرگتر است...

کاملا واضحست که در کنار این اعداد کلمه‌ی«عدد» مستتر است: (عدد) پنج از (عدد) چهار بزرگتر است...

چون مسلم است که چنین کلمه‌ای وجود دارد و ذکر آن نیز غیر ضروری است، پس بنابراین قانون عمومی زبان از ذکر آن صرف نظر میشود. البته گاهی بخاطر تأکید عین «عدد» را ذکر نیز میکنند: عدد پنج از عدد چهار بزرگتر است...

اعداد ترتیبی با پسوند «ـم» عموما در نقش صفت و همراه با یك اسم بکار میروند: نفر دوم... کلاس چهارم... و معلوم است که جریان «جانشینی اسم» این دسته ازاعداد ترتیبی نظیر جریان صفات است که در زیر خواهد آمد.

اما گاهی عنصری که در ردیف معینی قرار گرفته و برای طرفین صحبت نیز معلوم است با پسوند «ـمی» مشخص میگردد: **دومی باولی** گفت... و مسلم است که در اینجا کلمه‌ی «نفر» قبل از هر کدام از اعداد مستتر است و ذکر آن لزومی نیافته است.

اعداد کسری نیز مانند اعداد اصلی در حالت مجزا و مستقل میتوانند در وظیفه‌ی نهاد باشند: سه‌پنجم از دوپنجم بزرگتر است...

و بازهم در اینجا واضحست که قبل از این اعداد کلمه‌ی «عدد» حذف شده است.

صفات کلماتی هستند که برای نشان دادن علامت‌گرامری اشیاء بکار میروند و عموما خصلت تعیین‌کننده دارند. صفت بدون اسم و مجزا از اسم نمیتوانند بعنوان صفت موجود باشد. پس اگر صفتی مستقلا بکار رفت مسلما از اسم خود تجرید گشته، تبدیل باسم علامت شده است، اسم شده است. در چنین صورتی البته میتواند جای اسم را بگیرد و درنتیجه در محل اعضای اسمی جمله و مثلا در نقش نهاد بکار رود:

خوب وبد و **زشت** و **زیبا** با هم در تضادند...

در این مثال بآسانی میتوان دید که کلمات «خوب» و «بد» و «زشت» و«زیبا» دیگر صفت نبوده، بلکه نام علامتهای گرامری خواهند بود. اینگونه اسم علامتها البته میتوانند مانند اسامی علامت جمع نیز قبول کنند:

بزرگان چنین گفته‌اند...

و اکنون که صحبت از صفات بمیان آمد جا دارد گفته شود که صفات‌نسبی نیز بعنوان نوعی از صفات میتوانند در حالت تجرید بکار روند و جانشین اسم

گردند و نقش نهاد را برعهده گیرند:

اصفهانی بمازندرانی گفت...

اما در اینجا باید باین نکته اشاره کرد که همیشه اینگونه صفات اسم شده در جلوی خود کلمه‌ای مناسب در حال استتار دارند: (مرد) اصفهانی به (مرد) مازندرانی گفت...

صفات تفضیلی نیز عینا نظیر خـــود صفات میتوانند مجزا و مستقل بکار روند، اسم علامت شوند و درنتیجه نیز قادر خواهند بود در محل نهاد استعمال شوند:

بزرگترها بکوچکترها کمك کردند...

و بالاخره در رابطه با بحث صفات باید گفت که صفات فعلی (اعم از صفات فاعلی یا مفعولی) نیز که گروهی هیبرید بوده و خصوصیات صفتـی را در کنار خواص فعلی دارا هستند، در مرحله‌ی کنونی زبان غالبا جانشین اسامی گردیده و بآسانی در نقش نهاد بکار میروند. اینگونه صفات فعلی نیز همانند خود صفات در این مرحله تبدیل باسم علامت میشوند، از اسم تجرید میگردند و در نتیجـه میتوانند مانند اسامی علامت جمع نیز بپذیرند:

نویسندگان انجمنی تشکیل دادند... **دانایان** بمصلحت نشستند... **پرستار** از بیمار مراقبت میکند... **خفته را خفته** کی کند بیدار!... **سروده‌هـ**ـای او همگی دلپسندند... **گذشته** آیینه‌ی عبرت آینده است... **سپرده**‌های بانکی باعث رونق اقتصاد کشورند... **گماشته** آمد... **گفتنی‌ها** بسیار است...

اعداد ترتیبی با پسوند «ـم» خصوصیات صفات را دارا میباشند و معمولا جزء دوم ترکیبهای اضافه‌ای را تشکیل میدهند: نفر دوم... اما گاهی اعـــداد ترتیبی مزبور در تقسیم‌بندیها و شماره‌گزاریها در حال مجرد بکار میرونـــد: اول)... دوم)... سوم)... در اینجا باید گفت که این اعداد معمولا در کنار کلمه‌ی مناسبی که تعیین‌شونده باشد دارند: (قسمت) اول... (جزء) پنجـم... (نکته‌ی) چهارم... (مرحله‌ی) هفتم... ولی اینها در نقش نهاد و دیگـر اعضای اسمی جمله نیستند، مگر آنکه این صفات نیز مانند افعال و دیگر واحدهای کلام بعنوان یك واحد نامی گرفته شوند. دراین خصوص‌در زیرصحبت خواهیم‌داشت.

درخصوص ظروف نیز باید گفت که بعضی از ظروف مشترك زمان و مکان فارسی در شرایط خاصی تبدیل **باسم زمـان و مکان** میگـــردنـد، خصوصیات ظرفی خود را از دست میدهند، ارتباطشان بـا فعل قطع میشود و مستقیما در پاسخ «چه؟» قرار میگیرند. در این صورت نیز این کلمات میتوانند در رل نهاد بکار روند:

صبح با طراوت خاص خود روح را نوازش میداد... **شب** چـه اسراری در دل دارد!

فردا بهتر از امروز خواهد بود... **اینجا** چطور است؟... **هرجا** که مناسب نیست...

از این اجزاء کلام که بگذریم باید گفت که اشکال قابل تصریف فعل، پیوندکها، افزوده‌ها، وندها، نداها، اصوات، حروف... و حتی جملات ساده در شرایط خاصی میتوانند مفهوم اشیایی کسب کرده، جانشین اسم شوند و در جمله در نقش نهاد بکار روند. در تمامی این موارد عموما کلمه‌ای که خود اسم است و نماینده‌ی ماهیت گرامری عنصری است که جانشین اسم میشود در کنار آن عنصر بحالت استتار وجود دارد، ولی ذکر آن لازم نمیگردد. آوردن چند مثال برای روشن‌تر شدن فکر لازم است:

«که» پیوندك اونیورسل فارسی است... (پیوندك در نقش نهاد).
«از» یکی از سرافزوده‌ها است... (افزوده در نقش نهاد).
«آوخ!» ندای نمودار تأسف است... (ندا در نقش نهاد).
«می» یکی از اصوات فارسی است... (اصوات در نقش نهاد).
«ی» آخرین حرف الفبای فارسی است... (حرف در نقش نهاد).
«مند» یك پسوند واژه‌ساز است... (وند در نقش نهاد).
«داشتم داشتم» بدرد نمیخورد «دارم دارم» لازم است... (فعل درنقش‌نهاد).
«همین حالا خواهم رفت» که حرف نشد، باید رفت!... (جمله در نقش‌نهاد)

بآسانی میتوان دید که در تمامی مثالهای بالا قبل از خود نهاد میتوان‌اسمی که نمودار ماهیت گرامری آن باشد گذاشت: (پیوندك) «که» پیوندك اونیورسل فارسی است... (سرافزوده‌ی) «از» یکی از سرافزوده‌هاست... (جمله‌ی) «همین حالا خواهم رفت» که حرف نشد، باید رفت!

و دیده میشود که در همه‌جا ذکر این اسامی غیر ضروری است، زیرا از دنباله‌ی کلام میتوان بخوبی بدان پی برد (قرینه).

در اینجا بیمناسبت نیست تذکر داد که بنابگفته‌ی کاملا صحیح دکتر محمودزاده «گزاره همواره درنمودار ساختن علامت‌گرامری نهاد نقش‌عمده‌برعهده دارد»... در تمامی مثالهای بالا گزاره‌ها هستند که‌در عهده‌داری نقش نهادتوسط کلمات مزبور از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند و کمترین تغییری در ترکیب لفظی وساخت گرامری گزاره‌هاممکنست نقش نهادرا بکلی مختل‌سازد. درهمین‌رابطه‌است که دکتر محموزاده بانتقاد از گفته‌های پیسیکوف میپردازد و بحق متذکر میشود که در جمله‌ی «حالا موقع استراحت است» کلمه‌ی «حالا» برخلاف تصور پیسیکوف هرگز نهاد نیست، بلکه قید زمان است و جمله نیز فرم بیشخص دارد. دلیل این مدعا نیز آنست که ترکیب لفظی جمله زمینه‌ی این ادعا رافراهم ساخته‌است. اگر همین کلمه‌ی «حالا» را در جمله‌ی: «حالا» کلمه‌ای عربی است بکار بریم فورا معلوم میشود که «حالا» در نقش نهاد بکار رفته است، زیرا ترکیب گرامری و

لفظی بقیه‌ی جمله زمینه را برای اینکار فراهم ساخته است.

در ابتدای بحث مربوط بنهاد وعده دادیم که اندکی پیرامون زمره‌ی گرامری حال در نهاد فارسی صحبت کنیم. دکتر حسن محمودزاده در کتاب خود «نحو زبان فارسی ادبی معاصر» که در ۱۹۸۲ انتشار یافته است در ابتدای بحث مربوط بنهاد بانتقاد از دو نظر نادرست پیسیکوف میپردازد ودرهر دومورد برحق است. اول از پیسیکوف مثالی بصورت زیر ذکر میکند:

از این سرگذشتهای مبتذل فراوان است.

و متذکر میشود که پیسیکوف نهاد جمله‌ی مزبور را نهادی همراه با «از» میپندارد و این «از» مفهوم «جزئی از کل» دارد. اما خود محمودزاده طی بحثی طولانی ثابت میکند که سرافزوده‌ی «از» در اینجا بموازات بیان مفهوم «جزئی از کل» مفهوم تعیین‌کننده نیز دارد و دلیل این مدعا آنست که بآسانی میتوان‌بجای «از این سرگذشتها» ترکیب «چنین سرگذشتها را گذاشت. در اینجا باید نهاد اصلی جمله را «سرگذشتها» دانست و بس. این کلمه مسلما اسم است و کاملا مناسب است که در نقش نهاد باشد. حالا این اسم توسط کلمات دیگری نظیر «از این» و «چنین» و «اینگونه» و... میتواند تعیین شود. نکته‌ی دومی نیز که مورد انتقاد دکتر محمودزاده است اینست که پیسیکوف ادعا میکند که گویا در برخی موارد یك نهاد واحد در فراکرد پایه و پیرو از یك جمله‌ی مرکب درحالات گرامری متفاوتی بکار میرود:

مردی که تو او را دیدی برادر من است...

در مثال بالا اسم «مرد» در فراکرد پایه (مرد... برادر من است) در حالت فاعلی و در فراکرد پیرو (که تو او را دیدی) در حالت مفعولی است وپیسیکوف این را «حالتی غیر عادی» برای نهاد میداند. در اینجا بنظر ما هیچ حالتی غیر عادی وجود ندارد. بکار رفتن کلمه‌ای واحد در دو فراکرد جمله‌ی مرکب در دو نقش متفاوت یکی از خصوصیات «عاید»ها است که در بخش نحو جملات مرکب وابسته بتفصیل از آن صحبت خواهد شد و از خواننده تقاضا داریم بآن بحث مراجعه نماید.

با این ترتیب بحث نهاد را بپایان میبریم و اکنون ببررسی دومین عضو اصلی جمله یعنی گزاره میپردازیم.

گزاره

گزاره بعنوان دومین عضو اصلی جمله عهده‌دار بیان گرامری «خبریت» در جملات ساده‌ی دو ترکیبی است. بدیگر سخن، گزاره باید بتواند زمره‌های گرامری شخص و زمان و وجه را همراه با مفهوم اشیایی خود گزاره برساند. از روی گزاره باید بتوان فهمید که در جمله صحبت از چه میرود (شخص)، این

صحبت مربوط بچه زمانی است (زمان) و مناسبات فاکت مندرج در گزاره بـا واقعیات چگونه است. بعنوان مثال جملهی سادهی «دانشجو بدانشگاه میرود» را در نظر بگیریم. در اینجا «دانشجو» ــ نهاد و فعل «میرود» ــ نیز گزاره است. در این جمله راجع بدانشجو صحبت میشود، صحبت مربوط بزمان حـال است، مناسبات فاکت مندرج در این جمله بـا واقعیات نیز مناسبات اخباری ــ عینی است، یعنی از واقعیتی که هماکنون جریان دارد خبر داده میشود.

از طرف دیگر، بطوریکه گفتهشد، گزارهو نهادازاهمیتی یکسان برخوردارند. از لحاظ معنایی و گرامری یکی بردیگری برتری و رجحان ندارد. در عین حال گفتیم که گزاره در حال ارتباط متقابل معنایی و گرامری با نهاد شکل میگیرد. این ارتباط متقابل بصورت مرفمهایی که نام «شناسه» گرفتهاند بعمل مـیآیـد. شناسهها نمودارهای گرامری شخص و غالبا نیز کمیت نهاد میباشند، بـدین معنی که شخص نهاد با شخص گزاره باید قطعا مطابقه کند. مطابقهی نـهاد و گزاره از لحاظ کمیت و عدد نیز عموما صورت میگیرد. تنها در مورد نهادهایی که با اسامی غیر ذیروح بیان میشود گاهی با عدم مطابقه درکمیت روبرومیشویم. بازهم در جملهی «دانشجو بدانشگاه میرود» گزاره از لحاظ شخص ضرورتـا بـا نهاد مطابقه کرده است: دانشجو سوم شخص مفـرد است و شناسه نیز همین شخص را نشان میدهد. در این مثال نهاد و گزاره از لحاظ کمیت نیز بـا هـم مطابقه دارند: دانشجو مفرد است و شناسه نیز مفرد. اما در مثال: دشت و دمن سبز و خرم شدهاند... «دشت» و «دمن» که دو نهاد همجنس هستند مجموعاجمع میباشند و شناسه در گزارهنیز جمعاست (... شدهاند). امانویسنده یاگویندهی دیگری میتواند بنابراسلوب خاص خود بجای «شدهانــد» فقط از «شده است» استفاده نماید. و بطور کلیباید گفت کهدرفارسی معاصر گرایش بسویمطابقهی نهاد و گزاره در کمیت بمیزان چشمگیری افزایش یافته است.

از مجموعهی آنچه گفته شد نتیجه میشود که گزاره باید واجد دوخصوصیت متمایز زیر باشد:

۱)ــ گزاره مسلما باید دارای معنای لغوی باشد، یعنی باید مفاهیم حرکت، حالت وپروسه را نشان دهد. گزاره باید باصطلاح «بار لغوی» داشته باشد.

۲)ــ گزاره باید حامل بار گرامری باشد، یعنی نمودار شخص، زمان و وجه باشد و این نمودارها همان است که نام «شناسه» گرفتهاند.

پیرامون مختصات عمومی گزاره همینقدر کفایت میکند. و اینك باید دید چه اجزاء کلامی میتوانند در محل گزاره بکار روند تا بتوانند مختصات بالا را داشته باشند.

بیان گزاره با اجزاء کلام. ــ

بهترین و مناسبترین جزء کلام برای بیان گزاره همانا فعل میباشد. میدانیم

که اشکال قابل تصریف افعال فی‌نفسه دارای زمره‌های گرامری لازم برای گزاره هستند. بنابراین اشکال مزبور مستقلا میتوانند در محل گزاره بکار رفته وبدون کمك معنایی و گرامری دیگری تمامی خصوصیات گزاره را دارا باشند. اما در همینجا باید خاطرنشان ساخت که تنها اشکال قابل تصریف افعال هستند که میتوانند در نقش گزاره‌ی کامل‌العیار بکار روند. اشکال غیر قابل تصریف افعال با وجودی که در سیستم فعل داخل بوده و باقتضای مورد میتوانند برخی از خصوصیات افعا لرا (قبول متمم یا قید) از خود بروز دهند، قادر نیستند بدون کمك لفظی و گرامری دیگری مستقلا نقش گزاره را برعهده گیرند.

در بخش صرف بهنگام بررسی افعال پیرامون ساخت گرامری آنها صحبتی نشد و جا دارد که در اینجا شمه‌ای از آنچه در فارسی «افعال مرکب» نامیده میشود صحبت نمود. در مورد افعال ساده و مشتق اختلاف‌نظری درمیان نیست و تمام زبانشناسان در نامگذاری آنها اتفاق‌نظر دارند. گزاره‌ی جمله‌ی «حسن آمد»... با فعل ساده و گزاره‌ی جمله‌ی «حسین برگشت» با فعل مشتق بیان‌شده است.

در ابتدای بخش دوم چند کلمه‌ای پیرامون ترکیبها و کلمات مرکب صحبت کردیم و بویژه بدگرگونیهای صوتی، معنایی و گرامری آنها اشاره نمودیم وگفتیم که کلمات مرکب باید خصوصیات صوتی و معنایی و گرامری ویژه‌ای داشته‌باشند تا بتوان آنها را «مرکب» نامید (مراجعه شود). چون تشخیص افعال مرکب در نقش گزاره واجد اهمیت معینی است و چون افعال مرکب فارسی غالبا در حال تفکیك و غیر مجانب هم استعمال میشوند، خواه‌ناخواه باید بررسی بیشتری‌روی آنها بعمل آورد.

قبل از هر چیز باید گفت که بحث «افعال مرکب فارسی»، جریان تفکیك اجزاء متشکله‌ی آنها و بویژه نامگذاری آن افعال از مباحثی است که نظر کلیه‌ی زبانشناسان ایرانی و خارجی را جلب نموده و پیرامون آنها نوشته‌های‌فراوانی در دست است. اما عقاید و آراء دانشمندان در اینمورد بسیار متشتت است و اگر خواسته باشیم نظری کوتاه نیز بهریك از آنها داشته باشیم باید بحث فعلی را بکناری نهاده بحث جدیدی بگشاییم و مدتها سرگرم بررسی آن عقاید و آراء باشیم. اجرای این امر البته نه مقدور است و نه مناسب. پس بهتر است فقط نظر خود را پیرامون این افعال بطور بسیار فشرده بیان کنیم و قضاوت در آن را بخوانندگان و پژوهندگان واگذاریم.

آنچه بنام «افعال مرکب» فارسی نامیده میشود شامل کلیه‌ی افعالی است‌که در حداقل از دو جزء اصلی تشکیل یافته‌اند: «جزء اسمی» و «فعل کمکی». بخش اعظم این افعال میتوانند هم در حال مجانبت اجزاء و هم در حال غیر مجانب بکار روند: سوار شدن–سوار اتوبوس شدن... سرگرم شدن–سرگرم بکاری‌شدن...

داخل شدن ـ داخل اطاق شدن... حرف زدن ـ حرف حسابی زدن... فکر کردن ـ فکر خوبی کردن...

در تمام این اشکال عناصری که بین دو جزء فعل قرار میگیرنــد عمومـا خصوصیت تعیین‌کننده دارند و نقش آنها تعیین کردن قسمت اسمی فعل است. اینگونه افعال را بخصوص در حالت استعمال غیر مجانب اگر «افعال تـرکیبی» بنامیم بنظر ما مناسبتر است، زیرا خصوصیات کلمات مرکب را در حالت تفکیك بطور کامل دارا نیستند. اما پاره‌ای نیز از همین افعال وجود دارند که معمولا در حال مجانبت بکار رفته و تفکیك نمیشوند: کم کردن، کم شدن... گم کردن، گم شدن... حل کردن، حل شدن... جداکردن، جدا شدن... کنارزدن، کناررفتن... رد کردن، رد شدن... باز کردن، باز شدن... پرت کردن، پـرت شدن... بـاد کردن، باد شدن... طرد کردن، طـرد شدن... عقب رفتن، عقب زدن... خـــرد کردن، خرد شدن... له کردن، له شدن... کور کردن، کور شدن... گردآوردن، گرد شدن... گرو رفتن، گرو دادن، رها کردن، رها شدن... سست کــردن، سست شدن... اینها افعال مرکب حقیقی فارسی هستند. فرق اصلی دو دسته افعال مرکب بالا در اینست که اولیها چنانچه در حال تفکیك قرار گیرند رابطه‌ی همبستگی و انسجام دو جزء تضعیف‌شده، فعل کمکی باستقلال لغوی‌خودنزدیك میشود، ولی افعال جرگه‌ی دوم معمولا از هم جدا نمیشونــد و میشود گفت کـه تمامی خصوصیات کلمات مرکب را دارا میباشند. بهرحال، هردو دسته‌ی بالا در حالت تصریف میتوانند نقش کامل گزاره را عهده‌دار گردند و هر دو بار لغوی و گرامری را نیز حمل نمایند: بار لغوی بردوش جزء اسمی افعال است ودرنتیجه نیز ثقل معنایی فعل روی همان قسمت قرار میگیرد. بار گـرامـری روی قسمت فعلی (فعل کمکی) است و چون این جزء از افعال مرکب فقط وظیفه‌ی بیان‌زمره‌ـ های گرامری فعل را (شخص، زمان و وجه) دارد و این زمره‌ها را نیز بوسیله‌ی شناسه نمایان میسازد، اینست که بتدریج معنای لغوی آنـهـا تضعیف گشته، رفته‌رفته بحداقل میرسد. تصادفی نیست که در افعال مرکبی نظیر: جدا شدن، باز کردن... میتوان فعل کمکـی «شدن» و «کـــردن» را بترتیب با «گشتن» و «نمودن» عوض نمود: جدا گشتن، باز نمودن... و دیده میشود که در معنای‌عمومی فعل تغییری رخ نداده است.

اما آنچه در اینجا مقدم بر هر چیز مورد توجه است بکار رفتن اشکال قابل تصریف افعال در نقش گزاره و بعبارت دیگر بیان گزاره با اشکال قابل تصریف افعال است. دکتر حسن محمودزاده در کتاب خود بهنگام طرح مسئله‌ی مزبور بحث بسیار مفصلی را با دکتر یوری روبینچیك و پروفسور لازار پیسیکـــوف دوسلف زبانشناس شوروی خود آغاز نموده و ۱٤ صفحه از اثر خود را (از ۲۲ تا ۳۵) باین بحث اختصاص میدهد. ما با ابراز موافقت خود با گفته‌های محمودزاده

درصدد نیستیم (شایسته هم نیست) که گفته‌های بسیار مشروح ایشان را تکرار نماییم و پیرامون چگونگی جدل علمی ایشان بخصوص با پیسیکوف بقضاوت بنشینیم. در اینجا فقط فشرده‌ای از عقاید ایشان را همراه با نظر شخصی خود بازگو میکنیم.

برداشت اصلی دکتر محمودزاده از مسئله‌ی «بیان گزاره با اشکال قابل تصریف افعال» برداشتی است که کاملا مورد تأیید ما نیز میباشد. این برداشت مبتنی براین اصل کلی است: اگر قبول داریم که گزاره‌های فعلی باید حامل بار لغوی و گرامری توأما باشند، پس باید تنها این مسئله در مرکز دقت ما قرار گیرد، نه مسئله‌ی ترکیب مرفولوژیك فعل نمودار گزاره. باید دید در انواع و اقسام گزاره‌های فعلی ممکنه مسئله‌ی حمل توأم دوبار لغوی و گرامری چگونه صورت‌پذیر میگردد. از این نقطه‌ی نظر آقای دکتر محموزاده اصولا خود گزاره‌ی فعلی را مبنای کار قرار میدهد و مینویسد که بطور کلی از لحاظ انجام این وظیفه دو نوع گزاره‌ی فعلی وجود دارد: **گزاره‌ی فعلی ساده و گزاره‌ی فعلی ترکیبی.** در گزاره‌ی فعلی ساده **هر دوبار لغوی و گرامری روی یك کلمه است و آن کلمه نیز ضرورتا فعل است.** اما خود **گزاره‌ی** ساده‌ی فعلی میتواند بصورت یك **فعل** ساده، یك فعل مشتق، یك فعل مرکب و حتی یك فعل فرازئولوژیك باشد. و در همینجاست که دکتر محمودزاده با پشتیبانی از عقاید دکتر روبینچیك بانتقاد سلف‌خود پیسیکوف میپردازد و بحق نظر او را پیرامون انواع گزاره‌ها مورد انتقاد قرار میدهد. گزاره‌ی ساده که بهرحال با فعل بیان میشود یك خصوصیت بارز دارد و آن اینست که خود فعل (خواه ساده، خواه مشتق، خواه مرکب و خواه فرازئولوژیك) بعنوان یك مصدر ساده عمل کرده، هر دوبار لغوی وگرامری را در همان شکل خود توأما برعهده میگیرد. بمثالهای زیر توجه کنیم:

دانشجو **آمد**... دانش‌آموز **بازگشته** است... من از سفر **مراجعت نمودم**... شما این مسئله‌را **موردمطالعه قرار دهید...** او **خود را بشغال‌مردگی زده است...**

در تمام مثالهای بالا ما با گزاره‌های فعلی ساده روبرو هستیم، زیرا در تمامی آنها، علیرغم ساخت مرفولوژیك کاملا متفاوتشان، هردوبار لغوی وگرامری توأما توسط خود فعل حمل میشود ودر تمامی آن افعال ما بیان حالت و حرکت وپروسه را مشاهده میکنیم. در گزاره‌ی «آمد» یك فعل ساده نمایانگر هر سه زمره‌ی گرامری فعل بوده و خود نیز بار لغوی را بـردوش دارد. در گـزاره‌ی «بازگشته است» نیز یك فعل مشتق درگونه‌ی نقلی ماضی بازهم نمایانگرزمره‌های گرامری فعل بوده و بار لغوی را نیز دارد. در گزاره‌ی «مراجعت نمودم» نیز با یك فعل مرکب روبرو هستیم و باز میتوان همین کلمات را تکرار نمود. در گزاره‌ی «مورد مطالعه قرار دهید» نیز که یك ترکیب فعلی فرازئولوژیك است باز همان حکم صادق است و بالاخره در گزاره‌ی «خود را بشغال مردگی زده است»

که یك ایدیوم میباشد مجددا هم بار لغوی و هم بار گرامری توأما بردوش ایدیوم فعلی است. پس از نقطه‌ی نظر انجام وظیفه‌ی نحوی کلیه‌ی گزاره‌های بالا راباید گزاره‌های فعلی ساده شمرد. در تمامی مثالهای بالا گزاره‌ها در مجموع خود مانند **عضو واحدی** از جمله عرض‌اندام مینمایند و گزاره‌ی فعلی هستند و چون هردو وظیفه را توأما برعهده دارند گزاره‌های ساده‌ی فعلی میباشند.

دکتر محمودزاده در این باره بدرستی مینویسد که «فعل گزاره صرف‌نظر از اینکه چند کلمه در ترکیب خود دارد همیشه در نقش یك گزاره‌ی ساده عرض اندام مینماید. در ترکیب گزاره‌ی ساده‌ی فعلی همیشه **یك فعل** وجود دارد ودیگر اجزاء متشکله‌ی ساختمانی آن تأثیری در ماهیت ساده بودن گزاره ندارند». بدیهیست که اشکال «گونه‌ی مقدم ماضی» (رفته بودم) و مستقبل (خواهم رفت) نیز در هر حال گزاره ی‌ساده‌ی فعلی شمرده خواهند شد. اشکال استمراری و دوام افعال نیز که با شرکت فعل «داشتن» ساخته میشوند (دارم میروم، داشتم میرفتم) گزاره‌ی ساده‌ی فعلی خواهند بود.

اینها بودند گزاره‌های ساده که همگی نیز فعلی بودند.

و اما درخصوص گزاره‌های ترکیبی نیزدکتر محموزاده‌مجددا برزبانشناسان سلف خود استناد میجوید وپس از بررسی عقاید و نظرات هرکدام باین نتیجه میرسد که زمره‌ی گرامری مدالیته در گزاره گاهی توسط خود زمره‌ی گرامری وجوه افعال و زمانی نیز توسط ابزار دیگر بیان میشود. مقصود وی اینست که افعال وجهی فارسی (ببخش صرف مراجعه شود) از قبیل بایستن، شایستن، خواستن، توانستن و نظایر آنها گاهی همراه با فعل گزاره بکار میروند و در وجه آن تأثیر میگذارند: باید بروم... نشاید بگویم... میخواهی برگردی... نمیتوانیم بیاییم... برحسب ملاك تقسیم‌بندی گزاره‌ها قانونا دیگر نمیتوان اینگونه گزاره‌ها را «ساده» نامید، زیرا یکی از سه زمره‌ی گرامری تحت تأثیر عنصر دیگری‌تجلی میکند. اینست که اینگونه افعال مزدوج فارسی هرگاه در نقش گزاره بکار روند باید آن گزاره را ترکیبی دانست (که البته فعلی نیز هست).

اما نوع دیگری نیز از گزاره‌ها هستند که هسته‌ی مرکزی آنها را یك فعل گذرا از قبیل: شمردن، خواندن، گفتن، شناختن، تلقی کردن... تشکیل داده ودر کنار آنها کلمات و ترکیبهایی با خصوصیات اسمی وجود دارند که فاقد زمره‌ی گرامری حال (افزوده) بوده و در ظاهر بمتمم بیواسطه‌ی غیر معین و یا نهاد شباهت پیدا میکنند. اما بررسی و تحلیل دقیق نشان مدهد که این کلمات نه نهادند و نه‌متمم بیواسطه، بلکه‌عناصر آتریبوتیف هستندکه نمایانگرخصوصیات ذهنی و فیزیکی اشیاء، عنوان، لقب ووظیفه‌ی اشخاص بوده وناگزیر جزءترکیبی گزاره باید شمرده شوند: او را **استاد** میشناسند... من این را کار **نادرستی** میشمارم... این کلمات و ترکیبها چیزی بغیر از جزء ترکیبی گزاره‌های فعلی

نبستند و نمیتوانند باشند. بنابراین چنین گزاره‌هایی را گزاره‌های فعلی ترکیبی باید نامید. در اینجا یك نکته‌ی مهم وجود دارد و آن اینست که گاهی همین افعال گذرا و یا نظایر ناگذر آنها از قبیل: نامیده شدن، بشمار رفتن، شناخته‌شدن، خوانده شدن، تلقی شدن، جلوه کردن... در کنار خود کلمه و یا ترکیبی دارند که البته فاقد زمره‌ی گرامری حا ل‌اسامی است، ولی دیگر خصوصیت آتریبوتیف نداشته، بلکه نمایانگر موقعیت، وضعیت و حالت هستند: او **افسرده** بنظر میرسد... او را **بیگانه** میپنداشتند...

در اینگونه موارد دیگر کلمات «افسرده» و «بیگانه» عضو مستقل جمله بوده، قید هستند و گزاره‌های مزبور نیز گزاره‌های فعلی ساده خواهند بود.

اما در مورد گزاره‌ها ی‌فعلی ترکیبی باید بنکته‌ی دیگری نیز اشاره نمود. دقت در مثالهای گروه اول نشان میدهد که افعال گذرای مزبور معنای لغوی‌خود را کم و بیش از دست داده، بیشتر برای انتساب آتریبوت به نهاد خدمت میکنند و تا حدودی وظیفه‌ی رابط را برعهده میگیرند. اینست که چنانچه اینگونه گزاره‌ها را گزاره‌های «فعلی ــ اسمی» بنامیم کار نادرستی انجام نداده‌ایم. البته اینگونه افعال را نباید رابط گزاره‌ای کامل دانست (چه در اینصورت بایستی گزاره‌ها را اسمی شمرد). آنها معانی لغوی خود را بکلی از دست نداده‌اند و در مثالهای گروه دوم مانند افعال مستقل عرض‌اندام میکنند.

تا اینجا دو نوع از گزاره‌های فعلی و فعلی ــ اسمی را دیدیم و اینك‌ببررسی نوعی دیگر از گزاره‌ها که از اهمیت زیادی نیز برخوردار است میپردازیم. آن‌نیز گزاره‌ی اسمی است.

گزاره‌ی اسمی بنابر طبیعت مرفولوژیك خود الزاما باید ترکیبی باشد. در این گزاره‌ها یك قسمت اسمی وجود دارد که طبعا حامل بار لغوی گزاره است و حمل بار گرامری برعهده‌ی «رابط گزاره‌ای» است. بنابرمعیاری که در مورد تقسیم‌بندی گزاره‌های فعلی نیز دیدیم در چنین مواردی با گزاره‌های ترکیبی روبرو خواهیم بود. بطورکلی در جملات اسمی ارتباط بین نهاد و گزاره از راه انتساب علامت توسط گزاره به نهاد صورت میگیرد، بدین‌معنی که نهاد همیشه نمودار عنصر حامل علامت گرامری است و علامت گرامری توسط گزاره بآن نسبت داده میشود: در گزاره گفته میشود که نهاد در زمره‌ی چه گروه اشیایی است، نهاد دارای چه خصوصیات توصیفی است، دارای چه حالات و کیفیاتی است... اما کلمه‌ی نمایانگر این علائم خواه ناخواه نمیتواند حامل عنصر خبریت باشد. نمیتواند شخص و زمان و وجه را برساند. بنابراین بکار بردن‌جزء دیگری که قابلیت حمل بار گرامری را داشته باشد لازم میگردد. این جزء نیز همان رابط گزاره‌ایست که نیاز چندانی بحمل بار لغوی ندارد، ولی قطعا باید بتواند بار گرامری را برعهده بگیرد.

در کلیه‌ی کتب دستور زبان فارسی و قتی صحبت از رابط گزاره‌ای میشود «است» و «نیست» ویا اشکال زمان حال‌فعل «بودن»، یعنی «میباشد» و«نمیباشد» را میآورند. دلیل این امر آنست که «است» و نظایر آن علامت انتساب گزاره‌ی اسمی به نهاد درحال حاضر است، و این کاملا طبیعی است. اما عمل انتساب ممکن است مربوط بگذشته بوده و یا احتمال آن در آینده موجود باشد. در این صورت از اشکال زمانهای گذشته وآینده‌ی فعل «بودن» استفاده‌میشوند: ابراهیم **کارمند است**... حسین **دانشجو نیست**... این رویه **درست نمیباشد**...

در اینجا ذکر دو نکته‌ی زیر در مورد رابطها ضروری بنظر میرسد: یکی‌آنکه هرچند این رابطها منشاء فعلی دارند و ریشه‌ی آنها بفعل میرسد و بهمین دلیل نیز قادرند شخص و زمان را برسانند، ولی چون نیازی بمعنای لغوی آنهادر میان نیست، اینست که این معنا در آنها بحداقل تخفیف یافته است. دوم اینکه این رابطها فقط میتوانند نمودار وجه اخباری باشند. در این صورت نمایاندن زمره‌ی گرامری وجه برعهده‌ی افعال کمکی دیگری قرار میگیرد که برروی وجه گزاره تأثیر میگذارند و خود نیز جزء ترکیبی گزاره میگردند: ابراهیم ظاهرا **باید کارمند باشد**... حسین **نمیخواهد دانشجو باشد**... این طرز کار **نمیتواند درست باشد**...

و اما درخصوص بیان قسمت اسمی گزاره‌های اسمی باید گفت که این جزء از گزاره حتما باید با اجزا ی‌نامی کلام بیان شود تا بتواند بنحوی از انحاءعلامت نهاد را برساند. چون در موارد مختلف با خصوصیات متفاوتی برخورد میشود بهتر است بمنظور روشن شدن مطلب برای هر مورد چند مثال ساده‌بیاوریم وبعد نیز برمبنای تحلیل همان مثالها جریان انتساب علامت را بنهاد بررسی نماییم.

در مثالهای زیر:

این **کتاب است**... آن **دفتر نیست**... من **معلم هستم**... **شما استادید**...

جزء اسمی گزاره با اسم بیان شده و در همه‌جا گزاره در پاسخ «کیست؟»و «چیست؟» قرار میگیرد. در همین مثالها دگرگونیهای صوری رابطها از لحاظ تصدیق و انکار و نیز تبدیل آن بشکل اختصاری (مثال چهارم) نمایش داده‌شده است. در شکل اختصاری نیز بخوبی دیده میشود که اصل رابط «است» حذف شده و فقط شناسه برجای مانده است. خود این واقعیت نیز دلیل بارز دیگری براین مدعاست که مراد اصلی از کاربرد رابط همانا استفاده از شناسه است و نه معنای لغوی آن. در مثالهای زیر:

کتاب **مفید است**... اطاق چندان **گرم نیست**... تو **خیلی زرنگی**...

جزء اسمی گزاره با صفت بیان شده و این دفعه گزاره در پاسخ «چگونه است؟» قرار دارد. بازهم در مثال سوم با شکل مختصر شده‌ی رابط روبرو هستیم. در اینجا البته میتوان بهمین توضیح بسنده کرد و ادعا نمود که جزء

اسمی گزاره میتواند با صفت نیز بیان شود. ولی میشود با اتکاء براین اصل که صفت تنها نمیتواند بکار رود تصور کرد که صفات مزبور درحقیقت قسمت‌عمده‌ی یك ترکیب وصفی بوده‌اند که جزء اسمی آن حذف شده است: کتاب (کتابـی) مفید است... اطاق(اطاقی) چندان‌گرم نیست... تو(مرد) خیلی‌زرنگی (هستی)...

و در این صورت باز دیده میشود که جزء اسمی گزاره با یك ترکیب بیان شده است و ترکیبها نیز بطوریکه میدانیم واحدهای نومیناتیف هستند.

البته جزء اسمی گزاره‌ی اسمی میتواند با انواع صفات فعلی، صفات نسبی و نیز با درجات مختلف صفات بیان شود:

زبانش **گویاست**...گفتارش **فریبنده‌است**...این‌سیب **واقعاخوردنی‌است**...

من **ایرانی هستم**... شما بسیار **کـــارآزموده‌اید**... این **بهتر است**... آن **بهترین است...**

در مثالهای بالا بازهم دیده میشود که صفات فعلی ونسبی بالا ظاهرابتنهایی بکار رفته‌اند و بطوریکه در بحث صفات دیدیم جانشین اسم شده‌اند و یاآنکه مثل حالت بالا این صفات جزئی از ترکیبهای وصفی هستند که قسمت اسمی ومکرر آنها حذف شده است: زبانش (زبانی) گویاست... گفتارش (گفتاری) فریبنده است... این سیب واقعا (سیبی) خوردنی است... من (شخص) ایرانی هستم... شما (مردی) بسیار کارآزموده‌اید... این (عنصر) بهتر است... آن نیز بهترین (عنصر) است...

در بیان جزء اسمی گزاره‌ی اسمی با جانشینهای شخصی با رویدادی جالب برخورد میشود. بمثالهای زیر توجه کنیم:

صاحب این کتاب **منم**... مقصود من از کعبه و بتخانه **تویی، تو**... شخص مورد احترام **من شمایید**... منظور من **آنها نیستند**...

البته در اینجا نیز جزء اسمی گزاره در پاسخ «کیست»؟ قرار میگیرد و با حالت اختصار رابط «است» بیشتر برخورد میشود. امانکته‌ی جالب توجه‌اینست که در این مثالها ظاهرا مطابقه‌ی نهاد وگزاره مختل گشته است.در تمامی‌مثالهای بالا نهادها خود بنفسه سوم شخص مفردند، ولی شناسه‌های گزاره‌ها بترتیب براول شخص مفرد، دوم شخص مفرد، دوم شخص جمع وسوم شخص جمع دلالت دارند! بی‌اختیار چنین پرسشی مطرح میشود: چـــرا مطابقه‌ی متعارف نهاد و گزاره دچار اختلال گشته است؟ مگر چنین چیزی هم ممکن است؟ ــ البته نـــه. مطابقه‌ی نهاد و گزاره از اصول مسلم نحو جملات ساده‌ی دو ترکیبی است.قطعا در اینجا رویداد دیگری تأثیر نموده است و باید بجستجوی آن پرداخت. بعقیده‌ی ما در اینجا چنین جریانی رخ داده است: چون در اینگونه جملات نهاد و گزاره عینیت دارند و هر دو بعنصر واحدی مربوطند و فقط جنبه‌های مختلف آنها در نهاد و گزاره بیان میشود و از طرف دیگر چون دراینگونه جملات بآسانی میتوان

محل نهاد و گزاره را عوض کرد و چون مشخصات جانشینهای شخصی بیشتر مورد توجه قرار گرفته‌اند، اینست که جملات مزبور باین صورت درآمده‌اند ولی در اصل چنین بوده‌اند: من صاحب این کتابم... تو، تو مقصود من از کعبه و بتخانه هستی... شما شخص‌مورد احترام من هستید... و دیده میشود که هیچگونه اختلالی در مطابقه‌ی نهاد و گزاره رخ نداده است.

جانشینهای اشاره‌ای نیزبعنوان نمایندگان اسامی بآسانی‌میتوانند نقش‌جزء اسمی گزاره‌ی اسمی را **برعهده گیرند.**

کتاب من **این است**... مقصود من **همان است**... من **اینم**... شما **همین هستید...**

در اینجا چون تغییر محل نهاد و گزاره صورت نگرفته مطابقه نیز تأمین گشته است، ولی اگر این تغییر مکان را در دو مثال اخیر انجام دهیم باز هم‌همان منظره پیش خواهد آمد: این منم... این شما هستید...

جانشینهای تأکیدی «خویش» و «خویشتن» فقط در زبان کلاسیك، ادبی و در شعر، آنهم فقط در داخل ترکیبها میتوانند جزء اسمی گزاره‌ی اسمی باشند: جانشین «خود» نیز در شکل «خودم»، «خودت»... و یا در ترکیبهای «خود من»، «خود تو»... میتواند نقش جزء اسمی گزاره‌ای اسمی را برعهده گیرد: من **خودم هستم**... این **خود شمایید؟**... و بازهم در مثال دوم دیده میشود که بدلیل‌عینیت نهاد و گزاره از لحاظ مضمون محل آنها عوض شده ودر نتیجه نیز ظاهرا مطابقه مختل گشته است. امامثال دوم‌در اصل چنین‌بوده است: خودشما این‌هستید؟...

کنایات پرسشی مربوط باسامی نیز بآسانی میتوانند در محل جزء اسمی گزاره بکار روند:

صاحب این اثر **کیست؟**... مقصود شما **چیست؟**... کتاب مورد نظر شما **کدام** است؟... شما کیستید؟ اینها چه هستند؟...

همانگونه که صفات میتوانستند در نقش جزء اسمی گزاره بکاررووند کنایات پرسشی مربوط بصفات و ظروف چگونگی و حالت نیز میتوانند همان نقش را دارا باشند:

حال شما چطور است؟... وضعیت چگونه است؟...

کنایات پرسشی مربوط باعداد نیز مانند خود اعداد میتوانند جزء اسمی گزاره‌ی اسمی باشند:

شماره‌ی منزل شما **چند** است؟... ردیف شما **چندم** است؟...

کنایه‌ی پرسشی مربوط بظروف مقدار نیز با داشتن تناسب مضمونی نهاد میتوانند در محل جزء اسمی گزاره‌ی اسمی بکار روند:

دستمزد روزانه‌ی او **چقدر** است؟... فاصله‌ی منزل‌تا محل‌کار **چقدر**است؟..

در مورد کنایات پرسشی مربوط بظروف زمان و مکان باید بنکته‌ای اشاره

نمود. از آنجاییکه زمان و مکان شرایط ضروری موجودیت هستند و هیچ‌عنصری در خارج از زمان و مکان نمیتوانند وجود داشته باشد، بنابراین بهنگام کاربرد ظروف زمان و مکان و یا کنایات پرسشی مربوط بآنها در محل گزاره‌ی اسمی خواه‌ناخواه مفهوم موجودیت در جمله قوت میگیرد و دراینصورت رابط گزاره‌ای مفهوم «موجود بودن» را کسب میکند:

حالا **چه وقتی** است؟... اینجا **کجاست؟**...

بنظر ما بهتر است اینگونه جملات را بطور مشروط «اسمی ــ ظرفی» نامید.

واما درخصوص کنایات غیرمعین و کاربرد آنها در محل جزء اسمی گزاره‌ی اسمی بازهم بنکته‌ی جالبی برخورد میکنیم. بررسیهای متمادی نشان داده‌اند که کنایات غیر معین نمیتوانند در نقش جزء اسمی گزاره بکار روند و حال آنکه‌برخی از آنها میتوانند در نقش نهاد جملات اسمی استعمال شوند. در بین کنایات غیر معین فارسی فقط یك کنایه («فلانی») وجود دارد که میتواند در محل جزء اسمی گزاره بکار رود. دلیل آن را نیز قبلا ذکر کردیم و گفتیم که این کلمه را اصولا نباید کنایه‌ی غیر معین شمرد، زیرا استعمال آن مربوط به مواردی است که گوینده عمدا نمیخواهد نام طرف را ببرد و با کنایه وی را بصورت «فلانی» معرفی میکند. درحقیقت نیز برای طرفین صحبت معلوم است که مقصود گوینده از «فلانی» کیست. صرفا در همین شرایط نیز هست که «فلانی» میتواند در محل جزء اسمی گزاره‌ی اسمی بکار رود:

مقصودم فلانی است... از همینجا نیز دلیل عدم امکان کاربرد کنایات غیر معین در نقش جزء اسمی گزاره آشکار میگردد. جزء اسمی گزاره‌ی اسمی حامل بار لغوی گزاره است، علامتی را بنهاد نسبت میدهد. چطور ممکنست از مفهوم نامعینی بمنظور اسناد علامتی استفاده نمود؟

گفتیم که اعداد همانند اسامی تعداد اشیاء بآسانی میتوانند در محل جزء اسمی گزاره‌ی اسمی بکار روند:

شماره‌ی ساختمان ما«**هفده**» است... نمره‌ی‌دستور زبان‌او «**بیست**»است...

مصادر، اسم مصدرها و اسم فعلها نیز بطوریکه در بحث نهاد گفتیم‌میتوانند همانند یك اسم در نقش جزء اسمی گزاره‌ی اسمی بکار روند:

خواستن **توانستن** است... بهترین سرگرمی من **ورزش** است...

و بالاخره در مورد ترکیبهای مختلف نیز باید گفت که ترکیبها بعنوان واحدهای نومیناتیف قادرند در نقش جزء اسمی گزاره‌ی اسمی استعمال شوند:

هدف ما **رسیدن بخودکفایی در زمینه‌ی صنعتی و کشاورزی است...**

در ترکیب «رسیدن بخودکفایی در زمینه‌ی صنعتی و کشاورزی» یك مصدر در نقش جزء اصلی گزاره‌ی اسمی موجود است که خود آن مصدر برای خود یك متمم با واسطه (خودکفایی) دارد و این متمم نیز چون خود «اسم مصدر» است

متمم با واسطه‌ی دیگری با مفهوم قیدی در شکل «در زمینه‌ی صنعتی وکشاورزی» بدنبال دارد. ولی مجموعه‌ی ترکیب چیزی جز قسمت اسمی گزاره نیست.

و اکنون که بررسی نسبتا مفصل نهاد و گزاره را بپایان بردیم باید چند کلمه‌ای نیز درخصوص محل آنها در جمله ذکر کرد. مگر نه اینست که اعضای جمله، اعم از اصلی و یا درجه‌ی دوم، هرکدام در چهارچوب جمله وظایف معینی را برعهده دارند و بمقتضای آن وظیفه شکل میگیرند و ابزار گرامری ضروری را نیز برای اجرا ی آن وظیفه دارا میگردند، پس اعضای جمله نیز طبعا باید محل مناسبی در داخل جمله داشته باشند. محل اعضای جمله در زبانهای مختلف و برحسب طبیعت آن زبان متفاوت است و تا آنجا که ما اطلاع داریم مسئله‌ی محل اعضای جمله تا حدودی جنبه‌ی سبک و اسلوب دارد. در نثر فارسی معاصر عموما گزاره در پایان جمله و نهاد نیز غالبا در ابتدای آن قرار میگیرد. محل و موقعیت گزاره از لحاظ خاتمه بخشیدن بفکر و بیان مطلب در نثر فارسی‌معاصر ثابت‌تر از نهاد است. صدرنشینی نهاد و بطورکلی صدرنشینی در جمله دلیل براهمیت عنصر صدرنشین از نظر گوینده یا نویسنده است. بهمین دلیل نیز گاهی قیود زمان و مکان بدلیل اهمیتی که در مورد معین دارا میگردند مقدم برنهاد ذکر میشوند:

بیست‌ودوم بهمن روز پیروزی انقلاب اسلامی ایران است.

درخصوص محل دیگر اعضای جمله در زیر و بمقتضای مورد صحبت خواهیم کرد.

اعضای درجه‌ی دوم جمله.

اعضای درجه‌ی دوم جمله چنانچه از نامشان پیداست در خدمت اعضای اصلی، یعنی دو رکن واقعی جملات دو ترکیبی قرار دارند و برای تکمیل احتمالی معانی گرامری آنها بکار میروند. اما در همینجا برای جلوگیری از سوء تفاهمی که متأسفانه گاهی نیز رخ میدهد باید این نکته را متذکر شد که هیچگونه اجباری در میان نیست تا مثلا همیشه تعیین‌کننده‌ها در خدمت نهادها، متممها و قیودنیز در خدمت گزاره‌ها باشند. درست است که در اکثریت موارد چنین است و این نیز معلول طبیعت گرامری نهاد و گزاره است. نهاد همیشه با اسم و یا کلمه‌ی جانشین اسم بیان میشود و اسم نیز طبعا میتواند تعیین‌کننده داشته باشد تا علامت گرامری آنرا نشان دهد. گزاره نیز معمولا با فعل بیان میشود و فعل نیز میتواند متمم و قید داشته باشد تا شرایط اجرای آنرا برسانند و معنای گرامری آنرا از لحاظ اشیایی و موقعیتی تکمیل نمایند. اما این مسئله‌ی اصلی نیست، نکته‌ی اصلی اینست که خصوصیت قبول تعیین، متمم و قید در طبیعت گرامری اسم و فعل نهفته است، نه در نهاد و گزاره. نهاد صرفا چون با اسم بیان میشود

میتواند تعیین داشته‌باشد‌وگزاره صرفاچون بافعل‌بیان‌میشودمیتواند متمم‌وقیددر کنار خود بپذیرد. پس باید حکم عمومی را بدینگونه بیان نمود: اسم و یا کلمه‌ی جانشین اسم در نقش هریك از اعضای جمله بکار رود قـابلیت پـذیرش عنصر تعیین‌کننده را دارا میگردد. فعل و مشتقات فعلی، یعنی مصدرها و اسم مصدرها و صفات فعلی و اسم فعلها در نقش هریك از اعضای جمله بکار روند قـابلیت قبول متمم و قید را دارا خواهند بود.

بمثال زیر توجه کنیم:

سر فرود آوردن در برابر زور و فشار نشانه‌ی ضعف ایمان است.

در این جمله نهاد اصلی بصورت مصدر «سر فرود آوردن» شکل گرفته و چون مصدر است قید مکانی نیز بصورت «در بـرابر زور و فشار» در کنار خود دارد. ضمنا در همین جمله گزاره نیز بصورت اسم «نشانه» آمده است و این‌اسم برای خود تعیین‌کننده‌ای نظیر «ضعف ایمان» قبول کرده است.

مثالی دیگر:

توجه کامل بقوانین و مقررات شرط اصلی تأمین نظام اجتماعی است.

در این مثال نیز نهاد بصورت اسم مصدر عربی «توجه» شکل گرفته و در نتیجه نیز متمم با واسطه‌ای در صورت «قوانین و مقررات» در کنار آن آمده‌است. این متمم با واسطه برای نهاد آمده است. و نیز چون «توجه» در عین حال اسم است توانسته است تعیین‌کننده‌ای نظیر «کامل» نیز داشته باشد. پس نهاد این جمله هم دارای تعیین‌کننده و هم دارای متمم است. از طرف دیگر در مثال بالا جزء اسمی گـزاره‌ی اسمی تـوسط اسم «شرط» بیان شده است و این اسم دو تعیین‌کننده، یکی بصورت «اصلی» و دیگری بصورت «تأمین» در کنار خود دارد. تا اینجا طبیعی و عادی است. اما تعیین‌کننده‌ی دومی که خود یك اسم‌مصدر عربی است (تأمین) توانسته است بنوبه‌ی خود یك متمم بیواسطه چون «نظام اجتماعی» داشته باشد. پس دیده میشود که گزاره‌ی اسمی هم توانسته است متمم داشته باشد.

گمان میرود ذکر همین دو مثال بالا بقدر کفایت بروشن شدن فکر اصلی ما کمك کرده باشد. شایددر آینده وبمقتضای مورد بازهم بااین‌مسئله برخوردکنیم.

و اینك میپردازیم ببررسی جداگانه‌ی هریك از اعضای درجه‌ی دوم جمله. میدانیم که این اعضا عبارتند از تعیین‌کننده‌ها (که معمولا «تعیین» نامیده میشوند) و متممها و قیود.

در مورد بیان تعیینها با اجزاء کلام‌باید باردیگر بمبحث ترکیبها در ابتدای همین بخش مراجعه نمود. در آنجا انواع ترکیبهای تعیینی اعم از اضافـه‌ای و مجانب با تفصیل نسبی مورد بررسی قرار گرفتند و کافی است گفته شود کـه ترکیبهای تعیینی نیز همانند یك واحد نومیناتیف میتوانند در نقش اعضای‌اسمی

جمله بکار روند. کاربرد تعیینها برای بیان علامت گرامری نهادها، متممها و گزاره‌های اسمی حالتی طبیعی و عادی است. درجمله‌ی:

برادر **کوچك** من اینجا است...

تعیین‌کننده‌ای در شکل صفت «کوچك» برای اسم «برادر» در نقش نهاد بکار رفته است و ضمنا همین «برادر» تعیین دیگری در صورت جانشین شخصی «من» نیز دارد. در جمله‌ی:

کتاب **درسی** را ببرادر **کوچکت** دادم...

دو اسم «کتاب» و «برادر» در نقش متممهای بیواسطه و با واسطه استعمال شده و هر دونیز تعیینهایی بصورت «درسی» و«کوچك» درکنار خوددارند. درجمله‌ی:

این برادر **بزرگ من** است...

اسم «برادر» در نقش جزء اسمی گزاره است و دو تعیین در اشکال «بزرگ» و «من» بهمراه دارد.

تمام تعیینهای مزبور در صورت تعیینهای اضافه‌ای بودند و البته ممکنست تعیینهای مجانب نیز در همان نقشها بکار روند:

آن شخص برادر من است... من **آن دو** کتاب را آوردم... برادر بزرگتر من **همین شخص** است...

کدام کتاب را خواندید؟... **چه کسی** اینجا آمد؟... با چند نفر صحبت کردیم...

بعضی اشخاص عقیده دارند که... **نخستین شرط** پیروزی وحدت کلمه است...

اما گفتیم که د رهر نقطه از جمله که اسمی بکار رود، صرف‌نظر از وظیفه‌ای که آن اسم در جمله برعهده دارد میتواند در کنار خود تعیینی نیز داشته باشد. البته این تنها یك امکان است و برای آنکه بحقیقت پیوندد شرایط معنایی و گرامری معینی لازم است. میدانیم که تعیینهای اسمی از اسم، جانشنهای شخصی، اشاره‌ای و تاکیدی بوجود می‌آیند. در ترکیب قیود نیز ممکنست‌اسمی بکار رود وآن‌اسم بتواندتعیینی داشته باشد. متممها وگزاره‌های اسمی‌نیز البته میتوانندبصورت ترکیب‌باشندوخودترکیب‌نیزچیزی‌جزمجموعه‌ای ازعناصرتعیین‌کنندهوتعیین‌شونده نیست. پس‌درتمامی مواردبالاممکن‌است باتعیینهایی برخورد نمود. چون در زیر از متممها و قیود و بیان آنها یا اجزاء کلام صحبت خواهد شد ذکر کاربرد تعیینها در داخل این اعضای جمله در اینجا لزومی ندارد.

از مجموعه‌ی آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که تعیینها در داخل جمله محل ثابت و مشخصی ندارند، هرجا اسمی و یا کلمه‌ی ا سم شده‌ای باشد تعیین و یا تعیینهایی نیز میتواند بهمراه‌داشته باشد. ولی‌درهرحال این تعیینها برحسب

دو نوع اساسی خود یا قبل از تعیین‌شونده و یا بعد از آن خواهند آمد.

و اما در مورد بیان متممها با اجزاء کلام باید گفت که متممها، خواه‌بیواسطه و خواه با واسطه در بخش صرف و بهنگام بررسی زمره‌ی معنایی ـ گرامری تأثیر باختصار از نظر گذشتند و در اینجا کافی است گفته شود و تأکید نیزگردد که متممها برای **تکمیل معنای اشیایی** فعل بکار میروند. البته در مورد متممهای بیواسطه ذکر آنها بمنظور تکمیل معنای فعل ضرورت دارد: کتاب را خواندم... کتاب خواندم... و اگر اسم «کتاب» خواه همراه با «را» و خواه بدون آن ذکر نگردد معنای فعل «خواندن» احیانا ناتمام میماند و یا دچار تحریف میگردد و ممکن است بیشتر بمعنای «آواز خواندم» نزدیك شود. در مورد متممهای‌بیواسطه ذکر پی‌افزوده‌ی «را» در فارسی معاصر برای رساندن مفهوم معین بودن ضروری است. چنانچه «را» بکار نرود متمم بیواسطه معنای عمومی و غیر معین را میرساند. اما در مورد متممهای با واسطه مسئله طور دیگری است. متممهای با واسطه معمولا اطلاعات تکمیلی و اضافی درخصوص ارتباط فعل با اشیاء در دسترس خواننده یا شنونده میگذارند و ضرورت مبرم معنایی ـ گرامری ندارند:

این حرف را گفتم... این حرف را **باو** گفتم...

این مطلب را پرسیدم... این مطلب را **از او** پرسیدم...

این پرسش را مطرح کردم... این پرسش را **با او** مطرح کردم...

این موضوع را شرح دادم... این موضوع را **برای او** شرح دادم...

و دیده میشود که در تمام موارد بالا ذکر متمم بیواسطه ضروری است و ذکرمتمم با واسطه نسبتا اختیاری است و عنصری تکمیلی تلقی میشود.

آنچه برای ما در این بحث لازم است در وهله‌ی نخست بیان متممها باجزاء کلام و نیز ابزار گرامری مربوطه برای انجام وظیفه‌ی نحوی، اشاره‌ای کوتاه بانتساب متممها با افعال و مشتقات فعلی و بالاخره نیز محل متممها در داخل جمله‌ی ساده‌ی گسترده‌ی دو ترکیبی خواهد بود.

درخصوص قسمت نخست، یعنی‌بیان متممها باجزاء کلام‌و قبول‌افزوده‌های مربوطه کافیست گفته شود که متممها نیز مانند نهادها و گزاره‌های اسمی باید با نام اشیاء بیان شوند و در پاسخ پرسشهای مربوطه: بکی؟ باکی؟ ازچه؟ برای که؟ برچه؟... که‌را؟ چه‌را؟ کدام‌را؟... قرار گیرند. در بخش صرف ضمن شرح هریك از اجزاء کلام (مراجعه شود) بذکر خصوصیات معنایی و گرامری آنها نیز پرداختیم. بهنگام بحث از خصوصیات گرامری نیز متذکر شدیم که از اجزاء اسمی کلام کلیه‌ی اسامی، جانشینهای شخصی، جانشینهای اشاره‌ای و هر سه نوع جانشین تأکیدی میتوانند زمره‌ی گرامری حال را بپذیرند و در جمله درنقش متمم بکار روند:

از دانشجو پرسیدم... **بابرادرتان** صحبت کردم...**از این**خیلی خوشم‌آمد...

با خودم حرف میزدم... **از خویش (خویشتن)** نپرسید...

ضمنا در همانجا دیدیم که کنایات پرسشی مربوط باسامی (کی؟ و که؟وچه؟ و کدام؟) نیز تمامی سرافزوده‌ها و پی‌افزوده‌ی «را» را قبول میکنند و بنابراین میتوانند نقش متممها را برعهده گیرند:

از که صحبت میکردید؟... **با که** مکاتبه دارید؟... **کدام** را پسندید؟... **ازچه** خوشتان می‌آید؟

از کنایات پرسشی مربوط باعداد فقط «چند؟» است که در ظاهر میتواند زمره‌ی گرامری حال را بپذیرد، ولی در همان بخش صرف اشاره کردیم که این افزوده‌ها صرفا برای ترکیب عددی ناقص بکار رفته‌اند، نه برای خود کنایه‌ی «چند؟»:

کتاب را بچند (ریال) خریده‌اید؟

البته کنایات پرسشی مربوط بظروف زمان ومکان نیز قابلیت پذیرش سرافزوده‌های معینی را دارند («از» و «تا» ـ یعنی سرافزوده‌های نمودار آغاز و انجام)، ولی آن کنایات با قبول آن سرافزوده‌ها در نقش قیود بکار میروند که در بحث مربوطه از آنها صحبت خواهد شد.

و بالاخره کنایات غیر معین مربوط باسامی نیز قابلیت آنرا دارند که گاهی مستقلا، ولی عموما در داخل ترکیب زمره‌ی گرامری حال را بپذیرند و لذا در نقش متمم بکار روند:

امروز درس را **از بعضی...** پرسیدم... **با برخی** (از آشنایان) دیدار کردم... **پاره‌ای از** نکات را برای آنها تشریح کردم... **بفلانی** بگویید که... **از کسی** چیزی پرسیدم... **برای کسی** بمیر که برای تو تب کند... **بچیزی** متوسل شوید که ارزش داشته باشد...

صفات، افعال، اجزاء کمکی کلام و دیگر واحدهای زبانی البته میتوانند جانشین اسامی گشته و در نقش متمم بکار روند. در این زمینه بارها صحبت شده است و بگمان ما فقط ذکر چند مثال ساده بدون شرح و توضیح کافی باشد:

با بدان بد باش **و با نیکان** نکو جای گل گل باش و جای خار خار...

از «**داشتم داشتم**» نگو، از «**دارم دارم**» حرف بزن!

بیشتر جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر **توسط «که»** شکل میگیرند...

تهران و اتاق را هم میشود **با «ت»** نوشت و هم **با «ط»**...

«**به**» را غالبا متصل باسامی مینویسند...

درخصوص انتساب متممها بافعال و مشتقات فعلی بارها تاکنون صحبت رفته‌است وشاید درآینده نیزباقتضای مورد اشاره‌ای بشود. گفته‌ایم که‌گذشته‌از اشکال قابل‌تصریف فعل‌که‌معمولا درنقش گزاره‌ی فعلی بکار میروند اشکال غیر قابل‌تصریف فعل نیز خصوصیت پذیرش متمم را درخود حفظ میکنند. این‌اشکال

میتوانند در نقش نهاد، متمم و تعیین نیز بکار روند وخود مجددا بدلیل وابستگی بسیستم افعال متمم قبول نمایند:

از علاقمندی شما بمسائل دینی بسیار خرسندم...

کوشش برای جلب مساعدت یاران قابل تقدیر است...

در مثال اول اسم فعل «علاقمندی» خود در نقش متمم با واسطه است وضمنا متمم با واسطه‌ی دیگری نظیر «مسائل» دارد. در مثال دوم اسم مصدر «کوشش» در نقش نهاد است و متممی با واسطه (و یا بتعبیری دیگر ـ قید مقصد) درکنار دارد.

در اینجا باید متذکر شد که دکتر حسن محمودزاده دربحث مربوط بمتممها از کاربرد متمم برای گزاره‌ی اسمی صحبت میکند و مثالهای متعددی نیز میآورد و در هر مورد استعمال متمم با واسطه را برای گزاره‌ی اسمی بدرستی یادآور میشود. اما در آنجا این پدیده صرفا بعنوان یك پدیده ذکر و توصیف میشود و دلیلی بهمراه ندارد. و حال آنکه در کلیه‌ی مثالهای جالب ایشان دلیل ذکر متمم با واسطه را در همان جزء اسمی گزاره میتوان دید. یکی از مثالها چنین است:

«در خانه‌شان کسی نیست که ببیند **از هر ماری زننده‌تر و از هر افعی زهرپاش‌ترند**».

(سعید نفیسی)

مگر در مثال بالا صفت فعلی «زننده» در درجه‌ی تفضیلی و صفت فعلی‌کوتاه «زهرپاش» بازهم در درجه‌ی تفضیلی بکار نرفته‌اند و مگر خود این اشکال باعث ذکر دو متمم با واسطه (از هر ماری... از هر افعی...) نیستند؟

در مثال دیگر:

«**از تو**» خیلی راضی هستم». (از «سخن»)

نیز متمم با واسطه‌ی «از تو» مستقیما مربوط بصفت فعلی «راضی» است که در نقش گزاره‌ی اسمی بکار رفته است. در مثالی دیگر از همان صفحه‌ی ٦٧:

«ناهید هم در آغاز **براهنماییها و تجربه‌آموزیهای** شوهر عزیز و دلربایش **محتاج بود**».

(سعید نفیسی)

نیز کاملا واضحست که کاربرد صفت فعلی «محتاج» در نقش جزء اسمی گزاره نیازمند ذکر متممی با واسطه همراه با افزوده‌ی «به» میباشد.

در آخرین مثال همان صفحه نیز:

«پایین درختها **پر از برگ** بود». (صادق هدایت)

صفت «پر» در نقش جزء اسمی گزاره بآسانی توانسته است متممی با واسطه همراه با سرافزوده‌ی «از» داشته باشد. در دو مثال صفحه‌ی بعد نیز دو صفت «تحمل‌ناپذیر» و «خوب» در نقش گزاره‌های اسمی بکار رفته‌اند و طبعاتوانسته‌اند

متممهای با واسطه‌ای نظیر «برای او» (تحمل‌ناپذیر) و «برای لای جرز» (خوب) داشته باشند.

اما باید انصاف داد که‌آقای دکتر محمودزاده که‌خود یك‌دانشمند آذربایجانی است و زبان فارسی را در دانشکده‌ی خاورشناسی دانشگاه باکو فراگرفته‌وهرگز در ایران نبوده است در پاره‌ای موارد چنان وارد جزئیات و دقایق معنایـــی و گرامری زبان فارسی میگردد که انسان را بتحسین وامیدارد. مثلا دانشمندنامبرده حین بررسی جملات پرسشی و امری بنکات دقیقی توجه میکند که واقعا درخور تحسین است و مادر همانجا باابراز سپاس اززحمات ایشان‌فعالیت ثمربخششان را ارج نهادیم.

باری، میدانیم که‌متممهای باواسطه عموماتوسط سرافزوده‌ها شکل‌میگیرند. سرافزوده‌های فارسی را نیز در بخش صرف از نظر گذراندیم. در همانجا نیز دیدیم که غالب سرافزوده‌های اصیل فارسی معنای موقعیتی و شرایط وجودی دارند و بنابراین میتوانند در کاربرد قیود نیز مورد استفاده قــرار گیرنـــد. فی‌المثل سرافزوده‌ی «به» در کنار جانشینهای شخصی «من» و «شما» و دربرابر افعال «گفتن» و «مراجعه کردن» برای شکل‌گیری متمم با واسطه بکار میرود:

... بمن گفت... بشما مراجعه کرد...

ولی همین سرافزوده در کنار اسم «منزل» که میتواند مفهوم مکانی داشته باشد و در برابر فعل «رفتن» برای شکل‌گیری قید مکان استعمال میشود:

... بمنزل میروم...

عین این استدلال را میتوان در مورد سرافزوده‌هایی چون «از» و «تا» و... نیز نمود. از طرف دیگر میدانیم که در فارسی معاصر تعـداد نسبتا زیـــادی سرافزوده‌های اسمی (باصطلاح «اسم اضافه») نیز وجود دارند که غالبا مفهوم مکانی و زمانی دارند و معمولا در ترکیب قیود دیده میشوند از این گذشته، ما در زیر از قیود نیز صحبت خواهیم داشت و در آنجا هـم خواه ناخواه بـا مسئله‌ی سرافزوده‌ها تماس خواهیم یافت. از تمامی آنچه گفته شد میتوان نتیجه گرفت که در شکل‌گیری متممها و قیود (که البته هر دو در خدمت فعل هستند و برای تکمیل معنای آن از دو نظر مختلف بکار میروند) سه عنصر زیر دخالت دارند و هر سه عنصر نیز باید مورد بررسی و تحلیل قرار گیرند:

۱)ـ خصوصیات معنایی ـ گرامری خود فعل؛

۲)ـ خصوصیات معنایی اسمی که سرافزوده قبول میکند؛

۳)ـ نوع خود سرافزوده.

بنابراین مصلحت چنین خواهد بود که بحث ابزار گرامری لازم برای شکل‌ـ گیری متممها را در همینجا متوقف سازیم و عجالتا با ذکر کلمه‌ای چند پیرامون محل متممها در داخل جمله ببحث موجود خاتمه دهیم. بحث قیود را نیز مـانند

متممها از همان دو جنبه (بیان قیود با اجزاء کلام و محل قیود در داخل جمله) آغاز نموده بپایان بریم. بعد نیز با خاطری آسوده از اینکه تکراری نخواهیم داشت بحث جداگانه و شاید هم مبسوطی پیرامون سرافزوده‌ها بگشاییم و از معانی گوناگون گرامری و موارد مختلف استعمال آنها صحبت کنیم.

متممها معمولا در فاصله‌ی بین نهاد و گزاره، یعنی در داخل متن جمله بکار میروند. نورم متعارف زبان فارسی معاصر نیز چنین است که متمم بیواسطه بدلیل اهمیتش مقدم برمتمم با واسطه ذکر میگردد:

من کتاب را **از برادرم** گرفتم... من **درس** را **با دوستم** مطالعه کردم...

البته این که گفتیم نورم عادی و متداول زبان است و مربوط بموقعی است که گوینده یا نویسنده نظر خاصی بیکی از دو متمم نداشته باشد. اما ممکن است که گاهی مثلا گوینده مایل باشد روی متمم با واسطه تأکید مخصوصی بگذارد. در این صورت هم از واسطه‌ی گرامری و هم از واسطه‌ی صوتی استفاده میکند. بدین‌معنی که اولا متمم با واسطه را مقدم بردیگری ذکر میکند و ثانیا کوبه‌ی منطقی را نیز روی همان متمم میگذارد:

من **از برادرم** کتاب را گرفتم... من **با دوستم** درس را مطالعه کردم...

البته اینها که گفتیم مربوط بمواردی بود که متممها برای گزاره‌ی فعلی بیایند. موقعیکه یکی از اشکال غیر قابل تصریف فعل در جمله درنقش دیگری‌غیر از گزاره بکار رود مسلم است که متمم مربوطه را نیز در کنار خود خواهد داشت:

استمداد از یاران موافق و دوستان یکدل هرگز عار نیست...

من از **مصاحبه‌ی** شما با **روزنامه** خیلی خوشم آمد...

او ظاهرا **از این پیشامد آشفته** است...

از توجه خاص شما **باین نکات** متشکرم...

درمثال اول اسم مصدر عربی «استمداد» در نقش نهاد جمله بکار رفته و بدلیل خصوصیات فعلی خود دارای دو متمم با واسطه‌ی همجنس بعد از خود (از یاران موافق و دوستان یکدل) گردیده است. در مثال دوم اسم مصدر عربی «مصاحبه» در نقش متمم باواسطه‌ی جمله است و خود نیز متمم باواسطه‌ی‌دیگری در شکل «با روزنامه» دارد. در مثال سوم نیز صفت فعلی فارسی «آشفته» در نقش گزاره آمده و قبل از خود متمم با واسطه‌ای در شکل «از این پیشامد» دارد. و بالاخره در مثال چهارم بازهم اسم مصدر عربی «توجه» در وظیفه‌ی متمم با واسطه‌ی جمله است و خود متمم با واسطه‌ی اختصاصی در شکل «باین نکات» قبول کرده است.

از اینگونه مثالها میتوان بحد دلخواه ذکر کرد. در بخش سوم و بویژه در بحث مربوط به «جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی با واسطه» (مراجعه شود) بار دیگر با مشروحی از اینگونه متممها روبرو خواهیم بود.

و بدینجا میرسیم بپایان بحث متممها و میپردازیم ببررسی قیود در جملات دو ترکیبی گسترده‌ی فارسی.

قیود نیز مانند متممها در خدمت افعال بوده، نمایانگر شرایط اجرای عمل و جریان حالت هستند. اصطلاح «شرایط اجرای عمل و جریان حالت» البته اصطلاحی بسیار عمومی است و شامل زمان، مکان، سبب و علت و دلیل، مقصد، شرط، چگونگی و وضعیت، کمیت و مقدار میگردد. از اینها گذشته گاهی نیز قیود از مشابهت عمل با عملی دیگر خبر میدهند، زمانی نیز تناقض و تضاد عمل با عمل دیگری در شکل «قیود خلافی» جلوه میکند. با این ترتیب دیده میشود که برخلاف متممها که فقط ارتباط عمل و حالت را با اشیاء نشان میدادند قیود دامنه‌ی فعالیت بسیار گسترده‌تری دارند ودرنتیجه نیز از تنوع و رنگارنگی بیشتری برخوردارند.

در مورد بیان قیود با اجزاء کلام نیز باید گفت که همانطورکه اسامی مناسبترین جزء کلام برای بیان متممها هستند و مستقیما ارتباط فعل را با اشیاء میرسانند، ظروف نیز مناسبترین جزء کلام برای بیان قیود میباشند. در بخش صرف و بهنگام تعریف ظروف دیدیم که این کلمات بنحوی از انحاء «علامت گرامری» فعل را از لحاظ ارتباطش با شرایط عمومی اجرای عمل وجریان حالت بیان میکنند. بنابراین باید گفت که ظروف فارسی (چنانچه البته در جمله در شکل ظرف بمانند و مثلا جانشین اسم نگردند) همیشه در جمله در وظیفه‌ی قیود عرض‌اندام میکنند: هر ظرفی در جمله قید است، ولی عکس این مدعاهمیشه صحیح نیست، یعنی هر قیدی الزاما ظرف نیست (هر گردویی گرد است، ولی هر گردی گردو نیست). دامنه‌ی معنایی و قدرت بیان مناسبات موقعیتی ظروف محدود است و حال آنکه قیود میدان عمل بسیار وسیعی دارند و قادرند جزئیات شرایط اجرا را بیان نمایند. بنابراین خواه ناخواه در بیان قیود باید علاوه بر ظروف از اسامی، صفات و بویژه باید از ترکیبهای قیدی استمداد جست. درزیر بهنگام شرح هریك از انواع قیود مثالهایی نیز در این زمینه خواهیم داشت.

نکته‌ی دیگری نیز که تذکرش لازم است اینست که ظروف از نظر بیان «علامت گرامری» شباهت کاملی بصفات دارند و هر دو نمودار علامت گرامری هستند: اولی برای اسامی و دومی برای افعال. و همانطورکه صفات بدون اسم و در خارج از حیطه‌ی ارتباطی اسم نمیتوانند بعنوان صفت باقی بمانند، ظروف‌نیز بدون ارتباط با فعل و در خارج از محیط معنایی ــ گرامری فعل قادر نخواهندبود بعنوان ظرف باقی بمانند و مسلما بیکی دیگر از اجزاء مستقل کلام تبدیل خواهند شد.

و اینك میپردازیم بشرح هریك از قیود موجود در زبان فارسی و بیان آن‌با اجزاء کلام.

۱)- قیود زمان. ظروف زمان فارسی را در بخش صرف دیدیم. هر دو نوع ظرف زمان، خواه مختص و خواه مشترك، چنانچه در جمله در ارتباط بـا فعل و برای تعیین زمان اجرای فعل بکار روند مسلما قید زمان خواهند بود:

امروز درس زبان‌فارسی‌داریم... **دیروز** باران‌میبارید... همین **حالا** برمیگردم... **بعد** برگشت و باو نگاه کرد... **همیشه** بیاد شما هستیم... **عجالتا** با شما خداحافظی میکنم... **تا حالا** او را ندیده‌ام... **صبح** برای هواخوری بصحرا رفت... **شبانگاه** مراجعت نمود... **امسال** تابستان خیلی گرم است...

البته میتوان در هریك از مثالهای بالا ویژگیهای زمانی قیود را نیز بطور تفکیك بیان نمود. ولی بنظر ما این کـــار شایسته و فـــراخور این اثر نیست. مسئله‌ی اصلی اینست که در کلیه‌ی جملات بالا قیود توسط ظروف زمان فارسی (خواه مختص و خواه مشترك) بیان شده‌اند. اما اگر مثلا لازم باشد تطابق زمان اجرای عمل و جریان حالت را با یکی از اوقات سال نشان دهیم بدون تردید ظرف زمان مناسبی دراختیار نخواهیم داشت واجبارا بایدازقیدی که‌درشکل‌ترکیب‌بیان شده است استفاده نمود:

در ۲۲ بهمن سال ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی ایران بپیروزی رسید...

دقت در اجزاء متشکله‌ی ترکیب بالا نشان میدهد که دو عدد، یك نام ماه (بهمن) و یك اسم «سال» در این ترکیب وجود دارند که توسط سرافزوده‌ی «در» شکل گرفته‌اند و بطوریکه میدانیم چون وجود این سرافزوده تلویحا نیز احساس میشود گاهی حتی از کاربرد آن نیز صرف‌نظر میگردد. یا مثلا اگر مایل باشیم ابتدا و یا انتهای یك برهه‌ی زمانی معینی را نشان دهیم، باز اجبارا بـایـد بـه ترکیبهای قیدی زمانی متوسل شویم:

صبح روز بعد با لباس مرتب باداره رفت...

در این مثال قید زمان شامل سه کلمه است که هریك بتنهایی نیز میتوانند در شرایط معینی در رل قید زمان بکار روند. ولی هیچکدام قادر نیستند زمان دقیق اجرای عمل را بطوریکه در این ترکیب آمده است بیان نمایند.

مثالی دیگر:

نزدیك غروب از اداره برگشت...

در اینجا نیز ترکیب قیدی «نزدیك غروب» شامل یك ظرف مکان «نزدیك» و یك اسم زمان (و یا ظرف زمان مشترك) بشکل «غروب» میباشد و در مجموع برهه‌ی زمانی دقیقی را نشان میدهد که بیان آن توسط ظروف زمان غیر مقدور است.

از لحاظ محل کاربرد قید زمان نیز تصادفا در اکثریت مثالهای بالا این‌قیود در ابتدای جمله آمده‌اند و این تقریبا طبیعی است، زیرا گوینده یـا نـویسنده معمولا مایل است خاطرنشان سازد که برای او زمان انجام عمل حـائزاهمیت

ویژه‌ایست. اما ممکن هم هست که این قیود در داخل جمله و بهرحال قبل از گزاره بیایند:

برادرم از سفر خراسان **امروز صبح** برمیگردد...

۲)ـ قیود مکان.

ظروف مکان فارسی، اعم از مختص و مشترك، چنانچه در جمله در ارتباط با فعل و حالت و برای تعیین مکان اجرای عمل و جریان حالت بکار روند قیدمکان خواهند بود. البته نباید تصور نمود که در قید مکان تنها بمحل انجام عمل اشاره میشود و این قیود تنها در پاسخ «کجا؟» و «در کجا؟» قرار میگیرند. قیود مکان میتوانند سمت ادامه‌ی حرکت را بسوی مکان معینی، آغاز حرکت را از نقطه‌ی معینی و یا نقطه‌ی پایانی حرکت را نشان دهند. درنتیجه نیز قیود مکان میتوانند در پاسخ پرسشهایی چون: «بکجا؟» و «از کجا؟» و «تا کجا؟» نیز قرار گیرند:

در اطراف چیزی دیده نمیشود... از نردبان **(به) پایین** آمد... **از اینجا** براه افتادیم. **تا آنجا** رفتیم...

دقت در مثالهای بالا نشان میدهد که قیود مکان معمولا مشایعی دائمی از نوع سرافزوده نیز («در»، «به»، «از»، «تا»...) دارند. ضمنا میدانیم که در زبان فارسی محاوره غالبا سرافزوده‌ی «به» که نمودار سمت ادامه‌ی حرکت است حذف میشود:

میرم **(به) اونجا**... او مدم **(به) اینجا**...

چون درپایان بحث متممها و قیود قرار است از کاربرد سرافزوده‌هاجداگانه و یکجا صحبت شود در اینجا بیش از این لزومی ندارد.

اما در اینجا نیز مانند قیود زمان در مقیاس وسیعی از ترکیبهای قیدی استفاده میشود. قبل از هر چیز باید گفت که وجود افزوده‌های اسمی فارسی که عموما نیز مفهوم مکانی دارند (پیش... جلو... نزد... بالای... زیر...) باعث افزایش تعداد این ترکیبهای قیدی میگردد و کلمات مزبور در تشکیل قیدهای مکان نقش عمده‌ای برعهده دارند:

دستها را **پشت سرخود** گذاشته بود... **درکنار ارابه‌اش** چمباتمه زده‌بود... مؤدبانه **در مقابل استاد** ایستاد... **تا نزدیك** دکان نانوایی جلو رفت... **از کنار خیابان** عبور میکردم... **از گوشه‌ی میدان** شروع بدویدن نمود... **از پشت در** صدای پچ‌پچ شنید... آمد **جلو دکان**... **بالای درخت** توت پر از سار بود...

زیر درخت پر از سیب بود...

گذشته از اینگونه قیود مکان که با شرکت افزوده‌های اسمی بوجود می‌آید، این قیود میتوانند شامل ترکیبهای عادی با مضمون مکانی نیز باشند: **از شکاف**

پنجره تماشا میکرد... و حتی وجود یك سرافزوده کافیست تا از اسامی نمایانگر مکان، قید مکانی بسازد:

صبح زود **بخانه‌ی برادر کوچکش** رفت...

درخصوص قیود مکان نیز با ید گفت که این دسته از قیود تا حدودی مانند قیود زمان (ولی نه تا آن درجه) میتوانند کسب اهمیت کـرده و بنابـراسلوب نویسنده و گوینده و خواستهای او صدرنشین گردند.

و اینك میپردازیم ببررسی قیود چگونگی و حالت که آنها نیز در نحو زبان فارسی معاصر از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند.

۲)ـ قیود چگونگی و حالت.

زیر عنوان قیود حالت و چگونگی کلیه‌ی قیودی که بنحوی از انحاء چگونگی، موقعیت و وضعیت، حالت و بطورکلی نحوه‌ی اجـرای عمل را میرسانند گـرد می‌آیند. البته ممکن است گونه‌های معنایی مختلفی از این قیود را جدا ساخت و حتی میتوان آنها را بدستجات کوچکتری نیز قسمت کرد. ولی بعقیده‌ی ما اجرای این کار تأثیر چندانی در اصل مسئله ندارد. تعیین نحوه‌ی عمل هرچه باشد و بهروسیله صورت پذیرد هدف یکی است و آن نیز مشخص کردن چگونگی اجرای عمل و یا ادامه‌ی حالت و وضعیت است.

در بیان قیود مزبور با اجزاء کلام نیز مسلما و در درجـه‌ی اول از ظروف چگونگی و حالت استفاده میشود. بطوریکه دربخش صرف نیزدیدیم ظروف‌مزبور فراوانترین دسته‌ی ظروف را از لحاظ تعداد تشکیل میدادند. خود این وفـور تعداد نیز دال بروجود سایه‌روشنهای زیاد در بیان و افاده‌ی معناست.

در چند مثال سا ده‌ی زیر سعی میشود انواع عمده‌ی ظروف چگونگی را در نقش قیود نشان دهیم:

من امروز **زود** بـــرمیگـــردم... برخاست و **بسرعت** از در خـــارج شد... دانشجویان **با دقت** بگفته‌های استاد گوش فرا میدادند... حـــرفهای شمـــا **کاملا** منطقی است... از این طرز برخورد **جدا** ناراحت شدم... بعد **آهسته** ازجا برخاست... او خیلی **یواش‌یواش** صحبت میکند... حـــالش **رفته‌رفته** بهتر میشد... خود را **دوان‌دوان** بخانه رسانید... از شما **صمیمانه** تشکر میکنم...

طبیعی است که بسیاری از صفات فارسی در حال تجرید از اسامی و در ارتباط با فعل میتوانند در وظیفه‌ی قیود چگونگی بکار روند:

تمام گفته‌های او را **خوب** درك کردم... بلند حرف بزنید **تا بهتر** بشنوم...

و البته صفات فاعلی مختوم به «ان» اصولا نمایانگر حالت هستند و بآسانی در نقش قیود حالت بکار میروند:

هراسان وارد خانه‌شد... **افتان‌و خیزان‌**راه خانه‌ی پیرزن‌را درپیش‌گرفت...
برخی از انواع صفات مفعولی نیز میتوانند در نقش این قیود بکار روند:
هرگز نباید **نسنجیده** حرف زد... **خسته و کوفته** از راه رسید... او خیلی **افسرده** بنظر میرسد...
در اینجا نیز مانند سایر قیود، ترکیبهای قیدی فراوانی میتوانند برای بیان جزئیات و دقایق نحوه‌ی اجرای عمل مورد استفاده قرار گیرند:
با چهره‌ی گشاده و قدی برافراشته باستقبال شهادت‌میروند... **بدون توجه به خطرات احتمالی** شروع بکار کرد...
و بالاخره درخصوص محل قیود چگونگی نیز باید گفت که این قیود معمولاً در نزدیکی گزاره قرار میگیرند.

٤)ـ قیود کمیت و مقدار.

این دسته از قیود برای نشان دادن مقدار و درجه‌ی اجرای عمل و یا ادامه‌ی حالت بکار میروند. ظروف کمیت و مقدار نیز از عناصر اصلی ترکیب‌دهنده‌ی‌این قیود میباشند:

خیلی پر حرفی میکنی... **بارها** بتو گفته‌ام... **بیشتر** دقت باید کرد...
کمتر بگو **بیشتر** بشنو!

کنایات غیر معین مربوط باعداد و ظروف نیز در اینجا مورد استعمال دارند:
قدری عجله کنید... **کمی** فرصت بدهید...
و بازهم البته ترکیبهای مناسب و بویژه ترکیبهای عددی میتوانند در نقش این قیود مورد استعمال باشند:

باید **چندین دفعه** در روز بآنجا سر زد... **بقدر کافی** خسته شده‌ام...
یك حرف را که نمیشود **هزار بار** تکرار کرد...

قیود مزبور نیز محل ثابت و مشخصی در جمله ندارند و معمولا در داخل جمله و در نزدیکی گزاره‌ها بکار میروند.
چون در ترکیب قیود سبب و مقصد و شرط و خلاف غالبا نقش سرافزوده‌ها حساس است اینست که بررسی بیان قیود را در همینجا بپایان برده و ضمن بحث از نقش افزوده‌ها بنوبه‌ی خود و بمقتضای محل از ساخت اینگونه قیود و محل آنها نیز صحبت خواهیم کرد.

سرافزوده‌ها و نقش آنها در بافت متممها و قیود.

در بخش صرف هم بهنگام بحث از زمره‌ی گرامری حال در اسامی و هم بهنگام صحبت از خود «افزوده‌ها» اشاره‌ای کوتاه بآنها نموده، مختصات عمومی آنها را در چند کلمه ذکر کرده گذشتیم و خواننده را بدستورهای موجود زبان راهنما شدیم. در اینجا نیز البته قصد آن نداریم تا در زمینه‌ی خصوصیات صرفی

سرافزوده‌ها صحبتی بمیان آوریم، ولی از آنجاییکه این سرافزوده‌ها در ترکیب مرفولوژیك متممها و قیود نقش نسبتا بسزایی دارند ناچار هستیم این نقش را در کمال اختصار ارائه دهیم.

از سرافزوده‌ی «به» آغاز میکنیم:

سرافزوده‌ی «به» نمودار مفاهیم بسیار رنگارنگ است و در لغتنامه‌ی «دهخدا» متجاوز از چهل‌گونه‌ی معنایی برای آن قائل شده‌اند. ولی در هر حال جنبه‌ی عمومی این سرافزوده، بنظر ما، جنبه‌ی «سمت‌نمایی» و «توجیه» است و این جنبه در رأس دیگر مفاهیمش قرار دارد. موقعیکه فعلی (در هر شکل که باشد: خواه قابل تصریف و خواه غیر قابل تصریف) متمم با واسطه‌ی خود را بوسیله‌ی این سرافزوده «اداره» میکند، بهرحال نمودارهای حرکت و گرایش و توجیه عمل مندرج در فعل بسوی متمم آشکار میگردد:

ارسال نامه بمقصد... فرستادن قاصد بنزد دوست... اعزام نیرو بجبهه... نزدیك شدن بخط پایانی مسابقه... رسیدن بهدف... ورود بخانه... پیوستن بدوستان...

در مثالهای بالا چون صحبت از انجام یك عمل فیزیکی در میان است مفهوم سمت‌گیری حرکت کاملا مشهود است. ولی در مثالهای:

توجه کردن باصل موضوع... رغبت بعبادت... میل بغذا... اهمیت دادن به مسئله... اعتنا بتذکرات... گوش فرا دادن بگفته‌ها... نیل بمقصود... ایمان بخدا... اطمینان بصحت عمل...

بازهم گرایش معنوی و روحی را میتوان احساس نمود. عین این گرایش را در مثالهای زیر نیز میتوان مشاهده کرد:

تبریك گفتن بدوستان... دشنام دادن بدشمنان...

در اینجا نیز بهرحال دیده میشود که هدف «تبریك» و «دشنام» دوست یا دشمن است و بهرحال این اعمال در سمت آنها توجیه یافته است.

گاهی نیز سمت معکوس توجیه توسط این سرافزوده نشان داده میشود، حرکت از ناحیه‌ی متمم بسوی عامل توجیه میگردد:

دچار شدن بدرد سرهای فراوان... ابتلای به بیماری...

گاهی نیز مفهوم توجیه حرکت از این سرافزوده استنباط نمیشود، بلکه یکنوع تقابل و حرکت متقابل از آن بدست میآید:

خریدن ساعت به... تومان... فروش کالا به قیمت دولتی...

و بالاخره باید از جنبه‌ی سوگندی این سرافزوده نیز که در همه‌جا گفته شده است مثالی آورد:

قسم بمقدسات عالم... سوگند بخدای بزرگ...

و حالا ببینیم این سرافزوده در ساخت قیود مختلف چه نقشی برعهده دارد.

بطوریکه میدانیم سرافزوده‌ی «به» در فارسی کلاسیك و در شعر گاهی در معنای «در» بکار میرود و غالبا نیز خود سرافزوده‌ی «در» درشکل «پی‌افزوده» و بدنبال اسم مدخول «به» می‌آید. در چنین مواردی غـالبا این سرافزوده و اسم مدخول آن در نقش قید مکان یا قید زمان جمله انجام وظیفه مینمایند:

بدریا در منافع بیشمار است... **بشبگیر** چون بردمید آفتاب...

در مثال اول با قید مکان (در دریا) و در مثال دوم با قید زمان (بهنگـام شبگیر) روبرو هستیم.

سرافزوده‌ی «به» گاهی در ابتدای مصادر فارسی و عربی، اسم مصدرها و نظایرشان قید چگونگی میسازد:

دهقان **بتعجب** سرانگشت گزان است... **بعجله** برگشت... **بحقیقت** چنین است... **بحق** اینطور مینویسد...

این سرافزوده همچنین گاهی معنای «بر» میدهد و نمودار ادامه‌ی حرکت از بالا بروی متمم است:

هجوم آوردن بدشمن... فشار واردآوردن بطرف مقابل... نشستن بتخت...

سرافزوده‌ی «بر» تفاوت چندانی با «به» ندارد و در آن نیز اصولا مفهـوم توجیه حرکت بسوی متمم وجود دارد، منتها این حرکت رودررو و مستقیم انجام نشده، بلکه از بالا بطرف متمم توجیه میگردد:

افزودن برمقدار پس‌انداز... ستم روا داشتن بربیچارگان... هجوم بـر دشمن... دلالت داشتن بربیگناهی...

این سرافزوده در ساخت قیود بکار نمیرود.

سرافزوده‌ی «از» نیز از سرافزوده‌های مشحون فارسی است. از نقطه‌ی‌نظر مناسبات عمومی با اسم این سرافزوده درحقیقت در نقطه‌ی مقابل سرافـزوده‌ی «به» قرار دارد. در آنجا ما شاهد سمت‌گیری و توجیه حرکت بسوی متمم بودیم و در اینجا، برعکس، ما ناظر دور شدن و جدایی از آن هستیم. و مسلم است که در پیدایش و شکل‌گیری متممها و قیود توسط این سرافزوده معانـی لغوی دو عنصر دیـگـر (فعل و اسم تمام‌کننده‌ی معنای آن) تأثیر قطعی دارنـد. خود سرافزوده‌ی «از» در طیف معنایی عمومی خود میتواند سایـه‌روشنهای چندی را نمایان سازد کـه مهمترین آنها عبارتنداز: جدا شدن از... دور شدن از... منشعب شدن از... ساخته شدن از... بوجود آمـدن از... نتیجه شدن از... و غیره.

با این ترتیب بسهولت میتوان فهمید که برحسب معانی لغوی فعل (در هر شکلی که باشد) و اسم تمام‌کننده‌ی معنای آن ما میتوانیم ناظر تشکیل متممهای با واسطه و یا قیود باشیم. البته ممکنست قسمت اعظم‌افعال‌فارسی راگروه‌بندی نمود و برحسب معنای لغوی عنصر متمم و با استفاده از سرافزوده‌ی «از»متممها

و قیود زیادی را بدست آورد. ولی بعقیده‌ی ما انجام این کار در حوصله‌ی مقال کنونی ما نیست. منظور اصلی ما در اینجا نشان دادن نمونه‌هایی از متممهای با واسطه و یا قیودی است که برزمینه‌ی سرافزوده‌ی «از» بوجود میآیند.

اگر متمم دارای مضمون اشیایی بوده و در رابطه با فعل نتواند بنحوی از انحاء مفهوم زمان و مکان و سببیت را برساند، بعبارت دیگر اگر متمم مزبور در پاسخ پرسشهای «از که؟» و «ازچه؟» قرار گیرد مسلما متممی باواسطه خواهدبود:

از تصمیم خود منصرف شدم... با چشمی اشکبار از **برادرم** جدا شدم... باید **از این اندیشه‌ها** دوری جست... **از قبول تقاضای من** سرباز زد... **از این قبیل اعمال** باید کناره‌گیری کرد... **از سرنوشت** او درس عبرت گرفت... بکلی **از غم و اندوه** فارغ شدم...

در تمامی مثالهای بالا دیده میشود که اولا «از» معنای عمومی خود، یعنی دور شدن و جدا شدن را میرساند، ثانیا فعل و متمم باتوافق معنایی کامل‌زمینه‌ای را فراهم کرده‌اند که تمام متممها در پاسخ «از که؟» و «از چه؟» قرار گرفته‌اند و بنابراین همه‌ی آنها متمم با واسطه هستند.

حال اگر بمثالهای زیر توجه کنیم:

از امروز شروع بکار کرده‌ام... **از خانه** تا اینجا پیاده آمده‌ام... کم‌کم **از شهر** دور میشدیم... **از ساعت ۸ صبح** مشغول کار هستم...

در اینجا بازهم سرافزوده‌ی «از» معنای عمومی دور شدن و فاصله گرفتن‌را میرساند، ولی فعل و متمم با توافق معنایی کامل خود زمینه‌ای را فراهم‌ساخته‌اند که متممها در پاسخ «از کی؟» و «ازکجا؟» قرارگرفته‌اند. بنابراین ما با قیود زمان و مکان روبرو هستیم. البته ممکن است که سرافزوده‌ی «از» در رابطه با فعل و متمم از معنای عمومی خود دور شده و طیف نسبتا متفاوتی را ارائه دهد. در این صورت بازهم ملاك تشخیص عمومی ما گذاردن پرسش خواهد بود. در جملات:

از شما بشدت رنجیده‌ام... **از انجام چنین** عملی عار دارم... **چقدر از این جریان** صدمه دید!...

معنای عمومی دوری و جدایی کمتر محسوس است، ولی بهرحال متممها در پاسخ «از چه؟» قرار دارند و بنابراین متمم با واسطه خواهند بود.

چنانچه فعل و عنصر متمم در توافق معنایی خود زمینه‌ای فراهم سازند که «از» نمودار «ساخته شدن» و «بوجود آمدن» و «ریشه گرفتن» از منشاء دیگری باشد، در آن صورت بازهم با متممهای باواسطه روبرو خواهیم گردید:

این شالوده از **بتون** ساخته شده است... این دیوار از **شیشه** است... او **از خانواده‌ی معتبری** بوجود آمده است...

و بالاخره باید گفت که سرافزوده‌ی «از» میتواند حاوی مفهوم «سببیت» هم باشد. در این صورت چنانچه فعل و عنصر متمم توافق مضمونی داشته باشند

ممکنست با قید سبب سروکار پیدا کنیم:

از کثرت مشغله سرم درد گرفته است... **از فرط شوق** اشك از دیدگانش سرازیر شد...

شاید بتوان اعتراض کرد که در اینجا نیز متممها در پاسخ «ازچه؟» قرار گرفته‌اند. اما کاملا مشهود است که در این صورت پرسش «از چه؟» آنقدرها دقیق و فراگیر نخواهد بود و بهتر است آنرا بصورت «از چه سبب؟» و «بچه سبب؟» و «بچه دلیل؟» مطرح کرد. در این صورت روشن میشود که ترکیبهای «از کثرت مشغله» و «از فرط شوق» در جملات بالا قیود سبب هستند، نه متمم با واسطه. بآسانی میتوان امتحان کرد که چنانچه بخواهیم ترکیبهای بالا را بصورت فراکردهایی بیان کنیم چنین منظره‌ای خواهیم داشت:

چون مشغله‌ام زیاد بود سرم درد گرفته است...

چون شوق فراوانی داشت اشك از دیدگانش سرازیر شد...

و البته در تمام موارد بالا میتوان بجای اشکال قابل تصریف فعل از اشکال غیر قابل تصریف فعل استفاده نمود و بازهم همان نتایج را بدست آورد:

انصراف ازتصمیم... جداشدن باچشمی اشکبار... دوری‌ازین اندیشه‌ها... امتناع از قبول تقاضا... کناره‌گیری از انجام این قبیل اعمال... عبرت‌گیری از سرنوشت او... فراغت از غم و اندوه... شروع کار از امروز... پیاده‌روی از خانه تا اینجا... دور شدن تدریجی از شهر... اشتغال بکار از ساعت ۸ صبح... رنجیدن از شما... عار از انجام این عمل... صدمه دیدن از این جریان...

و اینك میپردازیم ببررسی سرافزوده‌ی «در». این سرافزوده برخلاف «به» و «از» از رنگارنگی معنایی چندانی برخوردار نیست. بعکس دو سرافزوده‌ی قبلی که دارای کاراکتر دینامیك بوده، تحرك و دگرگونی را نشان میدادند، این سرافزوده دارای ماهیت استاتیك است، از وقوع عمل و حرکت و یا وجود حالت و پروسه در داخل اشیاء حکایت دارد و بهمین دلیل نیز چنانچه اسم و فعل مشایع آن کمك کنند غالبا مفاهیم مکانی و زمانی را میرساند و همراه با اسم مزبور قید زمان و مکان میسازد و در پاسخ «کی؟» و «کجا؟» قرار میگیرد:

انقلاب اسلامی ایران **در سال ۱۳۵۷** بپیروزی رسید... **در ایران** تحولات عمیق سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بوقوع پیوست... دوستم را **در ایستگاه راه‌آهن** استقبال کردم... امتحانات سالیانه در **اواخر خرداد** انجام خواهد شد...

ولی بطوریکه دکتر حسن محموزاده با کنجکاوی خاص خود تذکر میدهد در فارسی معاصر افعال چندی وجود دارند که همراه با اسامی معینی (البته ایشان بنوع اسامی اشاره‌ای ندارند و بگمان ما باید اسامی مجرد بوده و یا بهرحال قابلیت بیان مفاهیم زمان و مکان را نداشته باشند ـ ا. ش.)

معمولا در مجاورت این سرافزوده متمم باواسطه میسازند. مـا اینك از زحمات ایشان بهره برگرفته، چند فعلی را که آورده‌اند در داخل جمله‌ای مثال میزنیم:

در اجرای دستور قدری **تأخیر کردم**... این تـذکرات در من بشدت **تاثیر نمود**... قدری **در این زمینه کوتاهی بخرج دادم**... چرا اینقدر **در این امر پافشاری میکنید!...**

قبلا نیز گفتیم که در فارسی کلاسیك گاهی این سرافزوده و دو سرافزوده‌ی متروك و مترادف آن (اندر، اندرون) جای خود را عوض کرده پس از اسم می‌آیند و در ابتدای اسم نیز سرافزوده‌ی «به» در معنای «در» بکـار میرود. در اینمورد حتما باید هردو افزوده و اسم مشایع آنها با کوبه‌ی واحد تلفظ شوند:

بدریا در... برزم اندر... ببزم اندرون

چند کلمه‌ای نیز پیرامون سرافزوده‌ی «با». این سرافزوده نیز گوناگونی معنایی زیادی ندارد.

در کتب دستور و لغت معمولا از دو معنای «معیت» و آلت توسط این سرافزوده صحبت میشود، ولی در حقیقت امر هر دو معنا نیز ریشه‌ی واحدی دارند وتفاوت فقط در نوع اشیایی است که عمل بهمراهی آن اجرا میشود. اگر عمل با همراهی شخص و یا عنصر قابل همراهی صورت گیرد معنای «معیت» و همراهی بوجود می‌آید، ولی اگر عمل بکمك ابزار و وسیله‌ای صورت پذیرد معنای دوم حاصل میشود.

تردیدی نیست که چنانچه عمل با همراهی شخص دیگری اجرا شود فعل نیز باید معنای «مقابله» را افاده نماید. این قبیل افعال اگر عربی باشند ازباب «مفاعله» می‌آیند و اگر فارسی باشند که همه برآنها وقوف داریم:

با دوستم مکاتبه میکنم... میخواهم **با شما مشورت نمایم...** در اینمـــورد **با ایشان مباحثه‌ای نداریم.** یکی دو نفر از دوستان نیز **بـا من همکـاری دارند... دیروز با یك دانشمند دیگر آشنا شدم... دوستی با مردم دانـــا** نکو است...

و البته اجباری نیست که از کلمه‌ی «معیت» و«همراهی» همیشه معنای مثبت آنرا استنباط نمود. مقصود اینست که در تحقق‌پذیری عمل باید طرف دیگری نیز شرکت جوید. نتیجه‌ی عمل ممکن است مثبت نباشد، خصومت و دشمنی باشد:

با دشمن زبون جنگیدن از وظایف حتمی ما است... **با تبهکاران** باید بشدت **مقابله کرد...**

برای معنای دوم نیز میتوان چند مثال آورد:

هیزمها را **باتبر** شکستم... **باقلم** خودنویس راحت‌تر ازخودکار مینویسم...

در کلیه‌ی مثالهای بالا اسامی مشایع «با» بعنوان متمم باواسطه در جملـه

انجام‌وظیفه مینمایند. اما این سرافزوده میتواند در جمله همراه با اسم و یا ترکیبی مناسب معنای خلاف و تناقض را با فکر اصلی مندرج در جمله برساند و با این ترتیب«قید خلاف» را بوجود آورد:

با وجود تأکید زیاد باز هم امروز بسرکار نرفت... **با اینهمه اصرار** بازهم موافقت نکرد...

از این گذشته، بطوریکه در صرف دیدیم تعداد زیادی از ظروف چگونگی فارسی با این سرافزوده ساخته میشوند و این ظروف نیز مسلما در جمله در نقش قید چگونگی خواهند بود:

با دستپاچگی از جا برخاست... **با عجله** از در خارج شد... **با کنجکاوی** بمن نگریست...

پیرامون سرافزوده‌ی «برای» نیز باید گفت که این سرافزوده بیشتر مفهوم انگیزه و محرك را در خود دارد، در مجاورت اسامی و جانشینها و کنایات برحسب نوع معنایی آن کلمات یا متمم باواسطه و یا قید مقصد میسازد. چنانچه از کلمه‌ی مشایع سرافزوده‌بهیچوجه معنای عمل‌مستفاد نشود ومثلانام‌شخص ویا جانشین شخصی باشد، دراین‌صورت با‌متمم باواسطه روبرو خواهیم بود. درغیر اینصورت و چنانچه کلمه‌ی مشایع سرافزوده‌ی مزبور بنحوی از انحاء مفهوم عمل را برساند ما قید مقصد را در مقابل خواهیم داشت. توجه بچند مثال ساده‌ی زیر فکر را روشنتر میسازد:

تمام این کارها را **برای برادرم** میکنم... این **برای خودم** هم مفید است... باید **برای دیگران** هم دلسوزی کرد...

در هر سه مثال بالا سرافزوده‌ی «برای» در ابتدای اسامی و جانشینها آمده و تردیدی نیست که کلمات مزبور در نقش متمم با واسطه‌ی جمله بکار رفته و در پاسخ «برای که؟» قرار گرفته‌اند. اما همینکه این سرافزوده در ابتدای کلمات حاوی مفهوم عمل قرارگیرد وضعیت‌تغییر یافته‌و میتوان‌بجای سرافزوده‌ی مزبور از «بمنظور...» و «بقصد...» استفاده نمود.

تمام این اقدامات نیز **برای همین** است... این‌زحمات را **برای ارضاء وجدان** متحمل میشوم... کوشش دولت **برای جلوگیری از بروز حوادث ناگوار** است...

در سه مثال بالا نیز بآسانی میتوان بجای «برای» از «بمنظور»... استفاده نمود و در آنصورت دیده مشود که ترکیبهای مزبور در پاسخ «بچه منظور؟» قرار گرفته‌اند و بنابراین قید مقصد خواهند بود.

چند کلمه‌ای پیرامون «بی». ــ این کلمه را بدون قید و شرط نمیتوان در جرگه‌ی سرافزوده‌های فارسی کنونی آورد. تنها در موقعی که کلمه‌ی بعد از آن اسم ذات بوده و مجموعا در پاسخ «بدون چه؟» قرار گیرند میتوان آنرا سرافزوده شمرد و در این صورت همراه با اسم مشایع خود متمم باواسطه خواهد بود:

این موتورسیکلت **بی‌بنزین** و فقط با گاز کار **میکنند...**

اما این کلمه در کنار اسامی مجرد و ترکیبها بصورت یك مرفم واژه‌ساز درمی‌آید که صفت یا ظرف چگونگی میسازد و البته در جمله در نقش قید چگونگی بکار میرود:

بی‌پروا خود را بآب و آتش میزند... **بی‌محابا** ازجا برخاست و روبجبهه نهاد... او همیشه **بی‌مضایقه** برای همه کار میکند...

در مثالهای بالا و دیگر نمونه‌های مشابه سرافزوده‌ی «بی» و اسم مشایع آن در پاسخ «چگونه؟» و«چطور؟» قرارمیگیرند و درجمله‌نیز قیدچگونگی خواهندبود.

سرافزوده‌ی «جز» نیز منحصرا در جلو متمم باواسطه قرار میگیرد:

من البته مقصودی **جز این** ندارم... **جز تو** چه کسی را دارم؟

و اما در مورد افزوده‌های اسمی فارسی باید تذکر داد که چون تقریبا تمامی آنها دارای مضمون مکانی هستند، بنابراین طبیعی است که در مجاورت اسم ویا ترکیب مشایع خود نیز قید مکان و یا ترکیب قیدی مکانی خواهند ساخت:

کنار دیوار ایستاده بود... **زیر میز** پر از خرده کاغذ بود... **از لبه‌ی** کلاهش قطرات باران سرازیر بود... برادرم **پهلوی** من ایستاده است...

وبدینجا بحث اعضای جمله اعم از اصلی و درجه‌ی دوم را بپایان میبریم.

غیر از آنچه درباره‌ی اعضای جمله گفتیم بمنظور تکمیل ظاهری این بحث باید خاطرنشان ساخت که گاهی در داخل جمله با کلمات، ترکیبها، عبارات و حتی جملاتی نیز برخورد میشود که از لحاظ گرامری با دیگر اعضای جمله ارتباطی ندارند، ولی از لحاظ معنا و مضمون با فکر عمومی مندرج در جمله و یا با برخی از اعضای آن پیوستگی **غیر ضروری** پیدا میکنند. اینها در حقیقت معلومات و اطلاعات و یا عناصر اضافی و تکمیلی برجمله میافزایند. از جمله‌ی این عناصر بویژه باید از خطابها و معترضه‌ها و مدخوله‌ها نام برد.

ما البته درصدد نیستیم شرح کامل این عناصر را در اینجا بیاوریم، زیرا فی‌الواقع بحثی بسیار مفصل و کاملا مستقل را الزام مینماید و این نیز در حال حاضر مقصود ما نیست. ما در اینجا فقط تعریفی کوتاه از هر کدام از عناصر مزبور آورده و بذکر چند مثال بسنده میکنیم.

خطابها درحقیقت عبارت از کلمات و یا ترکیبهایی هستند که گوینده یا نویسنده معمولا بمخاطب خود (خواه مخاطب عینی و خواه فرضی) رو آورده، وی را میخواند و توجهش را جلب مینماید:

برادر، لطفا تشریف بیاورید اینجا!... **آهای آقا**، قدری یواشتر!...
ای دوست، برجنازه‌ی دشمن چو بگذری... **نگارا**، گوشه‌ی چشمم‌سرایت...

البته خواننده میتواند از همین تعریف کوتاه و با توجه بهمین چند مثال

ساده تصوری صحیح از خطابها، عدم ارتباط گرامری آنها **با اعضای جمله و دیگر** خصوصیات معناییشان در مغز بیاورد.

معترضه‌ها و مدخوله‌ها نیز بطوریکه از نامشان پیداست عناصری هستند که فکری علاوه بر فکر مندرج در جمله، ولی بهرحال در رابطه با آن، بیان مینمایند. اینها غالبا نمودار احساسات و افکاری هستند که نویسنده در حین ادای جمله بخاطر میآورد و بوسیله‌ی آنها مناسبات خود را با فکر بیان میکند و یا آنکه ارتباط آن فکر را با فکری دیگر ابراز میدارد و یا آنکه اشاره‌ای بمنشاء و مبداء آن فکر مینماید. گوینده یا نویسنده در ادای معترضه‌ها **محدودیتی** ندارد. گاهی آنها را مستقیما از دیگر اجزاء کلام برمیگیرد و گاهی نیز بمقتضای سلیقه و اندیشه‌ی خود آنها را در هیئت ترکیب و یا جمله میسازد:

آقا، **بیزحمت،** راه را نبندید بگذارید رد بشوم... کلیه‌ی اقشار مردم، **بویژه دانشجویان و دانش‌آموزان،** باید باین نکات توجه کنند. در همین موقع، **ناگهان** اتومبیلی بسرعت از کنارشان رد شد... ممکن است شما حق داشته باشید، ولی **بعقیده‌ی من** اصل مسئله چنین نبوده است... دیروز، **جای شما خالی،** عده‌ای از دوستان ما را مفتخر کرده بودند... دوروزه‌ی عمر با همه تلخی، **انصاف اگر دهیم،** شیرین است...

بار دیگر تذکر میدهیم که بررسی کامل اینگونه عناصر بحثی کاملا مستقل و در عین حال بسیار جالب است و بیاری خدا چنانچه امکانی و فرصتی باشد در آینده بآن خواهیم پرداخت.

بخش سوم

نحو جملات مرکب

چند کلمه‌ای پیرامون تاریخ جملات مرکب

بدیهی است که پیدایش جملات مرکب مربوط بچنان دوره‌ای از تاریخ بشری است که از آن دوره حتی در مورد زبانهای کهنی چون پارسی باستان نیز سندی مکتوب در دست نیست و نمیتوان تاریخ تقریبی آنها را نیز تخمین زد. در سنگ نبشته‌های بیستون با جملات مرکب وابسته (Subordonnées) همراه با فراکردهای پیرو تعیینی(Relatives)برخورد میشود که در آنها ابزار گرامری نسبتا کاملی نیز برای بیان علایق وابستگی بکار رفته است: «بگ‌وزرك ائور مزدا، هی ایمام بومیم ادا، هی‌اوم آسمانم ادا، هی مرتی‌دم ادا... (خدای بزرگ اهورا مزداست که این زمین را آفرید، که آن آسمان را آفرید، که انسان را آفرید...).

در مثال بالا سه جمله‌ی مرکب با فراکردهای پیرو تعیینی (... که این زمین را آفرید... که آن آسمان را آفرید... که انسان را آفرید...) وجود دارد که خود دارای موصول «هی» و دیگر پسوندهای شخصی تصریف شده (طبق قوانین پارسی باستان) میباشند و این خود گواه بارز آن است که جریان تشکیل جملات مرکب وابسته‌ی زبان پارسی باستان در دوران هخامنشیها تکامل نسبی خود را بدست آورده است. پس باید نتیجه گرفت که پیدایش و تکامل جملات مرکب بدون تردید خیلی پیش از این دوران بوده است.

از سوی دیگر، خود جملات مرکب بدون کمترین تردیدی محصول پیشرفت تفکر بشری در مراحل بعد از تشکیل جمله‌ی ساده است، محصول دوره‌ایست که بشر میتوانسته است در پدیده‌های مرکب وپیچیده‌ی حیات و طبیعت نه‌تنها به ارتباطات و علایق داخلی آنها پی ببرد، بلکه قادر بوده است که این علایق را

نیز با عناصر و ابزارهای گرامری مناسب بیان نماید و مسلم است که این عمل نیز محصول تجرید در تفکر میباشد.

پس هرچه در خصوص جریان چگونگی پیدایش جملات مرکب گفته می‌شود مسلما چیزی جز فرضیه نمیتواند باشد. اما اگر این فرضیه‌ها بر اصول‌مسلمه‌ی قوانین تفکر بشری (منطق) متکی باشد از خطا مصونتر خواهند بود.

البته میتوان شرایط و اوضاع و احوالی را که در آن شرایط جملات مرکب پیشرفت کرده‌اند حدس زد و بطور تقریبی تعیین نمود. مثلا میتوان مدعی شد که پدیده‌های مشخص تاریخ هر قوم از قبیل پیشرفت دولتها، استعمال زبان واحد در دستگاههای دولتی و دادگاهها و درمکاتبات مختلف‌دیپلوماسی همچنین‌بسط و توسعه‌ی بازرگانی و دانش و هنر و صنایع و غیره منجر به پیشرفت سیستم عمومی جملات مرکب گردیده است. اما این مطلب نمیتواند دلیلی بـرای تعیین تاریخ پیدایش جملات مرکب (ولو بطور تقریبی) در دسترس مـا بگذارد. پس بهتر است که از سرگردانی در ژرفنای تاریك اعصار و قـــرون پیش از میلاد مسیح بدر آییم و با راهنمایی مشعلی که قوانین تفکر بشری فرا راه ما داشته و با اتکاء بر اصل مناسبات مسلم زبان وتفکر ببررسی مسائل‌مورد نظربپردازیم.

با این مقدمه، برای ورود در بحث جملات مرکب بهتر است قبلا برای چند پرسش زیر پاسخ قانع‌کننده یافت و سپس با بهره‌گیری از پاسخهای بالا بـا اطمینان‌خاطر بیشتر ببحث پیرامون جملات مرکب پرداخت.

پرسشهای مورد نظر عبارتند از:

ـ جمله‌ی مرکب چیست؟ تعریف علمی جمله‌ی مرکب چگونه است؟

ـ با توجه بوجود دو نوع جمله‌ی مرکب (پیوسته و وابسته) باید قبل از هر چیز چنین پرسشی را مطرح کرد: پیوستگی (Coordination) و وابستگی (Subordination) در جملات مرکب چه معنی میدهد؟ چه فرقی بین آنها موجود است؟ وجوه تشابه و تمایز آنها کدامند؟

ـ آیا بطوریکه دانشمندان معتقدند وابستگی از پیوستگی بوجود آمده است؟

ـ بین اجزاء جمله‌ی مرکب چه مناسبات نحوی وجود دارد؟

و اینك میکوشیم هر یك از پرسشهای بالا را جداگانه مطرح کرده و برای هرکدام پاسخی در حد امکان دقیق و علمی بیابیم.

۱ـ جمله‌ی مرکب چیست؟

بررسی تاریخ نحو عمومی نشان میدهد که بطور کلی درباره‌ی چگونگـی ارتباط بین اجزاء متشکله‌ی جمله‌ی مرکب دو نظر متفاوت وجود دارد:

ـ نظر قدیمی که بموجب آن جمله‌ی مرکب بعنوان تـرکیبی از دو جمله‌ی ساده تلقی میشود و هریك از آن دو جمله نیز مشخصات گرامری خود را بطور

نسبی حفظ کرده و بعنوان جمله‌ی ساده در داخل جمله‌ی مرکب میماند.

ـ نظر جدید که طبق آن جمله‌ی مرکب بعنوان واحدی تام و متشکل از دو جزء تلقی میشود و هر کدام از آن دو جزء نیز مشخصات گرامری جمله‌را کم و بیش از دست داده‌اند و فقط بطور مشروط میتوانند «جمله» نامیده شوند. (این اجزاء را ما در همه جا «فراکرد» مینامیم.)

طرفداران نظر اول معتقدند که اجزاء تشکیل‌دهنده‌ی جمله‌ی مرکب دارای تمام علایم و مشخصات جمله‌ی ساده (تمامیت معنی، خبریت[1] و توجیه[2]) میباشند و فقط آهنگ ادای جمله در آنها کامل نیست. این دسته از زبانشناسان با این ترتیب ویژگی عمده و اساسی جمله‌ی مرکب را که همانا عبارت از تأثیر متقابل اجزاء متشکله در ترکیب روی یکدیگر است از نظر دور میسازند. اینان آنچه را که روح و اساس یك واحد مرکب نحوی است در داخل جمله‌ی مرکب نمی‌بینند وجمله‌ی مرکب‌رایك پیوستگی‌مکانیکی میشمارندوتوجهی باصل‌مسئله، یعنی‌تأثیر متقابل اجزاء متشکله روی یکدیگر ندارند.

اما طرفداران نظر جدید جمله‌ی مرکب را اعم از وابسته یا پیوسته یك واحد تام، کامل و ضمنا تفکیك‌ناپذیر نحوی و ارتباطـــی و اختلاطی[3] میدانند. اینان معتقدند که اجزاء متشکله‌ی جمله‌ی مرکب و باصطلاح «مصالح ساختمانی» آن البته در اصل عبارت‌از جملات ساده بوده‌اند، منتها این جملات ساده با یکرشته علایق و ارتباطات معنوی و آهنگی و گرامری چنان درهم می‌آمیزند و چنان در تاروپود یکدیگر رسوخ میکنند که استقلال نحوی خود را بعنوان جمله‌ی ساده از دست میدهند و واحد جدیدی بوجود میآورند. طبیعی است که پس از تشکیل یك واحد تام و کامل دیگر تفکیك آنها از هم مقدور نیست. تشکل گـــرامری و انسداد آهنگی در خود جمله‌ی مرکب بعنوان یك واحد نحوی ظاهر میشود نه در اجزاء متشکله‌ی آن. بنابراین اجزاء مزبور را نمیتوان بدون قید و شرط خاصی حتی جمله هم نامید. اینست تعریف فشرده‌ی جملـه‌ی ساده یا مـــرکب که از گفته‌های بالا نتیجه میشود:

۱ـ «خبریت» همانا بیان حکم وانتقال فکر بطرف مقابل است که آنرا Prédicativité مینامند و نباید آنرا با گزاره (خبر) اشتباه کرده خبریت می‌تواند بدون وجود گزاره نیز موجود باشد.

۲ـ مراد از «توجیه» (مدالیته) نیز بیان مناسبات گوینده نسبت بطرز اجرای عمل و یا وقوع حالتیست که در جمله بیان می‌شود.

۳ـ واحد ارتباطی اختلاطی (کمونیکاتیف) یعنی واحد زبانی که برای رساندن فکر بطرف و انجام عمل تفاهم استعمال میشود.

جمله کوچکترین واحد ارتباطی است که فکر نسبتا کاملی را بیان کرده از لحاظ گرامری طبق قوانین داخلی هرزبان متشکل‌باشد، ازلحاظ‌آهنگ ادا مسدود باشد و از لحاظ مضمون نیز نمایشگـــر واقعیت و بیان مناسبات گوینده با آن واقعیت باشد.

این تعریف کوتاه و فشرده هم بجمله‌ی ساده و هم بجمله‌ی مرکب اطلاق میشود ولی البته نمیتوان آن را بهریك از اجزاء جمله‌ی مرکب در شکل موجود در داخل جمله اطلاق نمود.

از طرف دیگر معنای عمومی جمله‌ی مرکب نیز بهیچوجه مساوی حـاصل جمع جبری معانی اجزاء متشکله‌اش نیست، بلکه درنتیجـــه‌ی آمیزش دو جزء (دو فراکرد) معنای جدیدی بوجود می‌آید که آن معنا را در هیچیك از دو جـزء نمیتوان یافت. یك مثال ساده:

آمدم تا شما را ببینم.

این مثال عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته است که فراکرد پایه‌ی آن ـ «آمدم» و فراکرد پیرو آن ـ «شما را ببینم» از نوع فراکرد پیرو مقصدی است. در این مثال فراکرد پایه از لحاظ شکل گرامری میتواند در بسیاری از مـوارد بطور مستقل هم بکار رود (اما جمله‌ی ساده‌ی مستقل نیست) ولی مجموع دو فکر «آمدن» و «دیدن شما» نمیتواند نمودار کامل مجموعه‌ی فکری جمله‌ی مرکب بالا باشد. در مجموعه‌ی فکری مزبور علاوه بر دو فکر اولیه مفهوم تازه‌ای (مقصد) نیز وجود دارد که در هیچکدام از اجزاء متشکله نیست. این مفهوم تازه صرفا در اثر یکرشته روابط آهنگی و گرامری بوجود آمده است ((دو جزء بترتیب توالی خاصی آمده‌اند، حرف ربط (پیوندك) مقصد «تا» بین آنها بکار رفته، گزاره‌ی فراکرد پیرو نیز در وجه التزامی (آئوریست) آمده و آهنگ ادا فقط درمجموعه‌ی جمله‌ی مرکب کامل و مسدود گردیده است)).

بآسانی دیده میشود که اگر فکر مندرج در فراکرد پایه را A و فکر مندرج در فراکرد پیرو را B بنامیم و فکر عمومی موجود در جمله‌ی مرکب را هم C بنامیم این فکر عمومی از فرمول:

$$C = A + B$$

بدست نمی‌آید، بلکه این فکر بصورت:

$$C = A + B + \xi$$

میتواند فرموله شود که در آن ξ نتیجه‌ی ترکیب دو فکر و استعمال یکـرشته علایق و وسایل گرامری و صوتی است.

۲ـ پیوستگی و وابستگی در جملات مرکب چه معنی میدهد؟

درخصوص پیوستگی و وابستگی جملات مرکب در کتب درسی و حتی در

پاره‌ای از آثار علمی دیگر غالبا با یك تعریف ساده و سطحی برخورد میشود و آن تعریف نیز بر استقلال گرامری فراکردها در جملات مرکب پیوسته و عدم استقلال آنها (بویژه در فراکرد پیرو) در جملات مرکب وابسته مبتنی است. اما از دیرباز دانشمندان زبانشناس متوجه عـدم دقت و حتی نـادرستی این تعریف بوده و درك میکردند که بین این دو دسته از جملات مرکب سر حد قطعی وروشنی نباید وجود داشته باشد. این دانشمندان کوششهایی نیز بمنظور برگزیدن ملاك تشخیص بین آنها بعمل آورده‌اند.

برای روشن شدن مطلب بهتر است دو مثال ساده از دو نوع بزنیم:

باران بارید و کوچه‌ها گل شد.

چون باران بارید کوچه‌ها گل شد.

مثال او لمربوط بجمله‌ی مرکب پیوسته است که در آن علاقه‌ی معنایـــی سببیت بعنوان مهمترین عامل برقراری ارتباط و همبستگی بین دو جزء ظاهر میشود. حر فعطف «و» نیز در درجه‌ی دوم بعنوان واسطه‌ی گرامری نمایشگر آن علاقه است (که البته میتوان بجای آن آهنگ ادای خاصی بـکار برد و خود «و» را نیز حذف کرد). اما در مثال دوم همان فکر بصورت یك جمله‌ی مـرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی (جزء یکم) بیان شده است. بآسانی دیده میشود که در اینجا علاقه‌ی معنایی سببیت در درجه‌ی اول بوسیله‌ی حرف ربط سببی «چون» (ابزار گرامری، نه معنایی و نـه لفظی) و نیز بـــوسیله‌ی آهنگ ادای وابستگی افاده شده است. وجود همین حرف ربط و آهنگ ادای ناتمام باعث شده است که جزء اول (فراکرد پیرو سببی) استقلال گرامری خود را تا حدود زیادی از دست بدهد و بصورت وابسته بجزء دوم درآید. در اینجا گـذشته از حرف ربط «چون» و آهنگ ناتمام وابستگی، باید گفت که ترتیب‌توالی فراکردها نیز در بیان علایق وابستگی نقش مهمی دارد. بخوبی دیده میشود که در مثال دوم درجه‌ی وابستگی فراکرد پیرو بفراکرد پایه بسیار شدید و حاد است. حال اگر در مثال دوم ترتیب توالی فراکردها را عوض کنیم و جمله را باین صورت بنویسیم:

کوچه‌ها گل شد چون باران بارید

دیده میشود که درجه‌ی وابستگی محسوسا تضعیف گشته است و اگر حرف ربط نیز از ابتدای جزء دوم برداشته شود جمله‌ی مزبور بجمله‌ی مرکب پیوسته (با علاقه‌ی معنایی ضعیف) بدل میشود.

پس باید گفت که پیوستگی و وابستگی بدرجه‌ی علاقه‌ی مـوجود بین دو فراکرد و بخصوص بطرز شکل‌گیری این علاقه مربوط است. شکل‌گیری علاقه‌ی وابستگی نیز بغیر از آهنگ بوسیله‌ی حروف ربط و بوسیله‌ی ترتیب تـوالی فراکردها و بوسیله‌ی چند عامل دیگر صورت میگیرد که در بحث بعدی و در جای

خود بتفصیل از آنها صحبت خواهد شد. اما اساس مسئله اینست که بین پیوسته‌ها و وابسته‌ها یك رشته وجوه تشابه نیز وجود دارد و همین وجوه تشابه میتواند ما را متوجه وحدت منشاء آنها سازد.

در قسمت سوم و ضمن پاسخگویی بپرسش سوم پیرامون منشاء پیوستگی و وابستگی بار دیگر بمسئله‌ی سر حد بین آنها باز میگردیم.

۳ـ آیا وابستگی از پیوستگی بوجود آمده است؟

تقریبا اکثریت دانشمندان زبانشناس در اینکه پیوستگی پیش از وابستگی بوجود آمده است وحدت نظر دارند. در حقیقت نیز چنانچه جریان رشد تفکر بشری را در نظر گرفته و توجه کنیم که پیوستگی نسبت بوابستگی پدیده‌ای بمراتب ساده‌تر است باید اذعان داشت که در جریان تشکیل جملات مرکب ابتدا پیوسته‌ها و سپس وابسته‌ها بوجود آمده‌اند. زبانشناسان نیمه‌ی دوم سده‌ی نوزدهم و اوایل سده‌ی بیستم اعم از متخصصان زبانهای هند و اروپایی و یا سامی خاطرنشان کرده‌اند که پیوستگی شکل مقدماتی همبستگی دو جمله‌ی ساده در یك واحد مرکب (جمله‌ی مرکب) بوده است. ازنظر تاریخی نیزپیوستگی نمودار دوره‌ای از پیشرفت تفکر بشری است که در آن هنوز عمل تجرید رشد چندانی نیافته بوده و زبان میتوانسته است پدیده‌ها را براساس مشاهده‌ی توالی مخصوص آنها بیان کند:

خورشید تابید، هوا گرم شد.

اما بتدریج تفکر بشری قادر بانجام تجرید کاملتری شده و توانسته است علایق و ارتباطات گوناگون بین‌پدیده‌ها را درك‌وسپس ثبت‌نماید. آنها رابرحسب‌درجه‌ی ترتیب لزوم بیانشان (نه برحسب ترتیب توالی حقیقی آنها) افاده‌نماید، توانسته است که در اثر تکامل عمل تجرید ابزار گرامری گوناگونی نیز برای بیان آن علایق بکار برد. شکی نیست که استعمال ابزارهای گرامری (حروف‌ربط، ترتیب توالی اجزاء و...) منحصرا محصول تجرید کامل است، زیرا ابزارهای گرامری فاقد معنای لغوی هستند و تنها در اثر عمل تجرید میتوانند مفید معنای گرامری باشند. «که» حرف ربط متداول فارسی هیچگونه معنای لغوی ندارد، ولی در هر یك از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر معنای گرامری خاصی را افاده منماید. اگر دو جمله‌ی:

صبح **که** از خواب برخاستم خورشید سر زده بود.

صبح زود از خواب برخاستم **که** بموقع سر کار حاضر شوم.

را با هم مقایسه کنیم بآسانی دیده مشود که در اولی «که» حاوی مضمون زمانی و در دومی حاوی مضمون مقصدی است.

باری، اگر پیشرفت تفکر را از مرحله‌ی ابتدائی آن (یعنی در ردیف هم قرار

دادن افکار ساده) تا مراحل بعدی آن، یعنی درك مناسبات دشوار و پیچیده‌ی زمانی، مکانی، سببی، مقصدی، نتیجه‌ای، شرطی، کیفی، کمی، مقایسه‌ای و... (قسمتی از مناسبات موجود در جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر) در نظر بگیریم بآسانی ثابت میشود که پیوستگی بایستی صرفا بر وابستگی مقدم بوده باشد. در پیوستگی درجه‌ی استقلال گرامری فراکردها بیشتر است و این فراکردها بمنشاء خود (جمله‌ی ساده و مستقل) نزدیکترند:

معلم وارد شد و دانش‌آموزان بعلامت احترام بپا خاستند.

از طرف دیگر مناسبات معنایی بین اجزاء جملات مرکب پیوسته بمراتب ابتدائی‌تر و ساده‌تر و کمتر (از لحاظ تعداد) از مناسبات آنها در جملات مرکب وابسته است. تصادفی نیست که تاکنون بیش ازسه‌نوع مناسبات معنایی (توالی زمانی، سببی، توزیعی) بین اجزاء جملات مرکب پیوسته ذکر نشده و حال آنکه تعداد این مناسبات در جملات مرکب وابسته‌ی فارسی بهرحال از ١٦ متجاوز است. از همه مهمتر این که وسایل گرامری بیان این مناسبات نیز در پیوسته‌ها خیلی ساده‌تر از وابسته‌ها میباشد. دانشمندانی که‌معتقدند پیوسته‌ها ووابسته‌ها بموازات هم پیدایش یافته و پیشرفت کرده‌اند ظاهرا باین حقیقت توجه ندارند که در مدارك زبانی موجود از ادوار پیشین نیز همیشه انواع پیوسته‌ها به نسبت معتنابهی بر وابسته‌ها فزونی داشته است.

بحث دیگر بر سر اینست که برخی از دانشمندان معتقدند «دو راه» در پیدایش سیستم جملات مرکب وابسته وجود دارد:

راه اول- پیدایش وابسته‌ها از پیوسته‌ها (بطوریکه در بالا گفتیم).

راه دوم- «انفجار» عبارات فعلی (عبارات شامل انواع صفات فعلی، اسم فعلها و اسم مصدرها) و تبدیل آنها بفراکرد پیرو:

- کتب منتشره = کتبی که منتشر میشود (شده است).
- در ورود باطاق... = موقعی که باطاق وارد شد...
- بقصد خروج از اطاق = برای آنکه از اطاق خارج شود...

یك دانشمند زبانشناس روس بنام آ.ریفتین در ۱۹۳۷ مقاله‌ای درخصوص راههای تکامل جملات‌مرکب وابسته در زبانهای سومری و آکادی منتشر کرد و طی آن اظهار عقیده نمود که در این دسته از زبانها گویا هر دو راه پیشرفت مذکور در بالا وجود داشته است. آ.ریفتین معتقدبود که عبارات وترکیبهای فعلی در داخل جملات ساده بمنزله‌ی هسته‌ای هستند که دارای گزاره‌ی بالقوه میباشند و این هسته میتواند در اثر «انفجار» تشکیل فراکرد پیرو بدهد.

نظر آ.ریفتین مدت چندین سال نیز در زبانشناسی طرفدارانی بدست آورد، ولی بعدها ثابت شد که این نظر مبنای استوار علمی ندارد و بیشتر جنبه‌ی تصور و توهم در آن مشهود است. در ۱۹۵۵ دانشمند دیگر روس بنام گ. کنابه دو

مقاله‌ی متوالی بر رد مقاله‌ی ریفتین منتشر ساخت و ثابت کرد که در هر حال نظر ریفتین را نمیتوان در مورد زبانهای هندو اروپایی قابل تطبیق دانست. گ.. کنابه طی یك تجزیه و تحلیل بسیار طولانی و پس از ذکر یك سلسله شواهد تاریخی باین نتیجه رسید که فقط راه اول در زبانهای هندواروپایی موجود بوده است و راه دوم، یعنی راه بسط و گسترش مشتقات اسمی فعل در این دسته از زبانها وجود نداشته است.

اما در زبانهای سیستم ترکی ترکیبهای فعلی در مقیاس بسیار وسیعی بکار میروند و این ترکیبها حقیقتا نیز در موارد متعدد مفید معنی گـزاره میباشند. بسیاری از این ترکیبها حتی دارای فاعلی غیر از نهاد جمله‌ی ساده نیز هستند: احمد منه با خاندا، من گولدوم (وقتی احمد بمن نگریست من خندیدم). بطوریکه دیده میشود ترجمه‌ی فارسی جمله‌ی ساده‌ی ترکی بالا را بصورت جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی میتوان داد.

باری، دسته‌ای از دانشمندان زبانشناس تـرك در اثر همین خصوصیت ترکیبهای فعلی زبانهای سیستم ترکی معتقد شده‌اند که در این سیستم ممکنست راه دوم (راه تبدیل ترکیب بجمله) موجود بوده است. اما در ۱۹۵۳ دانشمند مشهور و متخصص زبانهای ترکی بنام ت. برتاگایف عدم وجود راه دوم را در سیستم زبانهای ترکی هم باثبات رسانید.

وجود راه اول، یعنی راه همبستگی دو جمله‌ی ساده نیازی باستدلال هـم ندارد و مورد قبول همگان است اما درخصوص راه دوم باید گفت که هرچه در این زمینه گفته شود فرضیه‌ای بیش نیست و بفرض آن که در زبانهای سیستم ترکی بعلت وجود ویژگیهای اشکال غیر قابل تصریف فعل (که در بالا گفته شد) شالوده‌ی نسبتا معقولی هم داشته باشد در زبانهای هندواروپایی (از جمله در زبان فارسی) این شالوده موجود نیست و بهرحال باید آن را انکار کرد. میدانیم که «از نافی دلیلی خواسته نمیشود» و مدعیان وجود این راه باید آنـرا اثبات نمایند. البته اگر در آینده با طرق و وسایل علمی بوجود آن راه در زبـانهای هندو اروپایی اطمینان داده شد آنوقت فرضیه مبدل بحکم میگردد.

یك مسئله‌ی دیگر را نیز نباید از نظر دور داشت و آن این که در مـراحل بعدی رشد وتوسعه‌ی زبان، هنگامی که سیستم کامل جملات مرکب وابسته بوجود آمده است چه بسا ممکنست که نویسنده‌ای براساس نظایر و قراین موجود در زبان و بمقتضای ملاحظات اسلوبی خود یك تـرکیب فعلی را بمعادل نحوی آن، یعنی فراکرد پیرو بدل سازد و مثلا بجای «کتب منتشره» بگوید «کتبی که منتشر شد». بدیهیست که این مسئله ارتباطی بامسئله‌ی پیدایش جملات مرکب وابسته از داخل جملات ساده ندارد.

از مجموعه‌ی گفته‌های بالا نتیجه میشود که جریان تبدیل پیوستگی بوابستگی

یك جریان دائمی است و بهمین دلیل است که سر حـد قطعی و مشخصی بین آنها موجود نیست و نباید هم باشد. اگر بپذیریم که تبدیل پیوسته‌ها بوابسته‌ها یك جریان مداوم است خواه ناخواه باید بپذیریم که سرحدی روشن و قطعی نیز بین آنها نباید موجود باشد.

٤ـ بین اجزاء متشکله‌ی جمله‌ی مرکب چه مناسبات نحوی وجود دارد؟

گفتیم کـه سرحدی قطعی و روشن بین جملات مـرکب وابسته و پیوسته وجود ندارد و این نکته را باثبات هم رساندیم. با این ترتیب برای تعیین‌مناسبات نحوی بین فراکردهای جمله‌ی مرکب لزومی ندارد که ببررسی این مناسبات در هریك از دو نوع بطور جداگانه بپردازیم. از طرفی دیگر میدانیم و تذکر هم دادیم که مناسبات نحوی بین فراکردها در پیوسته‌ها بمراتب ساده‌تر و ابتدائی‌تر از وابسته‌ها میباشد. پس بهتر است بمنظور حصول تصوری کـامل از اینگونـه مناسبات آنها را در چهارچوب جملات مرکب وابسته بررسی نمود تـا منظره‌ی کاملتر و روشنتری در نظر مجسم گردد.

ولی قبل از هر چیز باید گفت که هر واحد زبانی عبارت از مجموعـه‌ای از سه مشخصه‌ی مهم و اساسی، یعنی مشخصه‌ی صوتی، معنایی و گرامری است. ما پیرامون این سه مشخصه قبلا صحبت کرده‌ایم و نیازی بتکرار نیست. فقط بار دیگر تذکر میدهیم که تفکیك این سه مشخصه از یکدیگر باید بمنزله‌ی تفکیك یك واحد تام باجزاء آن تلقی شود. اگر این سه مشخصه از هم تفکیك شوند در حقیقت مثل اینست که واحد تامی را باجزاء آن تقسیم کرده‌ایم و درنتیجه نیز نخواهیم توانست تصور کاملی درخصوص آن واحد بدست آوریم.

در جملات مرکب وابسته‌ی فارسی نیز، مانند هر واحد زبـانی دیگر، سه مشخصه‌ی مزبور بصورت سه‌دسته علاقه‌ی صوتی، معنایی و گرامری بین اجزاء متشکله (فراکردها) وجود دارند و همین سه علاقه هستند که مبنای وابستگی (یا پیوستگی ــ در پیوسته‌ها) را تشکیل میدهند.

اینك ببررسی این علایق میپردازیم.

۱ـ علایق صوتیـ همه‌ی زبانشناسان متفقند که فراکردهای جمله‌ی مرکب اعم از وابسته و پیوسته یك گروه واحد و متشکل آهنگـــی و ریتمی را تشکیل میدهند و انسداد آهنگی نیز حاصل همبستگی و وحدت مـزبـور است. البته آهنگ ادای وابستگی برحسب نوع رابطه‌ی معنایی و گرامری بین فـراکردها متفاوت است (در آینده خواهیم دید)، ولی در هر صورت قدر مسلم اینست که این آهنگ در جزء اول جمله‌ی مرکب همیشه آهنگی بالارونده و ناتمام است و همین ناتمامی آهنگ اداست که وابستگی اجزاء را بیکدیگر تأمین مینماید. در جزء دوم آهنگ ادا کامل میگردد، مسدود میشود، بصفر میرسد و ختم جمله را اعلام میدارد. یك مثال ساده بزنیم:

درس بخوانید، موفق میشوید.

این جمله را بدو طرز و با دو آهنگ میتوان خواند:

۱) با آهنگ وابستگی. بدین معنی که آهنگ صدا در پایان جزء اول (درس بخوانید) قدری کشیده میشود، سپس جزء دوم تلفظ میشود و آهنگ ادا بصفر میرسد. در این صورت مثل اینست که حرف ربط «اگر» از ابتدای جزء اول حذف شده است و مقصود اینست که «اگر درس بخوانید موفق میشوید». طبیعی است که دراین طرز تلفظ ما بایك‌جمله‌ی مرکب‌وابسته روبرو هستیم که فراکرد پیرو شرطی قبل از فراکرد پایه آمده است.

۲) با آهنگ پیوستگی. بدین معنی که جزء اول بصورت یك جمله‌ی ساده‌ی امری تلفظ میشود، آهنگ ادا بصفر میرسد، قدری هم مکث میشود و پس از آن جزء دوم گفته میشود. در این صورت یك جمله‌ی مرکب پیوسته خواهیم داشت.

پس معلوم میشود که در جملات مرکب وابسته آهنگ ادا مهمترین علاقه‌ی صوتی بین فراکردها را تشکیل میدهد. خود آهنگ ادا یکی از عوامل بیانی زبان است و شامل عناصر متعددی از قبیل کوبه، نواخت، مکث، لحن و غیره میباشد که شرح آنها از حوصله و وظیفه‌ی ما خارج است. اما در عین حال باید گفت که آهنگ ادا **یك ابزار گرامری** برای شکل‌گیری جمله و یکی از علایم اساسی و تفکیك‌ناپذیر جمله شمرده میشود. جمله را نمیتوان از آهنگ ادا جدا ساخت. هیچ جمله‌ای بدون آهنگ ادای مسدود شکل نمیگیرد. آهنگ نیز بخودی‌خود و در خارج از قالب لفظی قابل تصور نیست. بار دیگر تأکید میکنیم که آهنگ ادا را باید **یك ابزار گرامری برای شکل‌گیری جمله** دانست.

از طرف دیگر باید گفت که آهنگ ادا وسیله‌ی بس مهمی برای بیان خبریت میباشد. تکامل فکر منوط بوجود خبریت است و تکامل بیان و افاده نیز منوط بوجود آهنگ ادا است. بطوریکه میدانیم درنتیجه‌ی آهنگ ادای مسدود است که ما میتوانیم نه‌تنها جملات و ترکیبها، بلکه حتی کلمات جداگانه را بصورت جمله درآوریم. به دو مثال ساده‌ی زیر توجه کنیم:

حسن بیا اینجا!

کی آمد؟ ــ حسن.

در مثال اول «حسن» با آهنگ ادای نامسدود بکار رفته و مخاطب است. اما در مثال دوم همین کلمه با آهنگ مسدود استعمال شده و جمله‌ی ناقص جوابیه را تشکیل داده است.

البته نباید تصور کرد که چون آهنگ ادا میتواند وسیله‌ی تبدیل کلمه و یا ترکیب بجمله گردد پس باید برای آن محتوی فکری و اشیایی قائل گردید. وقتی گفته میشود: حریق! دزد! مرسی! کجا؟... ما این کلمات را فقط مثل یك کلمه‌ی عادی تلفظ نمی‌کنیم، بلکه آنها را با لحنهای مناسب و با آهنگ مسدود (مربوط

بفکر کامل) ادا مینماییم. هرکس میتواند پیش خود کلمه و یا ترکیبهای واحدی را با آهنگهای ادای مختلفی تلفظ کند و یقین حاصل نماید که با آهنگ ادا میتوان چنان دقایق و جزئیات فکری را بیان کرد که افاده‌ی آنها باسایر ابزارهای گرامری مقدور نیست. کسی نمیتواند منکر این حقیقت گردد که تأثیر نطق و خطابه بمراتب بیش از تأثیر نوشته است. چرا؟ ــ زیرا در نطق و بیان میتوان از آهنگ ادا مدد گرفت و دقایق و ریزه‌کاریهای فکری را بطرف مقابل رساند و حال آنکه این امر در نوشتن میسر نیست. یك دانشمند متخصص صوتیات زبان ضمن تجارب دقیق آزمایشگاهی ثابت کرده است که در تلفظ برخی از کلمات میتواند تا مرز ۲۲آهنگ ادا موجودباشد: اخبار، تحذیر، تأیید، تعجب، پرسش، تهدید، رنجش، امر، دعوت، مطابقه، شمارش... دانشمند دیگر زبانشناس روس نیزمینویسدکه ژست، خطوط وعلائم صورت، آهنگ ادا و... بقدری در تفاهم مؤثرند که کلمات و اشکال گوناگون آنها نمیتوانند در این جریان آنقدرها مؤثر باشند.

۲ــ علایق معناییــ بدیهی است که بین مضمون دو جزء جمله‌ی مرکب باید رابطه‌ی معنایی معین و مشخصی که البته برحسب نوع جمله‌ی مرکب متفاوت است موجود باشد. مسلم است که وحدت معنایی دو جزء جمله‌ی مرکب وقتی تأمین میشود که هریك از اجزاء آن جمله دارای ترکیب لغوی مشخصی باشد تا بتواند با مصالح لفظی خود وظیفه‌ای را که درقبال جزء دیگر برعهده دارد انجام دهد. اثبات لزوم وجود علایق معنایی بنظر ما نیازی بذکر مثال ندارد. هرکس میتواند درك کند که بدون وجود این علایق اصولا نه ترکیبی میتواند بوجود آید و نه مسلما جمله‌ای. البته ممکنست که مثلا با دو کلمه‌ی «شعور» و «خط‌کش» ترکیبی بصورت «شعور خط‌کش» ساخت، ولی این ترکیب فقط شکل دارد و فاقد هرگونه مضمون معقولی است.

۳ــ علایق گرامریــ این علایق هم از لحاظ تنوع و هم از نظر اهمیت آنها در شکل‌گیری جمله اساسی‌ترین علایق بشمار میروند. علایق گرامری در جملات مرکب وابسته متنوعتر و کاملترند و بنابراین ما در اینجا بذکر همین علایق میپردازیم و بعدها در شرح هریك از دو دسته جملات مرکب بار دیگر بآنها اشاره خواهیم کرد.

علایق گرامری در جملات مرکب وابسته‌ی فارسی عبارتنداز:

الفــ حروف ربط (پیوندکها).

بــ اعضای غیر مستقل.

جــ عایدها.

دــ ترتیب توالی فراکردها.

هــ موافقت اشکال گرامری گزاره‌های فراکردها.

الفــ حروف ربطــ در بخش نخست (صرف) پیرامون حروف ربط بعنوان

یکی از اجزاء کمکی کلام صحبت کردیم و خصوصیات ساختمانی آنها را نیز بیان نمودیم. در پایان آن بحث نیز متذکر شدیم که حروف ربط بعلت نداشتن معنای لغوی و یا ضعف معنای لغوی تظاهر اصلی خود را در نحو مـی‌یابند. و اینك در اینجا پیرامون همین وظیفه‌ی نحوی حروف ربط صحبت خواهیم داشت.

بدون تردید حروف ربط در رأس تمامی ابزارهای گرامری برای بـرقراری علایق پیوستگی و یا وابستگی قرار دارند و در این مورد اختلاف نظری موجود نیست. حروف ربط مهمترین و عمده‌ترین ابزار گرامری ارتباط و نمودار اصلی مناسبات نحوی بین فراکردهای جمله‌ی مرکب میباشند. از همان بدو شناسایی جملات مرکب دانشمندان زبانشناس متوجه رل عمده‌ی حروف ربط در برقراری ارتباط بین فراکردها گردیدند و حتی بـرخی از زبـانشناسان بقدری در نقش حروف ربط مبالغه کرده‌اند که آنها را یگانـه وسیله‌ی ارتباط و یگانـه ملاك و معیار تقسیم‌بندی جملات مرکب میشمارند. البته رد این مـدعا و اثبات اینکـه حروف ربط نمیتوانند ملاك قطعی تشخیص نوع جمله‌ی‌مرکب باشند کاردشواری نیست. کافی است مثلا توجه شود که در زبان فارسی معاصر حرف ربط ساده‌ی «که» در اکثریت قریب باتفاق انواع جملات مرکب وابسته بکار میرود و آنرا حتی حرف ربط جامع و اونیورسل فارسی نیز مینامند: کتابی **که** خریده‌ایـد بسیار مفید است... دستور داد **که** کتاب را بخوانند... معلوم بود **که** کتاب را خوانده است... هدف این است **که** کتاب را بخواند... وقتی پرسید **که** کتاب خوانـده شده بود...

نظایر اینگونه جملات را میتوان بازهم نوشت. دیده میشود کـه با وجود اختلاف نوع فراکردهای پیرو در همه‌ی آنها حرف ربط «که» بکار رفته است و علیرغم اختلاف معانی گرامری (نه لغوی) رل واحدی را که عبارت از پیوند دادن فراکردها است انجام میدهد. پس معلوم میشود که تکیه‌ی بیش از حد لزوم روی اهمیت حروف ربط و برگزیدن آنها بعنوان یگانه مدرك و ملاك تشخیص نوع فراکرد پیرو البته کار درستی نیست. حروف ربط از جمله‌ی اجزاء کمکی کلام بشمار میروند و بررسی خصوصیات صوری و ساختمانی آنها در صرف انجام شده است.

تمام زبانشناسان متفق‌القولند که حروف ربط از اجزاء مستقل کلام (اسم، صفت، ضمیر، عدد، فعل و ظرف) بوجود آمده و متدرجا معانـــی لغوی خود را قسما و یا تماما از دست داده و تنها نمایشگر معانی گرامری مـانـده‌اند. یك خصوصیت دیگر حروف ربط عبارت از اینست که همانطورکه یك حـرف ربط میتواند مناسبات مختلف را بیان کند همانطور نیز چند حـــرف ربط مختلف میتوانند مناسبات نحوی واحدی را برسانند (مثلا حروف ربط «اگر» و «هرگاه» و «بشرطیکه» و «چنانچه» و «درصورتیکه» همه نمودار مفهوم شرط میباشند).

در هر حال حروف ربط عمده‌ترین ابزار گرامری برای برقراری روابط و نشان دادن علایق وابستگی و پیوستگی میباشند، منتها نباید در اهمیت نقش آنها راه مبالغه را پیمود.

ب- اعضای غیر مستقل- اگر در مفهوم اصطلاح «وابستگی» اجزاء جمله‌ی مرکب تعمق کنیم معلوم می‌شود که این وابستگی وقتی بحد کمال میرسد که فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته در تاروپود یکدیگر رسوخ کرده، واحدی مرکب و تفکیك‌ناپذیر بوجود آورند. این منظور البته تنها با حروف ربط و با آهنگ وابستگی بحد اکمل عملی نمیگردد. عناصر و عوامل دیگری نیز در این امر میتوانند دخالت داشته باشند که در رأس آنها «اعضای غیر مستقل»[1] قرار دارند.

آنچه بطور مشروط «اعضای غیر مستقل» نامیده‌ایم عبارت از کلماتی هستند که در داخل فراکرد پایه بکار میروند، فاقد استقلال معنایی و گرامری هستند و فراکرد پیرو نیز برای تشریح و توضیح مضمون آنها و تکمیل وظیفه‌ی گرامریشان استعمال میشود. این کلمات از قدیم برزبانشناسان و متخصصان نحو معلوم بوده و نامهای مختلفی نیز گرفته‌اند. اما بعقیده‌ی ما باید اندکی بیشتر در این نامگذاری تأمل کرد و نامی بآنها داد که با خصوصیات و وظایف آنها وفق بیشتری داشته باشد. برای این منظور نیز بهتر است آشنایی کاملتری با آنها پیدا نمود.

در فارسی کنونی این کلمات غالبا بصورت ضمایر اشاره‌ی «این» و «آن» و مشتقات آنها یعنی «همین» و «همان» و نیز «چنین» و «چنان»، بصورت ضمیر «هر» و بصورت اسامی «کس» و «چیز» و برخی اسامی زمان و مکان و چگونگی و مقدار نظیر «وقت» و «زمان» و «موقع» و «جا» و «محل» و «طور» و «طرز» و «قدر» و «اندازه» و... بکار میرود. خصوصیت برجسته‌ی این کلمات آن است که مضمون آنها در فراکرد پایه از پیش مشخص نمیشود و اگر فراکرد پایه بهمان شکل و بدون فراکرد پیرو ذکر شود مضمون آن یا ناقص و نامفهوم میماند و یا آنکه دچار تحریف جدی میشود. در این صورت لازم میشود که برای توضیح مضمون آنها «جمله»ای بصورت فراکرد پیرو پس از فراکرد پایه بیاید تا آنچه تاریك، مبهم و نارسا مانده روشن و آشکار گردد.

برای روشن شدن مطلب بهتر است چند مثال ساده بزنیم:

۱- «اعضای غیرمستقل» اصطلاح مشروط نگارنده است که سالیان درازی است آنرا بکار میبرد و یا توضیحی که داده می‌شود اصطلاح مناسبی بنظر میرسد. اما البته نگارنده اصرار و تاکیدی در ابقای این اصطلاح ندارد و هرگونه پیشنهاد و تبادل نظر سازنده را در این‌زمینه با سپاسگزاری میپذیرد.

۱ـ مقصود **این** است که باید زحمت کشید و کار کرد.
۲ـ او **وقتی** متوجه حقیقت شد که کار از کار گذشته بود.
۳ـ **طوری** نفس میکشید که انسان تعجب میکرد.
٤ـ **بقدری** در خوردن امساك کرد که دیگر قادر بحرکت نبود.
۵ـ با **کسی** حرف بزنید که مقصودتان را درك کند.
٦ـ باید **از چیزی** صحبت کرد که برای طرف نیز جالب باشد.

در تمام مثالهای بالا فراکردهای پایه پیش از فراکردهای پیرو آمده و در آنها نیز عناصر زیر بترتیب بکار رفته‌اند: این، وقت، طور، بقدر، کس، چیز.

آنچه در بدو نظر جلب توجه میکند این است که باستثنای مثال اول که در آن جانشین اشاره‌ی «این» مستقلا بکار رفته است در سایر مثالها عناصر مورد نظر ما با «ی» (حرف تعریف اشاره) درآمیخته و بصورتهای «وقتی» و «طوری» و «بقدری» و «کسی» و «چیزی» آمده‌اند. جالبتر از همه آنست که فراکردهای پیروی که پس از آنها آمده‌اند درحقیقت مضمون همان عناصر را توضیح میدهند و از این نظر میتوان آنها را عجالتا «فراکردهای ایضاحی» نامید. این فراکردها از هرحیث شبیه بفراکردهای پیرو تعیینی فارسی کنونی (نظیر: کتابی که **خریده‌اید** مفید است. دوستی قابل اعتماد است **که در سختی‌ها آزموده شده باشد**) هستند. مشاهده میشود که در فراکردهای پیرو تعیینی عادی نیز همیشه «یای اشاره» و حرف ربط «که» عامل اصلی پیوند دو جزء هستند.

آنچه از این گفته‌ها نتیجه میشود این است که «یای اشاره» و «که» بمنزله‌ی عناصر پیونددهنده‌ی فراکرد پیرو بفراکرد پایه بکار رفته‌اند و بنابراین نباید جزیی از اجزاء فراکرد پایه شمرده شوند. اینها همانا عبارت از ابزار گرامری هستند که در برقراری وابستگی دو جزء خدمت میکنند و خود نیز بنابعقیده‌ی قاطبه‌ی زبانشناسان در ترکیب فراکرد پیرو داخل هستند. حال اگر فراکردهای پیرو «ایضاحی» را از مثالهای بالا برداریم و ابزار گرامری مربوط بآنها را نیز کنار بگذاریم چنین عباراتی بدست میآید:

۱ـ مقصود این است...
۲ـ او وقت... متوجه حقیقت شد که...
۳ـ طور... نفس میکشید که...
٤ـ بقدر... در خوردن امساك کرد که...
۵ـ با کس... حرف بزنید که...
٦ـ باید از چیز... صحبت کرد که...

و بآسانی دیده میشود که در این صورت در عبارات بالا (البته اگر بتوان آنها را «عبارت» نامید) یا مضمون اصلی دچار تحریف جدی گشته (مثال ۱ و ۵ و ٦) و یا اصولا موازین رایج و متداول زبان فارسی مختل گردیده است (مثالهای ۲ و

۳ و ٤).

پس معلوم میشود که این عناصر با وجودی که در داخل فراکرد پایه بکار میروند و جانشین یکی از اعضای آن نیز میگردند، ولی عامل اصلی وابستگی بین فراکردها هستند وبافراکرد پیرو رابطه‌ی ناگسستنی دارند بطوریکه فراکرد پایه را با آن عناصر و بدون فراکرد پیرو نمیتوان بکار برد. بهمین دلیل است که ما پیشنهاد کرده‌ایم که این عناصر را در فارسی «اعضای غیر مستقل» بنامند و تصور میرود که این نامگذاری نمایشگر وظیفه و موقعیت آنها باشد.

شرح ویژگیهای هریك از این عناصر در اینجا مقدور نیست و ما را از اصل مطلب برای مدتی طولانی دور میسازد. در آینده و ضمن بحث از هریك از انواع جملات مرکب وابسته‌ی فارسی بتفصیل دربـاره‌ی اعضای غیر مستقل مستعمله در آنها صحبت خواهد شد. آنچه در اینجا بطورکلی میتوان گفت این است که اعضای غیر مستقل فارسی دارای خصوصیات مهم زیر میباشند:

۱ـ این اعضا همیشه در داخل فراکرد پایه بکار میروند و جانشین یکی از اعضای آن میگردند.

۲ـ فراکرد پایه‌ای که دارای عضو غیر مستقل است همیشه مقدم بر فراکرد پیرو می‌آید.

۳ـ فراکرد پایه‌ی دارای عضو غیر مستقل را نمیتوان بدون فراکرد پیرو بکار برد (بدلیل تحریف جدی معنا و یا نقض موازین زبان). ذکر فراکرد پیرو بصورت یك ضرورت درمی‌آید.

٤ـ خود این ضرورت ذکر فراکرد پیرو پس از فـراکـرد پایه نمودار این واقعیت است که در این مورد بین دو فراکرد یك رابطه‌ی وابستگی حاد وشدید بوجود می‌آید.

۵ـ اعضای غیر مستقل درحقیقت مبشر واعلام‌دارنده‌ی فراکرد پیروهستند.

٦ـ در تلفظ جمله‌ی مرکب وابسته از این نوع همیشه کوبه‌ی منطقی روی عضو غیر مستقل قرار میگیرد، یعنی آنکه این کلمات بـا کـوبه‌ی خاصی تلفظ میشوند و از این راه یك آهنگ ادای نامسدود بوجود می‌آید که خود در تشدید علایق وابستگی تأثیر فراوان دارد.

۷ـ بسیاری از اعضای غیر مستقل در آخر خود «یای اشاره» قبول میکنند و این «ی» با حرف ربط «که» در پیوند دادن فراکرد پیرو بفراکرد پایه رل نحوی خاصی بازی میکند.

۸ـ باوجودیکه اعضای غیر مستقل در داخل فراکرد پایه بکار میرونـد و عضوی از اعضای آن هستند، ولی با فراکرد پیرو وحدت معنایـی و وظیفـه‌ای بوجود میآورند و از این راه است که فراکرد پیرو با استحکام بیشتری بفراکرد پایه پیوند میخورد و درحقیقت نوع ترکیبی (Syntétique)

جملات مرکب وابسته‌ی فارسی را بوجود میآورد.[1]

۹– از آنچه در بند ۸ گفته شد نتیجه میشود که فراکرد پیرو ایضاحی که برای تشریح مضمون عضو غیر مستقل بکار میرود عموما (باستثنای یك مورد که بعدها خواهیم دید) از لحاظ وظیفه‌ی نحوی با عضو غیر مستقل مقارن است. باین معنی که مثلا اگر عضو غیر مستقل در فراکرد پایه وظیفه‌ی متمم برعهده دارد فراکرد پیرو نیز از نوع پیرو متممی خواهد بود.

۱۰– نکته‌ی بسیار مهم دیگری نیز که باید در اینجا ذکر شود این است که گاهی اعضای غیر مستقل از داخل فراکرد پایه خارج شده در ابتدای فراکرد پیرو و یا در فصل مشترك دو فراکرد با حرف ربط «که» درمی‌آمیزد و بصورتی نظیر «وقتیکه»، «زمانیکه»، «طوریکه»، «قسمیکه»، «جاییکه»، «بقدریکه»، «بشرطیکه».. درمی‌آیند. بسهولت میتوان دریافت که این ترکیبها نیز چیزی جز حروف ربط مرکب فارسی معاصر نیستند. از اینجا نیز نتیجه‌ی بسیار جالب و مهم زیر بدست می‌آید:

اعضای غیر مستقل از لحاظ تاریخی منشاء بسیاری از حروف ربط مرکب فارسی هستند.

بدیهی است که در صورت تشکیل حرف ربط مرکب دیگر نمیتواند نوع ترکیبی وابسته وجود داشته باشد، بلکه نوع تحلیلی آنها در میان خواهد بود:

وقتی بخانه برگشت **که آفتاب غروب کرده بود** (نوع سنتەتیك یا ترکیبی).

وقتیکه آفتاب غروب کرده بود بخانه برگشت (نوع تحلیلی یا آنالیتیك).

بازهم تکرار میکنیم که خصوصیات اعضای غیر مستقل فارسی بهمین مختصر **پایان نمی‌پذیرد. در شرح انواع ۱۶ گانه‌ی جملات مرکب وابسته‌ی فارسی بازهم** بتفصیل بذکر ویژگیهای هریك از آنها خواهیم پرداخت.

البته نباید تصور کرد که کلمات مزبور همیشه و در همه‌جا بعنوان عضو غیر مستقل عرض‌اندام میکنند. چه‌بسا اتفاق می‌افتد که آنها (باستثنای ضمیر «هر» که هرگز در فارسی تنها استعمال نمیشود) در جمله مستقلا بکار رفته، از لحاظ معنا نیز کامل میباشند. این امر در صورتی رخ میدهد که قبلا درخصوص مضمون آنها توضیحاتی داده شده باشد و یا آنکه از راه اشاره‌ی عینی مشخص گردند:

این کتاب ست. **این** خوب نشد! **آن را** بمن بدهید!

۱– در نوع دیگر جملات مرکب وابسته‌ی فارسی که آنرا نوع تحلیلی (آنالیتیك) مینامیم عضو غیرمستقل وجود ندارد و فراکردپایه بکلی ازفراکرد پیرو مجزا است و بین آنها فقط یك حرف ربط فاصله است: آمدم تا شما را ببینم. اگر زودتر می‌آمدید او را می‌دیدید. **وقتی** که شما آمدید او رفته‌بود...

همین خوب است. راه و روش مردان **چنین** است.

من **وقت** ندارم. **موقع** را باید مغتنم شمرد! من در سینما برای شما **جا** نگهمیدارم.

در مثالهای بالا این کلمات بطور مستقل بکار رفته‌اند، ذکر فراکرد پیرو را بعد از خود الزام نمیکنند و بنابراین عضو غیر مستقل نیز نیستند.

جانشینهای اشاره‌ی «این» و «آن» نیز گاهی در جمله میتوانند مسبوق بسابقه‌ی بسیار نزدیك باشند بدین معنی که قبلا مطلبی بیان میشود و سپس خود آن مطلب در شکل تعمیم یافته با جانشین اشاره‌ای یاد میشود:

فقط یك مطلب برای من روشن است **و آن** نیز صمیمیت او است.

دلبستگی بجامعه، شرکت فعال در کارها، **این است** شرط اصلی ترقی!

صحبت بر سر اینست که گاهی نیز این جانشینها در جمله بطور ابتدا بساکن و بدون آنکه قبلا در مورد آنها صحبتی شده باشد ذکر میگردند. در این صورت است که ذکر فراکرد پیرو را بعد از خود الزام میکنند و نام عضو غیر مستقل میگیرند.

ج- عایدها- قبل از هر چیز باید گفت که ذکر عایدها بعنوان یکی از ابزارهای گرامری برای بیان وابستگی و بررسی وظیفه‌ی آنها در برقراری وابستگی جملات مسئله‌ی نسبتا تازه‌ایست.

البته در برخی از آثار علمی و تحقیقاتی و نیز در پاره‌ای از کتب درسی با اطلاعاتی در باره‌ی آنها برخورد میشود، ولی در آنجا این کلمات صرفا بعنوان یك پدیده‌ی لغوی مورد توجه بوده‌اند، نه بعنوان ابزار گرامری بیان وابستگی.

در نحو جملات مرکب وابسته‌ی زبان فارسی نخستین اطلاعات پیرامون عایدها مربوط بسال ۱۹٤۱ میلادی است. در آن هنگام آلفرد آرندس (A.Arendce) برای اولین بار از رل این کلمات بعنوان یکی از ابزار گرامری بیان وابستگی صحبت بمیان آورد و آنها را «کلمات تابع‌کننده‌ی ضمیری» نامید. نخستین گام معمولا نارسا، غیر دقیق ولی در عین حال قابل تقدیر است. بررسی عایدها در اثر آرندس نیز بررسی‌ای بود محدود، ولی درست و در سمت مقصود. این دانشمند اولا بوجود همه‌ی انواع عایدها اشاره‌ای نکرده و ثانیا وجود عایدها را فقط در یکی از انواع ۱٦ گانه‌ی جملات مرکب وابسته‌ی فارسی، یعنی در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی متذکر میشود و حال آنکه اولا تعداد عایدها خیلی بیش از تعدادمذکور توسط آرندس است و ثانیا در تمام جملات مرکب وابسته‌ی فارسی میتوان با آنها برخورد کرد. از همه مهمتر اینکه در اثر آرندس موارد ذکر و عدم ذکر عایدها بصورتی که تابع قانون معینی باشد نیامده است. ولی این موارد تابع قانون ویژه‌ایست که هم‌اکنون بشرح آنها میپردازیم.

اول باید دید که عایدها خود عبارت از چه نوع کلماتی هستند.

میدانیم که فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته بترتیب توالی خاصی در پی یکدیگر میآیند و بطوریکه دیدیم حروف ربط و اعضای غیر مستقل در برقراری رابطه‌ی وابستگی بین آنها نقش بزرگی برعهده دارند. اما پدیده‌ی وابستگی در همه جا با این دو ابزار گرامری تحقق نمی‌پذیرد. غالبا لازم میشود که یکی از اعضای نامی جزء اول جمله‌ی مرکب (خواه فراکرد پایه باشد و خواه فراکرد پیرو) در جزء دوم نیز بکار رود. این امر نیز کاملا طبیعی و منطقی است، زیرا رابطه‌ی معنایی بین دو جزء باید بر پایه‌ی مصالح لفظی زبان استوار گردد. حال برحسب آنکه عضو مکرر در هر دو جزء رل نحوی واحدی داشته و یا نداشته باشد دو حالت مختلف میتواند بوجود آید:

حالت ۱ـ عنصر نامی واحدی در هر دو جزء جمله‌ی مرکب وابسته وظیفه‌ی نحوی واحدی دارد:

کتابی را که خواسته بودید آوردم.

در این مثال یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی وجود دارد که فراکرد پایه‌ی آن «کتاب... را... آوردم» و فراکرد پیرو آن «... که خواسته بودید» است. اسم «کتاب» در فراکرد پایه در رل متمم بیواسطه آمده ودر فراکرد پیرو تعیینی نیز همان رل را برعهده دارد. دیده میشود که موازین کنونی زبان فارسی اجازه‌ی تکرار آن را در جزء دوم خواه در شکل «کتاب را» و خواه در شکل «آنرا» نمیدهد و اسم «کتاب» یا جانشین اشاره‌ای «آن» در جزء دوم حذف میشود.

حالت ۲ـ یك عنصر نامی در دو جزء جمله‌ی مرکب وابسته وظایف نحوی متفاوتی برعهده دارد:

کتابی که **از آن** صحبت میکردید اینجاست.

در این مثال فراکرد پایه «کتاب... اینجاست» و فراکرد پیرو تعیینی نیز «که از آن صحبت میکردید» است. اسم «کتاب» در جزء اول در وظیفه‌ی نهاد و در جزء دوم در وظیفه‌ی متمم باواسطه بکار رفته است. چون این وظایف متفاوت هستند اسم «کتاب» در جزء دوم بصورت جانشین اشاره‌ای «آن» و در وظیفه‌ی متمم با راسطه («از آن») آمده است و همین جانشین اشاره‌ایست که ما آنرا عاید مینامیم.

از همین دو مثال ساده دیده میشود که خواه عاید در جزء دوم ذکر شود و خواه نشود، بهرحال **خود این تکرار و یا حذف نمودار کامل و بارز همبستگی و وحدت گرامری و ساختمانی فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته است.**

پس هرگاه یك عنصر نامی در هر دو جزء جمله‌ی مرکب وابسته بکار رود، برحسب آنکه وظیفه‌ی نحوی آن عنصر در دو جزء یکی باشد و یا نباشد دو وضع

متفاوت پیش می‌آید:

۱ـ اگر وظیفه‌ی نحوی عنصر نامی در هر دو جزء یکی باشد قانون عمومی آن است که آن کلمه در جزء دوم تکرار نگردد:

«**آنها** که چنین موهبتی دارند نزد ما گرانمایه‌اند».

این مثال شامل یك فراکرد پایه («آنها... نزد ما گرانمایه‌اند») و یك فراکرد پیرو تعیینی («که چنین موهبتی دارند») میباشد که جانشین شخصی سوم جمع «آنها» در هر دو جزء در رل نهاد بکار رفته است. بهمین دلیل نیز طبق قوانین عایدها ذکر آن در جزء دوم لزومی پیدا نکرده است.

مثالی دیگر:

«وقتیکه **نویسنده** از زبان خودش سخن میگوید سبکی ساده، محکم و بی‌تکلف دارد».

این مثال نیز شامل یك فراکرد پایه («... سبکی ساده، محکم و بی‌تکلف دارد») و یك فراکرد پیرو زمانی («نویسنده از زبان خودش سخن میگوید») میباشد که توسط حرف ربط مرکب زمانی «وقتیکه» بفراکرد پایه وابسته گشته است. در جزء اول (فراکرد پیرو زمانی) کلمه‌ی «نویسنده» در وظیفه‌ی نهاد آمده است و چون همین کلمه در جزء دوم (فراکرد پایه) نیز همین وظیفه را برعهده گرفته، این است که از ذکر آن خودداری شده است.

۲ـ اگر وظیفه‌ی نحوی عنصری نامی در دو جزء جمله‌ی مرکب وابسته متفاوت باشد قانون عمومی آنست که در جزء دوم همان کلمه بصورت جانشین (منفصل یا متصل) و یا بصورت یك ترکیب جانشینی در یکی از حالات مناسب اسم ذکر گردد:

«هیچ فکری موجود نیست که نتوان **آنرا** بطور ساده و واضح بیان نمود».

در مثال بالا اسم «فکر» در فراکرد پایه («هیچ فکری موجود نیست») در رل نهاد و در فراکرد پیرو تعیینی («... که نتوان آنرا بطور ساده و واضح بیان نمود») در رل متمم بیواسطه بکار رفته است. چون وظیفه‌ی نحوی «فکر» در دو فراکرد تغییر یافته، لازم شده است که در فراکرد پایه بصورت جانشین اشاره‌ای «آن» و در حالت متمم بیواسطه استعمال گردد.

عایدهای مستعمله در زبان فارسی عبارتند از: جانشینهای اشاره‌ای «این» و «آن» و مشتقات آنها، یعنی «همین» و «همان»، جانشینهای تأکیدی «خود» و «خویش» و «خویشتن»، کنایه‌ی تعمیمی «همه» و کنایات غیرمعین «بعضی»، «یکی» «دیگری» و ترکیبهای جانشینی «هریك» و «هر کدام» و نیز پسوندهای نسبی (که در دستورهای فارسی ضمایر متصل اضافه‌ای نامیده میشوند) ـم، ـت، ـش، ـمان، ـتان، ـشان میباشند.

این نکته را نیز از هم‌اکنون باید ذکر کرد که قانون عمومی مربوط بعایدهای

زبان فارسی در موارد خاصی دستخوش تغییراتـــی نیز میگردد. بعبارت دیگر، عوامل دیگری از قبیل ساخت فراکردها و نیز ملاحظات اسلوبی گاهی در ذکر و عدم ذکر عایدها مؤثر واقع میشوند. چون در مورد بررسی هریك از انواع ۱٦ گانه‌ی جملات مرکب وابسته از عایدها و حالات ذکر وعدم ذکر آنها بطور جداگانه صحبت خواهد شد در اینجا از تفصیل بیشتر خودداری میکنیم.

د- ترتیب توالی فراکردها- ترتیب توالی فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته متجاوز از نیم قرن است که توجه دانشمندان و متخصصان نحو را بخود جلب کرده است. حتی برخی از آنها این ترتیب توالی را یکـی از ملاکهای تشخیص نوع‌فراکرد پیرو میدانند (وباید گفت که دربعضی موارد تاحدودی حق‌هم‌دارند)، ولی مسئله اینست که ترتیب توالی این اجزاء باید بعنوان یکی از ابـــزارهای گرامری بیان وابستگی مورد توجه قرار گیرد. در حقیقت نیز ترتیب تـــوالی فراکردها در هر واحد زبانی و ازجمله نیز در جمله‌ی مرکب را باید یك وسیله‌ی گرامری دانست.

دو مثال ساده بزنیم:

- چون باران بارید گرد و غبار فرو نشست.
- گرد و غبار فرو نشست چون باران بارید.

در هر دو مثال بالا رابطه‌ی معنایی سببیت بین دو فـــراکرد وجود دارد (باریدن باران سبب فرو نشستن گرد و غبار گردیده است). ترکیب لغوی هردو جزء نیز عیناً نظیر یکدیگر است. تنها اختلاف آنها اینست که در دو مثال بـالا ترتیب توالی فراکردها تغییر یافته است. همین تغییر نیز باعث ایجاد تغییرکلی در رابطه‌ی وابستگی بین فراکردها گردیده است. در مثال اول فـــراکرد پیرو سببی قبل از فراکرد پایه آمده، رابطه‌ی وابستگی نیز شدید و حـاد است. در مثال دوم که فراکرد پایه بر پیرو مقدم است درجه‌ی وابستگی محسوسا تقلیل یافته و حتی بجمله‌ی مرکب پیوسته نزدیك شده است. بآسانی دیده میشود که تنها عامل مؤثر در این دگرگونیها همانا عامل گرامری است نه لفظی و آن نیز چیزی جز ترتیب توالی فراکردها نیست.

در جملات مرکب وابسته‌ی فارسی ترتیب توالی فراکردها گـــاهی منوط بحروف ربط، زمانی وابسته بنوع خود جمله‌ی مرکب بوده و در بعضی موارد نیز ملاحظات اسلوبی میتوانند در تغییر محل آنها ابراز تأثیر نمایند.

نوع حرف ربط غالبا در محل فراکرد پیرو مؤثر میشود. مثلا در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی که در آنها حروف ربط مقصدی ساده‌ی «که» و «تا» و «تاکه» بکار میروند فراکرد پیرو مقصدی پس از فراکرد پـایـه می‌آید: آمدم تا (که، تاکه) شما را ببینم. نوع فراکرد پیرو نیز گـاهی در محل ذکر آن تأثیر دارد. مثلا در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی فراکرد پیرو هرگز نمیتواند قبل از فراکرد پایه بیاید و همیشه پس از فراکرد پایه و

یا در داخل آن ذکر **میگردد.**

ــ کتابی را آوردم **که خواسته بودید.**

ــ کتابی را **که خواسته بودید** آوردم.

اما در هر حال مسئله‌ی مهم این است که حروف ربط و یا نوع فراکرد پیرو **در تعیین** ترتیب توالی، فراکردها نقش مؤثر و حلال ندارند. چه‌بسا جملات مرکبی که در آنها ترتیب توالی اجزاء محدودیتی ندارد و در حقیقت تابع ملاحظات اسلوبی است. چیزی که مسلم است این که باید ترتیب توالی فراکردها را نیز یکی از ابزارهای گرامری بیان وابستگی دانست.

چون‌بهنگام بررسی انواع‌جملات مرکب‌وابسته‌ی فارسی‌عنصر ترتیب‌توالی نیز بعنوان یکی از ابزارهای گرامری بیان وابستگی جداگانه بررسی خواهد شد در اینجا همینقدر کافی بنظر میرسد.

هـ ــ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها ــ طبیعی است که چون فراکردهای پایه و پیرو دو جزء لایتجزای یك واحد تام نحوی هستند و اعمال مندرجه در آنها بنحوی از انحاء باهم ارتباط معنایی دارند و یکدیگر را مشروط میسازند، اینست که الزاما بین زمره‌های گرامری اساسی گزاره‌ها (شخص، زمان، وجه) توافق معینی باید موجود باشد. این توافق زمره‌های گرامری گزاره‌های فراکردها بدون تردید یك ابزار گرامری است و نمایشگر واقعی علایق وابستگی میباشد.

دو مثال ساده‌ی زیر را با هم مقایسه کنیم:

ــ زیاد درس خواند که در امتحانات **قبول شد.**

ــ زیاد درس خواند که در امتحانات **قبول شود.**

بآسانی دیده میشود که ترکیب لغوی و لفظی هر دو مثال یکی است و فقط شکل گرامری گزاره‌های آنها متفاوت است. در مثال اول یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای و در مثال دوم یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی وجود دارد. البته هنگام تلفظ دو مثال بالا آهنگ ادا در آنها متفاوت خواهد بود، ولی در اینجا صحبت از سومین علاقه (علاقه‌ی گرامری) در میان است نه از علاقه‌ی صوتی. در مثال اول گزاره‌ی فراکرد پایه بوسیله‌ی گونه‌ی مطلق زمان گذشته و گزاره‌ی فراکرد پیرو نیز با همان‌گونه از ماضی شکل گرفته است. اما در مثال دوم گزاره‌ی فراکرد پایه بازهم بوسیله‌ی گونه‌ی مطلق ماضی، ولی گزاره‌ی فراکرد پیرو بوسیله‌ی مضارع التزامی (آئوریست) بیان‌شده است و خود این موافقت: گونه‌ی مطلق ماضی ــ آئوریست، یا گونه‌ی مطلق ماضی ــ گونه‌ی مطلق ماضی بوضوح کامل یکی از ابزارهای گرامری بیان وابستگی است و عامل اصلی تشخیص فراکردها است. در آینده و بهنگام بحث پیرامون انواع جملات مرکب وابسته بازهم در این باره صحبت خواهیم داشت.

مشاهدات طولانی و بررسیهای متمادی سی ساله‌ی نگارنده نشان داده است که علایق صوتی و معنایی در همه‌ی انواع جملات مرکب موجودند وشرط ضروری

شکل‌گیری آنها هستند. اما وجود تمامی علایق پنجگانه‌ی گرامری همیشه و در هر مورد ضروری نیست. مثلا حروف ربط گاهی در شعر (بضرورت شعری) و در محاورات عادی (بدلیل وجود آهنگ ادا) و در ضرب‌المثلها (بدلیل آشنایی همگانی با مضامین آنها) حذف میشوند. اعضای غیر مستقل نیز، بطوریکه دیدیم، فقط در انواع تحلیلی (سنته‌تیك) جملات مرکب وابسته موجودند. عایدها نیز عنصری دائمی نیستند و چنانچه دیدیم وجود آنها وابسته بشرایط معینی است که گفته شد. ترتیب توالی فراکردها نیز هرچند گاهی قطعی و تغییر ناپذیراست، ولی غالبا اختیاری بوده و تنها در شدت و ضعف درجه‌ی وابستگی میتواند مؤثر واقع شود. تنها و تنها موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها عموما ضروری است و بویژه در مواردی که عایدها بکار نروند اهمیت خاصی کسب میکند (رجوع شود ببحث جملات مرکب وابسته).

اما باید به یك نکته‌ی مهم توجه داشت و آن اینکه اگر علایق معنایی بین دو جزء جمله‌ی مرکب وابسته مشترك باشند (مثلا فراکردهای پیرو سببی و مقصدی و نتیجه‌ای با فراکردهای پایه‌ی خود یك رابطه‌ی معنایی دارند ــ رابطه‌ی معنایی سببیت) در آن صورت رل علایق گرامری اهمیت و حساسیت بیشتری کسب میکند. مثلا در هر جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی مضمون فراکرد پیرو عبارت از سبب و مضمون فراکرد پایه عبارت از نتیجه‌ی عمل و حاصل همان سبب است:

چون درس خواندی (سبب) موفق شدی (نتیجه)

در هر جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای نیز، برعکس، مضمون فراکرد پایه عبارت از سبب و مضمون فراکرد پیرو عبارت از نتیجه است:

درس خواندی (سبب) که موفق شدی (نتیجه)

و بآسانی دیده میشود که در اینجا رل عامل گرامری، و بویژه ترتیب توالی فراکردها، حروف ربط و شکل گرامری گزاره‌ها و نیز آهنگ ادا تا چه حد حساس و حلال میگردد:

چون درس خواندی موفق شدی

درس خواندی که موفق شدی.

البته اگر در صورت وحدت علایق معنایی نتوان از علایق گرامری نیز استمداد جست در این صورت فراکردهای پیرو مشترك بوجود می‌آیند که در آینده از آنها نیز صحبت خواهد شد.

تقسیم‌بندی جملات مرکب فارسی

تردیدی نیست که هرتقسیم‌بندی باید برشناخت دقیق وکامل عناصر مورد تقسیم متکی باشد. تنها در صورت شناخت دقیق و همه‌جانبه‌ی عناصر است که

میتوان ملاك علمی دقیقی برای تقسیم‌بندی برگزید.

عناصر متشکله‌ی جمله‌ی مرکب را فراکردها تشکیل میدهند و ما تا اینجا بقدر کافی پیرامون فراکردها صحبت کرده‌ایم. گذشته از این راههای پیشرفت جملات را از پیوستگی بوابستگی و نیز عدم وجود مرز و حدفاصل قطعی بین این دو نوع جمله‌ی مرکب را نیز از نظر گذرانده‌ایم.

ما درصدد نیستیم سنت دیرین را زیر پا بگذاریم و بحثی تازه پیرامون تقسیم‌بندیهای متداول بگشاییم، زیرا عمیقا معتقدیم که‌تقسیم‌بندیها هرچه باشند هدف اصلی شناخت دقیق سه عامل زیر میباشد:

۱)ـ خصوصیات و مشخصات عمومی فراکردها ونیز مجموعه‌ی جمله‌ی‌مرکب

۲)ـ عناصر و وسایل گرامری بیان پیوستگی و وابستگی

۳)ـ ساخت گرامری فراکردها.

در مورد عامل نخستین هرچند که بطور تقریبی اطلاعاتی تاکنون ذکر شده است، معهذا بهنگام بررسی مشروح جملات مرکب پیوسته و وابسته نگاهی سریع برآنها خواهیم افکند.

آنچه بنظر ما بسیار مهم است شناخت ابزار و وسایل گرامری بیان علایق فراکردها است و اینها هستند که میتوانند عنصر مشخص‌کننده‌ی نوع جمله‌ی مرکب باشند. اینست که در هر مورد در این باره با تفصیل بیشتری صحبت خواهیم داشت.

عامل سوم، یعنی ساخت گرامری فراکردها از نظر ساده و مرکب بودن، بنظر ما، عامل مهمی نیست و تأثیر چندانی در نوع جمله‌ی مرکب ندارد، معهذا در این مورد نیز نگاهی گذرا بآن عامل خواهیم انداخت.

گفتیم و اثبات کردیم که وابستگی از پیوستگی بوجود آمده است و بنابراین بررسی را باید از پیوستگی آغاز کرد.

جملات مرکب پیوسته در فارسی
تعریف و اطلاعات عمومی

در مقدمه‌ی این بخش دیدیم که در پیوستگی جملات درجه‌ی استقلال گرامری فراکردها بیشتر است و این خود گواه دیگری بر این مدعا است که در این نوع از جملات مرکب فراکردها بمنشاء خود، یعنی جملات ساده ومستقل نزدیکترند.

از طرف دیگر در همان مقدمه بثبوت رساندیم که مرز مشخص و روشنی بین پیوستگی و وابستگی وجود ندارد، و این خود دلیل برآنست که جریان تحول و تطور هنوز هم ادامه دارد و هنوز هم جملاتی در مرز بین وابستگی و پیوستگی وجود دارند و نمیتوانند هم موجود نباشند.

نکته‌ی دیگری نیز که در مقدمه‌ی بخش حاضر بآن اشاره کردیم این بود که

مناسبات معنایی بین فراکردهای پیوسته ابتدایی‌تر، ساده‌تر و کمتر از مناسبات آنها در وابسته‌ها[1] است. هم در آنجا متذکر شدیم که بیجهت نیست که تاکنون در اغلب دستورها به بیش از سه نوع مناسبات معنایی: سببیت، توالی زمانی و توزیعی اشاره نشده است. و اینك باید علاوه نماییم که هریك ا زسه نوع مناسبات را بنوبه‌ی خود میتوان بگونه‌های دیگری نیز تقسیم نمود که در زیر بشرح آنها خواهیم پرداخت.

آخرین نکته‌ای نیز که در مقدمه‌ی بخش متذکر شدیم این بود که ابزار گرامری بیان مناسبات پیوستگی طبعا باید ساده‌تر باشد. درحقیقت نیز چنین است.

و اینك پس از یادآوری مجدد نکات بالا میپردازیم بذکر نکته‌ی دیگری که گفتن آن از هم‌اکنون بنظر ما واجد اهمیت ویژه‌ایست. این نکته نیز عبارت از اینست: برای آوردن شاهد مثال از گونه‌های مختلف مناسبات پیوستگی طبعا نمیتوان از نمونه‌های فارسی معاصر و از زبان محاوره مثال آورد. تعداد اینگونه مثالها در نثر فارسی معاصر نسبتا کم است و در زبان محاوره نیز عامل صوتی و آهنگ ادا تا حدود زیادی جایگزین ابزار گرامری میگردد. مقصود اصلی ما نیز نشان دادن عوامل مشروحه در بالا، یعنی استقلال گرامری نسبی فراکردها، محدودیت مناسبات معنایی و بالاخره سادگی و قلت‌تعداد ابزار گرامری پیوستگی میباشد و این مقصود تنها موقعی حاصل میگردد که مثالها از ادبیات موجود برگزیده شوند، سبك نگارش استادان مسلم زبان مورد استفاده باشد و نه سلیقه و ابتکار شخصی نگارنده‌ی این سطور. بدین منظور ما کتب زیر را که همگی از آثار معروف و بنام و معتبر و نیز قدیم میباشند برای آوردن مثال برگزیدیم:

- کلیله و دمنه.
- گلستان سعدی.
- رساله‌ی دلگشا (از عبید زاکانی).
- داستان سمك‌عیار (از فرامرزبن خداداد).
- داراب‌نامه (از محمد بیغمی).
- مسالك و ممالك (از ابو اسحق اصطخری).
- تاریخ بیهقی.
- سفرنامه‌ی ناصرخسرو.
- سیاستنامه‌ی خواجه نظام‌الملك.
- قابوسنامه (از ابوالمعالی کیکاووس).

در نتیجه‌ی آشنایی مجدد با کتب مزبور باین نکته پی بردیم که در برخی از آنها (سفرنامه، قابوسنامه، رساله‌ی دلگشا...) غالبا با جملات و عباراتی کوتاه و ساده برخورد میشود که نمیتواند مورد استناد ما باشد و جملات مرکب

موجود در آنها نیز جنبه‌های شاخصی ندارند و نظیر نمونه‌های ساده‌ی سایرین میباشند. از طرف دیگر سه اثر «کلیله و دمنه» و «تاریخ بیهقی» و «گلستان سعدی» از لحاظ کثرت شواهد و وفور انواع جملات مرکب پیوسته درصدر دیگر مآخذ قرار گرفتند. این بود که مثالهای خود را عموما (باستثنای چند مورد) از همین سه اثر انتخاب کردیم.

این نکته را نیز باید بویژه تذکر داد که در «کلیله و دمنه» و «تاریخ بیهقی» و «گلستان» با وجودیکه دانشمندان بنام و برجسته‌ای بتصحیح آنها همت گماشته‌اند و الحق نیز خدماتی گرانبها انجام داده‌اند غالبا با نشانه‌های عادی کتابت از قبیل «نقطه» و «ویرگول» و... بندرت برخورد میشود. و باید اذعان نمود که انجام این امر نیز براستی کاری بغایت دشوار است، زیرا در همه‌جا ربط معنایی آشکارا بچشم میخورد و در همه جا نیز پیوندك «معجزآسا»ی «و» نقش اعجاب‌آور خود را ایفا مینماید. حتی در مواردی نیز که فکر محسوسا پایان یافته و جمله‌ی تازه‌ای باید آغاز گردد، بازهم (بخصوص در «کلیله و دمنه») پیوندك «و» در ابتدای جمله بکار رفته است. برای اثبات فکر و ادعای خود بیمناسبت نمیدانیم یکی دو عبارت را از «منتخب کلیله و دمنه» که باهتمام استاد مرحوم عبدالعظیم قریب و بعنوان کتاب درسی دبیرستانها تهیه شده و توسط مؤسسه‌ی چاپ و انتشارات امیرکبیر منتشر گشته است عیناً در اینجا بیاوریم: «... آنگاه خودگیر که این معانی هیچ نیستی و با او شرایط و عهود رفتستی که بسلامت بخواهد زیست فکرت آن ساعت که میعاد اجل فراز آید و فرزندان و اهل و نزدیکان را بدرود باید کرد و شربتهای تلخ که آن روز تجرع افتد واجب کنه که محبت دنیا را بر دلها سرد کند و هیچ خردمند تضییع عمر در طلب آن جایز نشمرد چه بزرگ غبنی و عظیم عیبی باشد باقی را بفانی و دائم را بزائل فروختن و جان پاك را فدای تن نجس داشتن خاصه در این روزگار تیره که‌خیرات بر اطلاق روی بتراجع نهاده است وهمت مردمان از تقدیم حسنات قاصرگشته..» (صفحه ٤٨) و باید گفت که این قسمت نه در ابتدای خود نقطه‌ای دارد و نه در پایان، و اگر میخواستیم تا «نقطه» برسیم ناچار بایستی هنوز هم چندین برابر ادامه داد. در صفحه‌ی بعد نیز باز چنین عبارتی وجود دارد: «... می‌بینیم که کارهای زمانه میل بادبار دارد و چنانستی که خیرات مردمان را وداع کردستی و افعال ستوده و اقوال پسندیده مدروس گشته و راه راست بسته و طریق‌ضلالت گشاده و عدل ناپیدا و جور ظاهر و علم متروك و جهل مطلوب ولؤم و دنائت مستولی و کرم و مروت متواری و دوستیها ضعیف و عداوتها قوی ونیکمردان رنجیده و مستذل و شریران فارغ و محترم و مکر و خدیعت بیدار و وفا و حریت در خواب و دروغ مؤثر و مثمر و راستی مهجور و مردود و حق منهزم و باطل مظفر و متابعت هوی سنتی مطبوع و ضایع گردانیدن احکام خرد طریقیتی مشروع

و مظلوم محق ذلیل و ظالم مبطل عزیز و حرص غالب و قناعت مغلوب...» و هنوز تا مدتی ادامه دارد.

گمان میرود دقت و تعمق خواننده در همین دو نمونه نظر ما را تأیید نماید که برای یافتن نمونه‌های مناسب و جالب از جملات مرکب پیوسته منبعی و مأخذی بهتر از اینگونه آثار متصور نیست. آنچه در مورد «کلیله و دمنه» گفتیم با اختلاف کمی در مورد «تاریخ بیهقی» و «گلستان سعدی» نیز صادق است. در آنجا نیز ما با عبارات متوالی و پیوسته و غالبا بدون اشارات و نشانه‌های کتابتی روبرو هستیم که در داخل هریك از آنها بآسانی میتوان نمونه‌هایی از مناسبات معنایی پیوستگی (توالی زمانی، سببیت، ضدیت، توزیعی و بیان و توصیف) را مشاهده نمود.

پس از آنکه تعداد بسیار زیادی مثال از سه اثر مزبور جمع‌آوری نمودیم و پس از آنکه آنها را بدقت از نظر گذرانیده، با هم مقایسه کردیم و درصدد تقسیم‌بندی آنها برآمدیم باین نتیجه رسیدیم که همانطور که از ابتدا انتظار میرفت مثالهای مربوط به توالی زمانی رویدادها، مربوط برابطه‌ی سببیت بین رویدادها، مربوط به تناقض و تضاد رویدادها و بالاخره مثالهای مربوط به بیان و توصیف یا تصویر رویدادها اکثریت دارند. البته با مثالهایی نیز که حاکی از وجود رابطه‌ی شرط و جزا، مطابقه و مقایسه و نیز گاهی نتیجه (در رابطه‌ی سببیت) باشند برخورد شد که در زیر به‌آنها هم اشاره‌ای خواهیم داشت.

طبیعی است که عامل اصلی پیدایش جملات مرکب پیوسته، همانطورکه در ابتدای این بخش گفتیم، آن بوده است که بشر تدریجا بارتباط داخلی بین رویدادها و رابطه‌ی سببیت و نیز بتوالی آنها توجه نموده است (علاقه‌ی معنایی) و آنها را متعاقب یکدیگر ذکر کرده و بتدریج نیز وسایل و ابزار گرامری لازم را برای بیان آن علایق بکار گرفته و ضمنا نیز البته از علایق صوتی استفاده نموده است.

ما نیز در گفتار زیرین خود ببررسی همین مناسبات معنایی میپردازیم و در هر مورد پس ازشرح مختصات عمومی آن مناسبات از ابزارگرامری بیان مناسبات پیوستگی و احیانا صوتی صحبت خواهیم نمود.

۱ـ جملات مرکب پیوسته با علاقه‌ی سببیت

تردیدی نیست که درك علاقه‌ی سببیت بین رویدادها یکی از نخستین استنباطات بشر در جریان مشاهده و درك محیط اطراف خود بوده است. پس جملات مرکب پیوسته‌ی مورد نظر ما بدون شك یکی از نخستین انواع جملات مرکب پیوسته خواهند بود. در رابطه‌ی‌سببیت همیشه دو طرف وجود دارد: یکی از دو طرف معمولا سبب، علت و دلیل وقوع حادثه و طرف دیگر خود حادثه و یا

نتیجه است[1]. پیرامون این مسئله که در نخستین جملات مرکب پیوسته با علاقه‌ی سببیت کدام یك از این دو طرف اول و کدام یك بعد ذکر میشده‌اند نمیتوان مطلبی دقیق و قطعی بیان داشت. ممکنست فکر کرد که ابتدا خود رویداد دیده شد (نتیجه) و سپس سبب و علت آن کشف گشته است و بهمین ترتیب نیز بیان شده‌اند.

زمینها گل شد، زیرا باران بارید...

ممکن هم هست که ابتدا آمدن باران را دیده‌اند و سپس نتیجه‌ی آنرا مشاهده کرده و بهمان ترتیب نیز آنها را بیان نموده‌اند:

باران بارید، زمینها گل شد...

در هر صورت دو رویداد **در شکل گرامری مستقل** بیان شده‌اند و این حائز اهمیت کامل است. در مثال اولی پیوندکی چون «زیرا» بکار رفته و در دومی اصولا از پیوندکی استفاده نشده و فقط آهنگ ادا بکمك گرفته شده است.

نکته‌ی دیگری نیز که تذکرش لازم‌است اینست که درگرامر اصطلاح«سببیت» معنوان یك اصطلاح «مشروط» پذیرفته شده است. مقصود این است که لزومی ندارد فراکرد حاوی مضمون «سبب» حتما سبب و عامل انجام عمل مندرج در فراکرد حاوی مضمون «نتیجه» باشد. ممکن است (و غالبا نیز چنین است) که در فراکرد نتیجه حکمی داده شود و یا از فاکتی صحبت شود که «سبب» آنرا نتوان در فراکرد سبب یافت، بلکه در فراکرد اخیر فقط «دلیل» حکم ذکر میشود. قدری تأمل بما میگوید که کلمه‌ی «دلیل» دامنه‌ی لغوی وسیعتری از کلمه‌ی «سبب» دارد. هر سببی خواه ناخواه میتواند دلیل باشد، ولی هر دلیلی الزاما سبب نیست. مثلا اگر بگوییم:

نباید بلند حرف زد، مزاحم مردم میشویم...

در فراکرد اولی حکمی مبنی بر عدم لزوم بلند حرف زدن داده میشود و در فراکرد دومی این حکم مستدل میگردد. بطورکلی میتوان گفت که در مناسبات سببیت باید عنصر «سبب» را هم بمعنای «عامل» و «باعث» و «محرك» انجام عمل فهمید و هم آنرا «دلیل» و «اساس» حکم مندرج در فراکرد دیگر دانست .

پس از این مقدمات ابتدا بذکر چند نمونه از آثار منتخبه میپردازیم و پس از شرح و توضیح لازم پیرامون مناسبات معنایی آنها ابزار گرامری مستعمله در این‌گونه از جملات را از نظر خواهیم گذراند:

«وکیل دریا قوت سیمرغ و حمیت دیگر مرغان شناخته بود، بضرورت بچگان

۱ــ چون درخصوص رابطه‌ی «سببیت» در بحث مربوط به جملات مرکب وابسته (جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی) به‌تفصیل صحبت خواهد شد در اینجا باختصار می‌پردازیم. ا. ش.

طیطوی را بازداد...» (از کلیله و دمنه).

«در دیگر تواریخ چنین طول و عرض نیست **که** احوال را آسانتر گرفته‌اند و شمه‌ای بیش یاد نکرده‌اند.» (از تاریخ بیهقی).

«بدان که رأی دو کس نه چون رأی یك کس باشد **چه** یك چشم آن نتواند دید که دو چشم بیند و یك دست آن نتواند برداشت که دو دست بردارد.» (از قابوسنامه).

«اگر جاهلی بزبان آوری بر حکیمی غالب آید عجب نیست که سنگی است که گوهر همی شکند». (از گلستان سعدی).

در مثال اول دو فراکرد در شکل گرامری مستقل آمده‌اند، بین فراکردها نیز پیوندکی وجود ندارد. تنها و تنها علاقه‌ی معنایی بما میگوید که فراکرد اولی حامل مفهوم سبب و دلیل و فراکرد دومی حامل مفهوم نتیجه است. برای اثبات فکر کافی است پیوندك «چون» را در ابتدای فراکرد اولی گذاشت و تمامی جمله را بیك جمله‌ی مرکب **وابسته** با فراکرد پیرو سببی تبدیل نمود.

در مثال دوم وضعیت متفاوت است. در اینجا بازهم دو فراکرد در شکل گرامری مستقل آمده‌اند، ولی پیوندك «که» در ابتدای فراکرد دوم نشانه‌ی آنست که این فراکرد حامل مفهوم دلیل برای اثبات فکر مندرج در فراکرد اولی است. در اینجا چنین پرسشی پیش میآید: چون «که» پیوندك وابستگی است، پس باید جمله‌ی مزبور را یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی شمرد و چون فراکرد پیرو در حالت «تس‌آیی» است رابطه‌ی وابستگی بسیار ضعیف است. این فکر البته صحیح است و اغلب جملات موجود در کلیه و دمنه و تاریخ بیهقی و گلستان سعدی از همین نوع هستند که باید آنها را در مرز پیوستگی و وابستگی شمرد. در این مثال نیز بدون کمترین تغییری در ساخت گرامری فراکردها میتوان تنها با تبدیل «که» به «زیراکه» و «بدلیل آنکه» آنرا بصورت جمله‌ای در مرز پیوستگی و وابستگی درآورد. عین این مطالب را میتوان در مورد دو مثال بعدی نیز تکرار نمود. در آنجا نیز هر دو فراکرد در استقلال گرامری شکل گرفته‌اند و تنها پیوندکهای «چه» و «که» آنها را به وابسته‌ها نزدیك ساخته است، ولی بازهم بآسانی میتوان آن پیوندکها را به «زیراکه» و «بدلیل آنکه» تبدیل نمود.

اما در مثال زیر:

«گفت: مزدور تو بودم، آنچه فرمودی کردم تا آخر روز.» (از کلیله و دمنه)

ما با یك جمله‌ی مرکب پیوسته با علاقه‌ی سببی واقعی روبرو هستیم. در اینجا فراکرد اولی حامل مفهوم دلیل و دومی حامل مفهوم نتیجه است. جمله‌ی مزبور را میتوان بآسانی باین شکل درآورد:

ـ چون مزدور تو بودم آنچه فرمودی کردم تا آخر روز...

و این جمله بدون شك یك جملهی مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی خواهد بود. ضمنا همین جمله را با اندك جابجایی فراکردها میتوان باین شکل نوشت:

ــ آنچه فرمودی کردم تا آخر روز **که** مزدور تو بودم...

مقصود کلی ما از این توضیحات چنین خلاصه میشود که در این دسته از جملات مرکب مرز بین وابستگی و پیوستگی بسیار مغشوش و مبهم است. اندك دگرگونی در شکل پیوندکها و یا در محل فراکردها یکنوع را بنوع دیگر مبدل میسازد. تنها یك نکته مسلم است و آن اینکه هرگاه فراکرد سببی در حالت پسآیی باشد رابطهی گرامری بین فراکردها تضعیف میگردد و برعکس. بنابراین چنانچه فراکرد سببی در حالت پیشآیی باشد **مسلما** باید بدون پیوندك سببی بکار رود:

«مرغابی نر گفت: اینجا خوش است، حالی تحویل صواب نمی‌نماید...» (از کلیله و دمنه).

در مثال بالا دیده میشود که فراکرد سببی (اینجا خوش است) در حالت پیشآیی است و بدون شك نباید پیوندك در کنار آن باشد. کاملا معلوم است که اگر پیوندکی نظیر «چون» در ابتدای آن بیاوریم در حال مبدل بفراکرد پیرو سببی خواهد گردید:

ــ چون اینجا خوش است، حالی تحویل صواب نمی‌نماید...

و اینك کلمه‌ای چند پیرامون ابزار گرامری لازم برای بیان علاقه‌ی سببی.

چنانچه دیدیم دراینگونه جملات مرکب پیوسته‌ی فارسی کاربرد پیوندکها ارتباط بسیار نزدیك و ناگسستنی با ترتیب توالی فراکردها دارد. بنابراین هر دو واسطه و ابزار گرامری توأما مورد بررسی خواهند بود.

چنانچه فراکرد سببی قبل از فراکرد نتیجه‌ای بیاید قطعا باید بدون پیوندك بکار رود. ولی چنانچه این فراکرد پس ازفراکرد نتیجه‌بیاید میتوان ازپیوندکهای معمولی «که» و «چه» و «برای آنکه» و «زیرا که» و «چرا که» و گاهی نیز «و» استفاده نمود.

بین مثالهای فراوانی که در اختیار نگارنده است کاربرد پیوندکهای «که» و «چه» اکثریت دارد. چند نمونه برای پیوندك «که»:

«اگر بار دیگر در طلب ایستم عمر وفا نکند **که** اجل نزدیك است...» (کلیله و دمنه).

«و رفیق خویش صلاح و عفاف را ساختم **که** هیچ یار و قرین چون صلاح نیست». (همانجا).

«دمنه گفت بدانستم، لیکن هرکه بملوك نزدیکی جوید برای طعمه و قوت نباشد **که** شکم هرجا و بهرچیز سیر شود.» (کلیله و دمنه).

«و این قوم را سخت ناخوش می‌آمد وی را (صاحب غازی را ــ ا.ش.) در آن

درجه دیدن **که** خرد دیده بودند او را...» (از تاریخ بیهقی)
«هر که را بدو محتاج باشی خویشتن چون چاکر و بنده‌ی او شناس **که** بندگی خدای تعالی را از آن همی کنیم که ما را بوی حاجت است...» (از قابوسنامه).
«چه‌نشینی **که** نه جای خفتن است. جوان جواب داد: چون روم **که** نه پای رفتن است.» (از گلستان سعدی)
دیده میشود که خواه در کلیله و دمنه، خواه در تاریخ بیهقی، خواه در قابوسنامه و خواه در گلستان همه‌جا پیوندك «که» در ابتدای فراکرد سببی آمده است که خود در حالت پس‌آیی است و در همه‌جا نیز بآسانی میتوان آنرا با «زیراکه» و «بسبب آنکه» و «بدلیل آنکه» عوض نمود.
مثالی چند برای «چه»:
«خواستم که بعبادت متحلی گردم تا شعار ودثار من متناسب باشد و ظاهر و باطن من بعلم و عمل آراسته گردد **چه** تعبد و تعفف در رفع شر جوشنی عظیم است و در جذب خیر کمندی دراز.» (از کلیله و دمنه).
«و مرد دانا صاحب مروت را حقیر نشمرد، اگرچه خامل ذکر و نازل منزلت باشد، **چه** پی از میان‌خاك برگیرند وبدان زینها پردازند و...» (ازکلیله‌ودمنه).
«شکال گفت این تدبیر بابت خردمندان نیست، **چه** خردمند قصد دشمن بوجهی کند که در آن خطری نباشد...» (از کلیله و دمنه).
«همه‌ی حاضران خاموش گشتند، هیچکس دم نزد، **چه** ایشان را در آن کار یقین ظاهر نبود.» (همانجا).
«هر آن سرّی که داری با دوست در میان منه، **چه** دانی که وقتی دشمن گردد.» (از گلستان).
بازهم دیده میشود که در مثالهای بالا همه‌جا فراکرد سببی در حالت پس‌آیی است و در همه‌جا نیز میتوان «چه» را با پیوندکهای «زیراکه» و «بدلیل آنکه» عوض کرد.
در مثالهای زیر:
«و هرکه از این چهار خصلت یکی را مهمل گذارد روزگار حجاب مناقشت پیش‌مرادهای او بدارد، **برای آنکه** هر که از کسب و حرفت اعراض نماید نه اسباب معیشت خویش تواند ساخت و نه دیگرانرا در تعهد تواند داشت.» (از کلیله و دمنه).
«و هرکه در خدمت پادشاه یکدل باشد خطر او زیادت است، **برای آنکه** او را جمله‌ی دوستان و دشمنان ملك خصم گردند.» (کلیه و دمنه).
نیز مجددا همان وضعیت حکفرماست و فراکرد سببی در حالت پیش‌آیی است.
یکی دو مثال نیز برای «چرا که» و «زیرا که»:

«و بی‌شك هیچکس را نه برنیکویی محمدت واجب آید و نه بر بدکرداری عقوبت لازم گردد، **زیرا** هیچ مخلوق این معانی را از خود دفع نتواند کـــرد.» (از کلیله و دمنه).

«تا چون در این روزگار این تاریخ کردن گرفتم حرصم زیادت شد برحاصل کردن آن، **چراکه** دیرسال است تا من در این شغلم.» (از تاریخ بیهقی).

یکی دو مثال نیز برای پیوندك «و» در نقش سببی:

«زیرك دست بگریبان مغفل زد که زر تو بردی **و** کسی دیگر خبر نداشت.» (از کلیله و دمنه).

«و میتوان شناخت که این سخن بر تو گران می‌آید **و** سخن حق تلخ باشد و در مجامع مستبدان نادان ناخوش.» (از کلیله و دمنه).

در هر دو مثال که از نمونه‌های خوب پیوستگی هستند میتوان «و» را با «بدلیل آنکه» عوض نمود.

و در پایان مثالی دیگر برای حالت پیش‌آیی فراکرد سببی و حذف پیوندك:

« آسیا سنگ زیرین متحرك نیست، لاجرم تحمل بار گـــران همی کند.» (از گلستان سعدی).

مثال بالا نیز نمونه‌ی کامل از اینگونه جملات مرکب پیوسته است و دیده میشود که بدلیل پیش‌آیی فراکرد سببی امکان استعمال پیوندك ازبین رفته‌است. **اما اگر پیوندك سببی نظیر «چون» در ابتدای آن بیاوریم بدون بروز تغییری در بافت گرامری آن میتوان با یك جمله‌ی مرکب وابسته با فـــراکرد پیرو سببی روبرو شد.**

در مورد دیگر ابزار گرامری بیان پیوستگی نیز باید گفت کـــه اصولا در جملات مرکب پیوسته صحبتی از «اعضای غیر مستقل» نمیتواند بمیان بیایـد، زیرا این کلمات بطوریکه دیدیم از لحاظ خصوصیات لفظی‌ـ‌گرامری خود باعث استحکام پیوند فراکردها میشوند ورابطه‌ی وابستگی‌رابمنتها حدشدت میرسانند و این نیز با ماهیت پیوستگی مغایرت شدید دارد. ولی البته ممکن است که در این جملات با «عاید»ها برخورد نمود. عایدها (بازهم بطوریکه دیدیم) نماینده‌ی عضوی از نخستین فراکرد هستند که در فراکرد دومی در وظیفه‌ی نحوی متفاوتی بکار رود:

«دمنه گفت من میخواهم که در این فرصت خویشتن را **برشیر** عرضه کنم که تحیر و تردد **بدو** راه یافته است و ممکن است که **او را** بنصیحت من فرجی حاصل آید.» (از کلیله و دمنه).

در مثال بالا «شیر» در فراکرد نخستین در نقش متمم با واسطه همراه بـا سرافزوده‌ی «بر» بکار رفته و در فراکرد بعدی یکدفعه در همان نقش، ولی همراه با «به» آمده و بار دیگر در نقش متمم بیواسطه ذکر شده است. درنتیجه نیز در

هر دو مورد از جانشین «او» بعنوان «عاید» استفاده شده و در هر مورد نیز افزوده‌ای مناسب مشایع آن گردیده است. مثالی دیگر:

«کلیله گفت اینهمه دانستم، ولیکن چگونه در هلاك **گاو** سعی کنی که **او را** قوت ازقوت توبیشتر است و یارو معین ازتو بیشتر دارد.» (ازکلیله‌ودمنه).

در اینجا نیز اسم «گاو» در فراکرد اولی در نقش تعیین‌کننده بکار رفته و در فراکرد دومی متمم با واسطه است، ولذا در شکل «او» بعنوان عاید و همراه با «را» دیده میشود.

درخصوص موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها بعنوان یکی دیگر از ابزار پیوستگی نیز باید گفت که مسلما باید بین اشکال گرامری گزاره‌ی فراکرد سببی و گزاره‌ی فراکرد نتیجه موافقت منطقی و گرامری موجود باشد. بیکی از مثالهای قبلی مراجعه میکنیم:

«اگر دیگر بار در طلب ایستم عمر وفا نمیکند، که اجل نزدیك است. (از کلیله و دمنه).

در مثال بالا گزاره‌ی فراکرد سببی (دومی) با زمان حال بیان شده وگزاره‌ی فراکرد نتیجه در شکل مضارع آمده است و این کاملا منطقی و معقول است. بآسانی میتوان دید که در مثال بالا هرگز نمیتوان گزاره‌ی فراکرد دومی را مثلا در زمان گذشته (... که اجل نزدیك بود...) و یا مثلا در وجه آئوریست (... که اجل نزدیك باشد...) آورد.

و اکنون که از علاقه‌ی سببیت صحبت بمیان آمده است جادارد از نوع ویژه‌ای از جملات مرکب پیوسته‌ی فارسی نیز یاد کنیم که در آنها نیز در اصل رابطه‌ی سببیت بین دو فراکرد موجود است، ولی در آن نوع بعنصر دوم این رابطه، یعنی نتیجه، بیشتر توجه بعمل می‌آید، برجسته‌تر نشان داده میشود و سبب در درجات بعدی اهمیت قرار میگیرد با ذکر مثالی مسئله را روشنتر کنیم:

«و اگر اینهمه نیست و موجب کراهیت بی‌علت است، **پس** هیچ دستاویزی را پای برجای نماند.» (از کلیله و دمنه).

در مثال بالا میتوان دید که فراکرد اولی درحقیقت موجب و دلیل نتیجه‌گیری در فراکرد دوم گشته است: برای اکراه موجبی و علتی در کار نیست... پس... اما فراکرد دومی بطور برجسته نمایش داده شده و در ابتدای آن پیوندك پیوستگی «پس» نیز آمده است.

مثالی دیگر:

«گفت: بموجب آن که انجام کارها معلوم نیست و رأی همگان در مشیت است که صواب آید یا خطا **پس** موافقت رأی‌ملك اولیتراست.» (ازگلستان).

در اینجا نیز در فراکرد اولی یك رشته استدلال بعمل می‌آید و تشریح میشود که رأی همگان متزلزل است و قطعی نیست. درنتیجه نیز تصمیم میگیرد

که با رأی ملك موافقت بعمل آورد.

نمونه‌ی بارز این‌گونه از جملات را در مقدمه‌ی گلستان سعدی می‌بینیم، آنجا که میگوید:

«هر نفسی که فرو میرود ممد حیات است و چون برمی‌آید مفرح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.» (از گلستان.)

خصوصیت ویژه‌ی این نوع از جملات اینست که همیشه فراکرد سببی در ابتدای جمله‌ی مرکب می‌آید (پیش‌آیی) و فراکرد نتیجه پس از آن ذکر میشود و معمولا در ابتدای همین فراکرد «پس» یا«بنابراین» ویا«لاجرم» ونظایر آنها میآید:

«... چون قاضی مزور که حکم او در یك حادثه بروفق مراد هر دو خصم نفاذ یابد لاجرم خصومت منقطع نشود.» (از کلیله و دمنه).

و با این ترتیب بررسی نخستین نوع از جملات مرکب پیوسته‌ی فارسی را بپایان میبریم.

۲ـ جملات مرکب پیوسته با علاقه‌ی زمانی

باید گفت که در قسمت اعظم جملات مرکب پیوسته‌ی فارسی یا مناسبات سببی وجود دارد و یا مناسبات زمانی. این نیز، بنظر ما، امری کاملا طبیعی است، زیرا مشاهده‌ی پدیده‌ها یا منجر بدرك مناسبات سببیت بین آنها میشده و بشر برابطه‌ی «علت و معلول» پی میبرده و یا آنکه وقوع همزمان و یا متوالی آنها نظر دقت را جلب مینموده است. اگر قبول کنیم که در مرحله‌ی وفور پیوستگی بیان آزادانه‌ی وقایع و حالات و کیفیات با بهره‌گیری از پیوندکهایی نظیر «و» و «چه» و «اما» و... اشکالی نداشته است، خواه ناخواه باین واقعیت پی خواهیم برد که تقریباً کلیه‌ی دقایق و سایه روشنهای معنایی کنونی درجملات مرکب وابسته ضمن همان دو مناسبت «سببیت و زمانی» بیان میشده است. گاهی نیز که بین رویدادها و حالات روابط سببیت و زمانی نیز موجود نبوده است، آن رویدادها و حالات متوالیا بصورت «بیان و توصیف» پشت سرهم ذکر میشده، بین آنها یا «و» میگذاشته‌اند و یا از مکث (ویرگول) استفاده میکرده‌اند.

بهرحال، در سلسله جملات مرکب پیوسته با علاقه‌ی زمانی دو نوع اصلی وجود دارند. در برخی از آنها علاقه‌ی توالی زمانی و در پاره‌ای علاقه‌ی همزمانی بچشم میخورند. نکته‌ی مهم اینست که در تمامی اینگونه جملات بهرحال علاقه‌ی زمانی در یکی از اشکال خود بطور کم و بیش محسوس موجود است، منتها در توالی زمانی این علاقه آشکارتر و در همزمانی مبهم‌تر است. گاهی نیز فی‌الواقع تشخیص وجود رابطه‌ی همزمانی با آنچه «بیان وتوصیف» مینامیم دشوار میگردد. قدری تأمل نیز صحت این مدعا را بثبوت میرساند. وقتی کسی بتوصیف

صحنه‌ای میپردازد و مشاهدات خود را بازگو میکند در عین حال میگوید که تمام اینها همزمان در برابر دیدگان من موجودند. اینست که باید بطورکلی گفت:

همانطور که مرز قطعی و روشنی بین برخی انواع وابسته‌ها و پیوسته‌ها موجود نیست همانطور نیز در داخل علایق مختلف پیوستگی مرزی روشن وجود ندارد.

پس از این مقدمه‌ی کوتاه ابتدا بذکر چند نمونه میپردازیم و سپس بحث خود را پیرامون خصوصیات مناسبات زمانی بین آنها ادامه خواهیم داد.

«وی (ابـــوالمعالی نصرالله منشی ــ ا. ش.) در تحصیل فضل و ادب و فرهنگ رنج بسیار برده **و** بسر حد کمال رسیده **و** صیت دانش و فضلش باقطار و اکناف منتشر گردیده **و** در موقع انشاء کلیله و دمنه متصدی شغل اشراف بوده... (از کلیله و دمنه).

«... نفس بدان مایل گشت **و** تمنای مراتب این‌جهانی برخاطر گذشتن گرفت **و** نزدیك آمد که پای از جای برود.» (از کلیله و دمنه).

«از این اندیشه‌ی ناصواب در گذر **و** همت بر اکتساب ثواب آخرت مقصور گردان... (از کلیله و دمنه).

در مثال اول صحبت از ابوالمعالی نصرالله منشی تهیه‌کننده‌ی متن فارسی کتاب کلیله و دمنه میرود. مراحل مختلف ترقی وی باختصار تشریح میگردد و در آخر نیز شغل دیوانی او در لحظه‌ی تهیه‌ی کتاب بیان میشود. در مثال دوم نیز مراحل مختلف لغزش و تردد روحی برزویه‌ی طبیب تــوصیف میگردد و در این مراحل البته توالی زمانی را میتوان احساس کرد. در مثال سوم توالی‌زمانی قدری محسوستر است. البته میتوان گفت که مثالهای اول و سوم بجملات ساده بـا نهادهای همجنس شباهت دارند. در مثال اول چهار مرحله از مراحل تــرقی ابوالمعالی نصرالله منشی ذکر شده و در هر چهار مرحله این نام در نقش نهاد بکار رفته است. در مثال سوم نیز میتوان جانشین شخصی «تو» را بعنوان نهاد مشترك دو فراکرد تصور نمود. درحقیقت نیز این اشکال را بـایـد ریشه‌هـــای تاریخی پیدایش جملات ساده با اعضای همجنس شمرد. تفاوت اصلی درآنجاست که در مثالهای بالا هریك از فراکردها استقلال نسبی ساختمانی و صوتی دارند و بخصوص آنکه هر کدام در شکل جمله‌ای بظاهر مستقل آمده‌اند و حال آنکه در جملات ساده با اعضای همجنس درهم آمیختگی تا آنجا پیش میرود کـــه دیگر اعضای همجنس قادر بحفظ استقلال ظاهری هم نیستند.

و اینك چند نمونه از مناسبات همزمانی بین فراکردها:

«... راه مخوف است **و** رفیقان ناموافق و رحلت نزدیك **و** هنگام حـرکت نامعلوم...» (از کلیله و دمنه).

«آورده‌اند که زاغی در کوهی بر بالای درختی خانه داشت **و** در حوالـی آن سوراخ ماری بود.» (از کلیله و دمنه).

«بونصر گفت همگان عشوه‌آمیز سخن میگفتند **و** کاری بزرگ افتاده سهل میکردند چنان که رسم است که میکنند **و** من البته دم نمیزدم **و** از خشم بر خویشتن می‌پیچیدم **و** امیر انکار می‌آورد.» (از تاریخ بیهقی).

«و بباید شناخت که اطراف عالم پر بلا وعذاب است **و** آدمی از آن روز که در رحم نطفه گردد تا آخر عمر یك لحظه از آفت نرهد...» (از کلیله و دمنه).

دقت در چهار مثال بالا نیز نشان میدهد که در همه‌جا حوادث بطور همزمان رخ داده و حالات در زمان واحد بظهور پیوسته‌اند. از اینجا نیز بار دیگر گفته‌ی قبلی ما مبنی برتشابه کامل مناسبات همزمانی با طرز توصیف و بیان آشکـار میگردد. ولی ما در زیر با ارائه‌ی یکی دومثال از توصیف و بیان باختلاف جزئی بین آنها اشاره خواهیم نمود.

درخصوص ابزار گرامری بیان پیوستگی در این جملات بـاید گفت کـه مهمترین پیوندك پیوستگی در این جملات همانا «و» میباشد. این پیوندك قادر است در نهایت سادگی فراکردهای مربوطه را بهم پیوند دهد. گاهی همراه با «و» بمقتضای سبك نویسندگی از مکث (ویرگول) نیز استفاده میشود و بالاخره گاهی تنها مکث بکار میرود:

«و هرگاه بادی بجستی شاخ درخت بطبل رسیدی **و** آوازی سهمناك بگوش روباه آمدی.» (از کلیله و دمنه).

«و صاحب همت روشن‌رأی را کسب معالی کم نیاید **و** عاقل را تنهایـی و غربت زیان ندارد.» (از کلیله و دمنه).

«ناگاه دست روزگار غدار رخسار حال ایشان بخراشید **و** سپهر آینه‌فـام صورت مفارقت بدیشان نمود **و** در آن آب کـه مایه‌ی حیات ایشان بـود نقصانی پدید آمد فاحش.» (از کلیله و دمنه).

«خبر بدو رسید از نامه‌های ثقات که امیر محمد بغزنین آمد **و** کارها بروی قرار گرفت و لشگر بجمله او را مطیع و منقاد شدند.» (از تاریخ بیهقی).

«بعضی بطریق ارث دست در شاخی ضعیف‌زده **و** طایفه‌ای از جهت متابعت پادشاهان و بیم جان پای بر رکنی لرزان نهاده **و** جماعتی از بهر حطام دنیا و رفعت و منزلت میا نمردمان دل در پشتوانه‌ی پـوسیده‌ای بسته **و** تکیه براستخوان توده‌ای کرده.» (از کلیله و دمنه).

در مثالهای بالا همه‌جا از پیوندك «و» برای ربط فـراکردها استفاده شده است و ظاهرا این نمونه‌ها از دیگر نمونه‌ها قدیمی‌تر باید باشند.

در مثالهای زیر:

«... در این میان بهتر نگریست، هر دو پای خود را بر سر چهار مار دید که

سر از سوراخ بیرون گذاشته‌اند **و** نظر در قعر چاه افکند، اژدهـایی سهمناك دید دهان گشاده و افتادن او را انتظار میکرد، بسر چاه التفات نمود موشان سیه وسپیددید که بیخ آن‌شاخها رادایم بی‌فتور میبریدند... (ازکلیله‌ودمنه).

«روزی شیر در طلب شکار میگشت، پیلی مست باو در رسید **و** میان ایشان جنگی عظیم افتاد و از هر دو جانب مقاومت رفت **و** شیر مجروح و نالان باز آمد **و** روزها از شکار باز ماند **و** گرگ و زاغ و شکال بی برگ ماندند.» (از کلیله و دمنه).

دیده میشود که پیوندك «و» را مکث (ویرگول) همراهی نموده است والبته نویسنده‌ی دیگری میتوانست بجای آن ویرگول از «و» یا پیوندك مناسب دیگری استفاده نماید.

مثالی جالب از تاریخ بیهقی داریم:

«امیر فرمود تا بوطلحه را بگرفتند **و** بازداشتند **و** هرچه داشت پاك‌بستدند» **پس** پوستش بکشیدند.» (از تاریخ بیهقی).

در اینجا مشاهده میشود که «پس» دربیان‌توالی زمانی نقش ویژه‌ای برعهده گرفته است که ایفای آن از عهده‌ی «و» خارج است.

و بالاخره گاهی همین نویسندگان تنها به یك مکث اکتفا مینمایند:

«مردمان را از ایشان شگفت آمد، از چپ و راست آواز برخاست که بطان سنگ‌پشت را میبرند. (از کلیله و دمنه).

در این مثال البته میتوان بجای ویرگول از «و» نیز استفاده نمود، ولی در مثال زیر:

«شتر به‌گفت طعم نوش چشیده‌ام، هنگام زخم نیش‌است.» (از کلیله‌ودمنه).

محسوسا دیده میشود که ویرگول جایگزین «واکنون» و «و حالا» گردیده است.

درخصوص ترتیب توالی فراکردها نیز طبعا باید توالی زمانی در تقدم وتأخر فراکردها رعایت شود:

«در راه خلابی پیش‌آمد و شتر به در آن بماند.» (از کلیله و دمنه).

«... تا بمیامن آن درهای روزی بر من گشاده گشت و صلات و مواهب بر من متواتر شد.» (همانجا).

«... بازرگان مزدوری گرفت و از برای تعهد او نصب کـرد تـا وی را اندیشه دارد و چون قوت گیرد بر اثر او ببرد.» (همانجا).

«صیادان پنداشتند که مرده است، او را بینداختند و او خویشتن بحیله در جوی افکند و جان بسلامت ببرد.» (همانجا).

«شیر خواست که بر دمنه حال هراس خویش پوشیده گرداند، در آن میان شتر به بانگی بلند بکرد و آواز او چنان شیر را از جای ببرد که عنان تمالك و تماسك از دست او بشد و راز خود بـر دمنه بگشاد و گفت این آواز

است که میشنوی.» (همانجا).

در کلیه‌ی مثالهای بالا میتوان دید که کمترین جابجایی در محل فراکردها ممکن نیست، زیرا هر کدام از آنها نمودار ترتیب توالی معینی از رویـدادها هستند. اما در مورد همزمانی وضعیت اندکی متفاوت‌است. بمثال زیر توجه‌کنیم:

«بونصر گفت همگان عشوه‌آمیز سخن میگفتند و کاری بزرگ افتاده سهل میکردند چنانکه رسم است که میکنند و من البته دم نمیزدم و از خشم بر خویشتن می‌پیچیدم و امیر انکار می‌آورد.» (از تاریخ بیهقی).

در این جمله طرز بیان جمله وساخت آن طوریست که طبعا باید آنچه مربوط به «همگان» است در ابتدا آورده شود. اما از یکطرف خود «بونصر» و از طرف دیگر «امیر» نیز در این جریان نقشی دارند. خواجه ابوالفضل بیهقی بـدلیل احترام امیر او را در آخر نگاهداشته و باصطلاح خواسته است وضعیت او را ممتازتر جلوه دهد. ولی ممکن هم بود که «انکار» امیر را قبل از مراتب خشم و غضب بونصر تشریح مینمود.

یا مثلا در جمله‌ی زیر:

«... و دیگران در تحویل تعجیل ومسارعت مینمودند و بایکدیگر پیشدستی و مسابقت میکردند.» (از کلیله و دمنه).

که قسمتی از حکایت «ماهیخوار» است گفته میشود که ماهیان ساده‌لوح پس از شنیدن گفتار حیله‌گرانه‌ی ماهیخوار درصدد نقل‌مکان به «آبگیری» دیگر برآمدند و... در تحویل تعجیل و مسارعت مینمودند و با یکدیگر پیشدستی و مسابقت میکردند...» که ممکن هم بود جمله را باین شکل درآورد:... و دیگران در تحویل با یکدیگر پیشدستی و مسابقت میکردند و تعجیل و مسارعت مینمودند...

بدیهیست که در اینجا و در کلیه‌ی جملات مرکب پیوسته سخنی از «اعضای غیر مستقل» نمیتواند بمیان آید. عایدها نیز قانون ویژه‌ی خود دارند و در همه جا ممکنست ظاهر شوند:

«پس برادر مهتر ایشان روی بتجارت آورد، سفری دور دست اختیار کرد و با وی دو گاو بود یکی را شتر به نام و دیگری را بندبه...» (از کلیله و دمنه).

«روز آدینه پیش از نماز... امیر بشکار رفت و استادم و همه‌ی قوم با وی بودند... و کار نیکو رفت وبسیار شکار یافتنداز هر نوع. (ازتاریخ‌بیهقی).

در مثال اول «برادر مهتر» در فراکرد اولی در نقش نهاد آمده است و در فراکرد دوم همین ترکیب بعنوان عاید در شکل «وی» آمده و چون متمم با واسطه است سرافزوده‌ی «با» نیز او را مشایعت کرده است. در مثال دوم نیز «امیر» در فراکرد اول در نقش نهاد است و چون در فراکرد دوم وظیفه‌ی متمم باواسطه را عهده‌دار گردیده در شکل «وی» همراه با «با» آمده است.

درخصوص مطابقت اشکال گرامری گزاره‌ها نیز باید گفت که این مطابقت

ارتباطی با وابسته‌ها و پیوسته‌ها ندارد و از آنجاییکه فراکردهای جمله‌ی مرکب تشکیل یك واحد منسجم میدهند الزاما این مطابقت همیشه باید موجود باشد. این مطابقت نیز بطوریکه دیده‌ایم در شکل گرامری گزاره‌ها خودنمایی میکند. یکی دو نمونه:

«دیگر روز قاضی بیرون رفت و خلقی بنظاره ایستادند.» (از کلیله و دمنه).

«و درست آن را ماند که عود برآتش نهند و فوائد نسیم آن بدیگران برسد و جرم آن سوخته شود...» (از کلیله و دمنه).

«تو این مزاج داری و سخن تو برهنر تو راجح است و شیر بحدیث تو فریفته شد...» (همانجا)

در مثال اول گزاره‌ی فراکرد اولی در گونه‌ی مطلق ماضی و گزاره‌ی فراکرد دوم نیز در همان گونه است و یقین است که گزاره‌ی دومی را مثلا در شکل «خواهند ایستاد» و یا «می‌ایستند» نمیتوان آورد. در مثال دوم نخستین گزاره در شکل آئوریست است دیگر گزاره‌ها نیز همانطور. در اینجا نیز مسلم است که گزاره‌های بعدی نمیتوانند در شکل دیگری (مثلا گونه‌ی نقلی ماضی) بیایند. در مثال سوم نیز گزاره‌ی فراکرد اولی در زمان حال و گزاره‌ی فراکرد دومی در گونه‌ی مطلق ماضی است. درست است که در اینجا این گزاره میتواند در گونه‌ی نقلی ماضی و یا در اشکال حال و مضارع و مستقبل بیاید، ولی هرگز نمیتواند مثلا در شکل آئوریست باشد.

با این ترتیب بررسی دومین نوع از انواع مهم جملات مرکب پیوسته را بپایان بردیم و اینك میپردازیم ببررسی انواع دیگر این جملات.

۳ـ جملات مرکب پیوسته با علاقه‌ی «توزیعی»

اصطلاح «علاقه‌ی توزیعی» را بطور مشروط برای مواردی برگزیده‌ایم که گوینده یا نویسنده پیرامون مطلب معینی بتوصیف و تصویر دست‌زده و میخواهد تمامی جوانب آنرا آشکار سازد. از نقطه‌ی‌نظر نویسنده البته اینعمل چیزی جز توصیف و بیان نیست ولی از نظر گرامری و مناسبات بین فراکردها باید قبول کرد که هریك از آنها قسمتی از «بار توصیف» را بردوش دارند و حمل بار را بین خود تقسیم و توزیع مینمایند. از این‌گونه جملات مرکب پیوسته در ادبیات کلاسیك زیاد است و بخصوص در کلیله و دمنه با نظایر بسیار جالبی از آنها برخورد شده است. توضیح فکر را بهتر است از یکی دو مثال نسبتا ساده‌تر آغاز نمود:

«کار ری و جبال چنین شد و لشگری بدان آراستگی زیر ورو گشت و حال خراسان چنین و از هر جانب خللی... (از تاریخ بیهقی).

در این عبارت وضع داخلی نواحی ری و جبال (البرز)، وضع لشگر، وضع

خراسان و سایر نقاط کشور تشریح میگردد. بین مطالب فراکردها علاقه‌ی سببی موجود نیست و تنها میتوان گفت که همزمانی وجود دارد و این همزمانی نیز چیزی جز تصویر و توصیف نیست.

مثالی دیگر از گلستان سعدی:

«... صندوق تربت پدرم سنگین است و کتابه رنگین و فرش رخام انداخته و خشت پیروزه در او بکار برده، بگور پدرت چه ماند، خشتی دو فراهم آورده و مشتی دو خاك برآن پاشیده...» (از گلستان).

در اینجا نیز غنی‌زاده‌ای گور پدر خود را با گور پدر فقیرزاده‌ای مقایسه میکند. بین فراکردها مناسبات سببی و زمانی (توالی زمانی) وجود ندارد، فراکردها صرفا برای توصیف و تشریح گورها بکار رفته‌اند و هریك جزئی از توصیف را برعهده دارند.

مثالی دیگر از کلیله و دمنه:

«کیست که بر قضای آسمانی مقاومت یارد پیوست و در این عالم بمنزلتی برسد و از نعمت دنیا شربتی بدست او دهند که سرمست و بیباك نشود و در پی هوی قدم نهد و در معرض هلاك نباشد و... و با لئیمان حاجت پردازد و خوار نشود و بر شریر فتان مخالطت گزیند و در حسرت و ندامت نیفتد و صحبت سلطان اختیار کند و بسلامت بجهد.» (از کلیله و دمنه).

جمله‌ی مزبور در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی است (ببحث مربوطه مراجعه شود) که گزاره‌ی فراکرد پایه («کیست») در ابتدای جمله آمده و خود فراکرد پیرو نهادی عبارت از یك جمله‌ی مرکب پیوسته‌ی بسیار مشروح با علاقه‌ی «توزیعی» میباشد. در این فراکرد پیرو که خود شامل چندین فراکرد پیوسته است خصوصیات شخص غیر موجودی تشریح میگردد که بتواند چنین و چنان باشد و... چنین و چنان هم نشود. در نمونه‌ی بالا فقط شش فراکرد را آوردیم، در اصل یك فراکرد دیگر هم بود که ذکر آن دیگر لازم بنظر نرسید.

نمونه‌ی کاملتری نیز از کلیله و دمنه داریم:

«و مشفق‌تر زیردستان آن است که در رسانیدن نصیحت مبالغت واجب بیند و بمراقبت جوانب مشغول نگردد، و بهتر کارها آن است که فاتحتی مرضی و عاقبتی محمود دارد، و دلخواه‌تر ثناها آن است که برزبان گزیدگان و اشراف برود، و موافق‌تر دوستان آن است که از مخالفت بپرهیزد و در همه‌ی معانی مواسات کند، و پسندیده‌تر سیرتها آن است که بتقوی و عفاف کشد، و توانگرتر خلایق آن است که در بند شره و حرص نباشد، و کاملتر مردمان آن است که بطر نعمت بدو راه نیابد.» (از کلیله و دمنه).

مثال بالا بطرز دیگری شکل گرفته است. در اینجا بهترین و کاملترین

اشخاص و اشیاء و رویدادها (مشفق‌ترین زیردستان، بهترین کارها، دلخواه‌ترین ثناها، موافقترین دوستان، پسندیده‌ترین سیرتها، توانگرترین خلایق، کاملترین مردمان) تصویر میشوند و در مجموع نویسنده خواسته است تصویر کاملی از «بهترین»ها را فراهم آورد.

و بالاخره مثالی بسیار جالب داریم از کلیله و دمنه. این مثال مربوط است بموقعی که شیر بدون تأمل کافی و پس از شنیدن صدای نعره‌ی «شتر به» دمنه را برای تفحص از منشاء صدا اعزام میدارد و پس از اندکی از کرده پشیمان میگردد، خود را سرزنش میکند که چرا با عجله و شتاب در چنین امر مهمی اقدام کرده است. شیر با خود چنین می‌اندیشد:

«چه هر که بردرگاه پادشاهان بی‌جریمه جفا دیده باشد و مدت رنج و امتحان او دراز گشته، یا مبتلا بوده بدام مضرت و تنگی معیشت، یا آنچه داشته باشد از مال و حرمت بباد داده، یا از عملی که مقلد آن بوده است معزول گشته، یا شریری معروف که بحرص و شره فتنه جوید و باعمال خیر کم گراید، یا صاحب جرمی که یاران او لذت عفو دیده باشند و او تلخی عقوبت چشیده، یا در گوشمال با ایشان شریك بوده و در حق او مبالغت زیادتر رفته، یا در میان اکفاء خدمتی پسندیده کرده و یاران در احسان و ثمرات بروی ترجیح یافته، یا دشمنی در منزلت بروی سبقت جسته و بدان رسیده، یا از روی دین و مروت اهلیت اعتماد امانت نداشته، یا در آنچه بمصونت پادشاه پیوندد خود را منفعتی صورت کرده، یا دشمن سلطان بر او التجا کرده و در آن قبولی دیده... بحکم این موجبات پیش از امتحان و اختیار پادشاه را تعجیل نشایست فرمود در فرستادن او بجانب خصم و محرم داشتن او براز سیاست...» (از کلیله و دمنه).

بطوریکه دیده میشود شیر پس از اعزام دمنه متوجه خطای خود میشود و یکایك خصوصیات احتمالی موجود در دمنه را (شغالی را که سالها بردرگاه او محروم زیسته) برمیشمرد و در آخر نتیجه میگیرد که «... بحکم این موجبات پیش از امتحان و اختیار...» نمیبایستی تعجیل میکرد. بازهم دیده میشود که‌بین فراکردهای مختلف بالا مناسبات سببی و توالی زمانی موجود نیست و فقط جنبه‌های منفی قاصد تشریح میگردد.

از نقطه‌ی نظر ابزار گرامری بیان پیوستگی باید گفت که در فارسی تنها با پیوندك «و» برخورد کردیم و ظاهرا نیز باید تنها همین پیوندك بتواند عهده‌دار انجام چنین وظیفه‌ی تصویر وتوصیف گردد.

از نظر ترتیب توالی فراکردها ظاهرا نبایستی محدودیتی در بین باشد، زیرا در توصیف و بیان پدیده‌ها و اشخاص و اشیاء در شکل فراکردهای مجزا و مستقل تنها نظر و سلیقه‌ی گوینده و نویسنده میتواند عامل تعیین‌کننده‌ی محل

فراکردها باشد. هر کدام از خصوصیات که بنظر او مهمتر باشد قطعا مقدمتر خواهد آمد.

در خاتمه باید تذکر داد که تاکنون درخصوص ساخت گرامری فـراکردها صحبتی نکرده‌ایم و از این ببعد نیز نخواهیم کرد، زیرا این فراکردها واحدهای نحوی مستقلی هستند که میتوانند در اشکال گوناگون (از جمله‌ی ساده‌ی یك ترکیبی ودو ترکیبی وناقص گرفته‌تا پیچیده‌ترین انواع جملات‌مرکب) بیان‌شوند.

٤ـ جملات مرکب پیوسته با علاقه‌ی خلافی

زیر عنوان «علاقه‌ی خلافی» گروه زیادی از جملات مرکب پیوسته را گـرد آورده‌ایم که هرچند در جزئیات معنایی و در شکل گرامری اختلافات بیش و کمی با هم دارند، ولی در تمامـی آنها یك جنبه‌ی عمومی و مشترك نیز وجـود دارد. جنبه‌ی مشترك مزبور عبارت از اینست که مضمون فراکرد اولی و دومی بنحوی از انحاء مخالف و متناقض یکدیگر است و خواننده پس از آگاهی بـر مضمون فراکرد اولی انتظار نتیجه‌ی منطقی و معقولی را از مضمون فراکرد دوم دارد، ولی در این فراکرد با مخالف آن روبرو میشود. صرفا بدلیل همین اختلافات معنایی نیز پیوندکهای پیوستگی گوناگونی در این دسته از جملات بکار گرفته میشود تا بتوان اختلاف مزبور را از آن راه بیان نمود.

بهتر است قبلا نمونه‌هایی از هریك از انواع این جملات آورد تافکر روشنتر گردد:

۱ـ «دمنه گفت چنین است، لیکن هر که از خطر بگریـزد خطیر نشود.» (از کلیله و دمنه).

۲ـ «من (بونصر مشکان) میدانم که در این باب چه باید کرد، اما زهـره نمیدارم که بگویم.» (از تاریخ بیهقی).

۳ـ «بیچاره سوگند میخورد و سود نداشت.» (از کلیله و دمنه).

٤ـ «و گویند دشمن بملاطفت دوست نگردد، بلکـه طمع زیـادت کند.» (از گلستان).

٥ـ «قیمت شکر نه از نی است که آن خاصیت وی است.» (از گلستان).

٦ـ «هر سخن که از سر نصیحت و شفقت رود و از استماع آن شنونده را کراهت فزاید بر اداء آن دلیری نتوان کرد، مگر بعقل و تمیز شنونده ثقتی تمام باشد.» (از کلیله و دمنه).

۷ـ «و تأکید علما در تجنب از آن مقرر است، و اگر نه تمام گفته شدی.» (از کلیله و دمنه).

۸ـ «خواجه‌ی بزرگـ و من در این باب بسیار بگفتیم و عاقبت کـار باز نمودیم، سود نداشت.» (از تاریخ بیهقی).

دقت در مثالهای بالا نشان میدهد که سه مثال اول و مثال هشتم از لحاظ مضمون با هم شباهت دارند. حتی میتوان پیوندکهای آنها را نیز با هم تعویض نمود. معهذا اختلاف جزئی در معنای آنها مشهود است. در هر چهار مثال اگر پس از نخستین فراکرد نوشته شود: پس... لازم می‌آید که چیزی خلاف آنچه در فراکرد دوم بکار رفته گفته شود. مثلا:

ـ دمنه گفت چنین است، پس باید از خطر گریخت...

ـ من میدانم که در این‌باب چه باید کرد، پس باید هر چه میدانم بگویم...

ـ بیچاره سوگند میخورد، پس باید فایده‌ی حاصل کند...

ـ خواجه‌ی بزرگ‌ـ‌ومن‌بسیارگفتیم وعاقبت‌کارنمودیم،پس سودمندگردید...

در مثال چهارم نیز مفهوم خلاف بطرز دیگری جلوه میکند: دشمن با ملاطفت دوست که نمیگردد سهل است، در دشمنی جری‌تر و طماع‌تر هم میشود.

در مثال پنجم درست نبودن فکر مندرج در فراکرد اول توسط فراکرد دوم توضیح داده میشود.

در مثال ششم وضعیت چنین است که پس از اتمام فراکرد اولی نتیجه‌ی منطقی معینی بدست می‌آید، ولی در فراکرد دومی یگانه حالت استثنائی که ناقض نتیجه‌ی اولی است گفته میشود.

در مثال هفتم وضعیت کاملا متفاوتی وجـــود دارد. در اینجا ضدیت بین مضمون دو فراکرد کاملا آشکار است و نشان داده میشود که اگر مضمون فراکرد اولی نبود مضمون فراکرد دومی بطور قطع ویقین اجرا میشد. درحقیقت مضمون فراکرد اولی مانع اجرای مضمون فـراکرد بعدی است و این خود بهترین دلیل تناقض و اختلاف بین آنهاست.

با این ترتیب مشاهده میشود که علیرغم اختلافات نسبتا زیاد معنایی در مناسبات بین فراکردها بازهم مفهوم خلاف و تناقض در همه‌ی آنها مشترك است. این علاقه در اصل نوعی از علاقه‌ی سببیت، منتها در خلاف جهت، میباشد.

بدلیل اختلافات مضمونی موجود بین انواع جملات این گروه طبعا باید در ابزار گرامری بیان پیوستگی نیز تنوع موجود باشد و چنین نیز هست. مهمترین و اصیلترین پیوندك این گروه همانا پیوندکهای «ولیکن»، «اما»، «ولی» و «و» (در معنای «اما») میباشند. گاهی نیز این پیوندکها میتوانند بدلیل آشکار بودن جای خود حذف شوند و جای خود را به ویرگول بدهند. خود این واقعیت نیز دال بر آن است که هرگاه بین فراکردها ویرگول گذاشته شود طبعا باید یکی از همین چند پیوندك اصیل حذف شده باشد.

چند مثال برای پیوندکهای مزبور:

«گفتند نیکورأی است، **لیکن** بی‌معاونت‌تو نقل‌ممکن‌نگردد.» (ازکلیله‌ودمنه).

«دمنه گفت بدانستم، **ولیکن** هر که بملوك نزدیکی جوید برای طعمه و قوت

نباشد...» (همانجا).
«شتر به‌گفت در جنگ ابتدا نخواهم کرد، **اما** از صیانت نفس چاره‌نیست.» (همانجا).
«گفت دریغ ندارم، **اما** مدت گیرد و ساعت تا ساعت صیادان بیایند وفرصت فائت گردد.» (همانجا).
«جوهر اگر در خلاب افتد همچنان نفیس است **و** غبار اگر بفلك رسد همان خسیس.» (از گلستان).
«هنرمند هرجا که رود قدر بیند و درصدر نشیند، **و** بیهنر لقمه چیند و سختی بیند.» (از گلستان).
و اینك مثالی نیز برای پیوندك «بلکه»:
«و نشاید پادشاهان را که هنرمندان را بخمول اسلاف فرو گذارند و بیهنران را بوسایل موروث و بی‌هنر مکتسب اصطناع فرمایند، **بلکه** تربیت پادشاه برقدر منفعت باید.» (از کلیله و دمنه).
و چند مثال نیز برای دیگر پیوندکها:
«و قزوین را شهری نیکو دیدم، بارویی حصین و کنگره بر آن نهاده و بازارهایی خوب، **مگر آن** که آب در وی اندك بود و منحصر بکاریزهایی در زیر زمین.» (از سفرنامه).
«بحقیقت مرا اجل اینجا آورده **وگرنه** چه مانم بصحبت شیر: من او را طعمه و او مرا طامع...» (از کلیله و دمنه).
«و صحبت عاقل را ملازم باید گرفت، **اگرچه** بعضی از اخلاق او در ظاهر نامرضی باشد.» (همانجا).
بطوری که گفته شد گاهی بین فراکردهای اینگونه از جملات مرکب پیوسته اصولا از پیوندکی استفاده نمیشود ولی بآسانی میتوان آنرا که یکی از همین پیوندکهای اصلی است (لیکن، ولی، اما...) حدس زد:
«گفت در خدمت من خرگوشی فرستاده بودند، (اما) در راه شیری بستد.» (از کلیله و دمنه).
«ای پسر، کرم آن است که عفو کنی، وگر نتوانی تو نیز دشنامش ده، (اما) نه‌چندان که انتقام از حد درگذرد.» (از گلستان).
درخصوص ترتیب توالی فراکردها نیز باید گفت که همیشه فراکرد نمودار فکر خلاف در جای دوم قرار میگیرد.
عایدها نیز در اینجا طبق قانون خود میتوانند و باید بکار روند:
«و قزوین را شهری نیکو دیدم... مگر آن‌که آب **در وی** اندك بود...» (از سفرنامه).
در این مثال اسم «قزوین» در فراکرد اولی در نقش نهاد بکار رفته، ولی در

فراکرد دوم نقش قید مکان را دارد ولذا بصورت عاید «وی» همراه با «در» بکار رفته است.

در مورد موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها نیز بسهولت میتوان از روی مثالهای آورده شده نمونه‌های فراوانی بدست آورد. تصور نمیرود لزومی برای ارائه‌ی نمونه در میان باشد.

۵ـ انواع دیگر جملات مرکب پیوسته‌ی فارسی

غیر از چهار نوع اصلی مناسبات پیوستگی که ذکر آن گذشت گاهی با نمونه‌های دیگری از این جملات نیز برخورد میشود که بدشواری میتوان آنها را در زمره‌ی یکی از چهار نوع بالا گنجانید. اما واقعیت اینست که باید اینها را نیز جزء جملات پیوسته شمرد، چه آنها واجد کلیه‌ی مشخصات آن جملات میباشند. بعنوان مثال جمله‌ی زیر را از گلستان سعدی نقل میکنیم:

«بیهنران هنرمندرا نتوانند که ببینند، همچنانکه سگان بازاری سگ‌صیادرا.»

شکی نیست که عبارت بالا را باید یك جمله‌ی مرکب دانست و ضمنا با احتمال قریب بیقین باید آنرا از نوع پیوسته شمرد، نه وابسته. شاید کسی اعتراض کند و بگوید که نمونه‌ی بالا یکی از انواع جملات مرکب وابسته بافراکرد پیرو مقایسه‌ای است که در آن فراکرد پیرو در حالت پس‌آیی آمده است. در این صورت باید گفت که اولا بفرض که چنین باشد، پس لازم است قبول کرد که پیوند وابستگی تا حد اعلا تضعیف گردیده و به پیوستگی رسیده است و ثانیا بفرض آنکه این پیوند را تضعیف شده انگاریم، نمونه‌ی زیر را که از کلیله و دمنه نقل شده و بسیار شبیه اولی است چه میتوان نامید؟

«و اگر حجابی در راه افتد مصالح معاش و معاد خلل پذیرد، همچنانکه سگی برلب جویی استخوانی در دهن داشت، عکس آن در آب بدید، پنداشت که استخوانی دیگر است، از شره دهان باز کرد تا آنرا بگیرد، آنچه در دهن داشت بباد داد.»

آیا بازهم میتوان مدعی شد که جمله‌ی بالا حالت پس‌آیی یك فراکرد پیرو مقایسه‌ای است؟ ـ هرگز. بدلیل آنکه تنها در جملات مرکب پیوسته است که فراکردها از لحاظ معنایی و گرامری چهارچوب خشکی ندارند و محدودیتی قاطع در آنها نیست و نویسنده میتواند با استفاده از همین «آزادی» بیان تا هرجا که مایل باشد فکر را ادامه دهد. پس بهتر است معتقد شد که نمونه‌های مزبور مربوط بجملات مرکب پیوسته باعلاقه‌ی مقایسه‌ای هستند و با این‌ترتیب پاسخی منطقی و علمی برای پرسش یافت.

نمونه‌ی دیگری نیز درتاریخ بیهقی دیده‌ایم که جالب‌است واینك نقل‌میشود:

«قلعه‌ای دیدیم سخت بلند و نردبان پایه‌های بی حد و اندازه، چنانکه

بسیاری رنج رسیدی تا کسی بر توانستی شد.» (از تاریخ بیهقی).

جملهٔ بالا نیز مسلما یك جملهٔ مرکب پیوسته است و علاقهٔ بین فراکردها را میتوان علاقهٔ بیان چگونگی نامید.

نتیجه‌ای که میتوان از این گفته‌ها گرفت این است که در فارسی کلاسیك و در مراحل اولیهٔ فارسی دری کاربرد جملات مرکب پیوسته رواجی کامل داشته و این نوع جملات مرکب برای بیان آزادانهٔ فکر زمینهٔ مساعدی را تشکیل میداده است. اما بتدریج که پیوسته‌ها بوابسته‌ها نزدیك شده‌اند درحقیقت مثل اینست که فراکردها را در چهارچوب معنایی ــ صوتی ــ گرامری معینی محدود و مقید نموده و کوشیده‌اند تا از کاربرد جملات طولانی، خسته‌کننده و احیانا نامفهوم جلوگیری نمایند و باصطلاح از یکنوع «بی‌بندوباری» گرامری در ساخت جملات جلوگیری بعمل آورند.

جملات مرکب وابستهٔ فارسی

تعریف و اطلاعات عمومی

شکی نیست که در بررسی جملات مرکب وابسته قبل از هر چیز باید عناصر متشکلهٔ این جملات یعنی فراکردها را بخوبی شناخت. در دورانی که هنوز خود جملات مرکب و نیز اجزاء متشکلهٔ آنها چندان خوب شناخته نشده بودند تقسیم‌بندیهایی بعمل میآمد، ولی این تقسیم‌بندیها عموما نارسا، غیر دقیق و احیانا نیز اشتباه‌آلود بود و این نیز کاملا طبیعی است.

نظری اجمالی بتاریخ تقسیم‌بندی جملات مرکب وابسته در یکی از زبانهای هندو اروپایی و ترسیم خطوط اصلی پیشرفت تدریجی آن مدعای ما را ثابت میکند. ما بعنوان نمونه زبان روسی را برگزیده‌ایم که خود با آن آشنایی داریم. اینك نیز بتاریخ بسیار کوتاه تقسیم‌بندی جملات مرکب وابسته در آن زبان اشاره میکنیم.

بررسی جملات مرکب وابسته در زبان روسی و کوشش در تقسیم‌بندی آنها در روسیه در حدود ۱۵۰ سال تاریخ دارد. نخستین بررسی اصولی در این باره در ۱۸۳۱ میلادی توسط دانشمند زبانشناس روسی بنام آ. واستوکوف آغاز شد. واستوکوف معتقد بود که فراکرد پیرو میتواند به نهاد و یا گزاره مرتبط گردد و آنها را مشخص و معین نماید. دیده میشود که فکر نقش تعیین‌کنندهٔ فراکرد پیرو درقبال فراکرد پایه (که البته فکری درست ولی بسیار محدود است) برپایهٔ شناخت محدود اجزاء جملهٔ مرکب وابسته بمیان آمده است.

لیکن بتدریج فکر نقش و وظیفهٔ فراکرد پیرو درقبال فراکرد پایه صورت تعمیم یافته‌تری بخود گرفت و تقسیم‌بندیهایی که از اواسط سدهٔ گذشته در جملات مرکب وابستهٔ روسی بعمل آمد مبتنی بر **وظیفهٔ عمومی (نه فقط**

تعیین‌کننده) فراکرد پیرو درقبال فراکرد پایه بود. برای روشن شدن مطلب بچند تن از نمایندگان برجسته و خلاصه‌ی عقاید آنان اشاره میکنیم.

در ۱۸٤۰ دانشمند زبانشناسی بنام ن. گرەچ تمام فراکردهای پیرو زبان روسی را بفراکردهای پیرو اسمی و صفتی و قیدی تقسیم کرد که البته هسته‌ی مرکزی آنها بازهم ارتباط فراکرد پیرو با اعضای فراکرد پایه بود. آکادمیسین ای. داویدوف نیز در ۱۸۵۲ ضمن اینکه همان سه نوع فراکرد پیرو را تشخیص میداد گامی بجلو برداشت و آنها را با اصطلاحات دقیقتری (پیروهای اسمی و صفتی‌وظرفی ــ بجای‌قیدی) نامید وبدین‌ترتیب اصطلاح نحوی«قیدی» را بااصطلاح صرفی «ظرفی» عوض نمود. ضمنا داویدوف خود پیروهای ظرفی را به پیروهای زمانی و مکانی و چگونگی و سببی قسمت کرد.

تا اینجا گامی که توسط داویدوف بجلو برداشته شده کاملا مشهود است. اما البته دانش نحو زبان روسی بهمین‌جا نمیتوانست اکتفا نماید. دانشمند زبانشناس مشهور روس بنام ف. بوسلایف در ۱۸٦۳ تقسیم‌بندی جملات مرکب وابسته‌ی روسی را برمبنای جدیدی بنا نهاد. او اظهار عقیده کرد که هریك از اعضای فراکرد پایه باستثنای گزاره میتوانند بوسیله‌ی فراکرد ساده‌ای بیان شوند. دیده میشود که بوسلایف عقیده‌ی کاملا جدیدی را ابراز داشته است که شالوده‌ی آنرا جانشینی فراکرد پیرو نسبت باعضای فراکرد پایه (باستثنای گزاره) تشکیل میدهد. این عقیده مبنای نظریه‌ی مشهور تقارن وظیفه‌ای (آنالوژی فونکسیونل) گردید.

بوسلایف بقدری در نظر خود پافشاری میکرد که حتی میگفت اگر فراکرد پیرو جانشین یکی از اعضای فراکرد پایه نگردد اصولا فراکرد پیرو نخواهد بود و در این صورت مجموعه‌ی حاصله یك جمله‌ی مرکب پیوسته را تشکیل میدهد. دیده میشود که در آن دوره هنوز مسئله‌ی معادل بودن فراکرد پیرو با یکی از اعضای فراکرد پایه متداول بوده و همه تصور میکرده‌اند که فراکرد پیرو چیزی جز عضو گسترش یافته‌ی جمله‌ی ساده نیست. این تصور البته با موازین کنونی زبانشناسی تصوری نادرست است و بدون شك ناشی ازاختلاط زمره‌های منطقی و گرامری و یا اختلاط زبان و تفکر در آن دوره بوده است.

در نیمه‌ی دوم سده‌ی گذشته فکر تقارن وظیفه‌ای کم وبیش مورد انتقاد قرار گرفت و علائم انصراف از آن آشکار گردید. ولی بهرحال ملاك عمومی، یعنی **ملاك وظیفه‌ی فراکرد پیرو درقبال فراکرد پایه** بقوت خود باقی ماند.

بالاخره در اوایل سده‌ی کنونی پروفسور و. بوگورودیتسکی (V. Bogoroditsky) پس از مدتها پژوهش و تحقیق در تقسیم‌بندی‌های متداول پیشنهاد مهم و جالبی را مطرح کرد و گام جدیدی در راه تکمیل حل این مسئله برداشت. او نسبت بانطباق فراکردهای پیرو با اعضای جمله‌ی ساده

شدیدا اعتراض کرد و پیشنهاد نمود که در تقسیم‌بندی این واحدهای زبانی باید سه نکته‌ی زیر رعایت شود:

– فراکرد پیرو بچه عنصری مربوط است؟

– در بیان وابستگی فراکرد پیرو بفراکرد پایه چه عناصری (از آن جمله عنصر آهنگ ادا) بکار میروند؟

– خود فراکرد پیرو در هر حالت بخصوص چه معنایی دارد؟

بخوبی دیده میشود که بوگورودیتسکی با این پیشنهاد خود از دایره‌ی تقارن وظیفه‌ای با گامهای بلندی دور شده و بسوی یك تقسیم‌بندی منطقی‌تر شتافته است. او از یك طرف وظیفه‌ی فراکرد پیرو را درقبال فراکرد پایه منظور نظر دارد (ملاك وظیفه) و ار سوی دیگر ابزار گرامری بیان وابستگی (وبخصوص آهنگ ادا) را از نظر دور نداشته است و این نکته حاکی از عمق اندیشه‌ی او در شناخت این واحد پیچیده‌ی نحوی میباشد. بالاخره نیز بوگورودیتسکی مناسبات متقابله‌ی معنایی بین دو جزء را مورد توجه قرار داده است. باید گفت که همین سه عامل هستند که در حال حاضر نیز با تفاوتهایی عناصر اصلی تقسیم‌بندی جملات مرکب وابسته را تشکیل میدهند. یگانه عیب این پیشنهاد اینست که مسئله‌ی وحدت کامل گرامری فراکردهای جمله‌ی مرکب در آن بطرز چشمگیری مطرح نیست و در پرده‌ی ابهام مانده است.

با وجود این گام مهم و بزرگ بازهم ترك سنن قدیمی کاری دشوار بود. تکیه بر ملاك سنتی، یعنی ملاك وظیفه‌ای بازهم ادامه داشت (و دارد)[1].

در سال ۱۹۳۷ دانشمند زبانشناس دیگر روس بنام آ.شاپیرو تقسیم‌بندی جدیدی را که صددرصد برملاك ساختمانی متکی است پیشنهاد میکند. شاپیرو تمام جملات مرکب وابسته‌ی روسی را برحسب وجود یا عدم وجود اعضای غیر مستقل در فراکرد پایه بدو دسته‌ی بزرگ قسمت میکند. درحقیقت نیز شاپیرو برمبنای این ملاك خود که صرفا یك ملاك ساختمانی است تمام جملات مرکب وابسته را بد ودسته‌ی تحلیلی (آنالیتیك) و ترکیبی (سنته‌تیك) قسمت کرده

۱– بی‌مناسبت نیست گفته شودکه آلفرد آرندس در اثر علمی خود که در ۱۹۴۱ منتشر ساخت در مورد تقسیم‌بندی جملات مرکب وابسته‌ی فارسی از راهی مغشوش و پیچیده حرکت کرد. از یکطرف حروف ربط را تقسیم‌بندی کرد و از سوی دیگر نیز کلیه‌ی جملات مرکب وابسته‌ی فارسی را از لحاظ وظیفه‌ی فراکردپیرو در قبال فراکرد پایه بدو دسته‌ی بزرگ قسمت کرد و معلوم نیست هدف او از این پراکنده‌کاری چه بوده است. معلوم است که اثر آرندس در زمان خود بسیار ارزشمند بوده و دارای نکات بسیار جالبی است. شاید این دانشمندخواسته است حدفاصلی برگزیند، ولی باید اذعان داشت که بهیچوجه کامیابی نداشته است، زیرا اختلاط دو ملاك در طی تقسیم‌بندی گناهی است که پوزش‌پذیر نمی‌باشد. ا. ش.

است و بس. و می‌بینیم که تکیه برچنین ملاکی نمیتواند دربرگیرنده‌ی تمامی خواسته‌های پژوهشی باشد.

از ۱۹۵۰ ببعد مجددا جنبشی در جهت تغییر ملاك تقسیم‌بندی بوجود آمد و قبل از هر چیز مقاله‌ی شاپیرو مورد توجه قرار گرفت. اما از این مقاله فقط هسته‌ی سالم و مترقی آن که همانا لزوم دخالت دادن عنصر ساختمانی است برداشته شد. پروفسور دانشگاه مسکو بنام ن. پاسپلوف ضمن بحث رساله‌ی شاپیرو متذکر میشود که وی در مقاله‌ی خود اشتباهات گذشته را بخوبی نشان داده است و نظریه‌ی وحدت فراکردهارا بدرستی‌طرح نموده است.اما تقسیم‌بندی وی محتقا کامل نیست. مقصود پاسپلوف هم آشکارا این بود که نباید تنها بر ملاك ساختمانی متکی گردید.

در ۱۹۵٦ پاسپلوف در مقاله‌ی دیگری مینویسد که ساختمان جملات مرکب وابسته فقط از راه مناسبات بین دو فراکرد (ملاك وظیفه) تعیین نمیشود، بلکه باید بخصوصیات ویژه‌ی علایق وابستگی و بطرز شکل‌گیری این علایق نیز توجه زیادی داشت (ملاك ساختمانی). دیده میشود که پاسپلوف ضمن تأیید نظر قدیمی مبنی براهمیت رل فراکرد پیرو درقبال یکی از اعضای فراکرد پایه و یا تمامی آن (ملاك وظیفه) از لحاظ ساختمانی نیز نظر بوگورودیتسکی را در شکل تکامل یافته‌تری بیان داشته است. پاسپلوف در این ملاك خود اولامسئله‌ی وحدت گرامری فراکردها را منظور داشت، ثانیا بمسئله‌ی وحدت فرم و مضمون توجه کافی مبذول داشته و بالاخره نیز عناصر تقارن وظیفه‌ای را از نظر دور نداشته است.

در ۱۹۵٤ ای. آبراموویچ گام مهم دیگری در راه‌داخل کردن عنصرساختمانی در تقسیم‌بندی برداشته و مینویسد که تا این هنگام مسائلی نظیر وابستگی متقابله‌ی اشکال گرامری گزاره‌های فراکردهای جمله‌ی مرکب و ترتیب توالی آن فراکردها در تقسیم‌بندی کمتر مورد توجه بود و در مسئله‌ی ساختمانی تنها از حروف ربط و اعضای غیر مستقل صحبت میشد. این یادآوری آبراموویچ بنظر ما بسیار مهم است، چه در غیر اینصورت بررسیهای ما یکطرفه و ناقص میماند.

مقارن همین سالها بود که گرامر سه جلدی بسیار بزرگ و ارزشمند زبان روسی از طرف آکادمی علوم‌شوروی برپایه‌ی آخرین‌کامیابیهای‌دانش زبانشناسی منتشر شد. در این کتاب ضمن بحث از تقارن وظیفه‌ای گفته میشود که این تقسیم‌بندیها غیر کامل و تا حدود زیادی شرطی است، زیرا برخی از فراکردهای پیرو (مثلا فراکرد پیرو نتیجه‌ای و فراکرد پیرو زمانی) عضو متناظری در بین اعضای جمله‌ی ساده ندارند. در پایان این بحث نیززبانشناسان گردآورنده‌ی این گرامر بزرگ و پر ارزش مینویسند که نبایددر جستجوی توازی بین‌فراکردهای پیرو و اعضای جمله‌ی ساده بود و نباید انتظار داشت که هر عضو جمله‌ی ساده

الزاما فراکرد پیرو همتایی داشته باشد. در عین حال نیز نباید منکر مترادفات نحوی بود، زیرا مناسبات ترادف نحوی (مثلا مترادف بو دن یك فراکرد با یك ترکیب و یا عبارت) بین فراکرد پیرو و اعضای فراکرد پایه در اکثر موارد بخوبی احساس میشود و نباید از آن چشم پوشید. تصور میرود نتوان بیانی موجزتر و رساتر از این برای آشکار ساختن اصل و چگونگی جملهی مرکب و فراکردهای آن ذکر کرد.

از آن ببعد رفته رفته تمامی عناصر و عواملی که در تقسیم‌بندی باید درنظر گرفته شود شناخته شد، زیرا خود جملات مرکب وابسته و اجزاء متشکله‌شان کاملا شناخته شدند. اما آنچه تاکنون پیشنهاد شده است پیشرفتهای درسمت گسترش راه نظری است و راه عملی و مشخصی ارائـــه نشده است. در اینجا رکودی بس طولانی که متأسفانه تا امروز نیز ادامه دارد بوجود آمد. این رکود ناشی از آن است که با وجودی که زبانشناسان متخصص نحو میدانند کـه در تقسیم‌بندیهای جملات مرکب وابسته باید هم عامل وظیفه و هم عامل گرامری و ساختمانی را منظور کرد، ولی هنوز نتوانسته‌اند تعیین کنند که چگونه و بچه ترتیبی این عوامل را باید **توأما** منظور داشت. براستی نیز مرحله‌ی دشواری در پیش است. دو عامل مهم شناخته شده‌اند و مسلم است که باید هر دو عامل منظور گردند. اما باید از کجا شروع کرد؟ کدام‌عامل را بایدمبنای تقسیم‌بندی قرار داد؟ تا امروز این مسئله حل نشده است. فقط یك نکته برای همه مسلم است و آن اینکه باید یکی از آن دو عامل را مبنای کار گرفت و عامل دیگر را بطور ضمنی، ولی بطور همه جانبه بررسی کرد. یك مسئله‌ی دیگر هم حل شده است و آن اینست که همه‌ی زبانشناسان متفقند که نباید فقط فراکردهای پیرو را تقسیم‌بندی کرد و مثلا گفت: فراکرد پیرو تعیینی، فـــراکرد پیرو نهادی، فراکرد پیرو متممی... بلکه باید گفت: جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی، نهادی، متممی و... تا از این راه اصل مهم وحدت گرامری ــ ساختمانی دو جزء جمله‌ی مرکب رعایت شده باشد.

با این ترتیب دیده میشود که در سالهای اخیر رفته رفته تشتت آراء از بین میرود و در تقسیم‌بندیهای جملات مرکب وابسته پژوهشهای دانشمندان که مبتنی بر شناخت هرچه کاملتر جمله‌ی مرکب است سمت واحدی گرفته است. بدین معنی که هر دسته از محققان زبانشناس با پی بردن به اهمیت رل عناصر گرامری و وظیفه‌ای و صوتی و آهنگی و معنایی یکی از عوامل را که بنظرشان از همه مهمتر میآید مبنای تقسیم‌بندی قرار داده و عامل یا عوامل دیگر را در ضمن بررسی میکنند. این البته راه حلی است و این طرز کار هم‌اکنون نیز ادامه دارد و بنظر میرسد تا هنگامی که اصل مشخص و جامعی در کار تقسیم‌بندی جملات مرکب متداول نگردد ادامه خواهد یافت.

عجالتا هر کسی میکوشد راه تازه، بکر و اصیلی بپندیشد و پس از توجیه کافی آنرا پیشنهاد کند. شکی نیست که چون این تلاش وجود دارد راه نیز پیدا خواهد شد و این پژوهشها و کاوشها دیر یا زود بهره‌ی مطلوب را ببار خواهد آورد. در زبانشناسی امروزی اتکاء بر ملاك وظیفه‌ای اکثریت دارد و این ملاك در مقیاس وسیعتری مبنای کار قرار میگیرد. ما نیز در اینجا همین ملاك را بکار خواهیم گرفت.

برای آنکه روش کار ما بازهم روشنتر گردد باردیگر تأکید میکنیم که در تمام مراحل کار تقسیم‌بندی بر دو اصل زیر تکیه داریم:

۱ــ اصل وحدت گرامری فراکردهای جمله‌ی مرکب. یعنی آنکه فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته اجزائ لاینفك یك واحد تام و منسجم نحوی هستند ونمیتوان یکی از آنها را مجزا از دیگری در نظر گرفت. کمترین تغییر در فراکرد پایه و یا پیرو منجر بتغییر کلی در تمامی جمله‌ی مرکب وابسته میگردد.

۲ــ اصل وحدت فرم و مضمون و یا اصل وحدت معنا و ساخت گرامری. یعنی آنکه هرگونه‌ی معنایی در زبان باید ضرورتا با ابزار گرامری بیان شود. این اصل بخصوص در نحو بسیار مهم است و از بسیاری از اختلافات جلوگیری بعمل می‌آورد. هرگونه تغییر معنا (ولو بسیار نامحسوس) باید الزاما بریك تغییر شکل گرامری و یا بریك تغییر آهنگی متکی باشد.

پیدایش این دو اصل و لزوم بکار بستن توأم آنها محصول پژوهشهای یکصد و چند ساله‌ی اخیر محققان است.

در تقسیم‌بندی جملات مرکب وابسته‌ی فارسی ملاك وظیفه‌ی فراکرد پیرو را درقبال فراکرد پایه مبنای کار قرار خواهیم داد و ضمنا تمام عناصر ساختمانی ازقبیل حروف ربط، اعضای غیر مستقل، عایدها، ترتیب توالی فراکردها و موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها را در نظر خواهیم گرفت. در آخر هر بحث نیز شمه‌ای از ساختمان گرامری ویژه‌ی هریك از انواع ۱٦ گانه‌ی جملات مرکب وابسته‌ی فارسی بیان خواهیم کرد.

انواع جملات مرکب وابسته در فارسی معاصر

مصالح ساختمانی جمله‌ی مرکب و بعبارت دیگر فراکردهای آن بهر شکل و وضعیتی که پس از ترکیب درآیند، بهرحال عبارت از جمله‌ی ساده بوده‌اند. مشاهدات چندین ساله‌ی نگارنده روی جملات مرکب وابسته در زبان فارسی نشان داده است که گاهی بعضی جملات یك ترکیبی، یعنی «کلمه ــ جمله»ها و «جملات نامی» ظاهرا در محل یکی از فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته بکار میروند.

تاکنون وحدت نظر کاملی درخصوص اینکه این واحدها باید فراکرد شمرده

شوند یا خیر بعمل نیامده است. نگارنده نیز درصدد است قبلا نظر خود را پیرامون این مسئله بوضوح اظهار دارد تا در آینده موقعیت روشنی داشته و ضمنا راه را برای تبادل‌نظرها و مباحثات سازنده باز نگاه دارد. بدین‌منظور ابتدا بحث ویژه‌ای زیر عنوان «فراکردهای جملات مرکب وابسته‌ی فارسی چه نوع واحدهای زبانی هستند؟» خواهیم داشت و سپس پیرامون انواع فراکردهای پیرو در جملات مرکب وابسته‌ی فارسی و یا بطور ساده‌تر: انواع جملات مرکب وابسته‌ی فا رسی صحبت خواهیم کرد.

۱ـ فراکردهای جملات مرکب وابسته‌ی فارسی چه‌نوع واحدهای نحوی‌هستند؟

در اینکه فراکردهای مزبور از لحاظ منشاء خود باید جمله‌ای ساده باشند تردیدی نیست، ولی مسئله اینست که آیا برخی از انواع جملات ساده‌ی یك ترکیبی میتوانند در محل فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته‌ی فارسی بکار روند یا نه؟

درخصوص تعریف علمی جمله تاکنون بحثهای فراوانی شده، مقالات، کتب و رساله‌های متعددی بدان اختصاص یافته است که شرح آن خارج از بحث کنونی است زیرا ما تعریف فشرده‌ی مطلوب را قبلا داده‌ایم و در اینجا بدلایلی تکرار عینی آنرا لازم میدانیم:

«جمله کوچکترین واحد اختلاطی و ارتباطی بشر است که فکر نسبتا کاملی را بیان کرده، از لحاظ گرامری طبق قوانین داخلی زبان شکل گرفته، از لحاظ آهنگی نیز مسدود و یك گروه صوتی کامل بوجود آورده، از لحاظ مضمونی نیز نمایشگر یك واقعیت و نمایشگر مناسبات گوینده یا نویسنده با آن واقعیت باشد.»

تعریف فشرده‌ی بالا تعریفی است که هر کلمه‌ی آن با دقت ویژه‌ای برگزیده شده و معنای دقیق و مشخصی دارد. در این تعریف این جنبه‌ها وجود دارد:

ـ جمله کوچکترین واحد ارتباطی و اختلاطی بشر است.

ـ جمله بیان‌کننده‌ی فکری نسبتا کامل است. حقیقتا نیز گاهی برای ادای فکر کامل انسان ناگزیر به بیان چند جمله میگردد.

ـ جمله برحسب قوانین داخلی زبان شکل میگیرد و در این امر تردیدی نیست.

ـ هر جمله یك گروه صوتی مسدود را تشکیل میدهد و آهنگ تلفظ در پایان جمله بصفر میرسد.

ـ در جمله از یك طرف باید یك واقعیت (رویداد، عمل، حالت...) بیان شود و از طرف دیگر باید مناسبات گوینده یا نویسنده نیز با آن واقعیت نمایش داده شود.

بیان فکر و نمایش واقعیت و مناسبات با آن واقعیت هسته‌ی اساسی ء مرکز ثقل مضمونی جمله را تشکیل میدهند. بیان این مفاهیم نیز عموما بوسیله‌ی گزاره در جمله انجام میشود. اما این امر نباید منجر بدان شود که مثل برخی از صاحبان دستور رل گزاره را تا حدود مبالغه‌آمیزی افزایش دهند.

بعضی از پژوهندگان دستوری گزاره را «روح» جمله میشمارند وبرخی دیگر فعل را با گزاره عینیت داده و از این راه یك زمره‌ی صرفی را (فعل) با یك زمره‌ی نحوی (گزاره) یکی میدانند که البته نادرست است. اینگونه نظرهای مبالغه‌آمیز درباره‌ی رل گزاره‌دربین زبانشناسان وادبای‌فارسی نیزطرفداران نسبتازیادی‌دارد. تقریباً در تمام دستورهای سابق زبان فارسی گفته میشود که تعداد جملات هر عبارت را بطور مکانیکی میتوان از روی تعداد افعال آن سنجید: «در هر عبارت همانقدر که فعل است همانقدر نیز جمله است». رد این مدعا نیز بسیار آسان است، زیرا مثلا در هر جمله‌ی مرکب حداقل دو فعل وجود دارد و حال آنکه یك جمله در میان است.

در مرحله‌ی کنونی دانش زبانشناسی مبالغه در رل گزاره بتدریج طرفداران خود را از دست میدهد و بسیاری از دانشمندان بصراحت متذکر میشوند که افاده‌ی خبریت منحصر بوجود گزاره نبوده و نیست.

اینان میگویند که کلمه ـ جمله‌ها و جملات نامی واجد تمام خصوصیات جمله میباشند: فکر نسبتا کامل را نشان میدهند، تابع قوانین داخلی زبان هستند، گروه صوتی مسدود تشکیل میشود، و اقعیت را بیان میکنند و مناسبات گوینده یا نویسنده را با واقعیت نشان میدهند.

البته در حال حاضر دانشمندانی نیز هستند که در تعریف جمله بیش از حد لزوم وسواس بخرج داده و عقیده دارند که اصولا نمیتوان برای جمله تعریف جامعی بیان داشت و لازم است که در هر زبانی با اتکاء بر مصالح خود آن زبان تعریفی برای جمله جستجو کرد. بعقیده‌ی ما این وسواس نیز بجا نیست وناشی از عدم شناسایی کامل جمله بعنوان یك واحد ارتباطی و اختلاطی میباشد.

شکی نیست که ابتدایی‌ترین شکل جمله همانا «کلمه ـ جمله»ها بوده است. بعدها و در مرحله‌ی تفکیك عمل از عامل، فعل از فاعل و شخص از کار نیز ابتدائی‌ترین شکل جمله همانا ترکیب نهاد و گزاره بعنوان دو قطب اساسی و دو عنصر اصلی جمله بوده است.

اما در هر حال نکته‌ی اساسی در تعریف جمله همانا رل ارتباطی و اختلاطی آن، یعنی رل جمله بعنوان واحدی که باعث رساندن فکر از طرفی بطرف دیگر میشود خواهد بود. انجام وظیفه‌ی ارتباطی و اختلاطی جمله نیز بدون شك مستلزم وجود خبریت در جمله است. اما باید با تأکید تمام گفت که اشتباه خبریت (یك زمره‌ی منطقی) با گزاره جمله (یك زمره‌ی نحوی) باعث بروز اینهمه آشفتگی و اختلاف‌نظر شده است. باید بطور قطع دانست که ممکنست در جمله‌ای

خبریت موجود باشد ولی جمله فاقد گزاره‌ی گرامری باشد.

عادی‌ترین علامت صرفی خبریت در جمله بدون شك عبارت از شکل صرف شده‌ی افعال است و در این شکل صرف شده‌ی افعال نیز سه زمره‌ی گرامری، شخص و زمان و وجه مستقیما و بطور عیانی نمودار صرفی خود را باز می‌یابند. اما گفتیم و میدانیم که در هر زبانی جملات یك ترکیبی نیز وجود دارند که در برخی از انواع آنها (جملات نامی و کلمه ــ جمله‌ها) خبریت شکل صرفی خود را پیدا نمیکنند. در کلمه ــ جمله‌هایی نظیر «آفرین!» درست است که گزاره‌ای وجود ندارد، اما خبریت بطور محسوس در آن خودنمایی میکند. تنها نـارسایی اینگونه جملات اینست که شخص و زمان در آنها در پرده‌ی ابهامی مستور است، ولی تصور نمیرود کسی بتواند در تلفظ «آفرین!» منکر وجود تلویحی شخص و زمان و وجه گردد. پس دیده میشود که سه زمره‌ی اصلی خبریت، یعنی شخص و زمان و وجه میتوانند بدون وجود فعل بیان شوند. نتیجه میشود که ممکنست جمله بدون داشتن گزاره بوجود آید و شکل بگیرد. بار دیگر تأکید میکنیم که وجود گزاره و شکل صرف شده‌ی افعال شرط حتمی و منحصر بفرد جمله نیست.

سومین زمره‌ی گرامری خبریت، یعنی وجه در جمله دارای اهمیت فراوانی است. در بالا دیدیم که ممکنست جمله دارای شکل گرامری گزاره نبوده، ولی دارای علایم گرامری وجه باشد. در این مورد زمره‌ی وجه را میتوان بـا آهنگ تلفظ افاده کرد. اما زمره‌ی شخص و زمان با آهنگ ادا بیان نخواهند شد و در چنین موارد این دو زمره نیز بطور تلویحی و از خود زمـــره‌ی وجــــه استنباط میشوند.

از آنچه گفته شد نتیجه‌ی دیگری نیز حاصل میشود و آن اینست که باید بین زمره‌ی منطقی خبریت از یکطرف و مناسبات نحوی گزاره و نهاد از طرف دیگر فرق گذاشت. مناسبات نحوی بین نهاد و گزاره منحصرا هنگام وجود هر دو عنصر بوجود می‌آید و حال آنکه زمره‌ی خبریت که چیزی جز انتساب فکر مندرج در جمله با واقعیت نیست میتواند در جملات نامی و کلمه ــ جمله‌ها نیز متجلی میگردد.

در حال حاضر درباره‌ی اینکه جملات بیشخص (نظیر «باید فکر کــــرد») میتوانند در محل یکی از فراکردها ی جمله‌ی مرکب وابسته قرار گیرند اتفاق نظر وجود دارد. بحث بر سر کلمه ــ جمله‌ها و جملات نامی است که اگر با آهنگ مسدود ادا شده و جمله باشند آیا میتوانند در رل فراکرد بکار روند یا نه. پاسخ این پرسش در اکثر آثار زبانشناس و کتب دستور مثبت است. منتها در بعضی از این آثار تلویحی و در برخی دیگر صراحتا از امکان بکار رفتن اینگونه واحدها در محل یکی از فراکردها صحبت میشود. در گرامر بزرگ و مشروح سه جلدی زبان روسی که از طرف فرهنگستان علوم شوروی منتشر گردیده و نیز در نحو

زبان معاصر روسی که توسط گروهی از استادان دانشگاه مسکو تدوین گشته است صراحتا بامکان استعمال کلمه ـ جمله‌ها و جملات نامی در رل فراکرد جمله‌ی مرکب اشاره شده است.

استاد دانشگاه مسکو پروفسور لازارپیسیکوف که‌تدقیقات ارزنده‌ای درنحو زبان فارسی دارد مینویسد که در زبان فارسی سه طریقه برای بیان خبریت وجود دارد:

ـ طریقه‌ی صرفی ـ نحوی (مقصود همان وجود نهاد و گزاره در جمله‌است).
ـ طریقه‌ی آهنگی ـ نحوی.
ـ طریقه‌ی آهنگی.

بعد نیز خاطرنشان میسازد که در طریقه‌ی دوم (آهنگی‌ـنحوی) خبریت بوسیله‌ی زمره‌های شخص و زمان و وجه افعال افاده نمیشود، بلکه کلمات معدودی با ویژگیهای ظروف و حروف ندا و با حقوق گزاره در جمله بکارمیروند. محقق مزبور بعنوان مثال «کو؟» و «خوشا!» را ذکر میکند و آنها را به پیروی از بعضی دستورهای فارسی «اسم فعل» مینامد که البته بنظر ما درست نیست. این دانشمند در طریقه‌ی سوم بیان خبریت عده‌ی زیادی از کلمه ـ جمله‌های فارسی نظیر «افسوس!» و «دریغ!» و غیره را داخل میکند که بازهم بنظر ما درست نیست و بایستی در این جرگه فقط کلمات ندایی را داخل نماید.

دانشمند زبانشناس ایرانی عبدالرحیم همایون فرخ نیز در اثر معروف خود «دستور جامع» جمله را بچهار نوع قسمت میکند و در نوع چهارم که آنها را «جملات صدا» مینامد قسمتی از کلمه ـ جمله‌ها را داخل میکند و چنین مینویسد: «این طبقه (جملات صدا ـ ا. ش.) همیشه از حیث معنی و شکل جمله‌بندی با بیان اخباری و پرسشی و امری اختلاف دارد، اما از حیث اهمیت مانند سه نوع دیگر است». سپس نیزصورت نسبتا کامل‌آنها رامیآورد: «افسوس!»، «مرحبا!»، «آفرین»... (دستور جامع. چاپ دوم... صفحه ۹۸۵). صرف‌نظر از اینکه در نقطه‌ی نظر استاد محترم و در تقسیم‌بندی ایشان نکات غیر دقیق و نارسا وجود دارد، ولی در هر حال باید اذعان داشت که توجه و موشکافی این دانشمند و اشاره بوجود خبریت در این کلمات شایان تقدیر است. بالاخره نیز باید گفت که آقای دکتر پرویز خانلری برخورد صحیحی نسبت باین گونه جملات دارند. در کتاب درسی «دستور زبان فارسی، روش نو» ضمن بحث از اصوات و ذکر صورت نسبتا کامل آنها چنین مینویسند: «اصوات بتنهایی جانشین جمله‌ی تعجبی شمرده میشوند». (دستور نامبرده. بخش دوم. صفحه‌ی ۲۱) و مقصود از اصواتی که جانشین جمله‌ی تعجبی میشوند همان کلماتی است که ما آنها را «کلمه ـ جمله» نامیدیم. در این جمله‌ی کوتاه نیز اشاره بوجود زمره‌ی خبریت در کلمه ـ جمله‌ها کاملا مشهود است. نگارنده نیز معتقد است، که در

کلمه ـ جمله‌ها اعم از نوع ندایی و یا نوع اجبارشان علایم فارقه‌ی جمله: خبریت و آهنگ ادا ـ وجود دارد و اگر این کلمه ـ جمله‌ها شکل گرامری بگیرند، یعنی در ترکیب جمله‌ی مرکب وابسته در محل یکی از فراکردها بکار روند باید آنها را جزء متشکله‌ی جمله‌ی مرکب (فراکرد) شمرد. چند مثال :

«**دریغا** که رنجم نیامد بسر ندیدم در این رنج روی پدر» (فردوسی)

«**اندوه** که ننواخت کسم روح سیه کام!

افسوس که نشناخت کسم عشق سیه روز!»

(فریدون توللی)

دیده میشود که کلمه ـ جمله‌های «دریغا» و «اندوه» و «افسوس» هم از لحاظ آهنگ ادا و هم از لحاظ گرامری بشکل جمله درآمده‌اند و همگی در محل فراکردهای پایه بکار رفته‌اند و فراکردهای پیرو مربوط بآنها را نیز باید پیروهای متممی شمرد.

اما نباید این مسئله را بدون قید و شرط تعمیم داد و در مواردی که کلمات مزبور بعنوان معترضه‌ها و یا کلمات وجهی در داخل جمله بکار رفته و ارتباطی با سایر اعضای جمله ندارند نباید آنها را فراکرد جمله‌ی مرکب شمرد:

«خود نیز، **شگفتا**، که ندانستم

حد خود و سرحد جهانم را». (فریدون توللی)

با وجودی که «شگفتا» در اثر ضرورت شعری بعد از خود «که» نیز قبول کرده است در جمله محسوسا در محل معترضه بکار رفته و نباید فراکردمحسوب گردد. دلیل اصلی این امر آنست که در این مثال «شگفتا» با آهنگ معترضه بیان شده، بین دو ویرگول قرار گرفته و بنابراین شرط اصلی انسداد آهنگی که ویژه‌ی جمله‌ی مرکب است برهم خورده است.

۲ـ انواع جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر کدامند؟

شکی نیست که طرح مسئله باین شکل بدان معنی است که هر زبان بمقتضای اصالتهای لفظی و گرامری و صوتی خود و نیز برحسب خصوصیات ساختمانی‌اش میتواند در ترکیب جملات مرکب وابسته‌ی خود انواع معینی از فراکردهای پیرو را داشته باشد. بررسیهای چندین ده ساله‌ی نگارنده وجود شانزده نوع متفاوت از فراکردهای پیرو را در جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر نشان داده است. البته این مدعا براساس ملاکهای مشخص علمی بیان شده و در هریك از انواع ۱۶ گانه‌ی جملات مرکب وابسته وجود تمایز آنها را از یکدیگر بتفصیل نشان خواهیم داد. این ۱۶ نوع جملات مرکب وابسته عبارتند از:

۱ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی.

۲ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی (که خود شامل دو جرگه‌ی بی‌واسطه و با واسطه است).
۳ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی.
۴ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای.
۵ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی.
۶ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مکانی.
۷ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی.
۸ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی.
۹ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای.
۱۰ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی.
۱۱ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو خلافی.
۱۲ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو چگونگی.
۱۳ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقداری.
۱۴ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مطابقه‌ای.
۱۵ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقایسه‌ای.
۱۶ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو بیانی.

تقسیم‌بندی بالا برملاك وظیفه‌ی فراکرد پیرو درقبال فراکرد پایه صورت گرفته است.

در این قسمت با وجودی که عنوان هر نوع جمله‌ی مرکب وابسته از روی وظیفه‌ی فراکرد پیرو درقبال پایه برگزیده شده است و در حقیقت ملاك «وظیفه» ملاك عمومی است، ولی در طی آن از کلیه‌ی خصوصیات معنایی و ساختمانی و گرامری و حتی آهنگی فراکردهای جمله‌ی مرکب صحبت خواهد شد. بـا این ترتیب نگارنده خواهد کوشید کـــه علیرغم شکل محدود تقسیم‌بندی، کلیه‌ی مشخصات جملات مرکب وابسته و نیز چگونگی علایق وابستگی و شکل گرامری فراکردها را آشکار سازد.

بدین منظور در مورد هریك از انواع جملات مـرکب وابسته مباحث زیـر بطور جداگانه وجود خواهند داشت:

الفـ یك بحث‌مربوط بخصوصیات عمومی جمله‌ی مرکب‌وابسته‌ی موردنظر.
بـ ارتباط فراکردهای پیرو با عضو یا اعضا و یا تمامی فراکرد پایه.
جـ وسایل و ابزار گرامری بیان علایق وابستگی در نوع مورد بحث.
دـ ساخت گرامری فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته.

البته طرح عمومی بالا در تمام انواع شانزده گانه‌ی جملات مرکب وابسته‌ی فارسی نمیتواند صددرصد تطبیق شود. این نیز طبیعی است، زیرا هـریك از انواع جملات مرکب وابسته دارای خودویژگیهایی هستند که از طبیعت زبـانی

(معنایی، لفظی آهنگی، گرامری) خود آنها سرچشمه میگیرد و نمیتوان آنها را در چهارچوب خشك تدقیقاتی واحدی گنجانید. اینست که در برخی موارد اجبارا طرح عمومی بالا در حدود معینی برهم میخورد، ولی بهرحال تمام جوانب اصلی بالا از نظر خواهند گذشت. و نگارنده خواهد کوشید تا منظره‌ی عمومی و کاملی از تمامی خصوصیات معنایی و لفظی و آهنگی و گرامری جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر ترسیم نماید و با این ترتیب خواهد کوشید تا زمینه‌ی روشنی برای مباحثات و تبادل‌نظرهای سازنده‌ی علمی بعدی مهیا سازد.

۱ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی در فارسی معاصر

دلیل آنکه بررسی اینگونه جملات مرکب را بر دیگر انواع آن مقدم داشته‌ایم باختصار چنین است:

ـ فراکردهای پیرو تعیینی از لحاظ تاریخی منشاء بسیاری از فراکردهای پیرو فارسی میباشند و برای درك ساخت گرامری آن فراکردها طبعا لازم است که با فراکرد پیرو تعیینی از پیش آشنا شد.

ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی کثیرالاستعمالترین نوع جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر هستند.

مدعای نخستین در جریان بررسی هریك از انواع جملات مرکب وابسته تشریح خواهد شد. در باره‌ی مدعای دوم، یعنی فراوانی فراکردهای پیرو تعیینی فارسی در اینجا چند کلمه‌ای ذکر میشود.

ما برای تفاهم هرچه بیشتر بین خود در شرایط پیشرفت و گسترش بیسابقه‌ی دانش و تکنیك و لزوم بیان هرچه روشنتر پدیده‌های پیچیده‌ی کنونی غالبا از بکار بردن ترکیبهای تعیینی بسیار طولانی (زنجیرهای اضافه و یا مختلط) نا گزیریم. چه بسا ممکنست که در داخل ترکیبهای تعیینی نامبرده استعمال یکی از انواع صفات فعلی فارسی و یا عربی (البته مستعمل در فارسی) ضرورت پیدا کند: **گیرنده‌ی** حواله از بانك... **جویای** احوال دیگران... کتب **منتشره** از طرف دانشگاه... گفتگوی **جاری** بین محافل اقتصادی ایران و...

بطوریکه دیده میشود استعمال صفات فعلی «گیرنده» و «جویا» و «منتشره» و «جاری» در ترکیبهای بالا ممکن گردیده است. اما همیشه این چنین نیست و در هر مورد نمیتوان صفت فاعلی و یا مفعولی دلخواه را از فعل مورد نظر بدست آورد. در اینجا لازم است اندکی از مطلب دور شده و چند کلمه‌ای در حاشیه ذکر کنیم.

در دستورهای زبان فارسی اشکال صفات فعلی مختوم به «ـ نده» (گوینده، شنونده...) و «ـا» (بینا، شنوا...) و «ـان» (خندان، شتابان...) با اسامی و

اصطلاحات گوناگون توصیف و تشریح شده‌اند. در اینجا ما البته ببحث پیرامون این نامگذاریها نمیپردازیم. آنچه برای ما جالب است اینست که صاحبان دستورهای فارسی در همه‌جا بیك نکته‌ی مهم در مورد این اشکال اشاره کرده و متذکر شده‌اند که این اشکال از همه‌ی انواع افعال فارسی بعمل‌نمی‌آیند، بعبارت دیگر ساختمان آنها تابع قانون عمومی و مشخصی نیست. مثلا اشکال نظیر «گوینده» از غالب افعال گذرا و از برخی افعال ناگذر بوجود می‌آید، ولی مثلا از فعل گذرای «خریدن» نمیتوان آن شکل را بدست آورد. اشکال «بینا» و «شنوا» نیز بگفته‌ی صاحب دستور جامع «از معدودی از افعال فارسی بیشتر نیامده‌است» (دستور جامع. چاپ دوم ۱۳۳۷ صفحه ۸۰). اشکال «خندان» و... نیز غالبا از افعال ناگذر و گاهی نیز ازافعال مشترك (نظیر: سوختن، ریختن، شکستن...) می‌آیند.

باری، چنانچه ذکر یکی از اشکال صفات فعلی در داخل یك ترکیب تعیینی طولانی لازم شود و گرفتن آن شکل از فعل مورد نظر امکان‌پذیر نباشد و یا آنکه استعمال آن شکل باعث سنگینی بیش از حد عبارت گردد در آن صورت مجبور باستعمال فراکرد پیرو تعیینی خواهیم بود. مثلا اگر شخصی از روبروی ما می‌آید و میخواهیم بگوییم که آن شخص یکی از دوستان نزدیك ما است چون نمیتوان گفت: «شخص آینده...» الزاما باید از فراکرد پیرو تعیینی استمداد جست و جمله را بدین شکل ادا کرد: «شخصی که از روبرو می‌آید یکی از دوستان نزدیك ما است».

علاوه براین، مسلم است که نیروی افاده و بیان فراکردهای پیرو تعیینی بمراتب بیش از صفت فعلی است، زیرا فراکردهای پیرو بهرحال گزاره دارند و استفاده از گزاره همیشه بافاده‌ی دقیقتر فکر کمك میکند. مثلا اگر بجای عبارت «مسائل مطروحه...» بگوییم «مسائلی که طرح شده...» دقایق فکری و جزئیات مطلب از لحاظ شخص و زمان و وجه (سه عنصر اساسی فعل) مشخصتر و روشنتر خواهد شد.

مجموعه‌ی عوامل بالا سبب شده است که در فارسی معاصر فراکردهای پیرو تعیینی بعنوان کثیرالاستعمالترین نوع فراکردها شناخته شوند.

و اینك میپردازیم ببررسی نخستین بحث مربوط بهریك از انواع جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی.

۱ـ اطلاعات عمومی مربوط بجملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی فارسی

درخصوص ارتباط فراکرد پیرو تعیینی با اعضای فراکرد پایه باید گفت که این فراکردها طبق یك قانون عمومی فقط برای اعضای اسمی فراکرد پایه می‌آیند.

هرکدام از اعضای فراکرد پایه که بتواند با اسم و یا کلمات جانشین اسم بیان شود بالقوه میتوانند برای خود فراکرد پیرو تعیینی نیز داشته باشد. **میدانیم که نهادها، متممها و گزاره‌های اسمی هر** جمله‌ای قطعا با اسم و یا کلمات اسم شده بیان میشوند. بعنوان مثال جمله‌ی ساده‌ی زیر را در نظر بگیریم:

ـ دانشجو کتاب را از برادرش گرفت.

در این مثال نهاد (دانشجو) و متمم با واسطه (برادر) با اسم بیان شده و طبعا هر اسمی میتواند برای خود عنصر تعیین‌کننده‌ای داشته باشد:

ـ دانشجوی **با هوش دانشکده‌ی ما** کتاب **مفید و علمی خود** را از برادر **بزرگش** گرفت.

در جمله‌ی ساده‌ی زیر نیز:

ـ احمد دانشجو است.

گزاره (دانشجو) با اسم بیان شده و میتواند بصورت زیر نیز درآید:

ـ احمد دانشجویی **ساعی است.**

بدیهی است که هرجا پای عنصر تعیین‌کننده در میان باشد امکان استفاده از فراکرد پیرو تعیینی نیز بالقوه موجود خوهاد بود:

ـ دانشجویی که در اینجا پیرامون او صحبت شد کتابی را که ببرادرش داده بود از او پس گرفت.

ـ احمد **دانشجویی است که کوشش و سعی او از هرحیث قابل تقدیراست.**

بنابراین باید گفت که فراکردهای پیرو تعیینی میتوانند برای نهادها، متممها، گزاره‌های اسمی و بطورکلی برای هریك از اعضای فراکرد پایه که با اسم و یا کلمات اسم‌شده بیان شده باشند بکار روند.

البته آنچه گفته شد تنها مربوط به **امکان** ذکر فراکرد پیرو تعیینی بود و تبدیل امکان به حقیقت و باصطلاح تحقق‌پذیری آن امکان وابسته بشرایطی است که در رأس آنها باید مضمون عنصر تعیین‌شونده را از یك‌طرف و نظر خصوصی گوینده یا نویسنده را از طرف دیگر ذکر کرد. برای هریك از این نکات نیز البته میتوان مثالهایی ذکر کرد، ولی بنظر ما چون مسئله بقدر کافی روشن است ذکر اینگونه مثالها جز تطویل کلام فایده‌ای نخواهد داشت.

و اینك ببررسی قسمت دوم میپردازیم.

۲ـ ابزار گرامری بیان علایق وابستگی در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی فارسی

قبل از هر چیز باید گفت که علایق وابستگی بین فراکرهای جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی فارسی از لحاظ درجه‌ی شدت و ضعف خود

بسیار متغیرند. در اینجا از یکطرف علایق ضعیف وابستگی (نزدیك به علایق بین بدل و مبدل) و از سوی دیگر نیز علایق شدید و حاد بچشم‌میخورد. حالات‌ضعف علایق وابستگی حالاتی هستند که در آنها ذکر فراکرد پیرو تعیینی ضرورت مبرمی نداشته و درحقیقت فراکرد پیرو تعیینی بعنوان توضیحی اضافی ذکر میشود:

– پنج **که عدد اول است** پاسخ مسئله است.

گاهی نیز ذکر فراکرد پیرو تعیینی شکل ضروری بخود میگیرد و حدّت علایق وابستگی را میرساند:

– **کتابی را که مورد علاقه‌تان بود** آوردم.

این علایق وابستگی برحسب مضمون عضو تعیین‌شونده در فراکرد پایه از یکطرف و برحسب مضمون خود فراکرد پیرو تعیینی از طرف دیگر نیز تغییرپذیر هستند. بدین معنی که هرقدر عضو تعیین‌شونده مشخصتر باشد ضرورت ذکر توضیحاتی درباره‌ی آن مسلما کمتر خواهد بود و در نتیجه نیز رابطه‌ی وابستگی ضعیفتر میشود. کاملا روشن است که کلماتی از قبیل اسامی خاص، جانشینهای شخصی، اعداد، ترکیبهای تعیینی مشروح و دارای محتوای معنایی مشخص نیازی بعنصر تعیین‌کننده‌ی اضافی ندارند و اگر هم‌چنین عنصری ذکر شود بعنوان توضیحی اضافی و تکمیلی تلقی خواهد شد:

«مست بگریز و شبی تار بسر وقت من آی

توکه تابنده‌تر از ماه شب چاردهی»

(فریدون توللی)

در اینجا بخوبی دیده میشود که عنصر تعیین‌شونده («تو») بعنوان یك جانشین شخصی باندازه‌ی کافی مشخص است و فراکرد پیرو تعیینی که پس از آن ذکر شده بیشتر بمنظور مقایسه‌ی درخشندگی روی یار با تیرگی شب و افزایش تأثیر بدیعی شعر آورده شده است.

از طرف دیگر، هرقدر عضو تعیین‌شونده غیر مشخصتر و مجردتر باشد دایره‌ی معنایی آن وسعت زیادتری داشته، ذکر فراکرد پیرو تعیینی ضرورت بیشتری یافته و درنتیجه نیز روابط وابستگی تشدید می‌یابد:

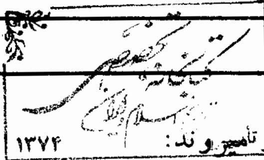
– «**ایامی** را گذرانده‌ام که اضطراباتم از اینها هم بیش بوده است».

(از «سخن»)

در اینجا عضو تعیین‌شونده («ایام») دارای مضمونی غیر مشخص بوده و بهمین دلیل نیز ذکر فراکرد پیرو تعیینی ضرورت حادی پیدا میکند.

و اینك میپردازیم بشرح ابزار گرامری مستعمل در این نوع جملات مرکب فارسی.

در فارسی معاصر ابزار گرامری زیر برای بیان وابستگی بین فراکردهای



جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی بکار میروند:

الف– حرف ربط «که».

ب– حرف تعریف اشاره.

ج– عایدها.

د– اعضای غیر مستقل.

هـ – ترتیب توالی فراکردها.

و– موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها.

و اینك شرح هریك از این ابزارها.

الف– حرف ربط «که».

این حرف ربط را در کتب دستور قدیم و برخی از دستورهـای معاصر «موصول» نامیده‌اند (عبدالعظیم قریب – دستور زبـان فـارسی، دوره‌ی سوم، صفحه ۸۰؛ دکتر محمدجواد مشکور. دستورنـامـه، چاپ پنجم، صفحه ۲۳۳؛ محمدجواد شریعت. دستورزبان فارسی، اصفهان، صفحه ۲۰۹/۲۱۰) و میدانیم که این اصطلاح از عربی آمده و حق بقای سنتی گرفته است. اما از لحاظ تاریخی و از لحاظ وظیفه‌ی گرامری این «که»با «که» مستعمل در دیگر فراکردهای پیرو فارسی کمترین‌تفاوتی ندارد وخوشبختانه در دستورهای نوین این تفکیك بیمورد دیده نمیشود و همه‌جا از «که» بعنوان حرف ربط ساده‌ی فارسی معاصر نام برده میشود (ر. ذوالنور. دستور پارسی. تهران ۱۳۴۸، صفحه ۲۱۲؛ دکتر پرویز خانلری. دستورزبان فارسی، ۱۳۵۱، صفحه ۲۲۷).

حرف ربط «که» در فارسی معاصر بعنوان حرف ربط همگانی و مشترك در اکثر فراکرد پیرو فارسی بکار میرود. از این گذشته، این‌حرف ربط جزء ترکیبی عمده‌ی اکثریت حروف ربط مرکب فارسی امروزی است: وقتی‌کـه، زمانی‌کـه، همین‌که، چندانکه، طوری‌که، بقدری‌که...

این حرف ربط بتصدیق اکثریت قریب‌باتفاق زبـانشناسان ایـرانی و ایرانیستهای جهان ریشه‌ی تاریخی خود را از ضمیر پرسشی و غیرمعین «کا» در پارسی باستان گرفته است و در آن هنگام آن ضمیر بعنوان حـرف ربط استعمال نمیشده است. در فارسی میانه سه کلمه‌ی «کو» (ظرف زمان و حرف ربط) و «کی» (ظرف زمان) و «کی» (کنایه‌ی پرسشی و نسبی) وجود داشته است و این سه کلمه در نخستین ادوار فارسی دری از لحاظ وظیفه‌ی گرامری بـاهم درآمیخته و محصول مشترك آنها، یعنی «که» جنبه‌ی همگانـی خود را از همین اختلاط معانی و وظایف بدست آورده است. کسب این جنبه نیز بگفته‌ی مرحوم ملك‌الشعرا بهار در سده‌ی نهم هجری صورت پـذیـرفته است (سبك‌شناسی. جلد ۲ صفحه ۲۰۷). در برخی از آثار مربوط بنثر سده‌ی چهـارم هجـری بـا

باقیماندهٔی ضمیر پرسشی «کی» بجای «که» امروزی برخورد میشود. در «کشف‌المحجوب» از ابویعقوب اسحاق‌بن احمد سکزی میخوانیم:

«... زیراك آن سر ایزذ است **کی** بذان آگاه کنذ آن کس را **کی** خواهذ از اولیاء او. و علم در خزینهٔی او است **کی** بذان منت کنذ برآن کس **کی** خواهذ از بندگان او وهرکسی محروم است ازآن‌در گم‌شذگی همی گرایذ و در کوری همی رفت. بر دلهای ایشان فضلهاست **کی** آنرا نگشایذ و از خرذ ایشان بند قفلها برنخیزذ...»

از طرف دیگر در آثار کلاسیك فارسی کنونی نیز بکرات با «کجا» بجای «که» برخورد میشود:

– «یکی خوب چهره پرستنده دید

کجا نام او بود گرد آفرید. (فردوسی)

– «خور آسان را بود معنی «خورآیان»

کجا از وی خور آید سوی ایران». (فخرالدین گرگانی)

بهرحال، در فارسی امروزی یگانه حرف ربط مستعمل در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی همانا حرف ربط «که» است که دیگر تمامی خصوصیات ظرفی و ضمیری خود را از دست داده صرفا بعنوان یك حرف ربط ساده، بدون هیچگونه معنای لغوی و بعنوان ابزار گرامری پیوند فراکرد پیرو بفراکرد پایه بکار میرود.

این نکته را هم باید گفت که با وجودیکه حرف ربط «که» با کنایهٔی پرسشی کنونی فارسی «کی؟» و «که؟» منشاء واحدی دارد، ولی این حرف ربط درمرحلهٔی امروزی زبان بکلی از آن کنایات متفاوت گردیده است.

کنایات پرسشی «کی؟» و «که؟» در فارسی کنونی معنای لغوی کامل دارند، دارای کوبهٔی مستقل هستند و مانند دیگر کنایات میتوانند در حالات مختلف اسامی بکار روند:

از کی؟ بکه؟ باکی؟ که‌را؟

و بالاخره اینها میتوانند علامت جمع بگیرند: کیها؟ کیان؟ و حال آنکه حرف ربط «که» هیچگونه معنای لغوی ندارد، فاقد کوبهٔی مستقل است و نمیتواند علایم فارقهٔی اسامی را داشته باشد.

یکی دیگر از جهات فارقهٔی «که» حرف ربط اینست که هرگز نمیتواند در ابتدای جملهٔی مرکب وابسته بکار رود و بعبارت دیگر هیچ جملهٔی مرکب وابستهٔی فارسی امروزی با «که» آغاز نمیشود. و بالاخره آخرین خصوصیت حرف ربط «که» در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی اینست که هرگاه تعیین‌شونده بصورت ترکیبهای تعیینی نظیر «هرچه» و «هرجا» و«هرکس» و «هر شخص» و «هر کتاب» و... باشد بملاحظات اسلوبی معمولا «که» حذف

میشود:

ـ «**هروقت** (که) یادم می‌آید که تفاوت بین من و رفقایی که داشته‌ام فقط در اینست که من در دبیرستان نبوده‌ام.. حالم بهم میخورد...» (از «پیام نو»)

ولی البته نباید این امر را قانونی عمومی دانست. گاهی نیز با حالات استعمال «که» همراه با ترکیبهای مشتمل بر «هر» تصادف میشود:

ـ هر دفعه که اتوموبیل از جاده‌ی ناهموار و یا خطرناك عبور میکرد بند دل سید نصرالله پاره میشد». (صادق‌هدایت)

بـ حرف تعریف اشاره.

تقریبا همه‌ی دانشمندان زبانشناس ایرانی و قسمت مهمی از ایرانشناسان خارجی و مؤلفان فرهنگها در ارزشیابی بسیاری از مرفمهای فارسی توجه خود را معطوف خصوصیات حروف نموده و با نوعی اصرار کوشیده‌اند و میکوشند ثابت نمایند که در زبان فارسی تعداد زیادی «ی» در آخر کلمات وجود دارد که یکدسته از آنها کوبه نمی‌پذیرند و خود نیز شامل انواع گوناگونی از قبیل «یای نکره» و «یای وحدت» و «یای اشاره» و «یای ضمیر» و «یای تعظیم» و «یای تصغیر»... میباشند. دسته‌ی دیگر نیز با کوبه تلفظ شده و شامل «یای نسبت» و «یای مصدری» و «یای لیاقت» و «یای وجوب» هستند.

در بخش صرف‌نظر خود را پیرامون این باصطلاح «ی»ها ابراز داشتیم ودر اینجا مجددا یادآور میشویم که اولا این دو دسته «ی» باهم تفاوت جدی و اساسی دارند و دسته‌ی دوم عبارت از مرفمهای واژه‌سازی هستند که در اثر پیوستن بریشه‌های مختلف (اسم، صفت، مصدر) واژه‌های تازه‌ای بوجود میآورند و حال آنکه «ی»های دسته‌ی اول قابلیت واژه‌سازی ندارندو فقط درمعانی گرامری‌کلمات مدخول خود تغییرات گرامری (نه لفظی) بوجود میآورند. واما آنچه مربوط ببحث کنونی ما است عنصری است که در کتب دستور باسامی مختلف «یای اشاره» و «یای معرفه» و «یای تعریف» و «یای مجهول» و «یای نکره» نامیده شده و پیوسته بعد از خود ذکر یك فراکرد پیرو تعیینی را ایجاب مینماید:

کتابی را که خواسته بودید آوردم.

شخصی که آنجا نشسته برادر من است.

درست است که برخی از صاحبان دستور (قریب، مشکور، همایون‌فرخ) آنرا با یای نکره یکی میدانند ولی بنظر ما این دو «ی» منشاء متفاوتی داشته و وظایف مختلفی نیز برعهده دارند. بیمناسبت نیست نظری گذرا بتطور و تحول این دو «ی» بیندازیم. در پارسی باستان ضمیر نسبی hya بعنوان یك کلمه‌ی مستقل (موصول) موجود بوده که هم عضو جمله شمرده میشده و هم‌برای ربط و وصل فراکرد پیرو تعیینی بفراکرد پایه بکار میرفته است. طبق نظر عموم

متخصصان تاریخ زبان کسره‌ی اضافه‌ی کنونی فارسی دنباله‌ی فرمول عمومی

hya > i > e

بوده و وظایف رنگارنگ خود را نیز از همین‌جا بمیراث برده است.

اما درخصوص یای اشاره و یای نکره و منشاء آنها بین متخصصان اختلاف نظرهایی وجود دارد و هر دسته فرضیه‌هایی دارند که بحث در آنها از حوصله‌ی مقال ما خارج است ولی بهرحال همه در این عقیده متفقند که این دو «ی» ریشه‌های متفاوتی دارند، هرگز باهم یکی نبوده و اکنون نیز مسلما یکی نیستند. در حال حاضر اکثر دانشمندان معتقدند که منشاء یای اشاره و کسره‌ی اضافه یکی است و هر دو عنصر نیز خصوصیت معین‌کننده (attributif) دارند.

و اما آنچه مربوط به یای نکره و وحدت است باید گفت که این دو عنصر نیز هم از لحاظ افاده‌ی معنا و هم از نظر خصوصیات گرامری، چنانچه در بخش صرف گفتیم، کمی متفاوتند.

یای اشاره بنا بخصوصیات اصلی خود همیشه نشان‌دهنده است (مانند ضمیر اشاره) و چنانچه گفتیم مورد استعمال گرامری کاملا متفاوتی از یای نکره و وحدت دارد. یای اشاره نشان میدهد که فراکرد پیرو تعیینی مربوط بکدام عضو فراکرد پایه است. ولی بهرحال و بطوریکه در بخش صرف گفتیم هم یای اشاره و هم یای نکره و هم یای وحدت خصوصیات آرتیکلی دارند و حرف تعریف هستند.

چون یای اشاره جنبه‌ی نشان‌دهنده دارد و معرفی‌کننده است طبعا نمیتواند باسامی خاص و جانشینهای شخصی و اشاره‌ای و تأکیدی و نیز بکلمات مختوم بضمایر متصل نسبی و همچنین باعداد و بالاخره باسامی‌ای که در متن معینی معرفه هستند (قبلا درخصوص آنها صحبت شده است) ملحق شود، زیرا تمام این اسامی و ترکیبها ذاتا معرفه هستند.

بطورکلی، هرگاه تعیین‌شونده اسم عام بوده و قبلا نیز برای طرفین مشخص نشده باشد ذکر یای اشاره ضروری است:

ـ **کتابی** را که خواسته بودید خریدم.

باید متذکر شد که بین مشخص بودن و نبودن تعیین‌شونده از یکطرف، عدم استعمال و استعمال حرف تعریف اشاره از طرف دیگر و درجه‌ی ضعف و شدت علاقه‌ی وابستگی از طرف سوم تناسبی مستقیم برقرار است. هرقدر عنصر تعیین‌شونده غیر مشخصتر باشد درجه‌ی لزوم ذکر یای اشاره بیشتر شده، ذکر فراکرد پیرو تعیینی ضرورت بیشتری یافته و درنتیجه نیز طبعا علاقه‌ی وابستگی شدیدتر احساس میشود. برعکس، هرقدر عنصر تعیین‌شونده مشخصتر باشد، درجه‌ی لزوم ذکر یای اشاره تخفیف یافته، ذکر فراکرد پیرو تعیینی اهمیت

کمتری کسب میکند و خود فراکرد پیرو تعیینی نیز بفراکرد پیرو بدلی و جمله‌ی معترضه نزدیك میگردد و بدیهی است که علاقه‌ی وابستگی نیز تضعیف میشود:

ـ اما **من** که میدانستم آهی در بساط نیست ساکت ماندم.

چنانچه تعیین‌شونده بصورت یك ترکیب‌تعیینی منتهی بجانشینهای شخصی یا اشاره‌ای و یا تأکیدی و یا پسوندهای نسبی باشد بازهم بدلیل بالا قانونا یای اشاره استعمال نمیشود:

ـ «و از شعر تنها **یك نوع آنرا** که بیان احساسات شخصی است اختیار کرده‌اند». (از «سخن»)

ـ «... و بالاخره در **وطنپرستی خود** که مبنای ذوق شاعرانه‌ای **او** بشمار **میرود** استوار بوده است». (از «پیام نو»)

اگر قبلا در متن درباره‌ی تعیین‌شونده صحبت شده و بدین‌ترتیب آن عنصر برای طرفین مشخص گشته باشد، طبیعی است که بازهم ذکر یای اشاره موردی ندارد:

ـ «**مدیر**، که از فرط غضب نزدیك بود گریه کند بانتهای تالار دوید». (از «پیام نو»)

طبیعی است که اسامی خاص نیز نمیتوانند یای اشاره قبول کنند، زیرا خود بنفسه معرفه هستند:

ـ «**حافظ** که عارف است و میکوشد که نسبت بکشمکشها و کین‌توزیها بیطرف و بی‌اعتنا باشد... باز نمیتواند تأثیر داستانهای باستانی را از خاطر بزداید.» (از «سخن»)

در برخی از نمونه‌های کلاسیك (مثلا تاریخ بیهقی) با حذف یای اشاره برخلاف موازین قانونی نیز برخورد میشود:

ـ «گفت **جواب** که داده بودید با خداوند بگفتم...» (تاریخ بیهقی)

ضرورت شعری نیز گاهی باعث حذف یای اشاره برخلاف مقیاس میگردد:

ـ «**شب** نباشد که فراق تو دلم خون نکند

و آرزوی تو مرا رنج دل افزون نکند.» (فلکی شیروانی)

اما چنانچه درجه‌ی ضرورت ذکر فراکرد پیرو تعیینی بسیار زیادباشد (البته بدلیل اهمیت فراوان مضمونش) با وجودیکه تعیین‌شونده از نوع عناصری است که نباید یای اشاره قبول کند، بازهم این «ی» بکار میرود. دراین **گونه** موارد کوبه‌ی منطقی نیرومندی روی عضو تعیین‌شونده وارد آمده و بدین‌وسیله لزوم ذکر حتمی فراکرد پیرو تعیینی بعد از آن تأمین میگردد:

ـ «اما **فردوسی و شکسپیری** باید که داستان «رستم و سهراب» و «اوتلو» خلق کند»» (از «سخن»)

بطوریکه دیده میشود با وجود آنکه فردوسی و شکسپیر از مشاهیر

جهانند، اهمیت مضمون فراکرد پیرو تعیینی سبب شده است که در آخر آنها یای اشاره بکار رود.

اگر تعیین‌شونده خود یك ترکیب اشاره‌ای باشد وجود جانشین‌اشاره ظاهرا باید ذکر یای اشاره را بیمورد سازد، معهذا بدلایل مذکور در بالا گاهی ممکنست در آخر اینگونه ترکیبها نیز یای اشاره بیاید:

– «ولی در پی اسم **آن پول سیاهی** میگردم که کوچکترین پول رایج انگلستان است». (جمالزاده)

نکته‌ی دیگری که در مورد یای اشاره باید گفت این است که این «ی» قانونا و معمولا در آخر تعیین‌شونده ذکر میگردد و اشاره بانتساب فراکرد پیرو تعیینی بعنصر تعیین‌شونده مینماید. پس اعم از اینکه فراکرد پیرو تعیینی بلافاصله پس از تعیین‌شونده ذکر گردد و یا پس از فراکرد پایه بیاید وجود یای اشاره بانتساب فراکرد پیرو بعضو تعیین‌شونده کمك میکند. اما گاهی این تشخیص بعلل ناشیه از طولانی بودن ترکیب تعیینی دچار اشکال میگردد:

– «از توی جوی **پاهای خشك‌شده‌ی اسب مقتولی** که رویآسمان بلند شده بود خودنمایی میکرد (از «پیام نو»)

در این مثال فراکرد پیرو تعیینی برای نخستین عنصر ترکیب («پا») ذکر شده است، ولی چون یای اشاره بآخر ترکیب «اسب مقتول» چسبیده است تصور میشود که فراکرد پیرو نیز برای «اسب» آمده است. اما مضمون فراکرد پیرو در انتساب درست آن بما کمك میکند. این نکته در مثال زیر نمایانتر است:

– «ساختمان این سد (مقصود سد مینگه چائور در قفقاز است – ا. ش.) **مبارزات متمادی بشر را در این قسمت از زمین** که قرنها است در مقابل طغیان رود «کر» در طول فرسنگها مسافت بعمل میآید بیکبار خاتمه خواهد داد». (از «پیام نو»)

در این مثال ترکیب تعیینی بسیار طولانی «مبارزات متمادی بشر را در این قسمت از زمین» وجود دارد و در ابتدا تصور میشود که فراکرد پیرو تعیینی برای قسمت اخیر آن («این قسمت از زمین») آمده است، ولی بازهم مضمون فراکرد پیرو نشان میدهد که باید آنرا به نخستین عنصر ترکیب، یعنی «مبارزه» نسبت داد.

ج– عایدها.

ضمن صحبت از ابزار گرامری بیان علایق وابستگی بشرح عایدها، خصوصیات عمده‌ی آنها و نیز انواعشان پرداختیم و در اینجا نیازی بتکرار آن نیست. آنچه در اینجا باید گفت این است که چون در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی فارسی همیشه فراکرد پایه (و یا قسمتی از آن) برفراکرد

پیرو مقدم است، بنابراین دراینگونه جملات مرکب وابسته زمینه‌ی مناسبی برای ذکر عایدها آماده است و تصادفی نیست کــه ٤٣ سال پیش از این دانشمند زبانشناس آلفرد آرندس نیز برای نخستین بار بوجود عایدها در زبان فارسی و در فراکردهای پیرو تعیینی پی‌برد.

مثالی بیاوریم:

- «باین طریق در میان هر قومی یك زبان رسمی یا ادبی بوجود آمد کــه **با آن** مینوشتند و میکوشیدند که **بهمان** نیز سخن بگویند و قــواعد **آنرا** می‌آموختند». (از «سخن»)

در این مثال یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی وجود دارد که در فراکرد پایه‌ی آن (باین طریق در میان هر قومی یك زبان... بوجود آمد) اسم «زبان» در وظیفه‌ی نهاد بکار رفته است و همین مفهوم در فــراکــرد پیرو تعیینی دو دفعه در وظیفه‌ی متمم با واسطه و یکدفعه نیز در وظیفه‌ی تعیین‌کننده برای متمم بیواسطه استعمال شده است. دیده میشود که عضو مکرر مزبور در فراکرد پیرو تعیینی وظیفه‌ی نحوی متفاوتی با وظیفه‌ی همان عضو در فــراکرد پایه دارد و طبق آنچه قبلا در مورد عایدها گفتیم لازم است که آن عضو در فراکرد پیرو تعیینی در شکل یکی از ضمایر بعنوان عاید بکار رود. همین‌طور نیز شده است. در فراکرد پیرو تعیینی اشکال «با آن» و «بهمان» و «... آنرا» درحقیقت نمودارهای ضمیری کلمه‌ی «زبان» در وظایف متمم و تعیین‌کننده میباشد. بآسانی دیده میشود که این عناصر در برقراری مناسبات وابستگی بین دو فراکرد نقش حساسی دارند و بحق باید بعنوان ابزار گرامری بیان وابستگی شناخته شوند. ضمنا نیز باید گفت که مدعای آلفردارندس مبنی براینکه عایدها در جملات مرکب وابسته‌ی فارسی ضرورتا بــاید در شکل سوم شخص مفرد یکی از جــانشینها استعمال شوند نمیتواند شالوده‌ی استواری داشته باشد. درست است که در اغلب موارد چنین است و سوم شخص مفرد یگانه شخصی است که شایستگی موافقت با پدیده‌ها و رویدادها و اشخاص واجسام را دارد، اما چون مراجع‌عایدها میتوانند اول شخص و دوم شخص (مفرد یا جمع) نیز باشند، پس عاید مربوط بآن مراجع نیز میتواند بصورت جانشین اول شخص و یا دوم شخص نیز درآید:

- «**تــو** کــز محنت دیگران بیغمی
نشاید که **نامت** نهند آدمی». (سعدی)

دیده میشود که جانشین شخصی «تو» در فراکرد پایه مرجع عایدی است که در فراکرد پیرو تعیینی در شکل ضمیر متصل نسبی («ت») آمده است.

در مثال زیر:

- «هر روز عصر ما او را میدیدیم که از لای د رسر بکوچه کشیده است و...
ما را که بزرگتر میشدیم و یکی **دوتامان** در آستانــه‌ی بلوغ بــودیم..

بر انداز میکند». (از «سخن»)
بازهم عاید «ـ مان» بصورت ضمیر متصل نسبی اول شخص جمع آمده است و مرجع آن نیز جانشین «ما» در فراکرد پایه است.
عایدهای مستعمل در فارسی معاصر عبارتند از جانشینهای شخصی و اشاره‌ای و تأکیدی «خود» و «خویش» و «خویشتن» و ضمایر متصل نسبی، ضمیر قیدی «آنجا» و نیز ضمایر «برخی» و «بعضی» و «همه» و «هریك» و «هر کدام» و... که همگی در فراکرد پیرو تعیینی جانشین عضو مکرر گردیده و برای برقراری علایق وابستگی بین دوفراکرد بکار میروند.
البته اگر وظیفه‌ی نحوی عضو مکرر در دو فراکرد یکی باشد قانونا نیازی باستعمال عاید در فراکرد دومی نخواهد بود. بمثالهای زیر توجه کنیم:
ـ «آسیا که کار میکرد صدای باران را خفه کرده بود». (صادق‌هدایت)
ـ وردی‌قلیچ... هزاران فرد شعر را که گویندگان ولگرد در دهکده‌ها میخواندند از بر کرد.» (از «پیام نو»)
ـ «او را روی تپه‌هایی که مو کاشته بودند راهنمایی‌مینمود.» (صادق‌هدایت)
در مثال اول تعیین‌شونده «آسیا» هم نهاد فراکرد پایه (آسیا... صدای باران را خفه کرده بود) و هم نهاد فراکرد پیرو (... کار میکرد) میباشد و چون در هر دو فراکرد وظیفه‌ی نحوی مشترکی دارد در فراکرد پیرو بصورت عاید ذکر نشده است و نیازی نیز بذکر آن احساس نمیشود. در مثال دوم نیز تعیین‌شونده «هزاران فرد شعر» هم متمم بیواسطه‌ی فراکرد پایه (وردی‌قلیچ... هزاران فرد شعر را... ازبر کرد)و هم‌متمم بیواسطه‌ی فراکردپیرو (...گویندگان ولگرد در دهکده‌ها میخواندند) است و بنابراین در جزء دوم جمله‌ی مرکب تکرار آن لزومی پیدا نکرده است. بالاخره در مثال سوم نیز تعیین‌شونده «روی تپه‌ها» در فراکرد پایه (او را روی تپه‌ها... راهنمایی مینمود) در رل قید مکان بکار رفته و همین وظیفه را نیز در فراکرد پیرو (... مو کاشته بودند) عهده‌دار است و بهمین دلیل نیز در فراکرد پیرو تکرار نگشته است.
نکته‌ی جالب دیگر اینست که عایدها بعنوان یکی از ابزارهای لغوی – گرامری بیان علایق وابستگی با عامل دیگر، یعنی «موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها» رابطه‌ی نزدیك دارند. بطوریکه اگر عضو مکرر در وظیفه نهاد فراکرد پیرو بکار رود صرف‌نظر از وظیفه‌ای که در فراکرد پایه دارد معمولا بشکل عاید ذکر نمیگردد. دلیل این امر نیز چیزی جز مطابقه‌ی قانونی نهاد و گزاره نیست:
ـ ولی در همان حالی که در هوا بلند شد **آدمهایی** را که **مشغول کار بودند** و این **بچه‌ها را** که **آنجا احمقانه با دهان باز باو نگاه میکردند** دید.» (صادق‌هدایت)
ـ «دوم اینکه در اینجا پای **سیاوش** در میان است که **در دانه‌ی فردوسی و**

یکی از عزیزترین قهرمانهای اوست». (از «سخن»)

در مثال اول دو تعیین‌شونده‌ی «آدمها» و «این بچه‌ها» در فراکرد پایه در وظیفه‌ی متمم بیواسطه و در فراکردهای پیرو در وظیفه‌ی نهاد بکار رفته‌اند و با وجودیکه وظایف نحوی آنها در فراکردها متفاوت است صرفا بدلیل قانون‌عمومی مطابقه‌ی نهاد و گزاره بصورت عاید «آنها» در فراکرد پیرو بکار نرفته‌اند. در مثال دوم نیز تعیین‌شونده «سیاوش» در فراکرد پایه در وظیفه‌ی تعیین‌کننده بکار رفته و در فراکرد پیرو تعیینی وظیفه‌ی نهاد را برعهده دارد، معهذا بازهم بدلیل مطابقه‌ی موجود بین نهاد و گزاره بصورت عاید «او» استعمال نشده است.

یك نکته‌ی دیگر را هم باید تذکر داد و آن اینست که هرگاه عاید در فراکرد پیرو تعیینی در محل تعیین‌کننده بکار رود آن تعیین‌کننده همیشه جـــزء دوم ترکیب اضافه‌ای خواهد بود (نظیر: کتاب او، دفتر من، لباس ما...) و در این صورت البته حذف عاید امکان‌پذیر هم نخواهد بود:

– من کتابی را که **در جستجوی آن (در جستجویش)** بودم بدست آوردم.

در این مثال «کتاب» در فراکرد پایه در وظیفه‌ی متمم بیواسطه و در فراکرد پیرو در وظیفه‌ی تعیین‌کننده بکار رفته است و چنانچه دیده میشود حذف آن مقدور نیست.

عاید مربوط بمرجعی که در فراکرد پایه در وظیفه‌ی قید مـکـان بکار رفته باشد معمولا بصورت «آنجا» استعمال میشود:

– «دسته‌ای از دختران **روی تپه‌ای** که عادت دارند با بازیهای خود آن روز را **آنجا** جشن بگیرند گرد آمده بودند». («پیام نو»)

– آنگاه فدر اشاره به سفر تزه **به کرت میکند** که **آنجا** خواهر او «اریان» بدو دل باخت و کلاف سحرآمیز را بدو داد». (از «سخن»)

با موارد حذف عاید برخلاف قیاس نیز برخورد میشود. اما این نقض موازین تا حدودی مجاز است که بدرك معنا لطمه‌ای وارد نسازد:

– «ولی بچه‌هایی که (آنها را) نمیشناخت بسوی او سنگ پرتاب کردند». (صادق‌هدایت)

– «حتی شهر سرخ گلی و خرابه‌ای که گویا (آنجا را) بطعنه آباده مینامیدند برای او یك حالت تهدیدکننده داشت». (صادق‌هدایت)

در هر دو مثال عایدهای محذوف در داخل پرانتز آمده‌اند و دیده میشود که حذف آنها نیز اختلالی را باعث نشده است.

ضرورت شعری نیز گاهی باعث حذف عاید برخلاف قیاس میشود:

– «بمن برنگذرد یك کاروانی

که نه‌پرسم (از آن) همی از تو نشانی». (فخرالدین گرگانی)

و بالاخره باید گفت که چنانچه چند تعیین‌شونده بوسیله‌ی فراکرد پیرو

تعیینی واحدی مشخص شوند معمولا ضمیر تعمیمی «همه» **بجای** عـــاید بکار میرود:

ـ «نقطه‌ای که رومولوس در آن ایستاده بود، سیسرون خطابه ایراد کرده بود، قیصر خنجر خورده بود، **همه** در ذهنم مجسم شد». (از «سخن»)

ـ «چند دکان کوچك نانوایی، قصابی، عطاری، دو قهوه‌خانه و یك سلمانی که **همه‌ی** آنها برای سدجوع و رفع احتیاجات خیلی ابتدائی زنـدگی بـود تشکیل میدان ورامین را میداد». (صادق‌هدایت)

دـ اعضای غیر مستقل.

قبلا پیرامون اعضای غیر مستقل شمه‌ای بیان کردیم و متذکر شدیم که در مورد هریك از انواع ۱٦ گانه‌ی جملات مرکب وابسته‌ی فـــارسی معاصر بطور مشخص از ویژگیهای اعضای غیر مستقل آنها صحبت خواهیم کرد. قانون عمومی آنست که عضو غیر مستقل در فراکرد پایه می‌آید و چون فاقد استقلال کـامل لغوی و گرامری است لازم است که فراکرد پیرو برای تـوضیح مضمون آن و تکمیل معنای گرامری‌اش بکار رود. اما اکثریت جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی در زبان فارسی از نوع تحلیلی (آنالیتیك) میباشند و مثالهایی نیز که تاکنون آورده شد همه از همین نوع بوده‌اند. در نوع تحلیلی اینگونه جملات مرکب یگانه حرف ربط ساده‌ی «که» بکار میرود که پیرامون آن صحبت کردیم. اما در نوع ترکیبی (سنه‌تیك) آنها اعضای غیر مستقل در فراکرد پایه در وظیفه‌ی تعیین‌کننده بکار میروند، کوبه‌ی منطقی نیز روی همان اعضا قرار میگیرند، ذکر فراکرد پیرو تعیینی ضرورت مبرم پیدا میکند، درنتیجه نیز علاقـه‌ی وابستگی بطرزی محسوس تشدید میگردد. از زمره‌ی اعضای غیر مستقلی که قبلا ذکـــر کردیم تنها جانشینهای اشاره‌ای «آن» و «این» و کلمه‌ی «کس» دراینگونه جملات مورداستعمال‌دارند. این‌اعضاطبق‌قانون‌عمومی‌مذکوردرپیش‌درفراکردپایه‌دروظیفه‌ی تعیین‌کننده‌ی اضافه‌ای از نوع: کتاب آن... لباس این... دفتر کس...) بکـار میروند و فراکرد پیرو که برای توضیح آنها می‌آید همان وظیفه‌ی نحـــوی را عهده‌دار خواهند گشت و فراکرد پیرو تعیینی خواهند بود. مثال:

ـ «نی **زهره‌ی آن** که دل بجویم
نی **طاقت آن** که دم برآورم». (سیدحسن غزنوی)

مثال بالا در اصل چنین بوده است: نه زهره‌ی دل جستن دارم و نه طاقت دم برآوردن. اما شاعر بمنظور تقویت علاقه‌ی وابستگی و ازدیاد تأثیر و احیانا ضرورت شعری خواسته است که از مضمون گسترده‌ی دو مصدر «دل جستن» و «دم برآوردن» استفاده نماید. اینست که جانشین اشاره‌ای «آن» را در وظیفه‌ی تعیین‌کننده‌ی اضافه‌ای در دنبال دو کلمه‌ی «زهره» و «طاقت» بکار برده است:

زهره‌ی آن‌که... طاقت آن‌که... و بآسانی دیده میشود کــه در اینجا «آن» در وظیفه‌ی تعیین‌کننده‌ی اضافه‌ای بکار رفته و ضمنا نیز عضو غیر مستقل است (زیرا مضمون «آن» روشن نیست و جمله هم استقلال گرامری نـــدارد). پس ضرورتا باید فراکرد پیرو تعیینی را برای توضیح‌مضامین دو «آن» که عبارت‌از «جستن» و «دم برآوردن» است بکار برد. این فراکردها نیز طبق قانون عمومی چیزی جز فراکردهای پیرو تعیینی نخواهند بود. نوع جمله‌ی مرکب وابسته نیز نوع ترکیبی است، زیرا فراکرد پیرو از راه عضو غیر مستقل خود در بافته‌ی فراکرد پایه رسوخ کرده و با آن درآمیخته و ترکیب شده است.

در مثال زیر:

ـ «**گناه کسی** که اینگونه بی‌پروا دم از مستی و می‌پرستی میزند نمیتواند بی‌کیفر بماند». (از «سخن»)

کلمه‌ی «کس» در رل عضو غیر مستقل و در محل تعیین‌کننده‌ی اضافه‌ای فراکرد پایه بکار رفته است:

گناه کسی که... و بنابراین فراکرد پیروی که برای توضیح مضمون آن آمده‌است فراکرد پیرو تعیینی از نوع ترکیبی خواهد بود.

ممکن هم هست که جانشین اشاره‌ای «آن» همراه با «چه» (در معنای «چیز») و بصورت «آنچه» در وظیفه‌ی عضو غیر مستقل و در محل تعیین‌کننده بکار رود. در این صورت معمولا ذکر حرف ربط «که» موردی ندارد:

ـ «**تمام آنچه** شما گفتید تـــازه نیست». (از «پیام نو»)

ه ـ ترتیب توالی فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی.

تعیین‌کننده الزاما باید بعد از تعیین‌شونده بیاید و بنابراین بآسانی دیـــده میشود که فراکرد پیرو تعیینی فارسی اجبارا باید پس از تعیین‌شونـــده ذکـــر شود. اینست که با حالت ذکر فراکرد پیرو تعیینی قبل از فراکرد پایه هـــرگز برخورد نمیشود. لازم است که حداقل یکی از اعضای اسمی فراکرد پایه ازقبیل نهاد، متمم و گزاره‌ی اسمی ذکر شود تا بتواند زمینه را برای آمدن فراکرد پیرو تعیینی فراهم سازد. بنابراین معلوم میشود که فراکرد پیرو تعیینی فـــارسی همیشه یا در داخل فراکرد پایه (حالت میان‌آیی یا (Interposition و یا پس از آن (حالت پس‌آیی یا Postposition) بکار میرود:

ـ کتابی را **که خواسته بودید** آوردم. (حالت میان آیی)

ـ کتابی را آوردم **که خواسته بودید.** (حالت پس آیی)

بآسانی دیده میشود که در دو نمونه‌ی بالا علایق وابستگی بین فراکردها محسوسا تغییر یافته است (در دومی شدیدتر است) و بنابراین شایسته است که ترتیب توالی فراکردها را بعنوان یك ابزار گرامری برای بیان علایق وابستگی

بشمار آوریم.

مشاهدات متمادی نشان داده است که در ترتیب توالی فراکردهای ایندسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی عوامل چهارگانه‌ی زیر ابراز تأثیر مینمایند:

ـ ارتباط فراکرد پیرو تعیینی با اعضای فراکرد پایه: فراکرد پیرو بکدام عضو فراکرد پایه مربوط است؟

ـ ساخت گرامری خود فراکردها.

ـ ویژگیهای معنایی و گرامری گزاره‌ها در فراکردها.

ـ ملاحظات اسلوبی.

در مورد عامل اول باید گفت که هرگاه فراکرد پیرو تعیینی باعضای اسمی صدرنشین در فراکرد پایه (مثلا نهاد، متمم و یا قیود زمان و مکان صدرنشین) مربوط باشد و خود نیز فراکردی کوتاه و مختصر باشد معمولا بلافاصله پس از تعیین‌شونده ذکر میشود ودرنتیجه در حالت میان‌آیی قرار میگیرد:

ـ «دونسکوی در جنگ خونینی **که در صحرای کولیکوف واقع شد** شکست فاحشی باردوی تاتار داد». (از «پیام نو»)

در این مثال دیده میشود که فراکرد پیرو تعیینی (... که در صحرای کولیکوف واقع شد) مربوط بقید مکان فراکرد پایه است و چون تعیین‌شونده فاصله‌ی نسبتا زیادی از گزاره دارد اینست که فراکرد پیرو درمحل قانونی خود، یعنی بلافاصلهٔ پس از تعیین‌شونده و در داخل فراکرد پایه قرار گرفته است. این وضعیت در مثال نیز موجود است:

ـ «هنوز خیلی چیزها را **که باچشمش دیده‌بود** بیاد می‌آورد» (صادق‌هدایت)

اما چون فاصله‌ی فراکرد پیرو از گزاره زیاد نیست میتوان با انتقال کوبه‌ی منطقی بروی تعیین‌شونده («خیلی چیزها») فراکرد پیرو را پس از فراکرد پایه نیز آورد:

هنوز خیلی چیزها را بیاد میآورد **که با چشمش دیده بود.**

اما اگر فراکرد پیرو تعیینی مربوط بگزاره‌ی اسمی فراکرد پایه بوده و یا آنکه فاصله‌ی بسیار کمی از گزاره داشته باشد معمولا پس از گزاره ذکر میشود (حالت پس آیی):

ـ «از **اونا** بود که **از آب روغن میگرفت**». (صادق‌هدایت)

در این مثال فراکرد پایه (از اونا بود) یك جمله‌ی اسمی است و فراکرد پیرو مربوط بگزاره‌ی آن جمله است و دیده میشود که ذکر فراکرد پیرو پس از گزاره ضروری است. دراینگونه موارد چنانچه فعل رابط نیز حذف شده باشد ذکر فراکرد پیرو تعیینی در حالت پس آیی بشکل ضرورت قطعی درمی‌آید:

ـ «کمال همنشین در من اثر کرد

وگرنه من همان **خاکم که هستم**.» (سعدی)

در مصراع دوم فراکرد پیرو (... که هستم) ضرورتا پس از فراکرد پایه (من همان خاکم) آمده است و طرز استعمال دیگری متصور نیست.

اما ممکن است که فعل رابط بصورت «میباشد» و «هست» و بخصوص «نیست» آمده باشد. دراینگونه موارد گاهی برای استعمال فراکرد پیرو در داخل فراکرد پایه زمینه فراهم میشود:

– «ادبیات شوروی فقط ادبیاتی **که بزبان روسی نوشته شده** نیست...» (از «پیام نو»)

دیده میشود که مثال بالا را میتوان بصورت «ادبیات شوروی فقط ادبیاتی نیست که زبان فارسی نوشته شده» نیز نوشت، ولی بهرحال چون فعل رابط فراکرد پایه بصورت «نیست» آمده امکان ذکر فراکرد پیرو رادر داخل پایه‌بوجود آورده است.

نظیر این ملاحظات را میتوان در مثالهای زیر نیز که افعال رابط فراکرد پایه با «بود» و «موجود نیست» (افعال موجودیت) بیان شده‌اند ابراز داشت:

– «ولی نمیدانم چه در حرکات و لباسش **بود که ساختگی و غیر طبیعی بنظر می‌آمد**». (صادق‌هدایت)

– «هیچ فکری **موجود نیست که نتوان آنرا بطور ساده و واضح بیان نمود**». (از «پیام نو»)

در مثال اول فراکرد پیرو تعیینی برای «چه» آمده و گزاره نیز فعل «بود» است و دیده میشود که ذکر فراکرد پیرو پس از پایه تقریبا ضروری است. در مثال دوم نیز فراکرد پیرو تعیینی برای «فکر» آمده و گزاره نیز فعل «موجود نیست» میباشدوبازهم بهترین شکل استعمال جمله همین است که دیده میشود. اما در موردیکه گزاره‌ی فراکرد پایه با فعل «موجود بودن» بیان شود امکان تغییر محل فراکرد پیرو بداخل پایه افزایش می‌یابد. مثال دوم بالا میتواند گواه این مدعا باشد:

هیچ فکری که نتوان آنرا بطور ساده بیان نمود موجود نیست.

میدانیم که در فارسی معاصر افعال باصطلاح مرکب در مقیاس بسیار گسترده‌ای مورد استعمال دارند و نیز میدانیم که اینگونه افعال عموما میتوانند در حالت غیر مجانب نیز بکار روند: داخل... شدن، ترك... کردن، سوار... شدن... همچنین معلوم است که جزء اول اینگونه افعال (که بهتر است آنها را افعال ترکیبی – نه مرکب – بنامیم) معمولا اسم است و بنابراین همین اسم میتواند برای خود عنصری تعیین‌کننده داشته باشد. در چنین شرایطی اگر یکی از افعال ترکیبی فارسی در محل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار رود و قسمت اسمی آن در حالت غیر مجانب بتواند فراکرد پیرو تعیینی داشته‌باشد معمولا این‌فراکرد پیرو پس از گزاره ذکر میشود:

ـ «بعبارت دیگر زبان عربی در این ایام همان **رواج و** توسعه‌ای را در ایران **داشت** کــه زبان و ادب سریانی پیش از غلبه‌ی اعــراب داشته است». (دکتر ذ. صفا)

در این مثال فراکرد پیرو تعیینی برای کلمه‌ی «رواج» که جزء اسمی فعل ترکیبی «رواج داشتن» را تشکیل میدهد آمده‌وپس از فراکردپایه ذکر شده‌است. دلیل این امر نیز آنست که فعل «داشتن» در هر دو گزاره اشتراك میجویـد و نمیتوان دو گزاره را در مجاورت یکدیگر آورد. اما اگر گزاره‌ی فراکرد پایه با فعل «دارا... بودن» در حالت غیر مجانب بیان شده و قسمت اسمی آن («دارا») تعیین‌کننده‌ای داشته باشد و یك فراکرد پیرو تعیینی نیز برای همان تعیین‌کننده بیاید ذکر فراکرد پیرو تعیینی پس از فراکرد پایه جزء موازین جــاری زبـان شمرده مشود:

ـ «باید یادآور شد که از این جهت روشنفکران ترقیخواه **دارای** سنن نیکی **بودند که شاید در تمام جهان بینظیر باشد**». (از «پیام نو»)

دیده میشود که فعل ترکیبی «دارا بودن» در حالت غیر مجانب آمده و خود «دارا» نیز عنصر تعیین‌کننده‌ای در شکل «سنن نیك» قبول کرده است و فراکرد پیرو تعیینی نیز برای همین تعیین‌کننده و بعد از فراکرد پایه ذکر شده است.

در مورد عامل دوم، یعنی ساخت گرامری فراکردها نیز باید گفت کـه در اینجا همیشه یکنوع موازنه‌ی نحوی بین فراکردها رعایت میشود. بدین معنی که محل فراکردها و طرز استعمال آنها باید طوری باشد که مانند دو کفه‌ی ترازو در حال تعادل باقی بماند و سبك سنگین نشود. مثلا اگر فراکرد پیرو تعیینی از یك فعل عبارت باشد در اکثریت قریب‌باتفاق موارد این فـــراکرد در داخل فراکرد پایه و بلافاصله پس از تعیین‌شونده بکار میرود، زیرا اگر پس از فراکرد پایه بیاید کفه‌ی ترازو بنفع فراکرد پایه پایین خواهد آمد:

ـ «آن مصر مملکت که **تو دیدی** خراب شد
آن نیل مکرمت **که شنیدی** سراب شد». (خاقانی)

برعکس، اگر فراکرد پیرو تعیینی بصورت جمله‌ای مشروح و مفصل درآمده باشد ذکر آن پس از فراکرد پایه مناسبتر است و ببرقراری توازن نحوی مذکور کمك خواهد کرد:

ـ «ایامی را گذرانده‌ام **که اضطراباتم از اینها هــم بیشتر بـــوده است**». (از «سخن»)

و بهمین نسبت اگر فراکرد پیرو تعیینی خود عبارت از جمله‌ی مرکبی باشد ضرورت ذکر آن پس از فراکرد پایه افزایش می‌یابد:

ـ «... و جای زخمی گوشه‌ی چشم راست او دیده میشد **کـــه من گمان میکردم بواسطه‌ی شغل مهندسی و راهسازی و در اثر انفجار سنگ یا کوه**

گوشه‌ی چشم او زخم برداشته است...» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا نهاد فراکرد پایه «جای زخم» دارای فراکرد پیرو تعیینی‌ایست که بسیار طولانی بوده و بمقتضای اسلوب نویسندگی صادق‌هدایت تنظیم‌گردیده است. بآسانی میتوان دید که در شرایط مثال بالا ذکر فراکرد پیرو تعیینی پس از فراکرد پایه ضروری است.

در مورد عامل سوم، یعنی ویژگیهای معنایی و گرامری گزاره‌ی فراکرد پایه نیز باید گفت که گاهی گزاره‌ی فراکرد پایه برحسب خصوصیات معنایی و یا گرامری خود مستلزم ذکر فراکرد پیرو دیگری (غیر از تعیینی) بعد از خود میباشد. دراینصورت مسلم است که باید دو فراکرد پیرو (یکی تعیینی و دیگری از نوع دیگر ـ مثلا متممی، قیدی و...) را در داخل و یا بعد از فراکرد پایه مستقر ساخت. در این صورت البته وضع دشوار و پیچیده‌ای بوجود می‌آید و عوامل متعددی میتوانند در محل این دو فراکرد ابزار تأثیر نمایند. مشاهدات ما نشان داده است که در این‌گونه موارد برحسب مربوط بودن فراکرد پیرو تعیینی باین و یا آن عضو فراکرد پایه دو وضعیت پیش می‌آید:

ـ اگر تعیین‌شونده در نزدیکی گزاره‌ی فراکرد پایه قرار گرفته و فراکرد پیرو علاوه نیز کوتاه و مختصر باشد میتوان با قرار دادن کوبه‌ی منطقی روی عنصر تعیین‌شونده نشان داد که این عنصر فراکرد پیرو تعیینی‌ای خواهد داشت و بعد فراکرد علاوه را (متممی، قیدی و...) بلافاصله پس از گزاره آورد و آنگاه نیز فراکرد پیرو تعیینی را پس از فراکرد علاوه ذکر کرد:

ـ «مجموعه‌ی قوانین جزایی تنها در موردی اجازه داده است **که محکمه قرار مخفی بودن محاکمه را صادر کند که حفظ اسرار نظامی، یا سیاسی و یا دولتی ایجاب میکند...»** (از «پیام نو»)

در مثال بالا عنصر تعیین‌شونده در فراکرد پایه کلمه‌ی «مورد» است و گزاره‌ی این فراکرد نیز فعل «اجازه داده است» میباشد. خصوصیات معنایی و گرامری این فعل مستلزم آنست که بعد از آن فراکرد پیرو متممی (که محکمه قرار مخفی بودن محاکمه را صادر کند) ذکر شود این فراکرد نیز نسبتا کوتاه و مختصر است. این است که در تلفظ فراکرد پایه کوبه‌ی منطقی روی «مورد» گذاشته میشود تا معلوم شود که این کلمه نیازمند توضیحی جداگانه است، بعد از گزاره نیز فراکرد پیرو متممی ذکر میشود و در آخر همه فراکرد پیرو تعیینی می‌آید.

و بالاخره در مورد عامل چهارم، یعنی ملاحظات اسلوبی نیز باید گفت که مثلا اگر فراکرد پایه بصورت جمله‌ای فعلی آمده باشد ودر آن بغیراز تعیین‌شونده عنصر اسمی دیگری موجود نباشد (تا احتمال اشتباه در انتساب فراکرد پیرو تعیینی ازبین برود) معمولا بهتر است که فراکرد پیرو را پس از فراکرد پایه ذکر

کرد تا از مجاورت دو گزاره که البته پسندیده نیست اجتناب بعمل آید:
- «اما **دوره‌ی** معینی را **نمیتوان گفت** که زمان رونق رمان فارسی بوده است». (از «سخن»)
- «... این مرتبه **ولادیمیرش** را **میدید** که پریده‌رنگ و مات روی سبزه‌ها دراز کشیده است». (از «پیام نو»)

البته بطوریکه گفتیم این طرز توالی جنبه‌ی اسلوبی دارد و ممکن است نویسنده‌ی دیگری با اسلوب متفاوت طرز توالی دیگری ر ابرگزیند.

اما اگر در فراکرد پایه عنصر اسمی دیگری (غیر از تعیین‌شونده) وجود داشته باشد میتوان فراکرد پیرو تعیینی را بلافاصله پس از تعیین‌شونده آورد تا از اشتباه در انتساب فراکرد پیرو جلوگیری شود. ناگفته نماند که در انتساب فراکرد پیرو تعیینی به تعیین‌شونده مضمون خود فراکرد (بطوریکه گفته شد) نقش بسیار مهمی دارد، ولی در اینجا ما باصطلاح «نامساعدترین» شرایط را در نظر گرفته‌ایم.

گاهی نیز نویسندگان بمنظور برقراری تماس بین تعیین‌شونده و فراکرد پیرو تعیینی روش و یا روشهای دیگری بکار میگیرند. بدین معنی که مثلا تعیین‌شونده را از داخل فراکرد پایه بیرون آورده و آنر اپس از گزاره و در ابتدای فراکرد پیرو تعیینی ذکر میکنند:
- «چقدر شیرین و لطیف بود **دیدن منظره‌ی اشکهایی** که از ملاقاتهای دوباره جاری میشد». (از «پیام نو»)

در این مثال تعیین‌شونده «اشکها» همراه با اجزاء ترکیبی دیگر خود ازداخل فراکرد پایه خارج شده، پس از گزاره و در مجاورت بلافصل فراکرد پیرو تعیینی قرار گرفته استو کمترین‌سوء تفاهمی نیزدرانتساب فراکردپیرورخ نخواهدداد.

روش بالا روش خوب و متداولی است و بویژه در شعر بصورت يك روش عادی مورد استفاده قرار میگیرد:
- «میرفت حلقه‌حلقه در آن حلقه‌های زلف
دودی که میگذشت نوازنده برلبش». (فریدون توللی)

در اینجا نیز تعیین‌شونده (نهاد فراکرد پایه) که عبارت از «دود» باشد پس از فراکرد پایه و در مجاورت فراکرد پیرو تعیینی بکار رفته است.

در بیت زیر نیز همین وضعیت موجود است:
- «بتعلیم خروسان میشدی گم
هر **آن نقصی** که داری در ترنم». (رشید یاسمی)

و حتی اگر فراکرد پایه بصورت جمله‌ی اسمی آمده و نهاد آن نیز عبارت از ضمیر اشاره‌ای «این» باشد بازهم غالبا در شعر از روش بالا استفاده کرده، تعیین‌شونده (گزاره) را پس از فعل رابط و در مجاورت فراکردپیرو بکارمیبرند:

ـ **این است همان در گه** کز نقش رخ مردم
خاك در او بودی دیوار نگارستان». (**خاقانی شیروانی**)

گاهی نیز برعکس روش بالا عمل میشود. بدین معنی که چنانچه فراکرد پیرو تعیینی مشروح و مفصل باشد تعیین‌شونده را از داخل فراکرد پایه خارج ساخته، **آنرا قبل از خود فراکرد پایه** با فراکرد پیرو تعیینی مربوطه بکار میبرند، سپس نیز فراکرد پایه را میآورند:

ـ «**این مرد که وقتی در کافه ویولون میزد با احساسات مردم بازی میکرد و قادر بود حالات گوناگونی از لغزش آرشه‌ی جادویی خود روی سیم ویولون تولید کرده و شنوندگان را در دنیاهای ناشناس و فسونگر سیر و سیاحت بدهد،** چطور ممکن بود که احتیاجات مردمان معمولی را داشته باشد؟ (صادق‌هدایت)

کمی دقت نشان میدهد که جمله‌ی بالا در اصل چنین بوده است:

ـ چطور ممکن بود که این مرد که وقتی... سیر و سیاحت بدهد احتیاجات مردمان معمولی را **داشته باشد**.

در این مثال «این مرد» عبارت از نهاد فراکرد پایه است و چون فراکرد پیرو تعیینی مربوط بآن جمله‌ای بسیار بسیار طولانی و گسترده است صادق‌هدایت باجبار «این مرد» را از محل عادی خود در فراکرد پایه برداشته، آنرا در ابتدای جمله بکار برده، فراکرد پیرو تعیینی مربوط بآن را متعاقبش آورده و سپس بقیه‌ی جمله را ذکر کرده است.

با نمونه‌های بسیار جالب دیگر نیز در فارسی معاصر برخورد میشود که البته ذکر همه‌ی آنها از حوصله‌ی مقال ما خارج است و در اینجا فقط بذکر دو سه نمونه از آنها اکتفا میشود:

ـ «معماری تاشکند کهنه **خاصیت عمده‌ای** که دارد سادگی باشکوه آنست».
(از «پیام نو»)

اصل جمله چنین بوده است:

ـ خاصیت عمده‌ای که معماری تاشکند کهنه دارد سادگی با شکوه آنست.

و نویسنده بمنظور جلب توجه خواننده به «معماری تاشکند کهنه» آنرا از داخل جمله‌ی مرکب خارج ساخته است.

مثالی دیگر:

ـ «اینان نخستین چیزی که **جستجو میکنند** صیادان مرواریدی است **که از اول ماه آوریل تا نیمه‌ی مه مزد آنها را بپردازند**». (از «سخن»)

در جمله‌ی بالا دو فراکرد پیرو تعیینی وجود دارد که **برجسته نشان داده** شده است، فراکرد پیرو اولی برای «نخستین چیز» و دومی برای «صیادان مروارید» آمده است. اصل جمله نیز چنین است:

ـ نخستین چیزی که اینان جستجو میکنند صیادان مرواریدی است که...

بپردازند.
و دیده میشود که «اینان» درحقیقت نهاد فراکرد پیرو تعیینی اولی است، ولی نویسنده آنرا قبل از فراکرد پایه آورده است و در وهلــهی نخست ممکنست بعنوان نهاد فراکرد پایه گرفته شود. دلیل این تغییر محل نیز همانا آنست که نویسنده خواسته است توجه را به «اینان» کــه عــاملین اصلی جلب صیادان مروارید است جلب نماید.

چنانکه فراکرد پیرو تعیینی در داخل فراکرد پایه قرار گرفته باشد گاهی برای بیان مؤکد رابطهی وابستگی عین تعیینشونده و یا ضمیر جانشین آنرا پس از فراکرد پیرو تعیینی نیز ذکر میکنند:

– «آن دقیقه که اجازه بیابد و بپای پدر و مادر عــزیزش بیفتد و تضرع و زاری و تمنای گنشت کند، **آن دقیقه** راخوشبخت‌ترین وسعادتمندترین‌لحظات عمرش بحساب خواهد آورد». (از «پیام‌نو»)

در چنین موارد معمولا تعیینشونده در حالت فاعلی در ابتدای فراکرد پیرو تعیینی بکار میرود و چون در خود فراکرد پایه این تعیینشونده در حالتی غیر از فاعلی بکار میرود اجبارا باید در همان حالت نیز تکرار شود (چنانچه در مثال بالا تکرار شده است).

گاهی نیز برعکس رفتار میشود، یعنی ابتدا فراکرد پایه باعضو تعیینشونده بطور کامل ذکر میشود، سپس مجددا تعیینشونده تکرار گشته و فراکرد پیرو تعیینی متعاقب آن میآید:

– «شب را در آنجا گذرانیدیم، **یك شبی که** هرگز تصورش را نمیتوانــم بکنم». (صادق‌هدایت)

دیده میشود که فراکرد پایه بطور کامل ذکر شده، سپس تعیینشونـــده («شب») بطور جداگانه بکار رفته و فراکرد پیرو تعیینی نیز برای آن آمده است.

عمل تکرار تعیینشونده و ذکر فراکرد پیرو تعیینی پس از آن‌گاهی در داخل چهارچوب خود فراکرد پایه نیز انجام میگیرد:

– «این فکر، **این فکر موذی** که امروز آخرین باری خواهد بود که در دایرهی مهربان خانواده بسر میبرد قلبش را بشدت میفشرد». (از «پیام نو»)

د– موافقت اشکال گرامری گزارهها.

دیدیم که در اینگونه جملات مرکب وابسته همیشه بین فراکرد پیرو تعیینی و یکی از اعضای اسمی فراکرد پایه رابطهی نحوی آتریبوتیف وجود دارد، یعنی آنکه فراکرد پیرو تعیینی بهرشکل و نوعی که آورده شود در هر حال باید یکی از خصوصیات و علائم گرامری عنصر تعیینشونده را در فراکرد پایه نشان دهد و آنرا از جهتی «تعیین» نماید. اما چون عنصر تعیینشونده بهرحال اسم است و

یا جانشین اسم شده است ممکن است در بادی نظر چنین تصور شود که فراکرد پیرو تعیینی ارتباطی با گزاره‌ی فراکرد پایه ندارد و بنابراین نباید که بین گزاره‌های دو فراکرد علاقه و توافقی وجود داشته باشد. این تصور البته آنقدرها هم بی‌پایه نیست، ولی بهرحال نمیتواند ارتباط ناگسستنی دو فراکرد را در داخل واحد زبانی منسجم (جمله‌ی مرکب) برهم زند. جمله‌ی مرکب بهرحال جمله است و بطوریکه قبلا نیز گفتیم یك واحد تام و تفکیك‌ناپذیر میباشد. فراکردهای جمله‌ی مرکب در تار و پود یکدیگر رسوخ دارند و شکی نیست که گزاره‌های دو فراکرد در این همبستگی باید نقش خود را بازی کنند.

گفته شد که سه زمره‌ی گرامری «شخص» و «زمان» و «وجه» علایم‌مشخصه‌ی گزاره‌ها میباشند. اینك که صحبت از اشکال گرامری گزاره‌ها در میان است باید ثابت کنیم که بین گزاره‌های فراکردهای جمله‌ی مرکب وابسته موافقتهای معینی که ناشی از وحدت آنها در داخل واحد زبانی است موجود میباشد و این توافق باید در سه مشخصه‌ی «شخص» و «زمان» و «وجه» خودنمایی کند.

موافقت دو گزاره از لحاظ شخص مسئله‌ایست که بخودی‌خود تابع قوانین عمومی دستوری است و مآلا منجر بتوافق نهاد و گزاره از لحاظ شخص و عدد در داخل فراکرد میگردد.

اما توافق زمان و وجه گزاره‌ها مسئله‌ی اساسی است و در اینجا بشرح آن میپردازیم.

میدانیم که هر گزاره میتواند اسمی (این کتاب است) یا فعلی (کتاب را خریدم) باشد. هریك از این دو نوع نیز میتوانند در شکل تصدیقی (آمدم) یا انکاری (نیامدم) بکار روند. پس ناچار تا اینجا چهار حالت متفاوت پیش می‌آید از طرف دیگر، هر گزاره در وجه اخباری میتواند در سه زمان گذشته و حال و آینده بیان شود و خود زمان گذشته‌ی فارسی معاصر نیزدارای چهار گونه(مطلق، نقلی، استمراری و مقدم) میباشد. پس در وجه اخباری هر گزاره میتواند شش گونه‌ی زمانی داشته باشد. پس تا اینجا باید ۲٤ = ٦ × ٤ حالت را بررسی کرد. از اینها گذشته در وجه التزامی فارسی دوگونه (مضارع و ماضی) وجود دارد که اگر آنرا نیز در ٤ ضرب کنیم هشت حالت مختلف پیش می‌آید که با ۲٤ حالت قبلی جمعا ۳۲ حالت مختلف از لحاظ زمان و وجه در گزاره‌ی فراکرد پیش می‌آید و در گزاره‌های دو فراکرد باید ٦٤ حالت مختلف را بررسی نمود.

نگارنده این بررسی را انجام داده و تصور نمیرود که ذکر تمامی این ٦٤ مورد در اینجا لزومی داشته باشد. هر فارسی زبان نیز میتواند پیش خود این حالات را وارسی نماید. در اینجا برای نمونه فقط بذکر چند مقایسه مبادرت میشود.

حالت اول: گزاره‌ی فراکرد پایه اسمی، تصدیقی و در زمان حال است. باید

دید که گزاره‌ی فراکرد پیرو تعیینی چه اشکالی میتواند داشته باشد وچه اشکالی را نمیتواند بپذیرد:

ـ این کتابی است که بدردشما میخورد (خواهد خورد، خورده‌است، خورد، خورده بود...)

دیده میشود که چون گزاره‌ی فراکرد پایه اسمی و تصدیقی و در زمان حال است (کتاب... است) گزاره‌ی فراکرد پیروتعیینی میتواند تنها درشکل تصدیقی شامل گونه‌های زمان حال، مستقبل، مطلق گــذشته، نقلی، استمراری و مقدم باشد و استعمال دوگونه‌ی وجه التزامی در این مورد مقدور نیست یعنی آنکه مثلا نمیشود گفت: این کتابی است که بدرد شما بخورد (خورده باشد). اما بآسانی میتوان دید که اگر گزاره‌ی اسمی فراکرد پایه در همان گونه‌ی زمان حال بشکل انکاری بیاید استعمال وجه التزامی نیز مقدور میگردد:

ـ این کتابی نیست که بدرد شما بخورد.

بی‌اختیار این پرسش پیش می‌آید که چرا در شکل تصدیقی گزاره‌ی فراکرد پایه استعمال آئوریست ممکن نبود، ولی در شکل انکاری آن امکان‌پــذیر شد. کمی تعمق بما نشان میدهد که در شکل انکاری (این کتابی نیست که...) هنوز کتابی که بدردخور باشد درمیان نیست، ولی امکان حصول مقصود (بدردخوردن) وجود دارد و ما میدانیم که یکی از موارد اصلی استعمال آئوریست همانا موردی است که پای امکان تحقق در بین باشد.

مقایسه‌ی دیگری بکنیم:

حالت دوم: گزاره‌ی فراکرد پایه بازهم اسمی، تصدیقی ولــی در زمــان گذشته است:

ـ این کتابی بود که بدرد شما میخورد (خورد، خورده بود...)

و بازهم دیده میشود که در این صورت نیز نمیتوان گزاره‌ی فراکرد پیرو تعیینی را بشکل آئوریست آورد و گفت:

ـ این کتابی بود که بدرد شما بخورد. اما با تعویض شکل تصدیقی بانکاری میتوان گفت:

ـ این کتابی نبود که بدرد شما بخورد.

در اینجا نیز همان استدلال میتواند سبب امکان ذکر آئوریست را در شکل انکاری و عدم امکان ذکر آنرا در شکل تصدیقی از گزاره‌ی فراکرد پایه بما بگوید.

یك مقایسه دیگر:

حالت سوم: گزاره‌ی فراکرد پایه فعلی، تصدیقی و در زمان حال است:

ـ کتابی را میخرید که بدردتان‌میخورد (بخورد، خواهدخورد، خورده‌بود...)

در اینجا دیده میشودکه امکان استعمال آئوریست در گزاره‌ی فراکرد پیرو موجود است. دلیل این امر را جستجو کنیم..

گزاره‌ی فراکرد پایه فعل «خریدن» در گونه‌ی زمان حال ـ مضارع است. مقصد و هدف خریدن نیز («بدرد خوردن») در گزاره‌ی فراکرد پیرو تعیینی آمده است. چون صحبت از مقصد و هدف در میان است طبعا باید از آئوریست استفاده نمود. جالب است که اگر گزاره در حالت بالا در شکل انکاری هم باشد باز هم امکان ذکر آئوریست (البته در شکل انکاری) در فراکرد پیرو موجوداست:

ـ کتابی را **نمیخرید** که بدردتان **نخورد.**

در اینجا نیز هدف از «نخریدن» کتاب در گزاره‌ی فراکرد پیرو و بشکل آئوریست بیان میشود.

از سه نمونه‌ی بالا بخوبی معلوم میشود که بین گزاره‌های دو فراکرد روابط متقابله‌ای موجود است و این گزاره‌ها از استقلال کامل گرامری و معنایی (مانند جملات مستقل) برخوردار نیستند.

بنابراین نتیجه میشود که بین اشکال گرامری گزاره‌های دو فراکرد رابطه‌ی محکمی برقرار است و این رابطه بشکل توافقهای معینی در زمان و وجه خودنمایی میکند.

و اینك نیز چند کلمه‌ای پیرامون درجه‌ی وابستگی فراکرد پیرو تعیینی بفراکرد پایه بطور کلی و عوامل مؤثر در این وابستگی باید ذکر کرد.

این وابستگی میتواند هم از لحاظ ساختمانی و هم از لحاظ معنایی مورد توجه قرار گیرد. وابستگی ساختمانی را قبلا دیدیم و معلوم شد که در نوع سنه‌تیك (ترکیبی) ایندسته از جملات مرکب وابسته رابطه‌ی وابستگی حاد و شدید و در نوع آنالیتیك (تحلیلی) آنها نیز این رابطه نسبتا ضعیف میگردد.

و اکنون میکوشیم شدت و ضعف رابطه‌ی وابستگی را از دیدگاه معنایی بسنجیم.

در دستورهای زبان فرانسه فراکردهای پیرو تعیینی را از نظر درجه‌ی وابستگی آنها بفراکرد پایه بدو دسته‌ی تعیینی و توضیحی (Explicatives , Déterminatives) طبقه‌بندی میکنند و در این طبقه‌بندی نیز معیار و ملاك معنا را بکار میبرند. در این طبقه‌بندی گفته میشود که فراکردهای پیرو نوع یکم برای بیان علائم اصلی و ضروری تعیین‌شونده بکار میروند و ذکر آنها برای تکمیل جمله ضرورت دارد (یعنی آنکه رابطه‌ی وابستگی حاد و شدید است) درصورتیکه نوع دوم حاوی علائم تکمیلی تعیین‌شونده بوده و بدون لطمه وارد آوردن بتکامل جمله‌ی مرکب میتوانند حذف شوند (یعنی رابطه‌ی وابستگی‌ضعیف است). البته این مطالب صحیح است و نمیتوان بآن ایرادی وارد آورد، ولی‌مسئله عبارت از این است که آیا معیار معنایی مزبور میتواند ما را بیك طبقه‌بندی علمی و قطعی راهبر باشد وآیا در این طبقه‌بندی مرز مشخصی بین دودسته‌ی «تعیینی» و «توضیحی» وجود دارد یا نه؟ در هر دو نوع مزبور بالاخره رابطه‌ی آتریبوتیف

وجود دارد، منتها در بعضی از آنها شدیدتر و در برخی ضعیفتر است. درجه‌ی شدت و ضعف مزبور نمیتواند مرزی علمی و قطعی و دقیق بین آنها بوجود آورد.

بهتر است قدری بیشتر توضیح بدهیم.

طبیعی است که هرقدر تعیین‌شونــده از لحاظ مضمون و محتوای خـود مشخصتر باشد نیاز کمتری بــذکر تعیین‌کننده در میان است و در نتیجه نیز درجه‌ی وابستگی فراکرد پیرو تعیینی بفراکرد پایه کمتر میگردد. بــرعکس، هرقدر تعیین‌شونده از لحاظ مضمون خود مجردتر وعمومی‌تر باشد نیاز بیشتری بذکر تعیین‌کننده در بین است و در نتیجه نیز درجه‌ی وابستگی فراکرد پیرو تعیینی بفراکرد پایه افزایش می‌یابد.

در حالت اول، یعنی موقعیکه درجه‌ی وابستگی فراکرد پیرو تعیینی بفراکرد پایه کمتر باشد طبعا فراکرد پیرو استقلال بیشتری کسب میکند. در حالاتی نیز که فراکرد پیرو تعیینی برای اسامی خاص بیاید، چون اینگونه اسامی نیاز کمتری به تعیین شدن دارند اینست که فراکرد پیرو استقلال زیادتری کسب کرده و درجه‌ی وابستگی آن بسیار ضعیف میگردد و حتی بمعترضه نزدیك میگردد. اما در هر صورت برای این شدت و ضعف وابستگی مرز مشخصی نمیتوان یافت و نمیتوان معیار قطعی برای طبقه‌بندی آنها در نظر گرفت.

بچند مثال زیر توجه کنیم:

ـ «در نتیجه قوا ی‌فکری و معنوی دانشمندان بسوی هدف خاصی رهبری نمیشود و فایـده‌ای که باید از اعطای جایزه بدست نمی‌آید». (از «سخن»)

ـ «... نکراسوف بجای آن چند تن از نویسندگان جوان را کــه درواقع نماینده‌ی‌دموکراسی انقلابی درعالم ادبیات بودند جلب‌نمود». (از «پیام‌نو»)

ـ «اکتشافات چند ساله‌ی اخیر خط بطلان برروی همه‌ی این پندارها کـه متأسفانه هنوز بسیار شایع است کشید». (از «سخن»)

ـ «رنگ صورت ماتش که‌دایم تراشیده بودبسرخی میل‌داشت. (از«سخن»)

ـ «بداندیش، کش روز نیکی مباد

سخنهای نیکم ببد کــرد یاد». (فــردوسی)

البته نگارنده مثالهای بالا را بطور تقریبی و برحسب معیار تضعیف تدریجی درجه‌ی وابستگی آورده است. اما آیا این ترتیب توالی قطعی است؟ آیا این ملاك قطعی و دقیق است؟ ـ البته نه. چه‌بسا ممکن است که محقق دیگری در ترتیب توالی مزبور تغییرات کم وبیشی بعمل آورد. خود این امر نیز مؤید مدعای ما برناستواری معیار معنایی است. چیزی که مسلم است اینکه اختلاف درجــه‌ی وابستگی بین اولین و آخرین مثال نسبتا محسوس است. مشخص کردن علایم اشخاص و اشیاء و پدیده‌ها (هدف تعیین گرامری) میتواند تا حدود زیادی ادامه یابد و بدیهیست که هرقدر بر تعداد تعیین‌کننده‌ها افزوده شود دایره‌ی مفهوم

تنگتر شده و در نتیجه نیز تعیین‌شونده مشخصتر میگردد. وسعت دایـــره‌ی استعمال تعیینها با حجم معنایی تعیین‌شونده نسبت معکوس دارد. البته در چنین شرایطی نیز کوشش در گنجاندن تمام فراکردهای پیرو تعیینی از لحاظ درجه‌ی وابستگی بدو نوع (هر نامی که میخواهند روی آن بگذارند) اقدامی بیفایده است و به عقیده‌ی ما بهره‌ی چندانی ببار نخواهد آورد.

یك دانشمند ایرانشناس شوروی در دنباله‌ی همین فکر تمام فـراکردهای پیرو تعیینی فارسی را بدو نوع قسمت میکند که یکی از آنها را فراکردهای پیرو «تعیینی اصلی» (نظیر: کتابی که خریدم اینجاست) و دیگری را فراکردهای پیرو «تعیینی ـ بیانی» (تحقیقاتش باین نتیجه رسید که باید کار را از سر گـرفت) نامیده است. این دانشمند (روبین‌چیك) معتقد است که فراکردهای پیرو تعیینی اصلی برای بیان خصوصیات کیفی و کمی اسامی بکار میروند و حـــال آنکـه فراکردهای پیرو تعیینی ـ بیانی برای باز کردن محتواو مضمون‌اسم تعیین‌شونده استعمال میشوند. این تعریف کاملا صحیح است و حقیقتا نیز در فارسی معاصر این دو نوع از فراکردهای پیرو موجودند. مسئله این است که آیا هر دو نوع مزبور را باید جزء فراکردهای پیرو تعیینی منظور داشت، یا آنکه باید آنها را منسوب بفراکردهای مختلف‌النوعی شمرد؟ بنظر ما فراکردهای پیرو نوع دوم را باید فراکردهای پیرو بیانی دانست و در گروه متمایزی از فراکردها جای‌داد. فرق دو مفهوم «تعیین» و «بیان» فرقی کاملا محسوس است. «تعیین گـرامری» عبارت از بیان مشخصات کیفی و کمی اسامی، تصویر علائم و مشخصات آنها، شرح وضع حالتی و حرکتی آنها و خلاصه بیان علائم گرامری آنهاست و تمام این علائم عبارت از خصوصیات و مشخصات است، نه اصل و جوهر و ذات آنها. اما «بیان» عبارت از ذکر خود محتوا و مضمون اسامی است، نه علائم آنها.

دو مثال ساده‌ی زیر را با هم مقایسه کنیم:

ـ **نتیجه‌ای** که **بسیار خوب بود** بدست آمد.

ـ **این نتیجه** بدست آمد که **باید در درسها ساعی بود.**

در مثال اول اسم «نتیجه» بوسیله ی‌فراکرد پیرو تعیینی مشخص میشود و آنچه در فراکرد پیرو بیان میشود علامت گرامری «نتیجه» است. اما در مثال دوم ترکیب اشاری «این نتیجه» بوسیله‌ی فراکرد پیرو بیانی مشخص میگردد و آنچه در فراکرد بیان میشود اصل مضمون و ماهیت آنست، نه علامت گـرامری آن. مسلم است که مشخصه و علامت گرامری غیر از محتوا و جوهراست. بهمین‌دلیل نیز ما این دو نوع فراکرد را از یکدیگر مجزا میسازیم. اولیها را جزء فراکردهای پیرو تعیینی در این بخش بررسی میکنیم و دومیها را نیز زیر عنوان «فراکردهای پیرو بیانی» در دنباله‌ی این بحث و جداگانه از نظر خواهیم گذرانید. ضمن شرح مشخصات فراکردهای پیرو بیانی خواهیم دید کـه اینها نه‌تنها از لحاظ معنا،

بلکه از نظر خصوصیات گرامری نیز دسته‌ی جداگانه‌ای را تشکیل داده و ویژگیهایی دارند که در فراکردهای پیرو تعیینی وجود ندارند.

بطورکلی، آنچه درخصوص درجه‌ی وابستگی فراکرد پیرو تعیینی بفراکرد پایه میتوان گفت اینست که این درجه‌ی وابستگی را تنها باید ازلحاظ مشخصات ساختمانی و از روی معیار علمی دقیق معین نمود، نه از لحاظ مشخصات معنایی که مرز قطعی و دقیقی ندارند. از لحاظ ملاك ساختمانی نیز، بطوریکه قبلا دیدیم، در نوع سنته‌تیك (ترکیبی) اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی بدون تردید درجه‌ی وابستگی فراکرد پیرو بپایه بسیار شدید و حاد است و در نوع آنالیتیك (تحلیلی) آنها این وابستگی ضعیفتر میگردد.

و اینك آخرین بحث اینگونه جملات مرکب وابسته.

ساخت گرامری فراکردها.

قبل از هر چیز باید گفت که در فراکردهای پیرو تعیینی نیز مانند بسیاری از فراکردهای دیگر گزاره باید شکل گرامری بگیرد تا بتوانـــد خصوصیات و علامتی را به تعیین‌شونده نسبت دهد. جملات نامی نظیر: «توفان!» و «سحر!» و یا کلمه‌ـجمله‌ها نظیر: «آفرین!» و نیز جملات ناقص جوابیه مانند: «ــ بله» و «ــا مروز» و «ــنادر» نمیتوانند در وظیفه‌ی فراکرد پیرو تعیینی بکار روند.

البته ممکنست که گاهی در گزاره‌های فعلی فعل کمکی و در گزاره‌های اسمی نیز رابط خبری بقیاس حذف شوند:

ــ «من بکانونی که **سرد** و چشمه‌ای که خشك شده است احتیاجی ندارم». (از «سخن»)

در مثال بالا بقیاس عبارت و بدون کمترین اشکالی میتوان دریافت که اصل فراکرد پیرو تعیینی «سرد شده است» بوده است.

حتی گاهی ممکن است که‌تمام‌گزاره‌ی‌فراکردپیرو تعیینی‌بقیاس‌عبارت‌مستتر گردد و بدیهی است که نباید این پدیده را بعنوان شکل نگرفتن گزاره در فراکرد پیرو تلقی نمود:

ــ «و اثر این دخالت در شعر بهمان حد آشکار است کـــه **در نثر**». (دکتر ذ. صفا)

در این مثال نیز بسهولت میتوان فهمید کـــه گزاره‌ی «آشکار است» از دنباله‌ی «نثر» بقیاس عبارت حذف شده است.

در اینگونه جملات مرکب وابسته گزاره‌ی فراکرد پایه نیز میتواند مستتر گردد. دلیل این امر آنست که در فراکرد پایه تنها عنصر ضروری همانا عنصری است که در وظیفه‌ی تعیین‌شونـــده بکار رفته است. یعنی شکل‌گیری گـزاره ضرورت ندارد و میتواند تلویحی بیان شده باشد. چند نمونه از اینگونه موارد:

۱ـ فراکرد پایه میتواند بصورت ترکیب «ندا ـ منادا» شکل بگیرد و خود منادا فراکرد پیرو تعیینی داشته باشد:

ـ «**ای منعمی** که با کف گوهرفشان تو
محتاج ابر و بحر گهر بار نیستیم». (کمال‌الدین اسمعیل)

دیده میشود که منادا («منعم») برای خود یك فراکرد پیرو تعیینی گرفته و فراکرد پایه نیز در صورت «ای‌منعم» شکل گرفته است.

۲ـ فراکرد پایه میتواند بصورت یك فراکرد ندایی درآید که گزاره‌ی آن اسمی همراه با الف ندایی باشد و همین اسم نیز برای خود فراکرد پیرو تعیینی داشته باشد:

ـ «**و بزرگا مردا** که او دامن قناعت تواند گرفت...» (تاریخ بیهقی)

در بیشتر اینگونه جملات کلمه‌ی حاوی خبریت میتواند بصورت ضمیر «چه» شکل بگیرد و اسم بعد از آن ضمیر نیز فراکرد پیرو تعیینی قبول کند:

ـ «و رفیق شهری ما از تماشای آنهمه جوش و جنبش و چیزهای هرگز ندیده **چه لذتها** که نمیبرد **و چه معلومات ذیقیمتی** که بدست نمی‌آورد! (جمال‌زاده)

ـ «بر لبانش **چه سخنها** که کس آنرا نشنید!
برجبینش **چه شکنها** که کس آنرا نزدود!»

دراینگونه موارد گاهی‌حرف‌تعریف‌اشاره نیزدرآخر تعیین‌شونده بکارمیرود:

ـ «چه **خوابهای خوشی** که نمیدیدم! (جمالزاده)

حتی ممکنست که خود ضمیر «چه» حاوی مضمون اشیایی گشته و اسمی آنرا مشایعت نکند:

ـ «رفیق یکدله، غمخوار یار باید و نیست!
فغان! **چه‌ها** که در این روزگار باید و نیست!

۳ـ ممکن است که فراکرد پایه بصورت کلمه ـ جمله‌ی ندایی (آه! دریغ! افسوس! خنك!...) بوده و اسمی که در مشایعت آنست فراکرد پیرو تعیینی بپذیرد:

«**زنهار** از **آن تبسم** شیرین که میکنی
کاز خنده‌ی شکوفه‌ی سیراب خوشتر است!» (حافظ)

ـ «**خنك آنکس** که او را یار گیرد
زفرمان بردنش مقدار گیرد!» (فخرالدین گرگانی)

۴ـ ممکنست که شکل تمنایی فعل «بودن» (بادا) از فراکرد پایه حذف گردیده و اسم موجود در آن‌فراکرد برای خودیك فراکرد پیروتعیینی داشته‌باشد:

ـ «**خون بآن سینه** که فرسوده‌ی غمهای تو نیست
کم آن سر که سراسیمه‌ی سودای تو نیست!» (مجیرالدین بیلقانی)

و بطوریکه دیده میشود این حالات اکثرا در شعر پدید می‌آید.

پس از این مقدمات باید گفت که هریك از دو فراکرد جملات مرکب وابسته‌ی مزبور میتوانند خواه در شکل ساده و خواه در شکل مرکب بیایند. مثالهایی که تاکنون آورده شد میتوانند نمونه‌هایی از انواع ساده‌ی این فراکردها باشند. در اینجا بذکر مثالهایی مبادرت میشود که یکی از دو فراکرد و یا هـــردوی آنها بصورت جمله‌ی مرکب آمده باشند.

قبل از هر چیز باید گفت که دراینگونه جملات مرکب معمولا با دو نـــوع وابستگی برخورد میشود که در زبانشناسی آنها را **وابستگی موازی** و **وابستگی متوالی** نامیده‌اند.

وابستگی موازی:

در اینجا دو یا چند فراکرد پیرو تعیینی بطور موازی بیك یا بچند عنصر از فراکرد پایه مرتبط میگردند:

ـ «در «حاجی آقا» **که داستان دراز دیگر اوست و انتقاد بیرحمانه‌ایست از جامعه‌ی بازرگانان و سیاستمداران** لحن هدایت متفاوت است». (از«سخن»)

در مثال بالا دو فراکرد پیرو تعیینی بطور موازی درپی یکدیگر آمده و هر دو بیك‌عنصر ازفراکرد پایه («حاجی‌آقا») مربوط‌گشته‌اند. طرح‌این‌مثال چنین است:

ـ درحاجی آقا ↑ .... لحن‌هدایت‌متفاوت است.

که ـــداستان دراز دیگراست

و ↑ ـــانتقاد بیرحمانه‌ایست ازجامعه‌ی‌بازرگانان‌وسیاستمداران...

در مثال زیر تعداد فراکردهای پیرو تعیینی به پنج رسیده است:

ـ بچه‌ای که **یك گوشه می‌نشیند، حـرف نمیزند، بـــازی نمیکند، شلوغ نمیکند و چیزی را نمی‌شکند** البته بچه‌ی طبیعی نیست.

طرح این مثال نیز چنین است:

ـ بچه‌ای ↑ .... البته طبیعی نیست.

که ـــیك گوشه می‌نشیند .. ..

↑ ـــحرف نمیزند....

↑ ـــبازی‌نمیکند....

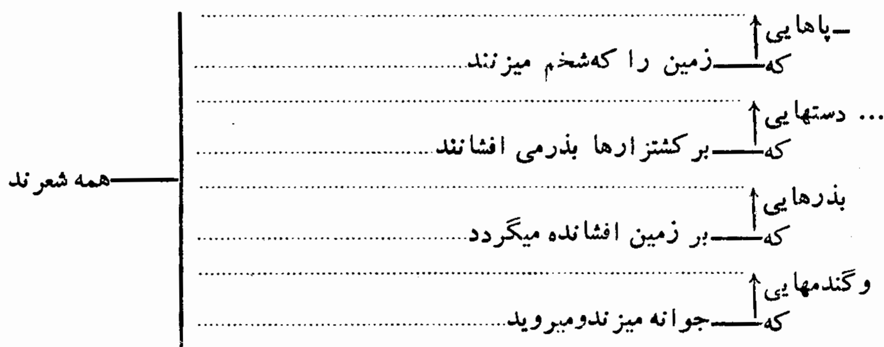
↑ ـــشلوغ نمیکند....

و ↑ ـــچیزی را نمیشکند...

نوع دیگر وابستگی موازی آنست که فراکرد پایه دارای چند عضو همجنس (مثلا چند نهاد و یا چند متمم...) میباشد و هر نهاد یا متمم یا... بـرای خود فراکرد پیرو تعیینی جداگانه‌ای دارد:

– «**پاهایی که زمین را شخم میزنند، دستهائی کـــه بر کشتزارهـــا بذر می‌افشانند، بذرهایی که برزمین افشانده میگردد و گندمهایی کـــه جوانه میزنند و میرویند**، همه شعرند». (از «سخن»)

طرح این جمله چنین است:



دیده میشود که جمله‌ی مرکب وابسته‌ی بالا دارای چهار نهاد همجنس است و هر نهاد نیز فراکرد پیرو تعیینی موازی جداگانه‌ای دارد.

یك نمونه‌ی دیگر از وابستگی موازی موجود است و آن اینست که فراکرد پیرو تعیینی واحدی در عین حال بدو یا چند عضو همجنس از فـراکـرد پـایه مربوط باشد:

– «از آن روز بسیار **روزها و شبها** گذشته است که من از خیام واز نشئه‌ی فکر او دمی غافل نبوده‌ام». (از «سخن»)

در این مثال دو عضو تعیین‌شونده در فراکرد پایه (روزها وشبها) بطور موازی بفراکرد پیرو تعیینی واحدی مرتبط گشته‌اند:

– از آن روز بسیار روزها و شبها گذشته است...

که

↑

من از خیام و از نشئه‌ی فکر او دمی غافل نبوده‌ام.

در مثال زیر سه تعیین‌شونده در فراکرد پایه بطور موازی به یك فـراکرد پیرو تعیینی مربوطند:

– «و او **همان هنجار و همان نگاه و همان بیان را داشت** که **شما دارید**». (از «سخن»)

ـ او **همان هنجار و همان نگاه و همان بیان** را داشت...

که

شما دارید

وابستگی متوالی:

در اینجا فراکردهای پیرو تعیینی بتوالی یکدیگر می‌آیند و از دومی ببعد هریك از آنها بعضو اسمی از فراکرد پیرو قبلی مربوط میباشند:

ـ این همان قندی است **که از پولی که از عرق جبین و کد یمین ما بیچاره مردم بدبخت جمع شده خریده‌اند».** (از «سخن»)

در این مثال کلمه‌ی «قند» در فراکرد پایه برای خود یك فراکرد پیرو تعیینی (... از پول... ما... خریده‌اند) دارد و اسم «پول» از این فـــراکرد پیرو نیز بنوبه‌ی خود فراکرد پیرو تعیینی دیگری (... از عرق جبین و کد یمین ما بیچاره مردم بدبخت جمع شده است...) دارد.

طرح این جمله را میتوان اینطور ترسیم کرد:

ـ این همان قندی است..........

که

از پولی که.......... خریده‌اند.

که

از عرق جبین و کد یمین ما بیچاره مردم بدبخت جمع شده..........

در مثال زیر تعداد فراکردهای پیرو تعیینی متوالی به سه میرسد:

ـ «امروز تعلیمات عمومی حکم آینه‌ای یافته **که همه‌ی محرومیتها، شکستها و افکار مغشوش مردمی را منعکس میسازد که برای اولین بـار گـــرفتار مشکلاتی گشته‌اند که حل آنها بروش قدیمی مقدور نیست».** («سخن»)

طرح این مثال را نیز میتوان چنین پنداشت:

ـ امروز تعلیمات عمومی حکم آینه‌ای یافته...

که

همه محرومیتها، شکستها و افکار مغشوش مردمی را منعکس میسازد..

که

برای اولین بار گرفتار مشکلاتی گشته‌اند...

که

حل آنها بروش قدیمی مقدور نیست.

بطوریکه دیده میشود در فراکرد پایه اسم «آینه»، در فراکرد پیرو تعیینی

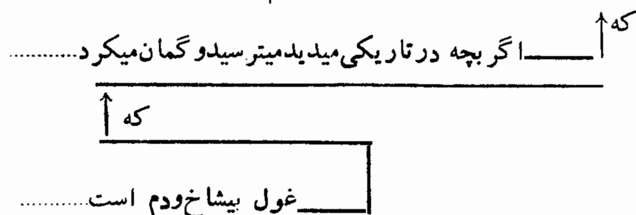
اول اسم «مردم» و در فراکرد پیرو تعیینی دوم نیز اسم «مشکلات» برای خود فراکردهای پیرو تعیینی متوالی قبول کرده‌اند.

البته ممکن هم هست که یك و یا هر دو فراکرد جمله‌ی مرکب وابسته‌ی مورد بررسی ما عبارت از جملات مرکبی باشند:

– «این قیافه **که اگر بچه در تاریکی میدید میترسید و گمان میکرد غول بیشاخ و دم است** بچشم زرین کلاه قشنگترین سرها بود». (صادق‌هدایت)

در این مثال در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی (این قیافه... در چشم زرین کلاه قشنگترین سرها بود) وجود دارد وخود فراکرد پیرو مزبور عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی میباشد. فراکرد پایه‌ی آن نیز دارای دو گزاره‌ی همجنس است (میترسید و گمان میکرد) و دومین گزاره خود دارای یك فراکرد پیرو متممی است.

طرح این جمله چنین است:



یك نمونه‌ی جالب دیگر:

– «از جمله‌ی مؤلفان و مترجمان بزرگ این عصر **که اگرچه ایرانی نیست، لیکن بر اثر اهمیت وافری که دارد باید بذکر نام او پرداخت** ثابت‌بن‌قرة الحرانی (۲۱۱–۲۸۸) است که علاوه برکتب متعددی که از علمای ریاضی قدیم ترجمه کرده رسالات و تألیفات گرانبها در علم ریاضی برجای نهاده و بسیاری از آنها اکنون در دست است».

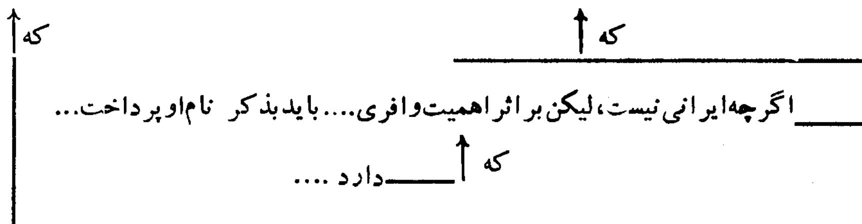
(دکتر ذ. صفا)

در این مثال دراصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی وجود دارد (از جمله‌ی مؤلفان و مترجمان بزرگ این عصر... ثابت‌بن‌قرة الحرانی است...). فراکرد پیرو تعیینی موجود در این مثال خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو خلافی است (اگرچه ایرانی نیست، لیکن براثر اهمیت وافری... باید بذکر نام او پرداخت) و فراکرد پایه‌ی همین جمله‌ی مرکب بنوبه‌ی خود جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگری است که یك فراکرد پیرو تعیینی دیگر (دارد) در ترکیب آن داخل گشته است. ضمنا گزاره‌ی فراکرد پایه‌ی اصلی و اولی، یعنی ثابت‌بن‌قرة‌الحرانی، نیز برای خود فراکرد پیرو تعیینی متوالی دیگری دارد که خود آن فراکرد پیرو نیز بازهم یك جمله‌ی مرکب وابسته‌ی تازه‌ایست که یك

فراکرد پیرو تعیینی متوالی چهارمی (از علمای ریاضی قدیم ترجمه کرده) در آن بکار رفته است.

طرح این مثال بسیار پیچیده و جالب را میتوان بدینگونه ترسیم نمود.

ـ از جمله‌ی مؤلفان و مترجمان بزرگ این‌عصر .... ثابت‌بن‌قرة‌الحرانی است..................



علاوه بر کتب‌متعددی.. .رسالت‌وتألیفات گرانبهادرعلم‌ریاضی....

که از علمای ریاضی قدیم ترجمه‌کرده ....

در دست است.

بطوریکه دیده میشود این مثال بی‌شباهت به لابیرنتهای معروف نیست که میتواند پژوهنده‌ی کم‌تجربه را بسهولت سردرگم نماید.

البته با حالات بسیار گوناگون دیگری نیز میتوان برخورد کرد که ذکر همه‌ی آنها نه امکان دارد و نه ضرورت. بنظر ما همین چند نمونه برای ایجاد تصور نسبتا جامعی از رنگارنگی این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی‌فارسی کافی‌است.

۲ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی در فارسی معاصر

تعریف و اطلاعات همگانی

قبل از ورود باصل مطلب ذکر یکی دو توضیح را مناسب میدانیم.

اصطلاحاتی که ما بکارمیبریم مبتنی براصل تفکیک‌قطعی کاتگوریهای صرفی (اسم، صفت، فعل، جانشین، کنایه، عدد و ظـرف...) از کاتگوریهای نحوی (نهاد، گزاره، قید، متمم، و تعیین) و نیز مبتنی برتفکیک کاتگوریهای شناخته شده‌ی زبانی از کاتگویهای منطقی (قضیه، مسند، مسندالیه، فاعل، مفعول و...) میباشد و معتقدیم که رعایت این اصول کمك بیشتری باجرای دقیق تقسیم‌بندیها مینماید.

برای روشن شدن بیشتر مطلب مثال بسیار ساده‌ی زیر را میآوریم:

ـ امروز دانشیار ما درس روزانه را از دانشجوی ساعی کلاس پرسید.

جمله‌ی بالا جمله‌ی ساده‌ی مبسوطی است که در آن دو عضو اصلی (نهاد و گزاره) و سه عضو درجه‌ی دوم اشتراك دارند باین شرح:

دانشیار ـ نهاد
پرسید ـ گزاره
امروز ـ قید زمان
درس ـ متمم بیواسطه } هر دو متمم هستند
دانشجو ـ متمم با واسطه
ما ـ تعیین برای نهاد
روزانه ـ تعیین برای متمم بیواسطه } همه تعیین هستند.
ساعی ـ تعیین برای متمم با واسطه
کلاس ـ تعیین برای متمم با واسطه

دیده میشود که این نامگذاری صرفا مبتنی بروظیفه‌ی اجزاء کلام (زمره‌های صرفی) در داخل جمله میباشد و طبیعی است که وظیفه‌ی گرامری چیزی کاملا مجزا از مشخصات مرفولوژی (شکلی) است. آنچه در علم صرف بررسی میشود اجزاء کلام هستند که از روی علائم صوری خود از یکطرف و وابستگیهای معنایی خود از طرف دیگر بگروههای مختلف تقسیم شده‌اند. آنچـــه نیز در علم نحو بررسی میشود همانا و همانا وظیفه‌ایست که این اجزاء کلام در ساختمان جمله برعهده میگیرند.

باری، آن گروه از اعضای جمله را که برای تـــوضیح بیشتر درخصوص کیفیت، جنس، رنگـ، مقدار، وابستگی و تعلق و دیگر مشخصات اعضای اسمی جمله بکار میرونـد «تعیین» مینامیم: دانشیار **ما**... درس **روزانه**... دانشجـوی **کلاس**... **این** دانشجو... **دو** دانشجو... در مثالهای بالا تعیینها برجسته مشخص شده‌اند.

آن گروه از اعضای جمله را نیز که برای توضیح و تکمیل معنای عمل مندرج در فعل و بطورکلی برای توضیح اعضای فعلی جمله بکار میروند و ضمنا دارای خصوصیات اشیایی میباشند «متمم» مینامیم. منتها آنهایی را کـــه وجودشان برای تحقق‌پذیری عمل مندرج در فعل گذرا (متعدی) ضرورت مطلق دارد وبدون آنها تحقق عمل متصور هم نیست «متمم بیواسطه» (فریدون سیب را خورد) و آنهایی را که وجودشان در تحقق‌پذیری عمل (خواه در افعال گذرا و خواه در افعال ناگذر) ضرورتی ندارد و معمولا نیز با یك حرف اضافه (سرافزوده) میباشند «متمم باواسطه» مینامیم.

و بالاخره آن گروه از اعضای جمله را که بازهم برای تکمیل و توضیح عمل مندرج در فعل و بطورکلی برای تکمیل معنایی اعضای فعلی جمله بکارمیروند ولی خصوصیت اشیایی نداشته و عمل توضیحی و تکمیلی خود را از لحاظ زمانی، مکانی، سببی، کیفی، کمی، شرطی و... انجام میدهند «قید» مینامیم.

پس از این توضیحات کوتاه اینك بتعریف اینگونه جملات مـرکب وابسته

میپردازیم.

در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی فارسی فراکرد پیرو برای تکمیل معنای اشیایی گزاره و یا هریك از اعضای دیگر فراکرد پایه که بوسیله‌ی مصدر، اسم مصدر، صفات فعلی، اسم فعلها، برخی اسامی و حتی برخی صفات نیز بیان شده‌اند بکار میرود. ضمنا باید گفت که این جملات یکی از انـــواع کثیرالاستعمال جملات مرکب وابسته در فارسی معاصر میباشند.

اصطلاح «تکمیل معنا» تقریبا یك اصطلاح عمومی است که در اغلب مدارك زبانشناسی با آن برخورد میشود. باید دید که این تکمیل معنا از چه لحاظ ودر چه سمتی صورت میپذیرد. بطوری که در بالا اشاره شد و در کتاب درسی اخیر آقای دکتر خانلری (دستور زبان فارسی) نیز آمده است متممها و قیود از این لحاظ وظیفه‌ی عمومی واحدی دارند (در دستورهای زبان فرانسه نیز بـوجود متممهای اشیایی و متممهای موقعیتی اشاره میشود و متممهای موقعیتی همان قیود هستند). پس معلوم میشود که تنها بکار بردن اصطلاح «تکمیل معنا» برای بیان کامل وظیفه‌ی نحوی فراکردهای پیرو متممی کافی نیست. بنابـــراین در تعریف بالا باید تصریح شود که این تکمیل معنا فقط از لحاظ اشیایی صورت میگیرد و بس.

نکته‌ی دوم عبارت از اینست که آیا بطوریکه در برخی از کتب درسی مندرج است فراکرد پیرو متممی (و بطور کلی متممها) فقط برای تکمیل معنای اشیایی گزاره می‌آید و یا آنکه وظیفه‌ی تکمیل معنا منحصر بگزاره نبوده، بلکه میتواند بهریك از اعضای فراکرد پایه نیز که بنحوی از انحاء حاوی مفهوم حرکت و عمل و حالت باشد مربوط گردد. البته باید اذعان داشت که متممها و فـراکردهای پیرو متممی اصولا در خدمت گزاره‌ها قرار میگیرند، زیرا گزاره‌ها نمودارهای عمده‌ی حرکت و حالت هستند، ولی این حکم را نباید قطعی شمرد. شواهـد و مدارك فراوانی در دست است که نشان میدهند فراکردهای پیرو متممی درخدمت دیگر اعضای جمله نیز قرار میگیرند و در زیر بشرح آنها خواهیم پرداخت.

نکته‌ی سوم اینست که همانطورکه متممها در جملات ساده بدو نوع‌بیواسطه و باواسطه قسمت میشوند فراکردهای پیرو متممی نیز بهمان دو نوع تقسیم میگردند و این دو نوع از لحاظ پاره‌ای خصوصیات گرامری اختلافات محسوسی نیز با یکدیگر دارند. بعبارت دیگر، باید گفت کـه فـــراکردهای پیرو متممی درحقیقت متقارن و متناظر و باصطلاح «**مترادفات نحوی**» آنها هستند.

اینك یکی دو نمونه از این دو دسته فراکردهای پیرو متممی:

۱ـ «همچنین او دوست داشت **روزنامه بخواند**». (صادق‌هدایت)

۲ـ «هیچکس نمیدانست **که‌شیرین‌در کجای‌دل‌او جاداشت**». (بزرگ‌علوی)

۳ـ «**هرچه بتو گفته‌اند** باید بکنی». (از «سخن»)

۴ـ «**آنرا که بشکنند** نوازش کنند باز
یعنی که چون شکست نوازش دوای اوست». (خاقانی)

بطوریکه دیده میشود در مثالهای ۱ و ۲ تمامی فراکردهای پیرو در وظیفه‌ی متمم بیواسطه برای فراکردهای پـــایه (دوست داشت، نمیدانست) بکار رفته است. اینها انواع تحلیلی این جملات هستند. ولی در مثالهای ۳ و ۴ متممهای بیواسطه‌ی اصلی عبارت از «هرچه» و «آن» میباشند، ولی چون مضمون و محتوای این کلمات روشن نیست (عضو غیر مستقل هستند) فراکردهای پیرو بـــرای توضیح آنها بکار رفته و مجموعا در وظیفه‌ی متمم بیواسطه بـــرای گـــزاره‌ی فراکردهای پایه (باید بکنی، نوازش کنند) بکار رفته است و با این ترتیب این دو مثال مربوط بنوع ترکیبی این جملات مرکب میباشند:

هر چهار مثال بالا مربوط بفراکـــردهای پیرو متممی بیواسطه بوده و این فراکردها بترتیب برای افعال گذرای «دوست داشت» و «نمیدانست» و «بـــاید بکنی» و «نوازش کنند» آمده‌اند.

دو مثال دیگر:

۱ـ «بود جـــان دادنم در آب بهتر
از آن کز غوك باید جست یاری». (ابن‌یمین فریومدی)

۲ـ «نـفـرت خـفـاشکـان آمـــد دلیل
که منم خورشید تابان جلیل». (مولوی)

دو مثال بالا مربوط بفراکردهای پیرو متممی باواسطه هستند. درمثال اول گزاره‌ی فراکرد پایه بهتر (است) دارای متممی باواسطه بصورت یك جمله است که توسط سرافزوده‌ی «از» بدان پیوسته است. درمثال دوم نیز گزاره‌ی فراکرد پایه (دلیل‌آمد) دارای متممی باواسطه است که بصورت فـــراکـــرد پیرو متممی (منم خورشید تابان جلیل) آمده و بضرورت شعری سرافزوده‌ی «بر» از ابتدای آن افتاده است.

نکته‌ی چهارم این است که فراکردهای پیرو متممی باواسطه برای انـــواع مصدرهای فارسی و عربی، برای اسم مصدرها، صفات فعلی و اسم فعلها و حتی برای برخی اسامی و صفات نیز میتوانند استعمال شوند:

با ذکر چند مثال این فکر را روشن میسازیم:

ـ «باوجود این‌دلش **خوش‌بود**باینکه‌سخنانش راگوش‌بدهد». (بزرگ‌علوی)
ـ «... و ایزوت از اینکه دیار خود را ترك میگفت **گریان بود**». (از «سخن»)
ـ «شاهنامه‌ی فردوسی **نمونه**ایست از آنچه یك مـــرد توانا بخواهـــد از سرگذشت یك قوم حکایت کند». (از «سخن»)

در مثالهای بالا فعل «دل... خوش بود» وصفت فعلی «گریان» درترکیب‌فعل «گریان بود» واسم «نمونه» دروظیفه‌ی گزاره‌ی فراکردهای پایه بکار رفته‌اند و

فراکردهای پیرو متممی با واسطه نیز برای تکمیل معانی آنها آمده‌اند. اما نباید تصور کرد که انتساب فراکردهای پیرو متممی با واسطه بگزاره‌های اسمی (در مثالهای بالا) دلیل برآن است که بازهم فراکردهای پیرو در خدمت گزاره‌ها قرار گرفته‌اند. قبول فراکرد پیرو متممی باواسطه همانا ناشی از خصوصیات لغوی و گرامری خود این کلمات است و ارتباطی با وظیفه‌ی نحوی آنها در جمله ندارد. مثلا در مثال زیر:

ـ معلم **ناراحت** از اینکه نمیتواند مقصود خود را بفهماند چنین گفت...

صفت «ناراحت» در وظیفه‌ی قید چگونگی فراکرد پایه بکار رفته و فراکرد پیرو متممی باواسطه (از اینکه... بفهماند) نیز قبول کرده است. در مثالهای زیر:

ـ «پس این صورتها نیز دستخوش تغییر است و **کوشش** ما در اینکه آنها را بیك حال و یك صورت حفظ کنیم رنج بیهوده است». (از «سخن»)

ـ «**روایت** تاریخ سیستان در اینکه محمدبن وصیف اقدم شعرایی است که بوزن معمول در ادب فارسی... شروع بساختن شعر کرده بنظر ما صحیحتر از سایر اقوال است». (دکتر صفا)

ـ «بنابراین **بیم و هراس** ادیبان ما از اینکه شیوه‌ی نوی بوجود بیاید و از ارزش و اعتبار کار استادان کهن بکاهد بیهوده و بیجا است.» (از «سخن»)

در مثالهای بالا اسم مصدر فارسی «کوشش» و اسم مصدر عربی «روایت» و اسامی «بیم و هراس» که فراکردهای پیرومتممی باواسطه نیز قبول کرده‌اند خود در وظیفه‌ی نهاد فراکردهای پایه بکار رفته‌اند. پس ثابت میشود که قبول فراکرد پیرو متممی باواسطه مربوط بخصوصیات لغوی و گرامری خود این‌کلمات است، نه وظیفه‌ی نحوی آنها.

در تمامی موارد مندرج در مثالهای بالا میتوان فراکرد پیرو متممی باواسطه را با کلمه یا ترکیبی عوض کرد و با انتخاب سرافزوده‌ی مناسب آنها را در ترکیبهای زیر بکار برد: دلخوش باستماع سخنان... گریان از فراق... نمونه‌ای از سخنوری... ناراحت از عجز... کوشش در حفظ صورتها... روایت درباره‌ی نخستین شعر فارسی... بیم و هراس از بروز شیوه‌ی نو...

و بالاخره نکته‌ی پنجم این است که چون فراکردهای پیرو متممی بشرح مذکور در بالا علاوه برگزاره‌ها برای مصادر، صفات فعلی، اسم فعلها، برخی اسامی و صفات (حاوی مضمون حرکت و حالت) نیز می‌آیند، بنابراین طبعا موارد استعمال فراوانی خواهند داشت و در هریك از آثار منظوم و منثور گنجینه‌ی سرشار ادب فارسی میتوان تا سرحد دلخواه نمونه‌هایی از آن یافت.

گفته شد که در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی فارسی برحسب مناسبات معنایی و وظیفه‌ی فراکردها میتوان دونوع فراکردپیرو متممی (بیواسطه و باواسطه) تشخیص داد. این دو نوع نیز از پاره‌ای جهات (استعمال ابزار

گرامری برای بیان علایق وابستگی، ترتیب توالی فراکردها) با یکدیگر تفاوتهایی دارند و طبیعی است که بررسی جداگانه‌ی آنها بهتر خواهد بود. ما نیز آنها را بطور جداگانه تحلیل خواهیم نمود.

الف- جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی بیواسطه

بدیهی است که در هریك از انواع تحلیلی و یا ترکیبی اینگونه جملات مرکب وابسته گزاره‌ی فراکرد پایه باید فعلی گذرا باشد تا بتوانند متمم بیواسطه قبول کند.

برای سهولت کار ابتدا نوع تحلیلی و سپس نوع ترکیبی این جملات را بررسی میکنیم و طبق روش عمومی خود در هر مورد ابتدا ببررسی ابزار گرامری بیان علایق وابستگی میپردازیم.

در نوع تحلیلی

۱- **حروف ربط-** بطوریکه میدانیم درنوع تحلیلی‌اینگونه جملات وابسته دو فراکرد بکلی مجزا از یکدیگر هستند و فقط یك حرف ربط وسیله‌ی پیوند و همبستگی آنها میگردد. این حرف ربط نیز غالبا حرف ربط ساده‌ی «که» میباشد:

- «نباید فراموش کرد که مسئولیت بزرگی بگردن ما است». (صادق‌هدایت)

دیده میشود که فراکرد پیرو متممی بیواسطه (مسئولیت بزرگی بگردن ما است) بوسیله‌ی حرف ربط «که» بفراکرد پایه (نباید فراموش کرد) مربوط گردیده وگزاره‌ی فراکردپایه‌رانیز فعل‌گذرای «فراموش کردن»تشکیل داده‌است.

در محاورات عادی، در اشعار و در ضرب‌المثلها گاهی با حذف حرف ربط «که» برخورد میشود (دلیل این امر را قبلا ذکر کردیم و بطور خلاصه تکرار میکنیم که ضرورت شعری از یکطرف و کثرت استعمال و تداول و رواج عبارت از طرف دیگر علل اساسی حذف حرف ربط میباشند).

در زبان ادبی و بویژه در آثار ساده وروان نیز گاهی با موارد حذف «که» تصادف میشود:

- «دید (که) رنگش از همیشه پریده‌تر است.» (بزرگ علوی)

در نثر کلاسیك فارسی و در شعر گاهی بجای «که» از حرف ربط «تا» نیز استفاده میشود. در تاریخ بیهقی میتوان گفت که استعمال «تا» در این‌گونه موارد شیوه‌ی مطلوب خواجه ابوالفضل است:

- «از حاجب باید پرسید تا سبب چه بود که کسی نزدیك من نمی‌آید». (تاریخ بیهقی)

- «گفت بخوان **تا** چه نبشته آمد». (همانجا)

- «بگو **تا** چه داری ز رستم نشان

که گم باد نامش زگردنکشان». (فردوسی)

۲ـ اعضای غیر مستقلـ گفته شد و میدانیم که اعضای غیر مستقل فقط در نوع ترکیبی جملات مرکب وابستهٔ فارسی مورد استعمال دارند و بنابراین در نوع تحلیلی آنها را نمیتوان یافت. اما باید گفت که در اغلب موارد جانشینهای اشارهای «آن» و «این» و کنایهٔ «هر» و اسم «چیز» در وظیفهٔ متمم بیواسطه و بصورتهای «آنرا که» و «آنچه را که» و «هرچه را که» و «چیزیرا که» و «هرکه را» (ترکیبهای ربطی) بکار میروند که درحقیقت از آمیزش اعضای غیر مستقل با حرف ربط «که» بوجود آمدهاند، ولی در هر حال نوع تحلیلی را میسازند:

ـ «**آنرا که در ده قدمی ما ایستاده است** میبینی؟» (از «پیامنو»)

ـ «دماغ ما در وهلهٔ نخست فقط **آنچه را که چشمان ما باو نشان میدهد** میپذیرد و میسنجد». (از «سخن»)

ـ «**و هرچه فضل را ممکن گشت از قصد و جفا** بجای مأمون بکرد». (تاریخ بیهقی)

بطوریکه دیده میشود در مثالهای بالا ترکیبهای ربطی «آنراکه» و «آنچهراکه» و «هرچه» در ابتدای فراکردهای پیرو متممی بیواسطه بکار رفته و پیونددهی فراکردها را برعهده گرفتهاند.

۳ـ عایدهاـ عایدها بعنوان یکی از ابزارهای گرامری بیان وابستگی در تمامی جملات مرکب وابستهٔ فارسی بکار میروند و استعمال آنها در همهجا تابع قانون واحد و عمومی است: اگر وظیفهٔ نحوی اسم مستعمل در فراکرد نخستین (خواه پایه باشد و خواه پیرو) با وظیفهٔ نحوی همان اسم در فراکرد بعدی یکی باشد نیازی بتکرار آن در فراکرد دومی نخواهد بود. در غیر اینصورت نیز همان عضو مکرر در شکل یکی از کنایات و یا جانشینها و بنام عاید و دروظیفهٔ نحوی مناسب بکار خواهد رفت:

ـ «اما ما از خود نویسندگان میخواهیم که دربارهٔ **خودشان** بسیار سختگیر باشند». (از «سخن»)

در مثال بالا عاید بصورت جانشین تأکیدی «خودشان» در وظیفهٔ متمم با واسطه بکاررفتهومرجعآننیزکلمهٔ«نویسندگان»درفراکرد پایهاست.درستاست که هر دو کلمه در وظیفهٔ متمم باواسطه بکار رفتهاند ولی چون ابزار گرامری ادارهٔ این دو متمم (سرافزودههای «از» و «دربارهٔ...») متفاوتند، اینست که ذکر عاید با همان سرافزوده ضرورت یافته است وطور دیگری نمیتوانست باشد.

در اینجا نیز باید گفت که عایدها معمولا در وظیفهٔ تعیین یا متمم بکار میروند و استعمال عاید در وظیفهٔ نهاد امری نادر است. دلیل این نکته نیز آنست که مطابقهٔ عادی نهاد و گزاره تقریبا در همهجا ما را از ذکر عاید در وظیفهٔ نهاد بینیاز میسازد:

ـ او را هشیار ساخت و **بهش** فهماند که در چه منجلابی غوطه میزنـــد».
(بزرگ علوی)

در مثال بالا فراکرد پیرو متممی بیواسطه (در چه منجلابی غوطه میزنـد) اصولا فاقد نهاد است، ولی گزاره‌ی آن فراکرد (غوطه میزند) بسهولت میرساند که این نهاد باید ضمیر سوم شخص مفرد باشد: (او) غوطه میزند. مـــراجعه بفراکرد پایه (بهش فهماند) ما را در برابر دو مرجع احتمالی برای عاید قـرار میدهد. یکی از آنها نهاد محذوف «او» و دیگری نیز متمم بـــا واسطه‌ی «بهش» میباشد. آشنایی با متن نشان میدهد که مرجع عاید همانا «بهش» میباشد و بـا وجودیکه وظیفه‌ی نحوی آن در فراکرد پایه تغییر یافته است چون در فـراکرد پیرو در محل نهاد بکار رفته و گزاره نیز نمایشگر آن است از ذکر آن خودداری شده است. برعکس، گاهی نیز با وجودیکه عضو مکرر در هر دو فراکرد وظیفه‌ی نحوی واحدی دارد تکرار آن در فراکرد دومی بصورت عـــاید ضروری میگردد:

ـ «با خودش تکرار میکرد: **او** بوده که سبب این بدبختی شده، بدون آنکه عمدا خواسته باشد». (صادق‌هدایت)

در این مثال ذکر عاید بصورت «او» ضرورت دارد، زیرا فراکرد پیرو متممی (او بوده که سبب این بدبختی شده) خود عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی است و عاید «او» در وظیفه‌ی گزاره‌ی فراکرد پایه‌اش بکار رفته است و بهمین دلیل نیز ذکر آن ضرورت مطلق یافته است.

گاهی نیز نقض قانون عمومی مربوط باسلوب نویسندگی میگردد. در این موارد البته عدم ذکر عاید تأثیر چندانی در درك مضمون جمله نخواهدبخشید:

ـ «دلش میخواست باو حالی کند که **او** قـــاتل مـــادرش نبوده است».
(بزرگ علوی)

در مثال بالا نهاد فراکرد پیرو متممی بیواسطه («او») از طرف بزرگ علوی صرفا بمنظور تأکید بکار رفته است ولی میتوانست هم بکار نرود.

٤ـ ترتیب توالی فراکردهاـ ترتیب توالی فراکردها ارتباط نزدیکی با نوع حرف ربط دارد. مثلا در مورد حرف ربط ساده‌ی «که» ذکر فراکرد پیرو متممی بیواسطه پس از فراکرد پایه قانون عمومی زبان است:

ـ «مگر نمی‌بینید (که) چه غوغایی در دکانهای رزازی است؟» (م. به‌آذین)

ـ «از این لحاظ همه میدانند که آنچه میگوید عین چیزهایی است که شنیده است». (از «سخن»)

لیکن گاهی نویسنده بمقتضای سبك ویژه‌ی خود قسمتی از فـراکرد پیرو متممی را قبل از فراکرد پایه و قسمت دیگر آنرا پس از فراکرد پایه میآورد و با این ترتیب فراکرد پایه در داخل فراکرد پیرو محصور میگردد:

ـ «آینده‌ام **هم خودم میدانم** که برایم بن‌بست است». (صادق‌هدایت)

جمله‌ی بالا در اصل چنین بوده است: خودم میدانم که آینده‌ام هم برایم بن‌بست است. اما صادق‌هدایت در نامه‌ی خود برای آنکه توجه دوستش شهید نورائی را به «آینده»ی خود جلب کند بمقتضای سبك محاوره‌ای خود «آینده‌ام» را از محل اصلی خود خارج ساخته و آنرا قبل از فراکرد پایه (خودم میدانم) آورده است. در این صورت نیز فراکرد پایه تا حدودی اهمیت مضمونی خود را از دست داده و بطوریه دیده میشود بجمله‌ی معترضه نزدیك گشته است.

ضرورت شعری نیز گاهی باعث محصور شدن فراکرد پایه در داخل فراکرد پیرو میگردد:

ـ«سوادش **نگه کن** که چند است و چون
که دارند از آن بوم و بر رهنمون.» (فردوسی)

این بیت نیز در اصل چنین بوده است:

ـ نگه کن که سوادش چند و چون است...

در بیت زیر از خواجه‌ی شیراز نیز چنین وضعی مشاهده میشود:

ـ «آن جوانبخت که میزد رقم خیر و قبول
بنده‌ی پیر **ندانم** زچه آزاد نکرد». (حافظ)

اما در مورد ترکیبهای ربطی مستعمل در اینگونه جملات، بطرزی که در بالا دیدیم، فراکرد پیرو متممی همراه با ترکیب ربطی غالبا قبل از فراکرد پایه:

ـ «**آنرا که در ده قدمی ما ایستاده است** می‌بینی؟

گاهی نیز در داخل فراکرد پایه:

ـ «دماغ ما در وهله‌ی نخست **آنچه را که چشمان ما باو نشان میدهد** می‌پذیرد و میسنجد».

و زمانی نیز (البته خیلی کم) پس از فراکرد پایه می‌آید:

ـ «سیاوش بگفت **آن کجا رفته بود**
وز آن کوز سودابه آشفته بود». (فردوسی)

۵ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌هاـ در اینگونه جملات مرکب وابسته معنای لغوی گزاره‌ی فراکرد پایه در شکل گرامری گزاره‌ی فراکرد پیرو متممی بیواسطه تأثیر قاطع و حلال دارد. چنانچه گزاره‌ی فراکرد پایه یکی از افعال گذرا باشد که در آن مفهوم تمایل و خواست بنحوی از انحاء مندرج باشد گزاره‌ی فراکرد پیرو متممی بیواسطه همیشه در شکل مضارع التزامی (آئوریست) بیان خواهد شد، زیرا معانی این گزاره‌ها بهرحال‌انجام عملی رادرآینده لازم میشمارد، طلب میکند، مصلحت میداند، محتمل می‌پندارد و... و این خود انگیزه‌ی گرامری اصلی برای ذکر گزاره در شکل آئوریست میباشد. اینگونه افعال را که میتوان بطور مشروط «افعال ارادی» نامید میتوان از لحاظ سایه‌روشنهای معنایی‌شان بچند دسته تقسیم کرد و برای هر دسته نیز خصوصیاتی یافت و ذکر نمود، ولی

بنظر ما و با رعایت اصل لزوم اختصار و کمی اهمیت این گروه‌بندی بهتر است از این کار خودداری شود. در اینجا فقط بذکر یکی دو نمونه از این افعال اکتفا میشود:

- «از او **میخواهد** که **پیشدستی کند** و هیپولیت را نـزد تزه بقصد خیانت **متهم سازد**». (از «سخن»)

دیده میشود که تحت تأثیر فعل «میخواهد» گزاره‌ی فـراکرد پیرو متممی (پیشدستی کند. متهم سازد) در شکل **آئوریست** آمده است.

- «من **میل ندارم** راجع بهیچ موضوعی با شما **صحبت کنم**». (از «پیام‌نو»)

در این مثا ل‌نیز گـــزاره‌ی فراکرد پیرو (صحبت کنم) در شکل **آئوریست** آمده است.

گفتیم که ذکر صورت کاملی از اینگونه افعال و آوردن لااقل یك مثال برای هریك از آنها آنقدرها لزومی ندارد و فقط میتوان ببرخی از آنها اشاره کـرد: آرزو داشتن (کردن)، امید داشتن، انتظار داشتن، توقع داشتن، متوقع بودن، طمع داشتن، دستور دادن، سپردن، فـــرمودن، گفتن (در معنای دستور دادن) پیشنهاد کردن، اندرز دادن، توصیه کـــردن، اجـــازه دادن، حق دادن، صلاح دیدن، گذاشتن (در معنای امکان دادن)، وعده دادن، قول دادن، وظیفه داشتن...

باری، از اینگونه افعال که بگذریم با تعداد زیادی مثال برای اینگونه جملات مرکب وابسته روبرو میشویم که گزاره‌ی فراکرد پیرو آنها با وجوه اخباری و یا امری بیان شده است. البته در اینجا نیز ترتیب سیاهه و فهرست کامل اینگونه افعال غیر ممکن و غیر لازم است و ذکر چند نمونـــه برای اثبات مدعا کـــافی خواهد بود.

- «در چشمان دختر **دید** که حرفش را **باور نکرده است**». (بزرگ‌علوی)
- «... **شنفته‌ام** که بخون هم **تشنه بودند**...» (از «سخن»)

در هر دو مثال بالا گزاره‌های فراکرد پیرو متممی در وجه اخباری (گونه‌ی نقلی و گونه‌ی استمراری ماضی**) آمده است. در مثالهای زیر نیز گـزاره‌های فراکرد پیرو متممی با وجه امری بیان شده است:

- «حتی **نگفتم بنویس** که گفته‌ای حاضر بودی خرج سفر بـــاو بـدهی؟» (از «سخن»)

**ـ در فارسی معاصر دو فعل «بودن» و «داشتن» در گونه‌ی مطلق ماضی خود نمایشگر گونه‌ی استمراری هستند و به‌عبارت دیگر این دوشکل در فارسی معاصر «می» را در ابتدای شکل گونه‌ی استمراری خود قبول نمی‌کنند و از لحاظ معنا نیز چون بنفسه معنای ثبات و دوام دارند نمی‌توانند گونه‌ی مطلق داشته باشند. ا. ش.

ـ «وی معتمدی را **گفت بزیر رو و بتاز و نگاه کن** تا آن گــرد چیست».
(تاریخ بیهقی)

با این ترتیب دیده میشود که وجه گزاره‌ی فراکرد پیرو متممی بیواسطه از معنای لغوی گزاره‌ی فراکرد پایه و ضمنا نیز از مضمون خود فراکرد پایه متأثر است. حتی در مواردی نیز که گزاره‌ی فراکرد پایه با افعال بیشخص بیان شده، باز دو عامل بالا در شکل گرامری گزاره‌ی فراکرد پیرو ابزار تأثیر میکنند:

ـ «بی‌اندك تردید و با تفاخر **باید گفت** که قله‌ی شعر جهان قرون وسطایی در ایران است». (از «کاوه»)

در نوع ترکیبی

خصوصیت اصلی اینگونه جملات که تعدادشان در زبان فــارسی معاصر آنقدرها هم زیاد نیست همانا وجود عضو غیر مستقل در داخل فراکرد پایه در وظیفه‌ی متمم بیواسطه است. بنابرآنچه در مورد اعضای غیر مستقل گفتیم این کلمات بمقتضای عدم استقلال معنایی و گرامری خود ذکر **یك فراکرد ایضاح‌کننده را پس از خود الزام میکنند و این فراکرد پیرو** ضمن آنکه درخصوص مضمون آن کلمات تــوضیح کافی میدهـــد وظیفه‌ی نحوی متمم بیواسطه را نیز درقبال فراکرد پایه برعهده میگیرد:

ـ «زیرا دیگران از ما فقط **چیزی** را درمی‌یابند **که مطابق با سطح دید آنها است**». (از «سخن»)

در مثال بالا کلمه‌ی «چیز» در داخل فراکرد پایه در وظیفه‌ی متمم بیواسطه بکار رفته و بآسانی دیده میشود که این فراکرد را بطور مستقل نمیتوان بکار برد. پس این کلمه در وظیفه‌ی عضو غیر مستقل بکار رفته و ذکر فراکرد پیرو را لازم و ضروری ساخته است. فراکرد پیرو با این کلمه وحـدت معنایـــی و وظیفه‌ای دارد و بنابراین فراکرد پیرو متممی بیواسطه خواهد بود.

مثالی دیگر:

ـ از کارها **آنرا** برگزین **که از همه بهتر است.**

در مثال بالا جانشین اشاره‌ای «آن» در داخل فراکرد پایه در وظیفه‌ی متمم بیواسطه بکار رفته و چون عضو غیرمستقل است فــراکرد پیرو (از همه بهتر است) برای توضیح آن آمده و جانشین متمم بیواسطه گردیده است.

پس معلوم میشود که در این نوع از جملات مرکب وابسته بازهم حرف ربط «که» بعنوان حرف ربط اصلی مورد استعمال است.

اعضای **غیر مستقل** اینگونه جملات نیز بطوریکه در نوع‌ترکیبی بآنها اشاره شد عبارت از جانشین اشاره‌ای «آن» و «این» و کنایه‌ی «هــر» و کلمه‌ی «چیز» میباشند.

در مورد ترتیب توالی فراکردها نیز باید گفت که این ترتیب توالی در تمامی انواع جملات مرکب وابسته از نوع ترکیبی ثابت است و آن اینست کـه الزاما باید فراکرد پایه برپیرو مقدم باشد. در این وضعیت البته رابطـه‌ی وابستگی بسیار حاد و شدید است، فراکرد پایه با لحن وآهنگ ناتمام بپایان میرسد وبعد فراکرد پیرو می‌آید:

ــ «پس گفت**حاجب آن** کرد **که از خرد و دوستداری وی چشم داشتیم.»** (تاریخ بیهقی)

ــ «عدو بـا جان حـافظ **آن** نکردی

که تیر چشم آن ابر و کمان کرد». (حافظ)

نکته‌ی جالب اینست که گاهی عضو غیرمستقل بضرورت شعری حـذف میشود و جمله در ظاهر بنوع تحلیلی شبیه میگردد، ولی درحقیقت از نوع ترکیبی است:

ــ «بزرگش نخوانند اهل خرد

(آنرا) که نام بزرگان بزشتی برد». (سعدی)

از نقطه‌ی‌نظر **موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها** بین نوع تحلیلی و تـرکیبی این جملات تفاوتی نیست و منطقاً نیز نباید باشد.

در پایان این بحث باید بوجوه تشابه و تمایـز ایندسته از جملات مـرکب وابسته‌ی فارسی با کلام صریح و غیر صریح نیز اشاره‌ی کوتاهی نمود.

چنانچه گزاره‌ی فراکرد پایه با فعل گذرای «گفتن» و مترادفات لفظی آن بیان شده باشد فراکرد پیرو متممی بیواسطه در عین حال به کلام صریح و یـا غیر صریح شباهت پیدا خواهد کرد. اما عکس مسئله صحیح نیست، بدین‌معنی که هر کلام صریح و یا غیر صریح را نمیتوان فراکرد پیرو متممی بیواسطه شمرد. کلام صریح و یا غیر صریح تنها موقعی فـراکرد پیرو متممی بیواسطه شمرده میشود که در شکل جمله آمده باشد. بین این دو واحد نحوی وجه تمایز دیگری نیز وجود دارد و آن این است که معمولا کلام صریح و یا غیر صریح بـا «دو نقطه» (:) بفعل می‌پیوندد و خود نیز در داخل گیمه «...» قرار میگیرد، حال آنکه این فراکردها بوسیله‌ی حرف ربط «که» به فراکرد پایه مرتبط میشوند:

ــ «همان موقعی که بهش گفت: **«نه، این‌یکی دیگر درست نیست»** در چشمان دختر دید که **حرفش را باور نکرده است».** (بزرگ‌علوی)

در مثال بالا یك کلام صریح («نه، این یکی دیگـر درست نیست») و یك فراکرد پیرو متممی بیواسطه (حرفش را باور نکرده است) وجود دارد.

ولی کلام غیر صریح نیز گاهی با حرف ربط «که» می‌آید:

ــ «خیلی خندید و بمن گفت **که آدم شوخ و خوشمزه‌ای هستم».** (از«سخن»)

اما اینحال عمومی نیست و غالبا نویسندگان یا خطاطان در ضبط آثار رعایت

این نکته را نکرده و نمیکنند:

ـ «**گفتم مهر است؟ـ گفت مهرش پرورد**
گفتم ماهست؟ ـ گفت ماهش‌زاده است». (غضائری‌رازی)

این نکته را هم باید خاطرنشان ساخت که تمام فراکردهای پیرو متممی بیواسطه مربوط بفعل «گفتن» و نظایر لغوی آنرا بدون قید و شرط وبدون توجه بمعنا نمیتوان کلام صریح یا غیر صریح شمرد. مثلا در جمله‌ی:

ـ «**میگویند** لاووازیه بدین طریق حرارتی در حدود ۱۶۰۰ درجه تولیدنمود». (از «سخن»)

فعل «میگویند» در معنای «روایت میکنند» آمده و فراکرد پیرو مربوط بآن را باید فراکرد پیرو متممی شمرد نه کلام غیر صریح.

★ ★ ★

در ختام هر بحث مختصری نیز از ساخت گرامری جملات مرکب وابسته‌ی مورد نظر صحبت خواهیم کرد.

در بحث مربوط بجملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی گفتیم که فراکرد پیرو هرگز نمیتواند بصورت جملات ناقص جوابیه و یا کلمه‌ـ جمله‌ها درآید. اما برخی از فراکردهای پیرو متممی بیواسطه گاهی‌بصورت کلمه‌ـجمله‌ها بیان میشوند و این دسته درست همانهایی هستند که غالبا در زمره‌ی کلام صریح و غیر صریح داخلند.

در جملات:

جواب داد: **بله.**

گفت: ــ **نه.**

فراکردهای پیرو متممی عبارت از کلمه ـ جمله‌های «بله» و «نه» هستند که حاوی مضمون يك جمله‌ی کامل میباشند.

از این خصوصیت که بگذریم باید گفت که در اینجا نیز مانند جملات مرکب وابسته‌ی قبلی هریك از دو فراکرد میتوانند از نظر ساخت گرامری خود ساده، دارای اعضای همجنس و یا مرکب باشند.

برای مواردی که فراکردها عبارت از جملات ساده باشند مثالی ذکر نخواهد شد و بین مثالهای آورده شده میتوان نمونه‌های کافی از آن یافت. فقط باید گفت که گاهی فراکرد پایه در ظاهر بصورت یکی از کلمات وجهی (کلماتی که‌وجه معینی از فعل را بعد از خود الزام مینمایند) و یا کلمات محتوی پردیکات بالقوه درمی‌آید و معنای لغوی آنها است که ذکر فراکرد پیرو متممی بیواسطه را طلب میکند:

ـ «**انگار** که نیستی، چو هستی خوش باش». (خیام)

در مثال بالا امر فعل «انگاشتن»، یعنی «انگار» بمقتضای معنای لغوی خود

مستلزم ذکر متمم بیواسطه گردیده و همین متمم نیز در شکل فـــراکرد پیرو («نیستی») آمده است.

هریك از فراکردها و یاهردوی آنها میتوانند جملات‌ساده با اعضای همجنس همجنس باشند:

ـ «یقین کرد که **بیدار** است ودید که **تاریکی کم‌کم‌محو میشود**». (از«سخن»)

ـ «بخاطر داشت که **چند لحظه پیش چشمهایش را گشوده است** ومیدانست **که توی چهاردیواری خوابیده است**». (از «سخن»)

در هر دو مثال وضع مشابهی وجود دارد و آن اینست که دو جمله‌ی مرکب وابسته با فراکردهای پیرو متممی بیواسطه متعاقب یکدیگر آمده‌اند و فراکردهای پایه‌ی آنها درحقیقت عبارت از گزاره‌های همجنسی هستند که هرکدام برای خود فراکرد پیرو متممی بیواسطه‌ای دارند.

در مثال زیر:

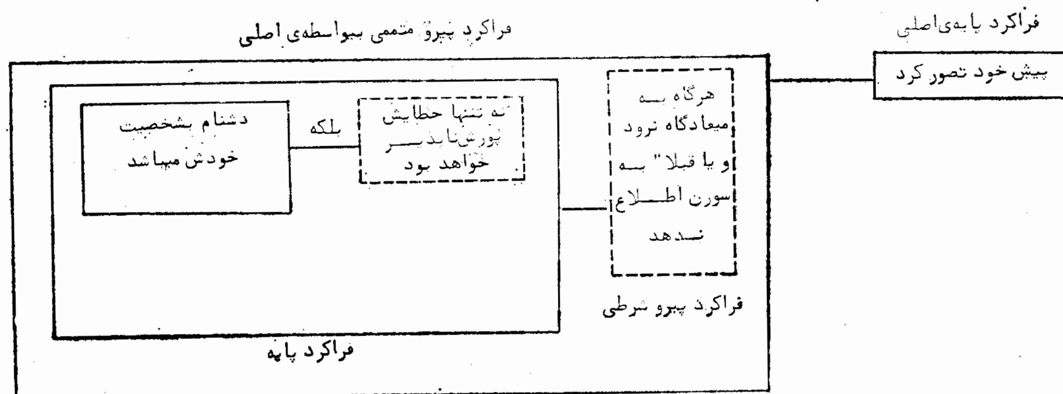
ـ «همینقدر میدانم که چون بخود آمدم در دشتی در چند فـــرسنگی شهر بودم». (از «پیام‌نو»)

فراکرد پایه (همینقدر میدانم) جمله‌ای ساده، ولی فراکرد پیرو متممی (چـــون بخود آمدم... بودم) خود یك جمله‌ی مرکب وابسته بافراکرد پیرو زمانی میباشد.

مثالی دیگر:

ـ «پیش خود تصور میکرد هرگاه بمیعادگاه نرود و یا قبلا به سورن اطلاع ندهد نه‌تنها خطایش پوزش ناپذیر خواهد بـــود، بلکه دشنام بشخصیت خودش نیز میباشد». (صادق‌هدایت)

مثال بالا دراصل عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی بیواسطه است که خود آن فراکرد پیرونیز بنوبه‌ی‌خود عبارت ازیك جمله‌ی‌مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی میباشد و ضمنا فراکرد پایه‌ی آن نیز یك جمله‌ی مرکب‌وابسته‌ی سوم بافراکرد پیرو خلافی میباشد. طرح عمومی‌این‌مثال رامیتوان اینطور ترسیم کرد:



نظایر اینگونه مثالها را بحد وفور میتوان در نظم و نثر فارسی معاصر یافت و ذکر همین یك چند مثال برای نمونه کافی بنظر میرسد.

ب- جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی با واسطه

ایندسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی هم از لحاظ فراوانی و هم از لحاظ تنوع جای برجسته‌ای دارند. بطوریکه قبلا هم گفتیم در این دسته از جملات مرکب فراکرد پیرو نه‌تنها برای گزاره‌ی فراکرد پایه، بلکه برای انواع صفات فعلی، مصدرها، اسم فعلها و برخی از صفات و اسامی نمودار حرکت و حالت نیز میتواند ذکر شود. خصوصیت دیگر این جملات مرکب این است که فراکرد پایه‌ی آنها میتواند بصورت جملات بیشخص و یا کلمه - جمله‌های ندایی نیز درآید. اما ویژگی همه‌ی جملات مزبور عبارت از این است که چون متممهای با واسطه‌ی فارسی معمولا با سرافزوده‌ها (حروف اضافه) همراه هستند و باصطلاح زبانشناسان این متممها بوسیله‌ی همین سرافزوده‌ها از طرف فعل «اداره» میشوند، پس در مشایعت هریك از فراکردهای پیرو متممی‌با واسطه‌ی فارسی نیز باید یکی از این سرافزوده‌ها وجود داشته باشد.

بهتر است برای ایجاد تصوری روشن و کامل پیرامون انواع ایندسته از جملات مرکب وابسته ابتدا از آنها نمونه‌هایی چند بیاوریم و بعد بشرح خصوصیاتشان بپردازیم.

۱- گزاره‌ی فراکرد پایه با افعال ناگذر بیان شده است:

- «کنیزان **خوشحال شدند (از این)** که بانویشان از داغ هجر رسته است.» (از «سخن»)

- «حالا **کار نداریم (باین)** که بسیاری از بزرگها و ازجمله خود این بنده زمام اختیار از دستمان بیرون رفت و ما نیز یکی دو ساعت کاملا بچه شدیم». (از «سخن»)

- «بعد از این واقعه شماط نزد شیروبه **متهم شد باینکه**میخواهد حکومت را بدست بگیرد». (از «پیام نو»)

بطوریکه دیده میشود گزاره‌های فراکردهای پایه با افعال ناگذر «خوشحال شدند» و «کار نداریم» و «متهم شد» بیان شده ودر دومثال اول‌نیز سرافزوده‌های «از» و «به» و عضو غیر مستقل «این» بدلیل عدم لزوم ذکر نشده است.

۲- گزاره‌ی فراکرد پایه با افعال گذرا بیان شده است:

- «**خورند از آنچه** بماند زمن ملوك زمین
تو از پلیدی و مردار پر کنی زاغر». (عنصری)

در مثال بالا نیز گزاره‌ی فراکرد پایه بافعل گذرای «خورند» بیان شده‌است.

۳- فراکرد پیرو متممی با واسطه برای اسم آمده است.

ـ «**مراد از اینکه** گفتیم بسیاری از کلمات زبان فارسی بیمار و ناتوان شده است اشاره باین حال بود.» (از «سخن»)

دیده میشود که فراکرد پیرو متممی باواسطه برای اسم «مراد» که در فراکرد پایه در وظیفه‌ی نهاد بکار رفته آمده است.

٤ـ فراکرد پیرو متممی با واسطه برای صفت آمده است:

ـ «اما داستانهایی که کمتر معروف است در زیبایی و دلاویزی از آنچه همه میشناسند **کم نیست**». (از «سخن»)

در مثال بالا صفت «کم» در وظیفه‌ی قسمت اسمی گزاره‌ی فراکرد پایه بکار رفته و مستلزم ذکر فراکرد پیرو متممی باواسطه (... از آنچه همه میشناسند) گردیده است.

٥ـ فراکرد پیرو متممی باواسطه برای جمله‌ی بیشخص آمده است.

ـ «**کم مانده بود (باین)** که گریه را سردهم.». (از «سخن»)

در اینجا نیز فراکرد پایه (کم مانده بود) یك جمله‌ی بیشخص است.

٦ـ فراکرد پایه بصورت یك واحد فرازئولوژیك[1] درآمده است:

ـ «(توپ را)... محکم بمن میزد **و من دلم نمی‌آمد** بهمان محکمی توپ را برگردانم». (از «سخن»)

در مثال اخیر نیز «من دلم نمی‌آمد» یك واحد فرازئولوژیك است که فراکرد پیرو متممی باواسطه قبول کرده است.

٧ـ فراکرد پایه بصورت یك کلمه ـ جمله‌ی ندایی آمده است:

ـ «**حیف** که زاغی نیست تا ببیند که حالا اطاقمان بزرگ و آبرومند شده است». (صادق‌هدایت)

ـ «**آوخ** که لبت نکرد مستم
دردا که گلت نهاد خارم». (سید حسن غزنوی)

در اغلب این موارد میتوان سرافزوده‌ی حذف شده را (غالبا «از») بسهولت تشخیص داد.

تصور میرود که ذکر چند مثال بالا برای اثبات تنوع و وفور جملات مرکب وابسته‌ی مورد تحلیل ما کافی باشد.

و اینك ببررسی ابزار گرامری بیان وابستگی میپردازیم. مانند همیشه باید از حرف ربط آغاز کرد. اما گفتیم که دراینگونه جملات مرکب برقراری رابطه بین

۱ـ واحد فراز ئولویژك چنان واحد زبانیست که بشکل حاضر و آماده و بدون تغییر اجزاء متشکله‌اش در اشکال مختلف و در وظایف مختلف اعضای جمله بکار رود. این واحد در مجموع خود یارای معنای خاصی است که ممکن است از مجموع معانی اجزاء متشکله‌اش حاصل نگردد. ا. ش.

دو فراکرد وضع خاصی دارد، یعنی آنکه همیشه فراکرد پیرو باید متعاقب یك سرافزوده و یك عضو غیر مستقل استعمال شود. بدین‌ترتیب وجود دوعنصر بالا در شکل‌گیری ابزار گرامری وابستگی ضروری میگردد. ضمنا بطوریکه در برخی از مثالهای بالا دیدیم گاهی دو عنصر پیوندی مزبور (سرافـــزوده و عضو غیر مستقل) و حتی حرف ربط «که» نیز حذف میگردد (موارد حذف دو عنصر مزبور و دلایل امکان این عمل را در زیر خواهیم دید).

از طرف دیگر بررسی مثالهایی کهَ در اختیار ما است نشان‌میدهد که بین دو نوع تحلیلی و ترکیبی ایندسته از جملات مرکب وابسته، جز در ترتیب تـوالی فراکردها، اختلاف چشمگیری موجود نیست. این است که مناسبتر آن دیـدیم بررسی دو نوع آنالیتیك و سنته‌تیك را در یکجا انجام دهیم و ضمنا حرف ربط و اعضای غیر مستقل را نیز بعلت وجود رابطه‌ی ناگسستنی بین آنها باهم بررسی نماییم.

۱ــ حروف ربط و اعضای غیر مستقل.

در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی همیشه حرف ربط ساده‌ی «که» پس از یك سرافزوده (به، از، بر، بـرای، جز...) و یك عضو غیر مستقل (این، آن، هرکه، هرچه...) در اشکال: بانکه، ازآنکه، درآنکه، جــزآنکه، علاوه براینکه، بهرکه، بهرچه، ازهرکه، ازهرچه، باهرکه، باهرچه، بـرای هـرکـه، برای هرچه... می‌آید و نوع آنالیتیك آن جملات را بوجودمیآورد. گاهی نیز همین سه عنصر پیوندی در حالت تفکیك و بصورت بآن...که، باآن...که، ازآن...که، برای‌آن...که... بکار رفته و نوع سنته‌تیك آنها را میسازند.

گفتیم که گاهی با حالات حذف این عناصر پیوندی نیز برخورد میشود:

ــ «اما در عین حال مطمئن بود **(باین) که** صاحبش بجستجوی او خـواهـد آمد». (صادق‌هدایت)

دیده میشود که دو عنصر پیوندی «به» و «این» در مثال بالا حذف شده و فقط حرف ربط «که» باقی مانده است.

در شعر، در محاورات عادی، در ضرب‌المثلها و در پاره‌ای نوشته‌های ساده‌ی کنونی نیز گاهی «که» حذف میشود:

ــ «هیچ نمانده بود **(باین‌که)** خفه‌اش کنم». (از «سخن»)

ــ «مثل اینکه میترسید **(ازاین‌که)** مبادا مچ‌دست‌او رابگیرد». (صادق‌هدایت)

در اینجا مسئله‌ی جدیدی بمیان می‌آید که باید حل کرد. باید در حالات ذکر ویا حذف دوعنصرپیوندی (سرافزوده وعضوغیرمستقل) ودردرجه‌ی اول‌نخستین عنصر (سرافزوده) تحقیق بعمل آورد. نگارنده پس از بررسیهای متمادی روی مثالهای موجود باین نتیجه رسیده است که معنای لغوی آن عضو فراکرد پایه که

مستلزم ذکر فراکرد پیرو متممی باواسطه است در استعمال اجباری ویا اختیاری سرافزوده‌ها نقش اصلی را برعهده دارد. میدانیم که برخی از افعال و مشتقات آنها در فارسی باقتضای معنای لغوی خود ذکر سرافزوده‌ی ویژه‌ای را الـــزام مینمایند. مثلا افعالی نظیر منتهی شدن (بـــه)... پی بردن (به)... نیاز داشتن (به)... امیدوار بودن (به)... مراجعه کردن (به)... و نیز نظایر اسمی و صفتی آنها چون: علاقه (به)... معترف (به)... خواستار سرافزوده‌ی «بـــه» میباشند. افعال دیگری از زمره‌ی: ترسیدن (از)... پرهیز کردن (از)... آگاه بودن (از) و (بر)... پشیمان شدن (از)... دلگیر شدن (از)... و نظایر اسمی و صفتی آنها مانند: ترس (از)... اجتناب (از)... نیز خواستار سرافـــزوده‌ی «از» میباشند. همچنین افعال: شك داشتن (در)... حیران ماندن (در)... مردد بودن (در)... و نیز نظایراسمی وصفتی‌آنهاچون:شك(در)...تردد (در)...مستلزم‌ذکرسرافزوده‌ی «در» میباشند. چنانچه این افعال و نظایر اسمی و صفتی آنها برای خود فراکرد پیرو متممی باواسطه‌ای داشته باشند همین سرافزده‌های ویژه باید در مشایعت اعضای غیر مستقل در برقراری رابطه‌ی وابستگی بکار روند و عنصر پیوندی را تشکیل دهند. اما دراینگونه موارد چون سرافزوده‌ی مشایع فعل برای اهل زبان معلوم است و همه آنرا میشناسند بهنگام تشکیل ترکیب ربطی (سرافـــزوده و عضو غیر مستقل و حرف ربط) گاهی شرایط حذف سرافزوده وعضو غیر مستقل فراهم میگردد:

ـ «او **عقیده نداشت (باین)** که با زور بتوان از خانه‌ها برنج بیرون کشید».
(از «دختر رعیت»)

ـ «تعریف میکنی گل خود را و **غافلی**
(ازاین) کز عشوه‌ی تو جلوه نماند برای گل». (شهریار)

چنانچه بخواهیم شرایط لازم برای حذف دو عنصر پیوندی مزبور را بیان کنیم میتوان چنین گفت: برای امکان حذف دو عنصر پیوندی باید سه شرط زیر موجود باشد:

۱ـ فعل و یا مشتق فعلی ذکر سرافزوده‌ی ویژه‌ای را الزام کند: فعل دارای «اداره»ی قوی باشد.

۲ـ سرافزوده‌ی ویژه همراه با عضو غیر مستقل «این» بکار رود.

۳ـ جمله‌ی مرکب وابسته از نوع آنالیتیك باشد و ضمنا فراکرد پیرو متممی باواسطه حتما پس از فراکرد پایه بیاید.

در صورت وجود سه شرط بالا گاهی نه‌تنها دو عنصر پیوندی مزبور، بلکه خود حرف ربط «که» نیز میتواند حذف شود:

ـ «گاهی ما **مجبور بودیم (باین‌که)** عین پرونده‌هـــا را بیاوریم تـــا خـــودش بخواند و اقتباس کند». (بزرگ‌ـعلوی)

- «میترسید **(از اینکه)** بکسی اظهار علاقه بکند و مسخره بشود». (صادق‌هدایت)

لیکن در نوع سنته‌تیك جملات مرکب وابسته‌ی مورد بررسی ما ذکر هر سه عنصر پیوندی ضروریست:

- (فدر)... روز و شب خود را بدین میگذرانید که برگهای «مورد» را با سنجاق زلف خویش سوراخ کند». (از «سخن»)

- «بنابراین کوشش خوانندگان خطوط قدیم... ممکن است **بآن** منتهی گردد که یکی از زبانهای مرده که مدتهاست کسی بآن تکلم نمیکند و اثری از آن نیست کشف گردد». (از «سخن»)

ببینیم چرا در نوع سنته‌تیك حذف عناصر پیوندی ممکن نیست. دلیل این مسئله آن است که در موارد امکان حذف دو عنصر پیوندی بالا بسهولت میتوان آنها را بازیافت و باصطلاح احیا نمود. حذف آنها لطمه‌ای بسلاست کلام و درك مقصود نمیزند، ولی در نوع سنته‌تیك چنین شرایطی موجود نیست. در نوع سنه‌تیك این عنصرها پیش از گزاره‌ی فراکرد پایه میآیند و ضمنا خود آنها یگانه ابزار پیوندی دو فراکرد هستند و همچنین (بخصوص) کوبه‌ی منطقی روی همان سرافزوده و عضو غیر مستقل قرار میگیرد. در چنین وضعی البته حذف آنها اختلال فاحشی هم در معنا و هم در ساخت جمله بوجود خواهد آورد. در دو مثال بالا با حذف دو عنصر پیوندی مزبور بآسانی میتوان بصحت این مدعا پی برد.

چنانچه فراکرد پیرو متممی با واسطه در داخل فراکرد پایه و یا پیش از آن نیز بیاید بازهم امکان حذف دو عنصر پیوندی مزبور از بین میرود. این موضوع را نیز باید ثابت کرد.

در مثال:

- «این اقوام **بآنچه در فرهنگ قدیم واقعا بها داراست** تکیه‌کرده وفرهنگ ملی خویش را که از لحاظ عموم بشری ارزش دارد توسعه میدهند». (از «پیام نو»)

فراکرد پیرو متممی با واسطه برای گزاره‌ی فراکرد پایه (تکیه کرده) آمده و چون خود در داخل این فراکرد پایه محصور است حذف «به» و «آن» امکان‌پذیر نیست. دلیل این مسئله نیز آنست که هنوز گزاره‌ی فراکرد پایه ذکر نشده و بنابراین نمیتوان ابزار گرامری اداره‌ی فعل را قبل از ذکر خود فعل حذف کرد.

عین این استدلال را نیز میتوان برای مواردی که فراکرد پیرو متممی با واسطه قبل از فراکرد پایه آمده باشد ذکر نمود:

- «**بهرچه حاجت داشتم** مراجعه میکردم». (دکتر ذ. صفا)

در مثال بالا نیز فراکرد پیرو متممی (بهرچه حاجت داشتم) قبل از فراکرد پایه آمده و بدلیل بالا حذف سرافزوده‌ی «به» وعضو غیر مستقل «هرچه

غیرممکنست.

اما گاهی (البته بندرت) **با وجود** ذکر فراکرد پیرو **متممی با واسطه** قبل از فراکرد پایه میتوان با حذف سرافزوده (فقط سرافزوده) برخورد نمود:

- «**(از) آنچه از دستمان برمی‌آمد** کوتاهی نکردیم». (صادق‌هدایت)

دیده میشود که صادق‌هدایت بدلیل وجود یك «از» دیگر در داخل فراکرد پیرو بحذف سرافزوده‌ی «از» **مبادرت** ورزیده **است.**

اما ممکن است که فراکرد پیرو متممی با واسطه قبل از فراکرد پایه بیاید و درنتیجه نیز ذکر سرافزوده و عضو غیر مستقل ضروری گردد، ولی اگر یك فراکرد پیرو متممی همجنس متعاقب آن بیاید، آن فراکرد دوم میتواند از همان عناصر پیوندی فراکرد اولی استفاده نماید:

- «**از اینکه** حرف زده بود و **(از اینکه)** میدید که میتواند حرف بزند خوشحال شد». (از «سخن»)

۲ـ عایدها.

در این دسته از جملات مرکب وابسته نیز عایدها ویژگی تازه‌ای از خود نشان نمیدهند و تابع قانون عمومی خود هستند. بطوریکه تاکنون هم اشاره کرده‌ایم اگر عضو مکرر در فراکرد دوم وظیفه‌ی نهاد را عهده‌دار باشد بدلیل مطابقه‌ی قانونی نهاد و گزاره همان عضو مکرر میتواند علیرغم اختلاف وظیفه‌ی نحوی ذکر نگردد.

۳ـ ترتیب توالی فراکردها.

مثالهایی که تاکنون آورده شدنشان میدهند که‌فراکردپیرو متممی‌باواسطه‌ی فارسی میتواند پیش از فراکرد پایه (حالت پیش‌آیی)، در داخل فراکرد پایه (حالت میان‌آیی) و یا پس از فراکرد پایه (حالت پس‌آیی) بیاید. بطور قطع نمیتوان اظهارنظر کرد که در فارسی کنونی کدام حال اکثریت دارد، ولی تنها این نکات را در این مورد میتوان گفت:

اولا در انواع سنته‌تیك این‌گونه جملات ذکر فراکرد پیرو متممی پس از فراکرد پایه قانون است و این قانون مربوط بتمام انواع سنته‌تیك جملات مرکب وابسته‌ی فارسی است. ضمنا در این مورد حذف عناصر پیوندی امکان‌پذیر نیست، رابطه‌ی وابستگی نیز بسیار حاد و شدید است:

- «سرودهای زردشت در گاتها و یشتها ویسناها **گواه بر آن است** که قریحه‌ی شاعری ا زدیرباز در این دیار کهن گرم جلوه‌گری است...» (از «کاوه»)

- «ولی (کازان) علاقه‌اش بیشتر **باین بود** که کارگردان‌بشود نه هنرپیشه».

(از «سخن»)

– «کرا رسد که زند لاف مهتری سخن
نگشته معترف اول **باین‌که** مهتر اوست». (ظهیر فاریابی)

– «وحشتش بیشتر **از این بود که** در آیینه گذشته‌ی خود را ببیند».
(بزرگ علوی)

ثانیا در موردی که فراکرد پیرو متممی باواسطه قبل از فراکرد پایه بیاید ذکر عناصر پیوندی ضروری است. در این صورت نیز رابطه‌ی وابستگی شدید است:

– «**از آنچه او میکوشید پنهان کند** هیچ‌کس جز او و حاجی شکور خبر نداشت». (بزرگ علوی)

ثالثا در موردی که فراکرد پیرو در داخل فراکرد پایه بیاید ظاهرا متمم با واسطه محل قانونی خود را در داخل فراکرد پایه اشغال کرده است، ولی چون این متمم در شکل جمله است نمیتواند باعث‌سنگینی کلام نگردد. اینست که با این حالت معمولا در مواردی برخورد میشود که فراکرد پیرو متممی بسیار ساده و بسیط باشد. در این صورت بازهم حذف عناصر پیوندی بدلیل مذکور در بالا ممکن نیست، رابطه‌ی وابستگی نیز عادی است:

– «و بنده تا در میان کار است و سخن وی را محل شنو دن باشد **از آنچه** در آن صلاح بیند هیچ بازنگیرد». (تاریخ بیهقی)

رابعا در موردی که فراکرد پیرو متممی باواسطه پس از فراکرد پایه بیاید ولی جمله از نوع آنالیتیك باشد و فعل یا مشتق فعلی دارای «اداره»ی قوی گرامری باشد حذف سرافزوده و عضو غیر مستقل ممکن میگردد. در اینمورد بازهم رابطه‌ی وابستگی عادی است:

– «هرگز بیم و اندوه بخود راه ندادم **(ازاین)** که در امر تدریس با اومشورت کنم». (از «سخن»)

– «احتیاج نبود **(باین‌که)** هر دو دقیقه بساعت نگاه کنم و دلم هری بریزد». (از «سخن»)

٤ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها.

در مورد این ابزار گرامری باید گفت که آن عاملی که در شکل گرامری گزاره‌ی فراکرد پیرو متممی باواسطه ابراز تأثیر میکند معنای لغوی فعل و یا مشتق فعلی از یکطرف و مضمون خود فراکرد پیرو از طرف دیگر میباشد. هرگاه گزاره‌ی فراکرد پایه و بطورکلی عضوی که فراکرد پیرو متممی برای آن آمده است بمقتضای معنای لغوی خود اجرای عملی را درآینده بنحوی از انحاء لازم و یا محتمل سازد و یا بهرحال اشاره‌ای باجرای آن عمل کند گزاره‌ی فراکرد پیرو

متممی در شکل آئوریست خواهد بود. این‌گونه افعال در فارسی بسیار زیادند و بطوریکه قبلا نیز اشاره شدتهیه‌ی فهرست کامل‌آنها وذکر مشخصات معناییشان در حوصله‌ی مقال ما نمیگنجد. این است که در اینجا فقط آنها را از لحاظ معنای لغوی بطور تقریبی گروه‌بندی کرده و از هر گروه تنها بذکر یك نمونه میپردازیم. در این افعال چنان مفهومی موجود است که بهرحال و بنحوی از انحاء صحبت از اجرای عمل آینده در میان است و این درست همان است که باعث ذکر آئوریست میشود. و اینك نمونه‌هایی از هریك از این گروه افعال:

الف)ـ افعالی نظیر تصمیم داشتن، قصد داشتن... (افعال ارادی) و یا افعالی نظیر امیدوار بودن... (نمودار امیدواری بانجام عمل آینده):

ـ سورتمه‌چی **تصمیم گرفت** که از روی رودخانه **بگذرد** وراه را سه کیلومتر **نزدیکتر کند**». (از «پیام‌نو»)

ـ «**امیدوارم** هرگز دودلی ترا از راه راست **نگرداند**». (از «پیام‌نو»)

ب)ـ افعال نظیر: وادار کردن... (نمودار انجام اجباری عمل درآینده) و یا افعالی نظیر: ترغیب کردن... (مبین تشویق بانجام عمل آینده) و یا افعالی نظیر: مانع شدن... (نمودار ممانعت از اجرای عمل آینده):

ـ «ولیکن این مقاومت هرقل را **برآن داشت** که از محاصره‌ی تیسفون **منصرف شود**». (دکتر ذ. صفا)

پ)ـ افعال نظیر: ترسیدن... (نمودار وجود مانعی در راه انجام عمل‌آینده):

ـ «**میترسید** که دستش را از روی صورتش **بردارد**». (بزرگ علوی)

ت)ـ افعال نظیر: قادر بودن... (افعال اقتداری) و یا افعال نظیر: مختار بودن... (نمودار امکان اجرای عمل آینده):

ـ «آری، **میتوانست** و حق داشت که کینه‌ی او را **بدل بگیرد**» (از «سخن»)

ث)ـ افعال نظیر: آماده بودن، سزاوار بودن... (نمودار وجود شرایط لازم برای انجام عمل درآینده):

ـ «... وهمین جزئیات باعث‌امتیاز معماران اسلامی‌است که **سزاوار بوده‌اند** با یونانیان قدیم رقابت کنند». (از «پیام‌نو»)

ج)ـ افعال نظیر: کفایت کردن... (وجود شرایط کافی برای انجام عمل در آینده) و یا افعالی نظیر محتاج بودن... (اشاره بشرایط لازم برای انجام‌عمل‌در آینده):

ـ «**احتیاج نبود** هر دقیقه بساعت **نگاه کنم**». (از «سخن»)

تبصره‌ـ این دسته از جملات که گزاره‌ی فراکرد پایه‌ی آنها با افعالی نظیر «کافی بودن» بیان شده باشد شباهت زیادی بجملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی فارسی (رجوع ببحث مربوطه در همین بخش) دارند، زیرا فعل مزبور متمم با واسطه‌ی خود را با سرافزوده‌ی «برای»

اداره میکند و ما میدانیم که درنتیجه‌ی الحاق این‌سرافزوده باعضو غیر مستقل «این» و حرف ربط «که» یك حرف ربط مرکب بشکل «بـرای اینکه» بوجود می‌آید که چیزی جز حرف ربط مقصدی و سببی نیست.

چ)ـ افعالی که نمودار شروع اجرای عمل آینده ویانزدیکی شروع آن‌باشند:

ـ «**کم مانده** بود که گریه را **سردهم**». (از «سخن»)

ـ «آفتاب فرو میرفت، گرمای بیابان **بنا کرده بود کم بشود**.» (از «پیام‌نو»)

ح)ـ افعالی نظیر: ترجیح دادن... (نمودار ترجیح عمل مندرج در یکـی از فراکردها بر دیگری):

ـ «نه، او هر ذلتی را **ترجیح میداد** بر این که بخانه‌ی مادرش **بـرگـردد**».
(صادق‌هدایت)

خ)ـ افعالی نظیر: بیزار بودن... (نمودار تنفر و عدم تمایل بـانجام عمل آینده ـ حالت انکاری از افعال ارادی):

ـ «شما بهمین دلیل **بیزاریـد** از اینکه گذشته را **بیادتـــان بیاوریـــد**».
(بزرگ علوی)

البته باید گفت که برشماره‌ی گروههای مزبور بازهم میتوان افزود. ولـی نکته‌ی مهم همانا اینست که در معنای لغوی فعلی که فراکرد پیرو متممی مربوط بآنست بنحوی از انحاء بانجام عمل درآینده اشاره شود.

در غیر این صورتتها موافقت اشکال گرامری تابع معنای عمومی‌جمله‌ی مرکب خواهد بود و بهرحال باید این موافقت درچهارچوب معنایی یك واحدفکری مرکب تحقق یابد.

و اینك چند کلمه‌ای پیرامون ساخت گرامری فراکردها.

از لحاظ ساخت گرامری این دسته از جملات مرکب وابسته باید گفت که دراینگونه جملات برخلاف جملات نوع اول (جملات مرکب وابسته بـا فـراکرد پیرو متممی بیواسطه) فراکرد پیرو هرگز نمیتواند از نوع جملات یك تـرکیبی فارسی باشد و این نکته مهمترین وجه تمایز این دو نوع از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی بشمار می‌آید. برعکس، فراکرد پایه‌ی این‌گـونه جملات مرکب میتواند بصورت کلمه‌ـجمله‌های ندایی شکل بگیرد:

ـ «**دریغا، دریغا** کـــه آگـــه نبودم
که تو بیوفا در جفا تا کجایی!» (فرخی سیستانی)

در اینجا نیز مانند نوع نخستین هریك از دو فراکرد میتواند بشکل جمله‌ی ساده، جمله‌ی ساده با اعضای همجنس و یا جمله‌ی مرکب درآید. تصور میرود ذکر مثال ویژه و طرح ساختمانی مربوط‌بآنها لزوم چندانی‌نداشته باشد. مراجعه بطرحهای ساختمانی قبلی میتواند بسنده باشد.

۲ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی در فارسی معاصر

تعریف و اطلاعات عمومی

این دسته از جملات یکی از انواع کثیرالاستعمال و در عین حال بسیار جالب جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر میباشند. طرز تشکیل اینگونه جملات بدین قرار است:

فراکرد پایه عبارت از جمله‌ایست که یا اصولا فاقد نهاد است و یا آنکه یك عضو غیر مستقل در محل نهاد آن بکار میرود. در این صورت یا فراکرد پیرو با مضمون خود جایگزین نهاد غیر موجود میگردد و یا آنکه محتوی عضو غیر مستقل را آشکار میسازد. با این ترتیب است که جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی بوجود می‌آید.

چند مثال زیر گفته‌های ما را روشنتر میسازد:

۱ـ «چرا پیش از آمدن بفکرش نرسیده بود که **نگاهی بزیر تخت بیفکند**». (از «سخن»)

۲ـ «... طبیعتا بیخود بود که **پنج سال استخاره بکند**». (صادق‌هدایت)

۳ـ «از سخنان اوست که **درعالم زندگی حسی عمیقتر، گرمتر ومقدستر از حب تو، ای وطن نیست**». (از «پیام‌نو»)

در هر سه مثال بالا دیده میشود که فراکردهای پایه (چرا پیش از آمدن بفکرش نرسیده بود... طبیعتا بیخود بود... از سخنان اوست...) فاقد نهاد هستند و اگر دربرابر گزاره‌های آنها پرسش «چه؟» و«چه‌چیز؟» را بگذاریم همانا فراکردهای پیرو در پاسخ آن پرسشها قرار میگیرند. امتحان کنیم:

ـ چه‌چیز بفکرش نرسیده بود؟ ـ (اینکه) نگاهی بزیر تخت بیفکند.
ـ چه (چیز) طبیعتا بیخود بود؟ ـ (اینکه) پنج سال استخاره بکند.
ـ چه(چیز) از سخنان اوست؟ ـ (اینکه) در عالم زندگی... نیست.

اما در مثال زیر:

٤ـ **آنچه مرا بنامه نوشتن وامیدارد** بعد مکان نیست، بلکه فاصله‌ی زمان است». (از «سخن»)

فراکرد پایه (... بعد مکان نیست...) در ظاهر فاقد نهاد است، ولی کمی دقت بما میفهماند که جانشین اشاره‌ای «آن» در ابتدای فراکرد پیرو چیزی جز نهاد همین فراکرد نمیباشد، اما چون این کلمه استقلال معنایی و گرامری ندارد (عضو غیر مستقل است) باید آنرا همراه با فراکرد ایضاحی بکار برد. درنتیجه‌ی همین عمل نیز جمله‌ی «آنچه مرا بنامه نوشتن وامیدارد» بوجود آمده است که درمجموع خود در محل نهاد فراکرد پایه بکار رفته است. باید گفت که این دسته از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی در فارسی معاصر مورد استعمال فراوانی

دارد و هر چند که تحقیق روی آنها تاریخی کوتاه دارد، اما خود اینگونه‌جملات در قدیمترین آثار فارسی دری نیز دیده میشود:

۵ـ «نه **هرکه دارد شمشیر حرب** باید کرد
نه **هرکه دارد پازهر** زهر باید خورد.» (ابوالفتح بستی)

۶ـ «**هرکه درآمد** همه باقی شدند
باز فنا شد **(هر) که ندید این حرم**». (محمدبن وصیف)

در دو مثال بالا نیز چهار فراکرد پیرو نهادی از همان نوع چهارمین مثال موجود است که برجسته نشان داده شده است و نیازی بشرح مکرر ندارند.

یك نمونه‌ی دیگر:

۷ـ «لاف از سخن چو در توان زد
آن خشت بود که **پرتوان زد**». (نظامی گنجوی)

در مصراع دوم این مثال دیده میشود که «آن» در داخل فراکرد پایه (آن خشت بود) در وظیفه‌ی نهاد بکار رفته است، ولی چون استقلال معنایی وکرامری ندارد (عضو غیر مستقل است) لازم شده است که یك فراکرد ایضاحی (... که پرتوان زد) برای توضیح و تکمیل آن بکار رفته و نوع سوم از فراکردهای پیرو نهادی را بو جود آورد:

چه چیز خشت بود؟ آن‌که پر توان زد.

با این ترتیب دیده میشود که در هر سه نوع بالا فراکردهای پیرو نهادی از لحاظ وظیفه‌ی نحوی جایگزین نهاد فراکرد پایه‌میباشند. ضمنا همین سه‌دسته مثال نشان میدهد که در فارسی معاصر جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی دارای سه نوع متفاوت میباشند:

نوع یکم ـ آنهایی هستند که فراکرد پایه‌ی آنها بکلی فاقد نهاد بوده، معمولا قبل از فراکرد پیرو آمده، بین آنها یك حرف ربط ساده‌ی «که» فاصله میشود و فراکرد پیرو بجای نهاد فراکرد پایه بکار میرود... بیخود بود که پنجسال استخاره بکند. اینها نمونه‌های تحلیلی از این‌گونه جملات مرکب هستند، زیرا فراکردهای پایه و پیرو در آنها بطور مجزا از یکدیگر بکار رفته‌اند و حرف ربط «که» واسطه‌ی وابستگی آنها گردیده است (مثالهای ۱ و ۲ و ۳).

نوع دوم ـ در اینجا بازهم فراکرد پایه در ظاهر فاقد نهاد است، ولی نهاد آن بصورت عضو غیر مستقل همراه با حرف ربط «که» تشکیل یك ترکیب ربطی میدهد (آنکه... آنچه... هرکه...) و در ابتدای فراکرد پیرو نهادی قرار میگیرد:

ـ **هرکه آمدعمارتی نوساخت** رفت ومنزل‌بدیگری پرداخت. (سعدی)

در این نوع غالبا فراکرد پیرو نهادی قبل از فراکرد پایه میآید و رابط بین دو فراکرد یك ترکیب ربطی میباشد. اینها نیز انواع ویژه‌ای از اینگونه جملات

هستند که درحقیقت باید آنها را نوع تحلیلی ـ ترکیبی نامید و بطوریکه گفتیم متداولترین نوع اینگونه جملات مرکب وابسته هستند (مثالهای ٤ و ٥ و ٦).

نوع سوم ـ آنهایی هستند که فراکرد پایه‌شان دارای نهادی بصورت یکی از اعضای غیر مستقل (آن، این، همان، همین، چیز، کس) میباشد، ولی چون این نهاد فاقد استقلال معنایی و گرامری است فراکرد پیرو ایضاحی پس از فراکرد پایه می‌آید و مضمون عضو غیر مستقل را آشکار میسازد و نوع ترکیبی اینگونه جملات مرکب را بوجود میاورد.

قبل از آنکه وارد بحث «ابزار گرامری بیان وابستگی» دراینگونه جملات مرکب بشویم بهتر است گفتاری پیرامون شرایطی که در فراکرد پایه بوجود می‌آید و ذکر فراکرد پیرو را ضروری میسازد داشته باشیم.

گفتیم که در نوع یکم از اینگونه جملات مرکب وابسته فراکرد پایه فاقد نهاد است و فراکرد پیرو نهادی جایگزین همان نهاد «مفقود» میگردد. باید در نظر گرفت که بین «فقدان» و «مستتر بودن» نهاد فرق اساسی وجود دارد. گاهی نهاد جمله‌ای بدلیل وجود قرائنی (لفظی، معنایی و یا گرامری) حذف و یامستتر میشود، ولی در این صورت بآسانی میتوان از روی قرائن موجود آن نهاد را برپا داشت. در جمله‌ی «آمد که درس بخواند» نهاد فراکرد پایه («آمد») بقرینه حذف شده است و بسهولت تام میتوان آنرا بازیافت (او آمد). اما در جملات مرکب وابسته‌ی مورد بررسی ما فراکرد پایه باید طوری شکل بگیرد که از روی قرائن عادی زبانی نیز نتوان نهادی برای آن یافت و همین فقدان نهاد موجب میشود که فراکرد پایه باید واجد ویژگیهای لفظی و گرامری مشخصی باشد. باید طوری باشد که بغیر از فراکرد پیرو نهادی نتوان نهاد دیگری برای آن یافت. پس لازم است که بررسی کوتاهی روی گزاره‌ی فراکرد پایه انجام داد.

میدانیم که جملات ساده از لحاظ مشخصات گرامری خود بدو دسته‌ی بزرگ «اسمی» و «فعلی» قسمت میشوند:

حسن دانشجو است (جمله‌ی اسمی).

حسن آمد (جمله‌ی فعلی).

هریك از این دو دسته را جداگانه و در کمال اختصار بمنظور رسیدن بهدف خود بررسی کنیم.

الف) ـ فراکرد پایه عبارت از یك جمله‌ی اسمی است.

برای آنکه گزاره‌ی اسمی نتواند دارای نهادی باشد یك شرط وجود دارد وبس، و آن شرط اینکه فعل رابط این گزاره در شکل سوم شخص مفرد بکار رود تا نهاد آن منحصرا بصورت «آن» و «این» درآید: معلوم است... کافی است... یقین بود... زیرا اگر چنین نباشد بآسانی میتوان نهاد را از روی شخص گرامری گزاره استنباط نمود:

خوب هستی (تو)... دبیرم (من)... مختارید (شما)...

از طرف دیگر میدانیم که جزء نخست گزاره‌های اسمی فارسی میتواند با صفت، اسم، جانشین... و بطورکلی بـا اجزاء اسمی کلام بیان شود. از اینجا لازم میشود که نظری اجمالی ببرخی از این موارد بیفکنیم.

ــ گزاره‌ی فراکرد پایه با صفت بیان شده است. گـــزاره‌ی قسمت اعظم مثالهای مربوط باین دسته از جملات معرف مناسبات ذهنی گوینده یا نویسنده نسبت بفکر مندرج در فراکرد پیرو نهادی است:

واضح است... مسلم است... **عجیب بود**... طبیعی بود...

ــ «از سرو وضعش معلوم است که باید معلم باشد». (از «سخن»)

در اینگونه موارد گاهی فعل رابط نیز حذف میشود:

ــ «خیر بر خاك و خون میغلتید **و بهتر (بود)** که چشمی نداشت تـا وضع نکبتبار خود را بنگرد» (از «سخن»)

ــ «**به (است)** که نجوید دل پرهیزناك

روشنی آب در این تیره خاك». (نظامی گنجوی)

گاهی نیز حتی تمامی گزاره بقرینه حذف میشود و نوع جالبی از این‌گونه جملات بوجود می‌آید که در آن بآسانی میتوان هر دو جزء گزاره‌ی اسمی را برپا داشت:

ــ «در این وقت دربان گفت: **از کجا (معلوم است)** که تو رفیق خودت را... نکشته باشی». (از «سخن»)

در مثال بالا تمامی گزاره‌ی فراکرد پایه مستتر گشته و احیای آن بآسانی میسر گشته است.

ــ گزاره‌ی فراکرد پایه با اسم و یا یك ترکیب تعیینی بیان شده است. در اینجا نیز شرط اصلی و عمومی آنست که گزاره‌ی مزبور در سوم شخص مفرد بیاید:

ــ «**رنج است و کار است** که در انتظار ما است». (از «سخن»)

«آیا **سورن** بود که ویولون میزد **یا استادش؟**». (صادق‌هدایت)

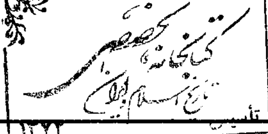
ــ «چه **خوانی** است کایزد بر او هر زمان

بی‌اندازه آرد همی میزبان». (اسدی طوسی)

در دو مثال اول اسامی «رنج» و «کار» و «سورن» و در مثال سوم نیز ترکیب تعیینی پرسشی «چه‌خوان» در محل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار رفته و در همه‌جا نیز فراکردهای پیرو وظیفه‌ی نهاد آن گزاره‌ها را برعهده دارند. نظایر اینگونه ترکیبهای مجانب پرسشی در وظیفه‌ی گزاره‌ی فراکرد پایه بسیار فراوانند:

ــ «توفان فتنه آمد از این ابر فتنه‌بار

یارب **چه فتنه‌ایست** که گشته است آشکار!» (کمال‌الدین اسمعیل)



ـ «**کدام ترجمه** است که بتواند حتی نیمی از لطف و زیبایی اصل را حفظ کند؟» (از «سخن»)

گاهی نیز در محاورات عادی فراکرد پایه بصورت «به... چه» شکل میگیرد که در اصل «به فلانکس چه مربوط است» بوده و از آن فقط «به... چه» باقی مانده است و در هر صورت بازهم مستلزم ذکر فراکرد پیرو نهادی است:

ـ آخر **به آقا مهدی چه** (مربوط است) که علف هرز لای سنگفرش حیاط روییده است». (از «دختر رعیت»)

ـ «**باوچه** (مربوط است) که آب حوض بیرونی سبز رنگ است». (همانجا)

در مورد سایر ترکیبهای تعیینی نیز وضع بهمین منوال است و بازهم شرط اصلی این است که گزاره‌ی فراکرد پایه با سوم شخص مفرد بیاید.

ـ «**سیاه اندرون باشد و سنگدل**

که خواهد که موری شود تنگدل». (فردوسی)

در این زمینه باید بنوع مخصوصی از جملات مستعمل در شعر فارسی و یا در فارسی کلاسیك نیز اشاره نمود که در آن فراکرد پایه در صورت گرامری ویژه‌ای شکل میگیرد که در زبانشناسی ساختمان ملکی و یا Construction Posséssive نامیده میشود

ـ «**شرط است مرمرا** که نگیرم بجز تو دوست

عهد است مرمرا که نجویم بجز تو یار». (عمعق بخارایی)

بطوریکه دیده میشود در اینجا نیز گزاره‌ی فراکرد پایه بغیر از فراکرد پیرو (نگیرم بجز تو دوست، نجویم بجز تو یار) نهادی ندارد.

ـ گزاره‌ی فراکرد پایه با یکی از جانشینهای شخصی، اشاره‌ای ویا پرسشی بیان شده است. دراینمورد شرط اصلی دچار تغییر میگردد. توضیح آنکه چنانچه جزء نخست گزاره‌ی فراکرد پایه با جانشین شخصی بیان شده باشد دیگر ضرورتی ندارد که آن جانشین در شکل سوم شخص مفرد بکار رود. ببینیم چرا چنین است. دلیل این مدعا را باید شرح داد. دلیل آنست که در سایر حالات از روی شخص گزاره (اول شخص ودوم شخص) ممکن بودجانشین شخصی مناسبی برای آن بیدا کرد و همان جانشین را در محل نهاد تصور نمود، ولی وقتی خود گزاره با همان جانشین شخصی بیان شده باشد دیگر نمیتوان نهاد جداگانه‌ای برای آن تصور کرد. در این صورت تنها جانشینی که میتوان بجای نهاد گذاشت همانا جانشین اشاره‌ای «این» و «آن» است و گفتیم که این جانشین درست همان است که فراکرد ایضاحی را میآورد. باین مثال توجه کنیم:

ـ «**منم** که شهره‌ی شهرم بعشق ورزیدن

منم که دیده نیالوده‌ام ببد دیدن». (حافظ)

برای آنکه بهتر بتوان فهمید که در مثال بالا فراکردهای پیرو از نوع

پیروهای نهادی هستند کافی است آنرا بصورت یك ترکیب درآورد:
(آنکه) بعشق ورزیدن شهره‌ی شهر شده منم
(آنکه) ببد دیدن دیده نیالوده منم.

چند مثال نیز برای کنایات پرسشی در محل گزاره‌ی فراکرد پایه:
ـ «کیست که از ارزش جهانی شاهنامه‌ی فردوسی و رباعیات خیام و مثنوی مولوی و غزلهای حافظ بیخبر باشد؟». (دکتر ذ. صفا)
ـ «گفتی پس هر تاریکیی روشنیی هست
چون است که هرگز شب ما را سحری نیست». (کمال خجندی)

در مورد جانشینهای اشاره‌ای نیز باید گفت که قبل‌از هرچیز این‌جانشین‌ها باید در جمله دارای استقلال نحوی باشند (عضو غیر مستقل نباشند)، یعنی لازم است که قبلا درخصوص مضمون آنها اطلاعاتی در متن مندرج باشد:
ـ «مهر تابان را می‌بینی؟... **آن است** که میرویاند، بگل مینشاند، ببار مینشاند». (از «پیام‌نو»)

ممکن هم هست که گزاره‌ی فراکرد پایه سبب و علت آنچه را در فراکرد پیرو می‌آید نشان دهد. در این صورت هم گاهی بجای «برای این» و «برای آن» از «این» و «آن» استفاده میشود:
ـ «**این است** که سخت اسباب نگرانی والده‌ی محترمه‌اش را فراهم آورده...
(صادق‌هدایت)
ـ «این بود که بدست و پا افتادم». (از «سخن»)

اینگونه بررسیها را در مورد سایر ترکیبها نیز میتوان ادامه داد و در هر مورد بازهم منظره‌ی مشابهی در برابر ما پدید می‌آید.

ب)ـ فراکرد پایه عبارت از یك جمله‌ی فعلی است.

در اینمورد نکته‌ی بسیار جالب و مهمی پیش می‌آید که هم‌اکنون بشرح آن میکوشیم.

قبل از هر چیز بار دیگر شرط اصلی را که عبارت‌از **«عدم امکان ذکر نهادی بجز فراکرد پیرو نهادی»** باشد یادآوری میکنیم. میدانیم که افعال معلوم فارسی بندرت میتوانند در یکی از حالات قابل تصریف خود بکار روند، ولی نهاد آنهاز خود شکل گرامریشان استنباط نگردد. این حقیقتی انکارناپذیر است که هر فعلی نمیتواند در محل گزاره‌ی فراکرد پایه قرار گیرد و وجود فراکرد پیرو نهادی را الزام نماید. بیشتر توضیح دهیم: قبلا در مورد جملات اسمی گفتیم که گزاره‌ی فراکرد پایه باید در سوم شخص مفردباشد. این شرط‌در موردگزاره‌های فعلی اهمیت ویژه‌ای کسب میکند و نیازمند شرایط علاوه‌ای نیز میگردد، بدین معنی که تنها وجود گزاره در شکل سوم شخص مفرد برای الزام وجود فراکرد

پیرو نهادی کافی نیست. مثلا فعلی نظیر «آمدن» میتواند در سوم شخص مفرد بکار رود و نهاد آن نیز بسهولت تام استنباط گردد: آمد (او) که‌ازحال رفیقش آگاه شود. در این مثال نهاد مستقلی برای فراکرد پایه ذکر نشده (لازم هم نیست)، ولی این نهاد مستقل (او) وجود دارد و فراکرد پیرو بالا نیز چیزی جز فراکرد پیرو مقصدی نیست. پس معلوم میشود که افعال ناگذر فارسی نظیر «آمدن»، «رفتن»... که دارای فاعل مشخص هستند قابلیت این را ندارند که فاقد نهاد تصور شوند و نهاد اینگونه افعال همیشه از روی شناسه‌های آنها حدس زده میشود. همچنین افعال گذرا نظیر «پرسیدن» و «توضیح دادن» و... نیز که بازهم دارای فاعل مشخص هستند نمیتوانند در محل گزاره‌ی فراکرد پایه‌ی اینگونه جملات مرکب بکار روند. اما در فارسی افعال ناگذری ازقبیل «بنظر رسیدن» و «جا داشتن» و «معلوم شدن» و «اتفاق افتادن» و «تصور رفتن» و نیز افعال وجهی نظیر «ممکن بودن» و «شدن» (در معنای «ممکن بودن») و «باید» و... میتوانند در جمله فاقد فاعل مشخص باشند و اگر در شکل سوم شخص مفرد بکار روند میتوانند مستلزم ذکر فراکرد پیرو نهادی گردند. اینگونه افعال شایستگی بکار رفتن در محل گزاره‌ی فراکرد پایه را دارند، زیرا در این صورت فراکرد پیرو میتواند جانشین نهاد آنها گردد. نتیجه میشود که در مورد اخیر (در مورد گزاره‌های فعلی) علاوه بر شرط اساسی، یعنی استعمال فعل در سوم شخص مفرد باید بمعنای لغوی فعل و نیز مضمون عمومی خود جمله‌ی مرکب توجه خاصی داشت. البته این مقال گنجایش آنرا ندارد که بررسی کامل و همه‌جانبه‌ای را روی افعال مختلف بعمل آورد، مثالهای گوناگون آورد و در هر مورد شایستگی فعل مستعمل دروظیفه‌ی گزاره‌ی‌فراکرد پایه‌را سنجید. نگارنده‌ی این سطور طی سالهای متمادی این پژوهش را انجام داده و حاصل آنرا اینك از نظر خوانندگان گرامی میگذراند.

۱ـ معنای لغوی فعلی که در محل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار میرود در امکان قبول فراکرد نهادی نقش بسیار مهمی دارد.

۲ـ این فعل نمیتواند از افعال گذرای فارسی باشد، زیرا در افعال گذرا همیشه یك فاعل مشخص موجود است و همین فاعل مشخص را بآسانی میتوان از روی شناسه استنباط نمود.

۳ـ فعل مورد نظر باید حتما از افعال ناگذری باشد که دارای فاعل مشخص نیستند، یعنی دارای فاعلی مجرد میباشند.

٤ـ فعل موردنظر باید طبق شرط اصلی در شکل سوم شخص مفرد بکار رود.

۵ـ فراکرد پیرو نهادی مربوط بگزاره‌ی فعلی باید بپرسش «چه؟» پاسخ دهد نه «که؟» زیرا اگر بپرسش «که؟» پاسخ دهد فاعل مشخص آن خودبخود

آشکار میگردد.

اینها بودند نتایجی که از بررسیهای ما بدست آمده‌اند.

و اینك نیز نمونه‌های چندی از گزاره‌های فعلی که شایستگی قبول فراکرد پیرو نهادی را دارند:

۱)ـ افعالی که مبین ایجاد تصوری از پدیده‌ی معینی در مغز میباشند: بنظر رسیدن، دیده شدن، مشاهده شدن، تصور رفتن، مجسم شدن، نمودن (در معنای جلوه کردن):

ـ «**بنظر می‌آمد** که حوصله‌ی حرف زدن و حتی گریه کردن را هم نداشت». (صادق‌هدایت)

ـ «در تاریخ سند کمتر **دیده شده است** که شاهزادگان و فرمانروایان... بسرودن شعر پرداخته باشند». (از «سخن»)

ـ «**چنان مینمود** که آسمان و زمین یکی شده‌اند». (از«سخن»)

در مورد فعل «بنظر رسیدن» باید خاطرنشان ساخت که ممکن است در دنبال قسمت اسمی این فعل (بنظر) یك ضمیر متصل و یا حتی یك اسم بکار رود: بنظرش رسید... بنظر... رسید... اما اینگونه عناصر گرامری و لفظی فقط میتوانند نمودار شخصی باشند که تصور معینی در مغزش ایجاد میشود، ولی اصل خود تصور همچنان نامعلوم میماند (نهاد فعل «بنظر رسیدن») و این نهاد را فقط میتوان بوسیله‌ی مضمون فراکرد پیرو که بپرسش «چه» پاسخ میدهد ادا نمود:

ـ «**بنظر سید نصرالله** آمد که زندگی او کاملادر معرض خطرقرار گرفته...» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا بآسانی دیده میشود که بازهم نهاد فراکرد پایه نامعلوم است و پرسش«چه بنظر سید نصرالله آمد؟» همچنان بدون پاسخ میماند، مگر آنکه مضمون فراکرد پیرو را درصورت یك ترکیب در برابر آن بگذاریم:

چه بنظر سید نصرالله آمد؟ ـ قرار گرفتن زندگی او در معرض خطر.

و این نیز چیزی جز محتوی فکری فراکرد پیرو نهادی نیست.

عین این نکته در مورد افعال «بیاد... آمدن» و«بخاطر... رسیدن» و«ازیاد... رفتن» و «باور... شدن» و... نیز صادق است، یعنی آنکه غالبا پس از قسمت اسمی اینگونه افعال یك ضمیر متصل یا منفصل و یا یك اسم (البته در حالت اضافه) استعمال میشود، اما نهاد فعل فقط از مضمون فراکرد پیرو استنباط میگردد:

ـ «راست بخواهی، هرگز **بخاطرم نگذشته** که جز این شغلی بگزینم». (از «سخن»)

ـ «**یادم هست** که یك روز پیکاسو با خنده بمن گفت... (از «سخن»)

۲)ـ افعالی که مبین تصدیق (یا انکار) وجود پدیده‌ای و یا حصول نتیجه‌ای میباشند مانند: معلوم بودن، ثابت شدن، برآمدن، **بدست آمدن...**

ـ «**معلوم شد** که بهیچیك خوش نمیگذرد». (از «سخن»)

«**بمن رسیده است** که تو در این باب چند تلطف کرده‌ای...» (تاریخ بیهقی)

تصور نمیرود لزومی داشته باشد که در انتساب این مثالها بجملات مرکب وابسته‌ی مورد نظر شرح و تفصیلی بیاوریم.

۳)ـ افعالیکه مبین امکان و احتمال وقوع و بروز پیش‌آمدی و یا وجود پدیده و حالتی هستند: امکان داشتن، احتمال رفتن، میسر شدن، اشکال نداشتن، شدن و بودن (در معنای بالا):

ـ «صدسال بعد **ممکن نمیشد** که کسی زندگی دانش‌طلبی و دنیاجویی را با یکدیگر دمساز کند». (از «سخن»)

ـ «... **اشکالی نداشت** که از این راه هم ائمه‌ی بزرگی در حدیث پدیدآیند». (دکتر ذ. صفا)

ـ «چگونه میشود که چنین چیزی اتفاق بیفتد؟ (صادق‌هدایت)

ـ «**باشد** که آستینت بر سر زنند، سعدی،
تا چون مگس نگردی گرد شکر دهانان». (سعدی)

ـ «یا وفا، یا خبر وصل تو، یا مرگ رقیب
بود آیا که فلك زین دو سه کاری بکند». (حافظ)

ـ «اما بارها **شد** که چون با دلی گرم امید از شما جدا شدم آبی سرد بآتش شوقم ریخت». (از «سخن»)

در مثال اخیر خود فراکرد پیرو نهادی نیز بصورت یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی درآمده است.

٤)ـ افعالیکه مبین لزوم شایستگی و مناسب بودن انجام عملی‌میباشند: لازم بودن، بایستن، سزیدن، جا داشتن...:

ـ «ابدا **لزومی ندارد** که در سبك نوشتن فرنگیها را سرمشق خود قرار دهیم». (از «سخن»)

ـ «سزد از نظر عاطفت خداوند عالم سلطان بزرگ... که...» (تاریخ بیهقی).

ـ «باید که پشت سر هر آدم راضی و خوشبخت یکنفر دیگر با زنگوله بایستد... (صادق‌هدایت)

ذکر مثال اخیر ما را برآن داشت تا کلمه‌ای چند پیرامون فعل «باید» براین گفتار بیفزاییم.

در فارسی معاصر «باید» در اکثر اوقات و حالات بعنوان یك فعل وجهی در افعال مزدوج بکار میرود: باید رفت، نباید گفت... در همین یکی دو مثال کوچك

یك جمله‌ی بیشخص وجود دارد و با موازین کنونی زبان نمیتوان برای آنها نهادی در نظر گرفت. اما اگر قدری در تاریخ زبان بعقب برگردیم می‌بینیم که «باید» میتواند در پاره‌ای موارد کسب استقلال نماید و بصورت یك فراکرد پایه بکار رود (همچنانکه در مثال بالا بکار رفته است). در آن صورت دیده میشود که لازم است بجای مصدر مرخم «رفت» از شکل اصلی مصدر (رفتن) استفاده نمود و عبارات بالارا بصورتهای: «رفتن باید» = «رفتن لازم است» و «نگفتن باید» = «نگفتن لازم است» درآورد. از این راه است که «باید» میتواند باکسب استقلال نحوی در محل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار رود و فراکرد پیرو نهادی نیز بپذیرد:

ـ «مرد **باید** که گیرد اندر گوش
ور نبشته است پند بردیوار» (سعدی)

تحلیل جمله‌ی بالا چنین است:
باید (لازم است) که مرد پند را در گوش بگیرد...
۵)ـ تعدادی افعال مجهول در شکل سوم شخص مفرد:
ـ «بسربازان ایرانی **دستور داده شد** که خود را آماده‌ی حمله‌ای نمایند که بوسیله‌ی شیپورها اعلام خواهد گردید.» (از «سخن»)
ـ «**گفته میشد** که در خانه‌ی او بروی بیچارگان باز است». (از «دختر رعیت»)

٦)ـ البته برشمردن تمامی این افعال کاری بغایت دشوار است و باید گفت که در فارسی معاصر افعالی وجود دارند که دارای فاعل مجرد بوده و میتوانند در محل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار روند و مستلزم ذکر فراکرد پیرو نهادی گردند.
با آوردن چند نمونه‌ی دیگر از آنها باین مقال پایان میبخشیم.
ـ «آیا برای این مرد... **چه اهمیتی داشت** که دیر یا زود بخانه برود؟» (صادق‌هدایت)
ـ «آیا **علتی دارد** که از آنها بترسم؟» (صادق‌هدایت)
ـ «**ناگفته نماند** که نسبت مادری من هم به پلو تارك معروف میرسد». (از «سخن»)
ـ «اما **طولی نکشید** که دانشکده را ترك کرد و بادبیات پرداخت». (از «سخن»)

(دو فعل اخیر: ناگفته نماند و طولی نکشید... غالبا در شکل انکاری خود در محل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار میروند).

ـ «خدایی شد که کسی برای زاغی خبرچینی نکرد». (صادق‌هدایت)
ـ «بخیر گذشت که نتوانست جیغ بزند». (از «سخن»)
ـ «**خدا را خوش نمییاد** این بچه سیدارو اینجور میزنی». (صادق‌هدایت)

دیده میشود که طبقه‌بندی کلیه‌ی این افعال برپایه‌ی ملاك سنجش معینی کاری است بغایت دشوار، ولی بهرحال ممکن. منتها بنظر ما لزومی ندارد که بچنین کاری مبادرت شود. اصل مسئله بقدر کافی روشن گشته و بهتر است با توجه بشرایط نحوی موجود در هر مثال جمله را بدقت تحلیل نمود و از بکار رفتن فراکرد پیرو در محل نهاد فراکرد پایه اطمینان یافت.

و اینك صحبت ما پیرامون ابزار گرامری بیان وابستگی خواهد بود.

ابزار گرامری بیان وابستگی در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی فارسی

۱ـ حروف ربط.

بطوریکه گفتیم در نوع یکم از این جملات یگانه حرف ربط همانا «که» میباشد:

ـ «یقین است **که** تو از راهی دور آمده‌ای». (از «سخن»)

در برخی موارد نیز با حالات حذف «که» برخورد میشود:

ـ «این فیلمها ممکن است (که) از نوع فیلمهای آموزشی، علمی یا هنری باشد...» («سخن»)

ـ «نزدیك بود **(که)** همه مراجعت کنیم». (از «پیام‌نو»)

باید گفت که ذکر یا اختصار «که» در موارد بالا جنبه‌ی سبك و اسلوب دارد. مثلا در اکثر مثالهاییکه در اختیار نگارنده است گاهی با موارد حذف «که» بیشتر برخورد میشود و زمانی کمتر. در نمونه‌هاییکه از آثار صادق‌هدایت و یا بزرگ‌علوی در دست است با حالات حذف «که» کمتر تصادف شده است. بطور کلی حذف «که» بیشتر در مواردی دیده میشود که جزء نخست گزاره‌ی فراکرد پایه با صفت بیان شده باشد. اما چنانچه این جزء با اسم و یا جانشین بیان شده باشد بندرت میتوان با حالات حذف «که» برخورد نمود.

ـ «**اندیشه‌ی** شما **ورای** شما است **که** در کار فردای ایران مؤثر است». (از «سخن»)

ـ «همین **باران** بود **که** جعفر را بیاد آن روزهای داغ وخشك... می‌انداخت». (بزرگ علوی)

ـ «**اوست** که استعداد نهفته‌ی مرا تکان داد و بیدار کرد». (صادق‌هدایت)

در مثالهای بالا حذف «که» اصولا امکان‌پذیر هم نیست. البته نمیتوان نسبت باین پدیده بی‌اعتنا ماند و آنرا ندیده گرفت و بصرف تصویری از آن قناعت ورزید. آخر چرا در مورد صفات حذف «که» ممکن و در مورد اسامی وجانشینهای آنها غیر ممکن است؟ باید دلیل را جستجو کرد. دلیل اصلی این نکته را باید در خصلت گرامری خود صفات و اسامی جست. وقتی گزاره‌ی فراکرد پایه با صفتی

بیان شده باشد بدلیل عدم استقلال نحوی صفات در جمله محسوسا وابستگی بین دو فراکرد تشدید میگردد و خود تشدید این وابستگی زمینه را بـرای اختصار «که» (که آن نیز یك عنصر مهم بیان وابستگی است) فراهم میکند. بـویژه در زبان محاوره بدلیل امکان استفاده از آهنگ ادا میتوان گفت که غالبا «که» حذف میشود. اما در مورد اسامی و جانشینها وضعیت کاملا متفاوت است. چون اسامی استقلال نحوی دارند پس روابط وابستگی تضعیف میگردد و ذکر حرف ربط «که» با ضرورت بیشتری جلوه میکند. نتیجه اینست که چون صفات استقلال نحوی ندارند خودبخود مستلزم عنصر کمکی برای وابستگی نیستند و نیازی نیز به «که» ندارند. اما چون اسامی و جانشینها استقلال نحوی دارند لزوم استعمال «که» با حدت بیشتری احساس میگردد.

چنانجه گزاره‌ی فراکرد پایه بصورت «کیست» درآید بازهم حالت اختصار «که» حالت نادریست:

– «**کیست که** بتواند بفکر خود مطمئن باشد؟» (از «سخن»)

عدم امکان حذف «که» در مجاورت «کیست» بازهم بهمان دلیل سابق است، زیرا «کیست» کنایه‌ی پرسشی مربوط باسامی انسانها است. اما اگر گزاره‌ی فراکرد پایه بصورت کنایات پرسشی «چطور؟» و «چگونه؟» (کنایات پرسشی مربوط بصفات) باشد در زبان مکتوب و زبان ادبی هم امکان اختصار «کـــه» فراهم میگردد:

– «**چطور است (که)** تیر و کمان بدست گیرم؟» (از «سخن»)

در موردی که گزاره‌ی فراکرد پایه بصورت «اینست» درآید چون «اینست» مربوط باسامی است بازهم امکان حذف «که» منتفی است:

– «اینست که نگارنده‌ی این اوراق موضوع تحقیق و مطالعه‌ی خود را تنها یکی از این دو عهد یعنی عهد اسلامی منحصر ساخت.» (دکتر ذ. صفا)

تمامی این شواهد بار دیگر مدلل میسازد که حذف «که» فقط در مـــوردی امکان‌پذیر است که گزاره‌ی فراکرد پایه با صفت و یا کنایات پرسشی مـربوط بصفات بیان شده باشد.

در موردی نیز که گزاره‌ی فراکرد پایه با فعل بیان شده باشد ذکر و حذف «که» جنبه‌ی اسلوبی پیدا میکند:

– «**بنظر می‌آمد که** شریف دوباره با زندگی آشتی کرده.» (صادق‌هدایت)

– «ولی **بنظر می‌آمد (که)** نگاههای دردنـــاك پـــر از التماس او را کسی نمیفهمد.» (صادق‌هدایت)

– ... اینطور **معلوم میشود که** من و شما پرنده‌های یك آشیانــه هستیم.» («پیام‌نو»)

– «**معلوم شد (که)** بهیچیك خوش نمیگذرد.» (همانجا)

جنبه‌ی اسلوبی حذف و حفظ «که» از چهار مثال بالا و توجه بصاحبان نوشته‌ها کاملا آشکار میگردد.

در نوع دوم از اینگونه جملات مرکب وابسته همیشه بجای «که» از یك ترکیب ربطی نظیر: آنکه، آنچه، اینکه، هرکه، هرچه، چیزیکه، کسیکه... استفاده میشود. در اینجا بدو نکته‌ی جالب باید اشاره نمود.

نخست آنکه در این نوع از جملات مرکب وابسته شرایط محدودکننده‌ای برای معنای لغوی گزاره‌ی فراکرد پایه وجود ندارد. فراکردهای پایه عبارت از جملات عادی هستند و هیچگونه محدودیتی ندارند.

دوم اینکه نهاد این جملات در جزء اول یك ترکیب ربطی موجود است، ولی این نهاد با حرف ربط «که» درآمیخته و ترکیب ربطی بوجود آورده است.

چند نمونه برای ترکیبهای ربطی مزبور بیاوریم:

«... **آنکه جوانتر بود** با تبر شاخه‌ها را میزد و رد میشد.» (صادق‌هدایت)

ـ «**آنچه پیران درباره‌ی این شهر حکایت میکند** افسانه‌آمیز است.» (از «پیام‌نو»)

ـ «**اینکه من و شما شعر بگوییم یا نگوییم و از شیوه‌ی ایشان پیروی بکنیم یا نکنیم تاثیری** در قدر و منزلتشان ندارد.» (از «سخن»)

ـ «**هرکه اول بنگرد پایان کار**
اندر آخر او نگردد شرمسار» (مولوی)

ـ «**هرچه ایجاد شود** هر چند ناقص باشد برحسب ضرورتی است.» (از «سخن»)

ـ «ولی **کسی که در این میان بحالش فرقی نکرد** گلنار بود.» (صادق‌هدایت)

ـ «ولی **چیزیکه مشکل بود** رضایت مادر خودش بود.» (صادق‌هدایت)

۲ـ اعضای غیر مستقل.

گفته شد که اعضای غیر مستقل فقط در نوع سوم از این جملات مرکب، یعنی در نوع ترکیبی آنها مورد استعمال دارند. باید گفت که نوع ترکیبی این جملات مورد استعمال زیادی هم ندارد، زیرا در آنها لازم است که عضو غیر مستقل در داخل فراکرد پایه، در محل نهاد و بشکل مجزا از فراکرد پیرو بکار رود تا آمیزش دو فراکرد عملی گذشته و نوع ترکیبی بوجود آید. این حالت نیز بطوریکه‌از مشاهده‌ی مثالها استنباط میشود چندان متداول نیست. درمصراع:

«کان یار نباشد که وفادار نباشد»

از سعدی جانشین اشاره‌ای «آن» در محل نهاد فراکرد پایه بکار رفته است وچون عضو غیر مستقل است فراکرد پیرو (... که وفادار نباشد) برای تشریح‌مضمون آن آمده است. با این ترتیب از یکطرف «آن» در محل گرامری خود در ترکیب

فراکرد پایه در وظیفه‌ی نهاد بکار رفته و از طرف دیگر چون بعنوان عضو غیر مستقل با فراکرد پیرو وحدت معنایی و وظیفه‌ای دارد (هر دو توأما وظیفه‌ی نهاد را انجام میدهند) پس جزئی از فراکرد پیرو نیز بشمار میرود و از این‌رو است که دو فراکرد درهم میآمیزند و نوع ترکیبی را بوجود میآورند. درمثال:

ـ «در شهر **کسی نیست که او را نشناسد.**» (از «پیام نو»)

نیز «کس» در فراکرد پایه در وظیفه‌ی نهاد بـــکار رفته است و چون عضو غیر مستقل است فراکرد پیرو نهادی (... که او را نشناسد) مضمون آنرا باز میکند و با آن وحدت دارد.

در مثال زیر نیز همین وضعیت موجود است:

ـ «**همین** بس(است) که او درجستجوی حقیقت‌است.» (علی‌اصغرخبره‌زاده)

مثال زیر مثالی بس جالب است:

ـ «**خوشتر آن باشد** که سرّ دلبران

گفته آید در حدیث دیگران». (مولوی)

این بیت را میتوان بدو نوع تحلیل نمود:

تحلیل ۱ـ «خوشتر» ـ نهاد فراکرد پایه و «آن» گزاره‌ی آنست. در این صورت بوضوح دیده میشود که فراکرد پیرو چیزی جز فراکرد پیرو گـزاره‌ای نیست.

تحلیل ۲ـ برعکس، «آن» ـ نهاد فراکرد پایه و«خوشتر» گزاره‌ی آنست. در اینصورت جمله بشکل «آن خوشتر باشد که سردلبران در حدیث دیگران گفته آید» درمی‌آید و دیده میشود که در اینجا با یك فراکرد پیرو نهادی ازنوع ترکیبی روبرو هستیم. نگارنده نیز در انتساب اینگونه جملات بفراکرد پیرو نهادی یا گزاره‌ای اصرار و تعصبی ندارد، زیرا ما در اینجا با طبیعی‌ترین خواص جملات اسمی فارسی روبرو هستیم و در اینگونه جملات بین نهاد و گــزاره رابطه‌ی انتسابی عمومی برقرار است:

این احمد است = احمد این است

درست است که فرق محسوسی بین این دو نوع وجود دارد، ولی در هرحال از نظر انتساب این فرق موجود نیست، صحبت بر سر انتساب یك عنصر بگروه عناصر همگون است وبس.

بیت زیر را نیز میتوان بدو نوع تحلیل نمود:

ـ «**آنم** که هست خاطر من گنج شایگان

وآنم که هست گفته‌ی من در شاهوار.» (رشید وطواط)

تحلیل ۱ـ «آن» ـ نهاد و «ـ م» ـ گزاره‌ی آن است. دراینصورت یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی از نوع ترکیبی در برابر ما است.

تحلیل ۲ـ «من» (مستتر) ـ نهاد و «آنم» ـ گزاره است. در این صورت با

یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای سروکار داریم.

۳ـ عایدها.

طبیعی است که عایدها بعنوان یکی از ابزار لفظی ـ گرامری بیان وابستگی دراینگونه جملات مرکب وابسته نمیتوانند مربوط بنهاد فراکرد پایه باشند (زیرا این نهاد یا وجود ندارد و یا بصورت عضو غیر مستقل است)، بلکه فقط ممکن است مربوط بدیگر اعضای اسمی فراکرد پایه باشند. با این ترتیب یکدسته‌ی مهم از مراجع عایدها دراینگونه جملات مرکب از بین میرود. از طـــرف دیگر، بطوریکه میدانیم، در این جملات مرکب فراکرد پایه غالبا عبارت از یك گــزاره است و بنابراین بطورکلی کمتر برای استعمال عاید موردی پیدا میشود. لیکن در عین حال چنانچه اسمی در فراکرد پایه بکار رفته و در فــراکرد پیرو نهادی در وظیفه‌ی نحوی متفاوتی استعمال شود طبق قانون عمومی عایدها در فراکرد پیرو همان عضو بصورت عاید دیده میشود. چند مثال:

ـ «بنظر سید نصرالله آمد که زندگی **او** کاملا درمعرض خطر قرار گرفته.» (صادق‌هدایت)

ـ «همین التزام بود که **او** **زیرش** زد.» (صادق‌هدایت)

در مثال اول عاید بصورت جانشین «او» مربوط بــه «سید نصرالله» و در مثال دوم نیز عاید بشکل ضمیر متصل (پسوند نسبی) «ــش» آمده و مرجع آن اسم «التزام» میباشد. اما ممکن هم هست که مرجع عاید تمامی فراکرد پیرونهادی باشد نه نهاد غیر موجود:

ـ «کسیکه معانی بسیار در ذهن دارد بد نطق میکند، زیرا که در انتخاب مطالبی که **بذهنش** میآید **کارش** دشوار میشود.» (از «سخن»)

در مثال بالا دو عاید در شکل «ــش» مربوط بتمامی فــراکرد پیرو نهادی وجود دارد.

در این مثال:

ـ «آنکه پیش چشم مردم همچو روز است آشکار
این شگفتی بین که من **اورا** نهانی یافتم». (احمد گلچین معانی)

عاید «او» مربوط بتمامی فراکرد پیرو نهادی است.

٤ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها.

چنانچه جزء نخستین گزاره‌ی اسمی فراکرد پایه با صفاتی چون «ممکن» و «لازم» و «شایسته» و «کافی» و «خوب» و... وبطورکلی صفاتی که مبین لزوم، امکان، شایستگی، مناسب بودن و... انجام عملی باشند بیان شود گـــزاره‌ی فراکرد پیرو نهادی غالبا با آئوریست بیان خواهد شد و از این راه وابستگی بین

دو جزء نمایان **میگردد:**

ـ «**خوب** است باز قدری سربسرش **بگذارم.**» (از «سخن»)

ـ «برای کتاب ویس ورامین **شایسته است** که فرهنگی جداگانه **فراهم بشود.**» (صادق‌هدایت)

دلیل ذکر آئوریست آن است که صفات مزبور انجام کاری را درآینده **ممکن** و یا لازم و یا **محتمل** میسازند و **میدانیم** که در چنین مواردی باید از آئوریست استفاده نمود. البته **زمان عمومی اجرای عمل در ذکر آئوریست نقش نسبتامهمی** بازی میکند. مثلا اگر **زمان عمل** مندرج در **فراکرد پایه** مربوط **بگذشته باشد** گزاره‌ی فراکرد **پیرو** نهادی معمولا **بشکل آئوریست** خواهد بود، **ولی میتوان** بدون نقض موازین جاری زبان و **بدون** تحریف **جدی**معنا آنرا درگونه‌ی **استمراری** ماضی نیز بیان کرد. مثلا اگر دومین مثال بالا را در نظر بگیریم، **ممکنست با** تغییر زمان عمومی جمله از آینده بگذشته جمله **را بدو صورت نوشت:**

ـ برای کتاب ویس‌ورامین **شایسته بود** که فرهنگی جداگانه **فراهم شود (میشد).**

در مثالهای زیر نیز که زمان اجرای عمل مربوط بگذشته است امکان استعمال آئوریست و یا شکل زمانی دیگر نشان داده شده‌است (درداخل‌هلالین):

ـ «**ممکن بود** که نامه‌ی اول را از **او پنهان کند (میکرد)...**» (بزرگ‌علوی)

ـ «**کافی بود** که سرم را **بلند بکنم (میکردم)** تا دب اکبر را ببینم.» **(صادق‌هدایت)**

یک نکته‌ی بسیار جالب دیگر نیز دراینجا باید اشاره **کرد و آن اینست که** چون گزاره‌ی فراکرد **پیرو** نهادی با **آئوریست بیان میشود از این‌رو فراکردپیرو** نهادی بفراکرد پیرو **شرطی نزدیک میشود (درآینده خواهیم دید):**

ـ «**خوب است (بود)** بازقدری سربسرش **بگذارم (میگذاشتم).**»

ـ «دراینصورت **بهتر است (بود)** بخانه رفته... **برگردم (برمیگشتم).**»

در دو مثال بالا شباهت و نزدیکی فراکردهای **پیرو** نهادی و **شرطی** بآسانی دیده میشود. **درحقیقت** نیز **اگر عمل مندرج** در فراکرد **پیرو** نهادی **اجرا شود** (میشد) **عمل** مندرج در فراکرد پایه بعنوان نخستین نتیجه‌ی**منطقی آن عرض‌اندام** میکند (میکرد). **این** بدان **معنی** است که بین دو فراکرد **پایه و پیرو در عین‌حال** مناسبات شرط و جزا نیز موجود است و بهمین دلیل نیز **میتوان با تغییر ترتیب** توالی دو فراکرد و آوردن حرف ربط «**اگر» بجای «که» درابتدای فراکرد پیرو** جمله‌ی مرکب مزبور را بیک جمله‌ی **مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی تبدیل** کرد:

ـ **اگر باز قدری سربسرش بگذارم خوب است.**

ـ **در این صورت اگر** بخانه رفته... **برگردم بهتر است.**

در مثالهای زیر نیز این مطلب با وضوح بیشتری خودنمایی میکند:

ــ «اما تعریف «هنر» کار باریکی است. **شاید آسانتر باشد** که نخست بدانیم «هنرمند» کیست.»

ــ «**شاید بهتر بود** که بهمان ترجمه‌ی منثور اکتفا میشد.» (از «سخن»)

در هر دو مثال بالا در فراکردهای پایه فکرهای «شاید آسانتر باشد» و «شاید بهتر بود» بمیان گذاشته میشود، ولی هنوز شرایط تحقق‌پذیری این دو فکر معلوم نیست و نمیدانیم در چه شرایطی این دو فکر جامه‌ی عمل خواهند پوشید. این شرایط همانا در فراکردهای پیرو نهادی بیان میشوند: درمثال اول دانستن «هنرمند» باعث تسهیل شناسایی «هنر» میشود و درمثال دوم نیز «اکتفا بترجمه‌ی منثور» برای حل مسئله مناسبتر تصور میشود. بنابراین مضمون فراکردهای پیرو همانا شرط تحقق‌پذیری فکر مندرج در فراکرد پایه است. اگر بازهم ترتیب توالی فراکردها را عوض کرده و در ابتدای فراکرد پیرو بجای «که» از حرف ربط شرطی «اگر» استفاده کنیم دو جمله‌ی مرکب وابسته با فراکردهای پیرو شرطی خواهیم داشت:

ــ اگر نخست بدانیم «هنرمند» کیست شاید آسانتر باشد.

ــ اگر بهمان ترجمه‌ی منثور اکتفا میشد شاید بهتر بود.

لیکن در شکل اصلی مثالها با اینکه مضمون شرط در فراکردهای پیرو وجود دارد باید آنها را فراکردهای پیرو نهادی شمرد نه شرطی، زیرا فراکرد پایه بهرحال فاقد نهاد است و مسلم است که ذکر نهاد بر ذکر شرط مقدم است.

اگر در فراکرد پیرو نهادی از وقوع عملی درگذشته صحبت شود گزاره‌ی آن عادتاً در شکل ماضی التزامی بیان خواهد شد:

ــ «چطور ممکن است که **ازیادتان رفته باشد**». (بزرگ علوی)

از طرف دیگر گاهی با حالاتی تصادف میشود که معنای عمومی جمله‌ی مرکب دارای دوجنبه است: هم اجرای عملی خواسته میشود (مستلزم ذکر آئوریست) و هم اجرای آن عمل بصورت یك نتیجه‌ی عادی تلقی میشود (مستلزم ذکر مضارع اخباری). در این صورت بسهولت میتوان این دو صیغه را با هم تعویض نمود:

ــ «معمول ما است که همیشه برای بیان امری یا حالتی عبارتی **بیاوریم (میآوریم)** که مفهوم‌آن چندبارشدیدتر **ازحقیقت باشد(است)**.» (از«سخن»)

البته در این تغییر و تبدیل زمان گزاره‌ها دقایق معنایی نیز دچار تغییر میشود، ولی مقصود ما از ذکر این مدعا بیان امکانات گرامری است و میخواهیم بگوییم که استخوان‌بندی جمله از نظر لفظی و گرامری بدون تغییر میماند و موازین زبانی نیز نقض نمیگردد.

۵ـ ترتیب توالی فراکردها.

در نوع یکم، یعنی نوع تحلیلی اینگونه جملات مرکب وابسته معمولا فراکرد پیرو نهادی پس از فراکرد پایه می‌آید (حالت پس‌آیی):

ـ «چه خوب شد **طفلکها خوابیدند.**» (از «سخن»)

ـ «برای همین است **که‌من از گله و شکایت خودداری میکنم.**» («سخن»)

بین مثالهایی که در اختیار نگارنده است با حالت ذکر فراکرد پیرو نهادی نوع یکم در داخل فراکرد پایه (حالت میان‌آیی) برخورد نشده و تصور وجود آن هم ضعیف مینماید، زیرا در این‌گونه جملات مرکب اولا فراکرد پایه معمولا بسیار ساده و بسیط (حتی گاهی فقط شامل یك گزاره) بوده و ثانیا در مورد گزاره‌های ترکیبی نیز ذکر فراکرد پیرو در داخل اجزاء متشکله‌ی گزاره منافی موازین زبانی بنظر میرسد. ذکر فراکرد پیرو نهادی نوع یکم قبل از فراکرد پایه (حالت پس‌آیی) نیز درپاره‌ای موارد میتواند باعث تغییر نوع همان فراکرد پیرو گردد و آنرا بفراکرد پیرو شرطی نزدیك و حتی مبدل سازد (قبلا در این‌باره صحبت کردیم). از این گفته‌ها نتیجه میشود که ذکر فراکرد پیرو نهادی نوع یکم در حالت پس‌آیی باید حالت نادری باشد. دلیل اصلی مدعای اخیر نیز آنست که اگر قرار باشد فراکرد پیرو نهادی نوع یکم قبل از فراکرد پایه بیاید باید حرف ربط «که» را که جزء لاینفك این عضو است در ابتدای جمله‌ی مرکب بکار برد ومیدانیم که در فارسی معاصر هرگز چنین چیزی ممکن نیست و هرگز جملات مرکب وابسته با حرف ربط «که» آغاز نمیگردند. پس ناچاریم حرف ربط «که» را حذف کنیم و در این صورت باید نقش آهنگ ادا را تا حدود بسیار زیادی بالا برد (البته فقط در زبان محاوره، نه مکتوب). نگارنده برای این مدعای خود فقط دو مثال در اختیار دارد که هر دو را نیز در اینجا میآورد:

ـ «من چه باشم، چه نباشم **برای شما فرقی نمیکند.**» (از «پیام‌نو»)

ـ «خونه‌مون که بند نمیشه **هیچ**، میخواد آزادم باشه، خیلی آزاد». (صادق هدایت)

در هر دو مثال فراکردهای پایه برجسته نشان داده شده است و فراکردهای پیرو نهادی در حالت پیش‌آیی بکار رفته‌اند.

اما با حالت ذکر خود فراکرد پایه در داخل فراکرد پیرو نهادی در این نوع زیاد برخورد میشود. دراینجا معمولا ابتدا نهاد فراکرد پیرو نهادی قبل‌از فراکرد پایه ذکر میشود، سپس فراکرد پایه می‌آید و بعد نیز دنباله‌ی فراکرد پیرو باتمام میرسد و با این ترتیب فراکرد پایه در داخل پیرو محصور میگردد:

ـ «و اغلب خوانندگان **احتمال دارد** که یکی یا چندتا از این‌ها را از نزدیك مشاهده کرده باشند». (از «سخن»)

ـ «این پول **ممکن است** جای دیگر بیفتد، آری، جای دیگر». (صادق‌هدایت)

اما در نوع دوم از اینگونه جملات مرکب برای فراکرد پیرو نهادی نمیتوان جای ثابتی ذکر کرد. در این نوع هم با حالت پیش‌آیی:

ـ «**هـــر که آمد عمارتی نـــو ساخت**
رفت و منزل بدیگری پرداخت.» (سعدی)

هم با حالت میان‌آیی:

ـ «در هنر اصیل **آنچه جان مقصود است** ناگهان برهنرمند آشکار میشود.» (صادق‌هدایت)

ـ «ناچار **هرکه صاحب روی نکو بود**
هرجا که بگذرد همه چشمی بر او بود.» (سعدی)

و هم با حالت پس‌آیی:

ـ «گفتا کـــه کـراکشتی تـــا کشته شدی زار
تا باز که او را بکشد **آنکه ترا کشت**». (ناصرخسرو)

ـ «چـــه میل است **اینکـــه من سوی تـــو دارم**
چه عشق است **این که برروی تودارم.**» (مجمدهمگر)

ـ «رفت آنـــکـــه **رفت** و آمـــد **آنـــك آمـــد**
بود **آنچه بود**، خیره، چـــه غم داری؟» (رودکـــی)

تصادف میشود، ولی باید تذکر داد که در نثر ادبی معاصر عموما حالت پیش‌آیی و گاهی نیز حالت میان‌آیی متداول است و حالت پس‌آیی غالبا در شعر مـــورد استفاده قرار میگیرد.

اما گاهی فراکرد پایه بصورت کلمه‌ـجمله‌ی ندایی درمی‌آید و در این صورت ذکر فراکرد پیرو نهادی نوع دوم در حالت پس‌آیی ضروری میگردد:

ـ «**خنك** آن **کش بود فرجام نیکو!**
خنك آن **کش بود همنام نیکو!**» (فخرالدین گرگانی)

ـ «در تنگنای حیرتم از نخوت رقیب
یارب **مباد آنکه گدا معتبر شود!**» (حافظ)

و بالاخره در نوع سوم از اینگونه جملات مرکب قانون عمومی آن است که ابتدا فراکرد پایه ذکر شده، عضو غیر مستقل در محل نهاد بکار رفته و سپس فراکرد پیرو نهادی در حالت پس‌آیی ذکر شود:

ـ «چون من نرسم بنور مـــدحت
آن‌به که کنم بعجز اقرار.» (ظهیر فاریابی)

در بیت بالا در ابتدای مصراع دوم جانشین اشاره‌ای «آن» در محل نهاد بکار رفته و گزاره‌ی آن بصورت «به» (بهتر است) آمده است و دیده‌میشود که فراکرد پیرو نهادی ترکیبی (که کنم بعجز اقرار) پس از فراکرد پـــایه آمده است. این حالت در مثالهای زیر نیز دیده میشود:

– «آیا **این** از روی احتیاط بود **که کاروانسرا را باین زودی ترك كــرد.**»
(صادق‌هدایت)

– «بعلاوه **کسی** هم در آن نزدیکی دیده نمیشد **کـه بتواند باو کمك کند.**»
(صادق‌هدایت)

و جالب است که در اینمورد گاهی ضرورت شعری باعث میشود که عضو غیر مستقل مجددا در اول فراکرد پیرو نهادی قرار گیرد:

– «**این** مهین است **این** که **زاری میکند اینسان بمرگم**

این مهین است **این‌که اینسان مینهد لب برلبانم**». (فریدون توللی)

ولی باید گفت که با وجود تکرار عضو غیر مستقل «این» در ابتدای فراکرد پیرو نباید آنرا از نوع دوم شمرد، زیرا بهرحال «این» در محل نهاد فراکرد پایه قبلا بکار رفته و کاملا محسوس است که تکرار آن صرفا بضرورت شعری بوده و اهمیت قانون گرامری ندارد.

ساخت گرامری فراکردها– در ساخت گرامری فراکردهای اینگونه جملات مرکب وابسته محدودیتی درمیان نیست، یعنی آنکه هریك از فراکردها میتوانند بصورت جمله‌ی ساده، دارای اعضای همجنس و یا بصورت جمله‌ی مرکب‌درآیند. البته فراکرد پایه غالبا و معمولا بمقتضای مشخصه‌ی خود جمله‌ای ساده است و کمتر با حالات پیچیده‌ی آن تصادف میشود. بهرحال، مثالهایی که تاکنون آورده شد برای حالاتی که فراکردها با جملات ساده بیان شده‌اند میتوانند مورد استناد باشند. در اینجا فقط بذکر چند مثال از انـــواع جالب و پیچیده‌ی ایندسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی میپردازیم:

– «در آن لحظه تصور کردم که در آن گیرودار و قشقره محال است کسی بتواند طفل خود را پیدا نماید.» (از «سخن»)

در مثال بالا در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فـــراکرد پیرو متممی وجود دارد:

– در آن لحظه تصور کردم – فراکرد پایه

– در آن گیرودار... پیدا نماید – فراکرد پیرو متممی بیواسطه.

اما همین فراکرد پیرو متممی عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی از نوع یکم (تحلیلی) میباشد باین‌شکل:

– محال است – فراکرد پایه

– در آن گیرودار و قشقره... کسی بتواند... پیدا نماید – فـراکرد پیرو نهادی.

مثال زیر نمونه‌ی جالبتری از اینگونه جملات است:

– «هروقت یادم می‌آید که تفاوت بین من و رفقایی که داشته‌ام فقط در این است که من در دبیرستان نبوده‌ام و کتابهایی را که آنها دیده‌اند نخوانده‌ام

حالم بهم میخورد و اوقاتم تلخ میشود.» (از «پیام نو»)
در مثال بالا در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی وجود دارد:
– هروقت یادم می‌آید که تفاوت من با... نخوانده‌ام – فراکرد پیرو زمانی
– حالم بهم میخورد و اوقاتم تلخ میشود – فراکرد پایه.
اما خود فراکرد پایه عبارت از یك جمله‌ی مرکب پیوسته است وفراکرد پیرو زمانی آن نیز یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی از نوع یکم‌میباشد بدین‌شکل:
– هروقت یادم می‌آید – فراکرد پایه
– تفاوت بین من و... فقط در این است که... نخوانده‌ام – فراکرد پیرو نهادی نوع یکم.
اما مثال بالا پیچیده‌تر از اینها است، زیرا خود فراکرد پیرو نهادی نیز یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای است از اینقرار:
– تفاوت بین من و رفقایی که... فقط در این است... – فراکرد پایه
– من در دبیرستان نبوده‌ام و کتابهایی را که... نخوانده‌ام... – فراکرد پیرو گزاره‌ای.
تازه، هر دو فراکرد بالا نیز بنوبه‌ی خود عبارت از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی هستند:

– تفاوت بین منْ و رفقایی... فقط در این است
که ↑ داشته‌ام
که ↓
– من در دبیرستان نبوده‌ام و کتابهایی را... نخوانده‌ام...
که ↑ آنهارا دیده‌اند

تصور میرود ذکر همین یك مثال برای نمایش امکانات بسیار وسیعی که زبان فارسی معاصر در بیان پیچیده‌ترین و رنگارنگترین مناسبات نحوی دارد کفایت میکند.

٤– جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای در فارسی معاصر

تعریف و اطلاعات عمومی

ایندسته از جملات بحق یکی از جالبترین انواع جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر بشمار میروند. آنچه باعث این مدعا شده همانا وجود خود ویژگیهای زیر میباشد:
– جملات مرکب وابسته‌ی مزبور اصولا از نوع سنته‌تیك (ترکیبی) هستند

و نوع آنالیتیك **ندارند.**

- فراکرد پایه‌ی این جملات مـــرکب **همیشه بصورت یك جمله‌ای اسمی** شکل میگیرد.

- فراکرد پیرو گزاره‌ای این جملات مرکب هرگز نمیتواند قبل از فراکرد پایه بیاید. این فراکرد حتی بندرت میتواند در داخل فراکرد پایه ذکر شود.

قبل از هر چیز باید بشرح **همین ویژگیها پرداخت.**

در سه دسته از جملات مرکب وابسته‌ای که تاکنون از نظر گـــذرانده‌ایم همیشه با دو نوع تحلیلی و ترکیبی برخورد کرده‌ایم و میدانیم که مثلا در نوع آنالیتیك جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی (یا متممی و یـا نهادی) فراکرد پایه اصولا فاقد تعیین‌کننده (یا متمم و یا نهاد) بوده و فراکرد پیرو بـا تمامی مضمون خود آن تعیین‌کننده (متمم و یا نهاد) را عوض میکند و ضمنا در آن نوع همیشه دو فراکرد از یکدیگر کاملا مجزا هستند و یك حرف ربط ساده یا مرکب آنها را بهم پیوند میدهد. اما در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای وقوع چنین حالتی اصولا ممکن نیست و فراکرد پایه‌هرگز نمیتواند فاقد گزاره باشد. وجود گزاره و یا عناصر و علائم دیگر خبریت (رجوع بابتدای بحث جمله‌ی مرکب) شرط اساسی موجودیت فراکرد است. پس وجود گزاره در داخل فراکرد پایه‌ی این جملات مرکب وابسته حتمی و ضروری است و درنتیجه نیز وجود نوع آنالیتیك آنها ممکن نیست.

ویژگی دوم که درحقیقت ناشی از ویژگی نخست است عبارت از اینست که فراکرد پایه‌ی این جملات مرکب وابسته ضرورتا باید بصورت یك جمله‌ی اسمی باشد نه فعلی. ببررسی این ویژگی بپردازیم. گفتیم که فراکرد پایه ضرورتا باید دارای گزاره‌ای باشد. حال اگر این گزاره بصورت یك فعل شکل گرفته بـاشد (مثلا: من آمدم، تو رفتی، او خواند...) و بعبارت دیگر اگرفراکرد پایه یك‌جمله‌ی فعلی باشد چون فعل بخودی‌خود یك گزاره‌ی کامل‌العیار است و میتواند هم بار لغوی و هم بار گرامری (شخص و زمان و وجه) آنرا ببرد دیگر موردی برای ذکر فراکرد پیرو گزاره‌ای در میان نخواهد بود. بی‌مناسبت نیست یادآور شویم که آقای دکتر خانلری نیز در آخرین کتاب درسی خود «دستور زبان فارسی» ضمن صحبت پیرامون اینگونه فراکردها بدرستی مینویسد: «فـــراکرد پیرو هیچگاه جانشین اصل گزاره که فعل پایه است نمیشود، زیرا که در این حال خود پایه خواهد بود و دیگر پیرو نیست.» (دستورزبان فارسی. تهران، ۱۳۵۱، صفحه ۲۵٦). پس یگانه راه حل این است که بارهای لغوی و گرامری گزاره‌ها را از هم جدا ساخت. بار گرامری را در آخر فراکرد پایه بردوش فعل رابط گذاشت و بار لغوی آنرا نیز بردوش فراکرد پیرو گزاره‌ای نهاد. این کـــار نیز بطوریکه میدانیم منحصرا در مورد جملات اسمی امکان‌پذیر است که در آنها بـــار لغوی

بردوش جزء نخست گزاره و بار گرامری بردوش فعل رابط است. دقت کنیم:

در جملهٔ «مقصود تحصیل است» اسم «مقصود» ـ نهاد و «تحصیل است» ـ گزاره است. خود این گزاره نیز دارای دو جزء است که جزء نخست آن، یعنی «تحصیل» حامل بار لغوی است و در زبانشناسی آنرا «پردیکات» (Prédicate) مینامند و جزء دوم «است» نیز چیزی جز فعل رابط نیست که حامل بار گرامری میباشد. حال اگر چنین جمله‌ای را در محل فراکرد پایه بکار بریم و در عوض کلمهٔ کامل و مستقل «تحصیل» یك جانشین اشاره‌ای بگذاریم جمله بصورت «مقصود آن است» درخواهد آمد که در آن جانشین اشاره‌ای «آن» دارای محتوی لغوی غیر کامل است و تنها در چنین صورتی میتوان توسط یك فراکرد پیرو ایضاحی محتوی «آن» را روشن ساخت و جمله را بصورت:

مقصود آن است که تحصیل کنیم

درآورد. این جمله نیز چیزی جزیك جملهٔ مرکب وابسته بافراکرد پیرو گزاره‌ای نیست که در آن «مقصود آنست» ـ فراکرد پایه و «... که تحصیل کنیم» نیز فراکرد پیرو گزاره‌ای است.

نتیجه میشود که در این دسته از جملات همیشه در فراکرد پایه یك گزاره وجود دارد، منتها این گزاره ما را قانع نمیسازد، با عضو غیر مستقل بیان شده است، یك گزارهٔ کامل‌العیار نیست، اشاره‌ای بگزاره است و گزارهٔ حقیقی توسط مضمون فراکرد پیرو بیان میشود.

پس میتوان گفت که در این دسته از جملات مرکب وابستهٔ فارسی فراکرد پایه مانند جمله‌ای اسمی شکل میگیرد که یك عضو غیر مستقل بصورت «این» و «آن» و «همین» و «همان» و «برای این» و «برای آن» و «چنین» و «چنان» و «کس» و «چیز» و «طور» و «طرز» و... میتواند بیان‌شود و درهر صورت بایدبپرسشهای «کیست؟» و «چیست؟» و «کدامست؟» و «چطور است؟» و... (پرسشهای عادی مربوط بگزاره‌های اسمی) پاسخ گوید.

اینگونه جملات مرکب وابستهٔ فارسی با وجودیکه بتازگی مورد توجه و بررسی قرار گرفته‌اند ولی از لحاظ تاریخی سابقه‌ای بس طولانی دارند و نظایر آن از قدیمترین ادوار فارسی دری در نظم و نثر موجود بوده است:

ـ «و دیگر **آن** بوذ **کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند...**» (ترجمهٔ تفسیر طبری)

در مثال بالا فراکرد پایه بصورت «و دیگر آن بوذ» درآمده و بطوریکه دیده میشود گزارهٔ آن با جانشین اشاره‌ای «آن» بیان شده است و چون محتوی «آن» معلوم نیست ناگزیر فراکرد پیرو برای بیان همان محتوی ذکر شده و فراکرد پیرو گزاره‌ای را بوجود آورده است.

و اینك نیز نمونه‌های چندی از این جملات در فارسی معاصر و کلاسیك:

ـ «عجیب **این** است **که چقدر این‌بچه بمادرش شباهت‌دارد**». (بزرگ‌علوی)
ـ «راستی **آن** است که **این عزیمت بارها از خاطرم گذشته است.**» (از تاریخ بیهقی)
ـ «وی (محمدبن جریر طبری) **کسی** است **که در تفسیر خود بین روایت و درایت را جمع کرد.**» (دکتر ذ. صفا)
ـ «... و مراد از اجزاء کلمه‌ها **همان** است **که ما «هجا» میخوانیم.**» (از «سخن»)
ـ «تنها چیزی که خورشید بخاطر داشت **همین** بود **که مادرش مرده است**». (بزرگ علوی)
ـ «پیغام داد که فرمان **چنان** است **که امیر را بقلعه‌ی مندیش برده آید تا آنجا نیکو داشته‌تر باشد.**» (تاریخ بیهقی)

در مثالهای بالا اعضای غیر مستقل «این» و «آن» و «کس» و «همان» و «همین» و «چنان» بترتیب د رمحل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار رفته و فراکردهای پیرو نیز چیزی جز فراکردهای پیرو گزاره‌ای نیستند که محتوی اعضای غیر مستقل مزبور را باز میکنند.

البته شکل تصدیقی و ایجابی افعال رابط را در مثالهای بالا باید امری تصادفی دانست نه ضروری. رابطهای مزبور میتوانند در شکل انکاری هم‌بیایند:

ـ «عمارتهای بالای شهر تهران و هتلهای درجه ی‌اول هرچه مجلل باشند چیزی نیست که با آن بتوان بدنیا افتخار کرد.» (از «سخن»)

از طرف دیگر نیز افعال رابط میتوانند با اشکال مختلف فعل «بودن» هم بیان شوند:

ـ «تنها فکر ولادیمیر **این بود** که جهتش را گم نکند.» (از «پیام نو»)
ـ «گفتند رأی درست آن باشد که خداوند بیند.» (تاریخ بیهقی)

در دیالکت تهران نیز میدانیم که فعل رابط در آخر کلمات مختوم بصامت بصورت یك کسره درمی‌آید:

ـ «پینه‌دوز پسرهایش را صدا زد و بهشان گفت: میدونین چیه، راس و پوس‌کنده‌ش **اینه** که کار و کاسبی من نمیگرده». (صادق‌هدایت)

چنانچه نهاد فراکرد پایه با جانشینهای شخصی (باستثنای سوم شخص مفرد) بیان شود معمولا فعل رابط حذف میشود و فقط شناسه‌ها باقی میمانند:

ـ «**من آنم** که در پای خوکان نریزم
مراین قیمتی دُرّ لفظ دری را.» (ناصرخسرو)

ـ «**تو آنی** که گفتند رویین تنی
بلند آسمان بر زمین برزنی.» (فردوسی)

و بالاخره باید گفت که دراینگونه جملات مرکب وابسته ممکن است که

اشکال قابل تصریف فعل «شدن» نیز در وظیفه‌ی فعل رابط بکار روند:

ـ «نتیجه‌ی این امر **آن شد** که در قرن چهارم جلو ادامه‌ی اختلاف در قرائت قرآن گرفته شد. (دکتر ذ. صفا)

از طرف دیگر در زبان فارسی افعالی وجود دارند که هرچند معمولا دارای معنای لغوی کامل و مستقل هستند، ولی در شرایط معینی مفهوم اشیایی و مضمون لغوی خود را تا حدودی زیاد از دست داده، در وظیفه‌ی فعل رابط جملات اسمی بکار میروند و فقط نمایشگر بار گرامری فعل (شخص و زمان و وجه) میگردند. اینگونه فعال از قبیل «بنظر رسیدن»، «دیده شدن»، «نمودن» (درمعنای نشان دادن)... در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای نیز استثنایی تشکیل نداده و میتوانند همراه با عضو غیر مستقل در وظیفه‌ی فعل رابط بکار روند:

ـ «و ما را صواب **آن مینماید** که بتعجیل سوی نشابور و هرات رانیم و قصد اصل کنیم.» (تاریخ بیهقی)

در مثال بالا فعل «نمودن» در شکل «مینماید» معنای اصلی لغوی خود را تا حدودی از دست داده و همراه با عضو غیر مستقل «آن» تشکیل گزاره‌ای اسمی داده است.

فعل رابط گاهی حذف میشود و دراینصورت البته بقرینه میتوان بوجود آن پی برد. در فارسی کلاسیك و معاصر و بویژه در شعر با اینگونه موارد بحد وفور برخورد میشود:

ـ «دل بود جای غم و نادر تر **آنك**
ماند غم برجای و جای غم نماند.» (سید حسن غزنوی)

ـ «و نتیجه **این** که اعطای کمك مالی بمدارس بسیار کند صورت میگرفت.» (از «سخن»)

ـ «از اینهم بدتر **آنکه** درمیان پادشاهان ایران هم بشاه سلطان حسین صفوی یکنوع ارادت ممزوج برقت و کشش دارم.» (از «سخن»)

در مثالهای بالا بوضوح تمام دیده میشود که فعل رابط «است» در آخر اعضای غیر مستقل «این» و «آن» حذف شده است:

ـ نادرتر آن (است) که... نتیجه این (است؟) که... از این هم بدتر آن (است) که...

دیگر از گوناگونیهای قابل ذکر دراینمورد اینست که گاهی نهاد فراکرد پایه نیز بصورت یك جانشین اشاره‌ای با مرجع مشخص قبلی شکل میگیرد که البته جانشینی مستقل است. پس از آن نیز جانشین اشاره‌ای دیگری با ارزش عضو غیر مستقل در محل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار میرود و بدیهی است که فراکرد پیرو گزاره‌ای نیز آنرا تعقیب مینماید:

ـ «این مسئله یك نکته را مسلم میدارد و **آن اینکه** در تعیین وظایف مدارس مردم بیشتر باید مداخله کنند.» (از «سخن»)

بطوریکه دیده میشود در مثال بالا نهاد فراکرد پایه جانشین اشاره‌ای «آن» است که چون مرجع قبلی دارد («یك نکته») عضو مستقل جمله است. متعاقب آن نیز جانشین اشاره‌ای «این» بعنوان عضو غیر مستقل و در محل گـــزاره‌ی فراکرد پایه بکار رفته و فعل رابط نیز حذف شده است.

ممکن هم هست که یك فراکرد پیرو نهادی در محل فراکرد پایه بکار رود و در این صورت نوع جالبی از اینگونه جملات مرکب وابسته بدست میآید که هر دو عضو اصلی آن (نهاد و گزاره) بصورت فراکردهایی بیان شده‌اند:

ـ «چیزی که بیشتر باعث تعجب او شد این بـــود که صورت آن مجسمه رویهمرفته بی‌شباهت بیك حـــالتهای مخصوص صورت درخشنده نبود.»
(صادق‌هدایت)

در مثال بالا دیده میشود که فراکرد پایه‌ی اصلی چنین است:

ـ چیزی که بیشتر باعث تعجب او شد این بود...

ولی خود این فراکرد پایه عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی است که فراکرد پایه‌اش «این بود» فاقد نهاد است و «چیزی که بیشتر باعث تعجب او شد» بعنوان یك فراکرد پیرو نهادی در محل نهاد بکار رفته‌است. از طرف دیگر در فراکرد پایه‌ی «این بود» خود جانشین اشاره‌ای «این» عضو غیر مستقل است. پس ذکر فراکرد پیرو ایضاحی ضروری گردیده است و این‌فراکرد پیرو نیز چیزی جز فراکرد پیرو گزاره‌ای نیست.

در اینمورد حالت بسیار جالبی نیز پیش می‌آید و آن اینست که معمولا در محاورات عادی (و گاهی در آثار ادبی) هم گزاره‌ی فراکرد پایه، هم فعل رابط و هم حرف ربط «که» و خلاصه تمامی عناصر مبشر فراکرد پیر وگزاره‌ای حذف میشوند. دقت کنیم:

ـ «اماچیزی که‌هست‌حالا اصلاحوصله‌ی چاق‌سلامتی‌ندارم.» (صادق‌هدایت)

ـ «ولی چیزی که هست پشتش آنقدرها خم نبود و آن حالت معمولی خضوع و خشوع را نداشت و تر دماغ بنظر میرسید.» (از «سخن»)

در دو مثال بالا دیده میشود که پس از فراکردهای پیرو نهادی (چیزی که هست) تمام گزاره‌ی «اینست» و حرف ربط «که» حذف شده و این جمله‌ها در اصل چنین بوده‌اند:

ولی چیزی که هست اینست که...

از همین شکل اصلی میتوان دریافت که علت اصلی حذف «اینست کـــه» همانا رعایت سلاست کلام بوده است. شنیدن عباراتی نظیر: چیزی که هست اینست که... البته آنقدرها دلپسند نیست. اما این عناصر محذوف عناصری هستند که

وجود آنها برای ذکر فراکرد پیرو گزاره‌ای نسبتا مهم است. این است که در این گونه موارد آهنگ ادا را بیاری میطلبند و پس از فراکرد پیرو نهادی («چیزی که هست») و قبل از فراکرد پیرو گزاره‌ای یك مکث نسبتا طولانی بعمل میآورند تا آن مکث نمودار عناصر مستتر گردد.

دیده میشود که عضو غیر مستقل مستعمل در محل فراکرد پایه در برخی حالات قابل حذف است. اما نباید این پدیده را عمومی انگاشت. در پاره‌ای موارد حذف و اختصار عضو غیر مستقل امکان‌پذیر نیست. مثلا اگر نهاد فراکرد پایه بصورت یك اسم‌شکل گرفته باشد حذف‌عضو غیر مستقل‌مقدور نخواهدبود:

– «**سبب** این است که گفته شد...» (تاریخ بیهقی)

در مثال بالا نهاد فراکرد پایه با اسم «سبب» بیان شده است و دیده میشود که در این صورت حذف عضو غیر مستقل «این» بدون تحریف معنا و یا نقض موازین زبانی ممکن نیست.

اما اگر نهاد فراکرد پایه با صفت بیان شود (البته صفتی که جانشین اسم شده تا بتواند در محل نهاد بکار رود) حذف عضو غیر مستقل ناقض موازین زبانی نیست، منتها باعث تغییر نوع فراکرد پیرو میگردد. برای توضیح این فکر سه مثال از سه منبع مختلف میآوریم:

– «**معروف** آن است که هنرمند از مردم عادی حساستر است.» (از «سخن»)

– «**صواب** آن است که عزیزا و مکرما بدان قلعت مقیم میباشد...» (تاریخ بیهقی)

– «**بهتر** این بود اطلاعاتی درباره‌ی دینش و در باره‌ی این گورستان از او میگرفتیم.» (از «پیام نو»)

در هر سه مثال بالا بدون نقض موازین زبانی میتوان عضو غیر مستقل «آن» یا «این» را حذف کرد:

– معروف است که هنرمند از مردم عادی حساستر است.

– صواب است که عزیزا و مکرما بدان قلعت مقیم میباشد.

– بهتر بود اطلاعاتی درباره‌ی دینش... از او میگرفتیم.

لیکن بآسانی میتوان دید که جملات حاصله دیگر جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای نبوده، بلکه فراکردهای پیرو موجود در آنها فراکردهای پیرو نهادی هستند. پدیده‌ی جالبی رخ داده و نهاد و گزاره با هم تعویض شده‌اند. در این تغییر و تبدیل موازین زبانی برهم نخورده، معنای عمومی جمله نیز آنقدرها دچار تحریف نگشته است، فقط نوع گرامری فراکردهای پیرو عوض شده است. علت تغییر نوع فراکرد پیرو اینست که پس ازحذف عضو غیرمستقل صفاتی که قبلا در محل نهاد بکار رفته بودند در مجاورت فعل رابط قرارگرفته‌اند و میدانیم که مناسبترین وظیفه‌ی نحوی صفت در جملات اسمی آن است که جزء

نخست گزاره باشد و نه نهاد. پس از حذف عضو غیر مستقل نیز این وضع مناسب پیش آمده و صفات «معروف» و «صواب» و «بهتر» که قبلا در محل «نامناسبی» (وظیفه‌ی نهاد) بکار رفته بودند در مجاورت افعال رابط قرار گرفته و بآسانی عهده‌دار وظیفه‌ی گزاره گشته‌اند:

معروف است... صواب است...

اما در این شکل اخیر جای نهاد خالی مانده است و بعبارت دیگر فراکردهای پایه‌ی ما بدون نهاد مانده‌اند. در چنین وضعی نیز بدیهی است که فراکردهای پیرو موجود فورا عهده‌دار وظیفه‌ی نهاد گشته و بدون کمترین تغییری بصورت فراکردهای پیرو نهادی درمیآیند.

بالاخره اگر عضو غیر مستقل مستعمل در محل گزاره‌ی فراکرد پایه عبارت از جانشینهای اشاره‌ای «این» و «آن» و یا کلمات «کس» و «چیز» باشد گاهی میتوان همین اعضای غیر مستقل را همراه با حرف ربط «که» و فراکردهای پیرو مربوطه پیش از نهاد فراکرد پایه یکا ربرد و با این ترتیب نوع فراکرد پیرو را عوض کرد:

- «تنها فکر ولادیمیر این بود که جهتش را گم نکند.» (از «پیام‌نو»)
- «رأی درست آن باشد که خداوند بیند.» (تاریخ بیهقی)
- «هنرمند کسی است که از مردم عادی حساستر باشد.
- این چیزی است که شما میخواستید.

در مثالهای بالا اعضای غیر مستقل «این» و «آن» و «کس» و «چیز» در محل گزاره‌های فراکردهای پایه بکار رفته‌اند و چون عضو غیر مستقل هستند فراکردهای پیرو مربوط به آنهانیز فراکردهای پیرو گزاره‌ای خواهندبود.امااگر همین اعضای غیر مستقل را همراه با حرف ربط «که» و فراکردهای پیرو مربوطه قبل از فراکردهای پایه بیاوریم بازهم مسئله‌ی تعویض نهاد و گزاره در جملات اسمی بمیان می‌آید و جملات ما بدین‌شکل درخواهد آمد:

- اینکه جهتش را گم نکند تنها فکر ودلایمیر بود.
- آنکه خداوند بیند رأی درست باشد.
- کسیکه از مردم عادی حساستر باشد هنرمند است.
- چیزیکه شما میخواستید این است.

دیده میشود که فراکردهای پیرو موجود در این مثالها همانا فراکردهای پیرو نهادی هستند. برای این امر نیز دلیلی جستجو کنیم. در جملات اسمی همیشه بین نهاد و گزاره یکنوع مناسبات سنخی و انتساب برقرار است: فریدون دانشجو است. سیب میوه است. کتاب مفید است... در این صورت تغییر دادن طرفین تناسب در شرایط معینی امکان‌پذیر خواهد بود. شرایط مزبور نیز آن است که اعضای غیر مستقل مورد استفاده چنان کلماتی باشند که

مفهوم اشیایی داشته (آن، این، کس، چیز...) و در ترکیب با حرف ربط «که» بتوانند بصورت ترکیبهای ربطی درآیند. اما اگر اعضای غیر مستقل عبارت از «چنان» و «طور» و «طرز» و... باشند که مفهوم اشیایی از آنها استنباط نگردد دیگر تغییر و تبدیل نهاد و گزاره مقدور نیست، زیرا کلمات مزبور در حال اتصال با «که» تشکیل حرف ربط مرکب قیدی (چنانکه، طوریکه، طرزیکه... میدهند و این حروف ربط مرکب در ابتدای فراکردهای پیرو آنها را بصورت فراکردهای پیرو قیدی درمی‌آورند و طبیعی است که چنین فراکردهای پیروی قابلیت استعمال در وظیفه‌ی نهاد را ندارند. یك مثال:

- «مثلا کیفیت بحث در این علم **چنان بود** که همواره کلام فصحا را مطرح میکردند و در فوائد لغوی و نحوی آن سخن میگفتند.» (دکتر ذ. صفا)

در مثال بالا عضو غیر مستقل «چنان» در وظیفه‌ی نهاد فراکرد پایه بکار رفته و اگر آنرا همراه با «که» بیاوریم حرف ربط مرکب «چنانکه» بدست می‌آید. این حرف ربط نیز تنها میتواند در ابتدای فراکرد پیرو چگونگی درآید، نه نهادی. بهمین دلیل نیز هست که در مثال بالا اصولا عمل تبدیل ممکن نیست.

اینها بودند مختصری از ویژگیهای عمومی این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی.

ابزار گرامری بیان علایق وابستگی در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای فارسی

بنابرآنچه تاکنون پیرامون این جملات گفتیم در اینجا فقط نوع سنته‌تیك وجود دارد و لازم است که یك عضو غیر مستقل در فراکرد پایه در محل گزاره بکار رود و سپس فراکرد پیرو همراه با حرف ربط «که» مضمون همان عضو غیر مستقل را شرح دهد و نام فراکرد پیرو گزاره‌ای بگیرد. اعضای غیر مستقل مستعمله در این جملات نیز عبارتند از: «این» و «آن» و «همین» و «همان» و «چنین» و «چنان و «برای این» و «برای آن» و «دراین» و «درآن» و «کس» و «چیز».

طرز استعمال این دو عنصر، یعنی عضو غیر مستقل و «که» را نیز گفتیم و میدانیم که ابتدا عضو غیر مستقل در محل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار میرود، سپس فعل رابط می‌آید، پس از آن نیز حرف ربط «که» و متعاقب آنها نیز خود فراکرد پیرو گزاره‌ای ذکر میشود:

- «... چه منظور اساسی **این است** که آثار صادق‌هدایت بطرز و شکل مناسبی در دسترس علاقمندان قرار گیرد.» (حسن قائمیان)
- «نتیجه‌ی این امر **آن بود** که یك حدیث بروایات مکرر و با اختلافات جزئی چندبار تکرار میشد.» (دکتر ذ. صفا)
- «ابوعلی‌سینا طبیب بسیار بزرگ آخر قرن چهارم و آغاز قرن پنجم و

کسی است که طب اسلامی را بمنتهای کمال رسانیده و بآن نظم منطقی و جنبه‌ی علمی کامل داده است. (دکتر ذ. صفا)

- «نکویی با بدان کردن **چنان** است
که بد کردن بجای نیکمردان.» (سعدی)

- «شاید **برای این بود** که او را گول بزنند...» (صادق‌هدایت)

گفته شد که در این جملات غالبا فعل رابط حذف میشود و در نتیجه نیز عضو غیر مستقل و حرف ربط «که» در مجاورت هم بکار میروند:

- «و بدبخت **کسی (است)** که بامید کشتی با چنین قایقی بدریای پر موج زند.» (از «سخن»)

- «حقیقت امر **این (است) که** این مبلغ درآمد بهیچوجه تکافوی مخارج دوزاده ماه مرا نمیکرد.» (از «سخن»)

- «... و از همه مهمتر **این (بود) که** خط میخی را اختراع کردند.» (از «پیام‌نو»)

ولی البته در این حالت نباید تصور کرد که مجاورت ظاهری عضو غیر مستقل و حرف ربط «که» تشکیل ترکیبهای ربطی «کسیکه» و «اینکه» را داده و درنتیجه نیز نوع آنالیتیك بوجود آمده است. مسئله اینست که‌استتار فعل رابط دراینگونه مثالها بدلیل وجود قرائن لفظی و معنایی است و هرگز نمیتوان آنها را فاقد فعل رابط دانست. اگر فعل رابط موجود نباشد گزاره‌ی فراکرد پایه‌فاقد نمودار گرامری میگردد و معلوم است که چنین عبارتی هرگز نمیتواند از حقوق گزاره برخوردار باشد. حذف فعل رابط بدلیل وجود قرینه است، عضو غیر مستقل که حامل بار لغوی گزاره است وجود دارد و فراکرد پیرو گزاره‌ای نیز آن‌بار لغوی را تکمیل میکند. بار گرامری گزاره نیز از قرینه‌ی لفظی و گرامری موجود در جمله و در گزاره‌ی فراکرد پیرو استنباط میشود.

ممکن است که فراکرد پایه خود عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی باشد. حال اگر این فراکرد پیرو تعیینی بشکل یك جمله‌ی اسمی آمده باشد دو فعل رابط در مجاورت هم قرار میگیرند و باعث سنگینی و نازیبایی کلام میگردند. در این صورت برای جلوگیری از تکرار دو فعل رابط معمولا فعل رابط اصلی حذف میشود، نه فعل رابط مربوط بفراکرد پیروتعیینی. دلیل این مطلب آنست که اگر فعل رابط اخیر حذف شود اصولا فراکرد پیرو تعیینی نمیتواند شکل جمله بگیرد و ما دیدیم که‌چنین حالتی ممکن‌نیست. (رجوع ببحث مربوطه در ابتدای همین بخش). دقت کنیم:

- «اما مطلبی **که مهم است این (است)** که عجالتا برای جمع‌آوری آثار فرهنگ توده یك مرکز وجود دارد.» (صادق‌هدایت)

درمثال بالا فراکرد پایه عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو

تعیینی بدین‌شکل است: اما مطلبی که مهم است این است که... و بسهولت دیده میشود که دو «است» در فاصله‌ی بسیار کمی از یکدیگر باعث سنگینی کلام گردیده است. اما چون «است» اولی مربوط بگزاره‌ی فراکرد پیرو تعیینی بوده و بطوریکه گفتیم حذف آن اصولا ممکن نیست، ناچار باید «است» دومی، یعنی فعل رابط گزاره‌ی اصلی را حذف نمود. بدیهی است که این امر را باید مسئله‌ای مربوط باسلوب دانست و نه گرامر. اما در مثال:

– «... ولی چیزی **که توجه ما را جلب کرده بود این بود** که این ورزشکاران سخت‌ترین حرکات و پرشها را بانهایت مهارت‌انجام میدادند.» (از«پیام‌نو»)

با وجودیکه دو فعل رابط «بود» در فاصله‌ی نزدیکی از یکدیگر قرار گرفته وکلام نیز آنقدرها زیبا نیست معهذا حذف «بود» (فعل رابط اصلی) مقدور نگشته است، زیرا نویسنده البته خواسته است مفهوم زمان گذشته را با تأکید بیان دارد و توجهی بزیبایی کلام نکرده است.

چنانچه نهاد فراکرد پایه عبارت از جانشین اشاره‌ای «آن» با مرجع مشخص قبلی و با معنایی کامل و مستقل باشد و ضمنا نیز عضو غیر مستقل مستعمل در محل گزاره‌ی فراکرد پایه با «این» بیان شود دراینصورت بطوریکه قبلا هم گفتیم هر دو جانشین اشاره‌ای بکار میروند و فقط «است» حذف میشود.

– «فقط یك چیز مرا خاطرجمع میکند و **آن این (است)** که ما هر دو پیر هستیم و من از او خیلی پیرترم». (از «سخن»)

در موارد بسیار محدودی نوع مخصوصی از اینگونه جملات بوجود می‌آید که درحد فاصل دو نوع تحلیلی وترکیبی قرار دارد. و حالا نیز بشرایط پیدایش همین نوع نظری میافکنیم:

بندرت ممکن است که عضو غیر مستقل «این» و «آن» در حالت اتصال با حرف ربط «که» بکار رفته و تشکیل یك ترکیب ربطی بدهد، خود فراکرد پیرو گزاره‌ای نیز چسبیده بهمان ترکیب ربطی استعمال شود و فعل رابط اصلی نیز حذف گردد. توجه کنیم:

– «حسین پسرکی ساده و کند بود... حرفش **آن بود** که مهدی میگفت و کارش هم **آنچه** مهدی میکرد.» (از «دختر رعیت»)

در مثال بالا که بسیار جالب است و در عین حال نظایر زیادی هم ندارد دو جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای متعاقب یکدیگر آمده‌اند. جمله‌ی اول اینست: حرفش آن بود که مهدی میگفت... این جمله طبق موازین عادی زبان شکل گرفته و تحلیل نحوی آن چنین است:

حرفش– نهاد فراکرد پایه

آن – عضو غیر مستقل در محل جزء نخست گزاره‌ی فراکرد پایه

بود – فعل رابط گزاره‌ی فراکرد پایه

که ـ حرف ربط

مهدی میگفت ـ فراکرد پیرو گزاره‌ای.

اما جمله‌ی دوم که خود نیز جمله‌ی مرکب وابسته‌ایست چنین است: کارش هم آنچه مهدی میکرد.

قبل از هر چیز باید گفت که اگر جمله‌ی اولی نبود امکان استعمال این جمله در این شکل منتفی بود. پس معلوم میشود که این جمله بقرینه‌ی گرامری معینی در رابطه با جمله‌ی اولی توانسته است باین شکل درآید. چیزیکه مسلم است اینکه در این جمله فعل رابط «بود» بقرینه حذف شده است. باید محل آنرا جستجو کرد. اگر جمله‌ی دوم باین شکل تصور میشد... کارش هم آن بود که مهدی میکرد... ممکن بود که «بود» را بآسانی حذف نموده و آنرا بشکل... کارش هم آن که مهدی میکرد... درآورد. اما نویسنده این کار را نکرده و «آن» را همراه با «چه» (که نمودار «چیز» است) بصورت ترکیب ربطی «آنچه» آورده و بلافاصله نیز فراکرد پیرو گزاره‌ای را ذکر کرده است. با این ترتیب نوعی شبیه به تحلیلی بوجود آمده است. فعل رابط فراکرد پایه («بود») نیز ظاهرا بایستی پس از فراکرد پیرو بیاید:

کارش هم آنچه مهدی میکرد (بود).

جمله‌ی مزبور را در این شکل باید از نوع تحلیلی دانست، ولی دیدیم که چون فعل رابط حذف شده است این حدس قطعی نمیتواند باشد و بعلاوه این امکان در شرایط خاصی بوجود آمده است: اول آنکه جمله‌ی مزبور متعاقب جمله‌ای متناظر ذکر شده و دوم آنکه خود فراکرد پیرو (آنچه مهدی میکرد) یك جمله‌ی فعلی است، نه اسمی و بالاخره آنکه نویسنده فقط در نتیجه‌ی اختصار فعل رابط «بود» توانسته است این شکل را بوجود بیاورد. جالبترین نکته در اینمورد اینست که هرگاه نهاد فراکرد پایه خود عبارت ازیك‌فراکرد پیرو نهادی باشد چنانچه قبلا هم گفتیم غالبا گزاره‌ی آن (عضو غیر مستقل و فعل رابط) و همچنین حرف ربط «که» حذف میگردند:

ـ «آنچه محقق است (این است که) اوزوارشن در کتیبه‌های هخامنشی و در فارسی باستان هم وجود داشته است.» (صادق‌هدایت)

ـ «چیزی که هس (اینه که) مخارجش زیاد میشه». (صادق‌هدایت)

ـ «اما چیزیکه مهم است (اینست که) در اینجا یك سند قطعی و تاریخی در دست داریم.» (صادق‌هدایت)

در سه مثال بالا خود نهاد فراکردهای پایه نیز بصورت فراکردهای پیرو نهادی شکل گرفته‌اند (آنچه محقق است... چیزیکه هس... اما چیزیکه مهم است...) و طبیعی است که این نهادها باید گزاره‌ای از نوع اسمی داشته باشند و چون این گزاره نیز عضو غیر مستقل «این» است و محتوی آن در فراکرد پیرو

گزاره‌ی باز میشود اینست که امکان حذف آن فراهم گردیده است. اما چون‌هر سه مثال از یك نویسنده آورده شده است احساس میشود که این طرز استعمال جنبه‌ی اسلوبی دارد نه گرامری، زیرا در هر حال این طـرز جمله‌بندی نـاقض موازین جاری زبان نیست و نویسنده‌ی دیگری میتوانست این عناصر را حـذف ننماید. یك نکته‌ی دیگر نیز مسلم است و آن اینکه باید بجای عناصر محذوف بالا مکثی در تکلم اجرا کـرد. در نگارش نیز گـاهی «:» را جانشین این مکث میسازند:

ــ «آنچه بما مربوط است: با تصدیق آنکه در هنر مدرن خامیها و ناکامیها، گم‌گشتگیها و دیوانه سریها اندك است هوادار جستجوی آزاد، بی‌بند،خلاق و جسورانه، هوادار کوشش برای استقرار آیین نو، دیدنو، پسند نـو و برخورد نو هستیم.» (از «سخن»)

و دیده میشود که بازهم یك فراکرد پیرو نهادی (آنچه بما مربوط است) بجای نهاد فراکرد پایه آمده و بعوض گزاره‌ی فراکرد پایه و حرف ربط لازم که حذف شده‌اند فقط «:» گذاشته شده و متعاقب آنها فراکرد پیرو گزاره‌ای نیز که خود جمله‌ای بسیار مفصل و مبسوط است آمده است.

آخرین نکته‌ای که در این باره میتوان گفت اینست که طبق قانون عمومی که تاکنون بارها گفته شده است در شعر با حالات حذف «که» برخورد میشود:

ــ «عجبتر زین همه آنست (که) مر پرنده مرغان را
مبیت و مسکن و مأواست دیگر سان و دیگر گون». (سنائی)

۲ــ عایدها.

عایدها دراینگونه جملات مرکب وابسته نیز تابع قانون عمومی هستند:

ــ «و اهمیت این **کتاب** آنست که نگاره‌ی **آن** نجم‌الـدین رازی معروف بـه دایه... خیام را نیز از این نقطه‌ی نظر مطالعه نموده.» (صادق‌هدایت)

ــ «و صلاح **بنده** آن است که بـه پیشه‌ی دبیری **خـویش** مشغول بـاشد» (تاریخ بیهقی)

در دو مثال بالا دو عاید بصورت جانشین اشاره‌ای «آن» و جانشین تأکیدی «خویش» در فـراکردهای پیرو گزاره‌ای آمـده و مراجع آنها بترتیب عبارت از «کتاب» و «بنده» است.

دراینگونه جملات با حالت ارجاع عاید بمتن و یا عبارت قبلی هم بـرخورد میشود .دلیل این امر هم آن است که فراکردهای پایه غالبا ساده وحتی گاهی از یك نهاد عبارتند. در چنین مواردی نیز کمتر ممکن است که‌عاید بتواند مرجعی در فراکرد پایه داشته باشد. یك مثال:

ــ چیزی که غریب بود (این بود که) به سر و وضع **خودش** خیلی پرداخته

بود، اما جار میزد که ساختگی است.» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا عاید بصورت «خودش» در فراکرد پیرو گزاره‌ای آمده و مرجعی نیز در فراکرد پایه ندارد. اما آشنایی با اثر صادق‌هدایت (دون‌ژوان کرج) بما نشان میدهد که مرجع نیز همانا خود «دون‌ژوان» میباشد.

۳ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها.

چون در این جملات گزاره‌ی فراکرد پایه عبارت از یك عضو غیر مستقل است اینست که دیگر معنای لغوی آن عضو نمیتواند تأثیر مهمی روی گزاره‌ی فراکرد پیرو بگذارد (زیرا اعضای غیر مستقل فاقد معانی مشخص میباشند). اما در اینجا معنای لغوی خود نهاد فراکرد پایه از یکطرف و مضمون فراکرد پیرو از طرف دیگر در شکل گرامری گزاره‌ی فراکرد پیرو میتواند ابراز تأثیر نماید.

چنانچه نهاد فراکرد پایه با صفت بیان شده و عمل مندرج در فراکرد پیرو گزاره‌ای نیز مربوط بآینده باشد گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست بیان خواهد شد:

ـ «**و صواب** آن است که شبگیر **بیاید** و آنجا که من فرموده باشم تا **ساخته** باشند **بنشیند**.» (تاریخ بیهقی)

ـ «... **بهتر** آن است که از زمان سلطنت خسروپرویز... باختصار **مورد مطالعه قرار دهیم**.» (دکتر ذ. صفا)

ببینیم دلیل این امر در کجا است. قبلا گفتیم که در هر جمله‌ی اسمی خواه ناخواه بین نهاد و گزاره مقایسه‌ای بعمل میآید. در جمله‌ی فریدون دانشجو است... چون نهاد اسم است مقایسه‌ی مزبور یك مقایسه‌ی سنخی و زمره‌ای خواهد بود: فریدون از زمره‌ی دانشجویان است... اما اگر نهاد مزبور با صفت بیان شده باشد مقایسه‌ی مزبور یك مقایسه‌ی کیفی خواهد بود. نهادهای دو فراکرد پایه در دو مثال بالا با صفات «صواب» و «بهتر» بیان شده و بنابراین یك مقایسه‌ی کیفی بین آنها و مضمون دو فراکرد بعمل می‌آید: صفات‌مزبور میتوانند شایستگی و یا لزوم اجرای عمل مندرج در دو فراکرد پیرو را نشان دهند و این شایستگی و لزوم از مضمون دو صفت «صواب» و «بهتر» مستفاد میشود. در اینجا نیز چون اعمال مندرج در دو فراکرد پیرو مربوط بآینده هستند گزاره‌ی آنها ضرورتا با آئوریست بیان خواهد شد.

برای اثبات اهمیت تأثیر مضمون خود فراکرد پیرو گزاره‌ای در ذکر و عدم ذکر آئوریست نیز خوبست مثال زیر را بیاوریم:

ـ «ولی از همه‌ی آنها **مهمتر** این بود که **حرف نمیزد، اظهار عقیده نمیکرد**.» (صادق‌هدایت)

دیده میشود که در اینجا نیز نهاد فراکرد پایه با صفت «مهمتر» بیان شده

است، ولی چون مضمون فراکرد پیرو مربوط بگذشته است دیگر از آئوریست استفاده نشده و گونه‌ی استمراری ماضی نمایشگر این گزاره گردیده است.

در سه مثال زیر نیز که از تاریخ بیهقی آورده شده فراکردهای پایه دارای عناصر لفظی تقریبا واحدی هستند:

ـ «رأی درست اینست که **دیده است.**»

ـ گفتند رأی درست در اینست که خداوند **دیده است.**»

ـ «گفتند رأی درست آن باشد که خداوند **بیند.**»

در مثالهای اول و دوم چون زمان فراکردهای پیرو گزاره‌ای مربوط بگذشته است گزاره‌ی آنها در گونه‌ی نقلی ماضی از وجه اخباری ذکر شده است، امـا درمثال سوم چون زمان فراکرد پیرو مربوط بآینده است گزاره‌ی آن نیز در شکل آئوریست بیان شده است.

گفته شد که معنای لغوی نهاد فراکرد پایه در شکل گزاره‌ی فراکرد پیرو نقش مهمی دارد. اگر خود این نهاد با کلماتی نظیر «مقصود» و «منظور» و «قصد» و «نیت» و «هدف» و نظایر آنها بیان شده و عضو غیر مستقل مستعمل در محل گزاره نیز «این» و یا «آن» باشد در این صورت خود این کلمات بانجام عملی در فراکرد پیرو گزاره‌ای اشاره میکنند:

مقصود این است... قصد ما اینست...

و بدیهی است که اگر عمل مزبور نیز مربوط بآینده باشد ذکر گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست ضرورت قطعی پیدا میکند:

ـ «قصد ما **این** بود که شما را در رأیهایی که میدهید**وادار بملایمت و تـا حدی انصاف کنیم.**»

در مثال بالا نهاد فراکرد پایه با اسم «قصد» و گزاره‌ی آن با «این» بیان‌شده است. تأثیر لغوی این کلمه بقدری زیاد است که با وجودیکه زمان فراکرد پیرو مربوط بگذشته است، معهذا گزاره‌ی آن در شکل آئوریست آمده است، ولـی البته میتوان آنرا با ماضی التزامی هم آورد:

قصد ما این بود که شما را... وادار... کرده **باشیم.**

بدیهی است که اگر در ترکیب خود فراکرد پیرو گزاره‌ای کلمات یا افعال وجهی باشند گزاره‌ی آن فراکرد تحت تأثیر همان کلمات قرار خواهد گرفت و با آئوریست بیان خواهد شد:

ـ «نکته‌ی دیگر آن که در اعطای هرگونه جایزه خصوصا جایزه‌ی ادبـی و علمی، **باید** هیئت قضات قبلا **تعیین شوند** و نام و شخصیت ایشان باطلاع **عموم برسد.**» (از «سخن»)

در مثال بالا فعل وجهی «باید» در داخل فراکرد پیرو گزاره‌ای عامل اصلی ذکر گزاره‌ها در شکل آئوریست بوده است.

از طرف دیگر میدانیم که آئوریست و مصدر مرخم مترادفات صرفی هستند و بنابراین در جملات بیشخص که دیگر استعمال آئوریست امکان‌پذیر نیست (چون آئوریست بهرحال شناسه‌ای دارد و آنشناسه نمودار شخص خواهد شد) در موارد بالا بجای آئوریست از مصدر مرخم استفاده میشود:

ـ «غالب این نوشته‌ها از حیث حجم طوری نبود که **بتوان** آنرا بصورت کتابی جداگانه **منتشر** کرد.» (حسن قائمیان)

در مثال بالا نیز فعل وجهی «بتوان» مستلزم ذکر گزاره در شکل مصدر مرخم گردیده است.

٤ـ ترتیب توالی فراکردها.

بین جملات مرکب وابسته‌ی فارسی چند جمله‌ی مرکب وجود دارند که فراکردهای آنها محلهای ثابتی دارند. یکی از آن جملات نیز جملات مرکب‌وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای میباشند.

عادی‌ترین و متداولترین شکل این جملات آنست که فراکرد پیرو گزاره‌ای پس از فراکرد پایه بیاید (حالت پس‌آیی) و این امر کاملا منطقی و طبیعی است، زیرا باید فراکرد پایه ابتدا بیاید و گزاره‌ی آن بصورت عضو غیر مستقل ذکر بشود تا زمینه برای ذکر فراکرد پیرو گزاره‌ای آماده گردد.

بطوریکه گفته شد در شرایط ویژه‌ای ممکن است با مثالی برخورد کرد که فعل رابط فراکرد پایه حذف شده و نتوان محل مشخصی برای آن یافت. در این صورت است که میتوان فراکرد پیرو گزاره‌ای را در داخل فراکرد پایه (حالت میان‌آیی) تصور نمود. نگارنده برای این مورد فقط یك مثال در اختیار دارد و آنرا نیز در ابتدای همین بحث آورده است. اما با توجه بموازین زبان فارسی معاصر میتوان فهمید که چنین نظایری میتوانند وجود داشته باشند.

لازم است تذکر داده شود که چون فراکرد پیرو گزاره‌ای تقریبا همیشه پس از فراکرد پایه میآید اینست که دراینگونه جملات مرکب وابسته‌آهنگ ادای فراکرد پایه همیشه آهنگی ناتمام و بالارونده بوده و آهنگ ادای فراکرد پیرو نیز طبعا آهنگی پایین‌رونده خواهد بود. اوج آهنگ ادا نیز روی عضو غیر مستقل است که در محل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار میرود:

↖ ↑ ———— ↙

سبب این است که گفته شد.

در حالاتی نیز که فراکرد پایه بدون گزاره (بدون عضو مستقل) ذکر شود همین گوبه‌ی منطقی در فصل مشترك فراکرد بصورت یك مکث افاده خواهد شد.

ساخت گرامری فراکردهای جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای فارسی

بررسی مثالهایی که در اختیار ما است نشان میدهد که فراکردهای ایندسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی از لحاظ ساخت گرامری خود محدودیتی ندارند و هر دو فراکرد میتوانند بصورت جملاتی ساده و یا مرکب شکل بگیرند.

در اینجا برای نمونه فقط دو مثال دیگر میآوریم که میتوانند تا اندازه‌ای جالب باشند:

– «نکته‌ی گفتنی دیگر آنکه ویس ورامین چنان نیست که بالمره خالی از صنعت باشد.» (از «سخن»)

در این مثال فراکرد پایه عبارت است از یك جمله‌ی ساده ولی فراکرد پیرو گزاره‌ای خود عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگر بازهم با فراکرد پیرو گزاره‌ای. بهمین دلیل نیز جالب شده است. تحلیل نحوی این جمله چنین است:

... ویس ورامین چنان نیست ـ فراکرد پایه. که ـ حروف ربط ساده بالمره خالی از صنعت باشد ـ فراکرد پیرو گزاره‌ای دوم	فراکرد پیرو گزاره‌ای اصلی که خود یك جمله‌ی مرکب وابسته بافراکرد پیروگزاره‌ای است.

مثالی دیگر:

– «چیزی که هست احساس مینمایم که رویهمرفته آنچه نزد این اشخاص بیشتر مورد پسندم میباشد جنبه‌های درونی آنهاست.» (از «سخن»)

در این مثال در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای وجود دارد باین شکل:

فراکرد پایه‌ی (۱)ـ چیزی که هست (اینست)

فراکرد پیرو گزاره‌ای (۱) ـ احساس مینمایم که رویهمرفته آنچه نزد این اشخاص بیشتر مورد پسندم میباشد جنبه‌های درونی آنها است.

اما خود فراکرد پایه‌ی (۱) عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادیست:

فراکرد پایه‌ی (۲)ـ (این است)

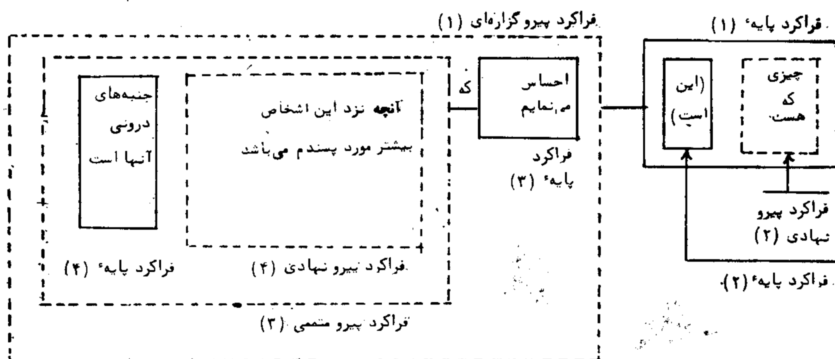
فراکرد پیرو نهادی (۲) ـ چیزی که هست

و تازه فراکرد پیرو گزاره‌ای (۱) نیز بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی است باین شکل:

فراکرد پایه‌ی (۳) ـاحساس مینمایم

فراکرد پیرو متممی (۳) رویهمرفته آنچه نزد این اشخاص عزیزاست جنبه‌ی درونی آنها است.

و بالاخره دیده میشود که همین فراکرد پیرو متممی نیز بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی است باین شکل:
فراکرد پایه‌ی (٤) ـ جنبه‌های درونی آنها است
فراکرد پیرو نهادی (٤) ـ آنچه نزد این اشخاص بیشتر مورد پسندم میباشد.
طرح گرافیك این جمله را میتوان چنین ترسیم کرد:



۵ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی در فارسی معاصر

تعریف و اطلاعات عمومی

گفتیم که جملات مرکب وابسته با فراکردهای پیرو تعیینی و متممی از لحاظ کثرت استعمال در فارسی معاصر جملات مشخصی بشمار میروند. اینك نیز در سر آغاز این بحث یادآور میشویم که در زبان فارسی معاصر جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی هم از لحاظ کثرت استعمال و هم از نظر وفور ابزار گرامری بیان وابستگی شاخص‌ترین جملات مرکب وابسته‌ی فارسی میباشند. کافی است گفته شود که تنها بیش از چهل حرف ربط زمانی ساده یا مرکب در اینددسته از جملات بکار میروند و حال آنکه در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی یا متممی معمولا از یك یا دوحرف ربط («که» و«تا») استفاده میشود. پژوهنده در برابر انبوه شگفت‌انگیز مثالهای رنگارنگ ایندسته از جملات مرکب دچار حیرت و احیانا سردرگمی میشود. باید با خونسردی کامل و با استفاده از معیارها و ملاکهای تشخیص دقیق بکار تقسیم‌بندی این جملات مرکب وابسته مبادرت کرد، آنها را بانواع و گونه‌های مختلف قسمت نموده و سپس مشخصات علمی و کامل هر نوع و هرگونه را بدرستی آشکا رساخت.

در تعریف اینگونه جملات مرکب وابسته غالبا گفته میشود که‌فراکرد پیرو

ـمانی برای بیان زمان عمل مندرج در فراکرد پـایه بکار میرود. این تعریف تـ حدود زیادی سطحی است و اگر توجه داشته باشیم که خود فراکرد پیرو زمانی نیز بالاخره بعنوان یك فراکرد معرف حال و حرکت نیز در زمان تحقق‌پذیر است، دیده میشود که تعریف بالا نمیتواند بازتاب کامل تمامی ویژگیهای ایندسته از جملات مرکب وابسته باشد. بهترین و کاملترین تعریف اینگونه از جملات مرکب وابسته آن است که گفته شود در آنها محتوای دو فراکرد از لحاظ زمانی با هم مقایسه میشود و بعبارت دیگر در این دسته از جملات مرکب وابسته بین مضمون فراکرد پایه و پیرو مناسبات زمانی برقرار میشود. یکی دو مثال ساده بیاوریم:

۱ـ وقتیکه استاد حرف میزد دانشجو بدقت گوش میداد.

۲ـ وقتیکه استاد حرف میزد دانشجو وارد کلاس شد.

۳ـ پس از آنکه استاد حرف خود را تمام کرد دانشجو وارد کلاس شد.

بآسانی دیده میشود که در مثال اول عمل فراکرد پایه (دانشجو بدقت گوش میداد) درتمام مدت انجام عمل فراکرد پیرو زمانی (استاد حرف میزد) صورت میگرفته است، بعبارت دیگر: عمل فـراکرد پیرو (حـرف زدن استاد) از لحاظ زمانی مقارن عمل فراکرد پایه (گوش دادن دانشجو) بـوده است. در مثال دوم، بعکس، عمل فراکرد پایه (وارد شدن دانشجو) فقط در یکی از لحظات اجـرای عمل فراکرد پیرو زمانی (حرف زدن استاد) صورت گرفته است. در مثال سوم نیز عمل فراکرد پایه (وارد شدن دانشجو) پس از ختم عمل مندرج در فـراکرد پیرو زمانی (حرف زدن استاد) رخ داده است. بـا این ترتیب دیده میشود کـه منظور اساسی از ذکر فراکرد پیرو زمانی همانا مقایسه‌ی دو عمل و حـالت از لحاظ زمانی و یا برقراری مناسبات زمانی بین دو عمل یا حالت میباشد.

از آنچه گفته شد میتوان استنباط نمود کـه این دسته از جملات مـرکب وابسته دارای خصوصیات ویژه‌ای هستند کـه در دیگر جملات مـرکب وابسته نیست و آن نیز برقراری مناسبات متقابله‌ی زمانی بین دو فراکرد و یا مقایسه‌ی عمل مندرج در دو فراکرد از لحاظ زمـان میباشد. همین بـرقـراری مناسبات متقابله‌ی زمانی و انجام مقایسه بین دو فـراکرد خواه ناخواه باعث میشود کـه **سطح دو فراکرد از لحاظ اهمیت مضمونی با هم برابر گردد.** صرفـا نیز در اثر همین وضعیت است که فراکرد پیرو زمانی با وجود آنکه از لحاظ شکل گرامری بطور وابسته بفراکـرد پایه ذکـر میشود از لحاظ مضمون خود دارای استقلال نسبی میباشد و تنها وجود حروف ربط زمـانی در فراکردهای پیرو تـا حدود زیادی از استقلال گـرامری آنها میکاهد. بهرحال مسلم است کـه دو فـراکرد ایندسته از جملات مـرکب وابسته از لحاظ محتوای خود دارای استقلال نسبی میباشند و حتی گاهی ممکن است که عمل و حالت اصلی و اساسی در فـراکرد پیرو زمانی بیاید نه در فراکرد پایه. در مثالهای بالا میشود فکر کرد که «حرف

زدن استاد» رویداد اصلی است و «گوش دادن دانشجو» یا «وارد شدن او» اهمیت درجه‌ی دوم دارد. معهذا بدلیل وجود حرف ربط زمانی در ابتدای فراکرد نخستین آن فراکرد را بصورت فراکرد پیرو درآورده است.

از طرف دیگر، باید دانست که مناسبات متقابله‌ی زمانی بین دو فراکرد ایندسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی خواه از لحاظ اصل مضمون زمانی و خواه از لحاظ شکل گرامری خود بسیار بسیار رنگارنگ هستند. کافی است هرکس پیش خود دو رویداد را از لحاظ زمان با هم مقایسه کند و گونه‌های متعدد آنها را بسنجد تا فورا متوجه شود که چه منظره‌ی متنوعی در برابر چشم جلوه‌گر است. اما بهرحال این مناسبات زمانی را در مجموع خود میتوان بدو زمره‌ی اساسی زیر قسمت کرد:

ـ مناسبات همزمانی.

ـ مناسبات توالی زمانی.

در مناسبات همزمانی زمان اجرای دو عمل و حالت مندرج در دو فراکرد تماما (مثال ۱) و یا قسما (مثال ۲) مشترك است و بهرحال **در جریان انجام دو عمل یا حالت لحظه و یا لحظات مشترکی وجود دارند.** در مناسبات توالی زمانی، برعکس، دو عمل و حالت مندرج در دو فراکرد متعاقب یکدیگر (البته با فواصل زمانی بسیار متنوع) انجام میگیرند و بهرحال **در جریان انجام آن دو عمل یا حالت لحظه و یا لحظات مشترکی نمیتواند وجود داشته باشد (مثال ۳).**

چون در این بحث بشرح کامل این دو زمره مناسبات اصلی زمانی خواهیم پرداخت، عجالتا در اینجا از ذکر جزئیات بیشتری صرفنظر میکنیم و فقط بذکر این نکته میپردازیم که هریك از دو زمره مناسبات زمانی نامبرده نیز بنوبه‌ی خود دارای انواع مختلف دیگری است و هر نوع نیز برای خود گونه‌های متعددی دارد. در زبان فارسی هریك از این انواع و گونه‌های زمانی نیز بازتاب گرامری خو را از راه ابزار گرامری بیان وابستگی (حروف ربط زمانی بسیار فراوان، اعضای غیر مستقل، ترتیب توالی فراکردها، موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها) و نیز بوسیله‌ی عناصر لفظی و لغوی متعدد خواهند یافت.

اما در اینجا مسئله‌ی کاملا جدید و جالبی بمیان میآید و آن اینست که برای انتساب هریك از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی بیکی از دو زمره‌ی بالا و یا بیکی از انواع و گونه‌های آنها و نیز بمنظور جلوگیری از سردرگمی احتمالی در برابر انبوه فراوان مثالها معیار و ملاك تشخیص قابل اعتمادی لازم است تابتواند درهرحال راهنمای ماباشد. طبیعی است که معیار و ملاك مزبور نمیتواند صرفا یك ملاك مضمونی ویامعنایی بین دو فراکرد باشد، زیرا مضمون واحدی همیشه میتواند از طرف اشخاص مختلف، با روحیات و درجه‌ی فهم و دانش و استعداد مختلف، باشکال کم و بیش متفاوتی درك گردد. در درك معنا همیشه

عنصر ذهنی دخالت دارد و عنصر ذهنی نیز بطوریکه از نـامش مشهود است، بهرحال با ذهن خود فرد ارتباط و وابستگی دارد و افراد نیز از لحاظ سجایای ذهنی با هم متفاوتند. پس باید چنان ملاك تشخیص علمی و عملی برگزید که بر کلیه‌ی عناصر لفظی و گرامری موجود در دو فراکرد و در مجموع جمله (و البته نیز بر مضمون دو فراکرد) متکی باشد. ملاك مزبور که اینك بشرح آن مبادرت میشود براساس مشاهدات و بررسیهای نگارنده در طی سالیان متمادی تدریس و تحقیق بدست آمـده و در اکثریت قـریب‌باتفاق موارد صحت خود را بثبوت رسانده است. البته اساس این ملاك بازهم عنصر مضمون است، ملاك برپایه‌ی مناسبات مضمونـی بین دو فراکرد بنا شده است. امـا وارسی و بازرسی غیر ذهنی نیز وجود دارد تا از اشتباه و انحراف در حدود امکان جلوگیری‌شود. وقتی بین دو عمل مندرج در فراکردها هیچگونه علاقه و پیوند مضمونی موجود نباشد با تغییر ساده‌ی محل حرف ربط زمانی قانونا باید بتوان محل و نوع فراکردها را عوض کرد، زیرا عمل و حالت دو فراکرد از لحاظ زمانی با هم مقایسه میشوند و چون پیوند مضمونی بین آنها وجود ندارد تنها حرف ربط است کـه یکی از فراکردها را پایه و دیگری را پیرو میسازد و بنابراین باید با تغییر محل حرف ربط محل و نوع دو فراکرد نیز عوض شود. بیشتر شرح میدهیم. در مثال:

وقتی من تحصیل میکردم او کار میکرد

فراکرد پیرو زمانی با حرف ربط «وقتی (کـه)» قبل از فراکرد پایه آمـده است و چون بین دو عمل «درس خواندن» و «کار کردن» هیچگونه پیوند مضمونی وجود ندارد و هر دو عمل مستقلا و بـدون وابستگی بیکدیگر ادامه داشته‌انـد بآسانی میتوان مثال بالا را باین شکل درآورد:

وقتی او کار میکرد من تحصیل میکردم.

دیده میشود که فراکردهای پایه و پیرو محل و نوع خود را عوض کرده‌اند. آنکه قبلا پایه بود اکنون پیرو گردیده و بالعکس. ضمنا تغییری نیز در اصل فکر که همانا مقایسه‌ی زمانی دو رویداد است رخ نداده است. در اینجا حرف ربط یگانه عامل تفکیك فراکرد پیرو از پایه بشمار میرود.

اما اگر علاقه و پیوندی (ولو بسیار ضعیف) بین مضمون دو فراکرد وجود داشته باشد طبیعی است که تبدیل فراکردها بیکدیگر امکان‌پذیر نخواهد بود. مثالی دیگر در این زمینه بیاوریم:

وقتیکه من تحصیل میکردم توجه همه بسوی من جلب شده بود.

این جمله نیز از لحاظ شکل گرامری و ساخت و اشکال زمانی گزاره‌ها و مناسبات زمانی و ترتیب توالی فراکردها (و خلاصه از لحاظ تمامی مشخصات و علائم و نمودارهای ظاهری) بجمله‌ی اول شبیه است. ولی در این جمله نمیتوان با تغییر محل حرف ربط محل و نوع دو فراکرد را با هم تعویض نمود. در شکل:

وقتیکه توجه همه بسوی من جلب شده بود من تحصیل میکردم
مفهوم متفاوتی از جملهی اولی استنباط میشود. چرا اینطور میشود؟ ـ دلیل این امر آن است که این دو جمله علیرغم تمام شباهتهای گرامری و ظاهری از لحاظ مناسبات معنایی بین دو فراکرد با هم متفاوتند. در مثال اول اعمال مندرج در دو فراکرد استقلال کامل مضمونی داشتند و بین آنها هیچگونه پیوند مضمونی وجود نداشت. اما در مثال دوم وضعیت اینطور نیست. در مثال دوم عمل مندرج در فراکرد پایه (جلب توجه کردن) فقط بعنوان نتیجهی عمل مندرج در فراکرد پیرو (تحصیل کردن) میتواند بمیان بیاید، طرز تحصیل کردن (یقینا در سطحی عالی و چشمگیر) باعث جلب توجه میشده است. بهمین دلیل نیز تنها با تغییر محل حرف ربط نمیتوان محل و نوع فراکردها را عوض کرد و بازهم عین همان مضمون را حفظ نمود. در گونهی تغییر شکل‌یافته (وقتیکه توجه‌همه بسوی من جلب شده بود من تحصیل میکردم) دلیل «جلب توجه کردن» همچنان نامعلوم مانده است و هرکس حق دارد برای آن پیش خود دلیلی بیندیشد، و این البته مخالف مدعا است. راست است که هر دوگونه از مثال اخیر مربوط بمناسبات همزمانی هستند و حتی مربوط بنوع واحدی از همزمانی (همزمانی کامل) میباشند، لیکن عدم امکان تبدیل در دومی و امکان تبدیل در اولی ما را برحذر میدارد که نباید صرفا با اتکاء بر شواهد و قرائن ظاهری بین آنها علامت تساوی گرامری گذاشت.

بنظر نگارنده ذکر همین دو مثال برای بیان مشخصات ملاك مورد نظر که آنرا «ملاك تبدیل» نامیده‌ایم کفایت میکند. دیده شد که این ملاك با چه حساسیتی اختلاف مضمونی کوچك بین دوگونهی بسیار نزدیك از یکنوع را آشکار میسازد. بدیهی است که در جریان تطبیق این ملاك عوامل معنایی و لفظی و گرامری که بنحوی از انحاء بتوانند در بیان مناسبات وابستگی و زمانی ابراز تأثیر نمایند خودبخود و بطور تلویحی آزموده میشوند و در حقیقت مثل اینست که با این ملاك بتمامی فلز جملهی مرکب «محك» زده میشود. در جریان بررسیهای این بحث در هر مورد این ملاك تطبیق میشود و صحت و دقت آن بتدریج بیشتر و بیشتر آشکار میگردد.

اما ازهم اکنون باید گفت که نباید این ملاك را همیشه و در هر مورد **یگانه** عامل حلال و اساسی در تعیین دقیق نوع مناسبات زمانی دانست. در برخی موارد ممکن است که در تطبیق ملاك مزبور ناچار شویم مثلا حرف ربطی را با مترادف گرامری آن تعویض کنیم (مقتضیات اسلوبی) و نیز چنانچه گفتیم معمولا محل فراکردها را تغییر دهیم. گاهی نیز ناچار باستعمال و تطبیق ملاکهای دیگری میگردیم.

تذکر نکتهی دیگری نیز لازم بنظر میآید و آن اینست که نباید مسئلهی

موافقت اشکال زمانی گزاره‌های فراکردها را با اصل مناسبات متقابله‌ی زمانی موجود بین دو فراکرد اشتباه کرد. اینها مفاهیم و مطالب کاملا متفاوتی هستند. وقتی صحبت از مناسبات همزمانی و یا توالی زمانی در میانست مقصود همان مناسبات عمومی زمانی بین فراکردهای جمله‌ی مرکب است، نه مناسبات صوری و گرامری گزاره‌ها که درحقیقت شکل و بیان گرامری زمان عمومی و عادی است. در مناسبات عمومی زمانی فقط مقایسه‌ی زمان انجام دو عمل و یا دو حالت (انطباق و یا توالی) مطرح است و حال آنکه در مناسبات زمانی گزاره‌ها صحبت از اشکال مختلف زمان فعلی در میان است که گزاره‌ها با آن فعل بیان میشوند.

باری، پس از این مقدمه‌ی نسبتا طولانی اینك باید گفت که در بررسی ایندسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی طریقه و نحوه‌ی کار ما با چهار دسته جملات مرکبی که تاکنون از نظر گذراندیم اندکی متفاوت خواهد بود. این تفاوت ناشی از ویژگیهای معنایی و گرامری خود این جملات بوده و بمنظور تسهیل درك مطالب بعمل میآید. در اینجا هریك از دو زمره مناسبات اصلی زمانی (همزمانی و توالی زمانی) را جداگانه بررسی میکنیم، یعنی آنکه این بحث شامل دو جزء اساسی خواهد بود. در جزء اول مناسبات همزمانی و در جزء دوم مناسبات توالی زمانی با تمام نفرعات آنها مورد تحلیل قرار خواهند گرفت. در داخل هر جزء نیز ببررسی انواع مختلف آنها پرداخته و در هر نوع نیز گونه‌های متفاوت جداگانه از نظر خواهند گذشت. در هر مورد نیز عناصر لفظی و گرامری بیان وابستگی و بیان مناسبات زمانی جدا جدا بررسی خواهند شد.

با این ترتیب ما اصل وحدت شکل و مضمون را رعایت کرده و مناسبات زمانی را از ابزار گرامری و عناصر لفظی آنها جدا نخواهیم ساخت. اما پیروی از چنین روشی ما را در برابر دشواری تازه‌ای قرار میدهد و آن اینست که با این ترتیب بررسی عناصر لفظی و گرامری علایق وابستگی و زمانی قدری پراکنده صورت گرفته و مثل چهار دسته از جملات قبلی مجتمع و یکجا نخواهد بود. احیانا نیز برخی از ابزار گرامری (مثلا عایدها) کمتر مورد توجه قرار خواهند گرفت. اما خوشبختانه ما قبلا ببررسی ابزار گرامری بیان‌وابستگی پرداخته‌ایم و خوانندگان محترم این کتاب هم اکنون تصوری عمومی از آنها دارند. با این ترتیب اگر بنا باشد این بررسی در مورد هریك از انواع بسیار گوناگون مناسبات زمانی تکرار شود گذشته از آنکه حجم زیادی اشغال میشود کار نسبتا بیهوده‌ای نیزصورت‌گرفته است.اینست که بنظر نگارنده یگانه راه حل آنست که یکی از ابزار گرامری بیان وابستگی را مبنای کار قرار داده و در ضمن آن ببررسی و شرح دیگر ابزار گرامری و مشخصات ضروری آنها بپردازیم. بعقیده‌ی ما مناسبترین ابزار گرامری که میتواند مبنای بررسی قرار گیرد همانا حروف ربط زمانی است. حروف ربط از دیگر ابزار گرامری مهمتر وشاخصترند

و همین شاخص بودن است که آنها را برای اینعمل مناسبتر ساخته است. حروف فربط زمانی فارسی نیز، بطوریکه اشاره شد، بسیار متنوع و فراوانند (بیش از ۴۰ حرف ربط زمانی). اما با توجه باینکه یك حرف ربط در بیان چند مناسبات زمانی میتواند بکار رود و اگر بنا باشد هر دفعه روی آن ببحث مشغول شویم بازهم نقض غرض خواهد بود، اینست که در بررسی هریك از حروف ربط زمانی در نخستین برخورد بتفصیل صحبت خواهیم کرد و در دفعات بعدی فقط خصوصیات آن حروف ربط را در نوع مورد نظر ذکر خواهیم نمود. سایر ابزار گرامری بیان وابستگی، یعنی اعضای غیر مستقل، ترتیب توالی فراکردها و موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها نیز ضمن بررسی حروف ربط از نظر خواهند گذشت.

الف- مناسبات همزمانی

گفتیم که در اینجا زمان تحقق‌پذیری اعمال و حالات مندرج در دو فراکرد یا کلا و یا قسما مشترك است. برای آنکه تصور روشنی از اینگونه مناسبات زمانی داشته باشیم بهتر است چند مثال زیر را ذکر کنیم:

۱- «در شهر غازان که من کفاشی **میکردم** وی در نانوایی کار **میکرد**.» (از «پیام نو»)

در این مثال مناسبات همزمانی کامل و تام موجود است. دو عمل مندرج در دو فراکرد پایه و پیرو اعمال مداومی هستند که در تمام طول مدت بطور موازی ادامه دارند. در تمام مدتی که گوینده در شهر غازان بکفاشی اشتغال داشته است شخص مورد بحث او نیز در دکان نانوایی کار میکرده است. در اینجا صحبت از لحظه‌ی شروع یا خاتمه‌ی کفاشی و نانوایی در میان نیست و اصولا توجهی نیز بآن نمیشود. فکر اساسی اینست که ادامه‌ی موازی و همزمان دو عمل بیان گردد. اگر بخواهیم طرحی از مناسبات همزمانی کامل بکشیم با استفاده از «خط‌پر» (-) بمنظور ارائه‌ی فراکرد پایه و «نقطه‌چین» (...) برای ارائه‌ی فراکرد پیرو میتوان چنین ترسیم کرد:

————————— >

.... >

یك مثال **دیگر**:

۲- «تا اینکه روزی از روی تصادف در باغ ملی مشهد که گردش میکردم باو (عارف) برخوردم.» (ایرج‌میرزا)

در مثال بالا نیز همزمانی وجود دارد، اما این همزمانی ابدا کامل و تام نیست. عمل مندرج در فراکرد پایه (جزء دوم) عملی نسبتا آنی و کوتاه‌مدت است که در یکی از لحظات اجرای عمل نسبتا مداوم مندرج در فراکرد پیرو زمانی (جزء یکم) رخ داده است. در این مثال گردش ایرج‌میرزا در باغ ملی مشهد قبل

از دیدار او با دوستش عارف قزوینی آغاز شده و یقینا پس از آن هم مدتی کم یا بیش ادامه داشته است. در حقیقت نیز دیدار دو دوست در یکی از لحظات گردش ایرج در باغ صورت گرفته است. طرح زمانی اینگونه جملات نیز با استفاده از علائم قراردادی قبلی اینطور خواهد بود:

|
۷
.................................>

مثالی دیگر:

۳ــ «وقتیکه بیدار شد در شهر ساری بود» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا نیز همزمانی غیر کامل و جزئی وجود دارد نه کامل و تام. منتها فرقی‌که این‌مثال‌بامثال ۲داردانیست که‌دراینجاعمل مندرج‌درفراکردپیروزمانی در یکی‌ازلحظات انجام‌عمل مندرج درفراکرد پایه رخ‌داده است. بااین‌ترتیب وازاین لحاظ این مثال عکس مثال (۲) میباشد. در اینجا عمل بیدار شدن (مندرج در فراکرد پیرو) عملی نسبتا آنی و کوتاه‌مدت است که در یکی از لحظات ادامه‌ی حالت حضور در شهر ساری رخ داده است. «او» قبل از بیدار شدن بشهر ساری رسیده بود و پس از بیدار شدن نیز بهرحال مدتی کم یا زیاد در آن شهر بوده است. طرح زمانی اینگونه جملات چنین خواهد بود:

:
۷
————————>

با وجود آنکه مناسبات زمانی در مثالهای بالا متفاوت است، ولی همه‌ی آنها دارای وجه مشترکی نیز میباشند و آن وجه مشترك عبارت از اینست که بهرحال اعمال و حالات مندرج در دو فراکرد دارای لحظه و یا لحظات مشترکی هستند. بعبارت دیگر، **در مدت انجام و ادامه‌ی اعمال مندرج در فراکردها نمیتوان لحظه‌ای را یافت که آن لحظه بهیچیك از دو عمل مربوط نباشد.** حالت اخیر موقعی رخ میدهد که اعمال مندرج در دو فراکرد متعاقب هم (یکی پس از دیگری و با فاصله‌ی زمانی کم یا زیاد) رخ دهند. در این باره در جزء دوم همین بحث صحبت خواهیم کرد.

از تمامی آنچه گفته شد معلوم میگردد که مناسبات همزمانی اصولا دارای دو نوع متفاوت میباشند:

ــ همزمانی تام و کامل

ــ همزمانی غیر کامل.

و هریك از این دو نوع نیز دارای گونه‌های متفاوت زمانی هستند که درزیر خواهیم دید.

نوع یکم همزمانی تام و کامل

چنان جملاتی در این نوع داخلند که در فراکردهای آنها از یکطرف حالات و جریانات مداومی مندرج باشد و از طرف دیگر نیز همین حالات و جریانات در تمام مدت بموازات هم ادامه یابند. تحقق‌پذیری حالات و اعمال مندرج در دو فراکرد بصورت یك جریان مداوم و موازی شرط اساسی همزمانی تام و کامل است. البته ممکن هم هست که اعمال مندرج در دو فراکرد بصورت تکرارپی‌درپی عمل واحدی جلوه‌گر شود و در هر دفعه‌ی تکرار بطور موازی جریان یابد. از اینجا نیز اهمیت و نقش زمان گرامری گزاره‌های فراکردها در بیان مناسبات زمانی مورد نظر کاملا احساس میگردد.

در زبان فارسی معاصر شرط وجود همزمانی کامل همیشه بوسیله‌ی بیان گزاره‌های دو فراکرد با گونه‌ی استمراری ماضی تحقق میپذیرد، زیرا میدانیم که گونه‌ی استمراری ماضی نمودار وجود حالت و یا انجام عمل مداوم و مستمر و یا عملی مکرر در گذشته است. از طرف دیگر نیز قبلا اشاره کردیم که در فارسی معاصر افعال «بودن» و «داشتن» در گونه‌ی مطلق ماضی (بودم، بودی... داشتم، داشتی...) نمودار ادامه‌ی حالت بوده و جانشین گونه‌ی استمراری ماضی میگردند. بنابراین گونه‌ی مطلق ماضی این دو فعل نیز برای بیان مناسبات همزمانی کامل مناسب خواهند بود.

علاوه براین گاهی شکل زمان حال و یا مضارع افعال نیز در بیان مناسبات همزمانی تام بکار میرود. باید تذکر داد که معنای گرامری اصلی و عمده‌ی شکل زمان حال عبارت از تحقق‌یابی و صورت‌پذیری عمل در خارج از حدود زمان، در هر شرط و در هر وضعیت میباشد. بعبارت دیگر، شکل زمان حال برای بیان خاصه‌های دائمی اشیاء بکار میرود. یخ سرد است... آتش میسوازند... زمین بدور خورشید میچرخد...

تطبیق جریان انجام عمل با لحظه‌ی تکلم (چنانچه در گرامرهای متداول گفته میشود) تنها یکی از انواع گوناگون معانی عمومی زمان حال میباشد: من در دانشگاه تحصیل میکنم... ولی معنای اصلی شکل زمان حال عبارت از بیان جریانی است که بطور دائمی صورت میگیرد و طبعا شامل لحظه‌ی تکلم نیز میگردد: **من هم‌اکنون این سطور را مینویسم...**

برای روشن شدن بیشتر این مدعا یك مثال ساده از همزمانی کامل با شکل زمان حال میآوریم:

ــ وقتی کار مفید انجام میدهم مسرور هستم (مسرورم).

در این مثال گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی (انجام میدهم) و گزاره‌ی فراکرد پایه (مسرورم) هر دو در شکل زمان حال بیا نگشته‌اند. با وجودیکه بین دو عمل مزبور مناسبات سببیت موجود است و حصول مسرت بدون شك نتیجه‌ی منطقی

انجام کار مفید میباشد، معهذا چون گزاره‌ی فراکرد پایه با فعل تحرك‌ناپذیر «هستم» بیان شده است مثال بالا را باید بهمزمانی کامل منسوب دانست، زیرا در اینجا زمان مشخص و معینی مورد نظر گوینده نیست. شکل زمان حال در اینجا نمودار یك جریان دائمی است، گوینده میخواهد بفهماند که بطور کلی **هروقت** کار مفیدی انجام میدهد حالت و جدو سرور هم باو دست میدهد. دراینجا اصولا محدودیتی از لحاظ زمانی وجود ندارد، این جریان در گذشته اینطور بوده، اکنون نیز چنین است و مسلما درآینده نیز همینطور خواهد بود. شادی و مسرت حاصله در اثر انجام کار مفید صفت و خصلت جبلی گوینده‌ی این کلمات است. اما در مثال:

ـ «وقتیکه چند سال بعد بهمین **بازمیگردند** آنرا **نمیشناسند**.» (از «پیام‌نو») وضعیت متفاوتی وجود دارد. در اینجا گزاره‌های فراکردها ظاهرا بازهم با شکل زمان حال بیان شده است، ولی میدانیم که گاهی شکل زمان حال برای تصویر و توصیف عمل گذشته و برای ایجاد تأثیر بیشتر بکار میرود. آشنایی با متن مندرج در «پیام نو» ما را در برابر همین وضع قرار میدهد، یعنی مشاهده میکنیم که مقصود نگارنده نیز تصویر عملی است که در گذشته انجام یافته است. بنابراین در مثال بالا بآسانی و بدون لطمه وارد ساختن بمضمون جمله میتوان هر دو شکل زمان حال را با گونه‌ی مطلق ماضی عوض کرد:

ـ وقتیکه چند سال بعد بهمین بازگشتند آنرا نشناختند...

و دیده میشود که دیگر نمیتوان مثال را منسوب بهمزمانی دانست.

نتیجه میشود که در نوع همزمانی تام و کامل گزاره‌های هر دو فراکرد اصولا با گونه‌ی استمراری ماضی و گاهی نیز با شکل زمان حال که نمودار عمل مداوم و دائمی باشد بیان میشود.

قبلا گفتیم که برای بررسی سایر ابزارهای گرامری و عناصر لفظی که برای بیان مناسبات زمانی بکار میروند مناسبتر است که حروف ربط را مبنای کار قرار داده، سایر عناصر را بطور ضمنی از نظر گذرانید. این نکته را هم میگوییم که نوع همزمانی کامل بنوبه‌ی خود دارای چهارگونه میباشد که دراینجا ببررسی همه‌ی آنها نیز میپردازیم.

گونه‌ی یکم از همزمانی کامل.

در اینجا اعمال و حالات مندرج در دو فراکرد نه‌اینکه در تمام طول مدت زمان واحدی بطور موازی ادامه دارند، بلکه بین آنها هیچگونه مناسبات سبب‌ـ نتیجه‌ای نیز موجود نیست. در اینجا البته زمان دقیق آغاز و یا پایان اعمال و حالات مورد توجه نیست، بلکه توجه اساسی معطوف ادامه‌ی موازی آنها در تمام طول مدت جریان میباشد. بهمین دلیل است که در این‌گونه از همزمانی کامل

میتوان با حفظ حرف ربط (و یا با تعویض آن با مترادف گرامری) فـراکردهای پیرو و پایه را بدون تغییر مضمون عمومی جملهٔی مرکب با هم عوض کرد (ملاك تشخیص).

حروف ربط مستعمل دراینگونه ازهمزمانی کامل عبارت ازحرف ربطسادهٔی «که» و حرف ربط مرکب زمانی «وقتی (که)» میباشد.

الف. حرف ربط «که»– درخصوص منشاء تاریخی و مختصات گرامری حرف ربط سادهٔی «که» در بحثهای گذشته بتفصیل کافی صحبت شده است. بطور کلی حروف ربط ساده در هر زبانی و از جمله نیز در زبان فارسی بخودیخود قادر به بیان مناسبات مشخص وابستگی (سببی، زمانی، مقصدی، نتیجه‌ای...) نیستند. آنها حتی در داخل یکنوع مناسبات مشخص‌وابستگی نیز (مثلا مناسبات زمانی) میتوانند نمودار گونه‌های مختلفی از آن باشند. در همین بحث خواهیم دید که حرف ربط «که» بعنوان حرف ربط زمانی در انواع و گونه‌های مختلف از مناسبات زمانی مورد استعمال دارد. خلاصه آنکه این حرف ربط نمیتواند دربیان مناسبات زمانی نقشی برعهده بگیرد و این مناسبات با ابزار گرامری دیگر (از قبیل اشکال گرامری گزاره‌ها و ترتیب توالی فراکردها) و برخی عناصر لغوی (از قبیل وجود ظروف زمان معینی در داخل فراکرد پیرو) بیان میشوند و «که» تنها نمودار وابستگی گرامری فراکرد پیرو بفراکرد پایه است وبس. پیرامون وظایف ابزار گرامری و یـا عناصر لغوی در پـایین بتفصیل صحبت خواهـد شد. نکته‌ای کـه ذکرش در اینجا ضروری است اینست که در فارسی معاصر «کـه» هرگز نمیتواند در ابتدای جملهٔی مـرکب وابسته قرار گیرد (و این خود دلیل دیگری برآن است که دیگر این حرف ربط قادر به بیان هیچگونه مناسبات معنایی نیست) و چنانچه فراکرد پیرو زمانی قبل از فراکرد پایه بیاید و «که» نیز در آن بکار رفته باشد بناچار این حرف ربط باید در داخل فراکرد پیرو بکار رود، نه در ابتدای آن. درمثال:

– من **که** در دانشگاه تحصیل میکردم او کار میکرد

دیده میشود که حرف ربط «که» در داخل فـراکرد پیرو پس از «من» بکار رفته است. البته میتوان این حرف ربط را پس از «دانشگاه» هم آورد:

– من در دانشگاه **که** تحصیل میکردم...

همچنین ممکنست آنرا بین دو جزء فعل ترکیبی «تحصیل میکردم» ذکر کرد:

– من در دانشگاه تحصیل که میکردم...

قانون عمومی اینست که معمولا میتوان حرف ربط «که» را در داخل فراکرد پیرو زمانی تغییر مکان داد، ولی اینعمل در مـورد سایر فـراکردها امکانپذیر نخواهد بود و این خود یکی از معیارهای تشخیص فراکردهای پیرو زمانی فارسی است. برای روشن شدن فکر دو مثال سادهٔی زیر را میآوریم:

۱ـ صبح **که از خواب بیدار شدم** آفتاب دمیده بود...
۲ـ دیروز **که روز خوشی بود** بگردش رفتیم.

در مثال اول محسوسا با یك جملهی مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی سروکار داریم. دلیل آن اینست که اولا فراکرد پیرو (از خواب بیدار شدم...) مضمون تعیین‌کننده ندارد وثانیا میتوان بجای «که» از حرف ربط زمانی «وقتیکه» استفاده نمود (صبح وقتیکه از خواب بیدار شدم...) و ثالثا میتوان «که» را در داخل آن فراکرد با آزادی عمل نسبتا زیادی تغییر مکان داد:

ـ صبح که از خواب بیدار شدم...
ـ صبح از خواب که بیدار شدم...
ـ صبح از خواب بیدار که شدم...

اما در مثال دوم علاوه براینکه فراکرد پیرو مضمون توصیف‌کننده دارد (روز خوشی بود) تغییر محل «که» نیز در داخل آن مقدور نیست.

از تمامی آنچه گفته شد نتیجه میشود که **بطورکلی هروقت فراکرد پیرو زمانی با حرف ربط «که» بکار رود آن فراکرد معمولا در حالت پیش‌آیی خواهد بود و «که» نیز در داخل آن در محل مناسب قرار خواهد گرفت.**

ب. حرف ربط مرکب زمانی «وقتی (که)». در اینجا نیز لازم است قبلا مختصری پیرامون حروف ربط مرکب بطور کلی صحبت کرد. در داخل حروف ربط مرکب فارسی معمولا کلماتی وجود دارد که معنای لغوی آنها کم و بیش حفظ شده و بدین ترتیب علاوه بر آنکه بعنوان حرف ربط نقش بیان علائق وابستگی را برعهده دارند تا حدودی نیز میتوانند در تعیین مناسبات زمانی کمك نسبتا موثری بنمایند. بعنوان مثال دو حرف ربط مرکب زمانی «پس از آنکه» و «وقتی‌که» را در نظر میگیریم. در حرف ربط مرکب اولی وجود «پس‌از...» سبب میشود که تمامی حرف ربط مزبور نمودار انجام عمل مندرج در فراکرد پایه **پس‌از** انجام عمل مندرج در فراکرد پیرو زمانی باشد:

ـ پس از آنکه وارد کلاس شد بپرسشهای استاد پاسخ داد.

دیده میشود که عمل مندرج در فراکرد پایه (پاسخ دادن بپرسشهای استاد) پس از عمل مندرج در فراکرد پیرو زمانی (ورود بکلاس) رخ داده است و این استنباط تا حدود زیادی معلول استعمال حرف ربط «پس از آنکه» میباشد.

اما در مورد حرف ربط مرکب زمانی «وقتیکه» نمیشود چنین گفت. دلیل این امر آن است که اسم زمان «وقت» و نظایر لغوی آن مانند «زمان» و «هنگام» و «موقع» دارای مفهوم مجرد زمانی هستند نه مشخص (مانند «صبح» و «شب» و «ظهر» و «غروب» و...). اینست که حروف ربط مزبور قادر نیستند بدرك مناسبات مشخص زمانی کمك نمایند. بهمین دلیل است که حروف ربط «وقتیکه» و «زمانیکه» و «موقعیکه» و «هنگامیکه» در موارد زیادی بکار میروند و در هر مورد

برای تعیین مناسبات مشخص زمانی لازم است که از شکل گرامری گزاره‌ها و یا ترتیب توالی فراکردها و یا عناصر لغوی دیگر استمداد جست. در این باره نیز در موارد مختلف این بحث با ذکر تعداد کافی‌مثال توضیحات لازم داده خواهدشد.

نکته‌ی دیگری که در این مورد قابل ذکر است اینست که در فارسی معاصر حرف ربط مرکب زمانی «وقتی که» گاهی میتواند بصورت «وقتی» (بدون «که») نیز استعمال شود:

– «... پانزده بیست سال پیش وقتی که بشهر میآمد هنوز دروازه اینهمه ویران نشده بود.» (از«سخن»)

– «**وقتی** بچه بود و بمدرسه میرفت بچه‌های دیگر از دیدار او بیزار بودند.» (بزرگ علوی)

دلیل عدم و جود اختلاف بین دو شکل «وقتی که» و «وقتی» را نیز باید در معنای اسم «وقت» که از لحاظ لغوی یك اسم نمودار زمان مجرد است جستجو نمود. «وقتی» در همین شکل حاضر میتواند عامل بیان علائق زمانی گردد، زیرا «وقت» زمان مجرد است و نیاز بتوضیح دارد. «ی» نیز همان یای‌اشاره‌ی معروف است که همیشه در آخر اسم تعیین‌شونده همراه با «که» حرف ربط بکار میرود. چون یای اشاره و «که» مشایع دائمی گرامری یکدیگرند همینقدر که «وقتی» ذکر شد «که» خودبخود بعنوان حرف ربط مستتر در کنار آن جلوه‌گر خواهد بود.

حرف ربط زمانی «وقتی (که)» دارای مترادفات و نظایری مانند «زمانی‌که» و «موقعیکه» و «هنگامیکه» نیز میباشد و در فارسی کلاسیك با نظایر دیگری از آن مانند «آنگه که» و «بدانگه که» برخورد میشود:

– «**بدانگه** که بد سال پنجاه و هفت

جوان بودم و چون جوانی برفت...» (فردوسی)

در مورد این حرف ربط مرکب زمانی نیز حالت پیش‌آیی فراکرد پیرو زمانی حالت معمولی و عادی است.

باری، ملاك تشخیص ما در این گونه از همزمانی کامل اینست که در تمام مثالهای بالا با تغییر محل حرف ربط و ضمن تغییر محل دو فراکرد میتوان نوع آنها را هم عوض نمود.

آنچه بطور خلاصه از لحاظ مناسبات زمانی و شکل گرامری فراکردها و ترتیب توالی آنها در گونه‌ی یکم از همزمانی کامل میتوان گفت از اینقرار است:

۱)– حالات و اعمال مندرج در فراکردهای پایه و پیرو در مدت زمان مداومی بطور موازی جریان دارد.

۲)– توجه اساسی معطوف ادامه‌ی موازی این اعمال و حالات است، نه زمان آغاز و یا پایان آنها.

۳)– حروف ربط مستعمله در اینگونه از همزمانی کامل عبارت از «که» و

«وقتی(که)» و یا مترادفات آن میباشند.

٤)ـ فراکرد پیرو زمانی با حرف ربط «که» قانونا، و با حرف ربط «وقتی (که)» معمولا پیش از فراکرد پایه می‌آید (حالت پیش‌آیی).

٥)ـ گزاره‌های فراکردهای پایه و پیرو با گونه‌ی استمراری ماضی و گاهی نیز با شکل زمان حال نمودار عمل دائمی بیان میشوند.

٦)ـ با حفظ حرف ربط و یا با تبدیل آن بحرف ربط مترادف و تغییر مکان اجزاء میتوان فراکردها را عوض نمود (ملاك تشخیص).

گونه‌ی دوم از همزمانی کامل.

در اینجا نیز حالات و اعمال مندرج در دو فراکرد در زمان واحدی و بطور موازی ادامه دارند. لیکن در اینجا فرق اساسی اینست که حالت و عمل مندرج در فراکرد پایه مشروط و منوط بحالت و عمل مندرج در فراکرد پیرو زمانی است. بین آنها رابطه‌ی سببیت وجود دارد. معلوم میشود که طرح مناسبات زمانی گونه‌ی دوم نیز همان طرح: $\frac{>}{>}$ میباشد و اختلاف اساسی این‌گونه با گونه‌ی یکم در آنست که بعلت وجود رابطه‌ی سببیت بین دو فراکرد تبدیل آنها بهم ممکن نیست.

حروف ربط مستعمله در این گونه عبارتند از «که» و «تا» و «**چون**» و نیز حروف ربط مرکب زمانی «وقتی (که)» و نظایر آن، «هر وقت (که)» و «ضمن اینکه (آنکه)».

قبل از هر چیز باید توجه داشت که تنها بدلیل وجود همان رابطه‌ی سببیت است که دو حرف ربط ساده‌ی «تا» و «چون» (هر دو نمودار مفهوم سببیت) بر حروف ربط ساده افزوده شده‌اند.

و اینك شرح هریك از این حروف ربط.

الف. حرف ربط «که»ـ در اینمورد نیز طبق قانون عمومی فراکرد پیرو زمانی پیش از فراکرد پایه می‌آید (حالت پیش‌آیی) و چون «که» نمیتواند در ابتدای جمله‌ی مرکب بکار رود ناچار در داخل آن فراکرد پیرو زمانی و در محل مناسب استعمال میشود. در اینجا نیز گزاره‌های فراکردها باید بتوانند مفهوم ادامه و یا تکرار حرکات و اعمال و حالات را برسانند (گونه‌ی استمراری ماضی و یا شکل زمان حال نمودار دوام). چند مثال:

ـ «ولی هر تکه‌ی آنرا **که** میبرید نفرین و ناله میکرد...» (صادق‌هدایت)

ـ «با هم **که** بودیم احتیاج بحرف زدن نداشتیم.» (صادق‌هدایت)

ـ «گردنش را **که** بالا میگرفت جلوه‌ی غزالان سپید اندام بیابان را داشت.» (از «سخن»)

ـ «تو **که** اینجا نیستی بمن بد میگذرد.» (از «رنگین‌کمان»)

در مثالهای بالا میتوان بجای «که» از حرف ربط مرکب «وقتیکه» استفاده نمود. در سه مثال اول گزاره‌های فراکردها با گونه‌ی استمراری ماضی و در مثال چهارم با شکل زمان حال بیان شده است. در تمام مثالهای بالا عمل و حالت مندرج در فراکرد پایه همانا نتیجه‌ی عمل و حالت مندرج در فراکرد پیرو زمانی است. مضمون عمومی جملات مرکب بالا نشان میدهد که زمان و لحظه‌ی آغاز اعمال ابدا مورد توجه نیست و یگانه نکته‌ای که در نظر است اینست که ادامه‌ی موازی آنها بیان گردد. ضمنا در مثالهای بالا حرف ربط «که» در داخل فراکرد پیرو زمانی و پس از یکی از اعضای آن (باستثنای گزاره) ذکر شده است. در این مورد باید دقت کرد که حرف ربط «که» نمیتواند ضمن تغییر محل خود در داخل فراکرد پیرو در محلی قرار گیرد که احتمال اشتباه فراکرد پیرو زمانی با فراکرد پیرو تعیینی پیش آید. البته دراینمورد مضمون خود فراکرد پیرو نقش مهمی دارد، معهذا محل «که» نیز بی‌تأثیر نیست. در مثال:

- «(گلنار)... خیلی **که** تورودربایستی گیر میکرد دستمال کوچك ابریشمی درمیآورد و جلو چشمش میگرفت.» (صادق‌هدایت)

اگر حرف ربط «که» را بلافاصله پس از اسم خاص «گلنار» بیاوریم، چون اسامی خاص ضمن قبول فراکرد پیرو تعیینی نمیتوانند یای اشاره داشته باشند، اینست که احتمال اشتباه فراکرد پیرو زمانی با فراکرد پیرو تعیینی افزایش می‌یابد:

- گلنار که خیلی تورودربایستی گیر میکرد...

بآسانی دیده میشود که چون فراکرد پیرو مزبور (خیلی تورودربایستی گیر میکرد) از لحاظ مضمون خود نیز توصیف‌کننده است در این حالت بفراکرد پیرو تعیینی بسیار شبیه گردیده است. این است که نباید «که» را پس از اسم خاص «گلنار» آورد.

گفته شد که بیان گزاره‌ها با گونه‌ی استمراری ماضی عامل مهم تحقق‌پذیری این مناسبات است. معهذا در موارد نادری میتوان با گونه‌ی مطلق ماضی نیز برخورد کرد. در مثال:

- «من که این او پرا را **ساختم خواستم** آنچه رومان پوشکین احساسات لطیف دربردارد به موسیقی دربیاورم.» (صادق‌هدایت)

شباهت فراکرد پیرو بالا بفراکرد پیرو تعیینی بازهم محسوس است (بدلیل آنکه این فراکرد پس از جانشین شخصی «من» آمده و میدانیم که این جانشین نیز مانند اسامی خاص نمیتواند یای اشاره قبول کند)، ولی بررسی متن اثر صادق‌هدایت نشان میدهد که مقصود نویسنده بیان مناسبات زمانی بوده است، نه تعیینی. بآسانی میتوان بجای «که» حرف ربط زمانی «وقتیکه» را بکار برد. ضمنا از مضمون عمومی جمله‌ی مرکب آشکار میشود که مقصود صادق‌هدایت همانا اشاره بیك جریان‌مداوم میباشد. چایکوفسکی در تمام مدت ساختن اوپرای

خود مایل بوده است که احساسات لطیف موجود در رومان پوشکین را بموسیقی بیان نماید.

ب. حـــرف ربط سادهٔی «تــا»ــ بکار رفتن این حرف ربط در این‌گونه از همزمانی کامل در بدو نظر تا حدی غریب مینماید، زیرا این حـرف ربط معمولا نمودار حدود زمانی میباشد و در جاییکه حد وجود دارد صحبت از همزمانی کامل باین آسانیها منطقی بنظر نمیرسد. اما با توجه بنکات زیر دیده میشود که حرف ربط «تا» در اینگونه‌ی مورد نظر مـا تحت تأثیر شرایط و خصوصیات ویژه‌ای میتواند نمودار مناسبات همزمانی کامل گردد. این شرایط و خصوصیات عبارت از این است که اعمال مندرج در فراکردهای پایه و پیرو همیشه در شکل انکاری بیان میشوند. در این گونه از همزمانی چنین فکری مطرح است که تا عمل مندرج در فراکرد پیرو زمانی در حال تحقق نیافتن است عمل مندرج در فراکرد پایه نیز تحقق‌پذیر نیست. در ظاهر بنظر میرسد که با این تعبیر خودبخود عمل مندرج در فراکرد پیرو قبل از عمل مندرج در فراکرد پایه رخ میدهد و بنابراین مناسبات زمانی موجود در اینجا همانا مناسبات توالی زمانی خواهد بود. امـا در حقیقت چنین نیست. برای روشن شدن مطلب یك مثال بیاوریم:

ــ «هـر روز تـا از مصاحبت او دیـده را **روشن نمیساخت** بکار دیگـری **نمیپرداخت.**» (از «سخن»)

در این مثال تحقق‌پذیری عمل مندرج درفراکرد پایه (پرداختن بکار) مشروط بتحقق‌پذیری عمل مندرج در فراکرد پیرو (روشن ساختن دیـده از مصاحبت) میباشد. با این تعبیر معلوم است که عمل «روشن ساختن دیده» حتما و مسلما قبل از عمل «پرداختن بکار» انجام میشده است. منطقا هم همینطور است، ولی این گونه تعبیر و تفسیر منطقی در تحلیلهای گرامری مدتها است که دیگر مجاز شمرده نمیشود. در گرامر باید اصل پدیده و رویداد زبانی (نه منطقی) بهمان شکل موجود منظور گردد و ملاك سنجش قرار گیرد. باید از تعبیر وتفسیر منطقی خودداری کـرد (فرق اصلی منطق و گـرامر نیز در همین است). انسان منطقا همیشه بمثبت توجه میکند و پس از شنیدن یك خبر از رویداد انکاری فورامتوجه شکل تصدیقی آن میگردد. اما در گرامر لازم است که مصالح زبانی را همانطورکه شکل گرفته‌اند مورد تحلیل قرار داد. گفتیم که شرط اصلی و خصوصیت عمده‌ی استعمال «تا» در اینگونه از همزمانی اینست که هر دو گـزاره در شکل انکاری بیان شوند. ضمنا این نکته را هم باید تذکر داد که اگر عملیات دو فراکرد مربوط بگذشته باشد گزاره‌ی هر دو فراکرد با گونه‌ی استمراری ماضی و اگر هم عملها مربوط بآینده باشد گزاره‌ی فراکرد اولی (پیرو) با آئوریست و گزاره‌ی فراکرد دومی (پایه) با مضارع یا مستقبل بیان خواهد شد. در مثال بالا دیده میشود که رویداد زبانی بصورت یك عمل انکاری خودنمایی میکند و همین دو شکل انکاری

گزاره‌ها هستند که باید مورد تحلیل و سنجش قرار گیرند. در مثال بالا هر روز در تمام مدتی که هنوز از مصاحبت «او» دیده را روشن نساخته بود در همان مدت نیز بکار دیگری نمیپرداخت. این دو رویداد منفی هر روز در مدت زمان معینی بموازات هم ادامه داشته‌اند و همان ادامه و توازی است که باید مورد توجه قرار گیرد. بنابراین جمله‌ی مزبور نیز مشمول طرح عمومی ⇄ میگردد. راست است که اگر رویدادهای مثبت (روشن ساختن دیده و پرداختن بکار) منظور گردد اولی مقدم بر دومی میگردد و توالی زمانی حاصل میشود، ولی در مثال بالا چنین مسئله‌ای از لحاظ گرامری مطرح نیست. **در این مثال صحبت از مراحل قبل از تحقق‌پذیری این دو رویداد در میان است.**

در مثالهای زیر نیز همین وضعیت حکمفرما است، منتها رویدادهای انکاری مندرج در فراکردها مربوط بآینده هستند:

- «این پیر سگ تا انتقامش را از من نگیرد ول‌کن نیست.» (از «سخن»)
- «تا سبیلشان چرب‌نشودبیلی بزمین هیچ‌مسلمانی‌نمیزنند. (صادق‌هدایت)
- «خوب، تا همچین نباشه که پول جمع نمیشه.» (صادق‌هدایت)

بازهم دیده میشود که میتوان در مثالهای بالا استدلال قبلی را تکرار کرد و گفت که مثلا تا «انتقام نگرفتن» ادامه داشته باشد «دست برنداشتن» و «ول‌کن معامله نبودن» هم ادامه خواهد داشت و یا آنکه‌تا «چرب نشدن‌سبیل» ادامه‌داشته باشد «بیل نزدن بزمین مسلمان» هم ادامه خواهد یافت.

گاهی نیز «تا» در مشایعت «که» و بصورت «تاکه» درمی‌آید که‌البته استعمال «که» چندان ضرورتی ندارد:

- «**تاکه** متاع علم خریدار نیابد راه ترقی و تکامل را نخواهد پیمود.» (از «سخن»)

بدیهی است که اگر در ترکیب گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی فعل کمکی «داشتن» شرکت داشته باشد شکل آئوریست آن را ماضی التزامی عوض خواهد کرد:

- «در این مملکت تا آدم اقتدار و زور نداشته باشد هیچ کاری را نمیتواند از پیش ببرد.» (جمال‌زاده)

ب. حرف ربط «چون» («چو»)- این حرف ربط اساسا حرف ربط سببی است. معهذا گاهی جانشین «وقتیکه» گردیده جزء حروف ربط زمانی میشود. از خصوصیات این حرف ربط اینست که بعنوان حرف ربط زمانی منحصرا در زبان ادبی بکار میرود و در زبان محاوره با آن برخورد نمیشود. در زبان محاوره «چون» همیشه یك حرف ربط سببی است نه زمانی. در زبان ادبی حرف ربط «چون» هم برای بیان مناسبات همزمانی و هم برای بیان مناسبات توالی زمانی بکار میرود. «چون» بعنوان حرف ربط زمانی غالبا در

ابتدای فراکرد پیرو زمانی و گاهی نیز در داخل آن قرار گرفته و خود فراکرد پیرو زمانی نیز معمولا در حالت پیش‌آیی استعمال میشود. باحتمال قوی یکی از وجوه تمایز «چون» زمانی از «چون» سببی نیز باید همین باشد که فراکرد پیرو زمانی با «چون» معمولا قبل از فراکرد پایه می‌آید و حال آنکه فراکرد پیرو سببی با «چون» میتواند هم در حالت پیش‌آیی و هم در حالت پس‌آیی بکار رود.

گزاره‌های فراکردها در اینمورد نیز همان خصوصیت عمومی مربوط بهمزمانی کامل را دارند، یعنی آنکه این گزاره‌ها در گونه‌ی استمراری ماضی و یا شکل زمان حال نمودار دوام میآیند:

– «آواز چو **میخواندم** سوز تو بسازم **بود**
پرواز **چو میکردم** تو بال و پرم **بودی**.» (صادق‌سرمد)

– «**چو بودم جوان بر ترم داشتی**
به‌پیری مرا خوار بگذاشتی.» (فردوسی)

در دو مثال بالا اشکال «بود» و «بودی» و «بودم» و «داشتی» در شکل گونه‌ی مطلق ماضی نمودار گونه استمراری میباشند و در این خصوص قبلا توضیح داده‌ایم.

قطعه شعر زیر از این لحاظ بسیار جالب است:

– «چون زلف دایه بررخ من **میریخت**
از آن نسیم موی تو **می‌آمد**.
برق نگاه من چو بر او **میتافت**
از سوی او بسوی تو **می‌آمد**.
شبها چو قصه‌های کهن **میگفت**
در گوش من صدای تو **می‌آمد**.
چون تار موی از سر خود **میکند**
گویی که تار موی ترا **می‌چید**.» (فریدون‌توللی)

بدیهی است که در اینمورد تعویض فراکردها با یکدیگر مقدور نیست.

زمان گزاره‌ی فراکرد پایه گاهی با مضارع و حتی آئوریست هم میتواند بیان شود:

– «چون دوست **روی** کند آفتاب است که **میتابد** و چون **بجنبد** سرواست که **میخرامد**.» (از «سخن»)

– «زمانه پندی آزاده وار داد مرا
زمانه را چو نکو **بنگری** همه **پند است**». (رودکی)

فقط ضرورت شعری است که گاهی میتواند اینگونه فراکردهای پیرو زمانی (با «چون») را در حالت پس‌آیی:

– «نیمه شب از خواب ناز دیده **گشودی**
چون بشنیدی صدای گریه‌ی فرزند.» (ابوتراب جلی)

و زمانی نیز در حالت میان‌آیی بیاورد:

– «گلگون گردد، **چو روی شویی**، همه جو
مشکین گردد، **چو موفشانی**، همه کو». (رودکی)

بیت بالا در اصل چنین بوده است:

– چون روی بشویی همه‌ی جوی گلگون میگردد و چون موی بیفشانی همه‌ی کوی مشکین میشود.

گفتیم کـه «چـون» حـاوی مفهوم سببیت است و هنگامیکه این مفهوم در فراکردهای پیرو زمانی بطرز بارزتری احساس شود طبعا فراکردهای پیرو زمانی بفراکردهای پیرو سببی نزدیك و مشابه میگردند:

– «فهم سخن **چون نکند مستمع**
قوت طبع از متکلم مجوی. (سعدی)

– «**چو خواهی کسی راهمی کردمه**
بزرگیش جز پایه پایه مده.» (اسدی طوسی)

با کمی دقت میتوان فهمید که در دو بیت بالا میتوان فراکردهای پیرو را بعنوان فراکردهای پیرو سببی در نظر گرفت.

ت. حرف ربط «وقتی (که)» و نظایر آن– در مورد حرف ربط مرکب «وقتی (که)» و مشخصات گرامری آن قبلا در گونه‌ی یکم از همزمـانی کـامل صحبت شد و در اینجا تکرار نمیشود. گزاره‌های فراکردهای پایه و پیرو نیز دراین مورد بوسیله‌ی گونه‌ی استمراری ماضی و یا شکل زمانحال نمودار دوام بیان میشود. در این مورد نیز معمولا فراکرد پیرو زمانی مقدم بـرفراکرد پایه ذکـر میشود. رویهمرفته درمورد این‌حرف ربط بین این‌گونه‌وگونه‌ی یکم‌فرق محسوسی‌نیست:

– «... و قتی در کافه ویولون میزد بـا احساسات مـردم بـازی میکرد.» (صادق‌هدایت)

– «وقتیکه نویسنده (صادق‌هدایت – ا. ش.) از زبان خودش سخن میگوید سبکی ساده، محکم و بی‌تکلیف دارد.» (از «سخن»)

شاید در بادی نظر بین جملات بالا و جملات گونه‌ی یکم فرقی بچشم‌نخورد، ولی توجه بیشتر بمعنا وجود رابطه‌ی سببیت را بین آنها میرساند وملاك سنجش حساس و دقیقی که پیشنهاد شده است این فرق را بخوبی نمایان میسازد، بدین معنی که تبدیل فراکردها بیکدیگر ممکن نیست. هرکس میتواند در دو مثال بالا محل فراکردها را عوض کند و حروف ربط را در ابتدای جمله‌ی مرکب نگاهدارد و فورا مشاهده کند که جملات مرکب دیگری با مضامین متفاوت بدست می‌آیند.

وقتیکه گزاره‌ی‌فراکردپیروزمانی‌باشکل‌زمان‌حال‌نمودار‌دوام بیان‌شودگزاره‌ی

فراکرد پایه نیز میتواند با وجه امری بیاید:

ــ «وقتی که از تو چیزی **نمیپرسند ساکت باش!**» (از «پیام نو»)

ممکن هم هست که در این حالت فراکرد پایه بصورت یك جملهی پرسشی ریتوریك درآید:

ــ «وقتی پول ندارم **دیگر چه کاری میتوانم بکنم؟**» (از «سخن»)

ث. حرف ربط «هر وقت (که)»ــ خصوصیت این حرف ربط اینست که بعلت وجود کنایهی «هر» در ترکیب آن مفهوم تکرار عمل از آن استنباط میشود و در جملاتی که حالات واعمال مندرج در آنها بنوبه ومکرراً درگذشته صورت گرفته باشد این حرف ربط برای بیان مناسبات همزمانی کامل بکارمیرود. **اما باید متوجه بود که حرف ربط «هروقت که» خصوصیت بیان عمل مکرر را فقط در زمان گذشته بخوبی از خود بروز میدهد** و چنانچه این حرف ربط در فراکرد پیرو زمانیای بکار رود که در آن از عمل آینده صحبت در میان باشد دیگر مفهوم تکرار عمل را نخواهد داشت و مفهوم شرط در جملهی مرکب قوت میگیرد (در این صورت گزارهی فراکرد پیرو زمانی نیز با آئوریست بیان خواهد شد و دیگر مناسبات همزمانی کامل وجود نخواهد داشت).

اما اگر کلمهی «گاه» را بعنوان مترادف لفظی کلمهی «وقت» بکار بریم حرف ربط «هرگاه (که)» بدست میآید که هرچند در زبان معاصر تاجیکی بعنوان حرف ربط زمانی مورد استعمال بیشتری دارد، ولی در فارسی معاصر کمتر با آن برخورد میشود. در شکل «هرگاه» نیز بیشتر حرف ربط شرطی است نه زمانی.

در مورد این حرف ربط نیز فراکرد پیرو زمانی معمولا پیش از فراکرد پایه میآید (پیشآیی) و بعلت وجود رابطهی سببیت بین دو فراکرد تبدیل آنها بیکدیگر ممکن نیست:

ــ «هر وقت هم گزارش بمسجد **میافتاد** دستوضویی **میگرفت** و یك نماز محض رضای **خدا میگذاشت.**» (صادق‌هدایت)

ــ «هر وقت که در باغ سایهی زنی را **میدید** گمان **میکرد** همان دختری است که او را میشناخت.» (صادق‌هدایت)

گاهی نیز ادات تأکید «هم» بین دو قسمت حرف ربط مرکب بالا فاصله میشود:

ــ «**هر وقت هم** که اشتباه مینمود از رو نمیرفت...» (صادق‌هدایت)

ــ «**هر وقت هم** که نوبت سواری دادن او بود خیلی بسادگی میایستاد تا صغری خود را آماده کند و «اسب» بشود.» (از «دختر رعیت»)

چ. حرف ربط «ضمن اینکه (آنکه)»ــ این حرف ربط از لحاظ معنای لغوی خود (کلمهی «ضمن» در جزء اول) برای بیان مناسبات همزمانی کامل بسیار مناسب است. گزارههای فراکردها با گونهی استمراری ماضی و یا شکل زمان

حال نمودار عمل دائمی بیان میشود. در اینجا نیز معمولا حالت پیش‌آیی وجود دارد و خود حرف ربط نیز غالبا در ابتدای فراکرد پیرو و گاهی نیز در داخل آن قرار میگیرد:

ـ او ضمن آنکه **درس میخواند کار هم میکرد.**

در اینجا نیز تبدیل فراکردها بیکدیگر ممکن نیست.

بطور خلاصه خصوصیات عمومی این‌گونه از همزمانی کامل را میتوان چنین بیان نمود:

۱)ـ حالات و اعمال مندرج در دو فراکرد بطور موازی ادامه دارند.

۲)ـ بین مضمون دو فراکرد رابطه‌ی سببیت بطرزی کم و بیش محسوس خودنمایی میکند.

۳)ـ فراکرد پیرو زمانی معمولا قبل از فراکرد پایه و گاهی نیز در داخل آن می‌آید.

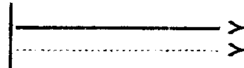
٤)ـ گزاره‌ی فراکردها با گونه‌ی استمراری ماضی و یا زمان حال نمودار دوام عمل بیان میشود.

٥)ـ حروف ربط مستعمله دراینگونه عبارتنداز: که، چون (چو)، وقتی(که) و نظایر آن، هروقت (که)، ضمن اینکه (آنکه).

٦)ـ تبدیل فراکردها بیکدیگر ممکن نیست.

گونه‌ی سوم از همزمانی کامل.

در اینجا نیز همزمانی کامل وجود دارد، اعمال و حالات مندرج در دو فراکرد بطور موازی ادامه دارند. اما در این گونه برخلاف دو گونه‌ی قبلی شروع اعمال در لحظه‌ی معینی مورد توجه خاص است و لازم است که ابزار گرامری و عناصر لغوی نیز بافاده‌ی این مقصود کمك نمایند و شروع اعمال در لحظه‌ی واحد کاملا چشمگیر و محسوس باشد. طرح زمانی این‌گونه از جملات را میتوان چنین ترسیم کرد:



در این گونه از همزمانی کامل اگر رویداد مندرج در فراکرد پایه را رویداد عمده و اصلی فرض کنیم (البته فقط فرض، زیرا ممکنست حقیقتا چنین نباشد) فراکرد پیرو بپرسش «از کی؟» و «از چه وقت؟» پاسخ خواهد داد. خصوصیت مشترك تمام جملات واقعه در این گونه عبارت از آنست که تبدیل فراکردها بیکدیگر امکان‌پذیر نیست.

این گونه از همزمانی کامل از لحاظ زیادی تعداد حروف ربط و اشکال گرامری گزاره‌ها هم جالبتر از دوگونه‌ی اولی است. در بین حروف ربط مستعمله در این‌گونه حرف ربط مرکب «از وقتی (که)» بیش از دیگر حروف ربط نمودار

مناسبات زمانی ویژه‌ی این‌گونه میباشد و باصطلاح حرف ربط مشخصه‌ی این گونه از همزمانی میباشد و بهمین دلیل نیز بررسی خود را از این حرف ربط آغاز میکنیم.

الف- حرف ربط «از وقتی (که)» و مترادفات لفظی-گرامری آن- معنای جزء اول این حرف ربط (و بویژه وجود سرافزوده‌ی «از» در ابتدای آن) آنرا پیش از دیگر حروف ربط برای بیان مناسبات همزمانی مورد نظر ما مناسب ساخته است و در حقیقت میتوان گفت که حرف ربط ویژه‌ی این‌گونه از جملات میباشد. میدانیم که هرگاه بعد از سرافزوده‌ی «از» اسامی زمان و مکان و یا ظروف زمان و مکان بیایند سرافزوده‌ی «از» بصورت سرافزوده‌ی آغازی درمی‌آید، یعنی نشان میدهد که عمل از چه نقطه‌ای و یا از چه لحظه‌ای آغاز گردیده است (میگردد). در مورد این حرف ربط نیز چنین است و حرف ربط مزبور (البته بکمك دیگر ابزار گرامری و بویژه بکمك زمان و وجه گزاره‌های فراکردها) نشان میدهد که رویدادهای مندرجه در دو فراکرد در لحظه‌ی واحدی آغاز گردیده‌اند و این درست همان است که برای ما لازم است. در اینجا زمان خاتمه‌ی عمل نشان داده نمیشود و منظور نظر هم نیست. بدیهی است که زمان گزاره‌های دو فراکرد در بیان مناسبات زمانی همیشه نقش بسیار مهمی برعهده دارد، معهذا چون در این گونه از همزمانی کامل فقط آغاز اعمال در لحظه‌ی واحدی در درجه‌ی اول مورد توجه است، اینست که ادامه‌ی موازی آنها بخودی خود و بآسانی میتواند از متن استنباط گردد.

در این گونه از همزمانی کامل گزاره‌های فراکردها اساسا با گونه‌ی استمراری و یا مقدم ماضی و یا شکل زمان حال نمودار دوام عمل بیان میشود و این اشکال با زمان عمومی جمله‌ی مرکب بستگی کامل دارند. یك مثال ساده بیاوریم و سعی کنیم ازمنه‌ی گزاره‌ها را در حدود امکان و در چهارچوب موازین جاری زبان فارسی تغییر دهیم:

- از همان وقتی که **تحصیل میکرد کار هم میکرد.**
- از وقتی که **شروع بتحصیل کرد کار هم میکرد.**
- از وقتی که **تحصیل کرده کار هم کرده.**
- از وقتی که **تحصیل میکند کار هم میکند.**

دیده میشود که تنها عامل اثرکننده در بیان مناسبات زمانی گزاره‌ها همانا زمان عمومی جمله‌ی مرکب است و شرط دیگر نیز آن است که ادامه‌ی موازی اعمال نشان داده شود. اما گاهی بقدری توجه معطوف وحدت آغاز عمل است که ممکن است بادامه‌ی آنها چندان توجهی هم نشود و هردو عمل بصورت اعمال غیر مداوم جلوه کنند. در این صورت ممکنست که گزاره‌ها در گونه‌ی مطلق ماضی هم بیایند:

ـ «... از وقتی نامه‌ها **رسید**... روابط دخترش با او **سرد ترشد.**» (بزرگ علوی)

دقت مختصری در مثال بالا نشان میدهد که علیرغم بیان هر دو گزاره با گونه‌ی مطلق ماضی بازهم میتوان طرح مناسبات زمانی را در مثال بالا اینطور ترسیم کرد: ⪪ و این همان طرح عمومی این‌گونه از همزمانی کامل میباشد.

در اینجا نیز فراکرد پیرو زمانی معمولا قبل از فراکرد پایه می‌آید، حرف ربط نیز در ابتدای فراکرد پیرو زمانی و گاهی نیز در داخل آن بکار میرود. خود فراکرد پیرو نیز گاهی میتواند در داخل فراکرد پایه (میان‌آیی) بیاید: درمثال:

ـ «از وقتیکه نرخ حمام بالا رفته بود **حاجی دیربدیر حمام میرفت.**» (صادق‌هدایت)

بآسانی میتوان نهاد فراکرد پایه («حاجی») را قبل از فراکرد پیرو بصورت:

ـ حاجی از وقتیکه نرخ حمام بالا رفته بود **دیربدیر حمام میرفت**

درآورد و با این ترتیب فراکرد پیرو را در حالت میان‌آیی بکار برد.

ب ـ حرف ربط «همینکه» و مترادفات آن «بمحض اینکه» و «بمجرد اینکه».

در مورد این دسته از حروف ربط مرکب فارسی لازم است قدری بتفصیل صحبت شود. ترکیب صرفی ایندسته از حروف ربط چنین است: هم + این + که..... بمجرد + این + که... بمحض + این + که... اما برخلاف دیگر حروف ربط مرکب فارسی که گفتیم جزء یکم آنها با معنای لغوی خود تاحدی به بیان مناسبات زمانی کمك میکند در این دسته از حروف ربط مرکب فارسی جزء یکم تا حدود زیادی معنای لغوی خود را از دست داده و باصطلاح لکسیکالیزه شده و با این ترتیب معنای لغوی جزء یکم این حروف ربط نمیتواند کمك چندانی به بیان مناسبات زمانی بنماید. این است که باید ضمن تذکر آنکه هر سه حرف ربط بالا نمودار توالی فوری و حتی آنی عمل مندرج در فراکرد پایه پس از عمل مندرج در فراکرد پیرو میباشند خاطرنشان ساخت که مناسبات مشخص زمانی بین دو فراکرد از روی اشکال گرامری گزاره‌ها و بویژه از روی زمان گزاره‌ها معین میگردد. البته باید این نکته را هم یادآور شد که «همینکه» در زبان محاوره استعمال بسیار محدودی دارد:

ـ «بمحض اینکه چشمش **بهم میرفت** خر و پف او تمام فضای اطاق را پر **میکرد.**» (صادق‌هدایت)

باری، چیزیکه مسلم است اینکه هر سه حرف ربط دارای این خصوصیت ویژه هستند که بخودی خود نمودار شروع فوری و آنی عمل میباشند و بهرحال مفهوم فوریت از آنها استنباط میشود. بیان مشخص مناسبات زمانی نیز مربوط بشکل گرامری گزاره‌ها است. اگر شکل گرامری گزاره‌ها نمودار ادامه یا تکرار عمل و حالت باشد این حروف ربط میتوانند نمودار آغاز تقریبا همزمان دوعمل

و بعد نیز نمودار ادامه‌ی همزمـان آنها گردند. در گـونه‌ی مورد نظر مـا باید گزاره‌های فراکردها با گونه‌ی استمراری ماضی و یا زمـان حـال بیان شود د راینجا نیز فراکرد پیرو زمانی معمولا در حالت پیش‌آیی و گاهی نیز میان‌آیی قرار میگیرد. تعویض فراکردها نیز ممکن نیست.

چند مثال زیر برای اثبات مدعا کافی است:

ـ «همینکه **شیر مست میشد** بدنش گرم و راحت **میشد.**» (صادق‌هدایت)

ـ «بمحض اینکه نسیمی **میوزید** این صداهای‌ضعیف در خش‌خش خیال‌انگیز برگهای درختان غرق و محو میگردید.» (از «پیام نو»)

ـ «... و بمجرد اینکه بکسی **میرسید** که کلاه پهلوی داشت چوب را بتمام قوت باو **میزد** و کلاه را از سرش **میربود** و آنرا **چاك میداد.**» (از «سخن»)

در هر سه مثال بالا گزاره‌ها با گونه‌ی استمراری ماضی آمده‌اند. درمثال:

ـ «(پیکاسو)... بمحض اینکه پایش را از خانه **بیرون میگذارد** هرچه که پیدا میکند بکارگاهش **میآورد** و در آنجا آن چیز بیمقدار و بـی‌اهمیت را بمقام شامخ چیزی که بدرد بخورد **بالا میبرد.**» (از «سخن»)

نیز گزاره‌ها با شکل زمان حال نمودار عمل دائمی و همیشگی بیان شده است.

از جالب توجه‌ترین نمونه‌های این گونه از همزمانی کامل این است که در فارسی کلاسیك گاهی شروع فوری دو رویداد بکمك دو جانشین اشاره‌ای مزدوج «... همان و... همان» بیان میشود:

ـ «دهان باز کردن **همان** بود **و** افتادن **همان.**» (از «کلیله و دمنه»)

پـ حرف ربط «تا». در فارسی معاصر حرف ربط «تا» نیز مانند «که» در اثر ناچیزی و یا اختصار شکل صرفی خودحاوی مضمون گرامری غنی وسرشاری میباشد. این حرف ربط گاهی شروع فوری و آنی حرکت را میرساند (در معنای «همینکه») و گاهی نیز حد نهائی عمل را نشان میدهد (درمعنای «تاوقتیکه») و بهرحال یکی ازدوحد آغازوپایان عمل رامیرساند وحاکی‌مفهوم‌حدودزمانی‌است.در گونه‌ی همزمانی کامل مورد نظر ما این حرف ربط در فارسی کلاسیك و معاصر دارای معانی اندك متفاوتی میباشد. در فارسی کلاسیك و در شعر «تا» در حالات معینی در معنای «از وقتیکه» بکار میرفته‌است که درفارسی معاصر بندرت میتوان برای آن نظایری یافت:

ـ «و **تا** آن خداونـــد (سلطان محمود ـ ا. ش.) برفته است این خداونـــد (سلطان محمـود) هیچ نیاسوده است و نمد اسبش خشك نشده است.» (تاریخ بیهقی)

ـ «... **تا** از بلا و ستم دیلمان رسته‌ایم... در خواب امن غنوده‌ایم (همانجا)

ـ «عالم رازیر وزبرکرده‌ای **تـا** تویی‌آخر چه‌هنرکرده‌ای؟» (نظامی‌گنجوی)

دیده میشود که در مثالهای بالا «تا» را با «از وقتیکه» میتوان عوض نمود.

در این مورد حرف ربط «تا» معمولا در ابتدای فراکرد پیرو زمانی قرار میگیرد و خود فراکرد پیرو نیز در حالت پیش‌آیی میآید. فراکردها نیز قابل تعویض باهم نیستند.

ولی در فارسی کنونی حرف ربط مزبور غالبا در مناسبات زمانی مورد نظر ما در معنای «همینکه» بکار میرود. این معنا با معنای «از وقتیکه» تفاوتی روشن دارد و آن اینست که در اینجا مفهوم سرعت و فوریت عمل آشکار است.

گزاره‌های فراکردها با گونه‌ی استمراری ماضی:

ـ «تا وارد خانه میشد شلاق را **میکشید** بجان زرین کلاه و او را خوب شلاقی **میکرد**.» (صادق‌هدایت)

یا شکل زمان حال:

ـ «تا **میخواهد** آنرا بگیرد باز **لیز میخورد** و از چنگش فرار میکند و **ناپدید میشود**.» (جمال‌زاده)

با گونه‌ی مطلق ماضی بیان میشود:

ـ «تا ما بسر کوی تو **آرام گرفتیم**
اندر صف دلسوختگان **نام گرفتیم**.
در آتش تیمار تو تا **سوخته گشتیم**
در کنج خرابات می **خام گرفتیم**.» (سنائی)

بآسانی دیده میشود که در شعر سنائی میتوان بجای گونه‌ی مطلق ماضی از گونه‌ی نقلی آن نیز استفاده نمود.

در اینمورد نیز معمولا فراکرد پیرو زمانی قبل از فراکرد پایه (حالت پیش‌آیی) می‌آید. حرف ربط نیز غالبا و عادتا قبل از فراکرد پیرو ذکر میشود.

ت ـ حرف ربط «که» ـ استعمال حرف ربط «که» در این‌گونه از همزمانی کامل ما را وادار میسازد که در تعیین نوع فراکرد پیرو دقت بیشتری بعمل آوریم. دیده شد که در دو گونه‌ی اول از همزمانی کامل نیز «که» در داخل فراکرد پیرو زمانی (که خود نیز در حالت پیش‌آیی بود) بکار میرفت. اما در اینجا «که» در انتهای فراکرد پیرو زمانی و بعبارت دیگر در فصل مشترك دو فراکرد بکار میرود و بهمین دلیل است که اولا ممکن است اصولا در تشخیص دو فراکرد دچار اشتباه شویم و ثانیا نیز ممکن است که فراکرد پیرو زمانی با فراکرد پیرو نهادی شباهت فراوانی پیدا کند و بکار بردن ملاك تشخیص جداگانه‌ای را الزام نماید. برای روشنتر شدن فکر بازهم بهتر است چند مثال ذکر کنیم و براساس همان مثالها که مطمئن‌ترین معیار سنجش هستند بحث خود را ادامه دهیم:

۱ـ «**همین وقت بود** که ایوان ایوانویچ حکایتش را شروع کرد.» (صادق‌هدایت)

۲ـ «**در بحبوحه‌ی جنگ اول بین‌الملل بود** که من در دانشگاه وین بیاد

گرفتن فارسی مشغول شدم» («سخن»)

۳ـ «(رامبراند)... **بیست و یك ساله بود** که توجه گروهی از هنردوستان را بخود جلب کرد. (از «سخن»)

۴ـ «**سیزده سال است امسال و فزون خواهد بود**
که من، ای شاه، بدین درگه معمور درم.» (فرخی سیستانی)

شاید در بادی نظر کمترین فرقی بین چهار جمله‌ی مرکب بالا بنظر نرسد. در هر چهار جمله «که» بین دو فراکرد قرار گرفته و درهر چهار جمله نیز فراکرد نخستین دارای مضمون زمانی میباشد. اما تحلیل زیر نشان میدهد که جملات ۱ و ۲ مربوط بفراکردهای پیرو نهادی و جملات ۳ و ٤ مربوط بفراکردهای پیرو زمانی میباشند. ملاك انتقال حرف ربط «که» بداخل جزء نخستین در هر چهار مثال بالا نمیتواند صددرصد پاسخ قطعی مسئله را بدهد، زیرا این انتقال در مثالهای ۱ و ۲ و ٤ ممکن نیست و فقط در مثال ۳ مقدور است (... بیست و یك ساله که بود...). بنابراین از همین‌جا انتساب مثال ۳ بفراکردهای پیرو زمانی مسلم میگردد. حال باید ملاك دیگری را بعنوان ملاك کمکی بکار برد. بیاییم و جزء دوم مثالهای بالا را بترکیبهای مصدری و یا اسم مصدری (مترادفات نحوی) تبدیل نماییم و آنها را بعنوان نهاد در محل مناسب از جزء نخستین بکار بریم. اگر فراکرهای پیرو مزبور حقیقتا فراکردهای پیرو نهادی باشند باید موازین زبانی برهم نخورد و معنا نیز دچار تحریف نگردد:

۱ـ (موقع) شروع حکایت ایوان ایوانویچ همین وقت بود.

۲ـ (موقع) اشتغال من بیادگرفتن زبان فارسی... دربحبوحه‌ی جنگ..بود.

۳ـ (موقع) جلب توجه گروهی از هنردوستان... (رامبراند) بیست و یك ساله بود.

٤ـ (موقع) خدمت من در این درگاه... سیزده سال واندی هم بیشتر است.

دیده میشود که با تطبیث این ملاك جدید نیز بین مثالهای ۱ و ۲ و ۳ ازیك طرف و مثال ٤ از طرف دیگر فرق بوجود می‌آید.

با این ترتیب ما در برابر وضع عجیبی قرار میگیریم: با تطبیق یك ملاك مثال ۳ از دیگر مثالها متمایز میگردد و با تطبیق ملاك دیگر مثال ٤ متفاوت از دیگران جلوه میکند. اما در هر حال و در هر دو سنجش جملات ۱ و ۲ در کنار یکدیگر قرار میگیرند و خصوصیات مشترکی از خود بروز میدهند. این مسئله نمیتواند ما را به نتیجه‌گیری نهایی رهنمون نباشد. باید نتیجه گرفت که بهرحال مثالهای ۱ و ۲ از لحاظ فراکردهای پیرو خود از یك نوع هستند. حقیقتا نیز چنین است. تعویض نوع آنها نیز ضمن تطبیق ملاك دوم آسان میشود: چون در هر دو مثال ترکیب مصدری حاصله از تبدیل فراکردها میتواند در محل نهاد فراکرد اول بکار رود، پس باید نتیجه گرفت که مثالهای ۱ و ۲ مربوط به جملات مرکب

وابسته با فراگردهای پیرو نهادی میباشند. اما در مثال ۳، چنانچه دیدیم، انتقال «که» بداخل جزء نخستین امکان‌پذیر بود. پس معلوم میشود که دراینجا جزء اول یك فراگرد پیرو زمانی است نه جزء دوم، یعنی قرار دادن مضمون جزء دوم در محل نهاد جزء اول اصولا بیمورد است، زیرا جزء مزبور خود دارای نهاد میباشد (رامبراند). دلیل دیگر این مدعا نیز آنست که در همان مثال سوم میتوان بجای «که» ازحرف ربط‌زمانی «موقعیکه»درجزء اول‌استفاده‌نمود:موقعیکه (رامبراند)... بیست و یکساله بود توجه گروهی را... جلب کرد.

حال باید دید چه تفاوتی بین مثالهای ۳ و ٤ وجود دارد و چرا آنها از لحاظ تطبیق ملاك انتقال حرف ربط «که» خصوصیات مشترکی از خود بروز نمیدهند. بارها گفته‌ایم که فقط میتوان «که» را بداخل فراکرد **پیرو** زمانی برد، نه بداخل فراکرد پایه. اگر نمیتوان در مثال چهارم «که» را بداخل جزء اول برد علامت آنست که جزء اول فراکرد پایه است نه پیرو زمانی. از طرف دیگر نیز میدانیم که اشکال گرامری گزاره‌ها یکی از ابزارهای مهم برای بیان علایق وابستگی هستند. برای حل مشکل بالا باید ببررسی همین ابزار متوسل شد و دلیل اختلاف مثالهای ۳ و ٤ را در شکل گزاره‌ها جستجو نمود. در مثال ۳ گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی (جزء یکم) در گونه‌ی استمراری ماضی فعل پایای «بودن» است و گزاره‌ی فراکرد پایه («جلب کرد») در گونه‌ی مطلق ماضی و بنابراین مناسبات زمانی آنها مناسبات همزمانی غیر کامل است و طرح آن نیز چنین‌است:

|
۷
.... >

و حال آنکه در مثال ٤ گزاره‌ی هر دو فراکرد در گونه‌ی مضارع است و بنابراین مناسبات زمانی آنها همزمانی کامل ⋛ ——— میباشند. در مثال ۳ حرف ربط «که» مترادف گرامری «وقتیکه» است و حال آنکه در مثال ٤ این حرف ربط مترادف «از وقتیکه» میباشد: سیزده سال و بیشتر است... از وقتیکه من در این درگاه هستم...

با این استدلال طولانی و جالب که بی‌شباهت بتجارب آزمایشگاهی نیست بار دیگر ثابت میشود که چنانچه حرف ربط «که» در فصل مشترك دو فراکرد قرار گرفته و ضمنا فراکرد نخستین حاوی مضمون زمانی باشد باید در تشخیص نوع فراکرد پیرو احتیاط کامل را رعایت کرد و در هر مورد باید ملاکهای سنجش سه‌گانه را تطبیق نمود.

مسلما در فراکردهای پیرو زمانی شکل گرامری گزاره‌ها در بیان مناسبات زمانی تأثیر میکند. در برخی از انواع آنها مناسبات همزمانی کامل، در برخی همزمانی غیر کامل و در پاره‌ای مناسبات توالی زمانی وجود دارد. در گونه‌ی

مورد نظر ما حرف ربط «که» در معنای «از وقتیکه» میآید.

چند مثال دیگر از این‌گونه:

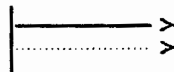
ـ «ده سال شاید بیشتر میگذشت که او را ندیده بودم...» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا فراکرد پایه همان جزء نخست و فراکرد پیرو زمانی نیز جزء دوم است و «که» در معنای «از وقتیکه» آمـده است. در این دو مثال نیز وضع مشابهی وجود دارد:

ـ «**خیلی وقت میشود** که چیزی‌ننوشته‌ام وهمچنین کاغذی‌دریافت نکرده‌ام.» (صادق‌هدایت)

ـ «**دو سال شد** که بر این فرخ آستانه مرا
شدست دست تفکر بزیر روی ستون.» (ظهیر فاریابی)

در دو مثال بالا فعل «شدن» در معنای «گذشتن» و «سپری شدن» و «که» نیز در معنای «از وقتیکه» بکار رفته است و طرح مناسبات زمانی آنها همان طرح عمومی گونه‌ی سوم است:



در فارسی کلاسیک گاهی «تا» در چنین موارد حرف ربط «کـه» را عوض میکرده است:

در مثال بالا گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی مطلق مـاضی بیان شده است (گذشت) ولی بآسانی از روی گزاره‌ی فراکرد پیرو زمـــانی (... نکرده است) میتوان فهمید که در فارسی معاصر همین‌گونه را میتوان با زمان حال و یا گونه‌ی نقلی ماضی بیان نمود.

بطور کلی خصوصیات عمومی جملات گونه‌ی سوم از همزمانی کامل چنین خلاصه میشوند:

۱)ـ فراکرد پیرو زمانی پیش و یا پس از فراکرد پایه مـی‌آید (بـرحسب استعمال حرف ربط).

۲)ـ حرف ربط «که» در ابتدای فراکرد پیرو زمانی کـه خود در حـالت پس‌آیی است قرار میگیرد.

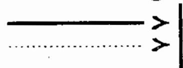
۳)ـ حروف ربط دیگر این‌گـــونه عبارتنداز: از وقتیکه، همینکه، بمحض اینکه، بمجرد اینکه، تا (در معنای «همینکه») و «که».

۴)ـ تغییر محل و تعویض فراکردها ممکن نیست.

گونه‌ی چهارم از همزمانی کامل.

در اینجا نیز همزمانی کامل وجود دارد، لیکن فرق این‌گونه با گونه‌ی قبلی در آنست که در اینجا توجه اساسی معطوف لحظه‌ی ختم و پایان اعمال مندرجه

در دو جزء است، نه آغاز آنها. دو رویداد بموازات هم ادامه دارند و در لحظه‌ی معینی هردو بپایان میرسند. پس‌طرح مناسبات زمانی دراین‌گونه‌چنین خواهد بود.



در اینمورد اگر رویداد مندرج در فراکرد پایه را رویداد اصلی فرض کنیم فراکرد پیرو زمانی بپرسش «تاکی؟» و «تا چه‌وقت؟» پاسخ خواهد داد. در این گونه از همزمانی کامل یا حرف ربط «تا» مستقلا بکارمیرود و یاآنکه سرافزوده‌ی «تا» در ترکیب حروف ربط مرکب زمانی شرکت میجوید تا بتواند ویژگی اساسی این‌گونه را برساند. جملات این‌گونه از همزمانی کامل خصوصیت مشترك دیگری نیز دارند و آن اینست که در اکثر موارد بین فراکرد پایه و پیر ورابطه‌ی سببیت بطور کم و بیش محسوس وجود دارد و بهمین دلیل نیز تبدیل فراکردها بیکدیگر مقدور نیست.

حروف ربط مستعمله در این‌گونه عبارتنداز: «تا» و «تا وقتیکه» و مترادفات آنها.

الف. حرف ربط «تا»ـ حرف ربط «تا» در این‌گونه از همزمانی کامل نمودار حد نهائی زمان است و جانشین حرف ربط مرکب «تا وقتیکه» میگردد. بعبارت دیگر، در این مورد تا هنگامیکه رویداد مندرج در فراکرد پیرو زمانی موجود است (موجود بود و یا خواهد بود) رویداد مندرج در فراکرد پایه نیز موجود است (بود و یا خواهد بود) و شرط اصلی آنست که هر دو رویداد با هم بپایان برسند.

موازین جاری فارسی اینست که در این‌گونه از همزمانی فراکرد پیرو زمانی پیش از فراکرد پایه می‌آید، ولی گاهی با حالت میان‌آیی نیز برخورد میشود. حرف‌ربط «تا» نیز در ابتدای فراکرد پیرو و گاهی نیز در داخل آن بکار میرود. گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی معمولا با گونه‌ی استمراری ماضی، با شکل زمان حال و گاهی نیز با آئوریست بیان میشود. گزاره‌ی فراکرد پایه نیز با همان گونه‌ی استمراری ماضی، شکل زمان حال و مستقبل، با وجه امری و التزامی و حتی گاهی با گونه‌های نقلی و مطلق ماضی (البته بشرط حفظ مفهوم دوام عمل) بیان میشود:

ـ آره، میرفتیم توی کوه، تا آذوقه **داشتیم میخوردیم.** بعدش هم... میرفتیم شکار.» (از «سخن»)

دیده میشود که در مثال بالا گزاره‌ها با گونه‌ی استمراری ماضی بیان شده‌اند (باید توجه داشت که فعل «داشتن» شکل استمراری ندارد). درمثال‌زیر:

ـ «این مرد رنجدیده چهل سال آزگار

تا داشت قوتی بتن خویش **کار کرد.**» (منوچهر شیبانی)

گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با «داشت» (**البته در معنای استمرار**) **و** گـــزاره‌ی فراکرد پایه با «کارکرد» بیان شده است، **ولی این‌گونه‌ی مطلق ماضی فقط از** لحاظ شکل و احیانا ضرورت شعری است و بآسانی میتوان دریافت که این‌گونه نمودار یك عمل مداوم در مدت زمان متمادی و تا پایان نیروی فیزیکی در بازو و بدن میباشد. پس درحقیقت در اینجا نیز با ادامه‌ی متمادی دو عمل تا لحظه‌ی معینی روبرو هستیم. درمثال:

ـ «تا چنین شوری در دلها **هست**، همه‌ی بدیها را سهل **میتوان گـرفت**.»
(از «سخن»)

ـ «تا ملك **این است** و چنین روزگار
زین ده ویران **دهمت** صد هزار.» (نظامی گنجوی)

هر دو گزاره با شکل زمان حال و مضارع بیان شده است. در مثال:

ـ «تا جوان و نیرومند **هستید**، چالاك **هستید**، از کار خوب **کوتاهی نکنید!**»
(صادق‌هدایت)

گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با زمان حال و گزاره‌ی فراکرد پایه با وجه امری بیان شده است. در این مورد ممکن هم هست که آئوریست نمایشگر گزاره‌ی فراکرد پایه باشد:

ـ «من بجان با دوست پیمان کرده‌ام
نشکنم تا جان بود پیمان دوست.» (فرخی سیستانی)

ممکن هم هست که گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با آئوریست بیان شود:

ـ «انسان **تا نبیند نمیفهمد** من چه میخواهم بگویم.» (از «سخن»)

تبصرهـ بار دیگر تأکید میکنیم کــــه در اشکال انکاری افعال خود شکل انکاری باید در تحلیلهای گرامری مدرك قرار گیرد، نه مضمون منطقی آن. مقصود اینست که «وجـود منطقی» ملاك نیست، بلکــــه «وجود گرامری» باید ملاك مناسبات زمانی قرار گیرد.

ممکن هم هست که گزاره‌ی فراکرد پیرو با **آئوریست و** گزاره‌ی فـراکرد پایه با **مستقبل** بیان شود:

ـ «و البته این خبر تا آنجا **برسد** خیلی کهنه **خواهد شد**.» (صادق‌هدایت)

ممکن هم هست که گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست و گـزاره‌ی فـراکرد پایه با وجه متروك تمنایی بیاید:

ـ «معشوقه بسامان شد، **تا باد چنین باد!**
کفرش همه ایمان شد، **تا باد چنین باد!**» (سنائی)

ضرورت شعری میتواند در اینجا نیز مانند همه‌جا فراکرد پیرو زمانی را در داخل فراکرد پایه بیاورد:

ـ **این مرد رنجدیده چهل سال آزگار**
تا داشت قوتی بتن خویش کار کرد.» (منوچهر شیبانی)

گاهی نیز در اثر ضرورت شعری فراکرد پیرو زمانی در حالت پس‌آیی بکار میرود:

ـ «**کی شود گلزار و گندم زار این**
تا نگردد زشت ویران این زمین.» (مولوی)

در بیت زیر از ناصرخسرو نیز:

ـ «**همی** تا کند پیشه عادت **همی** کن
جهان مر جفارا، تو **مرصابری را!**» (ناصرخسرو)

فراکردها بطور مغشوش درهم ریخته‌اند و اصل بیت چنین است:

ـ تا جهان مر جفا را پیشه کند، تو مرصابری را پیشه کن.

و دیده میشود که توجه به وجود لف ونشر تا حدودی میتواند ما را با کمك مضمون بشکل اصلی راهنمایی کند.

ب. حرف ربط «تا وقتیکه» و مترادفات آنـ در این مورد وجود سرافزوده‌ی «تا» با افاده‌ی مناسبات ویژه‌ی همزمانی این‌گونه بسیار سازگار است. اعمال مندرج در دو فراکرد در زمان واحدی خاتمه می‌یابند و همینقدر که گزاره‌های آنها نمودار ادامه‌ی حرکت باشند دلیل کافی برای انتساب آنها بگونه‌ی مورد نظر ما از مناسبات همزمانی کامل وجود دارد.

در اینجا نیز معمولا فراکرد پیرو زمانی پیش از فراکرد پایه می‌آید. حرف ربط نیز مثل دیگر موارد غالبا در ابتدای فراکرد پیرو و گاهی نیز در داخل آن قرار میگیرد. فراکردها نیز باهم قابل تعویض نیستند.

در این‌گونه از همزمانی کامل اشکال گرامری گزاره‌ها و بویژه زمان آنها در تشخیص دقیق این مناسبات نقش عمده دارند. مثلا اگر عمل مربوط بگذشته باشد گزاره‌ی فراکرد پایه و پیرو با گونه‌ی استمراری ماضی و یا گونه‌ی مقدم ماضی بیان میشود. اگر هم عمل مربوط بآینده باشد گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی در شکل تصدیقی با زمان حال، مضارع و یا آئوریست و در شکل انکاری علاوه بر اشکال بالا با گونه‌ی نقلی ماضی نیز بیان میشود، **ولی در هر حال گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی نمیتواند با مستقبل بیان شود.** ضمنا در هر مورد بخصوص زمان و وجه گزاره‌ی فراکرد پایه با زمان و وجه گرامری فراکرد پیرو زمانی وابستگی متقابله دارند و این نکته‌ایست که تاکنون بارها تذکر داده شده است:

ـ «ای‌داد، وای داد که انسان تا وقتیکه از نعمتی **برخوردار** است قدر آنرا **نمیداند.**» (از «سخن»)

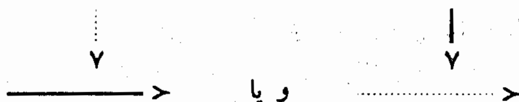
ـ «... و در همانجا **مشغول دید و بازدید و کار چاق کنی**... بود تا وقتیکه از اندرون **خبر میکردند** که شام حاضر است.» (صادق‌هدایت)

نکته‌ی جالب اینست که در همه‌ی موارد میتوان از ترکیب «تاوقتیکه» قسمت «وقتیکه» را حذف نمود و تنها «تا» را بکار برد. این مسئله واجد اهمیت خاصی است، زیرا نشان میدهد که در اینجا برخلاف بسیاری از حروف ربط دیگر نقش عمده در بیان مناسبات زمانی برعهده‌ی همین سرافزوده‌ی «تا» است که نمودار پایان زمان است.

نوع دوم. همزمانی غیر کامل

بطوریکه گفته شد مناسبات همزمانی در عده‌ی زیادی از جملات مرکب مورد تحلیل ما تام و کامل نیست. رویدادهای مندرج در فراکردهای پایه و پیرو بصورت دو رویداد مداوم و موازی جلوه نمیکنند و در آنها میتوان لحظه و یا لحظات غیر مشترك پیدا کرد. مثلا عمل مندرج در فراکرد پایه در یکی از لحظات ادامه‌ی عمل مندرج در فراکرد پیرو رخ میدهد و یا برعکس. ولی در هر حال نمیتوان لحظه‌ای را پیدا کرد که بهیچیك از دو رویداد مربوط نباشد. جنبه‌ی مشخص مناسبات زمانی مورد نظر ما اینست که رویداد مندرج در یکی از دو فراکرد بصورت عملی مداوم و یا بصورت یك حالت جریان دارد و حال آنکه عمل مندرج در فراکرد دیگر مربوط بیکی از لحظات کوتاه‌مدت اولی است. بعبارت دیگر، یکی از رویدادها مداوم و دیگری نسبت باولی سریع‌الانجام است (البته برحسب زمان گرامری و نه زمان نجومی).

طرح نمودار اینگونه مناسبات نیز:

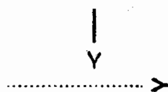


میباشد.

این مناسبات نیز مانند مناسبات همزمانی کامل دارای گونه‌هایی میباشد. در اینجا اصولا با دو گونه‌ی مهم برخورد میشود که در زیر بشرح آنها میپردازیم.

گونه‌ی یکم از همزمانی غیر کامل.

در اینجا رویداد مندرج در فراکرد پایه رویدادی است نسبتا کوتاه‌مدت و آنی که در یکی از لحظات ادامه‌ی رویداد مندرج در فراکرد پیرو رخ میدهد و تابع طرح زیر میباشد:



در این گونه از همزمانی غیر کامل عادتا و معمولا رویدادهای مندرج در دو فراکرد با یکدیگر ارتباط و وابستگی ندارند و بهمین دلیل نیز غالبا تعویض

فراکردها با یکدیگر ممکن است (ملاك تبدیل).

حروف ربط مستعمله در این گونه عبارتنداز:

الف- حرف ربط «که»- در اینجا معمولا فراکرد پیرو زمانی پیش از فراکرد پایه می‌آید و بطوریکه گفته شد «که» میتواند در داخل فراکرد پیرو زمانی بطور نسبتا آزادی تغییر مکان دهد و حتی بعد از گزاره‌ی آن بیاید.

عادی‌ترین و متداولترین شکل این گونه آنست که گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با گونه‌ی استمراری ماضی وگزاره‌ی فراکردپایه باگونه‌ی مطلق‌ماضی‌بیان شود:

- «از لای شاخه‌ها که **رد میشدند** هردوشان برگشته دوباره **نگاه کردند.**» (صادق‌هدایت)

- «از پله‌ها که **بالا میرفت** ژرونیمو دوباره **شروع کرد بآواز خواندن.**» (صادق‌هدایت)

در هر دو مثال بالا شرایط مذکور در بالا صادق است. در مثالهای بالا میتوان «که» را با حرف ربط مرکب زمانی «وقتیکه» و یا مترادفات آن و همچنین با حروف ربط «ضمن اینکه» و «درحین آنکه» و نظایر آنها عوض کرد:

- موقعیکه (ضمن اینکه، درحین آنکه...) از لای شاخه‌ها رد میشدند...

- در حین آنکه (وقتیکه، موقعیکه، ضمن اینکه...) از پله‌ها بالا میرفت...

چون بین رویدادهای مندرج در دو فراکرد وابستگی منطقی وجود ندارد امکان تبدیل فراکردها بیکدیگر موجود است:

- وقتیکه هردوشان برگشته دوباره نگاه کردند از لای شاخه‌ها رد میشدند.

- وقتی ژرونیمو دو باره شروع کرد بآواز خواندن از پله‌ها بالا میرفت.

و بطوریکه دیده شد در تبدیل فراکردها باید حتما از حرف ربط عمومی «وقتیکه» و نظایر آن استفاده نمود و نمیتوان مثلا حروف ربط «همینطور که» و «در حین آنکه» را بکا ربرد.

در این‌گونه از مناسبات همزمانی غیر کامل ممکنست که حرف ربط «که» در فصل مشترك دو جزء (در آخر فراکرد پیرو و بعد از گزاره‌ی آن) قرارگیرد. این حال در موقعی میتواند رخ دهد که انجام رویداد مندرج در فراکرد پایه غالبا صورت یك عمل آنی و فوری بخود میگیرد و گویی غیر مترقبه رخ میدهد. و این فرقی است که با حالت استعمال «که» در داخل فراکرد پیرو دارد:

- «برایم **چای میریخت که در باز شد** و عارف **وارد شد.**» (صادق‌هدایت)

- «با آقای «پ» **صحبت میکردم** که مستخدمی سماوربدست **وارد اطاق‌شد.**» (از «سخن»)

- «**نشسته بودم کآمد** خیال او ناگاه
چو ماه روی و چو گل عارض و چو سیم ذقن

در این **مناظره بودیم کز** سپهر کبود
زدوده طلعت **بنمود** چشمه‌ی روشن.» (مسعودسعد)

در مثالهای بالا گزاره‌ی فراکردهای پیرو زمانی با گونه‌ی استمراری ماضی (یا گونه‌ی مقدم ماضی افعال حالتی: ــ نشسته بودم...) و گزاره‌ی فراکردهای پایه با گونه‌ی مطلق ماضی بیان‌شده ودر تمام آنها «که» در فصل مشترك دوجزء قرار گرفته است. در مثالهای بالا میتوان «که» را در همان شکل موجود و یا بصورت «وقتیکه» بداخل فراکرد پیرو زمانی منتقل کرد. ضمنا چون بین این دو فراکرد هیچگونه رابطه‌ی سببیت وجود ندارد بنابشرایط مذکور در مورد ملاك سنجش تبدیل فراکردها بیکدیگر ممکنست:

ــ وقتیکه در باز شد و عارف وارد شد (او) برایم چای میریخت.

ــ موقعیکه مستخدمی سماوربدست وارد اطاق شد (من) با آقای «پ» صحبت میکردم.

البته ممکن هم هست که گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با شکل گونه‌ی مطلق ماضی فعل «بودن» و «داشتن» بیان شود که‌البته افاده‌ی مفهوم‌دوام خواهدداشت:

ــ «ملانصرالدین گفت: من نیز **در همین اندیشه بودم که تو رسیدی.**»
(از لطیفه‌های ملا)

ــ «**درآن فکر بودم‌که** در آن میان یکی مورکی **بانگ‌برزد** که هان...»
(دهخدا)

در مثالهای بالا مفهوم فوریت شروع عمل مندرج در فراکرد پایه کاملا مشهود است و حتی گاهی قیود چگونگی (غفلتا، ناگاه...) نیز بمنظور تأکید این مفهوم بکار میروند:

ــ «تفکرات هانری لتان **باینجا رسیده بود که غفلتا در آن لحظه‌ای که ابدا انتظار نمیرفت** شادی و سروری ناگهانی و مقاومت‌ناپذیر و گرم و جانبخش بر او **مستولی** شد.» (از «سخن»)

ــ «دست داد **و میخواست از تالار بیرون برود که ناگهان** در اطاق دفتر روزنامه **باز شد** و گوازدیوف توی درگاه **نمایان گردید.**» (از «پیام نو»)

اما بیان مفهوم فوریت گاهی هم اینقدرها محسوس نیست:

ــ «آنها آنجا **بودند که ما آمدیم.**» (از «پیام نو»)

البته میتوان ایندسته را دسته‌ای جداگانه نیز بحساب آورد و روی آنها بحثی جداگانه هم گشود، ولی چون خصوصیات گرامری و ملاکهای سنجش در آنها فرق بزرگی ندارد هر دو دسته را جزء یك‌گونه قرار دادیم.

در اینمورد گزاره‌ها ی‌فراکردهای پایه و پیرو گاهی از لحاظ زمان دچار تغییراتی میشوند.

مثلا در جمله‌ی زیر:

ـ «در حدود بیست و شش سال از **عمرش میگذشت** که بدهکده‌ی خود **آمده** بود تا مدت مرخصی را بپایان رساند. (از «پیام نو»)

گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی مقدم ماضی بیان شده است و محسوسا جنبه‌ی سبك و اسلوب درد. شاید مترجم دیگری آنرا با گونه‌ی مطلق ماضی میآورد (جمله‌ی مزبور از ترجمه‌ی اثر معروف پوشکین «بوران» برداشته شده است. ا. ش.) و لطمه‌ای هم بسلامت کلام نمیزد. همچنین در مثال زیر:

ـ «بچه‌ام **چهار ساله بوده** که پدرش را **گرفته‌اند** و حالا هفت ساله است.» (بزرگ‌علوی)

هر دو گزاره با گونه‌ی نقلی ماضی آمده است ولی چون گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی (جزء یکم) با فعل «بودن» بیان شده است خواه ناخواه ادامه‌ی حالت از آن استنباط میشود. گزاره‌ی فراکرد پایه هم («گرفته‌اند») با این‌گونه‌ی ماضی معرف آن است که عمل توقیف پدر بچه هنوز هم ادامه دارد ولی بهر حال عمل بازداشت در لحظه‌ی معینی رخ داده و جمله بازهم مشمول طرح این‌گونه میگردد.

گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی میتواند با گونه‌ی مقدم ماضی هم بیان شود بشرط آنکه گزاره‌ی مزبور در شکل انکاری باشد نه تصدیقی.

ـ درس تمام **نشده بود** که ناظم **وارد کلاس شد.**

ـ چیزی از جنگ **نگذشته بود** که در سال ۱۹۴٦ پیشنهاد تقلیل تسلیحات **صورت گرفت.**

ـ «دو ساعت از صدور امر **نگذشته بود** که سابوروف باتلفون برئیس ستاد لشگر **گزارش داد** که سی نفر از احتیاط لشگر جمع‌آوری شده‌اند.» (از «پیام نو»)

ولی اگر گزاره‌ی بیان شده با گونه‌ی مقدم ماضی در شکل تصدیقی باشد دیگر انتساب جملات بالا بنوع همزمانی غیر کامل ممکن نیست. مثلا درجمله‌ی:

ـ «راه طویلی را **پیموده بود** که از دورصدای قدمهایی **واشنید.**» (از «سخن»)

گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با گونه‌ی مقدم ماضی در شکل تصدیقی بیان شده و تصور همزمانی جزئی در اینمورد دشوار است، زیرا هنگامی که صدای قدمهایی را شنید دیگر راه طولانی طی شده بود و عمل انجام یافته بود. همچنین درمثال:

ـ «هوا تقریبا **روشن شده بود** که بقریه‌ی «شادرینو» **رسیدند.**» («پیام‌نو»)

با وجودیکه از لحاظ منطقی «روشن شدن» هوا در لحظه‌ی رسیدن بقریه ادامه دارد، معهذا عمل روشن شدن در آن موقع انجام یافته و تمام شده است.

البته اگر در مثال بالا بجای گزاره‌ی فراکرد پیرو یك‌گونه‌ی مقدم ماضی از افعال حالتی را بگذارند مناسبات همزمانی غیر کامل بوجود می‌آید:

ـ بچه **خوابیده بود** که آنها بدهکده **رسیدند.**

و دیده میشود که طرح زمانی مثال بالا همان طرح مورد نظر ما میباشد:

یکی از نکات جالب این‌گونه از مناسبات استعمال قید زمان «هنوز» در داخل فراکرد بیرو زمانی است. این قید از لحاظ معنای لغوی خود نمودار تمام نشدن و ادامه‌ی حرکت و حالت است و بنابراین خصوصیت است که گزاره‌ی فراکردی که در آن «هنوز» بکار رفته باشد هرگز در گونه‌ی مطلق ماضی بیان نخواهد شد (مگر گونه‌ی مطلق ماضی افعال «بودن» و «داشتن»). در اینجا برحسب اینکه گزاره‌ی فراکردی که در آن قید «هنوز» بکار رفته است از افعال حرکتی و یا حالتی باشد، برحسب آنکه خود گزاره‌ی مزبور شکل تصدیق یا انکار داشته‌باشد و نیز برحسب زمان خود آن گزاره مناسبات زمانی در حدود معتنابهی‌دستخوش تغییر خواهد شد. قید «هنوز» نمودار ادامه‌ی حرکت و حالت تا لحظه‌ی تکلم میباشد و بنابراین برحسب آنکه گزاره‌ی فراکرد حاوی «هنوز» زمان حال و یا گذشته و یا آینده باشد قید «هنوز» بترتیب معانی «تا حالا» و «تا آنموقع» یا «در آنموقع» و «از این ببعد» را خواهد داشت. برای روشن شدن مطلب چند مثال ساده ذکر کنیم:

ــ هنوز بچه خواب است (خوابیده است) = تا حالا بچه خوابیده است.

هنوز حرف میزنند = تا حالا حرف میزنند.

ــ هنوز چیزی نمیگوید = تا حالا چیزی نمیگوید.

در هر سه مثال‌بالا گزاره‌ی جمله با شکل زمان حال بیان شده است. مثال اول یك جمله‌ی اسمی و گزاره‌ی آن مبین حالت است، بنابراین «هنوز» را میتوان با «تا حالا» عوض کرد. در مثال دوم با یك جمله‌ی فعلی سر و کار داریم وگزاره‌ی آن فعل «حرف زدن» است و نشان میدهد که عمل حرف زدن هنوز هم ادامه دارد (تا حالا حرف میزند) و بالاخره مثال سوم که گزاره‌اش در شکل انکاری است نمودار آنست که عمل «حرف نزدن» و سکوت همچنان ادامه دارد (تا حالا چیزی نمیگوید) و معلوم هم نیست که این سکوت ادامه نیابد. بنابراین طرح مناسبات زمانی در هر سه جمله‌ی بالا چنین است:

اما در دو مثال زیر نیز:

ــ هنوز هم حرف میزد (صحبت میکرد) = تا آنموقع صحبت میکرد...

ــ هنوز هم حرف نمیزد (صحبت نمیکرد) = تا آنموقع صحبت نمیکرد...

ادامه‌ی عمل «حرف زدن» یا «حرف نزدن» تا لحظه‌ی تکلم مشهود است وبنابراین بازهم طرح مناسبات زمانی همان طرح بالا است. در این دو مثال میتوان «هنوز»

را با «تا آنموقع» عوض کرد. گزاره‌ی جمله‌ی ساده در گونه‌های مثبت نقلی ومقدم ماضی از افعال نمودار حرکت نمیتواند بیاید و فقط اشکال انکاری این زمانها را میتوان بکار برد:

ـ هنوز حرف نزده است... هنوز نیامده است...

ـ هنوز حرف نزده بود... هنوز نیامده بود...

دلیل این مطلب آن است که در مثالهای بالا «هنوز» در معانی «تا آنموقع» و «تا اینموقع» بکار میرود و افعال نمودار گزاره نیز افعال حرکتی هستند. اما اگر افعال مزبور را با افعال مترادف حالتی آنها عوض کنیم میتوان گفت: هنوز ساکت مانده است... هنوز ساکت مانده بود...

طرح مناسبات زمانی در جملات بالا نیز همان طرح اولی است:



در دو مثال زیر:

ـ هنوز هم حرف خواهد زد = از این ببعد هم حرف خواهد زد... مگر...

ـ هنوز صحبت نخواهد کرد = از این‌ببعد هم‌صحبت‌نخواهد کرد...مگر...

«هنوز» در معنای «از این ببعد» بکار میرود و طرح مناسبات زمانی بازهم



خواهد بود.

از آنچه گذشت چنین نتیجه میشود که هرگاه قید زمان «هنوز» در داخل فراکرد پیرو زمانی بکار رود ضمن آنکه مفهوم ادامه‌ی حرکت و حالت تا لحظه‌ی تکلم (و حتی بعد از آن) ادا میشود عناصر زیر در مناسبات زمانی ابراز تأثیر میکنند:

۱)ـ گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی برحسب نوع صرفی آن (اسمی یا فعلی).

۲)ـ فعل نمودار گزاره‌ی مزبور حرکتی است یا حالتی.

۳)ـ زمان گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی.

٤) شکل تصدیقی یا انکاری این گزاره.

و اینك با توجه بنکات عمومی بالا بذکر چند مثال ازادبیات فارسی میپردازیم که در آنها قید زمان «هنوز» در فراکرد پیرو زمانی بکار رفته و مناسبات زمانی مربوط بگونه‌ی مورد نظر ما را بیان میکند:

ـ «**هنوز تاریك روشن بود که** سید نصرالله حـــرکت خفیفی در کشتی احساس کرد...» (صادق‌هدایت)

ـ «**هنوز بچه بود که** پدرش مرد.» (از «سخن»)

در مثالهای بالا فراکردهای پیرو زمانی بصورت جملات اسمی بیان شده‌اند

و حالت مندرجه در آنها (تاریك روشن بودن هوا... بچه بودن...) در هنگامی که عمل مندرج در فراکرد پایه رخ داده است هنوز ادامه داشته است. پس طـرح مناسبات زمانی در این جملات همان طرح:

۷

میباشد. در جمله‌ی:

- «**هنوز آفتاب نیمروز سر فرود آمدن نداشت کـه** بمشهد رسیدیـــم.» (سعید نفیسی)

نیز گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با ترکیب فرازئولوژیك «**سر فرود آمدن نداشت**» بیان شده و چون فعل «داشتن» در **آن ترکیب** اشتراك دارد ادامه‌ی **رویداد** (سر فرود آمدن نداشتن) کاملا مشهود است وبنابراین بازهم جمله‌ی **مزبور مربوط** بگونه‌ی مورد نظر ما است. اما در **مثال زیر**:

- «**هنوز جنگهای داخلی تمام نشده بود که** در دور افتاده‌ترین نقاط کشور هنرپیشگان مشغول فعالیت شدند.» (از «پیام نو»)

میتوان براساس آلودگی و فریفته شدن به‌سمانتیسم (معناگرایی) چنین استدلال کرد که درحقیقت واقع ابتدا هنرپیشگان مشغول فعالیت هنری شده‌اند و سپس جنگهای داخلی تمام شده است و بنابراین «استدلال» مثال بالا مربوط بمناسبات توالی زمانی است، نه همزمانی. اما بطوریکه گفتیم در زبانشناسی همیشه باید فاکتهای موجود زبانی با همان مصالح زبانی مورد بررسی و استنتاج قرارگیرند. فاکت مندرج در فراکرد پیرو زمانی همانا «**تمام نشدن** جنگهای داخلی» است، نه «تمام شدن آنها» و بنابراین مثال مزبور نیز مشغول همان طرح مورد بـررسی ما است:

۷

در مثالهای زیر نیز عینا همان وضعیت حکمفرما است:

- «**هنوز تکان نخورده بود که** با ریسمان کت او را بستند و پـارچه‌ای در دهنش فرو کردند.» (صادق‌هدایت)

- «پوشکین **هنوز بمقصد خود نرسیده بود که** مبتلا بمرض شدیدی شد.» (از «پیام نو»)

- «**هنوز درازش‌نکرده بودند که**شغالها صدایشان بلندشد.» (صادق‌هدایت)

در اینجا نیز میتوان با استدلال براساس مفهوم عمومی جمله چنین پنداشت که مثلا اعمال مندرجه در فراکردهای پایه همگی **مقدم بـر شکل تصدیقی** اعمال مندرجه در فراکردهای پیرو (جزء اول) است، ولی اگر خود شکل انکاری همین رویدادها را اساس بگیریم دیده میشود که در همه‌ی مثالهای بالا فاکتهای مندرجه

در فراکردهای پیرو همچنان ادامه دارد که فاکتهای فراکردهای پایه رخ میدهد.

مثال زیر از این جهت بسیار جالب است:

- «اما هنوز گرمای روز کاملا از تنم درنرفته (بود) و سلولهای بدن تازه شروع بتجدید قوا میکردند کهصدایی تند وسامعه‌خراش از خیابان برخاست و مرا از آن خواب خوش پراند.» **(از «سخن»)**

در این مثال دو فراکرد پیرو زمانی وجود دارند که گزاره‌ی اولی در شکل انکاری از گونه ی‌مقدم ماضی (نرفته بود) و گزاره‌ی دومی در شکل تصدیقی از گونه‌ی استمراری ماضی «تجدید قوا میکردند» بیان شده است. در اینجا بازهم شاید بنظر رسد که فراکردهای پیرو زمانی اولی و دومی از لحاظ مناسبات زمانی با هم متفاوتند، زیرا اولی منفی است و دومی مثبت. در اینکه فراکرد پیرو زمانی دومی مربوط بهمزمانی غیر کامل است تردیدی نمیتواند باشد، ولی فراکردپیرو زمانی اولی، یعنی «درنرفتن گرمای روز از بدن» و یا درحقیقت «بقای گرمای روز» را باید فاکت سنجش شمرد و در این صورت است که دیده میشود هر دو فاکت در هنگام بگوش رسیدن آن صدای سامعه‌خراش هنوز ادامه داشته‌اند.

گاهی نیز قید «هنوز» در داخل ترکیب پردیکاتیف خاصی تشکیل یکنوع فراز قیدی میدهد که البته فراز قیدی مزبور را باید جانشین فراکرد پیرو زمانی با همان مناسبات زمانی موردنظر دانست:

- «**هنوز از مدرسه درنیامده** در وزارت جلیله‌ی پست و تلگراف میزنشین گردید.» **(از «سخن»)**

- «**هنوز چاره‌ای در کار آن مریض محتضر نیندیشیده** بیمار ناتوان دیگری آفریدیم.» **(از «سخن»)**

البته در مثالهای بالا باید متوجه آهنگ ادای ناتمام بالارونده در پایان فراز قیدی بود.

ب- حرف ربط «وقتی (که)» و مترادفات آن- در اینمورد نیز معمولا فراکرد پیرو زمانی پیش از فراکرد پایه ذکر میشود. حرف ربط نیز غالبا در ابتدای فراکرد پیرو و گاهی نیز در داخل آن می‌آید. شکل گرامری گزاره‌ها نیز همان است که در مورد «که» این گونه گفته شد:

- «شب **وقتیکه** ما چای **میخوردیم** آشپز یك بشقاب پر از تمشك درشت **آورد.**» (صادق‌هدایت)

در اکثر مثالهای این‌گونه رابطه‌ی سببیت بین دو جزء مشاهده نمیشود، ولی گاهی نیز با این رابطه برخورد میشود:

- «... و هنگامی که گامهایش را برسینه‌ام **میفشرد** و آهسته **میگذشت** من فریاد زدم...» **(از «صدف»)**

و همین رابطه نیز مانع از تبدیل فراکردها بیکدیگر میگردد. اما وقتی این رابطه

نباشد البته امکان تبدیل نیز وجود خواهد داشت:

پ- حروف ربط «ضمن اینکه (آنکه)» و «در حین آنکه» و«همینطور که» و...

دو حرف ربط «ضمن اینکه» و «در حین آنکه» در ترکیب خود اسامی «ضمن» و «حین» را دارند که برای بیان مناسبات زمانی مورد نظر ما مناسب هستند. در تمامی مثالهای بالا میتوان بجای حروف ربط «که» و «وقتیکه» این دو حرف ربط را گذاشت. حرف ربط «همینکه» نیز غالبا در ردیف آنها قرار میگیرد. این حرف ربط اخیر بمقتضای ترکیب لفظی خود (هم + این + طور) و بخصوص کلمه‌ی «طور» حاوی مضمون بیان حالت میباشد. پیوستن این حرف ربط بدو حرف ربط اولی بدلیل آنست که هر سه دارای خصوصیت واحدی از نظر بیان فاصله‌ی عمل مندرج در فراکرد پیرو میباشند. اسامی «ضمن» و «حین» بخودی خود نمودار ادامه‌ی حرکت هستند و اسم «طور» نیز نمودار حالت و وضعیت است وهر حالتی خواه ناخواه پایا (استاتیک) است، نه پویا (دینامیک).

سایر مشخصات مربوط بقرار گرفتن حروف ربط در فراکرد پیرو وترتیب توالی فراکردها همان است که قبلا گفته شد:

- «همینطور که همه‌ی آنها **متوجه‌ساز بودند** ناگاه ساعت دیواری **نه زنگ زد.**» (صادق‌هدایت)
- «همینطور که با تفتن **میگذشت** پشت شیشه‌ی مغازه‌ی بزرگی **ایستاد** و **نگاه کرد.**» (همانجا)

لیکن وجود مفهوم قید حالت مانع تبدیل فراکردها بیکدیگر میگردد.

در این مورد گاهی با اعضای غیر مستقل نیز برخورد میشود، باین شکل‌که اسم «وقت» و نظایر لغوی آن در داخل فراکرد پایه در رل قید زمان بکار رفته و فراکرد پیرو همراه با «که» برای بیان مضمون آن بکار میرود. در اینمورد البته طبق قانون عمومی رابطه‌ی وابستگی بسیار شدید میگردد و مسلما نیز فراکرد پایه‌مقدم برپیرو میآید. سایر خصوصیات‌مربوط بزمان و وجه‌گزاره‌ها همان‌است که قبلا گفته شده است:

- «**وقتی دکتر آمد که** مریض در تب بسیار شدیدی بود.» (از «پیام نو»)

در اینگونه موارد نیز تبدیل فراکردها بیکدیگر بسهولت امکان‌پذیر است:

وقتی که دکتر آمد **مریض در تب بسیار شدیدی بود.**

گونه دوم از همزمانی غیر کامل.

در اینجا برعکس گونه‌ی یکم رویداد مندرج در فراکرد پیرو رویدادی کوتاه‌مدت و نسبتا فوری است که در یکی از لحظات ادامه‌ی رویداد مندرج در فراکرد پایه رخ میدهد. طرح این مناسبات زمانی اینست:

۷

>——————

حروف ربط این گونه نیز همان حروف ربط «که» و «وقتی (که)» بوده و اشکال گرامری گزاره‌ها نیز همان است که در گونه‌ی یکم گفته شد.

الف- حرف ربط «که»- در اینجا نیز مانند گونه‌ی قبلی حرف ربط «که» در داخل فراکرد پیرو زمانی که خود در حالت پیش‌آیی است قرار میگیرد، ولی زمان گزاره‌ها دراینمورد با اولی متفاوت است: گزاره‌ی فراکرد پیرو با گونه‌ی مطلق ماضی و گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌های نمودار ادامه‌ی حرکت بیان میگردد:

- «جلو که **رفت** کسی آنجا **نبود.**» («سخن»)

بطوریکه دیده میشود فراکرد پیرو زمانی پیش از فراکرد پایه آمده و «که» نیز در داخل آن بکار رفته است. گزاره‌ی فراکرد پیرو با گونه‌ی مطلق‌ماضی بیان شده، ولی گزاره‌ی فراکرد پایه در شکل انکاری فعل «پایا»ی «بودن» آمده و نمودار ادامه‌ی فاکت «نبودن» کسی در آن محل میباشد. پس طرح‌مناسبات زمانی در این جمله چنین خواهد بود:

۷ ——————>

در اینجا نیز مانند گونه‌ی یکم میتوان «که» را با «وقتیکه» عوض کرد.

فرق عمده‌ی این‌گونه با گونه‌ی‌قبلی در این است که در اینجا با حالت ذکر حرف ربط «که» در فصل مشترك دو فراکرد هرگز تصادف نمیشود، زیرا اگر قبول کرده‌ایم که گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با گونه‌ی مطلق ماضی بیان میشود «که» نمیتواند درفصل مشترك دوفراکرد جابگیرد. واین‌خودنشانه‌ی‌گرامری‌مهمی است، بدین‌معنی که اگر در مثالی از این قبیل گزاره‌ی جزء یکم در گونه‌ی نمودار ادامه‌ی حرکت و گزاره‌ی جزء دوم در گونه‌ی مطلق ماضی بیان شود و «که» در فصل مشترك بیاید لازم است که جزء یکم را فراکرد پیرو زمانی شمرد و «که» را نیز در گروه ریتمیك یکم جای داد. در غیر این صورت، یعنی اگر گزاره‌ی جزء یکم در گونه‌ی مطلق ماضی و گزاره‌ی جزء دوم در گونه‌ی نمودار ادامه‌ی حرکت بیان شود و «که» بین آنها فاصله باشد لازم است که جمله را جزء گروه دوم دانست و «که» را در گروه ریتمیك دوم جای داد.

ب- حرف ربط «وقتی(که)» و مترادفات آن- دراینجا نیز فراکرد پیرو پیش از پایه آمده، حرف ربط در ابتدای آن (گاهی نیز در داخل) قرار میگیرد. اختلاف فقط در زمان گزاره‌ها است، بدین معنی که گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی استمراری ماضی و یا سایر گونه‌های نمودار حرکت مداوم و یا حالت، گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی نیز با گونه‌ی مطلق ماضی بیان میشود:

- وقتیکه از خانه **بیرون آمد** هنوز افق‌مغرب‌اندکی **تیره‌بود...**» (از «سخن»)

- «وقتی حکومت فاشیست در ایتالیا **قوت گرفت** توسکا نینی رهبری‌اوپرای سکالا را در میلان **بعهده داشت.**» (از «سخن»)

ـ «وقتیکه **بیدار** شد در شهر **ساری** بود.» (صادق‌هدایت)
در تمام موارد بالا ملاك تشخیص‌عمومی امکان تبدیل‌فراکردها بیکدیگراست.

بـ مناسبات توالی زمانی

گفته شد که خصوصیت اصلی اینگونه مناسبات زمانی اینست که اعمال و حالات مندرج در دو فراکرد متعاقب یکدیگر رخ میدهند. بنابـراین در طی تمام مدتی که دو عمل رخ میدهند نمیتوان لحظه‌ی مشترکی را برای آنها یافت و یـا آنکه، برعکس، در فصل مشترك انجام دو عمل میتوان لحظه و یا لحظاتی را یافت که بهیچیك از دو عمل مربوط نباشد:

ـ «پیرزن که رفت ملامتش کردند.» (از «سخن»)
ـ «... و چون مرا بدید آهسته گفت...» (از «صدف»)
ـ «بعد از آنکه مأیوس شد درهمانجا مشغول‌چرت زدن‌شد.» (صادق‌هدایت)
ـ «وقتی از پهلویش گذشتم پاهام سست شد.» (از «شیوه»)
ـ «همینکه نزدیك شد دیدند که یك مرد بدهیولایی است.» (از «پیام نو»)

در تمام مثالهای بالا فاکت مندرج در فراکرد پایه پس از اتمام فاکت مندرج در فراکرد پیرو زمانی (جزء یکم) رخ میدهد. البته حروف ربط گوناگون بالا در چگونگی توالی دو عمل و در مدت زمان فاصله‌ی بین آنها تأثیر دارند، ولی اصل مناسبات زمانی در همه‌ی آنها یکی است و آن نیز مناسبات توالی زمانی میباشد که رویداد مندرج در فراکرد پایه پس از رویداد مندرج در فـراکـرد پیرو رخ میدهد. اما در مثالهای زیر:

ـ «جوان پیش از آنکه باین سفرهای دل‌انگیز روانـه شود چندی بتدارك اسباب و فراهم کردن ره توشه پرداخت.» (از «سخن»)
ـ «... و همینطور پایین رفتند تا بسردابه‌ی دریــایی دختر رسیدنـد.» (صادق‌هدایت)
ـ «آنقدر راه پیمودند تا بدو راهی رسیدند.» (از «سخن»)

بعکس، رویداد مندرج در فراکرد پیرو زمانی پس از رویداد مندرج در فراکرد پایه رخ میدهد. در زبان فارسی بهترین و مناسبترین اشکال وجه اخباری برای بیان مناسبات توالی زمانی همانا گونه‌ی مطلق ماضی است، زیرا این‌گونه‌ی زمانی اصولا برای بیان عمل انجام یافته در گذشته در شکل یك عمل قطعی و نسبتا فوری و عملی که در هر حال بنتایج حاصله از آن تـوجهی نیست بکار میرود. البته در این دسته از جملات گاهی سایر گونه‌ها و وجوه افعال نیز در رل گزاره‌ها بکار میروند که در جای خود از آنها نیز صحبت خواهد شد. نکته‌ی جالب توجه این است که چون در اینگونه جملات معمولا رویدادهای مندرجه در دو جزء از لحاظ زمانی (و غالبا نیز از لحاظ مضمونی) بیکدیگر وابسته هستندقانونا تبدیل

فراکردها (ملاك تشخیص) مقدور نیست. اما در این مورد میتوان از ملاك تشخیص جدیدی نیز استفاده نمود و آن اینست که در هر نوع و یا گونه‌ی مشخص میتوان یك حرف ربط نمونه‌ای پیدا کرد که بتواند جانشین کلیه‌ی حروف ربط مستعمله د رآن نوع یا گونه گردد. بدین ترتیب در اینجا علاوه بر ملاك تشخیص اصلی (تبدیل فراکردها) از ملاك تشخیص کمکی دیگری (تبدیل حروف ربط بحرف ربط نمونه) نیز میتوان کمك گرفت.

بطوریکه گفتیم توالی رویدادها میتواند دو نوع داشته باشد:

نوع یکم- توالی رویداد مندرج در فراکرد پیرو بر رویداد مندرج در فراکرد پایه.

نوع دوم- توالی رویداد مندرج در فراکرد پایه بر رویداد مندرج در فراکرد پیرو.

و اکنون همین دو نوع را جداگانه مورد بررسی قرار خواهیم داد.

نوع یکم- رویداد مندرج در فراکرد پیرو زمانی پیش از رویداد مندرج در فراکرد پایه رخ میدهد.

طرح مناسبات زمانی در این نوع را میتوان بدینگونه ترسیم کرد:

<—— > .... > ویا <—— > ....

بطوریکه از طرحهای بالا کم و بیش مشهود است تمام جملاتی که در این نوع داخلند واجد خصوصیات واحدی نیستند. البته درهمه‌ی آنها رویداد فراکرد پیرو بر فراکرد پایه مقدم است، لیکن در آنها وجوه تمایزی نیز که منجر به پیدایش گونه‌های متفاوت میشود مشاهده میگردد. مثلا در یکی از گونه‌ها فقط و فقط توالی زمانی رویدادها مورد توجه است و بسایر جهات فارقه از لحاظ چگونگی توالی و غیره توجهی نمیشود. مثلا در بیت:

- «چو فرخار برگشت و آمد براه
بکار آگهی شد بایران سپاه.» (فردوسی)

ففقط توالی زمانی مورد نظر است وبس. اما در گونه‌ی دیگر جنبه‌فوری وآنی بودن این توالی مورد توجه است:

- «همینکه طاهر چشمش بجعفر افتاد جنبی خورد، ولی دیگر بنیه نداشت که بگوید: «آب».» (بزرگ علوی)

و اینك ببررسی گونه‌های ممکنه در این نوع میپردازیم.

گونه‌ی یکم.

در این گونه توجه اساسی معطوف توالی دو رویداد است و بفاصله‌ی زمانی کم یا زیاد بین آنها توجهی نمیشود. ملاك تشخیص اینست که فراکردها را

نمیتوان با هم عوض کرد، زیرا خود فاکت توالی مانع از این تبدیل است. در این گونه حروف ربط مستعمله را همیشه میتوان با حرف ربط تیپیک «پس از آنکه» عوض نمود.

حروف ربط اینگونه عبارتنداز:

الف- حرف ربط «که». در اینجا نیز معمولا فراکرد پیرو زمانی قبل از فراکرد پایه ذکر شده و حرف ربط «که» نیز بنابقانون عمومی در داخل فراکرد پیرو بکار میرود. در این مورد انتقال حرف ربط ببعد از گزاره‌ی فراکرد پیرو ممکن نیست. گزاره‌ی فراکردها (و بویژه گزاره‌ی فراکرد پیرو) بطورکلی با گونه‌ی مطلق ماضی بیان میشود. تبدیل فراکردها مقدور نیست، لیکن حرف ربط «که» را با «پس از آنکه» میتوان عوض کرد:

- «**پای منار که رسید** سر را بزحمت **بلند کرد** و نگاهی بمناره **انداخت.**» (از «سخن»)
- «**نزدیك که آمد او را شناختم.**» (صادق‌هدایت)
- «**نزدیك در که رفت** غرش باد **بوحشتنش انداخت.**» (بزرگ علوی)
- «**از اینکار که فارغ شدند رفتند** بخانه‌ی خاله‌شان.» (از «پیام نو»)

در اینگونه موارد گاهی ممکنست که احتمال اشتباه قسمتی از فراکردپیرو زمانی که بعد از «که» می‌آید با فراکرد پیرو تعیینی پیش آمد کند و آن احتمال بویژه موقعی شدت می‌یابد که کلمه‌ی پیش‌از «که» اسمی باشد که قابلیت‌پذیرش یای اشاره نداشته باشد. مثلا در مثال:

- «بزه که برگشت دید در باز است و هیچکس در خانه نیست.» (صادق هدایت)

اما در این مثال نهاد فراکرد پیرو زمانی («بزه») در آخر خود «های اشاره» قبول کرده و دیگر نمیتواند آرتیکل اشاره نیز بپذیرد. اما مضمون فراکرد پیرو محسوسا زمانی است و بعلاوه در این مثال بسهولت میتوان «که» را بیکی از حروف ربط مرکب زمانی «موقعیکه» و «پس از اینکه» عوض کرد و یقین دانست که ما با یك فراکرد پیرو زمانی سروکار داریم.

استعمال «که» بلافاصله قبل از گزاره حالت عادی این گونه از توالی زمانی میباشد:

- «شام **که آورند** دختر نتوانست چیزی بخورد...» (از «سخن»)
- «کاسه‌ی آب **را که برداشت** سرکشد دختر دید که دستش میلرزد.» (از «سخن»)
- «آه، چقدر اولین حقوق **را که گرفتم** لذت بردم.» (از «سخن»)
- «بمیدان **که برگشت** بوی خوراکهای جوربجور بشمامش رسید.» (صادق هدایت)

ـ «چایی را **که خوردم** آمدم توی اطاق دراز کشیدم. (از «سخن»)

ولی این که گفتیم نباید بعنوان قانونی حتمی تلقـــی شود. اعضای دیگـر فراکرد پیرو زمانی از قبیل متممها و قیود و حتی خود نهاد نیز میتوانند بین «که» و گزاره قرار گیرند:

۱ـ «خبر که **بپایتخت رسید** حسینی کچل غضب نشست و فرمان دستگیر کردن احمدك را داد.» (صادق‌هدایت)

۲ـ «چشم آزادبخت **که بر خداداد افتاد** مهری در دل حس کرد.» (از«سخن»)

۳ـ «حسینی **که این خبر را شنید** اوقاتش تلخ شد.» (صادق‌هدایت)

٤ـ «دیشب سرم را **که روی متکا گذاشتم** دیگـه چیزی نفهمیدم.» (صادق هدایت)

٥ـ سید کاظم **که دستش آب کشید** بدجوری به‌خنس وفنس افتاد.» (صادق هدایت)

٦ـ «از سفر شیراز **که جرجانی برگشت** او را در کافه ملاقات کـــردم.» (صادق‌هدایت)

۷ـ «بالاخره **که درست او را شناختم** گفتم «سقراط عزیز، این چه حال و روز است که تو بدا ن‌گرفتار شده‌ای؟» (از «سخن»)

در مثالهای بالا دیده میشود که بین «که» و گزاره‌ی فـــراکرد پیرو زمـانی متممها (مثالهای ۲ و ۳)، قید مکان (مثال ۱ و ٤) و نهاد (مثال ٥ و ٦) و بالاخره متمم وقید (مثال ۷) فاصله‌شده است،ولی درهرحال درهمه‌جا میتوان اولا«که»را با «وقتیکه» و «پس از آنکه» عوض کرد و ثانیا نیز میتوان محل آنرا تغییر داده و آنرا قبل از گزاره بکار برد:

ـ خبر بپایتخت **که رسید**...

ـ چشم آزاد بخت برخداداد **که افتاد**...

ـ حسینی این خبر را **که شنید**...

ـ...

در مثالهای بالا گزاره‌های هر دو فراکرد با گونه‌ی مطلق ماضی بیان شده است. اما در اینمورد مسئله‌ی اساسی این است که گزاره‌ی‌فراکرد پیرو باگونه‌ی مطلق ماضی بیان شود تا نمودار انجام قطعی عمل مندرج در آن باشد. ادامه یا عدم ادامه‌ی رویداد مندرج در فراکرد پایه اینقدرها رل مهمی در مناسبات زمانی بازی نمیکند. بهمین دلیل نیز گاهی گزاره‌ی فراکرد پایه با گـونه‌ی استمراری ماضی هم میتواند بیان شود:

ـ **از کافه که بیرون آمدم**، تمام راه، توی اتوبوس، سر شام که دور هم جمع بودیم و حتی‌توی رختخواب،از خودم**میپرسیدم** که... (روزنامه‌ی«مصلحت»)

گاهی در فراکرد پیرو زمانی از فاکتی که درآینده ممکنست رخ دهد و در

فراکرد پایه نیز از فاکتی که ممکنست بعنوان نتیجه‌ی اولی پدید آید صحبت میشود. در چنین مواردی گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست و گزاره‌ی فراکرد پایه نیز با مضارع اخباری و یا مستقبل بیان خواهد شد:

ـ «تهیه‌کنندگان این فیلمها خیلی که **تقلا کنند** تازه بیك درام بورژوابمعنای واقعی آن **میرسند**.» (از «سخن»)

ـ «البته این خبر که بخلیفه **برسد گمان میکند** که بتحریك بر مکیان است.» (صادق‌هدایت)

قبل از هر چیز باید گفت که جملات بالا بجملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی تحقق‌پذیر شبیه هستند و با سهولت میتوان در آنها با تعویض «که» به «اگر» فراکرد پیرو زمانی را بفراکرد پیرو شرطی بدل نمود. دلیل این امر را باید اولا در شکل آئوریست گزاره‌ی فراکرد پیرو و ثانیا در مضمون دو جزء جستجو نمود. در هر دو مثال بالا فراکردهای پایه درحقیقت نتیجه‌ی تحقق یافتن رویداد مندرج در فراکردهای پیرو است. اینست که اینگونه جملات را باید جزء جملات مشترك «زمانی‌ـشرطی» شمرد و در مرحله‌ی دوم باید خاطرنشان ساخت که دراینگونه جملات مناسبات همزمانی نیز کمی محسوس است. اگر گزاره‌ی فراکرد پیرو عبارت از آئوریست افعال حالتی باشد، قطعا همزمانی بوجود می‌آید و در موارد عادی نیز اگر عمل مندرج در فراکردها بصورت تصویر و توصیف یك عمل دائمی بیان شود همزمانی موجود خواهد بود. بدیهی است که در تعیین نوع فراکردهای پیرو باید همه‌ی عوامل لفظی و معنایی و گرامری را منظور داشت و ملاکهای تشخیص را بکار بست. در مورد توالی زمانی گفته شد که اولا تبدیل فراکردها بیکدیگر ممکن نیست و ثانیا در این‌گونه بخصوص باید بتوان «که» را با «پس از آنکه» عوض کرد. با این ترتیب دیگر اشکالی برای تشخیص دقیق نوع فراکرد پیرو بمیان نخواهد آمد. از طرف دیگر نیز میدانیم که در فارسی کنونی در مواردی که صحبت از انجام احتمالی عملی در آینده باشد میتوان آئوریست را با گونه‌ی مطلق ماضی نیز عوض کرد:

ـ «به سمنون که **رسیدیم (برسیم)** راه سبك میشه.» (صادق‌هدایت)

ـ «بمنزل که **رسیدیم (برسیم)** خودم نعلینهای شمارو درس میکنم.» (صادق‌هدایت)

در هر دو مثال بالا اشکال گونه‌ی مطلق ماضی جانشین آئوریست شده‌اند. در چنین مواردی تنها گزاره‌ی فراکرد پایه است که بما میگوید شکل گونه‌ی مطلق ماضی مستعمل در گزاره‌ی فراکرد پیرو جانشین آئوریست است یا خیر. مثلا اگر گزاره‌ی فراکرد پایه هم با مضارع یا مستقبل بیان شده باشد دلیل بر آنست که شکل گونه‌ی مطلق ماضی جانشین آئوریست گردیده است، ولی اگر گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی مطلق ماضی بیان شده باشد علامت آنست که

دیگر نمیتواند صحبتی از جانشینی آن گونه‌ی ماضی توسط آئوریست در میان **باشد.**

در مورد ی‌که در فراکرد پیرو زمانی از عمل آینده صحبت شود ممکن است که گزاره‌ی پایه با وجه امری هم بیان شود:

– «یادت باشه، **این منزل که‌پیاده شدیم**، برایم **زنجبیل‌بخر!**»(صادق‌هدایت)

– «**تو سر ماه که شد** کرایه خونه‌ت را **بگیر...**» (از «سخن»)

ب– حرف ربط «چون» («چو»). این حرف ربط مخصوص زبان ادبی و مکتوب است. در این مورد نیز معمولا فراکرد پیرو زمانی درحالت پیش‌آیی است. خود حرف ربط نیز قبل از فراکرد پیرو و یا در داخل آن قرار میگیرد. اشکال گرامری گزاره‌ها نیز همان است که در مورد این گونه گفته شد. ملاك تشخیص نیز همان است که در مورد «که» ذکر شد: امکان تبدیل فراکردها وجود ندارد. میتوان حرف ربط «چون» را با «پس از آنکه» عوض کرد. اینك چند مثال:

– «شیرین چون این سخن را شنید **شتابان سوی شاپوردوید.**» (از«سخن»)

– «چون نماز شام خواست رسید **ما بازگشتیم.**» (تاریخ بیهقی)

– «بقمارخانه رفتم همه پاکباز دیدم

چو بصومعه رسیدم **همه زاهد ریایی** (دیدم).» (مولوی)

در مثالهای بالا فراکردهای پیرو زمانی مقدم بر فراکردهای پایه آمده است، ولی گاهی در شعر ترتیب توالی مزبور مختل میگردد:

– یکی قطره باران زابری چکید

خجل شد چو پهنای دریا بدید.» (سعدی)

– **چه خوش گفت زالی بفرزند خویش**

چو دیدش کمندافکن و پیلتن.» (فردوسی)

– «**تو بر انجمن خامشی برگزین**

چو خواهی که یکسر کنند آفرین» (فردوسی)

در تمام موارد بالا ضعف رابطه‌ی وابستگی محسوس است و طبیعی است که یکی از علل آنکه در نثر تقریبا با نظایر این حال برخورد نمیشود همین مسئله میباشد. ضرورت شعری گاهی نیز فراکرد پیرو زمانی را در داخل فراکرد پایه می‌آورد:

– «**دشمن**، چو نکو حال شدی، **گرد تو گردد**

زنهار مشو غره بدان چرب‌زبانیش!» (ناصرخسرو)

در اینمورد نیز رابطه‌ی وابستگی ضعیف میشود و حتی فراکرد پیرو زمانی بجملات معترضه و مدخوله شبیه میگردد.

در مورد زمان گزاره‌ها نیز، همانطور که در مورد «که» گفتیم، گاهی گزاره‌ی فراکرد پیرو بشکل «آئوریست» (یا گونه‌ی مطلق ماضی–جانشین آئوریست) و

گزاره‌ی فراکرد پایه بشکل مضارع و یا مستقبل بکار میرود:

ــ «و چون نوروز **بگذرد** سوی غزنین **رویم** وتدبیر برادر چنانکه باید ساخت **بسازیم**» (تاریخ بیهقی)

ــ «بمکتب چون **روی** تا بازگردی
بود چشمش بدر بیچاره مادر!» (ایرج‌میرزا)

ــ «آتش خشم چو شد شعله‌ور از بهر قیام
جان ناپاك تو آماج شرر **خواهد شد.**» (علی‌اشرف دبیر)

در اینجا نیز وقتی گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با آئوریست بیان میشود مفهوم شرط در جمله پدیدار میگردد و در برخی موارد قوت نیز میگیرد. در بیت زیر:

ــ «بکم خوردن چو عادت شد کسی را
چو سختی پیشش آید **سهل گیرد.**» (سعدی)

مفهوم شرط کاملا محسوس است.

گاهی نیز گزاره‌ی فراکرد پایه بضرورت شعری با شکل ماضی التزامی می‌آید:

ــ «چو خود دانی **همه دانسته باشی**
چو دانستی **زهر بدرسته باشی.**» (ناصرخسرو)

در مثال زیر گزاره‌ی فراکرد پیرو باگونه‌ی مطلق ماضی (جانشین‌آئوریست) و گزاره‌ی فراکرد پایه در ظاهر بصورت آئوریست ولی در اصل مضارع است:

ــ «و چون کسی را بدین صفت **یافت (بیابد)** بهیچ روی از او دست **باز ندارد (نمیدارد)** و از بذل مال و جان درباره‌ی او **خودداری نکند (نمیکند).**» (دکتر ذ. صفا)

در روایت از گذشته گاهی شکل مضارع جانشین گونه‌ی مطلق ماضی میگردد. در این صورت است که گزاره‌ی هر دو فراکرد از این گونه مناسبات زمانی میتواند با مضارع تصویری بیان گردد:

ــ «**چون وارد میشوند** چشم هر دو بهیکل لاغر و بلند زنی که دراطاق انتظار وزیر نشسته بود **میافتند.**» (از «سخن»)

پ ــ حرف ربط «پس از آنکه» و «بعد از آنکه». جزء اول این حروف ربط با معنای لغوی خود اینها را برای بیان مناسبات توالی زمانی مورد نظر ما خیلی مناسب میسازد و بهمین دلیل نیز این حروف ربط در اینمورد حروف ربط نمونه‌ای و ملاك تشخیص شمرده میشوند. در فارسی معاصر کمترین فرقی بین این دو حرف ربط وجود ندارد ولی در زبان تاجیکی معاصر بین آنها اختلافاتی منظور میگردد.

در اینمورد نیز معمولا فراکرد پیرو زمانی در حالت پیش‌آیی بکار میرود.

اشکال گرامری گزاره‌ها نیز همان است که در بندهای الف و ب این گونه گفته شد:

– پس از آنکه قاضی جرعه‌ای سرکشید، **گیلاس را دومرتبه از او گرفت و روی میز کنار پنجره گذاشت.**» (بزرگ علوی)

در شعر و در نثر کلاسیک با اشکال «از آن پس که» و «زبعد آنکه» نیز برخورد میشود:

– «**از آن پس** که گوشم شنید این خروش
نخواهم نهادن بآواز گوش.» (فردوسی)

– «(آب)... **زبعد آنکه** سفر کرد چون فرود آید
بلطف روح فرود آید و بطعم شکر.» (عنصری)

ضرورت شعری ممکنست فراکرد پیرو را در حالت پس‌آیی بیاورد مسلما در این صورت رابطه‌ی وابستگی ضعیف خواهد بود:

– «**از تو بیاد روی تو خرسند گشته‌ام**
زآن پس که می بداشتمت در دل استوار.» (عمعق بخارایی)

ت– حرف ربط «وقتی (که)» و مترادفات آن. در اینجا نیز فراکرد پیرو زمانی پیش از فراکرد پایه ذکر میشود و قانون عمومی رعایت میگردد:

– «... بالاخره وقتی باطاق خود وارد شد روی صندلی افتاد و سکسکه‌ی شدید با گریه توأم را سر داد.» (از «پیام نو»)

– «وقتی ضربات قلب را حس کرد قیافه‌اش آرام شد.» (بزرگ علوی)

در مثالهای بالا فراکرد پیرو در حالت پیش‌آیی ذکر شده ورابطه‌ی وابستگی نیز شدید است.

علل اسلوبی گاهی در شعر و حتی در نثر باعث ذکر فراکرد پیرو زمانی پس از فراکرد پایه میشود:

– «**ولی مالکین «ننارادو» چقدر متعجب شدند** وقتی که در جواب دعوت خود نامه‌ای دیوانه‌وار و تأثرآور از ولادیمیر دریافت نمودند.» (از «پیام نو»)

شکل گرامری گزاره‌ها همانست که در بندهای قبل گفته شد. معهذا موقعی که صحبت از دو عمل متوالی آینده در بین است میتواند گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست (یا گونه‌ی مطلق ماضی) و گزاره‌ی فراکرد پایه با مضارع بیان شود:

– «پزشك میگفت: وقتیکه (بچه) پنج وشش ساله شد حالش **بهتر میشود.**» (از «سخن»)

– وقتی مزه‌ی قدرت را **چشیدند** چنان شمشیرها را **غلاف کنند** وتولولهنگ **بروند** که آن سرش پیدا نباشد.» (محمدعلی جمالزاده)

گاهی نیز شکل مضارع اخباری جانشین آئوریست (مضارع التزامی) میگردد. البته در این صورت شکل مضارع نباید نمودار یك حال و وضع عادی و

عمومی شمرده شود، بلکه همانطورکه گاهی شکل زمان حــال برای تصویــر رویدادی گذشته بکار میرود همانطور نیز گاهی برای تصویر عمل آینده استعمال میشود:

ـ «وقتی که ناظر خرجم از شهر **برمیگردد (برگردد)** پول شما را **میدهد.**» (از «سخن»)

در دو مثال زیر نیز شکل مضارع برای تصویر عمل گذشته بکار میرود:

ـ «وقتی مجنون سر به‌بیابان **میگذارد** در عرض‌دو روز بدوصیاد **برمیخورد.**» (از «سخن»)

ـ «وقتی فردا صبح **می‌آید** که چمدان خود را بگیرد **معلوم میشود** که دزدهای مسلح شبانه جواهرات را بزور از صندوقدار گرفته و فرار کــرده‌اند.» (از «سخن»)

بطوریکه دیده میشود در مثالهای بالا شکل مضارع برای بیان یك حال و عمل دائمی بکار نرفته است و بنابراین میتواند برای تصویــر دو عمل متوالــی استعمال شود.

در تمام مثالهای بالا میتوان «وقتی(کــه)» را با «پس از آنکه» عوض کــرد (ملاك سنجش).

گاهی نیز گونه‌ی نقلی ماضی برای تصویر گذشته بکار میرود:

ـ «(توسکا نینی)... وقتی آنچه را خواسته **تحصیل نکرده است** چشمانش بنحوی وحشت‌آور **برق میزند.**» (از «سخن»)

در کلیه‌ی مثالهای بالا ملاکهای سنجش پیشنهادی ما، یعنی عــدم امکان تبدیل فراکردها و امکان تبدیل حرف ربط زمانی به «پس از آنکه» قابل تطبیق است.

ث- حرف ربط «هروقت (که)» و مترادفــات آن (در معنای «وقتیکــه»).

این حروف ربط اگر در معنای «وقتیکه» بکار روند نمودار معنای دوام و تکــرار نیستند. این حالت نیز موقعی رخ میدهد کــه در فــراکرد پیرو زمانی از عمل محتمل‌الوقوع در آینده صحبت شده و فراکرد پایه نیز حاکی از عملی باشد که بتواند نتیجه‌ی اولی باشد و یا بهرحال عملی باشد که پس از اولی باید انجام شود. در این مورد گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با آئوریست (و یا گونه‌ی مطلق ماضی) بیان شده و گزاره‌ی فراکرد پایه در شکل مضارع میآید:

ـ «دوباره برگشت و بخدمتکار سپرد که کــه **هروقت** شوهرش آمد بــاو بگوید که خانم بدیدن یکی از رفقای هم‌مدرسه‌ای خود رفته **است.**» (صادق هدایت)

در مثال بالا بآسانی و بدون خلل آوردن بمعنا میتوان «هروقت» را با«وقتیکه» و یا «پس از آنکه» عوض نمود.

ممکن هم هست که وجه امری جانشین مضارع گردد:
- «(ملکه‌ی پریان)... سه تار از موی خویش بیادگار باو داد و گفت: **هرگاه** بتشویشی درافتادی یکی از این تارها را بـرآتش بیفکن، فـوری بکمکت میشتابم.» (از «سخن»)

گاهی بضرورت شعری ممکنست حرف ربط ذکر نشود:
- «کسی کز تو ماند ستودان کند
(وقتی‌که) بپرد روان تن بزندان کند.» (فردوسی)

در بیت بالا محسوسا محل حرف ربط «وقتیکه» و یـا «پس از آنکه» در ابتدای مصراع دوم خالی است.

در این‌گونه از توالی زمانی با عضو غیر مستقل نیز برخورد میشود، وبدیهی است که تمام مشخصات ذکر و استعمال اعضای غیر مستقل نیز موجود خواهند بود.

زمان و وجه گزاره‌ها و ملاکهای سنجش در این مورد همانها است که قبلا گفته شده است:
- «اینها را تنها **وقتی** فهمیدم **که** دیدم هریك از آنها در زیر بـازوها دو میله‌ی چوبی دارند...» (از «پیام نو»)
- «... و غلبه‌ی عنصر پارسی **هنگامی** روبمنتهی حد فزونی نهاد **کـه** خلفاء وزراء و رجال شورای خود را ازبرامکه و امثال ایشان انتخاب کـردنـد.» (دکتر ذ. صفا)

در هر دو مثال بالا تبدیل فراکردها بیکدیگر ممکن نبوده (بـاعث تحریف مضمون میشود) و عضو غیر مستقل و حرف ربط را رویهمرفته میتوان بحرف ربط «پس از آنکه» بدل کرد:
- تنها پس از اینکه دیدم‌هریك‌ازآنها درزیربازو دومیله‌ی چوبی‌دارند اینها را فهمیدم.
- پس از آنکه خلفاء وزراء و رجال شورای خود را ازبرامکه و امثال ایشان انتخاب کردند غلبه‌ی عنصر پارسی روبمنتهی حد فزونی نهاد.

گونه‌ی دوم.

فرق اساسی این‌گونه با گونه‌ی یکم در آنست که در اینجا مسئله‌ی توالی فوری رویداد مندرج در فراکرد پایه پس از رویداد مندرج در فراکرد پیرو مورد توجه خاص است. سایر مشخصات لفظی و گرامری این‌گونه همان است که گفته شد. ملاکهای تشخیص نیز همانها هستند. فقط بمنظور آنکه مسئله‌ی تـوالی فوری در تطبیق ملاکها بخوبی واضح باشد بهتر است که در ترکیب فراکرد پایه قید «فورا» و نظایر آن نیز بکار رود.

در این گونه حروف ربط زیر بکار میروند.

الف– حرف ربط «همینکه» و نظایر آن. معنای لفظی–گرامری این حرف ربط برای بیان مفهوم توالی فوری دو رویداد مناسب است و فقط لازم است که زمان و وجه گزاره‌ها نیز باین امر کمک کنند، یعنی باید بویژه گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی نمودار عملی سریع و قطعی باشد (گونه‌ی مطلق ماضی). در اینجا نیز معمولا فراکرد پیرو پیش از پایه می‌آید. حرف ربط در ابتدا و یا در داخل آن فراکرد بکار میرود:

– «پیشخدمت آمد پیش شما، همینکه اسم یار محمد ذغالفروش را شنیدید **دستور دادید که این زن را از حیاط استیناف بیرون کنند.**» (بزرگ‌علوی)

– «همینکه وارد شدند **شریف بغلامرضا دستور داد که تختخواب‌مجید را در اطاق پذیرایی** بزنند.» (صادق‌هدایت)

– «بمحض اینکه سر میز اداری رسید **زنگ زد و آب خوردن خواست.**» (صادق‌هدایت)

در مثالهای زیر حرف ربط در داخل فراکرد پیرو زمانی بکار رفته است:

– «شریف **همینکه** سر خود را از روی دوسیه بلند کرد و او را دید یکه خورد.» (صادق‌هدایت)

– «جلو چراغ **همینکه** چادرش پس‌رفت دوتاابروی پاچه‌بزی وسمه‌کشیده و یك دهن گشاد که گوشه‌اش زرد زخم داشت باسباب صورتش اضافه شد.» (صادق‌هدایت)

در مثالهای بالا همه‌جا میتوان یك قید چگونگی «فورا» در ابتدای فراکرد پایه افزود و این خود نمودار توالی فوری و آنی دو رویداد میباشد.

در اینجا نیز ممکنست که در صورت صحبت از عمل احتمالی آینده گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با آئوریست (یا گونه‌ی مطلق ماضی) وگزاره‌ی فراکرد پایه‌با شکل مضارع یا مستقبل و یا وجه امری بیان شود:

– «(فساد)... مانند کنه همینکه بعضوی **چسبید** تا آخرین قطره خون را نمکد دست بردار **نیست.**» (از «سخن»)

– «... شامم را زیر تخت بگذار، من یك دقیقه دیگر همینکه **آرام شدم میخورم.**» (صادق‌هدایت)

– «به ننه بگوم و حاجی گفته بود **بمحض** اینکه نامه‌ای از لای **در افتاد** او را **خبر کنند.**» (بزرگ علوی)

گاهی اجرای عمل مندرج در فراکرد پایه که بعنوان نتیجه‌ی عمل مندرج در فراکرد پیرو تصور میشود بقدری قطعی و بدون شك و تردید است که گزاره‌ی فراکرد پایه را میتوان بجای مضارع یا مستقبل با گونه‌ی نقلی ماضی بیان کرد. این امر بدان معنی است که اگر عمل مندرج در فراکرد پیرو انجام شود انجام

عمل مندرج در فراکرد پایه بطور قطع و یقین محقق خواهد بود و مثل اینست که هم‌اکنون انجام گردیده است:

ـ «**همینکه** حرف «خ» یا «گ» یا «را» را بدست آوریم کلمه را بکوچکترین اجزاء آن **تجزیه کرده‌ایم**.» (از «سخن»)

بطوریکه قبلا نیز گفته شد گاهی شکل مضارع برای تصویر عمل گذشته بکار میرود و بدین‌ترتیب جانشین گونه‌ی مطلق ماضی میگردد:

ـ «دایه‌ی ویس همینکه از حال و کار او **آگـاه میشود** از همدان بیك هفته خود را بمروشاهجان **میرساند**...» (از «سخن»)

بـ حرف ربط «تا» (در معنای «همینکه»). این حـرف ربط در بسیاری از موارد بعنوان مترادف لفظی‌ـ‌گرامری «همینکه» بکار میرود. دراینگونـه حـالات فراکرد پیرو زمانی پیش از فراکرد پایه ذکر میشود و خود حـرف ربط نیز در ابتدای فراکرد پیرو و یا در داخل آن بکار میرود. اشکال گرامری گزاره‌ها همان است که گفته‌ایم:

ـ «وورا تا سوزن را کشید **جوانه عطسه کرد، بلند شد، نشست و گفت...**» (صادق‌هدایت)

ـ «تا آمدم بدستم فوت کنم **مادر خشمگین که از شیطنتهای من بجان آمده بود سر رسید.**» (از «سخن»)

جالب این است که برای تشدید مفهوم توالی فوری گاهی حرف ربط «که» نیز در فصل مشترك دو فراکرد و در پایان فراکرد پیرو بکار میرود، ولی البته حرف ربط مزبور را بایدیك‌حرف ربط کمکی دانست وحرف‌ربط‌اصلی‌همانا «تا» میباشد:

ـ «احمد آقا تا آمد بخود برسد **که خویشتن را چون نگین در میان حلقه‌ی سوار دید.**» (جمال‌زاده)

و بآسانی دیده میشود که میتوان «که» را از محل خود برداشت.

گاهی نیز یك قید زمان نمودار توالی فوری و بمنظور تشدید مفهوم توالی فوری و تأکید در ابتدای فراکرد پایه افزوده میشود:

ـ «تا رفت تو ببیند کسی هست یا نه، **یکمرتبه در بسته شدودرهم‌غیب‌شد**، انگاری که اصلا در نداشت.» (صادق‌هدایت)

در مثالهای بالا فراکرد پیرو زمانی طبق معمول در حالت پیش‌آیی است، ولی ضرورت شعری گاهی باعث تقدم فراکرد پایه بر پیرو میگردد که درآنصورت تا حدود زیادی رابطه‌ی وابستگی تضعیف میشود:

ـ «تـــا زمستـــان بساط گستـــر شد

شد زمیـــن و زمـــان بـــدیـــگـــر سان.

بـــوستـــان پـــر سیـــاه پـــوشان گشت
تا براو گشت ماه دی سلطان.» (قطران‌تبریزی)

در بیت اول ترتیب توالی عادی رعایت شده، ولی در بیت دوم فراکرد پیرو زمانی پس از فراکرد پایه آمده است.

در اکثر موارد میتوان «تا» را با «که» عوض کرد بشرط آنکه «که» در فصل مشترك دو فراکرد قرار گیرد (در انتهای فراکرد پیرو):

ـ آمدم بدستم فوت کنم که **مادر خشمگین...**

ـ احمدآقا آمد بخود برسد که **خویشتن را چون نگین...**

ـ رفت تو ببیند کسی هست یا نه که **یکمرتبه در بسته شد...**

بـ حرف ربط که. این حرف ربط در این‌گونه خیلی بندرت استعمال‌میشود و استعمال آن هم تابع شرایط خاصی است. بدین معنی که بمنظور نشان دادن فاصله‌ی زمانی بسیار کم بین پایان رویداد مندرج در فراکرد پیرو و آغاز رویداد مندرج در فراکرد پایه گاهی گزاره‌ی فراکرد پایه را با گونه‌ی مقدم ماضی بیان میکنند و مقصود اینست که در طرف مقابل این تصور ایجاد شود که مقارن پایان عمل مندرج در فراکرد پیرو زمانی عمل مندرج در فراکرد پایه هم بشکل حاضر موجود بوده است. البته گونه‌ی مقدم ماضی در بدو امر ممکنست باعث شود که طرف تصور کند عمل مندرج در فراکرد پایه حتی پیش از عمل فراکرد پیرو رخ داده است، ولی مضمون جمله و وجود رابطه‌ی سببیت بین آنها نشان میدهد که عمل مندرج در فـــراکرد پایه فقط پس از انجام عمل مندرج در فـــراکـــرد پیرو میتواند تحقق‌پذیر گردد.

در اینجا نیز فراکرد پیرو زمانی در حالت پیش‌آیی و حرف ربط «که» در داخل آن قرار میگیرد. زمان گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی نیز گونه‌ی مطلق ماضی خواهد بود:

ـ «صدای اولین ضربه‌ها که بلند شد بـــابا ثورست **بیدار شده بـــود.**» (از «سخن»)

ـ «در رختخواب که دراز کشید و پلکهـــایش را بهم فشرد یك صف از رفقایش جلو او ردیف **ایستاده بودند** که آخرش محو میشد.» (صادق‌هدایت)

دیده میشود که اولا گونه‌ی مقدم ماضی مـــربوط بافعال حـــالتی هستند و ثانیا از مضمون عمومی مثال اول میتوان فهمید کـــه بیدار شدن بـــابـــا ثورست نتیجه‌ی کوبیدن در بـــوده و مسلما پس از آن رخ داده است. در مثال دوم نیز طبیعی است که «صف کشیدن» رفقا را در خواب و پس از برهم فشردن پلکها دیده است نه قبل از آن و بنابراین اعمال مندرجه در فراکردهای پایه قطعا پس‌از اعمال مندرجه در فراکردهای پیرو رخ داده است. منتها بـــرای آنکه فـــاصله‌ی

زمای را در ظاهر هم که شده بصفر نزدیك کنند از این طـــرز بیان گـرامـری استفاده کرده‌اند.

گونه‌ی سوم.

فرق این‌گونه بـا گونه‌ی قبلی دراینست کـه در اینجا بفاکت تـوالی عمل مندرج در فراکرد پایه پس از عمل مندرج در فراکرد پیرو (نه بفاصله‌ی زمانی کم بین آنها) توجه مخصوصی میشود. این توجه نیز با دخول عناصر لفظی در ترکیب حرف ربط و نیز با شکل انکاری گزاره‌ی فراکرد پایه عملی میشود، بدین معنی که آغاز عمل مندرج در فراکرد پایه مشروط بتحقق عمل مندرج در فراکرد پیرو میگردد و از همین راه است که توالی دو عمل بیان زبانی خود را می‌یابند. در اینجا بفاصله‌ی زمانی بین دو عمل توجهی نمیشود.

در این مورد فراکرد پایه پیش از فراکرد پیرو زمانی می‌آید و گزاره‌ی آن با اشکال انکاری گونه‌های مطلق و یـا استمراری ماضی و یـا شکل مضارع بیان میشود. گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی نیز با گونه‌های مطلق ماضی و یا زمان حال و یا آئوریست نشان داده میشود. در ابتدای حرف ربط «وقتی (که)» نیز ادات استثنای «مگر» بکار میرود:

ـ «آدم‌خوشبختی خوشبختی خودش را **حس‌نمیکند مگروقتی‌که** بدبختها را ببیند که بار خودشان را در خاموشی بدوش میکشند.» (صادق‌هدایت)

در اینجا انتساب فاکتها بگذشته یا آینده در بیان توالی‌زمانی اهمیتی‌ندارد. مسئله‌ی مهم همانا اینست که انجام عمل مندرج در فراکرد پایه مشروط بانجام عمل مندرج در فراکرد پیرو زمانی گردد.

ملاك سنجش در اینجا نیز آن است که فـراکردها را بعلت وجود رابطه‌ی سببیت شدید مسلما نمیتوان باهم عوض کرد. با تعویض گزاره‌ی فراکرد پایه بصیغه‌های تصدیقی میتوان حرف ربط را نیز با «پس از آنکه» بدل نمود. اما در این گونه فاکت توالی بقدری بارز است که اصولا نیازی بتطبیق ملاك تشخیص و سنجش باقی نمیماند.

نوع دوم ـ فاکت مندرج در فراکرد پیرو زمانی پس از فاکت مندرج در فراکرد پایه رخ میدهد

طرح مناسبات توالی زمانی در این نوع البته چنین خواهد بود:

< .... <——— و یا < .... <———

و بطوریکه دیده میشود فاکت توالی دو عمل مثل نوع یکم است و فقط فرق در

آن است که این بار عمل مندرج در فراکرد پایه مقدم بر عمل مندرج در فراکرد پیرو زمانی است. این نوع نیز دارای گونه‌های چندی میباشد.

گونه‌ی یکم.

در اینجا مسئله‌ی اساسی عبارت از اینست که فاکت توالی دو رویداد با تأکید و بطرزی برجسته بیان گردد، و طبیعی است که در این صورت بفاصله‌ی زمانی بین دو رویداد اینقدرها توجهی مبذول نمیشود. دراینگونه جملات نیز تعویض فراکردها با یکدیگر ممکن نیست.

یگانه حرف ربط مستعمل در این‌گونه عبارت از حرف ربط «پیش از آنکه» و مترادف آن «قبل از اینکه» میباشد.

این حروف ربط نیز بدلیل ترکیب خاص لغوی خود برای بیان اینگونه مناسبات توالی زمانی خیلی مناسب هستند. در اینجا نیز فراکرد پیرو زمانی معمولا مقدم بر فراکرد پایه ذکر میشود، حرف ربط نیز معمولا یا در ابتدای فراکرد پیرو و یا در داخل آن بکار میرود.

خصوصیت ویژه و برجسته‌ی این‌گونه اینست که در آن گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی **همیشه** با آئوریست بیان میشود. دلیل این مسئله نیز آنست که قبل از آنکه عمل مندرج در فراکرد پیرو انجام شود عمل مندرج در فراکرد پایه صورت پذیرفته است (میپذیرد) و بنابراین بدون توجه بزمان انجام هر دو عمل همیشه عمل مندرج در فراکرد پیرو یکنوع وابستگی و مشروط بودن بانجام عمل مندرج در فراکرد پایه دارد و خود همین مشروط بودن است که باعث ذکر گزاره‌ی آن فراکرد در وجه آئوریست میگردد. گزاره‌ی فراکرد پایه نیز چنانچه انجام عمل مربوط بگذشته باشد با گونه‌ی مطلق ماضی یا استمراری و هرگاه مربوط بآینده باشد با شکل مضارع، مستقبل و گاهی گونه‌ی نقلی ماضی بیان خواهد شد:

ـ «پیش از آنکه چه در موضوع نمایش... چه در نمایشگری... کمالی **بوجود بیاید** و نمونه‌ی بدیع و بی‌نقصی عرضه شود (فن نمایش) ناگهان روبانحطاط رفت.» (از «سخن»)

ـ «نویسندگان جوان قبل از اینکه نوشته‌ی خود را بچاپخانه **بدهند** آنرا از نظر «عینی» میگذرانند.» (از «پیام نو»)

گاهی نیز بمنظور آنکه تقدم عمل مندرج در فراکرد پایه را بطرز قطعی‌تری بر عمل مندرج در فراکرد پیرو نشان دهند گزاره‌ی فراکرد پایه را با گونه‌ی نقلی ماضی بیان میکنند که بآسانی با مضارع یا مستقبل قابل تعویض است:

ـ «زیرا اگر در بخشیدن او عجله نفرمایید قبل از اینکه فرمان بخشش بسرباز **برسد** او را اعدام کرده‌اند (میکنند، خواهند کرد).» (از «سخن»)

در تاریخ بیهقی با مثالی برخورد میشود که گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی بجای آئوریست با گونه‌ی مطلق ماضی بیان گشته است:

ـ پیش‌از آنکه بسرای البتکین**افتادم** (بجای بیفتم»)... خواجه...مرا باخود به نیشابور برد.» (تاریخ بیهقی)

در همه‌ی مثالهای بالا فراکرد پیرو زمانی در حالت پیش‌آیی است. در اینجا نیز ضرورت شعری گاهی باعث برهم خوردن ترتیب توالی عادی میگردد:

ـ «خیز تا برگل نو کوزگکی باده خوریم
پیش تا از گل ما کوزه کند دست زمان.» (فرخی سیستانی)

بطوریکه دیده میشود در بیت بالا فرخی سیستانی بضرورت شعری بجای حرف ربط «پیش از آنکه» فقط «پیش» را بکار برده است و شاید این تغییر در نوع خود کم نظیر باشد.

در اینجا نیز توالی زمان بقدری روشن است که نیازی بتطبیق ملاك بمیان نمی‌آید.

گونه‌ی دوم.

در این‌گونه مناسبات توالی زمانی بدینشکل افاده میشود که عمل مندرج در فراکرد پایه تا آغاز عمل مندرج در فراکرد پیرو زمانی ادامه می‌یابد. درحقیقت در اینجا شروع یك عمل مسبب و دلیل پایان عمل دیگر است و از این راه است که توالی بیان میشود. بهمین دلیل نیز در اینجا تبدیل فراکردها بیکدیگر امکان‌پذیر نخواهد بود.

حروف ربط مستعمله در این‌گونه عبارتند از: تا و تاوقتی(که).

الف ـ حرف ربط «تا».

در اینجا شکل انکاری و تصدیقی گزاره‌ها و زمان آنها (بطور کلی شکل گرامری آنها) اهمیت ویژه‌ای کسب میکند. دلیل این مطلب نیز آن است که چون «تا» دارای معنای لغوی نیست و فقط نمایانگر حدود پایانی و یا آغازی است، لذا شکل گرامری گزاره‌ها در بیان روشن مناسبات توالی زمانی بطرز معتنابهی حائز اهمیت میگردد. برای روشن شدن فکر ابتدا چند مثال ساده‌بزنیم:

ـ تا وارد شد سلام کرد (نکرد)
ـ تا وارد شده سلام کرده (نکرده)
ـ تا وارد شده بود سلام کرده بود (نکرده بود)
ـ تا وارد میشد سلام میکرد (نمیکرد)
ـ تا وارد میشود سلام میکند (نمیکند)
ـ تا وارد بشود سلام میکند (نمیکند)

ــ تا وارد شدی سلام کن (نکن).

در مثالهای بالا کاملا محسوس است که تنها بعلت آنکه گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی بشکل تصدیقی است «تــا» در معنای «بمحض اینکــه» بکار رفته و مفهوم توالی فوری دو رویداد را میرساند. در اینجا طرح مناسبات زمانی (خواه گزاره‌ی فراکرد پایه مثبت باشد و خواه منفی) چنین است: <——<………
و این طرح نمودار آن است که عمل سلام کــردن (یــا سلام نکردن) بهرحــال بلافاصله پس از عمل وارد شدن صورت گرفته (میگیرد و یا باید بگیرد). پس در این مورد گزاره‌ی فراکرد پایه در هر شکلی هست بــاید همان شکل مبنای تشخیص و سنجش قرار گیرد و همان فاکت (خواه مثبت و خــواه منفی) بــاید بعنوان یك فاکت زبانی برداشته شود. تمام مثالهای ساده‌ی بالا مربوط بگونه‌ی یکم از توالی زمانی بودند و ارتباطی با گونه‌ی موردنظر ما ندارند.

حال چند مثال ساده‌ی دیگر بیاوریم که در آنها گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی در شکل انکاری است. در اینجا قبل از هــر چیز این نکته بچشم میخورد کــه گزاره‌ی فراکردهای پایه نمیتواند بدون تفاوت مثبت یا منفی باشد (مثل مثالهای بالا):

ــ تا وارد نشد سلام نکرد
ــ تا وارد نمیشد سلام نمیکرد
ــ تا وارد نشده سلام نکرده
ــ تا وارد نشده بود سلام نکرده بود
ــ تا وارد نمیشود سلام نمیکند
ــ تا وارد نشود سلام نمیکند (نخواهد کرد)
ــ تا وارد نشوی سلام نکن!

در مثالهای بالا دیگر «تا» در معنای «بمحض اینکه» نبوده، بلکه در معنای «تا وقتیکه» میباشد و کاملا معلوم است که این معنا فقط و فقط در اثــر شکل انکاری گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی حاصل میشود. پس این نتیجه بدست می‌آید که شکل انکاری گزاره‌ی فراکرد پیرو در اینجا یك وسیله‌ی گــرامــری بمنظور رسانیدن معنای مشخص و دقیق مناسبات زمانی (تا وقتی کــه...) بــاید تلقی گردد. درحقیقت نیز شکل «وارد نشدن» همراه با «تا» عملا در معنای «سرحــد فاکت «وارد شدن» بکار رفته است. مثلا در همان مثال اول اگردقت‌شودفــورا استنباط میشود که عمل «سلام نکردن» تا «سرحد وارد شدن» دوام داشته است و پس از ورود دیگر عمل «سلام نکردن» خاتمه یافته و فاکت جدید «سلام کردن» آغاز میشود. پس در اینجا نیز مانند بالا باید فاکت موجود در فراکرد پایه را بهمان شکل حاضر برداشت و ملاك سنجش قرار داد. بــا این ترتیب اگــر بخواهیم طرح مناسبات زمانی مثالهای ساده‌ی بالا را ترسیم کنیم بــا طرحــی

معکوس اولی، یعنی با طرح < ——— < .... مواجه خواهیم بود. این طرح نمودار آن است که عمل «سلام نکردن» (عمل مندرج در فراکرد پایه) تا لحظه‌ی ورود ادامه داشته است و پس از ورود خاتمه یافته است.

البته اگر برموازین منطقی متکی گردیم در مثالهای بالا نیز نتیجه‌ی منطقی اینست که بهرحال عمل «سلام کردن» (فـــاکت مثبت) پس از وارد شدن انجام گـــرفته و بنابـــراین طـرح مناسبات زمـــانـــی جملات دسته‌ی دوم نیـــز مانند دسته‌ی اول خواهد بـــود. اما بطوریکه استدلال کـــردیـــم عمل مندرج در فراکرد پایه باید بهمان شکل گرامری موجود مبنای سنجش قرار گیرد و حال آنکه شکل موجود در فراکرد پیرو زمانی یك واسطه‌ی گرامری است کـه بـرای بیان مناسبات معین و معنای لغوی-گرامری مشخص استعمال شده و در اینمورد بکمك حرف ربط آمده است و بنابراین بـایـد شکل تصدیقـی و واقعی آن عمل مورد توجه قرار گیرد.

حال ببینیم در موردی که گزاره‌ی فراکرد پیرو در شکل انکاری بوده و «تا» در معنای «تا وقتیکه» بکار میرود گزاره‌ی فراکرد پایه هـم همیشه اجبارا منفی خواهد بود، یا آنکه شکل مثبت و تصدیقی هم میتواند داشته باشد. اگر فعل گزاره‌ی فراکرد پیرو را عوض کنیم و مثلا بجای «وارد شدن» که یك حرکت است فعل «تاریك شدن» را که در حالت دینامیك است قرار دهیم و جملـه‌ای بشکل زیر بنویسیم:

- تا تاریك نشده نمیروم

دیده میشود که بازهم مفهوم عمومی جمله آن است که تا وقتی هوا تاریك نشده است عمل «نرفتن» ادامه خواهد داشت و وقتی که هوا تاریك شد عمل «نرفتن» نیز خاتمه میپذیرد. پس طرح مناسبات زمانی آن نیز همان < ...... < ——— خواهد بود. حال اگر گزاره‌ی فراکرد پایه را در شکل تصدیقی بیاوریم (این عمل فقط در اثر استعمال فعل «تاریك شدن» در گونه‌ی نقلی ماضی امکان‌پـــذیر است) جمله‌ای نظیر:

- تا تاریك نشده میروم

بدست می‌آید. در اینجا نیز کاملا معلوم است که عمل فراکرد پایه (که این دفعه دیگر «رفتن» است نه «نرفتن») بازهم تا آغاز حالت مندرج درفراکرد پیروزمانی ادامه خواهد یافت و پس از شروع تاریکی عمل «رفتن» هم پایان میپذیرد. پس بازهم طرح نمودار مناسبات زمانی < .... < ——— خواهد بود.

از مجموعه‌ی آنچه گفته شد نتیجه میشود کـه در صورت استعمال حـرف ربط «تا» در این‌گونه از مناسبات توالی زمانی شکل نفی و اثبات گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی در بیان مناسبات زمانی تأثیر ویژه‌ای دارد. با این مقدمات اینك وارد بررسی مثالهای مأخوذ از ادبیات معاصر فارسی میشویم.

چنانچه گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی در شکل انکاری باشد باید شکل انکاری مزبور را صرفا یك وسیله‌ی گرامری برای بیان معنای لغوی-گرامری حرف ربط «تا» (در معنای «تا وقتیکه») دانست ولی گزاره‌ی فراکرد پایه را در همان شکل حاضر باید مبنای کار و سنجش قرارداد. در چنین مواردی گزاره‌ی فراکرد پایه نیز معمولا منفی خواهد بود مگر در موردی که گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی با گونه‌ی نقلی ماضی بیان شده باشد:

- تا نپرسند مگو، تا نخوانند مرو! (ضرب‌المثل)
- «تا تاریك نشده میرویم بیك آبادی برسیم.» (صادق‌هدایت)
- «تا فراموش نشده تبریك میگویم.» (صادق‌هدایت)
- «دلش میخواست تا نمرده از خودش بازپرسی کند، درباره‌ی خودش قضاوت کند.» (بزرگ علوی)

بطوریکه در مثالهای بالا دیده میشود فراکردهای پیرو زمانی همگی قبل از فراکردهای پایه آمده و گزاره‌های هر دو جزء معمولا منفی است (مگر وقتیکه گزاره‌ی فراکرد پیرو با گونه‌ی نقلی ماضی آمده باشد که در آن صورت گزاره‌ی فراکرد پایه میتواند مثبت یا منفی باشد). در کلیه‌ی این موارد «تا» در معنای «تا وقتیکه» بکار رفته و عمل مندرج در فراکرد پایه (در همان شکل موجود) تا زمان شروع عمل یا حالت مندرج در فراکرد پیرو ادامه دارد و طرح مناسبات زمانی < .... <—— است که مربوط بگونه‌ی مور نظر ما میباشد.

در اینجا نیز ضرورت شعری گاهی باعث ذکر فراکرد پیرو در حالت پس‌آیی میگردد:

- «**نخسبم** تا نخسبانم سرت را
 نیایم تا نیارم دلبرت را.» (نظامی گنجوی)

در مثال بالا که از منظومه‌ی «خسرو و شیرین» نظامی آورده شده است و مربوط‌بصحبت‌خسرو باشاپور میباشدعمل‌مندرج درفراکرد پایه («نخوابیدن» و «نیامدن») تازمان‌شروع‌عمل‌مندرج درفراکردپیرو(«خسبانیدن‌سر خسروو«آوردن شیرین») ادامه دارد.

حال اگر گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی مثبت بوده و زمان هردو گزاره‌نیز یکی باشد (بطوریکه در مثالهای ساده‌ی دسته‌ی اول دیدیم) در این صورت «تا» در معنای «همینکه» و نظایر آن بکار رفته و طرح مناسبات زمانی مربوط بگونه‌ی مورد نظر ما نخواهد بود. اما جالب اینست که در این مورد نیز با تغییر زمان گزاره‌ی فراکرد پایه و آوردن آن در گونه‌ی مقدم ماضی میتوان گونه‌ی مناسباتی مورد نظر را بدست آورد:

- تا او رسید تن دخترك هزار زخم **برداشته بود.**» (از «سخن»)
- «تا دکتر امیر خان رسید دیگر **کار از کار گذشته بود.**» (بزرگ علوی)

در دو مثال بالا تقدم عمل مندرج در فراکرد پایه بر عمل مندرج در فراکرد پیرو بوضوح محسوس است و دلیل آن نیز همانا آوردن گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی مقدم ماضی میباشد. عمل مندرج در فراکرد پایه پیش از عمل مندرج در فراکرد پیرو آغاز شده و خاتمه هم یافته است (البته بشرط آنکه گزاره‌ی فراکرد پایه فعل حرکتی باشد، نه حالتی).

با این ترتیب دیده میشود که مثالهای ذکر شده با وجود اختلاف شکل ظاهری و بویژه اختلاف گزاره‌های فراکردهای پیرو از لحاظ نفی و اثبات، همه مربوط بگونه‌ی مناسبات زمانی واحدی هستند و در همه‌ی آنها میتوان «تا» را با «تا وقتیکه» عوض کرد. در هر دو وضعیت از گونه‌ی مورد نظر نیز گذشته از امکان تبدیل حرف ربط «تا» بحرف ربط «تا وقتیکه» ملاك سنجش عمومی نیز اینست که تبدیل فراکردها بیکدیگر ممکن نیست.

غیر از دو وضعیت بالا حرف ربط «تا» در گونه‌ی مورد بررسی ما طرز استعمال دیگری نیز دارد که اینك بشرح آن میپردازیم.

در اینجا فراکرد پیرو زمانی پس از فراکرد پایه می‌آید و حرف ربط «تا» نیز در ابتدای فراکرد پیرو زمانی قرار میگیرد. مناسبات توالی زمانی در اینجا نیز مثل دو وضع بالا است، یعنی عمل مندرج در فراکرد پایه تا شروع عمل مندرج در فراکرد پیرو ادامه دارد. تنها فرق آنها تغییر ترتیب توالی فراکردها و بالنتیجه نیز تغییر آهنگ ادای جمله میباشد. در اینجا چنانچه صحبت از گذشته باشد گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌های مطلق و استمراری ماضی و گزاره‌ی فراکرد پیرو نیز با گونه‌ی مطلق ماضی (و بندرت با گونه‌ی استمراری) بیان میشود:

- «**رفت و رفت** تا بیك بیشه رسید.» (صادق‌هدایت)
- «**این نی‌لبك دست‌بدست گشت** تابدست دخترهایش‌رسید. از («پیام‌نو»)
- **و پس از آن فضل (فضل ربیع ـ ا. ش.)** در ایستاد تا نام ولایتعهد از مأمون بیفکندند.» (تاریخ بیهقی)
- «**او مدتی ایستاد** تا صفحه تمام شد.» (صادق‌هدایت)
- «**چنین بود** تا روز بیگاه شد

زشب دامن روز کوتاه شد.» (اسدی طوسی)

در مثالهای بالا دیده میشود که چون صحبت از گذشته است گزاره‌ی فراکردهای پایه با گونه‌ی مطلق ماضی و یا با گونه‌ی استمراری بیان شده است. اما بیك نکته باید توجه داشت و آن اینست که چون ادامه‌ی عمل مندرج در فراکرد پایه تا لحظه‌ی آغاز عمل مندرج در فرکراد پیرو شرط اساسی این‌گونه از مناسبات است، پس باید که گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی استمراری ماضی بیان شود و در مواردی نیز که از گونه‌ی مطلق ماضی استفاده میشود با وسایل

لفظی دیگر مفهوم ادامه را بآن میدهند (رفت و رفت... تا...، دست بدست گشت... تا...، درایستاد تا...، مدتی ایستاد تا...). اما در تمام مثالهای بالا گزاره‌ی فراکردهای پیرو زمانی با گونه‌ی مطلق ماضی بیان شده است، زیرا عمل مندرج در فراکرد پیرو باید با آغاز سریع و قطعی خود پایان عمل مندرج در فراکرد پایه را سبب گردد. معهذا گاهی در روایت و توصیف گذشته گزاره‌ی فراکرد پیرو نیز میتواند با گونه‌ی استمراری ماضی بیان شود:

ـ «(فضل ربیع)... هر یکی را گرم **پرسیدی و معلوت کردی** تا از وی **برگذشتندی**.» (تاریخ بیهقی)

ـ «صبر بایست کرد تا **ما هم آمدیمی**. (همانجا)

گاهی نیز گزاره‌ی فراکرد پیرو زمانی بجای گونه‌ی استمراری ماضی با آئوریست بیان میشود:

ـ «... عقب کارشان میرفت تا **بنتیجه برسد (میرسید)**. (بزرگ علوی)

در یك دسته‌ی دیگر از این جملات مضمون ادامه‌ی عمل در فراکرد پایه با واحدهای زمانی (مشخص یا عمومی) سنجیده میشود. شرط اصلی در این مورد آن است که فراکرد پایه دارای نهاد باشد و بشکل جمله‌ی بیشخص متشکل نگردد:

ـ «**یك سال طول کشید** تا ذهن او برای یاد گرفتن کلمات و حروف و خلاصه قرائت مهیا شد.» («سخن»)

ـ «**و دو روز در آن روزگار شد** تا از این فارغ شدند.» (تاریخ بیهقی)

ـ «**مدتها باید بگذرد** تا عامه باصالت و اعتبار امری که سابقه نداشته است معتقد شوند.» (از «سخن»)

هرگاه صحبت از آینده باشد گزاره‌ی فراکرد پایه با مضارع (خواه اخباری و خواه التزامی) و گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست بیان میشود:

ـ «**اینقدر صبر میکنم** تا پول را بدهی.» (از «سخن»)

ـ «جواد... گفت: «**همینجا بخوابید** تا وقتش برسه.» (از «سخن»)

ـ «**یك دقیقه بنشین** تا سرو رو را صفا بدهم و بیایم... **ضمناً آن کتاب تاریخ هنر را... بردار و تماشا کن** تا من برسم و باهم در باره‌ی آن گفتگو کنیم.» (از «سخن»)

ممکن هم هست که شکل مضارع مربوط بحکایت از گذشته باشد:

ـ رستم به گیو گفت... زین از رخش برنمیدارم تا دست بیژن را در دست بگیرم و بند و زندانش را بسویی بیفکنم.» (از «سخن»)

مثال زیر از لحاظ بیان مناسبات توالی زمانی در گونه‌ی مورد نظر بسیار جالبست:

ـ «در زندان عینی (صدرالدین) نه فقط لجوجانه در مقابل مرگ مقاومت

کرد، **بلکه زنده ماند** تا روزی که مردم بخارا نیزباتفاق ملت‌روس درانقلاب شرکت کردند، در زندان را شکسته و او را نجات دادند.» (از «پیام نو»)

شکل ظاهری جمله‌ی بالا این توهم را بوجود میآورد که گویا نویسنده‌ی بزرگ تاجیك صدرالدین عینی تا برقراری حاکمیت شوروی در تاجیکستان‌زنده مانده است. لیکن، بطوریکه میدانیم، عینی پس از برقراری حکومت شوروی نیز سالیان دراز بزندگی ارزنده‌اش ادامه داد و خدمات گرانبهایی به فرهنگ و ادب تاجیك کرد. قسمت اخیر جمله (او را نجات دادند) نیز خود مبین این مسئله است. بدین‌ترتیب در این جمله فاکت مندرج در فراکرد پایه (زندگانی عینی) در آغاز فاکت مندرج در فراکرد پیرو خاتمه نمی‌پذیرد، بلکه مقصود تلویحی دراینجا پایان عذاب جانفرسای عینی در زندان بخارا، یعنی پایان حیات زندان اوست.

در کلیه‌ی مثالهای بالا میتوان «تا» را با «تا وقتیکه» عوض کرد.

ب ــ حرف ربط «تا وقتی (که)» و مترادفات آن. معنای لغوی‌ــ‌گرامری این حرف ربط توأم با اشکال گرامری گزاره‌ها شبهه‌ای در انتساب جملات مورد تحلیل بمناسبات توالی زمانی مزبور باقی نمیگذارد. در اینجا نیز مانند حالت قبل عمل مندرج در فراکرد پایه تا آغاز عمل مندرج در فراکرد پیرو ادامه دارد. طرح مناسبات زمانی نیز < .... < ــــــ خواهد بود. فراکرد پیرو زمانی میتواند بعد از فراکرد پایه، در داخل آن و یا پیش از آن بیاید و این مسئله تقریبا خصوصیت ویژه‌ی این‌گونه را تشکیل میدهد. حرف ربط نیز مثل همیشه در ابتدا و یا در داخل فراکرد پیرو زمانی میآید. زمان و وجه گزاره‌ها نیز همان است که در مورد وضع سوم «تا» گفته شد. اگر صحبت از گذشته باشد گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی استمراری و یا گونه‌ی مطلق ماضی و گزاره‌های فراکرد پیرو نیز با همان گونه‌های مطلق و یا استمراری ماضی بیان خواهد شد. چنانچه صحبت از آینده باشد گزاره‌ی فراکرد پایه با مضارع و یا مستقبل و گزاره‌ی فراکرد پیرو باآئوریست بیان خواهد شد.تبدیل فراکردها بیکدیگرمقدورنیست.

ــ «**زندگی خانوادگی مونتین بتوصیف گورکی شباهت داشت** تا وقتیکه به نیژنی نوگورود تبعید شد.» (از «سخن»)

ــ «**بجان او آسیبی نخواهد بود و جایی بنشانده‌اندش و نیکو میدارند** تا آنگاه که رأی ما در باب او خوب بشود.» (تاریخ بیهقی)

در دو مثال بالا فراکرد پیرو پس از پایه ذکر شده است. در مثال زیر:

ــ «... **و در تمام مدت بنی‌امیه و بنی‌العباس** تا آنگاه که حکومت بدست سیستانیان افتاد **این ولایت کمتر وقتی از منازعات شدید مخالفین خلفا علی‌الخصوص خوارج خالی بود.**» (دکتر ذ. صفا)

فراکرد پیرو زمانی در داخل فراکرد پایه قرار گرفته است. گاهی نیز امکان

ذکر فراکرد پیرو قبل از فراکرد پایه فراهم میشود:
ـ «از نخستین روزی که کارگر بعلت بیماری دست از کار بکشد کمك خرج بیماری بوی پرداخته میشود و تا روزی که دوباره سر کار برود... **ادامه خواهد داشت.**» (از «پیام نو»)
گاهی نیز بجای «تا وقتیکه» از حرف ربط «تا جاییکه» استفاده میشود:
ـ «اما چون گوهر بد او را میشناخت تاب می‌آورد و لب بدندان میدوخت **تا جاییکه** جگرش خشك شد و دیده‌اش بی‌نور گشت.» (از «سخن»)
حرف ربط «تا اینکه» نیز از لحاظ خصوصیات خود نظیر «تا وقتیکه» است و فقط ذکر «که» در آن اجباری است:
ـ «... و همینطور از روی مرزهای درو شده راه جلو خودشان را در پیش گرفتند **تا اینکه از** جاده‌ای سر درآوردند.» (صادق‌هدایت)
ـ «از آنروز ببعد خانه دست‌بدست گشت **تا اینکه** بدست چهار برادر افتاد.» (از «سخن»)
ـ «این فرضیه‌های مختلف که هر کدام مخالفین و موافقین پابرجا و ثابتی داشت مورد بحث بود **تا آنکه** کشف پر سروصدایی در هندهلند کفه را بسوی پیروان هاکسلی پایین آورد.» (از «سخن»)
بطوریکه دیده میشود در دو مثال اولی بسهولت میتوان «تا اینکه» را با «تا» عوض کرد ولی در مثال سوم بعلت طولانی بودن دو قسمت مقدم و مؤخر بر آن حرف ربط تعویض آن با «تا» مقدور نیست و مثل این است که «تا» امکان نگهداری ارتباط دو قسمت سنگین جمله را ندارد.
گاهی نیز در شعر بجای «تا اینکه» و «تا وقتیکه» از «چندانکه» استفاده میشود که البته یك حالت کاملا استثنایی است و تحت شرایط معینی پیش‌میآید:
ـ «کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید
تو لختی صبر کن **چندانکه** قمری بر چنار آید.» (فرخی سیستانی)
استعمال «چندانکه» در اینجا آنقدرها هم تصادفی نیست. بکار رفتن قید زمانی «لختی» در فراکرد پایه باعث وجود مفهوم مقدار در جمله گردیده است. اگر چنین نبود و صرفا فکر افاده‌ی مفهوم‌زمانی در میان‌بود البته فرخی‌میتوانست بدون برهم زدن وزن شعر از «تا آنکه» استفاده نماید.

★ ★ ★

تشخیص دقیق مناسبات متقابله‌ی زمانی، بطوریکه دیده شد، آینقدرها هم کار آسانی نیست. درست است که در مورد حروف ربط مرکب معینی (مانند حروف ربطی که در ترکیب آنها پیشاوندها و یا ظروف زمانی وجود دارد) تا حدودی تعیین مناسبات متقابله‌ی زمانی آسانتر میشود، ولی این مسئله در مورد حروف ربط ساده و بویژه «که» و «تا» با اشکالات فراوانی مواجه میگردد. در اینجا شکل گرامری گزاره‌ها و فرم نفی و اثبات آنها و نیز ترتیب توالی

فراکردهاوآهنگ‌ادا وغیره‌همه‌وهمه دربیان‌مناسبات‌زمانی‌نقش کم‌وبیشی برعهده دارند. گذشته از همه‌ی اینها ر مجموع عملیات بالا باید برملاك و یا ملاکهای تشخیص معین متکی گردید. ضمنا باید در هر مورد از غرق شدن در تخیلات منطقی و آلودگی به سمانتیسم اجتناب نمود و در نظر داشت که شکل گرامری فراکردها و بویژه فراکردهای پایه باید مبنای تشخیص قرار گیرد.

با این ترتیب قسمت عمده‌ی بحث حاضر بپایان میرسد. در این قسمت که اصولاً به بیان گرامری علایق وابستگی اختصاص داشت حروف ربط و ترتیب توالی فراکردها و شکل گرامری گزاره‌ها و آهنگ ادا مورد بررسی قرار گرفت. از عناصر بیان وابستگی فقط عایدها باقی مانده است که اینك بشرح آنها میپردازیم.

عایدها.

چون در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی فارسی فراکردها ترتیب توالی ثابت و معینی ندارند اینست که عایدها نیز طبق قانون عمومی همیشه در جزء دوم (خواه فراکرد پایه باشد و خواه پیرو) بکار رفته و نماینده‌ی عضو مکرر جزء اول هستند که در وظیفه‌ی نحوی متفاوتی استعمال شده است. عایدها با مطابقه‌ی گزاره‌ها رابطه‌ی نزدیکی دارند و بویژه وقتی عاید در رل نهاد بکار رود بدلیل مطابقه‌ی نهاد و گزاره از ذکر آن خودداری میشود.

قبلا گفته شد که ممکنست مرجع عاید در جمله‌ی قبلی و یا در متن باشد. در این صورت نیز قانون عمومی عاید بقوت خود باقی است:

ـ «به تعبیر دیگر قهرمان «بن‌بست» (یکی از آثار صادق‌هدایت ـ ا. ش.) یکی از افراد ایرانی نسلهای پیش است که بنیروی محبت زنده است و هنگامی که به بیهودگی **آن** نیز پی میبرد دل به نیستی میسپارد.» (از «سخن»)

در این مثال فراکردهای پایه و پیرو هر دو فاقد نهاد هستند و نهاد مستتر آنها همان قهرمان اثر «بن‌بست» صادق‌هدایت است که در جمله‌ی قبلی بکار رفته و جمله‌ی مزبور نیز بوسیله‌ی حرف ربط پیوسته‌ی «و» (باصطلاح «واو عطف») بجمله‌ی مرکب وابسته‌ی مورد نظر ما مرتبط است. جالب اینست که در فراکرد پیرو زمانی (جزء اول) جانشین اشاره‌ای «آن» در رل عاید بکار رفته است که مرجع آن نیز در جمله‌ی قبلی («نیروی محبت») میباشد.

هرگاه عضو مکرر در دو فرکراد وظیفه‌ی نحوی واحدی داشته باشد ذکر آن عضو در جزء دوم بعنوان عاید معمولا جنبه‌ی اسلوبی دارد و وابسته بسبك نویسنده یا گوینده است:

ـ «هر وقت باو پول میدام، یا در موقع عید برایش میفرستادم **آنرا** کنار میگذاشت.» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا «پول» در هر دو جزء در رل متمم بیواسطه بکار رفته و میتواند

در جزء دوم (فراکرد پایه) تکرار هم نشود. مثلا اگر جمله‌ی بالا را بشکل:

ـ هر وقت باو پول میدادم... کنار میگذاشت

هم بنویسیم مضمون کاملا روشن میماند و مسلم است که آنچه کنار گذاشته میشود همانا «پول» است. در مثال:

ـ «از وقتی که شوهرم مرحوم شده من کسی را نمی‌پذیرم.» («سخن»)

نهاد جزء اول «شوهر» و نهاد جزء دوم «من» است. مرجع «من» در جزء اول پی‌افزوده‌ی نسبی «ـم» در آخر «شوهر» میباشد که بعلت اختلاف وظیفه‌ی نحوی در جزء دوم بصورت عاید ذکر شده است. اما وجود پی‌افزوده‌ی شخصی اول شخص مفرد در گزاره‌ی فراکرد پایه (نمیپذیرم) میتواند باعث عدم ذکر «من» گردد:

ـ از وقتیکه شوهرم مرحوم شده کسی را نمیپذیرم.

و دیده میشود که در اینجا استعمال عاید صرفا جنبه‌ی اسلوبی دارد. مثلا در جمله‌ی:

ـ «تا قهوه‌چی رفت چای تازه دم کند سیگاری آتش زدم.» (جمال‌زاده)

نهاد فراکرد پایه «من» اصولا در فراکرد پیرو هم مرجعی ندارد و مرجع آن در متن است. اما بدلیل شناسه‌ی «ـم» در آخر «زدم» حذف آن امکان‌پذیر شده است.

موقعیکه عضو مکرر در هر دو فراکرد در رل نهاد باشد ممکنست پدیده‌ی جالبی هم رخ دهد، بدین معنی که همین نهاد در جزء دوم بکار رفته و در جزء اول بقرینه‌ی شناسه‌ی گزاره مستتر گردد:

ـ «تا دل و جان را یکسره بعلم نمیداد، عالم بجایی نمیرسید.» (از «سخن»)

در مثال بالا «عالم» نهاد هر دو فراکرد است. در جزء اول بدلیل مطابقه‌ی با گزاره «نمیداد» حدس زده میشود که سوم شخص مفرد است و در جزء دوم عینا آمده است. اصل جمله باید باین شکل باشد:

ـ تا عالم دل و جان را یکسره بعلم نمیداد بجایی نمیرسید.

بدیهی است که اگر عضو مکرر دارای وظیفه‌ی نحوی متفاوتی در دو جزء باشد در جزء دوم طبق قانون عمومی عایدها بکار میرود:

ـ «وقتیکه کار کردن او را (پیکاسو را) تماشا میکنیم بنظر می‌آید که **او** نیز مثل همه‌ی ما اسیر ابعادی تنک است و ابزار **کارش** با ابزار کار ما تفاوتی ندارد.» (از «سخن»)

در مثال بالا عایدها در شکل «او» و «ـش» در رلهای متفاوتی از جزء اول بکار رفته‌اند.

در مثال:

ـ «مرگ کلمه نیز وقتی فرا میرسد که اهل زبان دریابند که دیگر نمیتوانند مقصود خود را **با آن** انجام بدهند.» (از «سخن»)

نیز عـــاید موجود در جزء دوم در صورت جانشین اشاره‌ای «آن» در رل متمم باواسطه بکار رفته است و مرجع آن «کلمه» است که درجزء اول‌دررل تعیین‌کننده استعمال شده است. در مثال:

ـ «تازه قدم بمزرعه گذاشته بودم که **از خود** پرسیدم...» (از «سخن»)
جزء اول بعلت مطابقه‌ی نهاد و گزاره بدون نهاد ذکر شده است، ولی همین نهاد در جزء دوم در رل متمم باواسطه بکار رفته است که بدلیل اختلاف رل نحوی در صورت جانشین تأکیدی «خود» استعمال شده است.

ساختمان گرامری فراکردهای جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی

اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی با وجودیکه از لحاظ بیان مناسبات متقابله‌ی‌زمانی بسیاررنگارنگ هستنداز‌نظر ساخت‌گرامری‌فراکردهای خودحائز خصوصیات ویژه‌ای نمیباشند. هریك از دو فراکرد میتوانند ساده، ساده بـــا اعضای همجنس و یا مرکب باشند. و اینك بذکر نمونه و یا نمونه‌هایی از هریك از این انواع میپردازیم.

۱ـ هر دو فراکرد جملاتی ساده هستند:
ـ «لحظه‌ای نگذشت که او را دید.» (از «سخن»)

۲ـ یکی از دو فراکرد ساده و دیگری دارای اعضای همجنس است:
ـ «پس وقتی بچه بزرگــ شد یك چادر میخرنـــد، بیهدف بـــراه میافتند و ترانه‌های ولگردان را زیر لب زمزمه میکنند.» (از «صدف»)
ـ «حصول این آرزو وقتی میسر است که بیشتر و جدیتر کار کنیم ووظایف خویش را صمیمانه‌تر انجام بدهیم.» (از «سخن»)
ممکن هم هست که چند فراکرد پیرو زمانی همجنس بیك فـــراکرد پایه مربوط باشند:
ـ «پوشکین همینکه یك شاعر تمام عیار گشت، بمحض اینکه با نیروی خلق تماس پیدا کرد هدف بزرگــ دهای خویش را یـــافت...» (داستایفسکی‌ـ ترجمه‌ی فارسی)
ـ «وقتیکه از یك لقمه‌ی ناباب ناراحت میشدم، وقتیکه از پادرد و کمردرد مینالیدم و خلاصه وقتی که از فشار بیماری بستوه میآمدم، بـــه جزء جزء شکنجه و عذاب من پی میبرد.» (از «سخن»)
در دو مثال بالا فراکردهای پیرو زمانی دارای نهادهای واحد هستند. ممکن هم هست که این فراکردها دارای نهادهای متفاوت باشند:

ــ «از وقتی نامه‌ها رسید، از وقتی آن نامه‌ی نخستین درباره‌ی محمد ذغالفروش خوانده شد روابط دخترش با او سردتر شد.» (بزرگ علوی)

۳ـ فراکرد پایه ساده و فراکرد پیرو زمانی یك جمله‌ی مرکب است:

ــ «اما توسکانینی وقتیکه حس میکرد که بساحت مقدس موسیقی اهانتی شده است از خود بیخود میشد.» (از «سخن»)

ممکن هم هست فراکرد پایه جمله‌ای ساده با اعضای همجنس باشد وهریك از این اعضای همجنس برای خود فراکردهای پیرو زمانی موازی داشته باشند:

ــ «حرکتشان مانند جریان آب رودخانه‌ی عظیمی وقتی با مشکلات و موانعی مواجه میگردید آهسته، و هموار، و همینکه بجاده‌ی صاف و بیمانع میرسیدند تندتر و سریعتر میگردید.» (جمالزاده)

در مثال بالا فراکرد پایه دارای دو گزاره‌ی همجنس است که اولی («آهسته و هموار میگردید») برای خود یك فراکرد پیرو زمانی («وقتی با مشکلات و... مواجه میگردید») و دومی («تندتر و سریعتر میگردید») نیز برای خود فراکرد پیرو زمانی دیگری («همینکه بجاده... میرسیدند») دارد.

٤ـ فراکرد پیرو زمانی جمله‌ای ساده و فراکرد پایه جمله‌ای مرکب است:

ــ «مثل همیشه وقتی که بچه‌ها را میدید بیادش می‌افتاد که ژرونیمو تقریبا همسال آنها بود، وقتی که آن پیشامد ترسناك روی داد و وی چشمش را روی آن گذاشت.» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا فراکرد پیرو زمانی یك جمله‌ی ساده و فراکرد پایه یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی است و خود این فراکرد پیرو نهادی نیز بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگر با فراکرد پیرو زمانی دوم میباشد.

۵ـ هر دو فراکرد جملات مرکبی هستند:

ــ «سید نصرالله در موقع خروج از اطاق حکمیباشی‌پور همینکه زحمات و مشقاتی را که در سفر کوتاه خود بدماوند متحمل شده بود بخاطر آورد و بعد مسافت هندوستان را پیش خود مجسم کرد اضطراب و ترس مجهولی باو دست داد، بطوریکه سرش گیج رفت و زمین زیر پایش لرزید.» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا فراکرد پیرو زمانی یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی و فراکرد پایه نیز یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای کیفی است.

البته این مثالهای انگشت‌شمار نمیتوانند تمامی رنگارنگیهای ساختمانی

اینگونه جملات مرکب را نشان دهند، ولی بهرحال برای نمونه کافی هستند. چند نمونه‌ی دیگر نیز ذکر کرده و باین بحث خاتمه میدهیم.

ـ «مندرجات آن داستان گذشته از جنبه‌ی هزل و مطایبه و قصه‌های شیرین که تا خواننده آنرا بپایان نرساند بزمین نمیگذارد تصویر روشن و آیینه‌ی تمام‌نمایی است از سنن و عقاید مردم صدرمسیحیت...» (از «سخن»)

در مثال بالا یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی وجود دارد که خود آن بصورت یك فراکرد پیرو تعیینی در ترکیب فراکرد اصلی (مندرجات آن داستان گذشته از جنبه‌ی هزل و مطایبه و قصه‌های شیرین... تصویر روشن و آیینه‌ی تمام‌نمایی است از سنن و عقاید مردم صدر مسیحیت) آمده است.

در مثال زیر:

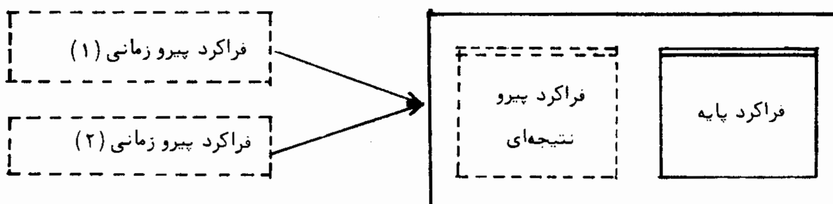
ـ «وقتی نویسنده‌ای دید که درباره‌ی اثر خوب و بدش یکسان داوری میکنند، وقتی بمناسبت اثر سودمند و برازنده‌اش تحسین نشد و بخاطر اثر زیانبخش و ناپسندش مورد ملامت قرار نگرفت دچار رخوت و سستی میشود، شور و شوقش خاموش میگردد و کارش بابتذال میکشد.» (از «سخن»)

دو فراکرد پیرو زمانی بطور موازی بیك فراکرد پایه مربوط هستند. یکی از فراکردهای پیرو زمانی خود عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی و فراکرد پیرو زمانی دوم عبارت از یك جمله‌ی ساده با گزاره‌های همجنس میباشد. فراکرد پایه‌ی مربوط باین دو فراکرد پیرو زمانی نیز عبارت از یك جمله‌ی مرکب پیوسته میباشد.

یك نمونه‌ی دیگر:

ـ «توسکانینی هنگامی که در میدانهای جنگ شهرهای قدیمی ایتالیا گاهی در حضور سی تا چهل هزار مستمع کنسرت میداد و وقتیکه برنامه‌ی خود را با اجرای قطعه‌ای از کرهای ملی تمام میکرد، تمام شنوندگانش برپا میخاستند و تحت تأثیر موسیقی یکدل و یکجهت «کر» را همراهی میکردند، چنانکه طنین پر مهابت موسیقی شهر و حومه را فرا میگرفت.» (از «سخن»)

در این مثال نیز دو فراکرد پیرو زمانی موازی همجنس مربوط بیك فراکرد پایه هستند و خود این فراکرد پایه نیز یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای کیفی میباشد. طرح این مثال را میتوان اینطور ترسیم کرد:



و بالاخره در نمونه‌ی زیر:

ـ «چون بخواب رفتند جمشید نکورویی در خواب دید که از او دل ربود، همینکه بیدار گشت غزل گفتن آغاز کرد، چون سبب و کیفیت حالش را پرسیدند سکوت کرد و به غم خوردن اکتفا کرد و گاه بی‌اختیار اشك میریخت تا آنکه کارش بگوشه‌گیری و انزوا کشید.» (از «سخن»)

یك سلسله جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی موجود است که میتوان آنها را سلسله‌ی جملات نامید.

بالاخره در پایان این بحث باید بیك نوع از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی فارسی اشاره کرد که در آنها اصولا یك اسم زمان در جزء دوم یك ترکیب تعیینی بکار میرود و این اسم یا خود عضو غیر مستقل است و یا آنکه مانند حالات تجانب عضو غیر مستقل جزء اسمی یك حرف ربط مرکب زمانی میگردد. درنتیجه یك جمله‌ی مرکب زمانی بوجود می‌آید که خود آن فراکرد پیرو زمانی میتواند بوسیله‌ی یك قید زمان تعویض شود. برای روشن شدن فکر بذکر یکی دو مثال میپردازیم:

ـ «من شاید هرگز باندازه‌ی وقتی که موضوع آرایشهای احمقانه‌ی موی سر را طرح کردم جسارت بخرج نداده بودم.» (از «سخن»)

در اینجا جمله‌ی اصلی عبارتست از: من شاید هرگز باندازه‌ی... جسارت بخرج نداده بودم که در آن میتوان بجای فراکرد پیرو زمانی یك قید زمان (مثلا «دیروز») قرارداد و یا آنکه مضمون همان فراکرد را بصورت یك ترکیب درآورد:

ـ من شاید هرگز باندازی موقع طرح آرایشهای احمقانه‌ی موی سر جسارت بخرج نداده بودم.

و حالا چند نمونه‌ی دیگر:

ـ «حالا یار محمد زنده‌تر از روزی است که‌زیر دست اوبود.» (بزرگ‌علوی)

ـ «من عقیده دارم که غزلهای «گیتز» اکنون زیباتر جلوه میکند تا موقعی که شاعر بسرودن آنها دست زد.» (از «سخن»)

ـ «این کار را باید بموقعی موکول نمود که قصد تحقیق و تتبع در آثار صادق‌هدایت... در میان باشد.» (حسن قائمیان)

در دو مثال اول و دوم صفات تفضیلی «زنده‌تر» و «زیباتر» برای مقایسه بکار رفته و طرف مقایسه نیز قیود زمان «روز» و «موقع» است که در رل اعضای غیر مستقل استعمال شده‌اند و فراکردهای پیرو زمانی قبول نموده‌اند.

در مثال سوم نیز قید زمان «موقع» تحت تأثیر فعل «موکول کردن» با سرافزوده‌ی «به» استعمال گردیده و خود عضو غیر مستقل گردیده است. در نتیجه نیز یك فراکرد پیرو زمانی بآن مربوط شده است تا مضمونش را توضیح دهد.

در هر سه مثال بالا میتوان یك قید زمان مستقل را جانشین فـراکردهای پیرو زمانی ساخت:

ــ حالا یار محمد زنده‌تر از روز گذشته است...

ــ من عقیده دارم که غزلهای «گیتز» اکنون زیباتر از دیروز است...

ــ این کار را باید بموقع مناسب دیگر موکول کرد...

و یا آنکه ممکن است مضامین فراکردها را تبدیل بترکیبهای مناسب نمود و در محل فراکردها جای داد:

ــ حالا یار محمد زنده‌تر از ایام تابعیت او بود.

ــ من عقیده دارم که غزلهای «گیتز» اکنون زیباتـر از هنگام سروده شدن آنها جلوه میکند.

ــ این کـار را باید بهنگـام شروع تحقیق و تتبع در آثار صادق‌هـدایت موکول نمود.

مقصود این است که اینگونه فراکردهای پیرو زمانی در چنین موارد خاص یك پدیده‌ی نحوی جالب است که زاییده‌ی موقعیت خاص اسامی زمان ویا ظروف زمان میباشد. این اسامی و ظروف اگر مبین معنای زمانی مشخص نباشند خواه ناخواه بصورت عضو غیر مستقل درمی‌آیند و ما میدانیم که هر عضو غیر مستقل اجبارا باید در دنبال خود یك فراکرد ایضاحی داشته باشد. و میدانیم که نام این فراکرد ایضاحی نیز همان نام رل نحوی عضو غیر مستقل است. بنابراین باید آنها را فراکردهای پیرو زمانی از نوع ویژه شمرد کـــه بطوریکه گفتیم تقریبا همیشه میتوان مضمون آنها را بصورت یك ترکیب درآورد و یا آنکه بجای آنها یك قید زمان دیگر گذاشت. بهرحال این هم یکی دیگر از ویژگیهای اعضای غیر مستقل است که با آن برخورد کردیم و درآینده بازهم موردی دیگر برای این اعضا خواهیم دید.

٦ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مکانی
تعریف و اطلاعات عمومی

هرگاه در یك جمله‌ی مرکب وابسته فراکرد پیرو برای بیان محل انجام عمل مندرج در فراکرد پایه، برای بیان سمت ادامه‌ی حرکت مزبور، برای بیان مبدأ حرکت و یا برای بیان محل اختتام آن حرکت بکار رود آن فراکرد پیرو را فراکرد پیرو مکانی مینامند.

در کتب گرامر و کتب درسی معاصر تقریبا از سی سال قبل باین طرف با تعریف نسبتا صحیح این دسته از جملات مرکب وابسته تصادف میشود. در زبان فارسی تعداد اینگونه جملات نسبت بدیگر انواع جملات مرکب بسیار کم میباشد و دلیل آنرا در زیر خواهیم دید.

میدانیم که حرف ربط «که» در فارسی کنونی تمام معانی لفظی ـ گرامری خود را از دست داده و فقط بعنوان نمودار گرامری علائق وابستگی، یعنی بعنوان یك حرف ربط ساده‌ی اصیل عرض‌اندام میکند. در جملات مرکب وابسته بـا فراکرد پیرو مکانی فارسی اشتراك اسم مکان «جا» و نظایر لفظی آن مانند «محل» و «مکان» و «نقطه» و... در شکل عضو غیر مستقل (البته در رل قید مکان فراکرد پایه) ضروری است و تنها در این صورت است که فراکرد پیرو مکانی میتواند همراه با حرف ربط «که» بکار رفته و نمودار مکان انجام عمل مندرج در فراکرد پایه بشرح بالا باشد. البته ممکن هم هست که مانند هر عضو غیر مستقل دیگر این اسامی مکان نیز در مجاورت «کـــه» بکار رفته و ضمن آمیزش صوتـــی و گرامری با آن تشکیل حروف ربط مرکب مکانی را بدهند:

ـ «**جایی که** جلوه‌گاه عروس ظفر بود
برفرق خصم گوهر تیغت نثارباد!» (ظهیر فاریابی)

ـ «آلمانها بسیاری از آسایشگاهها و بنگاههای بهداری اتحادیـه‌ها را در **نقاطیکه** موقتا اشغال کرده بودند ویران ساختند.» (از «پیام نو»)

ـ «... برای تسلیم ژاپون نه‌تنها نیازی باستعمال بمب اتمیك نبود، بلکه مرحله‌ی جنگ **بجایی** رسیده بود **کـه** احتیاجـی بعملیات تند جنگی هـم نداشت.» (روزنامه‌ی «مصلحت»)

در دو مثال اول اسامی مکان «جا» و «نقاط» در حال اتصال با حرف ربط «که» و در مثال سوم اسم «جا» در شکل عضو غیر مستقل در داخل فراکرد پایه بکار رفته و «که» در ابتدای فراکرد پیرو مکانی آمده است.

قبلا گفته شد که اسامی زمان و مکان و چگونگی و مقدار فارسی تنها موقعی عضو غیر مستقل هستند که در رل قید بکار روند. اسم مکان «جـــا» نیز فقط هنگامی که در رل قید مکان فراکرد پایه بکار رود میتواند عضو غیرمستقل باشد. از طرف دیگر این کلمه و نظایر لفظی آن فقط موقعی میتوانند قید مکان باشند که در اشکال «جا» (در معنای «درجا») و «بجا» و «ازجا» و «تاجا» بکار رفته باشند. چنانچه «جا» در حالت فاعلی و یا مفعولی بـکار رود بعنوان یك اسم مستقل در داخل جمله میتواند در رل نهاد یا متمم استعمال شود:

ـ در سالون جا نیست... جا را خوب نگهدار!... برای من جا نگهدار!

صرفا بهمین دلیل بود که در آغاز این بحث تعریف بالا داده شد.

گاهی نیز ممکنست که فراکرد پایه خود دارای قید مکان مستقلی بوده و فراکرد پیرو مکانی نیز در رل قید مکان استعمال شود. در چنین مواردی دیگر «جا» و نظایر آن معمولا با «که» یکجا و بصورت حروف ربط مـــرکب مکانـــی بکار میروند:

ـ «من کودکی و جوانیم را **در تفلیس جاییکه آنهمه خاطره از گورکی در آن**

نقش بسته است گذرانده‌ام.» (از «سخن»)

ـ «گویند ذکر خیرش در خیل عشقبازان

هرجا که نام حافظ زآن انجمن برآید.» (حافظ)

و اکنون طبق روال عمومی ببررسی وسایل گرامری بیان علائق وابستگی میپردازیم.

وسایل گرامری بیان علائق وابستگی در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مکانی فارسی

الف. حروف ربط و اعضای غیر مستقل.

گفتیم که دراینگونه جملات مرکب وابسته اشتراك یك اسم مکان از نوع «جا» در رل قید مکان فراکرد پایه (بصورت عضو غیر مستقل) و یا یك ترکیب از آن اسم مکان با «که» و تشکیل حرف ربط مرکب مکانی ضروری است. بنابراین بررسی حرف ربط و عضو غیر مستقل دراینگونه جملات مرکب الزاما با هم انجام میگیرد. از طرف دیگر باید این نکته را هم گفت که در فارسی معاصر اسم مکان «جا» و نظایر آن هنوز تا حدود زیادی معنای لغوی خود را حفظ کرده و همینکه بوسیله‌ی عنصری تعیین‌کننده (ولو بسیار «ناچیز» ازقبیل جانشین اشاره‌ای و حتی کنایه‌ی «هر») مشخص گردید استقلال لفظی‌ـگرامری پیدا میکند و قید مکان مستقل جمله میگردد. اگر هم در چنین مواردی احیانا فراکرد پیروی آنرا تعقیب کند آن فراکرد پیرو از نوع تعیینی خواهد بود و نه مکانی. بهمین دلیل است که گفتیم تعداد اینگونه جملات مرکب وابسته در فارسی معاصر بسیار کم است. فقط در موارد بسیار محدود و مشخص ممکنست که ترکیبهای مکانی مزبور فاقد استقلال لفظی و گرامری باشند. اینست که هروقت بخواهیم فراکردهای پیرو مکانی را از فراکردهای پیرو تعیینی برای قید مکان (با شرکت «جا» و نظایر آن) تفکیك کنیم بهترین و مطمئن‌ترین راه همانا تطبیق ملاك تشخیص است که در بحث عضو غیر مستقل پیشنهاد کردیم و اینك بطور خلاصه تکرار میکنیم:

هرگاه حذف فراکرد پیرو ایضاحی بعد از ترکیبهای قیدی مزبور بدون لطمه زدن بمعنای خصوصی جمله و یا نقض موازین جاری زبان ممکن باشد فراکرد پیرو ایضاحی عبارت از فراکرد پیرو تعیینی خواهد بود. اما اگر حذف فراکرد پیرو مذکور در شرایط بالا مقدور نباشد و باعث تغییر و تحریف جدی مضمون و یا نقض موازین جاری زبان گردد این فراکرد پیرو را باید فراکرد پیرو مکانی شمرد. مثلا در بیت:

ـ «ناچار هر که صاحب روی نکو بود
هرجا که بگذرد همه چشمی بر او بود.» (سعدی)

پس از قید مکان «هرجا» یك فراکرد پیرو ایضاحی («بگذرد») آمده است که میتوان آنرا بدون لطمه زدن بموازین جاری زبان و ایجاد تغییر فاحش در مضمون حذف نمود (هرجا... همه چشمی بر او بود). پس باید گفت که فراکرد پیرو مزبور فراکرد پیرو تعیینی بوده است. اما در مثال:

ـ «کم‌کم کار **بجایی** کشید **که از کلیه‌ی دوستان و آشنایانش سیر و بیزار گردید.**» (جمالزاده)

حذف فراکرد پیرو ایضاحی بهیچوجه ممکن نیست. پس باید آنرا فراکرد پیرو مکانی دانست:

باری، از تمام مندرجات بالا چنین نتیجه میشود که در فارسی کنونی حرف ربط «که» فقط موقعی در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مکانی بکار میرود که در فراکرد پایه یك عضو غیر مستقل در شکل «جا»، «بجا»، «درجا»، «ازجا»، «تاجا»... استعمال شود:

ـ «... روح پلید از شهر خارج شد و شبانه **بجایی** رفت **که هیچ موجود زنده‌ای در آن دیده نمیشد.**» (از «سخن»)

ـ «الان ترا در **محلی** جای خواهم داد **که دیگر قادر نخواهی بود کوچکترین بدی در حق کسی روا داری.**» (از روزنامه‌ی «مصلحت»)

غالبا نیز اسم مکان «جا» و نظایر لفظی آن در ترکیب با «که» بصورت حروف ربط مرکب مکانی بکار میروند:

ـ «**که جایی که دریا است** من کیستم
گراوهست حقا که من نیستم.» (سعدی)

ـ «زورق بیراهه رفت تا **بجاییکه سایه زده بود** رسید.» (صادق‌هدایت)

در مورد حرف ربط مرکب «تا جاییکه» نیز باید گفت که چون «تا» حد نهایی عمل را میرساند گاهی سبب میشود که «جاییکه» از ترکیب حرف ربط مرکب «تا جاییکه» حذف شود و لزومی بذکر آن نباشد. این پدیده معمولا در اثر ضرورت شعری رخ میدهد:

ـ برگرد خویش هرچه نظر دوزم
تا چشم خسته مینگرد دریا است.» (ابوالحسن ورزی)

بآسانی دیده میشود که در بیت بالا «تا» جانشین «تا جاییکه» گردیده است و اگر نثر بود باحتمال قوی در صورت اصلی استعمال میشد.

گاهی نیز در عوض آرتیکل اشاره از جانشین اشاره‌ای «آن» استفاده میشود:

ـ «در رفتار «تریستان» **آنجا که** خود را بدیوانگی میزنند و ناشناس بدیدار

«ایزوت» میرود کنایه‌ی پر معنایی هست.» (از «سخن»)

ب. عایدها.

در مورد عایدهای مستعمل دراینگونه جملات مرکب دو نکته‌ی زیر را باید در نظر داشت:

اگر عاید مربوط بعنصر ایضاح‌شونده در فراکرد پایه باشد (قید مکانی که بصورت ترکیبهای مذکور در بالا در فراکرد پایه بکار میرود) چون این عنصر ضرورتا یك اسم مکان است عاید مربوط بآن نیز ضرورتا جانشین اشاره‌ای خواهد بود، زیرا سایر جانشینها و کنایات نمیتوانند مربوط باسم «جا» گردند. عاید مزبور نیز وقتی استعمال میشود که طبق قانون عمومی در فراکرد پیرو در رل متفاوتی بکار رود.

قانون عمومی عایدها در اینجا نیز صادق است. معهذا گاهی با وجود وحدت وظیفه بملاحظات اسلوبی با استعمال عاید در فراکرد پیرو مکانی برخورد میشود:

ـ «شبانه بجایی‌رفت که‌هیچ موجودزنده‌ای **در آن** دیده‌نمیشد.» (از «سخن»)

اگر عاید مربوط بسایر اعضای جزء اول باشد تابع قانون عمومی است و خصوصیات ویژه‌ای ندارد.

ج. ترتیب توالی فراکردها.

دراینگونه جملات مرکب وابسته اگر عضو غیر مستقل در فراکرد پایه وجود داشته باشد اجبارا فراکرد پیرو مکانی در حالت پس‌آیی است، ولی اگر حرف ربط مکانی استعمال شود فراکرد پیرو مکانی هم میتواند قبل از فراکرد پایه، هم در داخل آن و هم (البته گاهی) پس از آن بیاید. در بیت زیر:

ـ «**جایی که بزرگ بایدت بود**

فرزندی من نداردت سود.» (نظامی گنجوی)

فراکرد پیرو مکانی پیش از فراکرد پایه آمده است. اینحالت غالبا موقعی رخ میدهد که حرف ربط بصورت «جاییکه» و «درجاییکه» و یا «ازجاییکه» شکل گرفته باشد. در مثالهای زیر فراکرد پیرو مکانی در داخل فراکرد پایه محصور است:

ـ «این ضربتها حتی **در نقاطی که دشمن ابدا انتظار آنرا نداشت** وارد میآمد.» (از «پیام نو»)

ـ «و تا اندازه‌ای که ممکن بود خودشان را **بجاهایی که موسم آمد وشد زیاد مسافرها بود** میرساندند.» (صادق‌هدایت)

دیده میشود که این حالت اساسا موقعیکه حرف ربط در اشکال «درجاییکه» و «بجاییکه» آمده باشد رخ میدهد. ضمنا باید گفت که آمدن فراکرد پیرو مکانی در داخل پایه از سایر حالات آن متداولتر است.

چنانچه حرف ربط در صورت «تا جاییکه» شکل گرفته باشد بیشتر با حالت پس‌آیی برخورد میشود:

ـ «و همچنان در بیابانهای تاریك و مأوای دیو در پی آن روان شد **تا جاییکه نه نخجیر پیدا بود و نه نخجیرگاه.**» (از «سخن»)

البته باید گفت که اینگونه ملاحظات جنبه‌ی قانونی و قطعی ندارد و صرفا براساس مشاهدات ما در مثالهای معدود موجود در دسترس بعمل آمده است و دلیلی نیز نمیتوان برای آن اقامه کرد.

د ـ مطابقت اشکال گرامری گزاره‌ها.

در اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی در مطابقت اشکال گرامری گزاره‌ها با خصوصیت و ویژگی جالبی برخورد نشده است.

ساخت گرامری فراکردهای جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مکانی فارسی

از نظر ساخت گرامری‌نیز اینگونه‌جملات مرکب‌وابسته‌ی‌فارسی خصوصیات جالبی از خود بروز نمیدهند. مانند سایر جملات مرکب در اینجا نیز هریك از فراکردها بنوبه‌ی خود میتوانند ساده، ساده با اعضای همجنس و یا مرکب باشند.

بعنوان نمونه فقط بذکر یکی دو مثال قناعت میشود:

ـ «آنجا که لازم است متور آنسن سینما دوربین را بعقب میبرد ودرنتیجه پرسناژ در روی پرده‌ی سینما کوچك میشود و آنجا که ایجاب میکند دوربین را بجلو میآورد ودر نتیجه پرسناژ بر روی سینما بزرگ میگردد.» (از «سخن»)

در مثال بالا در اصل یك جمله‌ی ساده با اعضای همجنس وجود دارد و دو قید مکان همجنس نیز بصورت دو فراکرد پیرو مکانی آمده‌اند.

در مثال:

ـ «جاییکه در حفظ و حراست اشیاء ناچیز و کم‌مقداری از قبیل انگشتری و سکه و عکس که از عزیزان و کسان و یارانمان بیادگار بما رسیده است نهایت اهتمام را بجا میآوریم، شکی نیست که در راه حفظ و نگهبانی از زبان شیرین فارسی که یادگار صد نسل از رفتگان عزیز و آباء و اجداد گرامی ما است... تا چه اندازه باید نهایت فداکاری را بعمل آوریم.» (از «سخن»)

در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی باواسطه وجود دارد که فراکرد پایه‌ی آن («شکی نیست») است. خود فراکرد پیرو متممی مزبور نیز یك

جمله‌ی مرکب وابسته است که یك فراکرد پیرو مکانی در ترکیب خود دارد و این فراکرد پیرو مکانی قبل از خود فراکرد پایه و حتی پیش از اصل جمله آمده است. ضمنا همین فراکرد پیرو متممی علاوه بر فراکرد پیرو مکانی نامبرده در ترکیب خود یك فراکرد پیرو تعیینی نیز دارد.

اصل جمله‌ی مرکب مزبور این بوده است:

ـ شکی نیست که جاییکه در حفظ و حراست اشیاء ناچیز و کم مقداری از قبیل انگشتری و سکه و عکس که از عزیزان و کسان و یارانمان بیادگار بما رسیده است نهایت اهتمام را بجا میآوریم در راه حفظ و نگهبانی از زبان شیرین فارسی که یادگار صد نسل از رفتگان عزیز و آباء و اجداد گرامی ما است... تا چه‌اندازه باید نهایت فداکاری را بعمل آوریم.

۷ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی در زبان فارسی معاصر

تعریف و اطلاعات عمومی

پدیده‌های طبیعت و جمعیت معلول قانون قطعی و انکارناپذیر سببیت است. این پدیده‌ها نیز بازتاب زبانی خود را معمولا یا بصورت قیود سبب در جملات ساده، یا بصورت فراکردهای پیرو سببی در جملات مرکب وابسته و یا بصورت علائق سببی در جملات مرکب پیوسته می‌یابند.

از طرف دیگر رابطه‌ی سببیت دارای دو طرف: سبب‌ـنتیجه میباشد و بهمین دلیل نیز در جملات مرکب وابسته که در فراکرد پیرو از سبب و یا دلیل عمل و فاکت مندرج در فراکرد پایه صحبت میشود در خود فراکرد پایه نیز نتیجه‌ی آن عمل مندرج است.

البته باید این نکته را هم متذکر شد که رابطه‌ی سببیت همیشه بوسیله‌ی جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی بیان نمیشود. این علاقه برحسب مناسبات گوینده یا نویسنده با پدیده‌ی مورد بحث (و یا باصطلاح برحسب پلان وجهی کلام) باشکال مختلف تظاهر میکند: گاهی بصورت جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی، گاهی با فراکرد پیرو نتیجه‌ای و زمانی با فراکرد پیرو مقصدی خودنمایی میکند. برای توضیح این فکر میتوان گفت که در زبان فارسی با اندك تغییری در زمان و شکل گزاره‌ها و حروف ربط مستعمله در فراکردهای پیرو سببی و مقصدی و نتیجه‌ای میتوان آنها را بهم تبدیل کرد. سه مثال زیر را مورد بررسی قرار دهیم:

۱)ـ چون بلند حرف زدی بچه بیدار شد. (فراکرد پیرو سببی)

۲)ـ بلند حرف زدی که بچه بیدار شد. (فراکرد پیرو نتیجه‌ای)

۳)ـ بلند حرف زدی که بچه بیدار شود. (فراکرد پیرو مقصدی).

بطوریکه دیده میشود در سه جمله‌ی مرکب وابسته‌ی بالا ترکیب لکسیك کاملا یکی است و فقط از لحاظ زمان و وجه گزاره‌ها و از نظر حروف ربط و آهنگ ادا با هم اختلاف دارند و همین اختلافات گرامری باعث شده است که جمله‌ی مرکب وابسته‌ی اولی دارای فراکرد پیرو سببی، دومی دارای فراکرد پیرو نتیجه‌ای و سومی دارای فراکرد پیرو مقصدی باشد. در هر سه مثال از دو فاکت اساسی و اصلی صحبت در میان است:

فاکت یکم ـ حرف زدن بلند: سبب

فاکت دوم ـ بیدار شدن بچه: نتیجه.

این دو فاکت نیز با یکدیگر رابطه‌ی سببیت را میدهند و این رابطه از لحاظ منطقی اینطور فرمه میشود: بلند حرف زدن سبب بیدار شدن بچه است.

لیکن شکل واحد منطقی مزبور در سه مثال بالا در سه شکل متفاوت بیان شده است و درنتیجه سه جمله‌ی مرکب وابسته با سه فراکرد پیرو متفاوت بوجود آمده است. در مثال یکم حرف ربط سببی «چون» در ابتدای فراکرد پیرو بکار رفته و باعث شده است که فراکرد مزبور بصورت فراکرد پیرو سببی شکل بگیرد. فاکت دوم نیز که حاکی از مضمون نتیجه است در شکل فراکرد پایه متشکل گردیده است. حال اگر در همین مثال حرف ربط «چون» را از محل خود برداشته و آنرا در شکل «که» سببی در ابتدای جزء دوم قرار دهیم جمله بسا ین صورت درمی‌آید:

بلند حرف زدی که بچه بیدار شد.

و دیده میشود که فراکردهای پایه و پیرو با هم عوض شده‌اند و یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای بوجود آمده است. آنچه قبلا پایه بود (بچه بیدار شد) حالا پیرو شده و آنچه قبلا پیرو بود (بلند حرف زدی) حالا پایه گشته است. اما فاکتهای دو طرف رابطه‌ی سببیت همچنان برجای خود مانده‌اند و بازهم فاکت «بلند حرف زدن» ـ سبب است و فاکت «بیدار شدن بچه» ـ نیز نتیجه. اما در همین مثال رابطه‌ی سببی را میتوان بشکل دیگری نیز بیان کرد: یك‌طرف‌بطرف دیگرامرمیکند ویا دستورمیدهد که «بلند حرف نزن!» واین امر و دستور خود را نیز با «بیدار شدن بچه» مستدل میسازد، یعنی آنکه بدلیل «بیدار شدن بچه» لازم است که بلند حرف نزند:

بلند حرف نزن که بچه بیدار میشود.

این مثال نیز حاکی از همان رابطه‌ی سبیت است و جمله‌ی مرکب وابسته نیز دارای فراکرد پیرو سببی میباشد، اما در اینجا فاکتهای دو طرف رابطه‌ی سببیت با هم عوض شده‌اند: آنچه در مثال اول و گونه‌ی دومش نمودار «سبب» بود (بلند حرف زدن) حالا بعنوان **استنتاج قبلی** عرض اندام میکند و مستوجب

صدور امر بسکوت میگردد و آنچه در مثال اول و گونه‌ی دومش نمودار «نتیجه» بود (بیدار شدن بچه) حالا بعنوان «دلیل» مطرح گردیده است. بعبارت دیگر در اینجا فراکرد پیرو سببی درحقیقت نمودار دلیل و مدرك امری است که درفراکرد پایه بیان میشود. بیدار شدن احتمالی بچه دلیل بر لزوم بلند حرف نزدن گردیده است. کلیه‌ی این فعل و انفعالات بار دیگر این حقیقت را آشکار میسازد که اشکال گرامری در عین حال که بنحوی نمودار محاکمات منطقی هستند، ولی هرگز با آنها عینیت ندارند.

در مثال دوم (بلند حرف زدی که بچه بیدار شد) حرف ربط «که» بعنوان حرف ربط نتیجه‌ای در ابتدا ی‌فراکرد پیرو بکار رفته و خود فراکرد پیرو نیز در حالت پس‌آیی است. کوبه‌ی منطقی روی گزاره‌ی فراکرد پایه میافتد و این فراکرد با آهنگ ادای بالارونده و ناتمام خوانده میشود و بدین ترتیب برای ذکر فراکرد پیرو نتیجه‌ای زمینه حاضر میگردد. در این مثال یك طرف بطرف دیگر متذکر میشود که درنتیجه‌ی بلند حرف زدن تو بچه بیدار شد. این مثال با مثال اول از آنجهت فرق دارد که محل حروف ربط و نوع آنها عوض شده و آهنگ ادا نیز بطرز مناسبی تغییر یافته است. ضمنا دیدیم که این مثال را ما بعنوان «گونه‌ی دوم» مثال اول معرفی کردیم. همینطور هم باید باشد، زیرا مناسبات متقابله‌ی دو فاکت عوض نشده و فقط شکل وابستگی آنها باهم تغییر یافته است. در مثال اول فاکت «سبب» در حال وابسته بفاکت «نتیجه» و در مثال دوم فاکت «نتیجه» در صورت وابسته بفاکت «سبب» شکل گرفته است. این شواهد نیز یکبار دیگر پاسخ دندان‌شکنی به پیروان مکتب گرامر منطقی است که هرچند سالها است از اثبات بطلان ادعای آنان میگذرد، معهذا بازهم دلیلی دیگر است.

در مثال سوم فقط از لحاظ وجه گزاره‌ی فراکرد پیرو و آهنگ ادا با مثال دوم فرق وجود دارد و بقیه‌ی عوامل، یعنی ترکیب لفظی و ترتیب توالی فراکردها و حروف ربط عین یکدیگرند. خود این امر نیز یکبار دیگر مدعای نگارنده را مبنی بر اینکه تمام عوامل گرامری بیان وابستگی باید توأما منظور گردند تأیید مینماید. باری، در مثال سوم بیدار شدن بچه بعنوان مقصد و هدف شخصی که بلند حرف میزده است بیان شده و بدین ترتیب یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی بوجود آمده است.

با این مقدمات دیده میشود که درجملات مرکب وابسته با فراکرد پیروسببی فراکرد پیرو برای بیان سبب حالت و عمل مندرج در فراکرد پایه و یا برای ذکر دلیل حکم و فاکت مندرج درآن می‌آید. فراکردهای پیرو سببی‌فارسی بپرسشهای «چرا؟» و «برای چه؟» و «بچه علت؟» و «بچه دلیل؟» و «از چه‌رو؟» و نظایر آنها پاسخ میدهند.

چند مثال برای نمونه:

ـ در هر حال چون مدرك تاریخی در دست نیست **نمیتوان بطور قطع در این باره اظهار نظر کرد.**» (از«سخن»)

ـ «یك امروز با یکدیگر می خوریم
چو فرصت نباشد **دگر کی خوریم؟**» (خواجوی کرمانی)

ـ «**نگهدار از آموزگار بدش**
که بدبخت و بدرگ کند چون خودش!» (سعدی)

ـ «یکروز اگر چنگ دلم ناله‌ی خوش داشت
امروز بناخن نخراشش که خموش است.» (نادرپور)

ـ «... و خانم محترم برای اینکه دلشان نمیخواهد خودشان را وارد «موضوعات پولی» بکنند **پول را نمیخواهند.**» (از «سخن»)

ـ «ولی از آنجاییکه او خسته و کسل بود **دعوت آنها را اجابت نکرد.**» (صادق هدایت)

ـ «**کشته‌ی غمزه‌ی خود را بزیارت دریاب**
زآنکه بیچاره همان دل نگران است که بود.» (حافظ)

ـ «... **خداوند بر سر شراب و نشاط باز شود** که ما بندگان میترسیم که او را سودا غلبه کند... و علتی آورد.» (تاریخ بیهقی)

و بالاخره برای نشان دادن قدمت تاریخی اینگونه جملات مرکب وابسته در فارسی بیت زیر را از سرود «آتشکده‌ی کر کوی» که از جملات شش هجایی سده‌ی هفتم میلادی (اوایل تاریخ هجری) و از نمونه‌های کهن فارسی دری است ذکر میکنیم:

ـ «... **همیشه نیکی کوش**
(که) دی گذشت و دوش...»

دقت در مضمون و مناسبات مثالهای بالا معلوم میدارد که دراینگونه جملات مرکب وابسته اصطلاح فراکرد پیرو «سببی» اصطلاحی نسبتا مشروط است، زیرا در تمام آنها و همیشه فراکرد پیرو نمودار سبب فاکت و حکم مندرج در فراکرد پایه نمیباشد و بطوریکه گفته شد گاهی نیز در فراکرد پیرو دلیل عمل و حالت حکم مندرج در پایه بیان میشود. در اینجا باید روی مضمون دو کلمه‌ی «سبب» و «دلیل» بین نگارنده و خوانندگان گرامی توافق قبلی بعمل‌آید. نگارنده با بکار بردن اصطلاح «سبب» مفهومهای «عامل» و «باعث» و «محرك» انجام عمل را در نظر دارد و حال آنکه با استعمال اصطلاح «دلیل» مفهوم اصلی لغوی آن، یعنی اساس و مبنای حکم مندرج در فراکرد پایه را منظور نظر دارد. با این ترتیب مفهوم «دلیل» بنظر ما وسیعتر از مفهوم «سبب» است ،یعنی هر سببی میتواند دلیل اجرای عملی تلقی شود، ولی هر دلیلی سبب نیست. مثلا اگر گفته شود:

بلند حرف نزن که بچه بیدار میشود

حکم مندرج در فراکرد پایه بوسیله‌ی فراکرد پیرو مستدل میگردد، برای آن دلیل آورده میشود که نباید بلند حرف زد. اما در جمله‌ی معادل معنایی بالا، یعنی در جمله‌ی:

چون بلند حرف زدی بچه بیدار شد

فراکرد پیرو سببی در عین حال میتواند بعنوان دلیل بیدار شدن بچه نیز تلقی گردد.

و حالا چند مثال دیگر:

ـ «بعزت چون نبخشیدی **بذلت میستانندت**

چرا عاقل نیندیشدهم از آغاز پایان را؟» (محمد حسین شهریار)

ـ «چون اصرار او در این باره از حد گذشت **بازرسی را از خانه‌ی او شروع کردند.**» (م. به‌آذین)

ـ «چون در تئاتر یونان ماسك بکار میبردند **بنابراین هر بازیگر میتوانست چند نقش مختلف را بازی کند.**» (از «سخن»)

دقت در مثالهای بالا روشن میسازد که در هر حال مضمون عمل مندرج در فراکرد پیروسببی هم‌دلیل وهم‌سبب‌انجام عمل‌مندرج درفراکردپایه است‌وبهمین دلیل است که دلیل عمل در عین حال سبب وقوع آن گردیده و یا در حال حاضر میگردد. اینها سببهای حقیقی و واقعی هستند. اما گاهی ممکنست که دلیل مندرج در فراکرد پیرو سببی اصولا سبب انجام عمل مندرج در فراکرد پایه نباشد:

ـ «اگر گفته‌ی من پسند آیدت

مخور می که از می گزند آیدت.» (ملك‌الشعراء بهار)

ـ «اگر با خود آب داری نجاتم بده و اگر نداری **سر خویش پیش گیر** که مرگم حتمی است.» (از «سخن»)

ـ «گفت پس چای داغی را که آورده بودید **بخورید** که حیف است سرد شود...» (جمالزاده)

در مثالهای بالا عمل مندرج در فراکرد پایه بصورت امر و التزام گذاشته میشود و برای توجیه آن در فراکرد پیرو سببی دلیل اقامه میشود. در مثال زیر این نکته بوضوح بیشتری نمایان است:

ـ «ممکنست عده‌ای تصور کنند که چون هدایت نام خود را در زیر این مقاله ذکر نکرده **پس مایل نبوده است که این مقاله‌ها باو نسبت داده شود.**» (حسن قائمیان)

در این مثال سبب و نتیجه‌ی منطقی در شکل گرامری جمله منعکس نگردیده‌اند، زیرا سبب منطقی در فراکرد پایه و نتیجه‌ی منطقی در فراکرد پیرو

سببی شکل گرفته است. در مثال:

ـ «اگر در وصف پرده‌ای بجای آنکه بگوییم «**زیبا است**، چون خوش آیند چشم منست» بگوییم «**زیبا است**، چون نظم و تعادل اجزاء وتنوع وهماهنگی رنگهایش مطبوع دیده است» سخن ما دقیقتر است.» (از «سخن»)

فراکردهای پیرو نمودار سبب منطقی فاکت مندرج در فراکردهای پایه نیستند و فقط دلیل آن میباشند. «خوش‌آیند چشم بودن» و یا «وجود نظم و تعادل اجزاء...» فقط و فقط میتوانند دلیل حکم «زیبا بودن» باشند و بس.

حتی در بعضی موارد ممکن است که بین فاکتهای مندرجه در فراکردهای پایه و پیرو رابطه منطقی سببیت هم موجود نباشد، در فراکرد پیرو سببی فقط دلیل حکم مندرج در فراکرد پایه بیان شود و این دلیل سبب آن حکم نیست:

ـ «چون چشم من همیشه ترا میجست.

از چشم من چگونه حذر کردی؟» (نادرپور)

در این مثال از لحاظ منطقی فاکت «جستجوی چشم عاشق معشوقه را» هم میتواند سبب حذر کردن معشوقه باشد و هم میتواند نباشد. دوری‌کردن معشوقه میتواند سببهای دیگری هم داشته باشد. اما در اینجا شاعر فاکت «جستجوی چشم» را بعنوان دلیل بمیان آورده و از معشوقه‌اش میپرسد که با وجود این دلیل چرا دوری میگزینند؟ در بیت زیر نیز همین وضع حکفرما است:

ـ «چو از تو بود کژی و بیرهی

گناه از چه بر چرخ گردون نهی؟» (اسدی طوسی)

در اینجا نیز رابطه‌ی منطقی سببیت بین اجزاء جمله‌ی مرکب ضعیف است، خیلی هم ضعیف است. با وجود این حکیم اسدی طوسی فکر خود را اینطور بیان میکند که تمام کژیها و انحرافها از خود تست و بنابراین دلیل ندارد که گناه را بر چرخ گردون بگذاری.

بیان گرامری علائق وابستگی در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی

۱ـ حرف ربط

الف ـ حرف ربط «که».

در اینگونه موارد همیشه فراکرد پیرو سببی در حالت پس‌آیی است و «که» را میتوان با «چونکه» و «زیراکه» عوض کرد. این دسته جملات با این حرف ربط اصولا در زبان کلاسیك و یا در شعر مورد استعمال دارند:

ـ «بر مغز من، ای سپهر، هر ساعت

چندین چه زنی که من نه سندانم.
حمله چه کنی که کند شمشیرم
بویه چه دهی که تنگ میدانم.
رو رو که بایستاد شبدیزم
بس بس که فرو گسست خفتانم.» (مسعودسعدسلمان)

در ابیات بالا پنج جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی وجود دارد که در همه‌ی آنها «که» در ابتدای فراکرد پیرو سببی ذکر شده است و خود فراکردها در حالت پس‌آیی است. دراینگونه جملات رابطه‌ی وابستگی بدلیل حالت پس‌آیی فراکرد پیرو نسبتا ضعیف است، در همه‌ی آنها آهنگ ادا در پایان فراکرد پایه تا حدودی بآهنگ کامل نزدیك میشود و این خود دلیل دیگری بر ضعف رابطه‌ی وابستگی میباشد. در فراکرد پیرو دلیل حکم مندرج در فراکرد پایه ذکر میشود و میتواند ذکر هم نگردد.

در فارسی کلاسیك گاهی «کجا» بجای «که» سببی بکار میرود:

ـ «**هنر در پارسی گفتن نمودند**
کجا در پارسی استاد بودند.» (فخرالدین گرگانی)

دراینگونه جملات مرکب وابسته چون «که» یگانه ابزار گرامری بیان وابستگی است با حالات حذف آن کمتر برخورد میشود، معهذا گاهی ضرورت شعری این حال را پیش میآورد (بشرط آنکه قرینه‌ای موجود باشد):

ـ «**عالم خوش‌خور** که زکس کم نه‌ای
غصه مخور (که) بنده‌ی عالم نه‌ای.» (نظامی گنجوی)

در هریك از دو مصراع یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی وجود دارد. در جمله‌ی اولی «که» سببی ذکر شده و برای حذف «که» در دومی قرینه گردیده است. بدیهی است اگر در مصراع اولی هم «که» نمیبود این امکان بمقدار معتنابهی تقلیل می‌یافت. عین این وضعیت در رباعی زیر نیز موجوداست:

ـ «**دریاب** که از روح جدا خواهی رفت
درپرده‌ی اسرار فنا خواهی رفت.» (خیام)

گاهی نیز بدون وجود قرینه در شعر و یا در محاورات عادی (با اتکاء بر آهنگ ادا) با حذف «که» تصادف میشود و در این موارد طبعا رابطه‌ی وابستگی بمنتها درجه تضعیف میگردد:

ـ «**مطمئن باشید، سرکار ستوان**، کوچکترین صدایی شنیده نخواهد شد.» (از «پیام نو»)

ـ **گر از بنده لغوی شنیدی مرنج**
جهاندیده بسیار گوید دروغ.» (سعدی)

دیده میشود که رابطه‌ی وابستگی بقدری ضعیف است کـــه باید آنها را حالات بینا بین وابستگی و پیوستگی شمرد.

در اینجا بی‌مناسبت نیست گفته شود که گاهی کلمات معترضه‌ای مـــانند «مخصوصا» و «خاصه» و «بویژه» و «بالخاصه» و... در ابتدای فــــراکرد پیرو سببی ذکر میشود و پس از آن کلمات نیز «که» سببی در معنای «برای اینکه» و «چونکه» بکار میرود. در این حالت باید بنکات زیر توجه داشت:

اولا وجود این کلمات باعث ذکر «که» میگردد و بدون آنها ذکر «که» سببی ممکن نیست.

ثانیا این کلمات بمقتضای خاصیت تأکیدی خود تا میزان زیادی باعث تشدید علائق وابستگی میگردند.

ثالثا در این مورد هرگز فراکرد پیرو سببی در حـــالت پیش‌آیی ذکـــر نمیگردد:

ـ «در اوایل قرن ۱۹ مردم بنوع تربیت چندان اعتنا نمیکردند، **مخصوصا که** در برنامه‌ی مدارس تصرف و تغییر دیده نمیشد.» (از «سخن»)

ـ «بر اثر ورود این لغات وسعتی در زبان و ادب عربی حاصل شد و این زبان برای بیان افکار مختلف آماده گشت، **خاصه که** ورود لغات مـــزبور بزبان عربی با حفظ قواعد تعریب انجام گرفت.» (دکتر ذ. صفا)

نکته‌ی جالب دیگری که باید در مورد این حرف ربط ذکر کرد اینست که گاهی فراکرد پیرو سببی در اثر مضمون عمومی جمله‌ی مرکب و بویژه در اثر معنای لغوی گزاره‌ی فراکرد پایه بفراکرد پیرو متممی نزدیك میشود:

ـ «البته باید از آقای ح. اعتمادزاده... سپاسگزار باشم کـه بفکر طبع و انتشار کتاب من افتاده‌اند.» (جمال‌زاده)

ـ «من شخصا داستانی را که آقای آریستومانیس نقل کرد باور میکنم و بسیار متشکرم که با گفتن آن سر مرا گرم کرد و بهیچوجه متوجه رنج راه و سربالایی جاده نشدم.»

بطوریکه دیده میشود در هر دو مثال بالا تحت تأثیر گزاره‌ی فراکرد پایه میتوان حرف ربط «که» را جانشین «از اینکه» دانست و خود «از اینکه» بمقتضای ترکیب خود میتواند هم حرف ربط سببی باشد و هم نمودار حرف ربط درفراکرد پیرو متممی باواسطه. بطور کلی این حالت موقعی پیش می‌آید که گزاره‌ی فراکرد پایه بوسیله‌ی افعالی که دارای خاصیت «اداره‌ی شدید» هستند و ذکـــر قطعی سرافزوده‌ای را ایجاب میکنند بیان شده باشد.

یکی دیگر از نکات قابل ذکر در مورد این حرف ربط آنست کـه گـــاهی فراکرد پیرو سببی بفراکرد پیرو تعیینی نزدیك میگردد:

ـ «دراز نای شب از چشم دردمندان پس
تو قدر آب چه‌دانی که برلب جویی.» (سعدی)

در مثال بالا فراکرد پیرو (... که برلب جویی) میتواند هم فراکرد پیرو سببی باشد و هم میتواند مانند فراکرد پیرو تعیینی برای جانشین شخصی «تو» تلقی گردد. این حالت البته غالبا در مواردی پیش میآید که فراکرد پیرو سببی در عین حال بتواند بنحوی از انحاء بعنوان تعیین‌کننده‌ای برای عضوی از اعضای فراکرد پایه که قابلیت قبول آرتیکل اشاره ندارد تصور شود.

ب ـ حرف ربط «چون».

در فارسی کنونی هنگام استعمال حرف ربط سببی «چون» غالبا فراکرد پیرو سببی پیش از فراکرد پایه آمده و آهنگ ادا نیز ناتمام و بالارونده است و درنتیجه رابطه‌ی وابستگی نسبتا شدیدی بوجود می‌آید:

ـ «... ولی چون چند نفر هیزم‌شکن درآنجا بودند **ترسید.**» (صادق هدایت)

ـ «برای او هدیه فرستاد و چون نتیجه‌ای نگرفت **او را تهدید کرد...**» (از «پیام نو»)

ـ «چون جهان را نظری سوی وفا نیست، **زاشك**
دیده را سوی جهان راه نظر بربندم.» (خاقانی)

بطوریکه قبلا نیز گفته شد «چون» حرف ربط سببی هم مربوط بزبان ادبی و هم مربوط بزبان محاوره است و حال آنکه «چون» حرف ربط زمانی منحصرا مربوط بزبان ادبی است. در شعر با «چو» نیز بعنوان شکل مخفف حرف ربط سببی «چون» برخورد میشود:

ـ «چو اندر تبارش بزرگی نبود
نیارست نام بزرگان شنود.» (فردوسی)

گاهی نیز «چون» یا «چو» در داخل فراکرد پیرو سببی جای میگیرد:

ـ «بیگانه گشتن از من **چون** در سر تو بود
با جان من بمهر چرا آشنا شدی؟» (مسعودسعدسلمان)

ـ «پایه‌ی علمم **چو** بلند اوفتاد
هرچه خرابم نه‌پسند اوفتاد». (جامی)

ـ «پدر و مادر سیاوش هم **چون** میل داشتند که این سودا سر گیرد چیزی **باو نگفتند.**» (از «سخن»)

با مورد استعمال فراکرد پیرو سببی با حرف ربط «چون» پس از فراکرد پایه نیز برخورد میشود و در این صورت رابطه‌ی وابستگی محسوسا ضعیف است:

- «گر دو سه ابله ترا منکر شوند
تلخ کی گردد چو هستی کان قند.» (مولوی)

- «**بعضی چیزها را زیبا می‌بینیم**، چون با آنها انس و آشنایی داریم و برعکس، **برخی چیزها را زیبا میدانیم** چون برای ماتازگی دارد.»(از «سخن»)

- «**این همه هیچ‌است** چون می بگذرد
تخت و بخت و امر و نهی و گیر و دار.» (سعدی)

- «... **ولی اول باید برویم خودمان را بشوییم** چون بنظرم می‌آید که از بهار تا حالا خودم را نشسته‌ام.» (صادق‌هدایت)

گاهی نیز اینگونه جملات مرکب فراکرد پیرو سببی را در **داخل** فراکرد پایه میآورند:

- «**من** چون مدتی روی زین نشسته و خسته بودم **از پشت اسبها پایین جستم.**» (از «سخن»)

با استعمال توأم حروف ربط سببی باسایر حروف ربط (وابسته یاپیوسته) زیاد برخورد میشود:

- «...**زیرا چون** او بزرگترین طبیب شناخته شده بود غالبا مورد دعوت امرای عصر خویش بود.» (دکتر ذ. صفا)

- «جورابهای پاك و سفیدی برپا دارد **که چون** شلوارش کوتاه شد بچشم میخورد.» (از «سخن»)

یکی دیگر از خصوصیات جملات مرکب وابسته بافراکرد پیروسببی‌اینست که هرگاه فراکرد پیرو سببی با حرف ربط «چون» قبل ازفراکرد پایه بیاید گاهی در ابتدای فراکرد پایه نیز حروف ربط پیوسته‌ای نظیر «پس» و «بنابراین»... و غیره که نمودار نتیجه‌گیری هستند بکار میرود:

- «... **چون** هدایت نام خود را در زیر این مقاله‌ها ذکر نکرده **پس** مایل نبوده است که این مقاله‌ها باو نسبت داده شود.» (حسن قائمیان)

یکی دیگر از خصوصیات جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی نیز این است که‌بعلت اشتراك معنای‌گرامری «چون»گاهی فراکردهای پیرو سببی با زمانی شبیه میشوند:

- «چو بیمار گون شد زغم چشم نرگس
مراورا همی لاله تیمار دارد.» (ناصرخسرو)

- «چو مهرت با دگر کس **آزمودم**
زدل زنگار مهر تو زدودم.» (فخرالدین گرگانی)

براستی نیز در مثالهای بالا میتوان بجای «چو» از یکطرف «چونکه» و از طرف دیگر «وقتیکه» را گذاشت. بطور کلی هروقت در فراکرد پیرو سببی صحبت از حال و چگونگی باشد احتمال نزدیکی و اشتباه آن با فراکرد پیرو

زمانی تقلیل یافته و یا بکلی از بین میرود. برعکس، هرگاه صحبت از عمل و حرکت برود این احتمال تقویت و تشدید میشود و این نیز طبیعی است، زیرا حرکت و عمل در زمان صورت میگیرد و بنابراین شباهت بوجود می‌آید:

ــ «دهلیز فسانه چون بود تنگ

گردد سخن از شد آمدن لنگ». (نظامی گنجوی)

در مثال بالا فراکرد پیرو سببی جمله‌ای اسمی است («تنگ بود») واحتمال اشتباه آن با فراکرد پیرو زمانی نسبتا کمتر است. اما اگر در همین بیت بالا بجای «بود» از فعل پویای «شود» استفاده کنیم احتمال اشتباه فراکرد پیرو سببی با زمانی افزایش می‌یابد.

بطوریکه در ابتدای این بحث نیز گفتیم هرگاه در فراکرد پیرو سببی که در حالت پیش‌آیی است حرف ربط «چون» را از ابتدای فراکرد برداشته و در عوض حرف ربط «که» را در ابتدای فراکرد پایه (جزء دوم) قرار دهیم اولا فراکردها وظیفه‌ی خود را عوض میکنند و ثانیا فراکرد پایه‌ی اولی که نمودار نتیجه‌ی منطقی بود بفراکرد پیرو نتیجه‌ای مبدل میگردد:

ــ «چون در خانه تاب نبود **از ننوی طفل خانه استفاده شد.**» (از «سخن»)

ــ «رودخانه... چون از رفتن نمی‌ماند **هرگز نمیگندد.**» (از «سخن»)

در مثالهای بالا بسهولت مشاهده میشود که با تغییر مناسب آهنگ ادا میتوان آنها را باشکال زیر درآورد:

ــ **در خانه تاب نبود** که از ننوی طفل خانه استفاده شد.

ــ **رودخانه از رفتن بازنمیماند** که هرگز نمیگندد.

و اینها نیز چیزی جز جملات مرکب وابسته بافراکرد پیرو نتیجه‌ای نیستند.

و بالاخره این نکته را هم باید گفت که در دیالوگها گاهی در جملات جوابیه چنانچه دلیل امری پرسیده شود فراکرد پیرو سببی با حرف ربط سببی و بدون فراکرد پایه بیان میشود:

چرا دیروز نیامدی؟ ــ چون زیاد کار داشتم.

پ ــ حرف ربط «چونکه».

در مورد این حرف ربط فراکرد پیروسببی میتواندقبل‌از فراکردپایه، درداخل آن و یا پس از آن ذکر شود. طبق قانون عمومی هروقت فراکرد پیرو سببی پس از فراکرد پایه بیاید رابطه‌ی وابستگی ضعیف میگردد:

ــ «... **همیشه او را محترم داشتم،** چونکه آدم دلاوری بود.» (صادق‌هدایت)

ــ «**بنده‌ای و** دعوی شاهی کنی

شاه‌نه‌ای چونکه گدایی سنی.» (نظامی گنجوی)

ــ «چونکه اندر خانه‌ی وصل آمد از کوی فراق

درگشاد این خانه را و در ببست آن کوی را.» (امیر معزی)

در دو مثال اول رابطه‌ی وابستگی ضعیف و در مثال سوم این رابطه قوی است. ضمنا در مثال اخیر چون در فراکرد پیرو سببی صحبت از اجرای عملی در بین است حرف ربط «چونکه» بحرف ربط زمانی و خود فراکرد پیرو نیز بفراکرد پیرو زمانی نزدیك و شبیه گشته است.

ت- حرف ربط «زیرا که».

در اینمورد همیشه حرف ربط در ابتدای فراکرد پیرو سببی استعمال‌میشود و خود فراکرد پیرو نیز همراه با این حرف ربط پس از فراکرد پایه می‌آید. رابطه‌ی وابستگی نیز بهمین دلیل ضعیف است:

- «تقلید نپذرفتم و حجت ننهفتم
  زیرا که نشد حق بتقلید مشهر.» (ناصرخسرو)
- «ما را رخ دوست باید، ایدوست، نه گل
  زیرا که گل چشم رخ اوست نه گل.» (مسعود سعد)

در شعر کلاسیك گاهی حرف ربط مزبور در شکلی که بشکل اصلی آن بیشتر شبیه است، یعنی در شکل «از ایرا» بکار میرود:

- «سپیدار مانده است بی هیچ چیزی
  ازایرا که بگزید مستکبری را.» (ناصرخسرو)

ث- حرف ربط «از آنجا(یی) که».

در مورد این حرف ربط، برعکس «زیراکه»، فراکرد پیرو سببی معمولا قبل از فراکرد پایه می‌آید و طبعا نیز رابطه‌ی وابستگی قویتر است:

- «از آنجا که همت ما از اندیشه‌ی ما باز نمیماند چندی است که در اکناف کشور دم بدم دانشکده میروید.» (از «سخن»)
- «از آنجاییکه چندین زبان خارجه میدانست... لذایاد گرفتن فارسی‌برایش چندان دشوار نبود.» (صادق‌هدایت)

با استعمال فراکرد پیرو سببی در داخل فراکرد پایه نیز برخورد میشود و بازهم رابطه‌ی وابستگی قوی است:

- «در تمام مواردی که حرف «خو» از اصوات کهن ایرانی در کلمات بکار برده میشود از آنجا که شکلی برای آن در خط عربی وجود ندارد ایرانیان دو حرف «خ» و «و» را با یکدیگر بکار بردند و مثلا نوشتند: خواب، خواهر، خوارزم...» (دکتر ذ. صفا)

ج- حروف ربط «از آنکه» و «زآنکه» و «از آنرو که» و نظایر آنها.

در اینمورد غالبا فراکرد پیرو سببی پس از فراکرد پایه می‌آید، ولی ذکر آن

در **داخل فراکرد** پایه و یا پیش از آن نیز بعید نیست:

ـ «**زمن** کسی نکند یاد زآنکه نتوانم
ز ضعف حال که برخاطر کسی گذرم.» (نظامی گنجوی)

ـ «**در وفا** کوش با سنائی زانك
چند روزی است در ولایت تو.» (سنائی)

در دو مثال بالا فراکرد پیرو سببی پس از فراکرد پایه آمده و رابطه‌ی وابستگی نیز ضعیف است. لیکن در مثال زیر:

ـ «**تازه‌وارد**... از اینکه نتوانسته بود حس نفرت خود را پنهان سازد **دچار شرم و حجب** شده بود.» (از «سخن»)

فراکرد پیرو سببی در داخل فراکرد پایه قرار گرفته است. در شعر ممکن است که فراکرد پیرو سببی با حرف ربط «زانکه» قبل از اصلی هم بیاید:

ـ «**زآنکه** چکد لؤلؤ خوشاب زچشمم
چشم تو در لؤلؤ خوشاب نبیند.» (سید حسن غزنوی)

چ ـ حروف ربط «براثر آنکه» و «از آن باب که».

در مورد این حروف ربط فراکرد پیرو سببی معمولا قبل از فراکرد پایه (گاهی نیز در داخل آن) میآید ولی با حالات ذکر فراکرد پیرو سببی پس از فراکرد پایه کم تصادف میشود:

ـ «**از طرف** دیگر براثر آنکه (ابوحنیفه) بزاز بود در امور عملی اجتماع هم **وارد بوده** و از حقیقت وضع اقتصادی و تجاری عهد خود اطلاع داشته **است.**» (دکتر ذ. صفا)

ـ «**علم کلام** در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم از آن باب که آخرین ائمه‌ی **مشهور معتزله** و نخستین متکلمین مشهور اشهری مشغول مبارزه با یکدیگر **بودند** اهمیت بسیار داشت.» (دکتر صفا)

هر دو مثال از دکتر ذبیح‌الله صفا برداشته شده و محتمل است که استعمال این دو حرف ربط از مشخصات اسلوبی ایشان باشد.

ح ـ حروف ربط «برای اینکه» و «بعلت آنکه» و نظایر آنها.

در این مورد فراکرد پیرو سببی محل ثابتی نداشته و میتواند قبل، و بعد و یا در داخل فراکرد پایه قرار گیرد:

ـ «**مدیر ابتدا اعتراضی باین «مانور» ننمود**، شاید برای اینکه فرصت نکرد...» (از «سخن»)

ـ «**او فقط** بعلت اینکه پدرم مجبورش کرده بود **از من معذرت میخواست.**» (از «سخن»)

ــ «... **و خـــانم محترم** بـــرای اینکه دلشان نمیخواهد خودشان را وارد «موضوعات پولی» کنند **پول را نمیدهند.**» (از «سخن»)

جنبه‌ی جالب توجه و مهم اینست که در مورد حروف ربط مـــزبور شکل گرامری گزاره‌های فراکردهای پیرو اهمیت بسیار زیادی دارد. اگرگزاره‌ی مزبور در شکل آئوریست بیان شود فراکرد پیرو سببی بفراکرد پیرو مقصدی تبدیل خواهد شد.

خـ حروف ربط «از بس» و «از بسکه» و «بسکه».

با توجه بترکیب لفظی این حروف ربط روشن میشود که اینهـــا درحقیقت معادل «چون زیاد» هستند که در آن هم مفهوم سببیت وجود دارد و هم مفهوم اندازه و مقدار. مفهوم سببیت در این حروف ربط در درجه‌ی اول قرار میگیرد، زیرا وجود رابطه‌ی سببیت بین فـــراکردها در تمام گـــونه‌های آنها بسهولت محسوس است. گونه‌های این حروف ربط هم در شعر و هم در نثر فراوانند، گاهی بدون «که» و زمانی نیز با آن استعمال میشوند، گاهی سرافزوده‌ی «از» نیز بآنها افزوده میشود و زمانی هم نه. ولی در هرحال تمام آنها را در مرحله‌ی کنونی زبان باید حروف ربط سببی دانست. این حروف ربط گاهی در ابتدای فراکرد پیرو قرار میگیرند:

ــ «از بس حرف زدم سرت را بردم.» (از «سخن»)

ــ «زبس اشارت انگشت دلبران بهلال (بود)
هوا همه قلم سیم شد بشکل شهاب.» (عمعق بخارایی)

ــ «از بسکه تو باغشان چراغ روشن کرده بودند خانه‌ی ما هم روشن شده بود.» (صادق‌هدایت)

گاهی نیز حروف ربط مزبور در داخل فراکرد پیرو سببی واقع میشوند:

ــ «این دختر کولیه ازبسکه حرامزاده بود میدید این دختره میرود توی اطاق و در را بروی خودش چفت میکند...» (صادق‌هدایت)

و خود فراکرد پیرو سببی در مورد این حرف ربط غالبا پیش از فراکرد پـــایه می‌آید:

ــ «**بچه ازبس سرفه کرد** یکی از پیشخدمتها دلش سوخت.» (بزرگ‌علوی)

ولی با حالات پس‌آیی فراکرد پیرو نیز برخورد میشود:

ــ «سرمان درد گرفت، **ازبسکه منفی‌بافی میکنند.**» (صادق‌هدایت)

این حالت بیشتر درشعر رخ میدهد وطبعا رابطه‌ی وابستگی ضعیف‌میگردد:

ــ «شد دست زکار و رفت پا از رفتار
این بس که بسر زدیم و آن بس که بسنگ.» (رودکی)

د ـ حذف حرف ربط سببی.

باید گفت که با حالات حذف حرف ربط سببی تقریبا برخورد نمیشود. لیکن گاهی وجود قرائن و نمودارهای لفظی دیگر در جمله میتواند شرایط لازم را برای استتار حروف ربط سببی فراهم سازد. بمثال زیر توجه کنیم:

ـ «(چون) اختران نور مهر دزدیدند
زآن بدو هیچ روی ننمایند.» (مسعود سعد سلمان)

در بیت بالا محسوسا در ابتدای مصراع اول حرف ربطسببی «چون» مستتر گردیده است. این وضع مرهون استعمال «زان» در ابتدای فراکرد پایه است و اگر آن ترکیب استعمال نمیشد اختصار «چون» نیز مقدور نبود.

لیکن اگر فراکرد پایه بشکل یك جملهی پرسشی ریتوریك باشد حرف ربط سببی میتواند حذف شود و بدیهی است که در اینمورد همیشه فراکرد پیرو پس از فراکرد پایه میآید:

ـ «گفتم مه من از چه تو در دام نیفتی؟
گفتا چه‌کنم (چون) دام شما دانه ندارد.» (پژمان بختیاری)

ـ «لیکن چه‌کنم (چون) هوا دو رنگ است
اندیشه فراخ و سینه‌تنگ است.» (نظامی گنجوی)

۲ـ اعضای غیر مستقل.

البته در کلیه‌ی مواردی که فراکرد پیرو سببی پس از فراکرد پایه بیاید رابطه‌ی وابستگی ضعیف است، ولی گاهی در داخل فراکرد پایه یك عضو غیر مستقل در صورت جانشین اشاره‌ای و همراه با سرافزوده‌ی «از» بکار میرود و فراکرد پیرو سببی همراه با حرف ربط «که» پس از فراکرد پایه می‌آید. دراین مورد البته رابطه‌ی وابستگی بنحو قابل ملاحظه‌ای تشدید میگردد:

ـ «**از آن** بدیرمغانم عزیز میدارند
که آتشی که نمیرد همیشه در دل ما است» (حافظ)

ـ «شنیدم نام او شیرین **از آن بود**
که در گفتن بسی شیرین زبان بود.» (نظامی گنجوی)

ـ «بلندی **از آن** یافت **کاو** پست شد
در نیستی کوفت تا هست شد.» (سعدی)

در تمام مثالهای بالا عضو غیر مستقل در صورت «از آن» درآمده است و این شکل نیز ویژه‌ی شعر است و بهمین دلیل نیز مثالها و شواهد ما همه از آثار منظوم میباشند. مسئله‌ی اساسی اینست که جانشین اشاره‌ای «آن» یا «این» همراه با سرافزوده‌ی «از» باید جزء قطعی عضو غیر مستقل باشند. با این ترتیب اولا دیده میشود که در اینجا عضو غیر مستقل همان اشکال «از این» و «از آن» است و ثانیا ممکنست که شکل «زیرا» نیز

بتوانـــد بعنوان عضو غیـــر مستقل در شعر بکـــار رود، زیـــرا معلوم است که این شکل با اشکال «از این» و «ازآن» رابطه‌ی خویشاوندی ساختمانی دارد (**«زیرا» = از + این + را**):

ـ «ازیرا خون همی بارم زدیده

که خون آید زاندام بریده.» (فخرالدین گرگانی)

اما در نثر فقط ممکن است که اسم «سبب» یا «جهت» همراه بـا جانشین اشاره‌ای در رل عضو غیر مستقل بکار رود و فراکرد پیرو سببی در حالت پس‌آیی برای بیان مضمون آن عضو بیاید:

ـ «صادق‌هدایت خیام و رباعیات او را **از آنجهت** می‌پسندید **که** در حقیقت وجود خویش و افکار خویش را در وجود این فیلسوف بزرگ و آثار وی منعکس میدید.» (حسن قائمیان)

ـ «... و زبانهایی از قبیل آنرا **از آنجهت** دری گویند **که** زبانی است کـه نامه‌های پادشاه بدان نوشته میشود.» (دکتر ذ. صفا)

۳ـ عایدها.

طبق قانون عمومی عایدها هرگاه عضوی از اعضای جزء اول جمله‌ی مرکب وابسته در جزء دوم در رل نحوی متفاوتی بکار رود عضو مکرر در شکل عـاید متشکل میگردد. دراینگونه‌جملات مرکب‌وابسته‌ی فارسی‌عایدبصورت جانشینهای شخصی و اشاره‌ای و تأکیدی و یا پساوندهای نسبی و گاهی ظروف مکان «آنجا» و «اینجا» در جزء دوم استعمال میشود :

ـ «چه‌نشینی بدین جهان هموار

که همه کار **او** نه هموار است.» (رودکی)

ـ «سلیمان استالسکی... چون قدش کـــوتاه و کلاهش بلند مینمود **بـاو** توصیه کردم که مواظب رفتار **خود** باشد و وقتی کنار گـورکی بلند قـــد نشسته است خود را ابدا مخفی نکند.» (از «سخن»)

ـ «خواهشمندم کار مرا هرچه زودتر راه بیندازید که ظهر است، در خانه چشم **براهم** هستند و باید نان و آب **برایشان** ببرم.» (از «سخن»)

ـ «کم کن بر عندلیب و طاووس درنگ

کانجا همه بانگـ آید و **اینجا** همه رنگـ.» (مسعود سعدسلمان)

گاهی نیز عایدها در شکل لف و نشر برای اعضای مربوطه از جـــزء اول می‌آیند:

ـ «چرا نگرید چشم و چرا ننالد تن

کزین برفت نشاط و **از آن** برفت و سن.» (مسعود سعد)

و بدیهی است که در صورت وحدت وظیفه عاید استعمال نخواهد شد:

ــ «لب سوزان تو چون بشکفد از بوسه‌ی جام
لب من جوی که لبریز هزاران گنهی.» (فریدون توللی)

٤ــ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها.

وجود رابطه‌ی سببیت در اینگونه جملات مرکب وابسته اهمیت بررسی موافقت اشکال گزاره‌ها را بسهولت آشکار میسازد. چون در رابطه‌ی سببیت همیشه عامل «سبب» مقدم بر عامل «نتیجه» است، اینست که بررسی اشکال متقابله و متناظره‌ی گزاره‌ها را بهتر است از بررسی اشکال گزاره‌های فراکرد پیرو سببی آغاز کرد.

بررسی مثالهای بسیار زیادی که در اختیار نگارنده است نکات زیر را آشکار ساخته است.

الف ــ گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی میتواند با تمام ازمنه‌ی وجه اخباری افعال بیان شود.

ب ــ گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی نمیتواند با وجه امری یا التزامی بیان شود.

اینك هر دو مورد بالا را با ذکر شواهدی مدلل سازیم.

الف ــ گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی میتواند با تمام ازمنه‌ی وجه اخباری افعال بیان شود.

اینك ازمنه‌ی مختلفه‌ی وجه اخباری را که در رل گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی بکار میروند بترتیب مورد بررسی قرار داده و در هر مورد اشکال متقابله‌ی گزاره‌های فراکرد پایه را از نظر میگذرانیم:

۱) ــ چنانچه گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی باگونه‌ی مطلق ماضی بیان شود گزاره‌ی فراکرد پایه میتواند باستثنای گونه‌ی مقدم ماضی با سایر اشکال زمانی وجه اخباری بیان گردد:

ــ «چو خود را بچشم **حقارت بدید** صدف درکنارش **بجان پرورید.**» (سعدی)
(گونه‌ی مطلق ماضی) **(گونه‌ی مطلق ماضی)**

ــ «چو بیمار **گون شد** زغم چشم نرگس
مراورا همی لاله **تیمار دارد.**» (ناصرخسرو)
(گونه‌ی مطلق ماضی) **(زمان حال)**

ــ «ادوارد گیبسون... **چه خوشبخت** بود که در چنین دوره‌ای **بعرصه آمد.**» **(از «سخن»)**

(گونه‌ی مطلق ماضی ــ گونه‌ی استمراری ماضی)

ــ «چون **بی‌ساز** ومطرب **گشت** نواسازی **خواهدیافت** باربدنام.» (از«سخن»)
(گونه‌ی مطلق ماضی ــ مستقبل)

و اما دلیل آنکه هرگاه گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی باگونه‌ی **مطلق ماضی** بیان شود گزاره‌ی فراکرد پایه نمیتواند با **گونه‌ی مقدم ماضی** بیان شود اینست که گونه‌ی مقدم ماضی از لحاظ بیان مناسبات زمانی همیشه مقدم برماضی دیگری باید باشد و حال آنکه اگر گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی با **گونه‌ی مطلق ماضی** بیان شود گزاره‌ی فراکرد پایه (نمودار نتیجه‌ی عمل) هرگز نمیتواند با زمانی بیان گردد که مقدم برآن باشد.

در این مورد گزاره‌ی فراکرد پایه میتواند باوجوه امری والتزامی (آئوریست) هم بیان شود:

ــ «خیز، ای بت بهشتی و آن جام **می بیار**

کاردیبهشت **کرد** جهان را بهشت‌وار.» (عمعق بخارایی)

(گونه‌ی مطلق ماضی ــ امر)

ــ «بچه، الاهی بزمین گرم **بخوری** که منو **بستوه آوردی**!» (صادق‌هدایت)

(گونه‌ی مطلق ماضی ــ آئوریست)

در این حالت گزاره‌ی فراکرد پایه در وجه متروك تمنایی نیز میتواند بیاید:

ــ «جانم زمهرت ای بت نامهربان برفت

اکنون بقای عشق **توبادا** که **جان برفت**.» (ظهیرفاریابی)

(گونه‌ی مطلق ماضی ــ وجه تمنایی)

۲)ــ چنانچه گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی با **گونه‌ی نقلی ماضی** بیان شود، بازهم بهمان شرایط بند ۱) برخورد میکنیم. بدین معنی که گزاره‌ی فراکرد پایه میتواند باستثنای گونه‌ی مقدم ماضی با تمام اشکال وجه اخباری و وجوه امری و التزامی (آئوریست) بیاید:

ــ «نفع ما چون **اوفتاده** در خطر

از فلسطین **خواستیم** امدادگر.» (افراشته)

(گونه‌ی نقلی ماضی ــ گونه‌ی مطلق ماضی)

ــ «و شکر خدا را **میکرد** که بعد از آنهمه نکبت و ذلت **بآرزویش رسیده است**.» (صادق‌هدایت)

(گونه‌ی نقلی ماضی ــ گونه‌ی استمراری ماضی)

ــ «پس **بردبار باشین** و شکر خدارو بجا **بیارین** که این موهبت عظمی‌رو **بشما داده**.» (صادق‌هدایت)

(گونه‌ی نقلی ماضی ــ وجه امری)

برای سایر اشکال نیز میتوان مثال ذکر کرد و توجهی بمثالهای قبلی شاهد مدعای ما است.

در اینمورد نیز گزاره‌ی فراکرد پایه میتواند با وجه متروك تمنایی بیاید:

ــ «ای که با سلسله‌ی **زلف دراز آمده‌ای**

فرصتت **باد** که دیوانه نواز **آمده‌ای!**» (حافظ)

(گونه‌ی نقلی ماضی ـ وجه تمنایی)

بدلیلی که در بند ۱) گفته شد در این حال نیز گزاره‌ی فراکرد پایه نمیتواند با گونه‌ی مقدم ماضی بیان شود.

۳)ـ چنانچه گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی با گونه‌ی استمراری ماضی بیان شود بازهم گزاره‌ی فراکرد پایه نظیر آنچه در بندهای ۱) و ۲) دیدیم خواهد بود:

ـ «چو اندر تبارش بزرگی **نبود**

نیارست نام بزرگان شنود.» (فردوسی)

(گونه‌ی استمراری ماضی ـ گونه‌ی مطلق ماضی)

ـ «... و چون سر پنجه‌ی سر ما بر پتو و پوستین غالب **نمی‌آمد** بینی و گوش را **گوشمالی میداد.**» (سعید نفیسی)

(گونه‌ی استمراری ماضی ـ گونه‌ی استمراری ماضی)

ـ «با تو رهیت را چو بدل ایمنی **نبود**

زین پس بجان چگونه **بود** برتو ایمنی؟» (فرخی سیستانی)

(گونه‌ی استمراری ماضی ـ آئوریست)

ـ «ای تن **جان‌ده** که جا **نبودت** بر او

وی دل **خون شو** که **نیستی** درخور او.» (رضی‌الدین نیشابوری)

(گونه‌ی استمرای ماضی ـ امر) (حال ـ امر)

در اینجا نیز گزاره‌ی فراکرد پایه میتواند با وجه تمنایی بیاید:

ـ «**وای بر حال تو (باد)** ای مرد، که در باور خلق

آنچه مقبول نشد قصه‌ی جانسوز **تو بود.**» (فریدون توللی)

(گونه‌ی استمراری ماضی ـ وجه تمنایی)

ولی در این مورد ممکن است که گزاره‌ی فراکرد پایه نیز با گونه‌ی مقدم ماضی بیان شود. دلیل اینست که خود گونه‌ی استمراری ماضی نماینده‌ی زمانی مستمر است و میتواند ازمنه‌ی ماضی را در هر گونه‌ای بپذیرد:

ـ «توی گوشهایش، برای‌اینکه **چرك می‌آمد**، پنبه **گذاشته بود.**» **(از«سخن»)**

٤)ـ هرگاه گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی با گونه‌ی مقدم ماضی بیان شود گزاره‌ی فراکرد پایه میتواند نظیر بندهای قبلی باشد:

ـ «چون کاغذهایی در جیبش **پیدا کرده بودند** «توم» **نمیتوانست** انکار بکند.» (صادق‌هدایت)

(گونه‌ی مقدم ماضی ـ گونه‌ی استمراری ماضی)

ـ «و در شهر نیشابور بس کس **نمانده بود** که همه بخدمت استقبال یا نظاره **آمده بودند.**» (تاریخ بیهقی)

(گونه‌ی مقدم ماضی ـ گونه‌ی مقدم ماضی)

۵)ـ چنانچه گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی با شکل زمـــان حال بیان شود گزاره‌ی فراکرد پایه باستثنای ماضی التزامی میتواند با سایر اشکال وجـــوه اخباری و امری و التزامی بیاید. در این واریان که قسمت عمده‌ی جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی فارسی را دربرمیگیرد گزاره‌ی فراکرد پایه غالبا با مضارع و یا با وجه امری بیان خواهد شد. دلیل این امر نیز روشن است، زیرا هرگاه سبب و دلیل مربوط بزمان حال باشد نتیجه‌ی حاصله نیز معمولا با زمان حال و یا مضارع و یا در وجه امری باید بیاید:

ـ «سیاوش... از سویی شاد گشت و از سویی دیگر **دردمند شد** که دشمن اگرچه بظاهر دوست شود جز دشمنی از **او نیاید**.» (از «سخن»)

(مضارع ـ گونه‌ی مطلق ماضی)

ـ «و چون حال وی (بوسهل‌زوزونی) **ظاهـــر است** زیاده **از این** نگویم...» (تاریخ بیهقی)

(حال ـ مضارع)

ـ «**بپویید** کاین مهتر **اهریمن است**

جهان‌آفرین را بـــدل دشمن است.» (فـــردوسی)

(حال ـ وجه امری)

«چونکه **باشد** لقب بنده فلان‌الدوله

خوش نما **نیست** که قاطی بشوم **با عمله**.» (افراشته)

(زمان حال ـ زمان حال)

در شعر گاهی بضرورت شعری رابط گزاره‌ای حذف میشود:

ـ «آسمان گو **مفروش** این عظمت کاندر عشق

خرمن مه بجوی، خوشه‌ی پروین بدو جو **(است)**.» (حافظ)

در ترکیبهای ندایی با کنایه‌ی پرسشی **«چه»** معمولا رابط گزاره‌ای در همه جا (خواه در شعر و خواه در نثر) حذف میشود:

ـ «گرانبها گهری در درون خود دارد

ولی چه **سود** که ناید بکار **خوزستان**.» (ابوتراب‌جلی)[1]

بطوریکه میدانیم گاهی شکل زمان حال برای تصویر رویداد گـــذشته بکار میرود. در این صورت نیز هر دو گزاره میتوانند همان وظیفه‌ی تصویر رویداد گذشته را عهده‌دار باشند:

ـ «پادشاه پیری... ابتدا بجنگـــ و پیکار **میخواهد** دختر جوانی را برای‌خود بگیرد و چون **موفق نمیشود** بحیله و تدبیر **تشبث میکند**.» (از «سخن»)

---

(۱)ـ این بیت را ابوتراب جلی در زمـــان شاهی محمدرضا پهلوی سروده است. ا. ش.

در اینمورد ممکن هم هست که گزاره‌ی فراکرد پایه با شکل مستقبل بیان شود:

ـ «... ولی چون اکنون **نظر براینست** که شکل اولیه و وضع کتابهای صادق هدایت محفوظ بماند، در آینده این داستان جزء نوشته‌های پراکنده‌ی وی بچاپ **خواهد رسید.**» (ح. قائمیان)

(زمان حال ـ مستقبل)

بطوریکه در ابتدای این بند گفتیم گزاره‌ی فراکرد پایه در اینمورد میتواند با گونه‌های زمان گذشته‌ی وجه اخباری بیان شود:

ـ «اکنون مسئله دیگر شد و ما قصد کردن برآن **سویله کـــردیم** که شغل فریضه **در پیش داریم.**»

(زمان حال ـ گونه‌ی مطلق ماضی)

در این مثال شکل ظاهری گزاره‌ی فراکرد پایه زمان گذشته و شکل ظاهری گزاره‌ی فراکرد پیرو نیز زمان حال است، ولی اگر بدقت در جریان انجام حوادث بنگریم دیده میشود که در اصل چنین نیست. عمل مندرج در فراکرد پیرو (که با زمان حال بیان شده است) قبل از عمل مندرج در فـراکرد پایه (کـه با زمان گذشته آمده) رخ داده است. «داشتن شغل فریضه» باعث تغییر قصد گردیده و بنابراین قبل از آن بوده است. در مثال زیر نیز همین وضع موجود است:

ـ «... او هم درست کرد، ظاهرا تمامش مرتب بود، فقط **چون آدم رذلـی است** توی دیوار بخاری یك بطری جیوه و چند تاسوزن **کار گذاشته بود...**»

(از «پیام نو»)

در اینجا نیز گزاره‌ی فراکرد پایه با زمان حال و گزاره‌ی فراکرد پیرو بـا گونه‌ی مقدم ماضی بیان شده است. لیکن در حقیقت «رذالت» داشتن او خیلی مقدم برقرار دادن سوزن در بطری جیوه در نهاد او بـــوده است. قـــرار دادن سوزنها نتیجه‌ی رذالت آنشخص بوده است. زمان حال نمودار خاصه‌ی دائمی او بوده است.

بدیهی است که اگر گزاره‌ی فراکرد پایه بصورت افعال بیشخص بیان شده باشد شکل زمان حال در فعل کمکی تظاهر میکند:

ـ «**چه توان گفت** که خشکی خشکی است **چه توان گفت** که دریا دریا است.»

(نادرپور)

در اینمورد با بیان گزاره‌ی فراکرد پایه با آئوریست (خـــواه تحت تأثیر مضمون و خواه تحت تأثیر افعال وجهی) زیاد تصادف میشود:

ـ «**چه‌گویم؟** از **که‌گویم؟** با **که‌گویم؟**

که این دیوانه را از خود **خبر نیست.**» (فریدون مشیری)

ـ «چون نیك نظر کرد پر خویش در آن دید

گفتا زکه **نالیم** که **از ما است که برما است.**» (ناصرخسرو)

۶)ـ چنانچه گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی با شکل مستقبل بیان شده باشد گزاره‌ی فراکرد پایه معمولا با زمان حال و یا وجه امری بیان میشود. سایر گونه‌های زمانی وجه اخباری نیز البته میتوانند در رل گزاره‌ی فراکرد پایه‌بیایند:

ـ «چون بدل اندر چراغ **خواهی افروخت**
علم و عمل **بایدت** فتیله و روغن.» (ناصرخسرو)
(مستقبل ـ زمان حال)

ـ «حافظ از بهر تو آمد سوی اقلیم وجود
قدمی **نه** بوداعش که **روان خواهد شد.**» (حافظ)
(مستقبل ـ امر)

ـ «ولی بزودی **فهمید** که این آزمایش فایده‌ای ندارد، زیرا کـه حرفهای او را **باور نخواهد کرد.**» (صادق‌هدایت)
(مستقبل ـ گونه‌ی مطلق ماضی)

ممکن است که فراکرد پیرو سببی دارای گزاره‌های همجنس باشد که فقط یکی از آنها با مستقبل و دیگری با گونه‌های دیگر بیان شود:

ـ «گل عزیز است **غنیمت شمریدش** صحبت
که بباغ **آمد** از این راه و از آن **خواهد شد.**» (حافظ)
(وجه امری ـ گونه‌ی مطلق ماضی ـ مستقبل)

ب. گزاره‌ی فراکرد پیرو سببی با وجه امری یا التزامی بیان نخواهد شد.

دلیل این مدعا اینست که هیچ فاکتی نمیتواند برفاکت دیگری که انجام خود آن قطعی نیست مستند گردد. بعبارت دیگر، فاکتی کـه انجام آن مسلم و محرز نیست نمیتواند سبب و دلیل فاکت دیگری گردد.

۵ـ ترتیب توالی فراکردها.

در بحث مربوط بحروف ربط و اعضای غیر مستقل ازترتیب توالی‌فراکردها صحبت شد. فقط بار دیگر باید تذکر داد که رابطه‌ی وابستگی بـــرحسب محل وقوع فراکرد پیرو (البته در نوع آنالیتیك) متغیر است. اگر فراکرد پیرو سببی پس از اصلی بیاید رابطه‌ی مزبور تضعیف میگردد و این تضعیف گاهی بقدری زیاد میشود که تنها وجود حرف ربط میتواند نمودار وابستگی گردد و اگر حرف ربط در بین نباشد جمله‌ی مرکب پیوسته با علاقه‌ی سببی بدست می‌آید:

ـ «اگر مرا زهنر نیست را حتی، چه‌عجب!
ز رنگ خویش نباشد نصیب حنا را.» (ظهیر فاریابی)

ساختمان گرامری فراکردها

قبلا نیز گوشزد کردیم که دراینگونه جملات مـــرکب وابسته خصوصیت ساختمانی قابل ذکر آن است که در جملات جوابیه‌ای که خود عبارت از جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی میباشند معمولا فراکرد پایه حذف میشود و فقط فراکرد پیرو سببی همراه با حروف ربط «زیراکه»و «چونکه» و«برای اینکه» و غیره ذکر میگردد:

ـ «اما من میبینم که در زندگی عمدا اسقاط شده‌ام، دور انداخته شده‌ام، هیچ‌جا راهی برای زندگی ندارم. **بـــرای چه قـــربان؟ ـ فقط برای اینکه تحصیل‌کرده نیستم.**» (از «پیام‌نو»)

گاهی نیز ضرورت شعری باعث حذف فراکرد پیرو سببی میگردد، ولی در این حالت البته باید قرینه‌ای برای برپاداشتن آن موجود باشد. در شاهنامه بـا چنین بیتی برخورد میشود:

ـ «نگهدار او را بروز و بشب

که تا چون شود کار من با عرب.» (فردوسی)

این بیت از نامه‌ایست که رستم فرخزاد سرکرده‌ی سپاه ایران در جنگ با اعراب نوشته و در آن توصیه کرده است که آن اسیر عرب را تا پایان ماجرای او با سپاهیان اعراب و تا تعیین سرنوشت قطعی جنگ نگهداری کنند. اگر در ساخت جمله‌ی بالا دقت شود معلوم میگردد که فراکرد پیرو سببی در مصراع دوم و پس از حرف ربط سببی «که» آغاز میگردد، ولی اصل آن فـراکرد (کـه ظاهرا باید بصورت «معلوم شود» یا «ببینیم» باشد) حـذف گشته است. منتها چون فراکرد محذوف خود عبارت از فراکرد پایه‌ی یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی است (تا چون شود کار من با عرب) و خود فـــراکرد پیرو متممی با حرف ربط «تا» نیز ذکر شده است امکان حذف فراکرد پایه‌ی آن (که فراکرد پیرو سببی اصلی است) فراهم گشته است.

خصوصیت جالب دیگر دراینگونه جملات مرکب وابسته عبارت از اینست که گاهی بعضی ترکیبهای پردیکاتیف و کلمه‌ـجمله‌ها میتوانند بمقتضای معنای لغوی خود در محل فراکرد پایه قرار گیرند و فراکرد پیرو سببی نیز قبول کنند. اینگونه ترکیبهای پردیکاتیف و کلمه‌ـجمله‌ها دارای پردیکات بالقوه میباشند و همین پردیکات بالقوه میتواند فـراکرد پیرو مناسبی (معمولا سببی یـا متممی) برای خود داشته باشد. یکعده از اینگونه جملات در بحث جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی باواسطه مورد بررسی بوده‌اند. پاره‌ای دیگر از آنها نیز در اینجا از نظر میگذرند:

ـ «**شکرلله** که پس از کشمکش وهم ویقین

لطف او داد من از فتنه‌ی اوهام گرفت.» (دکتر رعدی آذرخشی)

ـ «ای فراق تو دل ما بندگان را سوخته
صد هزاران شکر ایزد را که رستیم از فراق! (منوچهری)

دراینگونه موارد فقط مضمون کلمه‌ـجمله‌ها یگانه ملاك تشخیص نوع فراکرد پیرو است و بهمین دلیل نیز تعیین دقیق مزبور گاهی بسیار دشوار میشود. در هر دو مثال بالا هم میتوان فراکرهای پیرو را از نوع سببی دانست و هم از نوع متممی با واسطه.

لیکن گاهی فراکرد پایه بصورت یك جمله‌ی تمنایی درمی‌آید که فقط گزاره‌ی آن حذف گشته است. در این صورت تعیین نوع فراکرد پیرونسبتا آسانتراست:

ـ «**خاك بر سر بی‌قابلیت خودم** که دختر استاد ماشاءالله را نگرفتم که مثل یك دسته گل بود.» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا فراکرد پایه بصورت «خاك بر سر خودم...» است که گزاره‌ی آن «باد» را بآسانی میتوان برپاداشت و در آنصورت فورا معلوم میشود که فراکرد پیرو از نوع سببی است.

غیر از این دو سه خصوصیت که گفته شد در این جملات مرکب وابسته از لحاظ مشخصات ساختمانی خصوصیت قابل ذکر دیگری مشهود نیست. دراینجا نیز مانند سایر موارد هریك از فراکردها میتوانند ساده و یا مرکب باشند. اینك چند نمونه:

الف)ـ هر دو فراکرد ساده هستند:

ـ **از این کار درگذر** که دیوانگی بار آورد.» (از «سخن»)

ب)ـ فراکرد پیرو سببی ـ ساده و فراکرد پایه‌دارای اعضای همجنس‌است.

ـ «اما چون گوهر بد او را میشناخت **تاب میآورد و لب بدندان میدوخت.**» **(از «سخن»)**

پـ فراکرد پایه ـ ساده و فراکرد پیرو سببی دارای اعضای همجنس است:

ـ «میرزا صالح... چون بیشتر از دیگران با کتاب و قلم سروکار داشت **چندان از دنیا بیخبر نبود.**» (از «سخن»)

ت)ـ هر دو فراکرد عبارت از جملاتی ساده با اعضای همجنس هستند:

ـ «امشب **اینجا یه جا و منزل بمن بدین** که از گشنگی و تشنگی دارم ازپا درمیام.» (صادق‌هدایت)

ث)ـ فراکرد پایه ـ ساده و فراکرد پیرو سببی مرکب است:

ـ «بیا، بیا که در این سفره هر چه خواهی هست.» (از «سخن»)

ج)ـ فراکرد پیرو سببی ـ ساده و فراکرد پایه جمله‌ای مرکب است:

ـ «معمولا روزها چون بکار تدریس مشغول بود فرصت نمی‌یافت که کلاسها را از نظر فنی بازرسی کند.» (از «سخن»)

ـ «دلم ربود و بجان گر طمع کند چه‌کنم
که هست رخت دل من بجمله درخور او.» (امیر معزی)

ـ «خطر حقیقی وقتی است که آب راکد گردد که آنوقت بزودی طعم ورنگ و بو و خاصیت آن دگرگون میگردد.» (از «سخن»)

و ممکن هم هست که فراکرد پایه خود یك جمله‌ی مرکب وابسته باشد که در داخل اجزاء خود نیز جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگری داشته باشد:

ـ «سبب این است که گفته شد تا دل مشغول داشته نیاید که جز خیر و خوبی نیست.» (تاریخ بیهقی)

در مثال بالا فراکرد پایه خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای است:

سبب این است که گفته شد تا دل مشغول داشته نیاید...

و خود فراکرد پیرو گزاره‌ای نیز بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگر با فراکرد پیرو مقصدی میباشد.

چ)ـ هر دو فراکرد عبارت از جملاتی مرکب هستند:

ـ «زپیش خود بفرست آنچه دوست‌تر داری
که گم شود زتو هرچ از پس تو ماند باز.» (کمال‌الدین اسمعیل)

در مثال بالا فراکرد پایه یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی بیواسطه و فراکرد پیرو سببی نیز یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی میباشد.

مثالی دیگر:

ـ «... ولی چون کارگردان آن فیلم «الیاکازان» میباشد همه بدیدن آن میروند زیرا میدانند که «کازان» فیلم بد نمیسازد.» (از «سخن»)

در مثال بالا فراکرد پایه عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی و فراکرد پیرو سببی (با حرف ربط «زیرا») خود یك جمله‌ای مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی بیواسطه است.

ح)ـ ممکنست که جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی خود جزء ترکیبی جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگری باشد:

ـ «دختر چوپانی مثل پنجه‌ی آفتاب که بماه میگفت: تو در نیا که من درآمدم با گیسی گلابتونی و دندان مراوری دنبال گوسفندها آمد.» (صادق‌هدایت)

در این مثال در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی‌وجود

دارد. اما خود فراکرد پیرو تعیینی مزبور یك جملهی مرکب وابسته با فـراکرد پیرو متممی بیواسطه است و خود این فراکرد پیرو متممی نیز یك جملهی مرکب وابسته با فراکرد پیرو سببی میباشد. طرح نمودار این جمله چنین است:

دختر چوپانی مثل پنجهی آفتاب .... با گیسی گلابتونی و دندان
که ↓ مرواری دنبال گوسفندها آمد.
↓
بماه میگفت تو درنیا که من درآمدم.

از انواع ساختمانی جالب دیگر این جملات مرکب یکی هم اینست که چند فراکرد پایه و فراکرد پیرو سببی مربوط بآنها بطور موازی و بصورت لف ونشر بهم مرتبط باشند:

ــ «چون نیست زهر چه هست جز باد بدست
چون هست بهر چه هست نقصان وشکست
انگار که هرچه هست در عالم نیست
پندار که هرچه نیست در عالم هست.» (خیام)

در بیت اول دو فراکرد پیرو سببی متعاقب یکدیگر آمـــدهاند و با بیت دوم از طریق لف و نشر بطور موازی مربوط هستند. مثالی دیگر ازین گونه:

ــ «شیخ صنعان را... یاران دلداریش دادند، گفتند: برخیز که نقاب ابر از چهرهی خورشید زندگیت برگرفته شد و خدا را شکر که از میان دریـای سیاه راهی روشن پیش پایت گشوده گشت، برخیز و توبه کن که خدا با چنان گناه عذرت را میپذیرد.» (از «سخن»)

در مثال بالا سه فراکرد پایه و متعاقب آنها سه فراکرد پیرو سببی دیـده میشود که همگی رویهمرفته عبارت از کلامی صریح میباشند.

جالبترین مثال از این نوع قسمتی از قصیدهی معروف غضائریرازی است که در آن هر فراکرد پایه بصورت یك کلمهـجملهی «بس» شکل گرفتهو نمونهای از آن قصیده اینست:

ــ «بس، ای ملك، که نه لؤلؤ فروختم به سلم!
بس، ای ملك، که نه گوهر فروختم بجوال!
بس، ای ملك، که از این شاعری و شعر مـرا
ملك فریب بخـــوانند و جـــادوی محتال!
بس، ای ملك، کـه جهان را بشبهت افکندی
که زر سرخ بود یا شکسته سنگ و سفال!
بس، ای ملك، کـــه ضیاع من و عقار مـــرا
نه آفتاب مساحت کند، نـه بـاد شمال...»

(یازده بیت دیگر از همین نوع در پی دارد)

گونه‌ی دیگر از این نوع عبارت از اینست که دو یا چند فراکرد پیرو سببی بطور موازی بیك فراکرد پایه مربوط میشوند:

ـ «مدیر ابدا اعتراضی باین «مانور» ننمود، شاید برای اینکه فرصت نکرد، شاید هم برای اینکه امید داشت دور از جمعیت، دوبدو، زودتر و ساده‌تر بتواند خود را از این مصاحب خلاص نماید.» (از «پیام نو»)

دیده میشود که در اینجا یك فراکرد پایه (مدیر ابدا اعتراضی باین مانور ننمود) وجود دارد و متعاقب آن دو فراکرد پیرو سببی همجنس موازی: شاید برای اینکه فرصت نکرد...

شاید هم برای اینکه امید داشت... خلاص نماید

می‌آیند.

۸ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی در فارسی معاصر

تعریف و اطلاعات عمومی

هر عمل انجام شده و یا انجام‌شونده هدف و مقصدی دارد و اگر این مقصد بصورت فراکردی (جمله‌ای) بیان شود فراکرد پیرو مقصدی بوجود خواهد آمد. اما وقتی پیرامون فاکتی موجود صحبت میشود تنها نمیگوییم که این فاکت بچه منظور انجام گرفته و یامیگیرد، بلکه میتوان گفت که این فاکت برای چه موجود است، بچه درد میخورد، چه شایستگی دارد. بنابراین نمیشود مقصد را فقط محدود بعمل آکتیف و فعال نمود. پس باید گفت که در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی فراکرد پیرو مقصدی برای بیان مقصد و هدف و یا برای بیان شایستگی و لزوم عمل و پدیده‌ی موجود در اصلی بکار میرود.

البته در قسمت اعظم جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی فراکرد پایه بصورت یك جمله‌ی فعلی شکل میگیرد. با نوع جملاتی که فراکرد پایه‌ی آنها اسمی باشد کمتر برخورد میشود، ولی بهرحال نباید وجود آنها را انکار کرد. چند نمونه:

ـ «می‌افتیم که برخیزیم، شکست میخوریم که بهتر بجنگیم و میخوابیم که بیدار شویم.» (از «سخن»)

ـ «با دو دستش صورتش را پوشاند که قیافه‌ی خودش را در آینه نبیند.» (بزرگ علوی)

ـ «برای آنکه شب راحت بخوابی
نخوابد تا سحر بیچاره مادر.» (ایرج‌میرزا)

ـ «در انتظار تعطیل تابستان بودم که مدارس بسته شود و ببهانه‌ی تجدید دیدار با پدر هرطور شده خود را بمشهد برسانم.» (جمال‌زاده)

درخصوص ارتباط فراکرد پیرو مقصدی با فراکرد پایه نیز باید گفت که فراکرد پیرو مزبور میتواند بگزاره‌ی فراکرد پایه، بگزاره و سایر اعضای درجه‌ی دوم فراکرد پایه‌و حتی‌نیز بترکیبهای پردیکاتیفو صفات فعلی‌و اسم‌فعلهامربوط باشد.

در مثالهای زیر فراکردهای پیرو مقصدی تنها مربوط بگزاره‌ی فراکرد پایه میباشند، زیرا گزاره‌های مزبور ذکر فراکرد پیرو مقصدی را بمقتضای معنای لغوی خود یك امر ضروری و قطعی مینمایند:

ـ «بالاخره **تصمیم گرفت** که قبل از پایان وقت اداری مجید را بمنزل خود راهنمایی بکند.» (صادق‌هدایت)

ـ «تا بحال **کوشیده است** که مکنونات ضمیرش را از دیگران پنهان دارد.» (از «شیوه»)

بطوریکه دیده میشود در مثالهای بالا گزاره‌های فراکردهای پایه (تصمیم گرفت، کوشیده است) بمقتضای معنای لغوی خود مستلزم ذکر قطعی فراکرد پیرو مقصدی میباشند. دراینگونه موارد مسلما رابطه‌ی وابستگی بسیار تشدید میشود و گزاره‌ی فراکرد پایه درحقیقت برای گزاره‌ی فراکرد پیرو یکنوع رل افعال وجهی را بازی میکند. اما غالبا گزاره‌ی فراکرد پایه دارای خصوصیت لفظی ویژه‌ای نیست. دراینگونه موارد فراکرد پیرو مقصدی بمضمون عمومی فراکرد پایه و بخصوص بمجموعه‌ی گزاره و اعضای درجه‌ی دوم مربوط بآن (متممها و قیود) مربوط است:

ـ «سینه‌اش را پیش کشید که عمیقتر نفس بکشد...» (بزرگ علوی)

ـ «باطاق رستوران رفت تا شاید اطلاع مفیدی کسب کند.» (صادق‌هدایت)

در مثالهای بالا اعمال مندرج در فراکردهای پایه (پیش کشیدن سینه... رفتن باطاق رستوران...) اعمال آکتیفی است که از طرف شخص معینی انجام میشود و فراکرد پیرو مقصدی نیز منظور و هدف اجرای همان اعمال را بیان میکند. لیکن گاهی نیز فراکرد پایه از لحاظ ساخت گرامری خود پاسیف است و با وجود این فراکرد پیرو مقصدی قبول میکند:

ـ «**سعی شد که** ماکسیم گورکی از اینکار منصرف گردد.» (از «شیوه»)

ـ «در اینجا لزومی **دیده نمیشود** که فهرست اینگونه داستانها ذکر گردد.» (حسن قائمیان)

پس معلوم میشود که مسئله‌ی «آکتیف بودن» فراکردهای پایه نمیتواند مبنای استواری داشته باشد. این آکتیف بودن از لحاظ گرامری نیست، بلکه آکتیف بودن از لحاظ عمومی موجودیت عمل است.

از طرف دیگر در موارد متعددی فراکرد پایه میتواند بشکل یك جمله‌ی اسمی شکل بگیرد و در این صورت فراکرد پیرو مقصدی مورد شایستگی و محل لزوم آنچه را در فراکرد پایه گفته میشود بیان میکند:

ـ «**این مصاحبه‌ی دو قلب است که با یك آرزو بهم وصل‌هستند** تا بردشمن فائق آیند.» (از «پیام نو»)

و دیده میشود که فراکرد پیرو مقصدی در مثال بالا مربوط بقسمت اسمی گزاره‌ی فراکرد پایه است و مورد لزوم فاکت «وصل بودن» دو قلب را بیان میدارد. ممکن هم هست که فراکرد پایه در شکل انکاری باشد، یعنی عدم وجود چیزی یا فاکتی شایستگی پیدایش و حصول فاکت دیگری را پیدا کند:

ـ «**دیدم که زبان دارم و گویا نیست**
تا شرح دهم رنج نیازم را
دیدم که قدم دارم و پویا نیست
تا بسپرد این راه درازم را.» (فریدون توللی)

در اینمورد گاهی «نیست» بعنوان انکاررابط گزاره‌ای بکارنرفته، بلکه شکل انکاری فعل موجودیت «هست» میباشد:

ـ «**کسی نیست بپرسد** در این تنگنای تهیدستی ونیاز کدام‌ضرورت‌گشودن دوره‌ی دکترای حقوق را موجب شد، کدام یك از دردهای ماست که بچنین چاره‌ای درمان پذیرد.» (از «سخن»)

ـ «**گل نیست** در این شهر که گلباز شویم
یا لاله رخی که همچو گل باز شویم.» (بهار)

در مثالهای بالا فراکردهای پایه جملات موجودیتی هستند که گزاره‌های آنها را فعل «نیست» تشکیل میدهد. البته این جملات را نمیشود جملات اسمی شمرد، فعل موجود در آنها فعل موجودیت است و بهرحال نمودار عمل آکتیف یاپاسیف است.

حتی گاهی ممکن است که گزاره‌ی اسمی فراکرد پایه فاقد رابط گزاره‌ای نیز باشد:

ـ «بیست و پنج ریالش برای این فیلم (است) که هفته‌ی آینده برود تماشا کند.» (از «سخن»)

در بیت زیر در هر مصراع یك جمله‌ی مرکب وابسته بافراکرد پیرو مقصدی وجود دارد که در اولی فراکرد پایه اسمی و در دومی فعلی است:

ـ «**مرد این ره باش** تا بگشایدت
سر متاب از راه تا بنمایدت.» (شیخ فریدالدین عطار)

گاهی نیز قسمت اسمی گزاره‌ی اسمی عبارت از یك صفت فعلی و یا یك اسم فعل است که بمقتضای معنای لغوی خود مستلزم ذکر فراکرد پیرو مقصدی

میباشد:

ـ «اما تنها یك نکته‌ی دور از حقیقت و یا یك اشتباه **کافی است** که «نوءل» را ضایع کند.» (از «سخن»)

ـ «علاوه براین اکنون موقع سخت **مناسب بـــود** که ادوارد گیبسون دنبال فکر اساسی خویش برود.» (از «سخن»)

ـ «خیلی **کنجکاو بودم** که از زندگی داخلی و خانوادگی آنها مطلع شوم.» (از «پیام نو»)

در مثالهای بالا صفات فعلی «کافی» و «مناسب» و «کنجکاو» بمقتضای معنای لغوی خود مستلزم ذکر فراکردهای پیرو مقصدی شایستگی هستند. دراینگونه موارد صفات فعلی مزبور معمولا دارای خاصیت «اداره»ی شدید متممها هستند و بنابراین فراکردهای پیرو مقصدی مربوط بآنها بفراکردهای پیرو متممی بـا واسطه نیز نزدیك میباشند.

این نکته را نیز باید متذکر شد که اگـــر عامل عمل انسان (و بطور کلی عنصر ذیشعور) باشد بدیهیست که این عامل در نوع فراکرد پیرو مقصدی مؤثر خواهد بود و، بعبارت دیگر، مقصد او حقیقی و عینی است، ولی ممکن هم هست که عامل عمل ذیشعور نبوده ولی بازهم عمل انجام شده دارای مقصد حقیقی و عینی باشد:

ـ «تا بدندان بکند ریشه‌ی تو
می‌تپد در رگـ من کینه‌ی من.» (نادرپور)

نکته‌ی دیگری را نیز که در قسمت اطلاعات عمومی باید گفت اینست کـه اتخاذ هر مقصد برای تحقق و حصول نتیجه‌ایست و هروقت مقصد تحقق پذیرد نتیجه حاصل میگردد. بمثال زیر توجه کنیم:

ـ «بپرسید دیگر که در زیستن
چه‌سازی که کمتر بود رنج تن؟» (فردوسی)

در این مثال اگر شکل آئوریست گزاره‌ی فراکرد پیرو نباشد و مثلا بجای «بود» از «میشود» استفاده گردد فراکرد پیرو مقصدی بسهولت بفراکـرد پیرو نتیجه‌ای بدل میگردد. اینست که در شرایط خاصی با تغییر آهنگـ ادای عمومی جمله‌ی مرکب وابسته و با تغییر مناسب گزاره‌ی فراکرد پیرو از لحاظ زمان و وجه میتوان آنرا بفراکرد پیرو نتیجه‌ای بدل نمود. بدو مثال زیر نیز توجه کنیم:

ـ «مدیر روی پنجه‌های پاهایش بلند شد تا از بالای سر حروفچینها صورت گوینده **را ببیند**.» (از «پیام نو»)

ـ «ذاکری دست قاضی را گرفت که نبضش را **حس کند**.» (بزرگـ علوی)

در هر دو مثال بالا تغییر مناسب آهنگـ ادا (وارد کردن کوبه‌ی منطقی روی فعل گزاره‌ی فراکرد پایه، ختم فراکرد پایه با آهنگـ بالارونده‌ی شدید) و تغییر

گزاره‌ی فراکرد پیرو از آئوریست بگونه‌ی مطلق ماضی میتوان فراکردهای پیرو نتیجه‌ای بدست آورد:

ـ مدیر روی پنجه‌های پاهایش بلند شد تا از بالای سر حروفچینها صورت گوینده **را دید.**

ـ ذاکری دست قاضی را گرفت که نبضش **را حس کرد.**

و اگر فراکرد پیرو مقصدی قبل از فراکرد پایه و یا در داخل آن آمده باشد ضمن اجرای تغییرات صوتی و صرفی بالا لازم است که فراکرد پیرو را بانتهای فراکرد پایه منتقل کرد (تغییر نحوی) و در صورت لزوم حرف ربط را هم عوض کرد (بازهم تغییر نحوی) تا فراکردهای مقصدی به نتیجه‌ای بدل گردد:

ـ «داستان‌سرایان برای آنکه آب و رنگی باین قصه (لیلی و مجنون) بدهند شاخ و برگهایی بدان افزودند.» (از «سخن»)

در مثال بالا فراکرد پیرو مقصدی در داخل فـــراکرد پایه محصور است. برای تبدیل آن بفراکرد پیرو نتیجه‌ای لازم است که ضمن اجرای تغییر مناسب آهنگ ادا و تبدیل گزاره‌ی فراکرد پیرو بگونه‌ی مطلق ماضی (یا استمراری) خود فراکرد پیرو را نیز بانتهای فراکرد پایه برد و حرف ربط مقصدی «برای آنکه» را بحرف ربط نتیجه‌ای «که» یا «تا» بدل نمود:

ـ داستان‌سرایان شاخ و برگ‌هایی بـــدان قصه افزودند تا آب و رنگی بدان دادند.

البته آنچه گفته شد درصورت وجود شرایط خاص بود و نمیشود در هـر جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی بانجام تغییرات مزبور دست زد و نوع فراکرد پیرو را عـوض نمود. نکته‌ی اصلی در اینجا اینست کـــه مضمون عمومی جمله‌ی مرکب، ترکیب لفظی آن و اشکال گرامری گزاره‌ها بـــرای انجام تبدیل مزبور مناسب باشند. مثلا اگر صحبت مربوط بگذشته بوده و بویژه اگر گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی مطلق ماضی بیان شده باشد، درصورت اقتضای مضمون عمومی جمله‌ی مرکب میتوان عمل تبدیل فراکردهای پیرو را انجام داد والا فلا. در مثال زیر:

ـ «پسر بزرگها... چشم نداشتند که احمدك را ببینند.» (صادق‌هدایت)

گزاره‌ی فراکرد پایه ایدیوم «چشم دیدن... را نداشتن» میباشد که مستلزم ذکر گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست گردیده و باین دلیل تبدیل فراکرد پیرو مزبور بفراکرد پیرو نتیجه‌ای مقدور نیست، زیـرا نمیشود در این مثال آئوریست را تغییر داد و بجای آن گونه‌ای از ماضی را گذاشت. البته اگر بدون توجه بـاین نکته گزاره‌ی فراکرد پیرو را بگونه‌ی مطلق ماضی بدل کنیم جمله‌ای بشکل:

ـ پسر بزرگها... چشم نداشتند که احمدك را ندیدند

بدست می‌آید که البته یك جمله‌ی مرکب وابسته با فـراکرد پیرو نتیجه‌ایست،

ولی معنا و مضمون عمومی جملهٔ مرکب بکلی دگرگون و تحریف گشته وایدیوم «چشم دیدن... را نداشتن» تبدیل بترکیب فعلی «چشم نداشتن» (کور بودن) گردیده که در آن «چشم» چیزی جز عضو باصره نیست و معنای لغوی ویژه‌ی خود را دارد، یعنی آنکه چون پسر بزرگها از داشتن چشم محروم بودند طبعا نتوانستند احمدك را ببینند. در مثال زیر:

– «میخواستم بدین وسیله اسب را مجالی دهم که رفع خستگی کند و عرق خود را خشك نماید.» (از «سخن»)

وجود فعل کمکی «میخواستم» در فراکرد پایه مانع تبدیل آئوریست بگونه‌ی ماضی و در نتیجه مانع تبدیل فراکرد پیرو مقصدی به نتیجه‌ای میگردد. جالبترین نکته این است که تنها استعمال اینگونه افعال ارادی در نقش فعل کمکی مانع انجام تبدیل است، و اگر افعال نمودار تمایل و خواستن بصورت مستقل بکار روند امکان تبدیل از بین نخواهد رفت. مثلا در مثال:

– «بعد از ناهار **تصمیم گرفتیم** که برویم قدری هواخوری بکنیم.» (صادق هدایت)

فعل ارادی «تصمیم گرفتیم» بصورت گزاره‌ی مستقل فراکرد پایه است وبنابراین با تغییر مناسب آهنگ ادا و تغییر گزاره‌ها میتوان فراکردها را بیکدیگر تبدیل نمود:

– (البته) بعد از ناهار تصمیم گرفتیم که (بعد) رفتیم قدری هواخوری کردیم.

اما اگر گزاره‌ی فراکرد پایه با زمان حال و یا مستقبل بیان شود چون بهر حال گزاره‌ی فراکرد پیرو مقصدی آئوریست است فراکردهای پیرو مقصدی که با «که» استعمال میشوند بفراکردهای پیرو شرطی تحقق‌پذیر نزدیك میگردند و حتی میتوان «که» را بشرط اقتضای مضمون با «اگر» عوض کرد و حقیقتا نیز فراکرد پیرو مقصدی را بفراکرد پیرو شرطی بدل نمود. درمثال:

– «کارلو فکر کرد، دید که لذتی در خود حس میکند که برود وناپدید شود...» (صادق‌هدایت)

بآسانی میتوان حرف ربط «که» را بحرف ربط «اگر» تبدیل نمود و فراکرد پیرو شرطی بدست آورد:

... دید که لذتی در خود حس میکند اگر برود و ناپدید شود...

و بالاخره باید گفت که در برخی موارد فراکردهای پیرو مقصدی با حرف ربط «تا» بفراکردهای پیرو زمانی خیلی شبیه میشوند:

– «سالهای دراز باید بگذرد تا تو گفته‌های مرا دریابی.» (از «سخن»)

– «... اما دو سه ماه باید طول بکشد تاآنها را خوب‌بشناسم.» (از «سخن»)

البته در ایجاد شباهت و نزدیکی فراکردهای پیرو مقصدی بالا بفراکردهای

پیرو زمانی مضمون زمانی فراکردهای پایه (سالها باید بگذرد... دو سه ماه باید طول بکشد) رل مهمی بازی میکند.

بیان گرامری علائق وابستگی در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی

۱ـ حروف ربط.

حروف ربط مستعمله در جملات مرکب وابستهٔ مورد بحث هم ساده و هم مرکب میباشند که اینک جداگانه بشرح مختصر هریك میپردازیم.

الفـ حرف ربط «که».

طبق قانون عمومی زبان فارسی معاصر در اینگونه موارد همیشه باید فراکرد پیرو مقصدی پس از فراکرد پایه بیاید:

ـ«**صغری... چشم نداشت** که بروی اهل خانه نگاه کند.» (از «دختررعیت»)

ـ «**من نیامده‌ام اینجا** که شما را رنج بدهم.» (بزرگ علوی)

در اینگونه موارد حتی با استعمال فراکرد پیرو مقصدی در حالت میان‌آیی نیز تصادف نمیشود.

بـ حرف ربط «تا».

در اینجا نیز معمولا فراکرد پیرو مقصدی در حالت پس‌آیی است:

ـ «**گاهی ما مجبور بودیم عین پرونده‌ها را بیاوریم** تا خود بخواند و اقتباس کند.» (بزرگ علوی)

ـ «محسن که علاقه‌ی مخصوصی بشنا داشت **دم استخر بهجت‌آباد لخت شد** تا آبتنی کند.» (صادق‌هدایت)

ـ «... سخن اعیان را بشنودی **هشیار و بیدار باش** تا خللی نیفتد بغیبت ما.» (تاریخ بیهقی)

ـ «**گفتم آنرا من بیفکندم زدست**

تا توانم برمیان زنار بست.» (شیخ عطار)

ولی بضرورت شعری گاهی فراکرد پیرو مقصدی با حرف ربط «تا» قبل از فراکرد پایه میآید. در این صورت آهنگ ادای ناتمام و بالارونده در آخر فراکرد پیرو مقصدی باعث تشدید علایق وابستگی میگردد:

ـ «تا زخمه‌ی سازت بدرد پرده‌ی اوهام

این نغمه گهی زیر و گهی بم بزن، ای زن!» (محمد حسین شهریار)

ـ «تا حروفش جمله عقل و جان شوند

سوی خلدستان جان پران شوند.» (مولوی)

و نیز ضرورت شعری گاهی «تا» را در داخل فراکرد پیرو مقصدی (که خود مقدم بر فراکرد پایه است) می‌آورد:

ـ «خلقها تا بجانفشانیها **بنمایند قهرمانیها.**» (ژاله)

پ. حروف ربط مرکب «تا اینکه و «تاکه».

در اینمورد فراکرد پیرو مقصدی معمولا پس از فراکرد پایه میآید:

ـ «**و هرچه اسکناس و برات داشت با عسل خورد** تا اینکه کس دیگری از آن بهره‌مند نشود.»

ـ «**پهلوی گهواره تلخکام نشستی**

تا که شود گریه‌اش بدل بشکر خند.» (ابوتراب جلی)

ت)ـ حروف ربط مقصدی مرکب «برای آنکه» و «بقصد آنکه» و «بمنظور آنکه» و «از پی آنکه».

در اینمورد معمولا فراکرد پیرو مقصدی پیش از فراکرد پایه می‌آید:

ـ «برای آنکه شب راحت بخوابی

نخوابد تا سحر بیچاره مادر.» (ایرج‌میرزا)

ـ «ازپی آنکه مزاجش نکند فاسد خون

سرخ بید از همه اعضا بگشاید اکحل.» (انوری)

اگر نهاد فراکردهای پایه و پیرو یکی باشد گاهی حرف ربط «برای اینکه» پس از نهاد فراکرد پایه آمده و بدین‌ترتیب فراکرد پیرو مقصدی در داخل پایه قرار میگیرد:

ـ «بعضی از شما **برای آنکه** بیاد بیاورید که باید کاری را انجام بدهید بدستمال خود گرهی میزنید.» (از «سخن»)

گاهی نهاد مزبور نیز میتواند مستتر باشد:

ـ «(بچه‌ها)... برای اینکه مادر باندازه‌ای روبن دوستشان بدارد چه فکرها که نکردند! (از «سخن»)

و بالاخره گاهی نیز ممکنست فراکرد پیرو مقصدی پس از فراکرد پایه بیاید:

ـ «گوینده یا نویسنده لفظی را بعنوان تشابه مفهومی که در ذهن است ادا میکند یا مینویسد بقصد آنکه شنونده یا خواننده از روی آن نشانه همان مفهوم را در ذهن بیاورد.» (از «سخن»)

ثـ حروف ربط «مگر» و «بلکه» و «مگر که» و «تا مگر».

این دسته از حروف ربط فقط زمانی بعنوان حروف ربط مقصدی بکار

میروند که عمل مندرج در فراکرد پایه بامید و با احتمال انجام عمل مندرج در فراکرد پیرو انجام شود، بعبارت دیگر مقصد توأم با امید و احتمال باشد. همین امید و احتمال نیز بعنوان «هدف» در فراکرد پیرو مندرج خواهد بود. از این دسته حروف ربط حرف ربط «مگر» در فارسی کلاسیك و در شعر معاصر و کلاسیك بکار میرود. در مورد این حروف ربط نیز همیشه و قانونا فراکرد پیرو پس از پایه می‌آید:

ـ «نوشته من این نامه‌ی پهلوی **به پیش تو آرم** مگر نغنوی.» (فردوسی)

در فارسی معاصر غالبا حرف ربط «مگر» را حروف ربط «بلکه» و «تا مگر» عوض میکند:

ـ «من همیشه صبح زود بمدرسه میرفتم **بلکه** بتوانم نیمساعت در اطاقی خلوت بکارهایم مشغول شوم.» (از «سخن»)

ـ «جعفر شبکلاه ترمه‌ای را که گرفته بود روی چشمهایش گذاشت **تا مگر** حواس خود را از تن نیمه جان دهاتی منحرف کند...» (بزرگ‌علوی)

در نثر و در شعر کلاسیك با شکل «مگر که» نیز برخورد میشود:

ـ «بدل گفت من سازم این رزمگاه
بچربی بگویم، بخواهم زشاه
مگر کم رهایی دهد دادگر
زسودابه و گفتگوی پدر.» (فردوسی)

در اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی با حالات حذف حرف ربط نیز تصادف میشود. حذف حرف ربط در شعر، در محاورات عادی بیشتر صورت میگیرد و بهمین دلیل‌است که‌درآثار صادق‌هدایت‌وبزرگ‌علوی وجمالزاده ودیگر نویسندگان که بسبك ساده مینویسند بیشتر با این حالت برخورد میشود:

ـ «آمدم **(که)** خیار پوست بکنم نوك چاقو رفت تو انگشتم.» (صادق‌هدایت)

ـ «وظیفه‌ی من همین بود. آمده بودم **(که)** اینها را بسوزانم و بروم.» (بزرگ علوی)

ـ «بترکه! ازبس الهوله خورده. من کشتیارش شدم **(که)** پای پرده بتمرگه، مگه حریفش شدم!» (صادق‌هدایت)

ـ «من نیز چو تو شاعر افسانه‌ی خویشم
باز آ بهم، ای شاعر افسانه، **(تا)** بگرییم!» (شهریار)

در عین حال باید متوجه این نکته بود که در مورد افعالی نظیر «کوشیدن» و «سعی کردن» و «تصمیم داشتن» و... که مستلزم ذکر حتمی فراکرد پیرو مقصدی هستند از یکطرف مضمون این افعال و از طرف دیگر تشدید علائق وابستگی تا حدودزیادی زمینه را برای‌حذف‌حرف ربط فراهم‌میسازد واین‌امر یکبار دیگروحدت و یکپارچگی کلیه‌ی ابزار گرامری و لفظی نمودار علائق وابستگی را نشان‌میدهد.

همینکه نیازی بذکر یکی و یا چندتا از این ابزار نباشد امکان اختصار فراهم میشود. عدم ذکر حرف ربط دراینگونه موارد در آثار نویسندگانی چون دکتر ذبیح‌الله صفا با تمایل شدیداو بسبک کلاسیک شاهد و مؤید این مدعا است:

ــ «در آنها سعی شد (که) معانی بسیار در کلمات کم آید تا حفظ آنها آسان باشد.» (دکتر صفا)

۲ــ اعضای غیر مستقل.

اعضای غیر مستقل دراینگونه جملات مرکب وابسته مانند هر مورد دیگر باید از لحاظ معنای لغوی خود شایستگی استعمال در وظیفه‌ی قید مقصد را داشته باشند. اینست که اعضای مزبور ازنوع «ازاینجهت...» و «بقصد آن...» و «برای این (آن)...» و «از پی این (آن)... و «از آن...» و «بدان...» و نظایر آنها میباشند و دیده میشود که در تمامی آنها مضمون مقصد و هدف از معنای لغوی آنها استنباط میگردد.

در اینجا نیز مثل همه‌جا رابطه‌ی وابستگی قوی است، فراکرد پایه قبل از پیرو میآید و کوبه‌ی منطقی نیز روی عضو غیر مستقل است. در فارسی معاصر غالبا اعضای غیر مستقل زیر بکار میروند: بقصد آن... برای این... ازآنجهت... و غیره:

ــ «من شماها را اینجا **برای این** نخواسته‌ام **که** دندانهایتان را بمن نشان بدهید.» (از «پیام نو»)

ــ «**از اینجهت** سکوت کرده بود **که** بگذارد آتش عواطف او خاموش شود.» (بزرگ علوی)

دسته‌ی دیگر از آنها مانند «از پی آن...» و «از آن...» و «زان...» و «بدان..» غالبا در شعر و یا در نثر کلاسیک استعمال میشوند:

ــ «آینه دار **ازپی** آن شد سحر
تا تو رخ خویش ببینی مگر.» (نظامی گنجوی)

ــ «همه مهربانی **بدان** کن **که** شاه
سوی جنگ ترکان نراند سپاه.» (فردوسی)

ــ «**زان** سیه گردد قیامت آفتاب **تا** شود روشن که او هندوی اوست.» (شیخ عطار)

دیده میشود که در اینمورد و بویژه در مورد «از آن...» غالبا حرف ربط ساده‌ی «تا» در ابتدای فراکرد پیرو مقصدی میآید.

۳ــ عایدها.

عایدها در این دسته از جملات مرکب وابسته خصوصیات ویژه‌ای ندارند و

تابع قانون عمومی هستند. برای نمونه تنها یکی دو مثال میآوریم و از توضیح واضحات خودداری میکنیم:

ـ «ابومسلم او را معالجه کرد و آزاد نمود، ولی از وی قول گرفت که اگر چیزی درباب **او** و **پیروانش** از وی بپرسند جزراست نگوید.» (دکتر ذ.صفا)

ـ «عده‌ای میآمدند که از او توسط شیرین توصیه‌بگیرند تا **کارشان** بااعمال نفوذ اودر دادگستری، شهربانی وادارات دیگردرست‌شود.» (بزرگ‌علوی)

٤ـ ترتیب توالی فراکردها.

ضمن بررسی حروف ربط گفته شد که در مورد حروف ربط «که» و «تا» و «مگر» و «بلکه» ذکر فراکرد پیرو مقصدی پس از فراکرد پایه ضروری و قانونی است. در مورد «که» ذکر فراکردپیروپس ازپایه‌حتمی ودرموردسایرین نیز امری عادی و قانونی است، فقط ضرورت شعری میتواند این قانون را نقض نماید. در مورد حروف ربط «بمنظور آنکه»... «برای اینکه»... «بقصد آنکه»... «از پی آنکه»... برعکس، ذکر فراکرد پیرو پیش از پایه یکنوع نورم شمرده میشود.

و اینک مثالهایی برای موارد ممکنه:

ـ «دخترش را صدا کرد و نامه را باو داد که بخواند و قضاوت کند.» (بزرگ علوی)

ـ «باید همه چی رافراموش کنم، حتی‌خودم‌را، تا خوابم‌ببرد.» (صادق‌هدایت)

ـ «... این حرکت خودمانی او بود، برای اینکه مهربانی یا خوشحالی خودش را آشکار بکند.» (صادق‌هدایت)

در تمام مثالهای‌بالا فراکرد پیرومقصدی درحالت پس‌آیی‌است. واینک چند مثال برای حالت پیش‌آیی فراکرد پیرو مقصدی:

ـ «تا نگردد باعث درد سرت هشیاری ما
لاجرم ما را شراب جهل در پیمانه کردی.» (ابوتراب جلی)

ـ «و برای آنکه بتوانند دل یکنفر بزرگر را بدست بیاورند باید همسایه و یا اقلا همشهری او باشند.» (صادق‌هدایت)

و چند نمونه نیز از حالت میان‌آیی فراکرد پیرو مقصدی:

ـ «... نویسندگان نمیدانند برای آنکه بدریافت این افتخار و پاداش نائل شوند چه باید بکنند.» (از «سخن»)

ـ «... و گاهی هردوی آنها برای اینکه خستگی خودشان را دربکنند بنرده‌ی پل تکیه میدادند.» (صادق‌هدایت)

بطورکلی هروقت فراکرد پیرو مقصدی پیش از فراکرد پایه میآید مقصود آنست که توجه طرف را بیشتر بمقصد عمل مندرج در فراکرد پایه جلب نمایند.

۵ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها.

خصوصیت شاخص جملات مرکب وابسته‌ی مورد بررسی ما عبارت از این است که گزاره‌ی فراکرد پیرو مقصدی با وجه التزامی و بویژه با آئوریست بیان میشود. دلیل این مطلب نیز آنست که عمل مندرج در فراکرد پایه همانا برای‌آن اجرا میشود که عمل و فاکت مندرج در فراکرد پیرو بوقوع پیوندد و تحقق پذیرد. بنابراین انجام و تحقق عمل مندرج در فراکرد پیرو در هر حال متعاقب تحقق عمل مندرج در فراکرد پایه است. انجام عمل مندرج در فراکرد پیرو در لحظه‌ی انجام عمل مندرج در فراکرد پایه هنوز مسلم و قطعی نیست، محتمل است، ولی مورد لزوم و آرزو است، مقتضی است...این است که‌باید باآئوریست بیان گردد، زیرا آئوریست صرفا برای بیان همین موارد بکار میرود. در زبانهای روسی و آذربایجانی و تاجیکی نیز عین همین وضعیت حکمفرماست. نکته‌ی جالب توجه دیگر نیز این است که در زبانهای روسی و فرانسه و آذربایجانی و تاجیکی که نگارنده با آنها آشنایی دارد (و باحتمال بسیار قوی در سایـــر زبانها نیز) قیود مقصد مستعمله در داخل جملات ساده بوسیله‌ی مصدر، اسم مصدر و اسم فعل تشکیل میشوند. در زبان فارسی جملاتی نظیر: **برای دیدن تو آمدم**... **بقصد تحصیل** بدانشگاه آمده‌ام... جملاتی کاملا عادی هستند. معلوم میشود که مصدر میتواند برای بیان مقصد عمل مشروح در فعل بکار رود. بنابراین باید نتیجه گرفت که مصدر و آئوریست مترادف صرفی یکدیگر هستند و برای تبدیل قید مقصد بفراکرد پیرو مقصدی در زبان فـــارسی راهی بجز استفاده از آئوریست موجود نیست. برای‌اثبات‌اینکه درزبان‌فارسی‌مصدر سلف‌گرامری آئوریست‌است میتوان شاهدهایی‌ازفارسی کلاسیك‌آورد.درزبان‌فارسی کلاسیك‌میتوان‌بامثالهایی برخورد کرد که ترکیبهای پردیکاتیف مقصدی مستعمله در آنها تـوسط مصدر بیان گردیده و همین ترکیبها در فارسی کنونی باید با آئوریست بیان شوند:

ـ «و منکتیراك حاجب زمین بوسید و گفت خدوند دستوری بدهد که بنده علی امروز نزدیك بنده باشد و دیگر بندگان باوی‌اند، که بنده مثال داده است **شور بایی ساختن**...» (تاریخ بیهقی)

قسمت اخیر مثال بالا در فارسی کنونی ضرورتا باید اینطور بیان گردد:

... بنده دستور داده است (که) شوربایی بسازند (بپزند)...

باری، درفارسی کنونی بجز برخی‌موارد استثنایی ونادر گزاره‌ی فراکردهای پیرو مقصدی با آئوریست بیان میشود و کلیه‌ی مثالهایی که تاکنون دیده شد شاهد این مدعا میباشند. در فارسی کلاسیك نیز همین قاعده حکمفرماست:

ـ «هرکسی را که مظلمتی است **ببایدآمد** و بی‌حشمت **سخن گفت** تا انصاف تمام **داده آید**.» (تاریخ بیهقی)

مثال بالا از دو نقطه‌ی نظر جالبست. در قسمت اول مثال مصدر مرخم «آمد»

و «گفت» بکار رفته است که معادلهای **قطعی و مسلم مصدر** است و در انتهای مثال نیز گزاره‌ی فراکرد پیرو مقصدی در شکل اصلی آئوریست آمده است و نشان میدهد که خواجه ابوالفضل بیهقی نیز این دو شکل را (مصدروآئوریست) در زمان خود بطور موازی و معادل هم بکار میبرده است.

بدیهیست که اگر فراکرد پیرو مقصدی بشکل جمله‌ی اسمی شکل گرفته باشد گزاره و یا رابط گزاره‌ای آن در شکل آئوریست خواهد بود:

ـ ما میکوشیم که زندگی ما **بارور و پرثمر باشد.**

از اینگونه مثالها میتوان بحد وفور ذکر کرد. ضمنا این نکته را نیز باید یادآور شد که اگر فراکرد پیرو مقصدی دارای گزاره‌های همجنس باشد گزاره و یا گزاره‌های نخستین در شکلی که در فارسی و در دستورها بنادرست «وجه وصفی» نامیده شده است (رجوع ببحث صرف) بیان شده و فقط آخرین گزاره با آئوریست بیان خواهد شد:

ـ «خوشبختی اینجانب بیشتر از این جهت است که فرصتی بدست آورده‌ام تا مترجم احساسات هم‌میهنان خود **شده** و با اطمینان قطعی **اظهار نمایم** که...» (از «پیام نو»)

گفتیم که ممکنست بجای آئوریست بمقتضای زمان عمومی جمله از ماضی التزامی هم استفاده شود:

ـ «مرا دیگر مرخص بفرمایید و این حواله را هم امضا کنید که دست خالی **برنگشته باشم.**» (از «سخن»)

ـ «آخر برای آنکه **ایثاری کرده باشم** او را بتاب دادن، دعوت کردم.» (از «سخن»)

ـ «غلامرضا توجه مخصوص در شستن گیلاس آب، حوله، ملافه و جارو زدن اطاقها مبذول میداشت تا مطابق میل اربابش **رفتار کرده باشد.**» (صادق‌هدایت)

این نکته را هم باید در نظر داشت که اگر گزاره‌ی فراکرد پیرو مقصدی با فعل «داشتن» (در معنای مستقل خود، نه مانند فعل کمکی) بیان شده و یا آنکه فعل مزبور بصورت یك فعل کمکی در ترکیب گزاره‌ی فراکرد پیرو اشتراك ورزد. چون شکل آئوریست این فعل در فارسی کنونی کمتر استعمال دارد از ماضی التزامی آن استفاده میشود:

ـ «... شریف برای امرار معاش احتیاجی بپول دولت نداشت و پدرش بقدر بخور و نمیر برای او گذاشته بود که باصطلاح تا آخر عمرش آب باریکی **داشته باشد...**» (صادق هدایت)

و اما در فارسی کلاسیك چنانچه در جمله از زمان گنشته صحبت در میان باشد گاهی بجای آئوریست از گونه‌ی استمراری ماضی استفاده میشود:

ـ «و این غلام را فرمان نبودی که پنهان و آشکارا در این یکسال **براسب نشستی...**» (از «سیاست نامه»)

و در تاریخ بیهقی گاهی مضارع نیز جانشین آئوریست میگردد که بسیار جالب است:

ـ «و سخن خویش میباید گفت تا آنچه باید کرد ایشان **میکنند.**» (تاریخ بیهقی)

ـ «و نیز شنودم که طغرل حاجبش را بروی در نهان مشرف کرده بود تا انفاس یوسف **میشمرد** و هرچه رود باز **مینماید.**» (همانجا)

یکی دیگر از گونه‌های جالب گزاره‌ی فراکردپیرو مقصدی‌در فارسی کلاسیك آن است که اگر گزاره‌ی فراکرد پایه با افعال «امر کردن» و «دستور دادن» و «مثال دادن» و «فرمودن»... (و بطور کلی با افعال تحکمی) بیان شود و صحبت مربوط بگذشته باشد گزاره‌ی فراکرد پیرو مقصدی گاهی با گونه‌ی مطلق ماضی (بجای آئوریست) بیان میشود:

ـ «چون نامه از تکیناباد برسید مثال داد تا نسختها **برداشتند** و به سند و هند **فرستادند...**» (تاریخ بیهقی)

ـ «بفرمود پس تاش **برداشتند**

از آن بوم و بر دور **بگذاشتند.**» (فردوسی)

البته دراینگونه موارد با شکل آئوریست نیز زیاد برخورد میشود:

ـ «و عامل تکیناباد را مثال داد تا نیك **اندیشه دارد** چنانکه هیچ خلل نباشد.» (تاریخ بیهقی)

دراینگونه موارد فراکردهای پیرو مقصدی بفراکردهای پیرو متممی بیواسطه نیز زیاد نزدیك میشوند، زیرا تمام افعال تحکمی بالا فی‌نفسه مستلزم متمم بیواسطه نیز میباشند.

اگر گزاره‌ی فراکرد پایه با افعالی نظیر «قسم دادن» و «سوگند دادن»... بیان شده باشد غالبا گزاره‌ی فراکرد پیرو مقصدی میتواند با وجه امری (امر ملایم) بیان شود:

ـ مادر، ترا سوگند میدهم که در راه صلح مبارزه نما!

اما در تمام مواردیکه گزاره‌ی فراکرد پیرو مقصدی با گونه‌ای غیر از آئوریست بیان شده باشد میتوان آنرا با آئوریست هم بیان داشت. پس آئوریست عبارت از شکل فراگیر و جامع برای گزاره‌ی فراکرد پیرو مقصدی فارسی کنونی است.

ساخت گرامری فراکردها

از لحاظ ساخت گرامری فراکردها دراینگونه جملات مرکب وابسته با خصوصیات ویژه‌ای برخورد نشده است. و اینك چند نمونه از انواع پیچیده و

مرکب این جملات.

اگر هر دو فراکرد عبارت از جملات مرکبی باشند چــون غالبا و معمولا فراکرد پیرو مقصدی برای گزاره‌ی فراکرد پایه می‌آید، اینست که در این واریان فراکرد پایه معمولا میتواند یك جمله‌ی مرکب وابسته با فــراکرد پیرو تعیینی باشد، زیرا در سایر انواع جملات مرکب وابسته گزاره‌های هریك از دو فراکرد نیز میتوانند برای خود فراکردهای پیرو مقصدی داشته باشند و بنابراین فراکرد پیرو مقصدی در ترکیب فراکرد پایه‌ی اولیه داخل شده و دیگر نمیتواند صحبتی از فراکرد پایه‌ای که خود یك جمله‌ی مرکب باشد بمیان بیاید. بمثال مراجعه کنیم تا فکر روشن گردد:

ـ «باید از میان اشعار آن شاعر آثاری را برگزید که زبده و نخبه باشد تا مجموعه بصورتی درآید که از همه حیث منتخب و خواندنی و قابل مراجعه باشد.» (از «سخن»)

در مثال‌بالا فراکردهای پایه و پیرو مقصدی بترتیب عبارتند از:

فراکرد پایه‌ ـ باید از میان اشعار آن شاعر آثاری را برگزید که زبده ونخبه باشد...

فراکرد پیرو مقصدی‌ ـ مجموعه بصورتی درآید که از همه حیث منتخب و خواندنی و قابل مراجعه باشد. و دیده میشود که هریك از دو جزء یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی میباشند. اما میدانیم که فراکرد پیرو بیانی (مراجعه شود) نیز از لحاظ خصوصیات توصیفی شبیه فراکرد پیرو تعیینی است و بنابراین فراکرد پایه میتواند دارای فراکرد پیرو بیانی هم باشد:

ـ ما هم کاغذی را مضا میکنیم که از جنگ متنفریم و صلح شرافتمندانه را میخواهیم. تا معلوم شود که جنگ‌طلب کیست.

در مثال بالا فراکرد پایه یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو بیانــی است و فراکرد پیرو مقصدی نیز یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرونهادی میباشد. ممکن است که خود جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی جزء ترکیبی جمله‌ی مرکب دیگری باشد. این واریان از واریــانهای کثیرالاستعمال اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی است و دلیل آن نیز اینست که فراکرد پیرو مقصدی غالبا برای گزاره‌ی فراکردهای پایه می‌آید و بنابراین فــراکرد پیرو مزبور با فراکرد پایه تشکیل یك واحد نحوی داده و در ترکیب واحد نحوی دیگر قرار میگیرد. توجه کنیم:

ـ «نوروز پیری فرتوت است که سالی یکبار جامه‌ی جــوانــی میپوشد تــا بشکرانه‌ی آنکه روزگاری چنین دراز بسر برده و با اینهمه دمسردی زمانه تاب آورده است چند روزی شادی کند.» (از «سخن»)

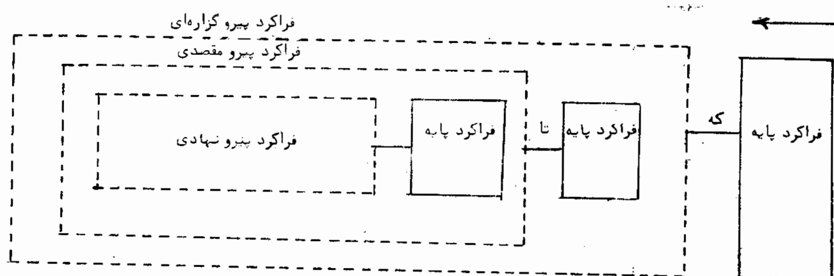
در مثال بالا در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی وجود

دارد که فراکرد پایه‌ی آن (نوروز پیری فرتوت است) در دنبال خود یك فراکرد پیرو تعیینی بصورت:... «که سالی یکبار جامه‌ی جوانی میپوشد تا بشکرانه‌ی... تاب آورده است چند روزی شادی کند» دارد. اما خود این فراکرد پیرو تعیینی بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی میباشد که فراکرد پیرو آن برای گزاره‌ی «... میپوشد» آمده است. یك مثال دیگر:

ـ «البته حق این است که دولت خود مباشر کارش بشود تا آنچه بدست می‌آید در موزه‌های ایران باقی بماند و مثل نفایس دیگر بخارج برده نشود.» (از «سخن»)

در این مثال در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ای موجود است و خود فراکرد پیرو گزاره‌ای مزبور (... که دولت خود مباشر کارش بشود تا آنچه بدست می‌آید در موزه‌های ایران باقی بماند و...بخارج برده نشود) یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی است. خود این فراکرد پیرو مقصدی نیز بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی میباشد و این جمله‌ی مرکب وابسته‌ی اخیر از نوع ترکیبی (سنته‌تیك) است.

اگر بخواهیم طرح ساختمانی جمله‌ی بالا را ترسیم کنیم چنین طرحی خواهیم داشت:

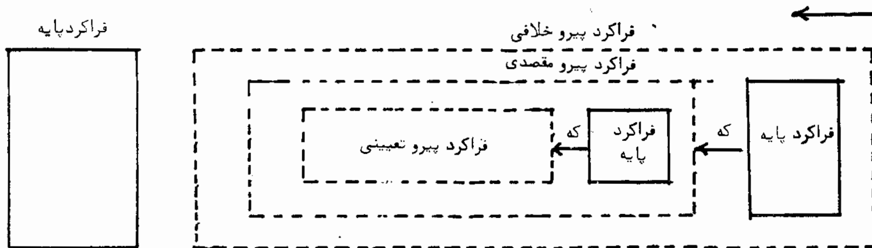


یك نمونه‌ی دیگر:

ـ «هرچند قبل از پوشکین یکعده نویسنده‌ی متجدد مانند کارامزین و ژوکوفسکی سد ادبیات خشك کلاسیزم را شکسته و میرفتند که سبکی نوین بظهور آورند که دارای لطافت و سادگی و روانی باشد... ولی‌هیچکس هنوز نتوانسته بود که ادبیات حقیقی و ملی بمفهوم کلمه در زبان روسی ایجاد نماید.» (از «پیام نو»)

در این مثال نیز در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو خلافی وجود دارد که فراکرد پیرو خلافی آن خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی است. ضمنا خود فراکرد پیرو مقصدی مزبور نیز عبارت از یك

جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی میباشد. طرح این جمله نیز چنین است:



ممکن هم هست که چند فراکرد پیرو مقصدی بطور متوالی یا موازی بفراکرد پایه‌ای مربوط گردند. در اینجا بویژه با فراکرهای پیرو مقصدی متوالی بیشتر برخورد میشود:

ـ «منتظر است که بخوابم تا مرا بکشد و پولهایم را بدزدد.» (از «سخن»)

در این مثال فراکرد پایه (منتظر است) برای خود یك فراکرد پیرو مقصدی دارد (... که بخوابم تا مرا بکشد و پولهایمرا بدزدد)، ولی خود فراکرد پیرو مقصدی مزبور عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی دیگری است.

و این مثال قدری جالبتر است:

ـ «کسان گمارید تا خلق عامه را نگذارند تا از دروازه‌ی شهر بیرون آیند و فرمایید که بجایگاه خویش میباشند تا من و این مردم که ساخته‌ی جنگ شده‌اند پیش مخالفان رویم.» (از «تاریخ بیهقی»)

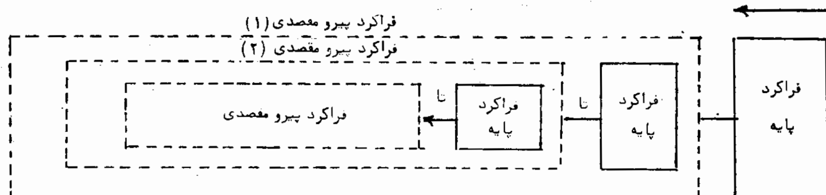
در اینجا دو گزاره‌ی همجنس وجود دارد که هریك از آنها (گماریـــد... و فرمایید) برای خـــود یك فراکرد پیرو مقصدی قبول کـــرده است و خود این فراکردهای پیرو مقصدی نیز بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگر بـــا فراکرد پیرو مقصدی میباشند. با این ترتیب دیده میشود که دو فـــراکرد پیرو مقصدی متوالی در اینجا وجود داشتند.

با سه فراکرد پیرو مقصدی متوالی هم برخورد میشود:

ـ «... بلند شو با هم برویم تا من پدر این شیر را بیرون بیاورم تا دیگر از این غلطها نکند.» (جلال چوبینه)

در مثال بالا فراکرد پایه (بلندشو) برای خود یك فراکرد پیرو مقصدی دارد (باهم برویم) ولی خود آن فراکرد نیز یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی دوم است(تا من پدر این شیر را بیرون بیاورم) و فراکرد پیرو مقصدی

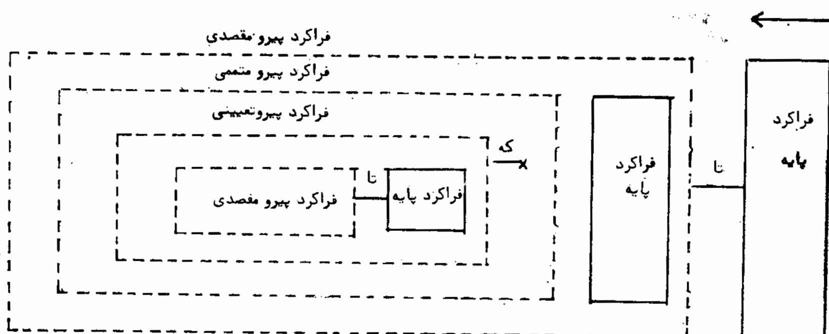
اخیر نیز در داخل خود یك فراکرد پیرو مقصدی سوم دارد.. طـــرح این جمله چنین است:



ممکن هم هست که فــراکرد پیرو مقصدی اولی در تـــرکیب خود غیر از فراکرد پیرو مقصدی دوم فراکردهای دیگری نیز داشته باشد:

ـ «کارلو خاطرات گذشته را بیاد میآورد و جستجو میکرد تا ببینند شاید دشمنی داشتند که این آدم رافرستاده تا از اوانتقام بکشد.» (صادق‌هدایت)

در این مثال نیز در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکر دپیرو مقصدی وجـــود دارد و خود فـــراکـــرد پیرو مقصدی مـــزبـــور (ببیند شایـــد دشمنـــی داشتند کـــه این آدم را فـــرستـــاده تـــا از او انتقام بـــکشد) نیز خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی است که فراکرد پایه‌ی آن «ببیند»و فراکرد پیرو متممی هم«شاید دشمنی داشتند که این‌آدم را... انتقام بکشد» میباشد. و بالاخره خود این فراکرد پیرو متممی نیز عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی است. و تازه خود همین فـــراکرد پیرو تعیینی نیز عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فـــراکرد پیرو مقصدی دیگر میباشد. طرح این جمله را میتوان اینطور ترسیم کرد:



البته با نوع فراکردهای پیرو مقصدی موازی نیز برخورد میشود:

ـ «برای اینکه قاضی را متقاعد کند پی لغتها میگشت تا وقایع را خوب‌شرح دهد.» (صادق‌هدایت)

در اینجا در اصل یك جملهی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی وجود دارد: برای اینکه قاضی را متقاعد کند پی لغت میگشت... اما فراکرد پایهی آن (پی لغت میگشت) در دنبال خود یك فراکرد پیرو مقصدی دیگر نیز دارد. دیده میشود که فراکردهای پیرو مقصدی بطور موازی بفراکرد پایه مربوط هستند.

مثال زیر نیز از همان نوع وابستگی موازی ولی قدری پیچیده‌تر است:

ـ «دستهی دیگر فرزندان خود را صرفا به همچشمی دیگران و برای اینکه از گروه «مترقیان» و پولدارها و پهلوانان گود زندگی عقب نمانند بخارجه میفرستند تا اگر یکی گفت «پسر من‌هفت سال درسویس درس میخواند...» او هم فورا سردست بلند شود و توپ‌رو توپ بزند که دختر من ۱۰ سال است در لوس‌آنجلس مانده و حالا دیگر فارسی را بکلی فراموش کرده...» (از «سخن»)

در این مثال نیز فراکرد پایهی اصلی عبارت است از: دستهی دیگر فرزندان خود را... بخارجه میفرستند... و این فراکرد پایه برای خود دو فراکرد پیرو مقصدی موازی دارد که اولی با حرف ربط «برای اینکه» و دومی با حرف ربط «تا» بآن مربوط گشته‌اند. و اما فراکرد مقصدی دومی خود یك جملهی مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی است که فراکرد پایهی آن نیز بنوبهی خود عبارت از یك جملهی مرکب وابستهی دیگری با فراکرد پیرو بیانی میباشد.

با این ترتیب دیده میشود که در این دسته از جملات مرکب وابستهی فارسی امکان پیچیدگی فراکردها و پیدایش رنگارنگیهای جالب نسبتا زیاداست. تحلیل‌گر باید مواظب باشد که بتواند استخوان‌بندی نحوی اساسی جمله را بیابد و مثلا جملهی مرکب اولیه را پیدا کند و بعد بتحلیل و تجزیهی عناصر نحوی کوچکتر بپردازد.

۹ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای در فارسی معاصر

تعریف و اطلاعات عمومی

چون جملات مرکب وابستهی مزبور از آنهایی هستند که فراکرد پیرو آنها عضو متناظری در فراکرد پایه ندارد، دربارهی موجودیتشان در زبان، دربارهی درجهی وابستگی آنها بفراکرد پایه و نیز در بارهی ساخت گرامری آنها اختلاف نظرهایی وجود داشته و دارد. در حال حاضر غالب آثار مربوط بنحو جملات مرکب بوجود اینگونه جملات اشاره میکنند و متذکر میشوند که فراکردهای پیرو آنها نمودار نتیجهی حاصله از عمل مندرج در فراکرد پایه میباشد. اما بنظر ما باید تعریف بالا را بدینگونه تکمیل کرد که هرگاه نتیجهی حاصله از عمل،

حالت و چگونگی مندرج در فراکرد پایه بوسیله‌ی فراکرد دیگری بیان شود آن فراکرد را پیرو نتیجه‌ای مینامند. این نتیجه‌ی حاصله را نیز اغلب زبانشناسان مربوط بتمامی مضمون فراکرد پایه میدانند و اکثرا نیز چنین است، ولی بنظر ما ممکن است که فراکرد پیرو نتیجه‌ای بقسمتی و جزئی از فراکرد پایه که بوسیله‌ی ترکیبهای صفت فعلی و یا ظرف فعلی بیان شده است نیز مربوط باشد.

بچند مثال زیر توجه کنیم:

ـ «این سهل‌انگاری یکجانبه نبوده که تا اینحد عصبانی شده‌اید.» (صادق‌هدایت)

ـ «و راه از نشابور تا اینجا سخت آشفته است، نیك احتیاط کردم تا بتوانستم آمد.» (از «تاریخ بیهقی»)

ـ «ایرج هفته‌ای پنجاه بیت بدان میافزود و بتهران میفرستاد تا آنکه ابیات «عارفنامه» به ۵۰۰ رسید.» (از «سخن»)

ـ «تا پایان قرن سوم وسعت دامنه‌ی علم تفسیر بسیار شد چنانکه قرن چهارم در این باب تنها دنباله‌ی پیشرفتهای قرن دوم و سوم بوده است» (دکتر ذ. صفا)

ـ «اما شیرین دلداده چنان از این پیغام خشمگین شد که سخن شاپور را قطع کرد و بتندی براو بانگ زد...» (از «سخن»)

ـ «سپهرش بجایی رسانید کار
که شد نامور لؤلؤ شاهوار.» (سعدی)

در همه‌ی مثالهای بالا فاکت مندرج در فراکرد پیرو نتیجه‌ای مربوط بتمامی مندرجات فراکرد پایه میباشد، ولی در مثال زیر:

ـ «دیگر ندید سقف تحمل بخویشتن
تا بیند این مناظر حزن‌آور سیاه.» (منوچهر شیبانی)

در فراکرد پایه اسم مصدر عربی «تحمل» وجود دارد که در ذکر فراکرد پیرو نتیجه‌ای عامل عمده بشمار میرود و در حقیقت چون «تحمل» از بین رفته بود دیدن مناظر حزن‌آور و سیاه نیز غیر ممکن گشته بود. اما البته در همین مورد نیز نمیشود نقش سایر اعضای فراکرد پایه را بکلی نادیده گرفت. از طرف دیگر دقت در مثالهای بالا نشان میدهد که جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای فارسی از نقطه‌ی نظر کاراکتر مناسبات وابستگی بین فراکردها و از نظر ساخت گرامری خود دارای دو نوع اصلی میباشند:

ـ در نوع اول آنها فاکت مندرج در فراکرد پیرو نتیجه‌ای عبارت از نتیجه‌ی عمل یا حالت و یا چگونگی مندرج در فراکرد پایه است، نتیجه‌ایست که از مضمون عمومی مندرجات فراکرد پایه بدست میآید و در آن چگونگی و یا مقدار

و درجه‌ی فاکت مندرج در فراکرد پایه منظور نظر قرار نمیگیرد، در اینجا فاکت مندرج در فراکرد پایه سبب و عامل مستقیم فاکت مندرج در فراکرد پیرو است. نتیجه یك نتیجه‌ی خالص است:

– «پس روبن خیلی خوب بوده که مرگش مادر را آنقدر غمگین کــرده.» (از «سخن»)

– «من زن ندارم که بچه داشته باشم.» (حسین‌مدنی)

دراینگونه جملات مرکب وابسته فراکرد پیرو بوسیله‌ی یك حــــرف ربط ساده بفراکرد پایه می‌پیوندد و همین حرف ربط نیز گاهی در شعر ودر محاورات عادی حذف میشود:

– مگه دیوونه شدی (که) یخه‌تو جر میدی!

– در نوع دوم از اینگونه جملات مرکب وابسته فاکت مندرج در فــراکرد پیرو نتیجه‌ای در حقیقت عبارت از نتیجه‌ایست که بمیزان چگونگی و مقدار فاکت مندرج در فراکرد پایه مربوط است. اگر فاکت مندرج در فراکرد پایه از لحاظ چگونگی و مقدار بحد معینی نرسد نتیجه‌ی مطلوب نیز از آن حاصل نمیگردد:

۱ـ «اما این قالی با طرح تازه‌اش چنان ترا بخود مشغول کرد که از مطالعه‌ی کتاب بازماندی و همه‌ی حواست متوجه بآن شد.» (از «سخن»)

۲ـ «آواره زخان و مان چنانم
کز کوی بخانه ره ندانم.» (نظامی‌گنجوی)

۳ـ آهوی ماده... طوری واقع شده بود که ما آشکارا برجستگی شکمش را میدیدیم.» (صادق‌هدایت)

٤ـ «در برخی از نواحی ایران هم تکلم بعربی چندان دشوار بود کــه حتی نماز و آیات قرآن را هم در آغاز امر بفارسی گرداندند...» (دکتر ذ. صفا)

بطوریکه دیده میشود در فراکردهای پیرو بالا نتیجه‌ی خالص حاصله ازخود فاکت مندرج در فراکرد پایه وجود نــدارد، بلکــه در آنها نتیجه‌ی مزبور بطور مختلط با چگونگی عمل مندرج در فراکرد پایه (مثال ۱ و ۲ و ۳) و یا با مقدار و کمیت آن عمل (مثال ٤) بیان شده است. در اینجا درخصوص نامگذاری این فراکردها اختلاف نظر بوجود میآید. بعضی از دانشمندان معتقدند که دراینگونه فراکردهای پیرو مفهوم نتیجه–مفهوم درجه‌ی دوم و مشایعتی و فــرعی است و مفهوم چگونگی و مقدار را باید اساس گرفته و آنها را در ردیف فــراکردهای پیرو چگونگی و مقداری شمرد. ولی بنظر نگارنده فراکردهای پیرو چگونگی و مقدار باید چنان فراکردهایی باشند که در آنها فقط و فقط چگونگی و مقدار عمل مندرج در فراکرد پایه بیان شود و مفهوم دیگری در آنها وجود نداشته بــاشد (مراجعه شود). آن دسته از فراکردهای پیرو که حاوی مفهوم نتیجه‌ی حاصله از افزایش و نقصان چگونگی و مقدار فاکت مندرج در فراکرد پایه هستند صرفــا

بدلیل همین مفهوم نتیجه باید جزء فراکردهای پیرو نتیجه‌ای بحساب آیند. بهر حال چون در بحث مربوط بعلایق وابستگی بتفصیل بیشتری از اینموضوع صحبت خواهد شد در اینجا باختصار گفته میشود که مسئله‌ی اصلی اثبات وجود چنین فراکردهایی است نه نامگذاری آنها. طرفداران هر دو عقیده معترف بوجود هر دو مفهوم (نتیجه و چگونگی یا نتیجه و مقدار) بطور توأم هستند و همین کافی است.

نکته‌ی دیگر آنکه فاکت مندرج در فراکرد پیرو نتیجه‌ای از لحاظ ماهیت خود ممکنست فاکتی تحقق یافته و یا تحقق نیافته (ولی بهرحال قابل تحقق) باشد. در اکثریت قریب‌باتفاق اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی فاکت مندرج در فراکرد پیرو یك فاکت تحقق یافته و انجام شده است و یا فاکتی است که هم‌اکنون در مرحله‌ی تحقق‌پذیری و انجام یافتن است:

ـ «خیر گفت: از خدا شرم نداری که چنین گوهری را «خواستاری؟» (از «سخن»)

ـ «پریزاد را گفت: کای پر فریب
چه کردی که **بردی** زجانم شکیب.» (خواجوی کرمانی)

ـ آنقدر بکارهای جدی مشغول است که دیگر فرصت بخود ور رفتن را **ندارد**.» (از «سخن»)

بطوریکه دیده میشود گزاره‌ی فراکرد پیرو نتیجه‌ای تحقق یافته عموما با زمان ماضی (بویژه گونه‌ی مطلق یا استمراری) و یا با مضارع بیان میشود. اما در یك دسته‌ی دیگر از جملات مزبور فاکت مندرج در فراکرد پیرو نتیجه‌ای فاکتی است که هنوز رخ نداده است، تحقق نیافته است، ولی گوینده یا نویسنده تحقق‌پذیری آنرا یقین و یا قریب بیقین میشمارد، و بهرحال حصول نتیجه‌ای از عمل مندرج در فراکرد پایه را امری واقعی میداند. گزاره‌ی اینگونه فراکردهای پیرو معمولا با آئوریست و یا ماضی التزامی بیان میشود. دراینحالت بدیهیست که چون در فراکرد پایه صحبت از سبب و عامل فاکت در میان است اینست که فراکردهای پیرو مزبور خواه ناخواه بفراکردهای پیرو مقصدی شبیه میشوند و حتی گاهی این شباهت بپایه‌ای میرسد که گذاشتن حد فاصل بین آنها دشوار میگردد:

۱ـ مگر بآنها کمکی کردیم و آب و نانی برایشان فرستادیم که امروز چشمداشت **تلافی داشته باشیم**.» (از «سخن»)

۲ ـ«خوانندگان هر نوشته‌ای گوناگون و بیشمارند و همه با نویسنده آشنایی و رابطه ندارند تا باصطلاحات وشیوه‌های خاص او **مأنوس‌باشند**.» (از «سخن»)

۲ـ «خیر بر خاك و خون میغلتید و بهتر که چشمی نداشت تا وضع نکبتبار

خود **را بنگرد.**» (از «سخن»)

۴ــ «هرگز زنش قهر نکرد که بخانه‌ی پدرش **برود.**» (بزرگ علوی)

۵ــ «اهل دل باش و گشا رشته‌ی صحبت، بنشین
تا خزر **باز کند** حلقه زادوار قدیم.» (ح. بهرامی)

دقت در پنج مثال بالا نشان میدهد که در **برخی** از آنها (۱ و ۲ و ۳) مفهوم نتیجه قویتر از مفهوم مقصد است، ولی در **برخی** دیگر (۴ و ۵) تشخیص این دو مفهوم از یکدیگر براستی دشوار است و فراکردهای پیرو مزبور را میتوان هم مقصدی و هم نتیجه‌ای شمرد. در سه مثال اول با وجود آنکه فراکردهای پیرو در اثر شکل آئوریست گزاره‌ی آنها بفراکردهای پیرو مقصدی شباهت دارند، اما مضمون عمومی آنها، اشکال گرامری گزاره‌های فراکردهای پایه وبویژه معانی خود گزاره‌های آنها (آشنایی و رابطه داشتن یا نداشتن، فرستادن آب و نان، نداشتن چشم...) همگی دلالت براین دارند که مندرجات فراکردهای پیرو واقعا نیز نتیجه‌ی فاکت مندرج در فراکردهای پایه است و مفهوم مقصد در آنها نسبتا ضعیف است. اما در جملات ۴ و ۵ و بویژه در جمله‌ی ۵مفهوم مقصد در فراکرد پیرو بقدری قوی است که نمیشود فرقی بین آن و مفهوم نتیجه گذاشت. بنابراین میشود گفت که مضمون عمومی جمله‌ی مرکب و بویژه معنای گزاره‌ها و زمان آنها در تفکیك این گونه فراکردهای پیرو از یکدیگر رل عمده دارند.

در جمله‌ی:

ــ «آنوقت من هنوزحصبه نگرفته‌بودم‌که موهای‌سرم بریزد.» (صادق‌هدایت)

با وجودیکه گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست بیان شده است، معهذا مضمون عمومی جمله‌ی مرکب و بویژه معنای لغوی گزاره‌ی فراکرد پایه (حصبه نگرفته بودم) نشان میدهد که در فراکرد پیرو مسلما از نتیجه صحبت خواهد شد، نه از مقصد، زیرا ریزش موی سر فقط میتواند نتیجه‌ی نامطلوب ابتلای بحصبه باشد، نه مقصد آن.

نکته‌ی دیگری که باید ذکر شود اینست که در نوع ترکیبی اینگونه جملات (در آنها که در فراکرد پایه‌شان اعضای غیر مستقل نمودار چگونگی ومقدار وجود دارد) اگر گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست هم بیان شود بازهم شباهت بفراکرد پیرو مقصدی از بین میرود:

ــ **آنقدر** پی او میگردم **تا** کفشهایم **ساییده شود** و **عصایم بشکند.**» (صادق‌هدایت)

ــ «اتمها... **آنقدر** تقسیم میشوند **تا** جسمی ثابت **بدست آید.**» (از «سخن»)

ــ «بنادان **آنچنان** روزی رساند
که صد دانا در آن حیران **بماند.**» (سعدی)

دلیل این امر نیز آنست که دراینگونه جملات فقط دو مفهوم (مفهوم نتیجه

از یکطرف و مفهوم چگونگی و یا مقدار از طرف دیگر) وجود دارد و بنابـــراین آئوریست گزاره‌ی فراکرد پیرو نمیتواند دال بر وجود مقصد باشد.

بطورکلی معلوم است که هروقت نتیجه هنوز تحقق نیافته بـاشد شباهت آن با مقصد زیاد خواهد بود و این نیز طبیعی و منطقی است، زیرا هر مقصدی برای حصول و تحقق نتیجه‌ایست و تا آن نتیجه بدست نیامده مقصد بجای خود باقی است و شباهت نیز از همینجا ناشی میگردد.

جملات مرکب و ابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای فارسی دارای خصوصیات ویژه‌ی دیگری نیز هستند که در زیر بشرح آنها میپردازیم.

در بعضی از انواع اینگونه جملات مرکب وابسته فراکرد پایه یك جمله‌ی پرسشی ریتوریك است.

در فراکرد پایه درخصوص حادثه‌ای کـــه مستلزم حصول نتیجه‌ایست معمولا بطور ریتوریك پرسش میشود. این فراکردهای پایه‌ی پرسشی دارای انـــواع مختلفی هستند از اینقرار:

۱)ـ در فراکرد پایه پرسش بوسیله‌ی کنایه‌ی پرسشی، ادات پرسش و یا فقط بـوسیله‌ی آهنگ ادا مطرح میشود و فـــراکرد پیرو بعنوان نتیجه‌ی آن پرسش ذکر میگردد:

ـ «**تك خودش چیست** که دل و جگرش باشد. (از «سخن»)

ـ «**چه گناهی کرده بود** که گیر من افتاد.» (از «سخن»)

ـ «**میخواست بداند که مضمون نـامه‌ها چه بوده** که در وجود او مانند آب روی پرهای مرغابی بی‌نفوذ بـــوده، ولی دخترش را تا اینحد بـــرآشفته است.» (بزرگ علوی)

ـ «**مرا گفت کاز من چه آید همی**

که جانت سخن برگراید همی.» (فردوسی)

ـ «**چقدر زجر کشید** تا توانست وارد مدرسه‌ی سیاسی بشود و دیپلومـی بگیرد.» (بزرگ علوی)

در مثالهای بالا فراکردهای پـــایه بشکل جملات پرسشی ریتوریك شکل گرفته و فراکردهای پیرو حاکی از نتیجه‌ی حاصله از همان پـرسشهاست. در مثالهای بالا فراکردهای پیرو بوسیله‌ی حرف ربط «که» بفراکردهای پایه پیوسته و در فراکردهای پایه نیز کنایات پرسشی «چـه؟» و «چقدر؟» بکار رفته است.

در مثالهای زیر:

ـ «**چرا روآورم در تو** که خود را گم کنم در تو

بخود بازآمدم نقش تو در خود جستجو کردم.» (محمد حسین‌شهریار)

ـ «**نمیدانم «اینو» چندتا انگشت داشته** که ششمی بشما رسیده.» (صادق هدایت)

ـ «آیا **برای نوشتن موضوع قحط است** که بسراغ زن جذام گرفته‌ی پاریسی برویم و از دهان او آن مطالب را بیرون بدهیم.» (از «سخن»)

نیز در فراکردهای پایه کنایات پرسشی «چرا؟» و «چند؟» و ادات پرسشی «آیا» بکار رفته است. در مثال زیر نیز:

ـ «**کور بودی** که من اونجا کنار اطاق خوابیده بودم، آهای ذلیل‌مرده، منو ندیدی.» (صادق‌هدایت)

فقط از آهنگ پرسشی استفاده شده است. ضمنا در مثال بالا حرف ربط «که» در ابتدای فراکرد پیرو نتیجه‌ای حذف شده است. گاهی نیز حرف ربط «تا» جانشین «که» میگردد:

ـ «**آن شب چقدر همسر بیچاره‌ام شور زد و تلاش کرد** تا بالاخره سلمانی را بخانه آوردند و سرم را اصلاح کردند.» (از «سخن»)

۲)ـ در فراکرد پایه ادات پرسشی «مگر» بکار رفته و باز نیز مثل حالت بالا فراکرد پیرو بعنوان نتیجه‌ی حاصله از تحقق عمل مندرج درفراکرد پایه‌است:

ـ «ضعیفه، **مگر توی این ظهر گرما هار شده‌ای** که مرا میزنی.» (از «سخن»)

۳)ـ فراکرد پایه‌ی پرسشی در ظاهر بجمله‌ی بیشخص قدری شبیه است، ولی در اصل در آنجا کنایه‌ی پرسشی «چه» جانشین اسم شده و در رل نهاد فراکرد پایه بکار میرود. گزاره‌ی فراکرد پایه نیز یکی از افعال «شدن» و «بودن» است که بشکل مستقل و در معنای «اتفاق افتادن» و «رخ دادن» و موجود بودن، و... نظایر آنها بکار میرود. با این ترتیب و از این راه نیز یکی از انواع تیپیك جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای فارسی بوجود می‌آید:

ـ «اما نمیدانم **چه شد** که خود و خانواده‌ام بعادتی زشت گرفتار شدیم.» (ز «سخن»)

ـ «**چه شد** که لانه‌ی جغد است و آشیانه‌ی مرغ
چرا خرابه نشین شد هزار خوزستان.
چه شد که هسته‌ی خرما و مرده‌ی ملخ است
نصیب خلق قناعت شعار خوزستان.
چه شد که هیچ زمانی خبر نمیگیرند
رجال‌مملکت ازحال‌زارخوزستان.» (ابوتراب‌جلی)[1]

ـ «**چه بودت** گرنه دیوت راه گم کرد
که بی‌موزه درون رفتی بگلزار.» (ناصرخسرو)

ممکن هم هست که فعل «شدن» را فعل مترادف آن «روی دادن» و یا «رفتن» (بهمان معنی) عوض کند:

۱ـ این بیت را ابوتراب جلی در زمان شاهی محمدرضا پهلوی سروده است. ا. ش.

ـ «**چه روی داده** که کار وارونه شده است...» (از «سخن»)
ـ «بی من **چه برتو رفت** که میکاهدم مدام
بی من **چه برتو رفت** که میسوزدم هنوز.» (فریدون توللی)

گاهی فراکرد پایه‌جمله‌ی پرسشی نیست، ولی‌بازهم‌ازلحاظ ظاهر بجمله‌ی‌بیشخص شباهت دارد و در آن بجای کنایه‌ی پرسش «چه» جانشین اشاره‌ای «این» در رل نهاد بکار رفته (مستقلا) و بازهم گزاره‌ی فراکرد پایه با «شدن» و «بودن» در معنای مستقل بیان شده است:

ـ **این شد** که بنه این راه افتادیم.» (صادق‌هدایت)
ـ **این بود** که بمحض ورود او زن و مرد و بچه از اطاقها بیرون ریختند و دور او جمع شدند.» (از «سخن»)

گاهی نیز جانشین اشاره‌ای «این» در حالت غیر فاعلی بکار میرود:

ـ «**فقط از این راه است** که میتوان بمقصود رسید.» (از «سخن»)

گاهی نیز فراکرد پایه در شکل جمله‌ی بیشخص متشکل میگردد و گزاره‌ی آن نیز در شکل «چطور شد (است. بود)» و «اینطور شد (است، بود)» میباشد. دراینصورت نیز نوع تیپیك دیگری از جملات مرکب وابسته‌ی مورد بررسی ما بدست میآید:

ـ **مدونین چطور شد** که از این کار دس کشیدم.» (صادق‌هدایت)
ـ «**اینطور شد** که فهمید آب حیات را پیدا کرده است.» (از «سخن»)
ـ «**اما چطوره** که من باین فکر افتادم.» (از «سخن»)

با این ترتیب دیده میشود که ایندسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی از لحاظ خود ویژگیهاشان ممتاز میباشند.

ابزارهای گرامری بیان علائق وابستگی

قبل از هر چیز باید گفت که در برخی از انواع اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی (نه در همه) رابطه وابستگی تا حدودی تضعیف میگردد. مثلا در مثال:

ـ «هرچه پسر را بصبر و بردباری دعوت کرد سود نداشت تا اینکه پسر با دو غلام براه افتاد...» (از «سخن»)

استقلال نسبی فراکردها محسوس است. شاید این ضعف وابستگی ریشه‌ی تاریخی داشته باشد و معلول پیدایش وابسته‌ها از پیوسته‌ها است.

در این مورد علاوه برابزار گرامری بیان علائق وابستگی عناصر لفظی‌دیگری نیز گاهی در ترکیب فراکرد پایه بکار میرود که همان عناصر در ذکرفراکرد پیرو نتیجه‌ای و در تشخیص ماهیت آن رل نسبتا مهمی نیز دارند.

۱)ـ حروف ربط.

الف ـ حرف ربط ساده‌ی «که».

حرف ربط «که» دراینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی حرف ربطی است که همه‌ی محققان بوجود آن اشاره کرده‌اند. این حرف ربط طبق قانون عمومی در ابتدای فراکرد پیرو نتیجه‌ای (که خود نیز پس از فراکرد پایه می‌آید) استعمال میشود و همیشه میتوان پس از آن کلمه‌ی «درنتیجه» را بعنوان یك ملاك سنجش لفظی گذاشت. امکان ذکر این ملاك سنجش خود دلیل وجود فراکرد پیرو نتیجه‌ایست:

ـ «خدا رحم کرده که ریختش از دنیا برگشته...» (صادق‌هدایت)
ـ «بختتان یار بود که میتوانید بمعارف‌مملکت خدمت بکنید.» (از «سخن»)
ـ «این پولها مال مردم و از بیت‌المال است، نه از کیسه‌ی خلیفه که اینطور حاتم‌بخشی میکنید.» (میرزا جهانگیرخان صوراسرافیل)
ـ «او... فکر بچه‌هایش بود که با آرزوی مردن میجنگید. (از «سخن»)

طبق قانون عمومی گاهی «که» در شعر و در محاورات عادی حذف میشود:

ـ «نمیدانم چطور است (که) بعضی اشخاص باولین برخورد جان در یك قالب میشوند.» (صادق‌هدایت)

خصوصیت دیگری که در مورد این حرف ربط جلب توجه میکند عبارت از اینست که گاهی یکی از اعضای فراکرد پایه (بغیر از گزاره) در حصول نتیجه رل و تأثیر مهمی دارد و بعبارت دیگر نتیجه در معنای معینی محصول همان عضو است. در چنین مواردی برای جلب توجه و دقت خواننده و یا شنونده بهمان‌عضو و رل مهمش در ذکر فراکرد پیرو نتیجه‌ای در آخر آن یك آرتیکل غیرمعین‌افزوده میشود، فراکرد پایه بپایان میرسد و بعد نیز فراکرد پیرو نتیجه‌ای استعمال میشود. بدیهی است که در این صورت فراکرد پیرو نتیجه‌ای گاهی بفراکرد پیرو تعیینی شباهت پیدا خواهد کرد و آرتیکل مزبور نیز بصورت آرتیکل اشاره جلوه‌گر میشود. اما در اینجا باید در نظر گرفت که دقت اساسی معطوف نتیجه‌ی حاصله از عمل، حالت و یا چگونگی مندرج در فراکرد پایه است با توصیف خصوصیات آنها. بمثالهای زیر توجه کنیم:

ـ «از این حرکت آنها احساس **تنفری** در او تولید شد که همه‌ی محاسن گل ببو را فراموش کرد.» (از «سخن»)
ـ «اما یکمرتبه **تغییری** در من حاصل شد که بتعجب افتادم.» (صادق‌هدایت)
ـ «من **مسئولیتی** بعهده‌ی خودمان نمی‌بینم که مطابق دستور عمل بکنم.» (صادق‌هدایت)

بطوریکه دیده میشود در هر سه مثال بالا اسامی «تنفر» و «تغییر» و «مسئولیت» با آرتیکل غیرمعین بکار رفته‌اند و همین اسامی در حصول نتیجه‌ی

مندرج در فراکرد پیرو نقش عمده دارند. از مثالها معلوم است که مضمون عمومی فراکردهای پایه چیزی جز نتیجه‌ی حاصله از مضمون فراکرد پیرو و بویژه کلمات مزبور نیست و بهترین دلیل نیز اینست که فراکردهای پایه را بدون ذکر فراکردهای پیرو و یا همان آرتیکل غیرمعین میتوان استعمال کرد و این خود یکی دیگر از مشخصات اینگونه جملات مرکب وابسته است:

– از این حرکت آنها احساس تنفری در او تولید شد...

– اما یکمرتبه تغییری در من حاصل شد...

– من مسئولیتی بعهده‌ی خودمان نمی‌بینم...

دلیل دیگر آنکه فراکردهای پیرو مزبور فراکردهای پیرو نتیجه‌ای هستند و نه تعیینی اینست که طبق ملاك عمومی میتوان پس از «که» کلمه‌ی «درنتیجه» را نیز بکار برد.

ولی گاهی ممکنست که وجود آرتیکل در آخر اسم مسبب نتیجه معلول علت گرامری دیگری باشد. بدین‌معنی که فراکرد پایه بصورت یك جمله‌ی اسمی شکل بگیرد و گزاره‌ی آن یك ترکیب تعیینی باشد که طبق قانون عمومی زبان فارسی ذکر آرتیکل در آخر آن ترکیب ضروری است. دراینصورت فراکرد پیرو نتیجه‌ای استقلال بیشتری پیدا کرده و بفراکرد پیرو تعیینی نزدیکتر میشود و حتی‌گاهی تفکیك آنها از هم دشوار میگردد. توجه کنیم:

– «... والا... پدرش بهیچوجه دارای‌چنین **وسیله‌ای نبود** که بتواند پسرش را بفرنگستان بفرستد.» (جمال‌زاده)

– «گفتم: کدخدای یك ده بودن کار **کوچکی نیست** که مفت از دست‌بدهی.» (از «سخن»)

درست است که در این دو مثال نیز فراکردهای پایه را میتوان بدون فراکرد پیرو بکار برد:

– ... والا... پدرش بهیچوجه دارای چنین وسیله‌ای نبود...

– ... کدخدای یك ده بودن کار کوچکی نیست...

ولی بکار بردن ملاك تشخیص دوم (استعمال «درنتیجه» پس از حرف ربط) چندان قابل تطبیق نیست. این است‌که فراکردهای‌پیرو مزبور راباید فراکردهای «نتیجه‌ای–تعیینی» نامید.

در برخی موارد، برعکس دو مثال بالا، استعمال فراکرد پایه در شکل حاضر مقدور نیست، ولی تطبیق ملاك تشخیص دوم، یعنی استعمال «درنتیجه» پس از حرف ربط گاهی ممکنست و گاهی هم نیست. در این صورت چنانچه استعمال ملاك دوم ممکن نباشد باید آن فراکرد پیرو را تعیینی دانست، زیرا وجود اندك مفهوم نتیجه در آنها اینقدرها واجد اهمیت نیست. ولی اگر استعمال ملاك دوم ممکن باشد باید آنها را فراکردهای «تعیینی–نتیجه‌ای» بنامیم. بچند مثال زیر

توجه کنیم:

ـ «رنگ تند لباس آنها حیوان را **بحالی** انداخته بود که کف بر دهان دیوانه‌وار بهر کسی حمله میکرد.» (از «سخن»)

ـ «**بشدتی** آکسلرود را تکان داد که پسرك فهمید که باید بدایی روبن احترام گذاشت.» (از «سخن»)

در هر دو مثال بالا دیده میشود که در آنها بکار بردن فراکردهای پایه در همان شکل موجود (ملاك تشخیص اول) ممکن نیست، ولی بکار بردن کلمه‌ی «درنتیجه» پس از حرف ربط «که» (ملاك دوم) امکان دارد. پس باید آنها را فراکردهای «تعیینی‌ـنتیجه‌ای» دانست ا.ما در مثال زیر:

ـ «پیش خودش گفت: «**بلایی** بسرت بیاورم که توی داستانها بنویسن.» (صادق‌هدایت)

استعمال هیچیك از دو ملاك بالا ممکن نیست، پس باید فراکرد پیرو موجود را فراکر پیرو تعیینی دانست. که در آن اندك مفهوم نتیجه نیز وجود دارد.

در زبان کلاسیك گاهی بجای «که» از «تا» هم استفاده میشود:

ـ «او... **ترتیبی داد تا** سلطان (محمود) دست از مذهب حنفی کشید و بمذهب شافعی گرایید.» (از «تاریخ بیهقی»)

گاهی نیز بجای آرتیکل غیرمعین نامبرده از جانشینهای اشاره‌ای «آن» یا «چنان» (البته در رل تعیین‌کننده) استفاده میکنند و بهرحال این کلمات یگانه وظیفه‌ای که دارند آنست که توجه را بعضو مورد تعیین خود در فراکرد پایه (همان عضوی که عامل عمده‌ی حصول نتیجه است) جلب نمایند:

ـ «مارك... ایزوت را نیز دوست دارد، لیکن دوستی او **بآن حد شیفتگی** نمیرسد که عنان اختیار را از دستش بگیرد و بکردارهای نابخردانه‌اش وادارد.» (از «سخن»)

بـ حرف ربط «تا».

بطوریکه میدانیم این حرف ربط در فراکردهای پیرو زمانی، مقصدی وگاهی نیز متممی بکار میرود، بنابراین خصوصیات و رل نحوی این حرف ربط را باید از روی مضمون عمومی جمله‌ی مرکب وابسته و برحسب ملاکهای مشخص معین کرد. در مواردی که این حرف ربط بکار میرود برخی از فراکردهای پیرو نتیجه‌ای بفراکردهای پیرو زمانی و برخی دیگر بفراکردهای پیرو مقصدی شبیه میشوند. بدیهی است با چنان جملات مرکب وابسته‌ای نیز میتوان برخورد کرد که با همین حرف ربط «تا» بسهولت میتوان بوجود فراکرد پیرو نتیجه‌ای پی برد. ذکر چند مثال بروشن شدن فکر کمك میکند:

ـ «قدری روغن گرم درگلویش ریختندتا توانست‌سخن بگوید.» (از«سخن»)

ــ «سورتمه‌چی به ماری و ندیمه‌اش کمك کرد تا سوار شدند.» (از «پیام‌نو»)
ــ «و بنده علی رنج بسیار کشید تا خللی نیفتاد.» (از «تاریخ بیهقی»)

در مثالهای بالا از یکطرف مضمون فراکرد پیرو و از طرف دیگر نیز شکل گرامری گزاره‌ها و بویژه زمان گزاره‌ها احتمال اشتباه آنها را با فراکردهای پیرو مقصدی ازبین میبرد. در تمام مثالهای بالا اولا فراکردهای پایه را میتوان مستقلا بکار برد و ثانیا نیز در تمام آنها پس از «تا» میتوان «درنتیجه» را استعمال کرد و ثالثا چون گزاره‌ی فراکردهای پیرو با گونه‌های وجه اخباری بیان شده نمیتوان فراکرد پیرو موجود را مقصدی دانست. اما اگر گزاره‌ی برخی از فراکردهای پیرو نتیجه‌ای تحقق نیافته با آئوریست بیان شود احتمال اشتباه فراکردهای پیرو نتیجه‌ای با مقصدی بمیان میآید. در این موارد لازمست با توسل بمضمون عمومی جمله و بکار گرفتن ملاکهای تشخیص بتعیین نوع فراکردهای پیرو پرداخت. در مثال:

ــ «کاش افتد مر ترا اینجا گذار   تا بمانی در اطاق انتظار»

از افراشته با وجودیکه گزاره‌ی فراکرد پیرو نتیجه‌ای در وجه التزامی است، معهذا مضمون عمومی جمله ما را متوجه میسازد که با فراکرد پیرو نتیجه‌ای سرو کار داریم. توقف در اطاق انتظار برای کسی خوش‌آیند نیست و هرگز نمیتواند مقصد باشد و تنها در حالت اضطرار و اجبار میتوان بدان تن درداد. پس در اینجا حرف ربط «تا» بهیچوجه حرف ربط مقصدی نبوده و فقط حرف ربط نتیجه‌ایست. هر دو ملاك تشخیص مذکور در بالا را نیز میتوان در مورد این مثال بکار برد: هم میتوان فراکرد پایه را مستقلا استعمال کرد و هم میتوان پس از «تا» کلمه‌ی «درنتیجه» را بکار برد. عین این وضعیت درمثال زیرنیز موجوداست:

ــ «از کجا معلوم است که من تا چند سال و چند ماه یا چند روز و چند دقیقه‌ی دیگر زنده خواهم ماند تا از حالا بفکر آینده باشم.» (از «سخن»)

در مثال بالا انتساب فراکرد پیرو بفراکرد پیرو مقصدی دور از ذهن است. اما گاهی در مورد همین حرف ربط فراکردهای پیرو نتیجه‌ای تحقق نیافته بفراکردهای پیرو مقصدی شبیه میشوند و حتی گاهی تفکیك آنها دچار اشکال هم میگردد:

ــ «... در هر هنری خواهان و خریدار باید باشد تا هنرمند بشوق بیاید و هنر ترقی کند.» از («سخن»)

در مثال بالا تطبیق هر دو ملاك تشخیص ممکن است، معهذا نمیشود منکر وجود مقصدی در آنها گردید.

در قسمتی دیگر از این گونه جملات مرکب وابسته با حرف ربط «تا»فراکرد پیرو نتیجه‌ای به فراکرد پیرو زمانی نزدیك و شبیه میگردد. دلیل این شباهت نیز دراینست که فاکت مندرج در فراکرد پیرو نتیجه‌ای همیشه پس از فاکت

مندرج در فراکرد پایه رخ میدهد و رابطه‌ی زمانی هم از همین توالی فاکتها بوجود میآید. برای تفکیك آنها از یکدیگر باید بازهم بملاك تشخیص معینی توسل جست. ملاك مورد نظر نیز عبارت از اینست که در فراکردهای نتیجه‌ای همیشه نتیجه‌ی فاکت مندرج در فراکرد پایه عرض اندام میکند و حال آنکه رابطه‌ی سببیت میتواند بین دو فراکرد یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی موجود نباشد و یا باشد. بهرحال این رابطه دائمی و پایدار نیست:

ـ «همه‌ی راه دراز را نخجیرکنان و شادان سپردند تا به بیشه رسیدند.» (از «سخن»)

ـ «پیرمرد چند قدم رفت تا رسید بکوچه.» (از «سخن»)

ـ «در خزانه را گشود ومال بخدم وحشم داد تا توانگر شدند.» (از «سخن»)

ـ «مدتی در بستر از این پهلو به‌آن پهلوخوابیدم تاخوابم برد.» (از«سخن»)

در تمام مثالهای بالا علاوه برآنکه فاکتهای مندرج در فراکردهای پایه تا آغاز فاکت مندرج در فراکرد پیرو ادامه دارد (مناسبات توالی زمانی) بین این‌دو فاکت (و بویژه در مثال سوم) رابطه‌ی سببیت نیز کم و بیش احساس میگردد و فراکردهای پیرو را به فراکردهای پیرو نتیجه‌ای شبیه میسازد. هرقدر این رابطه‌ی سببیت محسوستر باشد شباهت هم زیادتر میشود. گاهی نیز ممکنست که برخی عناصر لفظی در تفکیك فراکردهای پیرو مزبور بما کمك نمایند. مثلا در مثال:

ـ «تمام شب اسب میراندم تا **سپیده‌دم** بکشتزاری رسید پر از گل ویاسمن و بلبل و تذرو.» (از «سخن»)

قید زمان «سپیده‌دم» در فراکرد پیرو شباهت آنرا بفراکرد پیرو زمانی قدری کمتر کرده است و اگر این قید نمیبود این شباهت بیشتر میشد. بهرحال، وجود این شباهتها بار دیگر ما را برآن میدارد تا مدعی شویم که اصرار ولجاجت دراینکه حتما فراکرد پیروی را بیکی از فراکردهای مورد نظر اختصاص دهیم اصراری است بیجا و غیر لازم. باید صریحا بوجود این شباهتها و وجود فراکردهای پیرو مشترك اعتراف کرد و آنرا معلول عناصر ویژه‌ی لفظی ومعنایی و گرامری دانست. مسئله‌ی اساسی تعیین دقیق ابزارهای گرامری و صوتی و معنایی بین فراکردهاست وبس.

ب ـ حروف ربط مرکب «تاکه» و «تاآنکه (اینکه)».

این حروف ربط مترادفات گرامری «تا» هستند و در هر مورد میتوان آنها را با هم عوض کرد:

ـ «یك لحظه از تلاش باز نماندم **تا آنکه (تا)** رئیس شدم.» (از «سخن»)

ـ «دو سه روز دیگر هم رفت گوش وایساد **تا اینکه (تا)** دعا را از بر شد.» (صادق‌هدایت)

پس میتوان گفت که استعمال این حروف ربط جنبه‌ی سلوبی دارد و وابسته بسبك نویسنده و گوینده است.

ت ـ حروف ربط مرکب «چنانکه» و«طوریکه» ومترادفات لفظی ـ گرامری آنها.

این حروف ربط ویژه‌ی جملات مرکب وابسته با فراکردهای پیرو چگونگی هستند، اما همانطورکه قبلا نیز اشاره شد گاهی نتیجه‌ی حاصله از یك فاکت و عمل میتواند در اثر افزایش و یا نقصان در چگونگی فاکت مزبور بوجود آید. حال اگر این فاکتها بصورت فراکردهایی درآیند و بیان شوند طبعا فاکت‌مندرج در فراکرد پیرو هم بعنوان نتیجه‌ی فاکت مندرج در فراکرد پایه بروز میکند و هم در عین حال مفهوم چگونگی را بهمراه خواهد داشت. پس هرگاه رسیدن چگونگی عمل و حالت در فراکرد پایه تا میزان معینی باعث حصول نتیجه‌ای گردید و آن نتیجه در فراکرد پیرو بیان شد آن فراکرد پیرو همراه با حروف ربط مرکب بالا بکار میرود (تا نمودار افزایش و کاهش چگونگی باشد) و نام فراکرد پیرو «نتیجه‌ی کیفی» بخود میگیرد:

ـ «آقای نقدینه حضور... در تمام طول این مجلس همانطور گاهی بتراشیدن این قلم میپردازند بطوریکه قلم مدام‌برای‌العین کوتاهترمیشود.» (از«سخن»)

ـ «گرسنگی غداری تمام درون او را شکنجه‌میداد بطوریکه ناتوانی ودردهای دیگرش را فراموش کرد.» (صادق‌هدایت)

در مثالهای بالا بچگونگی گزاره‌های «تراشیدن قلم» و «شکنجه دادن» توجه خاصی مبذول شده و کوبه‌ی منطقی نیز روی همان گزاره‌ها قرار گرفته است. دلیل این امر نیز آن است که همین چگونگی‌ها موجد حصول نتیجه‌ی مندرج در فراکردهای پیرو است. در هر دو مثال بالا اولا میتوان فراکردهای پایه را مستقلا استعمال کرد و ثانیا نیز میتوان پس از حرف ربط کلمه‌ی «درنتیجه» را بکاربرد.

در دو مثال بالا گزاره‌ی فراکردهای پیرو با اشکال وجه اخباری بیان شده، ولی بطوریکه گفته شد این گزاره‌ها با وجه التزامی نیز میتواند بیان شود:

ـ «و شنودم بدرست که این سرهنگانرا پوشیده سلطان مسعود فرموده بود که‌گوش بیوسف میدارید چنانکه‌بجایی **نتواند رفت.**» (از «تاریخ‌بیهقی)

جالب توجه اینکه در اینمورد احتمال اشتباه فراکرد پیرو نتیجه‌ای با فراکرد پیرو مقصدی نیز از بین میرود، زیرا حروف ربط مزبور حروف ربط مقصدی نیستند.

۲ـ اعضای غیر مستقل.

بین زبانشناسان ایرانیست بر سر این موضوع که جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای دارای نوع سنته‌تیك هستند یا نه اختلاف نظر وجود دارد.

زبانشناسان متخصص در نحو زبانهای روسی و تاجیکی و آذربایجانی در آثار خود از یکطرف وجود انواع سنته‌تیك را در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای انکار میکنند و از طرف دیگر تقریبا همه‌ی آنها بوجود عناصری نمودار کیفیت و کمیت در داخل فراکرد پایه (البته دربرخی موارد) اشاره‌میکنند. ضمنا متذکر نیز میشوند که همین عناصر در شکل‌گیری فراکرد پیرو مؤثرند. فقط یکی از دانشمندان زبانشناس تاجیك بنام پروفسور تاجی‌یف در کنفرانس پنجم ایرانشناسان سراسر شوروی منعقده در شهر دوشنبه در ۱۹٦٦ میلادی (۱۳٤۵) بوجود اعضای غیر مستقل در انواع سنته‌تیك جملات مرکب وابسته‌ی زبان تاجیکی اشاره کرد و مشخصات لفظی ـ گرامری آنها را بدرستی خاطرنشان ساخت. دانشمندان تاجیك وجود کلمات «چنان» و «همچنان» و... (که همه نمودار چگونگی هستند) را در داخل فراکردهای پایه‌ی این جملات گوشزد میکنند، ولی بدلیلی که برما معلوم نیست بوجود کلمات دیگری ازقبیل «بقدری» و «آنقدر» و... (کلمات نمودار مفاهیم اندازه و مقدار) اشاره‌ای نمینمایند.

و اما در مورد وجود اعضای غیر مستقل در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای فارسی باید گفت که اولا این فراکردهای پیرو هرگز فراکردهای پیرو نتیجه‌ای خالص نیستند و بطوریکه قبلا هم گفته شد در آنها مفاهیم چگونگی و مقدار نیز بطرز بارزی وجود دارند و بهمین دلیل نیز ما آنها را فراکرد پیرو نتیجه‌ی کیفی یا کمی نامیده‌ایم. ناگفته نماند که متجاوز از هشتاد سال قبل نیز دانشمند زبانشناس مشهور ایرانی میرزا جعفر بوجود فراکردهای پیرو نتیجه‌ای متعاقب کلمات «چنان» و «بقدری» اشاره کرده است‌و بنظر نگارنده کاملا بدرستی متوجه نکته‌ی دقیق موجود دراینگونه جملات گردیده است. میرزا جعفر برای اثبات مدعای خود مثال زیر را نیز از سعدی میآورد:

ـ «چنان قحطسالی شد اندر دمشق
که یاران فراموش کردند عشق»

باری، در فارسی کنونی کلمات «چنان» و «طور» و «نحو» و «صورت» و «گونه» و «قدر» و «بقدر» و... در فراکردهای پایه در رل اعضای غیر مستقل بکار رفته، عهده‌دار ایفای وظیفه‌ی قیود چگونگی و مقدار شده و بکار بردن فراکرد پیرو ایضاحی را بعد از خود طلب میکنند. این فراکرد پیرو ایضاحی در عین حال که نمودار نتیجه‌ی حاصله از عمل مندرج در فراکرد پایه است طبعا و بدلیل معنای لغوی این کلمات نمودار چگونگی و مقدار عمل مندرج در فراکرد پایه نیز میباشند.

اینك بذکر مثالهایی در این مورد میپرازیم.

الف ـ اعضای غیر مستقل «چنان» و «طوری» و...

ـ «چنان سرما خوردم که یکهفته‌ی تمام در رختخواب افتادم.» (از «سخن»)

ـ «چنان این خیال در او قوت میگرفت که برمیخاست و باطاق بچه‌ها می‌رفت.» (به‌آذین)

ـ «زبوی نفت چنان عقل حویش از کف داد
که بی‌مضایقه برجان میهن آذر زد.» (ابوتراب‌جلی)

ـ «بتلخی جان چنان داد آن وفادار
که شیرین را نکرد از خواب بیدار.» (نظامی گنجوی)

در کلیه‌ی مثالهای بالا قید چگونگی «چنان» در فراکرد پایه در رل عضو غیر مستقل بکار رفته و فراکرد پیرو ایضاحی مربوطه نیز فراکرد پیرو نتیجه‌ی کیفی میباشد. در این مثالها میتوان «چنان» را از داخل فراکرد پایه بابتدای فراکرد پیرو برد و بشکل حرف ربط مرکب «چنانکه» استعمال کرد. اما اگر گزاره‌ی فراکرد پایه فعل «شدن» باشد ذکر «چنان» در رل عضو غیر مستقل ضروری است و نمیتوان آنرا در حال چسبیده بحرف ربط «که» بکار برد:

ـ «سیاوش **چنان شد** که اندر جهان
بمانند او کس نبود از مهان.» (فردوسی)

در بیت بالا گزاره‌ی فراکرد پایه با فعل «شدن» بیان شده است و قید چگونگی «چنان» در رل قسمت اسمی گزاره (از فعل ترکیبی «چنان شدن» در معنای «چنان واقع شدن» و «چنان اتفاق افتادن») بکار رفته است. فعل ترکیبی مزبور تحت تأثیر عدم استقلال «چنان» استقلال خود را نیز از دست میدهد و نیازمند فراکرد پیرو ایضاحی میگردد. بهمین دلیل نیز نمیتوان «چنان» را از داخل فعل ترکیبی حاصله برداشت. با این ترتیب در بیت بالا «چنان» بعنوان عضو غیر مستقل باید در ترکیب فراکرد پایه باقی بماند و نمیتوان محل آنرا تغییر داده آنرا در حال اتصال با «که» استعمال کرد.

یك نکته‌ی جالب دیگر را نیز باید خاطرنشان ساخت و آن اینکه اگر «چنان» با یك سرافزوده همراه باشد غالبا در فراکرد پایه کلمه‌ای که متعاقب آن ذکر میشود یك آرتیکل اشاره قبول میکند و با این ترتیب درجه‌ی شباهت فراکرد پیرو را بفراکرد پیرو تعیینی افزایش میدهد:

ـ «... بهمراه این طوفان برف **با چنان شدتی** میبارید که ولادیمیر بهیچوجه قادر نبود که در اطراف خود چیزی را ببیند...» (از «پیام نو»)

البته «چنان» میتواند با مترادفات لفظی‌ـگرامری خود عوض شود:

ـ «**طوری** نامه‌ها را انشاء میکرد **که** شما را متنبه کند.» (بزرگ‌علوی)

ـ «... من اتفاقا **جوری** سر صحبت را واز کردم **که** قدری درد دل کرد.» (حسن قائمیان)

ـ «نظام‌الملك هم در اشاره‌ای که به خرم‌دینان کرده **بنحـــوی** سخن گفته است **که** معلوم میدارد آن قوم‌دراواخرقرن پنجم‌باقی‌بوده‌اند.» (دکترذ.صفا)

ـ «نه، باید **جوری** بهش کمك کنم **که** نفهمد.» (صادق‌هدایت)

ـ «این پنیر **بدانگونه** نرم و چسبنده بود **که** در سق گلوگاه من گیر کـرد، نزدیك بود مرا خفه کند.» (از «سخن»)

ـ «هوا **همچی** سرد بود **که** سنگ‌ـرو میترکوند.» (صادق‌هدایت)

در مثالهای بالا «چنان» با مترادفات خود عوض شده است. در تمام موارد بالا رابطه‌ی وابستگی بسیار قوی است و وحدت لفظی‌ـگرامری فراکردها بسیار کامل است.

بـ اعضای غیر مستقل «چندان» و «آنقدر» و «بقدری» و...

تمام آنچه در مورد «چنان» گفتیم در مورد این دسته از اعضای غیر مستقل نیز باید تکرار شود. فقط در اینجا کمیت و مقدار عمل مندرج در فراکرد پایه باعث حصول نتیجه‌ای میگردد که آن نتیجه نیز در فراکرد پیرو نتیجه‌ی کمـی بیان میشود:

ـ «**چندان** برگ شکوفه برخاك خیام ریخته بود **که** خاك که او در زیر گل پنهان شده بود.» (صادق‌هدایت)

ـ «**آنقدر** حرف میزدند **که** کله‌شان میرفت.» (از «سخن»)

ـ «درد **آنقدر** شدید بود **که** او را از خود بیخود کرد.» (از «سخن»)

ـ «**بقدری** ترسیدم **که** نزدیك بود قالب تهی کنم. (از «سخن»)

ـ «سئوالات آخر **بحدی** آهسته بود **که** جوانك نشنید.» (بزرگ علوی)

ـ «گاهی ازدحام **باندازه‌ای** زیاد بود **کـه** پلیس مجبور بدخالت میگردید.» (از «سخن»)

ـ «و کثرت این ازدحام **بدرجه‌ای** رسید **که** تحقیق در احادیث و حتی استناد بآنها را دشوار ساخت.» (دکتر ذ. صفا)

ـ «در طی سالهایی که نقشه‌های پنجساله عملی میشد سطح فرهنگی آنها **بپایه‌ای** رسید **که** توانستند خط و مطبوعات مخصوص بخود و یك طبقه‌ی روشنفکر و ادبیات ملی بوجود آورند.» (از «پیام نو»)

گاهی نیز «که» با «تا» عوض میشود و در اینصورت مفهوم زمانی تا حدود زیادی بفراکرد پیرو داخل میگردد:

ـ «**آنقدر** تاخت **تا** بقصر رسید.» (از «سخن»)

ـ «در تاریکی دالان **آنقدر** ایستاد **تا** او را در حیاط دید.» (از «سخن»)

پ- اعضای غیر مستقل «بجایی» و «تا آنجا» و...

در این دسته از اعضای غیرمستقل با وجودیکه اسم مکان «جا» همراه با سرافزوده‌ی «تا» و یا «به»، جانشین اشاره‌ای «آن» و یا آرتیکل اشاره‌ای «ی» بکار میرود، معهذا مفهوم مکانی ترکیب بمفهوم کمیت و مقدار مبدل میگردد و در حقیقت اعضای غیر مستقل مزبور جانشین «بحدی» میگردند و فراکردهای پیرو نتیجه‌ی کمی را بوجود میآورند:

- «میخواست شیرین کارش **بجایی** نکشد **که** مانند خودش مجبور شود در زندگی بهر پستی تن دردهد.» (بزرگ-علوی)
- معرفتش **تا بدانجا** رسیده بود **که** بنادانی خودش پی برده و عصرها نزد سید فاضلی علوم عربی را تکمیل میکرد.» (از «سخن»)

۳)- عایدها.

در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی نیز عایدها بعنوان یکی از وسایل لفظی-گرامری بیان علائق وابستگی در صورتی در جزء دوم بکار میروند که وظیفه‌ی نحوی متفاوتی از وظیفه‌ی خود در جزء دوم داشته باشند. ضمنا چون در جملات مرکب مورد بررسی ما فراکرد پیرو نتیجه‌ای همیشه و در هر حال (تحلیلی و یا ترکیبی) پس از فراکرد پایه میآید اینست که با عایدها همیشه در جزء دوم برخورد میشود. گاهی نیز قانون عمومی عایدها بدلیل وجود قرینه‌هایی در جمله نقض میشود، بدین معنی که علیرغم اختلاف وظیفه‌ی عضو مکرر در جزء دوم بدلیل مطابقه‌ی نهاد و گزاره و یا بدلیل وجود قرینه‌های دیگری بازهم عاید ذکر نمیشود. در مثال:

- «برای آلمانها این حمله **بحدی** ناگهانی و غیر منتظره بود **که** اغلب کشته و عده‌ای نیز پراکنده شدند.» (از «پیام نو»)

کلمه‌ی «آلمانها» در رل متمم با واسطه است و با وجودیکه در جزء دوم در رل تعیین‌کننده (اغلب آنها... عده‌ای از آنها) بکار رفته است فقط بدلیل وجود قرینه‌های معنایی بعنوان عاید تکرار نشده است.

در مثال:

- «(گوگول)... بقدری غم براو مستولی شد که دیگر دیری نپایید.» (از «پیام نو»)

جانشین شخص «او» (مربوط به گوگول) در جزء اول در رل متمم باواسطه و در جزء دوم در رل نهاد بکار رفته است و صرفا بدلیل مطابقه‌ی نهاد و گزاره ذکر آن لازم نگشته است و حتی ذکر آن تا حدود زیادی نیز بموازین جاری زبان لطمه میزند. معهذا گاهی همین نهاد بدلیل ایجاد تأکید ذکر میشود:

- «مگر پدرت پروهت (برهمن مأمور اجرای مراسم دینی - ا. ش.) ندارد

که تو گاو را نان میخورانی؟.» (از «سخن»)

ــ «و چون ما از بلخ حرکت کنیم سوی غزنین، پس از نوروز، ترا بخواهیم چنانکه با ما **تو** برابر بغزنین برسی.» (از «تاریخ بیهقی»)

و دیده میشود که در ذکر عاید در رل نهاد صرفاً ملاحظات اسلوبی نویسنده دخالت دارد.

جنبه‌ی جالب دیگر آنست که گاهی مرجع عاید در خارج از جمله‌ی مرکب بوده و در جزء اول بصورت جانشینی ذکر میشود. در این موارد ممکنست که همان مرجع در جزء دوم بصورت کامل خود بیاید:

ــ «بالاخره پسر بچه‌ی‌شیربرنج‌فروش پاپی **او** شد که**حیوان** ناچار بکوچه‌ای که طرف برج میرفت فرار کرد.» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا جانشین شخصی «او» در فراکرد پایه در رل تعیین‌کننده بکار رفته و مرجع آن «پات» (سگ «پات» در اثر معروف صادق‌هدایت ـ «سگ ولگرد») در خارج از جمله است، ولی در فراکرد پیرو برای تأکید بصورت «حیوان» ذکر گشته است که البته «عاید» نیست و ممکن هم هست بدلیل قرینه‌ی معنایی ذکر نشود.

در اینجا نیز عایدها میتوانند در شکل جانشینهای شخصی و اشاره‌ای و تأکیدی و یا در شکل پساوندهای نسبی و غیره ذکر شوند:

٤ـ ترتیب توالی فراکردها.

در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی وقوع فراکرد پیرو پس از پایه امری منطقی وطبیعی‌است، زیرا نتیجه‌ی‌عمل همیشه پس‌از عمل‌میآید و بیان میشود. این است که ذکر دائمی فراکرد پیرو پس از پایه یکی از ویژگیهای این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی میباشد. بین مثالهای فراوانی که نگارنده از اینگونه جملات گرد آورده است با مثال زیر نیز که در آن با تعبیر معینی فراکرد پایه در داخل فراکرد پیرو نتیجه‌ای بکار رفته است برخورد میشود:

ــ «از رفقای کارگر خودم، **نمیدانم چطور شده**، وامانده‌ام.» (از «پیام نو»)

در اینجا فراکرد پیرو نتیجه‌ای ظاهراً بعلت اهمیت موضوع بعنوان جزء اصلی جمله‌ی مرکب ذکر گشته و فراکرد پایه بصورت یك جمله‌ی معترضه در داخل آن آمده است. اصل جمله چنین بوده است:

نمیدانم چطور شده (که) از رفقای کارگر خودم وامانده‌ام

٥)ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها.

قبلا نیز خاطرنشان شد که درفراکردهای پیرو نتیجه‌ای تحقق یافته‌گزاره‌ی

این فراکردها با گونه‌ی مطلق و گاهی استمراری ماضی وزمانی نیز (درنتیجه‌های تحقق‌پذیر) با شکل زمان حال بیان میشود. گزاره‌ی فراکرد پیرو نتیجه‌ای با سایر گونه‌های زمان گذشته نیز بیان میشود ولی گونه‌های مطلق و استمراری و حال اکثریت عظیم را تشکیل میدهند. دراینگونه موارد گزاره‌ی فراکرد پایه در گونه‌های زمان گذشته و یا زمان حال میآید. نگارنده برای آنکه طرحی تقریبی از مناسبات زمانی فراکردها بدست آورد ۳۰۸ جمله را مورد بررسی قرارداد و این بررسی نتایج مندرجه در جدول زیر را داد:

گزاره‌ی فراکرد پایه	زمان بیان گزاره‌های فراکرد پیرو نتیجه‌ای								تعداد مثال
	گونه‌ی مطلق ماضی	گونه‌ی نقلی ماضی	گونه‌ی استمراری ماضی	گونه‌ی مقدم ماضی	زمان حال	آئوریست	ماضی التزامی	مستقبل	
گونه‌ی مطلق ماضی	۸۵	۴	۹	—	۵	۵	۱	۱	۱۱۰
گونه‌ی نقلی ماضی	۱	۱۱	—	۱	۱۳	—	—	—	۲۶
گونه‌ی استمراری ماضی	۲۴	۴	۳۷	۴	۲	۴	—	—	۷۵
گونه‌ی مقدم ماضی	۴	—	۷	۷	۱	۱	—	—	۲۰
زمان حال	۱	۲	۱	—	۲۷	۲۶	۲	۲	۶۱
آئوریست	—	—	—	—	—	۱۰	—	—	۱۰
ماضی التزامی	—	—	—	—	—	—	—	—	—
مستقبل	—	—	—	—	—	۲	—	—	۲
امر	—	—	—	—	—	۳	—	—	۳
جمع	۱۱۵	۲۱	۵۴	۱۲	۴۸	۵۲	۲	۳	۳۰۸

البته این جدول بهیچوجه نمیتواند اطلاعات قطعی و دقیقی پیرامون مناسبات متقابله‌ی زمانهای گزاره‌های فراکردها بدهد، ولی در هر حال میتواند تا حدودی

نمودار تقریبی این مناسبات باشد. از همه مهمتر اینست که تحلیل این جدول این نتایج را در دسترس ما قرار میدهد:

۱ـ گزاره‌ی فراکردهای پیرو نتیجه‌ای فارسی اساسا با گونه‌ی مطلق ماضی (۱۱۵ از ۳۰۸) بیان میشود. در درجه‌ی دوم گونه‌ی استمراری ماضی (٥٤ از ۳۰۸) و در درجه‌ی سوم نیز زمان حال (٤۸ از ۳۰۸) قرار دارد. اگر این نتیجه را بزبان دیگر بیان کنیم باید بگوییم که اکثریت فراکردهای پیرو نتیجه‌ای فارسی فراکردهای نتیجه‌ای تحقق یافته میباشند.

۲ـ چنانچه گزاره‌ی فراکرد پایه با زمان حال بیان شده باشد گزاره‌ی فراکرد پیرو نتیجه‌ای اساسا با زمان حال و یا با آئوریست بیان میشود.

۳ـ اگر گزاره‌ی فراکرد پایه با شکل مستقبل و یا با آئوریست و یا وجه امری بیان شده باشد گزاره‌ی فراکرد پیرو نتیجه‌ای منحصرا با آئوریست بیان خواهد شد. دلیل نیز روشن است: نتیجه‌ی کاری که هنوز خودش انجام نشده است نمیتواند با گونه‌های زمان گذشته بیان شود، و فقط میتواند مورد تمایل باشد (آئوریست).

٤ـ گزاره‌ی فراکرد پایه نمیتواند با ماضی التزامی بیان شود.

نکته‌ی دیگری که در مورد اشکال گرامری گزاره‌های فراکردها باید گفت اینست که اگر در فراکرد پایه وقوع عملی انکار گردد (خواه در وجه اخباری و خواه در وجه امری–«نهی») گزاره‌ی فراکرد پیرو نتیجه‌ای با وجه التزامی بیان خواهد شد:

ـ «آشفته چنان **نیم** بتقدیر
کاسوده شوم بهیچ زنجیر.» (نظامی گنجوی)

ـ «هنوز چندان از عمر دبستان وابسته بدانشگاه **برنیامده** که محصول زحماتش **معلوم گردد**.» (از «سخن»)

بطوریکه دیده میشود گزاره‌ی فراکرد پایه در مثالهای بالا در شکل انکاری و گزاره‌ی فراکرد پیرو در شکل آئوریست است.

از طرف یکر اگر گزاره‌ی فراکرد پایه با وجه امری بیان شود گزاره‌ی فراکرد پیرو نتیجه‌ای مسلما با وجه التزامی بیان خواهد شد. دلیل این مسئله نیز آن است که امر نسبت بعملی میشود که هنوز اجرا نشده و یا در حال اجراست. امر چگونگی اجرای آن و یا اصولا اجرا و عدم اجرای آنرا تعیین میسازد. درچنین صورتی مسلم است که نتیجه‌ی حاصله ازاجرای امر فقط‌میتواند متصور باشد (یعنی آنکه با آئوریست بیان شود):

ـ «که چندان **امانم ده** از روزگار
کز این نحس طالع **برآید** دمار.» (سعدی)

ـ «چنان **زی** که مور از تو **نبود بدرد**
نه برکس نشیند زتو باد و گرد.» (اسدی طوسی)

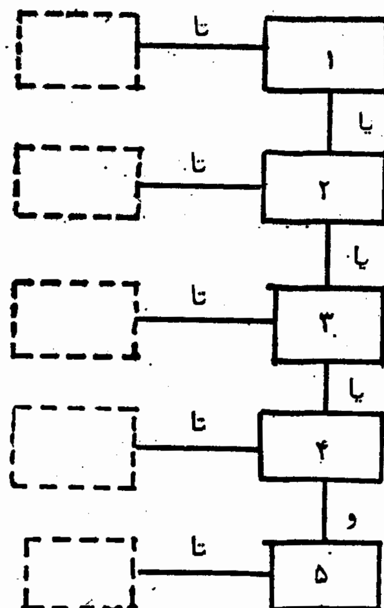
ساخت گرامری فراکردها

دراینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی نیز هریك از اجـزاء متشکله از لحاظ ساختمان گرامری میتواند ساده و یا مرکب باشد.

اینك چند نمونه‌ی نسبتا جالب از این نوع ساختمانی:

ـ «کی گرسنه‌ات دیدیم تا طعامت دهیم، یا تشنه‌ات یافتیم کـــه سیرابت نماییم، یا کی ترا غریب یافتیم تا ترا جای دهیم، یا عریان تا بپوشانیم و کی ترا مریض و محبوس یافتیم تا عیادت کنیم.» (از «سخن»)

در مثال بالا پنج جمله‌ی مرکب وابسته با فراکردهای پیرو نتیجه‌ای که در مجموع خود نیز یك سلسله جملات همجنس را تشکیل میدهند وجود دارد. طرح این جملات چنین است:



ضمنا در جمله‌ی چهارم فعل گزاره (یافتیم) بقرینه‌ی فعل گـــزاره‌ی سوم حذف شده است. در مثال زیر:

ـ «ولی در اینصورت هم مانعی نداشت که قبلا با صاحب کتاب، ولو بعنوان مشورت هم بودمکاتبه‌ای میفرمودیدکه لااقل باهم‌آشنامیشدیم.» (جمال‌زاده)

فراکرد پایه خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی است، ولـــی

گزاره‌ی این فراکرد پیرو (مکاتبه‌ای میفرمودید) باعث ذکر یك فـــراکرد پیرو نتیجه‌ای گردیده است. در اینجا این سئوال پیش میآید که فراکرد پیرو نتیجه‌ای مربوط بکدام فراکرد پایه است. پس باید قدری بیشتر تعمق کرد و فراکرد پایه را یافت. گفتیم که فراکرد پیرو نتیجه‌ای مربوط بگزاره‌ی «مکاتبه‌ای میفرمودید» است و این گزاره طبعا جزء ترکیبی فـــراکرد پیرو نهادی میباشد. پس نتیجه میشود که باید فراکرد پایه‌ی اولی (ولی در اینصورت هم مانعی نداشت) را که خود جمله‌ای ساده است فراکرد پایه‌ی اصلی دانسته و فراکرد پیرو آنرابصورت یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای تلقی نمود و این درست عکس آن چیزی است که در اول بنظر میرسید.

در مثال زیر نیز این وضع حکفرماست:

ــ «سبحان‌الله هیچ ندانم امروز

تا روی که دیده‌ام که رویت دیدم.» (سید حسن غزنوی)

در اینجا فراکرد پایه‌ی اصلی بصورت «سبحان‌الله هیچ ندانم» شکل گرفته است که برای خود یك فراکرد پیرو متممی بیواسطه دارد. اما خود این فراکرد پیرو بنفسه یك جمله‌ی مرکب وابسته‌ایست که در ترکیب خود یك فراکرد پیرو نتیجه‌ای دارد.

اما در مثال زیر وضعیت دیگری مشاهده میشود:

ــ «بنابراین یأس و ناامیدی تلخی بدو (خیام‌ــ ا. ش.) روی داد کـــه منجر بشکاکی میشود چنانچه نسبت بتمام اشیاء اظهار شبهه کرده و دائما طریق مشکوکی را پیموده است.» (صادق‌هدایت)

در اینجا ابتدا یك فراکرد پایه (بنابراین یأس... روی داد) و یك فراکرد پیرو نتیجه‌ای (که منجر بشکاکی... پیموده است) موجود است. امـــا خود این فراکرد پیرو نتیجه‌ای بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته‌ایست کـــه بازهم فراکرد پیرو نتیجه‌ای کیفی دیگری در ترکیب دارد.

ممکن هم هست که هر دو فراکرد جملات مرکبی باشند:

ــ «قلم بانوی هنرمند (واندا واسیلوسکایاــ ا. ش.) چهره‌ی هریك از زنان دهکده را با همه اختلافی که باهم دارند چنان طبیعی و زنده نشان میدهد که خواننده پس از تمام کردن کتاب میپندارد با همه‌ی ایشان زندگی کرده و آشنا بوده است.» (از «سخن»)

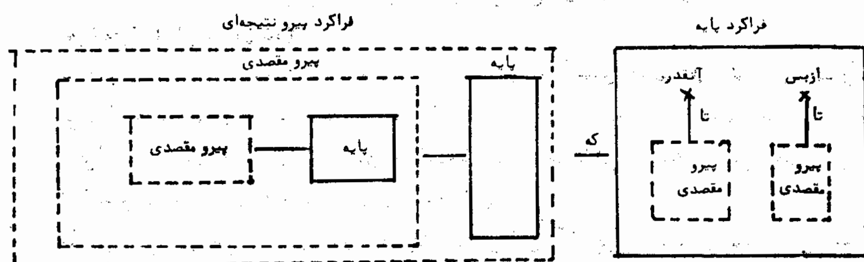
در این مثال فراکرد پایه عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی (... که باهم دارند) است کـــه در داخل آن عضو غیر مستقل «چنان» وجود دارد و همین عضو باعث ذکر فراکرد پیرو نتیجه‌ی کیفی شده است. پس باید همه‌ی آنرا یك فراکرد پایه‌ی مرکب دانست که در ترکیب خود یك فراکرد

پیرو تعیینی و یك فراکرد پیرو نتیجه‌ی کیفی دارد. اما خود این فراکرد پیرو نتیجه‌ای بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی بیواسطه میباشد.

مثال جالب دیگری بیاوریم:

ـ «دسته‌ی پنجم ازبس کارنامه‌ی آخر سال بسر فرزندان کوبیده‌اند تا آنها را مجبور بدرس خواندن کنند و پس از مأیوس شدن آنقدر سفارش‌نامه برای معلمان و روسای مدارس برده‌اند تا شاید بتوانند دیپلومی بدست پسر بیکفایت بگذارند که بالاخره ناچار بفکر میافتند آنها را بخارجه بفرستند تا اقلا «زبانی» یاد بگیرند و با کاغذ پاره‌ای زیر بغل برگردند.» (از «سخن»)

این مثال بسیار طولانی در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ایست که فراکرد پایه‌ی آن (دسته‌ی پنجم ازبس کارنامه... کوبیده‌اند تا آنها را... و پس ازمأیوس شدن آنقدر سفارش‌نامه... برده‌اند تاشاید بتوانند... پسر بیکفایت بگذارند) و فراکرد پیرو نتیجه‌ای آن نیز (... که بالاخره ناچار بفکر میافتند آنها را بخارجه بفرستند تا... برگردند) میباشد. اما خود فراکرد پایه عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته است که دو جزء اصلی همجنس دارد (ازبس کارنامه‌ی آخرسال...کوبیده‌اند وپس‌ازمأیوس‌شدن آنقدر سفارش‌نامه... برده‌اند) و هرکدام از این دو جزء نیز برای خود یك فراکرد پیرو مقصدی دارند. فراکرد پیرو نتیجه‌ای اصلی نیز خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با دو فراکرد پیرو مقصدی موازی میباشد. طرح این جمله‌ی جالب را میتوان چنین ترسیم کرد:



گاهی یك فراکرد پیرو نتیجه‌ای میتواند نتیجه‌ی مشترك چند حادثه باشد. در این صورت حوادث مختلف یا بشکل گزاره‌های همجنس یك جمله‌ی ساده و یا بشکل اجزاء یك جمله‌ی مرکب پیوسته میتوانند درآیند:

ـ «آیا از بیشه آمده و یا از لای دو تا سنگ بیرون لغزیده و تاکنون زیر سایه پنهان بوده که ما او را ندیده بودیم؟» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا دو جزء همجنس فراکرد پایه (... از بیشه آمـــده.. از لای سنگ بیرون لغزیده...) یك نتیجه‌ی مشترك دارند که بشکل فـــراکرد پیرو نتیجه‌ای (... که ما او را ندیده بودیم) درآمده است. عین این وضعیت در مثال زیر موجود است:

ـ «مناظر شعرانگیز آن طبع و قریحه‌ی پوشکین را بجنبش آورد و تأثیرات ژرف نمود که منظومات بسیار زیبا ازقلم سحاراو زاییده شد.»(از «پیام‌نو»)

در مثال زیر:

ـ «این اتم ناچیز چنان ولوله‌ای در جهان خواهد افکند و تمدن و فرهنگ بشر را چنان بسرعت پیش خواهد راند که شاید در اندك مدت بلای جنگ و تجاوز را از بین برده و...» (از «سخن»)

دو جزء اصلی دارای نهادی مشترك (اتم ناچیز) هستند و هر کدام در داخل خود یك قید چگونگی «چنان» در رل عضو غیر مستقل دارند که باعث ذکـر نتیجه‌ی مشترك (... که شاید در اندك مدت... از بین برده...) گردیده‌اند.

در مثال زیر نیز هر دو عضو غیر مستقل در رل قید اندازه و مقدارند:

ـ «روش ابوریحان بیرونی در تحقیق بحدی دقیق و اقوال وی تا بدرجه‌ای موثق است که هیچگاه ارزش علمی خود را از دست نخواهد داد.» (دکتر ذ. صفا)

گاهی نیز اجزاء اصلی میتوانند با رابطه‌ی وابستگی بهم پیونـد خورده و حصول نتیجه‌ی مشترك را سبب شوند:

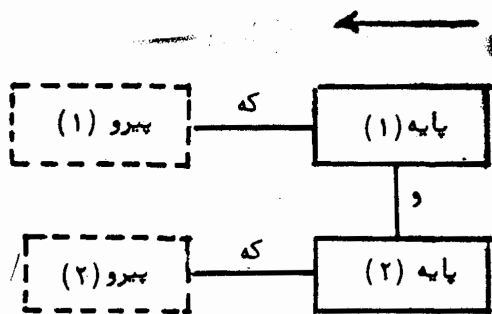
ـ «همینکه چیز تازه‌ای یاد میگرفتند و یا مطلبی را میفهمیدنـد چنان ذوق میکردند و چنان برق شادی در چشمهایشان میدرخشید که احمدآقـــا از مشاهده‌ی آن لذت میبرد و برای خود بهتر از آن اجر و پـــاداشی تصور نمینمود.» (جمال‌زاده)

ـ «... اینقدر افسانه و داستان درباره‌ی اسکندر بنظم و نثر در فـارسی پرداخته شده و اینقدر قصه باو نسبت داده‌اند که در ضمیر مردمی که با ادبیات فارسی سر و کار دارند شخصیت داستانی یافته و این بکلی غیر از شخصیت تاریخی اوست.» (از «سخن»)

گاهی نیز دو فراکرد پایه‌ی همجنس موازی که بین آنها رابطه‌ی پیوستگی وجود دارد بطور موازی نیز برای خود دو فراکرد پیرو نتیجه‌ای دارند:

ـ «و بعضی از شاعران در این عهد چنان ثروتمند میشدند که حتی محسود معاصران خویش میگردیدند و گـروهی از گـویندگان چندان تنعم و جلال داشتند که با غلامان سیمین کمر وزرین‌کمر حرکت میکردند.» (دکترذ.صفا)

طرح این جمله چنین است:



و بالاخره گاهی نیز ممکنست که فراکرد پایه‌ی واحدی (مسبب واحدی) دارای چند فراکرد پیرو نتیجه‌ای باشد:

ـ «عدلش بدان سامان شده کاقلیمها یکسان شده
سنقر(۱) بهندستان شده، طوطی ببلغار آمده.» (خاقانی)

(۱)ـ سنقرـ باز شکاری استـ ا. ش.

در مثال بالا فراکرد پایه (عدلش بدان سامان شده...) برای خود سه فراکرد پیرو نتیجه‌ای موازی دارد. و بالاخره ممکن هم هست که فراکرد پیرو نتیجه‌ای خود جزء ترکیبی جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگری باشد:

ـ «وقتی هم که اتفاقی رخ دهد آنقدر همت نداری که پا در خیابان بگذاری و ببینی چه خبر است.» (از «سخن»)

در مثال بالا در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی وجود دارد که فراکرد پایه‌ی آن خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای میباشد (نتیجه‌ی کمی).

۱۰ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی

تعریف و اطلاعات عمومی

در فراکرد پیرو ایندسته از جملات مرکب وابسته از شرطی صحبت میشود که در صورت تحقق آن عمل مندرج در فراکرد پایه انجام میشود (میشد و یا خواهد شد) و یا آنکه انجام آن محتمل است (بود و یا خواهد بود).

از همین تعریف کوتاه استنباط میشود که فراکردهای پیرو شرطی مربوط باعضای فراکرد پایه نبوده، بلکه با مجموعه‌ی فراکرد پایه مرتبط میباشند:

ـ «اگر یکبار دیگر بپرسید خواهم گفت.» (بزرگ علوی)

ـ «اگر اینطور بود خواهید بخشید.» (از «پیام نو»)

ـ «اگر قرار است که انسان آرزو کند بهتر است آرزویش تا حد امکان کامل باشد.» («سخن»)

ــ «چنانکه مندرجات مجله صحیح باشد لطفا مأخذ آنرا نیز چاپ فرمایید.» (از «سخن»)

ــ «هرگاه توضیحی لازم‌باشد ممکنست درپاورقی بیفزایید.» (صادق‌هدایت)

ــ «شهنشاه بیند پسند آیدش ... بپالیز سرو بلند آیدش.» (فردوسی)

دقت در مثالهای بالا قبل از هر چیز سه نتیجه‌ی زیر را بدست میدهد:

۱)ــ ماهیت شرطها همیشه و در هر حال یکسان نیست. باین معنی که بعضی از شرطها تحقق پذیرند (اجرای آنها ممکن است، یا ممکن بوده است) و برخی از آنها تحقق‌ناپذیرند (اجرای آنها محال و ممتنع است).

۲)ــ مناسبات شرط و مشروط همیشه یکنواخت و یکسان نیست و گاهی مناسبات دیگری نیز در آن داخل میشوند.

۲)ــ نمودارهای علایق وابستگی و در درجه‌ی اول حروف ربط متفاوتند و حتی گاهی خود حروف ربط نیز حذف میشوند (آخرین مثال از فردوسی).

دو مسئله‌ی اول در همین قسمت «اطلاعات عمومی» بررسی میشوند و بررسی مسئله‌ی سوم در قسمت بعدی صورت خواهد گرفت.

با وجودیکه در کلیه‌ی مدارك مربوط بجملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی با اصطلاحات «تحقق‌پذیر» و «تحقق‌ناپذیر» برخورد میشود، مراد از اصطلاحات مزبور در همه‌جا یکسان نیست و تعبیرهای متفاوتی از آنها میشود. در اینجا البته امکان باز کردن بحث جداگانه‌ای پیرامون این اختلاف‌نظرها موجود نیست و کافی است گفته شود که بنظر نگارنده وقتی صحبت ازشرط تحقق‌پذیر و یا تحقق‌ناپذیر میشود باید فقط متوجه خود شرط، یعنی عمل مندرج در فراکرد پیرو شرطی بود، تحقق‌پذیری و یا عدم آنرا باید در خود شرط مورد توجه قرار داد و مسلم است که مناسبات متقابله‌ی گزاره‌های فراکردها نیز در تحقق‌پذیری و یا تحقق‌ناپذیری اعمال مندرجه در آنها توافق و همآهنگی بوجود خواهد آورد.

در فراکردهای پیرو شرطی تحقق‌پذیر عمل مندرج در فراکرد پیرو از نظر نویسنده یا گوینده عملی است تحقق‌پذیر، یعنی امکان اجرای آن وجود دارد (البته میتواند هم اجرا نشود، ولی بهرحال خارج از دایره‌ی امکان نیست). این امکان البته امکان بالقوه است و بدیهیست که در شرایط معینی این امکان‌میتواند بحقیقت پیوندد. دراینگونه موارد انجام عمل مندرج در فراکرد پیرو شرطی گاهی در گذشته نیز ممکن بوده است. بنظر ما اینگونه شرطها اصل شرط هستند، شرطهای حقیقی و خالص هستند که تحقق‌پذیری آنها امکان داشته و یا دارد. اصولا اطلاق اصطلاح «شرط» بعمل گذشته چیزی جز تصور و تخیل نیست، در گذشته اصولا شرطی نمیتواند وجود داشته باشد. عملی انجام شده و یا نشده است، و ما در حال حاضر فقط در عالم خیال و فرض و توهم میتوانیم تصور کنیم که اگر آن عمل انجام میشد (یا نمیشد) چه نتیجه‌ای و یانتایجی برآن

مترتب بود. و حال آنکه شرطی که برعمل آینده (یا عملی که در حال اجراست و هنوز پایان نیافته) گذاشته شود شرط حقیقی است، شرطی است بمعنای واقعی و اصلی خود. بهرحال، در شرط تحقق‌پذیر امکان انجام آن موجود است. بازهم چند مثال دیگر برای روشن شدن کامل موضوع:

- «بدیهیست که آثار فرهنگ توده‌ی ایرانی **اگر جمع شود** از این مقدار بیشتر خواهد بود.» (صادق‌هدایت)
- «اگر نثر دوره‌ی ناصرالدین‌شاه را با نثر امروز **مقایسه کنیم** بیشك تحول بزرگی بچشممان خواهد خورد.» (از «سخن»)

دقت در دو مثال بالا نکته‌ی دیگری را نیز نشان میدهد که بسیار مهم است و آن اینکه گزاره‌ی فراکردهای پیرو شرطی تحقق‌پذیر در شکل آئوریست آمده است و از اینجاست که گفته میشود آئوریست شکل خصوصی بیان گزاره‌های فراکردهای پیرو شرطی تحقق‌پذیر فارسی معاصر است. گزاره‌ی فراکردهای پایه نیز یا در شکل مستقبل و یا در شکل زمان حال خواهد بود. این نیز منطقی و طبیعی است، زیرا عمل مندرج در فراکرد پایه بهرحال پس از تحقق‌پذیر شدن شرط مندرج در فراکرد پیرو انجام خواهد یافت. اما از طرف دیگر گفته‌ایم و میدانیم که در فارسی معاصر گاهی گونه‌ی مطلق ماضی جانشین آئوریست میگردد. در این صورت درجه‌ی تحقق‌پذیری شرط از نظر گوینده یا نویسنده قدری شدیدتر تصور میشود. مقصود اینست که گزاره‌ی فراکرد پیروشرطی تحقق‌پذیر با گونه‌ی مطلق ماضی نیز میتواند بیان شود:

- «از قول من باو سلام برسان **و اگر او را دیدی بگو** روغنش را که وعده کرده بود یادش نرود.» (صادق‌هدایت)

البته نباید تصور کرد که آئوریست و یا گونه‌ی مطلق ماضی (جانشین آن) همیشه و در هر حال نمودار گرامری شرط تحقق‌پذیر فارسی هستند. گاهی براساس فاکتی که هم‌اکنون موجود است و جریان دارد حکم جدیدی داده میشود و فاکت موجود یا در جریان بعنوان شرط قلمداد میشود. درحقیقت یك چنین پروسه‌ای از مغز گوینده یا نویسنده میگذرد: فاکتی موجود است، واقعیت دارد، در جریان است... پس باید چنین باشد، یا چنین بشود. بدیهی است که در این صورت شکل زمان حال برای بیان گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی بکار میرود:

- «اگر هفت کشور بشاهی **تراست**
چرا رنج و محنت همی بهر ماست؟» فردوسی)
- «اگر نه همه کار تو باژگونه (است)
چرا آنکه ناکس تــو او را نوازی؟» (ابوطیب‌مصعبی)

در دو مثال بالا فاکتهای مندرج در فراکردهای پیرو شرطی در حال حاضر موجود است (در اولی بطور اثبات و در دومی بطور انکار) و در نتیجه‌ی آنها

نیز حکم مندرج در فراکرد پایه بیان شده است. اما گاهی شکل زمان حال نمودار فاکت موجود نیست، بلکه مترادف گرامری آئوریست است و در این صورت بآسانی میتوان آنرا با آئوریست عوض کرد:

ــ «هنر اگر اصیل **نیست (نباشد)** بدیناری نمی‌ارزد.» («سخن»)

در مثال بالا موجودیت فاکت‌مندرج‌در فراکردپیروشرطی مسلم‌ومحقق‌نیست، ولی بهرحال احتمال تحقق آن میرود و بنابراین شرط مزبور تحقق‌پذیر است.

در مورد شرطهای تحقق‌پذیر اشکال اساسی گزاره‌ها همینها بودند که ذکر شد. لیکن گاهی شرط تحقق‌پذیر مربوط بگذشته هم میشود. البته در اینجا اطلاق اصطلاح «تحقق‌پذیر» آنقدرها مناسب نیست، ولی برای جلوگیری از تلاش برای وضع اصطلاح مناسب تازه بطور مشروط بازهم همان اصطلاح را بکار میبریم. پروسه‌ی جریان فکری در اینمورد معمولا اینست که در زمان گذشته حادثه‌ای دارای چند واریان بوده و هر واریان نیز برای‌خود نتیجه‌ای داشته‌است. در حال حاضر درخصوص همان حادثه‌ی گذشته صحبت بمیان آمده است و گوینده یا نویسنده نیز هر واریان را برای نتیجه‌ی حاصله ازهمان واریان بعنوان یك شرط قلمداد میکند. ذکر یك مثال بهتر فکر را روشن میسازد:

ــ «اگر **هوا بد بود** در یك کافه درسهای خودرا از برمیکرد.» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا بوضوح دیده میشود که در گذشته‌ی مورد بحث هوا دو واریان «بد» و «خوب» داشته است. اگر هوا خوب بوده است دانشجو درسهای خود را در هوای آزاد حاضر میکرده است و اگرهم بد بوده این کار را در کافه انجام میداده است. در این مثال هر دو واریان تحقق‌پذیر است و این تحقق‌پذیری مربوط بگذشته است.

گاهی نیز پیرامون اجرا و یا عدم اجرای فاکتی در گذشته معلومات واطلاعات قطعی در دست نیست و فقط واریانهای گوناگون آن میتوانند فرض شوند. در این صورت برای هر فرض نتیجه‌ای تصور میگردد و همین فرض و نتیجه‌گیری نیز بعنوان پروسه‌ی شرط‌ـنتیجه بیان میگردد. دراینصورت نیز شرط مزبور تحقق‌پذیر تلقی میشود:

ــ «اگر حاجی بکسی **گفته باشد** دیگر سری باقی نمانده و حتما فرهاد هم شنیده است.» (بزرگ علوی)

در مثال بالا دو واریان متصور است: حاجی مطلب مزبور را بکسی گفته، یا حاجی آن مطلب را بکسی نگفته. در صورت اول است که نویسنده (بزرگ علوی) نگرانی قاضی دادسرای شیراز را ابراز میدارد و مینویسد که در این صورت همه‌ی مردم شیراز و از جمله نیز فرهاد از آن ماجرا آگاه شده‌اند. البته رازگشایی حاجی امری محال و ممتنع نیست و قابل تحقق بوده است، بنابراین بازهم با شرط تحقق‌پذیر سروکار داریم. دراینگونه موارد گزاره‌ی فراکرد پیرو

شرطی با ماضی التزامی بیان میشود.

و اما در مورد فراکردهای پیرو شرطی تحقق‌ناپذیر باید گفت که امکان اجرا و انجام شرط مندرج در فراکرد پیرو بطور قطع و یقین و تحت هیچگونه شرایطی و قیودی موجود نیست، تحقق‌پذیری شرط محال مطلق است. این تحقق فقط میتواند در عالم وهم و خیال تصور شود. در این صورت است که نویسنده یا گوینده پس از تصور و فرض تحقق آن شرط نتیجه‌ای نیز برای آن (بازهم در عالم خیال) تصور میکند و آن نتیجه را در فراکرد پایه بیان مینماید. این شرط البته تحقق‌ناپذیر است و نام آن با ماهیتش کاملا وفق میدهد. در تمام مدارك گرامری و زبانشناسی خاطرنشان میشود که این شرط با گونه‌های زمانهای گذشته‌ی افعال بیان میشود. درفارسی معاصر شکل‌اصلی بیان‌شرط تحقق‌ناپذیر گونه‌ی استمراری ماضی است:

ـ «اگر نویسنده **نبودید** میخواستید چه باشید؟» (از «سخن»)

ـ «... و اگر من علاقه‌ای بسلامتي خودم **داشتم** میبایستی بیك جست ازآنها دور شده باشم.» (صادق‌هدایت)

ـ «اگر الاغ او را **نمیدید** شاید اصلا توجهی باو نمیکرد.» (بزرگ‌علوی)

در مثالهای بالا عمل مندرج در فراکرد پیرو هرگز بصورت دیگری قابل تحقق نیست، عملی است گذشته و انجام شده (یا نشده)، واریان عکس آن فقط در عالم خیال میتواند موجود باشد. در این مورد گاهی گونه‌ی مقدم ماضی میتواند جانشین گونه‌ی استمراری (مترادف مرفولوژيك‌ـصرفی) آن گردد:

ـ «شاید اگریك پیاله آب‌یکساعت زودتربآن دهاتی... **رسیده‌بود (میرسید)** نمیمرد.» (بزرگ علوی)

ـ «و اگر اول... آن ستیزه و لجاج‌نرفته بودی این چشم زخم نیفتادی.» (از «تاریخ بیهقی»)

و اینك چندکلمه‌ی نیز پیرامون مناسبات شرط و مشروط صحبت کنیم.

مناسبات معنایی اصلی بین فراکرد پایه و فراکرد پیرو شرطی همانا مناسبات «سبب‌ـنتیجه» است. آنچه بعنوان شرط بیان میشود درحقیقت باعث حصول آن چیزی میگردد که در فراکرد پایه از آن صحبت میشود. درخصوص وفق زمره‌های منطقی «شرط‌ـجزا» و «شرط‌ـنتیجه» از یکطرف و زمره‌ی عمومی «سبب‌ـنتیجه» از طرف دیگر تقریبا در تمام مدارك گرامری وحدت نظر وجود دارد. از لحاظ منطقی شکل‌شرط چیزی جز سبب نیست: تحقق‌پذیری شرط باعث حصول نتیجه میشود. نمونه‌های عادی و مشخص این‌گونه مناسبات را میتوان در بیان قوانین طبیعی و علمی (فیزیك، شیمی، ریاضیات...) و یا در بیان قوانین اجتماع مشاهده کرد. مثلا:

ـاگر درجه‌ی حرارت آب بصفر برسد (در فشار ۷۶۰ سانتیمتر) آب شروع

به یخ بستن میکند.
ـ اگر سنگی را بهوا پرتاب کنیم بزمین برمیگردد.
ـ اگر عدد ۵را در ۳ ضرب کنیم عدد ۱۵ حاصل میشود.

اینگونه شرطها «شرط خالص» نامیده میشود و در تمام آنها عمل مندرج در فراکرد پایه نتیجه‌ی عمل مندرج در فراکردپیرو شرطی میباشد.

ولی طبیعی است که مناسبات بسیار وسیع و عمومی «سببیت» را نمیشود در چهارچوب مناسبات «شرط‌ـجزا» محدود ساخت. در زندگی پدیده‌های رنگارنگی رخ میدهد و هر پدیده نیز در شرایط ویژه‌ای میتواند نتایج مشخصی داشته باشد. در تمام این موارد نیز میتوان آن مناسبات را بشکل مناسبات «شرط‌ـجزا» و یا «شرط‌ـنتیجه» بیان کرد:

ـ «اگر یك نقشه را همیشه پیش چشم داشته باشیم، اگرچه آن زیبا باشد، دیگر ذهن ما بآن توجهی نمیکند و از زیبایی آن لذت نمیبرد.» (از «سخن»)
ـ «بلینسکی اظهار میکند که اگر تضاد وجود نداشته باشد تاریخ تبدیل بباتلاق راکدی میشود.» (از «پیام نو»)
ـ «کشور تنگدستی چون کشور ما که هزاران کار ضروری در پیش دارد اگر در تجمل بکوشد... باید از امید اصلاح چشم پوشید.» (از «سخن»)
ـ «همراه اگر شتاب کند همره تو نیست
دل در کسی نبند که دل بسته تو نیست.» (سعدی)

درجه‌ی شدت مناسبات «سبب‌ـنتیجه» را در مثالهای بالا از آنجا نیز میتوان دانست که در هریك از آنها خواننده یا شنونده پس از اطلاع برمضمون فراکرد پیرو میتواند درخصوص مضمون فراکرد پایه تصوری تقریبی حاصل نماید.

از طرف دیگر باید متوجه بود که مناسبات «شرط‌ـنتیجه‌ی» موجود بین فراکردها گاهی میتواند بوسیله‌ی مناسبات دیگری نیز مرکب گردد. مثلادر همین دسته از جملات بین فراکردهای پایه و پیرو غالبا مناسبات زمانی نیز کم و بیش محسوس است. وقتی شرطی مطرح میشود غالبا مسئله‌ی زمان آن شرط نیز بمیان می‌آید، شرط با زمان رابطه‌ی نزدیك دارد. در صفحات گذشته و در بحث جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی بطور تلویحی و گذرا اشاره‌ای باین نکته شد. البته در شرطهای دیگر غالبا مناسبات زمانی خودنمایی میکند وگاهی نیز بطور محسوس با مناسبات «شرط‌ـنتیجه» درمیآمیزد. در مثالهای مذکور در بالا چون مناسبات «شرط‌ـنتیجه» قوی بود مناسبات زمانی کمتر احساس میشد، ولی گاهی مناسبات شرطی بحساب مناسبات زمانی تضعیف نیز میگردد. رابطه‌ی شرط‌ـجزا بین پدیده‌ها معمولا در زمان جریان دارد. برای روشن شدن مطلب چند مثال زیر را با هم مقایسه کنیم:

ـ «گاهی فکر میکرد که اگر نویسنده‌ی گمنام نامه‌ها پیدا شود با او چه معامله‌ای کند (بزرگ علوی)
ـ «اگه من بدادش نرسیده بودم راه کرباس محله را گزکرده بود.»(صادق‌هدایت)
ـ «گربه بموشها گفت: اگر میخوردمتان چه کسی بود که مرا از اینکار سرزنش کند؟» (از «سخن»)
ـ «اینها کارگران راه بودند. اگر از گرما طاقت نمی‌آوردند مدتی دراز میکشیدند تا حالشان بهتر شود.» (بزرگ علوی)

در سه مثال اول مناسبات شرطی بطور روشن احساس میشود و فاکت مندرج در فراکرد پایه بعنوان نتیجه‌ی قطعی فاکت مندرج در فراکرد پیرو استنباط میشود. لیکن در مثال چهارم اینطور نیست. در اینجا مناسبات زمانی بطور نسبتا بارز احساس میشود. درست است که در همین مثال نیز مناسبات شرطی از لحاظ مضمون و بویژه از لحاظ شکل گرامری حس میشود، ولی این مناسبات تا حدودی با مناسبات زمانی عجین گردیده است. در مثال بالا با جزئی تغییر میتوان آنرا بجمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی تبدیل کرد:

... **هرگاه** از گرما طاقت نمیاوردند مدتی دراز میکشیدند...

در مثال زیر مناسبات توأم زمانی وشرطی بطرز بارزتری محسوس است:

ـ «بکاخ ظلم باران هم که بارد سر فرود آرد
ولیکن خانه بر سر کوفتن داند گدایانرا.» (محمدحسین شهریار)

البته اگر حروف ربط «هرگاه» و «که» در جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی بکار روند چون این حروف ربط در عین حال حروف ربط زمانی نیز هستند (و این خود دلیل دیگری بر نزدیکی این دو مناسبات است) شباهت مناسبات شرطی و زمانی بنحو قابل ملاحظه‌ای تشدید میگردد:

ـ «هرگاه دشمن بمسکو دست پیدا میکرد در آنجا یك ماشین قابل استفاده نمی‌یافت...» (از «پیام نو»)
ـ «حسنی... با خودش گفت: خوب، چه عیب داره که من پیغمبرشون بشم؟» (صادق‌هدایت)

گاهی نیز مناسبات دیگری، مثلا مناسبات خلافی و متقابله‌ای بین فراکردهای مورد بحث احساس میگردد. وجود مناسبات خلافی در جملات مزبور توجه سایر محققان را نیز بخود جلب کرده است. معمولا در هر شرطی مفهوم ضدیت وخلاف نیز وجود دارد، اگر ضدیت و خلاف و تعارض نباشد که اصولا شرطی بوجود نمی‌آید. کار بجایی رسیده است که حتی برخی از زبانشناسان فراکردهای پیرو شرطی و خلافی را توأما بررسی میکنند. البته این طرز بررسی بنظر ما درست نیست، زیرا در تحلیلهای گرامری باید توجه اساسی معطوف طرز شکل‌گیری واحدهای زبانی گردد، نه مضمون آنها. در اینگونه جملات مرکب‌وابسته مناسبات

«شرط-نتیجه»ی موجود بین فراکردها بسیار ضعیف میگردد و درعوض مناسبات خلافی و متقابله‌ای قوت میگیرد. بمثالهای زیر توجه کنیم:

- «من اگر صد سال دیگر زنده بمانم هرگز آن لحظات درد و اندوه را نمیتوانم فراموش کنم.» (از «سخن»)

«زمانه نخواهم بآزارتان وگر دور مانم زدیدارتان.» (فردوسی)

- «اگر گوشت همو بخورن اسخون همو دور نمیریزن.» (صادق‌هدایت)

- «اگر خودم نتوانم جوابتان رابدهم زنم هست، پسرم هست.» (بزرگ‌علوی)

در جملات بالا همیشه میتوان در ابتدای فراکرد پایه حرف ربط پیوسته‌ی «بازهم» («معهذا») را که دلالت برخلاف و تقابل مینماید افزود:

- من اگر صد سال دیگر زنده بمانم **بازهم** هرگز...

- اگر گوشت همو بخورن **معهذا** اسخون همو...

همچنین در اینگونه جملات میتوان ادات تأکید «هم» و «نیز» را در فراکرد پیرو افزود:

- من اگر صد سال دیگر **هم** زنده بمانم **بازهم**...

- اگر از دیدارتان **دورهم** بمانم، **معهذا** آزارتان را نمیخواهم.

با همین ادات در مثالهای گرفته شده از فارسی کلاسیک و یا معاصر برخورد هم میشود:

- «اگر آن مردخارجی **هم** بمن نگفته بودمن آنرا فهمیده بودم.» (صادق‌هدایت)

- «اگر احیانا **نیز** شعری گفته باشند مدون نکرده‌اند.» (دکتر ذ. صفا)

- «اگر **هم** من نبودم شما همه در پیروزی نهایی صلح برجنگ جشن بگیرید.» (ملك‌الشعرا بهار)

و باید گفت که دراینگونه جملات ذکر ادات تأکید «هم» و «نیز» در فراکرد پیرو خود علامت شباهت آنها با فراکردهای پیرو خلافی است.

ابزار گرامری بیان علائق وابستگی

دراینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی نیز وسایل و ابزار گرامری بیان وابستگی همان ابزارهای معلوم هستند. منتها در اینجا حروف ربط و موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها نسبت بسایر عوامل از اهمیت بیشتری برخوردارند.

۱- حروف ربط.

حروف ربط مستعمله دراینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی هم حروف ربط ساده‌ی «اگر» (و اشکال شعری و مخفف آن «گر» و «گر» و «ار») و «مگر» و «که» و هم حروف ربط مرکب «واگر» و «اگرکه» و «مگرکه» و «بشرطیکه» و

«چنانچه» و «بشرط آنکه» و «هرگاه» و «هرآینه» و «درصورتیکه» و میباشند.[۱]
تبصره ــ ما حرف ربط «مگر» را در بالا ساده نامیدیم ولــی اگر باصل آن «نه + اگر» مراجعه شود باید آنرا مرکب نامید.

الف ــ حرف ربط سادهٔی «اگر».

این حرف ربط که حــرف ربط اصلی و مشخص فــارسی است در شعر بصورتهای «گر» و «ار» نیز بکار میرود وعموما بدون وابستگی بمحل فراکردهای جملهٔی مرکب در ابتدای فراکرد پیرو شرطی استعمال میشود:

ــ «**اگر**» زن و شوهر بدند و با هم نمیسازند گناه کودکان آنها چیست.» (علیمحمد افغانی)

ــ «از ضعف چنان شدم که **گر** خواهم
زاندام گره چو خیزران بندم.» (مسعود سعد سلمان)

ــ «**ور** پیچ و خمش زیکدیگر بگشایند
دامن دامن مشك طراز اندازد.» (رودکی)

ولی ضرورت شعری ممکنست که برخلاف قانون عمومی این حرف ربط را بداخل فراکرد پیرو ببرد:

ــ «ترا **گر** همی یار باید بیار
مرا یار هرگز نیاید بکار.» (فردوسی)

ــ «درخت تو **گر** بار دانش بگیرد
بزیر آورد چرخ نیلوفری را.» (ناصرخسرو)

و حتی در اثر ضرورت شعری و برخلاف هرگونه موازین علمی و عملی این حرف ربط بانتهای فراکرد پیرو هم انتقال می‌یابد:

ــ «هست **این** دیار یار اگر   شاید فرود آرم جمل...» (لامعی)

و اگر گاهی کنایهٔی پرسشی «مگر» در ابتدای فراکرد پیرو شرطــی بکار رود دیگر نمیتوان «اگر» را در مجاورت آن آورد (بدلیل نامطلوبــی تلفظ) و دراینصورت «اگر» ناچار بداخل فراکرد پیرو شرطی برده میشود:

ــ «**مگر** منار باین بزرگی **اگــر** کج باشد با یك زور شانه راست میشود.» (از «سخن»)

۱ــ میرزا جعفر متذکر میشود که برخی از اشکال زمانی افعالی نظیر «گرفتن» (درمعنای «فرض کردن») و «انگاشتن» و غیره وظیفهٔی نحوی حروف ربط شرطی را بازی میکنند و مثال هم می‌آورد: من گرفتم خود تویی بهرام گور.... با این مدعای میرزا جعفر البته نمیتوان موافقت کرد. زیرا اولا در اینجا «گرفتم» ایدیوماتیزه شده و در معنای «فرض کردم» بکار رفته و نمیشود آنرا از لحاظ معنا تاسطح حرف ربط پایین آورد و ثانیا نیز بفرض آنکه برای اینگونه کلمات نیز چنین وظیفه‌ای توهم کنیم باید آنها را در جرگهٔی کلمات پیوند دهندهٔی خلافی آورد، نه شرطی.

گاهی نیز ممکنست که نویسنده یا گوینده بخواهد توجه طرف را بیکی از اعضای فراکرد پیرو شرطی از راه نقل آن عضو بابتدای فراکرد جلب نماید. در اینصورت نیز ملاحظات اسلوبی میتواند باعث ذکر «اگر» در داخل فراکرد پیرو شرطی گردد:

– «مبدأ تاریخ را نیز **اگر** نتوانیم بروش علمی انتخاب کنیم دست کم باید طوری برگزید که دنیاپسند باشد.» (از «سخن»)

بدیهیست که مجاورت دو حرف ربط متفاوت نیز پدیده‌ایست از لحاظ اسلوبی نادرست و نامطلوب ولی در هر صورت برای شاعر محال نیست:

– «چه‌دارم؟ گفت دل پر پیچ دارم
که گر خر می بیفتد هیچ دارم.» (شیخ عطار)

در زبان محاوره گاهی بمنظور تشدید مناسبات شرط–نتیجه و بویژه برای آنکه بوجود مفهوم نتیجه‌ی قطعی در فراکرد پایه اشاره شود در ابتدای فراکرد پایه نیز حرف ربط نتیجه‌ای «که» را میافزایند. با این ترتیب یك حرف ربط در ابتدای فراکرد پیرو شرطی و یك حرف ربط نتیجه‌ای در ابتدای فراکرد پایه ذکر میشود که در بادی نظر ممکنست فراکرد پایه را بپیرو «شبیه» سازد. ولی باید متذکر بود که آوردن این حرف ربط صرفا برای آنست که بوجود مفهوم نتیجه در فراکرد پایه اشاره‌ی قطعی شود. دلیل عمده‌ی این مدعا نیز آنست که با سهولت میتوان آن حرف ربط را حذف کرد وفراکرد پیرو را بدون‌آن بکاربرد:

– «**اگه** آب رودخانه بالا بیاد **که** حساب همه پاکه.» (از «سخن»)

– «**اگر** ترسو و بزدل میبود **که** ما او را بدسته‌ی خود راه نمیدادیم.» (از «پیام نو»)

در هر دو مثال بالا میتوان «که» را از ابتدای فراکرد پایه برداشت.

ب– حرف ربط «که».

حرف ربط «که» در رل حرف ربط شرطی نسبتا کم استعمال است. در ادبیات کلاسیك و شعر بیشتر و در فارسی معاصر کمتر با آن برخورد میشود این حرف ربط در این وظیفه گاهی حاوی مفهوم زمان نیز میباشد:

– «خیره گشتی **مه کان** ماه بمی بردی لب
روز گشتی شب کان زلف برخ کردی باز.» (فرخی سیستانی)

– «... چه شود **که** اکنون هم بگفته‌ی‌خود جامه‌ی عمل‌پوشی...» (از«سخن»)

– «جای تعجب نیست **که** بگوییم ماقبل تاریخی، زیرا شعر اختراع تمدن نمیباشد، بلکه نخستین تراوش روح بدوی است.» (صادق‌هدایت)

در مثالهای بالا از یکطرف میتوان بآسانی «که» را با «اگر» عوض کرد و از طرف دیگر در هر سه مثال (بویژه در اولی و سومی) مفهوم زمان کم و بیش احساس میشود.

در برخی موارد مزبور «که» حرف ربط قبل از «شده باشد» و با شکل مختصرشده‌ی آن «شده» بکار رفته و علاوه بربیان معنای شرط مفهوم خلافی را نیز با خود بهمراه میآورد. در اینگونه موارد غالبا ادات تأکید «هم» نیز قبل از «که» میآید:

ـ «از زیر سنگ هم **که شده** درمیارم... اضافه کار میکنم.» (صادق‌هدایت)

در اینمورد در زبان محاوره با حالات حذف «که» هم برخورد میشود:

ـ «باحترام او نم **(که) شده** نباید چند وقت ویولون بزنی.» (صادق‌هدایت)

میرزا جعفر در ۸۰ سال قبل با دقت و موشکافی خاص خود متوجه موارد استعمال «که» بعنوان حرف ربط شرطی گردیده و مینویسد که گاهی بعدازکلمات و عباراتی که معنای لزوم و شایستگی و حقانیت و غیره را دارد بجای «اگر» از «که» استفاده میشود. مثال او نیز اینست:

ـ سزد که از همه‌ی دلبران ستانی باج!

پ ـ حرف ربط «مگر» و «مگر آنکه».

در دستور جامع برای «مگر» دو معنای متفاوت در نظر گرفته شده است.

۱)ـ «مگر» بعنوان سرافزوده‌ی مترادف «جز»: همه آمدند مگر یك نفر...

۲)ـ «مگر» بعنوان حرف ربط (باصطلاح مرحوم همایون فرخ «بندوبست»).

و در این وظیفه نیز گاهی در معنای «شاید»:

یا وفا خود نبود در عالم   یامگر کس در این زمانه نکرد...

و زمانی در معنای نزدیك به «آیا»:

سر مینهند پیش خطت عارفان فارس   شعری مگر زگفته‌ی سعدی شنیده‌ای...

شمرده میشود. باید گفت که در کلیه‌ی مثالهای مربوط بمعنای دوم «مگر» که در صفحات ۷۶۸/۷۶۹ دستور جامع مندرج است «مگر» حرف ربط نیست، بلکه گاهی کلمه‌ی وجهی و زمانی ادات پرسش است، و آنچه مربوط به «مگر» در رل حرف ربط است در مثالهای ذکر شده در دستور جامع دیده نمیشود.

در فارسی معاصر «مگر» چهار نوع دارد:

۱)ـ «مگر» ادات پرسشی است: مگر درست را بلد نیستی؟

۲)ـ «مگر» سرافزوده است و مترادف «جز» میباشد: تمام قسمتهای درس را جواب داد مگر آخرین قسمت را.

۳)ـ «مگر» کلمه‌ی وجهی است: مگر خضری مبارك پا درآید...

٤)ـ «مگر» حرف ربط شرطی است.

موقعیکه «مگر» بعنوان حرف ربط شرطی استعمال میشود از لحاظ معنای خود عکس «اگر» است. «اگر» همیشه موجد شرط مثبت است، یعنی آنکه تحقق و یا عدم تحقق شرط باعث انجام نتیجه میشود. اما «مگر» ضد «اگر» است (نه اگر)، بدین معنی که در ابتدا وقوع و یا عدم وقوع یك حادثه بیان میشود و

سپس فراکرد پیرو شرطی با حرف ربط «مگر» استعمال میشود و چنین مفهومی بوجود میآید که اگر عمل مندرج در فراکرد پیرو انجام شود دیگر عمل مندرج در فراکرد پایه انجام نخواهد یافت. بعبارت دیگر، موقعیکه‌حرف ربط«اگر» استعمال میشود تحقق عمل مندرج در فراکرد پیرو **باعث** انجام عمل مندرج درفراکرد پایه است، ولی در مـــورد «مگر» قضیه برعکس است، یعنی تحقق عمل مندرج در فراکرد **پیرو مانع** انجام عمل مندرج در فراکرد پایه میگردد. از اینجا نتیجه‌میشود که هرگاه حرف ربط «اگر» را با «مگر» عوض کنیم اجبارا باید علامت گـزاره‌ی فراکرد پایه را نیز عوض کرد. با این ترتیب دیده میشود که حرف ربط «مگر» عبارت از حرف ربط شرطی منفی است و این نیز مسلما محصول ترکیب لفظی خود کلمه‌ی «مگر» میباشد: نه (مه) + اگر = مگر.

در اینگونه موارد عادتا فراکرد پایه قبلا در شکل انکار ذکر میشود، سپس فراکرد پیرو شرطی با حرف ربط «مگر» میآید:

ــ «قانون فرمانروا **نمیشود مگر** مردم از همه چیز بگذرند تا دولتی پاسدار قانون پدید آورند.» (از «سخن»)

در همین مثال بالا میتوان با تبدیل «مگر» به «اگر» و تغییر محل فراکردها و تغییر علامت گزاره‌ی فراکرد پایه همان مضمون را بدست آورد:

ــ اگر مردم از همه چیز بگذرند... قانون فرمانروا میشود.

بطوریکه گفتیم در تشخیص «مگر» بعنوان حرف ربط شرطی منفی از «مگر» بعنوان سرافزوده‌ی مترادف «جز» باید خیلی محتاط و دقیق بود:

ــ «و این حال هرگز پدید نمی‌آید مگر براثر علاقه‌ی مستقیم شاهان و امیران و وزیران نسبت بادب و شعر.» (دکتر ذ. صفا)

در مثال بالا بآسانی میتوان «مگر» را با سرافزوده‌ی «جز» عوض کرد:

گاهی نیز «مگر» بصورت «مگر آنکه» بکار میرود:

ــ «مشق و تمرین نتیجه‌ی مطلوب را **نمیدهد مـگـر آنکه** مقصود بر کودک روشن باشد.» (از «سخن»)

ــ «زیرا هیچ دولتی **نمیتواند** برشد اقتصادی و مدنی خود **امیدوار بـــاشد مگر آنکه** دارای حکومت مرکزی واحد بوده باشد.» (از «پیام نو»)

تـ حرف ربط «اگرکه».

این حرف ربط مترادف لفظی‌ـ‌گرامری «اگر» است و غـالبا در شعر بکار میرود:

ــ «**گر که بگیرند** مادران کمك از صلح
مادر ایام طفل جنگ نزاید...» (ابوتراب جلی)

ث- حروف ربط ترکیبی «بشرطیکه» و «بشرط آنکه» و «بآن شرط که»...

این حروف ربط مترادفات نحوی «اگر» هستند و در مورد ذکر آنها معمولا فراکرد پیرو پس از پایه میآید:

- «فرامرز... گفت برایت میگویم، ولی بشرطیکه هنوز من دهان باز نکرده تو از کوره بدر نروی و بنای جیغوداد و ننهمنغریبم و قهر و طرح وبدزبانی و بدوبیراه را نگذاری.» (جمالزاده)
- «وگرنه او حاضر بود یکسال، بلکه ده سال در زندان بیفتد، بشرطیکه برادرش بالاخره پی ببرد که او دزدی نکرده است مگر برای دلبستگی که باو دارد.» (صادق‌هدایت)

ج- حروف ربط «چنانکه» و «چنانچه».

تاجیکها معمولا این حروف ربط را برای فـــراکردهای پیرو چگونگی بکار میبرند، ولی درفارسی معاصر استعمال آنها بعنوان‌حرف ربط‌شرطی انکارناپذیر است. در اینمورد معمولا فراکرد پیرو مقدم برپایه است:

- «... و چنانچه عملیات طراحی آنها با مدل مزبور نتیجه‌ی مثبت ندهد آنها مأیوس و نامید نمیشوند.» (از «پیام نو»)
- «... چنانچه انسان بتهیه‌ی غذا و لباس و مسکن و غیره محتاج نمیبود بحالت حیوانی باقی میماند.» (از «پیام نو»)
- «مأمون... با چندان جفا و قصد زشت که فضل کـــرده بود گناهش را ببخشید و او را عفو کرد و بخانه بازفرستاد چنانکه بخدمت بســازنیاید.» (از «تاریخ بیهقی»)

در مثال اخیر فراکرد پیرو شرطی با حرف ربط «چنانکه» پس از پایه آمده و اگر مضمون جمله و بخصوص شکل آئوریست گزاره‌ی آن نبود احتمال اشتباه آن با فراکرد پیرو چگونگی زیاد میشد.

چ- حرف ربط «هرگاه».

این حرف ربط معمولا حرف ربط زمانی است و چنانچه در رل حرف ربط شرطی هم بکار رود مفهوم زمان را کم‌وبیش حفظ میکند (در ترکیب این حرف ربط کلمه‌ی «گاه» وجود دارد که دارای معانی مکانی و زمانی است). در حـالت اخیر این حرف ربط با «هر آینه» قابل تعویض است. در زبان تاجیکی نیز حرف ربط «هرگاه» را حرف ربط مشترک «شرطی-زمانی» مینامند:

- «چون پیش خود تصور میکرد هرگاه بمیعاد نرود و یا قبلا به سورن اطلاع ندهد نه‌تنها خطابش پوزش‌ناپذیر خواهد بود، بلکـــه دشنام بشخصیت خودش میباشد.» (صادق‌هدایت)

ح- حرف ربط «درصورتیکه».

این حرف ربط در زبان تاجیکی بعنوان حرف ربط شرطی مورد استعمال ندارد، ولی در فارسی معاصر بعنوان مترادف «هرگاه» و «اگر» بکار میرود:

- «... و میتوانست یکسال دیگر، دو سال‌دیگر هم انتظاربکشد، درصورتیکه مطمئن باشد که «گل ببو» شوهر اوست و خواهد آمد.» (صادق‌هدایت)

- «درصورتیکه معلولی براثر حادثه‌ی سوئی بهنگام کار و یا بیماری حرفه‌ای پدید آمده باشد میزان مستمری از قرار زیر خواهد بود...» (از «پیام نو»)

خ- حرف ربط «چون».

این حرف ربط مشترك بین حروف ربط زمانی و سببی و شرطی است (در زبان تاجیکی نیز چنین است). درحقیقت نیز نزدیکی عمومی سه مفهوم شرط و سبب و زمان (که در همین بحث از آن صحبت شد) باعث ذکر حرف ربط زمانی- سببی «چون» در رل حرف ربط شرطی نیز میگردد و در این صورت مفهوم زمان را تا میزان زیادی در خود نگه میدارد:

- «اگر فروخته[1] باشد بود چو زرین کوه
چو آرمیده بود- همچو بسدبن خرمن.» (عمعق بخارایی)

در مصراع دوم مثال بالا حرف ربط «چو» (چون) بکار رفته است که با حفظ کامل مفهوم زمانی چون مقارن «اگر» در مصراع اول است مفهوم شرط نیز از آن استنباط میگردد.

در بیت زیر نیز هر سه مفهوم سبب و زمان و شرط در «چو» مندرج است:

- «خر چو هست آید یقین پالان ترا
کم نگردد نان چو باشد جان ترا.» (مولوی)

ولی در بیت زیر مفهوم شرط بیش از دو مفهوم دیگر بچشم میخورد:

- «بروی آتشین، زلف تو، ای سیمین ذقن، پیچد
بلی، **چون** موی برآتش نهی، برخویشتن پیچد.» (نیازی بلخی)

بدیهی است که در تمام موارد معنای عمومی جمله و وجودقرینه‌ها درانتساب «چون» بیکی از سه دسته حروف ربط نقش عمده دارد.

د- حذف حرف ربط شرطی.

در فراکردهای پیرو شرطی فارسی نیز مانند اکثر فراکردهای پیرو دیگر با حالات حذف حرف ربط در شعر (بدلیل وزن و قافیه) و یا در محاوره (بدلیل وجود آهنگ ادا و موافقت اشکال گزاره‌ها و ترتیب توالی فراکردها) و یا در

(۱) «فروخته» = افروخته.

ضرب‌المثلها (بدلیل وضوح مضمون) برخورد میشود. در ضرب‌المثل معروف فارسی:

آش کشک خالته، بخوری پاته، نخوری پاته!

حرف ربط «اگر» دو دفعه (قبل از «بخوری»و قبل از«نخوری») حذف گشته‌است.

در سایر اشعار فارسی نیز با حالات حذف «اگر» بحد وفور برخورد میشود:

ـ «(اگر) دولت‌طلبی، سبب نگهدار
با خلق خدا ادب نگهدار!» (نظامی گنجوی)

ـ «برو هرچه میبایدت پیش گیر
(اگر) سرما نداری، سر خویش گیر!» (سعدی)

ـ «(اگر) زلفش بکشی شب دراز اندازد
ور بگشایی چنگل باز اندازد.» (رودکی)

ـ «(اگر) نیکنامی خواهی ایدل با بدان صحبت مدار
خودپسندی، جان من، برهان نادانی بود.» (حافظ)

در آثار نویسندگان معاصر نیز نظیر صادق‌هدایت و جمال‌زاده که محاورات در آنها فراوان است با حالات حذف «اگر» زیاد برخورد میشود:

ـ «نخیر، اینها همه شر و ور است. علما از این حرفها زیاد میزنند، (اگر) هزاری تو گوش من هم بخوانند باور نمیکنم.» (جمال‌زاده)

۲ـ اعضای غیر مستقل.

طبق قانون عمومی آندسته از اعضای غیر مستقل که متناظر با اعضای قیدی جمله هستند باید در رل یکی از قیود فراکرد پایه بکار روند. قیود شرط فارسی نیز همیشه همراه با سرافزوده‌ی «بـ» (بشرط...) و یـا «در» (درصورت...) استعمال میشوند. از طرف دیگر در مواردیکه تاکنون بررسی شده است اعضای غیر مستقل غالبا اجزاء اسمی حروف ربط مرکب مربوطه را نیز تشکیل میداد، ولی در بین حروف ربط مرکب شرطی فارسی فقط دو حرف ربط «بشرطیکه» و «درصورتیکه» از اعضای غیر مستقل مربوطه بوجود آمده‌اند و حروف ربط دیگر نظیر «هرگاه»، «هر آینه»، «چنانچه»، «چنانکه»، «مگر که» و... منشاء ترکیبی جداگانه‌ای دارند. باری، اعضای غیر مستقل مربوط بفراکرد پیرو شرطی فارسی فقط بشکل «بشرط...» و «در صورت...» میتوانند بیان‌شوند وطبق‌قانون‌عمومی دراینگونه موارد ذکر فراکرد پایه قبل از پیرو ضرورت گرامری دارد، رابطه‌ی وابستگی نیز مانند همیشه بسیار شدید است و کوبه‌ی منطقی نیز روی عضو غیر مستقل میافتد:

ـ «هاتف گفت بشرطی پیروز میگردد که در این مصاف عشقی راهنمای او گردد.» (از «سخن»)

ـ «فقط **در صورتی** میتوان چنین عملی را کرد **که** آن اثر با یك یا چند اثر دیگر بصورت کتاب مستقلی بچاپ رسیده باشد.» (حسن قائمیان)

۳ـ عایدها.

نکته‌ای که در اینجا باید تذکر داد اینست که گاهی فراکرد پیرو شرطی با حرف ربط «اگر» پس از فراکرد پایه ذکر شده و خود فراکرد پایه نیز بصورت جمله‌ی بیشخص میآید. در اینصورت عادتا موردی برای ذکر عاید پیدا نمیشود:

ـ «آه، چه میشد اگر من هم زبان آنها را میفهمیدم!» (از «سخن»)

ـ «چه خوب بود اگر این جوانك چند ساعت دیگر در این خانه میماند.» (بزرگ علوی)

مانند سایر موارد اگر عضو مکرر در فراکردها وظیفه‌ی نحوی مشترکی داشته باشند (بخصوص اگر نهاد باشد) در جزء دوم تکرار نمیشود:

ـ «اگر آهی داریم بکشیم و اگر اشکی داریم بریزیم، زیرا گریه را همینجا فراموش خواهیم کرد و دیگر بسراغش نخواهیم آمد.» (از «سخن»)

در مثال بالا اسامی «آه» و «اشك» در هر دو فراکرد در رل متمم بیواسطه بکار رفته‌اند ولذا در جزء دوم تکرار نگشته‌اند. درمثال:

ـ «جعفر بخوبی میتوانست تصور کند که اگر آب بطاهر نرسد بچه روزی خواهد افتاد. اگر دور از جاده افتاده باشد پس از یکی دو روز طعمه‌ی خوبی برای لاشخورها خواهد شد.» (بزرگ علوی)

دو جمله‌ی مرکب وابسته وجود دارد. در جمله‌ی اولی «طاهر» در جزء اول در رل متمم باواسطه است، ولی چون در جزء دوم در رل نهاد است بدلیل مطابقه‌ی معمولی نهاد و گزاره نیازی بذکر آن نیست. در جمله‌ی دوم نهاد هر دو فراکرد «طاهر» است که در هیچکدام از آنها نیازی بذکر آن پیدا نشده است.

در صورت عدم وجود وحدت وظیفه‌ی نحوی عضو مکرر نیز قانونا بایستی همان عضو را در جزء دوم دررل جدید (بغیر از نهاد) وبصورت عایدآورد.عایدها نیز همانها هستند که قبلا نام برده‌ایم:

ـ «اگر قاضی سالم بود و با او درشتی میکرد آسان میشد از **عهده‌اش** برآمد.» (بزرگ علوی)

ـ «و اگر سر راه گل ببو گدایی هم میکرد اقلا روزی یکبار **او را** میدید.» (صادق‌هدایت)

ـ «آخر بمن چکار دارید؟ اگرلازم میدانید پیش‌ناشر از **خودتان** دفاع کنید.» (از «پیام نو»)

ـ «اگر باید روزی کشور ما سروسامانی بیابد وظیفه و مسئولیت تدارك **آن** برعهده‌ی این دسته است.» (از «سخن»)

در مثالهای بالا عایدها بترتیب بشکل «ـاش» و «او» و «خودتـان» و «آن» آمده‌اند.

اسلوب نویسنده و یا ضرورت شعر و کلام گاهی باعث نقض قانون عمومی میشود:

ــ «اما اگر نمیتوان نام و نشان این هنرمندان فراموش‌شده را که سازنده و آفریننده‌ی قصه‌های عامیانه هستند بدرست شناخت از همین آثار میتوان طرح بیرنگی از سیمای **آن هنرمندان** ترسیم کرد.» (از «سخن»)

در مثال بالا نویسنده میتوانست در جزء دوم بجای «آن هنرمندان» فقط از جانشینهای «آنها» و یا «آنان» بشکل عادی استفاده کند، ولی ظاهرا طولانی بودن جمله لزوم ذکر کلمه‌ی «هنرمندان» را در نظر نویسنده مجسم ساخته و برای تأکید آنرا عینا بکار برده است.

٤ـ ترتیب توالی فراکردها.

در فارسی معاصر فراکردهای پیرو شرطی هم میتوانند قبل از فراکرد پایه، هم در داخل آن و هم پس از آن ذکر شوند، یعنی آنکه محل فراکرد پیرو شرطی نسبت بفراکرد پایه نسبتا آزاد است. دلیل این آزادی محل نیز همانا اینست که فراکرد پیرو شرطی بتمامی فراکرد پایه مرتبط است. پس شرط را هر موقع لازم بدانند قید میکنند. البته این آزادی محل هرگز **کامل و بلامانع** نیست، تقریبی و نسبی است. از این گذشته مضمون عمومی جمله‌ی مرکب و گاهی نیز سبك و اسلوب نویسنده در تعیین محل فراکرد پیرو تأثیر دارد. و بالاخره، واز همه مهمتر، نوع حرف ربط در تعیین محل فراکرد پیرو اثر نسبتا مهمی خواهد داشت.

دانشمندان زبانشناس تاجیك نیز در این خصوص با ما هم عقیده هستند. زبانشناسان روس در این مورد و با اتکاء برخصوصیات جملات مرکب وابسته‌ی روسی با فراکرد پیرو شرطی کار را بجایی رسانده‌اند که برخی از آنها (پشکوفسکی و بوگورودیتسکی) حتی اینگونه جملات را درمرز مشترك وابسته‌ها و وابسته‌ها قرار داده‌اند. در زبان روسی حقیقتا نیز چنین است، و فراکردهای پیرو شرطی واقعا نیز استقلال نحوی و معنایی نسبتا زیادی دارند.

در زبان فارسی چیزی که مسلم است اینکه در نوع آنالیتیك جملات مرکب وابسته‌ی مزبور هرگاه فراکرد پیرو شرطی در حالت پیش‌آیی باشد رابطه‌ی وابستگی تشدید میگردد. ذکر فراکرد پیرو شرطی پس از پایه و یا در داخل آن تا حدود زیادی باستحکام علائق وابستگی لطمه میزند و حتی گاهی فراکرد پیرو شرطی را بمعترضه نزدیك و شبیه میسازد. البته در نوع سنته‌تیك اینگونه جملات مرکب وابسته فراکرد پایه ضرورتا قبل از پیرو آمده و رابطه‌ی وابستگی

نیز قهرا شدید است.

بطورکلی نوع حرف ربط شرطی در محل فراکرد پیرو شرطی تأثیر بیشتری از دو عامل دیگر (مضمون عمومی جمله‌ی مرکب و سبك اسلوب نویسنده) دارد. اینست که محل فراکرد پیرو شرطی را برحسب حروف ربط بررسی میکنیم.

در مورد حرف ربط «اگر» معمولا فراکرد پیرو شرطی پیش از پایه میآید:

ـ «و اگر رأی عالی بیند تا بنده بدرگاه میآید و خدمت میکند و بدعا مشغول میباشد.» (از «تاریخ بیهقی»)

ـ «اگر چنانکه مصطلح است بگویم یك بند انگشت البته مبالغه است....» (جمال‌زاده)

در شعر نیز همین حکم صادق است:

ـ «اگر تو زآموختن سر نتابی
بجوید سر تو همی سروری را.» (ناصرخسرو)

ـ «گر بار دگر زمن خلافی بینی
فریادرسی بهیچ درماندگیم.» (مولوی)

گاهی نیز با استعمال «اگر» در داخل فراکرد پیرو شرطی برخورد میشود که دلیلی جز تمایل به برجسته نشان دادن آن عضو فراکرد پیرو که مقدم بر حرف ربط است ندارد:

ـ «با این یابوهای مردنی **اگر** امشب بآبادی برسیم میبایستی تو سقاخونه شم روشن کنیم.» (صادق‌هدایت)

بسهولت دیده میشود که در اینجا صادق‌هدایت خواسته است نقش «یابوهای مردنی» را در تاخیر رسیدن بمنزل بطرز بارزی نشان دهد و بهمین دلیل نیز آن ترکیب را قبل از حرف ربط «اگر» آورده است. این وضعیت در مثالهای زیر نیز موجود است:

ـ «صاحبان سینماها **اگر** درست بیندیشند متوجه میشوند که نه‌تنها این دو هزار تومان بجیب آنها برمیگردد، بلکه فیلمهای آنها خیلی بهتر «کار» خواهد کرد.» (از «سخن»)

ـ «و بدان که تو و همه‌ی خدمتکاران من **اگر** غدر کنید و راه بغی گیرید شوم باشد.» (از «تاریخ بیهقی»)

اما اگر فراکرد پیرو شرطی پس از پایه بیاید درجه‌ی وابستگی محسوسا تقلیل می‌یابد:

ـ «دوبار بمشهد رفته‌ام و همین بهار آینده هم برای بار سوم خیالش را دارم، اگر قسمت باشد.» (علیمحمد افغانی)

ـ «دیده زاید مجلس، ار تو پای در مجلس نهی
گل‌دهد میدان، اگر تو روی زی میدان کنی.» (عمعق بخارایی)

ـ «کرا نیست دل خوش بنیکی خویش
گنه زو بود، گر بد آیدش پیش.» (اسدی طوسی)
ـ «چون لاله بنوروز قدح گیر بدست
با لاله رخی، اگر ترا فرصت هست.» (خیام)

ممکنست تصور شود که در مثالهای بالا که غالبا از شعر برداشته شده است ضرورت شعری باعث نقل فراکرد پیرو شرطی ببعد از پایه گردیده است. این تصور البته تا میزان زیادی مبتنی برحقیقت هست، ولی گاهی ترتیب توالی فکری در خود گوینده یا نویسنده باعث این انتقال میگردد. در نخستین مثال بالا همینطور است و «سیدمیران» قهرمان اثر علیمحمد افغانی که مردی متدین است همیشه قسمت و مقدرات را در یاد دارد. در مثال زیر نیز:

ـ «آب که اینجا نیست، باید پاشم، کبریت بزنم، از تو دالان کوزه پیدا کنم، اگر کوزه آب داشته باشد.» (صادق‌هدایت)

ترتیب توالی فکری کاملا مشهود است: آب در اطاق نیست، باید برخاست، کبریت زد و در دالان بجستجوی کوزه پرداخت... تازه یکدفعه متوجه میشود که ممکنست بعد از اینهمه تفصیل کوزه هم آب نداشته باشد... اینست که علاوه میکند: اگر کوزه آب اشته باشد. در این صورت رابطه‌ی وابستگی بحدی ضعیف است که فراکرد پیرو مزبور با جمله‌ی معترضه فرق چندانی ندارد.

چنانچه فراکرد پایه بصورت جمله‌ی ندایی باشد ممکنست فراکرد پیرو شرطی پس از آن بیاید:

ـ «چشماش مثه روغن سفید بشه اگه بخواد دروغ بگه!» (صادق‌هدایت)

گاهی نیز در اثر طولانی بودن فراکرد پیرو شرطی و بدلایل اسلوبی آنرا پس از پایه میآورند:

ـ «پیروی نکردن از دیگران چه ارزشی دارد، اگر دیگران بآسانی بتوانند از شما پیروی کنند و در همان راه که مدعی یافتنش هستید از شما پیشتر بروند.» (از «سخن»)

و بالاخره فراکرد پیرو شرطی با حرف ربط «اگر» گاهی‌نیز درداخل فراکرد پایه میآید. در این صورت رابطه‌ی وابستگی ضعیف گشته و فراکرد پیرو غالبا بمعترضه نزدیك میگردد:

ـ «خط الفبایی، اگر کاملا نماینده‌ی اصوات مجزا و مستقل باشد، در حدود سی علامت دارد.» (از «سخن»)
ـ «ده روزه‌ی عمر با همه تلخی
انصاف اگر دهیم، شیرین است.» (فریدون مشیری)

در مثالهای بالا تضعیف رابطه‌ی وابستگی بعلت ذکر فراکرد پیرو شرطی درحالت میان‌آیی مشهود و محسوس است. ولی البته اگر ارتباط مضمونی بین دو فراکرد

قوی باشد وقوع فراکرد پیرو شرطی در داخل فراکرد پایه هم آنقدرها از شدت رابطه‌ی وابستگی نمیکاهد:

ـ «**تکنیك آثار هنری هرقدر قوی باشد** اگر برای بیان مضمون مطلوب بکار نرود **بکلی بی‌ارزش است.**» (از «سخن»)

در مثال بالا نمیتوان فراکرد پایه را (تکنیك آثار هنری هرقدر قوی باشد... بکلی بی‌ارزش است) بهمان صورت ذکر کرد. فراکرد پیرو شرطی در بیان و تکمیل فکر مندرج در پایه رل قطعی و عمده دارد و بهمین دلیل نیز محل ذکر فراکرد پیرو در شدت علاقه‌ی وابستگی اثر چندان مهمی نمیگذارد.

گاهی نیز ضرورت شعری باعث درهم‌ریختگی فراکردها میگردد و ترکیب ویژه‌ای بوجود می‌آورد که خاص شعر است:

ـ «**جوانی و مراد و پادشاهی** گر بهم باشد **از این به چه خواهی؟**» (نظامی گنجوی)

نظامی گنجوی در مانور ادبی خود در داخل بحر کوتاه بالا مجبور شده است جمله‌ی زیر را:

ـ اگر جوانی و مراد و پادشاهی با هم باشد دیگر بهتر از این چه میخواهی؟ بصورت بالا درآورد:

در مورد حرف ربط شرطی «که» نیز باید گفت که چون هرگز «که» در ابتدای جمله‌ی مرکب قرار نمیگیرد اگر هم فراکرد پیرو شرطی با «که» قبل از پایه بیاید «که» در داخل آن بکارمیرود:

ـ «**از زیرسنگ** هم‌که شده **درمیاورم... اضافه کار میکنم.**» (صادق‌هدایت)

ولی معمولا در این موارد فراکرد پیرو با «که» در داخل پایه قرار میگیرد:

ـ «**والا کارها و احساسات و اندیشه‌های هر فردی از افراد انسانی در عرض یك هفته** همینقدر که زیاد تنبل و بیعرضه و کودن و بیفکر نباشد **از آن مثنویهایی میشود که باصطلاح هفتاد من کاغذ میبرد.**» (از «سخن»)

ـ «**چه‌کند** کاز پی دوران نرود چون پرگار
هرکه در دایره‌ی گردش ایام افتاد.» (حافظ)

گاهی نیز فراکرد پیرو شرطی با «که» پس از پایه میآید:

ـ «**جای تعجب نیست** که بگوییم ماقبل تاریخ...» (صادق‌هدایت)

و دیده میشود که بازهم با همان جملات مرکبی روبرو هستیم که فراکرد پیرو آنها با فراکرد پیرو نهادی مشترك است.

در مورد حرف ربط «مگر» و «مگر آنکه» نیز فراکرد پیرو شرطی پس از پایه میاید و خود فراکرد پایه در شکل انکاریست:

ـ «**بدان مقصود عالی نمیتوانیم رسید** مگر آنکه گامهای بلند و استوار برداریم.» («سخن»)

در مورد حرف ربط «بشرطیکه» نیز چنانچه گفته شد معمولا فراکرد پیرو پس از پایه می‌آید:

ــ «در ۱۹۰۰ این نظریه باب بود که هر کودکی چون کودکان دیگر هرماده‌ای را میتواند فرا گیرد بشرط آنکه بهمان اندازه زحمت بکشد.» (از «سخن»)

در فارسی معاصر گاهی با ذکر فراکرد پیرو شرطی با حرف‌ربط «بشرطیکه» در داخل پایه نیز تصادف میشود:

ــ «عادیترین مقاله، بشرطیکه در آن اثری از تازگی می‌یافت، باو (ماکسیم گورکی) خیلی بیش از رومان پر زرق‌وبرق و بدون محتوای نـــویسنده‌ی معروفی که در زمره‌ی نزدیکان او هم بود لذت میداد.» (از «سخن»)

در مورد حرف ربط «درصورتیکه» نیز محل فراکرد پیرو شرطی نسبتا آزاد است. این فراکرد میتواند هم‌قبل از پایه:

ــ «درصورتیکه نسخ اصلی اوستا از بین میرود حال باید دید چگونه موفق شده‌اند که اصوات کلمات آنقدر کهنه را که برای عموم قـــابل فهم نبوده دوباره درزمان اردشیر بابکان‌باالفبای صوتی ضبط‌بکنند.» (صادق‌هدایت)

هم در داخل پایه:

ــ «البته گاهی هم، درصورتیکه برای نوازندگی بیرون نرفته باشد، زحمت میکشد و برای من آب گرم میآورد.» (از «سخن»)

و هم پس از پایه میآید:

ــ «از این پس تمام کتب و آثار عبارت است از نقل اقوال و عقاید پیشینیان درصورتیکه مقبول عقاید متعصبانه باشد...» (دکتر ذ. صفا)

در مورد حروف ربط «چنانچه» و «چنانکه» و «هرگاه» و «هرآینه» نیز معمولا فراکرد پیرو پیش از پایه می‌آید:

ــ «... و چنانچه عملیات‌آنها نتیجه‌ی مثبت ندهد آنها مأیوس و نـــاامید نمیشوند.» (از «پیام نو»)

۵ــ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها.

تحلیل همه‌جانبه‌ی اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی نشان میدهد که خواه در اصل مناسبات «شرط‌ــنتیجه» و خواه در بیان تحقق‌پذیری و یا تحقق‌ــناپذیری خود شرط گذشته از مضمون عمومی فراکردها شکل گرامری گزاره‌های این فراکردها عاملی مؤثر و حلال است. اهمیت شکل گرامری گـــزاره‌ها نظر محققان زبانشناس تاجیك را هم بخود جلب کرده است. پروفسور قاسموا (بانوی دانشمند تاجیك) در حدود ۲۹ صفحه از اثر خو را (صفحات ۲٤ تا ۵۲) ببررسی همین مسئله اختصاص داده است.

با توجه باهمیت موضوع بهتر است برای نمایان ساختن مناسبات متقابله‌ی

زمانی گزاره‌های فراکردها جدولی از اشکال گرامری آنها براساس مثالهای مورد تحلیل خود تهیه کنیم.

این جدول برپایه‌ی ۵۳۷ مثال تهیه گشته است و البته هرگز نمیتوانـــد نمودار مناسبات دقیق و ریاضی بین اشکال گزاره‌ها باشد. معهذا این جـدول میتواند منظره‌ای عمومی و تقریبی در اختیار ما قرار دهد. و اینک آن جدول:

گزاره‌ی فراکرد پیـــرو شـرطی	گزاره‌ی فراکردهای پایه											تعداد مثال
	آئوریست	زمان حال	مستقبل	امر	گونه‌ی مطلق ماضی	گونه‌ی استمراری ماضی	گونه‌ی نقلی ماضی	گونه‌ی مقدم ماضی	ماضی التزامی	وجه تمنائی	کلمه – جمله	
آئوریست	۱۶	۱۷۳	۲۲	۸	۲	۱	۴	۱	۱	۲	۲	۲۳۲
زمان حال	۲	۶۵	۲	۳۳	۲	۱	–	–	–	۲	–	۱۰۷
مستقبل	–	۱	–	–	–	–	–	–	–	–	–	۱
امـر	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–
گونه‌ی‌مطلق‌ماضی	۴	۲۱	۱	۷	۵	۲	۱	–	–	–	۲	۴۳
گونه‌ی استمراری	–	۱	–	–	۴	۱۰۶	۱	۳	–	–	–	۱۱۵
گونه‌ی نقلی	–	۶	–	۱	–	–	۳	–	–	–	–	۱۰
گونه‌ی مقدم	۱	۲	–	–	–	۱۰	–	۲	–	–	–	۱۵
ماضی التزامی	۱	۸	۲	–	۱	–	۲	–	–	–	–	۱۴
وجه تمنایی	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–
کلمه ـ جمله	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–	–
جمـع	۲۴	۲۷۷	۲۷	۴۹	۱۴	۱۲۰	۱۱	۶	۱	۴	۴	۵۳۷

از جدول بالا میتوان نتایج زیر را استنباط نمود:

۱ــ گزاره‌ی فراکردهای پیرو شرطی فارسی در وجه امری و تمنایی نمیتواند بیاید. بانو قاسموا نیز بعدم امکان استعمال وجوه امری و تمنایی در رل گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی زبان تاجیکی اشاره میکند و ضمنا در همانجا مینویسد که امکان استعمال مستقبل نیز در رل گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی تاجیکی موجود نیست. ممکنست اینطور باشد و ما نمیدانیم که ایشان برچه اساسی این ادعا را دارند. مشاهدات ما نیز تا حدودی مؤید نظر ایشان است، ولی بطوریکه در جدول دیده میشود نگارنده یك مثال در تاریخ بیهقی یافته است که در آن گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با مستقبل بیان شده است. این مثال عینا نقل میشود و بررسی آن نشان میدهد که وجود نظایری برای آن مستبعد نیست:

ــ «و اگر مردم ری **وفا خواهند کرد نام** را (یعنی برای حفظ نام و قول خود وفا خواهند کرد ــ ا. ش.) کسی بباید گذاشت و اگر **وفا نخواهند کرد** اگرچه بسیار مردم ایستانیده‌آید چیزی نیست.» (تاریخ بیهقی)

و دیده میشود که حتی در دو مورد این شکل مستقبل بکار رفته است.

۲ــ متداولترین شکل گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی همانا آئوریست است که تقریبا ٤٢ درصد تمام مثالهای ما را تشکیل میدهد و بطوریکه میدانیم آئوریست نمودار شرط تحقق‌پذیر میباشد.

۳ــ پس از آئوریست گونه‌ی استمراری ماضی را باید کثیرالاستعمالترین شکل گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی فارسی دانست که در حدود ۱۹ درصد کلیه‌ی مثالها را تشکیل میدهد.

٤ــ پس از گونه‌ی استمراری ماضی نیز بترتیب اشکال زمان حال و گونه‌ی مطلق ماضی می‌آیند.

گونه‌های نقلی و مقدم ماضی و نیز شکل ماضی التزامی از صیغه‌های کم استعمال بشمارند.

اما بررسی دقیقتر جدول بالا نکات زیر را نیز بما میآموزد:

الف)ــ گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با آئوریست بیان میشود. در این مورد شرط تحقق‌پذیر است و شرط اصلی و حقیقی بوجود می‌آید. گزاره‌ی فراکرد پایه دراینمورد با شکل زمان حال (۱۷۲ از ۲۳۲) و مستقبل (۲۲ از ۲۳۲) و وجه امری (۸ از ۲۳۲) و گونه‌ی نقلی ماضی (٤ از ۲۳۲) بیان میشود. درست است که تعداد مثالهای مربوط به آئوریست در جدول ما ١٦ است (از مجموع ۲۳۲)، ولی اشکال آئوریست در فراکرد پیرو غالبا نیز تحت تأثیر عناصر وجهی بکار میروند:

ــ «چنانچه مردم **نتوانند** قانون را در جامعه **فرمانروا کنند** آزادی خود را از دست میدهند.» (از «سخن»)

ــ «بالاخره اگر کسی **باشد** که **بتواند** شیرین را باین خانه **برگرداند** همین پسره‌ی پررو است و بس.» (بزرگ علوی)

گزاره‌ی فراکرد پایه نیز تحت تأثیر مضمون و یا عناصر وجهی میتواند با آئوریست بیان شود:

– «گاهی فکر میکرد که اگر نویسنده‌ی گمنام نامه‌ها پیدا شود با او **چه معامله‌ای کند.**» (بزرگ علوی)

– «چون میترسید اگر بلند بشود جایش را **از دست بدهد.**» (صادق‌هدایت)

بطوریکه گفته شد دراینمورد گزاره‌ی فراکرد پایه میتواند با وجه امری هم بیان شود:

– «اگر **دروغ بگوید اعدامش کنید.**» (از «سخن»)

– «از بهر جفا سوی تو آمد بدر خویش
مگذار وز در **دور بران** گر بتوانیش. (ناصرخسرو)

در مثال زیر نیز گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی مطلق ماضی بیان شده است:

– «اما راست بخواهی فقط نام و صورت شاگردان هوشیار و کودن در خاطرم **ثبت شد.**» (از «سخن»)

ب)– گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با گونه‌ی استمراری ماضی بیان شده است. در این موارد معمولا شرط تحقق‌ناپذیر است و فقط در عالم خیال میتوان آنرا انجام یافته پنداشت و برآن نتایجی نیز فرض کرد. این نتایج خیالی در فراکرد پایه بیان میشوند و بررسی جدول نشان میدهد که در این موارد گزاره‌ی فراکرد پایه عموما با گونه‌ی استمراری ماضی بیان میشود (۱۰۶ از ۱۱۵ یا ۹۲ درصد). دلیل آن نیز واضحست: هم تحقق شرط و هم نتیجه‌ی آن فقط در عالم خیال وجود دارند و مناسبترین صیغه برای آرزوی گذشته درفارسی همانا گونه‌ی استمراری است:

– «اگر **میخواستم** برای خودیك قبای تازه‌بخرم بتو **میگفتم.**» (صادق‌هدایت)

بدیهیست که در زبان کلاسیك میتوان با شکل کلاسیك این‌گونه از ماضی برخورد کرد:

– «گر یك نفس فراق تو **اندیشه کردمی**
گشتنی زبیم هجر تن و جان من فگار.» (عمعق‌بخارایی)

بطوریکه تاکنون بارها اشاره کرده‌ایم شکل گونه‌ی مطلق ماضی دو فعل «بودن» و «داشتن» فارسی همیشه معنای استمرار میدهد و دراینمورد نیز در همین معنا بکار میرود:

– «اگه **عرضه داشتم** باین روز **نمی‌افتادم.**» (از «سخن»)

ولی گاهی نیز برخی از نویسندگان گونه‌ی استمراری مزبور را از دو فعل بالا در شکل حقیقی خود بکار میبرند:

– «اگر چنین قوه‌ای**میداشتم** که بکار فرد فرد شاگردان رسیدگی و هریك را جدا جدا بحسب حاجت راهنمایی کنم البته هیچگونه اغتشاشی در کلاسم روی نمیداد.» (از «سخن»)

– «اگر ارثیه‌ی گمشده‌ی عهدهای دیرین **در دست میبود** بیشك میشد تاریخ

بهم‌پیوسته‌ای از شعر پارسی ترتیب داد.» (از «سخن»)
همین فعل «بودن» نیز گاهی در شعر بصورت گونه‌ی استمراری کلاسیك درمی‌آید:

- «گر **قوتم بدی** زپی قرص آفتاب
بربام چرخ رفتمی از نردبان برف.» (کمال‌الدین اسمعیل)

گاهی در مناسبات شرط-جزای تحقق نیافته‌ی بالا مفهوم حسرت و آرزوی گذشته نیز در اثر وجود نداها و یا ادات تعجب داخل میشود:

- «آخ، اگر این نویسنده‌ی نامه‌ها دراختیارش بود با دندانهایش گوشتهای تن او را میکند!» (**بزرگ علوی**)

قبلا نیز گفتیم که گونه‌ی استمراری ماضی گاهی میتواند نمودار شرط تحقق‌پذیر باشد. بدین معنی که در مورد عمل انجام یافته درگذشته فرضیه‌ها و یا واریانهای متفاوتی وجود دارد و برای هر فرضیه یا واریان نیز نتیجه‌ای متصور است و یا موجود بوده است:

- «آقا، این شیرها باز بودند یا بسته؟ **اگر باز بودند** چرا فرار نکردند؟ اگر هم **بسته بوند و در قفس بودند** که کشتن شیر بسته هنری نیست.» (از «سخن»)

در مثال بالا دو واریان برای وضع شیرهای مورد بحث محتمل است و هر دو واریان نیز ممکن‌الوقوع بوده است.

در اینصورت مناسبات خلافی نیز میتواند ضمیمه‌ی مناسبات شرطی گردد:

- اما من صبح آنروز همه‌ی درسهایم را حاضر کرده بودم، حتی اگر معلم هم تمام درسها را **پرسیده بود** بازهم **نمیتوانست** ایرادی از من بگیرد.

بیان گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با گونه‌ی استمراری ماضی درمورد دیگری نیز میتواند نمودار شرط تحقق‌پذیر باشد و آن مورد عبارت از اینست که در گذشته عملی بصورت یك جریان متمادی و طولانی انجام میشده است و در حال حاضر ضمن تصویر همان عمل در فراکرد پیرو شرطی دلیل و سبب آن نیز در فراکرد پایه بیان میشود (مناسبات سببی) و یا نیز حادثه‌ی دیگری در مقابل آن گذاشته میشود (مناسبات خلافی):

- «اگر سکه‌ای‌در بساطش **میانداختند** بیشتر ازروی ترحم‌بود.» (از«سخن»)
- «میگویید در آن مدارس اگر کنافتکاری **میکردند** درس هم **یاد میدادند**. مرده‌شور آن درس‌و سواد را ببرد!» (از «سخن»)

و بالاخره باید گفت که در شعر کلاسیك گاهی با اشکال متروك گونه‌ی استمراری ماضی (نیستی = نبود) برخورد میشود:

- «جهاندار **اگر نیستی** تنگدست
مرا بر سرگاه بودی نشست.» (فردوسی)

- «**کاشکی** اندر جهان شب **نیستی** تا مرا هجران آن **لب نیستی**.

زخم عقرب **نیستی** بـر جـان من گـر ورا زلـف معقـرب نیستی.
ور نبـودی کـوکبش در زیر لب مونسم تـا روز کـوکب **نیستی.**
ور مـرکب **نیستی** از نیکویـی جانـم از عشقش مـرکب **نیستی.**
ور مـرا بی یـار بـایـد زیستن زندگانی کاش‌یارب **نیستی.** (دقیقی)

ب)ـ گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با گونه‌ی مطلق ماضی بیان میشود. گفته شد که در این موارد این گونه‌ا ز ماضی جانشین آئوریست است و شرط نیز تحقق‌پذیر میباشد. بهمین دلیل نیز گزاره‌ی فراکرد پایه مانند بند «الف» بازمان حال، گونه‌های نقلی و مطلق ماضی و یا با وجوه امری و التزامی بیان میشود:

ـ «اگر **تمدید** شد مجلس، چـه بهتر
دوباره شان و شوکت **بـرقـرار است.**
وگـر **تعطیل شد،** اینهـم عـلاجیست
ولیکن تا بحدی ناگوار است.» (ابوتراب‌جلی)

ـ «همه گرفتار این اشتباهیم که اگر جیب ما **پر شد** قرار و آسایش هـم بدنبال آن **میآید.**» (از «سخن»)

ـ «کارگر از بی‌غذایی **مرد‌مرد** برزگر از بیدوایی **مرد مرد.**» **(افراشته)**[1]

گاهی نیز مناسبات معنایی بین فراکردها تغییر جالبی میکند، بدین معنی که بجای آنکه فراکرد پیرو شرطی حاوی سبب عمل مندرج در فـراکرد پایه بـاشد برعکس میشود، یعنی سبب عمل مندرج در فراکرد پیرو در خود فراکرد پـایه ذکر میشود. در این صورت طبعا بایستی در بیان گزاره‌ها نیز تغییراتی رخ دهد و رخ نیز میدهد: گونه‌ی مطلق ماضی برای بیان گزاره‌ی فـراکرد پیرو شرطی بکار میرود و این‌گونه دیگر نمودار آئوریست نیست، شرط نیز واقعی و تحقق یافته است:

ـ «اگر کمکهای مادی و معنوی از طرف ما **بعربها شد** آنهم برای پیشرفت مقصود خودمان بود.» (صادق‌هدایت)

دراینگونه موارد ذکر سرافزوده‌ی «برای» و نظایر آن در ابتدای فـراکرد پایه ضروری است. فراکرد مزبور را بسهولت میتوان باین شکل درآورد:

ـ برای پیشرفت مقصود خودمان بود که کمکهای مادی و معنوی از طرف ما بعربها شد.

در این مورد گاهی مناسبات خلافی هم شدت پیدا میکند:

ـ «ملول از ناله‌ی بلبل مباش ای باغبان، رفتم
حلالم کن اگر وقتی گلی در غنچه بو کردم» (محمدحسین شهریار)

۱ـ افراشته این کلمات را از زبان یك مرتجع میگوید. ا. ش.

ــ «اگر بعاشقی اندر دراز شد غم من
غم دراز مرا شاعری کند کوتاه.» (امیر معزی)

ــ «شمع اگر زان لب خندان بزبان لافی زد
پیش عشاق تو شبها بغرامت برخاست.» (حافظ)

ت)ــ گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با زمان حال بیان میشود. در این مورد نیز شرط تحقق‌پذیر و یا تحقق‌یافته است، ولی مناسبات معنایی بین فراکردها میتواند گوناگون باشد.

غالبا فاکت مندرج در فراکرد پیرو شرطی بعنوان یك فاکت مستدل تصویر میشود و در فراکرد پایه براساس همان فرض نتیجه‌ی معینی استخراج میگردد. پس دراینگونه موارد مناسبات «فرض ــ نتیجه‌ی فرض» و یا مناسبات «سببیت فرضی» موجود است. شرط در چنین موارد تحقق‌پذیر و یا تحقق‌یافته است. گزاره‌ی فراکرد پایه نیز در این صورت معمولا با زمان حال (٦٥ از ١٠٧) و یا با وجه امری (٣٣ از ١٠٧) بیان میشود. با واریانهای آئوریست و گونه‌ی مطلق ماضی نیز برخورد میشود:

ــ «اگر غرض **اینست** که علوم عالی در دانشکده‌ای تدریس شود، وسایل آن هنوز آماده نیست.» (از «سخن»)

ــ «بدو ببین، اگه آبگوشت **هم داره**، یه بادیه بگیر!» (صادق‌هدایت)

ــ «اگر **دل دلبرو**، دلبر کدومه؟
وگر **دلبر دلو**، دل را چه نومه؟» (باباطاهر عریان)

ــ «گر ترا مهستی **همی باید** آنك، او را ببر، مرا شاید.» (سنائی)

گاهی نیز بین فرض ــ نتیجه مناسبات خلافی نیز احساس میشود:

ــ «سبك باش و رطل گرانم بده
اگر فاش نتوان، نهانم بده.» (خواجوی کرمانی)

در فارسی کلاسیك گاهی گزاره‌ی فراکرد پایه در گونه‌ی استمراری ماضی ناقص بکار میرود:

ــ «ای کاش بدانمی که **من کیستمی**
سرگشته بعالم از پی **چیستمی**؟
گر مقبلم آسوده و خوش **زیستمی**
ورنه بهزاردیده **بگریستمی**.» (ابن‌سینا)

بطوریکه گفته‌ایم دراینمورد گاهی گزاره‌ی فراکرد پایه با آئوریست بیان میشود:

ــ «اگر تأسیس تازه‌ای لازم است چرا فکری‌برای «مدرسه‌ی زبانهای خارجی» **نکنیم**؟» (از «سخن»)

گاهی هم گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی مطلق ماضی بیان میشود:

ــ «بدو گفت تور، ار تو از ما کهی
چرا **برنهادی** کلاه مهی؟» (فـــردوسی)

در تمام موارد بالا گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با زمان حال بیان شده است و مناسبات معنایی بین فراکردهای جمله‌ی مرکب در تعیین شکل گرامری گزاره‌ی فراکرد پایه نقش مهمی دارد و موافقت بین آنها ضروریست.

گاهی حتی گزاره‌ی هر دو فراکرد با گونه‌ی مطلق ماضی بیان میشود که بهر حال گزاره‌ی فراکرد پایه جانشین زمان حال است:

ــ «**اگر بزاد** مرا مادر جهان شهباز
چرا گرفت زمن چنگل قوی را باز؟» (عباس چلیپا)

در اینجا گزاره‌ی فراکرد پایه میتواند با وجه تمنایی هم بیان شود:

ــ «دل رنجورم از امروز بفردا **مرساد**
گرش امروز غم وعده‌ی فردای تو نیست.» (مجیرالدین بیلقانی)

در موردیکه گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با زمان حال بیان میشود مناسبات دیگری نیز میتواند بین مضامین فراکردها بوجود آید. بدین‌شرح که در فراکرد پیرو شرطی از فاکت موجود در حال حاضر صحبت میشود و در فراکرد پایه نیز سبب و دلیل آن فاکت بیان میشود:

ــ «اگه **می‌بینی** موهام جوگندمی شده از باد **نزله‌س.**» (صادق‌هدایت)

گاهی هم، برعکس، در فراکرد پایه نتیجه‌ی حاصله از فـــاکت مندرج در فراکرد پیرو (البته از نظر گوینده یا نویسنده) بیان میشود:

ــ «اگر عربها خودشانرا از کمك برمکیان بی نیاز میدانند اشتباه میکنند.» (صادق‌هدایت)

ث)ــ گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با ماضی التزامی بیان میشود. هرگاه واقعیت و فاکت مندرج در فراکرد پیرو مشکوك باشدمعمولا آنرا باماضی التزامی بیان میکنند (البته دراینصورت باید شرط را جزء شروط تحقق‌پذیر شمرد). در اینجا بفرض صحت و تحقق شرط مندرج در فراکرد پیرو حکمی نیز در فراکرد پایه داده میشود. در اینگونه موارد گزاره‌ی فراکرد پایه در توافق با گـــزاره‌ی فراکرد پیرو میتواند با زمان حال، آینده و گاهی نیز با گونه‌های نقلی و مطلق ماضی بیان شود:

ــ «افسر کوچك خپله بمن گفت: «اگر راستش را **گفته باشی**، من سرقولم **می‌ایستم**، اما اگر ما را **گول زده باشی**، شدیدا **مجـازات خـــواهی شد.**» (صادق‌هدایت)

ج)ــ گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با گونه‌ی نقلی مــاضی بیان میشود. در اینجا وقوع عمل مندرج در این فراکرد محقق است و شرط نیز تحقق‌پذیر. عملی بطور قطع رخ داده است و براساس تحقق آن در فراکرد پایه نتیجه‌ای گـرفته

میشود و یا دلیل تحقق آن ذکر میشود. در این مورد گزاره‌ی فــراکرد پایه نیز طبق جدول عبارت از زمان حال، گونه‌ی نقلی ماضی و یا وجه امری است.

چ)ـ گزاره‌ی فراکرد پیرو شرطی با گونه‌ی مقدم ماضی بیان شده است. در اینمورد معمولا شرط تحقق‌ناپذیر است. گزاره‌ی فراکرد پایه اصولا با گــونه‌ی استمراری ماضی و گاهی نیز با زمان حال و یا گونه‌ی مقدم ماضی بیان میشود (طبق جدول). اما گاهی گونه‌ی مقدم ماضی جانشین آئوریست گشته و نمودار شرط تحقق‌پذیر میشود:

ـ «اژه پدر تزه... بدو گفت که هنگام بازگشت اگر **پیروز شده بود** بادبان سفید برافرازد...» (از «سخن»)

۶ـ آهنگ ادا.

آهنگ ادا بعنوان یکی از ابزارهای نیرومند و مؤثر صوتی‌ـ‌گرامری بیان علائق‌وابستگی بایددرانتهای جزء اول‌جمله‌ی مرکب‌وابسته بشکل‌بالارونده بوده و نمودار ناتمامی گردد و در انتهای جزء دوم بتدریج بصفر برسد. قانون مزبور خواه در نوع تحلیلی و خواه در نوع ترکیبی جملات مرکب وابسته‌ی مورد بحث ما صادق است. در دو بیت زیر یکدفعه فراکرد پیرو در حالت پیش‌آیی و یک‌دفعه نیز در حالت پس‌آیی است:

ـ «اگــر باران نبارد نــو بهاران   سرشك وآه من بس باد و بــاران
جــهانــرا بس بــود نالیدن من   اگربلبل نتالدنوبهاران.»(قطران‌تبریزی)

در هر دو بیت آهنگ ادا در آخر جزء اول بالارونده است و نوع جــزء ترکیبی در آن دخالتی ندارد.

در بیت زیر از حافظ نیز همین وضع حکمفرماست:

ـ «چه بودی ار دل آن ماه مهربان بودی
که حال ما نه چنین بودی، ار چنان بودی.» (حافظ)

معهذا باید گفت که وقتی در نوع آنالیتیك اینگونه جملات مرکب فــراکرد پایه بر پیرو مقدم باشد (بیت دوم قطران و مصراع دوم بیت حافظ) با وجودیکه آهنگ ادای بالارونده در آخر آن وجود دارد معهـــذا بطور محسوس از شدت علاقه‌ی وابستگی کاسته میشود، زیرا حروف ربط و مضمون فراکردها بتضعیف علاقه کمك میکند و تأثیرات آهنگ ادا را تا حدودی کاهش میدهند.

در موردی نیز که فراکرد پیرو شرطی در حالت میان‌آیی است قسمت اولی فراکرد پایه (که قبل از فراکرد پیرو آمده) با آهنگ ناتمام بیان شده ودنباله‌ی این آهنگ ادا در قسمت دوم آن بپایان میرسد. بهمین دلیل نیز دراینگونه موارد فراکرد پیرو شرطی محاط در داخل پایه بجمله‌ی معترضه شبیه میگردد:

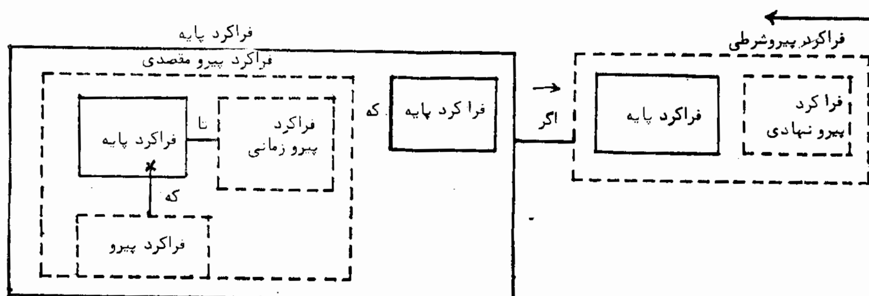
– «چه‌بودت، گرنه دیوت راه گم کرد،
که بی‌موزه درون برفتی بگلزار...
مکن، گر راستی ور زید خواهی،
چو هدهد سر به‌پیش شه نگونسار.» (ناصرخسرو)

۷– برخی عناصر لفظی.
بطوریکه گفته شد در جملات مرکب وابسته‌ی مورد بحث ما گاهی مفهوم نتیجه و یا خلاف و یا مفهوم زمان نیز با مفهوم شرط همراه میگردد و همین مفهومها گاهی بوسیله‌ی استعمال عناصر لفظی مناسبی نیز تقویت میشوند:
– «اگر خورشید از زغال خالص **هم** ساخته شده بود فقط مدت شش هزار سال دوام میکرد.» (از «سخن»)
در این مثال وجود مفهوم خلاف و تباین بین دو فراکرد محسوس است و ادات تأکید «هم» نیز برای تأیید همان مضمون آمده است. در مثال زیر:
– «اگر ممکن نیست که در محل عین‌الفاظ و کلمات میانه یادداشت شود **اقلا** باید در همان روز یادداشت کنند تا فراموش نگردد.» (صادق‌هدایت)
مفهوم «گذشت» بین دو فراکرد احساس میشود و ذکر «اقلا» نیز باین منظور کمك کرده است. در مثال:
– «اگر فقط بلدی بلرزی **پس** وقتی سروکله‌ی گرگ از اینطرفها پیدا شود چه میکنیم؟» (از «سخن»)
ذکر حرف ربط پیوسته‌ی «پس» به بیان‌مفهوم «استنتاج» کمك مؤثری کرده‌است.

ساخت گرامری فراکردها

ساخت گرامری ایندسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی نسبت بدیگر دسته‌ها رنگارنگتر است. بدیهیست که مثل سایر جملات مرکب وابسته در اینجا نیز هرکدام از فراکردها میتوانند ساده، ساده با اعضای همجنس و یا مرکب باشند. بمنظور اختصار از ذکر مثالهای مربوط بفراکردهای ساده‌ی اینگونه جملات صرفنظر میشود و بذکر مثالهایی که نمودار ویژگیهای انواع مرکب فراکردها هستند مبادرت میکنیم:
– «اگر آنچه پول در جیب دارم برای شما کافی نباشد، گوش کنید، قول میدهم، قول شرف میدهم که تا بپاریس برسیدم هر مبلغی که بخواهید برایتان بفرستم.» (از «سخن»)
در مثال بالا فراکرد پیرو شرطی خود عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی است. فراکرد پایه نیز بنوبه‌ی خود عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی است که خود فراکرد پیرو مقصدی نیز

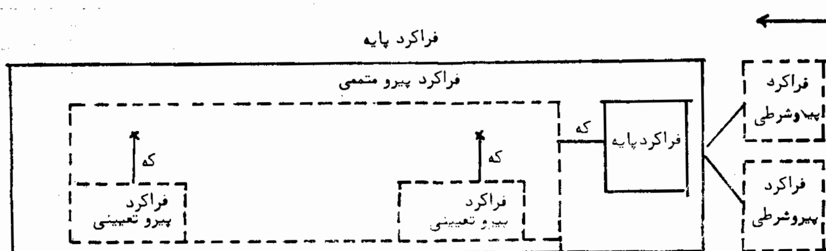
بنوبه‌ی خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو زمانی میباشد. تازه فراکرد پایه‌ی اخیر نیز در ترکیب خود یك فراکرد پیرو تعیینی دارد. ضمنا بین فراکرد پیرو شرطی و فراکرد پایه یك جمله‌ی معترضه («گوش کنید») نیز وجود دارد. طرح ساختمانی جمله‌ی بالا را میتوان اینطور ترسیم کرد:



مثالی دیگر:

ــ «صادق‌هدایت... اگر زنده مانده بود و اسباب کار او از هر حیث فراهم میگردید شك نیست که علاوه بر «بوف‌کور» که اخیرا در نهایت استادی بزبان فرانسه انتشار یافت و مورد پسند و ستایش منقدین بنام فرنگستان گردید از این نویسنده‌ی زبده و زبردست آثار دیگری هم که زیبنده‌ی ترجمه باشد بوجود می‌آمد.» (از «سخن»)

در مثال بالا در اصل دو فراکرد پیرو شرطی موازی وجود دارند که در دومی حرف ربط «اگر» اختصار یافته است و این دو فراکرد پیرو البته برای خود یك فراکرد پایه دارند. خود این فراکرد پایه نیز در اصل عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی باواسطه است که خود فراکرد پیرو متممی نیز در ترکیب خود دو فراکرد پیرو تعیینی موازی دارد. طرح این مثال چنین است:



ممکنست که خود جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی مورد نظر ما در ترکیب جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگری باشد. در مثال زیر وضعیت همینطور

است:

ـ «این را خوب میدانست که اگر ذاکری نمی‌آمد و محلول نیترات دامیل‌را باو نمیرساند بیقین خود او بنیه نداشت که از جا برخیزد.» (بزرگ‌علوی)

در اینجا در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو بیانی وجود دارد که خود فراکرد پیرو بیانی مزبور عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو شرطی میباشد. خود فراکرد پایه‌ی اخیر نیز یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقصدی میباشد. ترسیم طرح مزبور البته اشکالی ندارد.

یکی دیگر از ویژگیهای اینگونه جملات مرکب وابسته اینست که چنانچه حادثه‌ی معینی دارای واریانهای متعددی باشد. هریك از واریانها بعنوان شرط برای اتخاذ نتیجه‌ی دیگری گرفته میشود و بدین ترتیب چند جمله‌ی مرکب وابسته با فراکردهای پیرو شرطی موازی بوجود می‌آید:

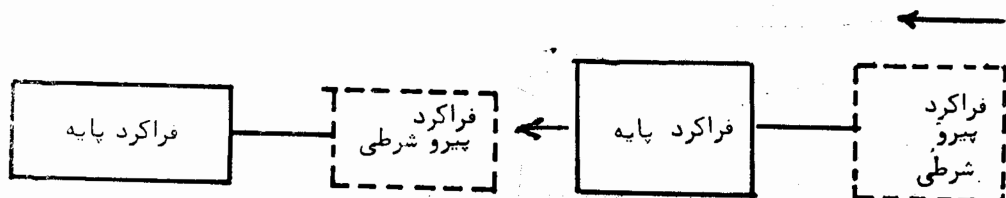
ـ «کودك گفت: ببین، اگر پیراهن یوسف از پیش چاك گشته است زلیخا از این گناه پاك است و اگر ازپس دریده گشته دامن یوسف از خیانت مبراست.» (از «سخن»)

ـ «هنرمند اگر اهل موسیقی باشد نشان‌معنی را درنغمه‌های مناسب‌می‌یابد و اگر اهل رقص باشد در حرکات موزون میجوید.» (از «سخن»)

ـ «گرش مانم بدو کارم تباه است
وگر خونش بریزم بیگناه است.» (نظامی گنجوی)

ـ «ای محنت، ار نه کوه شدی، ساعتی برو!
وی دولت، ارنه باد شدی، لحظه‌ای بپای!» (مسعود سعدسلمان)

در تمام مثالهای بالا طرح عمومی یکسان است و چنین است:



ممکنست عناصر دیگری (بشکل معترضه) نیز در ترکیب موازی مزبور داخل شوند:

ـ «اگر بارندگی خوب شد خوب میشود، و اگر نشد، چنانچه اغلب‌نمیشود، همان بذر زراعت هم از دستشان میرود.» (از «سخن»)

گاهی گزاره‌ی یکی از اجزاء موازی بقرینه‌ی جزء دیگر مختصر میشود و یا بکلی مستتر میگردد:

ـ «این نوشته‌ها... اگر گـوارا باشد مـایه‌ی دوام و نشاط روح و روان (میگردد) و اگر فاسد و مسموم باشد دشمن جسم و جان آنها میگـردد.» (از «سخن»)

«گر اعتقاد درست است اعتراض محال (است)

ور اعتراض صواب است اضطراب خطاست.» (عمق‌بخارایی)

اگر در شرط اولی شکل تصدیق یك حادثه و در شرط دومی شکل انکار همان حادثه ذکر شود طبعا در شرط دومی فقط «نه» کافی خواهـد بود و همین «نه» جانشین تمام فراکرد پیرو شرطی میگردد:

ـ «اگر نکو شودم کار از میامن تست

وگرنه، خسته‌دلان را خدای مزد دهاد! (کمال‌الدین اسمعیل)

ـ «اگر این فشار بحق و بجا وارد آید عاقبت محمود خواهد بود **واگـرنه**، لطماتی و ارد خواهد شد که تیشه بریشه‌ی راه و رسم زندگی ما خـواهد زد.» (از «سخن»)

گاهی نیز شعرا دو فراکرد پیرو شرطی و دو فراکرد پایه موازی را بصورت لف و نشر مرتب میآورند. بدین ترتیب که ابتدا دو فراکرد پیرو شرطی ذکـر میشود و بعد نیز دو فراکرد پایه بطور لف و نشر مرتب بآنها مربوط میشود.

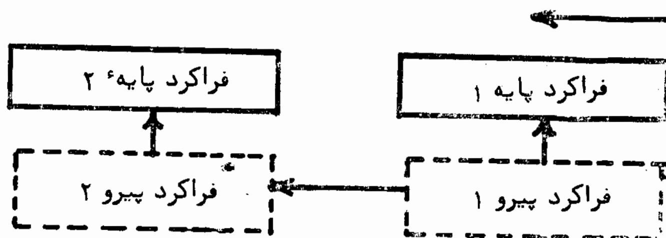
ـ «جمال تو گر زآنکه من دارمـی

بجای تـو گر زآنکه من بـودمی

ببیچـارگـــان رحمت آوردمــی

بدرماندگان بر ببخشودمی.» (فردوسی)

طرح این جمله را میتوان چنین ترسیم کرد:



گاهی نیز ضرورت شعری شاعر را وادار بانتخاب لف و نشر مشوش‌میکند:

ـ «گـر زجود تـو نسیمی بگـذرد بـر زنگبار

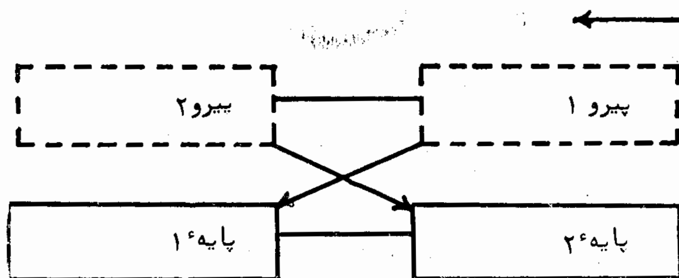
ور زخشم تو سمومی بـر وزد بـرهندیـان

هندوان را آتش سوزنـده رویـد شاخ رمـح

زنگیانرا شوشه‌ی‌زرین‌برآید خیزران.» (فرخی‌سیستانی)

دیده میشود که مصراع اولی با مصراع چهارمی و مصراع دومی با مصراع

سومی مرتبط است و بنابراین طرح جمله‌ی مزبور چنین خواهد بود:



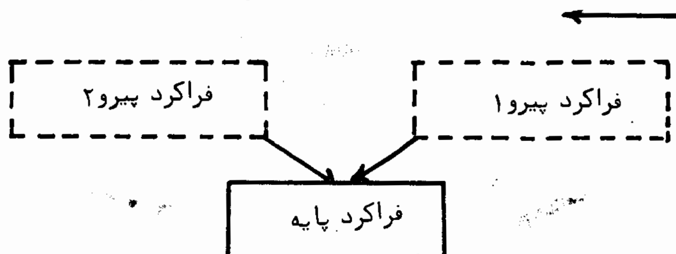
اگر تعداد فراکردهای پیرو شرطی از دو تجاوز نماید یا هر کدام برای خود یك فراکرد پایه‌ی موازی خواهند داشت و یا همگی مجموعا دارای فراکرد پایه‌ی واحدی خواهند بود:

ــ «هرکس اورا میدید اگر غمگین بودی بیغم شدی، اگر اسیر بودی رهایی یافتی و اگر ظالمی بودی ترك ظلم کردی و اگر فاجر بودی از مناهی توبه کردی.» (از «سخن»)

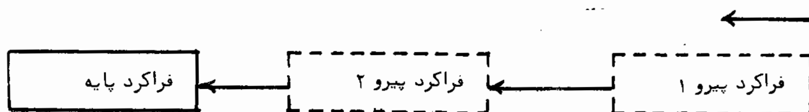
ترسیم طرح ساختمانی جمله‌ی بالا آسان است: چهار فراکرد پیرو شرطی موازی برای چهار فراکرد پایه آمده‌اند. اما درصورتیکه دو یا چند فراکرد پیرو شرطی فراکرد پایه‌ی واحدی داشته باشند وابستگی مزبور ممکنست موازی یا متوالی باشد. در جمله‌ی زیر:

ــ «اگر وضع را درست آنچنانکه هست ببینی، اگر درایت را با عمل تــوأم سازی آنوقت میتوان گفت براه صحیح افتاده‌ای.» (از «سخن»)

فراکردهای پیرو شرطی بطور موازی بفراکرد پایه مربوطند:



در مثال زیر نیز چندین فراکرد پیرو شرطی بطور موازی بفراکرد پــایه‌ی واحدی مربوطند:



ـ «اگر کسی بطلب ایستاده و تأسیس سفارتخانه‌ای را در گواتمالا لازم میشمارد و یا برپا ساختن وزارتخانه‌ی جدیدی را برای نجات میهن ضروری میداند، اگر کسی معتقد است که هیئت مدیره باید یازده تن باشند تا بر سرعت کارها افزوده شود، یا اگر کسی تاسیس دانشکده‌ی زغال را واجب عینی میداند و یا تخصیص یك‌پنجم از بودجه‌ی ایران را برای تحقیق در فن ساختن زیردریایی شرط خردمندی می‌پندارد، اگر کسی گماشتن خویشاوند نادانی را بر سر یکی از کارهای کشور عین اصلاح میشمارد بموجب قانون «رعایت» باید گردن نهاد و آفرین گفت» (از «سخن»)

یکی دیگر از خصوصیات اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی اینست که گاهی گزاره‌ی فراکرد پایه با حفظ مضمون پردیکاتیف خود اشکال مختصر شده‌ای یافته و حتی گاهی حذف نیز میشود. در مثالهای زیر ضرورت شعری باعث شده است که فراکرد پایه رابط خبری خود را بقرینه مستتر سازد:

ـ «نام نیکی گر بماند زآدمی **به** کز او ماند سرای زر نگار...» (سعدی)

ـ «راستی حد تو، حافظ، نبود صحبت ما

بس، اگر بر سر این کوی کنی سگبانی.» (حافظ)

ـ «گر من آلوده دامنم، **چه‌عجب**

همه عالم گواه عصمت ماست.» (حافظ)

در مثال زیر نیز گزاره‌ی فراکرد پایه در شکل مصدر مضمون پردیکاتیف خود را افاده میکند:

ـ «ستم گر نداری تو فرمانروا

بفرزند من **دست بردن** چرا؟» (فردوسی)

گاهی نیز تنها یك کنایه‌ی پرسشی جانشین فراکرد پایه میگردد و میدانیم که اینگونه کنایات بمقتضای محتوی معنایی خود میتوانند مضمون پردیکاتیف داشته باشند:

ـ «خوب شد که بلایی بسرم نیومد. ضرب که چیزی نیس، اگه مغزم داغون شده بود چی؟.» (از «سخن»)

ـ اگر تا پنجروز دیگر پولش تمام شد چطور؟ (از «سخن»)

در شعر گاهی فعل وجهی «شاید» در معنای مستقل و در رل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار میرود:

ـ «مرا گر دوستی با او بدوزخ میبرد، **شاید**

بهشت نقد آن دارد که یاری مهربان دارد.» (سعدی)

ـ «**شاید،** از خون شود دلم، تا من

بتو ناگفتنی چرا گفتم.» (جمال‌الدین اصفهانی)

گاهی نیز فراکرد پایه بصورت کلمه‌ـجمله‌ی ندایی «آه» و «وای» درمی‌آید:

ـ «ناکرده هیچ جرم براندی مرا زخویش
آه ار بدوستان رسد این داستان من!» (جمال‌الدین‌اصفهانی)
ـ «وای اگر جغد جنگ بال گشاید
کودك دلبند تو بخانه نیاید!» (ابوتراب جلی)

حتی گاهی چند فراکرد پیرو شرطی موازی بیك فراکرد پایه مربوطند که خود بشکل کلمه‌ـجمله‌ی ندایی است:

ـ «آه، اگر او میتوانست پول طلا گیر بیاورد، اگر فردا میتوانست ببرادر بگوید «من آنرا قایم کردم برای اینکه با این آدمها خرج شرابخواری نکنی، برای اینکه از تو نزنند... اگر میتوانست یك چیزی در همین زمینه باو بگوید...» (صادق‌هدایت)

انواع دیگر کلمه جمله‌ها نیز میتوانند در رل فراکرد پایه بیایند، زیرا همه‌شان حاوی مضمون پردیکاتیف هستند:

ـ «اگر بتگر چنو پیکر نگارد
مریزاد آن خجسته دست بتگر!» (دقیقی)
ـ «گفتی کنمت بغمزه بعمل
بسم‌الله، اگر شتاب داری!» (امیر خسرو دهلوی)

گاهی فراکرد پایه بصورت قسم‌و سوگند عادی درمی‌آید (که معمولا گزاره‌ی آنها مختصر و یا مستتر است). دراینصورت عادتا فراکرد پایه‌ی سوگندی قبل از پیرو شرطی میآید:

ـ «بهمون قبله‌ی‌حاجات، اگه‌من بتونمك بحرومی‌کرده‌باشم.» (صادق‌هدایت)

و بالاخره گاهی نیز تمامی فراکرد پایه بقرینه حذف و مستتر میشود. در اینحال البته نقش آهنگ ادا بشدت کسب اهمیت میکند و طبعا نیز مضمون عمومی جمله‌ی مرکب از نظر معنا و محتوی به بیان مقصود کمك میکند. میدانیم که مناسبات شرط مستلزم حصول نتیجه‌ای است و اگر این نتیجه کاملا از مضمون عمومی جمله روشن گردد بذکر فراکرد پایه (محتوی آن نتیجه) نیازی باقی نمیماند.

ـ «اگر من راستش را آن بالا بتو گفته بودم، کی میداند...، نه، بهتر بود که این کار را بکنم.» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا یك قسمت بزرگ از فراکرد پایه حذف‌شده است، ولی‌بآسانی میتوان آنرا حدس زد که «چه میشد» بوده است. در مثال زیر:

ـ «تا فردا صبح بنشینید حرف بزنید اگر اثری داشت...» (از «سخن»)

فراکرد پایه بکلی حذف شده است، ولی بسهولت میتوان حدس زد که مضمون تقریبی‌آن چنین بوده است: «هرچه میخواهید بگویید (بکنید)»، زیرا نویسنده صددرصد یقین دارد که حرف زدن تأثیری نخواهد داشت.

اگر آرزوهایی نیز که تحقق‌پذیری آنها تقریبا محال است بعنوان شرط بیایند غالبا فراکرد پایه مستتر میشود:
– «اگر این مجسمه مال او بود، اگر همیشه میتوانست بآن نگاه کند!»
(صادق‌هدایت)
خود فراکرد پیرو شرطی نیز میتواند در شکل جمله‌ی بیشخص بیاید (غالبا بضرورت شعری):
– «ماییم و نیم جانی، وصلت کجا فروشند
ارزان بود بصد جان، گر میتوان خریدن.» (همام‌تبریزی)
حالت جالب دیگر نیز آنست که گاهی نهاد فراکردپیرو شرطی خودبصورت فراکرد پیرو نهادی است. در این صورت ابتدا همان فراکرد پیرو نهادی ذکر میشود، بعد حرف ربط «اگر» در وسط عناصر فراکرد پیرو میآید و سپس فراکرد پایه ذکر میشود:
– «هرکه بی او بسر نشاید برد
گر جفایی کند، بباید برد.» (سعدی)
جمله‌ی بالا در اصل چنین بوده است.
اگر کسیکه بی‌او نمیتوان بسر برد جفایی کند باید (آن جفارا) برد.

۱۱– جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو خلافی

تعریف و اطلاعات عمومی

با وجودیکه در کتب گرامر علمی روسی و آذربایجانی و تاجیکی درخصوص نوع مناسبات وابستگی بین فراکردهای اینگونه جملات مرکب ودرنتیجه نیز در خصوص نامگذاری فراکرد پیرو آنها عقاید و آراء گوناگونی ابراز میشود، معهذا در کلیه‌ی آنها نقطه‌نظر واحدی در مورد کاراکتر عمومی مناسبات معنایی بین دو جزء وجود دارد و آن نیز آنست که آنچه در فراکرد پیرو درخصوص آن صحبت میشود میتواند موجد نتیجه‌ای گردد که خلاف و معکوس آن نتیجه در فراکرد پایه ذکر میشود. بعبارت دیگر، در فراکرد پایه‌ی اینگونه جملات مرکب از فاکتی صحبت میشود که خلاف و عکس آنرا میتوان از مندرجات فراکرد پیرو انتظار داشت. بنظر نگارنده با توجه بوجود همین مناسبات معنایی بین دو فراکرد بهتر است اصطلاح دانشمندن تاجیك را برای فراکرد پیرو برگزید و آنرا فراکرد پیرو «خلافی» و یا مثلا «مغایرت» نامید.

از طرف دیگر، آنچه در بالا گفته شد بطور تلویحی دلالت بروجود مناسبات سببیت بین دو فراکرد اینگونه جملات مرکب وابسته میکند. فراکردهای پیرو خلافی در اصل با فراکردهای پیرو سببی بطور دیامترال متضادند. در فراکرد پیرو خلافی عاملی که نقش سبب را بازی میکند ذکر میشود و در فراکرد پایه نیز

فاکتی که نتیجه‌ی همان سبب است بیان میشود، منتها آن نتیجه نتیجه‌ی معکوس است، نه مستقیم. بدیگر سخن، فراکرد پیرو خلافی نمودار سببی است که میتوانست موجد مندرجات مثبت فراکرد پایه بگردد، ولی موجد نگردیده است. بهرحال، مندرجات فراکرد پایه دراینگونه جملات مرکب با نتیجه‌ی عادی ومنطقی حاصله از مندرجات فراکرد پیرو مغایرت پیدا میکند. در فراکرد پیرو درخصوص فاکتی صحبت میشود که آن فاکت نیز باید نتیجه‌ی منطقی معینی داشته باشد. اما در فراکرد پایه گفته میشود که «معهذا، متاسفانه، ولی، اما، لیکن...) همین نتیجه حاصل نشده (نمیشود و یا نخواهد شد).

برای روشن شدن مطلب بهتر است بذکر چند نمونه بپردازیم:

۱ـ «اگرچه کمی دور بودند، ولی آنها را دیدیم.» (صادق‌هدایت)

۲ـ «گرچه یافته‌های طرفه‌ی هنر مدرن فراوان نیست، ولی این هنر هم اکنون مفاهیم مایه‌دار خود را پدید آورده... (از «سخن»)

۳ـ «گرچه اثر سچنوف در یك مجله‌ی ویژه‌ی پزشکی منتشر نشد، ولی روشنفکران روسی کاملا از مفاد آن اطلاع حاصل کردند.» (از «پیام نو»)

٤ـ «زن چادر سفید نیز اگرچه از آنجهت که جوان بود و میتوانست‌شوهر کند مانند این خانواده مستحقق نبود، بنظر میآمد بیشتر از آنها محتاج کمك باشد.» (علیمحمد افغانی)

۵ـ «با آنکه آفرینندگان فولکلور معمولا در محیطی تار و پر ملال زیسته‌اند، باز فولکلور از تلخی و بدبینی بیگانه است.» (از «سخن»)

٦ـ «و با آنکه برف همه جا را پوشیده بود، باز هرجا که جاده محو شده بود پیدا میکرد.» (از «پیام نو»)

۷ـ «با اینکه میدانم این حرفها را برای چه میزنند، گاهی می‌بینم که‌برخلاف میل خودم فریب افسون او را خورده‌ام.» (علیمحمد افغانی)

۸ـ «هرچند هارون چندین‌بار کارهای مهم به روزبهان تکلیف کرد، ولی او شانه خالی کرد.» (صادق‌هدایت)

۹ـ «هرچند مسکنم بزمین است روز و شب
برچرخ هفتم است مجال سفر مرا.» (ناصرخسرو)

۱۰ـ هرچه گشتند اثری از او نیافتند.» (از «سخن»)

۱۱ـ اما هرچه فکر میکنم زمینه‌ی مساعدی نمی‌بینم.» (صادق‌هدایت)

۱۲ـ این مسجد تنها وسیله‌ی مطالعات نیست، بلکه مورد دقیقترین‌توجهات قرار گرفته و تعمیر شده است.» (از «پیام نو»)

بررسی کاراکتر مناسبات بین فراکردها در مثالهای بالا نشان میدهد که در مثالهای ۱ تا ۹ که نمونه‌های تیپیك اینگونه جملات مرکب هستند بین دو فراکرد مناسبات معمولی خلافی و مغایرت بطرز بارزی احساس میشود. در تمامی

آنها خواننده پس از اطلاع برمضمون فراکرد پیرو (که قبل از پایه هم میآید) منتظر نتیجه‌ایست که در فراکرد پایه با خلاف همان نتیجه روبرو میشود ومتوجه میگردد که نتیجه‌ی مطلوب بوقوع نپیوسته است(نمی‌پیوندد‌ویا نخواهدپیوست). در مثالهای ۱۰ و ۱۱ نیز همین مناسبات خلافی وجود دارد، لیکن در آنجاسببیت برمبنای کمیت و مقدار بمیان آمده است، یعنی درحقیقت کمیت مندرج درفراکرد پیرو باید باعث حصول نتیجه‌ای میشده که نشده است. در مثال ۱۲ مناسبات بین فراکردها با آنچه تاکنون دیدیم فرق دارد. در اینجا نیز مناسبات خلافی موجود است اما چگونگی این مناسبات عبارت از این است که فکر مندرج در فراکرد پایه انکار و نقیض فکر مندرج در فردکرد پیرو نیست، بلکه در معنای معینی ادامه و تأیید آنست، منتها در همین ادامه ماهیت آن دگرگون شده و فکر مغایری بمیان آمده است. بعبارت دیگر، فاکت مندرج در فراکرد پایه تنها حاوی فاکت مندرج در فراکرد پیرو نیست، بلکه حاوی فاکت علاوه‌ای نیز میباشد. خلاف و مغایرت نیز از همین «علاوه» ناشی میگردد.

نکته‌ی دیگری که در کاراکتر مناسبات بین فراکردهای اینگونه جملات‌مرکب وابسته باید گفت اینست که گاهی این جملات بجملات مرکب پیوسته با علایق ضدیتی و مغایرت نزدیك میشوند. فرقشان در اینست که در جملات مرکب پیوسته مناسبات تضاد واقعی بیان میشوند، ولی در اینجا این مناسبات شکل خلاف و مغایرت را میگیرند. اما این فرق چندان مبنای استواری ندارد. عاملی که باعث نزدیکی این دو دسته از جملات مرکب میگردد تنها عامل معنا نیست (و نباید هم باشد). بموازات عامل معنا باید عوامل صوتی و گرامری نیز باین تشابه کمك کنند. مثلا وجود حروف ربط پیوسته نظیر: باز، اما، ولی... در ابتدای فراکرد پایه، ذکر فراکرد پیرو پس از اصلی (البته بندرت_چنانچه درزیر خواهیم دید) و عوامل دیگر گاهی باعث تشابه و نزدیکی ایندو نوع جمله‌ی مرکب میگردند.

ابزار گرامری بیان علائق وابستگی

در اینجا نیز ابزار گرامری بیان وابستگی همانها هستند که تاکنون گفته شده است و فقط اعضای غیرمستقل دراینجا وجود ندارد، بعبارت دیگراینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی دارای نوع سنته‌تیك نیستند.

۱_ حروف ربط.

خصوصیت ویژه‌ی حروف ربط مستعمله در اینجملات مرکب وابسته عبارت از اینست که این حروف ربط معمولا و غالبا حروف ربط مزدوج هستند، بدین معنی که حرف ربط اصلی در ابتدای فراکرد پیرو (یا در داخل آن) ذکر شده و

خود فراکرد پیرو نیز معمولا و قانونا مقدم برپایه میآید (تا بتواند به بیان مفهوم خلاف و مغایرت کمك کند)، سپس نیز در ابتدای فراکرد پایه حروف ربط پیوسته‌ای نظیر ولی، اما، لیکن، باز، بااینحال، با اینوصف، معهذا و... آورده میشود که ذکر آنها ضرورت مبرم نیز ندارد. ذکر این حروف ربط پیوسته بمنظور تأکید و تأیید مناسبات خلافی دو فراکرد میباشد و هرجا که باین تأکید نیازی نباشد البته از ذکر آنها خودداری میشود.
و اینك پاره‌ای از این حروف ربط:

(الف)ـ حروف ربط «با آنکه...»، «با وجودیکه...»، «هرچند که...» و...
این حروف ربط مترادف لفظی‌ـ‌گرامری یکدیگر بوده و همیشه با هم قابل تعویض نیز هستند. بدیهی است که همراه با آنها حروف ربط پیوسته‌ای نیز نظیر: باز، ولی، اما و... نیز در ابتدای فراکرد پایه میتواند ذکر شود.مناسبات وابستگی دراینمورد نسبتا شدید است:
ـ «...و **با اینکه** غالبا تا سینه در برف فرو میرفت، **باز** تمام بدنش از عرق خیس شده بود.» (از «پیام نو»)
بطوریکه گفتیم حذف‌حروف ربط پیوسته درمواردی که‌معنای خلاف ومغایرت محسوس است امکان‌پذیر میباشد:
ـ «بنده **با آنکه** شخصا از مخالفین سرسخت دوبلاژهستم، **(باز)** درشرایطی نظیر شرایط ما بهیچوجه بادوبله کردن فیلمها مخالف نیستم.»(از «سخن»)
ـ «**با وجودیکه** میدانست نامه‌ی اول را این پسرك بدذات نوشته، **(بازهم)** ازش خیلی بدش نمی‌آمد.» (بزرگ علوی)
ـ «برخی از این ترانه‌ها بی‌اندازه کهنه هستند و **با وجود اینکه** در سرتاسر کشور رواج دارد، **(باز)** مضمون و زبان خود را حفظ نموده است.» (صادق‌هدایت)
ـ «پس من خادم **هرچند که** خویشتن را پایگاه این علم ندانستم و این علم را افزون از قدر خویش دیدم، **(باز)** گمان بردم که چون طاعت و فرمان ولینعمت خویش برم برخجستگی طاعت توفیق بار آورد.» (ابوعلی‌سینا‌ـ «دانشنامه‌ی علائی»)

ب)ـ حروف ربط «اگرچه...»، «اگرهم...»، «گواینکه...».
این حروف ربط از نظر خصوصیات معنایی‌ـ‌گرامری خود با حروف ربط بند الف آنقدرها فرق ندارند و فقط در برخی از آنها مفهوم شرط و در پاره‌ای دیگر مفهوم احتمال وجود دارد که وجود این‌مفاهیم نیز معلول استعمال «اگر» و «گواینکه» میباشد. دراینجا نیز حروف ربط وابسته‌ی مزبور عادتا در ابتدای

فراکرد پیرو و یا در داخل آن قرار گرفته و خود فراکرد پیرو خلافی معمولا قبل از پایه ذکر میشود. حروف ربط پیوسته نیز همانها هستند که گفته شد، زیرا آنها برای تأکید مفهوم خلاف می‌آیند و همه‌جا یکسان خواهند بود:

ــ «**واگرچه چندین** نفر مواظب رفتار او شدند، **ولی** از مناسبات عاشقانه‌اش چیزی استنباط نکردند.» (صادق‌هدایت)

ــ «... **اگرهم** محصول شعر امروز بسیار ارزنده و درخشان باشد، **باز** بآن اکتفا نمیتوان کرد.» (از «سخن»)

ــ «این اقدام **اگرچه** مقرون بتهور بسیار است، **لیکن** نباید آنرا دلیل خیرگی و بیباکی مؤلف دانست.» (دکتر ذ. صفا)

در اینجا نیز گاهی حروف ربط پیوسته در ابتدای فراکرد پایه اختصار میگردند:

ــ «... **واگرچه** میل بخواب نداشت، **(معهذا)** در بستر دراز کشید.» (از «سخن»)

ــ «معمولا نویسنده‌ای که میتواند از چنین اصولی پیروی کند **اگرهم** رومان خوبی نتواند بنویسد، **(ولی)** اقلا لیاقت نوشتن رومان بدی را خواهد داشت.» (از «سخن»)

ــ «بیا ای رفیق قصه‌ی خود را بالتمام بمن بازگو **و فرضا که** رفیق راهت آنرا باور نکند، **(اما)** من عهد میکنم که آنرا از تو بپذیرم.» (از «سخن»)

ــ «شعر ظهیر اگرچه سرآمد زجنس نظم،
(اما) با طرز انوری نزند لاف همسری.» (مجد همگر)

گاهی نیز برای تأکید در وجودمفهوم مغایرت دوحرف ربط پیوسته‌ی خلافی را در مجاورت یکدیگر بکار میبرند که البته جنبه‌ی اسلوبی دارد:

ــ «**اگرچه** او باین جور برخوردها آمیخته بود، **ولی با وجود این** از جا جست.» (صادق‌هدایت)

پ)ـ حرف ربط «اگر».

نزدیکی مفاهیم شرط و سبب و خلاف قبلا اثبات شد و بنابراین نیازی باثبات وجود مفهوم شرط در برخی از جملات مرکب وابسته‌ی مورد بررسی ما نیست. دراینگونه موارد البته مفهوم شرط درپلان دوم و نسبتا تحت‌الشعاع مفهوم خلاف است. دراینگونه موارد ذکر حرف ربط پیوسته‌ی خلافی ضرورت بیشتری پیدا میکند تا مفهوم شرط را بپلان دوم ببرد. در اینجا در فراکرد پیرو خلافی اساسا شرط بصورت فرض و احتمال مطرح میگردد و حرف ربط شرطی «اگر» هم ذکر میشود که در اکثر موارد میتوان آنرا با «اگرهم» و «بفرض اینکه» و «فرضا که»... عوض نمود. اما در فراکرد پایه نتیجه‌ی منتظره از این شرط

بطور معکوس و متضاد بیان میشود. بیان گرامری این جریان چنین است که یك حرف ربط پیوستهٔ خلافی و یا کلمهٔ دال بروجود مفهوم خلاف ذکر گشته و سپس فراکرد پایه میآید:

- «اگر اجرای تعلیمات عمومی دشوار است **باری** تأسیس مدارس عالی چندان دشوار نیست.» (از «سخن»)

در مثال بالا هرچند که «باری» رسما جزء حروف ربط پیوستهٔ فارسی نیست، ولی بهرحال نقش آنها را بازی کرده و در تشدید مفهوم خلاف تأثیر زیادی ابراز داشته است. بطورکلی باید گفت که اگر نویسنده یا شاعر نتواند و یا نخواهد که دراینگونه موارد از حروف ربط پیوسته استفاده نماید غالبا ناچار است از کلمات و ترکیبهایی دیگر برای بیان همین مفهوم استفاده جوید. در بیت زیر:

- «**اگر** بدولت با رودکی نمیمانم
عجب مکن، سخن از رودکی نه کم دانم.» (ابوذراعه معمری)

شاید ضرورت شعری باعث شده است که ابوذراعه نتواند حرف ربط «ولی» را قبل از فراکرد پایه بیاورد، ولی درعوض جملهٔ مدخولهٔ «عجب مکن» را بهمین منظور و برای بیان مفهوم خلاف در ابتدای فراکرد پایه بکار برده است. در بیت زیر نیز:

- «ترمز **اگرم** سوخته یا بوق شکسته
استادی من بین که برم بی کمو بی‌کاست.» (افراشته)

جملهٔ «استادی من بین» صرفا بدلیل تقویت مفهوم خلاف بکار رفته است. البته گاهی نیز ضرورت شعری مانع ذکر هر دو نوع حرف ربط و یا مدخولههای خلافی و مغایرتی میگردد:

- «**اگر** بکوری چشم او بیافت گیتی را
زبهر گیتی من کور بود نتوانم.» (ابوذراعه‌معمری)

و چنانچه مفهوم خلاف از مضمون دو فراکرد استنباط شود ممکنست نیازی هم بذکر حرف ربط پیوستهٔ خلافی نباشد:

- «**اگر** زبان نثر رسمی بیروح، جامد، بیحرکت و عقیم است، زبان توده زنده، متحرك و دائما زاینده میباشد.» (از «سخن»)

ت)- حروف ربط «هرقدر...» و «هرچه...» و...

در اینجا در فراکرد پیرو افزایش و یا نقصان کمیت بیان میشود، ولی نتیجهٔ منتظره از آن در فراکرد پایه منعکس نگردیده، بلکه با خلاف آن روبرو میشویم. در اینجا نیز مثل سایر موارد فراکرد پیرو خلافی معمولا قبل از پایه میآید و ضمنا قسمت دوم حرف ربط وابسته غالبا حذف میشود، ولی همیشه

میتوان آنرا در محل خود بکار **برد:**

ـ «باری، **هرچه** فکر میکنم چیز نوشتنی ندارم.» (صادق‌هدایت)

گاهی نیز حروف ربط مزبور در داخل فراکرد پیرو بکار میرود:

ـ «صبح را زرین کلاه **هرچه** انتظار کشید گل ببو را ندید.» (صادق‌هدایت)

در اغلب این موارد گزاره‌ی فراکردها از لحاظ تصدیق و انکار نیز مخالف یکدیگرند و این نیز منطقی است، زیرا ساده‌ترین طرز بیان مغایرت همانا بکار بردن اشکال تصدیق و انکار **گزاره‌ها میباشد.**

ث)ـ حروف ربط مزدوج «نه‌تنها... بلکه»، «نه‌فقط... بلکه» و...

در مقدمه‌ی این بحث گفتیم که در این واریان فاکتهای مندرج در فراکردها از **لحاظ** ماهیت خود با یکدیگر مغایر نیستند. فاکت مندرج در فراکرد پایه در حقیقت نوعی ادامه و گسترش فاکت مندرج در فراکرد پیرو است. از این‌رو نیز در اینجا ذکر فراکرد پیرو در حالت پیش‌آیی ضرورت **قطعی** دارد (زیرا دومی ادامه‌ی اولی باید باشد). یکی دیگر از خصوصیات گرامری اینگونه حروف ربط مزدوج اینست که معمولا قسمت اول با ادات انکار «نه» ذکر شده و ذکر قسمت دوم حرف ربط بصورت «بلکه» ضروری است:

ـ «اطلاعات سچنوف **نه‌تنها** در زمینه‌ی فیزیولوژی بسیط بود، **بلکه** در پسیکولوژی **نیز** متبحر شمرده میشد.» (از «پیام نو»)

ـ «در زندان صدرالدین عینی **نه‌فقط** لجوجانه در مقابل مرگ مقاومت کرد، **بلکه** زنده ماند تا روزی که مردم بخارا **نیز** باتفاق ملت روس در انقلاب شرکت کردند، در زندانرا شکستند و او را نجات دادند.» (از «پیام نو»)

ـ «آوردن شواهد و امثال مکرر و تشبیهات و تمثیلات متعدد در آن **نه‌همان** مخل مقصود **نیست، بلکه** سودمند و لازم است.» (از «سخن»)

گاهی نیز بمقتضای معنی «نه» از ابتدای حرف ربط بابتدای گزاره‌ی فراکرد پیرو منتقل میشود. در اینصورت حرف ربط بصورت «تنها (فقط)... نه... بلکه» درمی‌آید:

ـ «این نمایشگاه **تنها** هدف آموزشی **نداشته، بلکه** تعمیم آثار هنرمندان ایران و تشویق آنان را نیز مطمح نظر قرار داده است.» (از «پیام نو»)

ـ «پزشک **فقط** با عایدی مطب زندگی **نمیکند** و فکر و ذکرش رقابت با همکاران **نیست، بلکه** قهرمانیست که‌برای سلامت عموم‌و تندرستی نسلهای آینده مبارزه مینماید و بسودمندی کار خود ایمان دارد.» (از «پیام نو»)

در محاورات عادی گاهی قسمت دوم حرف ربط مزدوج مزبور حذف میشود:

ـ «رومان‌نویس شدن **فقط** یک‌راه **ندارد، (بلکه)** هزارراه دارد.» (از«سخن»)

بکار رفتن گزاره‌ی فراکرد پیرو در شکل انکاری گاهی باعث حذف حرف ربط

وابسته‌ی اصلی نیز میگردد. بدیهیست که در این صورت شکل انکاری گزاره‌ی فراکرد پیرو از اهمیت ویژه‌ای برخوردار میگردد:

ــ «کتاب هنوز **نوشته نشده بود، اما** ظاهرا خطوط برجسته‌ی آن دربرابرش جلوه‌گر بود.» (از **«سخن»**)

در یکدسته‌ی کوچك دیگر از اینگونه جملات مرکب وابسته همین مناسبات خلافی بین دو فراکرد موجود است، لیکن در آنجا حروف ربط ترکیبی «**علاوه** بر اینکه...» و «گذشته از اینکه...» بکار میرود. البته باید دانست که با توجه باختلاف معنای لغوی این حروف ربط ممکن هم بود آنها را جداگانه ذکر کرد، ولی چون مناسبات خلافی بین دو فراکرد در هر دو دسته از حروف ربط یکی است هردو را در یکجا آوردیم. در این واریان دو فرق زیر با واریان قبلی وجود دارد:

۱)ــ قسمت دوم حرف ربط مزدوج غالبا حذف میشود و درعوض ادات تاکید «هم» و «نیز» بکار میرود.

۲)ــ بکار رفتن گزاره‌ی فراکرد پایه در شکل انکاری ضرورت ندارد:

ــ «**گذشته از اینکه** کارخانه‌های موجود پیش از جنگ همه توسعه یافته و با وسایل جدید مجهز گردیدند، هریك‌از شعبات این‌کارخانه‌ها **نیز** بصورت کارخانه‌ی مستقلی درآمد.» (از «پیام نو»)

ــ «بعضی از بازارهای وراقان مثل بازار بغداد **علاوه بر اینکه** محل تمرکز کتب بسیار از انواع مختلف بود، **محلی هم** برای اجتماع علما و حکما و بحث و نظر آنها بوده است.» (دکتر ذ. صفا)

دو مثال بالا را میتوان باین شکل هم نوشت:

ــ **نه‌تنها** کارخانه‌های موجود پیش از جنگ همه توسعه یافته و با وسایل جدید مجهز گردیدند، **بلکه** هریك از شعبات... درآمد.

ــ بعضی از بازارهای وراقان مثل بازار بغداد **نه‌تنها** محل تمرکز... بود، **بلکه** محلی هم برای... بوده است.

تبصره‌ــ در کتب و مقالات مربوط بنحو زبان تاجیکی با نکته‌ای برخورد میشود که نمیتوان آنرا نادیده انگاشت و از کنارش گذشت. نکته‌ی مزبور اینست که پروفسور نیاز محمدوف مینویسد که در زبان تاجیکی «حرف ربط «هم»» نیز بعنوان حرف ربط خلافی بکار میرود، منتها باید گزاره‌ی فراکرد پیرو خلافی با یکی از اشکال صرف‌شده‌ی فعل «بودن» بیان شود. جالب است که پروفسور زبانشناس و ایرانیست روس بانو راستورگویوا نیز مینویسد که در دیالکتهای تاجیکی «هم» بعنوان حرف ربط انکلیتیك در آخر فراکرد پیرو خلافی استعمال میشود. مثال راستورگویوا نیز اینست:

ــ ما اینجا بمانیم هم خفه‌نه‌ایم (اگر مااینجا بمانیم بازهم‌کسل نخواهیم‌بود).

اولا مقایسه‌ی مثال ذکر شده از طرف بانو راستورگویوا با شرط مذکوراز

طرف نیاز محمدوف نشان میدهد که ذکر فعل «بودن» در رل گزاره‌ی فراکرد پیرو خلافی ضروری نیست (در مثال بالا فعل «ماندن» بکار رفته است نه «بودن») و ثانیا (و مهمتر از همه) باید گفت که «هم» ادات تأکید است و نه حرف ربط. حرف ربط، خواه در فارسی و خواه در تاجیکی و خواه در هر زبان دیگر دارای خصوصیات ویژه‌ی گرامری است و تصور میرود نیازی باثبات نباشد که نه در زبان تاجیکی و نه در فارسی «هم» هیچوقت نمیتواند واجد آن خصوصیات باشد. در مثال بالا که البته از ادبیات تاجیکی گرفته شده است «هم» در اصل قسمت دوم حرف ربط خلافی «اگرهم» است که قسمت اول آن («اگر») بدلیل وضوح مضمون حذف گشته است. در فارسی معاصر نیز در جملات مرکب وابسته‌ی مزبور گاهی ادات تأکید «هم» با حرف ربط شرطی «اگر» همراه شده و در شکل عمومی «اگرهم» بصورت حرف ربط خلافی بکار میرود:

ـ اگر هم اصرار بکنید قبول نخواهم کرد.

ولی باید این نکته را هم گفت که هنوز هم «هم» خصوصیات ادات تأکید خود را تا حدودی حفظ نموده است و نمیشود آنرا کاملا جزء ترکیبی حرف ربط شمرد. دلیل این مدعا نیز آنست که می‌توان آنرا به‌آسانی از «اگر» جدا کرده در محل دیگر جمله بکار برد:

ـ اگر اصرار هم بکنید قبول نخواهم کرد.
ـ اگر هم اصرار بکنید قبول نخواهم کرد.
ـ اگر اصرار بکنید هم قبول نخواهم کرد.

و بدیهیست که در محاورات عادی هم (که عموما امکان حذف حروف ربط فراهم میگردد) می‌توان «اگر» را حذف کرد وگفت:

ـ اصرار هم بکنید قبول نخواهم کرد.
ـ اصرار بکنید هم قبول نخواهم کرد.

تبصره خیلی بدرازا کشید. و اینک باز میگردیم بدنباله‌ی بحث.

مانند تمام موارد دیگر در اینجا نیز گاهی با حذف هردو قسمت حرف ربط مزدوج برخورد می‌شود:

ـ «بلینسکی... دفعتا با غضب، صحبت آن استاد را قطع کرد و گفت: «این... چه رنجشی است! با چوب میزنند، نمیرنجیم، به سیبری تبعید میکنند، نمیرنجیم.» (از «پیام‌نو»)

در مثال بالا عمل «تکرار» باعث پیدایش امکان برای حذف حرف ربط خلافی گردیده است. اصل جمله چنین بوده است:

ـ ... (با وجودیکه) با چوب میزنند (باز) نمیرنجیم، (با اینکه) به سیبری تبعید می‌کنند، (باز هم) نمیرنجیم.

۲ـ عایدها

در اینگونه جملات مرکب وابستهٔ فارسی عایدها دارای ویژگیهای خاصی نیستند. در اینجا چون قانونا و معمولا فراکرد پیرو خلافی مقدم برفراکرد پایه است، اینست که با عایدها معمولا در جزء دوم (فراکرد پایه) برخورد می‌شود:

ـ «گرچه از دوری تو رنجور و غمگین خواهم شد اما چون دیرگاهی است که از ولایت **خویش** دور افتاده‌ام اجازه میخواهم که فردا پگاه سوی خانهٔ **خود** عزیمت کنم.» (از «سخن»)

البته چنانچه عضو مکرر در رل نهاد جزء دوم بکار رود با وجود اختلاف وظیفهٔ نحوی در جزء دوم استعمال نمیشود، زیرا مطابقهٔ نهاد و گزاره لزوم ذکر عاید را از بین میبرد:

ـ «هرچند آنرا همپایهٔ کاخهای بلند و استوار میدانند باندك بـــاد و کوچکترین موجی سرنگون میگردد.» (از «سخن»)

در این مثال عضو مکرر در فراکرد پیرو (اولی) در رل متمم بیواسطه و در شکل «آنرا» بکار رفته و چون در فراکرد پایه (دومی) در نقش نهاد است از ذکر آن خودداری شده است.

۳ـ ترتیب توالی فراکردها

بررسی مثالهای آورده شده نشان می‌دهد که در این دسته از جملات‌مرکب وابستهٔ فارسی فراکرد پیرو خلافی معمولا در حالت پیش‌آیی است و این حال نورم قطعی زبان کنونی را تشکیل میدهد. در موردی که حرف ربط «نه تنها... بلکه» استعمال میشود ذکر فراکرد پیرو قبل‌از پایه حتی ضروری‌است. درسایر موارد نیز ذکر فراکرد پیرو مقدم برپایه علاوه برلزوم منطقی بدلیل حفظ رابطهٔ وابستگی ضرورت می‌یابد. چه در غیراینصورت جملهٔ مرکب وابسته بجملهٔ مرکب پیوسته نزدیك میگردد. بهرحال، اگر فراکرد پیرو بدلیل ضرورت شعری و یا بملاحظاتی دیگر پس‌از فراکرد پایه ذکر شود بدیهی است که دیگر حرف ربط پیوستهٔ خلافی در ابتدای فراکرد پایه بکار نخواهد رفت، رابطهٔ‌وابستگی نیز بمقدار معتنابهی تضعیف میشود و حتی گاهی فراکرد پیرو بجملهٔ‌معترضه شبیه میگردد:

ـ «موبد... نمیتواند او را براند یا نابود کند، با آنکه میداند که تخـم فساد و گناه را او درخانه‌اش کاشته است و دمادم آنرا آبیاری میکند.» (از «سخن»)

ـ «آری بخـــورد زنگـ همی آهن را
هرچندکه زنگـ خود زآهن خیزد.» (ابوالفرج‌رونی)

ـ «هـم بچنبر گـذار خواهد بـــود
این رسن را، اگرچه هست دراز.» (رودکی)

در مثالهای بالا یا ضرورت شعری (مثال دوم وسوم) باعث تقدم فراکرد پایه برپیرو گردیده و یا آنکه لزوم برجسته نشان دادن مضمون فراکرد پایه (مثال اول) ذکر آنرا پیش از پیرو ضروری ساخته است.
با حالات ذکر فراکرد پیرو خلافی در داخل فراکرد پایه (حالت میان‌آیی) نیز برخورد میشود. در این مورد نیز رابطه‌ی وابستگی خیلی ضعیف میشود و معمولا فراکرد پیرو بیشتر شبیه معترضه میگردد:
- «والا از پهلوانیهای جسمانی که اسمش را میتوان قلدری گذاشت، با آنکه دلباخته‌ی ورزش و کشتی‌گیری و زورآزمایی هستم، لذت‌روحانی نمیبرم.» (از «سخن»)
- «... وآنچه فراگرفته بودند چون ناقص بود، با وجود آنکه مدتها عمر در آن صرف شده بود، بیهوده میماند.» (از «پیام نو»)

٤ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها

در اینجا نیز باید متوجه اهمیت موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها بود. با بررسی مثالها می‌توان نکات زیر را خاطر نشان ساخت:
۱ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها برحسب ترتیب توالی اجزاء اندکی متفاوت است، ولی در هرحال مهمترین نکته‌ای که بچشم میخورد اینست که معمولا زمان گزاره‌ها یکی هستند.
۲ـ در موردی که فراکرد پیرو پیش از پایه می‌آید قسمت عمده‌ی گزاره‌های فراکرد پیرو با زمان حال بیان می‌شود (البته به‌پلان عمومی زمانی موضوع‌مربوط است) و گزاره‌ی فراکرد پایه نیز با همان شکل زمانی بیان میشود:
- «این شباهت بزرگ و کلی اگر درشکل و قالب **زیاد نیست** در مفهوم و مضمون و حتی در نوع بیان مفاهیم **فراوان است.**» (از «سخن»)
- «نوروز اگرچه روز نو **سال** است، روز کهنه‌ی **قرنهاست.**» (از «سخن»)
- «گرچه ۱۸ و یا ۲۰ سال **میگذرد**، اما همیشه جلو چشم **مجسم** است.» (صادق هدایت)
- «مسکین خر اگر چه **بی‌تمیز** است چون بار همی کشد **عزیز** است.» (سعدی)

گزاره‌ی فراکرد پایه گاهی با مستقبل و یا وجه امری هم می‌تواند بیان شود:
- «کاری که اکنون در پیش گرفته‌ام اگرچه قسمتی از وقت مرا **میگیرد**، هرگز مرا از درس و بحث **باز نخواهد داشت.**» (از «سخن»)
- «اگر **نمیتوانی** وسیله‌ای برای بستن چترت تعبیه کنی **اهمیت نده.**» (از «سخن»)

۳ـ پس از اشکال زمان حال باید گفت که گونه‌ی استمراری ماضی اکثریت

دارد. در این مورد نیز ذکر گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی استمراری ماضی عادی است:

ــ «گرچه بهیچوجه **مایل نبود** که سورن را غال بگذارد، ولی بدقولی رابدتر **میدانست.**» (صادق هدایت)

در این حالت گاهی نیز گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌ی مطلق ماضی و یا گونه‌ی مقدم آن بیان می‌شود:

ــ «اگرچه **قرار بود** که تمام شب را حرکت بکنیم، ولی شوفــر و همه‌ی مسافرین **پیاده شدند.**» (صادق هدایت)

ــ «بـا اینکه گرتسن نسبت بکارگران انقلابی توجــه **و ارادت داشت،** لیکن این موضوع را **درك نکرده بود** که چه مقام مهمی را تاریخ به آنها تخصیص داده است.» (از «پیام نو»)

٤ــ پس ازگونه‌ی استمراری ماضی نیز گونه‌ی مطلق را باید برشمرد. در این صورت نیز اکثریت گزاره‌های فراکرد پایه با گونه‌ی مطلق ماضی بیان‌میشود:

ــ «ولی در طی بیست سال حیات ادبی هدایت پیروان و مقلدان طریقش نه تنها هرگز بگردش **نرسیدند،** بلکه بفواصل قابل ملاحظه‌ای از او **عقب ماندند.**» (از «سخن»)

در این حالت گزاره‌ی فراکرد پایه‌گاهی با گونه‌ی استمراری ماضی و زمانی نیز با شکل زمان حال بیان می‌شود:

ــ «هرچه پسر را بصبر و بردباری **دعوت** کرد **سود نداشت.**» (از «سخن»)

ــ «گرچه در خلوت راز دل مـــا کس **نرسید**

همه‌جا زمزمه‌ی عشق نهان من و تست.» (از سایه)

۵ــ گونه‌های نقلی و مقدم ماضی و نیز آئوریست میتوانندبرای بیان‌گزاره‌ی فراکرد پیرو خلافی بکار روند و در آنوقت نیز گزاره‌های فراکرد پایه در شکل گرامری مناسب خواهد بود که برای بیان مضمون در داخل پلان عمومی کلام موافق باشد. برای جلوگیری از اطناب فقط چند مثال می‌آوریم:

ــ «خانلرخان... **اگرچه** پاسپورتش را **گرفته،** اما گویا در شك میان یك‌ودو **گیر کرده** است. (صادق هدایت)

ــ «هرچند آنها از جایشان تکان **نخورده بودند،** اما نفس آنها **بشماره‌افتاده بود.**» (صادق هدایت)

ــ «اگرچه هرکسی آنرا **نسبت بمن خواهد داد،** اما خواص بسیار **دارد.**» (صادق هدایت)

ــ «ولی کاه هرقدر هم **سبك باشد** بیش از **هیچ است.**» (از «سخن»)

٦ــ چنانچه فراکرد پایه برپیرو مقدم باشد باز هم در اکثر موارد گزاره‌ی فراکرد پیرو خلافی با زمان حال بیان می‌شود. ولی در اینجا استعمال آئوریست نیز نسبتا زیاد است. گزاره‌ی فراکرد پایه نیز با زمان حال، گونه‌ی استمراری

و مطلق ماضی و گاهی نیز با وجه امری بیان میشود:

ــ «کار نیکان را قیاس از خــود **مگیر**
گرچه **باشد** در نوشتن شیر شیر.» (مولوی)

ــ «دیروز ما با آنکه تاسیسات فنی و صنعتی نفت در آبــادان است در تهــران (دانشکــدهی نفت» (!) **بنــا کردیــم** و همــهی کشورهــا را... از هنرپروری خود **بحیرت انداختیم.**» (از «سخن»)

ــ «رفتارش با شاه موبد عاری از فتوت و **حقشناسی است،** با آنکه هرچه دارد از او **دارد.**» (از «سخن»)

ــ «در جهان هنر صد هنرمند **ممکنست** بیك اندازه عزیز و محترم و مورد قبول باشند، اگرچهشیوهی کارشان باهمهیچ **شبیه نباشد.**» (از«سخن»)

ــ «درخت تلخ هم **تلخ آورد** بــر
و گرچه ما **دهیمش** آب شکر.» (فخرالدین گرگانی)

ــ «هان و هان این راز را با کس **مگــوی**
گرچه شاهاز تو **کند** بس جست و جوی.» (مولوی)

ــ «**سوختم،** گرچه **نمی‌یارم** گفت　　که من از عشق فلان میمیرم.»
(سعدی)

۵ــ آهنگ ادا

در این دسته از جمــلات مرکب وابستهی فارسی که معمولا فراکرد پیرو مقدم برپایه می‌آید رابطهی وابستگی عادی است و آهنگ ادای بالاروندهی ناتمام در پایان فراکرد پیرو بتشدید رابطهی مزبور کمك میکند. ولی هرگاه فراکــرد پیرو در حالات مخصوصی پس از پایه بیاید آهنگ در پایان فراکرد پایه نسبتا تمام میشود و تا حدود زیادی پایین رونده است. با این ترتیب فراکرد پیرو با آهنگ جملهی معترضه ادا میشود و رابطهی وابستگی نیز تضعیف میگردد.

ساخت گرامری فراکردها

تنها خصوصیت ویژهای که در این دسته از جملات مشاهده میشود اینست که گاهی یك ترکیب فرازئولوژیك پردیکاتیف میتواند در رل فراکرد پایه (که مسلما باید پس از پیرو بیاید) بکار رود:

ــ «چه سرمای بی‌پیری! با اینکه پالتوم را روپام انداختم، **انگار نه انگار!**
(صادق هدایت)

از این خصوصیت که بگذریم دیگر علامت فارقهی ساختمانی چشمگیری در این جملات دیده نمیشود. و اینك برای برخی موارد که فراکردها بصورتجملات مرکب شکل گرفتهاند چند مثال می‌آوریم.

ــ «پژوهندهای که برهمهی عالم نظر دارد هرچند به شیوهای مایلتر باشد

حق اینست که درمحکوم ساختن شیوه‌های دیگر تامل کند.» (از «سخن»)

در مثال بالا فراکرد پیرو خلافی یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی و فراکرد پایه نیز جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگری با فراکرد پیروگزاره‌ای است. در مثال:

ـ «بارها بهنگام متارکه من در زیر حصار سباستوپل دیدم که چگونه سربازان روسی و فرانسوی با یکدیگر آمیزش میکنند و چطور با آنکه زبان یکدیگر را نمیفهمند دوستانه بهم تبسم میکنند و بشانه یا روی شکم یکدیگر میزنند.» (از «پیام نو»)

در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو متممی بیواسطه وجود دارد که خود فراکرد پیرو مزبور دارای اعضای همجنس میباشد و یکی ازاعضای مزبور نیز بصورت یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو خلافی است.

در اینسته از جملات مرکب نیز با فراکردهای پیرو و یا پایه‌ی موازی برخورد میشود:

ـ «گرچه در هرقدم که برمیدارید صدها خطر کمین کرده است و صدها دشمن دام گشوده، گرچه شاید سرنوشتتان به از آن نباشد که درخانه‌ی صاحبتان بود، اما یاد و یادگارتان به‌از هروقت و به ازهرکس خواهد بود.» (از «سخن»)

در اینجا دو فراکرد پیرو خلافی بطورموازی بفراکردپایه‌ی واحدی مربوطند.

در مثال زیر نیز چهار فراکرد پیرو موازی وجود دارد:

ـ «گرچه میشا بمدرسه نخواهد رفت، آواز لوانیوك بگوش کسی نخواهد رسید، اولیا پشت سکان تراکتور قرار نخواهد گرفت، دختران باندام موزون واسیا کراوچوك نظاره نخواهند کرد، ولی زندگی باز هم خواهد شکفت، نیرو خواهد گرفت و بمجرای سابق خود خواهد افتاد.» (از «سخن»)

اگر دقت شود دیده میشود که حرف ربط وابسته‌ی خلافی فقط یك دفعه در ابتدای فراکرد پیرو اولی ذکر شده و سپس در ابتدای فراکردهای پیرو دیگر حذف گشته است. در قطعه شعر زیر، برعکس، برای فراکرد پیرو خلافی واحدی سه فراکرد پایه‌ی موازی آمده است:

ـ «گرچه کس نغمه‌ی این چشمه نشنوده هنوز
باز در روی کمرگاه و فراز دره
چشمه‌ای هست که او زمزمه دارد برلب
چشمه‌ای هست که میجوشد باز
چشمه‌ای هست براه.» (کسرایی)

و بالاخره مثالی جالب دیگر از این قبیل:

ـ «حافظ اگر عارف نبوده، از عرفان درگذشته، و اگر صوفی نبوده، از تصوف فراتر رفته، اگر متشرع نبوده، واقف بشریعت بوده و اگر

حکیم نبوده، با حکمت آشنایی تمام داشته است.» (از «سخن»)
در مثال بالاچهار جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو خلافی وجود دارد که نهاد همگی آنها «حافظ» است و از این نقطه‌ی نظر باید آنها را جملات‌مرکب وابسته‌ی همجنس نامید. در حقیقت باید اینطور تصور کرد که «حافظ» در ابتدای هریك از چهار جمله‌ی مرکب تکرار گشته است.

۱۲ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو چگونگی

تعریف و اطلاعات عمومی

این دسته از جملات مرکب وابسته عبارت از چنان جملاتی هستندکه فراکردپیرو آنها در اصل مترادف نحوی قید چگونگی برای فراکرد پایه باشد، یعنی آنکه فراکرد پیرو نمودار چگونگی و طرز اجرای عمل و یا وجود حالت مندرج در فراکرد پایه بوده و بپرسش «چطور؟» و «چگونه؟» و «در چه حال؟» و نظایر آنها پاسخ دهد.

دانشمندان و پژوهندگان زبانشناس و کارشناسان نحو (بخصوص) با توجه بمعنای لفظی ـ گرامری حروف ربط و خودکاراکتر فراکردهای این جملات تقسیم‌بندیهای گوناگونی بعمل آورده و مفاهیم مشابعتی چندی از قبیل سبب، نتیجه، مقصد، مقایسه و درجه را نیز در آنها دیده و منظور نیز داشته‌اند. این طرز برخورد بهرحال چون برملاك مشخصی متکی است قابل انتقاد نیست و در هرصورت مقصود اساسی که عبارت از بیان کاراکتر مناسبات وابستگی، شرح مناسبات معنایی و وظیفه‌ای و بالاخره نیز توجه و توضیح ساخت گرامری فراکردها است حاصل میگردد. نامگذاری فراکرد پیرو اینقدرها مسئله‌ی مهمی نیست که بخاطر آن بحثهای مفصلی گشود، زیرا مناسبات معنایی ـ گرامری بهر شکلی که باشد بررسی میشود و مقصود نیز همان است. دانشمندان آذربایجانی در سلسله جملات مرکب وابسته با فراکردهای پیرو «طرز حرکت» آذربایجانی در واریانهای معنایی آن بدو معنای نتیجه و درجه اشاره مینمایند و اینها درست همانها هستند که نگارنده جزء فراکردهای پیرو نتیجه‌ی کیفی و کمی بررسی میکنند. معنای مقایسه را نیز نگارنده بدلیل مشخصات ویژه‌ی فراکردهای پیرو جزء جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقایسه‌ای بطور جداگانه از نظر میگذراند.

باری، در زبان فارسی نیز مانند دیگر زبانها علائق معنایی ـ گرامری بین فراکردهای اینگونه جملات مرکب وابسته رنگارنگ است. نمیتوان مدعی شد که تمامی آنها را ممکنست با دقت مورد بررسی قرار داد وبرای هریك اصطلاح خاصی نیز جستجو کرد. ما با توجه بخصوصیات عمومی و مشترك کلیه‌ی واریانهای مزبور اصطلاح فراکردپیرو «چگونگی» را برگزیده‌ایم و معتقدیم که کلمه‌ی «چگونگی» در زبان فارسی مناسبترین کلمه‌ایست که میتواند تمام

گوناگونیهای موجود را در برگیرد. و اینك نیز برای آنکه زمینه‌ای برای بیان این مناسبات بدست داده باشیم بذکر چند مثال که نمودار تقریبی آنهاست می‌پردازیم.

۱)ـ «بی‌آنکه سر برگردانم از آنجا گذشتم...» (از «پیام نو»)

۲)ـ «بدون آنکه دست کارلو لحظه‌ای از بازوی رژونیمو جدا بشود راه میرفتند.» (صادق هدایت)

۳)ـ «... و در حالیکه چرتم گرفته بود خودم را بتماشای این مخلوق یك‌لاقبا سرگرم ساختم» (از «سخن»)

٤)ـ «... وزن همچنانکه حمال میرفت دشنامی زشت باو داد.» («سخن»)

٥)ـ «گاهی روزها همینطور که نشسته بود خوابش میبرد.» (صادق‌هدایت)

٦)ـ «از روی این نامه‌ها میتوان قیافه‌ی حقیقی صادق هدایت را چنانکه بوده ترسیم کرد.» (از «سخن»)

۷)ـ او... آنچنانکه من از دور دیده بودم تمام عناصر مردی را در خود جمع داشت.» (علیمحمد افغانی)

۸)ـ «او میدانست هردوی آنها بطوریکه لازم است عمل نمیکنند...» (از «پیام نو»)

۹) «کارلو همانطوریکه دوست داشت روی پلکان چمباتمه زد.» (صادق هدایت)

۱۰)ـ «یقه‌ی پالتو را بالا کشیدم و هرطور بود برای خودم جایی در گوشه‌ای دست و پا کردم و نشستم.» (جمالزاده)

۱۱)ـ «و سخت فروشده بود چنانکه گفتی میداند که چه خواهد بود.» (از «تاریخ بیهقی»)

۱۲)ـ «چنان با آب و تاب و حرارت حرف میزد که انگار واقعا بحرفهایش عقیده داشت.» (از «سخن»)

ذکر ۱۲ مثال بالا تصادفی نیست و مقصود از اینهمه مثال اولا نشان دادن انواع وسایل گرامری بیان وابستگی (و در درجه‌ی اول حروف ربط) و ثانیا نیز ارائه‌ی گوناگونیهای معنایی موجود بین دو فراکرد جمله‌ی مرکب بوده است.

دقت در مثالهای بالا نشان می‌دهد که در یکدسته از آنها (۱ و ۲ و ٦ و ۸ و ۹ و... تاآخر) چگونگی و طرز حالت و حرکت مندرج در فراکرد پایه در طی فراکرد پیرو بانواع مختلف بیان می‌شود و تمامی آن فراکردهای پیرو بپرسش «چگونه؟» و یا «چطور؟» پاسخ می‌دهند. این نیز جنبه‌ی عمومی و مشترك اکثریت قاطع اینگونه جملات است. اینها فراکردهای پیرو چگونگی اصیل می‌باشند. البته طرز بیان این چگونگی در جملات بالا اندکی متفاوت است، ولی بهرحال همگی در بیان چگونگی حرکت و عمل مندرج در فراکرد پایه وجه مشترك دارند. در دسته‌ی دیگر از مثالها (۳ و ٤ و ٥) فراکرد پیرو نشان می‌دهد که فاکت مندرج

در فراکرد پایه درجه حالت و وضعیتی اجرا شده است. این فراکردهای پیرو در عین‌حال که بپرسش عمومی «چگونه؟» جواب می‌دهند بپرسش خصوصی «درجه حال؟» نیز پاسخ می‌دهند. بطور مشروط نیز می‌توان فراکردهای پیرو مزبور را فراکردهای پیرو «حالتی» نامید.

از طرف دیگر دیده می‌شود که حروف ربط در اینگونه جملات مرکب نیز بمقتضای کاراکتر مناسبات معنایی گرامری مختلف است. در برخـــی از آنها «بی‌آنکه» و «بدون آنکه»، در برخی «در حالیکه» و «همچنانکه» و «همانطورکه» و... در عده‌ای «چنانکه» و «بطوریکه» و «هرطور که» و... بکار رفته و بالاخره اعضای غیرمستقل نیز در یکدسته از این جملات استعمال میشوند.

این نکته را هم باید گوشزد کرد که با نظایر فراکردهای پیرو چگونگی از همان مراحل اولیه‌ی فارسی دری برخورد میشود و نباید آنها را فراکردهای باصطلاح «تازه» دانست:

ـ «پس فرمان را پیش گرفتمو باندازه‌ی طاقت و دانش خویش این کتاب را تصنیف کردم بزبان پارسی چنانکه فرمان بود.» (ابن‌سینا ـ «رساله‌ی نبض»)

ابزار گرامری بیان علائق وابستگی

بطوریکه در مثالهای بالا دیدیم حروف ربط آینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی حروف ربط مرکب هستند. فقط در شرایط استثنایی معینی حرف ربط ساده‌ی «که» نیز می‌تواند برای بیان این مناسبات بکار رود.

الف)ـ حروف ربط «بی‌آنکه» و «بدون آنکه (اینکه)»

دانشمند زبانشناس ایرانیست روس (روبین‌چیك) حروف ربط مزبور را حروف ربط مربوط بفراکردهای پیرو «استثنایی» میشمارد. اما باید گفت کـه چنین فراکردهای پیروی نه تنها در زبان فارسی، بلکه در هیچ زبانی وجودندارد و نباید صرفا برپایه‌ی مشخصات ظاهری معنایی حروف ربط بابداع فراکردهای پیرو تازه‌ای که نامانوس نیز هستند مبادرت نمود. معنای لغوی این حروف ربط هرگز نمی‌تواند (و نباید) باعث انحراف پژوهندگان از رل نحوی آنها گردد، زیرا حروف ربط معنای لغوی خود راکم وبیش از دست می‌دهند و این معنای لغوی نمی‌تواند ملاك تشخیص نوع فراکرد پیرو گردد. البته نیز نمی‌توان اصولا توجهی به معنای لغوی آنها نکرد و باید این معنا را نیز در چهارچوب وظیفه‌ی گرامری آنها در نظر گرفت. در مورد این دسته از حروف ربط چگونگی بایـد گفت که در اینجا چگونگی اجرای عمل مندرج در فراکردپایه بدون انجام وتحقق یابی‌حال و حرکت مندرج در فراکرد پیرو کاراکتریزه میشود. خصوصیت‌برجسته و چشمگیر جملات مرکب وابسته‌ی مورد بحث که با این حروف ربط بکارمیروند عبارت از اینست که گزاره‌ی فراکرد پیرو چگونگی همیشه در شکل آئوریست

خواهد بود (رجوع شود به بحث مربوطه در همین‌جا):
ــ «مدتی بموزیك گوش کردیم، **بی‌آنکه** حرفی بین ما **ردوبدل شود.**» (صادق هدایت)
ــ «سرپیچ جاده شوفر ترمز کرد و «اورانوش» پیاده شد و **بدون اینکه** بـه پشت سر خود **نگاه کند** جاده‌ی ونك را پیش گرفت و با قدمهای محکم درتاریکی فرو رفت.» (از «پیام نو»)
ــ «دختر صبحها **بدون اینکه** توجهی بزشتی او **بکند** قبل از رفتنش بـه مدرسه میبوسیدش.» (بزرگ علوی)

ب)ــ حرف ربط «در حالیکه»

در مورد این حرف ربط فراکرد پیرو چگونگی نمودار حالت و وضعیتی‌است که عمل مندرج در فراکرد پایه در آن‌حالت اجرا شده است:
ــ «بلافاصله در باز شد و ماریا **در حالیکه** بپدرش و مادرش سلام میکرد وارد شد.» (از «پیام نو»)
ــ «ماریا **در حالیکه** رو کرد بکارلو پرسید: «از من چه میخواهد؟» (صادق هدایت)

پ)ــ حروف ربط «همچنانکه» و «همانطور که» و «همینطور که» و...

ایندسته از حروف ربط چگونگی دو مورد استعمال جداگانه دارند:
اول ــ مترادف «در حالیکه» هستند و در اینمورد تمام خصوصیات لفظی و گرامری آنرا دارند:
ــ «لاکاچیرا... آن‌شب‌هیچ نخوابید و همچنانکه درازکشیده بود دیوانه‌وار فکر میکرد که پسرش را میخواهند از دستش بگیرند.» (از «سخن»)
ــ «ننه حبیب... همینطور که انگشتر عقیق را دور انگشتش میگردانید گفت... (صدق هدایت)
دوم ــ در موردی که حروف ربط «آنچنانکه» و «طوریکه» بکار میرونـــد (رجوع به بند «ت» در زیر).

ت)ــ حروف ربط «چنانکه» و «طوریکه» و...

اینها در حقیقت حرو فربط اصلی چگونگی هستند، ولی بطوریکه دربحث مربوط به جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو نتیجه‌ای دیدیم باید فراکردپیرو مربوط به آنها منحصرا برای بیان چگونگی عمل مندرج در فراکرد پایه بکار رود و مفهوم نتیجه از آن استنباط نگردد. در غیر اینصورت فراکرد پیرو مربوط به آنها نیز پیرو نتیجه‌ی کیفی خواهد بود.
بطور کلی در تمامی حروف ربط مزبور مفهوم مقایسه تاحدودی وجود دارد.

چگونگی حرکت و حالت مندرج در فراکرد پایه بهرحال **با چگونگی** حرکت و حالت دیگری بنحوی از انحاء مقایسه میشود، ولی هدف از این مقایسه‌بهیچوجه مقایسه‌ی واقعی و مقایسه بمعنای حقیقی آن نیست، بلکه مقایسه وسیله‌ایست برای بیان چگونگی، مقایسه در درجه‌ی دوم اهمیت است و همانا بیان چگونگی است که مقصد و هدف اساسی را تشکیل میدهد. اینک نیز انواع مقایسه‌های مزبور را از نظر میگذارنیم.

گاهی در فراکرد پیرو از چنان حال و حرکتی صحبت میشودکه بهیچگونه توضیحات اضافی نیاز ندارد، بخودی خود روشن است. حال وحرکت مندرج در فراکرد پایه نیز از راه مقایسه با آن معین میگردد. بدول مثال زیر توجه کنیم:

ــ «ولی این تألیفات در تمام انواع علوم پدید نیامده و **چنانکه باید** کامل نبوده است...» (دکتر ذ. صفا)

ــ «... ولی من **آنطوریکه باید بگویم** نتوانستم حرفم را بزنم.» (از «پیام‌نو»)

در مثال اول عدم تکامل آثار مورد نظر بیان میشود و بدین منظورهیچگونه فاکت جدیدی ذکر نمیگردد و فقط گفته میشود که این آثار **در حد لزوم** کامل نبوده است. حالا حد لزوم مزبور چه حدی است، چیزیست که خودبخود معلوم است. در مثال دوم نیز همین وضع حکمفرماست و فاکت جدیدی بمنظور مقایسه ذکر نمیشود و فقط بطور کلی گفته میشودکه حرف زدن **در شکل لازم** صورت نگرفته است. میزان بیان مقصود با یك میزان عمومی (حد لزوم) مقایسه شده است و حد لزوم نیز یقینا حدیست که گوینده را قانع کند. در مثالهای زیر نیز از اینگونه مقایسه‌ها دیده میشود:

ــ «مربیان معتقدند که با همه‌ی دشواریها وظیفه‌ی خویش را **چنانکه باید و شاید** انجام داده‌اند.» (از «سخن»)

ــ «بجز کارهای معدود قزوینی و دکتر خانلری و چند نفر دیگر هنوز در تاریخ ادبیات ما **آنطور که باید** از این کارها بسیار کم دیده شده است.» (از «سخن»)

گاهی فاکت مندرج در فراکرد پیرو تا حدودی توضیح داده میشود و مورد مقایسه تشریح میگردد:

ــ «گویی الفاظ ناتوان و پژمرده‌اند **و چنانکه نویسنده میخواهد** از معنی مقصود او حکایت نمیکنند.» (از «سخن»)

ــ «... و پس از این پرسش لبها را **بطرزیکه خیلی معنی داشت** بهم‌فشرد.» (از «پیام نو»)

ــ «مترجمان... آثار مهم ۶۰۰ صفحه‌ای را در ۲۰۰ صفحه **آنچنان که خود پسندیده‌اند** ترجمه کرده و بخورد خوانندگان فارسی زبان داده‌اند.» (از «سخن»)

ــ «شخصیت نوائی را از روی حقیقت **همانطور که بوده** مجسم کرده است.» (از «پیام نو»)

– «و حال آنکه این حق مسلم رومان نویس‌است که رومان خــودش را **هرطوری که مایلست** بنویسد.» (از «سخن»)

در این مثالها بطوریکه دیده می‌شود طرق مقایسه تا حدودی توضیح داده میشود، ولی نتیجه‌ای (ولو ناچیز) از مقایسه استنباط نمیگردد و مقایسه تنها بمنظور بیان چگونگی صورت میگیرد.

در یکدسته‌ی دیگر از این موارد عمل مندرج در فراکرد پایه با عادات و رسوم قدیمه و یا موجود مقایسه میشود، یعنی با فاکتی مقایسه میشود که نیازی به‌اثبات ندرد:

– «... و کار علم در این نواحی **بنحوی که در روزگار و مقارن ظهوراسلام** بود رونق و اعتباری گرفت.» (دکتر ذ. صفا)

– «روزالیا... **چنانکه مرسوم است** سفیدآب بسیار بصورت مالیده بود و گل میخک بسیار زیبایی برگیسوانش میدرخشید.» (از «سخن»)

در نوع دیگر از اینگونه جملات مرکب وابسته چگونگی عمل مندرج در فراکرد پایه از این راه توضیح داده می‌شود که فراکرد پیرو فاکت مندرج درپایه را با فاکت دیگری تشبیه میکندو از این راه چگونگی فاکت پایه را نشان می‌دهد. در اینجا نیز تشبیه دوفاکت‌هدف و اصل مقصد نیست، بلکه وسیله است و مقصد حقیقی همانا بیان چگونگی میباشد. در اینجا عادتا حرف ربط «چنانکه» توام با «گویی» بکار میرود:

– «فرامرز مثل کسانیکه غذای داغی دهانشان را سوزانده باشد دهان را گرد کرد **چنانکه گویی میخواهد هوای خنك استنشاق کند.**» (جمالزاده)

بطوریکه دیده میشود اختلافات مزبور اختلافاتیست کــه معلول مضمون فراکرد پیرو است و حروف ربط تأثیر چندانی در پیدایش این اختلافات ندارند.

در مورد حرف ربط «هرطور که» نیز باید گفت که ایــن حرف ربط اولا میتواند در محاورات عادی بصورت «هرطور» در آید:

– «زن و مرد و بچه **هم هرطوری (که)** میتوانستند جای خودشان را بــاز میکردند.» (صادق هدایت)

و ثانیاً از تمام فراکرد پیرو چگونگی فقط یك رابط گزاره‌ای باقی میماند و قسمت اسمی گزاره مستتر میگردد:

– «باید **هرطور هست** دخترك را نجات داد.» (از «سخن»)

– «یقه‌ی پالتو را بالا کشیدم و **هرطور بود** برای خودم جایی در گوشه‌ای دست و پا کردم و نشستم.» (از «سخن»)

در دو مثال بالا که از آثار دو نویسنده‌ی ساده‌ی‌نویس معاصر ایران(رسول پرویزی و سید محمد علی جمالزاده) برداشته شده است فراکرد پیرو در ظاهر بصورت «هست» و یا «بود» در آمده است، ولی در حقیقت می‌توان کلمه‌ی «ممکن»

را قبل از آنها تصور کرد وگزاره را شکل مختصر شده‌ی **«ممکن است (بود)»** دانست.

ث)ــ حرف ربط «که»

این حرف ربط در اینگونه جملات مرکب وابسته در موارد بسیار محدود و تحت شرایط معینی بکار میرود و معمولا جانشین «در حالیکه» میگردد. به مقتضای خصوصیت ویژه‌ی این حرف ربط هرگز نمیتوان آنرا در ابتدای جمله‌ی مرکب وابسته بکار برد:

ــ «همه‌ی دخترها در میان گرد و غبار او را می‌بینند **کــه** دور میشود. (از «سخن»)

ــ «آنها را در نظر می‌آورم **که** سنگ قبرها را برمیداشتند و در قبرهای زیرزمینی را یك‌بیك باز میکردند.» (صادق هدایت)

در هردو مثال بالا فراکردهای پیرو در بادی نظر میتوانند بعنوان فراکردـ های پیرو تعیینی نیز تصور شوند، ولی هرگاه در مشخصات لفظی ــ گرامری جمله‌ی مرکب دقیقتر شویم معلوم میشود که مقصود اساسی همانا عبارت ازبیان چگونگی اجرای خود عمل مندرج در فراکرد پایه است، نه تعیین یکی از عناصر اسمی فراکرد پایه. دلیل دیگر این مدعا آنست که در هردو مثال بالا با تغییر اندك در محل اعضای جمله می‌توان «که» را با «درحالیکه» عوض کرد:

ــ همه‌ی دخترها... **او را می‌بینند (در حالیکه) دور میشود**

ــ آنها را **در نظر می‌آورم (در حالیکه) سنگ قبرها را برمیداشتند و...**

۲ــ اعضای غیرمستقل

اعضای غیرمستقل در اینگونه جملات مرکب وابسته عبارت از «چنان» و «طور» و «طرز» و... نظایر آنها میباشند. این کلمات از لحاظ معنای لغوی نیز برای انجام وظیفه‌ی قید چگونگی مناسب هستند و هرگاه در محل قید چگونگی فراکرد پایه واقع شوند عضو غیرمستقل بوده و مستلزم ذکر فــراکرد پیرو ایضاحی میگردند و بدیهی است که فراکرد مزبور نیز چیزی جز فراکرد پیرو چگونگی نخواهد بود:

ــ «اورا بخود گذاشته قهقهه‌زنان در پی کار خود رفتند و **چنان** رفتند که دیگر برگشتن نداشت.» (جمالزاده)

ــ «ولی در قرن چهارم قبل از میلاد مسیح تئاتر «دیو نیزوس» را **بصورتی** بنا نهادند که تا امروز برپاست.» (از «سخن»)

در این مورد نیز ممکنست که فراکرد پایه‌فقط ازیك رابط گزاره‌ای و یایك فعل با معنای کامل عبارت باشد. غزل معروف سلمان ساوجی شاهد خوبی برای این مدعای ماست:

– «**همچنان** مهر توام مونس جان است **که بود**
همچنان ذکر توام ورد زبان است **که بـود.**
مـا همانیم و همـان مهر و محبت، لیکـن
یار با ما بعنایت نه **چنان** است **کـه بود.**
بـود در ملك دلـم جـان متصرف، اکنـون
همچنان عشق ترا حکم روان است **کـه بود**
طره‌ات یك سر مو سرکشی از سر نگـذاشت
همچنان فتنه وآشوب‌جهان‌است **که بود...**»

در قافیه‌ی مشترك ابیات بالا فعل «بود» وجود دارد که معنای وجود وهستی می‌دهد.

ضرورت شعری ممکنست که عضو غیر مستقل را در داخل دو جزء فعل مرکب نمودار گزاره‌ی فراکرد پایه هم جای دهد. این حال البته نورم زبان نیست و صرفاً معلول ضرورت شعری است:

– «جهان ز آتش‌پرستی شد **چنان** گرم **که** بادا زین مسلمانی ترا شرم.» (نظامی گنجوی)

اصل این جمله چنین بوده است:

– جهان از آتش‌پرستی چنان گرم شد که...

در اینجا نیز گاهی بیان چگونگی از راه تشبیه عمل مندرج در فراکرد پایه با عمل دیگر صورت میگیرد و بطوریکه قبلا گفتیم «گویی» پس از حرف ربط «که» بکار می‌رود:

– «قلب من **چنان** از حرکت باز ماند **که گویی** بسنگ بدل شده است.» (از «سخن»)

– «رئیس ایل مرد متین و موقری بود و **چنان** بگرمی و ملاطفت از احمدآقا پذیرایی کرد **که گویی** با شاهزاده‌ای از شاهزادگان سروکار دارد.» (جمال‌زاده)

ولی هرگاه گزاره‌ی فراکرد پایه با افعالی نظیر «نمودن» و «بنظر رسیدن» و «دیده شدن» و نظایر آنها بیان شود حذف «گویی» ممکنست و این حادثه البته معلول معنای لفظی همین افعال است:

– «کرمعلی... آدمکی بود بیدزده و **چنان مینمود که** در زیر بار سنگین زندگی له و لورده شده باشد.» (جمال‌زاده)

– «میخواست **طوری وانمود بکند که** بطور اتفاق با سورن برخورد کرده است.» (صادق هدایت)

– «قیافه‌ی‌او بیروح، بی‌احساسات... وبی‌حرکت بود و **چنان بنظر می‌آمد‌که** با موم درست شده باشد.» (صادق هدایت)

۳ـ عایدها

در این دسته از جملات مرکب وابستهٔ فارسی در مورد عایدها با جنبه‌ی جالبی برخورد نمیشود. تنها نکته‌ای که میشود گفت اینست که اگر فراکردپیرو چگونگی در داخل فراکرد پایه بیاید ممکنست که عاید در قسمت دوم فراکرد پایه ذکر گردد و مرجع آن در فراکرد پیرو باشد:

ـ «هنر این نویسنده‌ی زبردست فقط در معرفی اشخاص و زنده نشان دادن ایشان نیست. مناظر زمستانی دهکده را **چنان** طبیعی و با قلمی **چنان** قوی تصویرمیکند که‌گویی خواننده را نیز با **خود** بآنجا میکشاند.» (از «سخن»)

٤ـ ترتیب توالی فراکردها

بطور کلی در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی غالبا حروف ربط مرکب بکار میرود و در این موارد فراکرد پیرو می‌تواند هرسه وضعیت ممکنه را نسبت بفراکرد پایه اتخاذ کند. نوع حرف ربط مرکب در مدعای بالا تأثیری ندارد:

ـ «بی‌آنکه کسی را در راه ببینند و یا متوجه چیزی بشود مثل یك آدم مقوایی و مثل مجسمه‌ی بیروح و بی‌اراده راه میرفت.» (صادق هدایت)

ـ «در حالیکه تا کمر خم شده بود با کلمات مقطعی گفت...» (از «سخن»)

در مثالهای بالا فراکرد پیرو قبل از فراکرد پایه آمده است، ولی اگر دقت بیشتری شود دیده میشود که فراکردها نهاد واحدی دارند که آن نهـاد نیز بدلیل ارتباط با جملات قبلی مستتر است. با این ترتیب دیده می‌شود که در مثالهای بالا فراکرد پیرو در حقیقت پس از نهاد مشترك مستتر فراکرد پایه (ودر نتیجه در حالت میان‌آیی) ذکر شده است. حالت وقوع فراکرد پیرو چگونگی در داخل فراکرد پایه و پس از نهاد آن تقریبا نورم زبان فارسی معاصر شمرده می‌شود (شاید هم بدلیل آنکه فراکرد پیرو چگونگی بعنوان مترادف نحوی قید چگونگی **باید** در داخل فراکرد پایه قرار گیرد:

ـ «بعد بی‌آنکه «آره» بگوید یا «نه»، کلفت دخترکولیه شد.» (صادق‌هدایت)

ـ **«زرین‌کمر، غلام مخصوص روزبهان، جلو رفت و بی‌آنکه چیزی بگوید کاغذ بسته‌ای بدست او داد.»** (صادق هدایت)

ـ **«جعفر بدون اینکه بآنها نگاه کند کوزه‌ی آب را ریخت روی صورت و سینه‌ی دهاتی مرده.»** (بزرگ علوی)

ـ **«فعلا این مدل در حالیکه بسیمی وصل شده از بالای میزهای شاگردان در سیر و حرکت است.»**

گاهی نیز فراکرد پیرو چگونگی با حرف ربط «در حالیکه» در داخل فراکرد پایه می‌آید، ولی رابطه‌ی وابستگی آن بسیار ضعیف و بصورت معترضه‌عرض اندام میکند:

– **«او هنوز فریاد زنندهای را که بچه کشید، در حالیکه روی چمنزار افتاد، میشنید.»** (صادق هدایت)

و دیده میشود که در این موارد منحصرا معنای عمومی فراکرد پیرو وضعف ارتباط آن با مضمون کلی جمله سبب این وضعیت گردیده است.

در صورتیکه فراکرد پیرو چگونگی با حروف ربط «چنانکه» و نظایر آن در داخل فراکرد پایه آمده و خود شامل یك فعل باشد و یا اصولا فراکردکوتاهی باشد، ذکر فراکرد مزبور در حالت میانآیی تقریباً ضروری است. دلیل آن نیز همانا ضعف استقلال و یا کمبود تعادل کلامی آن فراکرد است که ناچار در داخل فراکرد بزرگتری محصور میشود:

– **«و ثانیاً زبان عربی که کتب مزبور را بدان نقل میکردند هنوز چنانکه میبایست آمادهی قبول مطالب علمی نشده بود.»** (دکتر ذ. صفا)

در مثالهای زیر نیز فراکرد پیرو چگونگی پس از فراکرد پایه آمده و طبعاً رابطهی وابستگی بمیزان محسوسی ضعیفتر است:

– **«پات یك شکم غذا خورد، بیآنکه این غذا بساکتك قطع شود.»** (صادق هدایت)

– **«بعد ساعت را در جیبش گذاشت، بیآنکه اظهار تشکر بکند.»** (صادق هدایت)

حالت پسآیی فراکرد پیرو چگونگی در شعر و یا در فارسی کلاسیك بیشتر متداول است:

– **«امیر گفت «سخت نیك آمد» و لختی آرام گرفت، نه چنانکه بایست.»** (از «تاریخ بیهقی»)

– **«بنزد او شدم و حال خویش گفتم باز،**
چنانکه بود، نکردم زیاده و نقصان.» (فرخی سیستانی)

در مورد اعضای غیرمستقل با حرف ربط سادهی «که» نیز طبق قانون عمومی فراکرد پیرو پس از پایه میآید و رابطهی وابستگی نیز قوی است:

– «جهان زاتشپرستی شد چنان گرم
که بادا زین مسلمانی ترا شرم.» (نظامی گنجوی)

در مورد حرف ربط سادهی «که» نیز طبق قانون عمومی هرگز فراکرد پیرو مقدم برپایه نمیآید:

– **«دوسه بار دیدمش که خوابیدهاست وسرش میان زانوها خم شدهاست.»** (از «سخن»)

– **«از دور که روی تخت دراز کشیده بود مانند مجسمهیظریف وشکنندهای بنظر میآمد...»** (صادق هدایت)

۵ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها

موافقت مزبور تا میزان زیادی بحروف ربط مستعمله بستگی دارد. قبل از هرچیز باید گفت که هروقت فراکرد پیرو چگونگی با حرف ربط «بی‌آنکه» و یا «بدون آنکه» بکار رود صرف نظر از محل وقوع فراکرد مزبور گزاره‌ی آن با آئوریست بیان می‌شود (گاهی نیز با ماضی التزامی). البته استعمال آئوریست اکثریت دارد. از این حرف ربط ۳۷ مثال در اختیار نگارنده است که در ۲۴ مثال آن گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست آمده است. یکی از سه مثال بـــالا اینست:

ـ ولی ترانه‌های عامیانه‌ی اروپایی که در قرن ۱۵ و در قرون وسطی خوانده میشده شش یا هشت قرن دوام آورده و بی‌آنکه روی کاغذ **آمده باشند** هنوز هم فراموش نشده‌اند.» (صادق هدایت)

در فارسی کلاسیك گاهی گونه‌ی مطلق ماضی در این‌حال بجای آئوریست بکار میرود که با نورم زبان کنونی وفق نمیدهد:

ـ «و امروز بحمدالله کارهـــا یکرویه گشت بی‌آنکه چشم زخمی افتاد.» (از «تاریخ بیهقی»)

ـ «بی‌آنکه شراب وصل خوردم از شربت هجر در خمارم.» (فلکی شیروانی)

دلیل ذکر گزاره‌ی فراکرد پیرو چگونگی با حرف ربط «بی‌آنکه» را در آئوریست باید در معنای لفظی خود حرف ربط جستجو کرد. این حرف ربط عمل مندرج در فراکرد پیرو را بصورت یك عمل انکار میکند و این عمل می‌تواند با مصدر مرخم و یا اسم مصدرهم بیان شود. از طرف دیگر میدانیم که مصدر و آئوریست مترادفات صرفی هستند و میتوانند جای یکدیگر را بگیرند:

بدون حرف زدن = بدون آنکه حرف بزند.

بی‌توجه به... = بدون آنکه به... توجه کند.

اینست که استعمال آئوریست در رل گزاره‌ی فراکرد پیرو چگونگی بااین حرف ربط امری قانونی است. اما شکل گرامری گزاره‌ی فراکرد پایه از لحاظ حروف ربط محدودیت مشخصی ندارد. در فراکرد پیرو چگونگی فاکت مندرج در فراکرد پایه توصیف میشود ومسلم است‌که این توصیف نیز از لحاظ زبان نمیتواند محدود باشد. این نکته را نیز باید یادآور شدکه بررسیهای نگارنده روی مثالهای موجود نشان داده است که با حروف ربط حالتی نظیر «درحالیکه» گزاره‌ی فراکرد پایه نمیتواند با زمان حال بیان شود، مگر آنکه گزاره‌ی فراکرد پیرو چگونگی با گونه‌ی نقلی افعال حالتی و یا خود زمان حال بیان شده باشد.

ساخت گرامی فراکردها

از لحاظ ساخت گرامی فراکردها اینگونه جملات مرکب امتیاز خـــاصی

ندارند. هریك از دوفراکرد می‌توانند ساده، ساده بااعضای همجنس و یا مرکب باشند.

اینك چند نمونه‌ی نسبتا جالب:

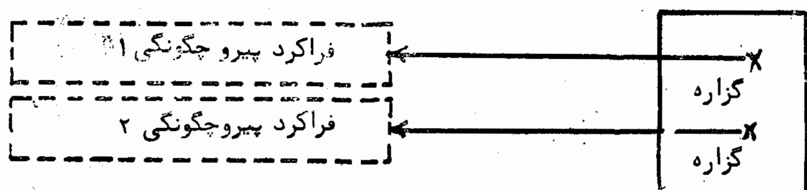
ـ «علت اینکه او میتواند تا این اندازه پستی و رذالت نشان دهد اینست که از اول هم آنطوریکه درباره‌اش خیال میکرده‌اند نبوده است.» (از «سخن»)

مثال بالا در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو گزاره‌ایست (علت... این است که...) که فراکرد پایه‌ی آن یك جمله‌ی مرکب وابسته بـــا فراکرد پیرو تعیینی سنته‌تیك بوده و فراکرد پیرو گزاره‌ای نیز خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو چگونگی می‌باشد. با این ترتیب دیده میشودکه در مثال بالا جمله‌ی مرکب مورد نظر ما خود جزء ترکیبی جمله‌ی مرکب دیگری‌است.

ممکنست که فراکرد پایه دارای دو گزاره‌ی همجنس بوده و هرگزاره‌ی همجنس برای خود یك فراکرد پیرو چگونگی (فراکردهای پیرو همجنس) داشته باشد. با این ترتیب دو فراکرد پیرو موازی بوجود می‌آید:

ـ «شخص تازه‌وارد در حالیکه گز توی دهنش مانده بـــود بیانات ثقیل فیلسوفانه را با تعجب گوش داد و بی‌آنکه مقصود سید نصرالله را بفهمد مطلبش را تصدیق کرد.» (صادق هدایت)

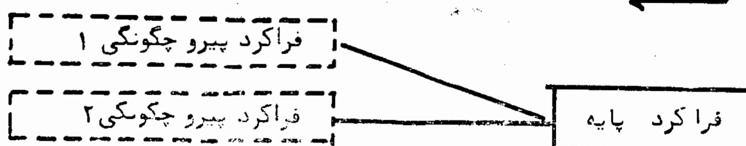
در مثال بالا هریك از دو گزاره‌ی همجنس (گوش داد... تصدیق کرد) برای خود یك فراکرد پیرو چگونگی موازی دارند و طرح آنها چنین است:



ممکن هست که هردو فراکرد پیرو چگونگی موازی بعضو واحدی ازفراکرد پایه مربوط باشند:

ـ «و برخی از خاندانها میکوشند نسب خود را چنانکه بوده، چنانکه ادعا میکرده‌اند حفظ کنند.» (دکتر ذ. صفا)

طرح این مثال نیز چنین است:



۱۳ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقداری

تعریف و اطلاعات عمومی

در خصوص نامگذاری فراکردهای پیرو مقداری و یا کمیتی نیز درگرامرهای علمی زبانهای روسی و آذربایجانی و تاجیکی اختلاف نظرهایی وجود دارد. البته همه بوجود این فراکردهای پیرو اشاره میکنند، تفاوت فقط در احساس برخی مفاهیم مشابعتی در آنها و در نتیجه در نامگذاری است. این نامگذاری فراکرد پیرو از روی توجه بمناسبات معنایی ـ گرامری بین فراکردها صورت میگیرد، ولی آنچه مهم است این است که مسلما هرزبان برای بیان مناسبات معین معنایی بین دو فراکرد جملهی مرکب وابسته از ابزار گرامری ویــژهای استفاده میکند و طبیعیست که اختلاف همین ابزار گرامری نیز باعث اختــلاف نامگذاری خواهد گردید. این مسئله مهم نیست که در گرامر فلان زبان فلان نام بخصوص برای فلان نوع از فراکرد پیرو برگزیده شده است. مسئلهی مهم بنظر ما اینست که اصولا اینگونه جملات مرکب تاچه اندازه نظر دقتپژوهندگان زبان را بخود جلب کرده و خصوصیات گرامری و ساختمانی آنها تا چه اندازه مورد تحلیل قرار گرفته و نتایج تعمیمی این تحلیلها چیست.

بطوریکه از نام اینگونه جملات مرکب وابسته استنباط میشود در فراکردهای پیرو آنها عمل مندرج در فراکردهای پایه از لحاظ مقدار و کمیت و درجه ارزیابی میشود، کاراکتریزه میگردد، مقدار آن معین میشود. در حقیقتفراکردهای پیرو مقداری مترادف نحوی قیود اندازه و مقدار فارسی هستند و همانطور که قیود اندازه ومقدار میتوانند هم بگزاره و همبیکی از علائم گرامری فراکرد پایه (مثلا تعیینهای وصفی، قیود) مربوط باشند، فراکردهای پیرو مقداری نیز میتوانند برای بیان اندازه و مقدار عمل ویا علامت مندرج در فراکرد پایه بکار روند. فراکردهای پیرو مقداری فارسی، بنظر ما، فراکردهایی هستند که بدون توجه اساسی بمقایسه منحصرا برای بیان مقدار و اندازهی عمل و حالت مندرج در فراکرد پایه بکار روند.

برای ایجاد تصور کاملتری از اینگونه جملات مرکب بهتر است قبلا چند مثال از انواع مختلف آنها بیاوریم:

ــ «هرکس باید **آنقدر که میتواند** بکوشد.» (از «سخن»)

ــ «برای ضبط آوازها و آهنگها **تا حدیکه ممکنست** باید صفحه و نوت موسیقی را بتحقیقات خود بیفزایید.» (صادق هدایت)

ــ «**تا میتوانی** بکوش تا از خستگی اعصاب پیشگیری کنی.» (از «سخن»)

در مثالهای بالا نیز دیده میشود که مقدار و میزان حرکت و حالت مندرج در فراکرد پایه بنحوی از انحاء با مقدار ومیزان حرکت و حالت مندرج درفراکرد پیرو مقایسه میشود، ولی این مقایسه هرگز مقصود غائی واصلی نبوده، بلکـه صرفا برای تعیین اندازه ومقدار بعمل آمده است. بدیهیست که ضمن بیـان

مقدار و اندازه ضرورتا با انواع گوناگونی از مقایسه‌ها برخورد میشود و هرنوع مقایسه نیز برای بیان خود ابزار گرامری متفاوتی خواهد داشت که اینک بـه تحلیل همانها می‌پردازیم.

ابزار گرامری بیان علائق وابستگی

حروف ربط، عایدها، ترتیب توالی فراکردها و موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها عمده‌ترین ابزار گرامری بیان وابستگی در این دسته از جملات مرکب هستند. اعضای غیرمستقل در اینجا وجود ندارند. آهنگ ادا نیز بعنوان ابزار صوتی ـ گرامری قانون خاصی ندارد و تابع قانون عمومی وابستگی است.

۱ـ حروف ربط

حروف ربط اینگونه جملات مرکب وابسته اساسا حروف ربط مرکب بوده و فقط در برخی موارد با حرف ربط ساده‌ی «تا» برخورد می‌شود.

حروف ربط مرکب مقداری‌نیز برحسب نوع مقایسه‌ی کمیت در فراکردها متفاوت می‌باشند. مثلا اگر مقدار و اندازه‌ی عمل و حالت مندرج در فراکرد پایه برابر مقدار و اندازه ومیزان عمل مندرج در فراکرد پیرو باشد از حروف ربط «بقدریکه» و «بحدیکه» و «آنقدرکه» و «همانقدر که» و... استفاده می‌شود که ترکیب لفظی آنها برای بیان اینگونه مقایسه مناسبت دارد:

ـ «مستأجر جدید اثاث خویش را **بقدریکه توانسته بود** خود و باقی را با حمالی از اهل گالیسی آورده بود.» (از «سخن»)

ـ «**همانقدری که از دستش برمی‌آمد** از آن بیگانه‌ها... کشت» (صادق هدایت)

ولی اگر حد نهایی مقدار و میزان عمل مندرج در فراکرد پایه توسط‌فراکرد پیرو نشان داده شود از سرافزوده‌ی «تا» در ترکیب حروف ربط مرکب استفاده می‌شود: تا حدیکه... تا جاییکه... تا اندازه‌ای که... تا آنجا که...:

ـ «شاعر بزرگ (نکراسوف) از شرح دردها و نیازمندیها و آرزوها و ایدئالهای این طبقه‌ی جوان **تاحدیکه خود درك‌میکرد** فروگذارنکرد...» (ازپیام‌نو»)

ـ «... و تعادلم را **تا آنجا که می‌توانستم** حفظ کردم.» (از «سخن»)

گاهی نیز فقط «تا» در شکل حرف ربط مقداری بکار می‌رود و در حقیقت در اینجا قسمت دوم حروف ربط مستتر می‌شود و فقط سرافزوده‌ی «تا» باقی میماند:

ـ «اما **تا میتوانی** از آب زندگی پرهیز کن.» (صادق هدایت)

ـ «**تا توانی** پرده‌ی کس را مدر تا ندرد پرده‌ات را پرده‌دار.» (سعدی)

گاهی نیز مقایسه از راه بیان فرق موجود بین دومقدار و با استفاده از ظروف «بیش» و «کم» و غیره صورت می‌گیرد:

ـ «مردم... مجبورش می‌کردند **بیش از آنچه بازی میکرد** از آنها تشکر نماید.» (از «سخن»)
ـ «در این سه سال **بیش از آنچه خود تصور میکرد** مشهور شده بود.» (از «سخن»)

بطوریکه اشاره شد در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی اعضای غیرمستقل بکار نمیروند و باصطلاح در آنها نوع سنته‌تیک وجود ندارد. درکلیه‌ی مواردی که اسامی مقدار «قدر» و «حد» در شکل «بقدری...» و «بحدی...» در فراکرد پایه در رل عضو غیرمستقل بکار میروند فراکرد پیرو مربوطه همیشه حاوی مفهوم نتیجه‌ی حاصله از افزایش و نقصان عمل بوده و فراکردهای پیرو نتیجه‌ی کمی را بوجود می‌آورد که در بحث مربوطه از نظر گذشت.

۲ـ عایدها

فراکردپیرو مقداری بیشتر اوقات با افعال بیشخص و با ترکیبهای پردیکاتیف نظیر «لازم است» و «ممکنست» و... ساخته می‌شود ولذا معمولا با عایدها برخورد نمی‌شود. ولی هرگاه فراکرد پیرو دارای شخص معین باشد و یکی از اعضای فراکرد اول در فراکرد دوم در رل نحوی متفاوتی تکرارشود البته طبق قانون عمومی از عاید استفاده خواهد شد:
ـ «گرگه تا میتونست آ بخورد. **شکمش** پر باد شد و سنگین شد (صادق هدایت)

ولی بازهم تکرار می‌شودکه در اینجا چون فراکرد پیرو معمولا کوتاه است با استعمال عاید کمتر برخورد می‌شود.

۳ـ ترتیب توالی فراکردها

فراکرد پیرو مقداری نیز مانند فراکرد پیرو چگونگی معمولا در داخل فراکرد پایه جای می‌گیرد و می‌توان گفت که این حالت نورم زبان فارسی کنونی شمرده می‌شود. اما البته در بین مثالهای موجود با حالاتی نیزکه فراکرد پیرو قبل از پایه آمده باشد برخورد می‌کنیم:
ـ «... **تاآنجاکه می‌خواستم** آنرا بوکشیدم ونصفش راخوردم.» (از«سخن»)

ذکر فراکرد پیرو پس از پایه بندرت و فقط بضرورت شعری صورت می‌گیرد:
ـ «**گر این زخم را چاره دانستمی** **طلب کردمی** تا توانستمی.» (نظامی گنجوی)

٤ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها

قبلا باید گفت که در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی نکته‌ی

جالب توجه اینست که گزاره‌ی فراکرد پیرو مقداری معمولا (نه همیشه) با افعالی نظیر «توانستن» و «ممکن بودن» و «شدن»... (افعال اقتداری) یا «خواستن» و «مایل بودن» و... (فعال ارادی) یا «لازم بودن» و «شایسته بودن»... بیان می‌شود. ولی البته نمی‌توان این مدعا را تعمیم داد و حکم قطعی صادر کرد. مثلا در مثالهای بالا با افعال «درك کردن» و «تصور کردن» و «بازی کردن» در رل گزاره‌ی فراکردهای پیرو نیز برخورد می‌شود. موافقت اشکال گرامری و بخصوص زمان گزاره‌ها در این دسته از جملات مرکب اهمیت ویژه‌ای دارد. در اینجا گزاره‌ی فراکرد پیرو مقداری مبنای مقیاس خواهد بود، زیرا این گزاره قبل از گزاره‌ی فراکرد پایه می‌آید (فراکرد پیرو مقداری یا در داخل پایه و یا مقدم بر آن است) و از این گذشته انجام عمل مندرج در فراکرد پایه در مقیاس معینی مشروط بعمل مندرج درفراکرد پیرو است. یکی‌از دانشمندان‌آذربایجانی (پروفسور عبدالله‌یَف) بحق بوجود مفهوم شرط در این دسته از جملات مرکب اشاره کرده است.

باری، آنچه مسلم است اینکه زمان گزاره‌ی فراکرد پایه نمی‌تواند مقدم برزمان گزاره‌ی فراکرد پیرو مقداری باشد ودر حداقل میتواند با آن همزمان گردد. برای روشن شدن مطلب کافیست مقایسه‌های ساده‌ی زیر را انجام‌دهیم:

اگر فراکرد پیرو مقداری ساده‌ای مانند «بقدری که لازم است...» داشته باشیم که گزاره‌اش با زمان حال بیان شده است، زمان گزاره‌ی فراکرد پایهٔ فقط می‌تواند زمان حال یا مستقبل باشد و یا آنکه در وجه امری بیاید: بقدری که‌لازم است می‌نویسم (خواهم نوشت... بنویس...). ولی هرگز نمیتوان برای بیان گزاره‌ی فراکرد پایه از گونه‌های ماضی استفاده کرد.

از طرف دیگر، اگر فراکرد پیرو ساده‌ای نظیر «تا می‌توانست...» را در نظر بگیریم چون گزاره‌ی آن با گونه‌ی استمراری ماضی بیان شده است گزاره‌ی فراکرد پایه می‌تواند با گونه‌های مطلق و گاهی نیز مقدم ماضی نیز بیاید: تا میتوانست نوشت (مینوشت، نوشته بود). در اینجا نکته‌ی باریکی هست و آن اینکه‌چون گزاره‌ی‌فراکردپیرو باماضی بیان‌شده وقبل‌از ماضی نیز زمانی متصور نیست، اینست که گزاره‌ی فراکردپایه نیز تنها میتواندباگونه‌های ماضی‌بیان‌شود، اماهرگز نمی‌تواند با زمان حال یا مستقبل بیان شود و یا در وجه امری بیاید. بررسیهای نگارنده این مراتب را نشان داده است:

۱ـ گزاره‌ی فراکرد پیرو مقداری غالبا با زمان حال و یا گونه‌ی استمراری ماضی بیان می‌شود.

۲ـ موقعی که گزاره‌ی فراکرد پیرو مقداری با زمان حال بیان می‌شود گزاره‌ی فراکرد پایه نیز با اشکال زمان حال ومستقبل و یا وجه امری بیان می‌گردد. گاهی نیز گونه‌ی نقلی افعال حالتی که مترادف زمان حال است بکار گرفته می‌شود.

۳ـ چنانچه گزاره‌ی فراکرد پیرو مقداری باگونه‌ی استمراری ماضی بیان

شود گزاره‌ی فراکرد پایه با گونه‌های مطلق و یا استمراری (وگاهی نیز مقدم) ماضی خواهد آمد.

۴ـ چنانچه گزاره‌ی فراکرد پیرو مقداری با گونه‌های نقلی و یا مقدم‌ماضی و یا با مستقبل بیان شود معمولا گزاره‌ی فراکرد پایه از لحاظ زمانی با آنها مطابقت دارد و همزمان میباشد.

۵ـ اگر گزاره‌ی فراکرد پیرو مقداری با آئوریست بیان شود گزاره‌ی فراکرد پایه با اشکال زمان حال و یا مستقبل خواهد آمد.

ساخت گرامری فراکردها

اینگونه جملات مرکب از این لحاظ واجد خصوصیات ویژه‌ای نیستند وفقط باید گفت که فراکرد پیرو مقداری کمتر در شکل جمله‌ی مرکب می‌آید و غالبا ساده است، ولی میتوان با مثالهایی برخورد کرد که فراکرد پیرو مقداری آنها یک جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی باشد:

ـ «از این گذشته ابن‌سینا در یکی دیگر از فنون ادب، یعنی شعرهم وارد شده و تاآنجا که از مردی کثیرالتالیف که غالب اوقات او در مشاغل سیاسی و اداری میگذشت انتظار می‌توان داشت از عهده برآمده واشعاری بتازی و پارسی از خود باقی گذاشته است.» (دکتر ذ. صفا).

و البته فراکرد پایه از لحاظ ساختمانی محدودیتی ندارد.

۱۴ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقایسه‌ای فارسی

تعریف و اطلاعات عمومی

اصطلاح «فراکردهای پیرو مقایسه‌ای» ظاهرا تعمیم یافته‌ترین اصطلاحی است که در نامیدن فراکردهای پیرو مقایسه‌ای و چگونگی و حتی مقداری نظر محققان را بخود جلب کرده است. دانشمندان پژوهشگر در رشته‌ی نحو جملات مرکب بوجود عامل «مقایسه» در انواع فراکردهای پیروکه بنحوی از انحاء چگونگی یا مقدار عمل و حالت مندرج در فراکرد پایه را بیان می‌کنند پی برده‌اند و حتی در گرامر آکادمیك زبان روسی کلیه‌ی انواع فراکردهای پیرو چگونگی و مقداری زیرعنوان مشترك «فراکردهای پیرو مقایسه‌ای» در یکجا مورد بررسی قرار می‌گیرند. نگارنده نیز با تصدیق وجود عامل مقایسه در فراکردهای پیرو چگونگی و مقداری تذکر داده است و باز هم موکداً یادآور می‌شود که در آنجا عمل مقایسه اصل هدف و مقصود نیست، بلکه وسیله‌ای برای بیان چگونگی و مقدار است وحال آنکه در فراکردهای پیرو مقایسه‌ای اصیل هدف اصلی از ذکر فراکرد پیرو منحصرا اجرای عمل مقایسه است. در اولیها عمل مقایسه وسیله بود و در اینجا مقصود وهدف.

در زبان فارسی نیز فراکردهای پیرو مقایسه‌ای اصیل با وجود آنکه وجوه

تشابهی با دیگر فراکردهای چگونگی و مقداری دارند، ولی خواه از لحاظ مضمون و خواه از نظر شکل‌گیری ابزار گرامری وابستگی دارای ویژگیهایی هستند که ذکر آنها را زیر عنوان جداگانه‌ای مناسبتر می‌سازد. در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی فاکت مندرج در فراکرد پایه با فاکت مندرج در فراکرد پیرو مقایسه می‌شود و این مقایسه نیز وظیفه‌ی اساسی و عمده‌ی فراکرد پیرو می‌باشد. بدیهیست که خواه‌ناخواه ضمن انجام عمل مقایسه گاهی چگونگی و زمانی نیز مقدار فاکت مندرج در فراکرد پایه معین می‌گردد، ولی بیان چگونگی و مقدار منظور اساسی ذکر فراکرد پیرو نیست، منظوری درجه‌ی دوم و فرعی است.

و اما خود عمل مقایسه بطرق گوناگون صورت می‌پذیرد و اشکال متفاوت دارد و در هرمورد نیز ابزار گرامری ویژه‌ای برای بیان آن بکار میرود. اینك نیز بذکر چند مثال از انواع مختلف این جملات می‌پردازیم:

۱ـ «در سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ همانطوریکه جوانان انقلابی روسیه مایاکوفسکی را می‌شناختند دهقانان و پیشه‌وران ازبکستان نیز با حمزه آشنا بودند.» (از «پیام نو»)

۲ـ «... او احتیاج به برادر داشت همانطور که برادرش محتاج او بود.» (صادق هدایت)

۳ـ «سکوت متدرجا کامل و عمیق میشد و گوازدیوف مثل اینکه تحت‌تاثیر آن قرار گرفته باشد صدا را آهسته‌تر کرد...» (از «پیام نو»)

٤ـ «محسن حرکت دیگری از روی ناامیدی کرد، مثل اینکه از او کمك میخواست.» (صادق هدایت)

٥ـ «تن سیمینش میغلتید در آب چو غلتد قاقمی برروی سنجاب.» (نظامی گنجوی)

٦ـ «چنان گریم که گرید ابر آزار چنان نالم که نالد کبك کهسار.» (فخرالدین گرگانی)

۷ـ «چنان جوشم که جوشد بحر ازباد چنان لرزم که لرزدسرو وشمشاد.» (همانجا)

۸ـ «و البته هرچه گناه سودابه بزرگتر باشد تعلل پادشاه در مجازات نابخشودنی‌تر است.» (از «سخن»)

۹ـ «گوگول چند بار به بیماریهای سخت مبتلا گردید و هرچه مزاج او علیل‌تر میشد علاقه‌ی او به مذهب فزونی می‌یافت.» (از «پیام نو»)

۱۰ـ «معتزله... می‌گویند هرچه براعمال خیر آدمی افزوده شود برایمان او هم به‌همان نسبت افزوده خواهد شد.» (دکتر ذ. صفا)

سعی شده است که طی ۱۰ مثال بالا انواع چهارگانه‌ی فراکردهای پیرو مقایسه‌ای فارسی منعکس گردد. در مثالهای ۱ و ۲ فاکتهای مندرج در فراکردهای

پایه و پیرو فاکتهای متفاوتی از هم هستند و هرکدام جداگانه نیز می‌توانند ذکر شوند. ولی این فاکتهای مختلف از لحاظ جنبه و یا جنبه‌های مشترکی که دارند با هم مقایسه می‌شوند. مثلا در مثال ۱ «شناسایی نویسندگان انقلابی» و در مثال ۲ «درجه‌ی نیاز» وجوه مشترك فاکتها هستند و صرفا از همین جهت نیز با هم مقایسه میشوند و این مقایسه بطوریکه در کمال وضوح دیده می‌شود هدف اساسی ذکر فراکرد پیرو است. در این نوع از جملات مزبور استقلال نسبی دو فاکت تا حدی بدرجه‌ی وابستگی لطمه میزند، ولی ذکر فراکرد پیرو مقایسه‌ای پیش از فراکرد پایه (در مثال یکم) تاحدی این ضعف را ترمیم میکند. اما درمثال دوم که فراکرد پیرو پس‌از پایه آمده است ضعف درجه‌ی وابستگی محسوستر است. در مثالهای ۳ و ٤ تشابه فاکتهای مندرج در فراکردها عامل اصلی انجام عمل مقایسه است. این تشابه ممکن است درخود فاکتها و یادر نتایج حاصله از آنها باشد. به‌هرحال عمل «تشابه» و «تشبیه» مبنای مقایسه است. در مثالهای ٥ و ٦ و ۷ نیز مقایسه براساس تشابه صورت می‌گیرد، ولی در اینجا تشبیه فقط در گزاره‌های فراکردها است. به‌عبارت دیگر دو فعلی که در رل گزاره‌ی فراکردها بکار میروند یك فعل هستندکه از لحاظ انجام عمل مندرج در آنها بینشان عمل مقایسه صورت می‌گیرد. و بالاخره در مثالهای ۸ و ۹ و ۱۰ نوع جدیدی از مقایسه اجرا می‌شود. در مثالهای سه دسته‌ی اول چگونگی فاکتها مورد مقایسه بود، ولی در اینجا مقدار وکمیت آنها باهم مقایسه می‌شود. چه فرقی دارد، مقایسه بهرحال مقایسه است خواه در چگونگی و خواه در مقدار.

بدین ترتیب دیده می‌شودکه جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرومقایسه‌ای فارسی یکی از انواع مهم جملات مرکب این زبان را تشکیل می‌دهند ویك‌سلسله جملات مختلف را در خود جمع می‌کنند. بعضی از زمره‌های آن (مقایسه‌های چگونگی و مقداری) مربوط بمراحل پیشرفت بعدی زبان فارسی دری بوده وبا نظایر آنها در فارسی سده‌های ۳ و ٤ هجری برخورد نشده است. از طرف دیگر وجود انواع چهارگانه‌ی بالا و اختلاف ابزار گرامری بیان وابستگی در هریك از آنها باعث می‌شود که هرکدام جداگانه بررسی و تحلیل شوند. منتها برای‌رعایت کامل اختصار سعی می‌شود که بتکرار پرداخته نشود و خصوصیات مشترك گرامری چهار نوع فقط یك دفعه خاطر نشان گردد.

نوع یکم از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقایسه‌ای

در اینجا بطوریکه گفته شد در فراکردهای پایه و پیرو فاکتهای متفاوتی بیان میشوند و فقط از لحاظ وجه یا وجوه مشترکی که بین خود دارند با هم مقایسه میگردند. در این نوع البته ابزار گرامری بیان وابستگی نیز ابزارویژه‌ای هستند که باید جداگانه بررسی شوند.

حروف ربط

حروف ربط این نوع حروف ربط ویژه‌ای هستند که صرفا برای بیان عمل مقایسه بکار میروند. در ابتدای فراکرد پیرو مقایسه‌ای حروف ربط «همانطور که...» و «همچنانکه...» و نظایر آنها بکار میروند و ذکر آنها ضروری و حتمی است. این حروف ربط معنای لغوی خود را تا حدودی حفظ کرده‌اند. در ترکیب آنها جانشین اشاره‌ای «آن» و اسم چگونگی «طور» و «طرز» و «نحو» و... نیز بکار میرود. این حروف اگر همراه با «که» استعمال نشوند بدون شك عضو غیرمستقل خواهند بود، ولی چون همراه با «که» بکار میروند باید حرف ربط مقایسه‌ای شمرده شوند. از طرف دیگر معمولا در ابتدای فراکرد پایه (اگر پس از پیرو بیاید) بمنظور تاکید در مقایسه ترکیبهای متناظری با حروف ربط از قبیل «بهمان ترتیب» و «همانطور نیز» و... استعمال می‌شوند که ذکر آنها البته ضرورت گرامری ندارد. ضمنا باید گفت که چون وظیفه‌ی این ترکیبها صرفا تاکید در بیان مقایسه است، گاهی بجای همین ترکیبها از ادات تاکید «هم» و «نیز» استفاده می‌شود. گاهی نیز هردو عنصر برای تکمیل اثر یکدیگر بکار میروند.

و اینك به بررسی همین حروف ربط می‌پردازیم.

الف) ـ حروف ربط همچنانکه... همانطور... و مترادفات آنها ـ

در اینحال معمولا فراکرد پیرو مقایسه‌ای قبل از پایه می‌آید. غالبا نیز برای تاکید بیشتر در داخل فراکرد پایه ادات تاکید بکار میرود:

ـ «**بهمان نحو** که از اوایل قرن پنجم ضعف معتزله آشکار شد، **بهمان‌طریق هم** فلسفه و اصحاب آن مورد بغض و تحقیر مسلمانان قرار میگرفتند.» (دکتر ذ. صفا)

گفته شد که ذکر ترکیب مزدوج حروف ربط و ادات تاکید ضرورت ندارد:

ـ «**همانطور** که هرکس وظیفه دارد آثار ادبی و هنری و مندرجات‌مطبوعات دموکراتیك را انتقاد کند، در عین حال وظیفه دارد که از حدود انتقاد سالم و خالی از شائبه قدم بیرون نگذارد.» (از «سخن»)

در مثال بالا ادات تاکید بکار نرفته است، ولی می‌توان پس از اسم «شائبه» آنرا استعمال کرد:... از حدود انتقاد سالم و خالی از شائبه هم قدم بیرون نگذارد.

در مثالهای زیر ادات تاکید استعمال شده، ولی ترکیب مزدوج حروف ربط اختصار یافته است:

ـ «قرن چهارم **همچنانکه** از حیث علم و ادب اهمیت دارد از لحاظ سیاسی **هم** در تاریخ ایران حائز اهمیت و ارزش است.» (دکتر ذ. صفا)

ـ «یعنی **همانطور** که فردوسی سازنده‌ی لغت و زنده‌کننده‌ی زبان شیرین

ماست پوشکین را **نیز** موسس و بانی ادب جدید **روسی** میشناسند.»
(از «پیام نو»)

از طرف دیگر چون منظور از ذکر ترکیب مزدوج فقط بیان تاکید است اینست که گاهی بداخل فراکرد پایه منتقل گشته باکسب معنای لغوی مستقل در رل قید تشبیه بکار میرود:

«روبنسون **همانطوریکه** در یك دهکده‌ی اروپایی زندگی کرده بـود در جزیره‌ی خودش **بهمان ترتیب** میخواهد زندگی کند.» (از «سخن»)

و بالاخره باید گفت که گاهی ترکیب مزدوج حرف ربط و ادات تاکید هردو حذف می‌شوند:

— «**همانطور** که از زبانشان لطف و محبت هدیه میشد از قلبشان تنفر و لعنت تحویل میگرفتم.» (از «سخن»)

در این مورد اولا فراکرد پیرو مقایسه‌ای قبل از فراکرد پایه ذکر میشود و ثانیا گزاره‌ی فراکرد پیرو مقایسه‌ای می‌تواند با زمان حال، گونه‌های استمراری، نقلی، مطلق و مقدم ماضی بیان شود و در هردو مورد نیز گزاره‌ی فراکرد پایه با شکل گرامری مناسبی که برای بیان مقایسه مفید باشد (زمان حال، مستقبل، گونه‌های استمراری، نقلی و مطلق ماضی) می‌آید. گزاره‌ی فراکرد پیرو مقایسه‌ای در این مورد نمی‌تواند با آئوریست بیان شود، زیرا طرف مقایسه باید فاکتی باشد که تحقق‌پذیر بودن آن نیازی به‌اثبات نداشته باشد (در گذشته انجام‌شده و یا هم اکنون در حال انجام یافتن است).

در این گروه از نوع اول اعضای غیرمستقل بکار نمیروند، ولی بطوریکه دیدیم در جزء دوم (فراکرد پایه) گاهی ادات تاکید استعمال میشود.

ب) — «چنانکه» و «همانطور که» و.... — این حروف ربط نیز همان وظیفه‌ی حروف ربط بند «الف» را دارند، منتها در مورد استعمال آنها فراکرد پیـرو مقایسه‌ای پس از فراکرد پایه ذکر می‌گردد و این نیز بزرگترین وجه تمایز آنها از یکدیگر است. بویژه در مورد استعمال «چنانکه» بکار بردن فراکرد پیرو پس‌از پایه ضرورت دارد، چه در غیراینصورت در شرایط معینی نوع فراکرد پیرو می‌تواند تغییر پذیرد (بفراکرد پیرو شرطی بدل شود). البته در موردی که فراکرد پیرو مقایسه‌ای نیز پس از پایه ذکر شود رابطه‌ی وابستگی تا میزان زیادی تضعیف میگردد و طبعا دیگر صحبتی از ترکیبهای مزدوج در بین نخواهد بود و فقط حروف ربط اساسی در ابتدای فراکرد پیرو می‌آید:

— «از این همه بستاند بجمله هرچش داد
چنانکه باز ستد هرچه داده بود آنرا.» (ناصرخسرو)

— «... آزادی یك نعمت است، نمیشود از آن چشم پوشید، همانطوریکه از هوا نمیشود صرفنظر کرد...» (صادق هدایت)

جالب اینست که در این مورد نیز ادات تاکید در جزء دوم جمله‌ی مرکب

(که در اینجا فراکرد پیرو است) می‌تواند استعمال شود:
— «هیچکس این افسانه را باور نخواهد کرد، **چنانکه** خود ژرونیمو هم باور نمیکرد.» (صادق هدایت)

در این مورد بعلت استقلال نسبی گراماتیك هریك از دو فراکرد رابطه‌ی وابستگی بحدی ضعیف می‌شود که جملات مزبور را می‌توان در سرحد وابسته‌ها و پیوسته‌ها تصور کرد.

در اینجا با اعضای غیرمستقل برخورد نمیشود. عایدها نیز خصوصیات ویژه‌ای ندارند. درباره‌ی ترتیب توالی فراکردها نیز دیدیم که ممکنست فراکرد پیرو مقدم برپایه و یا پس‌از آن ذکر شود. موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها نیز طبق آنچه برای بند یکم نوع اول گفتیم صورت می‌گیرد و بهرحال گزاره‌ی فراکرد پیرو مقایسه‌ای نمی‌تواند با آئوریست بیان شود.

نوع دوم از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقایسه‌ای

در اینجا فاکت مندرج در فراکرد پایه در مجموع خود بافاکت مندرج در فراکرد پیرو تشبیه شده و از همین راه تشبیه نیز مقایسه بعمل می‌آید.

حروف ربط

در این نوع معمولا نهاد فراکرد پایه و پیرو یکی است (البته میتواند هم نباشد) و حروف ربط مرکب «مثل اینکه» و «مانند اینکه» بعنوان حروف ربط مرکب مانندی در ابتدای فراکرد پیرو بکار میرود. فراکرد پیرو مقایسه‌ای معمولا در داخل فراکرد پایه و یاپس از آن می‌آید و از آنجا که معمولا نهاد هردو فراکرد یکی است ممکنست اینطور نیز گفت‌که فراکرد پیرو قبل از پایه می‌آید، منتها حرف ربط در داخل آن قرار می‌گیرد. تحلیل اخیر تا حدی دور از ذهن است و بهترین تحلیل در این مورد (در مورد اشتراك نهادها) اینست که گفته شود فراکرد پیرو در داخل فراکرد پایه ور محل قیود تشبیه استعمال می‌شود:

— «گنجشکها... مثل اینکه از نسیم بهاری سرمست شده بودند روی شاخه‌های تبریزی بی‌اراده جست وخیز میزدند و یا از در و دیوار بالا می‌رفتند.» (صادق هدایت)

— «ناشر مثل اینکه بخواهد از شر او راحت شود گفت: ــ پیدا میکنم. حالا برو گمشو! همه بروید!» (از «پیام نو»)

درهردو مثال بالا اولا نهاد هردو فراکرد (گنجشکها... ناشر...) مشترك است و ثانیا فراکرد پیرو با حرف ربط مانندی «مثل اینکه» پس از نهاد فراکرد پایه استعمال شده است و در حقیقت در محل قید تشبیه قرار گرفته است. در مثال زیر:

— «از ته‌گاری زنی...، مانند اینکه با زینت قشه گذاشته باشد، بسرفه‌ی

او جواب میداد.» (صادق هدایت)

فراکرد پیرو پس از قید مکان وپس از نهاد فراکرد پایه ذکر شده است. ممکن هم هست که نهاد هردو فراکرد بعلت عدم احتیاج ذکر نگردد:

- «(اورانوش)... مثل اینکه صدایی شنیده باشد در حالیکه میلرزید گوشهایش را تیز کرد.» (از «پیام نو»)

در مثال بالا نهاد مشترك هردو فراکرد (اورانوش) بقرینه حذف شده‌است. چنانکه فراکرد پیرو مقایسه‌ای پس از فراکرد پایه ذکر شود اشتراك نهادها دیگر پدیده‌ی عادی نیست و رابطه‌ی وابستگی نیز تضعیف می‌گردد:

- «گاهی ابروها را بالا میکشید و چشمها را بسقف خیره میکرد، مثل اینکه میخواهد چیزی بخاطر بیاورد، یا فکر میکند...» (از «پیام نو»)
- «همیشه جدی و آرام بود، مثل اینکه زندگی بی‌دغدغه‌ای را طی کرده...» (صادق هدایت)

فراکرد پیرو مقایسه‌ای میتواند هم برای گزاره‌ی فراکرد پایه و هم برای بعضی از اعضای آن که دارای مضمون پردیکاتیف باشند بکار رود. در مثال‌زیر:

- «قدمهای خودش را بلندکرد، **نفس‌زنان** مثل اینکه کسی او را دنبال‌کرده باشد بکاروانسرا برگشت.» (صادق هدایت)

فراکرد پیرو مقایسه‌ای برای قید حالت «نفس‌زنان» که خود دارای مضمون پردیکاتیف است استعمال شده است. در مثال:

- «... آنگاه خندید، **خنده‌ی** هیستریك و بدون احساس، **خنده‌ی** چندش‌آور، مثل اینکه خرده سرب بتخته‌ای بپاشند.» (از «سخن»)

اسم فعل «خنده» (که از «خندید» گزاره‌ی فراکرد پایه مشتق است) پس از فراکرد پایه بکار رفته و دو مرتبه تعیین شده و در دومین مرتبه از راه تشبیه مشخص گشته است و فراکرد پیرو نیزبهمین منظور استعمال شده است.

از لحاظ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها فرق مهم این نوع با نوع اول در این است که در اینجا علاوه براشکال گرامری مذکور در نوع اول گزاره‌ی فراکرد پیرو مقایسه‌ای تشبیهی گاهی با آئوریست و گاهی نیز با ماضی التزامی بیان میشود:

- «... دستهایش مثل اینکه **بخواهد** بکسی تعظیم کند بروی سینه آمد.» (از «سخن»)
- «سوزنها شیشه را میخراشند، مثل اینکه کسی **دندان قروچه بکند.**» (از «پیام‌نو»)
- «نگاه زیرچشمی باو انداخت، مثل اینکه گناهی از او **سر زده باشد** قدمهایش را تند کرد و از میان تاریکی رد شد.» (صادق هدایت)

اگر هم عمل مربوط بگذشته باشد ماضی التزامی وگونه‌ی نقلی ماضی می‌توانند یکدیگر را عوض کنند:

ـ «در خیابان با خودش حرف میزد و مثل اینکه بدترین حوادث بـــا او **روی‌آور شده** (**شده است... شده باشد**...) در پی چـــاره میگشت.» **(از «سخن»)**

در مثال بالا گزارهٔ فراکرد پیرو بدون رابط گزاره‌ای آمده‌است و بسهولت میتوان دید که بجای این فعل رابط ممکن است هم «است» و هم «باشد»گذاشت.

نوع سوم از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقایسه‌ای

بطوریکه اشاره شد در اینجا فقط افعالی که نمودار گزاره‌های دو فراکرد هستند با هم یکی و یا مترادف میباشند و تشبیه هم از همین‌جا صورت میگیرد.

این نوع با دو نوع اول از اینجهت بویژه متمایز است که در آن حرف ربط سادهٔ مانندی «چون» نیز قابل استعمال است. بعلاوه حرف ربط «چنانکه» نیز مانند نوع اول دراین نوع بکار میرود. نکتهٔ جالب توجه در این نوع اینست که چون تشبیه روی فعلی که نمودار گزارهٔ فراکردپایه است صورت میگیرد، پس باید قبلا فراکرد پایه و گزارهٔ آن ذکر شود تا بتوان عمل تشبیه را انجام داد:

ـ «**چنان** کز فسونگر **گریزند** دیـــوان
بصد میل از ایشان **گریزد** فسونگر.» (قطران تبریزی)

سومین نکتهٔ جالب در این نوع اینست که گاهی در شعر بعلت عینیت گزاره‌های دو فراکرد گزارهٔ دومی (فراکرد پیرو) میتواند بقرینه مستتر گردد:

ـ «نهیب مرگ **بلرزاندم** همی شب و روز،
چوکودکان بدآموز رانهیب دوال (میلرزاند).» (کسایی‌مروزی)

ـ «چو باد میگذری برمن و مرا در راه
همی **گذاری**، چونانکه کاروان آتش (را میگذارد).» (رشیدوطواط)

گاهی نیز ضرورت شعری فراکرد پیرو مقایسه‌ای را برفراکرد پایه مقدم میدارد:

ـ «آن چنانکه عاشقی برسر و روی
عاشق است آن خواجه بر آهنگری.» (مولوی)

و جالب این است که بدلیل اشتراك گزاره‌ها در فراکرد پیرو از ذکر آن بقرینه خودداری شده و درك شعر را تا میزان محسوسی دشوار نیزساخته‌است.

در مورد گزاره‌های فعلی که با افعال ترکیبی بیان میشوند ممکنست که فقط قسمتی از گزاره (جزء اسمی) بقرینه حذف شود:

ـ ««هرکه رسید او را چنان **خدمت کردند** که پادشاهان را (**خدمت**) **کنند.**»
(از «تاریخ بیهقی»)

از نظر موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها این نوع با نوع اول یکسان است

و تنها فرق این است که چون هردو گزاره با فعل واحدی بیان میشوند معمولا زمان آنها نیز یکی است.

نوع چهارم از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقایسه‌ای

در اینجا دو کمیت با یکدیگر مقایسه میشوند و مقایسه‌ی کمیت نیز چنانکه معلوم است یا در برابری و یا در کمی‌و زیادی است.

در برخی از انواع این جمله‌ها تغییر کمی فاکت مندرج در فراکرد پایه با تغییر کمی فاکت مندرج در فراکرد پیرو مقایسه میشود، بعبارت دیگر، اساس مقایسه عبارت از این است‌که دوفاکت بطور متناسب تغییر میکنند. در اینمورد حروف ربط مقایسه‌ای عبارتند از «هرچه» و «هرقدر» و نظایر لفظی ــ گرامری آنها. از طرف دیگر باید گفت که چون تغییر کمیتها انعکاس لفظی خود را معمولا در صفات تفضیلی فارسی می‌یابند، اینست که در این نوع غالبا صفات تفضیلی در فراکرد پایه و پیرو بکار میرود:

ــ «اما هرچه حمزه مابین مردم کشور خود **مشهورتر** میشد، مخالفت بارز و مخفی مرتجعین... نیز **بیشتر** میشد.» (از «پیام نو»)

ــ «هرچه **بیشتر** شلاق میخورد علاقه‌اش بـــه گل ببو **بیشتر** میشد.» (صادق هدایت)

در این مورد نورم زبان اینست که فراکرد پیرو مقایسه‌ای قبل از فراکرد پایه بیاید. گاهی نیز با حالات میان‌آیی فراکرد پیرو برخورد میشود:

ــ «**برای اداره کردن مدارس** هرقدر بار مالیات دهنده گرانتر شود **براهمیت موضوع افزوده میگردد.**» (از «سخن»)

در مثال بالا نکته‌ی جالب دیگر اینست که صفت مورد مقایسه در فراکرد پایه صفت عادی است و نه تفضیلی. دلیل این مطلب را بایـــد در خصوصیت لفظی «افزوده» جستجو کرد. صفت فعلی «افزوده» بخودی خود بـــرای نشان دادن افزایش متناسب کافی است و دیگر نیازی بذکر آن در صورت تفضیلی نیست. مثلا اگر مثال بالا باین شکل نوشته میشد:... هرقدر بار مالیات دهنده **گرانتر** شود اهمیت موضوع نیز **بیشتر** میگردد... از لحاظ مضمون کمتریـــن فرقی با اصل مثل نداشت و دیده میشود که در این واریان از استعمال صفت تفضیلی «بیشتر» ناگزیر بودیم. در مثال زیر نیز همین وضع موجود است:

ــ «هرقدر جامعه **ترقی کند** براهمیت روشنفکـران نیز **افـــزوده میگردد** ووظیفه‌ی **بزرگتری** بدانان محول‌میشود وآنها رل **مهمتری** بازی‌میکنند.» (از «پیام نو»)

در مثال بالا مضمون لغوی اسم فعل «ترقی» لزوم استعمال صفت تفضیلی را از بین برده و در فراکرد پایه نیز باز صفت فعلی «افزوده» خود بخود برای مقایسه‌ی تغییر متناسب کمیتها کفایت کرده است. در مثال:

ــ «هرچه عصیان افزایش یابد و کارهای نابهنجار **فزونی گیرد** از ایمان هم بهمان میزان کاسته میگردد.» (دکتر ذ. صفا)

استعمال اسم مصدرهای «افزایش» و «فزونی» وصفت فعلی «کاسته» برای بیان تغییر متناسب (البته در جهت معکوس) کمیتها کفایت کرده است.

گاهی نیز خود مضمون «هرچه» باعث میشود که بضرورت شعری و یا در محاورات عادی صفت تفضیلی نظیر «بیشتر» یا «کمتر» بعداز آن حذف‌گردد:

ــ «**هرچــــه** بینیم حقــه و نیرنگــ
پخته‌تر میشویم و زبر و زرنگــ.» (افراشته)

در بیت بالا محسوس است که صفت تفضیلی «بیشتر» پس از «هرچه» حذف شده است، زیرا قرینه‌ی دیگر آن («پخته‌تر») در فراکرد پایه (مصراع‌دوم) موجود است.

عکس این وضعیت نیز اتفاق میافتد، یعنی صفت تفضیلی در فراکرد پیرو مقایسه‌ای بکار رفته و درفراکرد پایه بقرینه حذف میشود:

ــ «اما هرقدر ملتی بتمدن **نزدیکتر** شده است این وظیفه را (وظیفه‌ی نقل افسانه‌ها را ــ ا. ش) بزنان و مادران واگذاشته است.» (از «سخن»)

در این نوع نیز مانند نوع اول گاهی در فراکرد پایه یك ترکیب مزدوج برای تشدید مفهوم مقایسه بکار میرود:

ــ «چه خوب بود جوانان تحصیل کرده‌ی ایرانی این نکته‌ی مهم را در نظر میگرفتند که هرچه پایه‌ی تحصیلات آنها **عالیتر**، **بهمان نسبت** وظیفه‌ی خدمتگزاری و فداکاری آنها نسبت به جامعه‌شان **بیشتر**.» (از «سخن»)

در مثال بالا اولا ترکیب «بهمان نسبت» در فراکرد پایه برای تاکید در بیان مقایسه بکار رفته و ثانیا نیز نویسنده رابط گزاره‌ای را در پایان هردو فراکرد جمله‌ی مرکب حذف کرده است.

در واریان دیگر این نوع تغییرات کمی فاکتهای مندرج در فراکردها مورد مقایسه نبوده، بلکه برابری مقداری آنها با هم مقایسه میشود. بدیهیست که در اینمورد دیگر استعمال صفات تفضیلی و یا بلکه ذکر کلمات مناسب برای‌بیان مفهوم تغییر لازم نیست. در اینجا معمولا حروف ربط «هرقدر» و «همانقدر» و نظایر آن بکار میرود و گاهی نیز حرف ربط و یاترکیب مناسب دیگر و یا ادات تاکید برای مقایسه‌ی مورد نظر در فراکرد پایه با حرف ربط اصلی همراه‌میشود:

ــ «برای آنکه هنر نمایش پیشرفت کند **همانقدر** که نویسنده و بــازیگر ماهر و زبردست لازمست تماشاکننده‌ی آگاه و هنرشناس **نیز** ضرورت دارد.» (از «سخن»)

در این واریان گاهی با اعضای غیرمستقل نیز برخورد میشود، ولی باید گفت که استعمال آنها غالبا جنبه‌ی اسلوبی دارد:

ــ «دانش **بهمان اندازه** نمیتواند جای هنر را بگیرد **که** هنرمقام دانش را.»

(از «شیوه»)

نویسنده دیگری میتوانست جمله‌ی بالا را باین شکل نیز بنویسد:

ـ بهمان اندازه که هنر نمیتواند مقام دانش را بگیرد دانش نیز نمیتواند جایگزین هنر شود.

در مورد موافقت اشکال‌گرامری گزاره‌ها در این نوع باید گفت که گزاره‌ی فراکرد پیرو مقایسه‌ای غالبا با آئوریست بیان میشود و بدیهیست که هروقت گزاره‌ی فراکرد پیرو با آئوریست بیان شود گزاره‌ی فراکرد پایه باید با زمان حال و یا مستقبل ذکر گردد. بغیراز آئوریست گزاره‌ی فراکرد پیرو با گونه‌ی استمراری ماضی و با شکل زمان حال بیش‌از سایر اشکال زمانی بیان میشود و در هرمورد نیز معمولا گزاره‌ی فراکرد پایه از لحاظ زمان با آن موافقت دارد.

بطور کلی گزاره‌ی فراکرد پیرو در این نوع بندرت میتواند با ماضی‌التزامی بیان شود. نگارنده در بین مثالهای خود نظیری برای آن ندارد، ولی ظاهرا نباید این حال ممتنع باشد.

ساخت گرامری فراکردها

خصوصیت ساختمانی جالبی که در این دسته ازجملات مرکب وابسته‌ی فارسی مشاهده شده اینست که گاهی رابط گزاره‌ای و یا خود گزاره در نوع سوم آنها (رجوع شود بنوع سوم) بقرینه حذف میشود:

ـ «چنان برشد بروی سایه دیـــوار

که شرم تیزتك برشخ کهسار.» (فخرالدین‌گرگانی)

از این خصوصیت که بگذریم باید گفت که در اینجا نیز هریك از فراکردها میتوانند ساده، ساده با اعضای همجنس و یا مرکب باشند و تصور میرود ذکر مثالی جداگانه اینقدرها مورد نداشته باشد.

۱۵ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مطابقه‌ای

تعریف و اطلاعات عمومی

بررسی مجموعه‌ی مثالهایی که در رابطه با فراکردهای پیرو چگونگـی، مقداری، خلافی و مقایسه‌ای مورد تحلیل نگارنده قرار گرفت این واقعیت را آشکار ساخت که در فارسی معاصر دسته‌ی مخصوصی از فراکردهای پیروهستند که هم از لحاظ خصوصیات معنایی و هم‌از نظر ویژگیهای گرامری بحثی‌جداگانه را طلب میکنند و باید جداگانه بررسی شوند. البته در زبان روسی و آذربایجانی نیز دسته‌ی ویژه‌ای از فراکردهای پیرو هستند که با نامهای متفاوتـی گروه متفاوتی را تشکیل داده‌اند. ولی اعتراف باین واقعیت که هرزبان برای خـــود ابزار گرامری ویژه‌ای بمنظور بیان مفاهیم دارد ما را از ذکر شواهد و ادلـه‌ی

فراوان بی‌نیاز میسازد.

در اینـدسته از جملات مرکّب وابسته‌ی فارسی مندرجات فراکرد پایه بـه وسیله‌ی فراکرد پیرو مستدل میگردد و این استدلال از این راه صورت میگیرد که فاکت مندرج در فراکردپایه با فاکت مندرج در فراکرد پیرو مطابقه و مقابله میشود، مواجهه میگردد. نگارنده اصطلاح «مطابقه» را بطور مشروط برگزیده و تا اصطلاح مناسبتری پیدا نشود ناگزیر آنرا بکار میبرد.

مانند سایر موارد در اینجا نیز بهتر است قبلا بذکر چند نمونه از ایـن جملات مبادرت شود:

۱ـ «**چنانکه می‌بینید** عده‌ی عناصر مزبور (عناصر شیمیایی) در آن زمـان معتنابه بود.» (از «پیام نو»)

۲ـ «**چنانکه ملاحظه میشود** فولکلور علم نوزادی است.» (صادق هدایت)

۳ـ «**همانطور که گفتیم** این مطالب عقیده‌ی یك پرسناژ داستان نیست، بلکه نویسنده هم بنوبه‌ی خود این مطالب را تایید میکند.» (از «سخن»)

٤ـ «... **و چنانکه از کاوشهای متعدد معلوم میشود** تمدن آن (تمدن شهر شوش ـ ا. ش.) نیز مخلوطی از تمدن ایران و بین‌النهرین بوده‌است.» (از «پیام نو»)

۵ـ «**همانطور که نوشته بودید** بیشتر احتیاج باستراحت و داشتن رژیم دارید.» (صادق هدایت)

دقت در مثالهای بالا نشان میدهد که در همه‌ی آنها فراکرد پیرو بـرای تصدیق‌و تایید مندرجات فراکرد پایه ذکر میشود، بدیگر سخن: فراکرد پیرو دلیل فراکرد پایه میشود. فاکت مندرج در فراکرد پایه فاکتی است که قبـلا ثابت شده و یا بعنوان یك فاکت مسلم بمیان گذاشته میشود و فراکرد پیروفقط برای تایید و یا اشاره باثبات قبلی و یا گفته‌های این وآن ذکر میشود. این دو فاکت با هم مطابقه میشوند و از راه مطابقه نیز فاکت مندرج در فراکرد پایـه مستدل میگردد.

از طرف دیگر، دقت بیشتر در مثالهای بالا نشان میدهد که عمل مستدل ساختن و یا مطابقه از دو راه صورت میگیرد:

در مثالهای ۱ و ۲ و ۳ نویسنده و یا گوینده از آنچه قبلا نوشته و یا گفته است نتیجه‌گیری میکند، آنرا بعنوان دلیل برمیدارد وبعد فاکت مندرج‌درفراکرد پایه را براساس آن مستدل میسازد. در مثالهای ٤ و ۵ نویسنده و یا گوینده از گفته‌ها، نوشته‌ها و یا تجارب قبلی دیگران بمنظور استدلال آنچه در فراکردپایه گفته میشود استفاده میکند.

ممکن است گفته شود که این دسته از جملات با جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو مقایسه‌ای و یا بافراکردهای پیرو چگونگی نزدیکند. حقیقتا نیـز چنین است. ولی با در نظر گرفتن کاراکتر ویژه‌ی مناسبات معنایی ـ گرامری

فراکردهای ایندسته از جملات مرکب نگارنده مناسبتر دانست آنها را در بحث جداگانه‌ای مورد تحلیل قرار دهد. اولا گزاره‌ی فراکردهای پیرو مطابقه‌ای دارای خصوصیات لغوی ویژه‌ایست و هرفعلی نمیتواند در رل گزاره‌ی فراکردهای پیرو مزبور بکار رود. فعلی که در رل گزاره‌ی فراکرد پیرو مطابقه‌ای فارسی‌استعمال میشود باید دارای چنان معنای لغوی باشد که با وظیفه‌ی نحوی فراکرد پیرو وفق داشته باشد و برای انجام آن وظیفه مناسب باشد. اینگونه افعال عبارتند از: دیدن، گفتن، گفته شدن، معلوم شدن، برآمدن، استنباط شدن، نتیجه شدن، مدعی بودن، تصور کردن...

ثانیا خصوصیت ویژه‌ی گرامری این دسته از جملات اینست که مضمون عمومی فراکرد پایه بمقتضای معنای لغوی گزاره‌ی فراکرد پیرو و شکل گرامری آن می‌تواند بعنوان نهاد فراکرد پیرو و یا متمم آن تصور گردد. در مثالهای ۱ و ۳ و ۵ مضمون عمومی فراکرد پایه را می‌توان متمم فراکرد پیرو و در مثالهای ۲ و ٤ نیز بعنوان نهاد فراکرد پیرو تلقی نمود.

ابزار گرامری بیان علائق وابستگی

حروف ربط مستعمله در این دسته از جملات مرکب وابسته معمولا «چنانکه» و «همانطورکه» و «آنطور که» و «بنحویکه» و «بقسمیکه» و... میباشند. اعضای غیرمستقل در این دسته از جملات بکار نمیروند و بعبارت دیگر اینها دارای نوع سنته‌تیك نیستند.

عایدها نیز در اینجا خصوصیات ویژه‌ای ندارند.

درباره‌ی ترتیب توالی فراکردها نیز باید گفت که فراکرد پیرو مطابقه‌ای معمولا قبل از فراکرد پایه و یا در داخل آن می‌آید. حالات پس‌آیی فراکرد پیرو بسیار کم است و در آنصورت البته فراکرد پیرو بمعترضه شبیه خواهد بود:

ـ «چنانکه ملاحظه میشود **در شباهت این ابیات با ترانه‌های ملی امروزه جای تردید نیست.»**

در مثال بالا فراکرد پیرو قبل از پایه آمده است. در مثال:

ـ «**از طرف دیگر** چنانکه همه‌مان ملاحظه کردیم **دهن مومیایی آلوده بچیزی شبیه خون خشك شده است.»** (صادق هدایت)

فراکرد پیرو در حالت میان‌آیی است و رابطه‌ی وابستگی تا حدی تضعیف گردیده است. در این مورد حتی گاهی ممکنست فراکرد پیرو را در داخل دو ویرگول نیزل آورد:

ـ «**فدر**، بدانگونه که از کلام راسین می‌توان دریافت، **پریده رنگ ونزار است.»** (از «سخن»)

در خصوص موافقت اشکال گرامری گزاره‌های این دسته از جملات مرکب نیز باید گفت که اولا رل شکل گرامری گزاره‌ی فراکرد پیرو در تفکیك ایندسته

از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی بعنوان دسته‌ی ویژه بسیار است و ثانیا در اکثریت این جملات گزاره‌ی فراکردهای پیرو و پایه در شکل زمان حال بیان میشود و این نیز طبیعی است، زیرا وقتی صحبت از استدلال و استناد در میان است بهتر است آنرا در زمان حال آورد. ازسوی دیگر نیزچون در فراکرد پایه از امر اثبات یافته‌ای صحبت میشود طبعا آنرا باید در شکل زمان حال بیان‌نمود. در نصف بیشتر مثالهایی که در اختیار نگارنده است گزاره فراکرد پیرو و پایه با زمان حال بیان شده است. البته بیان گزاره‌ی فراکرد پیرو با گونه‌های نقلی و مطلق و گاهی نیز مقدم ماضی صورت میگیرد، ولی گزاره‌ی اینگونه فراکردهای پیرو هرگز نمیتواند با آئوریست بیاید، زیرا آئوریست برای بیان حادثه‌ی‌محتمل و یا مورد لزوم آینده است. گزاره‌ی فراکرد پایه نیز بغیر از شکل زمان حال که اکثریت دارد باگونه‌های استمراری و مطلق و نقلی ماضی وگاهی نیز مستقبل بیان میشود. در اینجا نیز گزاره‌ی فراکرد پایه نمیتواند با آئوریست بیان شود، زیرا در فراکردهای پایه نیز، بطوریکه در اول گفتیم، صحبت از فاکت اثبات شده در میان است.

ساخت گرامری فراکردها

از لحاظ ساخت گرامری فراکردها اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی یگانه خصوصیتی که دارند این است‌که فراکرد پیرو آنها عموما با جمله‌ای‌ساده و بسیط شکل میگیرد. معهذا گاهی نیز همین فراکرد پیرو میتواند عنصرتعیینی از نوع فراکردهای پیرو داشته باشد.

در مثال:

ـ «چنانکه با مطالعه در اسامی نحاة بزرگی **که یاد کردیم** معلـوم میشود بزرگان نحو غالبا از موالی ایرانی بوده و یا از تازیانی هستند که در محیط ایرانی بصره و کوفه... تربیت شده‌اند...» (دکتر ذ. صفا)

فراکرد پیرو خود جمله‌ی مرکب وابسته‌ایست که یك فراکرد پیرو تعیینی در ترکیب خود دارد.

بدیهیست که فراکرد پایه از لحاظ ساخت گرامری نمیتواند محدودیتی داشته باشد، زیرا این فراکرد خود بالاستقلال مورد استدلال است.

در مثال:

ـ «بطوریکه از دستخط ناصرالدین شاه مستفاد میشود میرزا خانلرخان این ماموریت را چنانکه شاه میخواست بانجام رسانید.» (از «سخن»)

در مثال:

فراکرد پایه خود یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو چگونگی‌است.

در مثال زیر نیز:

ـ «لیکن چنانکه اغلب در امر تجارت اتفاق میافتد این بار بخت با من یار

نبود و نتوانستم معامله‌ای انجام دهم.» (از «سخن»)
فراکرد پایه عبارت از یك جمله‌ی مرکب پیوسته است.

۱۶ـ جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو بیانی

تعریف و اطلاعات عمومی

در کتب گرامر علمی زبانهای روسی و آذربایجانی نامی از اینگونه جملات مرکب وابسته برده نمیشود. از بین محققان زبان فارسی نیز دکتر روبینچیك در اثر خود که اختصاص به تحلیل جملات مرکب وابسته با فراکردهای پیرو تعیینی دارد این دسته از جملات مرکب وابسته را یکی از دونوع اساسی جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی میشمارد و تمام فصل چهارم اثر خود را بـه بررسی پاره‌ای از اقسام اینگونه جملات اختصاص میدهد. روبینچیك فراکردـ های پیرو موجود در ترکیب این نوع از جملات را بنام فراکردهای پیرو «تعیینی ـ ایضاحی» مینامد و با همین نامگذاری تا حدود زیادی تفاوت آنها را با فراکردهای پیرو تعیینی واقعی بیان میکند. در حقیقت نیز جا داشت‌که نگارنده ایندسته از جملات را بدلیل شباهتشان بلافاصله پس از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعینی تحلیل میکرد. ولی نظر برعایت ملاك انتخابی درتقسیم بندی جملات مرکب وابسته‌ی فارسی (ملاك وظیفه) و بدلیل آنکه فراکردهای پیرو مزبـور نظایری در گرامرهای مورد آشنایی نگارنده ندارند و در بین اعضای جمله نیز نظایری برای آنها نیست تحلیل آنها را به‌آخر موکول کرد. نتیجه‌ی عمومی جالب شده است. تحلیل از فراکردهای پیرو تعیینی آغاز میشود و بنوعی بسیار نزدیك به‌آنها پایان می‌پذیرد.

این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی از لحاظ رنگارنگی انواع و واریانها شاید کم نظیر باشند. بطوریکه تحلیل زیر نشان میدهد واریانهـای گوناگون این دسته بطرز معتنابهی از هم متفاوت بوده و فقط اصطلاح عمومـی «بیانی» میتواند در معنای وسیع خود تمام آنها را در برگیرد.

در همه‌ی انواع اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی فراکرد پایه بدون وجود فراکرد پیرو نیز از لحاظ گرامری تا حدودی کامل است و اختصارفراکرد پیرو باعث نقض فاحش نورم زبان نمیگردد، فقط فراکرد پایه از لحاظ معنایی کم وبیش مبهم و تاریك میماند ومثل اینست که نیازی به توضیح و تشریح‌دارد. از همینجا میتوان این نتیجه راگرفت که رابطه‌ی وابستگی در این جملات آنقدرها شدید نیست. برای آنکه تعریف ما برامثله و شواهد متکی باشد بهتر است قبلا نمونه‌هایی چند از واریانهای این جملات بیاوریم:

۱ـ «**این نکته** قابل توجه است که شماره‌ی احادیث مقبول ائمه‌ی حدیث و فقها براثر وجود احادیث مجعول تفاوت میکرد.» (دکتر ذ. صفا)

۲ـ «ناگهان **این فکر** برایش آمد که ممکنست اورا مسخره بکنند.» (صادق هدایت)

۳ـ «گرتس... **این موضوع** را درك نکرده بود که چه مقام مهمی را تاریخ بپرولتاریا تخصیص داده است.» (از «پیام نو»)

٤ـ «**خبر** آمد که سلطان محمود فرمان یافت.» (از «تاریخ بیهقی»)

٥ـ «از طرفی توی مدرسه **فشار می‌آوردند** که کت و شلوار بپوشید، بیرون مدرسه و در شهر **هیاهو و جنجال** بود که کت وشلوار نپوشید.» (از «سخن»)

٦ـ «از قرائن **چنین** برمی‌آید که رسالهٔ مذکور (کتاب‌شترستانهای‌ایران ـ ا. ش.) پیش از اسلام مدون گشته است.» (دکتر ذ. صفا)

۷ـ «**چنین** گفت لشگر بافراسیاب
که چندین سر از رزم رستم متاب.» (فردوسی)

۸ـ «از اعطای این لقب کوچك به‌آن مرد بزرگ (پوشکین ـ ا. ش.) **دونیت** داشتند: نخست اینکه آن مرد دانشمند را... مورد اهانت و سبکی قرار دهند، دیگر آنکه... (از «پیام نو»)

۹ـ «**این هم شد حرف** که خواب شیرین صبحدم را چند گنجشك بیسروپا بکامم زهر کنند.» (از «سخن»)

۱۰ـ «**رسول مرگ بنا گه بمن رسید فراز**
که کوس کوچ فرو کوفتند کاربساز.» (کمال‌الدین‌اسمعیل)

دقت در مثالهای ۱۰گانهٔ بالا نکات زیر را روشن میسازد:

در مثالهای ۱ و ۲ و ۳ در فراکرد پایه ترکیبهای اشاره‌ای «این نکته» و «این فکر» و «اینموضوع» بترتیب در رلهای نهاد، نهاد و متمم بیواسطه بکار رفته و در تمام آنها محتوی و مضمون ترکیبها نیازمند توضیح و تشریح است. اگر این توضیح نباشد مضمون فراکرد پایه مبهم میماند، ولی نورم زبان نقض نشده و تحریفی چندان مهم نیز بعمل نمی‌آید. از همینجاست که شباهت این فراکردهای پیرو با فراکردهای پیرو تعیینی بمیان می‌آید، زیرا در آنجا نیز حذف فراکرد پیرو لطمه‌ای بنورم زبان نمیزند. اما در فراکردهای پیرو تعیینی رابطهٔ بین تعیین شونده و فراکرد پیرو رابطهٔ آتریبوتیف است، یعنی آنکه فراکرد پیرو علامت گرامری تعیین‌کننده را نشان میدهد، و حال آنکه در اینجا رابطهٔ آتریبوتیف وجود ندارد و فراکرد پیرو اصل ماهیت و چگونگی عضو توضیح شونده را مینمایاند و برهمه‌کس مسلم است که علامت گرامری غیراز بیان ماهیت است. این نکته بسیار مهم وجالب است: عضو ایضاح شونده در فراکرد پیرو بعنصر تعیین شونده شباهت دارد، نه بعضو غیرمستقل، اما خود فراکرد پیرو بیانی به همان فراکرد پیرو ایضاحی (که با عضو غیرمستقل همراه است) شبیه است، نه بفراکرد پیرو تعیینی. پس بطور کلی دیده میشود که در

این واریان از جملات مرکب وابسته‌ی مزبور فراکرد پیرو در حقیقت در مرز فراکردهای پیرو تعیینی و ایضاحی قرار دارد.

در مثالهای ٤ و ٥ گزاره‌های فراکرد پایه «خبر آمد» و «فشار می‌آوردند» و «هیاهو و جنجال بود» از لحاظ گرامری نقصی ندارند، ولی مضمون فراکرد پایه باز هم مبهم است، معلوم نیست‌که خبری که‌آمده‌است ازچه قبیل است وچیست، ماهیت فشار وارده و هیاهو و جنجال از چه قرار است. فراکردهای پیرو بیانی نیز بهمین منظور خدمت میکنند و ماهیت مزبور را آشکار میسازند. در اینجا فرق بین فراکردهای پیرو مزبور و فراکردهای پیرو تعیینی بطرز بارزتری به چشم میخورد. مهمترین فرق اینست که با وجود غیرمعین بودن عناصر ایضاح شونده الحاق آرتیکل اشاره به‌آخر آنها ممکن نیست و درعین حال نیز فراکرد- های پیرو به‌پرسشهای مربوط به تعیین کننده پاسخ نمی‌دهند.

در مثالهای ٦ و ٧ در فراکردهای پایه جانشین اشاره‌ای مرکب «چنین» وجود داردکه شاید در بادی نظر بتوان آنرا «عضو غیرمستقل» هم شمرد. اما در بحث اعضای غیرمستقل دیدیم که در آنجا اولا «چنان» بکار میرود، نه «چنین» و ثانیا در آنجا حذف «چنان» بهیچوجه مقدور نبود، ولی در اینجا علاوه برآنکه «چنین» عضو غیرمستقل نیست و باعث تشدید رابطه‌ی وابستگی نمیگردد، حذف آن نیز ممکن است ومی‌توان فراکردهای پایه را اینطور نوشت:

ـ از قرائن برمی‌آید که...

ـ لشگر بافراسیاب گفت که...

و تغییری هم در جمله‌ی مرکب بعمل نمی‌آید. از این گذشته در مثال ٦ «چنین» در حقیقت از لحاظ محتوی خود (مضمون فراکرد پیرو بیانی) نهاد مضمونی فراکرد پایه ودر مثال ٧ نیز همین «چنین» متمم مضمونی فراکرد پایه است. مثل اینست‌که در هردو مثال پس‌از «چنین» کلمه‌ای مانند «نکته» و«مسئله» و نظایر آنها مستتر است و جملات مزبور در اصل چنین بوده‌اند:

ـ چنین (نکته‌ای) از قرائن برمی‌آید که...

ـ لشگر بافراسیاب چنین (مسئله‌ای را) گفت که...

در مثال ٨ در فراکرد پایه ترکیب عددی «دو نیت» وجود دارد که بدون شك باید توضیح داده شود. این توضیح ممکنست در شکل کلمه یا ترکیب و یا در شکل جمله (فراکرد) بوده و ممکن هم هست در شکل جملات و واحد های بالاتر در آید. بدیهی است فقط هنگامی می‌توان نام فراکرد پیرو بیانی را به‌آن اطلاق کرد که در شکل جمله بیان شود. در اینجا پس از فراکرد پایه می‌توان بجای حرف ربط از «دو نقطه(:)» نیز استفاده نمود.

در مثال ٩ جانشین اشاره‌ای «این» در فراکرد پایه بکار رفته که از لحاظ شکل ظاهری و برخی خصوصیات نظیر «عضو غیرمستقل» است، ولی در اینجا سایر اعضای فراکرد پایه دارای خصوصیات ویژه‌ای هستند، بهتر بگوییم،

مجموعه‌ی فراکرد پایه باید در صورت یك واحد فرازئولوژیك نظیر «این هم شد کار» (حرف، دوستی...) تصور شود و بطور محسوس فراکرد پیرو فقط مربوط به «این» نبوده، بلکه مربوط بتمامی فراکرد پایه است.

و بالاخره در مثال ۱۰ فراکرد پیرو برای گزاره‌ی فراکرد پایه «فراز رسید» آمده و محتوی آنرا باز میکند. این واریان از لحاظ درجه‌ی شباهت دورترین واریان شبیه فراکرد پیرو تعیینی است، زیرا فراکرد پیرو تعیینی برای اعضای اسمی فراکرد پایه می‌آید و حال آنکه در اینجا فراکرد پیرو برای **گزاره‌ی فعلی** فراکرد پایه آمده است.

با این ترتیب دیده میشود که در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی فراکرد پیرو بیانی میتواند ماهیت و مضمون هریك از اعضای فراکرد پایه را بیان کند. ضمنا دیده شد که دسته‌ی بزرگی از فراکردهای پیرو بیانی‌بفراکرد های پیرو تعیینی و دسته‌ی دیگری نیز بفراکردهای پیرو متممی و دسته‌ای نیز بفراکردهای پیرو نهادی بی‌شباهت نیستند.

این نکته را هم باید خاطر نشان ساخت‌که جملات مرکب وابسته‌ی مزبور با وجود عدم تدقیق جملات تازه‌ای نیستند و از قدیمترین ادوار نثر دری در زبان موجود بوده‌اند:

- «و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد کما این‌کتاب را بزبان پارسی گردانیم؟ گفتند روا باشد.» (ترجمه‌ی تفسیر طبری)
- «و همه خطها بداذند برترجمه‌ی این کتاب کی این راه راست است.» (همانجا)

بطور کلی عامل عمده‌ی پیدایش واریانهای گوناگون جملات مرکب وابسته‌ی مزبور در فارسی همانا عنصر ایضاح شونده و طرز تشکیل گرامری آن است. دیدیم که عنصر ایضاح شونده ممکنست یکی از اعضای فراکرد پایه باشد و بنابراین قبل از ورود در بررسی ابزار گرامری بیان وابستگی باید به تحلیل همین عنصر ایضاح شونده پرداخت.

۱ـ عنصر ایضاح شونده‌ی فراکرد پایه یك ترکیب اشاره‌ای است

در ترکیب اشاره‌ای مزبور تعیین شونده (مشارالیه) باید از اسامی مجردی نظیر «نکته» و «مسئله» و «فکر» و «امر» و «اصل» و... عبارت باشد و هراسمی نمیتواند در ترکیب مزبور بکار رود. باید گفت که دکتر روبینچیك در بررسی‌های خود پیرامون فراکرد پیرو «تعیینی ـ ایضاحی» تقریبا همیشه این واریان را در نظر گرفته و برای او عنصر «تعیین شونده» تقریبا همیشه یك ترکیب اشاره‌ایست. منتها روبینچیك کاملا بحق متذکر میگردد که اسمی که در رل تعیین شونده در این ترکیبها بکار میرود باید اسمی باشد که بالمآل نمودار تفکر و کلام و احساس و سایر مفاهیم مجرد باشد. بهرحال اسامی مشخص نظیر «کتاب»

و «دفتر» و «قلم» و... هرگز نمی‌توانند در محل عنصر ایضاح شونده بکار روند. جالب توجه است که روبینچیك بقدری در مسئله‌ی «مجرد بودن» اسم ایضاح شونده مبالغه کرده است که توجه خود را از جانشین اشاره‌ای «این» نیزبرگرفته و در نتیجه در مثال زیر نیز:

- «**این بنده**... عاقبت برآن شدم که **موضوعی** را برگزینم که هم مختصر باشد و هم مفید.» (مثال را از «نامه‌ی فرهنگستان» گرفته است).

فراکرد پیرو را هم تعیینی اصلی و هم «تعیینی - ایضاحی» میشمارد . ولی بعقیده‌ی ما عنصر تعیین شونده (اسم مجرد) باید حتما پس از جانشین اشاره‌ای «این» ذکر شود تا فراکرد پیرو بیانی را مستلزم گردد. مثال بالا مربوط بـــه فراکردهای پیرو تعیینی اصلی است، نه بیانی.

از طرف دیگر در تمام مثالهایی که تاکنون آورده‌ایم فراکرد پیرو بیانـــی اصل و ماهیت عنصر ایضاح شونده را نشان میدهد. در اینجا نیز روبینچیك تعریف متناقضی میدهد و خاطر نشان‌میسازد که‌فراکرد پیرو «تعیینی -ایضاحی» گویا اطلاعات تکمیلی پیرامون یکی از اعضای اسمی (!) فراکرد پایه میدهد و خود فراکرد پیرو را می‌توان بدون خلل وارد آوردن بمضون عمومی فراکرد پایه‌حذف نمود. اما بطوریکه گفته شد مندرجات فراکرد پیرو بیانی بهیچوجه بنابگفته‌ی دکتر روبینچیك «اطلاعات تکمیلی» نبوده، بلکه اصل وجوهر و ماهیت عنصر ایضاح شونده است. از این گذشته فراکرد پیرو بیانی، بطوریکه دیدیم، میتواند بگزاره‌ی فراکرد پایه هم مربوط باشد ونه فقط باعضای اسمی آن. اما مسئله‌ی امکان حذف فراکرد پیرو بیانی بدلیل آنست‌که عنصر ایضاح شونده‌بعنوان یك ترکیب اشاره‌ای بقدر کافی مشخص و کامل است و هرقدر درجه‌ی مشخص‌بودن تعیین شونده و ایضاح شونده بیشتر باشد رابطه‌ی وابستگی تضعیف میگردد و همین تضعیف نیز زمینه‌را برای‌حذف تعیین‌کننده و ایضاح‌کننده فراهم‌میسازد.

از طرف دیگر نیز محدودیت لفظی عنصر ایضاح‌شونده را اینقدرها هم نباید در دایره‌ی کوچك تصور نمود و آنها را در محدوده‌ی تفکـــر و کلام و احساس گنجانید. در مثالهای زیر:

- «**این فخر** بس مرا که ندیده است هیچکس
در نثر من مذمت و در شعر من هجا.» (عبدالواسع جبلی)

- «نخواهم کردن **این تلخی** فراموش
که جان شیرین کند مریم کند نوش.» (نظامی گنجوی)

- «آیا براستی شما **این جوانمردی** را خواهید کرد که دست بچه‌هایم را در دستم بگذارید؟ (علیمحمد افغانی)

عنصر ایضاح‌شونده بوسیله‌ی اسامی مجرد «فخر» و «تلخی» و «جوانمردی» بیان شده است. گاهی نیز جانشین اشاره‌ای میتواند به کلمه‌ی «جا» ملحق گردد:

- «... ولی درد **اینجا است** که آنها باید بوریا را پیدا کنند...» (از «پیام‌نو»)

در مثالهای بالا عنصر ایضاح‌شونده بصورت یك ترکیب اشاره‌ای درآمده است. در بحث یکم دیدیم که هرگاه تعیین‌شونده بصورت ترکیب اشاره‌ای باشد ذکر آرتیکل اشاره‌ای لازم نیست. در مثالهای بالا نیز این آرتیکل دیده نمیشود و این خود عامل شباهت این دو دسته از فراکردهای پیرو بیکدیگر میباشد، ولی فرق اساسی دو فراکرد مورد نظر بازهم بعنوان مهمترین عامل تفکیك بجای خود باقی میماند: در فراکردهای پیرو تعیینی علامت گرامری تعیین‌شونده بیان میشود و حال آنکه در فراکردهای پیرو بیانی ماهیت و اصل عنصر ایضاح‌شونده ذکر میشود. مثال زیر برای بیان این فرق بسیار مناسب است:

– «اگر بخواهیم برمز برنامه‌های امروزی پی ببریم باید **این اصل** را که **قطعیت یافته**قبول کنیم **که‌استعداد وطبایع‌کودکان‌مختلف‌است.**» (از«سخن»)

در فراکرد پایه‌ی مثال بالا ترکیب «این اصل» در رل متمم بیواسطه بکار رفته و بلافاصله پس از آن یك فراکرد پیرو تعیینی (قطعیت یافته) یکی از علائم گرامری آنرا نشان میدهد. اما خود «اصل» مزبور عبارت از چیست؟ از چه عبارت است؟ ماهیت آن کدامست؟ ـ باین پرسشها فقط فراکرد پیرو بیانی (استعداد و طبایع کودکان مختلف است) پاسخ میدهد. هم فراکرد پیرو تعیینی و هم فراکرد پیرو دومی (بیانی) بترکیب اشاره‌ای «این اصل» مربوطند، منتها یکی از آنها علامت گرامری و دیگری ماهیت آنرا نشان میدهد.

در این واریان گاهی عضو ایضاح‌شونده پس از گزاره‌ی فراکرد پایه می‌آید. در این صورت فراکرد پیرو بیانی بلافاصله پس از همین عضو ذکر میشود:

– «اخوان‌الصفا... از پاره‌ای جهات بمتکلمین معتزله و اسمعیلیه شباهت داشته‌اند **با این تفاوت** که این دو دسته‌ی اخیر میکوشیده‌اند که دین را با فلسفه وفق دهند... و حال آنکه اخوان‌الصفا سعی داشتند اصول حکمت و فلسفه را با مبانی دین اسلام سازش دهند.» (دکتر ذ. صفا)

دلیل ذکر عنصر ایضاح‌شونده (این تفاوت) پس از گزاره‌ی فراکرد پایه اینست که فراکرد پیرو بیانی خود یك جمله‌ی مرکب پیوسته‌ی مبسوطی است و گنجانیدن آن در حدود فراکرد پایه بدرك مفهوم میتواند خلل برساند.

۲ـ عضو ایضاح‌شونده‌ی فراکرد پایه یك ترکیب تعیینی اضافه‌ایست.

این واریان را میتوان واریان نمونه‌ای اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی‌فارسی شمرد. در اینجا شباهت فراکردهای پیرو بیانی و تعیینی تا حدود زیادی کاهش می‌یابد و رل‌فراکرد پیرو بمثابه‌ی فراکرد بیان‌کننده‌ی‌ماهیت‌عنصر ایضاح‌شونده بهتر آشکار میگردد:

– «احمدك **سرگذشت خودش** را برایش نقل کرد که چطور پدرش آنها را پی روزی فرستاد و برادرهایش این بلا را بسر او آوردند.» (صادق‌هدایت)

ـ «**طمع خام** بین که قصه‌ی فاش
از رقیبان نهفتنم هوس است.» (حافظ)

در مثالهای بالا ترکیبهای «سرگذشت خودش» و «طمع خام» در رل متمم فراکرد پایه بکار رفته و فراکرد پیرو نیز ماهیت آنها را نشان میدهد. خصوصیت فراکردهای پیرو مزبور اینست که معمولا میتوان آنها را درداخل (« ») وبعنوان جمله‌ی بدلی بلافاصله پس از ایضاح‌شونده آورد:

ـ احمدك سرگذشت خودش را ـ «چطور پدرش...» برایش نقل کرد.
طمع خام ـ «قصه‌ی فاش...» را ببین.

مثال زیر نیز که از مطبوعات معاصر برداشته شده دلیل دیگری بر صحت مدعای ما است:

ـ «مخصوصا **این جمله‌ی آخر** «**دو سه روز دیگه‌م خوب میشین**» را با خنده آمیخته کرد.» (از «سخن»)

اگر خود گزاره‌ی فراکرد پیرو بصورت «عبارت است» شکل گرفته باشد ممکن است ترکیب پردیکاتیف مزبوررا قبل ازسایر اعضای فراکردپیرو ذکرکرد:

ـ «گفتیم که نویسندگان و شعرای ما **وظیفه‌ی دومین مهم دیگری** هم دارند که عبارت است اولا از اصلاح و ترقی و تکمیل زبان فارسی و ثانیا از حفظ و حراست و صیانت آن.» (از «سخن»)

ایندسته از فراکردهای پیرو بیانی برای خود نوع جداگانه‌ای را تشکیل میدهند که البته میتوان آنها را با تفصیل بیشتری مورد تحلیل قرار داد، ولی رعایت ایجاز مانع آنست و فقط باید تذکر داد که این وضع بویژه هنگامی پیش می‌آید که فراکرد پیرو بیانی از لحاظ مضمون خود بسیار مشحون و غنی باشد.

۳ـ عضو ایضاح‌شونده‌ی فراکرد پایه «چنین» و مترادفات آن میباشد.

«چنین» و مترادفات آن «چنان» و «اینسان» و «اینگونه» و... گاهی در فراکرد پایه از لحاظ شکل ظاهری مثل قید چگونگی بکار میروند و مستقیما با گزاره مربوط میشوند. اما این کلمات علیرغم شکل ظاهری خود قید چگونگی نبوده و فراکرد پیرو نیز که نماینده‌ی محتوای آنهاست فراکرد پیرو چگونگی نمیباشد. این فراکرد پیرو معمولا جانشین یکی از اعضای اسمی فراکرد پایه میگردد. برای روشن شدن مطلب ابتدا یکی دو مثال بیاوریم:

ـ «گفتیم از قرائن **چنین** برمی‌آید که با تسلط سلجوقیان برایران قدرت این سلسله (آل زیار ـ ا. ش.) از میان رفت.» (دکتر ذ. صفا)

ـ «... مادرش که از کنار بستر او جدا نشده بود فقط **اینطور** نتیجه گرفت که دخترك تاسرحد پرستش‌ولادیمیر نیکلایویچ رادوست‌دارد...» (از«پیام‌نو»)

در هر دو مثال بالا «چنین» و «اینطور» ظاهرا در محل قید چگونگی فراکرد

پایه بکار رفته‌اند ولی مختصر توجهی نشان میدهد که اگر این کلمات را قید چگونگی بدانیم باید حتما آنها را «عضو غیر مستقل» تصور کرد و فراکرد پیرو مربوط بآنها را نیز فراکردهای پیرو چگونگی یا نتیجه‌ی کیفی شمرد. اما بدلیل زیر نه کلمات مزبور عضو غیر مستقل هستند و نه فراکردهای پیرو مربوطه فراکردهای پیرو چگونگی و نتیجه‌ای:

اولا– اعضای غیر مستقل چگونگی درصورت «چنان» و«طور» و... درمیآیند، نه «چنین» و «اینطور» و... در اینجا نه‌تنها «چنین» و «اینطور» بکار رفته‌اند، بلکه بسهولت میتوان آنها را با مترادفات لفظیشان از قبیل «اینگونه» و «اینسان» و... نیز عوض کرد.

ثانیا– اعضای غیر مستقل در جملات مرکب وابسته‌ی فارسی همیشه باعث تشدید رابطه‌ی وابستگی میگردند و حذف آنها بهیچوجه ممکن نیست، و حال آنکه در مثالهای بالا بسهولت میتوان این کلمات را حذف کرد بدون آنکه خللی بمضمون عمومی جمله و یا ساخت گرامری آن وارد شود. البته در صورت حذف «چنین» و نظایر آن فراکردهای پیرو تبدیل بفراکردهای پیرو نهادی (مثال ۱) و یا متممی (مثال ۲) میشوند.

ثالثا– بعد از«چنین»و نظایر آن‌میتوان اسامی‌مجردی نظیر«نکته» و«مسئله» و «امر» و... را گذاشت و آنها را تبدیل باعضای ایضاح‌شونده‌ی مندرج در بند «ا» نمود.

رابعا– مضمون فراکرد پیرو نیز بهیچوجه مضمون مناسب‌برای بیان‌چگونگی انجام عمل مندرج در فراکرد پایه نیست، بلکه مندرجات فراکرد پیرو چیزی جز نهاد (مثال ۱) و یا متمم (مثال ۲) نیست.

تصور میرود چهار دلیل بالا برای اثبات مدعای ما کفایت کند. بهرحال ذکر ترکیبهای اشاره‌ای «چنین...» را در داخل فراکرد پایه باید یکی از خصوصیات زبان فارسی دانست که با این وسیله بمحتوی فراکرد پیرو اشاره‌میشود ومقصود از ذکر آنها آوردن عضو غیر مستقل چگونگی نیست.

پس از این مقدمات باید گفت که در مورد ذکر «چنین» و نظایر آن برحسب شکل گرامری گزاره‌ی فراکرد پایه و ساخت خود آن فراکرد دو وضع زیر بوجود می‌آید:

– گاهی فراکرد پایه بدون نهاد ذکر شده (فرم بیشخص) و گزاره‌ی آن با افعال ناگذر و یا مجهول بیان میگردد (نتیجه شدن، برآمدن، استنباط شدن، بنظر رسیدن...). در این صورت مضمون فراکرد پیرو جانشین نهاد فراکرد پایه میگردد. در این حال اگر «چنین» و نظایر آن ذکر نگردد فراکرد پیرو چیزی جز فراکرد پیرو نهادی نخواهد بود، ولی با ذکر کلمات مزبور فراکرد پیرو وظیفه‌ی شرح و بیان مضمون همین کلمات را برعهده گرفته و فراکرد پیرو‌بیانی

خواهد بود. رابطه‌ی وابستگی در اینمورد نسبتا قوی است. در تمام موارد بالا میتوان پس از «چنین» کلماتی نظیر «نکته» و «نتیجه»... که متناسب با مضمون عمومی جمله باشد در نظر گرفت:

ـ «اما از کاغذ دوستش **چنین** برمی‌آید که اگر از او روی میگردانیدم سبب بدبختی فوق‌العاده‌ی او میشدم.» (صاق‌هدایت)

ـ «(از احوال **او چنین** برمی‌آید که در عین کوری و خانه‌نشینی از حکمای مشهور عصر خود و خانه‌ی او مجمع دانشمندان بوده و درمحضر وی‌مسائل مختلف علمی مطرح میشده است.» (دکتر ذ. صفا)

ـ «از مطالعه‌ی تواریخ و کتب **چنین** نتیجه میشود که عرب در صدر اسلام و قسمت بزرگی از دوره‌ی بنی‌امیه مطلقا توجهی بعلوم عقلیه نداشته‌اند...» (دکتر ذ. صفا)

ـ «**چنان** بنظر آمد که زن در سکوت آنها اثری شوم **و** تهدیدآمیز دید.» (از «سخن»)

ـ «یکبار **چنین** اتفاق افتاد که برای انجام کاری بولایت تسالی سفر میکردم...» (از «سخن»)

در تمام مثالهای بالا گزاره‌ی فراکردهای پایه از افعال ناگذر و خود آن فراکردها نیز در شکل بیشخص بیان شده‌اند و در همگی آنها فراکرد پیرو بیانی از لحاظ مضمون و محتوای خود میتواند جانشین نهاد فراکرد پایه گردد.

ـ **گاهی** فراکرد پایه دارای نهاد بوده و گزاره‌ی آن باافعال گذرا و یاناگذر بیان میشود و محدودیت لفظی ندارد. در این صورت غالبا مضمون فراکرد پیرو جانشین متمم گزاره‌ی فراکرد پایه میگردد. مانند حالت قبل دراینجا نیز «چنین» و نظایر آن اگر ذکر نشود فراکرد پیرو تبدیل بفراکرد پیرو متممی خواهدگشت. در این مورد نیز رابطه‌ی وابستگی نسبتا شدید است:

ـ «ژرو نیمو روی نیمکت دراز کشیده بود **و چنین** وانمود کرد که ملتفت ورود او نشده.» (صادق‌هدایت)

ـ «و باز او را **بدینگونه** تسلی میدهد که شاید پدرش هنوز زنده باشد و بازگردد.» (از «سخن»)

ـ «... و خودش **اینطور** معنی کرد که کور فهمیده بود که دیگر آسمان، تپه‌ها، جاده، مردم و روشنایی را نخواهد دید.» (صادق‌هدایت)

ـ «**چنینم** نوشته بد اختر بسر
که من کشته گردم بدست پدر.» (فردوسی)

در اینمورد گاهی نیز «دو نقطه» (:) جانشین حرف ربط «که» میگردد:

ـ گاهی دیده میشود که منقدین عدم انتقاد عینی و منطبق برواقعیت را **اینگونه** توجیه کرده‌اند: «دشمنان طبقاتی ما از انتقاد گوینده‌ی ما «سوء استفاده» میکنند...» (از «سخن»)

٤ـ عضو ایضاح شوندهی فراکرد پایه یك ترکیب عددی است.

این واریان یکی از واریانهای مهم ایندسته از جملات مرکب وابستهیفارسی است. در این واریان در فراکرد پایه یك ترکیب عددی بکار میرود و فراکرد پیرو مضمون و محتوای همان ترکیب را باز میکند. نکتهی جالب اینست که در این مورد مضمون عنصر توضیحدهنده محدودیتی ندارد و از کلمهی ساده گرفته تا سلسلهی جملات و کلام میتواند تغییر پذیرد:

ـ طرفداران علوم و فلسفهی مترقی تجربیات و اطلاعات خود را **از دو منبع** کسب میکردند:

۱)ـ از علوم فلسفی و طبیعی

۲)ـ از آثار فلسفیـسیاسی.» (از «پیام نو»)

و بدیهیسیت در صورتی میتواند صحبت از فراکرد پیرو بیانی در میان باشد که عنصر توضیحدهنده در صورت جمله شکل گرفته باشد.

۵ـ عضو ایضاحشوندهی فراکرد پایه یك اسم است.

ممکن بود این واریان با واریان دوم (عضو ایضاحشونـده یك ترکیب اضافهایست) با هم بررسی شوند، ولی نظر بپارهای ویژگیهای این واریان تحلیل جداگانهی آن مناسبتر بنظر رسید. در اینجا در داخل فراکرد پایه یك اسم در وظایف مختلف نحوی (نهاد، متمم، تعیین...) بکار میرود و فراکرد پایه تقریبا در شکل مستقلی بیان میگردد، سپس نیز فراکرد پیرو بیانی برای بیان ماهیت همین اسم که شکل عمومی دارد ذکر میشود:

ـ «زو همه قرقر، زبنده **پند** که مخروش
مرد نباید که تنگ حوصله باشد.» (حکیم سوری)

ـ «چه **عادتی** داره که بیخود یا وراجی کنه و یا خبرهارو بلند بلند بخونه.» (صادقهدایت)

ـ «**وارونگی** را ببینید که مرد بزن غذا میخوراند و باو خدمت میکند گواینکه این زن عروسکی بیش نبود.» (از «سخن»)

ـ «عشق ورزیدم و عقلم **بملامت** برخاست
کآنکه عاشق شد از او حکم سلامت برخاست.» (سعدی)

در مثال اول «پند» در فراکرد پایه در رل نهاد، در مثالهای دوم و سوم «عادت» و «وارونگی» در رل متمم بیواسطه و در مثال چهارم «ملامت» در رل قید مقصد بکار رفتهاند. در همهی مثالهای بالا استقلال نسبی فراکردهای پایه کاملا مشهود است (رابطهی وابستگی هم البته ضعیف است)، معهذا اسامی «پند» و «عادت» و «وارونگی» و «ملامت» با مضمون وسیع و در عین حال با محتوی پردیکاتیف خود نیازمند توضیح و تشریح هستند و این عمل را نیز فراکرد پیرو

انجام میدهد. بطوریکه دیده شد این اسامی در فراکرد پایه در وظایف مختلف بکار رفته‌اند و حتی ممکنست که در رل گزاره‌ی اسمی هم استعمال شونـــد:

ــ «سوسن علاوه بر کسالت زندگی... یك ناخوشی دیگر هـم داشت و **آن تمایل** او **بمعنویات** بود که...» (صادق‌هدایت)

در مثال بالا جانشین اشاره‌ای «آن» در رل نهاد بکار رفته و مربوط بکلمه‌ی «ناخوشی» است. گزاره‌ی مربوط باین نهاد اسم مصدر عربی «تمایل» است که بمقتضای خصوصیات لفظی و گرامری خود متمم با واسطه‌ای مانند «معنویـات» نیز قبول کرده است. فراکرد پیرو بیانی نیز (در مثال بدلیل طولانی بودن آورده نشد) برای بیان ماهیت همین «تمایل» استعمال شده است و ضمنا نیز دیـــده میشود که این اسم دارای محتوی پردیکاتیف است.

ضعف درجه‌ی وابستگی احتمال اشتباه اینگونه فـراکردهای بیانی را بـا فراکردهای پیرو تعیینی تقلیل میدهد. لیکن گاهی میتوان قبل از اسم مـزبور جانشین اشاره‌ای «این» را در نظر گرفت و در اینصورت شباهت مزبور قـدری زیادتر میشود:

ــ «در این ضمن (این) **خبر** بمؤبدمنیکان رسیده بود کـــه شهرو صاحب دختری شده است که او را ویس نامیده‌اند.» (از «سخن»)

ــ «(این) **پیام** مرا بمادرم برسانید که‌جگر گوشه‌ای که باخون دل‌پرورانده‌ای اکنون جان بجانان سپرده و راه ختا در پیش گرفته است.» (از «سخن»)

در هر دو مثال قبل از اسامی «خبر» و «پیام» میتوان جانشین اشاره‌ای «این» را گذاشت و در هر دو مورد شباهت فراکرد پیرو بیانی بفراکرد پیرو تعیینی تا حدی افزایش یافته است. لیکن چون فراکرد پیرو مـــاهیت دو اسم «خبر» و «پیام» را بیان میکند، نه علامت آنها را، باید آنرا فراکرد پیرو بیانی شمرد. در بیت زیر:

ــ «**سیاست** بین که میکردند از این پیش
نه با بیگانه، با دردانه‌ی خویش.» (نظامی گنجوی)

اسم «سیاست» در فراکرد پایه در رل متمم بیواسطه بکار رفته و آرتیکل اشاره نیز بآن نچسبیده است و در ظاهر فراکرد پیرو را بفراکـــرد پیرو بیانی خیلی شبیه کرده است. اما دقت در مضمون فراکرد پیرو نشان میدهد که مـــربوط بماهیت «سیاست» نیست و ماهیت این سیاست ظاهرا قبلا معلوم شده است و حالا فقط یکی از علائم آن آورده میشود. پس باید فراکرد پیرو مزبور را فراکرد پیرو تعیینی دانست و نه بیانی، منتها چون قبلا درخصوص «سیاست» و نوع آن در متن توضیح داده شده است ذکر آرتیکل اشاره نیز در آخر آن لازم نگشته است. از طرف دیگر در مثال:

ــ «ما هم **کاغذی** را امضا میکنیم که صلح میخواهیم.» (از «سخن»)

ذکر آرتیکل «ی» در آخر «کاغذ» در ظاهر فراکرد پیرو را بفراکرد پیرو تعیینی خیلی شبیه ساخته است. لیکن دقت بیشتری در مضمون فراکرد پیرو نشان میدهد که این مضمون چیزی جز ماهیت «کاغذ» (بیانیه‌ی صلح) نیست وبنابراین لازم است که فراکرد پیرو مزبور را فراکرد پیرو بیانی شمرد. ضمنا میتوان قبل از حرف ربط «که» ترکیب اشاره‌ای «بدین مضمون» را گذاشت که دلیل دیگری بر صحت مدعای ما مبنی بر وجود فراکرد پیرو بیانی در این مثال میباشد. مثال زیر از همه‌ی اینها جالبتر است:

ـ «رقتی خوب **تصورش** را کرد که چقدر در این قصد پستی نهفته است چندشش شد.» (بزرگ‌علوی)

در این مثال «تصورش را کرد» بعنوان گزاره‌ی فراکرد پایه بکار رفته است و اگر پسوند «ش» نبود فراکرد پیرو بدون شك فراکرد پیرو متممی بیواسطه بود، ولی ذکر همین پسوند باعث تبدیل فراکرد پیرو بفراکرد پیرو بیانی گشته است. بجای پسوند مزبور میتوان «این مسئله» و «این امر» و... را گذاشت و در آن صورت جمله‌ی‌مزبور تبدیل‌بنوع‌اول ازوواریانهای موردبررسی ما میشد. فراکرد پیرو بیانی نیز در حقیقت برای بیان ماهیت همین «ش» آمده است.

۶ـ عضو ایضاح‌شونده‌ی فراکرد پایه گزاره‌ی فعلی و یا قسمت اسمی آن گزاره است.

گاهی فراکرد پیرو برای بیان ماهیت گزاره‌ی فعلی فراکرد پایه و یا قسمت اسمی آن گزاره می‌آید. این حالت بیشتر در موردی رخ میدهد که گزاره‌ی‌فراکرد پایه بصورت یك ترکیب فرازئولوژیك باشد.

بمثالهای زیر توجه کنیم:

ـ «حالا با لحن وزارت مآب **حقیقت‌گو شده بود:** تعلیم و تربیت لازم است، ولی برای مردم عوام هنوز خیلی زود است.» (صادق‌هدایت)

ـ «گاهی **فکر میکرد** که اگر نویسنده‌ی گمنام نامه‌ها پیدا شود با او چه معامله‌ای کند.» (بزرگ علوی)

در این مثالها «حقیقت‌گو شده بود» و «فکر میکرد» گزاره‌های فراکردهای پایه هستند و ماهیت آنها در فراکرد پیرو بیان میشود. در اینجا رابطه‌ی وابستگی ضعیف است و حتی در مثال اول صادق‌هدایت نیازی هم باستعمال حرف ربط احساس نکرده و «:» را بکار برده است. در مثالهای زیر نیز وضعیت همینطور است:

ـ «بچه‌ها **فریاد میکشیدند** که نخیر، لوطی‌باید بیاید توو بزند.»(از «سخن»)

ـ «خروشید وز دست بر سر زشاه

که شاها منم کاوه‌ی دادخواه.» (فردوسی)

در اینجا افعال «فریاد میکشیدند» و «خروشید» گزاره‌های فراکردهای پایه

هستند و محتوی آنها در فراکردهای پیرو بیان میشود. رابطه‌ی وابستگی بازهم ضعیف است و فراکرد پیرو را میتوان حتی ذکر نکرد.

گاهی نیز فراکرد پیرو برای بیان ماهیت قسمت اسمی گزاره‌ی فعلی می‌آید. این امر در موردی است که فعل مرکب نماینده‌ی گزاره‌ی فراکرد پایه هنوز کاملا یکپارچه نشده و اجزای آن تا حدودی معنای لغوی خود را حفظ کرده‌اند وبدیهی است که در این صورت قسمت اسمی این افعال که حامل بار لغوی فعل است نیازمند تشریح خواهد بود و فراکرد پیرو نیز بهمین منظور خدمت میکند:

- «ویسه... بتندی و درشتی هرچه تمامتر **پیغامی** بموبد فرستاد که من زن برادر خود ویرو شده‌ام.» (از «سخن»)
- «... **و پیغام** داد که امشب برنجها را برای مصرف خانه قبول بفرمایید و پولها را میان مستحقان پخش کنید.» (از «دختر رعیت»)
- «**خبر** آورد که امشب عروسی آقای حسنعلی‌خان است و ما را هم وعده گرفته‌اند تا باتفاق خانم عمه‌جان منزل داماد برویم.» (از «سخن»)
- «... بخاقان **بشارت** رسید که پریزاد چون یوسف از چاه بیرون آمـــده است.» (از «سخن»)
- «وزیر حسنك را در شب برده بودند سوی هرات که **فرمان توقیعی رسیده بود** که وی را پیش از لشگر گسیل باید کرد.» (از «تاریخ بیهقی»)
- «مادرش پیوسته باو **سرزنش** میکرد که تو سر پدرت را خـــورده‌ای.» (صادق هدایت)
- «این نویسنده... رفته بود چغلی کرده بود که خبرهای کتابش پـر غلط چیده میشود. (صادق هدایت)
- «دخترش باو نامه **نوشته** که نمیخواهد در این خانه زنـــدگی کند.» (بزرگ علوی)

در مثالهای بالا گزاره‌ی فراکردهای پایه با افعال مرکب بیـــان شده و فراکردهای پیرو با وجودیکه‌قانونا بایدبمجموعه‌ی گزاره مربوط‌باشند، درحقیقت اساسا به‌قسمت اسمی آن گزاره‌ها (پیغام، خبر، بشارت، فرمان، چغلی، نامه) مربوط است. در مثالهای زیر

- «حضار (آله» (نویسنده‌ی فکاهی‌نویس فرانسه متوفی در ۱۹۰۲ـ‌ا. ش.) را **طرف خطاب و عتاب قرار** دادند که پس این چه خبری بود که بما دادی!» (از «سخن»)
- «اهل خانه از این شیوه در تعب بودند تا روزی **بدامنش در آویختند** که از چه ترس و بیم در لباس سپاهی، قصه‌ی خویش باز گوی و سر علامت سپاهی را با ما در میان گذار.» (از «سخن»)

گزاره‌ی فراکردهای پایه با ترکیبهای فرازئولوژیك بیان شده و فراکرد پیرو بیانی نیز ماهیت این ترکیبها را آشکار میسازد. در اینجا باز هم رابطه‌ی

وابستگی ضعیف است.

در کلیه‌ی مثالهای مربوط باین بند میتوان ترکیب «بدون مضمون» و نظایر آن را قبل از حرف ربط «که» افزود و یا آنکه قبل‌از اعضای ایضاح شونـــده (گزاره‌ها) «چنین» و نظایر آن را گذاشت. هردو عامل بالا نیز دلیل بارز وجود فراکردهای پیرو بیانی است.

معنای لغوی گزاره‌ی فراکرد پایه گاهی مفاهیم علاوه‌ای نیز داخل در مفهوم اصلی میکند. مثلا در دو مثال بالا مفهوم سبب (در اولی) و مقصد (در دومی) در فراکرد پیرو کم وبیش احساس میشود. در مثالهای زیر نیز با گزاره‌هایی که مضمون پند و اندرز دارند مفهوم مقصد را می‌توان استنباط کرد:

ـ «... شما مقاله‌های جور واجور مینویسید، به همه **نصیحت میکنید** که همدیگر را دوست داشته باشند...» (از «پیام نو»)

ـ «پادشاه باو **پند میدهد** که برو زنی بگیر واز ویس‌دست بردار.» (از«سخن)

دلیل اینکه اینگونه فراکردهای پیرو را نباید فراکردهای پیرو مقصدی شمرد آن است که اولا در برخی از آنها گزاره با آئوریست بیان نشده (مثال دوم) و در سایر موارد نیز می‌توان آئوریست را با اشکال دیگر (بویژه وجه امری) عوض کرد (همدیگر را دوست بدارید) و ثانیاملاك سنجش عمومی (مضمون ایضاحی فراکرد پیرو) در اینجا هم بقوت خود باقی است.

گاهی نیز مقتضیات لفظی گزاره‌ی فراکرد پایه باعث نزدیکی فراکرد پیرو بیانی بفراکرد پیرو متممی میگردد:

ـ «حبه‌ی انگور... برای مادرش **نقل**کرد که چطور گرگه برادرهایش را ورداشت برد.» (صادق هدایت)

ـ «بشنو ازنی چون **حکایت میکند** وزجداییها شکایت میکند.»(مولوی)

در مثالهای بالا افعال گذرای «نقل کردن» و «حکایت کردن» می‌توانندمتمم بیواسطه داشته باشند، ولی چون طبق ملاك عمومی مضمون فراکرد پیرو عبارت از بیان ماهیت عضو ایضاح شونده است باید فراکردهای پیرو مزبور را فراکرد پیرو بیانی شمرد. بعلاوه ملاك سنجش دیگر، یعنی امکان ذکر «چنین» در ابتدای عضو ایضاح شونده نیزموید انتساب فراکردهای پیرو مزبور بفراکردهای پیرو بیانی میباشد.

اما در برخی موارد مفهوم علاوه وجود ندارد و فراکردهای پیرو بیانی به اصطلاح «خالص» بوجود می‌آیند:

ـ «**عیب دل کردم** که وحشی وضع و هرجایی مباش
گفت چشم شیرگیر و غنج‌آهورا ببین.» (حافظ)

ـ «دیگر ز شاخ سرو سهی بلبل صبور
گلبانگ زد که چشم بد از روی گل بدور!» (حافظ)

در دو مثال بالا بین افعال «عیب دل کردن» و «گلبانگ زدن» و مضمون

فراکردهای پیرو بیانی نمیتوان رابطه‌ای جز رابطه‌ی توضیح و بیان یافت.
گاهی نیز حالت و وضع ویژه‌ای بوجود می‌آید، بدین معنی که محتوی ظاهری عمل مندرج در فراکرد پایه توسط فراکرد پیرو بیان نشده، بلکه محتوی مقصدی آن (معنای تلویحی آن) در فراکرد پیرو باز میشود:

– «چون کارك او نظام گیرد، روزی
ناگه اجل **از کمین در آید** که منم.» (خیام)

– وتازه با دو ذرع قد رقامت آمده **جلو من سیخ ایستاده** کــه قندنیست.» (از «سخن»)

– «آقا پسر یك روز عصر **یخه‌ی آنها را گرفته است** که اینجا نمیشود تحصیل کرد.» (از «سخن»)

– «مرد که **صبح سحر بسراغ من آمده** که کار دارم.» (از «سخن»)

– «**شد زن او نزد قاضی** با گله   که مرا افغان زیاره‌ده دله.» (مولوی)

در مثالهای بالا عمل مندرج در گزاره‌ی فراکردهای پایه در حقیقت برای اجرای فکر و مقصود دیگری صورت میگیرد، مقصود بیان مطلب دیگری است که همین مطلب در فراکرد پیرو بیانی افاده میشود.
در مثالهای:

– «**نقاب آشنا بستند** کز بیگانگان رستیم
چو بازی ختم شد بیگانه دیدیم آشنایانرا.» (محمدحسین‌شهریار)

– «**رقصد** که ببین صورت این ملك چه زیباست!
خندد که ببین دامن این ملك چه داراست!» (لاهوتی)

مضامین اصلی افعال «نقاب آشنا بستند» و «رقصد» و «خندد» مستقیما در فراکردهای پیرو بیانی داده نمیشود، بلکه در این فراکردهای پیرو مقصود از اجرای آن اعمال بیان میشود.
گاهی فعل «گفتن» مستقیما در رل گزاره‌ی فراکرد پایه بکار رفته و مستلزم ذکر فراکرد پیرو بیانی میگردد:

– «اگر مردی **وراست میگی** که سلطنت حق تست **برو و تاج را بردار**!» (از «سخن»)

و بالاخره گاهی نیز همین فعل «گفتن» بین گزاره‌ی فراکرد پایه و حرف ربط «که» مستتر میگردد:

– «اما هیچکس نیست او را **سر عقل آورد (و بگوید)** که دوسه سالی بیش نیست به نویسندگی پرداخته است.» (از «سخن»)

۷– عضو ایضاح شونده‌ی فراکرد پایه قید حالت است

نگارنده مثالی از فردوسی در اختیار دارد که در آن عضو ایضاح شونده قید حالت فراکرد پایه است و آن مثال اینست:

ــ «**خروشان** همی رفت نیزه بدست که ای نامداران یزدان پرست.»
(فردوسی)

در این مثال مضمون قید حالت «خروشان» در فراکرد پیرو باز میشود.

آنچه تاکنون گفته شد برای ارائه‌ی رنگارنگیهای گرامری ایندسته ازجملات مرکب وابسته‌ی فارسی نمونه‌ی کافی بود و اینک مثل سایر موارد بشرح ابزار گرامری بیان وابستگی می‌پردازیم.

ابزار گرامری بیان علائق وابستگی

در اینگونه جملات مرکب وابسته علیرغم رنگارنگیهای ساختمانی ومضمونی ابزار گرامری برای بیان علائق وابستگی بسیار ساده می‌باشد.

۱ــ حرف ربط

یگانه حرف ربط ایندسته از جملات مرکب همانا «که» میباشد که گاهی هم «دو نقطه» (:) آنرا عوض میکند و زمانی نیز اصولا حذف میشود:

ــ «کرم بین و لطف خداوندگار (که)
گنه بنده کرده است و او شرمسار.» (سعدی)

این حرف ربط همیشه در ابتدای فراکرد پیرو بیانی ذکر میشود و از این لحاظ مشابه «که» در ابتدای فراکرد پیرو تعیینی است، این نیز امری کاملا طبیعی مینماید.

۲ــ اعضای غیرمستقل

ایندسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی فاقد اعضای غیرمستقل‌هستند و بعبارت دیگر اینها نوع سنته‌تیك ندارند. در اینجا نمیشود در مقابل اظهار نظر دکتر روبینچیك بعنوان دانشمندی که در این زمینه پژوهشهایی داردبی‌اعتنا ماند. نامبرده مینویسد که در اینگونه جملات مرکب وابسته‌ی فارسی عضوتعیین شونده (این اصطلاح ایشان است) با جانشین اشاره‌ای همراه است که همان عضو غیرمستقل میباشد.

از این گفته دو نکته را میتوان استنباط کرد:

اول آنکه دکتر روبینچیك فقط آن دسته از جملات را که در آنها عضو ایضاح شونده بصورت ترکیب اشاره‌ای باشد جزء جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو «تعیینی ــ ایضاحی» (اصطلاح ایشان) میشمارد و حال آنکه در همین بحث حاضر گفتیم و اثبات کردیم که دایره‌ی اینگونه جملات مرکب‌وابسته‌ی فارسی خیلی وسیعتر از آنهاست. درثانی آنکه وجود جانشین اشاره‌ای «این» یا «آن» قبل از تعیین شونده چیزی جز خود تعیین‌کننده نیست و ارتباطی با عضو غیرمستقل فارسی ندارد (رجوع شود به‌بحث اعضای غیرمستقل فارسی و خصوصیات لفظی ــ گرامری آنها در همین کتاب). علاوه براین روبینچیك معتقد

است که در ترکیبهایی نظیر «این نکته» و... جانشین اشاره‌ای «این» هم تعیین‌کننده و هم عضو غیرمستقل است (صفحه‌ی ۱۴۷ کتاب ایشان) وطبق قانون عمومی اعضای غیرمستقل فارسی (که باید اذعان کرد ایشان بحق وبا پیگیری شایان تحسینی آنرا تصدیق میکنند) هررلی که عضو غیرمستقل در فراکردپایه دارد فراکرد پیرو مربوط به‌آن نیز همان نام را خواهد داشت. از همینجاست که پژوهشگر نامبرده معتقد شده است که فراکردهای ایضاحی مربوط به «این» چیزی جز فراکردهای پیرو تعیینی (منتها از نوع ایضاحی) نیستند. در اینجا باید گفت که چون فرض نادرست است، البته نتیجه‌گیری هم نادرست خواهد بود. اصولا «این» در ترکیب «این نکته» و «این امر» و... نمیتواند چیزی جز تعیین باشد و هرگز نمیتوان آنرا عضو غیر مستقل شمرد. باری، بعقیده‌ی راسخ نگارنده در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی عضو غیرمستقل نمیتواند موجود باشد، زیرا یکی از شرایط اصلی وجود عضو غیرمستقل اینست که علاقه‌ی وابستگی را تشدید میکند وحال آنکه خصوصیت عمده‌ی اینگونه جملات مرکب آنست که فراکرد پایه استقلال نحوی و معنایی نسبی دارد و این متناقض وجود اعضای غیرمستقل در فراکرد پایه است.

۳ـ عاید

باز هم دکتر روبینچیک بدلیلی که هنوز برما روشن نشده است معتقد است که عایدها هرگز در فراکرد پیرو «تعیینی ـ ایضاحی» (بیانی) بکار نمیرود وعایدها منحصرا مربوط بفراکردهای‌پیروتعیینی اصیل میباشند (صفحه‌ی ۱٤۸ کتاب ایشان). اما نگارنده تاکنون ثابت کرده است‌که در این دسته از جملات مرکب وابسته‌ی فارسی عضوایضاح شونده میتواند در فراکرد پایه در رلهای مختلف (نهاد، متمم، گزاره و تعیین‌کننده) استعمال شود و بدیهیست درمواردی که ایضاح شونده در فراکرد پایه بصورت يك اسم یا يك ترکیب بکار رفته باشد میتواند در فراکرد پیرو بیانی بصورت عاید در رل نحوی متفاوتی استعمال گردد. اینك چند مثال:

ـ «در ضمن صحبت وعده و وعید **بمجید** میداد که ورود **اورا** بمرکز اطلاع خواهد داد و یکی دو ماه دیگر **برایش** تقاضای اضافه حقوق خواهد کرد.» (صادق هدایت)

ـ «آیا این عادت **نمایشنامه‌نویسان** که هنگام نوشتن **يك** نمایشنامه می‌خواهند **خود را** هرچه زودتر از شر «قهرمانان» رها کنند **نشانه‌ی** یکنوع **تنبلی** نیست؟» (از «سخن»)

ـ «بدتر از این وضع **کتابهای خطی** آنجاست‌که هنوزيك فهرست سردستی هم برای **آنها** تهیه نکرده‌اند.» (از «سخن»)

۴ـ ترتیب توالی فراکردها

ایندسته از جملات مرکب وابستهٔ فارسی از لحاظ ترتیب توالی فراکردها شباهت کاملی بجملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی دارند: فراکردهای پیرو پس از پایه و یا درداخل آن می‌آیند و هرگز با حالت پیش‌آیی فراکرد پیرو بیانی برخورد نمیشود. دلیل این مطلب نیز همان است‌که در مورد فراکردهای پیرو تعیینی گفته شد. مثالهایی که تاکنون آورده شده همه میتوانند برای مدعای ما گواه باشند. اگر فراکرد پیرو بیانی مربوط بگزارهٔ فراکرد پایه باشد بمقتضای نورمهای زبان معاصر ذکر آن پس از گزاره ضروری خواهد بود:

ـ «**فریادش بلند شد** که آخر خواهر جان آدمی که شاهد و ناظر دزدی و خیانت باشد و صدایش بلند نشود شریك دزد و خائن بشمار میرود.» (جمالزاده)

اگر هم عضو ایضاح شونده خود پس از گزارهٔ فراکرد پایه بیاید در آن صورت نیز مسلما ذکر فراکرد پیرو پس از پایه ضرورت مطلق دارد:

ـ بعدها شنیدم زناشویی کرده با همین فکر **که یك ده** با تمشك تیغدار بخرد.» (صادق هدایت)

۴ـ موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها

دراینمورد نیز با خصوصیت قابل ذکری برخورد نمیشود و موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها تابع همان قوانینی است که در مورد فراکردهای پیرو تعیینی گفته شد.

ساخت گرامری فراکردها

در اینمورد فقط میتوان یکی دو نکته‌ی زیر را تذکر داد:

۱)ـ فراکرد پایه میتواند بصورت جمله‌ی سوگندی در آید و محتوی آن سوگند نیز در فراکرد پیرو بیان شود:

ـ «**بخاك پای تو سوگند و جان زنده‌دلان**
که من بپای تو در مردن آرزومندم.» (سعدی)

ـ «**بجانت، ای بت شیرین دهن،** که همچون شمع
شبان تیره مرادم فنای خویشتن است.» (حافظ)

در بیت اول کلمه‌ی «سوگند» با مضمون پردیکاتیف خود جانشین گزاره‌ی فراکرد پایه گردیده و در بیت دوم نیز همین کلمه‌ی «سوگند» مستتر گردیده و سرافزوده‌ی «به» سوگندی در ابتدای «جانت» تمامی مضمون پردیکاتیف را احاطه کرده است. فراکردهای پیرو بیانی نیز برای باز کردن محتوی سوگندها بکار رفته است.

۲)ـ چون عضر بیان کننده طبعا میتواند بسیار متنوع باشد و مرز نحوی

برای آن متصور نیست لذا گاهی بعضی ضرب‌المثلها و عبارات پردیکاتیف دیگر و کلمه ـ جمله‌ها نیز میتوانند در رل فراکرد پیرو بیانی بکار روند:

ـ «**دل اندیشناکم نیست ایمن** **از این معنی که** فی‌التأخیر آفات.»

(کمال‌الدین اسمعیل)

در این مثال ضرب‌المثل عربی «فی‌التأخیر آفات» با محتوی پردیکاتیف خود در رل فراکرد پیرو بیانی بکار رفته است.

در بیت زیر:

ـ «**همسر ناله برآورد** که ای تف بتو شوی؟

دلبرت چهره برافروخت که ای تف بتو یار! (فریدون توللی)

فراکردهای پیرو بیانی بصورت کلمه ـ جمله‌های ندایی «تف!» درآمده‌اند.

از این دو خصوصیت که بگذریم باید گفت که در اینجا نیز مانند سایر موارد هریك از دو فراکرد میتوانند ساده، ساده با اعضای همجنس و یا مرکب باشند. یکی دو نمونه از انواع مرکب این جملات برای مثال می‌آوریم:

ـ «دادستان که خود مرد دانشمندی بود از ملاحظه‌ی فنرهای استخوانی چنین نتیجه گرفت که این آثار ازیك نوع ماهی است که در زمان قبل از توفان نوح میزیسته...» (از «سخن»)

در مثال بالا هردو فراکرد جمله‌ی مرکب عبارت از جملات مرکب وابسته با فراکرد پیرو تعیینی میباشد.

در مثال زیر:

ـ «در همان سالهای اول انقلاب واضح و روشن شد که فرهنگ جدید شوروی این جنبه‌ی خاص را دارد که از آن ملتهای مختلف و بزبانهای گوناگون است.» (از «پیام نو»)

در اصل یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو نهادی وجود دارد، ولی خود فراکرد پیرو نهادی عبارت از یك جمله‌ی مرکب وابسته با فراکرد پیرو بیانی است. با این ترتیب جمله‌ی مرکب وابسته‌ی مورد نظر ما خود جزء ترکیبی جمله‌ی مرکب وابسته‌ی دیگری است.

و بالاخره باید نوع جالب زیر را هم آورد:

ـ «گیر و داری است در این جان غبارآلود

پیچ و تابی است در این مغز هوس‌پرداز

گیر و داری که از این پس بکه بندم مهر

پیچ وتابی که‌ازاین پس بکه گویم راز؟» (فریدون‌توللی)

در قطعه شعر بالا دو جمله‌ی ساده ذکر گردیده و بعد نهاد هریك از جملات بطور لف ونشر جداگانه آمده و هرکدام برای خود فراکرد پیرو بیانی قبول کرده است.

پیوست

مسلما ما مدعی نیستیم که کلیه‌ی انواع جملات مرکب وابسته‌ی فارسی معاصر را تا اینجا مورد تحلیل قرار داده‌ایم و نوع یا انواع دیگری نمانده است. برعکس، نگارنده با انواع جالب دیگری از همین زمره جملات برخورد کرده‌است که طی هیچکدام از شانزده نوع بالا نظیرش نیامده است. و اینك به عنوان نمونه ببرخی از آنها اشاره میشود.

در شعر فارسی غالبا پس از ادات ندای «ای» (خواه پس‌ازآن منادا بیاید و خواه نیاید) یك فراکرد پیرو از نوع فراکردهای پیرو ایضاحی (تعیینی یا بیانی) با حرف ربط ساده‌ی «که» می‌آید:

ـ «**ای خداوندی** که اندر خشکسال قحط جود
پخته شداز آب انعام تو نان گرسنه.» (کمال‌الدین‌اسمعیل)

ـ «**ای آنکه** باقبال تو در عالم نیست
گیرم که غمت نیست، غم ما هم نیست.» (سعدی)

ـ «**ای آنکه** غمگنی و سزاواری
واندر نهان سرشك همی باری...» (رودکی)

دیده میشود که در بیت اول پس از ادات ندای «ای» منادای «خداوند» ذکر شده و بنابراین فراکرد پیرو متعاقب ترکیب ندایی مسلما فراکرد پیرو تعیینی است. اما در بیت دوم از سعدی و سوم از رودکی بجای اسم منادا فقط یك جانشین اشاره‌ای «آن» آمده ومسلما این جانشین اشاره‌ای چیزی جز عضو غیر مستقل نیست. طبق قانون عمومی اعضای غیرمستقل فراکرد پیرو ایضاحی مربوط باید همنام وظیفه‌ی نحوی آن عضو غیرمستقل باشد. پس باید فراکردهای موجود در بیتهای ۲ و ۳ را «فراکردهای پیرو ندایی» نامید و یا آنکه باصطلاح گرامری معاصر آنها را «فراکردهای پیرو خطابی» نام گذاشت.

اما در بیت زیر:

«ای که گفتی فمن یمت یرنی جان فدای کلام دلجویت...»

حتی همین جانشین اشاره‌ای (عضو غیرمستقل) نیز ذکر نشده است واز اینجا میتوان نتیجه گرفت که این «اعضای غیرمستقل» از زمره‌ی آنهاییکه تاکنون دیده‌ایم نیستند (زیرا امکان حذف آنها موجود است) و باید آنها را نوع ویژه‌ای شمرد. از طرف دیگر تمام انواع جملات مزبور در شعر فارسی می‌آیند وبنابراین وجود آنها را نمیتوان نورم جاری زبان دانست. وبالاخره از سوی دیگر تحلیل کامل وهمه‌جانبه‌ی این جملات وانتساب آنها بفلان دسته از جملات مرکب وابسته بدون شك صفحات بسیار زیادی را طلب میکند که در حوصله‌ی این بحث ما نیست.

اما از جانب دیگر «فراکردهای معترضه» و یا «فراکردهای مدخوله» (که حتی معلوم نیست اطلاق اصطلاح «فراکرد پیرو» به‌آنها مناسب است یا نه) نیز

یکی دیگر از انواع بسیار جالب و فراوان است که با نظایر آن هم در شعر وهم در نثر برخورد میشود:

ــ «حسن سلیمان برپای‌خاست ــ **و درجه‌ی نشستن داشت دراین مجلس** ــ و زمین بوسه داد و...» (از «تاریخ بیهقی»)

ــ «اگر بارندگی خوب شد خوب میشود و اگر نشد، **چنانچه اغلب نمیشود**، همان بذر زراعت هم از دستشان میرود.» (از «سخن»)

ــ «پس کلاغ پیر ــ **چون در این مدت او پیر شده بود** ــ حس کرد که ته دلش از این پیشامد مجروح شده.» (صادق هدایت)

ــ « که رستم منم، **کم مماناد نــام**،
نشیناد بر ماتمم پـور سام!» (فردوسی)

ــ «شکر فروش، **که عمرش دراز بـاد**، چرا
تفقدی نکند طوطی شکر خارا.» (حافظ)

این نوع از جملات نیز بطور محسوس از دایره‌ی جملات مرکب خارجند و ذکر و تحلیل آنها مقام و موقع ویژه‌ای باید داشته باشد.

اما آنچه در اکثر مدارك گرامری زبانهای فارسی و روسی و آذربایجانی و تاجیکی و فرانسه باآن برخورد میشود بحث «جملات مرکب بدون حرف ربط» است که نمیشود از آن ندیده گذشت و لازم است در همینجا به‌آنها اشاره‌ای (ولو مختصر) کرد.

اینك نیز نگارنده نظر خود را پیرامون این‌گونه از جملات مرکب باختصار بیان میدارد.

جملات مرکب بدون حرف ربط

مسئله‌ی وجود جملات مرکب‌بدون حرف ربط ازمدتها قبل توجه دانشمندان زبانشناس را بخود جلب کرده است و تحقیقات نسبتا دامنه‌داری نیز درباره‌ی آنها بعمل آمده است. بطور کلی پیرامون انتساب و یا عدم انتساب جملات مزبور بگروه وابسته‌ها دو نظر متفاوت وجود دارد:

نظر اول ــ برخی از دانشمندان معتقدند که جملات مرکب بدون حرف ربط هم در گروه وابسته‌ها و هم در گروه پیوسته‌ها موجودند. بین طرفداران نظر مزبور بویژه پروفسور پشکوفسکی بحث مفصلی روی اینگونه جملات به عمل آورده است. نامبرده در ابتدا معتقد بود که جملات مرکب بدون حرف ربط را اصولا باید از آنهاییکه دارای حرف ربط هستند جدا کرد. ولی در چاپهای بعدی اثر معروف خود باین نتیجه رسید که آهنگ ادا در جملات بدون حرف ربط میتواند نمودار انتساب آنها بوابسته‌ها یا پیوسته‌ها باشد. پشکوفسکی در دنباله‌ی همین بحث مینویسد که گاهی نیز فقدان حرف ربط در گروه وابسته‌ها باعث میشود که بتناسب آهنگ ادا دو و یا چندنوع مناسبات وابستگی بوجود

آید. مثال پشکوفسکی که بزبان روسی است و بفارسی نیز عینا قابل تطبیق است چنین است:

گفتی، باید از عهده‌اش برآیی!

و مینویسد که برحسب آهنگ ادا در مثال بالا میتوان فراکرد پیرو شرطی و یا فراکرد پیرو سببی بدست آورد. و در دنباله‌ی همین صحبت متذکر میشود که در این صورت قضاوت قطعی و نهایی درباره‌ی وابستگی ریسك است.

طرفداران نظر مزبور معتقدند که در صورت فقدان حرف ربط آهنگ ادا عامل اصلی تشخیص ماهیت ارتباط بین دوفراکرد است. برخی از آنها موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها را نیز در ردیف آهنگ ادا در اینگونه موارد عامل عمده‌ی تفکیك قلمداد میکنند. طرفداران این نظر از این لحاظ برحقند که میگویند حذف حرف ربط پدیده‌ی بعدی و ثانوی است و در محاورات عادی یا ضرب‌المثلهای خلقی آهنگ ادا گاهی جانشین حرف ربط میگردد.

نظر دوم ــ عده‌ی دیگری از دانشمندان نیز معتقدند که جملات مرکب‌بدون حرف ربط را باید دسته‌ی ویژه‌ای‌از جملات مرکب شمردوانتساب آنها بوابسته‌ها و پیوسته‌ها دلیل و پایه‌ای ندارد. مدرك مدعای بالا چنین وانمود میشود که وسایل و ابزار ظاهری و ویژه‌ی ارتباطات نحوی، یعنی حروف ربط در این جملات وجود ندارد. طرفداران این نظر حرف ربط را به‌عنوان ابزار «حلال» تعیین نوع و کاراکتر مناسبات نحوی میپندارند و رل این ابزار را بقدری بالا میبرند که با فقدان آن امکان تعیین مناسبات را نیز غیرممکن میشمارند. جالب اینجاست که نشریه‌ی دوم آنسیکلوپدی (دایرةالمعارف) شوروی و گرامر علمی سه‌جلدی فرهنگستان علوم شوروی نیز براین عقیده‌اند و حال آنکه به نظر ما نباید نقش حروف ربط را تا اینحد بالا تصور نمود. دانشمند زبانشناس‌شوروی ن. پاسپلوف در مقاله‌ی معروفی از خود راجع بـــه ماهیت گرامری و اصول تقسیم‌بندی جملات مرکب بدون حـــرف ربط مسئله‌ی فقدان حرف ربط را در زمینه‌ی تاریخی بررسی کرده و قبل از هرچیز مینویسد که براستی نیز فقدان حرف ربط گاهی تقسیم‌بندی را دچار اشکال میسازد و باید مناسبات گرامری را مبنای تقسیم‌بندی قرارداد. سپس نیز متذکر میگردد که جریان تاریخی چنین است که جملات با حرف ربط پس از جملات بدون حرف ربط بوجود آمده‌اند. اما چون جریان معکوسی هم رخ داده است، یعنی آنکه برخی از انواع جملات بدون حرف ربط (جملات دیالوگی) بر اساس جملات با حرف ربط پیدا شده‌اند باید در تشخیص ماهیت اینگونه جملات احتیاط کرد. پاسپلوف بدرستی خاطر نشان میسازد که در جملات اخیر بسهولت میتوان حرف ربط محذوف را بجای خود گذاشت.

بعقیده‌ی نگارنده پاسپلوف از لحاظ بررسی تاریخی مسئله کاملا برحـق است و با توجه باینکه هیپوتاکسیس (وابستگی) از پاراتاکسیس (پیوستگی)

بوجود آمده است باید معتقد بود که در برخی از انواع جملات مرکب بدون حرف ربط هنوز حلقه‌ی ارتباطی کامل نیست و بهمین دلیل نیز نمی‌توان مناسبات دقیق ارتباط را تعیین نمود. اما درکلیه‌ی مثالهای مربوط بمحاورات عـــادی (دیالوگها) یا ضرب‌المثلها و یا شعر باید حذف حرف ربط را پدیده‌ی بعدی شمرد و با برقراری مجدد آن در انتساب و تعیین ماهیت ارتباط دو فراکرد جمله‌ی مرکب قضاوت نمود. بمثالهای ساده‌ی زیر توجه کنیم:

ـ مثلی است مشهور، میگویند: تا نپرسند مگو!

ـ معلوم بود درست فکر میکند.

ـ گرفت ماست، نگرفت دوغ.

ـ بلند حرف زدی، بچه بیدار شد.

ـ آمدم ترا ببینم...

در تمام مثالهای بالا که مربوط به محاورات عادی است بسهولت میتوان حروف ربط محذوفه را برقرار کرد و نوع مناسبات را نیز تعیین نمود. در مثال اول حرف ربط «که» (فراکرد پیرو متممی)، در مثال دوم حـــرف ربط «که» (فراکرد پیرو نهادی)، در مثال سوم حرف ربط «اگر» (فراکرد پیرو شرطی)، در مثال چهارم حرف ربط «چون» (فراکرد پیرو سببی) و در مثال پنجم حرف ربط «تا» یا «که» (فراکرد پیرو مقصدی) حذف شده است. اما همیشه اینطور نیست. در مثال:

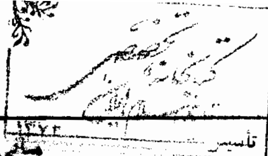
ـ بپرسید، جواب میدهم.

برحسب آهنگ ادا میتوان هم جمله‌ی مرکب وابسته بـــا فراکرد پیرو شرطی و هم جمله‌ی مرکب پیوسته بدون حرف ربط دید.

نگارنده در این اثر بحث جداگانه‌ای برای «جملات مرکب وابسته بدون حرف ربط» اختصاص نداده است، زیرا بررسیهای او منحصرا روی جملات مرکب وابسته صورت گرفته است و ضمن بررسی هریك از انواع آنها حالات حذف حرف ربط بعنوان پدیده‌ی بعدی مورد توجه بوده است و این نیز امری است که در شعر، در محاورات و یا در ضرب‌المثلها رخ میدهد. ضرورت‌شعری درشعر، وجود آهنگ ادا در محاورات عـــادی و وضوح عامه فهم مضمون در امثال و حکم عامل عمده‌ی امکان حذف ربط هستند. البته در اینجا علاوه برآهنگ ادا سایر ابزار گرامری بیان وابستگی و بویژه موافقت اشکال گرامری گزاره‌ها و ترتیب توالی فراکردها و گاهی نیز عایدها باعث تعیین نوع وابستگی‌میگردند.



باید گفت که نگارنده در تهیه‌ی این بخش از کتاب خود از ۳۵۳ اثر بزبان روسی و ٤٨ اثر بزبان آذربایجانی و ۷۰ اثر بزبان تـــاجیکی و۱۰ اثر بـــزبان فرانسه و ۲۲ اثر بزبان فارسی استفاده نموده است که تقدیم صورت کامـــل آنها تنها میتواند برحجم کتاب بیفزاید. این صورت موجود است و نگارنده با



کمال میل حاضر است آنرا در اختیار پژوهندگان علاقمند قرار دهد. علاوه براین بیش‌از سیصد اثر بدیعی و مجله و روزنامه‌ی فارسی مورد استناد نگارنده در تهیه‌ی شواهد و امثال بوده‌اند.

پایان سخن

و اکنون که بیاری خدا بخش سوم کتاب را به‌پایان بردم و با این ترتیب موفق شدم شالوده‌ای، ولو ضعیف، از «دستور علمی و آکادمیك زبان فارسی» بسازم مایلم توجه خوانندگان ارجمند و گرامی خود را بنکات زیر جلب نمایم.

همه میدانیم که دانش بشری همانند دریایی است بیکران که در هرگام عظمتی بیشتر و پهنه‌ای فراختر در برابر پویندگان میگشاید. پایانی براین دریا متصور نیست، هرقدر پوینده بیشتر پیش میرود بهمان نسبت نیز بیشتر بر عظمت آن واقف میگردد و خود را دربرابر آن عظمت حقیرتر مییابد و متوجه میشود که واقعا نیز چیزی نمیداند. تصادفی نیست که متجاوز از هزار سال قبل نیز ابوشکور بلخی گفته است:

تا بدانجا رسید دانش من   که بدانم همی که نادانم

مسلم است که نگارنده هرگز در صدد نیست خود را تاسطح ابوشکور بالا ببرد، ولی بهرحال میتواند مدعی باشدکه رفته‌رفته بآستانه‌ی «نادانی» ابوشکور نزدیك میشود. سی وهفت سال تدریس زبان و گرامر علمی فارسی در مدارس عالی و سی وهفت سال پژوهش بویژه در رشته‌ی نحو زبان فارسی، نگارنده را در برابر دریایی بیکران، دریایی که «قواعد زبان فارسی» نام دارد قرار داد.

باید صمیمانه اعتراف نمایم که خود نیز طی مرور مجدد کتاب، بویژه بهنگام چاپ و غلط‌گیریها که طبعا باعث احساس مسئولیت شدیدی نیز میشد، متوجه جنبه‌های نارسای آن گردیده‌ام. در همه‌جا احساس کرده‌ام که مطالب گفتنی زیادی پیرامون هرمطلب هنوز هم وجود دارد و بهمین دلیل نیز غالبا با اشاره‌ی کوتاهی خوانندگان و پژوهشگران مشتاق را عوت بهمکاری، ادامه‌ی پژوهش و تکمیل مباحث نموده‌ام. اینك نیز که اثر را در همین مرحله‌ی کنونی بپایان میبرم دست کمك بسوی خوانندگان گرامی دراز نموده از آنان‌تقاضادارم:

۱)ـ بطور قطع و یقین کتاب را از ابتدا آغاز کنند، هرگز بمطالعه‌ی این و یاآن بحث در کتاب نپردازند. توجه داشته باشندکه مطالب کتاب زنجیروار بهم پیوسته است و بدون آشنایی با مطالب قبلی درك مطالب بعدی طبعا دشوار خواهد بود.

۲)ـ هربحث، هرفکر و هرجمله را با دقت و موشکافی کامل بخوانند، بکوشند تا پیرامون هرفکر نظر خود را داشته باشند وعقیده‌ی خود را اعم از مثبت یا منفی یادداشت نمایند.

۳)ـ اطمینان کامل داشته باشند که نگارنده در نهایت صمیمیت آماده‌ی

قبول هرگونه پیشنهاد سازنده است، هرپیشنهاد را گامی موثر در راه تکمیل زمینه برای تدوین یك دستور علمی و آکادمیك زبان میشمارد.

۴)ـ عقاید، پیشنهادات و انتقادات خود را بتدریج و یا یکجا به‌آدرس زیر: «تهران، خیابان انقلاب، نزدیك میدان فردوسی، کوچه‌ی سفرنگ، دکتر شفائی» ارسال فرمایند. بدیهیست آدرس خود را نیز بمنظور ادامه‌ی تماس مرقوم خواهند داشت.

۵)ـ نگارنده تا پایان سال ۱۳۶۴ در انتظار دریافت این پیشنهادات خواهد بود و در اوایل سال ۱۳۶۵ احتمالا مجلس مشاوره‌ای با اشتراك همگی آنها تشکیل خواهد شد و قطعا در همان مجلس نیز تصمیم مشترکی برای چاپ مجدد و یا در بهترین مورد برای آغاز تدوین دستور علمی زبان اتخاذ خواهد گردید.

نگارنده از هم اکنون مراتب سپاس عمیق خود را در برابر این همکاری و مساعدت ابراز میدارد.

ا. شفائی

وقایع اتفاقیه

گزارش خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران

به کوشش

سعیدی سیرجانی

تاریخ بیداری ایرانیان

از

ناظم‌الاسلام کرمانی

به کوشش

سعیدی سیرجانی



کتابهای منتشر شده توسط انتشارات نوین

۱ـ نهج‌البلاغه علی (ع)	**ترجمهٔ محمد علی انصاری**
۲ـ وقایع اتفاقیه (**گزارشهای خفیه‌نویسان انگلیس در ولایات جنوبی ایران**)	**به کوشش سعیدی سیرجانی**
۳ـ کمونیزم و دمکراسی	**نوشتهٔ دکتر عنایت‌الله رضا**
۴ـ سالهای حاکمیت (**روی.آ. مدودف**)	**ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا**
۵ـ هزار نکته	**از محمود مستجیر**
۶ـ گروگان‌گیری‌در‌ایران (**پییرسالینجر**)	**ترجمهٔ دکتر ثقةالاسلامی**
۷ـ جنگ حقیقی (**ریچارد نیکسون**)	**ترجمهٔ دکتر ثقةالاسلامی**
۸ـ سازمان جاسوسی کا. گ. ب. **الکسپوویچ پاگوف**	**ترجمهٔ اسکندر دلدم**
۹ـ مردی از جنگل (**میرزاکوچك‌خان**)	**نوشتهٔ احمد احرار**
۱۰ـ توفان در ایران	**نوشتهٔ احمد احرار**
۱۱ـ تاریخ بیداری ایرانیان (**ناظم‌الاسلام کرمانی**)	**به کوشش سعیدی سیرجانی**
۱۲ـ سپهسالار تنکابنی (**محمد ولیخان خلعت‌بری**)	**به اهتمام محمود تفضلی**
۱۳ـ گفتگو بااستالین (**میلوان‌جیلاس**)	**ترجمهٔ دکتر عنایت‌الله رضا**
۱۴ـ سنگواره‌ها	**ترجمه دکتر میثمی**
۱۵ـ آموزش و دانش در ایران	**نوشته دکتر ذبیح‌الله صفا**
۱۶ـ سیری در شعر فارسی	**نوشتهٔ دکتر عبدالحسین زرین‌کوب**
۱۷ـ از پاریز تا پاریس	**نوشتهٔ دکتر باستانی پاریزی**
۱۸ـ خلیج فارس	**ترجمه اسکندر دلدم**
۱۹ـ بیست سال در ایران	**ترجمه علی پیرنیا**
۲۰ـ شیرین‌زبانیها	**از محمود مستجیر**
۲۱ـ فلسفه آموزشی اقبال لاهوری	**ترجمه دکتر عثمانی**
۲۲ـ پرواز عقاب	**ترجمه صهبا سعیدی**
۲۳ـ جنگهای جهانی در ایران	**ترجمه حسین نجف‌آبادی**
۲۴ـ تبهکاران تل‌آویو **نوشته: گیورگی فیودروف**	**ترجمه اسکندر دلدم**
۲۵ـ هشت‌الهفت	**نوشته دکتر باستانی پاریزی**

